الگوی هدایت

(تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم ﷺ)

مؤلف:

علی محمد الصلابی

مترجم:

هیئت علمی انتشارات حرمین

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بخش اول
مهم‌ترین وقایع تاریخی قبل از بعثت

بخش دوم
نزول وحی و آغاز دعوت مخفی

بخش سوم
دعوت آشکار و روشهای مشرکان در مبارزه با آن

بخش چهارم
هجرت به حبشه، مشکلات سفر به طائف و سفر اسراء

بخش پنجم
عرضۀ اسلام بر قبایل و هجرت اصحاب به مدینه

بخش ششم
هجرت پیامبر اکرم ﷺ و رفیق سفرش، ابوبکر صدیق ﷺ

بخش هفتم
پایه‌های دولت اسلام در مدینه

سخن ناشر

در آستانه قرن ششم میلادی و با قرارگرفتن جهان در حالتی از هرج و مرج و بی‌بندوباری، مردمان آن قرن، منتظر ظهور پیشوایی بودند تا به این آشفتگی سامان بخشد و قوانین ابدی طبیعت و آئین چگونه زیستن را در مسیر اصلی و جاوید آن هدایت نماید و رشته‌های گسیخته نظامهای مختلف را به هم پیوند دهد و شاهراه زندگی را در مقابل خستگان وادی طلب و رهروان مستعد بگشاید بنابراین، وجود و ظهور پیامبر اکرمﷺ مستعد بود تا چنین وظیفه بزرگ و شگرفی را انجام دهد و بتواند وجود تشنگان عدل و آزادی و برادری و برابری را سیراب نماید.

از آن زمان تاکنون مؤلفان و صاحب‌نظران زیادی در سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ قلم‌فرسایی نموده‌اند و هر یک به گونه‌ای توانسته‌اند در برابر این اسوهٔ پرهیزگار به ادای مسئولیت بپردازند، امّا اهمیت ترجمهٔ این کتاب که توسط استادگر گرانقدر جناب‌آقای دکتر ***علی محمد صلابی*** به رشته تحریر درآمده است و توسط هیئت علمی انتشارات حرمین یعنی آقایان عبدالله ریگی احمدی، عبدالحکیم عثمانی و محمدگل گمشادزهی ترجمه گردیده است، از این جهت است که مؤلف کوشیده است تا برخلاف سایر کتابهای سیره که به طور مختصر به بررسی سیره پیامبر پرداخته‌اند، به طور مفصل به بررسی حوادث سیره بپردازد و در پرداختن به هر یک از این حوادث، اهمیت آن را برای تمامی قشرهای جامعه از جمله: دعوتگران، مربیان، فرماندهان نظامی، سیاستمداران، علما، تاجران و ... بیان نماید و شرایط تحقق جامعه‌ای ایده‌آل و نمونه وامتی مؤمن و نمونه را بیان نماید؛ به عبارتی دیگر مؤلف درصدد آن است تا به این مسئله بپردازد که پیامبر اکرم ﷺ چگونه توانست از عربهای صحرانشین و بدوی که راه‌جویی به سینهٔ پرکینه آنان دشوار بود و با هر تپش قلبشان، نفرت از محمد ﷺ را متذکر می‌گردیدند و عاطفه را به کشتارگاه فاجعه می‌بردند، امتی ساخت که در روز رحلت ایشان یک دریا اشک به چشم داشتند و یک دنیا غم به دل و بعد از رحلت آن حضرت نیز در راستای اعتلای دین اسلام از هیچ کوششی دریغ نورزیدند.

امید است که خداوند این عمل را خالص در جهت رضای خویش بگردانـد و گـامی باشد در راستای هدایت جامعهٔ بشری از ظلمت و انحرافی که در آن به سر می‌برد.

انتشارات حرمین

بهار ۸۵

مقدمه

بررسی سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ برای مسلمانان، حائز اهمیت است؛ چراکه چندین هدف را تحقق می‌بخشد و یکی از مهم‌ترین آنها اقتدا به پیامبر اکرم ﷺ است که این شناخت از طریق شخصیت، کارها، سخنان و تقریرات ایشان حاصل می‌گردد. با بررسی سیرۀ پیامبر اکرمﷺ، مسلمانان نسبت به ایشان بیش از پیش احساس محبت می‌کنند و این محبت، در وجودشان رشد می‌نماید. همچنین با بررسی زندگی پیامبر اکرم ﷺ با زندگی یاران آن حضرت که در کنار او جهاد نمودند نیز آشنا می‌شود و این بررسی، او را به دوست داشتن آنان و حرکت در مسیر آنها و پیروی از راهشان فرا می‌خواند. سیرۀ پیامبر اکرمﷺ، زندگی آن حضرت را با تمام جزئیات از ولادت تا وفات از جمله : کودکی، جوانی، زندگی، دعوت و جهاد و شکیبایی‌ها و پیروزیهایش بر دشمنان را برای مسلمانان، روشن می‌نماید و این مسئله اثبات می‌گردد که پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر مسئولیت خطیر رسالت، پدر، همسر، رهبر، نظامی، حاکم، سیاستمدار، مربی، دعوتگر و زاهد و قاضی نیز بوده است. بنابراین، مسلمانان تمامی خواسته‌های خویش را در سیرۀ پیامبر اکرمﷺ می‌یابند.

دعوتگر در سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ روشهای دعوت و مراحل آن را می‌آموزد. با شیوۀ مناسب برای هر مرحله از مراحل دعوت، آشنا می‌شود و از این راهکارها در چگونگی ارتباط با مردم و دعوت آنها به اسلام استفاده می‌نماید و به کوشش بزرگی که رسول اکرم برای اعلای کلمه الله مبذول داشته است، پی می‌برد و می‌داند که در برابر مشکلات و موانع و دشواریها چگونه عمل کند و موضع درستی که در برابر سختیها و مشکلات باید اتخاذ شود، کدام است؟

مربی، در سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ درسهایی در مورد تربیت و چگونگی تأثیر گذاشتن بر مردم به طور عموم و بر صحابه به طور خاص می‌یابد و به این موضوع پی می‌برد که چگونه از آنها نسل تربیت یافته و بی‌نظیری به وجود آورد و امتی ساخت که امر به معروف نهی از منکر می‌کند و به خدا ایمان دارد و به وسیلۀ آنان دولتی تشکیل داد که عدالت را در شرق و غرب عالم، گسترش داد.

فرماندهان نظامی در سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ با نظمی دقیق و برنامه‌ای هدفدار در فنون فرماندهی لشکرها و قبایل و ملتها و امتها آشنا می‌شوند و نمونه‌های روشنی در برنامه‌ریزی و دقت در به کارگیری و اجرا نمودن طرحها می‌یابند و به این موضوع پی می‌برند که پیامبر اکرم ﷺ برای تبلور مبادی عدالت و احیای قواعد شورا و نظام مشورتی میان لشکر و فرماندهان و حاکم و مردم، سعی و تلاش بی‌وقفه می‌نموده است.

سیاستمداران نیز از سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ نحوۀ رفتارش را با سرسخت‌ترین دشمنان سیاسی‌اش می‌آموزند؛ دشمنانی مانند عبدالله بن ابی بن سلول که اظهار اسلام می‌کرد و در درون خود، کفر و دشمنی با پیامبر اکرم ﷺ را پنهان می‌نمود و علیه او توطئه می‌کرد و اقدام به شایعه پراکنیهایی می‌کرد که موجب ناراحتی رسول اکرم می‌گردید و هدفش این بود تا پیامبر اکرم ﷺ را مستأصل سازد و مردم را از او گریزان و متنفر کند، اما پیامبر اکرم ﷺ چگونه با او رفتار کرد و چگونه او را با کینه‌هایش تحمل نمود تا اینکه سرانجام، حقیقت برای همه آشکار شد و مردم او را ترک گفتند. حتی نزدیک‌ترین افرادش او را رها کردند و همه مطیع دستور و فرامین پیامبر اکرم ﷺ گشتند.

علما نیز از سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ آنچه را که به آنان در فهمیدن و فهماندن کتاب خدا کمک می‌نماید می‌آموزند؛ زیرا عمل پیامبر اکرم ﷺ تفسیر قرآن کریم است و در سیره، می‌توان به اسباب نزول آیات پی برد بنابراین، آشنایی با زندگی پیامبر اکرم ﷺ علما و دانشمندان را برای فهمیدن و فهماندن آیات قرآن و استدلال از آن و به سربردن با حوادث آن، یاری می‌کند و آنها احکام شرعی و اصول سیاست اسلامی را از آن، استخراج می‌نمایند و به معارف درستی در علوم مختلف اسلامی دست می‌یابند و در پرتو سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ است که علما، ناسخ و منسوخ و دیگر علوم را درک می‌نمایند و روح اسلام و اهداف والای آن را درمی‌یابند. همچنین انسانهای متّقی و پرهیزگار با مفاهیم زهد و حقیقت و هدفش آشنا می‌شوند.

سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ برای **تاجران** نیز الگو و نمونه است؛ چراکه تاجران، از سیره، مقاصد تجارت و قوانین و راههای آن را می‌آموزند و آنهایی که گرفتار مشکلات هستند، بالاترین درجات صبر و پایداری را از سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ فرا می‌گیرند و در نتیجه اراده‌هایشان برای حرکت در راه دعوت به اسلام، تقویت می‌گردد و اعتمادشان به

خداوند عزوجل بیشتر می‌شود و به طور حتم به این نکته پی می‌برند که سرانجام، از آن پرهیزگاران است.[۱]

آخرالامر اینکه امت، از سیره پیامبر اکرم ﷺ آداب والا و اخلاق پسندیده و عقاید سالم و عبادت درست و روح بلند و پاکیزگی قلب و محبت جهاد در راه خدا و شوق شهادت را می‌آموزد. بدین جهت بود که علی بن الحسین فرمود: «ما غزوه‌های پیامبر را همانند سوره‌های قرآن یاد می‌گرفتیم» و از محمد بن عبدالله شنیدم که به نقل از عمویم زهری می‌گفت: در دانش غزوه‌ها، دانش دنیا و آخرت نهفته است و اسماعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص گفت: «پدرم جنگهای پیامبر را به ما می‌آموخت و آن را برای ما تکرار می‌کرد» و می‌گفت: «اینها شاهکار پدرانتان است، آنها را از یاد نبرید.»[۲]

بررسی سیره و رهنمودهای پیامبر اکرم ﷺ در تربیت امت و تشکیل حکومت، به علما و رهبران و فقها وحاکمان کمک می‌کند تا با شناسایی عوامل پیشرفت و سقوط، راه قدرت یافتن اسلام و مسلمانان را دریابند و با شناخت کامل سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ در تربیت افراد و پرورش انسانهای مؤمن و احیای جامعه و برپایی دولت، آشنا شوند و مسلمانان حرکت پیامبر اکرم ﷺ را در تمامی مراحل دعوت و توانایی او را در مواجه شدن با روشهای مشرکان دربارهٔ مبارزه با دعوت، می‌شناسند و برنامه‌ریزی دقیق اورا در هجرت به حبشه و تلاش ایشان برای قانع کردن اهل طائف با دعوت و عرضه کردن اهداف خود در موسم حج بر قبایل و دعوت تدریجی آن حضرت از انصار، برای پذیرفتن اسلام و سپس هجرت مبارک ایشان به مدینه را مشاهده می‌نمایند.

با تفکر و اندیشیدن در واقعه هجرت پیامبر اکرم ﷺ و چگونگی برنامه‌ریزی و اجرای آن و مقدمات هجرت و آنچه بعد از آن، اتفاق افتاده است، به این نتیجه خواهیم رسید که منبع اصلی برنامه‌ریزی پیامبر اکرم ﷺ وحی بوده است و برنامه‌ریزی در کارها، جزئی از سنت و بخشی از تکلیف الهی در همهٔ اموری است که از مسلمانان، خواسته شده است. مسلمانان، از روش پیامبر اکرم ﷺ، تمام فنون فرماندهی جنگ و مهارت در ادارهٔ هر مرحله و مهارت در انتقال از سطحی به سطحی دیگر را می‌آموزند و فرا می‌گیرند که پیامبر اکرم ﷺ چگونه با قدرتهایی مانند یهودیان و منافقان و کفار و نصاری برخورد

۱- *مدخل الدراسة السیره*، یحیی الیحیی، ص ۴.

۲- *البدایة و النهایه*، ج۲، ص۲۴۲.

نمودند و چگونه بر همهٔ این دشمنان به سبب توفیق الهی و پایبندی به شرایط پیروزی و اسبابی که خداوند در کتابش به آن راهنمایی نموده است، پیروز گردیده است.

مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل قدرت یافتن و دست یافتن به عزت و قدرت گذشته و حاکم قرار دادن شریعت پروردگار در زندگی مسلمانان وابسته به پیروی از رهنمودهای پیامبر است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيۡكُم مَّا حُمِّلۡتُمۡۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهۡتَدُواْۚ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴾ (نور، ٥٤)

«بگو از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید. اگر سرپیچی کردید و رویگردان شدید، بر او (محمد) انجام چیزی واجب است که برعهدهٔ وی نهاده شده است و بر شما هم انجام چیزی واجب است که برعهدهٔ شما نهاده شده است. اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید یافت (در هر حال) بر پیغمبر جز ابلاغ روشن و تبلیغ آشکار نیست.»

مضمون آیه بر این امور دلالت می‌کند که پیروی از پیامبر اکرم ﷺ تنها راه اصلی عزت و قدرت یافتن امت اسلامی است؛ چنانکه خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴾ (نور، ٥٥-٥٦)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد. همان گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از آنان کرده است. همچنین آئین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد. آن گاه مرا می‌پرستند و چیزی را شریکم

نمی‌گردانند. بعد از این کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً فاسقان هستند و نماز را بخوانید و زکات را بپردازید و از پیغمبر اطاعت کنید تا اینکه به شما رحم شود.»

پیامبر اکرم ﷺ و یارانش قبل از تشکیل حکومت و دولت در مدینه، شرایط دستیابی به قدرت و حکومت را محقق نمودند؛ چراکه آنان مؤمنانی بودند که به انجام اعمال صالح و خوبیها و نیکیها و به پیروی از دستورات و فرامین پروردگار در تمامی زمینه‌های زندگی پرداختند و با شرک و انواع مظاهر نهانی و پوشیده آن مبارزه نمودند و از اسباب مادی و معنوی پیروزی و دستیابی به حکومت در سطح فرد و جامعه، استفاده کردند و بعد از آن به گسترش دین خدا در میان ملتها و امتها پرداختند. عقب‌ماندگی مسلمانان از رهبری جهان از آنجا که رسالت خویش را به فراموشی سپردند و جایگاه آن را پایین آورده و منبع آن را با انبوه سهمگینی از اوهام مکدر نموده و سنتهای خداوند را نادیده گرفته‌اند و گمان می‌کنند که حکومت و قدرت با آرزوها و خیالات به دست می‌آید، نتیجه‌ای حتمی و بجاست.

علّت اصلی گرفتار شدن مسلمانان به ناتوانی ایمانی و پژمردگی روحی و حیرت فکری و آشفتگی روانی و تشتت ذهنی و انحطاط اخلاقی را می‌توان به سبب شکاف بزرگی دانست که بین امت و قرآن کریم و رهنمود نبوی و میان امت و رهنمودهای عصر خلفای راشدین و نکات برجسته و درخشان تاریخ اسلام، پدید آمده است.

یکی از نمونه‌های بارز و عینی این موضوع را می‌توان این مسئله ذکر کرد که بعضی از داعیان اسلام، از قرآن کریم و رهنمودهای پیامبر اکرم ﷺ و سیرهٔ خلفای راشدین، اطلاع کافی ندارند و در سخنرانیهای خود واژه‌های جدید و مفاهیم سست و بی‌پایه‌ای بیان می‌کنند که نتیجهٔ شکست روانی آنها در برابر تمدن غرب است و با وجود اینکه مقالات و کتابهایی در مورد فلسفهٔ زندگی و جهان و انسان و روشهای تغییر جامعه می‌نویسند، اما از سخنان و مقالاتشان چنین استنباط می‌گردد که آنان در فهم تمکین و دستیابی به قدرت و درک سنتهای خداوند تغییر ملتها و تشکیل حکومت از خلال قرآن کریم و روش پیامبر اکرم ﷺ یا از خلال دعوت پیامبران به ملتهایشان و یا از رهگذر بررسی تاریخ اسلام، بهرهٔ وافری ندارند تا بتوانند عوامل موفقیت نهضت کسانی را که در تربیت امت و تشکیل حکومت، راه پیامبر اکرم ﷺ را در پیش گرفته‌اند، ارائه دهند. عواملی که باعث موفقیت نهضت کسانی همانند نورالدین محمود و صلاح‌الدین، یوسف بن تاشفین، محمود غزنوی و محمد فاتح و دیگر کسانی که در زمینهٔ تربیت امت و

تشکیل حکومت راه پیامبر اکرم ﷺ را در پیش گرفته بودند، گردید و نه تنها اطلاعی از سیره و روش پیامبر ﷺ ندارند؛ بلکه به نظریه‌ها و دیدگاههای برخی از سیاستمداران یا متفکران و فرهنگیان شرقی و غربی و کسانی که از وحی و تعالیم الهی بی‌اطلاع هستند، استدلال می‌نمایند.

بنده علاوه بر اینکه به استفاده از تجربه ملتها و امتها مخالف نیستم؛ بلکه معتقدم حکمت، گشمدۀ مؤمن است که هر کجا آن را بیابد، از دیگران به آن سزاوارتر است، اما با نظریه و دیدگاه کسانی مخالفم که روش ربانی و خدایی را نمی‌دانند یا تجاهل می‌کنند و تاریخ این امت را که سرشار از درسها و اندرزهاست، نادیده می‌گیرند و تلاش می‌کنند که با نظریه‌ها و دیدگاههای خود که از قرآن کریم و رهنمودهای پیامبر اکرم ﷺ فرسنگها فاصله دارد، رهبری مسلمانان را به عهده بگیرند. ابن قیم در این مورد می‌گوید:

و الله ما خوفی من الذنوب فانها لعلـی طریـــق العفـــو و الغفـــران

لکنما اخشی انسلاخ القلب عن تحکـیم هـــذا الـــوحی و القـــرآن

و رضـــاً بـــآراء الرجـــال و خرصـــها لاکـــان ذاک بمنـــه الـــرحمن

«سوگند به خدا من از گناهان نمی‌ترسم؛ زیرا گناهان، بخشیده می‌شوند، امّا از این می‌ترسم که دلها به حاکم قرار دادن قرآن راضی نگردند و به آراء و نظریه‌های مردم و حدس و گمان آنها راضی شوند. به امید اینکه خداوند بر ما منت نهد و ما را از مبتلا شدن به چنین امری برهاند.»

در تربیت امت و تشکیل دولت به شناخت روش پیامبر اکرم ﷺ و سنتهای خداوند در میان ملتها و دولتها نیاز مبرم داریم و باید به چگونگی رفتار پیامبر اکرم ﷺ با دولتها و ملتها و مردم، بعد از اینکه حامل پیام الهی گردید، توجه نماییم تا با شناخت این نکات از رهنمودهای آن حضرت راه درست دعوت و حاکم قرار دادن اسلام بر سایر ادیان را بیابیم و اساس و شالودۀ حرکت خویش را بر پایه روشی سالم که اصول و فروع آن نشأت گرفته از کتاب و سنت است، بنا نهیم. خداوند می‌فرماید:

﴿ لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ﴾ (احزاب، ۲۱)

«برای شما در (رفتار و گفتار) پیغمبر خدا، سرمشق و الگوی زیبائی است. برای کسانی که امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند.»

روش پیامبر اکرم ﷺ در تربیت امت و تشکیل دولت، فراگیر و نگرشی همه جانبه و متوازن بود و او در بیداری و احیای ملتها و تأسیس دولت، همراه سنتهای موجود الهی در جوامع، حرکت می‌نمود بنابراین، ایشان در نهایت فرزانگی و هوشیاری با این سنتها رفتار نمود؛ پس پیامبر اکرم ﷺ از هر یک از قوانین الهی مانند سنت دعوت تدریجی، تدافع، سنت گرفتار شدن به مشکلات و ناهمواریها، استفاده از اسباب و تغییر انسانها به شیوه‌ای مناسب استفاده نمود و علاوه بر آن در وجود یارانش منهج ربانی و سایر مفاهیم، ارزشها، عقاید صحیح را در مورد خدا، انسان، جهان، زندگی، بهشت، جهنم و قضا و قدر را استوار نمود و بر اثر این شیوهٔ مناسب بود که اصحاب با تمام توان، تحت تأثیر روش تربیتی رسول خدا ﷺ قرار می‌گرفتند و می‌کوشیدند تا به رهنمودهای ایشان پایبند باشند و اگر کسی در سفر بود، هنگام بازگشت از سفر از یارانش در مورد آنچه در این فاصله از پیامبر اکرم ﷺ دیده و شنیده بودند و از رهنمودها و تعداد آیاتی که در غیاب او نازل شده بود، جویا می‌شد و خلاصه اینکه، یاران رسول اکرم ﷺ گام به گام از او پیروی می‌کردند و این اطاعت کامل، منحصر به خود آنان نبود؛ بلکه آن را به فرزندان و اطرافیان خود، انتقال می‌دادند.

این کتاب علاوه بر بررسی سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ به بررسی احوال جهان قبل از بعثت و تمدنهای حاکم در آن زمان و حالات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی زمان بعثت می‌پردازد و از رخدادهای مهم قبل از تولد پیامبراکرم ﷺ و از نزول وحی و مراحل دعوت، بحث می‌نماید و ساختار ایدئولوژیکی و اخلاقی و عبادی در دوران مکی را بیان می‌نماید و روشهای مشرکان را در مبارزه با دعوت بیان می‌دارد و از هجرت به حبشه و واقعه طائف و سفر اسراء و معراج و دعوت قبایل گوناگون سخن می‌گوید و به چگونگی وضعیت انسانهای نکونام و پذیرش دعوت از جانب مردم یثرب و به هجرت پیامبر اکرم ﷺ می‌پردازد. این کتاب، ضمن بیان حوادث و رخدادها، درسهایی که از آن آموخته می‌شود و فوایدی که از آن گرفته می‌شود را با خواننده در میان می‌گذارد تا مسلمانان در دنیای معاصر از آن استفاده کنند. نویسنده نیز به بررسی زندگی پیامبر اکرم ﷺ از زمان ورودش به مدینه تا لحظه وفاتش، می‌پردازد و روش پیامبر اکرم ﷺ در تحکیم پایه‌های جامعه و تربیت آن و راهکارهای ایشان در تشکیل دولت را بیان می‌نماید و از مبارزهٔ آن حضرت با دشمنان داخلی و خارجی سخن می‌گوید. علاوه بر آن، به بررسی سیاست پیامبر اکرم ﷺ در جامعه و پیمان بستن با اهل کتاب که در عهدنامه، ثبت شده است و حرکتهای جهادی و راه‌حلهای اقتصادی و تلاش

آن حضرت برای ارتقای مسلمانان به سوی مفاهیم والای این دین که برای نجات انسانها از تاریکیها آمده است، می‌پردازد و می‌کوشد تا شکل خلاصه‌نویسی سیره نبوی را که در اذهان بسیاری از فرزندان امت جای گرفته است، حل نماید. در سالهای گذشته هرچند پژوهش و بررسیهای ارزنده‌ای در زمینه سیره نبوی مانند کتاب ***الرحیق المختوم*** اثر صفی الدین مبارکفوری، ***فقه السیرة*** غزالی، ***فقه السیرة النبویه*** بوطی و ***السیرة النبویه*** اثر ابوالحسن ندوی انجام شده و مورد قبول امت قرار گرفته و به چاپ و انتشار آنها اقدام شده است، اما این بررسیها مختصر بوده و تمامی حوادث و رخدادهای سیره نبوی را بیان ننموده‌اند. و برخی از دانشگاهها به این کتابها اکتفا کرده و بعضی از دانشجویان گمان برده‌اند که هر کس این کتابها را به طور کامل مطالعه کند، تمام سیرهٔ نبوی را فرا می‌گیرد، در حالی که چنین دیدگاهی، اشتباهی بزرگ و خطرناک در مورد سیره پیامبر اکرم ﷺ است و این طرز تفکر، به برخی از ائمه مساجد و رهبران حرکتهای اسلامی نیز سرایت نموده و اثر معکوس بر آنها نهاده است. بدین جهت، بسیاری از مردم، تصور ناقصی از سیره نبوی دارند و شیخ محمد غزالی در پایان کتابش *(فقه السیره)* خطر این تصور در مورد سیره نبوی را بیان داشته و می‌گوید: «با بررسی زندگی پیامبر اکرم ﷺ از تولد تا وفات شاید در ذهن، این گمان به وجود آید که زندگی محمد را به طور کامل بررسی کرده‌ای، در حالی که این اشتباه بزرگی است؛ زیرا هرگز سیره را به صورت واقعی نخواهی فهمید مگر اینکه قرآن کریم و سنت را بررسی کنی و به اندازه‌ای که از قرآن و سنت درک می‌کنی، رابطه تو با پیامبر اسلام به همان اندازه خواهد بود.»[1]

بنابراین، در این کتاب به بیان بخشهایی از قرآن که با سیره پیامبر اکرم ﷺ ارتباط دارد، پرداخته شده است مانند: غزوهٔ بدر، احزاب، بنی‌نضیر، صلح حدیبیه و غزوه تبوک. همچنین در این کتاب، درسها، آموزه‌ها و سنتهای الهی در شکست و پیروزی بیان شده و از چگونگی علاج بیماریهای نفسانی از خلال حوادث و وقایع، سخن به میان آمده است. سیره نبوی به هر نسلی، آنچه را که برای او در آن دوران زندگی، مفید است، می‌آموزد و برای هر زمان و مکانی شایسته است و باعث اصلاح می‌شود.

بهترین ایام زندگی خود را مشغول پژوهش در قرآن کریم و سیره نبوی نمودم. در طی دورهٔ پژوهش، غربت و دوری از وطن را فراموش نمودم و با گنجینه‌ها و گوهرهای موجود در لابلای مراجع و مصادر مشغول شدم و به جمع‌آوری، مرتب و منظم نمودن

۱- *فقه السیره*، غزالی، ص ۴۷۶.

آنها پرداختم تا مورد استفاده فرزندان امت اسلامی، قرار گیرد و به این نتیجه رسیدم که نویسندگان سیره نبوی در گذشته و حال در بیان درسها و عبرتها و فوائد و رخدادها، دیدگاه مشترکی ندارند؛ چراکه دیدگاههای مورخان گذشته همانند ابن هشام، ذهبی و ابن کثیر متفاوت است و علاوه بر آن، نویسندگان معاصر نیز همانند سباعی و غزالی نیز از این امر مستثنی نیستند؛ همچنین در تفسیر و شروح احادیث مانند *فتح الباری* و *شروح نووی* و کتابهای فقها به نتایجی رسیدم که کتابهای سیره نه در گذشته و نه در حال، از آن سخن گفته‌اند. خداوند به من توفیق داد که این درسها و عبرتها و فوائد را جمع‌آوری نمودم و آنها را به رشته تحریر در آوردم که به خواننده کمک می‌نماید تا با تمام سادگی، از این ثمرات، استفاده نماید، لذا این کتاب محصول نتایج و افکار عملی‌ای است که از صدها مرجع و منبع، جمع‌آوری شده است.

در راستای تحقق بخشیدن این هدف بزرگ، دانشمندان بسیاری از کشورهای لیبی، یمن، عراق، مصر، سودان، سعودی، امارات، قطر و شام با گفتگو و مناقشه و گردهم‌آیی، مرا یاری داده‌اند و به بعضی از مراجع و منابع کمیاب راهنمایی کرده و آنها را برایم تهیه نموده‌اند و دیدگاه بعضی از آنان این بود که : در نگارش سیره، باید به روشها و قوانینی که پیامبر خدا، در حرکت مبارکش به آنها عمل می‌کرده است، تأکید بیشتری شود؛ مانند رفتار پیامبر با مشرکان در فتح خیبر و مکه و دیدگاه عده‌ای دیگر این بود که سیرهٔ تاریخی آن حضرت ﷺ با سیره رفتاری وی که با حدیث و یا رفتاری از پیامبر اکرمﷺ بیان شده است، وفق داده شود. چنانکه روش قرآن کریم نیز چنین روشی است؛ زیرا این کار از نسل جدید، افرادی عالم، با فهمی عمیق و عاطفه‌ای جوشان خواهد ساخت، لذا باید گفت که سیره نبوی غذای روح است و به عقلها، فرهنگ و به دلها، حیات می‌بخشد و انسان را پاکیزه می‌نماید.

سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ نیز در تمام ابعاد روند دعوت اسلامی، دارای راه‌حلهای مفیدی است؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ در حالی از جهان چشم فروبست و به ملأ اعلی پیوست که سوابق زیادی در دعوت و تعلیم و تربیت و جهاد و تمام شئون زندگی برای کسی که می‌خواست به او اقتدا نماید به جا گذاشت. همان‌طور که ژرف‌نگری در سیره پیامبر اکرم ﷺ به خواننده کمک می‌نماید تا با سرمایه بزرگ اخلاقی که پیامبر اکرم ﷺ را از تمام انسانها متمایز کرده بود، آشنا شود و با صفات پسندیدهٔ پیامبر خدا که با آنها در دنیای انسانها زندگی نمود، آشنا شود و به مصداق گفتهٔ حسان بن ثابت برسد که گفت:

واجمل منک لم تر قط عینی   و افضل منک لم تلد النساء

«هرگز چشمانم زیباتر از تو ندیده‌اند و هیچ زنی فرزندی بهتر از تو به دنیا نیاورده است.»

خلقت مبرأً من کل عیب   کانک قد خلقت کما تشاء

«به دور از هرگونه عیب آفریده شده‌ای. گویا آن گونه که دلت می‌خواهد، آفریده شده‌ای.»

من ادعا نمی‌کنم مطالبی که بیان نموده‌ام، پیشینیان نتوانسته‌اند آن را بیان نمایند؛ زیرا شأن و منزلت پیامبر خدا، بزرگ است و توضیح برخی از نشانه‌های سیرهٔ او به قلبی رقیق‌تر و بینشی دقیق‌تر و هوشیاریی بزرگ‌تر و ایمانی ژرف‌تر نیاز دارد و ادعای این موضوع نیز که کار من از هر گونه اشتباه دور و کاری در حد کمال است، ادعایی بی‌مورد است؛ زیرا عصمت، از صفات پیامبران است و هر کس گمان کند که تمام دانشها را آموخته است، به راستی که خویشتن را نشناخته است؛ زیرا خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

﴿ وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٨٥﴾ وَلَئِن شِئۡنَا لَنَذۡهَبَنَّ بِٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِۦ عَلَيۡنَا وَكِيلًا ﴾ (اسراء، ۸۵ - ۸۶)

«تو را در مورد روح می‌پرسند، بگو روح از اوامر پروردگارم است و شما دانش اندکی داده شده‌اید.»

بنابراین، علم و دانش دریایی است که ساحل ندارد و شاعر چه زیبا سروده است:

و قل لمن یدعی فلی العلم فلسفة   حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء

«به کسی که ادعا می‌کند که فیلسوف علم و دانش است، بگو چیزی را حفظ نموده‌ای ولی چیزهایی زیادی از تو پنهان مانده است.»

ثعالبی می‌گوید: هر نویسنده‌ای که کتابی بنویسد، پس از گذشت یک شب با خود می‌گوید: کاش فلان مطلب را به آن می‌افزودم یا از آن کم می‌کردم. این پس از گذشت یک شب است، پس اگر چند سال بگذرد چگونه خواهد شد؟ و عماد اصفهانی گفته است: از نظر من کسی نیست که امروز کتابی می‌نویسد مگر اینکه فردا می‌گوید: اگر این را تغییر می‌دادم یا فلان مطلب را اضافه می‌کردم بهتر بود و اگر فلان مطلب مقدم می‌شد و یا مطلبی را ذکر نمی‌نمودم، زیباتر بود و این بزرگ‌ترین عبرت و دلیلی است بر اینکه تمام انسانها و کارهایشان ناقص‌اند.

در پایان امیدوارم که این کار، خالص برای خدا باشد و برای بندگان خدا مفید واقع شود و خداوند مرا در مقابل هر حرفی که نوشته‌ام، پاداش دهد و آن را در ترازوی اعمال نیکم قرار دهد و به برادرانی که مرا با تمام وجود، در تألیف این کتاب یاری نمودند، پاداش نیک بدهد. شاعر گفته است:

اسیر خلف رکاب القوم ذاعرج مؤملا جبر ما لاقیت من عوج

«به دنبال کاروان، لنگ لنگان حرکت می‌کنم؛ به امید اینکه تأخیر خود را از آنان، جبران کنم.»

فان لحقت بهم من بعد ماسبقوا فکم لرب السماء فی الناس من فرج

«اگر به آنان که از من سبقت گرفته‌اند برسم، لطف خداوند است که شامل حالم شده و اوست که چنین توفیقی به بندگانش می‌دهد.»

و ان ظللت بقفر الارض منقطعا ما علی اعرج فی ذلک من حرج

«و اگر در بیابان باز بمانم، برای فرد لنگ اشکالی ندارد.»

سبحانک اللهم و بحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إلیک.

الفقیر إلی عفو ربه و مغفرته و رضوانه
علی محمد الصلابی
۱٤۲۲ ه - ۲۰۰۱ م.

بخش اول:

مهم‌ترین وقایع تاریخی قبل از بعثت

فصل اوّل
تمدنهای حاکم و ادیان قبل از بعثت

۱- امپراطوری روم

امپراطور روم شرقی، معروف به امپراطور بیزانس که قلمرو آن در آن زمان شامل سرزمین یونان، بالکان، آسیا، سوریه و فلسطین، تمام حوزه دریای مدیترانه، مصر و کلیه سرزمینهای شمال آفریقا می‌گردید و مرکز آن، قسطنطنیه بود، حکومتی ستمگر داشت که ظلم و ستم را بر ملتهای یاد شده تحمیل می‌کرد و آشفتگی، هرج و مرج همه جا را فراگرفته بود در حالی که خودشان با عیش و عشرت زندگی می‌کردند، با این وجود مصر، عرصهٔ ظلم مذهبی و بدترین نوع استبداد سیاسی شده بود و برای رومیها به مثابهٔ گوسفندی بود که از شیر آن استفاده می‌نمودند، اما به آن علوفه کافی نمی‌دادند.

در سوریه نیز انواع ظلم و بیگاری و بردگی رواج یافته بود و رومیها برای رهبری و فرمانروایی آنان، فقط از زور و قدرت کمک می‌گرفتند و علاوه بر آنکه مورد تاخت و تاز قرار داده بودند، مانند بیگانگانی بر آن فرمانروایی می‌کردند که جز منطق زور، چیزی را نمی‌شناسند و هیچ نوع نرمشی با آنها نشان نمی‌دادند تا جایی که مردم سوریه برای پرداخت وامهای خود، فرزندانشان را می‌فروختند.

جامعه روم، مملو از تناقض و آشفتگی بود و این وضعیت در کتاب ***تمدن در گذشته و حال*** چنین بیان شده است:

تناقض وحشتناکی بر زندگی اجتماعی بیزانس حاکم و گرایش به دین، در اذهان رومیها رسوخ کرده بود؛ رهبانیت و گوشه‌گیری، فراگیر و در تمام مناطق کشور گسترش یافته بود. افراد بی‌اطلاع در مباحث عمیق دینی و مباحثه بیزانسی دخالت می‌کردند و به آن می‌پرداختند. زندگی عادی، رنگ مذهبی به خود گرفته بود، اما از طرفی همین مردم، به شدت به انواع بازیها، سرگرمیها و خوشگذرانیها علاقمند بودند. میدانهای ورزشی

بزرگی وجود داشت که هشتاد هزار نفر تماشاچی را در خود جای می‌داد. مردم در آنجا کشتی گرفتن مردان با مردان و گاهی مردان با درندگان را تماشا می‌کردند.[1]

مردم به نژادهای متفاوت تقسیم شده بودند. آنها زیبایی را دوست داشتند و به خشونت و ظلم، عشق می‌ورزیدند و بازیهایشان بیشتر اوقات بازیهای خونینی بود و شکنجه‌هایشان نیز خیلی سخت و هولناک و زندگی بزرگان و رؤسایشان ترکیبی از خوشگذرانی و توطئه و تشریفات بی‌جا و عادتهای زشت و ناپسند بود.[2]

۲- امپراطوری ایران

امپراطوری ایران، معروف به فارس یا کسری از نظر وسعت از امپراطوری روم شرقی، بزرگ‌تر بود و ادیان زیادی مانند زرتشتی و مانوی در آن رواج داشت. در اوایل قرن سوم میلادی، شخصی به نام مانی، آیین مانوی را به وجود آورد؛ سپس در اوائل قرن پنجم میلادی آیین مزدک ظهور کرد که اساس آن بر پایهٔ بی‌بندوباری و لجام گسیختگی بنیان نهاده شده بود و اموال و داراییهای مردم برای همه، مباح شمرده می‌شد و این امر باعث شورش کشاورزان و سبب زیاد شدن چپاولگرانی گردید که به کاخها یورش می‌بردند و ثروت و دارایی موجود در آنها را به یغما می‌بردند و زنان را به اسارت می‌گرفتند و املاک و زمینهای مردم را تصرف می‌نمودند که در نتیجهٔ آن، زمینها و خانه‌ها خالی از سکنه شد به گونه‌ای که چنین احساس می‌شد که اصلاً در آنجا کسی نبوده است.

پادشاهان، سلطنت را از پدرانشان به ارث می‌بردند و خود را بالاتر از سایر انسانها تصور می‌نمودند و خودرا از نسل خدایان می‌پنداشتند. ثروت و درآمد کشور در انحصار آنها بود و آن را صرف تجمل‌گرایی و خوشگذرانی می‌نمودند و زندگی آنان به زندگی حیوانات شبیه بود تا جایی که بسیاری از کشاورزان برای در امان بودن از مالیاتهای سنگین و خدمت اجباری نظامی، کارشان را ترک می‌کردند و به دیرها و عبادتگاهها پناه می‌بردند. مردم، در میان جنگهای خونین و خانه برانداز ایران و روم که سالها طول می‌کشید، مانند هیزم بی‌ارزشی به کار گرفته می‌شدند. در صورتی که این جنگها هیچ

۱- *السیرة النبویه*، ندوی، ص ۳۱.

۲- همان.

عایدی برای ملت نداشت و تنها چیزی که عاید کشور می‌شد، اجرای فرمان پادشاهان بود.[۱]

۳- هندوستان

عقیدهٔ مورخان بر این است که تاریک‌ترین دوران هندوستان از نظر مذهبی، سیاسی، اخلاقی و اجتماعی از اوائل قرن ششم شروع شد. از آنجا که مذهب به بی‌بندوباری رنگ تقدس داده بود، بنابراین در همه جا حتی در معابد نیز رواج یافت. زن هیچ ارزشی نداشت و مرسوم بود که زن، بعد از درگذشت شوهرش خود را زنده می‌سوخت. هند از تمام کشورهای جهان برای داشتن فاصله طبقاتی و تبعیض نژادی، معروف‌تر بود. نبود مساوات و وجود تبعیض، جزئی از قانون مدنی، سیاسی و مذهبی بود که مقامات مذهبی هندی آن را وضع کرده بودند و بخشی از قانون کلی جامعه و آیین زندگیشان گردیده بود. بدین جهت، هند دچار هرج و مرج و از هم گسیختگی گردید و حکومتهای زیادی تشکیل گردید که همیشه با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند.

در چنین دورانی هند، کاملاً در انزوا به سر می‌برد و جمود فکری و قشری‌گری و افراط و تفریط در عادات و رسوم مردم حاکم بود و فاصله طبقاتی و تعصب فامیلی مشهود و بارز بود. یکی از مورخان هندی که استاد تاریخ یکی از دانشگاههای هند است، در مورد هند پیش از اسلام می‌گوید: مردم هند از جهان، منزوی و فقط به خود مشغول بودند؛ از اوضاع جهان آگاهی نداشتند و این جهالت و بی‌خبری، موقعیت آنان را بسیار ضعیف کرده بود. جمود، در میان آنها پایدار شد و نشانه‌های انحطاط و پستی در آنان کاملاً هویدا گردید. ادبیات، در این زمان بی‌روح شده بود؛ فن معماری و نقاشی و هنرهای زیبای دیگر نیز مطلوب نبود.[۲]

رکود و جمود، جامعه هندی را فرا گرفته بود و بر اثر آن فاصله و تبعیض بزرگی بین طبقات و خانواده‌ها وجود داشت. به زنان بیوه اجازهٔ ازدواج نمی‌دادند و در مورد خوردنیها و نوشیدنیها بر خود سخت‌گیری می‌کردند و گروهی به نام نجسها (پایین‌ترین طبقه مردم) مجبور بودند بیرون از شهر و آبادی زندگی کنند.[۳]

۱- *السیرة النبویه*، ندوی، ص ۳۲ -۳۳.

۲- همان، ص ۳۸.

۳- همان، ص ۳۹.

مردم هندوستان به چهار طبقه تقسیم شده بودند:
۱- طبقه رجال دین و کاهنان که به آنها «براهمه» می‌گفتند.
۲- مردان جنگی و سربازان که «شتری» نامیده می‌شدند.
۳- کشاورزان و پیشه‌وران که به «ویش» موسوم بودند.
٤- خدمتگزاران و بردگان.

طبقه چهارم، پایین‌ترین طبقهٔ اجتماعی محسوب می‌گردید و بر این عقیده بودند که آفریدگار جهان، ایشان را از پای خود آفریده است که کارشان فقط خدمتگزاری طبقات سه‌گانه و تأمین آسایش آنها بود.

این قانون، به براهمه جایگاه و ارزش خاصی داده بود که هیچ کس با آنها برابری نمی‌کرد و اگر مرتکب بزرگ‌ترین گناه می‌گردیدند، باز هم معصوم و بی‌گناه به حساب می‌آمدند و از دیگر امتیازات آنها این بود که از آنها مالیات نمی‌گرفتند و در هیچ حال، محکوم به قتل نمی‌شدند، اما طبقهٔ نجسها، جمع‌آوری مال و ثروت و نیز حق مجالست با برهمنها را نداشتند و همچنین فراگرفتن مطالب کتب مقدس برای آنها ممنوع بود.[1]

اوضاع دینی جهان قبل از بعثت

پیش از طلوع فجر اسلام، انسان پست‌ترین دوران اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تاریخ خود را پشت سر می‌گذاشت و از هرج و مرج فراگیر در تمام امور زندگی رنج می‌برد؛ چراکه روش جاهلی، بر عقاید و افکار، حاکم بود و بارزترین نشانه‌های آن؛ یعنی، جهالت و هواپرستی و بی‌بندوباری و فساد و تکبر و ظلم و خشونت، بر مردم، مسلط شده بود.[2]

ادیان آسمانی، تأثیری بر زندگی مردم نداشتند و به سبب تحریف و دگرگونی، اهمیت خود را به عنوان پیام الهی به مردم، از دست می‌دادند و افراد مذهبی و دینی درگیر کشمکشهای عقیدتی بودند که ورود افکار خود ساخته انسانی و ایدئولوژیهای فاسد، در این ادیان به وجود آورده بود. این کشمکشها چنان شدت یافته بود که منجر به جنگهای خونینی میان مردان مذهبی شد. کسانی که از تحریف و تغییر دین، خودداری می‌نمودند بسیار اندک بودند؛ آنها به امید نجات خود و به علت ناامید شدن از

۱- *قانون مدنی اجتماعی*، با بهای ۱، ۲، ۸، ۹ و ۱۰، به نقل از *السیرة النبویه*، ص ۳۸.

۲- *الغرباء الاولون*، سلمان العوده، ص ۵۷.

دیگران برای اصلاح جامعه، به عزلت و گوشه‌نشینی پناه برده بودند. فساد، در میان تمام قشرهای جامعه و در تمام زمینه‌های زندگی آنان رواج پیدا کرده بود. مردم از نظر اعتقادی یا مرتد شده بودند یا اصلاً دین را نمی‌پذیرفتند یا اینکه به تحریف ادیان آسمانی می‌پرداختند و در وضع قوانین، شریعت خدا را نادیده می‌گرفتند و قوانینی وضع می‌کردند که با عقل و فطرت سازگار نبود و وضع چنین قوانینی با قوانین الهی مغایرت داشت.

رهبران ملت که کشیش و ارباب و پادشاه بودند، ریاست این امور فساد را به عهده داشتند و تاریکی، سراسر جهان را فراگرفته بود و دنیا در شبی بسیار تاریک و ظلمانی و در انحراف از آیین الهی به سر می‌برد.

آیین یهود، به مجموعه‌ای از عادات و رسوم بی‌روح و فاقد حیات تبدیل شده و تحت تأثیر عقاید ملتهای مجاور و مقتدر قرار گرفته بود و بسیاری از عادات مشرکانه و جاهلانه را پذیرفته بودند. چنانکه مورخان یهودی نیز به این مطلب اعتراف کرده‌اند[۱]. در دایرةالمعارف یهود آمده است : «خشم و رضایت نداشتن پیامبران از پرستش بتها، دلالت بر این دارد که پرستش بتها و خدایان متعدد در اعتقادات بنی‌اسرائیل رسوخ پیدا کرده بود و تا زمان بازگشت آنان از تبعید بابل همچنان باقی بود و بسیاری از عقاید خرافی و شرک‌آمیز را پذیرفته بودند، تلمود نیز گواهی می‌دهد که بت‌پرستی جاذبۀ خاصی برای یهودیان داشت.[۲]

جامعۀ یهود، قبل از بعثت رسول اکرم دچار عقب‌ماندگی عقلی و فساد دینی شده بود. تلمود بابل که یهودیان آن را خیلی مقدس می‌شمارند و در میان یهودیان در قرن ششم میلادی متداول بود، مملو از مطالب نادرست و گفتارهای غیرمنطقی و جسارت به خدا و نادیده انگاشتن حقایق و دین و عقل بود.[۳]

نصاری نیز گرفتار تحریف افراطیها و تأویل جاهلان شده بود و نور توحید واخلاص عبادت خدا، پشت ابرهای متراکم ناپدید گشته بود.[۴]

۱- *السیرة النبویه*، ندوی، ص ۲۰.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۱.

۴- همان.

جنگهای شدیدی میان نصاری شام، عراق و مصر در مورد حقیقت و ماهیت مسیح در گرفت و خانه‌ها، مدارس و کلیساها به پایگاههای اصلی جنگ تبدیل شدند و در جامعهٔ مسیحی، بت‌پرستی به اشکال و مظاهر مختلف پدیدار گشت؛ چنانکه در کتاب ***تاریخ مسیحیت در پرتو علم کنونی*** آمده است:

«اگرچه بت‌پرستی پایان پذیرفت، ولی کاملاً نابود نشد؛ بلکه به درون دلها سرایت کرد و بت‌پرستی زیر لوای مسیحیت ادامه یافت. آنان که از خدایان و شخصیتهای مذهبی خود کناره‌گیری کرده بودند، به یکی از شهدای خود صفات خدایی می‌دادند و برای او تندیس و مجسمه درست می‌کردند و این چنین شرک و بت‌پرستی شهدای محلی رواج یافت و در این قرن نیز عبادت شهدا و اولیاء فراگیر شد و عقاید جدیدی به وجود آمد. از جمله می‌گفتند که اولیاء دارای صفات خدایی هستند. بر اساس عقاید «اریسین» اولیاء و قدیسون واسطهٔ میان خدا و انسان بودند و اولیاء، سمبل تقدس و پارسایی قرون وسطی تلقی گردیدند و اعیاد و جشنهای بت‌پرستانه به نامهای جدیدی تغییر یافت. به گونه‌ای که در سال ٤٠٠ میلادی عید قدیم خورشید به نام عید مسیح تغییر نام داد.[۱]

در ***دائرة المعارف جدید کاتولیک*** آمده است: «این عقیده که خداوند، مرکب از سه اقنوم است، از اواخر قرن چهارم، در جهان مسیحیت و اندیشهٔ آن، سرایت نمود و به عقیده‌ای رسمی و مسلم تبدیل شد که در سراسر جهان مسیحیت مورد قبول واقع گردید، اما سرانجام در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی از تحول عقیده تثلیث و راز آن پرده برداشته شد.»[۲]

جنگهای سختی میان مسیحیان در گرفت به گونه‌ای که به تکفیر و قتل یکدیگر می‌پرداختند و بدین صورت مبارزه با فساد و اصلاح وضعیت خود و دعوت امتها به آنچه مایهٔ بهبود و صلاح بشر، است فراموش گردید و نصرانی ها به خود مشغول شدند.[۳]

۱- همان، ص ۲۳.

۲- *دائرة المعارف الکائو لیکیه الجدیده*، مقال التثلیث، ج ۱۴، ص۳۹۵.

۳- *فتح العرب مصر*، محمد ابوحدید، ص ۳۷ – ۳۸ – ۴۸.

مجوسیها هم از دیرباز به پرستش عناصر طبیعی (که بزرگ‌ترین آنها آتش بود) مشغول بودند. در سراسر کشور خود آتشکده‌هایی به این منظور ساخته بودند و با تمام وجود، به پرستش آتش مشغول بودند. در عبادتگاهها، برای آتش‌پرستان آداب و قوانین خاص منظمی وضع شده بود، ولی در بیرون از عبادتگاه، پیروان مجوسیت آزاد بودند و طبق میل و خواسته‌هایشان زندگی می‌کردند و میان آنها و کسانی که به آتش‌پرستی اعتقادی نداشتند، فرقی وجود نداشت مورخ دانمارکی در کتاب خود ***ایران در عهد ساسانیان*** در مورد طبقه پیشوایان دینی و وظیفهٔ آنان چنین می‌گوید: «بر آنها لازم بود چهار بار خورشید را بپرستند و علاوه بر آن، موظف بودند که ماه و آتش و آب را نیز بپرستند و همچنین به هنگام خواب و بیدار شدن و حمام رفتن و پوشیدن زنار و غذا خوردن و عطسه زدن و تراشیدن مو و گرفتن ناخن و قضای حاجت و روشن کردن چراغها، موظف به خواندن دعاهای ویژه‌ای بودند و بر آنان لازم بود که نگذارند آتش خاموش شود یا آب و آتش با یکدیگر تماس حاصل نمایند و نگذارند معادن، زنگ بزنند؛ زیرا معادن نزد آنها مقدس بودند.»[1]

ایرانیان، هنگام خواندن نماز، رو به آتش می‌ایستادند؛ چنانکه یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانیان، به خورشید سوگند یاد می‌کرد و می‌گفت: «به خورشید که بزرگ‌ترین خداست، سوگند یاد می‌کنم.» آتش‌پرستان در هر عصری به دوگانگی خدا معتقد بودند و این شعار آنها بود و به دو خدا ایمان داشتند: یکی خدای نور یا خوبی و دومی خدای تاریکی یا بدی.[2]

مذهب بودایی که در هند و آسیای میانه رواج داشت، به آیین بت‌پرستی تبدیل شده بود که به هر جا می‌رفتند، بتها را همراه خود می‌برند و با رسیدن و اقامت در هر مکانی، معبد می‌ساختند و مجسمه‌های بودا را نصب می‌کردند.[3]

مذهب برهمایی نیز که دین اصلی مردم هند به حساب می‌آمد، برجسته‌ترین شاخصه‌اش، کثرت خدایان و معبودهای گوناگون بود که در قرن ششم میلادی به اوج خود رسیده بود. تردیدی نیست که آیینهای برهمایی و بودایی، دو دین بت‌پرست بودند

۱- *ایران فی عهد الساسانیین*، ص ۱۵۵، به نقل از *السیرة النبویه*، ندوی، ص ۲۷.

۲- همان.

۳- *السیرة النبویه*، ندوی، ص ۲۸.

و دنیا از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام، غرق در بت‌پرستی بود و گویا مسیحیت و یهودیت و برهمایی در بزرگداشت و تقدیس بتها بسان اسبهای مسابقه، با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند. پیامبر اکرم ﷺ روزی در سخنرانی‌اش به این فساد فراگیر ملتها اشاره نمود و فرمود : «پروردگار به من فرمان داد تا آنچه را نمی‌دانید به شما بیاموزم و از جمله چیزهایی که امروز به من آموخت، اینکه فرمود: هر چیزی که به هر کسی داده‌ام، حلال است و من همه بندگانم را براساس فطرتی پاک و یکتاپرست آفریدم، اما شیطان آنان را گمراه نمود و آنچه را که برایشان حلال نموده‌ام، بر آنان حرام کرد، من به آنان فرمان دادم تا آنچه را که برای آن دلیلی فرو نفرستاده‌ام، با من شریک نگیرید با پیش آمدن چنین وضعیتی خداوند نیز غیر از تعدادی از اهل کتاب، بقیهٔ ساکنان زمین چه عرب و چه عجم را هلاک نمود.»[۱]

از این حدیث چنین استنباط می‌شود که جامعهٔ بشری در ابعاد مختلفی مانند شرک ورزیدن به خدا، پیروی نکردن از شریعت، فساد پیشوایان ادیان آسمانی و گرایش آنها به انحراف قوم خود دچار انحراف شده است.[۲]

۱- *مسلم*، کتاب الجنه، باب الصفات، ج ۴، ص ۲۱۹۴، شمارة ۲۱۹۷.

۲- الغرباء الاولون، ص ۵۹.

فصل دوّم
اعراب و تمدن آنها

اصول عرب

مورخان، اقوام و طوایف عرب را بر حسب سلسله نسبهایی که به آنها منسوبند، به سه دسته تقسیم کرده‌اند: [1]

۱- عرب بائده: قبایل عاد، ثمود، عمالقه، طسم، جدیس، أمیم، جرهم و حضرموت و قبائلی که به قبیله حضرموت منسوبند، جزو عرب بائده هستند. این قبائل، قبل از اسلام از بین رفته‌اند و در زمان خود پادشاهانی داشته‌اند که قلمرو فرمانروایی آنها تا شام و مصر امتداد داشته است.[2]

۲- عرب عاربه: عربهایی هستند که از خاندان یعرب بن یشجب بن قحطان می‌باشند و عرب قحطانیه نامیده می‌شوند[3] و به عرب جنوب معروف‌اند[4] و پادشاهان یمن و معین و سبأ و حمیر از آنها هستند.[5]

۳- عرب عدنانی: به عدنان، منسوب‌اند که نسب عدنان به اسماعیل بن ابراهیم علیهما الصلوه و السلام می‌رسد و به عرب مستعربه معروف‌اند؛ یعنی، با نژاد غیرعرب آمیخته‌اند، سپس به علّت این آمیختگی زبان عربی آمیخته و تازه‌ای به وجود آمد که وطن اصلی عدنانیها مکه بود و به عربهای شمال معروف بودند؛ آنها از فرزندان اسماعیل ﷺ و افراد قبیله جرهم می‌باشند که اسماعیل، زبان عربی را از آنها آموخت و با ازدواج با یکی از زنان این قبیله با آنها خویشاوند شد و فرزندانش همچون اقوام مادری خود، عرب شدند. از معروف‌ترین فرزندان و نوادگان اسماعیل، عدنان، پدر

۱- *فقه السیرة النبویه*، غضبان، ص ۴۵.

۲- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۴۴.

۳- *فقه السیره*، غضبان، ص ۴۵.

۴- *مدخل لفهم السیره*، ص ۹۸.

۵- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۴۷.

بزرگ پیامبر اکرم ﷺ است که قبایل مختلف عرب، از دودمان عدنان هستند و پس از او فرزندش سعد، سپس نزار و پس از او فرزندانش مضرو ربیعه بوده‌اند. فرزندان و نوادگان ربیع بن نزار در شرق اقامت گزیدند. عبدالقیس در بحرین اقامت گزید و حنیفه در یمامه ساکن شد. بنوبکر بن وائل در میان بحرین و یمامه، جای گرفت و بنو تغلب از فرات عبور کردند و در شبه جزیره عربستان، میان دجله و فرات مقیم شدند و تمیم، در صحرای بصره، سکنی گزیدند.[۱]

فرزندان مضر نیز پراکنده شدند. سلیم، نزدیک مدینه و ثقیف در طائف، اقامت گزیدند و سایر افراد قبیله هوازن، در شرق مکه جای گرفتند و قبیله اسد، از شرق تیماء تا غرب کوفه ساکن شدند و قبیلهٔ ذبیان و عبس، از تیماء تا حوران سکونت گزیدند.[۲]

اکثر علمای انساب، علاوه بر تقسیم‌بندی فوق عربها را به دو قبیلهٔ عرب عدنانی و قحطانی، تقسیم‌بندی می‌نمایند و نسب آنها را به حضرت اسماعیل‌ﷺ می‌رسانند.[۳]

بخاری این مطلب را در صحیحش در باب نسبت یمن به اسماعیل ذکر کرده است و در این مورد حدیثی از سلمه روایت نموده است که گفت: پیامبر اکرم ﷺ بر گروهی وارد شد که مسابقه تیراندازی می‌دادند، فرمود: «فرزندان اسماعیل! تیراندازی کنید و من همراه فلان تیره هستم، آن گاه آنها از تیراندازی دست کشیدند؛ فرمود: چه شده است شما را؟ گفتند: چگونه تیراندازی کنیم در حالی که شما با بنوفلان هستید؟ فرمود: تیراندازی کنید که من با همه شما هستم[۴] و در بعضی روایات آمده است: ای فرزندان اسماعیل! تیراندازی کنید؛ زیرا پدرتان تیرانداز بوده است.»

بخاری می‌گوید: اسلم ابن افص بن حارثه بن عمرو بن عامر از قبیلهٔ خزاعه مسلمان شد. خزاعه گروهی است از قبیله‌های سبا که پس از سیل ویرانگر ارم متفرق شدند.[۵]

۱- *مدخل لفهم السیره*، ص ۹۸ – ۹۹.

۲- *الطریق الی المدائن*، عادل کمال، ص ۴۰.

۳- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۴۸.

۴- *البخاری*، کتاب الجهاد و السیر، ج۳، ص ۲۹۸، شماره ۲۸۹۹.

۵- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۴۸.

پیامبر اکرم ﷺ از قبیلۀ مضر بود. بخاری از کلیب بن وائل روایت می‌نماید که به زینب دختر ابوسلمه که پیامبر اکرم ﷺ او را پرورش داده بود، گفتم: آیا پیامبر اکرم ﷺ از قبیله مضر بود گفت: آری، پیامبر از تیرۀ بنونضر بن کنانه بود.[۱]

قریش از دودمان کنانه بود و آنها فرزندان فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بودند و قریش به قبیله‌های مختلفی تقسیم شدند که معروف‌ترین آنها، جمح و سهم و عدی و مخزوم و تیم و زهره و بطون قصی بن کلاب بودند که عبارتند از: عبدالدار بن قصی و اسدبن عبدالعزی بن قصی و عبد مناف بن قصی. از عبد مناف چهار تیره پدید آمد که عبارتند از: عبد شمس و نوفل و مطلب و هاشم و خاندان هاشم همان است که خداوند از آن، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب را برگزید[۲]. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، از میان فرزندان اسماعیل، کنانه را و از بنی کنانه، قریش را و از قریش بنی‌هاشم را برگزید و از بنی‌هاشم، مرا برگزید.»[۳]

تمدنهای شبه جزیره عربستان

از دیر باز در سرزمینهای عرب، تمدنهای اصیل و ریشه‌داری وجود داشته است که معروف‌ترین آنها عبارتند از:

۱- تمدن سبا

قرآن کریم به این تمدن اشاره کرده است. مردم یمن از آب باران و سیلابهایی که در میان شنها به هدر می‌رفت و به دریاها می‌ریخت، استفاده کردند. آنها برای مهار این آبها، سدها و آب انبارهای هندسی پیشرفته‌ای ساختند که معروف‌ترین این سدها، سد «مأرب» بود و به این ترتیب از این آبها برای کشاورزان و آبیاری درختان استفاده می‌کردند. چنانکه خداوند متعال فرموده است:

﴿ لَقَدۡ كَانَ لِسَبَإٖ فِي مَسۡكَنِهِمۡ ءَايَةٞۖ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٖ وَشِمَالٖۖ كُلُواْ مِن رِّزۡقِ رَبِّكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥۚ بَلۡدَةٞ طَيِّبَةٞ وَرَبٌّ غَفُورٞ ١٥ فَأَعۡرَضُواْ

۱- *بخاری*، کتاب المناقب، ج ۴، ص ۱۸۵، شمارۀ ۳۴۹۱.

۲- *فقه السیره*، غضبان، ص ۴۷.

۳- *مسلم*، باب فضل نسب النبی، ج ۴، ص ۱۷۸۲، شماره ۲۲۷۶.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ ٱلْعَرِمِ وَبَدَّلْنَٰهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَىْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَىْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾ ذَٰلِكَ جَزَيْنَٰهُم بِمَا كَفَرُوا۟ ۖ وَهَلْ نُجَٰزِىٓ إِلَّا ٱلْكَفُورَ ﴾ (سبا، ۱۵ — ۱۷)

«برای اهالی سبا در محل سکونتشان نشانه‌ای (از قدرت خدا) بود. دو باغ در سمت راست و چپ داشتند. از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جای آورید. شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری است بس آمرزنده. اما آنان رویگردان شدند. بدین سبب ما سیل ویرانگری را به سویشان جاری ساختیم و باغهای ایشان را به باغهایی با میوه‌های تلخ و درختهای شوره گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم. این چیزی بود که به خاطر کفران نعمت، ایشان را بدان کیفر دادیم. مگر ما جز ناسپاس را مجازات می‌کنیم؟»

قرآن کریم به وجود آبادیهای به هم پیوسته‌ای اشاره کرده است که از یمن تا حجاز و شام ادامه داشت و کاروانهای تجاری و مسافرانی که از یمن به شام می‌رفتند، هرگز در این مسیر با کمبود آب و غذا و سایه روبرو نمی‌شدند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ٱلْقُرَى ٱلَّتِى بَٰرَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَٰهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا ٱلسَّيْرَ ۖ سِيرُوا۟ فِيهَا لَيَالِىَ وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ ﴿١٨﴾ فَقَالُوا۟ رَبَّنَا بَٰعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَٰهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَٰهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴾ (سبا، ۱۸ — ۱۹)

«میان آنان و شهرهای دیگری که پربرکت و پرنعمت کرده بودیم، شهرکها و روستاهایی ساخته و پرداخته بودیم که نمایان بود و در میان آنها فاصله‌های مناسب و نزدیک به هم ترتیب داده بودیم (و بدیشان پیام دادیم که) شبها و روزها در امن و امان در آنجا سیر و سفر کنند. اما ایشان گفتند : پروردگارا! فاصله‌های سفرهای ما را زیاد بفرما و بدین وسیله به خود ستم کردند و آنان را سخنانی (بر سر زبانها) نمودیم و سخت متلاشی ساختیم. قطعاً در این سرگذشت، نشانه‌های عبرت برای همهٔ شکیبایان سپاسگزار است.»

۲- تمدن عاد در احقاف

اقوام عاد در شمال حضرموت زندگی می‌کردند. خداوند، پیامبرش هود ﷺ را به سوی آنها فرستاد. آنان دارای خانه‌هایی محکم و کارخانه‌های متعدد و باغها و کشتزارها و چشمه‌ها بودند. خداوند می‌فرماید:

﴿ كَذَّبَتْ عَادٌ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ
﴿١٢٤﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٢٦﴾ وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٢٧﴾ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ
رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٢٩﴾ وَإِذَا
بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٠﴾ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٣١﴾ وَٱتَّقُوا۟ ٱلَّذِىٓ
أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٢﴾ أَمَدَّكُم بِأَنْعَـٰمٍ وَبَنِينَ ﴿١٣٣﴾ وَجَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ ﴾

(شعراء، ۱۲۳ — ۱۳٤)

«قوم عاد، پیغمبران را تکذیب کردند. بدانگاه که برادرشان هود بدیشان گفت: هان! تقوا پیشه کنید. من پیغمبر امینی برای شما هستم. از خدا بترسید و از من پیروی کنید. من هیچ اجر و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی‌خواهم. اجر و پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نمی‌باشد. آیا شما بالای هر بلندی و مکان مرتفعی کاخ سر به فلک کشیده‌ای می‌سازید و به خوشگذرانی و کارهای بیهوده می‌پردازید؟ و دژها و قلعه‌هایی می‌سازید که انگار جاودانه می‌مانید؟ و هنگامی که مجازات می‌کنید از حد تجاوز می‌کنید و همچون ستمگران و سرکشان کیفر می‌دهید. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و بترسید از خدایی که شما را با نعمتهایی که می‌دانید شما را یاری داده است با چهارپایان و پسران و با باغها و چشمه‌ها یاری داده است.»

۳- تمدن ثمود در حجاز

قرآن کریم به وجود تمدنی در سرزمین حجر و به توانایی افراد آن برای ساختن خانه‌هایی در دل کوهها و به چشمه‌سارها و باغها و کشتزارهایی که در اختیار داشتند، اشاره می‌نماید و می‌فرماید:

﴿ كَذَّبَتْ ثَمُودُ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَٰلِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٤٤﴾ وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٤٥﴾ أَتُتْرَكُونَ فِى مَا هَٰهُنَآ ءَامِنِينَ ﴿١٤٦﴾ فِى جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾ وَتَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا فَٰرِهِينَ ﴿١٤٩﴾ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴾ (شعراء، ۱٤۱ — ۱۵۰)

«قوم ثمود، پیغمبران را دروغگو نامیدند آن زمان که برادرشان صالح به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌سازید؟ من بی‌گمان برایتان پیغمبر امینی هستم. پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و در قبال تبلیغ دعوت، اجر و پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم. اجر و پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. آیا شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می‌شوید؟ در میان باغها و چشمه‌سارها؟ و در میان کشتزارها و نخلستانهایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند و ماهرانه در دل کوهها و خانه‌هایی می‌تراشید. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.»

و نیز در مورد آنها فرموده است:

﴿ وَٱذْكُرُوٓا۟ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ ٱلْجِبَالَ بُيُوتًا ۖ فَٱذْكُرُوٓا۟ ءَالَآءَ ٱللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا۟ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴾ (اعراف، ۷٤)

«و به یاد داشته باشید که خداوند، شما را جانشین قوم عاد کرده است و در سرزمین استقرار بخشیده است (که می‌توانید) در دشتهای آن، کاخها برافرازید و در کوههای آن خانه‌ها بتراشید و بسازید؛ پس نعمتهای خدا را به یاد داشته باشید. و در زمین تباهکارانه فساد راه میندازید.»

تمدنهای یاد شده از دیرباز از بین رفتند و نابود شدند و جز آثار و نشانه‌ها و تپه‌ها، چیز دیگری از آنها باقی نمانده است. آبادیها و شهرها از بین رفتند و خانه‌ها و قصرها

ویران شدند و چشمه‌ها خشکیدند و درختان نابود شدند و باغها و کشتزارها به زمین خشک و بدون محصول تبدیل شدند.[۱]

۱- *السیره النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۵۱.

فصل سوم
اوضاع دینی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی اعراب

وضعیت دینی

ملت عرب به ارتجاع دینی شدید و بت‌پرستی زشتی که نظیر نداشت و به انحرافات اخلاقی و هرج ومرج سیاسی گرفتار شده بود و بدین جهت ارزش و اهمیت خود را از دست داده بودند و در انزوای تاریخ قرار گرفته بودند و بهترین موقعیت اجتماعی برای آنان این بود که دنباله‌رو دولت فارس یا روم گردند. پیروی از فرهنگ آباء و اجدادی، هر چند که آکنده از انحراف و گمراهی بود، امّا سراسر وجود آنها را فرا گرفته بود و به همین دلیل بتها را پرستش می‌کردند و هر قبیله، برای خود بتی داشت؛ چنانکه قبیلۀ هذیل بن مدرکه، «سواع» را می‌پرستید و بت قبیله کلب، «ود» بود و قبیله مذحج، «یغوث» را پرستش می‌کردند و «یعوق»، بت قبیله خیوان بود، «نسر» بت قبیله حمیر بود و خزاعه و قریش «اساف و نائله» را پرستش می‌کردند و «مناه» در ساحل دریا بود که همه عربها به طور عام و قبیله اوس و خزرج به طور خاص به تعظیم و پرستش آن می‌پرداختند. «لات» در ثقیف و «عزی» بالای ذات عرق، قرار داشت و بزرگ‌ترین بت قریش به شمار می‌رفت.[1]

علاوه بر این بتهای بزرگ و مشهور، بتهای کوچک بی‌شماری وجود داشت که حمل و نقل آنها در سفر و گذاشتن آنها در خانه، آسان بود.

بخاری در صحیح خود از ابی رجاء عطاردی روایت می‌نماید که گفت: «ما سنگ را پرستش می‌کردیم و هرگاه سنگی بهتر از آن می‌یافتیم، پرستش سنگ اولی را رها می‌کردیم و آن را عبادت می‌کردیم و اگر سنگی نمی‌یافتیم، توده‌ای خاک جمع می‌کردیم پس گوسفندی می‌آوردیم و روی آن می‌دوشیدیم آن گاه آن را طواف می‌نمودیم!!!»

بت‌پرستی رایج اعراب، میان آنان و شناخت خدا و تعظیم و ایمان به وی و روز قیامت، حایل شده بود. گرچه اعراب چنین می‌پنداشتند که این بتها فقط واسطۀ میان آنها و خدا هستند، ولی احترام و مقام این خدایان خیالی، بر دلها و اعمال و کارهایشان سایه

۱- *الغرباء الاولون*، ص ۶۰.

افکنده بود و تمام ابعاد زندگی آنها را تحت‌الشعاع قرار داده و عظمت خداوند را در دلهایشان کم‌رنگ کرده بود.

آیین ابراهیم علیه السلام نیز دستخوش تحریف و تغییر و دگرگونی شده بود. مثلاً، حج به مراسمی تبدیل شده بود که افتخارات خود را به رخ دیگران می‌کشیدند و تکبر و مباهات می‌کردند. آیین یکتاپرستی از حقیقت خود منحرف گشته و خرافات و افسانه‌های زیاد به آن ملحق شده بود.

با وجود این، برخی افراد از پرستش بتها و قربانی کردن برای آنها، سرباز می‌زدند که زید بن عمرو بن نفیل یکی از این افراد بود، او برای بتها قربانی نمی‌کرد وگوشت حیوان خود مرده را نمی‌خورد و خون نمی‌نوشید و می‌گفت:

أربّاً واحداً أم ألف رب؟ ادین اذاً تقسمت الامور؟

«آیا یک خدا بهتر است یا هزار خدا؟ آیا وقتی کارها تقسیم شود، این دین است.»

عزلت اللات و العزی جمیعا کذلک یفعل الجلد الصبور

«از پرستش لات و عزی تبری می‌جویم و فرد دلیر و شکیبا چنین می‌کند.»

فلاعزی ادین و لا ابنتیها ولاصنمی بنی عمرو أزور

«نه عزی و نه دو دخترش را می‌پرستم و نه دو بت بنو عمرو را زیارت می‌کنم.»

ولا غنما ادین و کان رباً لنا فی الدهر اذا حلمی یسیر

«غنم را نمی‌پرستم و غنم در گذشتهٔ طولانی وقتی خردسال بودم، خدای ما بود.»

ولکن اعبد الرحمن ربی لیغفر ذنبی الرب الغفور[۱]

«بلکه پروردگارم، خدای مهربان، را می‌پرستم تا پروردگار بخشنده، گناهانم را بیامرزد.»

برخی نیز پیرو آیین و شریعت ابراهیم و اسماعیل علیها الصلوه و السلام بودند مانند: قس بن ساعده ایادی. او فردی سخنور و عاقل و دانا و دارای فضل و برتری بود و مردم را به توحید و یگانه دانستن خدا و پرستش او و ترک عبادت بتها، دعوت می‌کرد و نیز به زنده شدن پس از مرگ، ایمان داشت و به آمدن پیامبر، مژده می‌داد. ابونعیم در ***دلائل النبوه*** از ابن عباس چنین روایت می‌کند : «قس بن ساعده در بازار عکاظ برای قومش سخنرانی می‌کرد، گفت : به زودی از این طرف، حقی نمایان می‌شود – و با دست به سوی مکه اشاره نمود. – مردم گفتند: آن حق چیست؟ گفت: مردی است از فرزندان

۱- *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶۳.

لوی بن غالب که شما را به کلمه اخلاص و زندگی جاودانگی و نعمتی که هرگز از بین نمی‌رود دعوت می‌دهد، پس اگر شما را دعوت داد، دعوتش را بپذیرید و اگر من تا زمان بعثت او زنده بمانم، اولین نفری خواهم بود که به وی ایمان خواهم آورد، قس زمان پیامبر اکرم ﷺ را دریافت، اما قبل از بعثت پیامبر اکرم ﷺ، درگذشت.[۱]

او در اشعارش چنین می‌سرود.

«در رفتگان برای ما، مایهٔ پند و عبرت است. وقتی مرگم را می‌بینم که سرچشمه‌ای ندارد و می‌بینم که مردم چه کوچک و چه بزرگ دعوت او را لبیک می‌گویند و می‌بینم که گذشته باز نمی‌گردد و حال باقی نمی‌ماند، یقین دارم که من نیز به زودی به رفتگان می‌پیوندم.»

آخرالامر اینکه برخی از اعراب، نصرانی و برخی به دین یهود گرویده بودند، اما بیشتر آنان، بت‌پرست بودند.

دوم: وضعیت سیاسی

مردم جزیره العرب، به بیابان‌نشین یا شهرنشین تقسیم می‌شدند و نظام حاکم میان آنها نظام قبیله‌ای بود، حتی در سرزمینهای متمدنی مانند یمن در جنوب و حیره در شمال شرقی جزیره العرب و سرزمین غساسنه در شمال غربی، نظام قبیله‌ای حکمفرما بود و مردمی که در آنجا زندگی می‌کردند، دارای ملت واحدی نبودند؛ بلکه از قبایل مختلفی تشکیل شده بودند که به صورت مجموعه‌ای منسجم می‌زیستند.

قبیلهٔ عربی مجموعه‌ای از مردم بود که وحدت خون (نسب) و وحدت گروه، آنان را به هم پیوند می‌داد و در پرتو این پیوند، قانونی عرفی به وجود آمده بود که روابط فرد و اجتماع را بر اساس همکاری در حقوق و واجبات، تنظیم می‌نمود و قبیله، در نظام سیاسی و اجتماعی خود، پایبند به این قانون عرفی بود.[۲]

شرایط رسیدن رئیس قبیله برای رهبری علاوه بر جایگاهش در قبیله، صفات و ویژگیهایش مانند شجاعت و جوانمردی و سخاوت و امثال آن نیز بود. او دارای حقوق ادبی و مادی بود. مهم‌ترین حقوق ادبی رئیس قبیله، احترام و بزرگداشت او و پذیرفتن و اطاعت دستور و قضاوت و فرمانش بود. حقوق مادی او نیز عبارت بود از اینکه هر

۱- *السیرة النبویه فی ضوء القرآن و السنه*، ج ۱، ص ۸۰.

۲- همان.

غنیمتی که عاید قبیله می‌شد، یک چهارم آن به وی تعلق می‌گرفت و «صفایا» یعنی آنچه قبل از تقسیم غنیمت، برای خود برمی‌گزید و نیز «نشیطه» یعنی آنچه از مالهای دشمن قبل از درگیری به دست می‌آورد، نیز از حقوق مادی رئیس قبیله بود و به او تعلق می‌گرفت و «فضول» یعنی آنچه از مال غنیمت تقسیم شدن آن ممکن نبود، نیز به رئیس قبیله تعلق می‌گرفت؛ چنانکه شاعر عرب، موارد فوق را چنین خلاصه نموده است:

لـک المربـاع فینـا و الصـفایا　　　　و حکمـک و النشـیطه و الفضـول[1]

«از غنایم یک چهارم و آنچه به دلخواه انتخاب می‌نمایی و آنچه فرمان دهی و آنچه تقسیم شدن آن ممکن نیست، همه از آن توست.»

اما در برابر این حق، رئیس قبیله نیز دارای وظایف و مسئولیتهایی بود. او هنگام صلح، بخشنده و بزرگوار بود و هنگام جنگ در صف مقدم، به نبرد می‌پرداخت؛ همچنین صلح کردن و پیمان بستن به عهدهٔ او بود.

در نظام قبیله‌ای، آزادی، حکمفرما بود؛ زیرا عرب، در محیطی آزاد رشد نموده بود. بنابراین، آزادی از بارزترین ویژگیهایش به حساب می‌آمد. آنها به آزادی عشق می‌ورزیدند و ذلت و خواری را نمی‌پذیرفتند و هر فردی، از قبیله خود حمایت می‌نمود و به افتخارات آن می‌بالید و از تمام افراد قبیله، خواه بر حق بودند یا بر باطل، حمایت می‌کرد تا اینکه این اشعار : «برادرت را یاری کن. خواه ظالم باشد یا مظلوم» از اصول و ارزشهای آنان به شمار می‌رفت.

و شاعران آن دوره نیز چنین عقیده داشتند:

لایسـالون اخـاهم حـین ینـدبهم　　　　فی النائبات علـی مـا قـال برهانـا

«آنان از برادرشان که به هنگام مصیبت از آنها یاری بطلبد، دلیلی نمی‌خواهند.»

نظریهٔ فرد به تنهایی دارای ارزش نبود؛ بلکه می‌بایست به نظریه‌های قبیله احترام می‌گذاشت و تبعیت از نظریه‌های قبیله بر او الزامی بود؛ چنانکه درید بن الصمه می‌گوید:

و هل انا الا مـن غزیـه إن غـوت　　　　غویـت و إن ترشـد غزیـه ارشـد[2]

«آیا من از طائفهٔ غزیه نیستم که اگر به انحراف برود، منحرف می‌شوم و اگر هدایت شود، من هم هدایت می‌شوم.»

۱- *مکه و المدینه فی الجاهلیه و عصر الرسول*، ص ۳۱.

۲- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۶۱.

هر قبیله، دارای شخصیتی سیاسی بود که با توجه به این وضعیت با قبیله‌های دیگر، پیمان می‌بست و یا با آنها می‌جنگید. شاید از معروف‌ترین پیمانهایی که میان قبیله‌های عرب منعقد شد، پیمان «حلف الفضول» یا «حلف المطیبین» باشد.[۱]

گاهی میان قبایل عرب، به خاطر چیزهایی بی‌ارزش، جنگ و نزاع در می‌گرفت. یکی از معروف‌ترین این جنگها، جنگ فجار بود[۲]. علاوه بر جنگهای بزرگ، درگیریهای فردی بر اثر انگیزه‌های شخصی یا به دلیل تأمین مایحتاج زندگی نیز میان قبیله‌ها صورت می‌گرفت؛ چراکه برخی از قبایل عرب، نیازهای خود را از راه جنگ و با شمشیر، تأمین می‌کردند. بنابراین، هیچ قبیله‌ای از اینکه قبیله‌ای دیگر چهار پایان و دارایی او را به یغما ببرد و خانه‌هایش را ویران نماید در هیچ لحظه‌ای در امان نبود.[۳]

وضعیت اقتصادی

بیشتر سرزمین شبه‌جزیرهٔ عربستان را صحراهای گسترده و بیابانهای پهناور تشکیل می‌دهد، به این دلیل کشاورزی در آن به جز در بعضی نواحی آن به ویژه در یمن و شام و برخی از بیابانهای جزیره عربی وجود ندارد. بادیه نشینان بیشتر به چرانیدن شتر و گوسفند مشغول بودند و قبیله‌ها به دنبال چراگاهها از ناحیه‌ای به ناحیهٔ دیگر نقل مکان می‌دادند و فقط بعد از اتمام برپایی خیمه‌هایشان، از حرکت باز می‌ایستادند. اعراب با صنعت آشنایی نداشتند و بیش از همهٔ ملتها با صنعت بیگانه بودند و آنان از پرداختن به صنعت اباء می‌ورزیدند و امور ساخت و صنعت را به عجمها و بردگان واگذار می‌نمودند؛ حتی وقتی قصد بازسازی کعبه را داشتند، از مردی قبطی که از کشتی غرق شده‌ای در جده نجات یافته بود و در مکه اقامت گزیده بود، کمک گرفتند.[۴]

هرچند بر اثر دارا بودن شرایط فوق، شبه‌جزیرهٔ عربستان از نعمت کشاورزی و صنعت محروم بود، امّا موقعیت استراتژیک آن، که در واقع میان آفریقا و شرق و غرب آسیا واقع شده بود، برای اینکه مرکزی پیشرفته در تجارت بین‌المللی آن روز قرار بگیرد، آمادگی داشت. بسیاری از شهرنشینان شبه‌جزیرهٔ عربستان به ویژه مردم مکه به تجارت

۱- *دراسة تحلیلیة لشخصیة الرسول*، دکتر محمد قلعجی، ص ۳۱.

۲- همان، ص ۳۳ - ۳۵.

۳- همان، ص ۳۵.

۴- *فقه السیرة النبویه*، منیر الغضبان، ص ۶۰.

مشغول بودند و جایگاه ممتاز در تجارت داشتند و از آنجا که در جوار خانهٔ خدا زندگی می‌کردند، در نزد عربها از جایگاه خاصی برخوردار بودند بنابراین، کسی به جان و مال و تجارتشان تعرض نمی‌کرد و خداوند این منت را در قرآن بیان نموده است:

﴿ أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ۚ أَفَبِٱلْبَٰطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ ٱللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴾ (عنکبوت، ٦٧)

«مگر ندیده‌اند که ما حرم امنی قرار داده‌ایم در حالی که از دور و بر آنان مردم ربوده می‌شوند؟ آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا کفر می‌ورزند؟!»

قریش علاوه بر سفرهایی در ایام مختلف سال، دو کوچ و سفر بزرگ و معروف داشتند: حرکت و کوچ زمستانی به یمن و کوچ تابستانی به شام و این سفرها هر چند با امنیتی کامل صورت می‌گرفت، امّا در سایر مناطق، اموال مردم به غارت برده می‌شد. خداوند در مورد دو سفر مهم تابستانی و زمستانی می‌فرماید:

﴿ لِإِيلَٰفِ قُرَيْشٍ ۝١ إِۦلَٰفِهِمْ رِحْلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيْفِ ۝٢ فَلْيَعْبُدُواْ رَبَّ هَٰذَا ٱلْبَيْتِ ۝٣ ٱلَّذِىٓ أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ ﴾

(قریش، ۱ — ٤)

«به خاطر انس و الفت ایشان به کوچ زمستانی و تابستانی (بازرگانی به سوی یمن و شام) بایستی پروردگار این خانه را بپرستند. پروردگاری که ایشان را از گرسنگی رهانیده و خوراکشان داده است.»

قافله‌های عطرو کنجد و شیر و ادویه و خرما و چوب و عاج و مهره و پوست و لباسهای چینی و پارچه‌های ابریشمی و اسلحه و دیگر صادرات و واردات جزیره عربی را به شام و دیگر مناطق می‌بردند و از آن مناطق با بار گندم و دانه‌ها و کشمش و زیتون و پارچه‌های شامی به جزیره عربی باز می‌گشتند. مردم یمن به تجارت معروف بودند و آنها در دریا و خشکی فعالیت می‌کردند و به سواحل آفریقا، هند، اندونزی، سوماترا و دیگر کشورهای آسیایی و جزیره اقیانوس هند سفر می‌نمودند. این تاجران بعد از پذیرش اسلام، در نشر آن در این کشورها نقش بسزایی ایفا کردند.

داد و ستد براساس ربا رواج داشت و شاید این بیماری مهلک از یهودیها به اعراب سرایت کرده بود[1]. اشراف و مردم عرب معاملات ربوی انجام می‌دادند و گاهی صد

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۹۸ - ۱۰۱.

درصد بهره می‌گرفتند[۱]. بازارهای معروف اعراب عبارت بودند از: عکاظ، ذوالمجاز و مجنه. نویسندگان آگاه از اخبار مکه می‌گویند: اعراب از آغاز ماه ذی القعده در عکاظ اقامت می‌گزیدند و پس از ماه ذی القعده به مجنه می‌رفتند و با رویت هلال ماه ذی الحجه، به ذی المجاز می‌رفتند و هشت شب را در آن جا می‌گذراندند و سپس با اقامت در عرفه و منی از خرید و فروش دست می‌کشیدند و با ورود اسلام دادوستد در این مکانها برای آنان مباح و جایز شمرده شد و خداوند متعال فرمود:

﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُواْ فَضْلاً مِّن رَّبِّكُمْ فَإِذَآ أَفَضْتُم مِّنْ عَرَفَتٍ فَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ عِندَ ٱلْمَشْعَرِ ٱلْحَرَامِ وَٱذْكُرُوهُ كَمَا هَدَىٰكُمْ وَإِن كُنتُم مِّن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴾ (بقره، ۱۹۸)

«گناهی بر شما نیست اینکه از فضل پروردگار خود برخوردار شوید و هنگامی که از عرفات روان شدید، خدا را در نزد مشعر الحرام یاد کنید و همان گونه که شما را رهنمون کرده است، او را یاد کنید. اگرچه پیش از آن از گمراهان بوده باشید.»

این بازارها تا پس از اسلام نیز رواج داشت، امّا به مرور زمان از بین رفتند و آنها فقط برای تجارت نبودند؛ بلکه میادینی برای عرضهٔ ادب و شعر و سخنوری بودند که در آن شاعران زبده و سخنوران ماهر گرد می‌آمدند و شبها در بیان افتخارات و شاهکارهای نیاکانشان مسابقه می‌دادند و این گونه در کنار ثروت تجاری، سرمایهٔ بزرگی برای ادب و لغت عربی اندوخته می‌شد.[۲]

وضعیت اجتماعی

زندگی اعراب بر پایهٔ سنتها و عادات آباء و اجدادی بنا شده بود و در حسب و نسب و روابط اجتماعی و فردی دارای قوانین عرفی ویژه‌ای بودند که می‌توان حالت اجتماعی آنها را این گونه خلاصه کرد:

۱- *دراسة تحلیلیة لشخصیه الرسول محمد*، ص ۱۹.

۲- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۱- افتخار بیش از حد به حسب و نسب

اعراب برای حفظ نسب خود اهمیتی خاص قائل بودند بنابراین، قبل از اسلام با دیگران ازدواج نمی‌کردند، اما اسلام این امتیاز را لغو نمود و معیار برتری و فضیلت را تقوا و عمل صالح دانست.

۲- افتخار به سخنوری و قدرت آن به ویژه شعر

سخن شیوا و رسا، آنان را دلباخته می‌کرد و شعر، سند افتخار و شرافت و نسبت و دیوان معارف و عواطف آنان به شمار می‌رفت. بنابراین، از فرزانگان شعر و سخنوری اعراب نباید تعجب کرد؛ زیرا یک بیت شعر، معیار برتری و یا تنزل اجتماعی یک قبیله به حساب می‌آمد بنابراین، ظهور یک شاعر در قبیله، برای آنها بیش از هر چیز، شادی‌آفرین بود.

۳- زن در جامعه عربی

زن در بسیاری از قبیله‌ها مانند کالایی بی‌ارزش بود و به ارث برده می‌شد و پسر بزرگ‌تر می‌توانست بعد از مرگ پدرش با زن پدر، البته غیر مادرش، ازدواج نماید و این حق را نیز داشت که زن پدر را از ازدواج باز دارد تا اینکه اسلام ازدواج پسر با زن پدر را حرام نمود[1] و این آیه نازل شد:

﴿ وَلَا تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَۚ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَمَقْتًا وَسَآءَ سَبِيلاً ﴾ (نساء، ۲۲)

«و با زنانی ازدواج نکنید که پدران شما با آنها ازدواج کرده‌اند؛ چرا که این کار عمل بسیار زشتی است و مبغوض بوده و روش بسیار نادرستی است. مگر آنچه گذشته است (و در زمان جاهلیت بوده است).»

اعراب، نکاح با مادر و مادر بزرگ و با دختران و فرزندان آنها و خواهران و خاله و عمه را حرام می‌دانستند.[2]

از نظر عربها، ارث تنها به کسانی تعلق می‌گرفت که توانایی جنگیدن با اسب را داشتند بنابراین، دختران و زنان وکودکان از ارث محروم بودند و محروم بودن آنان از ارث، عرف و سنتی بود که به آن عمل می‌کردند تا اینکه اوس بن ثابت، در زمان پیامبر

۱- *السیرة النبویه*، ابن شهبه، ج ۱، ص ۸۷.

۲- *دراسة تحلیلیه لشخصیه الرسول محمد*، ص ۲۲ - ۲۴.

اکرم ﷺ درگذشت و دو دختر و یک پسر به جا گذاشت. دو پسر عمویش، که وارثان پدری او بودند، آمدند و تمام ارث را برای خود برداشتند. زن اوس بن ثابت به آنها گفت: با دخترانم ازدواج بکنید اما آنها به خاطر بدقیافه بودن آنها، نپذیرفتند. سپس او نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! اوس، وفات کرده و یک پسر کوچک و دو دختر به جا گذاشته است. پسر عموهایش؛ سوید و عرفطه، تمام دارائی او را از آن خود کرده‌اند. رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ چیزی از مال او را از جایش تکان ندهید.» تا اینکه فرموده الهی در این مورد نازل شد:

﴿ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ ۚ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴾

(نساء، ۷)

«برای مردان و برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می‌گذارند، سهمی است؛ خواه آن ترکه کم باشد و یا زیاد. سهم هر یک را خداوند مشخص و واجب گردانیده است.»

عربها داشتن دختر را به دلیل اینکه توانایی جنگیدن، کار و فعالیت و دفاع در مقابل متجاوزان را نداشت و اگر در جنگی اسیر می‌شد، دشمنان از او استفاده جنسی می‌کردند و چه بسا مجبور می‌شد تا روسپیگری را به عنوان حرفه انتخاب نماید، عیب و ننگ می‌دانستند. از این رو وقتی دختری در خانهٔ کسی به دنیا می‌آمد، تصور این آینده اسفبار باعث شرمساری پدر می‌شد؛ چنانکه قرآن کریم حالت کسی را که دختری برایش متولد می‌شد، چنین بیان کرده است:

﴿ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ۝٥٨ يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓ ۚ أَيُمْسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُۥ فِى ٱلتُّرَابِ ۗ أَلَا سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴾ (نحل، ۵۸ — ۵۹)

«و هنگامی که به یکی از آنان مژده دختر داده می‌شد، صورتش سیاه می‌گردید و مملو از خشم و غضب و غم و اندوه می‌شد. از قوم و قبیله به خاطر این مژدهٔ بدی که به او داده می‌شد، خود را پنهان می‌کرد. آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگاه دارد و یا او را در زیر خاک زنده به گور سازد؟ هان! چه قضاوت بدی که می‌کردند.»

بیشتر آنها، زنده به گور کردن دختران بی‌گناه را ترجیح می‌دادند. قرآن، آنان را به خاطر این عمل زشت مورد اعتراض و نکوهش قرار داده و فرموده است :

﴿ وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ ۝٨ بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ ﴾ (تکویر، ۸ – ۹)

«و وقتی که از دختر زنده به گور شده سؤال شود که به کدام گناه کشته شده است؟»

علاوه بر مورد فوق، برخی فرزندان خود را به دلیل فقر و یا از ترس فقر می‌کشتند، اما با ورود اسلام این کار حرام و ممنوع گردید؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗاۖ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡۖ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَۖ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴾ (انعام، ۱۵۱)

«بگو بیائید تا آنچه را که پروردگارتان برایتان حرام قرار داده است، تلاوت کنم. اینکه با خدا چیزی را شریک نسازید و با پدر و مادر به خوبی رفتار کنید و فرزندانتان را از ترس فقر وگرسنگی نکشید. ما شما را و هم آنان را روزی می‌دهیم و به کارهای فحش و ناسزا نزدیک مشوید. چه ظاهر باشند و چه باطن و پوشیده و نکشید نفسی را که خدا کشتن آن را حرام قرار داده مگر به حق، اینها اموری هستند که خدا شما را بدانها توصیه می‌کند تا بفهمید و بر سر عقل بیائید.»

و همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡـٔٗا كَبِيرٗا ﴾ (اسراء، ۳۱)

«و فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما به آنها و هم به شما روزی می‌دهیم. همانا قتل آنان گناه بزرگی است.»

برخی از قبیله‌ها نیز دختران را زنده به گور نمی‌کردند و کسانی مانند زید بن عمرو بن نفیل این کار را زشت می‌دانستند[۱] برخی دیگر از قبیله‌ها به زن احترام می‌گذاشتند و نظر او را در ازدواج جویا می‌شدند، زن آزاد عرب از اینکه با کسی غیر از شوهرش همبستر شود، ابا می‌ورزید و شجاعت از نشانه‌های بارز آن بود و دنبال جنگجویان حرکت می‌کرد و آنها را تشویق می‌نمود و در صورت نیاز در جنگ شرکت می‌کرد؛ همچنین زن بادیه‌نشین عرب، با شوهرش در چراندن چهار پایان و آب دادن آنها مشارکت می‌نمود و پشم و مو تهیه می‌نمود و لباس و عبای مردانه می‌بافت و در عین حال پاکدامن بود.[۲]

٤- نکاح

ازدواج در عهد جاهلیت به چندین روش متعارف بود که انجام آن را بر یکدیگر عیب نمی‌گرفتند؛ چنانکه عایشه ﷺ می‌گوید: ازدواج در جاهلیت، به چهار شیوه صورت می‌گرفت؛ شیوۀ اول همان ازدواجی بود که امروزه در میان مردم معمول است که مرد به سراغ مردی دیگر می‌رود و از دختر یا زنی که تحت سرپرستی اوست، خواستگاری می‌کند و مهریه آن را می‌پردازد و با او ازدواج می‌کند. شیوۀ دوم این بود که مرد به زنش بعد از اینکه از حیض پاک می‌شد، می‌گفت بفرست فلان مرد بیاید و با او آمیزش کن و شوهر آن زن از او دوری می‌کرد و هیچ وقت نزدیکش نمی‌رفت تا اینکه مشخص می‌شد که زن از مردی که با او آمیزش نموده حامله است و چون مشخص می‌شد که حامله است، اگر شوهر دوست داشت با آن آمیزش می‌نمود و این کار را به این خاطر انجام می‌داد که می‌خواست فرزندی از نظر طبقات اجتماعی نجیب‌تر داشته باشد و به این نوع ازدواج، استبضاع می‌گفتند؛ یعنی، طلب آمیزش تا زن حامله شود.

شیوۀ دیگر از این قرار بود که گروهی از مردان که تعداد آنها کمتر از ده نفر بود، جمع می‌شدند و با یک زن آمیزش می‌کردند. بعد از این زن، حامله می‌شد و وضع حمل می‌کرد. کسی را به دنبال آن مردان می‌فرستاد و هیچ یک از آنان نمی‌توانست از حضور پیدا نکردن نزد آن زن خودداری کند. آن گاه رو به یکی می‌کرد و می‌گفت: این فرزند متعلق به تو می‌باشد و او نیز راهی جز پذیرفتن فرزند نداشت.

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۹۲.

۲- همان، ص ۸۸.

چهارمین شیوهٔ ازدواج از این قرار بود که بعضی از زنان پرچمهای خاصی روی بام خانه‌هایشان نصب می‌کردند و هر کس نزد آن زن می‌رفت برای او مانعی از نظر آمیزش جنسی وجود نداشت. بعد از اینکه فرزندی به دنیا می‌آوردند، او را به یکی از کسانی که با او آمیزش کرده بودند و از نظر قیافه با نوزاد شبیه بود، نسبت می‌دادند.

اوضاع اجتماعی جامعهٔ دوران جاهلیت تا قبل از ورود اسلام چنین بود، امّا اسلام تنها یک نوع ازدواج را جایز دانست و سه نوع ازدواج دیگر را باطل نمود.[۱]

برخی از علما انواع دیگری از ازدواجهای جاهلی را بیان کرده‌اند که عایشه بیان نکرده است، مانند نکاح (خدن) که خداوند در قرآن به آن اشاره نموده است:

﴿ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخْدَانٍ ﴾

عقیدهٔ آنها بر این بود که اگر روابط زن و مرد پوشیده انجام بگیرد، اشکالی ندارد، امّا به صورت آشکارا مورد نکوهش است و این کار به زنا نزدیک‌تر است تا ازدواج. همچنین ازدواج موقت یا متعه و نکاح بدل که مردی به مردی دیگر می‌گفت: تو با زن من آمیزش کن و من با زن تو آمیزش می‌کنم، نیز رواج داشت.[۲]

از جمله ازدواجهای باطل، نکاح شغار بود؛ یعنی، اینکه مردی دخترش را به ازدواج مرد دیگری می‌داد تا او نیز دخترش را به ازدواج او در بیاورد و در این صورت نیازی به پرداخت مهریه نبود.[۳]

همچنین اعراب به نکاح در آوردن دو خواهر را در عقد یک مرد جایز می‌دانستند و مرد می‌توانست با زنان بی‌شماری ازدواج نماید و هیچ حد و اندازه‌ای نداشت[۴] اما اسلام تعدد زوجات را حرام دانست و در صورتی که شوهر بتواند مخارج آنها را تأمین نماید و بین آنها به عدالت رفتار نماید، تعداد آنان را به چهار زن محدود نمود، امّا اگر بیم این را داشته باشد که نتواند میان زنان خود به انصاف رفتار نماید، باید به یکی بسنده کند. همچنین اعراب در دوران جاهلیت به رفتار عادلانه میان زنان پایبند نبودند و حقوق زنان

۱- *بخاری*، کتاب النکاح باب لانکاح الا بولی، شماره ۵۱۲۷.

۲- *فتح الباری*، ج ۹، ص ۱۵.

۳- **السیرة النبویه**، ابی شهبه، ج ۱، ص ۹۰.

۴- *دراسة تحلیلیه لشخصیه الرسول محمد*، ص ۲۵، ۲۴.

را پایمال می‌کردند امّا با ورود اسلام، خداوند به رفتار عادلانه و مناسب توصیه فرمود و برای آنها حقوقی مقرر کرد که هرگز چنین تصوری هم نمی‌کردند.[1]

۵- طلاق

اعراب در هنگام طلاق دادن زنان خود، پایبند تعداد معینی در طلاق نبودند. مرد، زنش را طلاق می‌داد و مراجعه می‌کرد و برای همیشه چنین می‌کرد و در صدر اسلام به همین شیوه عمل می‌شد تا اینکه خداوند، این آیه را نازل کرد:

﴿ ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِ ۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖ ۗ وَلَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَأۡخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ شَيۡـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ ۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَا فِيمَا ٱفۡتَدَتۡ بِهِۦ ۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَا ۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴾ (بقره، ۲۲۹)

«طلاق (رجعی) دوبار است. بعد از آن یا نگهداری به گونه‌ای شایسته و یا رها کردن با نیکی است و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه بدیشان داده‌اید، باز پس بگیرید. مگر اینکه (طرفین) بترسند که نتوانند حدود خدا را پا برجا دارند. پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی برایشان نیست که زن فدیه و عوضی بپردازد. اینها حدود و مرزهای (شرعی) الهی است و از آنها تجاوز مکنید و هر کس از آن تجاوز کند، بی‌گمان چنین کسانی ستمگراند.»

اسلام، تعداد طلاقها را نیز محدود نمود و به شوهر فرصتی داد تا پس از یک و یا دو طلاق به بررسی کار خود بپردازد و اگر صلاح دانست دوباره به زنش رجوع کند، امّا با طلاق دادن برای بار سوم پیوند نکاح کاملاً گسسته می‌شود و زن برای شوهر حلال نخواهد بود مگر اینکه با شوهری دیگر ازدواج کند و آن شوهر او را طلاق بدهد، آن گاه برای شوهر اولی حلال می‌شود؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است:

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۸۸.

﴿ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُۥۗ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يَتَرَاجَعَآ إِن ظَنَّآ أَن يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِۗ وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴾ (بقره، ٢٣٠)

«بعد از آن اگر طلاقش داد، برایش حلال نمی‌شود مگر اینکه با شوهری دیگر ازدواج بکند؛ اگر او طلاقش داد، پس بر آنان باکی نیست که دوباره با هم ازدواج بکنند؛ اگر به گمانشان می‌توانند حدود خدا را رعایت بکنند و این حدود خداوند است که برای ملتی که می‌دانند و درک می‌کنند، بیان می‌دارد.»

در دوران جاهلیت از جمله مواردی که زن را بر مرد حرام می‌ساخت، ظهار بود. ظهار یعنی شوهر به زنش می‌گفت: تو برای من چون پشت مادرم هستی و چنین حرفی برای همیشه زن را برای شوهرش حرام می‌نمود، امّا اسلام ظهار را سخنی زشت و بی‌پایه معرفی کرد و به شوهر راهی برای خروج از این مخمصه نشان داد و آن اینکه شوهر کفاره بپردازد. خداوند می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَٰتِهِمۡۖ إِنۡ أُمَّهَٰتُهُمۡ إِلَّا ٱلَّٰٓـِٔي وَلَدۡنَهُمۡۚ وَإِنَّهُمۡ لَيَقُولُونَ مُنكَرٗا مِّنَ ٱلۡقَوۡلِ وَزُورٗاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٞ ٢ وَٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمۡ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُواْ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مِّن قَبۡلِ أَن يَتَمَآسَّاۚ ذَٰلِكُمۡ تُوعَظُونَ بِهِۦۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٣ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ شَهۡرَيۡنِ مُتَتَابِعَيۡنِ مِن قَبۡلِ أَن يَتَمَآسَّاۖ فَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ فَإِطۡعَامُ سِتِّينَ مِسۡكِينٗاۚ ذَٰلِكَ لِتُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۗ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾

(مجادله، ٢ – ٤)

«آنانی که با همسرانشان ظهار می‌کنند، آنها در واقع مادرانشان نیستند (زیرا) مادرانشان جز کسانی که آنها را به دنیا آورده‌اند، کسانی دیگر نیستند و این سخنشان (که همسران خود را مادر می‌نامند) سخنی زشت و دروغ است و خدا در گذرنده و بخشنده است و کسانی که با همسرانشان ظهار نموده‌اند و سپس می‌خواهند برگردند و از آنچه گفته‌اند، پشیمان می‌شوند بر آنان است که برده‌ای

آزاد کنند قبل از اینکه جماع بکنند. این درس و پندی است که به شما داده می‌شود و خدا آگاه از آن چیزی است که می‌کنید. هر کس نتوانست، پس دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد قبل از آمیزش جنسی و هر کس نتوانست، پس شصت مسکین را خوراک بدهد. این بدان لحاظ است که به گونهٔ شایسته به خدا و رسولش ایمان بیاورید و این است مقررات خدا و برای کافران عذاب دردناک است.»

٦- جنگها، یورشها و غارتها

جنگ در میان عربها، به خاطر امور ساده، اتفاق می‌افتاد؛ مثلا : آنها جهت دفاع از ارزشهای اجتماعی فاقد ارزش که به آن خو گرفته بودند، باکی نداشتند. حوادث تاریخی که میان اعراب اتفاق افتاد، بیانگر روحیهٔ جنگی حاکم بر اعراب و غالب بر عقل و اندیشهٔ آنها است. یکی از این موارد روز «بسوس» است که در این روز جنگ میان بکر و تغلب به خاطر شتر فردی به نام جرمی که همسایه بسوس دختر منقذ، خاله جساس بن مره، بود در گرفت. کلیب، سردار قبیله تغلب، برای شترانش مکان خاصی را قرق کرده بود. او شتر جرمی را در چراگاه شتران خود مشاهده کرد و به سوی آن شتر تیر انداخت، جرمی داد و فریاد کرد و بسوس شیون سر داد. جساس وقتی این حالت را دید منتظر بود تا وقتی برای کشتن کلیب به دست بیاید و بالاخره او را کشت و به خاطر این جنگهای خونین و شدیدی میان دو قبیله درگرفت که تا مدت چهل سال ادامه یافت.[1]

همچنین روز داحس و غبرا که علت آن مسابقه‌ای بود میان دو اسب به نامهای داحس که متعلق به قیس بن وهب و غبرا که متعلق به حذیفه بن بدر بود، مردی را فرستاد تا در دره بایستد و اگر دید که داحس جلو افتاد آن را به عقب برگرداند و آن مرد چنین کرد و به اسب شلاق زد و آن را در آب انداخت و برندهٔ مسابقه غبرا شد و به خاطر آن جنگ و خونریزی شدید در گرفت و تا چندین سال ادامه یافت[2]. همچنین می‌توان به جنگهای بین اوس و خزرج در زمان جاهلیت اشاره نمود، آنان با وجود اینکه عموزاده بودند، امّا جنگ و نزاع میان آنان هفتاد سال به طور انجامید و آخرین روز نبردشان (بعاث) بود که هم‌پیمانان یهودی قبیلهٔ اوس، پیمانشان را مبنی بر حمایت از قبیلهٔ اوس تجدید کردند. لازم به ذکر است که عاملان اصلی اکثر درگیریهای میان اوس

۱- *الکامل فی التاریخ*، ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۴۳.

و خزرج یهودیان بودند تا این دو قبیله را تضعیف کنند و برای همیشه ریاست یثرب را به عهده بگیرند.[1]

نزاع و درگیری میان قبایل نیز در دوران جاهلیت به قصد چپاول اموال و به اسارت گرفتن مردان آزاد و فروختن آنها (مانند زید بن حارثه که یک عرب آزاد بود و سلمان فارسی که فارسی آزاد بود) انجام می‌گرفت، امّا با ورود اسلام در منطقه به گونه‌ای آرامش و امنیت حاکم شد که زن و مرد از صنعا به حضرموت می‌رفتند و جز از خدا و اینکه گرگ، گوسفندانشان را بخورد، بیمی نداشتند.[2]

خواندن و نوشتن

عربها مانند یهودیان و نصرانیان اهل علم و دانش نبودند؛ بلکه انسانهایی بیسواد و جاهل بودند و فقط تعداد اندکی از آنان قادر به نوشتن و خواندن بودند. عربها با وجود بیسوادی و شناخت کم، اما به ذکاوت و هوشیاری و تیزهوشی و استعداد و آمادگی برای پذیرفتن علم و معرفت شهرت داشتند چنانکه با ورود اسلام آنها دانشمند و فقیه شدند و بیسوادی رایج میان آنان از بین رفت و دانش و معرفت از بارزترین ویژگیهای آنان گردید و در میان آنها کسانی بودند که در علم ردیابی و قیافه‌شناسی ماهر بودند و در میان آنها اطبایی چون حارث بن کلده وجود داشت که طبابت آنها بر اساس تجربه‌هایی بود که از زندگی و محیط به دست آورده بودند.[3]

اوضاع اخلاقی

اوضاع اخلاقی اعراب نابسامان شده بود؛ آنها دلباختهٔ شراب و قمار بودند؛ غارت و راهزنی و یورش بر قافله‌ها، تعصب، ستم، خونریزی، گرفتن انتقام، غصب اموال و خوردن مال یتیمان و داد و ستد براساس ربا و دزدی و زنا میان آنان رواج پیدا کرده بود. زنا در میان کنیزها و روسپی‌هایی که پرچم بر خانه‌هایشان می‌افراشتند، وجود داشت و زنان آزاده کمتر مرتکب زنا می‌گشتند و ادعای ما بر صحت این موضوع این است که پیامبر بعد از فتح مکه وقتی خواست از زنان بیعت بگیرد خطاب به آنان فرمود:

۱- *التاریخ الاسلامی*، د عبدالعزیز الحمیدی، ج ۱، ص ۵۵.

۲- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۹۳.

۳- همان.

با خداوند شریک نگیرید و دزدی و زنا نکنید. هند دختر عتبه و همسر ابوسفیان گفت: مگر زن آزاده زنا می‌کند؟![1]

پس این بدان معنی نیست که تمامی اعراب پایبند اصول اخلاقی نبودند؛ بلکه بسیاری از آنان از زنا، خوردن شراب، ریختن خون دیگران، ظلم نمودن، خوردن مال یتیم و از داد و ستد براساس ربا پرهیز می‌نمودند[2] و دارای خصلتهای نیک و ویژگیهای ارزشمندی بودند که آنها را شایسته ساخت که پرچم اسلام را به دوش بگیرند و از جمله عادتها و ویژگیهای ارزشمند و پسندیده می‌توان به امور ذیل اشاره کرد:

۱- ذکاوت و هوشیاری

اعراب از قلبهایی بدون کینه برخوردار بودند و فلسفه، خرافات و سفسطه که زدودن آن از دلها مشکل است آن طور که در ملتهای هندی، رومی، یونانی و فارسی نفوذ کرده بود، در دلهای عربها نفوذ نکرده بود. گویا دلهای اعراب از قبل برای حمل بزرگ‌ترین رسالت الهی یعنی دعوت اسلامی، آماده شده بود.

اعراب با حافظه‌ترین ملت عصر خود شناخته شدند و از آنجا که قدرتهای فکری و استعدادهای فطری و طبیعی آنان قبلاً در فلسفه‌های خیالی و مجادله‌های بی‌نتیجهٔ بیزانسی و مذاهب پیچیده کلامی صرف نشده و از بین نرفته بود[3]، لذا اسلام، استعداد، حافظه و هوشیاری آنها را در راه دین به کار بست و گستردگی ادبیات و نعمتهایشان دلیلی بر استعداد فوق العاده و قوت حافظه آنها می‌باشد. وقتی عسل هشتاد، روباه دویست، شیر پانصد، شتر نر هزار و همچنین شمشیر، دارای نامهای متعدد و فاجعه چهار هزار نام داشته باشد شکی نیست که یادگیری همه این اسمها به حافظه‌ای قوی و ذهنی مستعد نیازمند بوده است.[4]

هوشیاری و تیزهوشی آنها تا حدی بود که نه تنها با تلفظ؛ بلکه با اشاره نیز مطالب را می‌فهمیدند و مثالها و نمونه‌های زیادی بر این مطلب گواه است.[5]

۱- همان، ج ۱، ص ۹۴.

۲- همان.

۳- *السیره - ندوی*، ص ۱۲.

۴- *بلوغ الارب*، ج ۱، ص ۳۸-۴۰.

۵- *مدخل فقه السیره*، ص ۷۹-۸۰.

۲- سخاوت و بزرگواری

سخاوت و بخشش، ریشه در اخلاق عربها داشت؛ حتی اگر فردی از آنها جز یک اسب یا شتر نداشت، با آمدن مهمان شتابان اسب یا شترش را ذبح می‌نمود، بعضی تنها به غذا دادن انسانها اکتفا نمی‌کردند؛ بلکه حیوانات وحشی و پرندگان را نیز خوراک می‌دادند. چنانکه سخاوت حاتم طائی ضرب‌المثل بود و کاروانیان خبر آن را به هر سو می‌بردند.[۱]

۳- شجاعت و مردانگی

اعراب، اهل شجاعت و جوانمردی بودند. برای آنان مرگ در نبرد از مرگ بر روی بستر، خوشایندتر بود و اگر کسی در نبرد کشته می‌شد، با افتخار می‌گفتند: قبل از او پدر و برادر و عمویش نیز کشته شده‌اند! و به خدا سوگند، ما با سر نیزه‌ها و زیر سایه شمشیرها خواهیم مرد.

عربها فطرتاً انسانهایی با شهامت و دلیر بودند بنابراین، پایمال کردن حق ضعیف توسط قوی را امری ناشایست می‌دانستند و هر کس نزد آنان پناهنده می‌شد، پناهش می‌دادند و پناه‌ندادن به چنین شخصی را خواری و ذلت می‌دانستند.

٤- عشق آزادی و نپذیرفتن ذلت و خواری

عرب فطرتاً به آزادی عشق می‌ورزید و برای آن زندگی می‌کرد و در راه آن می‌مرد؛ چراکه عرب با آزادی رشد کرده بود و هیچ کسی بر او سلطه‌ای نداشت و نمی‌پذیرفت که با ذلت زندگی کند یا شرافت و آبرویش مورد تعرض و دستخوش قرار بگیرد، گرچه به قیمت زندگی‌اش تمام می‌شد.[۲]

عمرو بن هند، پادشاه حیره، از مشاوران خود پرسید : آیا از عربها کسی را سراغ دارید که مادرش از خدمتگزاری مادرم اباء ورزد؟ گفتند : بله مادر عمرو بن کلثوم، شاعر فقیر، از خدمتگزاری مادرت اباء می‌ورزد.

پادشاه، عمرو بن کلثوم و مادرش را به حضور خواست و به مادرش گفت: پس از صرف غذا، به مادر عمرو بن کلثوم بگو ظرفی را که در کنارش است، به تو بدهد. مادر پادشاه چنین کرد، ولی مادر عمرو نپذیرفت و گفت: خودت بلند شو و آن را بردار و چون مادر پادشاه به طرز حاکمانه‌ای خواسته‌اش راتکرار کرد، مادر عمرو فریاد زد و گفت : وای بر ذلتی که دامنگیر قبیلهٔ تغلب شده است. پسرش صدای مادر را شنید و به

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۹۵.

۲- همان.

شدت خشمگین شد و شمشیر پادشاه را که در خیمه آویزان بود، برداشت و سر پادشاه (عمروبن هند) را برید و با قبیلهٔ بنو تغلب به غارت اموال آنها پرداختند. سپس شعری سرود که خطاب به پادشاه می‌گفت:

ما را آهسته آهسته تهدید می‌کنی و می‌ترسانی؟ چه زمانی ما کلفت مادرت بوده‌ایم؟ اگر پادشاه حق مردم را زیر پا نماید و به آنها زور بگوید ما نمی‌پذیریم که ذلت را در میان خود قرار دهیم.[1]

۵- وفای عهد و صراحت و صداقت‌گویی

دروغگویی را عیب می‌دانستند و به عهد و پیمان خود وفادار بودند؛ از این رو برای پذیرش اسلام گواهی دادن زبانی آنان کافی بود. هر چند درگیری میان پیامبر اکرم ﷺ و قریش به شدت رواج داشت، امّا وقتی هرقل خصوصیات پیامبر اکرم ﷺ را از ابوسفیان پرسید، او با کمال صراحت به بیان ویژگیهای پیامبر اکرم ﷺ پرداخت و دربارهٔ این امر چنین گفت: می‌ترسیدم که دروغی به من ثبت شود و اگر نه در مورد او دروغ می‌گفتم[2]. نعمان بن منذر به کسری در مورد وفاداری عربها گفت: «اگر فردی از آنان سخنی بگوید یا اشاره‌ای بنماید، پس آن گرهی است که برای باز کردن آن مگر جانش را بگیرند و اگر کس چوبی را رهن بگذارد، رهن او پذیرفته می‌شود و ذمه‌اش نقض و تحقیر نمی‌شود. آنها چنین‌اند که اگر به فردی از آنان خبر برسد که فلانی به او پناهنده شده است، حاضر می‌شود که تمام قبیله‌اش را در راه حفاظت آن شخص از دست بدهد. همان طور که اگر فردی با پناهندهٔ او درگیر شود، تمام قبیله آن شخص را به قتل می‌رساند.»[3]

وفاداری از خصوصیات اخلاقی ریشه‌دار در عربها بود و با ورود اسلام وفاداری اعراب به سمت و سویی سالم و درست سوق داده شد و پناه دادن به برده، خائن و بدعت‌گزار، هر چند از خویشاوندان و دارای مقام بزرگی بود، امری نادرست شمرده گردید و پیامبر اکرم ﷺ در این مورد فرموده است: «خداوند لعنت کند کسی را که خائن و بدعت‌گزاری را پناه بدهد.»[4]

۱- *شرح المعلقات*، حسین الزوزنی، ص ۱۹۶ - ۲۰۴.

۲- *صحیح البخاری*، کتاب بدء الوحی، شماره ۷.

۳- *بلوغ الارب*، ج ۱، ص ۱۵۰.

۴- مسلم، کتاب الاضاحی، شماره ۱۹۷۸.

از داستانهایی که دلالت بر وفاداری عربها می‌نماید، داستان حارث بن عباد است: (حارث بن عباد، قبیلهٔ بکر را برای جنگ با قبیلهٔ تغلب و رهبرشان مهلهل که پسر وی را کشته بود، بسیج کرد. حارث، مهلهل را به اسارت گرفت، اما او را نمی‌شناخت. به وی گفت : اگر مهلهل بن ربیعه را به من نشان بدهی تو را رها می‌کنم. مهلهل گفت: با من عهد ببند که اگر او را به تو نشان دادم مرا رها کنی، گفت عهد می‌بندم. مهلهل بعد از اینکه خود را معرفی کرد، حارث او را آزاد کرد و چنین وفاداریی شایستهٔ تقدیر و بزرگداشت می‌باشد. علاوه بر موارد فوق می‌توان به این داستان نیز اشاره کرد؛ از آنجایی که نعمان بن منذر از ازدواج دخترش با کسری امتناع ورزیده بود، اسلحه و خانواده‌اش را به هانی بن مسعود شیبانی سپرد و خودش به سوی کسری رفت. کسری او را دستگیر کرد و سپس کسی را نزد هانی فرستاد و از او خواست که امانتهای نعمان را به او بدهد، اما هانی از دادن امانتها ابا ورزید. کسری لشکری برای جنگ با هانی آماده ساخت، هانی جنگجویان ابن بکر را جمع کرد و برایشان سخنرانی نمود و گفت: «ای گروه بکر! فرد معذوری که می‌میرد بهتر از کسی است که نجات بیابد و فرار بکند. احتیاط و پرهیز، انسان را از دست سرنوشت نجات نمی‌دهد و شکیبایی از عوامل پیروزی است. مرگ را باید پذیرفت نه ذلت را، به استقبال مرگ رفتن بهتر از فرار از آن است، زخم نیزه خوردن در سینه بهتر از زخم خوردن در پشت و کمر است. ای آل بکر! بجنگید؛ چراکه از مرگ و مصیبت راه گریز و چاره‌ای نیست[1].» خلاصه بنو بکر توسط این مرد که زندگی با ذلت و خواری را بی‌ارزش می‌دانست و در راه وفاداری به پیمان خود، از مردن باکی نداشت، توانستند که مردم ایران را در محل ذی قار شکست دهند.

٦- بردباری، حوصله و آرامش

از پرخوری پرهیز می‌کردند؛ چراکه معتقد بودند، پرخوری ذهن و اندیشه را کند می‌نماید.

شاعرشان گفته است:

اذا مدت الایدی الی الزاد لم اکن   باعجلهم اذا اجشع القوم اعجل[2]

«هنگامی که دستها به سوی توشه و غذا دراز می‌شود من، قبل از همه با عجله دست دراز نمی‌کنم؛ زیرا خصوصیت افراد حریص چنین است.»

۱- *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲- *بلوغ الارب*، ج ۱، ص ۳۷۷.

توانایی اعراب در تحمل مشقتها و شکیبایی در سختیها زبانزد بود و شاید علّت این توانایی به دلیل زندگی در سرزمین و بیابانی خشک و بدون آب و کشتزار بود بنابراین، بالا رفتن بر کوههای دشوار و حرکت در گرمای ظهر را تجربه نموده بودند. گرمی و سردی راه و دوری مسافت و گرسنگی و تشنگی آنها را از پای در نمی‌آورد و بعد از اینکه به اسلام گرویدند، صبر و تحمل آنان بی‌مثال و مانند بود؛ چراکه آنان به آب و غذای اندک قانع بودند؛ مثلا، یکی از آنها چندین روز، راه می‌رفت و به چند دانه خرما و مقدار اندکی آب، اکتفا می‌کرد.[۱]

۷- قدرت بدن و عظمت روح

اعراب از نظر نیروی بدنی و عظمت نفس و قدرت روحی مشهور بودند و توان و قدرت روحی توأم با هم شگفتی می‌آفریند و نتیجهٔ این شگفتی بعد از ورود اسلام، نمایان گردید.

۸- گذشت به هنگام قدرت و حمایت از همسایه

اعراب با دشمنان و کسانی که از نظر نیرو و قدرت با دشمنان و آنها برابر بود، مبارزه می‌کردند و بعد از اینکه بر آنها پیروز می‌شدند، آنها را می‌بخشیدند و رهایشان می‌کردند و از حمله به زخمیان ابا می‌ورزیدند و حق همسایگان را به ویژه زنان را رعایت می‌کردند و آبرو و حیثیت کسی را مورد تعرض قرار نمی‌دادند؛ چنانکه شاعرشان می‌گوید:

و أغض طرفی ان بدت لی جارتی حتی یواری جارتی مأواها

«اگر زن همسایه را ببینم، نگاهم را پایین می‌اندازم تا اینکه زن همسایه‌ام از نگاهم پنهان شود.»

و هر گاه فردی به آنان پناه می‌برد، اورا پناه می‌دادند و چه بسا جان و مال و فرزند خود را در این راه قربانی می‌کردند، این فضیلتها و اخلاق پسندیده سرمایه اخلاقی را رشد داد و تقویت نمود و آن را به سوی خوبی و حق سوق داد بنابراین، نباید از این امر شگفت‌زده گردید که آنان وقتی چون فرشتگان پاک از صحراها حرکت می‌کردند، دنیا را فتح نموده و پس از آنکه آکنده از کفر و بی‌عدالتی بود، سرشار از ایمان و عدالت

۱- *السیره النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۹۶ - ۹۷.

می‌کردند و بعد از آنکه زشتیها آن را فرا گرفته بود، مملو از خوبیها ساختند و بعد از اینکه جهان مملو از بدی و زشتی بود آن را از خیر و خوبی پر کردند.[۱]

اوضاع اجتماعی و اخلاقی اعراب قبل از اسلام چنین بود، پس آن را می‌توان یکی از بهترین جوامع آن روز دانست. پیامبر اکرم ﷺ نیز در جامعه‌ای برگزیده شد که در مقایسه با فارس و روم و هند و یونان از محیطی بی‌نظیر و مکانی مناسب برخوردار بود. پیامبر اکرم ﷺ از فارسها با دانش و معارف گستردهٔ آنان و از هندوها با وجود فلسفه عمیقشان و از رومیها با اطلاعات گسترده آنان از فنون و از یونانیها با وجود مهارت آنان در شعر گویی و رمان نویسی برگزیده نشد؛ بلکه پیامبر از منطقه بکر و دست نخورده‌ای انتخاب شد؛ زیرا ملتهای فوق گرچه دارای علوم و معارفی بودند، اما از سلامت فطری و آزادی ضمیر و روحیهٔ والای اعراب برخوردار نبودند.[۲]

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۹۷.

۲-*نظرات فی السیره*، حسن البنا، ص ۱۴.

فصل چهارم
اوضاع دینی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی اعراب

خواست خداوند بر این بود تا بر جامعهٔ انسانی احسان نماید و آن را بنوازد؛ چراکه زمان نجات بشر با فرارسیدن مبعث پیامبر اکرم ﷺ فرا رسیده بود. قبل از بیان میلاد و پرورش آن حضرت و حمایت خداوند از وی و سیرت عطرآگین قبل از بعثت پیامبر اکرم ﷺ به بیان علایم و حوادث بزرگی که پیش از میلاد وی اتفاق افتاده است می‌پردازم. اتفاقاتی که قبل از ولادت آن حضرت پدید آمد، بیانگر آینده‌ای روشن و درخشان بود؛ چراکه قانون خداوند همواره چنین بوده و هست که گشایش و فرج بعد از سختی و روشنی بعد از تاریکی و آسانی بعد از سختی فراهم خواهد گردید.[1]

از مهم‌ترین حوادثی که قبل از میلاد پیامبر اکرم ﷺ اتفاق افتاد می‌توان به حوادث ذیل اشاره کرد:

۱- حفر چاه زمزم توسط عبدالمطلب (جد پیامبر)

شیخ ابراهیم علی در کتاب ارزشمند خود، **صحیح السیرة النبویه**، روایت صحیحی در مورد داستان حفر چاه زمزم توسط عبدالمطلب به نقل از علی بن ابی طالب بیان نموده است که از این قرار است: عبدالمطلب می‌گوید من در حجره خوابیده بودم که در

۱- *هذا الحبیب یامحب*، جزائری، ص ۵۱.

خواب دیدم شخصی نزد من آمد و گفت طیبه را حفر کن، گفتم طیبه چیست؟ سپس آن مرد رفت.

عبدالمطلب می‌گوید: روز بعد به محل خوابم رفتم و خوابیدم، دوباره همان مرد به خوابم آمد و گفت: بره را حفر کن. گفتم بره چیست؟ چیزی نگفت و رفت. باز فردای آن روز به محل خوابم رفتم و خوابیدم، باز هم او را دیدم که آمد و گفت مضنونه (چیز گرانبها و ارزشمند) را حفر کن. عبدالمطلب می‌گوید: گفتم مضنونه چیست؟ جوابی نداد و رفت. باز فردای روز بعد به همان محل سابق رفتم، آن مرد به خوابم آمد و گفت: زمزم را حفر کن، گفتم زمزم چیست؟ گفت: نه آبش تمام می‌شود و نه به عمق آن کسی می‌رسد؛ به حاجیان آب می‌دهد و در حد فاصل محل اسبها و محل ذبح حیوانات و در جایی که کلاغ منقارش را می‌زند و جای تجمع مورچه‌ها، واقع شده است.

وقتی اهمیت آن را بیان کرد و جایش را نشان داد، عبدالمطلب دانست که او راست می‌گوید. کلنگی برداشت و به همراه فرزندش حارث بن عبدالمطلب که در آن روز فرزندی دیگر غیر از او نداشت، به آن جا رفت و شروع به حفر کردن نمود. هنگامی که چاه برای عبدالمطلب پدیدار شد تکبیر گفت. قریش دانستند که او به آنچه می‌خواست، رسیده است. به سوی او رفتند و گفتند: ای عبدالمطلب این چاه متعلق به پدرمان اسماعیل است و ما نیز در آن حقی داریم. پس ما را با خودت شریک کن. عبدالمطلب گفت: چنین نمی‌کنم، این چیزی است که تنها مال من است و به من بخشیده شده است. قریش گفتند باید با ما به داوری بنشینی؛ زیرا ما تا با تو در این مورد مجادله نکنیم، رهایت نمی‌کنیم. گفت: هر کس را که می‌خواهید معین کنید تا نزد او برای داوری برویم. سرانجام، زنی کاهن از قبیله بنو سعد بن هذیم که در شام زندگی می‌کرد، تعیین شد.

عبدالمطلب همراه با افرادی از قبیلهٔ بنی امیه و قریش به قصد شام حرکت کردند تا اینکه در اثنای راه به کویری رسیدند. آبی که گروه عبدالمطلب همراه داشتند تمام شد. آنها شدیداً تشنه و درمانده شدند و یقین کردند که جز مرگ راه دیگری در پیش ندارند. قبایل دیگر نیز به علّت کمبود آب از دادن آب به آنها خودداری کردند. عبدالمطلب گفت: به نظر من هر یک اکنون که قدرت داریم، چاله‌ای برای خود بکنیم و چون مردیم، هر که زنده بود، او را در چاله‌ای که کنده است، بیندازد و خاک بریزد تا اینکه در آخر یک نفر باقی می‌ماند، بدین صورت جسد یک نفر روی زمین باقی می‌ماند که بهتر است از اینکه اجساد همه روی زمین بماند. آنها پذیرفتند و هر کس برای خود، چاله‌ای

حفر کرد و به انتظار مرگ در کنار آن نشست. سپس عبدالمطلب بـه یـارانش گفـت: بـه خدا سوگند این گونه که ما خود را تحویل مرگ می‌دهیم و نه به سویی حرکت می‌کنیم و نه چاره‌ای می‌اندیشیم، بیانگر ناتوانی ما است. شاید خداوند در سرزمینی بـه مـا آبـی ارزانی نماید، حرکت کنیم. وقتی عبدالمطلب، شترش را حرکت داد، ناگهان از زیـر سـم شترش، چشمه‌ای شیرین جوشید. عبدالمطلب تکبیر گفت و همراهانش نیز تکبیر گفتند. سپس عبدالمطلب از شتر پایین آمد و آب نوشید و همراهـانش نیـز آب نوشـیدند و بـا خود آب برداشتند تا اینکه ظرفهایشان پر از آب شـد، سـپس قبیلـه‌هـای قـریش را کـه نظاره‌گر احوال اینها بودند، صدا کرد و گفت: بیاییـد، آب برداریـد. آنهـا آب برداشـتند، سپس گفتند : به خدا سوگند، خداوند به نفع تو قضـاوت کـرد و سـوگند خوردنـد کـه هرگز در مورد زمزم با تو مخاصمه نخواهیم کرد. کسی که در این بیابان این آب را به تو داد، همان کسی است که زمزم را به تو داده است. پس پیروزمند و موفـق بـه آب خـود برگرد. عبدالمطلب برگشت و آنها نیز همراه اوبازگشتند. ابن اسحاق می‌گوید این چیزی است که از علی بن ابی طالب در مورد زمزم به من رسیده است.[۱]

در مورد فضیلت آب زمزم، احادیث زیادی ذکر شده است کـه از آن جملـه حـدیثی است که مسلم در صحیح خود در داستان اسلام آوردن ابوذر بیان نموده که رسول الله ﷺ فرمود : «زمزم، خوراکی است که سیر می‌کند: و دار قطنی و حاکم، از ابـن عبـاس رضی الله عنه از پیامبر روایت نموده‌اند که : «آب زمزم برای هر هدفی نوشیده شود برآورده می‌شود. اگـر آن را بنوشی که تو را شفا دهد، خداوند تو را شفا می‌دهد و اگر بنوشی کـه تـو را سـیر کند، خداوند تو را سیر می‌نماید و اگر آن را برای رفع تشنگی بنوشی، تشـنگی‌ات رفـع می‌شود و زمزم ضربهٔ جبرئیل و نوشیدنی اسماعیل است که خداوند به او داده است.»[۲]

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۲، ۱۵ – *السیر و المغازی*، ابن اسحاق، ص ۲۴، ۲۵ تحقیق سهل زکار – *الدلائل*، بیهقی، ج۱، ص ۹۵ – ۹۳. و صرح ابن اسحاق بالسماع فسنده صحیح و له شاهد مرسل من الزهری فالحدیث صحیح عن طریق البیهقی و ابن هشام.

۲- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۱۵۸.

شیخ محمد ابوشهبه رحمه الله گفته است: حـافظ دمیـاطی، کـه از حفـاظ متـأخرین است، حدیث «ماء زمزم لما شرب له» را صـحیح قـرار داده و حـافظ عراقـی نظـر او را درست دانسته است.[۱]

۲- داستان اصحاب فیل

این واقعه در قرآن و سنت به ثبت رسیده و تفاصیل آن در کتابهای سیرت و تاریخ آمـده است و مفسران آن را در کتابهایشان ذکر کرده‌اند. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿ أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ ۝١ أَلَمۡ يَجۡعَلۡ كَيۡدَهُمۡ فِي تَضۡلِيلٖ ۝٢ وَأَرۡسَلَ عَلَيۡهِمۡ طَيۡرًا أَبَابِيلَ ۝٣ تَرۡمِيهِم بِحِجَارَةٖ مِّن سِجِّيلٖ ۝٤ فَجَعَلَهُمۡ كَعَصۡفٖ مَّأۡكُولِۭ ﴾ (فیل، ۱-۵)

«آیا ندیدید پروردگارت با صاحبان فیل چه کـرد. مگـر توطئـۀ آنـان را نـاموفق نگردانید و بر آنان مرغان را دسته دسته فرستاد که آنـان را بـا سـنگهایی از گـل خشکیده می‌زدند و آنان را مانند کاهی جویده شده قرار داد.»

اهمیت حادثۀ اصحاب فیل از دیدگاه پیامبر اکرم ﷺ

در زمان صلح حدیبیه وقتی پیامبر اکرم ﷺ به قصد مکه خارج شد به دره‌ای رسید کـه از آن بر قریش فرود می‌آمد. در این هنگام، شتر پیامبر اکرم ﷺ خوابید. مردم گفتنـد: «حَـل، حَل» (کلمه‌ای است برای بلند کردن شتر). اما شتر بلند نشد. مردم گفتند: قصوا (نام شتر پیامبر) از رفتن، فرو مانده است پیامبر فرمود : قصواء از رفتن فرو نمانده است و چنـین عادتی هم ندارد؛ بلکه همان کس که فیل ابرهه را از رفتن باز داشت، این شتر را نیز بـاز داشته است.

در کتاب ***السیرة النبویه*** ابوحاتم، در مـورد واقعـۀ اصـحاب فیـل چنـین آمـده اسـت «پادشاهی حبشی بر یمن چیره شده بود که ابرهـه نـام داشـت. او کلیسـایی در «صـنعا» ساخت و آن را (قلیس) نام نهاد و با ساختن این معبد قصد داشت تا حج گزاران عـرب را به سوی آن معبد متوجه کند و سوگند خورد که به کعبه بـرود و آن را منهـدم سـازد. پادشاهی از پادشاهان حمیر به نام «ذو نفر» با افرادی از قومش به جنگ ابرهه رفت و بـا

۱- *مقدمه ابن الصلاح و شرحها*، حافظ العراقی، ص ۱۳.

او جنگید، اما ابرهه او را شکست داد و دستگیر کرد. وقتی ذو نفر را نزد او بردند گفت: ای پادشاه! مرا مکش؛ زیرا زنده نگاه داشتن من برایت از کشتنم بهتر خواهد بود. بنابراین، ابرهه او را زنده گذاشت و به او اعتماد کرد، سپس ابرهه راه خود را به سوی کعبه ادامه داد تا اینکه به سرزمین خثعم نزدیک شد. نفیل بن حبیب خثعمی و افراد دیگری از قبیله‌های یمن که در اطراف او جمع شده بودند با ابرهه جنگیدند، ابرهه آنان را نیز شکست داد و نفیل را دستگیر کرد. نفیل به پادشاه گفت: من از نظر جغرافیایی سرزمین عربها را می‌شناسم، مرا نکش. ابرهه او را زنده گذاشت و نفیل همراه ابرهه حرکت کرد و او را راهنمایی می‌نمود تا اینکه به طائف رسیدند. در طائف مسعود بن معتب با مردانی از قبیله ثقیف نزد ابرهه آمدند و گفتند: ای پادشاه! ما بردگان تو هستیم و با تو مخالفتی نداریم و تو نیز با خدای ما (لات) کاری نداشته باش؛ چراکه تو به قصد تخریب خانه‌ای آمده‌ای که در مکه قرار دارد. ما نیز کسی را همراه تو می‌فرستیم که تو را به آن راهنمایی نماید بنابراین، غلامی از غلامان خود به نام ابو رغال را همراه ابرهه فرستاد. ابو رغال همراه آنها بیرون آمد تا اینکه به مغمس رسیدند. ابو رغال در آنجا در گذشت و او کسی است که قبرش سنگباران شد. ابرهه از مغمس مردی به نام اسود بن مقصود را پیشاپیش فرستاد. اهل حرم پیش او گرد آمدند و ابرهه در منطقهٔ ارک دویست شتر از شتران عبدالمطلب را تصاحب کرده بود. سپس ابرهه، حناطه حمیری را به مکه فرستاد تا از این موضوع اطلاع پیدا کند که سردار و بزرگ آنها چه کسی هست و سپس از جانب ابرهه به او خبر دهد که من برای جنگ نیامده‌ام؛ بلکه آمده‌ام تا این بیت را منهدم کنم. حناطه به راه افتاد تا اینکه وارد مکه شد و عبدالمطلب بن هاشم را ملاقات نمود و گفت: پادشاه مرا فرستاده است تا تو را خبر بدهم که او برای جنگ با شما نیامده است؛ فقط می‌خواهد این بیت را منهدم کند و برگردد. عبدالمطلب گفت: ما با او جنگی نداریم و راه را به سوی کعبه باز می‌گزاریم. اگر خداوند به کارش کاری نداشت ما توانی در برابر او نداریم. حناطه حمیری گفت : همراه من بیا تا نزد پادشاه برویم. عبدالمطلب با او حرکت کرد تا اینکه به محل اردوی لشکر آمدند. «ذو نفر» دوست عبدالمطلب بود، او نزد ذو نفر آمد و گفت: ای ذونفر شما در آنچه برای ما پیش آمده است، مداخله نمی‌کنید؟ گفت فردی که در اسارت است و نمی‌داند که صبح یا شام کشته می‌شود، چه کاری از دستش ساخته است؟ اما فرمانروای لشکر فیل را می‌فرستم تا نزد پادشاه برایت سفارش نماید و جایگاه و مقام تو را نزد او بالا ببرد و کسی را به دنبال او فرستاد و گفت: این مرد، سردار قریش و صاحب چشمهٔ مکه است که مردم را

غذا و حیوانات را در کوهها خوراک می‌دهد. پادشاه، دویست شتر از شتران او را تصاحب کرده است، اگر از دستت کاری ساخته است برایش انجام ده. او نزد ابرهه رفت و گفت: ای پادشاه این مرد سردار قریش و صاحب چشمهٔ مکه است. در آبادیها، مردم را و در بیابانها، حیوانات را غذا می‌دهد، اجازهٔ ورود می‌خواهد و قصد جنگ ندارد. از آنجاکه عبدالمطلب مرد تنومند و خوش اندامی بود وقتی ابرهه او را دید، مورد احترام قرار داد و چون نمی‌پسندید که عبدالمطلب در کنارش بر تخت او بنشیند و نیز نمی‌پسندید که عبدالمطلب بر زمین بنشیند و او بر تخت باشد بنابراین، خود از تخت پایین آمد و همراه با عبدالمطلب بر زمین نشست. عبدالمطلب گفت: ای پادشاه! مال زیادی از مالهایم را گرفته‌ای، آن را به من باز گردان. پادشاه گفت: وقتی تو را دیدم ارزش و مقام تو برایم آشکار گردید و اکنون به تو علاقه‌ای ندارم؛ چراکه من آمده‌ام تا خانه‌ای را که دین تو و پدرانت می‌باشد، ویران کنم. تو درباره آن با من سخن نمی‌گویی و درباره دویست شتر خود با من سخن می‌گویی! عبدالمطلب گفت: من صاحب شتران خود هستم و برای این خانه نیز صاحب و پروردگاری است که از آن حفاظت می‌کند. ابرهه گفت : نمی‌تواند آن را از شر من حفاظت نماید. عبدالمطلب گفت: شما بدانید و او. ابرهه دستور داد شتران عبدالمطلب را به او بازگردانند. بعد از آن عبدالمطلب این جریان را به اطلاع قریش رساند و آنها را دستور داد تا در دره‌های اطراف پراکنده شوند. ابرهه در مغمس برای ورود به مکه آماده شده بود و لشکر خود را سامان داد و آماده نبرد کرد. فیل ابرهه را نیز نزد او آوردند و آنچه می‌خواست بر آن بار کرد، اما هنگامی که فیل را حرکت داد، فیل ایستاد و می‌خواست خودش را جمع کند و به زمین بخوابد با کلنگ به سرش زدند، اما بلند نشد سر خمیده کلنگ را زیر شاخها و زیر بغلش فرو بردند، اما بلند نشد؛ سپس آن را به سوی یمن برگرداندند، شروع به دویدن کرد. باز چهره او را به سوی حرم برگرداندند، ایستاد و به کوهی از کوهها گریخت. در آن اثنا خداوند پرندگانی از طرف دریا فرستاد. هر پرنده‌ای سه سنگ همراه داشت، دو سنگ در پاهایش و یک سنگ در منقارش، سنگها به اندازه دانه نخود و عدس بودند. چون بر فراز لشکر رسیدند، سنگها را بر آنان انداختند. این سنگ کوچک به هیچ کس نمی‌خورد مگر اینکه او را هلاک می‌کرد. البته سنگریزه‌ها به همهٔ آنان، اصابت نکرد. در این مورد خداوند متعال فرموده است:

﴿ أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ ۝ أَلَمۡ يَجۡعَلۡ كَيۡدَهُمۡ فِي تَضۡلِيلٖ ۝ وَأَرۡسَلَ عَلَيۡهِمۡ طَيۡرًا أَبَابِيلَ ۝ تَرۡمِيهِم بِحِجَارَةٖ مِّن سِجِّيلٖ ۝ فَجَعَلَهُمۡ كَعَصۡفٖ مَّأۡكُولِۭ ﴾ (فیل، ۱-۵)

خداوند، ابرهه را به بیماری شدیدی دچار ساخت. سپاهیان ابرهه در هنگام برگشت یکی یکی جان خود را از دست می‌دادند. انگشتان ابرهه می‌افتاد و به دنبال آن مدتی خون و چرک می‌آمد تا اینکه به یمن رسید و در میان کسانی از همراهانش که مانده بودند، به گونه‌ای حقارت آمیز در گذشت.[۱]

ابن هشام به نقل از ابن اسحاق در سیرهٔ خود چنین بیان می‌کند که عبدالمطلب به حلقهٔ دروازهٔ کعبه چسبید و با گروهی از قریش شروع به دعا کردند و از خداوند خواستند تا آنها را در برابر ابرهه و لشکرش یاری نماید. عبدالمطلب در حالی که حلقه دروازه کعبه را در دست گرفته بود می‌گفت:

خدایا! از هتک حرمت کعبه به دست بندگانت، جلوگیری کن. خدایا! لشکر آنان در محلی که تو مورد پرستش قرار می‌گیری، پیروز نگردد و اگر تو صلاح می‌دانی که قبلهٔ ما به دست آنان بیفتد، پس هر چه صلاح می‌دانی انجام ده.

سپس حلقهٔ دروازهٔ کعبه را رها کرد و با دیگر افراد قریش به دره‌ها و شکافهای کوهها پناه بردند و در انتظار ورود ابرهه و حوادث بعد از آن ماندند.[۲]

درسهایی از حادثه فیل

۱- بیان شرافت کعبه: کعبه اولین خانه‌ای است که برای عبادت پروردگار بنا نهاده شده است و مشرکان عرب نیز آن را تعظیم می‌نمودند و مقدس می‌دانستند و هیچ چیزی را بر آن مقدم نمی‌شمردند. این جایگاه و اهمیت کعبه بیانگر آثار به جا مانده از آیین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام می‌باشد.

۲- حسادت و کینه‌ورزی مسیحیان با مکه و عربها که این بیت را تعظیم می‌کردند. بنابراین، ابرهه خواست با ساختن کلیسای قلیس، عربها را از تعظیم کعبه منصرف نماید و با وجود اینکه او از شیوه‌های تشویق و ترساندن استفاده کرد، اما عربها امتناع ورزیدند

۱- *السیرة النبویه*، ابی حاتم السبتی، ص ۳۴، ۳۹ - *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۰ - ۳۷.

۲- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۸۴ - ۹۱.

و تنفر آنان به حدّی رسید که یکی از عربها با قضای حاجت در کلیسای قلیس، آن را آلوده کرد. رازی رحمه الله در تفسیر ﴿ أَلَمۡ يَجۡعَلۡ كَيۡدَهُمۡ فِي تَضۡلِيلٍ ﴾ می‌گوید: کید یعنی اینکه انسان بخواهد مخفیانه به کسی دیگر زیانی برساند. اگر گفته شود: چرا کار ابرهه «کید» نامیده شده است، در صورتی که او به صراحت می‌گفت : می‌خواهد خانه کعبه را منهدم سازد؟ در جواب می‌گوییم : آنچه ابرهه خواستار انجام آن بود، بیشتر از آن چیزی بود که اظهار کرده بود؛ زیرا او با عربها، کینه داشت و از آنجا که عربها به کعبه احترام خاصی قائل بودند، لذا خواست با ساختن کلیسای قلیس، توجه اعراب را از مکه به یمن معطوف دارد.[۱]

۳- جان فدایی در راه مقدسات : پادشاهی از پادشاهان حمیر در مقابل لشکر ابرهه قیام کرد و این پادشاه اسیر شد. سپس نفیل ابن حبیب و دیگر قبیله‌هایی که از یمن همراه او بودند، با ابرهه جنگیدند، اما در برابر لشکر بزرگ ابرهه شکست خوردند و خونشان را در راه دفاع از مقدسات خود تقدیم کردند؛ چراکه دفاع از مقدسات و جان‌فدایی در راه آن، امری فطری در سرشت انسان است.

٤- خائنان قوم تمام افرادی که ابرهه را در جریان رسیدن و خرابی کعبه، راهنمایی و مدد نمودند، در دنیا و آخرت مورد لعن و نفرین خدا و مردم قرار گرفتند و قبر یکی از این افراد به نام ابو رغال، نماد خیانت و مزدوری قرار گرفت و این مرد مورد نفرت مردم شد و هر کس از کنار قبر او می‌گذشت، بر آن سنگی می‌انداخت.

۵- نبرد میان خدا و دشمنانش: در این گفته عبدالمطلب که «ما ابرهه و کعبه را می‌گذاریم اگر خداوند به او کاری نداشت سوگند به خدا که ما توانی در برابرش نداریم.» اثبات دقیق حقیقت نبرد میان خدا و دشمنان است بنابراین، هر چند نیروی دشمن و سپاهش قوی باشد، اما لحظه‌ای نمی‌تواند در مقابل قدرت خدا و عذاب الهی مقاومت کند؛ پس زندگی را خدا می‌بخشد و هر وقت که بخواهد آن را می‌ستاند.[۲]

اسلمی رحمه الله به نقل از کاشانی رحمه الله می‌گوید: داستان اصحاب فیل معروف است و واقعه آنها به زمان پیامبر اکرم ﷺ نزدیک بوده است و این یکی از نشانه‌های

۱- *تفسیر رازی*، ۳۲ – ۹۴.

۲- *السیرة النبوی*، ابی فارس، ص ۱۱۲.

قدرت الهی و اثری از خشم خداوندی بر کسی است که به هتک حرم او مبادرت می‌ورزد.[۱]

٦- تعظیم مردم برای بیت الله و اهل آن : هر چند احترام و موقعیت و منزلت کعبه نزد عربها مشخص بود، امّا بعد از واقعۀ فیل و اثبات این موضوع به آنان که خداوند آن را از اینکه مورد بازیچۀ تباهکاران و دستخوش توطئه گران قرار گیرد[۲]، بر اهمیت کعبه و قریش افزوده گردید و اعراب به این نتیجه رسیدند که: اینها دوست خدا هستند؛ چراکه خداوند به دفاع از آنها با دشمنانشان جنگید و آنها را نجات داد و این نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند و مقدمه‌ای بود برای بعثت پیامبری که قرار بود از مکه مبعوث گردد و کعبه را از بتها پاک نماید و جایگاه و مقام واقعی آن را باز گرداند.[۳]

۷- داستان اصحاب فیل از نشانه‌های نبوت است: برخی از علما از جمله ماوردی معتقدند: حادثه اصحاب فیل از شواهد و نشانه‌های نبوت است. او می‌گوید: نشانه‌های پادشاهی خداوند و شواهد نبوت روشن و آشکار است و مبادی آن بیانگر و گواه عواقبش می‌باشد؛ زیرا دروغ با راستی و سخن خود ساخته با حق، یارای برابری ندارد. با نزدیک شدن زمان ولادت پیامبر اکرم ﷺ نشانه‌های عطر رسالتش به مشام می‌رسید و نشانه‌های برکت او پدیدار شد که از بزرگ‌ترین، مهم‌ترین و آشکارترین آنها واقعه اصحاب فیل بود. محمد در زمان واقعه فیل در شکم مادرش و در مکه بود و پنجاه روز بعد از واقعه فیل و بعد از مرگ پدرش در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول به دنیا آمد. از دو جهت واقعه فیل از نشانه‌های نبوت او به شمار می‌رود:

اول اینکه اگر لشکریان فیل پیروز می‌شدند، زنان و مردان را به کنیزی می‌گرفتند که در آن میان رسول الله و مادرش نیز به دست آنان می‌افتادند. بنابراین، خدا آنها را نابود کرد تا پیامبرش را از اسارت و بردگی نجات دهد.

دوم اینکه قریش از نظر اعتقادی نه خداپرست و نه اهل کتاب بودند تا بدین وسیله خداوند آنان را از شر دشمنی اصحاب فیل مصون دارد؛ بلکه بت‌پرست و زندیق بودند، اما چون خواست و ارادۀ خداوند بر این قرار گرفته بود که اسلام از آنجا ظهور کند، به وسیلۀ قصۀ اصحاب فیل بر مقام و موقعیت مکه و حرم و قریش افزوده گردید و مورد

۱- *محاسن التفسیر*، قاسمی، ج ۱۷، ص ۲۶۲.

۲- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۱۱۲.

۳- *السیرة النبویه*، ندوی، ص ۹۲.

احترام و تعظیم همگان قرار گرفتند. آنان به عنوان پرده‌دار کعبه و خادمان حجاج، مقام و منزلت خاصی به دست آوردند و از اصحاب فیل داستانی عبرت آموز به جا ماند.[۱]

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: شکست ابرهه همزمان با ولادت پیامبر اکرم صورت گرفت. از نظر اعتقادی کسانی که در جوار کعبه زندگی می‌کردند مشرکانی بت‌پرست بودند و ابرهه از نظر اعتقادی اهل کتاب و نصرانی بود و دین نصاری بر شرک و بت‌پرستی ارجحیت داشت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که شکست ابرهه به خاطر همسایگان آن وقت کعبه نبود؛ بلکه به خاطر کعبه بود (که خداوند اصحاب فیل را هلاک کرد) یا به خاطر پیامبری بود که در آن سال در جوار کعبه به دنیا آمد یا به خاطر هر دو (کعبه و پیامبر) بود. شکست ابرهه به هر یک از این دو دلیل باشد، از نشانه‌های نبوت پیامبر اکرم ﷺ محسوب می‌گردد.[۲]

ابن کثیر رحمه الله در باب بیان واقعه اصحاب فیل می‌گوید: این واقعه نشانه و مقدمه‌ای برای مبعث پیامبر خدا بود؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ طبق معروف‌ترین اقوال در آن سال به دنیا آمده است و زبان حال قدرت الهی به قریشیان می‌گوید: پیروزی شما بر حبشه به دلیل برتری شما نزد خداوند نبود؛ بلکه به خاطر این بود که از بیت عتیق محافظت شود که آن را با بعثت پیامبر امی و خاتم پیامبران مورد اکرام و بزرگداشت قرار خواهیم داد.[۳]

۸- محافظت خداوند از بیت عتیق: بدین صورت که خداوند برای اهل کتاب یعنی ابرهه و لشکریانش، انهدام بیت الله الحرام و چیره شدن بر آن را میسر نکرد و این در حالی بود که کعبه با شرک، آلوده و اسیر دست مشرکان بود. خداوند خواست که بیتش، از دست سلطه‌گران آزاد و از توطئه توطئه‌گران مصون بماند تا بستری مناسب برای رشد و پرورش آئین و عقیدۀ جدید باشد و هیچ قدرتی بر آن غالب نشود و هیچ طاغوتی در این سرزمین طغیان نکند و هیچ دینی بر این دین که قرار است بر سایر ادیان و بندگان چیره گردد، مسلط نگردد؛ چون دینی است که برای رهبری آمده است نه برای اینکه

۱- *اعلام النبوه*، ماوردی، ص ۱۸۵ – ۱۸۹.

۲- *الجواب الصحیح*، ج ۴، ص ۱۲۲

۳- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۴، ص ۵۴۸ – ۵۴۹.

دنباله‌رو باشد و این تدبیر الهی برای خانه و دینش بود قبل از اینکه کسی بداند که پیامبر دین جدید، در آن سال متولد می‌شود.[۱]

امروز ما با الهام از این واقعه، خود را در مقابل توطئه‌های فاسد و مکار صهیونیزم جهانی و مسیحیت که درصدد تخریب اماکن مقدس هستند و به آن چشم طمع دوخته‌اند، مطمئن می بینم که یقیناً نخواهند توانست، کاری پیش ببرند و این طمعهای فاجرانه و مکارانه در برنامه پوشیده و ناجوانمردانه‌ای که آرام نمی‌گیرند، ناموفق خواهند ماند؛ زیرا خداوندی که خانه‌اش را از اهل کتاب و بارگاهش را از وجود مشرکان حفاظت نمود، آن را و شهر پیامبرش را از توطئهٔ توطئه‌گران و مکر مکاران محافظت خواهد نمود.[۲]

۹- قرار گرفتن این حادثه به عنوان مبدأ تاریخ برای عرب: آنچه برای اصحاب فیل رخ داد، عربها آن را تاریخ قرار دادند و می‌گفتند این کار در عام الفیل رخ داده است. فلانی در عام الفیل متولد شده و یا فلان کار چند سال بعد از عام الفیل انجام شده است و ... عام الفیل مصادف با سال ۵۷۰ میلادی بود.[۳]

۱- *السیرة النبوی*، ابی فارس، ص ۱۱۳.

۲- *فی ظلال القرآن*، ج ۶، ص ۳۹۸۰.

۳- *السیرة النبوی*، ندوی، ص ۹۳.

فصل پنجم
از تولد پیامبر اکرم ﷺ تا پیمان حلف الفضول

نسب پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ دارای شریف‌ترین نسب و از نظر جسمی و اخلاقی کامل‌ترین مردم بود و در شرافت نسب او احادیث صحیحی وارد شده است، از جمله حدیثی است که مسلم روایت نموده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خدا از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از فرزندان اسماعیل کنانه را و از کنانه قریش را و از قریش بنی‌هاشم را و از بنی‌هاشم مرا انتخاب نمود.»[1]

امام بخاری نسب پیامبر را ذکر نموده و گفته است: «او ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهربن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معدبن عدنان است.»[2]

بغوی در ***شرح السنه*** بعد از بیان نسب رسول الله تا عدنان گفته است: «بعد از عدنان حفظ نسب ایشان دقیق نیست.»[3]

ابن قیم نیز بعد از بیان نسب پیامبر اکرم ﷺ تا عدنان، گفته است: «تا اینجا صحت نسب معلوم و مورد اتفاق تمام علمای انساب است و هیچ اختلافی در آن نیست و بعد از عدنان مورد اختلاف است، اما در اینکه عدنان از فرزندان اسماعیل ﷺ است، اختلافی وجود ندارد.»[4]

۱- *مسلم*، کتاب الفضائل، باب فضل نسب النبی ﷺ، ج ۴، ص ۱۷۸۲، شمارهٔ ۲۷۷۶.

۲- *بخاری*، کتاب مناقب الانصار، باب مبعث النبی، ج ۴، ص ۲۸۸، شمارهٔ ۳۸۵۱.

۳- *شرح السنه*، ج ۱۳، ص ۱۹۳.

۴- *زاد المعاد*، ج ۱، ص ۷۱.

ابن سعد در طبقات می‌گوید: «در مورد نسب نامهٔ پیامبر اکرم ﷺ از عدنان تا اسماعیل می‌بایست سکوت نمود.»[1]

از عروه ابن زبیر روایت شده است که می‌گوید: «مشهورترین و عالم‌ترین عالمان انساب، عدنان و قحطان است.»[2]

ذهبی رحمه الله در کتاب ***السیرة النبوی*** می‌گوید: « نظریهٔ اکثر علما بر این است که عدنان از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام است، اما در میان پدرانی که بین عدنان و اسماعیل هستند، اختلاف‌نظر وجود دارد.»[3]

مسئلهٔ شرافت نسب در میان اعراب دارای اهمیت خاصی بوده و هست؛ زیرا کسی که از نظر نسب در ردهٔ بالایی قرار دارد و به عنوان پیامبر یا پادشاه بر جامعه رهبری و ریاست نماید، مورد اعتراض قرار نمی‌گیرد، اما این امر برای کسی که از نظر نسب در ردهٔ پایینی قرار دارد، مورد اعتراض قرار می‌گیرد بنابراین، کسی که دارای نسب والایی باشد، افراد زیادی دوست خواهند داشت تا زیر پرچم او گرد بیایند و از آن جا که خداوند قصد داشت تا محمّد را به پیامبری برگزیند، خداوند نسب ممتازی را برای او تدارک دید تا زمینه گرد آمدن مردم زیر لوای او فراهم گردد.[4]

پیامبر اکرم ﷺ دارای نژادی پاکیزه و ارزشمند و از نسل اسماعیل ذبیح الله و ابراهیم خلیل الله و نتیجه پذیرش دعایی بود که ابراهیم ﷺ به درگاه خداوند عرضه داشته بود؛ چنانکه خود ایشان می‌گوید : من نتیجهٔ دعای پدرم؛ ابراهیم و مژدهٔ برادرم؛ عیسی هستم.[5]

بی‌تردید در میان اعراب برخوردار بودن از نژاد پاک و نسب بالا انسان را از کارهای بی‌اهمیت و بی‌ارزش دور می‌داشت و داعیهٔ پرداختن به کارهای والا و ارزشمند را در او به وجود می‌آورد. پیامبران و دعوتگران برای پاکیزه کردن نسبهای خود می‌کوشیدند و

۱- *ابن سعد*، ج ۱، ص ۵۸.

۲- همان.

۳- *السیرة النبوی*، ذهبی، ص ۱.

۴- *دراسة تحلیلیه لشخصیه الرسول محمد*، ص ۹۶.

۵- *الحاکم*، ج ۲، ص ۶۰۰.

نزد مردم به پاکی نسب معروف بودند بنابراین، مورد احترام و اعتماد مردم قرار می‌گرفتند.[۱]

با بررسی نسب پیامبر اکرم ﷺ به این نتیجه می‌رسیم که خداوند متعال، عرب را از نظر نسب بر سایر مردم و قریش را بر قبیله‌های دیگر عرب برتری داده است و محبت پیامبر اکرم ﷺ اقتضا می‌نماید که قومی که پیامبر اکرم ﷺ در میان آنها ظهور کرد و قبیله‌ای که در آن متولد شد، مورد محبت قرار بگیرند و محبت با آنان براساس ملیت و نژاد نیست؛ بلکه به علت منسوب بودن پیامبر اکرم ﷺ به آن و اطاعت آنان از رسول الله است، امّا برخی از قریش راه خدا و پیامبر را در پیش نگرفتند و این انحراف و انحطاط باعث می‌شود تا نسبتی که آنان با پیامبر دارند، از اعتبار ساقط و لغو گردد.[۲]

ازدواج عبدالله بن عبدالمطلب

عبدالمطلب از میان فرزندانش، عبدالله را بیشتر از همه دوست می‌داشت و بعد از اینکه عبدالمطلب صد شتر به علّت نجات یافتن عبدالله، فدیه داد، آمنه بنت وهب ابن عبد مناف بن زهره بن کلاب که از شریف‌ترین زنان مکه از نظر نسب بود را به ازدواج عبدالله در آورد.[۳]

هنوز محمد متولد نشده بود که عبدالله در گذشت و در مدینه نیز داییهایش (بنو عبد بن نجار) به خاک سپرده شد. او برای تجارت به شام رفته بود و در بازگشت، به مدینه رفت و شاید تقدیر به او می‌گفت: وظیفه تو در راستای تربیت فرزندت تمام شد و تربیت این جنین پاک برای رهبری بشر از تاریکیها به سوی نور، به عهدهٔ خدای با حکمت و مهربان خواهد بود.

ازدواج عبدالله با آمنه، تنها عامل اصلی تولد رسول الله ﷺ نبود؛ بلکه دعا و مژدهٔ پیامبرانی همانند ابراهیم و عیسی علیهما السلام نیز چنین بود؛ چنانکه رسول الله فرمود:

۱- *السیرة النبویه*، ابوفارس، ص ۱۰۲.

۲- *فقه السنه*، بوطی، ص ۴۵.

۳- *وقفات تربویه مع السیره*، احمد فرید، ص ۴۶.

من نتیجهٔ دعای پدرم ابراهیم و مژده عیسی هستم، مادرم دیده بود که نوری از او بیـرون می‌آید که از آن قصرهای شام روشن می‌شوند.[۱]

دعای ابراهیم ، در قرآن بدین صورت است:

﴿ رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولاً مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴾ (بقره، ۱۲۹)

«پروردگارا، از میان آنان پیامبری برگزین که آیات تو را بر آنان تـلاوت نمایـد و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنـان را تزکیـه بکنـد. همانـا تـو غالـب و بـا حکمتی.»

ابن رجب در مورد سخن پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مادرم دیده بود که نوری از او بیرون می‌آید که از آن، قصرهای شام روشن می‌شوند.» می‌گوید: بیرون آمدن این نور به هنگام تولد ایشان، اشاره به نور هدایتی است که اهل زمین به وسـیلهٔ آن هـدایت مـی‌شـوند و ظلمت شرک از بین می‌رود. همان طور که خداوند فرموده است:

﴿ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ كَثِيرٗا مِّمَّا كُنتُمۡ تُخۡفُونَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖۚ قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴾ (مائده، ۱۵ – ۱٦)

«ای اهل کتاب، رسول مـا (محمـد) نـزد شـما آمـده تـا بـرای شـما بسـیاری از چیزهایی را که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان می‌کردید، بیان کند و از بسیاری (از مسائل که نیازی بدانها نیست) می‌گذرد. از جانب خدا نزد شما نور و کتـاب روشنگری آمده است. خداوند با آن، کسی را بـه راههـای امـن و امـان هـدایت می‌کند که در پی کسب خشنودی وی باشند و با خواست و فرمان خود، آنـان را از تاریکیها بیرون می‌آورد و بـه سـوی نـور مـی‌بـرد و بـه راه راسـت رهنمـود می‌شود.»

۱– احمد، ج ۵، ص ۲۶۲ – الحاکم، ج ۲، ص ۶۰۰ – *مجمع الزوائد*، ج ۸، ص ۲۲۲ و اسناد احمد حسن وله شواهد تقویه و قال الحاکم صحیح الاسناد و لم یخرجاه و وافقه الذهبی.

ابن کثیر می‌گوید: «اختصاص یافتن شام به پرتو نور رسالت اشاره به استقرار و پا بر جا شدن دین در سرزمین شام دارد. چنانکه شام در آخر الزمان، پایگاهی برای اسلام و مسلمانان می‌گردد و عیسی بن مریم در دمشق در مناره شرقی بیضاء نزول می‌نماید» و در صحیحین آمده است: «همواره گروهی از امت من بر حق خواهند ماند. هر کس آنان را خوار و یا با آنان مخالفت نماید، نمی‌تواند به آنان زیانی برساند و تا قیام قیامت آنان در مسیر حق باقی خواهند ماند.» و در ***صحیح بخاری*** آمده است که آنها در شام خواهند بود.[۱]

تولد پیامبر اکرم ﷺ

مورخان بر این عقیده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ روز دوشنبه به دنیا آمده است. همچنین اکثر آنان، تولد پیامبر اکرم ﷺ را در دوازدهم ربیع الاول درست می‌دانند.[۲]

همچنین اجماع کرده‌اند که ایشان در عام‌الفیل[۳] به دنیا آمده است. مادرش به هنگام تولد او در خانه ابوطالب در شعب بنی‌هاشم بود.[٤]

احمد شوقی در مورد میلاد پیامبر گفته است:

ولد الهدی فالکائنات ضیاء   و فم الزمان تبسم و ثناء

«هدایت به دنیا آمد؛ پس جهان روشن شد و تبسم و ستایش بر لبان زمان نشست.»

الروح، و الملأ، الملائک حوله   للدین و الدنیا به بشراء

«جبرئیل و سایر فرشتگان اطراف او، مژدهٔ دین و دنیا دادند.»

و العرش یزهو الحظیره تزدهی   و المنتهی السدره العصماء

«عرش می‌درخشید و زمین و سدره درخشان به خود می‌بالیدند.»

بک بشر الله السماء فزینت   و تضوعت مسکاً بک الغبراء

«آسمان را خداوند به تو مژده داد، پس آراسته شد و زمین با قدومت عطر افشانی گردید.»

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۱، ص ۱۸۴ – *البخاری*، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، ج ۸، ص ۱۸۹، شمارهٔ ۷۳۱۱.

۲- *صحیح السیرة النبوی*، ابراهیم العلی، ص ۴۱.

۳- *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۰۳.

۴- *وقفات تربویة مع السیره النبویه*، ص ۴۷.

یوم یتیه علی الزمـان صـباحه و مســاءه بمحمــد و ضــاء

«روزی که صبح و شام در حیرت و سرگردانی به سر می‌برد با محمد روشن شد.»

ذعرت عروش الظالمین فزلزلت و علت علی تیجانهم اصداء

«تختهای ستمکاران را ناگهان به هراس انداخت، پـس متزلـزل شـدند و تاجهایشـان زنـگ گرفتند.»

و النار خاویه الجوانب حولهم جمعت ذوائبها و غاض المـاء

«و آتش برافروخته آنها از بین رفت و گیسوهایش را جمع کرد و آب کاهش یافت.»

والآی تتری و الخـوارق جمـه جبریــل رواح بهــا غــدّاء

«نعمتها و معجزات، فراوان گردید و جبرئیل صبح و شام بر پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌گشت.»

دوران شیرخوارگی و دایگان آن حضرت

ام ایمن کنیز عبدالله او را پرورش داد و اولین کسی که به محمد شـیر داد ثویبـه؛ کنیـز ابولهب بود[1]. در حدیث زینب دختر ابی سلمه آمده است که ام حبیبه به پیـامبر اکـرمﷺ گفت: با خواهرم؛ دختر ابوسفیان ازدواج کن. رسول الله گفت: دوست داری چنین بکنم؟ گفت: بلی. البته دوست ندارم نزد کسی دیگر بروی ولی اگر قرار باشد کسی در این خیر شریک بشود، ترجیح می‌دهم خواهر من باشد. رسـول الله گفـت: ایـن بـرای مـن جـایز نیست. گفت ما شنیدیم می‌خواهی با دختر همسرت، ام سلمه، ازدواج بکنی؟ رسـول الله گفت: او اگر دختر همسرم نبود و در دامان من زندگی نمی‌کرد باز هم بـه خـاطر اینکـه پدرش، ابوسلمه، با من از ثویبه شیر خورده است، برایم جایز نبود و افزود که دختران و خواهرانتان را برای ازدواج به من پیشنهاد نکنید[2]. ام ایمن، مادر اسـامه بـن زیـد و کنیـز عبدالله بن عبدالمطلب، اهل حبشه بود.

بعد از تولد پیامبر اکرم ﷺ، پرورش و تربیت او را ام ایمن برعهـده گرفـت و بعـد از گذشت دوران کودکی، پیامبر اکرم ﷺ او را آزاد کرد، سپس زید بن حارثـه بـا او ازدواج کرد و پنج ماه بعد از وفات پیامبر اکرم ﷺ ام ایمن نیز چشم از جهان فرو بست.[3]

۱- *وقفات تربویة مع السیرة النبویه*، ص ۴۸.

۲- *البخاری*، کتاب النکاح، باب (و امهاتکم اللائی ارضعنکم)، شماره ۵۱۰۱.

۳- *مسلم*، کتاب الجهاد، باب رد المهاجرین الی الانصار، شمارة ۱۷۷۱.

حلیمه سعدیه دایه پیامبر در بنی‌سعد

حلیمه سعدیه آثار برکات پیامبر اکرم ﷺ را کـه در وجـود فرزنـدان و گوسـفندان خـود احساس کرده است، چنین حکات می‌نماید.

از عبدالله بن جعفر ﷺ روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به دنیا آمـد، حلیمه بنت الحارث به همراه زنانی از قبیله بنی سعد بن بکر به جستجوی شیرخواری به مکه آمدند. حلیمه می‌گوید: به همراه تنی چند از زنان قبیله، سوار بر مـاده الاغـی سـفید رنگ مایل به سرخ، به قصد مکه بیرون رفتم. شوهرم، حارث بن عبدالعزی، همـراه مـن بود. سمهای پای ماده الاغ ما خونین شده بود؛ ماده شتر پیری نیز همراه داشتیم. بـه خـدا سوگند یک قطره شیر نمی‌داد! و آن سـالی بـود کـه خشکسـالی و قحطـی همـه جـا را فراگرفته و توان مردم بر اثر گرسنگی از بین رفته بود. تمام شب را به خاطر گریـه پسـر بچه‌ام از فرط گرسنگی نمی‌خوابیـدم و چیـزی نداشـتم کـه او را سـیر کـنم، امـا چـون گوسفند داشتیم امیدوار بودیم که بارانی ببارد و اوضاع بهبود یابد. وقتی به مکه رسیدیم، هیچ زنی همراه ما نبود مگر اینکه رسول خدا بر او عرضه می‌شد و آنها از پـذیرفتن وی خودداری می‌کردند؛ زیرا با خود می‌گفتیم این کودک یتیم است و مخـارج دایـه توسـط پدر کودک تأمین می‌گردد و مطمئن نبودیم که مخارج زندگی ما توسط پدر بزرگ، مادر و یا عمویش تأمین گردد. تمام همراهانم شیرخوارانی برای خودشان گرفتند. مـن وقتـی جز او کسی را نیافتم و از آنجا که دوست نداشتم بی‌آنکه کودکی یافته باشم، بگردم، لـذا به شوهرم گفتم : به خدا سوگند بـه سـراغ آن یتـیم عبـدالمطلب مـی‌روم و حتمـا او را می‌گیرم، امید است خداوند ما را به وسیلهٔ او سـودمند بگردانـد و شـوهرم نیـز بـا ایـن درخواست من موافقت نمود.

حلیمه می‌گوید: به سراغ آن کودک یتیم رفتم و او را تحویـل گـرفتم و بـا خـود بـه سوی کاروان بردم. دیری نگذشت که پستانهایم پر از شیر شد تا اینکـه او و بـرادرش را سیر نمودم. پدرش به سراغ شترمان رفت، شتر نیز پستانهایش پر از شیر شده بـود. آن را دوشید و ما سیر خوردیم. شوهرم گفت: حلیمه! به خـدا سـوگند موجـود مبـارکی را بـا خود آورده‌ای و خداوند به ما چیزهایی بخشید که فکرش را نمی‌کردیم. آن شـب را بـه خیر و خوشی و به راحتی خوابیدیم؛ در حالی که در شبهای گذشته گرسـنگی فرزنـدم، خواب را از من گرفته بود. فردای آن روز به اتفاق زنان همراهم به سوی سرزمین خـود برگشتیم. بر ماده الاغ خود سوار شدم و آن کودک را نیز بـا خـود برداشـتم. سـوگند بـه ذاتی که جان حلیمه در دست اوست آن چنان از همسفران خـود جلـو افتـادم کـه زنـان

می‌گفتند : قدری به پشت سر خود بنگر و ملاحظهٔ ما را بکن. مگر این همان ماده الاغی نیست که با آن به سفر آمده بودی؟ گفتم بله. گفتند وقتی که آمدیم، سمهایش خونین شده بود اکنون آن را چه شده است؟ حلیمه گفت: به خدا سوگند پسر با برکتی بر آن سوار نموده‌ام. حلیمه می‌افزاید : وضعیت ما هر روز، بهتر از روز قبل می‌شد تا اینکه به سرزمین خود رسیدیم. خشکسالی همه آن جا را فرا گرفته بود. چوپانهای ما گوسفندان را می‌بردند ولی گوسفندان بنی سعد شامگاهان گرسنه بر می‌گشتند و گوسفندان من با شکم و با پستانهایی پر از شیر می‌آمدند، پس ما شیر می‌دوشیدیم و شیر می‌نوشیدیم. مردم می‌گفتند: چرا گوسفندان حارث بن عبدالعزی و حلیمه شامگاه سیر و با پستانهایی پر از شیر بر می‌گردند و گوسفندان شما گرسنه می‌آیند؟ و ای بر شما! گوسفندان خود را به جایی به چرا ببرید که چوپان آنها، گوسفندان را به چرا می‌برد. پس چوپانهایشان همراه چوپان ما گوسفندانشان را می‌بردند، اما همچنان غروب گرسنه بر می‌گشتند و گوسفندان من سیر بودند.

محمد چنان رشد می‌کرد و بزرگ می‌شد که هیچ یک از بچه‌ها مانند او رشد نمی‌کرد. رشد او در یک روز به اندازهٔ رشد یک سال بچه‌های دیگر بود. چون دو سال او تکمیل شد، من و پدرش او را به مکه آوردیم و با خودمان گفتیم به خدا سوگند هرگز از او جدا نمی‌شویم. وقتی نزد مادرش آمدیم گفتیم : به خدا سوگند هرگز کودکی با برکت‌تر از او نیافته‌ایم و ما می‌ترسیم که به بیماریهای مکه مبتلا شود، پس او را بگذار با خود برگردانیم تا اینکه تو از بیماریت بهبود یابی. همچنان با او سخن گفتیم تا اینکه اجازه داد و ما او را گرفتیم و برگشتیم. سه یا چهار ماه گذشته بود که روزی به اتفاق برادرش با بزغاله‌ها بازی می‌کرد، ناگهان دیدیم برادرش دوان دوان آمد و گفت دو مرد سفید پوش آمدند و برادر قریشی‌ام را گرفتند به پهلو خواباندند و شکمش را پاره کردند. من و پدرش، شتابان بیرون آمدیم. دیدیم که ایستاده و رنگش پریده است. وقتی ما را دید گریه کرد. حلیمه می‌گوید: من و پدرش او را به آغوش گرفتیم و به خود چسباندیم و گفتیم: پدر ومادرمان فدایت باد چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: دو مرد آمدند و مرا خواباندند و شکم مرا پاره کردند و در آن چیزی گذاشته و سپس آن را به همان صورت که بود بازگرداندند. پدرش گفت: سوگند به خدا که فرزندم به بلایی گرفتار شده است. نزد خانواده‌اش برو و او را به آنان باز گردان قبل از اینکه اتفاقی برای او رخ دهد که ما از او بیمناکیم. حلیمه می‌گوید او را گرفته و پیش مادرش آوردیم. مادرش وقتی ما را دید، تعجب کرد و گفت: چه چیزی شما را واداشت تا او را قبل از اینکه از

شما بخواهم به من برگردانید با اینکه شما برای نگاه داشتن او سخت علاقمند بودید؟ گفتیم چیزی نیست مگر اینکه مدت شیرخوارگی‌اش به پایان رسیده است. آمنه گفت: اگر چیزی هست مرا خبر کنید؟ ما را نگذاشت تا اینکه او را آگاه کردیم. گفت: به خدا سوگند هرگز خدا با فرزندم چنین نمی‌کند. فرزندم را جایگاه والایی است. آیا به شما خبر بدهم که وقتی او را در شکم داشتم، باری را بلند نمی‌کردم مگر احساس می‌کردم چیزی بر دوشم نیست و وقتی حامله بودم در خواب دیدم که نوری از من بیرون آمد که گردنهای شتران در بصری از آن روشن شد، یا گفت قصرهای بصری را روشن ساخت، و همچنین تولد او با تولد سایر کودکان متفاوت بود؛ چراکه او در حالی متولد شد که دو دستش را بر زمین زده بود و به آسمان نگاه می‌کرد. آن گاه آمنه فرزندش را تحویل گرفت و ما رفتیم.[۱]

درسها و آموخته‌های این واقعه

الف – با برکت بودن پیامبر اکرم ﷺ برای حلیمه: آثار این برکت برای حلیمهٔ سعدیه در هر چیز آشکار گردید. این برکت به صورت پر شدن پستانهای او از شیر و همچنین پستانهای شترش و همچنین در گوسفندان لاغر و بی‌شیر حلیمه که قبلاً هیچ شیری نداشتند و نیز در آرام گرفتن کودک حلیمه نمایان گردید که قبل از آن بر اثر گریهٔ زیاد، خواب را از چشمان مادرش گرفته بود.

ب – این برکتها نوعی بزرگداشت پیامبر اکرم ﷺ توسط خداوند بود و خانه حلیمه سعدیه که افتخار شیردهی او را داشت، به سبب او مورد اکرام قرار گرفت و این مسئله امری غیرمنتظره نیست.[۲]

حکمت این برکت این بود که تا اهل آن خانه، این کودک را دوست و گرامی بدارند و با او مهربانی نمایند و در تربیت و پرورش او کوتاهی نکنند؛ چنانکه آنها محمد را حتی از فرزندان خود، بیشتر دوست داشتند.[۳]

ج – چیزی را که خدا انتخاب نماید، بهتر و با برکت است: خداوند این کودک یتیم را برای حلیمه انتخاب کرد و حلیمه او را با بی‌میلی تحویل گرفت؛ چون کودک دیگری

۱- ***مجمع الزوائد***، ابویعلی، ج ۸، ص ۲۲۱.

۲- *فقه السیره النبویه*، بوطی، ص ۴۴.

۳- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ۱۰۵.

غیر از او نیافته بود و نتیجه‌های این خیر در ابتدای تحویل گرفتن او آشکار شد و این درسی است برای هر مسلمان تا قلبش به تقدیر و انتخاب الهی آرام بگیرد و مطمئن شود و به آن راضی گردد و بر گذشته و بر آنچه خداوند مقدر نکرده است، پشیمان نشود.

د – اثر بیابان در سلامتی جسم و صفای وجود و هشیاری عقلها: شیخ محمد غزالی رحمه الله می‌گوید : پرورش یافتن کودکان در بیابان برای این بود که در آغوش طبیعت رشد کنند و از محیطی آزاد بهره‌مند گردند و به تزکیه فطری و رشد اعضاء و احساسات و آزادی افکار و عواطف برسند. متأسفانه فرزندان ما در مجتمع‌های مسکونی وخانه‌های به هم چسبیده که گویا جعبه‌ای است که دروازه‌اش به روی کسانی که در آن هستند بسته شده است، زندگی می‌کنند و این آپارتمانها آنها را از لذت تنفس هوای عمیق و روح بخش محروم کرده است.

بی‌تردید پریشانی روان و ناراحتیهای عصبی که با تمدن جدید همراه است به خاطر دوری از طبیعت و غرق شدن در امور صنعتی است. توجه و روی آوردن اهل مکه به بیابان وصحرا تا میدانهای وسیع آن جولانگاه ایام کودکی آنان باشد را تقدیر می‌کنیم. بسیاری از مربیان و صاحب نظران می‌گویند: ای کاش دامان طبیعت اولین مدرسه کودکان قرار می‌گرفت تا تواناییهای فکری و قوای ذهنی آنان با حقایق هستی سازگار و هماهنگ می‌شد، ولی این آرزویی است که محقق شدن آن در عصر حاضر، مشکل به نظر می‌رسد.[1]

پیامبر اکرم ﷺ در بادیه بنی سعد زبان فصیح عربی را آموخت و از فصیح‌ترین مردم شد و هنگامی که ابوبکر به او گفت: من کسی را از تو فصیح‌تر ندیده‌ام، فرمود: آری من قریشی هستم و در قبیلۀ بنی‌سعد شیر خورده‌ام.[2]

حادثۀ شق صدر که برای پیامبر در زمانی که در میان خیمه‌های بنی‌سعد زندگی می‌کردرخ داد، از مقدمات نبوت و از دلائلی است که بیانگر انتخاب وی برای مأموریت مهمی است.[3]

۱– *فقه السیره*، ص ۶۰، ۶۱.

۲– *الروض الانف*، سهیلی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳– *فقه السیره*، بوطی، ص ۴۷.

امام مسلم در صحیح خود، حادثه شق صدر را که در کودکی پیامبر اکرم ﷺ رخ داده است از انس بن مالک چنین روایت می‌کند: «جبرئیل نزد پیامبر آمد در حالی که او با بچه‌ها بازی می‌کرد. او را گرفت و بر زمین خواباند؛ سینه‌اش را شکافت و قلب او را در آورد و از آن، لخته خون سیاه رنگ را بیرون کشید و گفت این است بهره شیطان از تو. سپس قلب او را در طشتی طلایی با آب زمزم شست و سپس آن را سر هم کرد و در جایش قرار داد. بچه‌ها به سوی مادرش (حلیمه) دویدند و گفتند: محمد کشته شد. آنان به سوی محمد شتافتند و او را در حالی یافتند که رنگ چهره‌اش پریده بود. انس می‌گوید من اثر پارگی را در سینهٔ رسول خدا می‌دیدم.[۱]

شکی نیست که پاک کردن قلب پیامبر اکرم ﷺ از بهرهٔ شیطان، مقدمه‌ای برای نبوت و نوعی آمادگی برای مصونیت ازشر پرستش غیر الله بود، پس در دل پیامبر اکرمﷺ چیزی جز توحید خالص جای نمی‌گرفت؛ چنانکه حوادث کودکی‌اش بیانگر این مطلب می‌باشد. آن حضرت هیچ گاه مرتکب گناهی نشد و با اینکه بت‌پرستی رواج داشت، ولی اصلاً برای غیر الله سجده نکرد.[۲]

دکتر بوطی حکمت ماجرای شق صدر را چنین بیان می‌کند: حکمت این کار، آشکار کردن امر پیامبر و ایجاد زمینه از کودکی با وسایل مادی برای عصمت و وحی بوده است تا این گونه مردم بهتر به او ایمان بیاورند و رسالت او را تصدیق کنند. بنابراین، ماجرای شق صدر در واقع عملی جراحی و معنوی بود، اما این شکل مادی محسوس را به خود گرفت تا مردم اعلان الهی را بهتر درک نمایند[۳]. بیرون آوردن لخته خون برای این بود که رسول الله از حالات و بازیهای بیهوده کودکی اجتناب بورزد و به ویژگیهای جدیت و قاطعیت وتوازن و دیگر صفتهای مردانگی متصف شود. همان طور که این ماجرا بیانگر عنایت و توجه خدا در امر حفاظت رسول الله می‌باشد.[۴]

۱- *مسلم*، کتاب الایمان، ج ۱، ص ۴۵، شماره ۲۵۹.

۲- *السیرة النبویه الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳- *فقه السیرة النبویه*، ص ۴۷.

۴- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۱۰۶ - ۱۰۷.

پیامبر اکرم ﷺ بعد از وفات مادرش، تحت کفالت جد وعموی بزرگوارش قرار می‌گیرد

محمد، شش سال سن داشت که مادرش در منطقه «ابوا» واقع بین مکه و مدینه درگذشت. او برای دیدار دایی‌هایش، بنی عدی ابن نجار، رفته بود و هنگام بازگشت به سوی مکه زندگی را بدرود گفت[۱] و در همانجا به خاک سپرده شد. بعد از مرگ مادر، پدر بزرگش یعنی عبدالمطلب سرپرستی او را به عهده گرفت. پیامبر اکرم ﷺ تحت کفالت و سرپرستی او زندگی می‌نمود. عبدالمطلب او را بر فرزندان خود یعنی عموهای پیامبر ترجیح می‌داد. اومرد با هیبتی بود که هیچ کدام از فرزندانش بر زیرانداز او نمی‌نشستند. ولی محمد روی زیرانداز جدش می‌نشست. عموهایش تلاش می‌کردند تا او را از نشستن روی زیرانداز پدرشان منع بکنند، اما پدر بزرگ می‌گفت: با او کاری نداشته باشید. عبدالمطلب نشانه‌های خیر را در سیمای محمد مشاهده می‌کرد و می‌دانست که به زودی جایگاه بزرگی خواهد داشت[۲]. پدر بزرگ، او را خیلی دوست می‌داشت و هر کاری به او محول می‌نمود، آثار خیر و برکت را مشاهده می‌نمود. روزی او را به دنبال شتری فرستاد مدتی گذشت و از محمد خبری نشد، آن گاه عبدالمطلب در حالی که کعبه را طواف می‌نمود چنین می‌گفت: [۳]

رب رد راکبی محمدا   رده لی و اصنع عندی یدا

«پروردگارا! سوارم، محمد، را به من برگردان و در حق من لطف کن.»

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ برگشت و شتر را آورد، عبدالمطلب گفت: فرزندم! من همانند زنان برایت نگران شدم.[۴]

در سن هشت سالگی پیامبر اکرم ﷺ عبدالمطلب درگذشت و فرزندش، ابوطالب، را در مورد او سفارش نمود. از آن پس ابوطالب سرپرستی او را به عهده گرفت و با او مهربانی می‌نمود.[۵]

۱- *السیره ابن هشام*، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲- *السیرة النبویه*، ابو فارس، ص ۱۰۱.

۳- *صحیح السیرة النبویه*، علی، ص ۵۶.

۴- اخرجه الطبرانی فی الکبیر : ۵۵۲۴ و صححه ابراهیم العلی فی *صحیح السیرة النبویه*، ص ۵۶.

۵- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۱۰۱.

اقتضای حکمت الهی چنین بود که پیامبر یتیم باشد و تنها مورد عنایت و توجه خداوند، قرار بگیرد، به دور از دستانی که برای راهنمایی او تلاش نمایند و مالی که به رفاه او کمک کند، رشد نماید و شیفتهٔ مال و مقام نگردد و از ریاست و رهبری متأثر نشود تا تقدس نبوت برای مردم با مقامهای دنیوی مشتبه نگردد و اینکه مردم چنین نپندارند که هدف وی از ادعای نبوت، رسیدن به مال و مقام است[۱][۲]. مصیبتهایی که پیامبر اکرم ﷺ از دوران کودکی با آن مواجه گردید مانند وفات پدر و محروم شدن از مهر مادری و وفات پدر بزرگش باعث شد که بارها طعم غم را بچشد و این مصیبتها او را مهربان و دارای درکی عظیم نموده بود؛ زیرا غم و اندوه، آلایشها و چرکهای سنگدلی و تکبر و غرور را از قلب و وجود انسان می‌زداید و او را مهربان‌تر می‌نماید.

در گذشت پدر ومادرش در دهه بیست بهار زندگی آنان، بر اثر لاغری و ناتوانی جسمی و یا ناشی از بیماری خاصی نبود؛ بلکه خداوند آنها را پس از اینکه وظیفه خود را انجام دادند از جهان برد تا هر کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را از دست می‌دهد و یتیم می‌شود، محمد را الگوی خود قرار بدهد و برای اینکه ادب و اخلاق پیامبر با وجود اینکه یتیم بود دلیلی بر این باشد که خداوند تربیت و پرورش او را به عهده گرفته است. خداوند او را یتیم گرداند تا با اراده‌ای قوی و مصمم و بدون اینکه در کارهایش به کسی تکیه نماید، رشد کند و نیز تا پدر و مادرش هیچ اثری در دعوت او نداشته باشند[۳] و تا دست انسانی در تربیت و توجیه او دخالتی نداشته باشد و تنها خداوند مربی او باشد و تا اینکه از مفاهیم و سنتهای جاهلیت چیزی را فرا نگیرد و چیزی به او تلقین نشود؛ بلکه تنها از خداوند فرزانه و آگاه آموزش ببیند و خداوند پدر بزرگ و عمویش را برای تهیه و تدارک امور مادی زندگی‌اش برگماشت در حالی که تربیت روانی و اخلاقی و فکری او بر اثر عنایت الهی انجام می‌گرفت.[۴]

۱- *مدخل لفهم السیره*، الیحیی، ص ۱۹۱.

۲- *فقه السیره*، بوطی، ص ۴۶.

۳- *رسائل الانبیاء*، عمر احمد، ج ۳، ص ۲۰.

۴- *فقه السیرة النبویه*، غضبان، ص ۸۴، ۸۵.

چوپانی پیامبر اکرم ﷺ

ابوطالب، فردی تنگدست و فقیر بود. پیامبر اکرم ﷺ برای اینکه کمکی به عمویش کرده باشد، به چرانیدن گوسفندانش پرداخت. او در مورد خود ودیگر پیامبران فرموده است که گوسفند چرانیده‌اند. پیامبر اکرم ﷺ در سنین نوجوانی برای مردم مکه گوسفند می‌چراند و مزدش را دریافت می‌کرد. در حدیث صحیح آمده است که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه گوسفند چرانیده است. اصحاب پرسیدند: شما هم گوسفند چرانیده‌اید؟ فرمود: من برای اهل مکه در قبال چند قیراط، گوسفند می‌چرانیدم[۱].» چرانیدن گوسفند آرامشی را که وجود بزرگوار او نیاز داشت، فراهم می‌نمود و فرصت بهره‌مندی از زیبایی صحرا را در اختیار او قرار می‌داد و می‌توانست به مظاهر شکوه خداوندی در پهنای جهان آفرینش چشم بدوزد و نیز در آرامش شب و در پرتو ماه و در میان نسیم درختان فرصت مناجات را برای او فراهم می‌نمود. شبانی برای آن حضرت نوعی تربیت روانی بود؛ زیرا بردباری و شکیبایی و مهربانی و توجه به ناتوان و کاوش برای یافتن جاهای سرسبز و دوری از مواقع نابودی و ترس، چیزهایی هستند که در زندگی دور از بیابان به دست نمی‌آیند.[۲]

گوسفند چرانیدن رسول الله ﷺ موجب گردید تا احادیثی را بیان دارند مبنی بر اینکه مسلمانان می‌بایست با حیوانات به نیکی رفتار نمایند[۳]. پس گوسفند چرانیدن ایشان تمرینی بود برای پرداختن به امور ملتها و فرصتی بود برای فراگیری خصلتهای زیر:

۱- صبر: فردی که گوسفند می‌چراند از طلوع خورشید تا غروب صبر می‌نماید؛ زیرا گوسفند آهسته آهسته می‌خورد بنابراین، چوپان به صبر و تحمل نیاز دارد و تربیت انسان نیز چنین است.[۴]

چوپان، در قصری باشکوه و در ناز و نعمت زندگی نمی‌کند؛ بلکه در فضایی به شدت گرم به خصوص شبه جزیره عربستان که خیلی گرم است زندگی خود را سپری می‌نماید، لذا چوپان به آب فراوان نیاز دارد تا تشنگی‌اش را رفع نماید و او جز سختی

۱- *البخاری*، کتاب الاطعمه، ج ۹، ص ۴۸۸، شماره ۲۲۶۲.

۲- *محمد رسول الله*، محمد الصادق عرجون، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳- *السیرة النبویه الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴- *مدخل لفهم السیره*، الیحیی، ص ۱۲۴.

در زندگی و غذای خشک چیزی نمی‌یابد بنابراین، طبعاً خود را به تحمل این شرایط سخت وادار می‌نماید و به آن انس می‌گیرد و صبر را پیشه می‌سازد.[۱]

۲- فروتنی: یکی از خصلتهای تربیتی که چوپان فرا می‌گیرد، تواضع و فروتنی است؛ زیرا وظیفهٔ چوپان عبارت است از خدمت رسانی به گوسفندان و نظارت و مواظبت آنان به هنگام زاییدن و پاسداری از آنان و خوابیدن در کنار گوسفندان و چه بسا با ادرار و سرگین گوسفندان آلوده شدن که به تدریج تکبر و خود بزرگ بینی از وجود چوپان رخت می‌بندد و خصلت فروتنی و تواضع جایگزین آن می‌گردد[۲]. در ***صحیح مسلم*** آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هر کس به اندازه دانه خردلی تکبر در دل داشته باشد، وارد بهشت نخواهد شد. مردی گفت: ای پیامبر خدا کسی دوست دارد که لباس خوب بپوشد؟ فرمود: خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. تکبر یعنی نپذیرفتن حق و تحقیر مردم.»[۳]

۳- شجاعت: معمولاً چوپان با حیوانات وحشی و درنده برخورد می‌نماید بنابراین، باید در حد زیادی شجاع باشد تا بتواند درندگان را از دریدن گوسفندانش باز دارد.[٤]

٤- مهربانی و عطوفت: گوسفندان اگر بیمار شوند یا دست و پای گوسفندی بشکند یا مشکلی برای آنها پیش بیاید ناگزیر چوپان به پرستاری آنها می‌پردازد و نسبت به گوسفندان مهربان می‌شود و هر کس که با حیوانات مهربان باشد با انسانها مهربان‌تر خواهد بود به ویژه اگر آن فرد از جانب خداوند برای راهنمایی انسانها ونجاتشان از آتش جهنم و سعادت آنان، به پیامبری مبعوث شود.[٥]

۵- کسب درآمد از طریق تلاش و کوشش: یقیناً خداوند می‌توانست، محمد را از چرانیدن گوسفندان بی‌نیاز سازد، ولی می‌خواست به او و امتش لذت استفاده نمودن از نتیجه تلاش و زحمتشان را بچشاند. به ویژه کسی که صاحب دعوت است باید از آنچه مردم دارند بی‌نیاز باشد و با دعوتش بر آنان متکی نباشد؛ زیرا هر گاه از مردم بی‌نیاز

۱- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۱۱۴، ۱۱۵.

۲- همان.

۳- *مسلم*، ش ۱.

۴- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۱۱۴.

۵- *مدخل لفهم السیره*، ص ۱۲۷.

باشد ارزش اوهمچنان باقی می‌ماند و جایگاه بلندی خواهند داشت و کارش خالصانه برای خدا انجام می‌گیرد و شبههٔ کافران ستمگر که برای مردم چنین وانمود می‌کنند که هدف پیامبران از دعوتشان رسیدن به اهداف دنیوی بوده است، مردود می‌گردد.[۱]

﴿ قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَلۡفِتَنَا عَمَّا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا ٱلۡكِبۡرِيَآءُ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا نَحۡنُ لَكُمَا بِمُؤۡمِنِينَ ﴾ (یونس، ۷۸)

«گفتند: (ای موسی!) آیا به پیش ما آمده‌ای تا ما را از چیزهایی منصرف گردانی که پدران و نیاکان خود را بر آن دیده و یافته‌ایم و می‌خواهید بزرگی در زمین برای شما دو نفر باشد؟ ما به هیچ وجه به شما ایمان نمی‌آوریم».

این بود سخن فرعون به موسی و از آن جا که صحبت دنیا و اموال آن بر عقلهایشان چیره بود چنین می‌پنداشتند که هر اندیشه و هر حرکت به خاطر دنیا می‌باشد. و چون پیامبران به این امور نیازی نداشتند، به اقوامشان می‌گفتند:

﴿ وَيَٰقَوۡمِ لَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مَالًاۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۚ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۚ إِنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَلَٰكِنِّيٓ أَرَىٰكُمۡ قَوۡمًا تَجۡهَلُونَ ﴾ (هود، ۲۹)

«ای قوم من! من در برابر آن، از شما مالی نمی‌خواهم؛ چرا که مزد من جز بر عهدهٔ خدا نیست و من کسانی را که ایمان آورده‌اند، از خود نمی‌رانم. آنان خدای خود را ملاقات می‌کنند و اما من شما را گروه نادانی می‌دانم.»

بخاری از مقدام ﵁ و او از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود : هیچ کس غذایی بهتر از دسترنج خود نخورده است و پیامبر خدا، داوود از دسترنج خود می‌خورد.[۲]

شکی نیست که تکیه بر درآمد حلال، به انسان آزادی کامل و قدرت سخن گفتن و آشکار کردن حق می‌بخشد[۳] و چه بسامردانی که سرهایشان را در برابر طاغوتیان پایین

۱- همان، ص ۱۳۷.

۲- *البخاری*، کتاب البیوع، شماره ۲۰۷۲.

۳- *مدخل لفهم السیره*، ص ۱۲۸.

می‌اندازند و در برابر باطل سکوت اختیار می‌کنند و با هواخواهی آنان همراهی می‌کنند از ترس اینکه مبادا حقوقشان قطع بشود.[۱]

همانا صاحب هر دعوتی، اگر مخارج زندگی او پس از دعوتش تأمین شود یا براساس بخشش و صدقات مردم، تأمین گردد، از اهمیت دعوت او در میان مردم کاسته خواهد شد. بنابراین، داعیان دعوت اسلامی بیش از دیگران نیازمند تأمین مایحتاج زندگی خود می‌باشند؛ چراکه هیچ کس بر او منت و فضلی نداشته باشد تا او را از آشکار کردن حق باز بدارد. اگرچه محمد نمی‌دانست که به زودی دعوت و رسالت الهی به او سپرده می‌شود، اما روشی که خداوند برای زندگی او تدارک دیده بود، این حکمت را در بردارد و روشن می‌شود که خداوند چنین خواسته بود که زندگی قبل از بعثت پیامبر اکرم ﷺ با زندگی بعد از بعثت پیامبر اکرم ﷺ چندان تفاوتی نداشته باشد تا مانعی بر سر راه دعوت او باشد یا تأثیر منفی بر آن بگذارد.[۲]

روی آوردن پیامبر به گوسفند چرانی، جهت کسب روزی و تأمین زندگی به دلائل مهمی در شخصیت مبارک او اشاره می‌نماید که از آن جمله می‌توان به امور ذیل اشاره نمود:

اولاً: احساس دقیق و سلیقه خوشی که خداوند، پیامبرش را به آن آراسته بود، با آنکه عمویش او را کاملا مورد عنایت و توجه قرار می‌داد و در مهربانی و شفقت با پیامبر چون پدری مهربان بود، اما پیامبر اکرم ﷺ به محض اینکه احساس کرد که می‌تواند به کسب و کار بپردازد، شروع به کار کرد و حتی خود را برای کمک به عمویش در مخارج زندگی آماده نمود و این بیانگر شهامت طبع و نیکوکاری و تلاش وی می‌باشد.[۳]

ثانیاً: بیانگر نوع زندگیی است که خداوند برای بندگانش در سرای دنیا می‌پسندد. طبعاً برای خداوند آسان بود که در ابتدا برای پیامبرش اسباب رفاه و آسایش و وسائل زندگی را به اندازه‌ای فراهم نماید تا او را از زحمت و کار و چرانیدن گوسفندان به خاطرتأمین زندگی بی‌نیاز کند، اما حکمت الهی به ما می‌آموزد که بدانیم بهترین مال آن است که از دسترنج خود حاصل نماید و صرف خدمت به جامعه و همنوعانش باشد و بدترین مال آن است که انسان بدون تلاش آن را کسب نماید بدون اینکه در راه بدست

۱- *فقه السیره*، غضبان، ص ۹۳.

۲- *فقه السیره*، بوطی، ص ۵۰.

۳- همان.

آوردن آن خستگی و رنجی ببیند و بدون اینکه کوچک‌ترین فایده‌ای از مالش به جامعه برساند.[1]

۷- محافظت خداوند از پیامبر در دوران قبل از بعثت

خداوند متعال، پیامبرش را از شرک و عبادت بتها حفاظت نمود. امام احمد در مسند از هشام بن عروه و او از پدرش روایت می‌نماید که گفت : همسایه‌ای از همسایگان خدیجه به من گفت: از پیامبر اکرم ﷺ شنیده که به خدیجه گفته است: «ای خدیجه! سوگند به خدا که لات و عزی را نمی‌پرستم.» لات و عزی نام دو بت مورد پرستش آنها بود[2]. همچنین پیامبر اکرم ﷺ، گوشت حیواناتی را که به نام بتها ذبح می‌شد، نمی‌خورد و زید بن عمرو بن نفیل در این کار با او موافق بود.[3]

خداوند، پیامبرش را در جوانی از کشمکش و گرایشهای نادرستی که معمولاً در دوران جوانی، انسان به آنها روی می‌آورد و شایسته انسان با وقار و رهبران آینده نیست، محافظت نمود.[4]

از علی بن ابی طالب ؓ روایت است که فرمود: از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفت: «قصد هیچ کار زشتی که اهل جاهلیت انجام می‌دادند، نکردم مگر دوبار چنین تصمیمی گرفتم و در هر دو بار خداوند مرا محافظت نمود. شبی به جوانی از قریش که با هم گوسفندانمان را به چرا برده بودیم، گفتم: مواظب گوسفندانم باش تا امشب در مکه شب‌نشینی کنم آن گونه که جوانان شبها بیدار می‌مانند. بعد از موافقت او به سمت مکه به راه افتادم تا به نزدیک‌ترین خانه از خانه‌های مکه رسیدم. صدای موسیقی و ترانه و طبلها را شنیدم. گفتم چه خبر است؟ گفتند فلانی با فلان زن عروسی کرده است، (مردی از قریش بود که با زنی از قریش ازدواج کرده بود) به صدای موسیقی و ترانه علاقمند شدم، فوراً خوابی بر من مسلط شد تا اینکه گرمای خورشید روز بعد مرا بیدار کرد. دوستم گفت: چه کار کردی؟ او را از ماجرا آگاه ساختم. باز شبی دیگر به او همان سخن گذشته را گفتم. قبول کرد. به سمت مکه به راه افتادم و باز موسیقی و ... شنیدم،

۱- همان.

۲- *وقفات تربویه*، احمد فرید، ص ۵۱.

۳- همان.

۴- *محمد رسول الله*، محمّد عرجون، ج ۱، ص ۵۱.

پرسیدم ماجرا چیست؟ آنچه قبلاً به من گفته شده بود گفتند. بـه آنچـه شـنیدم سـرگرم شدم تا اینکه به خواب رفتم و دوباره گرمای خورشید مرا بیدار کرد؛ سپس نـزد دوسـتم برگشتم. او گفت چه کار کردی؟ گفتم کاری انجام ندادم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سوگند به خدا که بعد از آن قصد انجام هیچ کار بدی که اهـل جاهلیت انجام می‌دادند ننمودم تا اینکه خداوند مرا با رسالت خویش اکرام نمود.[۱]

از حدیث فوق مطالب زیر استنباط می‌گردد:

۱- پیامبر اکرم ﷺ دارای تمام ویژگیهای انسانی بود و گرایشهای گوناگون فطری کـه به اقتضای حکمت خداوند در سرشت انسـان قـرار دارد و هـر جـوانی آن را احسـاس می‌نماید، در وجود او نیز قرار داشت. بنـابراین، شـب‌نشـینی و سـرگرمی و لـذت آن را احساس می‌کرد و دوست داشت تا مانند دیگران از این سرگرمیها بهره‌مند شود.

۲- با وجود این، خداوند او را از تمام مظاهر انحـراف و از هـر آنچـه بـا مقتضـیات دعوتی که خداوند او را برای آن آماده کرده بود، مطابقت نداشت، محافظت نمود.[۲]

ملاقات بحیرا راهب نصرانی با پیامبر اکرم ﷺ

بازرگانان قریش هر سال، یک بار به سوی شام مـی‌رفتنـد. ابوطالـب نیـز چـون تصـمیم گرفته بود در سفر سالانهٔ آنان شرکت نماید، لذا همراه پیامبر اکرم ﷺ و عده‌ای از بزرگان قریش به سمت شام حرکت کردند. در سرزمین بصری راهبی مسیحی بـه نـام بحیـرا در صومعهٔ مخصوص خود مشغول عبادت و احترام مسیحیان بود و کاروانهـای تجـاری در آن نقطه توقف می‌نمودند و برای تبـرک بـه حضـور او مـی‌رسـیدند؛ چـون بـه راهـب رسیدند، بار انداختند و راهب به سوی آنان بیرون آمد و پیش از این هیچ گاه راهـب بـه سوی آنها بیرون نمی‌آمد. در هنگـامی کـه آنهـا بارهایشـان را پـایین مـی‌آوردنـد و بـاز می‌کردند، راهب در میان آنها راه می‌رفت تا اینکه، پیامبر اکرم ﷺ را دید و دسـت پیـامبر را گرفت و گفت: این سرور جهانیان، فرستاده خدا، است. خداوند او را به مثابهٔ رحمتی برای همه جهانیان برخواهد انگیخت. بزرگانی از قریش به او گفتند: تو از کجا می‌دانی؟! گفت وقتی شما بر تپهٔ ورودی شهر قرار گرفتید، هیچ سنگ و هیچ درختـی نمانـد مگـر آنکه به سجده افتادند و سـنگها و درختـان در پیشـگاه پیـامبران خـدا سـجده بـه جـای

۱- *صحیح السیرة النبوی*، ابراهیم العلی، ص ۵۷.

۲- *فقه السیرة النبویه*، بوطی، ص ۵۰، ۵۱.

می‌آورند! و من از روی مهر نبوت که به اندازه یک دانه سیب در قسمت پایین شانه راست او قرار دارد، او را می‌شناسم. سپس برگشت و برای آنان غذایی تهیه کرد و چون غذا را بر ایشان آورد، کسی را به دنبال پیامبر اکرم ﷺ که مواظب شتران بود فرستاد. پیامبر اکرم ﷺ در حالی که ابری بالای سرش سایه انداخته بود، آمد. چون به قوم نزدیک شد، دید که آنها زیر سایه درخت نشسته‌اند و جایی برای او نمانده است. وقتی نشست، سایهٔ درخت به طرف او مایل شد. راهب گفت: به سایه درخت نگاه کنید که بر او مایل شد. سپس آنها را سوگند داد تا این جوان را با خود به روم نبرند؛ زیرا معتقد بود اگر رومیها او را بشناسند، خواهند کشت. در آن اثنا هفت نفر از ناحیهٔ روم نزد راهب آمدند. گفت: برای چه آمده‌اید؟ گفتند: به ما خبر رسیده است که پیامبر آخرالزمان در این ماه از شهرش بیرون شده است. پرسید کسی از شما آگاه‌تر وجود دارد؟ گفتند خیر. گفت: اگر خدا چیزی را اراده بکند، آیا شما می‌توانید جلوی آن را بگیرید؟ گفتند: خیر. گفت: پس با او بیعت کنید و استقامت ورزید. سپس به وفد قریش گفت: کدام یک از شما از نظر خویشاوندی به او نزدیک‌تر هستید؟ گفتند: ابوطالب. به ابوطالب سوگند داد و گفت: او را به مکه بازگردان و ابوطالب پیامبر را به مکه برگرداند.[۱]

نکته‌های آموزندهٔ داستان بحیرا

۱- راستگویان از راهبان اهل کتاب دانستند که محمد پیامبر عالمیان است و این را از نشانه‌ها و صفتهای بیان شده در کتابهایشان می‌دانستند.

۲- اثبات سجده درخت و سنگ برای پیامبر و سایه انداختن ابر و متمایل شدن سایهٔ درخت بر ایشان.

۳- پیامبر اکرم ﷺ از گشت و گذار خود با عمویش و به خصوص از همراهی با بزرگان قریش استفاده نمود و از تجربه‌های دیگران و دانش آنان اطلاع یافت و از آرای آنان استفاده کرد؛ زیرا آنها اهل آگاهی و دانش بودند و این سفر تجربه‌ای بود که پیامبر در سن خود تا آن زمان بدان دست نیافته بود.

٤- بحیرا آنان را از مسیحیان بر حذر داشت وبیان کرد که مسیحیان اگر بدانند که او پیامبر آخر زمان است او را خواهند کشت و عموی پیامبر و بزرگان مکه را سوگند داد تا او را با خود نبرند؛ زیرا رومیها وقتی نشانه و صفات اورا بشناسند، او را خواهند

۱- *صحیح السیرة النبویه*، ص ۵۸ - ۵۹.

کشت. رومیها می‌دانستند که رسالت پیامبر اکرم ﷺ بـه نفـوذ اسـتعماری آنهـا در منطقـه پایان می‌دهد و به زودی منافع دولتمـردان روم را نـابود مـی‌نمایـد و ایـن منـافع را بـه صاحبان آن برمی‌گرداند و عامل اصلی دلهره و هراس رومیها این موضوع بود.

جنگ فجار

این جنگ، میان قریش و قبیله کنانه از یک طرف و قبیله هوازن از طرفی دیگر درگرفت. علت اصلی درگیری این بود که عروه الرحال بن عتبه بـن هـوازن، یکـی از کاروانهـای تجاری نعمان بن منذر را که حامل کالاهای تجاری، عطر و پارچه بود در بازار عکاظ به مسئولیت خود جای داد. براض بن قیس بن کنانه به عروه گفت: آیا در مقابل کنانـه هـم از آنان دفاع می‌کنی؟ عروه گفت: آری و در مقابل همگان. عروه به همراه کاروان بـه راه افتاد و از طرفی براض هم به راه افتاد تا او را غافلگیر کرد و به قتل رساند. قبیلـه کنانـه آهسته حرکت کردند تا از مکه بگریزند. قبیلهٔ هوازن وقتی از این موضوع اطلاع یافتنـد، به تعقیب آنان پرداختند و قبل از ورود به حرم به آنهـا رسـیدند و جنـگ میـان آنهـا در گرفت و با یکدیگر جنگیدند تا اینکه شب شد و داخل حـرم رفتنـد و از جنـگ دسـت کشیدند، سپس بعد از آن، چندین روز دیگـر بـا یکـدیگر جنگیدنـد و قـریش، کنانـه را کمک کرد و محمد نیز در کنار عموهایش در جنگ شرکت نمود. و ایـن روز بـه خـاطر اینکه حرمت مکه در آن شکسته شد، روز فجار (فسق و فجور) نامگذاری شد.[1]

پیامبر در مورد این جنگ فرموده است: «من برای عموهایم تیر آماده مـی‌کـردم و بـه آنها می‌دادم.»[2]

سن پیامبر در آن زمان چهارده یا پانزده سال بیش نبود. البته بعضی گفته‌اند او بیسـت ساله بوده است. اما قول اول بر قول دوم ترجیح دارد؛ زیرا اوتیرها را جمع می‌نمود و به دست عموهایش می‌دادکه این کار بیانگر سن وسال کم او می‌باشد. ایشان بـا ایـن کـار، جرأت و شهامت را فرا گرفت و از سنین نوجـوانی، جنـگ راتمـرین کـرد، امّـا بعـد از رسالت پیامبر اکرم ﷺ تمامی دشمنیها و جنگهای خونین اعراب، جای خود را به الفت و مهربانی دادند و پایان پذیرفتند.[3]

۱- *وقفات تربوية مع السيرة النبويه*، ص ۵۳.

۲- *السيرة النبويه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۱، ۲۲۴ - *السيرة الحلبيه*، ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۲۹.

۳- *وقفات تربويه*، ص ۵۳.

حلف الفضول

بعد از بازگشت قریش از جنگ فجار پیمانی تحت عنوان «حلف الفضول» منعقد گردید. سبب انعقاد این پیمان این بود که مردی از زبید[1] کالائی را به مکه آورد. عاص بن وائل آنها را از او خرید، اما بهای آن را نپرداخت. زبیدی از اشراف قریش کمک خواست اما آنها به خاطر منزلت و جایگاه عاص، از کمک به او خودداری نمودند. او در کنار کعبه ایستاد و از آل فهر و جوانمردان کمک خواست و با صدای بلند صدا زد:

یــا آل فهــر لمظلــوم بضــاعته ـــــ بــبطن مکــه نــائی الــدار و النفــر

«ای آل فهر! به یاری مظلومی بشتابید که در مرکز مکـه، کالاهـایش را از او گرفتنـد و او از خانه و کسان خود دور است.»

و محرم اشعث لـم یقـض عمرتـه ـــــ یـا للرجـال وبـین الحِجـر و الحَجَـر

«به داد کسی که در احرام به سر می‌برد و هنوز عمره‌اش را بـه پایـان نبـرده و میـان حجـر اسماعیل و حجر الاسود قرار دارد، برسید.»

ان الحــرام لــم تمــت کرامتــه ـــــ و لاحــرم لثــوب الفــاجر الغــدر[2]

«حرمت این مکان از بین نرفته است، البته نیرنگ‌باز و تبهکار حرمتی ندارد.»

زبیر بن عبدالمطلب برخاست و گفت: چرا این مرد تنهـا و بـی‌یـار و مـددکار مانـده است؟ بنی هاشم، زهره و بنوتیم بن مره در خانه عبدالله بـن جـدعان جمـع شـدند و او برایشان غذایی درست کرد و در ماه حرام ذی القعده با یکدیگر هم سوگند و هم پیمـان شدند و به خدا سوگند خوردند تا زمانی که قطره آبی در دریاها باقی است و تـا زمـانی که زمین و آسمان برجا است در مقابـل هـر سـتمگری بایسـتند تـا آن هنگـام کـه حـق ستمدیده را به وی بازگردانند[3]. سپس پیش عاص بن وائل رفتند وکالای زبیـدی را از او پس گرفتند و به زبیدی دادند.

قریش این پیمان را «حلف الفضول» نامیدند و عمل بانیان این پیمان را ستودند.

و زبیر بن عبدالمطلب در مورد این پیمان چنین سرود:

ان الفضــول تعاقــدوا و تحــالفوا ـــــ الا یقــیم بــبطن مکــه ظــالم

۱- شهری در یمن است.

۲- *الروض الانف*، سهیلی، ج ۱، ص ۱۵۵ – ۱۵۶.

۳- *السیره النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۲۱۳.

«افرادی که در حلف الفضول شرکت داشتند، بر ایـن هـم‌پیمـان شـدند کـه در مکـه هـیچ ستمگری، ستم نکند.»

امــر علیــه تعاقــدوا و تواثقــوا فالجــار و المعتــر فــیهم ســالم

«این امری بود که بر آن هم‌پیمان شدند و با یکدیگر عهد بستند و از این پس همسـایگان و زائران این شهر از هر گزندی ایمن خواهد بود.»

پیامبر اکرم ﷺ در این پیمان که به وسیلهٔ آن دژ ستم را نابود کردنـد و پـرچم حـق را برافراشتند، حضور داشت و این پیمان از افتخـارات عربهـا شـمرده مـی‌شـود[1] و پیـامبر اکرمﷺ فرمود: «در پیمان پاکان همراه با عموهایم در حـالی کـه نوجـوان بـودم حضـور داشتم و حتی دوست ندارم که در مقابل شتران سرخ مو آن را بشکنم.»[2]

همچنین فرمود: «در خانه عبدالله بن جدعان شاهد پیمانی بودم که دوست ندارم ایـن پیمان را با شتران سرخ موی فراوان عوض کنم و اگر در اسلام نیـز بـه آن فـرا خوانـده شوم، اجابت خواهم کرد.»[3]

درسها، فوائد و عبرتهای آموزندهٔ حلف الفضول

۱- عدالت، ارزشی است که سرچشمهٔ آن نسب نیست و پیـامبر اکـرم ﷺ بـه مشـارکت خود در تحکیم اصل عدالت قبل از بعثت، افتخار می‌نماید، پس ارزشهای مثبت اگرچـه از سوی اهل جاهلیت انجام گرفته باشند، شایستهٔ تقدیراند.[4]

۲- حلف الفضول علاوه بر اینکه درخشی در تاریکی دوران جاهلیت بود، این نکته را نیز به اثبات رساند که شیوع فساد در نظام و جامعه‌ای به معنی خالی بودن آن از سایر ارزشها وخوبیها نیست. مکه جامعه‌ای جاهلی بود که بت‌پرستی و ستم و اخلاق زشت وظلم و زنا و رباخواری آن را فرا گرفته بود، امّا با وجود این در مکه جوانمردان و غیرتمندانی بودند که ظلم را نمی‌پسندیدند و اجازه ظلم را نیز به کسی نمی‌دادند و این

۱- همان، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲- *صحیح السیرة النبویه*، ابراهیم العلی، ص ۵۹ و صحح الآلبانی رحمه الله.

۳- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۳۴ - *فقه السیره*، غضبان، ص ۱۰۲.

۴- *السیرة النبویه الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۱۱۲.

درس بزرگی است برای دعوتگرانی که در جامعهٔ آنها بر حسب دستورات اسلام حکم نمی‌شود یا اینکه برخی با اسلام مبارزه می‌کنند.[1]

۳- ظلم به هر نحو و شکلی پذیرفتنی نیست. برای قیام علیه ستمگران فقط این شرط نیست که به دعوتگران راه خدا ستم روا دارند؛ بلکه باید با ستمگران حتی اگر بر پایین‌ترین طبقهٔ مردم ستم کنند، مبارزه گردد[2]. اسلام با ظلم مبارزه می‌نماید و از مظلوم بدون اینکه به رنگ و دین و وطن و ملیت وی توجه داشته باشد، حمایت می‌نماید.[3]

٤- جواز بستن پیمان و تعهد همکاری: چنانکه در قرآن کریم نیز به آن فرمان داده شده است:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحِلُّواْ شَعَـٰٓئِرَ ٱللَّهِ وَلَا ٱلشَّهۡرَ ٱلۡحَرَامَ وَلَا ٱلۡهَدۡيَ وَلَا ٱلۡقَلَـٰٓئِدَ وَلَآ ءَآمِّينَ ٱلۡبَيۡتَ ٱلۡحَرَامَ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّهِمۡ وَرِضۡوَٰنٗاۚ وَإِذَا حَلَلۡتُمۡ فَٱصۡطَادُواْۚ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ أَن صَدُّوكُمۡ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ أَن تَعۡتَدُواْۘ وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ﴾

(مائده، ۲)

«ای مؤمنان! شعائر خدا را برای خود حلال ندانید و نه ماه حرام را و نه قربانیهای بی‌نشان و نه قربانیهای نشانداری را و نه کسانی را که آهنگ آمدن به خانهٔ خدا را دارند و به دنبال لطف و خشنودی خدایند. هر وقت که از احرام بدر آمدید و از سرزمین حرم خارج شدید، شکار کنید. و (مواظب باشید که) شما را دشمنی با قومی که مانع آمدن شما به مسجدالحرام شده‌اند، وادار نکند به اینکه از حد تجاوز بکنید و با یکدیگر بر نیکوکاری و تقوا همکاری داشته باشید و بر گناه و تجاوز همدیگر همکاری نکنید و از خدا بترسید، همانا خداوند دارای مجازات شدیدی است.»

۱- *فقه السیره*، غضبان، ص ۱۱۰.

۲- همان.

۳- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۱۲۱.

پس برای مسلمانان جایز است که در چنین حالتی با یکدیگر پیمان ببندند؛ چون این تأکید به امری است که از نظر شرعی مطلوب است به شرط اینکه مانند قضیه مسجد ضرار نباشد که پیمان بر ضد مسلمانان و برای وارد ساختن ظلم و ستم باشد، اما پیمان بستن مسلمانان با غیر مسلمانان برای دفع ظلم یا ایستادن در مقابل ظالم، جایز است به شرط اینکه در آن مصلحت کنونی و منافع آینده مسلمانان در نظر گرفته شده باشند.[۱]

چنانکه رسول الله فرمود: دوست ندارم به جای این پیمان، شتران سرخ موی فراوان به من داده می‌شد[۲].» و همچنین فرمود: «اگر در اسلام به آن فرا خوانده شوم، اجابت خواهم کرد.»

پس آنچه عدالت را تحقق می‌بخشد و یا از ظلمی جلوگیری می‌کند، نمی‌توان با چیزی دیگر معاوضه نمود. بنابراین فرمود: در مقابل شتران سرخ مو حاضر نیست این پیمان را بشکنند.

۵- مسلمان باید در جامعهٔ خود عنصری مثبت و کارآمد باشد نه اینکه نسبت به مسائل گوناگون جامعهٔ خود نقشی نداشته باشد. پیامبر اکرم ﷺ در جامعهٔ خود چنان بود که الگوی دیگران قرار گرفته بود و در میان آنها ضرب المثل بود تا اینکه به امین ملقب گردید و زنان و مردان او را به خاطر اخلاق خوبی که خداوند به وی بخشیده بود، دوست داشتند و این اخلاق خوب همچنان رشد می‌کرد و می‌بالید تا اینکه قومش به او دلبسته شدند و این تصویری زنده از ارزش اخلاق و احترام و بزرگداشت فرد متخلق به اخلاق نیک حتی در جامعهٔ منحرف می‌باشد.[۳]

۱- *الاساس فی السنه و فقها، السیره النبویه*، ج ۱، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

۲- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳- *فقه السیره*، غضبان، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.

فصل ششم
از ازدواج با خدیجه تا بعثت پیامبر اکرم ﷺ

خدیجه، زنی بیوه و ثروتمند بود. وقتی راستگویی و امانتداری و آوازهٔ اخلاق نیک محمد به گوش وی رسید، به ایشان پیشنهاد کرد که همراه کاروانهای تجاری به نمایندگی از وی به شام برود و برای او مزدی بیشتر از دیگران در نظر گرفت. محمد با میسره، غلام خدیجه، عازم شام شدند. در نتیجه در این سفر سود کلانی نصیب خدیجه گردید و علاوه بر آن رسول الله ﷺ ازشهرهای زیادی از جمله مدینه، که بعداً مرکز دعوتش قرار گرفت، دیدن کرد و با آنها آشنا گردید. همچنین این سفر مقدمه‌ای برای ازدواج رسول الله با خدیجه گردید. میسره با خدیجه از اخلاق نیک و صداقت و امانت وی سخن گفته بود[1]، خدیجه گمشده‌اش را یافته بود. او راز خود را با نفیسه، دختر منبه، در میان گذاشت[2]. نفیسه از این موضوع پیامبر اکرم ﷺ را آگاه نمود و سرانجام وی به اتفاق عمویش، حمزه، به خواستگاری خدیجه رفت و پیامبر اکرم ﷺ مهریهٔ خدیجه را بیست ماده شتر جوان قرار دادند. خدیجه، نخستین زنی بود که پیامبر با او ازدواج کرد و با زنی دیگر تا خدیجه رضی الله عنها از جهان چشم فروبست، ازدواج ننمود[3]. پیامبر اکرم ﷺ از خدیجه صاحب دو پسر و چهار دختر شد. پسران او قاسم و عبدالله نام داشتند که کنیه پیامبر به نام قاسم بود و طاهر و طیب لقبهای عبدالله می‌باشند.

فرزندان پسر پیامبر ﷺ، قاسم و عبدالله، در کودکی وفات نمودند، امّا دختران پیامبر اکرم ﷺ زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه همگی دوران اسلام را درک نمودند و به مدینه هجرت نمودند و ازدواج کردند و همگی آنان در طول حیات پیامبر اکرم ﷺ وفات نمودند به غیر از فاطمه که شش ماه بعد از وفات پیامبر ﷺ درگذشت.[4]

۱- *رساله الانبیاء*، عمر احمد عمر، ج ۳، ص ۲۷.

۲- *مواقف تربوییه*، ص ۵۶.

۳- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۱۲۲.

۴- *رسالة الانبیاء*، ج ۳، ص ۲۸.

سن پیامبر اکرم ﷺ هنگام ازدواج با خدیجه بیست و پنج سال و عمر خدیجه چهل سال بود.[۱]

درسها و فوائد

۱- امانتداری و صداقت، مهم‌ترین ویژگیهای یک تاجر موفق به شمار می‌روند و امانتداری و صداقت محمد اوصافی بودند که خدیجه را علاقمند ساخت تا اموال خود را به او بسپارد و به تجارت بپردازد و به شام سفر نماید. خداوند نیز به تجارت خدیجه برکت داد و دروازه‌هایی از خیر به فضل و کرمش بر وی گشود.

۲- تجارت، یکی از منابع درآمدی بود که خداوند برای پیامبرش در دوران قبل از بعثت مهیا کرد و پیامبر فنون تجارت را آموخت و فرمود: تاجر راستگوی امانتدار با صدیقان و شهدا و پیامبران حشر می‌شود. تجارت، شغل مهمی برای مسلمانان است و تاجر تحت سیطره و بردگی و ستم و تحقیر دیگران قرار نمی‌گیرد؛ زیرا او به آنان نیازی ندارد؛ بلکه دیگران به آگاهی و امانتداری و پاکدامنی او نیاز دارند.

۳- ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با خدیجه براساس تقدیر الهی بود. خداوند متعال برای پیامبرش همسری انتخاب کرد که شایسته او بود، با او همکاری می‌کرد و مصیبتها را می‌کاست و او را در حمل مسئولیتهای رسالتش یاری می‌نمود و در غمهایش شریک بود.[۲]

شیخ محمد غزالی رحمه الله می‌گوید: خدیجه نمونهٔ زیبا برای زنی است که زندگی مردی بزرگ را تکمیل می‌کند و با او در زندگی شریک می‌شود. صاحبان رسالتها دلهای بسیار حساسی دارند و با فریبکاری بزرگی از وضعیتی که می‌خواهند آن را دگرگون کنند، مواجه می‌شوند و جهاد بزرگی را در راه خیری که می‌خواهند آن را تثبیت کنند انجام می‌دهند و سختیهای آن را تحمل می‌نمایند بنابراین، آنها بیش از دیگران نیازمند کسی هستند که در زندگی خصوصی، آنان را شادمان و سرحال کند و خدیجه در داشتن این خصلتها، گوی سبقت را از همه ربوده بود و در زندگی محمد ﷺ اثر بزرگی به جا گذاشت.[۳]

۱- *السيرة النبويه*، ابی فارس، ص ۱۲۲.

۲- *السيرة النبويه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۱۲۲ – ۱۲۳.

۳- *فقه السيره*، غزالی، ص ۷۵.

٤- پیامبر اکرم ﷺ طعم تلخ از دست دادن فرزندان را چشید همان طور که قبل از آن طعم تلخ از دست دادن پدر و مادر را چشیده بود. خواست خدا چنین بود، و او حکیم و داناست، که هیچ یک از فرزندان پسرش زنده نماند تا برای بعضی بهانه و دستاویزی برای مبتلا شدن به فتنه نشوند. حکمت عنایت نمودن فرزندان پسر به پیامبر اکرم ﷺ از جانب خداوند این بود تا سرشت انسانی او تکمیل گردد و نیازهای نفسانی او برطرف گردد و علاوه بر آن هیچ خودخواه و کینه‌توزی کمال مردانگی پیامبر را خرده نگیرد و دروغ‌پردازی به او دروغی نسبت ندهد. سپس در عهد کودکی خداوند، پسرانش را از وی گرفت تا مورد دلجویی و تسلیتی باشد برای کسانی که فرزند پسر ندارند یا صاحب پسر می‌شوند و سپس پسرانشان می‌میرند و نیز در گذشت پسران پیامبر اکرم ﷺ نوعی آزمایش و گرفتار شدن به مصیبت بود؛ چرا که پیامبران بیش از دیگران به مصیبت گرفتار می‌شوند[1] و خداوند خواسته بود تا دلسوزی و غمخواری را بخشی از وجود او بگرداند؛ زیرا مردانی که به رهبری ملتها و پرداختن به امورشان می‌پردازند به سنگدلی گرایش نمی‌یابند مگر اینکه قلبشان با سنگدلی و مقدم داشتن خود، خوی گرفته باشد و در شادیهایی زیسته باشند که هیچ امر ناخوشایندی صفای آن را تیره نکرده است، اما مردی که دردها را تجربه کرده است، بهتر از همهٔ مردم به همدردی غمزده‌ها و مداوای زخمیان می‌شتابد.[2]

٥- از خلال داستان ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با خدیجه به این نتیجه می‌رسیم که هدف پیامبر اکرم ﷺ از ازدواج با خدیجه برآورده کردن لذتهای جسمی و اهتمام به این امور نبود؛ زیرا اگر او مانند دیگر جوانان به این امر اهمیت می‌داد، دلباختهٔ زنی می‌گردید که از نظر سنی از او کوچک‌تر یا هم سن او باشد؛ بلکه پیامبر به شرافت و جایگاه خدیجه در میان قومش علاقمند بود؛ زیرا در جاهلیت به پاکدامنی و پاکیزگی معروف بود.

٦- ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با خدیجه زبان و قلم خاور شناسان و مزدوران سکولاریست آنها را می‌بندد؛ آنانی که کینه اسلام و بغض قدرت فرمانروایی آن را در دل دارند و گمان برده‌اند که در موضوع ازدواج پیامبر اکرم ﷺ میدانی یافته‌اند که می‌توانند در آن بتازند و به اسلام ضربه بزنند، آنها از پیامبر اکرم ﷺ سیمای مردی شهوت ران که غرق در لذت و منافع شخصی می‌باشد به تصویر کشیده‌اند. غافل از

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۲۲۳ – ۲۲۴.

۲- *فقه السیره*، غزالی، ص ۷۸.

اینکه پیامبر تا بیست و پنج سالگی در محیطی جاهلی و آزاد، با پاکدامنی زندگی نموده است بدون اینکه به سوی محیطهای فاسدی که پیرامون او وجود داشته است، برود. سپس با زنی سالمند ازدواج می‌کند که تقریباً دو برابر او سن دارد و با او زندگی را ادامه می‌دهد. خدیجه در سن شصت و پنج سالگی دار فانی را وداع گفت و در این زمان پیامبر اکرمﷺ پنجاه سال داشت. در طی مدت زندگی با خدیجه در فکر ازدواج مجدد نیفتاد. حساس‌ترین دورهٔ زندگی هر انسانی از نظر انگیزه‌ها و غرایز جنسی و تمایل داشتن به چند همسری، سن بیست تا پنجاه سالگی است، اما در این دوران، پیامبر اکرمﷺ با این وجود به این فکر نیفتاد که زن یا کنیز دیگری به خانه بیاورد.

بعد از فوت ایشان، ازدواج با عایشه و دیگر امهات المؤمنین حکمت و سببی دارد که موجب تقویت ایمان مسلمان به عظمت محمد و جایگاه والا و کمال اخلاقی وی می‌گردد.[1]

مشارکت در بازسازی کعبه

در سن سی و پنج سالگی پیامبر اکرم ﷺ قریش تصمیم به بازسازی کعبه، که بر اثر آتش‌سوزی و سیل، دیوارهایش آسیب دیده بود، گرفتند. کعبه همچنان براساس بنای ابراهیم بود و از سنگهایی که هر یک به اندازهٔ قامت یک انسان بودند، ساخته شده بود. قریش خواستند آن را منهدم کنند، ولی همه می‌ترسیدند که شروع به تخریب آن بکنند. ولید بن مغیره گفت: من انهدام آن را آغاز می‌کنم. کلنگ را برداشت و بالا رفت و گفت: بار خدایا منحرف نشده‌ایم و جز کار خیر، هدفی نداریم. سپس از ناحیه دو رکن (حجر الاسود و یمانی) آن را منهدم کرد. مردم آن شب منتظر ماندند و گفتند: اگر ولید به بلایی گرفتار شود، چیزی از کعبه را خراب نخواهیم کرد و به حالت قبلی بر می‌گردانیم و اگر به بلایی گرفتار نشد، پس خداوند از آنچه انجام داده‌ایم راضی است. صبح فردا، ولید دوباره شروع به انهدام خانهٔ کعبه نمود و مردم نیز با او همکاری کردند تا اینکه به سنگی سبز بسان کوهان شتر که به هم پیوسته بود رسیدند. کار تخریب تقسیم شده بود. هر گوشه‌ای را به قبیله‌ای اختصاص دادند؛ سرداران و بزرگان قریش در نقل و آوردن سنگها و بلند کردن آن مشارکت نمودند. محمد و عمویش، عباس، نیز مشارکت داشتند و سنگ می‌آوردند. عباس به پیامبر اکرم ﷺ گفت: جامه‌ات را برگردنت بینداز تا از

۱- *فقه السیرةالنبویه*، بوطی، ص ۵۳ - ۵۴.

سنگهایی که بر شانه می‌گذاری آسیب نبینی. ناگهان بیهوش به زمین افتاد و چشمانش به زمین خیره شد. سپس به هوش آمد وگفت: جامه‌ام، جامه‌ام و جامه‌اش به کمرش بسته بود.[۱]

بعد از بازسازی کعبه نوبت نصب حجرالاسود رسید و از آنجا که نصب حجرالاسود توسط هر قبیله‌ای صورت می‌گرفت، برای آن قبیله امتیاز خاصی محسوب می‌گردید، لذا اختلاف قبایل مختلف با یکدیگر آغاز گردید و اگر ابو امیه بن مغیره نبود، نزدیک بود با یکدیگر وارد جنگ شوند. ابو امیه گفت: ای قریش! نخستین کسی که وارد مسجد می‌شود دربارهٔ اختلافی که در میان شما پیش آمده است، داور قرار دهید. آنها پذیرفتند و منتظر ماندند تا چه کسی وارد مسجد خواهد شد. با ورود پیامبر اکرم ﷺ همه گفتند: محمد امین است و داوری او را قبول داریم. رسول الله پارچه‌ای خواست و حجرالاسود را با دستهای خود در آن گذاشت. سپس به سرداران قوم گفت: هر کدام گوشه‌ای از پارچه را بگیرند و بلند کنند، آن گاه آن را با دستان خود در محلش قرار داد.

ارتفاع کعبه هجده ذراع شد و دروازه‌اش را چنان از زمین بلند کردند که با نردبان باید بالا می‌رفتند و بدین صورت از ورود سیل به داخل کعبه جلوگیری کردند و بر شش ستون چوبی سقف کعبه را زدند و چون متعهد شده بودند که با مال حلال کعبه را بازسازی کنند، لذا نتوانستند آن را به طور کامل بازسازی کنند و بخشی از حجر اسماعیل را متروک گذاشتند و فقط گرد آن دیوار کوچکی بنا کردند که نشانی از آن بماند.[۲]

درسها، فوائد و عبرتها

۱- کعبه نزد قریشیان از اهمیت و تقدسی خاص برخوردار بود و برای مقدس بودن کعبه همین کافی است که ابراهیم و فرزندش اسماعیل به دستور خدا اساس آن را بنا نهادند و پایه‌هایش را بالا بردند تا اولین خانه‌ای باشد که برای عبادت خداوند یکتا در زمین ساخته شده است.

۲- به طور کلی کعبه چهار بار بازسازی شده است. نخستین بار ابراهیم عليه السلام آن را به کمک فرزندش، اسماعیل ساخت. مرتبهٔ دوم قریش بنای آن را تجدید نمودند و پیامبر

۱- *البخاری*، کتاب الحج، شماره ۱۵۸۳.

۲- *وقفات تربويه*، ص ۵۷ - *رسالة الانبياء*، عمر احمد عمر، ج ۳، ص ۲۹ - ۳۰.

اکرم ﷺ نیز در آن مشارکت داشت و مرتبهٔ سوم در زمان یزید بن معاویه بر اثر اینکه حصین سکونی ابن زبیر را محاصره کرد تا تسلیم شود دچار آتش‌سوزی گردید و ویران شد. بنابراین ابن زبیر آن را بازسازی کرد و مرتبهٔ چهارم در زمان عبدالملک بن مروان بعداز کشته شدن ابن زبیر بود که عبدالملک بن مروان کعبه را به همان بنای سابق قریش برگرداند که در زمان پیامبر بود؛ زیرا ابن زبیر کعبه را بلندتر نموده بود و شش ذراعی که در بنای قریش از آن بیرون مانده بود به آن اضافه نمود و برای کعبه دو دروازه ساخت. آنچه موجب توسعهٔ کعبه توسط ابن زبیر گردید، حدیثی است که عایشه از پیامبر خدا روایت نموده بود که فرمود: «اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند، دستور می‌دادم که کعبه را به همان بنای قبلی بسازند و دروازه‌ای از ناحیه مشرق و دروازه‌ای از ناحیه مغرب برای آن می‌گشودم و آنها را به زمین می‌چسباندم؛ آن وقت کعبه به پایه‌های ابراهیم برمی‌گشت.»[1]

۳- حل اختلاف موفقیت آمیز و عادلانه که همه به آن راضی شدند و از جنگهای خونینی که در آستانهٔ درگرفتن بود، جلوگیری کرد و همه قبیله‌ها آن را پذیرفتند و بدین صورت افتخار نصب حجرالاسود تنها به یک قبیله اختصاص نیافت و تدبیر و درایت پیامبر اکرم ﷺ برای حل این بحران دشوار و حل نشدنی تقدیرالهی بود. قریش نیز این حکمیت را پذیرفتند؛ زیرا می‌دانستند که محمد، امینی است که ستم نمی‌کند و از کسی طرفداری نمی‌نماید و امین خانه و روحها و خونهاست.[2]

٤- واقعه تجدید بنای کعبه جایگاه پیامبر اکرم ﷺ را در میان قریش افزود[3] و در این ماجرا پیامبر اکرم ﷺ به دو امتیاز دست یافت: یکی افتخار حل اختلاف و جلوگیری از جنگ که انتظار می‌رفت بین قبیله‌های قریش در بگیرد و افتخار دیگر نصب حجرالاسود که سران قریش برای کسب این افتخار به رقابت پرداخته بودند و خواست خداوند این بود تا نصب آن توسط پیامبر اکرم ﷺ انجام گیرد.[4]

۵- در ماجرای تجدید بنای کعبه، حفاظت و توفیق کامل خداوندی را در سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ مشاهده می‌کنیم که چگونه توانست چنین بحران بزرگی را به ساده‌ترین

۱- *البخاری*، کتاب العلم، شماره ۱۲۶.

۲- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۱۲۵.

۳- *السیرة النبویه الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۱۱۶.

۴- *السیرة النبوی*، ابی فارس، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

شیوه، حل نماید و این از نشانه‌های رسالتش بود؛ زیرا هدف رسالت ایشان، رسانیدن مردم به حقیقت از نزدیک‌ترین راه و حل مشکلات با ساده‌ترین و کامل‌ترین شیوه بود و اما اینکه بر اثر بالا زدن جامه‌اش، بیهوش شد و به زمین افتاد، بیانگر اوج حیا و وقار آن حضرت حتی در ایام جوانی بود.

آمادگی مردم برای استقبال از نبوت محمد

حکمت الهی چنین خواسته بود که زمینهٔ استقبال مردم از نبوت محمد را با شیوه‌های متعدد آماده نماید:

۱- مژده پیامبران قبلی به رسالت محمد

ابراهیم دعا کرد و از پروردگارش خواست که در میان عربها پیامبری از خودشان مبعوث نماید، پس خداوند محمد را در اجابت دعای او و به عنوان پیامبر فرستاد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولاً مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَـٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَـٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴾ (بقره، ۱۲۹)

«پروردگارا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا بر آنان آیات تو را تلاوت نماید و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنان را تزکیه کند. همانا تو غالب و با حکمتی.»

براساس آیه‌های قرآن، خداوند ظهور پیامبر اکرم ﷺ را در کتابهای آسمانی پیامبران گذشته مژده داده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَـٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَـٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَـٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓۙ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾
(اعراف، ۱۵۷)

«(رحمت خدا را اختصاص می‌دهیم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده و پیغمبر امی که (وصف او را) در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکیها را بر آنان حرام می‌سازد و بند و زنجیر (احکام طاقت فرسای قبلی) را که بر آنان بود بدر می‌کند و فرو می‌اندازد. پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند و از نور پیروی کنند که به همراه او نازل شده است، بی‌گمان آنان رستگارانند.»

عیسی ؈ از جمله پیامبرانی است که به نبوت محمد بشارت داده است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُۖ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ﴾ (صف، ٦)

«و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستادۀ خدا به سوی شما هستم و توراتی را که قبل از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیغمبری که بعداز من می‌آید و نام او محمد است، مژده می‌دهم... اما هنگامی که آن پیغمبر (احمد نام) همراه با معجزات روشن و دلائل محکم پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است.»

خداوند همۀ پیامبران را از بعثت پیامبر اکرم ﷺ آگاه و به آنان دستور داده است که به پیروان خود بگویند: اگر زمان او را دریافتند به او ایمان بیاورند[1]؛ چنانکه فرموده است:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ لَمَآ ءَاتَيۡتُكُم مِّن كِتَٰبٖ وَحِكۡمَةٖ ثُمَّ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مُّصَدِّقٞ لِّمَا مَعَكُمۡ لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥۚ قَالَ ءَأَقۡرَرۡتُمۡ وَأَخَذۡتُمۡ عَلَىٰ ذَٰلِكُمۡ إِصۡرِيۖ قَالُوٓاْ أَقۡرَرۡنَاۚ قَالَ فَٱشۡهَدُواْ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ﴾ (آل عمران، ٨١)

«به خاطر بیاور هنگامی را که خدا پیمان موکد از پیغمبران گرفت که چون کتاب و حکمت به شما دهم و پس از آن پیغمبری آید و آنچه را با خود دارید،

۱- *دراسة تحلیلیة لشخصیة الرسول محمد*، ص ۱۰۱ - ۱۰۲.

تصدیق نماید، باید بر او ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. (آن گاه) گفت: آیا اقرار دارید و پیمان مرا بر این کار پذیرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم (و پذیرفتیم) گفت: پس گواه باشید و من هم از گواهانم.»

نسخه‌های فعلی تورات و انجیل به جز تورات سامره و انجیل برنابا که قبل از اسلام وجود داشت و در اواخر قرن پنجم میلادی، انتشار و تلاوت آن را حرام نمود و نسخه‌های خطی به دست آمده از منطقه بحرمیت (دریای مرده) دستخوش تحریف قرار گرفته‌اند و اقدام به حذف نام پیامبر اکرم ﷺ نمودند؛ چنانکه در انجیل برنابا عبارتهایی آمده که به صراحت اسم پیامبر اکرم ﷺ در آن ذکر شده است مانند آنچه در اصحاح چهل و یکم آمده است و متن عبارت چنین است: «**فاحتجب الله و طردهما الملاک میخاییل من الفردوس**» «خداوند آنان را پوشاند و آن دو را فرشتۀ میخائیل از بهشت بیرون راند.» «**فلما التفت آدم رأی مکتوبا فوق الباب: لا اله الا الله محمد رسول الله.**» وقتی آدم نگاه کرد، دید بالای در نوشته شده است: لا اله الا الله محمد رسول الله.»[1]

ابن تیمیه می‌گوید: «این موضوع که اهل کتاب صفات محمد را در کتابهای گذشته می‌دانسته‌اند به تواتر از خودشان نقل شده است.» سپس می‌گوید: «از شیوه‌های متفاوتی می‌توان به مژدۀ پیامبران گذشته مبنی بر ظهور پیامبر اکرم ﷺ پی برد: اول از نوشته‌های کتابهای موجود در دست اهل کتاب. دوم: براساس اعترافات مسلمانانی که قبلاً اهل کتاب بوده‌اند و بعضی از اهل کتاب نیز تصریح کرده‌اند که ذکر محمد در کتابهایشان آمده است. و ادعای ما مبنی بر صحت این موضوع، اظهاراتی است که از انصار مدینه به تواتر نقل شده است که همسایگان اهل کتابشان آنان را از مبعث پیامبر اکرم ﷺ خبر می‌دادند و می‌گفتند: او پیامبر خداست و منتظر ظهورش بودند و می‌گفتند از میان ما ظهور خواهد کرد. وقتی پیامبر اکرم ﷺ، انصار را به اسلام دعوت داد، فوراً ایمان آوردند و با او بیعت نمودند.[2]

چنانکه در حدیث سلمه بن سلامه بدری آمده است که گفت: «ما همسایه‌ای یهودی در بنی عبدالاشهل داشتیم. اندکی قبل از بعثت پیامبر اکرم ﷺ در مجلس عبدالاشهل حاضر شد. سلمه می‌گوید: «من از همه کوچک‌تر بودم و چادری روی من بود که در آن

۱- *السیرة النبویة الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲- *الجواب الصحیح*، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳۴۰.

به پهلو در کنار خانواده‌ام دراز کشیده بودم. آن یهودی از رستاخیز و قیامت و حساب و میزان و بهشت و دوزخ سخن گفت. حاضران که مشرک و بت‌پرست بودند به نظر آنها زنده شدن پس از مرگ چیز دشواری بود. گفتند و ای بر تو ای فلانی! به نظر تو چنین می‌شود که مردم پس از مرگشان در جهانی زنده می‌شوند که در آن بهشت و جهنم وجود دارد و سزای اعمالشان را می‌بینند؟ گفت: بله سوگند به ذاتی که به او سوگند خورده می‌شود که چنین است و گفت دوست دارم بزرگ‌ترین تنور دنیا برافروخته شود و سپس مرا داخل آن بیندازند و درش را ببندند و در عوض، فردای قیامت از آتش دوزخ نجات یابم.

گفتند: وای بر تو! نشانهٔ آن چیست؟ گفت: نشانه آن پیامبری است که از این سرزمین مبعوث می‌شود و با دستش به سوی مکه و یمن اشاره کرد.

گفتند: کی او را می‌بینیم؟ سلمه می‌گوید او به من نگاه کرد، در حالی که من از همه کوچک‌تر بودم، گفت: اگر این پسر بچه عمری داشته باشد او را درخواهد یافت.

سلمه می‌گوید: دیری نگذشت تا اینکه خداوند پیامبرش را مبعوث کرد و آن یهودی در میان ما زنده بود پس ما به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آوردیم و او از روی سرکشی و حسادت به پیامبر کفر ورزید. ما گفتیم: و ای بر توای فلانی! تو همان کسی نیستی که در مورد پیامبر با ما سخن می‌گفتی؟ گفت: بله ولی هدفم این شخص نبود.»[۱]

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «من نسخه‌هایی از زبور را دیده‌ام که به ذکر نام محمد و نبوت او تصریح شده است و نسخه دیگری از زبور را دیدم اما این موضوع را در آن نیافتم، پس ممکن است در بعضی از نسخه‌ها چیزهایی از صفات پیامبر ذکر شده باشد که در نسخه‌های دیگر وجود ندارد.»[۲]

عبدالله بن عمرو ﷺ صفت پیامبر خدا را در تورات بیان کرد و گفت: «... سوگند به خدا او همچنان که در قرآن توصیف شده، در تورات به همین صورت صورت وصف شده است.» در تورات آمده است: «**یا ایها النبی انا ارسلنا شاهدا و مبشرا و نذیرا و حرزا للامیین أنت عبدی و رسولی، سمیتک المتوکل، لیس بفظ و لاغلیظ و لاسخاب فی**

۱- *صحیح السیرة النبویه*، ابراهیم العلی، ص ۳۱.

۲- *الجواب الصحیح*، ج ۱، ص ۳۴۰.

الاسواق. و لا یدفع بالسیئه السئیه ولکن یعفو و یصفح و لن یقبضه الله حتی یقیم بـه الملـة العوجاء بان یقولوا : لا اله الا الله و یفتح به اعینًا عمیًا و آذانًا صمًا و قلوبًا غلفًا»[1]

«ای پیامبر ما تو را گواه و مژده دهنده و بیم دهنده و محافظ امی‌ها (بیسوادان) فرستاده‌ایم؛ تو پیامبر و رسولم هستی؛ تو را متوکل نامیده‌ام؛ درشت خو و بدخو نیستی و نه در بازارها فریاد بر می‌آوری و در مقابل بدی، بدی نمی‌کنی؛ بلکه می‌بخشی و گذشت می‌کنی و خداوند تو را تا زمانی که ملت منحرف به وسیله تو هدایت یابند و لا اله الا الله بگویند و چشمهای کور، باز و گوشهای کر، شنوا و دلهای بسته باز و نفسهای شیطانی به مطمئنه تبدیل گردند، تو را از بین نخواهد برد.»

کعب الاحبار می‌گوید: صفات پیامبر اکرم ﷺ در تورات چنین است که محمد، پیامبر خداست. بداخلاق و درشت خو نیست و در بازارها فریاد بر نمی‌آورد و در مقابل بدی، بدی نمی‌کند؛ بلکه گذشت می‌نماید و می‌بخشد. امت او ستایشگرانند که خداوند را در هر مقام دنیوی، ستایش می‌نمایند و در بلندی تکبیر می‌گویند. پاچه‌های شلوارشان بلند و تا نصف ساق است و آنها اعضای خود را با آب وضو می‌شویند. صف آنها در نماز و صف آنها در جنگ یکی است. منادی آنان در فضای آسمانی ندا می‌دهد. در دل شب زمزمهٔ نیایش آنان چون صدای زنبور عسل است. محل ولادتش مکه ومحل هجرتش طابه و محل فرمانروائی‌اش شام خواهد بود.»[2]

۲- مژده دادن علمای اهل کتاب به نبوت محمد

سلمان فارسی در داستان معروف اسلام آوردنش از راهب عموریه وقتی که در آستانه مرگ قرار داشت نقل می‌کند که به سلمان گفت: «زمان پیامبری که با دین ابراهیم مبعوث می‌شود، فرا رسیده است. او در سرزمین عربها مبعوث خواهد شد و به سرزمینی که میان دو سنگلاخ قرار دارد و میان آن سنگلاخها درخت خرما وجود دارد هجرت می‌نماید. او دارای علایمی است که پوشیده نمی‌ماند. هدیه را می‌پذیرید اما چیزی به عنوان صدقه قبول نمی‌کند. در میان شانه‌هایش مهر نبوت وجود دارد؛ اگر می‌توانی به آن سرزمین مسافرت نمایی، پس این کار را انجام بده.»[3]

۱- *البخاری*، کتاب التفسیر، شماره ۴۸۳۸.

۲- *صحیح السیرة النبویه*، ص ۳۰.

۳- *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۰۰.

سپس سلمان خبر آمدنش به مدینه و حوادث دوران بردگی و دیدارش با پیامبر اکرمﷺ را در زمان هجرت و دادن غذایی به او به عنوان صدقه و خودداری کردن پیامبر از خوردن آن را بازگو می‌کند و می‌گوید: سپس به او غذایی به عنوان هدیه داد و پیامبر آن را خورد و پس از آن از دیدن مهر نبوت بین شانه‌هایش و اسلام آوردنش حکایت می‌کند.[۱]

یکی دیگر از مواردی که به ظهور پیامبر اکرم ﷺ دلالت می‌کند، مژدهٔ دانشمندان و مردان بزرگ یهودی مبنی بر نزدیک بودن بعثت پیامبر اکرم ﷺ است که می‌توان داستان ابی تیهان را ذکر نمود که او از شام بیرون آمد و به مدینه نزد بنی قریظه اقامت ورزید و دو سال قبل از بعثت وفات نمود و هنگام مرگش، به بنی قریظه گفت: ای گروه یهودیان! به نظر شما چه چیزی مرا از سرزمین شراب و نان به سرزمین فقر و گرسنگی یعنی حجاز آورد؟ گفتند : تو بهتر می‌دانی. گفت: من به این شهر آمدم و در انتظار ظهور پیامبر آخر الزمان بودم تا به او ایمان بیاورم.

این سخن میان یهودیان و دیگران شایع شد و یهودیان به اهل مدینه می‌گفتند: زمان پیامبری که اکنون مبعوث می‌شود، نزدیک شده است و ما به اتفاق او شما را مانند اقوام عاد و ارم خواهیم کشت[۲] که این سخن بعداً سبب اسلام آوردن مردانی از انصار گردید و آنها می‌گفتند: «علاوه بر رحمت الهی و هدایت خداوندی از جمله چیزهایی که ما را به اسلام فرا خواند، مژده عالمان یهودی به ظهور پیامبر اکرم ﷺ بود. ما مشرک و بت‌پرست بودیم و آنها اهل کتاب بودند و دانشی داشتند که ما نداشتیم و همواره میان ما و آنها شر و فتنه برپا می‌شد و چون عملی را انجام می‌دادیم که نمی‌پسندیدند، می‌گفتند: زمان پیامبری که اینک مبعوث می‌شود، فرا رسیده است و ما همراه او شما را همچون اقوام عاد و ارم خواهیم کشت.[۳]

همچنین هرقل، پادشاه روم، وقتی که نامه پیامبر به دستش رسید گفت: «من از بعثت او آگاهی داشتم، اما گمان نمی‌کردم که او از شماست.»[۴]

۱- *السیرة النبویه الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲- *دراسة تحلیلیه*، محمد قلعجی، ص ۱۰۷.

۳- ابن هشام با سند حسن، ج ۱، ص ۲۳۱.

۴- *صحیح السیرة النبویه*، ص ۱۴۶.

۳- اوضاع عمومی مردم در آن زمان

استاد ندوی اوضاع اعراب قبل از اسلام و سایر مردم را چنین خلاصه می‌نماید: فساد وضعیت مردم در نیمه قرن ششم میلادی بزرگ‌تر از این بود که مصلحان و معلمان بتوانند به اصلاح آن قیام کنند؛ چون مشکل تنها این نبود که عقیده‌ای از عقاید و عادتی از عادتها اصلاح شود یا عبادتی از عبادتها پذیرفته شود یا جامعه‌ای از جوامع اصلاح گردد؛ زیرا برای چنین اموری مصلحان و معلمانی در هر زمان و سرزمینی وجود داشته است؛ بلکه مشکل اساسی و مهم این بود که فرهنگ جاهلیت و بت‌پرستی خانه برانداز که در طول قرنها و روزگاران، نهادینه شده بود، ریشه‌کن گردد. جاهلیتی که تعالیم پیامبران و کوشش مصلحان در زیر آوارهای آن مدفون و ناپدید شده بود، نیاز به تأسیس ساختمان محکم وگسترده‌ای داشت که تمام دنیا را در بربگیرد و پناهگاهی برای تمامی ملتها باشد و می‌بایست انسانی جدید ساخته شود که در همه چیز با انسان گذشته فرق داشته باشد؛ گویی تازه به دنیا آمده است و یا از نو می‌خواهد زندگی را آغاز کند. خداوند می‌فرماید:

﴿ أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِى بِهِۦ فِى ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِى ٱلظُّلُمَٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَٰفِرِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴾ (انعام، ۱۲۲)

«آیا کسی که مرده‌ای بوده است و ما او را (با دادن ایمان و قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود، مانند کسی است که در تاریکیها فرو رفته است و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید. همان گونه اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است.»

موضوع و هدف اساسی، ریشه کن کردن فساد و بت‌پرستی و از بیخ کندن آن بود؛ به گونه‌ای که اثری از آن باقی نماند و به جای آن عقیده توحید در اعماق دل و جان انسانها چنان غرس گردد که بالاتر از آن در تصور نگنجد و در نتیجهٔ آن انسانی ساخته شود که گرایش به راضی کردن خدا و پرستش او و خدمت به انسانها و حق طلبی بر هر خواهش و گرایش دیگر غالب گردد و انسانی باشد که با هر نوع شهوت مبارزه کند و خلاصه اینکه قضیه اساسی نه تنها نجات بشری بود که کاملاً خود را برای خودکشی و سقوط در جهنم دنیا و آخرت آماده کرده بود؛ بلکه می‌بایست انسان را به راهی رهنمون می‌ساخت که گام نهادن در آن سعادتی است که عارفان مؤمن به خدا از آن

بهره‌مند می‌شوند و پایان آن بهشت جاویدانی است که به پرهیزگاران نوید داده شده است[۱] و در این مورد هیچ تصویری گویاتر و رساتر از این گفتار الهی نیست که در مقام منت و احسان در مورد بعثت پیامبر فرموده است:

﴿ وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ﴾ (آل عمران، ۱۰۳)

«و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید و نعمت خدا را یاد بیاورید آن گاه که با یکدیگر دشمن بودید، پس خدا بین دلهایتان محبت ایجاد نمود و به وسیلۀ نعمت خدا برادرانی شدید و همچنین بر لبۀ پرتگاهی از آتش بودید، پس خدا شما را از آن نجات داد. بدین صورت خداوند، نشانه‌های خود را برای شما بازگو می‌نماید تا راهیاب شوید.»

٤- دلایل قبل از بعثت مبنی بر نبوت پیامبر اکرم

از جمله نشانه‌هایی که پیش از نبوت او و به عنوان مقدمه‌ای بر نبوتش گواهی می‌داد، سلام گفتن سنگ به ایشان بود؛ چنانکه از جابر بن سمره روایت است که گفت پیامبر اکرمﷺ فرمود: «سنگی را در مکه می‌شناسم که قبل از اینکه به پیامبری مبعوث شوم بر من سلام می‌کرد، من آن را اکنون می‌شناسم.»[۲]

همچنین خوابهای راستین از جمله نشانه‌های پیش از نبوت ایشان بود. خوابهای راستین، اولین بخش از وحی بود که برای او پدیدار شد و او خوابی نمی‌دید مگر اینکه مانند سپیده صبح تحقق می‌یافت.[۳]

قبل از بعثت، گوشه‌نشینی و خلوت گزینی برای عبادت بیش از همه چیز، مورد علاقۀ پیامبر اکرم ﷺ بود. به غار حرا، که کوهی واقع در ناحیه شمال غربی مکه است، می‌رفت و آن جا خلوت می‌گزید و چند شب را در آن جا با عبادت می‌گذراند. گاهی

۱- *الاساس فی السنه و فقها السیرة النبویه*، سعید حوی، ج ۱، ص ۱۸۰ - ۱۸۱.

۲- *مسلم فی الصحیح*، کتاب الفضائل، باب فضل نسب النبی و تسلیم الحجر علیه قبل النبوه، شماره ۲۲۷۷.

۳- *البخاری*، کتاب بدء الوحی، شماره ۳.

ده شب و گاهی بیشتر تا یک ماه به خلوت گزینی و عبادت در غار حرا مشغول می‌شد و سپس به خانه‌اش باز می‌گشت و دیری نمی‌گذشت که باز توشه‌اش را جمع می‌نمود تا به خلوت گزینی دیگری برود و به غار حرا برمی‌گشت و این چنین کار او ادامه داشت تا وحی بر اونازل گردید.[1]

۱- *فقه السیرة النبویه*، بوطی، ص ۶۰.

بخش دوم:

نزول وحی و آغاز دعوت مخفی

فصل اول
نزول وحی بر پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ در چهل سالگی و حتی قبل از آن، در غار حرا به خلوت و تفکر در مورد جهان هستی و آفریدگارش می‌پرداخت. شبهای زیادی را در غار حرا با عبادت سپری می‌نمود و بعد از اینکه توشه‌اش تمام می‌شد، به خانه بر می‌گشت و برای شبهای دیگر توشه بر می‌داشت تا اینکه روز دوشنبه ماه رمضان، ناگهان برای اولین بار جبرئیل داخل غار حرا آمد؛ چنانکه بخاری در صحیح خود از عایشه روایت می‌کند که می‌گوید: «نزول وحی بر رسول الله به وسیلۀ خوابها و رؤیاهای راستین آغاز شد و آنچه را که در عالم رؤیا می‌دید، مانند روشنی صبح، تحقق پیدا می‌کرد. بعدها رسول خدا به عزلت و گوشه‌نشینی علاقمند گردید و در غار حرا به گوشه‌نشینی پرداخت و چندین شبانه‌روز بدون اینکه به خانه بیاید در آنجا عبادت می‌کرد و هنگامی که توشه‌اش تمام می‌شد به خانه می‌آمد و توشه بر می‌داشت. خدیجه توشۀ او را آماده می‌کرد. در یکی از روزها که در غار مشغول عبادت بود، فرشته‌ای نزد او آمد و گفت: بخوان. رسول الله فرمود: من خواندن بلد نیستم. می‌گوید: فرشته مرا در بغل گرفت و فشرد. سپس رهایم کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن بلد نیستم. بار دوم مرا در بغل گرفت و فشرد. وقتی بار سوم گفتم: بلد نیستم، مرا در بغل گرفت و فشرد و گفت: ﴿ ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ... ﴾ «بخوان به نام پروردگارت که انسان را از خون بسته آفرید.» بعد از آن رسول خدا در حالی که قلبش می‌تپید، نزد خدیجه برگشت و گفت: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. آنها او را پوشانیدند تا اینکه ترس و دلهره‌اش برطرف گردید. آن گاه جریان را برای خدیجه بازگو نمود و فرمود: من نسبت به جان خود احساس خطر می‌کنم. خدیجه گفت: خداوند هرگز تو را ضایع نخواهد کرد؛ چون تو صلۀ رحم را برقرار می‌کنی و به مستمندان می‌رسی و از مهمانان پذیرائی به عمل می‌آوری و در راه حق شکیبایی می‌ورزی. آن گاه خدیجه او را نزد پسر عموی خود، ورقه بن نوفل، برد. او مردی مسیحی و بزرگسال و نابینا بود. رسول الله آنچه را که مشاهده نموده بود، برای ورقه تعریف کرد. ورقه گفت: این همان فرشته‌ای است که بر موسی نازل می‌شد. ای کاش

روزی که قومت تو را از شهرشان بیرون می‌کنند زنده بودم. رسول خدا گفت: مگر آنان مرا بیرون می‌کنند؟! ورقه گفت: پیامی را که تو آورده‌ای هیچ کس نیاورده است مگر قومش با او دشمنی ورزیده واو را از شهر بیرون رانده‌اند. ای کاش زنده بودم و از تو حمایت می‌کردم. سپس دیری نگذشت که ورقه از دنیا رفت و جریان وحی نیز متوقف شد.

با توجه به حدیث فوق می‌توان قضایای مهمی دربارۀ سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ استنباط نمود که از جمله می‌توان به امور ذیل اشاره کرد:

۱- رویای صادقانه

برای اولین مرتبه که وحی بر پیامبر اکرم ﷺ نازل گردید، به شیوۀ رویای صادقانه بود و منظور از آن خواب زیبایی است که به انسان شرح صدر می‌دهد و روح او را پیراسته می‌کند و رشد می‌دهد و شاید حکمت اینکه خداوند برای اولین مرتبه وحی را بر پیامبرش در خواب نازل فرمود، این باشد که اگر خداوند وحی را با رویا آغاز نمی‌کرد و ناگهان فرشته به سراغ پیامبر اکرم ﷺ می‌آمد، امکان داشت دچار نوعی اضطراب و پریشانی می‌شد و نمی‌توانست از فرشته چیزی فرا بگیرد. از این رو حکمت خداوند متعال اقتضا نمود که در ابتدا در خواب بر ایشان وحی بفرستد تا با آن خو بگیرد[۱] و رویای صالحه آن گونه که در حدیث شریف آمده است، بخشی از چهل و شش قسمت نبوت است[۲] و عده‌ای از علما از جمله بیهقی مدت رویای صادقانه راشش ماه دانسته‌اند.

باید دانست که چیزی از آیات قرآن در حال خواب بر پیامبر اکرم ﷺ نازل نشده است؛ بلکه تمام قرآن در حال بیداری بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است و رویای صادقانه نوعی بشارت در دنیا است؛ چنانکه از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: «از بشارتها در زندگی دنیا، خواب شایسته و نیکوست که به شخص یا کسی دیگر الهام می‌گردد.»[۳]

آن حضرت قبل از نزول جبرئیل در غار حرا، خوابهای زیبایی می‌دید و در حالی بیدار می‌شد که شرح صدر پیدا می‌کرد و دریچۀ قلبش به روی تمام زیباییهای زندگی

۱- *منامات الرسول*، عبدالقادر، الشیخ ابراهیم، ص ۵۷.

۲- *الرویا ضوابطها و تفسیرها*، هشام احمصی، ص ۷.

۳- *ابن ماجه*، کتاب تعبیر الرویا، شماره ۳۸۹۹، حسن الاسناد.

گشوده می‌شد[۱]. تمام روایتهایی که در مورد آغاز وحی وجود دارند، بر این اجماع دارند که سرآغاز وحی بر پیامبر به وسیلهٔ رویاهای صادقانه بوده است که در خواب هر چه می‌دید، عیناً در بیداری به صورت کامل تحقق می‌یافت. چنانکه عایشه رضی الله عنها که از فصیح‌ترین عربها بود روشنی خواب پیامبر اکرم ﷺ را به روشنایی صبح که تاریکی شب را می‌زداید، تشبیه کرده است و این تصویری است که دنیای عرب اگر خرمن بزرگ فصاحت و بلاغت خود را غربال نماید، کلمه‌ای رساتر از این نمی‌توانند بیابند.[۲]

۲- خلوت گزینی

خلوت گزینی بیش از همه چیز، مورد علاقهٔ پیامبر اکرم ﷺ بود. او در غار حرا می‌نشست و به عبادت می‌پرداخت تا از مشغولیتهای زندگی و همنشینی با مردم دور باشد و قوای ذهنی و فکری‌اش و احساسات روحی و روانی و تواناییهای عقلی‌اش را برای مناجات با آفریننده جهان هستی به کار گیرد.[۳]

غاری که پیامبر اکرم ﷺ به آن رفت و آمد می‌نمود، انسان را به تأمل و تفکر وا می‌دارد؛ چراکه با نگاه کردن به هر سو کوههایی را می‌بینی که گویا آرام در برابر عظمت خدا سر به سجده گذاشته‌اند و جز آسمانی صاف و گسترده چیزی دیگر توجه‌ات را بر نمی‌انگیزد و شاید فردی که نگاهش تیز باشد از آنجا مکه را ببیند.[٤]

این خلوت گزینی که پیامبر اکرم ﷺ به آن تمایل یافته بود، نوعی آمادگی ویژه و پاکسازی وجود از وابستگیهای مادی و انسانی و الزام ساختن نفس به تربیت الهی و تأدیب ربانی بود. عبادت پیامبر اکرم ﷺ قبل از نبوت، تفکر در شگفتی آفرینش آسمانها و نگاه به نشانه‌های خداوند در هستی بود که بیانگر نوآوری و شگفتی آفرینش و قدرت بزرگ الهی و نظم محکم و ابداع بزرگ خداوند می‌باشند.[۱]

۱- *طریق النبوة و الرساله*، ص ۲۲.

۲- ***محمد رسول الله محمد***، صادق عرجون، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳- همان.

۴- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۲۵۶.

۱- ***محمد رسول الله***، محمد صادق عرجون، ج ۱، ص ۴۶۹.

از سنتهای پیامبر، سنت اعتکاف در رمضان است[1]. این سنت برای هر مسلمانی، اعم از حاکم، عالم، رهبر تاجر و یا تمامی قشرهای جامعه، برای زدودن آلایشهای وجودش مهم است؛ چراکه باید وضعیت خود را در پرتو قرآن و سنت درست کنیم و قبل از اینکه مورد محاسبه و بازخواست قرار بگیریم، خودمان از خود محاسبه بگیریم.[2]

دعوتگران باید مدتی از وقتشان را به بازیابی و بررسی فراگیر و توبه و اندیشیدن در وضعیت دعوت و ضعف و توان خود و پی بردن به عامل کاستیها و شناخت وضعیت حاکم بر پیرامونشان با تمام تفاصیل و خوبیها و بدیهای آن، اختصاص بدهند. البته هر گاه فساد، شیوع یابد و دنیا ترجیح داده شود و پیروی از هواهای نفسانی مطلوب باشد، گوشه‌نشینی و خلوت اشکالی ندارد، اما باید خلوت گزینی مثبت بوده و منفی نباشد و مطابق مقتضای راه حل پیش برود.[3]

در مورد گوشه‌نشینی و خلوت گزینی پیامبر اکرم ﷺ، عایشه رضی الله عنها فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ شبهای متوالی به عبادت می‌پرداخت.» شیخ محمد عبدالله دراز می‌گوید: «این کنایه است از اینکه این گونه شبها نه خیلی زیاد بود و نه خیلی کم و این بیانگر میانه روی پیامبر در کارها است که قبل و بعد از بعثت به آن پایبند بود. و میانه‌روی شعار ملت اسلام و رمز رهنمود پیامبر بزرگوار است.»[4]

۳- نزول وحی در غار حرا

پیامبر اکرم ﷺ در حالی که در غار حرا بود، جبرئیل نزد او آمد و گفت: بخوان. فرمود: من خواندن بلد نیستم. پس پیامبر اکرم ﷺ را در برگرفت و برای بار سوم مرا سخت فشار داد و گفت:

﴿ ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِی خَلَقَ ۝١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ۝٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ۝٣ ٱلَّذِی عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ﴾ (علق، ۱ — ٤)

۱- *الاساس فی السنه و فقها – السیرة النبویه*، سعید حوی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲- *فقه السیره*، غضبان.

۳- *الطریق الی المدینه*، محمد عبده.

۴- *المختار من کنوز السنه*، ص ۱۹، چاپ دوم، ۱۹۷۸، دارالانصار، القاهره.

«ای محمد! بخوان چیزی را که بر تو وحی شده است. بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه چیز را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان و پروردگارت بزرگوارتر و بخشنده‌تر است. همان خدائی که به وسیلهٔ قلم آموخت.»

اولین آیه‌های نازل شده بر پیامبر اکرم ﷺ، آیه‌های سورهٔ علق می‌باشد که در آن به آفرینش انسان از خون بسته‌ای می‌پردازد و خداوند به انسان چیزهایی آموخته که نمی‌دانسته است، پس خداوند انسان را با دانش، مورد احترام و شرافت قرار داده است و این امتیازی بود که آدم به وسیلهٔ آن بر فرشتگان برتری یافت. دانش، گاهی در ذهن و گاهی در زبان است و گاهی با نوشتن انجام می‌شود و با این آیه‌ها رسالت محمد آغاز گردید و این حادثه‌ای بزرگ بود؛ چنانکه سید قطب در ***فی ظلال*** می‌نویسد: این رخداد بزرگی بود و تلاش ما در جهت شناسایی بزرگی و عظمت این رخداد خارج از تصور ما باقی خواهد ماند؛ چراکه آن یک رخداد بزرگ و حقیقتی عظیم بود. دلالت آن نیز بزرگ و آثار و پیامدهای آن در تمام زندگی انسانها نیز بزرگ بود... و لحظه‌ای که این رخداد اتفاق افتاد، بدون گزافه‌گویی بزرگ‌ترین لحظه در زمین و در طول تاریخ بوده است. حقیقت اتفاقی که در این لحظه رخ داد چیست؟ حقیقت آن این است که خداوند بزرگ و جبار و قهار و متکبر و پادشاه تمام جهان خواست بر موجود کوچکی به نام انسان و ساکن در گوشه‌ای از هستی به نام زمین رحم نماید و خداوند این موجود را با انتخاب فردی از آنها برای اینکه محل فرود نور خداوندی و مکانی برای به ودیعت نهادن حکمتش و محل فرود سخنان وی باشد مورد اکرام و بزرگداشت قرار داده است.[۱]

در آغاز وحی الهی از قلم و اهمیت آن و دانش تقدیر شده و از جایگاه آن در ساخت و پرورش ملتها و امتها تقدیر به عمل آمده است و به این اشاره شده که بارزترین ویژگی انسان، علم و معرفت است.[۱]

در این رخداد بزرگ، جایگاه علم در اسلام روشن می‌شود؛ چراکه اولین سخنی که به پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌گردد، دستور به خواندن است:

﴿ ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ﴾

«بخوان به نام پروردگارت که آفریده است.»

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۶، ص ۳۹۳۶.

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۲۶۰.

اسلام همواره به دانش تشویق می‌نماید و به آن دستور می‌دهد و مقام اهل علم را بالا می‌برد و آنها را بر دیگران ممتاز می‌شمارد. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا قِيلَ ٱنشُزُواْ فَٱنشُزُواْ يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ﴾ (مجادله، ۱۱)

«وقتی به شما گفته می‌شود برخیزید! برخیزید. اگر چنین کنید، خداوند به کسانی از شما که ایمان دارند و از علم بهره برده‌اند، درجات می‌بخشد.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿ أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدٗا وَقَآئِمٗا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦۗ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ (زمر، ۹)

«(چنین شخص مشرکی بهتر است) یا کسی که در اوقات شب سجده‌کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‌شود و از غذاب آخرت خود را دور می‌دارد؟ و امیدوار رحمت پروردگار خویش است. بگو: آیا کسانی که علم و دانش دارند و می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابراند؟ تنها خردمندان پند و اندرز می‌گیرند.»

منبع علم مفید، خداوند است. اوست که انسان را به وسیلهٔ قلم، علم آموخت و به انسان چیزهایی آموخت که نمی‌دانست. هرگاه انسانها از این روش و شیوه دور شود و دانش او از برنامه و شیوه خداوند متعال جدا شود، علمش اسباب نابودی او می‌گردد.[۱]

٤- نزول وحی و مشکلات پیامبر اکرم ﷺ

جبرئیل، پیامبر اکرم ﷺ را چند بار فشار داد تا اینکه او را خسته کرد و از آن پس پیامبر با سختی و خستگی و سنگینی وحی را فرا می‌گرفت، آن طور که خداوند متعال فرموده است:

﴿ إِنَّا سَنُلۡقِي عَلَيۡكَ قَوۡلٗا ثَقِيلًا ﴾ (مزمل، ۵)

۱- *الوحی و تبلیغ الرساله*، یحیی الیحیی، ص ۳۴.

حکمت نزول وحی بر پیامبر اکرم ﷺ به این گونه به دلیل بیان اهمیت این دین و عظمت آن و اهتمام ورزیدن به آن و همچنین بیان این مسئله که امت اسلام پس از سختی و رنج فراوان به این دین رسیده است، می‌باشد.[۱]

پدیدهٔ وحی معجزه‌ای است برخلاف سنتها و قوانین طبیعی که پیامبر اکرم ﷺ، سخن خداوند (قرآن) را توسط فرشته (جبرئیل) فرا می‌گیرد و از روی الهام و تأمل درونی و احساس و عواطف نیست؛ بلکه وحی بیرون از وجود پیامبر تحقق می‌یابد و وظیفه پیامبر حفظ و رساندن آن به امت است، اما بیان و تفسیر وحی با توجه به احادیث و فرمایشات پیامبر اکرم ﷺ از جانب خود پیامبر انجام می‌شود.[۲]

در حقیقت، وحی اساسی است که تمام حقایق دین از قبیل عقاید و احکام دینی بر اساس آن مرتب می‌شوند. بنابراین، مستشرقان و قبل از آنان ملحدان به طعنه زدن و ایجاد شک و تردید در وحی پرداخته و کوشیده‌اند تا پدیده وحی را تأویل کنند و واقعیت و حقیقت آن را طوری که از طریق صحاح سته و مورخان مورد اعتماد به ما رسیده است، تحریف نمایند بنابراین، برخی از مستشرقان و ملحدان می‌گویند : «محمد قرآن و اصول اسلام را از بحیرای راهب آموخته است و برخی گفته‌اند: محمد مردی بوده که دارای حالت عصبی و جنون یا مبتلا به بیماری صرع بوده است.»[۳]

اما برخلاف گفته‌های نادرست و غیرمنطقی آنان، در حقیقت محمد در غار حرا به سر می‌برد که ناگهان جبرئیل با پیام الهی بر او نازل شد و به او گفت : بخوان و این پدیده فرایندی ذاتی و داخلی نیست که از سخن گفتن با خویشتن و احساس درونی محض نشأت گرفته باشد؛ بلکه وحی، استقبال و فراگرفتن از حقیقتی بیرونی است که با ذات و درون او ارتباطی ندارد و این موضوع که جبرئیل سه مرتبه پیامبر اکرم ﷺ را به شدت فشار می‌دهد و می‌گوید: «بخوان» تأییدی است برای اینکه وحی از بیرون آموخته می‌شود و این عمل جبرئیل به خاطر تفهیم همین مطلب بوده که ممکن است تصور شود که وحی از یک خیال درونی سرچشمه می‌گیرد. پیامبر اکرم ﷺ از آنچه دید و شنید، دچار ترس و هراس گردید و در حالی که لرزه به اندامش افتاده بود، شتابان به خانه‌اش بازگشت و این دلالت می‌نماید که پیامبر اکرمﷺ به رسالت و نبوتی که به

۱- همان، ص ۳۰ - ۳۱.

۲- *السیرة النبویة الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳- *فقه السیرة النبویه*، بوطی، ص ۶۴.

زودی بار گران آن به دوش او گذاشته خواهد شد و به رساندن آن به مردم موظف می‌گردد، شوق و علاقه‌ای نداشت؛ چنانکه خداوند متعال با تأیید و تأکید این مطلب می‌فرماید:

﴿ وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ۝٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ ﴾

(شوری، ۵۲ — ۵۳)

«همچنین به تو نیز به فرمان خود روحی را (که قرآن است و مایه حیات می‌باشد) وحی کردیم. تو قبلاً نمی‌دانستی که کتاب چیست. ولی ما قرآن را نور عظیمی قرار دادیم که به وسیلهٔ آن هر که را از بندگانمان بخواهیم، هدایت کنیم و تو قطعاً به راه راست رهنمود می‌سازی.»

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ۝١٥ قُل لَّوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوۡتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَدۡرَىٰكُم بِهِۦۖ فَقَدۡ لَبِثۡتُ فِيكُمۡ عُمُرٗا مِّن قَبۡلِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ﴾

(یونس، ۱۵ – ۱٦)

«وقتی آیات روشن ما بر آنها تلاوت می‌شود، کسانی که به ملاقات ما امیدی ندارند، می‌گویند: قرآنی غیر از این بیار یا آن را عوض کن. بگو: من نمی‌توانم آن را از طرف خود عوض کنم. من پیروی نمی‌کنم مگر از وحیی که به من می‌شود. من در صورت مخالفت، از عذاب روز بزرگ پروردگارم می‌ترسم.»

تداوم وحی و حدیث صحیح عایشه(رض) در مورد حقیقت وحی، خط بطلانی است بر عقاید و دیدگاههای کسانی که در مورد آن شک و تردید دارند. دکتر بوطی در این مورد، زیبا سخن گفته و چند مسئله را بیان داشته است:

۱- تفاوت واضحی که میان قرآن و حدیث وجود دارد اینکه، وقتی قرآن نازل می‌شد، فوراً به دستور رسول خدا، نوشته می‌شد در حالی که در مورد حدیث به همین اکتفا می‌نمود که یارانش آن را به خاطر بسپارند؛ زیرا قرآن با همان کلمات و حروف توسط جبرئیل نازل می‌شد، اما کلمات حدیث چنین نبود؛ بلکه کلمات و ترکیب آن از جانب خود پیامبر ﷺ بود و فقط معنایش از جانب خدا بود. بنابراین، رسول الله، از این پرهیز می‌کرد که سخن خداوند با سخنان وی مخلوط شود.

۲- وقتی دیدگاه پیامبر اکرم ﷺ را در بعضی از مسائل جویا می‌شدند یا پاسخ آن را نمی‌داد و یا گاهی زمانی طولانی سکوت اختیار می‌کرد تا اینکه آیه‌ای از قرآن در مورد آن پرسش نازل می‌شد و گاهی پیامبر اکرم ﷺ در بعضی مسائل به صورت شخصی عمل می‌کرد. آن گاه آیه‌ای نازل می‌شد و او را توجیه می‌نمود و چه بسا به خاطر آن مورد عتاب و سرزنش قرار می‌گرفت.

۳- پیامبر بی‌سواد بود و امکان ندارد که انسان به وسیلهٔ مکاشفهٔ درونی، حقایقی از تاریخ مانند داستان یوسف ﷺ و حکایت مادر موسی که نوزادش را به دریا انداخت و داستان فرعون و دیگران را بداند و بیسوادی وی نیز به خاطر حکمتی بود که خدا می‌خواست:

﴿ وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ﴾ (عنکبوت، ٤٨)

«اگر درباره چیزی که به تو نازل شده است، در شک و تردید هستی، از کسانی سؤال کن که قبل از تو کتابهای آسمانی را می‌خوانده‌اند. بی‌گمان حق از جانب پروردگارت برای تو آمده است، پس از زمرهٔ مترددان مباش.»

٤- سابقه راستگویی و صداقت پیامبر اکرم ﷺ تا چهل سالگی در میان قومش مستدعی این است که قبل از آن با خود راستگو بوده است. بنابراین، باید در نخستین برسی خود از پدیده وحی، در مورد آن پدیده قضاوت نماید که آیا کسی که بر او وحی آورده است، فرشته‌ای از جانب خداست و یا دچار نوعی تردید و خیال گشته است. چنانکه خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿ فَإِن كُنتَ فِي شَكّٖ مِّمَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ فَسۡـَٔلِ ٱلَّذِينَ يَقۡرَءُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكَۚ لَقَدۡ جَآءَكَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ

ٱلۡمُمۡتَرِينَ ﴿٩٤﴾ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴾ (یونس، ۹٤ – ۹٥)

«اگر تو در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم، شک و تردید داری، پس از کسانی که کتاب قبل از تو را می‌خوانند بپرس و حق از جانب پروردگارت نزد تو آمده است، پس از شک کنندگان مباش و از کسانی مباش که آیات خدا را تکذیب نمودند. آن گاه از خسارت دیدگان می‌شوی.»

روایت شده است که پیامبر اکرم ﷺ بعد از نزول این آیه گفت: «شک نمی‌کنم و نمی‌پرسم.»[1]

۵- انواع وحی

از نظر علما و ابن قیم انواع و مراتب وحی عبارتند از:

۱- رؤیای صادقانه

آغاز وحی با رؤیای صادقانه بود و آن حضرت خوابی نمی‌دید مگر اینکه مانند روشنایی صبح تحقق می‌یافت و در حدیث آمده است: خواب پیامبر وحی است و خداوند متعال در حق ابراهیم و اسماعیل عليهما السلام گفته است:

﴿ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ ﴾

«ای فرزندم درخواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم.»

۲- الهام

الهام یعنی اینکه فرشته در قلبش چیزی القاء کند بدون آنکه او فرشته را ببیند؛ چنانکه پیامبر فرمودند: «**إن روح القدس نفث فی روعی**[1].» «**لن تموت نفس حتی تستکمل رزقها و اجلها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب**[2]» یعنی روح القدس این مطلب را در قلبم القاء نمود که هیچ کس مزه مرگ را نخواهد چشید مگر آنکه پیش از آن روزی‌اش را در دنیا به تمام و کمال دریافت کرده باشد، پس از خدا بترسید و زیبا بخواهید.

۱- اخرجه الطبرانی، ۱۷۹۰۶، ۱۷۹۰۸ – *تفسیر قرطبی*، ج ۸، ص ۳۴۰.

۱- حدیث صحیح بشواهده، *زاد المعاد*، ج ۱، ص ۷۹، مؤسسه الرساله.

۲- همان.

۳- نزول وحی با صدایی همانند صدای بانگ جرس

این وحی سخت‌ترین و سنگین‌ترین نوع وحی بر پیامبر اکرم ﷺ بود؛ چنانکه در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: گاهی وحی بر من مانند صدای زنگ می‌آید که از همهٔ انواع وحی بر من سخت‌تر است و از من در حالی جدا می‌شود که آنچه را که گفته است، فرا گرفته‌ام و گاهی نیز فرشته به صورت یک مرد برایم ظاهر می‌شود و آنچه را می‌گوید حفظ می‌کنم.[1]

٤- سخن گفتن به صورت مستقیم با خدا

در این گونه وحی، خداوند بدون وساطت فرشتگان با پیامبران سخن می‌گوید، همان گونه که با موسی بن عمران سخن گفت و این مرتبه از وحی برای موسی به طور قطعی با نص قرآن ثابت است، امّا برای پیامبر اکرم ﷺ از طریق حدیث اسراء به اثبات می‌رسد.[2]

۵- نزول فرشته به صورت اصلی خویش

اینکه فرشته وحی را به صورت اصلی‌اش که خداوند آن را به آن صورت آفریده است، می‌بیند و آنچه را خداوند اراده نماید، بر او وحی می‌نماید.

٦- تجسم فرشته وحی نزد پیامبر اکرم ﷺ در قالب یک فرد عادی و معمولی

در این گونه از وحی، آن حضرت را مورد خطاب قرار می‌دهد و او هر آنچه را که فرشته می‌گوید در می‌یابد و فرا می‌گیرد. در این مرتبه از وحی است که گاهی صحابه نیز فرشته وحی را می‌توانستند ببینند.[1]

نزول وحی بر پیامبر خدا آغاز دوران جدیدی در حیات جامعهٔ انسانی پس از اینکه بشر در ظلمتکده، راه را گم کرده و سرگردان شده، به حساب می‌آمد.

براساس نص حدیث نزول وحی بر پیامبر اکرم ﷺ با وجود اینکه او از همه مردم دلیرتر و قوی‌تر بود، چنانکه در خلال بیست و سه سال زندگی دوران رسالت حوادث مختلفی پدید آمد که بیانگر شجاعت و قوت قلب وی می‌باشند، دشوار بود و علّت دشواری وحی این بود که کلام خدا توسط بزرگ فرشتگان بر بزرگ‌ترین فرد بشر نازل

۱- *بخاری*، کتاب بدء الوحی، شمارهٔ ۲.

۲- *الروی و الاحلام فی النصوص الشرعیه*، اسامه عبدالقادر، شمارهٔ ۱۰.

۱- *زادالمعاد فی هدی خیر العباد*، ج ۱، ص ۳۳ – ۳۴.

می‌شد. به راستی که وضعیتی ترسناک و مسئولیت بزرگی بود برای کسی که توان تحمل آن را نداشت مگر کسی که خداوند او را برای به دوش گرفتن این رسالت و رساندن آن برگزیده باشد.[1]

چنانکه در روایتی آمده است که رسول الله فرمود : «**لقد خشیت علی نفسی**» بر جان خود می‌ترسم و احساس خطر می‌کنم. همچنین عایشه می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ بعد از نزول اولین آیات وحی در حالی برگشت که قلبش به شدت می‌تپید، نزد خدیجه آمد و گفت : «مرا بپوشانید مرا بپوشانید» آنها او را پوشاندند تا اینکه ترس و هراس از او دور شد.» و در روایتی دیگر که بخاری و مسلم از عایشه روایت کرده‌اند فرمود: «من او را دیده‌ام، یعنی پیامبر را، که در روز خیلی سرد وحی بر او نازل می‌شد و در حالی نزول وحی تمام می‌شد و از او جدا می‌گشت که از پیشانی‌اش عرق سرازیر بود.»[2]

عباده بن صامت رضی الله عنه نیز می‌گوید: «وقتی وحی بر پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌شد از شدت آن اندوهگین و چهره‌اش متغیر می‌شد.»[3]

٦- نقش خدیجه رضی الله عنها در گسترش اسلام

پیامبر اکرم ﷺ در حالی که قلبش به شدت می‌تپید و نزد خدیجه بنت خویلد برگشت و گفت مرا بپوشانید! او را پوشاندند تا اینکه هراس از او دور شد. پیامبر اکرم ﷺ ماجرا را به اطلاع خدیجه رسانید و گفت: بر خودم می‌ترسم و احساس خطر می‌کنم. خدیجه گفت : نه هرگز، سوگند به خدا که خداوند تورا خوار نمی‌کند؛ تو پیوند خویشاوندی را برقرار می‌داری و بینوایان را کمک می‌کنی و بار دیگران را بر دوش می‌کشی و مهمان‌نواز هستی و کسانی را که در راه حق دچار گرفتاری و مشکلات می‌شوند، یاری می‌دهی.

گفتار خدیجه بر قوت قلب او دلالت می‌نماید؛ زیرا او از شنیدن این خبر پریشان نشد و نترسید و با آرامش از ماجرای اتفاق افتاده استقبال کرد و علاوه بر این رفتن او نزد ورقه بن نوفل و بازگو کردن ماجرا برای او بیانگر قوت قلب خدیجه می‌باشد[1].

۱- *التاریخ الاسلامی مواقف و عبر*، حمیدی، ج ۱، ص ۶۰.

۲- *البخاری*، کتاب بدء الوحی، شمارة ۳ - *مسلم*، کتاب الفضائل، شمارة ۲۳۳۳.

۳- *مسلم*، کتاب الفضائل، شمارة ۲۳۳۴.

۱- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۱، ص ۶۱.

واکنش خدیجه در برابر خبر وحی بر گستردگی ادراک او دلالت می‌نماید؛ چراکه او آنچه را شنیده بود با وضعیت واقعی پیامبر مقایسه کرد و فهمید که چون محمد بر خوبیهای اخلاقی خو گرفته است، هیچ گاه خداوند او را خوار نخواهد کرد و این توصیف خدیجه در مورد پیامبر که پیوند خویشاوندی را برقرار می‌دارد بیانگر این مطلب است که هر کس چنین کند، آمادگی لازم را دارد که به سایر مردم خیر و خوبی برساند؛ زیرا رفتار انسان با خویشاوندانش آیینه‌ای برای هویدا شدن اخلاق او است. اگر در به دست آوردن و جمع نمودن خویشاوندانش با خوبی کردن به آنها موافق شود، طبیعی است که در به دست آوردن دیگران موفق‌تر خواهد بود.[۱]

ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها براساس فطرت و شناخت خود از سنتهای خدا در آفرینش الهی و براساس یقینی که به سرمایه بزرگ اخلاقی پیامبر اکرم ﷺ داشت که هیچ انسانی در زندگی عادی خود و در برخوردبا مردم از چنین سرمایه‌ای برخوردار نیست و همچنین با الهام از سوابق محمد که مورد عنایت خداوند بود و نشان می‌داد که محمد مورد بزرگداشت خداست، ایمان آورد.[۲]

خصوصیات ذاتی و درونی پیامبر اکرم ﷺ خدیجه را واداشت تا بلافاصله ایمان بیاورد؛ زیرا او یقین داشت که شوهرش دارای سرشت و خصلتهای نیک کامل است و بهترین و کامل‌ترین خصلتها آن است که موفقیت انسان را تضمین بکند. بنابراین، خدیجه از متصف بودن محمد به آن صفات و ویژگیهای کمال چنین استنباط کرد که او هرگز در معرض خواری قرار نخواهد گرفت؛ چون خداوند او را بر خوبیهای اخلاقی سرشته بود. طوری که در داشتن کمالات و خوبیهای اخلاقی ضرب المثل بود و سابقه نداشت که خداوند یکی از بندگانش را با صفات و اخلاق نیک بیاراید، سپس او را در زندگی خوار و ذلیل بگرداند. پس چگونه با محمد که در اوج صفات کمال است، چنین می‌نماید؟![۱]

خدیجه تنها به این اکتفا نکرد؛ بلکه نزد پسر عمویش، عالم بزرگوار ورقه بن نوفل، رفت. ورقه که عالمی نصرانی بود و از تعالیم انجیل آگاهی داشت، منتظر ظهور ایشان بود، سخنان ارزنده‌ای گفت که اثر خوبی در پا برجایی و تقویت قلب پیامبر گذاشت.

۱- همان، ج ۱، ص ۶۴.

۲- *محمد رسول الله محمد*، الصادق عرجون، ج ۱، ص ۳۰۷.

۱- همان، ص ۲۳۲.

همچنین ورقه پیامبر را خبر داد که رازدار بزرگ با او سخن گفته است که سفیر میان خدا و پیامبرانش می‌باشد. از اشعار ورقه نیز به این نتیجه می‌رسیم که منتظر مبعث پیامبر اکرم ﷺ بوده است:

لججت و کنت فی الذکری لجوجا	**لهمٍّ طالما بعث النشیجا**
و وصف من خدیجه بعد وصف	**فقد طال انتظاری یا خدیجا**
ببطن المکّتین علی رجائی	**حدیثک ان اری منه خروجا**
بما خبّرتنا من قول قِسٍّ	**من الرهبان اکراه ان یعوجا**
بان محمدا سیسود فینا	**و یخصم من یکون له حجیجا**[1]

«نابینا شده‌ام و حافظه‌ام یاری نمی‌دهد. به خاطر اندوهی که از دیرباز اشکها را جاری می‌سازد. خدیجه مکرر توصیف نمود و انتظار من ای خدیجه طولانی شده است. برحسب گفته‌های تو من امیدوارم که در دل شهر مکه ظهور بکند. با توجه به گفته‌های تو و براساس سخن راهبان من امیدوارم که محمد به زودی سرور ما بشود و با کسانی که علیه او قیام می‌کنند، بجنگد.»

بدین صورت ورقه بن نوفل رسالت پیامبر اکرم ﷺ را تصدیق نمود و پیامبر در مورد ورقه گواهی داد که در بهشت است؛ چنانکه از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر گفت: «به ورقه ناسزا نگویید، من برای او یک یا دو باغ (در بهشت) دیده‌ام.»[1]

همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که خدیجه رضی الله عنها از پیامبر اکرم ﷺ در مورد ورقه پرسید، فرمود: «در خواب او را دیدم که لباس سفید بر تن داشت، پس چنین می‌پندارم که اگر اهل دوزخ می‌بود، لباس سفید بر تن نمی‌داشت.»

ابویعلی با سند حسن از جابر بن عبدالله روایت نموده است که از پیامبر اکرم ﷺ در مورد ورقه بن نوفل پرسیدند، فرمود: «در خواب دیدم که او در بهشت است و لباس ابریشمی بر تن دارد.»[2]

خدیجه نقش بسیار مهمی در زندگی پیامبر اکرم ﷺ ایفا نمود؛ زیرا در جامعه و قومش دارای شخصیت مهمی بود و از نظر مهربانی و بردباری و فرزانگی و قاطعیت و

۱- *سیره*، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۴.

۱- *المستدرک*، ج ۲، ص ۶۰۹.

۲- *مجمع الزوائد*، ج ۹، ص ۴۱۶.

دیگر خوبیهای اخلاقی دارای کفایت بود و حکمت خداوند در مورد ازدواج پیامبر اکرمﷺ و خدیجه این بود که پیامبر الگوی جهانیان و به ویژه سرمشق دعوتگران به سوی خدا بود، پس ازدواج ایشان و خدیجه در واقع الهامی است از جانب خداوند به تمامی حاملان دعوت اسلامی که در این زمینه به داعی بزرگ تأسی بجویند تا اهداف بلندی که آنان برای تحقق آن تلاش می‌نمایند، برایشان محقق شود.[۱]

خدیجه، نمونه‌ای زیبا و الگویی والا برای همسران داعیان دین است؛ زیرا داعیان راه خدا با سایر مردانی که از زیر بار دعوت شانه خالی می‌کنند، تفاوت دارند و هیچ گونه شباهتی بین داعیان و دیگران وجود ندارد؛ چراکه او صاحب هدف و رسالت است و از اینکه امت تباه می‌شود و فساد منتشر می‌گردد و قدرت مفسدان فزونی می‌یابد، اندوهگین می‌شود. داعی به خاطر مشکلاتی از قبیل توطئه‌های دشمنان اسلام و ستم گرسنگی و تحقیری که مسلمانان در شرق و غرب به آن گرفتاراند، اندوهگین است و از آواره شدن و شکنجه گردیدن و در تنگنا قرار گرفتن دعوتگران رنج می‌برد. داعی، صاحب پیامی است که واجب است آن را به دیگران برساند و چنین وظیفه و مسئولیتی، فرصت زیادی می‌خواهد که اوقات خواب و استراحت و اوقات همسر و فرزندانش را از او می‌گیرد. این مسئولیت، قربانی کردن مال و وقت و تمام دنیا را می‌طلبد به شرطی که دعوت در راه خدا و برای رضای خدا باشد. دعوتگر به همسری نیاز دارد که فریضهٔ دعوت الی الله و اهمیت آن را درک کند وتمام کارهایی که شوهرش انجام می‌دهد و سختیهایی که متحمل می‌گردد و دشواریهایی که از آن رنج می‌برد را درک نماید و آن گاه با حمایت از او کارش را آسان نماید و او را در آن یاری دهد نه اینکه مانع وخاری بر سر راه شوهرش باشد[۱]. زن نیک و پارسا نقش مهمی در موفقیت دعوت دارد و خدیجه(رض) نه تنها راه کمال و ترقی پیامبر اکرم ﷺ را نسبت؛ بلکه خود او نیز در تمامی مقاطع مختلف و حتی از اولین لحظه‌های نزول وحی همانند بالی جهت پرواز سریع‌تر پیامبر ﷺ قرار گرفت. بدون تردید زن صالح و نیکوکار که آمادگی پذیرفتن چنین رسالتی را داشته باشد، نقش بزرگی در موفقیت شوهر در رسیدن به اهدافش دارد؛ به ویژه در مسئولیتهایی که مخاطبان اصلی آنها، مردم می‌باشند. دعوت به خداوند بزرگ‌ترین باری است که انسان آن را به دوش می‌کشد، پس اگر داعی راه خدا، موفق

۱- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۱، ص ۶۹.

۱- *وقفات تربویه من السیره النبویه*، البلالی، ص ۴۰.

شود با همسری نیکوکار و دارای کفایت ازدواج نماید، در رفتار با دیگران نیز موفق خواهد بود.[۱]

پس رسول الله زیبا فرموده است که: «**الدنیا متاع و خیر متاع الـدنیا المـرأة الصـالحه**» «دنیا، متاع و کالایی است و بهترین متاع دنیا، زن صالح و نیکوکار است.»[۲]

۷- وفاداری پیامبر نسبت به خدیجه رضی الله عنها

پیامبر اکرم ﷺ نمونه‌ای والا در وفاداری و نیکی کردن با اهل نیکی بود. او نسبت به همسر مخلص خود در زندگی و پس از مرگش نهایت وفادار بود و او را در زندگی به خانه‌ای در بهشت مژده داد وسلام خدا و جبرئیل را به او رسانید. از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: «جبرئیل نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت این خدیجه است پیش تو آمده وظرفی پر از آب و غذا همراه دارد، چون به نزد تو آمد از جانب پروردگارش و از جانب من به او سلام برسان و به خانه‌ای طلایی در بهشت مژده‌اش بده که هیچ سر و صدا و کدورت و رنجی در آن نخواهد بود.»[۱]

عایشه وفاداری پیامبر را نسبت به خدیجه پس از مرگ وی چنین بیان می‌دارد: «بر هیچ یک از زنان پیامبر به اندازه خدیجه رشک نمی‌بردم. من او را ندیده بودم، اما پیامبر اکرم ﷺ به کثرت از او یاد می‌کرد و گاهی گوسفندی را می‌کشت و سپس آن را قطعه قطعه می‌نمود و به دوستان خدیجه می‌فرستاد. گاهی به او می‌گفتم: گویا در دنیا زنی غیر از خدیجه وجود نداشته است؟ می‌فرمود: او چنین و چنان بود و من از او فرزند داشتم[۲].» و هنگامی که یکی از خواهران خدیجه اجازهٔ ورود نزد پیامبر اکرم ﷺ خواست، ایشان اظهار شادمانی و سرور نمود؛ چون به یاد خدیجه افتاد. از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : «هاله بنت خویلد، خواهر خدیجه اجازه خواست نزد پیامبر بیاید. پیامبر اورا از صدایش که شبیه صدای خدیجه بود شناخت و خوشحال شد وگفت خدایا! هاله بنت خویلد است! من از شدت رشک بر خدیجه گفتم: چقدر تو، پیرزنی از

۱- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۱، ص ۶۸.

۲- *مسلم*، شمارة ۱۴۶۷، ص ۱۰۹۰، کتاب الرضاع.

۱- *مسلم*، کتاب فضائل الصحابه، ص ۱۸۸۷، شمارة ۲۴۳۲.

۲- *البخاری*، کتاب مناقب الانصار، ج ۷، ص ۱۳۲.

پیرزنان قریش را یاد می‌کنی که دندانهایش از پیری افتاده بود ودیر زمانی است که وفات کرده و خداوند زنان بهتری به تو داده است.»[۱]

همچنین پیامبر اکرم ﷺ زنانی را که در زمان خدیجه نزد آنها می‌آمدند، مورد احترام قرار می‌داد و می‌فرمود: حفظ پیمان و روابط از ایمان است.[۲]

۸- سنت دروغ انگاشتن و تکذیب پیامبران

ورقه گفت: ای کاش من تا زمان دعوت تو نیرومند می‌بودم! کاش تا آن زمان که قومت تو را از وطن بیرون می‌کنند، زنده بودم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آیا آنان مرا بیرون می‌کنند؟ گفت: بله. هیچ مردی همانند آنچه را که تو آورده‌ای، نیاورده است مگر اینکه همگان با او دشمنی آغاز کرده‌اند. اگر روزگار تو را دریابم، تو را شایسته یاری خواهم کرد[۱]. این حدیث بیانگر یکی از سنتها و قوانین ملتها در برخورد با داعیان خدا می‌باشد و آن سنت تکذیب و بیرون راندن است؛ چنانکه خداوند در مورد قوم لوط می‌فرماید:

﴿ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَخْرِجُوٓاْ ءَالَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴾ (نمل، ٥٦)

«پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: لوط و پیروانش را از شهر و دیار خود بیرون کنید، آنان مردمانی پاکدامن و بیزار از ناپاکیها هستند.»

و آن طور که قوم شعیب گفتند:

﴿ قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُواْ مِن قَوْمِهِۦ لَنُخْرِجَنَّكَ يَٰشُعَيْبُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَا ۚ قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَٰرِهِينَ ﴾

(الاعراف، ۸۸)

«اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم. مگر اینکه به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم. در حالی که دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟!.»

۱- *مسلم*، کتاب فضائل الصحابه، ص ۱۸۸۹، شمارة ۲٤۳۷.

۲- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۱، ص ۷۱.

۱- *البخاری*، کتاب الوحی - *مسلم*، ج ۲، ص ۱۹۷ – ۲۰٤.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِرُسُلِهِمۡ لَنُخۡرِجَنَّكُم مِّنۡ أَرۡضِنَآ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَاۖ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ رَبُّهُمۡ لَنُهۡلِكَنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾

(ابراهیم، ۱۳)

«کافران به پیغمبران خود گفتند: یا به آئین ما باز می‌گردید یا اینکه شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم، پس پروردگارشان به آنان پیام فرستاد که حتماً ستمکاران را نابود می‌کنیم.»

۹- فترت وحی

سیره‌نویسان در گذشته و حال از فترت وحی سخن گفته‌اند. حافظ ابن حجر می‌گوید: فترت وحی یعنی به تأخیر افتادن نزول وحی برای مدتی و علت این امر زایل شدن وحشت و هراس درونی ای بود که پیامبر اکرم ﷺ به آن دچار شده بود، لذا فترت وحی به وجود آمد تا به نزول مجدد وحی اشتیاق پیدا نماید[۱]. از جابربن عبدالله انصاری روایت است که پیامبر اکرم ﷺ در مورد فترت وحی گفت: «در حالی که راه می‌رفتم ناگهان صدایی شنیدم. چشمهایم را به بالا دوختم و دیدم فرشته‌ای که در غار حرا نزد من آمده بود، بر کرسیی در میان آسمان و زمین نشسته است، ترسیدم. پس بازگشتم و گفتم: مرا بپوشانید. آن گاه خداوند این آیه‌ها را نازل نمود:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ ۝١ قُمۡ فَأَنذِرۡ ۝٢ وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ ۝٣ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ ۝٤ وَٱلرُّجۡزَ فَٱهۡجُرۡ ﴾ (مدثر، ۱ — ۵)

«ای جامه بر سر کشیده، برخیز و بترسان و تنها پروردگارت را به بزرگی بستای و جامهٔ خویش را پاکیزه دار و خود را از آلودگیها پاک گردان.»

از آن پس وحی، مرتب نازل می‌شد[۲]. صفی الرحمن مبارک فوری می‌گوید: روایت ابن سعد از ابن عباس بر آن دلالت دارد که مدت فترت وحی چند روز بیش نبوده است و بعد از بررسی همه جانبه نیز به همین نتیجه می‌رسیم، اما آنچه مشهور است که مدت زمان فترت وحی سه سال یا دو سال و نیم بوده است به هیچ وجه درست نیست. باید

۱- *فتح الباری*، ج ۱، ص ۳۶.

۲- *البخاری*، بدء الوحی، شمارة ۴.

دانست که پیامبر اکرم ﷺ در دوران فترت، اندوهگین و دچار حیرت و دهشت بود[1] و آنچه برخی از سیره‌نویسان گفته‌اند که او بر فراز قلۀ کوهها می‌رفت تا خویشتن را به پایین بیندازد و جبرئیل برای او آشکار می‌شد و او را مژده می‌داد که پیامبر و رسول خدا است، حدیث مرسل و ضعیفی است و با عصمت پیامبران تضاد دارد.[2]

۱- *الرحیق المختوم*، ص ۷۹ – ۸۰.

۲- *الروض الانف*، سهیلی، ج ۲، ص ۴۳۳ – ۴۳۴.

فصل دوم
دعوت پنهانی

دستور خداوند درباره ابلاغ رسالت

محمد به یقین رسید که پیامبر خدای مهربان و بزرگوار گردیده است و جبرئیل برای بار دوم نازل گردید و این فرمودۀ الهی را به او ابلاغ نمود:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ ۝١ قُمۡ فَأَنذِرۡ ۝٢ وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ ۝٣ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ ﴾

(مدثر، ۱ — ٤)

این آیه‌ها که یکی پس از دیگری نازل می‌شدند، در حقیقت اعلامی بودند به پیامبر اکرم ﷺ که زمان استراحت و خواب و آرامش گذشته است و اینک کار بزرگی بر عهدۀ تو است که آمادگی و بیداری می‌طلبد. وقت آن رسیده است که رسالت را با تمام سنگینی و خطیر بودن آن به دوش بگیری و درصدد تبلیغ و تبشیر و انذار مردم برآیی و با وحی نیز انس بگیری و علاوه بر آن می‌بایست در برابر خستگی وحی قوی باشی؛ زیرا وحی منبع رسالت و یاور دعوت تو است.[1]

این آیه‌ها علاوه بر اینکه اولین دستور تبلیغ و دعوت به شمار می‌روند، در آن نیز خلاصۀ رسالت محمد ﷺ بیان شده است که عبارت‌اند از: یکتاپرستی، ایمان داشتن به روز قیامت، پاکیزه کردن وجود و دور کردن فساد از جماعت و جلب فایده.[2]

این آیه‌ها پیامبر اکرم ﷺ را تحریک می‌نمود تا برای به دوش گرفتن و تبلیغ پیامهای پروردگارش بپاخیزد و با دعوت خویش به جلو حرکت کند و به موانع توجهی ننماید. آیۀ ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ ﴾ علاوه بر اینکه ندائی مملو از لطف و مهربانی بود، در حقیقت اعلامی بود برای تحریک اراده و دوری گزیدن از اوقات خواب و استراحت و به دنبال این ندا دستور قطعی به برخواستن داده شد : «قُمْ» (برخیز) و با اراده‌ای قاطع و جدی

۱- *فقه السیره*، غزالی، ص ۹۰.

۲- *دولة الرسول من التكوين الى التمكين*، کامل سلامه، ص ۱۸۱.

جهت محقق نمودن وظیفه ابلاغ پیام الهی حرکت کن و بپا خیز. و اینکه فرمود: «أَنْذِرْ» (بیم ده) بیانگر آن است که این دعوت نیازمند شکیبائی و جهاد است و سپس برای تقویت ارادۀ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ﴿ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴾ یعنی در برابر موانع و مشکلات راه، هرچند که بزرگ باشند، توجه نکن و امور مردم را بزرگ مپندار و احساس ضعف ننما و جز پروردگارت هیچ کسی را تعظیم مکن که تو را زمانی که در کمر پدر و شکم مادر بودی، حفاظت نمود و بر سفره فضل خویش پرورش داد و با احسان وجود خویش، مورد عنایتت قرار داد بعد از آنکه تو را از نظر جسمی و اخلاقی برای برعهده گرفتن امانت بزرگ‌ترین رسالت خویش آماده نمود و به پیامبری برگزید ﴿ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴾ پس هر تعظیم و تکبیر و بزرگداشتی تنها برای خداوند بجاست و هیچ کسی و هیچ چیزی از آفریده‌هایش با او در آن مشارکت ندارد.[1]

و فرمودۀ خداوند: ﴿ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴾ گویا به پیامبر اکرم ﷺ گفته شده است، گرچه تو فطرتاً پاک و پاکیزه هستی و با خوبیهای اخلاقی که خداوند تو را به آن آراسته نموده است و در اوج و کمال انسانیت می‌باشی و با رسالتی که خداوند به تو بخشیده است، تو را برای این روز آماده نموده است، لذا بیشتر نیاز به پاکیزه داشتن خودداری؛ پس به خوبیها در زندگی و رفتار خود با انسانها و سایر موجودات بیفزا؛ چراکه تو امروز پیامبر خدا برای جهانیان هستی و کمال رسالت و پیغام خداوندی در کمال اخلاق اجتماعی متبلور خواهد شد و صبر و بردباری و بخشش و نیکوکاری نکات برجسته اخلاق اجتماعی‌اند و باید در تبلیغ دعوت به سوی خدا کوشا باشی و هیچ اذیت و آزاری و بلاهای کمرشکن تو را از رفتن به سوی هدف باز ندارد.[2]

و در این گفته خداوند که ﴿ وَٱلرُّجْزَ فَٱهْجُرْ ﴾ گویا به پیامبر اکرم ﷺ گفته شده است آنچه فطرتاً و طبعا ترک نموده‌ای، باید قصد و نیت تو در ترک گفتن آن، عمل به وظیفه و به جا آوردن عبادت باشد تا برای امت الگو قرار گیری و در پرتو رهنمود رسالت تو بیانگر پاکی امت تو باشد.[3]

۱- *محمد رسول الله*، صادق عرجون، ج ۱، ص ۵۸۹ – ۵۹۱.

۲- همان، ص ۵۹۲.

۳- همان، ص ۵۹۳.

آغاز دعوت پنهانی

بعد از نازل شدن آیه‌های سوره مدثر، پیامبر اکرم ﷺ به صورت پنهانی دعوت خود را شروع نمود، طبیعی بود که باید از خانواده و دوستان و خویشاوندانش آغاز می‌کرد.

۱- اسلام آوردن خدیجه رضی الله عنها

نخستین زنی که به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آورد و یا نخستین فردی که به ایشان ایمان آورد، خدیجه رضی الله عنها بود. او اولین کسی بود که وحی الهی را از زبان پیامبر اکرمﷺ شنید و اولین کسی بود که قرآن را تلاوت کرد و نیز اولین کسی بود که نماز را از پیامبر اکرم ﷺ یاد گرفت، در نتیجه خانه خدیجه بعد از غار حرا نخستین مکانی است که جبرئیل بر پیامبر اکرم ﷺ آیه‌های الهی را تلاوت نمود.[۱]

اولین چیزی که خداوند بعد از اقرار به توحید فرض نمود، بر پاداشتن نماز بود و در روایات حدیث آمده است که پیامبر اکرم ﷺ به همسرش، خدیجه، وضو و نماز را آموخت. وقتی بعد از فرض شدن نماز، جبرئیل نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و طریقه وضو گرفتن و نماز خواندن را به ایشان آموخت، پیامبر اکرم ﷺ نیز همانند جبرئیل وضو گرفت و سپس پشت سر جبرئیل نماز را ادا نمود و بعد از آن پیامبر خدا نزد خدیجه آمد و وضو گرفت. خدیجه همانند پیامبر وضو گرفت، سپس پیامبر با خدیجه نماز خواند آن گونه که جبرئیل با او نماز خوانده بود.[۲]

۲- اسلام آوردن علی بن ابی طالب رضی الله عنه

بعد از خدیجه، علی بن ابی طالب، از میان کودکان، نخستین کسی بود که ایمان آورد. براساس اقوال طبری و ابن اسحاق[۳] علی در آن وقت ده سال سن داشت. خداوند بر علی منت گذاشت که قبل از اسلام در آغوش و دامان پیامبر رشد و پرورش یافت؛

۱- *المراة فی العهد النبوی*، عصمه الدین کرکر، ص ۳۶.

۲- *ابن هشام*، ج ۱، ص ۲۴۴ – *معین السیره*، صالح الشامی، ص ۴۱.

۳- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۲۸۴.

چراکه پیامبر اکرم ﷺ درصدد جبران زحماتی بود که ابوطالب در دوران کودکی او متحمل شده بود، لذا علی از همان کودکی در دامان پیامبر اکرم ﷺ رشد نمود.[۱]

علی بعد از پیامبر اکرم ﷺ و خدیجه، سومین نفری بود که نماز خواند.[۲]

برخی از علما بر این عقیده‌اند که هنگام فرا رسیدن وقت نماز، پیامبر اکرم ﷺ به دره‌های اطراف مکه می‌رفت و علی بن ابی‌طالب با پنهان کردن ماجرا از پدر و سایر افراد خانواده‌اش همراه رسول خدا می‌رفت و هر دو در آن جا نماز می‌خواندند و چون عصر فرا می‌رسید، به آن خانهٔ پاکیزه و آراسته و سرشار از ایمان و صداقت و وفاداری که سرچشمه خوبیها بود، برمی‌گشتند و آرام می‌گرفتند.[۳]

۳- اسلام آوردن زید بن حارثه

اولین کسی که از بردگان ایمان آورد، بردهٔ آزاد شدهٔ پیامبر اکرم ﷺ و پسر خوانده او، زید بن حارثه کلبی، بود. وقتی پدر و عموی زید برای آزادی او به مکه آمدند، با وجود اینکه پیامبر اکرم ﷺ اختیار امر را به او سپرده بود، او بردگی را به شرط در خدمت بودن پیامبر به آزادی بدون پیامبر اکرم ﷺ ترجیح داد و به پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد: من هرگز کسی را بر تو ترجیح نخواهم داد؛ چراکه تو پدر و عمو و همه کارهٔ منی. عمو و پدرش به او گفتند: وای بر تو! بردگی را بر آزادی ترجیح می‌دهی؟ گفت: بله من چیزی از این مرد دیده‌ام که هیچ کس را بر او برنمی‌گزینم.[٤]

٤- دختران پیامبر ﷺ

دختران پیامبر اکرم ﷺ نیز بی‌درنگ اسلام را پذیرفتند. زینب و ام کلثوم و فاطمه و رقیه، قبل از بعثت از رفتار نیکوی پدرشان که از اعمال اهل جاهلیت از قبیل پرستش بتها و

۱- *ابن هشام*، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲- *عیون الاثر*، ابن سید الناس، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳- *المراة فی العهد النبی*، عصمه الدین، ص ۴۲.

۴- *دراسة تحلیلیة لشخصیه الرسول*، محمد قلعجی، ص ۱۹۱.

ارتکاب گناهان پرهیز می‌نمود و نیز از رفتار مادر مهربانشان متأثر شده بودند و بعد از بعثت پیامبر اکرم ﷺ شتابان ایمان آوردند.[۱]

با گرویدن دختران پیامبر اکرم ﷺ به اسلام، خانهٔ پیامبر، اولین خانه‌ای بود که یکپارچه به خداوند متعال ایمان داشت و پیرو شریعت و آیین اسلام بود و تا مدتی فقط همان یک خانه مرکز ایمان و نماز وتلاوت قرآن و دعوت اسلام بود[۲]. بنابراین، شایسته است، این خانه الگویی برای همه خانه‌های مسلمانان و صاحب این خانه نمونه زنده‌ای برای تمام زنان و مردان مسلمان باشد؛ چراکه کدبانوی این خانه زنی پاک و با ایمان و مخلص و وزیر صداقت و امنیت است و پسر عمویی که پرورش داده است، دعوت را اجابت می‌کند و بازو و یاور و همراه پیامبر می‌گردد و پسرخواندهٔ این خانه، مؤمن راستگو و یار و مددکار است. دختران نیز تصدیق کننده و پذیرای حق و با ایمان و فرمانبردار هستند.[۳]

این خانه با زیباترین و درخشنده‌ترین نگاره‌های ایمان آراسته شده و گوشه‌های آن را شعله‌های نور تصدیق رسالت روشن کرده است. زن و شوهر با یکدیگر هماهنگی و همکاری دارند و در مورد چنین خانه‌ای، این ندای الهی صدق پیدا می‌کند که فرمود :

﴿ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَجَعَلَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا لِيَسۡكُنَ إِلَيۡهَاۖ فَلَمَّا تَغَشَّىٰهَا حَمَلَتۡ حَمۡلًا خَفِيفٗا فَمَرَّتۡ بِهِۦۖ فَلَمَّآ أَثۡقَلَت دَّعَوَا ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنۡ ءَاتَيۡتَنَا صَٰلِحٗا لَّنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴾

(اعراف، ۱۸۹)

«او آن کسی است که شما را از یک جنس آفرید و همسران شما را از جنس شما ساخت تا شوهران در کنار همسران بیاسایند، ولی هنگامی که شوهران با همسران آمیزش جنسی می‌کنند، همسران بار سبکی (جنین) بر می‌دارند و به آسانی با آن روزگار را بسر می‌برند. اما وقتی بار سنگین می‌شود آن روز، خدا را صدا می‌کنند و می‌گویند: اگر فرزند سالم و صالحی به ما بدهی سپاسگزار می‌شویم.»

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲- *المراة فی العهد النبوی*، دعصمه، ص ۴۳.

۳- همان، ص ۴۵.

آنچه نیز از پیامبر اکرم ﷺ در زمینه تربیت روایت شده است، تصدیق کنندۀ این مدعاست: «نوزاد بر فطرت سالم به دنیا می‌آید و بعداً پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌کنند.»[۱]

دختران پیامبر اکرم ﷺ بر اثر تربیت درست، از پیشتازان تصدیق و ایمان به رسالتش بودند و این چنین خانه پیامبر در نخستین جایگاه قرار داشت و وضعیت حاکم در خانواده پیامبر اکرم ﷺ برای مسلمانان از آن جهت که می‌تواند در پرتو رهنمودهای آن زندگی سعادتمندانه‌ای داشته باشد و برای غیرمسلمانان و کسانی که خدا را پروردگار خود می‌دانند و به پیامبر به عنوان نبی ایمان دارند، الگو و نمونۀ کاملی در صداقت و راستگویی است. آنچه در منهج الهی روشن است اینکه تربیت و پرورش فرد و خانواده صالح، اولین حلقۀ اصلاح و تربیت است و پس از آن نوبت تربیت جامعه می‌رسد. از این رو اسلام به تربیت فرد اهمیت ویژه‌ای قائل شده است؛ زیرا او خشتی محکم در بنای جامعه محسوب می‌شود و چون خانواده، فرد را از بدو تولد در کانون خود می‌پذیرد و مدت درازی از زندگی‌اش را در آن می‌گذراند علاوه بر آن تمام دوران زندگی فرد را در احاطه دارد و نشانه‌ها و ویژگیها و صفات و ابعاد شخصیتی فرد به وسیلۀ آن مشخص می‌گردد و واسطه بین فرد و جامعه است؛ پس هر گاه این واسطه، سالم و قوی باشد هر دو جنبه، فرد و جامعه را سالم و قوی می‌نماید.[۲]

از دیدگاه اسلام، خانواده از اهمیتی فوق العاده برخوردار است بنابراین، معیارها و ملاکهایی که برای آن قرار داده است، ضامن رشد و بقای آن خواهد بود و آن را به سمت و سویی سوق می‌دهد که حلقه‌ای قوی در ساختار جامعه و دولت اسلامی باشد؛ چراکه تلاش این دو نهاد، ایجاد تمدن خدایی در دنیا است.[۳]

این اهتمام به خانواده از گامهای نخست دعوت اسلامی آشکار می‌شود؛ زیرا تقدیر الهی چنین بود که اولین کسی که به اسلام ایمان آورد، زنی باشد (خدیجه) تا اسلام، از جایگاه زن تقدیر به عمل بیاورد و دانسته شود که پایه‌های اسلام در خانواده استوار می‌گردد و بودن کودکی در میان پیشتازان به اسلام به نام علی اشاره به این دارد که دعوت به شکوفه‌های جدید نیاز دارد و به نسل نوباوگان اهمیت می‌دهد تا با پیمودن

۱- *المراة فی العهد النبوی*، ص ۴۶.

۲- *دولة الرسول من التکوین حتی التمکین*، کامل سلامه، ص ۲۰۸.

۳- همان.

مراحل درست برای ساختن جامعه و سپس دولت و بعد از آن امپراطوری اسلامی[1] قدم بردارد. با تأمل و تفکر در این موضوع که پس از بعثت، این دعوت در مراحل اولیه و نخست به زنی مانند خدیجه و برده‌ای چون زید بن حارثه و کودکی چون علی بن ابی‌طالب و دیگر خانواده پیامبر عرضه شده است، به این نتیجه خواهیم رسید که دعوت اسلامی خطابی است به همه مردم کوچک و بزرگ، مرد و زن، آقا و برده؛ پس تمامی قشرهای جامعه از قبیل مردان و زنان، کودکان و بردگان باید نقش خود را در ساختن اجتماع و برپایی دولت و گسترش تمدن ایفا نمایند.[2]

۵- اسلام ابوبکر صدیق ﷺ

ابوبکر صدیق از میان مردان آزاد و اشراف، نخستین کسی بود که به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آورد. او از صمیمی‌ترین یاران پیامبر اکرم ﷺ قبل از بعثت بود که در مورد او رسول خدا فرموده است: «هیچ کس را به اسلام فرا نخوانده‌ام مگر اینکه مترددد می‌شدند و فکر می‌کردند؛ به جز ابوبکر که چون او را به اسلام دعوت دادم، بی‌درنگ پذیرفت.»[3]

ابوبکر رفیق رسول الله و در واقع یکی از حسنات آن حضرت به شمار می‌رود. اسلام آوردن او، اسلام آوردن یک نفر نبود؛ بلکه مسلمان شدن او به منزلهٔ مسلمان شدن یک ملت بود؛ چراکه ابوبکر در میان قریش از جایگاه مهمی برخوردار بود؛ چنانکه ابن اسحاق نوشته است: «او مردی دوست داشتنی و نرم خو و مورد پسند قریش بود. به انساب قریش بیش از همه آگاهی داشت و خوب و بد آن را می‌دانست. پیشه‌اش تجارت بود و به اخلاق خوب و نیکوکاری شهرت داشت. مردان قومش نزد او می‌آمدند و به خاطر آگاهی و تجارتش و مجالست خوش و به خاطر خوبیهای زیادی که داشت، او را دوست می‌داشتند.»[4]

ابوبکر گنجینه‌ای از گنجینه‌های خدا بود که برای پیامبرش ذخیره کرده بود. پیامبر اکرم ﷺ در مورد او فرموده است: «ابوبکر نسبت به امت من از دیگران مهربان‌تر است.»

۱- *الاخوات المسلمات و بناء الاسرة المسلمه*، محمود الجواهری، ص ۷.

۲- *دولة الرسول من التكوين حتى التمكين*، ص ۲۰۸.

۳- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۲۸۴.

۴- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۱.

علم انساب و تاریخ از مهم‌ترین دانشها نزد اعراب شمرده می‌شد و ابوبکر بهره فراوانی از این دو دانش داشت. قریش اعتراف می‌کردند که ابوبکر به نسب قریش از همه آگاه‌تر است و از تمامی جنبه‌های تاریخ قریش آگاهی داشت. طبقه فرهنگی به مجلس ابوبکر می‌آمدند تا از دانش وی بهره‌مند شوند، آنان نخبگان فکری و فرهنگی بودند که دوست داشتند این دانشها را از ابوبکر فرا بگیرند. طبقه کارگر و دامدار مکه نیز از کسانی بودند که به مجلس ابوبکر آمد و شد داشتند. اگر ابوبکر اولین تاجر مکه نبود، اما از معروف‌ترین تاجران مکه بود بنابراین، صاحبان منافع و عموم مردم به دلیل اخلاق پسندیده‌اش نزد او رفت و آمد می‌کردند و او میزبانی خوش‌خو و مهربان بود که از آمدن مهمانانش شاد و خوشحال می‌شد و با آنان انس می‌گرفت. کوتاه سخن اینکه طبقات و قشرهای مختلف جامعه مکه به گونه‌ای با ابوبکر سر و کار داشتند و ایشان از نظر علمی، ادبی و اجتماعی دارای جایگاه ویژه‌ای بود[۱]. بنابراین وقتی داعی اسلام شد، نخبگان جامعهٔ مکه دعوت او را پذیرفتند که عبارت‌اند از:

-عثمان بن عفان ﷺ در سن سی و چهار سالگی.

-عبدالرحمن بن عوف ﷺ عنه در سی سالگی.

-سعد بن ابی وقاص ﷺ در هفده سالگی.

-زبیر بن عوام ﷺ در دوازده سالگی.

-طلحه بن عبیدالله ﷺ در سیزده سالگی.[۲]

این پنج قهرمان، نخستین میوه‌های درخت دعوت ابوبکر ﷺ بودند که آنان را به اسلام دعوت داد و آنها دعوت او را پذیرفتند و یکی یکی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و نخستین پایه‌های دژ دعوت را تشکیل دادند و خداوند توسط این گروه، پیامبرش را یاری نمود و به دنبال آنها مردم یکی پس از دیگری به اسلام گرویدند و هر یک از این افراد، طلایه داران دعوت به دین خدا بودند. گرچه تعدادشان اندک بود ولی دژ محکم دعوت و رسالت اسلام به شمار می‌رفتند و در تاریخ اسلام پس از آنها هیچ کس به جایگاه آنها دست نخواهد یافت.[۳]

۱- *التربیة القیادیه*، غضبان، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- *محمد رسول الله*، عرجون، ج ۱، ص ۵۳۳.

در حرکت و دعوت ابوبکر به خدا، تصویری از ایمان به دین و اجابت به ندای خدا و پیامبرش مجسم می‌شود؛ تصویری از انسان مؤمنی که لحظه‌ای آرام نمی‌گیرد تا اینکه آنچه او به آن ایمان دارد، در دنیا محقق شود و حرکتش از روی عاطفه و احساسات نیست که خیلی زود خاموش شود و از بین برود؛ بلکه فعالیت و نشاط ابوبکر و حماسه و خروش ایمانی او تا دم مرگ همچنان ادامه داشت، بدون اینکه ضعیف بشود و یا خسته و ناتوان گردد و از آنجا که افراد دارای مقام و جایگاه اجتماعی، اثر بزرگی در بدست آوردن یار و انصار برای دعوت دارند بنابراین، تأثیر مثبت ابوبکر برای اسلام بیشتر از دیگران بوده است.[۱]

همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم ﷺ و محبتش که تا قبل از بعثت، فقط براساس روابط خویشاوندی و اخلاقی بود، بعد از بعثت به محبتی براساس ایمان و همکاری در امر دعوت تبدیل شد و علاوه بر آنکه پیامبر دارای روحیه قوی و جایگاه بلند در پیشگاه خدا و مردم بود، از منزلت ابوبکر و آشنایی او با مردم در دعوت خود استفاده نمود[۲]. [دعوت به صورت پنهانی و فردی براساس گزینش و انتخاب عناصری که شایستگی آن را داشت که گروه مؤمنان از آن تشکیل شود، ادامه یافت. گروهی که به زودی برای اقامه دولت اسلام و دعوت مردم به سوی پروردگار باید کوشش می‌کرد و دولتی که به زودی تمدنی الهی و بی‌مانند ارائه می‌داد.

٦- مرحله دوم

بعد از اسلام آوردن مسلمانان صدر اسلام، اولین کسانی که در مرحله دوم ایمان آوردند، عبارت بودند از: ابوعبیدة بن جراح، ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد بن مخزوم بن مره پسر عمه پیامبر (بره دختر عبدالمطلب ...)، ارقم بن ابی الارقم مخزومی، عثمان بن مظعون جمحی، عبیده بن حارث بن عبدالمطلب، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، قدامه، عبدالله بن قصی، فاطمه بنت خطاب (خواهر عمربن خطاب)، اسماء دختر ابوبکر صدیق و خباب بن ارت هم پیمان بنو زهره.[۳]

۱- *الوحی و تبلیغ الرساله*، یحیی الیحیی، ص ۶۲.

۲- *خاتم النبیین*، ابی زهره، ص ۳۹۸.

۳- *دولة الرسول من التکوین الی التمکین*، ص ۲۱۲.

۷- مرحلهٔ سوم

در مرحلهٔ سوم، عمیر بن ابی وقاص برادر سعد، عبدالله بن مسعود، ابن الحارث بن شمخ بن مخزوم بن هذیل، مسعود بن القاری یعنی مسعود بن ربیعه بن عمرو و ابن سعد بن عبدالعزی بن حماله اسلام آوردند و سلیط بن عمرو و برادرش حاطب بن عمرو و عیاش بن ابی ربیعه و زنش اسماء بنت سلامه و خنیس بن حذافه السهمی و عامر بن ربیعه هم پیمان آل خطاب و عبدالله بن جحش و برادرش احمد و جعفر بن ابی طالب و زنش اسماء بنت عمیس و حاطب بن حارث و زنش فاطمه بنت مجلل و برادرش خطاب بن حارث و زنش فکیهه بنت یسار و برادرشان معمر بن حارث و سائب بن عثمان بن مظعون و مطلب بن ازهر و زنش رمله بنت ابی عوف و نحام بن عبدالله بن اسید و عامر بن فهیر غلام آزاد شده ابوبکر و فهیره و مادرش، که غلام طفیل بن حارث بن سخبره بود و توسط ابوبکر صدیق خریداری و آزاد گردید، و خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی و زنش امینه بنت خلف و ابو حذیفه بن عتبه بن ربیعه بن شمس و واقدبن عبدالله بن عبد مناف و خالد بن عامر و عاقل و ایاس فرزندان بکیر بن عبدیا لیل و عمار بن یاسر هم پیمان مخزوم بن یقظه که به قول ابن هشام عنسی و از قبیله مذحج بوده است و صهیب بن سنان که از رومیها پیش از همه اسلام آورد و از جمله پیشگامان اسلام ابوذر غفاری و برادرش انیس و مادرش بودند.[۱]

همچنین بلال بن رباح حبشی از پیشگامان بود و سایر پیشگامان اسلام، همه از تیره‌های مختلف قریش بودند و ابن هشام آنها را بیش از چهل نفر بر شمرده است.[۲]

ابن اسحاق می‌گوید: سپس زنان و مردان، یکی پس از دیگری به اسلام گرویدند تا اینکه خبر اسلام همه جای مکه را فرا گرفت و از آن سخن گفته می‌شد.[۳]

با بررسی موقعیت اجتماعی نخستین کسانی که به اسلام گرویدند، به این نتیجه می‌رسیم که آنان، از منتخبان قبایل خود بوده‌اند و آن گونه که دشمنان اسلام وانمود می‌کنند که پیشتازان اسلام، از عقب ماندگان و بردگان بوده‌اند که می‌خواستند با پذیرفتن اسلام، آزادی خود را باز یابند، امری نادرست است و نیز برخی از سیره نگاران وقتی که

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲- *سیره ابن هشام*، ج ۱، ص ۲۴۵ تا ۲۶۲.

۳- همان، ص ۲۶۲.

از پیشگامان اسلام سخن می‌گویند، مرتکب این اشتباه می‌شوند؛ چنانکه یکی از آنان در این مورد می‌نویسد: سیره به ما می‌گوید: کسانی که در این مرحله اسلام را پذیرفته‌اند، بیشترشان از فقرا و ضعیفان و بردگان بوده‌اند، حکمت این چیست؟[1]» سپس می‌نویسد: «بعد از گذشت سه سال از دعوت، حاصل تلاش آن چهل مرد و زن بود که بیشترشان از فقرا و مستضعفین و بردگان آزاد شده یا بردگان غیرآزاد شده بودند و در پیشاپیش آنها ترکیبی از عجمها مانند صهیب رومی و بلال حبشی قرار داشتند.»[2]

همچنین نوشته‌اند: «گروهی از مردان ضعیف و زنان و بردگان آزاد شده به او ایمان آوردند.»[3]

پژوهش دقیق ثابت می‌نماید که مجموعهٔ فقرا و مستضعفان و بردگان آزاد شده و بردگان در قید بردگی و تعدادی از عجمها سیزده نفر بودند و این تعداد شمار کلی کسانی را که اسلام آورده‌اند، تشکیل نمی‌داد. آنهایی که ایمان آوردند هیچ کدام انگیزهٔ دنیوی نداشتند؛ چراکه پذیرفتن اسلام برای آنها به معنی از دست دادن منافع مادی به شمار می‌رفت. آنها اسلام را به دلایل گوناگون پذیرفته بودند؛ چراکه آنها اسلام را حق مطلق می‌پنداشتند و درصدد خشنودی خداوند و یاری رساندن پیامبرش بودند و می‌دانستند که در پذیرفتن این حق، برده و فقیر و ثروتمند با هم فرقی ندارند و ابوبکر و بلال و عثمان و صهیب ﷺ در کنار هم و با هم قرار دارند.[4]

استاد صالح شامی می‌گوید: ما منکر وجود ضعیفان و بردگان در میان مسلمانان صدر اسلام نیستیم، اما این موضوع که آنها بیشترین تعداد پیشگامان را تشکیل می‌داده‌اند، صحت ندارد و اگر چنین می‌بود، پس دعوت اسلام دعوتی طبقاتی بود که در آن ضعیفان و بردگان بر ضد قدرتمندان و ثروتمندان مانند سایرحرکتهایی که از درون رهبری می‌شوند، قیام کرده‌اند. در حالی که مسلمانان اولیه از امتیازات طبقاتی به شدت متنفر بودند. آنها بر این اساس اسلام را پذیرفتند که با هم برادر و در زیر پرچم واحد قرار گیرند و این موضوع بیانگر قوت دعوت اسلام است که عده‌ای از اشراف قوم به آن

۱- *فقه السیره*، بوطی، ص ۷۷.

۲- همان، ص ۷۹.

۳- *حدائق الانوار و مطالع الاسرار*، ابن الربیع، ج ۱، ص ۳۰۱.

۴- *معین السیره*، صالح الشامی، ص ۴۰.

گرویدند و در راه آن، مصایب و هتک حرمتها را متحمل شدند؛ چیزی که قبلاً برای آنها اصلاً اتفاق نیفتاده بود.[۱]

اسلام در وجودهای پاکیزه و عقلهای روشن و دلهای پاکی که خداوند آن را برای پذیرفتن اسلام آماده کرده بود، جای گرفت و صحت این ادعا اینکه قبل از همه، ابتدا خدیجه و ابوبکر و علی و عثمان و زبیر و عبدالرحمن و طلحه و ابوعبیده و ابوسلمه و ارقم و عثمان بن مظعون و سعید بن زید و عبدالله بن جحش و جعفر و سعد بن ابی وقاص و فاطمه بنت الخطاب و خالد بن سعید و ابوحذیفه بن عتبه و دیگران اسلام آوردند و اینها همه از سرداران و اشراف قبایل خود بودند.[۲]

خستگی ناپذیر بودن پیامبر اکرم ﷺ در دعوت

پیامبر اکرم ﷺ با محور قرار دادن شماری از پیروان و یاران و خویشاوندان و دوستانش به دعوت پنهانی‌اش ادامه داد. در این دوران، پیامبران اکرم ﷺ کسانی را که مطمئن بود دعوت او را لبیک می‌گویند، آنها را به پذیرفتن اسلام دعوت می‌داد و بدین ترتیب روز به روز بر تعداد پیروانش افزوده می‌گردید و اینها بهترین کمک و یاور برای پیامبر اکرمﷺ در گسترش دایرهٔ دعوت به صورت پنهانی می‌شدند و این مرحله‌ای سخت و دشوار در حیات دعوت پیامبر اکرم ﷺ بود. دعوت افرادی خاص در این دوران، بیانگر وضعیت نامطلوب رشد دعوت به حساب می‌آمد؛ پس داعیان در مسیر دعوت به خاطر دور ماندن از آزار و اذیت کفار هم می‌بایست جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و هم آشنایی کاملی از کسی که او را به اسلام دعوت می‌دادند، می‌داشتند؛ زیرا کسی که مسلمان می‌شد، باید نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد و آنها قادر به انجام این اعمال در انظار مردم نبودند؛ از این رو وقتی می‌خواستند نماز بخوانند به دره‌ها و کوهها پناه می‌بردند.[۳]

۱- همان.

۲- همان.

۳- *الغرباء الاولون*، سلمان العوده.

پیامبر اکرم ﷺ نیز برای پیشبرد دعوت نکات زیرا رعایت می‌نمود:

۱- تدابیر امنیتی

سری بودن و پنهان کاری دعوت از نشانه‌های بارز این مرحله به شمار می‌آید. حتی از خویشاوندان نزدیک خود آن را پنهان می‌نمودند و رسول الله از برخی مسلمانها دسته‌هایی درست می‌کرد که این دسته‌ها برای آمادگی و تمرین اسلام، پنهان می‌شدند، البته پنهان شدن آنان از روی ترس و بزدلی و خواری نبود؛ بلکه بر حسب آنچه برنامه الهی اقتضا می‌کرد پنهان می‌شدند. پیامبر اکرم ﷺ یارانش را در قالب دسته‌های کوچکی سامان می‌داد. پس یک نفر و دو نفر وقتی مسلمان می‌شدند نزد فردی که قدرت و ثروت بیشتری داشت جمع می‌شدند و با او همراه می‌شدند و مخارج او نیز از آنجا تأمین می‌گردید. حلقه‌هایی تشکیل می‌دادند که در آن هر کس چیزی از قرآن را حفظ داشت، به کسی که حفظ نکرده بود می‌آموخت.

روش و شیوه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ در تربیت پیروانش در پیش گرفته بود از قرآن کریم سرچشمه می‌گرفت. پیامبر اکرم ﷺ به تربیت همه جانبه یارانش می‌پرداخت. آنها در زمینه عقاید، عبادات، اخلاق و تلاش برای حفظ امنیت خود، تربیت می‌شدند. بنابراین، در قرآن کریم آیه‌هایی را می‌بینیم که از اتخاذ تدابیر امنیتی، سخن می‌گویند؛ زیرا از اهداف مهم دعوت اسلامی این است که تمام افراد جامعه احساس امنیت کنند به خصوص صف سازمان یافته‌ای که از اسلام دفاع می‌نماید و برای حاکم کردن آن در جهان تلاش می‌نماید، باید این احساس را داشته باشد. بنابراین اولین اقدامهای گسترده برای برقراری امنیت در مکه گزارده شد و با توسعه یافتن دعوت و رسیدن آن به حکومت، این امنیت توسعه یافت و از آیه‌های مکی که به این مفهوم اشاره می‌نماید، این گفته الهی است:

﴿ يَـٰبَنِيَّ ٱذۡهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَاْيۡـَٔسُواْ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَـٰفِرُونَ ﴾ (یوسف، ۸۷)

«ای فرزندانم! بروید و به جستجوی یوسف و برادرش بپردازید واز رحمت خدا ناامید مباشید؛ چراکه از رحمت خدا ناامید نمی‌شوند مگر کافران.»

از این آیه، چنین استدلال می‌شود که یعقوب از فرزندانش خواست که درصدد جستجوی یوسف و برادرش برآیند و از این آیه ثابت می‌شود که حداقل یکی از پیامبران خدا، جمع‌آوری اطلاعات از دیگران را درست دانسته است. جمع‌آوری

معلومات از عناصر اساسی در دانش اطلاعاتی شمرده می‌شود و یعقوب براصل جمع‌آوری اطلاعات تأکید می‌نماید و می‌گوید: ﴿ وَلَا تَاْيْـَٔسُواْ ﴾ «ناامید نشوید.» شکی نیست که اصحاب پیامبر اکرم ﷺ در جمع‌آوری اطلاعات در مورد کسی که می‌خواستند او را به اسلام دعوت دهند، کوتاهی نمی‌کردند و رهبری این مسائل بر عهدهٔ پیامبر اکرمﷺ بود بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ دستگاه امنیتی گسترده‌ای ترتیب داد که به ارتباط منظم بین رهبری و نیروها می‌پرداخت تا اصل پنهان کاری را تضمین نماید.

در این مورد در آیه‌های مکی قرآن آمده است:

﴿ وَقَالَتۡ لِأُخۡتِهِۦ قُصِّيهِۖ فَبَصُرَتۡ بِهِۦ عَن جُنُبٍ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ۝ وَحَرَّمۡنَا عَلَيۡهِ ٱلۡمَرَاضِعَ مِن قَبۡلُ فَقَالَتۡ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰٓ أَهۡلِ بَيۡتٖ يَكۡفُلُونَهُۥ لَكُمۡ وَهُمۡ لَهُۥ نَٰصِحُونَ ﴾ (قصص، ۱۱-۱۲)

«مادر موسی به خواهر موسی گفت: اورا دنبال کن. او دورا دور، موسی را زیر نظر داشت بدون اینکه آنان بدانند و ما پیش از آن، دایگان را از او بازداشتیم (خواهر و موسی) گفت: آیا شما را به اهل خانه‌ای رهنمود کنم که برایتان او را سرپرستی کنند و خیرخواه و دلسوز او باشند.»

بار بررسی آیه‌های فوق، به نکات ذیل پی خواهیم برد:

۱- مادر موسی برای حفاظت فرزندش از اصل جمع‌آوری اطلاعات استفاده می‌نماید:

﴿ وَقَالَتۡ لِأُخۡتِهِۦ قُصِّيهِۖ ﴾ (قصص، ۱۱)

«به خواهر موسی گفت: او را دنبال کن.»

تقصی یعنی تعقیب و جمع‌آوری اطلاعات.

۲- انتخاب عنصر امانتدار و علاقمند به جمع‌آوری اطلاعات، مورد اعتماد و امانتدار باشند ﴿ وَقَالَتۡ لِأُخۡتِهِۦ قُصِّيهِۖ ﴾ پس مادر موسی کسی دیگر غیر از خواهر موسی را انتخاب نکرد؛ زیرا خواهر موسی به دلیل اینکه منفعتش ملحوظ بود، هم علاقمند و هم امانتدار بود و از جانش برای جمع‌آوری اطلاعات و به دست آوردن اخبار مایه گذاشت. پس عنصری که در عملیات اطلاعاتی فرستاده می‌شود، باید از جانش مایه بگذارد و به مصلحتی که به سوی آن فرستاده شده است، علاقمند باشد.

۳- تعقیب و دنبال کردن بدون اینکه کسی متوجه این عمل گردد؛ زیرا از کلمهٔ «تقصی» هوشیار بودن و عملی که توجه دیگران را برنینگیزد، استنباط می‌گردد. چنانکه او موسی را دید بدون اینکه آنها احساس کرده باشند.

٤- دقت نگاه و قوت فراست هنگام جمع‌آوری اطلاعات:

﴿ فَبَصُرَتۡ بِهِۦ عَن جُنُبٖ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴾ (قصص، ۱۱)

۵- خواهر موسی به نوعی از خبر چینی و جمع‌آوری اطلاعات عصر حاضر پرداخت که عبارت است از تخریب فکری. چنانکه وقتی دید که آنها توانایی شیر دادن را ندارند گفت:

﴿ قَبۡلُ فَقَالَتۡ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰٓ أَهۡلِ بَيۡتٖ يَكۡفُلُونَهُۥ لَكُمۡ وَهُمۡ لَهُۥ نَٰصِحُونَ ﴾ (قصص، ۱۲)

«آیا شما را به اهل خانه‌ای راهنمائی کنم که برایتان او را سرپرستی کنند و خیرخواه و دلسوز او باشند.»

او می‌خواست با این سخن، موسی را از دایه‌ها بگیرد و نزد مادرش برگرداند. بدون اینکه آنها احساس کنند که مادر موسی با وی نسبتی دارد.

٦- کوشش برای رسیدن به هدف پس از جمع‌آوری اطلاعات. چنانکه خواهر موسی به این اکتفا نکرد که فقط جای موسی را شناسائی بکند؛ بلکه اخبار را پی‌گیری کرد و محل موسی را شناسائی و تلاش نمود تا او را به مادرش برگرداند و موفق هم شد.[1]

این آیه‌ها در وجود اصحاب، حس تلاش برای حفظ امنیت و مواظب بودن در مسیر دعوتگری را پرورش داد. سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ در تمامی ابعاد و حتی در بعد امنیتی آن از زمان تربیت افراد و بعد از قیام آن برای تمامی مسلمانان الگو است و دولتهای مسلمان نیازمند تأسیس دستگاههای امنیتی پیشرفته (در عصر حاضر) هستند که از اسلام و مسلمانان در برابر دشمنهای یهودی و نصرانی و ملحدان حمایت کند وصف مسلمانان را از اینکه دشمنان در آن وارد شوند و خلل ایجاد کنند حفاظت نماید و مراقب کارها و دسیسه‌های مخالفان اسلام باشد تا رهبر از اطلاعاتی که دستگاههای امنیتی مؤمن به او ارائه می‌دهند، استفاده کند و این دستگاهها باید براساس منبع قرآن کریم و سنت نبوی

۱- *الاستخبارات العسکریه فی الاسلام*، ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

تأسیس گردد و اخلاق مردان آن نمونه‌ای والا باشد که ویژگیهای مردان امنیتی مسلمانان در آن نماد پیدا کند.

اهمیت دادن مسلمانان به این امر، آنان را از یورش ناگهانی دشمن مصون می‌دارد؛ «زیرا با شناسایی نقاط قوت و ضعف خود و دشمن و تقویت نقاط مثبت خودت، اگر صد معرکه به راه بیندازند جای ترس وجود ندارد و هرگاه نقاط ضعف و قوت خودت را بشناسی و درصدد شناسایی این نقاط در وجود دشمن برنیایی، در هر معرکه با شکست مواجه خواهی شد.»[1]

در تاریخ بشر ایجاد دستگاه امنیتی و اطلاعاتی که اوضاع را پیگیری و به اطلاع رهبر برساند، کار جدیدی نیست و همچنین در تاریخ مسلمانان از زمان نبوت و خلافت راشده تا به امروز سابقه و ریشه دارد. از عوامل مهم قدرت این است که به این امر به گونه‌ای شایسته توجه گردد و سطح آن بالا برده شود و تشکیلات آن متناسب با اقتضای زمان پیش برود.[2]

پیامبر اکرم ﷺ از تمام جوانب تربیتی اصحابش آگاهی داشت و آنها را به دسته‌های متفاوتی تقسیم نمود: به عنوان مثال فاطمه بنت خطاب و همسرش سعید بن زید که پسر عموی عمر بن خطاب ﷜ بود در یک خانواده با نعیم بن عبدالله نحام بن عدی بودند و معلم آنها خباب بن ارت بود. آنها به خواندن قرآن و رعایت تجوید و یاد گرفتن مخارج حروف و زیاد خواندن آن اکتفا نمی‌کردند؛ بلکه هدفشان فهمیدن قرآن و درک امر ونهی آن و عمل نمودن به آن بود.[3]

پیامبر اکرم ﷺ به برنامه‌ریزی دقیق و سازمان یافته اهمیت می‌داد و تمامی اقدامات و فعالیتهای خویش را براساس برنامه‌ای منظم و حساب شده انجام می‌داد و کاملاً می‌دانست که به زودی، روزی خواهد آمد که به دعوت آشکار مأموریت داده می‌شود که مرحله‌ای دشوار خواهد بود. بنابراین، برای پرورش چنین گروه مومن و سازمان یافته‌ای نیاز بود که ارتباط پیامبر اکرم ﷺ با آنان ارتباطی گسترده و عمیق باشد و می‌بایست این ارتباطها در مکانی خاص سازماندهی می‌شد و بر این اساس پیامبر اکرم ﷺ و یارانش خانه ارقم بن ابی ارقم را انتخاب نمودند؛ زیرا پیامبر می‌دانست که این کار به

۱- همان، ص ۳۱۱.

۲- *فقه التمکین فی القرآن*، علی صلابی، ص ۳۱۱.

۳- *الدعوة الاسلامیه*، د، عبد الغفار محمد عبدالعزیز، ص ۹۶.

دقت کامل در سری بودن جریان وتنظیم نیاز دارد و باید رهبر و مربی با پیروانش در مکانی دور از انظار عمومی، دیدار نماید و استمرار دیدارهای مرحله‌ای و منظم رهبر و سربازانش، بهترین وسیله برای تربیت عملی و تربیت تئوریک و ساختن شخصیتهای دعوتگرانه‌ای که در آینده بتوانند رهبری دعوت را به عهده داشته باشند، بود و از جمله عواملی که بر این موضوع دلالت می‌نماید که پیامبر اکرم ﷺ یارانش را آماده می‌کرد و سازندهٔ دولت و حاملان دعوت و رهبران ملتها گردند، این است که آن حضرت برای حفاظت این روابط سری و دقیق، می‌کوشید و تنها مسئله دعوت به این همه حساسیت نیاز نداشت و اگر می‌خواست دعوت را به مردم برساند، بهترین مکان، برای این امر، کعبه بود که قریش در آنجا جمع می‌شدند، اما مسئله غیر از این بود، باید پنهان کاری کاملاً در تنظیم حاکم باشدو مکانی که در آن با اصحابش دیدار می‌نماید نیز کاملاً سری باشد و نیز در عبور و مرور به محل ملاقات کاملا پنهان کاری نمایند و این اختفا را رعایت نمایند.[1]

۲- خانه ارقم بن ابی ارقم، مقر فرماندهی

مؤلفان کتابهای سیره بر این عقیده‌اند که انتخاب خانهٔ ارقم به عنوان اولین مقر فرماندهی بعد از برخورد میان مسلمانان و مشرکان بود که در آن برخورد، مهارت سعد بن ابی وقاص ؓ نمایان گردید. ابن اسحاق می‌گوید: «اصحاب پیامبر اکرم ﷺ وقتی می‌خواستند نماز بخوانند به دره‌ها می‌رفتند تا نماز خود را از قومشان پنهان نمایند. در یکی از روزها وقتی سعد بن ابی وقاص با تعدادی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ در دره‌ای از دره‌های مکه نماز می‌خواند، ناگهان گروهی از مشرکان به آن جا آمدند و اعتراض کردند و با هم درگیر شدند. سعد بن ابی وقاص سر مردی از مشرکان را با استخوان چانهٔ شتر زخمی کرد و این اولین خونی بود که در اسلام ریخته شد.»[2]

خانهٔ ارقم مرکز جدیدی برای دعوت بود که مسلمانان در آن گرد هم می‌آمدند و آیه‌های نازل شده بر پیامبر اکرم ﷺ را از او یاد می‌گرفتند و به سخنانش گوش فرا می‌دادند و او آنها را به یاد خدا می‌انداخت و برایشان قرآن تلاوت می‌نمود و آنها تمامی خواسته‌ها و آرزوها و وضعیت خود را برای او بیان می‌کردند، پس او آنها را زیر نظر

۱- *دولة الرسول من التكوين الى التمكين*، ص ۲۱۸.

۲- ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۶.

خود تربیت می‌نمود و این گروه، باعث خشنودی و روشنی چشم پیامبر اکرمﷺ می‌شدند.[۱]

مهم‌ترین ویژگیهای تربیت یافتگان صدر اسلام

نخستین مسلمانان صدر اسلام، دارای ویژگیهای بارز و مهمی بودند که این ویژگیها موجب گردید تا پیامبر خدا ﷺ با گامهای استواری به سوی ساخته شدن شخصیت مسلمان قدم بردارد؛ شخصیتی که بتواند دولت اسلامی را تأسیس نماید و تمدنی جدید و پیشرفته بسازد. از بارزترین ویژگیهای این گروه می‌توان به امور ذیل اشاره نمود:

۱- پذیرش وحی و تبعیت از آن

علم و فقه صحیح و کامل در عقاید، قوانین، آداب و غیره از طریق وحی که همان قرآن و سنت است، حاصل می‌گردد و لازمۀ این کار به شناخت نامهای خدا و صفات و افعالش و آنچه برای خدا واجب است و صفاتی که خداوند از آن پاک است و علم به ملائکه، کتاب، پیامبران، آخرت، بهشت، جهنم، علم به قوانین مجمل و مفصل و احکام متعلق به مکلفان و علم به راه و روش صحیحی که در سایر حالات باید آن را در پیش گرفت، بستگی دارد تا در خشم و خشنودی؛ فقر توانگری، امنیت و ناامنی؛ خیر و شر؛ صلح و جنگ و خلاصه در تمامی احوال، پایبند دلیل شرعی باشد و پایبندی به دلیل شرعی روش کسانی است که از ایمان صحیح و واقعی برخوردار هستند.[۲]

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمِمَّن خَلَقۡنَآ أُمَّةٞ يَهۡدُونَ بِٱلۡحَقِّ وَبِهِۦ يَعۡدِلُونَ ﴾ (اعراف، ۱۸۱)

«و در میان آفریدگانمان افرادی هستند که به حق دعوت می‌کنند و بدان دادگری می‌نمایند.»

اصحاب رسول خدا ﷺ بیشتر از دیگران پایبند دلیل و وحی بودند و بیش از همه تسلیم آن می‌شدند و این به چند دلیل بود:

الف – دلهایشان پاک بود و از هر گرایش و خواسته و هوای نفسانی خالی بود و کاملاً برای پذیرفتن آنچه خدا و پیامبرش می‌گفتند، آمادگی داشت و به سخنان خدا و

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲- *صفة الغرباء*، سلمان العوده، ص ۸۳.

پیامبرش یقین داشتند و بدون اینکه تردید یا اینکه از آن قصد سرپیچی داشته باشند، اطاعت نمودن از خدا و رسولش را بر خود ملزم می‌دانستند.

ب – از آنجا که زندگی آنان با نزول شریعت و وحی و همراهی آنان با پیامبر اکرمﷺ مقارن شده بود بنابراین، به شأن نزول آیه و احکام از همه آگاه‌تر بودند و طبیعی است که آگاهی از محیط و احوال نزول وحی از بزرگ‌ترین اسباب فهمیدن و درک شریعت است.

ج – در اکثر اوقات نزول نصوص- قرآن و سنت- براثر گرفتار شدن مسلمانان به مشکلات فردی و اجتماعی صورت می‌گرفت، از این رو نصوص شریعت، به طور مستقیم آنها را مورد خطاب قرار می‌داد و بزرگ‌ترین اثر را در آنها می‌گذاشت؛ چون نصوص به حوادثی می‌پرداخت که تازه رخ داده بود و از طرفی دیگر آنها از هر نظر آمادگی کامل را برای پذیرش نص و متأثر شدن از آن را داشتند و مانند بارانی بود که بر زمین خشک و بی‌آب و علف فرود می‌آمد.

د – هم عصر بودنشان با پیامبر اکرم ﷺ آنان را از کوششی که بعدها برای تشخیص نصوص و تمیز دادن صحیح از ضعیف به آن نیاز پیدا کردند، بی‌نیاز کرده بود. بنابراین، آنها نیازی به شناسایی سلسله اسناد و شناخت رجال و علتها و غیره نداشتند و تشخیص و شناسایی نصوص صحیح از غیر صحیح برای آنها امری دشوار نبود. بنابراین، در ثبوت نص دچار تردید نمی‌شدند.

۲- تأثر روحی عمیق از وحی و ایمان

دیدگاه صحابه نسبت به علم صحیح این نبود که آن را فقط حقیقتی علمی و مربوط به عقل بدانند بدون اینکه با قلب و جوارح ارتباطی داشته باشد؛ بلکه علم آنها به خدا و اسماء و صفات و افعالش، محبت خداوندی و پرستش او و اشتیاق به دیدارش و بهره‌مندی از نگاه کردن به چهرهٔ الهی در بهشت را در آنان ایجاد می‌کرد و به دنبال آن تعظیم خداوندی و ترسیدن از او و پرهیز از عذاب و مؤاخذی او را در وجودشان احیاء می‌نمود و آنان را به پاداش‌هایی نزد خدا و به بهشت و رضوان خدا امیدوار کرده بود و گمانشان را نسبت به خدا نیک می‌نمود. پس آثار علم به خدا و ایمان به او نزد آنها کامل گردید که عبارتند از : محبت، بیم و امید. و علم آنها به بهشت و دوزخ، آنان را به نعمتهای جاودانگی بهشت، علاقمند نمود و از عذابهای وحشتناک دوزخ بیمناک

ساخت. پس دلهایشان در میان نعمتی که امید آن را داشتند و برای از دست رفتنش می‌ترسیدند و عذابی که از آن پرهیز می‌کردند و از گرفتار شدن به آن می‌هراسیدند قرار داشت. بنابراین، دلهایشان، با ترس و امید، به آخرت وابسته بود. گویا با چشمان خود رستاخیز، صحرای قیامت، ترازو، صراط، بهشت و جهنم را می‌دیدند و علم آنها به تقدیر باعث شد که توکل بر خدا، توکل نکردن بر اسباب، شادمان نشدن به آنچه داده شده‌اند، تأسف نخوردن بر آنچه از آن محروم مانده‌اند و زیبا خواستن از خدا، در وجودشان ریشه بدواند. همچنین به خاطر علم به تقدیر، نهال شجاعت و اقدام در نفوسشان کاشته شد و علم به مرگ و ایمان به آن باعث گردید که از دنیا رویگردان و به آخرت روی بیاورند و همواره حریص به انجام دادن اعمال صالح باشند؛ چون مرگ به انسان نزدیک است و نمی‌داند مرگش چه هنگام فراخواهد رسید و این مفاهیم روحی، بزرگ‌ترین هدف در تحصیل علم به شمار می‌روند و هرگاه علمی فاقد این مفاهیم باشد، آن علم نه تنها فایده‌ای در دنیا و آخرت نخواهد داشت؛ بلکه زیان‌آور خواهد بود.[۱]

اصحاب از این مفاهیم روحی بهرهٔ بزرگی داشتند؛ زیرا ایمان آنها از ایمان دیگران ریشه‌دارتر و کامل‌تر بود و آنها این ایمان تازه را که گرد و غبار هواهای نفسانی و غفلت بر آن ننشسته بود، از پیامبر اکرم ﷺ فرا گرفته بودند.[۲]

اصحاب رسول خدا، سوارکاران روز و عبادتگزاران شب بودند. علم، ایمان حقیقی و فروتنی برای خدا، آنان را از پرداختن به کارهای دنیوی از قبیل : معاملات، کشاورزی، ازدواج، پرداختن به امور خانواده و فرزندان و دیگر نیازهایی که داشتند باز نمی‌داشت و وجود آنان عاری از کبر و خودپسندی بود، امّا متأسفانه این بیماری گریبانگیر بسیاری از مسلمانان شده است، به گونه‌ای که فقط خود را می‌پسندند و اعمال دیگران را تحقیر می‌کنند و تلاشهای آنان را در راه دین ناچیز می‌انگارند و ارزشی برای آن قائل نیستند؛ پس در حالی در محراب عبادت می‌ایستند که تنها خود را بزرگ می‌دانند غافل از اینکه خود بزرگ‌بینی منبع تمام زشتیهای اخلاقی و سبب نابود شدن اعمال صالح می‌باشد.

۱- *صفة الغرباء*، ص ۹۷.

۲- همان، ص ۱۰۲.

تأثیر پیامبر اکرم ﷺ در پرورش رهبران

خانه ارقم بن ابی ارقم بزرگ‌ترین مدرسهٔ تعلیم و تربیت بود که تاکنون بشر شناخته است. از آن جهت بزرگ‌ترین مدرسه است که معلم آن، استاد تمام بشر و شاگردانش، داعیان و راهنمایان و فرماندهان مخلصی بودند که بشر را از قید بردگی آزاد نمودند و انسانها را از تاریکیها به سوی نور هدایت نمودند و آنان خود نیز به طور مستقیم تحت تعالیم پروردگار تربیت شدند به گونه‌ای که نه کسی قبل از آنها آن طور تربیت شده بود و نه پس از آنها تربیت خواهد شد.[1]

در خانهٔ ارقم، خداوند به پیامبرش توفیق داد تا تربیت نخستین گروه از شاگردانش را برعهده بگیرد. کسانی که خدا، آنها را از تاریکیهای جاهلیت به نور ایمان هدایت نمود و از بزرگ‌مردان و قهرمانان جهان و سازندگان تاریخ انسانی قرار داد که به تبلیغ بزرگ‌ترین دعوتی که بشر آن را شناخته است، به پاخاستند. فارغ التحصیلان مدرسه ارقم از بزرگ‌مردان جهان به شمار می‌روند؛ آنها کسانی هستند که دعوتشان براساس دولت و تمدن و جهاد شکل گرفت. هیچ گاه تاریخ، بعد از پیامبران و انبیاء فردی مانند ابوبکر صدیق و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و ... را سراغ ندارد. پیامبر اکرم ﷺ این مربی بزرگ توانست در آن مرحله پنهانی دعوت و در خانهٔ ارقم مردان استثنایی و بی‌مانندی را که پرچم توحید و جهاد و دعوت را به دوش گرفت و شبه‌جزیرهٔ عربستان در برابرشان سر تسلیم فرود آورد و در نیم قرن به فتوحات بزرگی دست یافتند، تربیت نمود.

عملکرد رسول الله در سه سال اول دعوت، در انتخاب عناصر و تربیت و آماده ساختن آنان برای رهبری و به دوش گرفتن رسالت، بسیار عاقلانه و ماهرانه بود؛ چون برعهده گرفتن رسالتهای بزرگ و اهداف والای انسانی کار کسی جز مردان بزرگ روزگار و دعوتگران قهرمان ونستوه نیست. بر این اساس خانه ارقم از بزرگ‌ترین مدارس و دانشگاههای دنیا بود که رسول الله در آن مربی و برگزیدگان اصحاب (پیشگامان نخستین)، محصل و دانش‌آموز بودند. آنها مفهوم سرباز بودن و سمع و طاعت و مفهوم رهبری و آداب و اصول آن را به صورت عملی تمرین می‌نمودند و رهبر بزرگ، سربازان و پیروانش را به توکل بر خدا و قاطعیت، پشتکار، خودسازی

۱- *دولة الرسول من التكوين الى التمكين*، ص ۲۱۹.

توصیه می‌کرد و به تربیت و تعلیم آنان می‌پرداخت. این دیدار منظم، اراده‌ها و همتها را تقویت می‌نمود و شاگردان را به جان‌فدایی و ایثار تحریک می‌کرد.[۱]

نقطه آغاز نخستین حرکت تربیتی ربانی بر این اساس بود که فرد با رسول الله ملاقات می‌کرد و به محض اینکه توسط پیامبر اکرم ﷺ دعوت داده می‌شد، تحولی ناگهانی و عجیب در او پدید می‌آمد و از تاریکی جهل و جهالت به نور و روشنایی ایمان می‌رسید و از کفر جدا می‌گشت و برای تحمل سختیها و مشکلات در راه دین و عقیدهٔ جدید آماده و مصمم می‌شد. کوتاه سخن اینکه شخصیت پیامبر اکرم ﷺ به دلیل اینکه دارای جاذبه‌ای قوی و متأثرکننده بود، اولین محرک در پذیرش اسلام بود و این امر به این دلیل بود که تربیت ایشان به طور مستقیم براساس تعالیم خدا بود و خداوند او را کامل‌ترین انسان روی زمین و نماد عظمت و شکوه قرار داده بود. مردم حتی قبل از بعثت او را دوست می‌داشتند و او را می‌ستودند و دوستداران او همواره گرد شمع وجودش پروانه‌وار حلقه می‌زدند و اکنون علاوه بر آن عظمت و شکوه، خود را پیامبر خدا که وحی الهی را فرا می‌گیرد معرفی نمود. مؤمنان تنها او را برای اینکه محمد است دوست نمی‌داشتند؛ بلکه نسیم عطرآگین وحی که از جانب خدا بر پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌شد، مؤمنان را شیفتهٔ وی کرده بود و آنان در کنار پیامبر اکرم ﷺ احساس می‌کردند که در کنار وحی بزرگ الهی قرار گرفته‌اند؛ پس او در عین اینکه انسان کاملی بود، پیامبر خدا نیز بود و در عین اینکه پیامبر بود، انسان کاملی نیز بود و از طرفی دیگر محبت خدا با دوست داشتن پیامبر مرتبط بود. پس وجود رسول الله، نقطهٔ تمرکز همهٔ احساسات و محور حرکت تمام عواطف و رفتارها بود. این محبت که مسلمانان صدر اسلام را به حرکت در آورد، کلید تربیت اسلامی و محور تمرکز و انگیزهٔ خیزش آنان بود.[۲]

محور اصلی تعالیم خانه ارقم

محور اصلی تعالیم خانه ارقم قرآن کریم بود. قرآن کریم، تنها برنامه و اندیشه‌ای محوری بود که فرد مسلمان براساس تعالیم آن تربیت و پرورش می‌یافت. جبرئیل آیات قرآنی را بر پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌کرد و اصحاب آن را از پیامبر اکرم ﷺ می‌شنیدند و در رگهایشان مانند خون جریان پیدا می‌کرد و در قلب و روح آنان رسوخ پیدا می‌کرد و

۱- همان، ص ۲۲۰.

۲- *منهج التربیة الاسلامیه*، محمد قطب، ص ۳۴ - ۳۵.

از آنجا که تعالیم پروردگار معیار اصلی در زندگی آنان بود، لذا از آن متأثر می‌گشتند. در نتیجه هر یک از آنها به انسانی جدید، با ارزشها، احساسات، اهداف، سلوک و آرمانهای نوینی تبدیل می‌شد. پیامبر اکرم ﷺ به شدت می‌کوشید و تلاش می‌نمود تا قرآن کریم تنها محور اصلی تربیتی باشد تا اصحاب براساس تعالیم آن تربیت گردند.[1]

یاران پیامبر اکرم ﷺ، در خانه ارقم فقط قرآن و رهنمودهای ایشان را بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین قانون دعوت و زندگی و تمدن می‌دانستند و قرآن تنها منبعی بود که شاگردان پیامبر اکرم ﷺ فرا می‌گرفتند؛ پس قرآن، تنها منبع فراگرفتن و کتاب زنده این امت و پرچم‌دار مهربانی و مدرسه‌ای است که امت اسلام در آن درسهای زندگی را فرا می‌گیرد.

یاران پیامبر اکرم ﷺ با جدیت و علاقهٔ شدیدی رهنمودهای قرآن کریم را فرا گرفتند و به شدت کوشیدند تا با دقت کامل به آن عمل نمایند و در تمام امور زندگی فعلی و آینده خود از رهنمودهای آن استفاده می‌کردند. آنها زندگی خود را بر اساس رهنمودهای قرآن کریم، قرار داده بودند بنابراین، تصویری عملی برای این رهنمودهای الهی ارائه دادند. پس قرآن کریم، مدرسه الهی بود که دعوتگران و رهبران ربانی از آن فارغ التحصیل شدند، نسلی که بشر نه در گذشته و نه در آینده نظیر آن را دیده است. خداوند، قران کریم را بر پیامبرش نازل نمود تا به وسیلهٔ آن امتی پدید آورد و به وسیلهٔ آن دولتی تأسیس نماید و جامعه‌ای را سامان دهد و ضمیرها، اخلاقها و عقلها را تربیت نماید و عقیده، ایدئولوژی، اخلاق و احساساتی را اساس نهد و از این مدرسه یاران نخست پیامبر اکرم ﷺ که در مقام زمینه‌های عقیدتی، روحی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و نظامی به برتری رسیده بودند، فارغ التحصیل شدند.[2]

علل انتخاب خانه ی ارقم

۱- کسی از اسلام آوردن ارقم اطلاعی نداشت، از این رو آنان فکر نمی‌کردند که پیامبر و یارانش در خانه ارقم با هم دیدار داشته باشند.

ارقم بن ابی ارقم از قبیله بنی مخزوم بود که پرچم مبارزه و جنگ علیه بنی‌هاشم را به دوش می‌کشید و اگر هم اسلام آوردن ارقم معروف می‌بود به ذهن کسی خطور

۱- *دولة الرسول من التكوين الى التمكين*، ص ۲۲۵.

۲- همان، ص ۲۳۵.

نمی‌کرد که در خانه او، پیامبر اکرم ﷺ و یارانش با یکدیگر دیدار داشته باشند؛ زیرا این به معنی ملاقات در قلب صف دشمن بود.

ارقم بن ابی ارقم در سن شانزده سالگی به اسلام گروید و روزی اگر قریش به فکر جستجو از مرکز تجمع اسلامی می‌افتادند به این فکر نمی‌افتادند که در خانه‌های جوانان کم سن و سال اصحاب محمد به جستجو بپردازند؛ بلکه نگاه قریش و جستجوی آنها به خانه‌های بزرگان اصحاب معطوف بود. آنها چنین می‌پنداشتند که محل تجمع باید یکی از خانه‌های بنی‌هاشم یا خانه ابوبکر یا کسی دیگر باشد. بنابراین، انتخاب این خانه به عنوان محل تجمع از نظر امنیتی کار فوق العاده‌ای بود و هرگز قریش به این مکان یورش نبردند و محل دیدار پیامبر با یارانش را کشف نکردند.[۱]

ویژگیهای مسلمانان صدر اسلام

مراحل اولیه دعوت براساس پنهان کاری و عمل انفرادی و برنامه‌ریزی سیاسی و محکم کاری استوار بود و انتخاب خانه ارقم از جانب پیامبر اکرم ﷺ تنها برای شنیدن نصیحتها و موعظه‌ها نبود؛ بلکه خانهٔ ارقم مرکز رهبری و مدرسه‌ای برای تعلیم و تربیت و آماده‌سازی زمینه برای دعوتگری و رهبری بود که براساس تربیت فردی عمیق و آرام، پیش می‌رفت و برخی از عناصر را به صورت ویژه مورد عنایت قرار می‌داد و به صورت خاصی توجیهات تربیتی را بر آن متمرکز می‌نمود تا برای برعهده گرفتن مسئولیت دعوتگری و رهبری آماده شود. پیامبر اکرم ﷺ مسئولیت هر یک از مسلمانان صدر اسلام را با دقت و ساماندهی حکمت‌آمیزی مشخص کرده بود، به گونه‌ای که هر یک از آنها با مسئولیتی که موظف به انجام آن شده بود، آشنایی داشت و تمامی ویژگیهای دعوت و مراحل آن را درک می‌نمودند و به احتیاط و مواظب بودن و پنهان کاری و انضباط کامل پایبند بودند.[۲]

تربیت مسلمانان در دوران مکی کاملاً آرام و به صورت تدریجی و پنهانی تکمیل گشت و شعار این مرحله، رهنمود خداوند عزوجل بود که در این گفته الهی نماد پیدا نموده است:

۱- *المنهاج الحرکی*، غضبان، ج ۱، ص ۴۹.

۲- *دولة الرسول من التکوین الی التمکین*، ص ۲۳۷.

﴿ وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا ﴾ (کهف، ۲۸)

«با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند. ذات او را می‌طلبند و چشمانت از ایشان (به سوی ثروتمندان و قدرتمندان مستکبر) برای جستن زینت حیات دنیوی برنگردد و از کسی فرمان مبر که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است و کار و بارش (همه) افراط و تفریط بوده است.»

این آیه، به پیامبر اکرم ﷺ فرمان می‌دهد تا بر کوتاهی و اشتباهات کسانی که دعوت او را پذیرفته‌اند، شکیبا و بردبار باشند و آنها را به شکیبایی در مقابل شکنجه‌های دشمنان دعوت بدهد و طبیعت راه دعوت را برای آنان روشن نماید. همچنین این آیه، به پیامبر اکرم ﷺ توصیه می‌نماید تا به سخن عیب‌جویان که از آنها عیب می‌گیرد، اهمیتی قائل نگردد و در مورد آنان از متکبری که خداوند قلب او را از حقیقت و جوهر امور غافل گردانیده است، پیروی ننماید.[1]

آیه‌های ذکر شده، برخی از صفتهای مسلمانان صدر اسلام را برای ما بیان می‌نماید که مهم‌ترین آن عبارتند از:

الف – صبر: که در گفته الهی ﴿ وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ ﴾ آمده است. کلمه صبر در قرآن کریم و در احادیث پیامبر اکرم ﷺ تکرار می‌شود و مردم نیز یکدیگر را به آن توصیه می‌نمایند و از چنان اهمیتی برخوردار است که چهارمین صفت گروه نجات یافته از زیان بیان شده است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَٱلۡعَصۡرِ ۝١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ۝٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ﴾ (عصر، ۱-۳)

«سوگند به زمان. انسانها همه زیانمندند. مگر کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و بایسته انجام می‌دهند و همدیگر را به تمسک به حق سفارش می‌کنند و یکدیگر را به شکیبایی توصیه می‌نمایند.»

۱- *الطریق الی جماعة المسلمین*، حسین بن محسن، ص ۱۷۰.

خداوند در مورد همه مردم چنین حکم نموده است که همه آنها در خسران و زیان‌اند، مگر کسانی که این چهار صفت را دارا باشند:

۱-ایمان داشتن به خدا.

۲-عمل صالح.

۳-سفارش کردن یکدیگر به حق.

٤-توصیه نمودن یکدیگر به صبر.

نجات انسان، نخست به ایمان و انجام عمل صالح وابسته است و اینها به نصیحت و ارشاد و بعد از آن به صبر نیاز دارند. بدین صورت هم حق خدا و هم حق بندگان را ادا نموده است و توصیه یکدیگر به صبر و بردباری، ضروری و لازم است؛ زیرا ایمان آوردن و انجام دادن عمل صالح و پاسداری از حق و عدالت از دشوارترین اموری است که فرد و جماعت با آن روبرو می‌شوند و باید انسان در جهاد با نفس و جهاد با غیر، شکیبا باشد.[۱]

ب - کثرت دعا و تضرع: این موضوع در گفتهٔ الهی ﴿ **يَدۡعُون رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ** ﴾ «ازکسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان پروردگارشان را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند» نمایان می‌شود. دعا، دروازهٔ بزرگ الهی است و هرگاه بر روی بنده‌ای گشوده شود، بعد از آن خوبیها و برکتها بر او سرازیر خواهند شد. پس کسانی که برای برعهده گرفتن رسالت و ادای امانت آماده و تربیت می‌شوند، باید ارتباط آنان با خداوند ارتباطی عمیق و صمیمی باشد و او را زیاد بخوانند و دعا کنند؛ زیرا حسن ارتباط با خدا و کثرت دعا از بزرگ‌ترین و قوی‌ترین عوامل پیروزی است.[۲]

ج - اخلاص: این مفهوم در گفتهٔ الهی: ﴿ **يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ** ﴾ «رضای او را می‌جویند» نماد پیدا می‌کند. پس بر افرادی که براساس منهج الهی و ربانی تربیت می‌شوند لازم است که گفته‌ها و اعمال و جهادشان فقط برای طلب رضای الهی باشد و به پاداش الهی چشم دوخته باشند، بدون اینکه به سود یا مقام یا لقب یا پیشرفت مادی

۱- *الظلال*، ج ۶، ص ۳۹۶۸.

۲- *فقه التمکین فی القرآن الکریم*، ص ۲۲۱.

چشم دوخته باشد و هر یک خود را سربازی برای عقیده و برنامهٔ الهی بداند و با زبان حال بگوید:

﴿ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُۥ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴾ (انعام، ۱۶۲-۱۶۳)

«اخلاص، رکن مهمی برای پذیرش اعمال است و تا عمل به اخلاص و نیت صادق و روش مسنون رسول الله مقارن نگردد، مورد قبول درگاه حق واقع نمی‌شود.»

د – پایداری: چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ﴾ (کهف، ۲۸)

«و چشمانت از ایشان (به سوی ثروتمندان و قدرتمندان مستکبر) برای جستن زینت دنیوی برنگردد.»

و این ثبات، فرعی از ثبات عام‌تری است که می‌بایست دعوتگر ربانی بدان متصف باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿ مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا۟ مَا عَٰهَدُوا۟ ٱللَّهَ عَلَيْهِ ۖ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُۥ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ ۖ وَمَا بَدَّلُوا۟ تَبْدِيلًا ﴾ (احزاب، ۲۳)

«در میان مؤمنان، مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند، در پیمانی که با او بسته‌اند برخی پیمان خود را بسر برده‌اند و برخی نیز در انتظارند. آنان هیچ گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند.»

در این آیه، سه صفت بیان شده است: ایمان، مردانگی و صداقت. این عناصر برای اثبات و پایداری بر آیین حق از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشند؛ زیرا ایمان و مردانگی، انسان را برای تمسک جستن به ارزشهای والا و پایدار وادار می‌نماید، بدون اینکه به چیزهای پیش پا افتاده و کوچک توجه نماید و مردانگی همواره محرکی به سوی هدف و ارزش والاست و صداقت نیز مانع تحول و تغییر و دگرگونی در دین می‌گردد و از این رو عوامل ذکر شده را می‌توان عوامل اصلی، پایداری و استقامت در وجود انسان دانست که با چنین استقامتی، انسان در سخت‌ترین شرایط و حتی در مراحلی که جان او در خطر است و یا اینکه منافع مادی زیادی حاصل او گردد، متزلزل نمی‌شود و بی‌تردید خشتهایی که قرار است در ساختمان دعوت به کار بروند، نیازمند

استحکام و پایداری فوق العاده می‌باشند تا بتوان با روی هم انباشتن آنها به هدف عالی و بلند خود دست یافت.[۱]

صفتهای ذکر شده، مهم‌ترین صفاتی بود که مسلمانان صدر اسلام بدان متصف بودند.

دعوت علنی اسلام

نقش تمامی قبیله‌های قریش در انتشار اسلام در دوران دعوت مخفی، یکسان بود بدون اینکه قبیله‌ای، نقش مؤثرتری داشته باشد؛ چراکه اسلام با طبیعت زندگی قبیله‌ای آن روز مخالف بود. اگرچه اسلام نتوانست از ساختار قبیله‌ای جامعه، برای حمایت و نشر دعوت جدید استفاده کند و از طرفی دیگر هم هیچ یک از قبیله‌ها، اسلام را متعلق به قبیله‌ای خاص نمی‌دانست، از این رو از تمام تیره‌های قریش، افرادی به دین اسلام گرویدند و اسلام به صورت متوازن در تمام قبایل گسترش پیدا نمود؛ مثلاً، ابوبکر صدیق از قبیله تمیم، عثمان بن عفان از بنی‌امیه، زبیر بن عوام از بنی عبدالدار، علی بن ابی طالب از بنی‌هاشم، عبدالرحمن بن عوف از بنی زهره، سعید بن زید از بنی عدی و عثمان بن مظعون از قبیله بنی جمح بود و تعدادی از مسلمانان نیز در این مرحله از سایر قبایل بودند مانند : عبدالله بن مسعود، عمار بن یاسر که از قبیله عنس از مدحج بودند، زید بن حارثه بن کلب، طفیل بن عمرو که از قبیله دوس بودند و عمرو عبسه از قبیله سلیم و صهیب نمری از بنی ثمر بن قاسط بود و این مسئله روشن می‌ساخت که اسلام ویژه اهل مکه نیست.[۲]

پیامبر اکرم ﷺ هدف خود را با برنامه‌ریزی و دقت و استفاده از اسباب با توکل بر خدا دنبال می‌نمود؛ او به تربیت ریشه‌دار و دقیق و تعلیم گسترده و احتیاط امنیتی و حرکت طبیعی در جامعه و آمادگی همه جانبه برای مراحل بعدی اهتمام می‌ورزید؛ زیرا معتقد بود که دعوت به خدا شایسته نیست که دعوتی پنهانی باشد تا یک فرد به تنهایی با فردی دیگر آن را در میان بگذارد؛ بلکه این دعوت، جهانی است و فرستاده شده تا بر جهانیان اقامه حجت نماید تا با پذیرش این دعوت، خداوند هر کس را که بخواهد، از تاریکیهای شرک و جهالت به سوی نور اسلام و توحید بیرون بیاورد. بنابراین، خداوند حقیقت این دعوت و مسیر و هدف آن را از نخستین روزهای دعوت، مشخص کرد؛

۱- *دعوة الله بين التكوين و التمكين*، د. علی جریشه، ص ۹۱ - ۹۲.

۲- *السیرة النبویه الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۱۳۳.

چنانکه قرآن در سوره‌های مکی، فراگیری دعوت و جهانی بودن آن را بیان داشته و فرموده است:

﴿ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (ص، ۸۷)

«این قرآن چیزی جز پند و اندرز برای جهانیان نمی‌باشد.»

و می‌فرماید:

﴿ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (قلم، ۵۲)

«قرآن، چیزی جز اندرز و پند برای جهانیان نیست.»

فلسفهٔ دعوت این بود تا بشر را خطاب نماید و تمام انسانها و هر کس را که خداوند خیری برایش مقدر نموده است، نجات دهد و از ویژگیهای آن اعلان و آشکار نمودن و رساندن و بازگو کردن و بیم دادن است و تحمل نمودن تکذیب و آزارها و کشتن را به دنبال دارد. دعوت پنهانی پیامبر اکرم ﷺ در ابتدا حالت استثنایی و در شرایط خاصی بود که آغاز دعوت و ناتوانی و غربت آن، اقتضا می‌نمود و باید در چهارچوب این شرایط، آن را فهمید. اگر پنهان کاری سیاسی مصلحتی است، در بسیاری از امور اسلام و در جنگ و صلح از آن استفاده می‌شود در موضوع دعوت نیز باید آن را این گونه دانست و اگر نه اصل این است که دین خدا و شریعت و فرمان الهی برای همه مردم به صورت آشکار بیان شود. اما پنهان کاری با دیگر وسیله‌ها و برنامه‌ها و تفصیلات، امری مصلحتی است که به نظر و اجتهاد انسانی بستگی دارد؛ زیرا پنهان داشتن برنامه‌ها و ... باعث پنهان داشتن دین و سکوت از حق نمی‌شود و بیان و رساندن امور دینی بدان مربوط نیست به عنوان مثال دانستن پیروانی که ایمان آورده‌اند، امری مصلحتی است که در قضیه رساندن و بیم دادن که کتابها به آن نازل شده‌اند و پیامبران به خاطر آن مبعوث شده‌اند خلل ایجاد نمی‌کند؛ پس تعداد پیروان دعوت تا زمانی که مصلحت ایجاب می‌نماید، می‌تواند به عنوان یک راز باقی بماند به شرط اینکه در کنار آن به امر دعوت و تبلیغ پرداخته شود و پیامبر اکرم ﷺ حتی بعد از اینکه دعوتش را آشکار نمود و مردم را بیم داد و رسالت خویش را بیان نمود، بسیاری از چیزهایی که در امر بلاغت و رسالت تأثیری نداشت مانند تعداد پیروانش و اینکه کجا با آنها دیدار می‌نماید و گرد هم

می‌آیند؟ و کیفیت برنامه‌هایی که در برابر توطئه جاهلی اتخاذ می‌نمایند و این گونه مسائل را پنهان می‌داشت.[۱]

سازندگی عقیدتی در دوران مکی

۱- حکمت پیامبر اکرم ﷺ درتعامل با سنتها

تشکیل دولتها و تربیت ملتها و قیام به وسیلهٔ آنها طبعاً مستلزم آن است که به قوانین و سنتهای حاکم بر زندگی افراد، ملتها و دولتها اهمیت داده شود. با بررسی سیرهٔ پیامبر اکرمﷺ روش حکیمانه و مقتدرانه ایشان در تعامل با سنتها و قوانین حاکم، با وجود کثرتشان، به اثبات خواهد رسید.

سنتهای الهی موجود در جهان، احکامی است که خداوند آنها را بر انسان در هر زمان و مکان حاکم قرار داده است، اما آنچه از سنتها برای ما اهمیت دارد، سنتهایی است که با حرکت و انقلاب ارتباطی ناگسستنی دارند و پروردگار جهانیان نه تنها خواسته است تا جریان این دین؛ بلکه امر تمام جهان بر سنتهای طبیعی حرکت نماید نه بر سنتهای خارق‌العاده؛ چراکه نسلهای آیندهٔ مسلمانان این گونه فکر نکنند که پیشینیان با معجزات و امور خارق‌العاده پیروز شده‌اند وبعد از ختم نبوت و انقطاع سلسلهٔ پیامبران چنین چیزی ممکن نیست.[۲]

با تفکر و تدبر در آیه‌های قرآن، به این نتیجه خواهیم رسید که در مورد سنن الهی، زیاد سخن به میان آمده است و تغییر و تبدیلی در آنها به وجود نخواهد آمد و قرآن کریم وقتی توجه مسلمانان را به سنتهای خداوند در زمین جلب می‌نماید، در واقع از آنها می‌خواهد بر اساس اصولی خاص حرکت نمایند و برای ساختن مجتمعی سالم و براساس فرامین الهی از آنها می‌خواهد علاوه بر اینکه از این سنتها عبرت گیرند، به مقتضیات آن نیز عمل نمایند. بنابراین، مسلمانان امتی با سابقه هستند و قوانین حاکم بر جهان، ملتها، دولتها، و افراد همواره جریان دارد و تغییری نمی‌یابد و کارها به طور اتفاقی انجام نمی‌گیرد و فرآیند زندگی در زمین بیهوده پیش نمی‌رود؛ بلکه از این قوانین پیروی می‌نماید. پس مسلمانان با بررسی این سنتها و با دستیابی به مفاهیم و نتایج آن به فلسفه و حکمت اصلی حوادث و وقایع پی خواهند برد و به نظامی که حوادث به دنبال

۱- *الغرباء الاولون*، ص ۱۲۴ - ۱۲۶.

۲- *واقعنا المعاصر*، محمد قطب، ص ۴۱۴.

آن رخ می‌دهد، اطمینان می‌یابند و به وجود حکمت پنهان در نظام پیچیده هستی پی می‌برند و در پرتو آنچه اتفاق افتاده است، مسیرحرکت خود را مشاهده می‌کنند و برای رسیدن به پیروزی بدون استفاده از اسباب آن، به صرف اینکه مسلمان هستند، اکتفا نمی‌کنند.[1]

سنتهای حاکم بر زندگی، همواره تکرار می‌شود و آنچه زمانی گذشته است، در آینده نیز اتفاق خواهد افتاد.[2]

حرکت و مسیر زندگی براساس سنتهای الهی است و در زندگی انسان هیچ امری بدون حساب و کتاب رخ نمی‌دهد؛ بلکه تمام امور زندگی براساس سنتهای الهی که تغییر و تبدیلی در آن وجود ندارد و اشخاص و خواستهٔ آنان نادیده گرفته می‌شوند، جریان می‌یابد و انجام می‌گیرد.[3]

مسلمانان باید بیش از دیگران سنتهای پروردگارشان را که در کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ﷺ به آنها اشاره شده است، درک نمایند تا به قدرت و عزتی که بدان امیدوارند، دست یابند؛ زیرا رسیدن به قدرت بدون برنامه و نقشه محقق نخواهد شد؛ بلکه قوانینی دارد که خداوند در قرآن، آن را ثبت نموده است تا بندگان مومنش آن را بدانند و با بینش از آن کار بگیرند.[4]

یکی از شرایط تعامل هدفمند و درست با سنتهای الهی و قوانین جهانی این است که این سنتها را درک نماییم و به آن آگاه باشیم و نحوه و چگونگی رفتار با طبیعت و قانون الهی را بدانیم.[5]

استاد بنا رحمه الله در مورد منظم بودن تعامل با سنتها می‌گوید: «با سنتهای جهان آفرینش برخورد و مخالفت نکنید؛ زیرا سنتها غالب می‌شوند و انسان را شکست می‌دهند؛ بلکه از آن کار بگیرید و فرآیند و جریان آن را به سوی دیگر برگردانید و از

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۱، ص ۴۷۸.

۲- همان.

۳- *التمکین للامة الاسلامیه*، محمد السید، ص ۲۰۸.

۴- *جیل النصر المنشود*، قرضاری، ص ۱۵.

۵- *المشروع الاسلامی لنهضه الامة قراءه فی فکر البناء*، ص ۵۸.

برخی سنتها علیه برخی سنتهای دیگر کمک بگیرید و منتظر لحظه پیروزی باشید؛ چراکه امری غیرمنتظره نیست.»[1]

در سخنان استاد بنا چند نکته نهفته است:

۱- برخورد نکردن با سنن الهی
۲- دفاع و مقاومت از سنتهای الهی.
۳- استفاده از آنها
٤- برگرداندن جهت آنها.
۵- کمک گرفتن از برخی علیه برخی دیگر
٦- منتظر ماندن برای لحظه پیروزی.[2]

از سخنان استاد بنا نتیجه می‌گیریم که ایشان به صورت ژرف و عمیق، سیره پیامبر اکرمﷺ و تاریخ اسلامی وتجربه‌های ملتها را بررسی نموده است و علاوه بر آن وضعیت حاکم بر جامعه آن روز را خیلی خوب ودرست می‌شناخته است و بیماری و سپس علاج آن را بسیار زیبا توصیف کرده است.

نخستین حرکت اسلامی‌ای که پیامبر اکرم ﷺ در تنظیم تلاشهای دعوت و تأسیس دولت و ساختن انسان نمونه و ربانی و متمدن، رهبری آن را بر عهده داشت با سنتها و قوانینی مانند اهمیت رهبری در ساختن تمدنها و اهمیت گروه مؤمن سازمان یافته در مقاومت و ایستادگی در برابر باطل و اهمیت آیین و برنامه‌ای که عقایدو اخلاق و عبادات و ارزشها و ایدئولوژی از آن برگرفته می‌شود، مدارا نمود. از جمله سنتهای الهی، سنت تدریجی است که در آفرینش و هستی رعایت شده است و سنت مهمی که باید امت در حالی که برای نهضت و حاکم کردن دین خدا قیام نموده است، آن را رعایت نماید. پس باید دانست که سنت تدریجی خداوند در عصری که جاهلیت حاکم گشته است و شر و فساد در ملتها به گونه‌ای ریشه دوانیده است که از بین بردن آن نیاز به پیشرفت گام به گام دارد، راهی طولانی است بنابراین، دعوت اسلامی در مراحل نخستین خود آهسته و گام به گام پیش می‌رفت و بسیار دقیق و در راستای آشنایی مردم با اهداف تعالیم اسلام حرکت می‌نمود و با مرحله انتخاب و تأسیس آغاز شد، سپس مرحله قتال و درگیری آغاز گردید و پس از آن مرحله پیروز و به قدرت رسیدن فرا رسید که امکان نداشت همه اینها در یک وقت فراهم شوند و اگر چنین می‌کردند، یقیناً

۱- *رسالة المؤتمر الخامس*، ص ۱۲۷.

۲- *المشروع الاسلامی لنهضة الامه*، ص ۵۸.

با دشواری و ناتوانی روبرو می‌شدند. همچنین امکان نداشت که یکی از اینها بر دیگری مقدم باشد و اگر چنین می‌شد، خلل فراوانی به وجود می‌آمد.[1]

این سنت از اهمیت بسیاری برخوردار است، امّا برخی از داعیان خواستار تغییر باالفور زندگی مردم بدون در نظر گرفتن شرایط حاکم بر آن جامعه و همچنین دستیابی به قدرت هستند، بدون اینکه مقدمات قضیه و یا شیوه‌ها و وسیله‌های آن را به خوبی آماده کرده باشند[2]. خداوند در قرآن بیش از یک مورد ما را به تفکر در مورد این سنتها وادار نموده است. از جمله اینکه فرموده است: «خداوند آسمانها و زمین را در طی شش روز آفریده است.» در حالی که می‌توانست در کمتر از یک چشم به هم زدن، آنها را بیافریند، امّا سنت تدریجی الهی چنین اقتضا می‌نمود. همچنین آفرینش انسان، حیوان و گیاهان به تدریج چند مرحله را می‌پیمایند تا طبق سنت و حکمت الهی به مرحله پایان و تکمیل می‌رسند. همچنین قانون اسلامی به دلیل تسهیل امر و آسان‌گیری بر بشر به تدریج تدوین و کامل گردید تا اموری که اسلام آن را واجب و یا حرام نموده است، دچار مشکل نشوند. به عنوان مثال : فرایضی همانند نماز، روزه و زکات چند مرحله را طی نمود تا به آخرین صورت خود رسید و باقی ماند.[3]

اسلام به دلیل در نظر گرفتن این حکمت بود که نظام بردگی را که نظام حاکم بر جهان بود، یکباره لغو ننمود؛ زیرا این کار به معنی فروریختن ارکان زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعۀ آن روز بود. پس برخورد حکیمانه با این نظام بدین صورت بود که اسلام راهها و زمینۀ تداوم آن را تنگ‌تر می‌نمود و نظام بردگی را تا آخرین حد ممکن که به مثابه لغو کردن آن بود، رسانید.[4]

با بررسی گسترده و عمیق قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم ﷺ به این نتیجه خواهیم رسید که چگونه و با چه نظم و حرکتی تغییرات اسلامی، توسط پیامبر صلی الله علیه و سلم در جامعه اعمال گردید و به سرتاسر جهان پهناور رسید.[5]

۱- *التمکین للامة الاسلامیه*، ص ۲۲۷.

۲- *آفات علی الطریق*، ج ۱، ص ۵۷.

۳- *التمکین للامة الاسلامیه*، ص ۲۲۷.

۴- *الخصائص العامه للاسلام*، قرضاوی، ص ۱۶۶.

۵- *التمکین للامة الاسلامیه*، به نقل از مودودی، ص ۲۲۹.

به سنت الهی، یعنی پیش روی تدریجی، باید در امور سیاسی نیز توجه داشت، پس اگر درصدد تشکیل جامعه اسلامی براساس معیارهای حقیقی برآمدیم، نباید گمان کنیم که این امر با قطعنامه‌ای که رئیس جمهور یا پادشاه صادر می‌نماید یا از مجلس رهبری یا پارلمانی صادر می‌شود، تحقق می‌یابد؛ بلکه جامعه اسلامی واقعی از طریق حرکت تدریجی و با آمادگی فکری و روانی و اجتماعی متحقق می‌شود و این همان روشی است که پیامبر اکرم ﷺ در راستای تغییر دادن زندگی جاهلی، در پیش گرفت. اساسی‌ترین شیوهٔ آن حضرت طی سیزده سال دوران مکه، عبارت بود از تربیت نسلی مؤمن و معتقد و متمایز از سایر نسلها. نسل مؤمنی که بتواند بار مسئولیت را برعهده گیرد و برای حمایت و نشر دعوت در جهان، پرچم جهاد را به اهتزاز در بیاورد. پس مرحلهٔ دعوت مکی، بیشتر مرحلهٔ تربیت و ساختن بود تا مرحلهٔ قانونگزاری.[۱]

۲- سنت تغییر و ارتباط آن با سازندگی عقیدتی

از سنتهای مهم در راه نهضت و قیام، سنتی است که این گفته الهی آن را تأکید می‌نماید:

﴿ لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ سُوٓءٗا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ ﴾ (رعد، ۱۱)

«انسان دارای فرشتگانی است که پیاپی از روبرو و از پشت سر به فرمان خدا از او مراقبت می‌نمایند. خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند و هنگامی که خدا بخواهد بلایی به قومی برساند، هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند آن را برگرداند و هیچ کس غیر خدا نمی‌تواند یاور و مددکار آنان شود.»

ارتباط این سنت الهی با به قدرت رسیدن امت اسلامی کاملا روشن است؛ زیرا مسلمانان در پرتو وضعیت فعلی به قدرت نمی‌رسند. پس باید در وضع خود تغییر و دگرگونی ایجاد بکنند و ملتی که زندگی ذلت‌بار و بازماندگی را پذیرفته است، نمی‌تواند

۱- *الخصائص العامه للاسلام*، ص ۱۶۸ با اندکی تصرف.

وضعیت خود را تغییر دهد و کسی که برای آزادی از بند اسارت نمی‌کوشد، هرگز به قدرت نخواهد رسید.[۱]

اسلام در جامعهٔ جاهلیت با واقعیتهای بزرگی همانند جزیره عربی و دنیای آن روز، باورها، ایدئولوژیها، ارزشها، معیارها، نظامهای جاهلی و تعصبات گوناگون مواجه گردید.

بعد از ورود اسلام فاصله آن با فاصله وضعیت مردم در جزیره عربی و در تمام دنیا، فاصله‌ای عمیق بود و وضعیت حاکم بر محیط با اهداف عالیه و نهایی اسلام فاصله داشت. اسلام، دینی بود که تنها به تغییر باورها، اندیشه‌ها، ارزشها، معیارها، عادات، سنتها، اخلاق و احساسات اکتفا نمی‌کرد؛ بلکه می‌خواست به کلی نظام، وضعیت، قوانین و شرایع را تغییر دهد و بر آن بود تا رهبری جامعهٔ انسانی را از دست طاغوت و جاهلیت نجات بخشد و آن را به خدا و اسلام بسپارد.[۲]

آخرالامر اینکه اسلام بر اساس سنتهای جاری و به صورت طبیعی و نه بر حسب معجزات و امور خارق‌العاده به اهدافی که در صدد دستیابی به آن بود، نائل گردید و در عصر حاضر نیز با تمسک به این سنتها می‌توان اهداف اسلام را تحقق بخشید.[۳]

تغییری که پیامبر اکرم ﷺ با برنامهٔ الهی آن را رهبری می‌نمود، از تربیت نفوس بشری شروع شد و از آن مردان بزرگی ساخت، سپس همگام با آنها بزرگ‌ترین تغییر را در شکل جامعه به وجود آورد. مردم را از تاریکیها به سوی نور، از جهالت به سوی علم و دانش و از بازماندگی به پیشرفت سوق داد و با کمک آنها بهترین تمدنی را که دنیا شناخته است، پدید آورد.[٤]

پیامبر اکرم ﷺ با استفاده از روش و شیوهٔ منطقی قرآن، عقاید و افکار و احساسات و اخلاق اصحابش را و همچنین اوضاع دنیای پیرامونش را نیز تغییر داد. چنانکه نخست، مدینه و سپس مکه و تمام شبه‌جزیرهٔ عربستان و پس از آن سرزمینهای فارس و روم در یک حرکت جهانی تغییر کردند و در تمامی احوال و اوقات، مطیع پروردگار گردیدند.

۱- *التمکین للامة الاسلامیه*، ص ۲۱۰.

۲- *هذا الدین*، سید قطب، ص ۵۱ - ۵۲.

۳- همان، ص ۶۵.

۴- *نفوس و دروس فی اطار التصویر القرآنی*، توفیق محمد سبع، ص ۳۶۷.

برنامه‌های قرآن در دوران مکی به عقیده اهتمام می‌ورزید و به شیوه‌های مختلفی آن را ارائه می‌داد تا اینکه ایمان در قلب آنان رسوخ نمود و تحول بزرگی پدید آمد که خداوند این پیشرفت بزرگ را چنین بیان می‌نماید:

﴿ أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَٰفِرِينَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴾ (انعام،۱۲۲)

«آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است وما او را زنده کرده‌ایم و نوری فرا راهش گذاشته‌ایم که در پرتو آن میان مردمان راه می‌رود مانند کسی که به مثل گوئی در تاریکیها فرو رفته است و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید؟ همین گونه اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است.»

به حق که تصویری زیبا و شگفت انگیز است...! قلمها در توصیف آن باز می‌ایستد و اسلوب قرآنی چنین است که هر گاه اندیشه‌ها و خردها از آن می‌تراود و شیوه‌ها از آن بیرون می‌آید، نمی‌تواند آن را آن گونه که شایسته است تعبیر کرد.

آیا روی آوردن از مرگ به زندگی و از تاریکیها به سوی نور یکسان است؟ مسافتی دراز و سفری بزرگ است که عظمت و مقدار آن را کسی نمی‌داند مگر آن که در پرتو بیان اعجازانگیز قرآنی حالت آنها را بررسی نماید.[۱]

۳- نقش اسلام بر اعتقادات اصحاب

تصور یاران رسول خدا، قبل از بعثت، در مورد خدا تصوری اشتباه و ناقص بود. آنها از حق و حقیقت در مورد اسماء و صفات الهی به انحراف رفته بودند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِيٓ أَسْمَٰٓئِهِۦ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴾ (اعراف، ۱۸۰)

۱- *الانحرافات العقدیه*، زهرانی، ج ۱، ص۲۵ – ۲۶.

«خدا دارای زیباترین نامها است. پس او را بدان نامها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای خدا به انحراف رفته‌اند، ترک کنید و آنها کیفر کار خود را خواهند دید.»

پس آنها برخی از صفات الهی را انکار می‌کردند ونامهایی که معنی نادرستی داشت، بر خدا می‌نهادند و عیب و نقصهائی مانند فرزند داشتن و نیازمند بودن را به خدا نسبت می‌دادند وگمان می‌کردند که فرشتگان، دختران خدا هستند و جنها را شریک خدا قرار می‌دادند:

﴿ وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ ۖ وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتٍۭ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ﴾ (انعام، ۱۰۰)

«فرشتگان و اهریمنان راشریک خدا قرار می‌دهند در حالی که خداوند، آنان و همه ملائکه و شیاطین را آفریده است. کافران از روی نادانی، پسران و دخترانی برای خدا می‌بافند. خداوند منزه و به دور از این صفاتی است که او را بدانها توصیف می‌کنند.»

﴿ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ ٱلْبَنَٰتِ سُبْحَٰنَهُۥ ۙ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ ﴾ (نحل، ۵۷)

«و برای خداوند، که از هرگونه آلایش ونیازی پاک است، دخترانی قائل می‌شدند و برای خود آنچه دوست می‌داشتند، قرار می‌دادند.»

پس یکی از اهداف مهم قرآن کریم این بود تا عقیدهٔ درست و سالم را در دلهای مؤمنان تثبیت نماید و آن را برای همه روشن نماید و این امر با بیان توحید ربوبیت و توحید الوهیت وتوحید اسماء و صفات و ایمان آوردن به همه آنچه خداوند به وجود آن خبر داده است، از قبیل : فرشتگان، کتابها، پیامبران، قدر (خیر و شر) و روز قیامت و ایمان به رسالت پیامبران محقق می‌شد.[۱]

آیه‌های نازل شده بر پیامبر اکرم ﷺ در مکه، به مردم شناساند که خدایی که باید آن را عبادت کنند، چه کسی است و پیامبر اکرم ﷺ آنها را براساس این آیه‌ها تربیت می‌نمود و از روز اول می‌کوشید تا بینش درستی به مردم در مورد پروردگارشان و در مورد حق او بر آنها ارائه نماید و می‌دانست که این بینش در وجود کسانی که فطرت آنان درست و سالم است، تصدیق و یقین را به جا خواهد گذاشت. پیامبر اکرم ﷺ با

۱- *اهمیة الجهاد فی نشر الدعوه*، علی العلیانی، ص ۴۷.

توجه به آیه‌های قرآن کریم تلاشهای خود را در چند بخش متمرکز کرده بود که عبارتند از:

۱- خداوند ازعیبها پاک و متصف به کمالات بی‌پایان است؛ پس او پاک است و یکتا، شریک و همسر و فرزندی ندارد.

۲- اینکه خداوند، آفریننده هر چیز و صاحب و مدبر آن است:

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُۥ حَثِيثًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتٍۭ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ أَلَا لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴾ (اعراف، ٥٤)

«پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید سپس بر عرش استقرار یافت، با شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافرید و جملگی مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان و خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

۳- اینکه خداوند سرچشمه سایر نعمتهای جهان هستی است؛ خواه کوچک باشند یا بزرگ، پیدا باشند یا پنهان:

﴿ وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ۖ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْـَٔرُونَ ﴾ (نحل، ٥٣)

«آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست و گذشته از آن هنگامی که زیانی به شما رسید (برای زدودن ناراحتیها) او را با ناله و زاری به فریاد می‌خوانند.»

٤- علم و آگاهی: علم خداوند، فراگیر است وتمام چیزها را در احاطه دارد؛ پس هیچ چیز پنهانی در زمین و آسمان از او پنهان نمی‌ماند و نه آنچه انسان آشکار می‌کند و پوشیده می‌دارد، از او پنهان می‌شود:

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمَـٰوَٰتٍ وَمِنَ ٱلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىْءٍ عِلْمًۢا ﴾ (طلاق، ۱۲)

«خدا همان است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان او (خدا) همواره در میان آنها جاری است تا بدانید خداوند بر هر چیز توانا است و آگاهی او همه چیز را فرا گرفته است.»

۵- خداوند به وسیلهٔ فرشتگان اعمال انسان را در کتابی ثبت و ضبط می‌نماید. کتابی که هیچ عمل کوچک و بزرگی را نمی‌گذارد مگر اینکه آن را برشمرده است و این کتاب در وقت مناسب گشوده خواهد شد:

﴿ مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾ (ق، ۱۸)

«انسان، هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند مگر اینکه فرشته‌ای مراقب و آماده (برای دریافت نگارش) آن سخن است.»

٦- خداوند، انسانها را با چیزهایی که آنها دوست ندارند و نمی‌پسندند، آزمایش می‌نماید تا ژرفای وجود مردم کاویده شود، آن گاه برخی از مردم به تقدیر و قضای الهی راضی می‌شوند و در ظاهر و باطن تسلیم او می‌گردند؛ پس چنین انسانهایی شایسته خلافت و امامت و سیادت خواهند بود و برخی از مردم خشمگین و ناراضی می‌گردند و ارزش هیچ چیزی را نخواهند داشت و چیزی به آنها داده نمی‌شود :

﴿ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَيَوٰةَ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفُورُ ﴾ (ملک، ۲)

«همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا و آمرزگار و بخشاینده است.»

۷- هر کس که به خداوند پناه ببرد و در هر آنچه بدست می‌آید و از میان می‌رود طبق فرمان خدا عمل نماید، خداوند او را توفیق می‌دهد و یاری می‌کند:

﴿ إِنَّ وَلِـِّۧيَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ ﴾

(اعراف، ١٩٦)

«بی‌گمان سرپرست من خدایی است که این کتاب را نازل کرده است. اوست که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند.»

۸- حق خداوند بر بندگان است که او را عبادت کنند و یگانه بدانند و با او چیزی را شریک نسازند:

﴿ بَلِ ٱللَّهَ فَٱعۡبُدۡ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴾ (زمر، ٦٦)

«پس در این صورت تنها خدا را بپرست و از زمرۀ سپاسگزاران باش.»

۹- خداوند مفهوم این عبودیت و بندگی و این توحید را در قرآن عظیم مشخص کرده است.[۱]

نخستین تربیت یافتگان مکتب پیامبر اکرم ﷺ، براساس فهم صفات و اسمای حسنی الهی تربیت یافتند و به مقتضای آن، او را عبادت نمودند و عظمت خداوند در وجودشان جای گرفت و رضامندی او آخرین هدف و مقصدی بود که برای آن تلاش می‌کردند و در تمام اوقات احساس می‌نمودند که خداوند مراقب آنهاست؛ پس آنها نفسهای خود را از اینکه دچار لغزش شوند، و حال آنکه خداوند از آنها آگاه است، کنترل و مهار نمودند.

همچنین آنها خود را از شرک و انواع آن پاک کردند و غیر از خدا کسی دیگر را در تدبیر جهان، ایجاد و از بین بردن آن و زنده کردن، میراندن، آوردن خوبی و دفع بلا و تصرف در عالم، شریک نمی‌دانستند. همچنین از مقتضیات اسماء و صفات الهی این است که در علم غیب، بندگی، حاکمیت مطلق و طاعت مطلق و امثال آن شریکی با خدا نگیرند.[۲]

پایۀ اصلی جامعۀ اسلامی براساس تربیت درست و سالمی بنا نهاده شد که پیامبر اکرم ﷺ آن را پایه‌گذاری نمود. این شیوه، شیوۀ سامان یافته درستی است که پیش از او پیامبران و انبیاء براساس آن حرکت نموده‌اند و هر پیامبری قومش را به این دعوت می‌داد که تنها خدا را بپرستند و کسی را شریک او نسازند؛ چنانکه خداوند متعال در مورد نوح علیه السلام می‌گوید:

﴿ وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ إِنِّي لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾ أَن لَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ أَلِيمٖ ﴾ (هود، ۲۵ - ۲۶)

«نوح را به سوی قومش فرستادیم (و او بدیشان گفت) من بیم دهنده (شما از عذاب خدا و) بیانگر (راه نجات) برای شما می‌باشم.»

و در مورد هود ؑ، می‌گوید:

۱- *منهج الرسول فی غرس الروح الجهادیه*، ص ۱۰ تا ۱۶.

۲- *اهمیة الجهاد فی نشر الدعوه*، ص ۵۳.

﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمۡ هُودٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۖ إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا مُفۡتَرُونَ ﴾ (هود، ۵۰)

«هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود (هود بدیشان) گفت : ای قوم من، خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، شما درغگویانی بیش نیستید.»

و در مورد صالح ﷺ فرموده است:

﴿ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱسۡتَعۡمَرَكُمۡ فِيهَا فَٱسۡتَغۡفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِۚ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٞ مُّجِيبٞ ﴾ (هود، ٦١)

«به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را فرستادیم که صالح نام داشت. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد. اوست که شما را از زمین آفریده و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است. پس از او طلب آمرزش بنمایید و به سوی او برگردید، بی‌گمان خداوند نزدیک و پذیرنده است.»

درباره شعیب ﷺ می‌فرماید:

﴿ وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۚ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ﴾ (هود، ٨٤)

«شعیب را (نیز) به سوی قوم مدین فرستادیم که از خود آنان بود. گفت : ای قوم من! خدا را بپرستید جز او معبودی ندارید و از پیمانه و ترازو مکاهید، من شما را خوب و بی‌نیاز می‌بینم، من بر شما از عذاب روز فراگیر می‌ترسم.»

و در مورد عیسی ﷺ فرموده است:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۗ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ﴾

(آل عمرن، ۵۱)

«بی‌گمان خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس اورا بپرستید این راهی است راست.»

خلاصه اینکه همهٔ پیامبران علیهم الصلوه و السلام به توحید الوهیت دعوت دادند؛ یعنی، تنها خدا را پرستش نمودن و پرهیز از عبادت طاغوت و بتها؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُۚ فَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ﴾

(نحل، ۳٦)

«ما میان هر ملتی، پیغمبری را فرستاده‌ایم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید. خداوند گروهی از مردمان را هدایت داد و گروهی از ایشان گمراهی بر آنان واجب گردید؛ پس در زمین گردش کنید و بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی که (آیات خدا را) تکذیب کرده‌اند، به کجا کشیده است.»

پیامبر اکرم ﷺ نمونهٔ واقعی مؤمنی موحد و یکتاپرست بود که اصحاب و یاران خویش را براساس توحید و دوری آنان از آلایشها تربیت نمود. نمونهٔ واقعی این مسئله، آیه ذیل می‌باشد:

﴿ قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٦١ قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣ قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيۡءٖۚ وَلَا تَكۡسِبُ كُلُّ نَفۡسٍ إِلَّا عَلَيۡهَاۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرۡجِعُكُمۡ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ﴾ (انعام، ۱٦۱ - ۱٦٤)

«بگو: بی‌گمان پروردگارم مرا به راه راست رهنمود کرده است و آن دین راست و استوار و پابرجا یعنی دین ابراهیم است؛ همان کسی که حق‌گرا بود و از زمرهٔ مشرکان نبود. بگو نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ گونه شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اولین مسلمان هستم. بگو: آیا پروردگاری جز خدا را بطلبم و حال آنکه خدا پروردگار هر چیز است؟ هیچ کسی جز برای خود کار نمی‌کند و هیچ

کس گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. سرانجام، همه شما به سوی خدا باز می‌گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف می‌ورزید، آگاه می‌سازد.»

لازم به یادآوری است که وقتی نتایج و دستاوردهای تربیت پیامبر اکرم ﷺ مشخص گردید، صحابه نیز از همه آنچه با توحید الوهیت و ربوبیت و توحید اسماء و صفات متضاد بود، خود را پاک نمودند. آنها برای داوری جز به خداوند، نزد کسی مراجعه نمی‌کردند و جز خدا از کسی در آنچه باعث ناخشنودی خدا می‌گشت، اطاعت نمی‌نمودند و هیچ چیزی را مانند خدا دوست نمی‌داشتند و از هیچ چیزی جز خدا نمی‌ترسیدند و جز خداوند بر کسی توکل ننموده و برای کسی حیوان سر نمی‌بریدند و برای کسی نذر نمی‌کردند و فقط از خداوند کمک می‌خواستند و در آنچه جز خداوند کسی دیگر توانایی انجام آن را ندارد، از کسی یاری نمی‌خواستند و خداوند را نه به مخلوقات و هستی و نه با آنچه وجود ندارد، تشبیه می‌کردند؛ بلکه تا آخرین حد او را پاک و منزه می‌دانستند و تمام صفات و خصوصیاتی که برای خداوند در قرآن بیان شده و یا پیامبر اکرم ﷺ آن را ذکر نموده است، بدون تحریف یا تعطیل یا تأویل می‌پذیرفتند و در تنهایی جز از خدای یکتا از کسی نمی‌ترسیدند و هیچ یکی از آفریدگانش را در صفتی از صفتهای ربوبیتش مانند: زنده کردن، میراندن، روزی دادن، دانش فراگیر، قدرت فوق العاده، پایدار بودن، بقای مطلق، حلال کردن، حرام نمودن و امثال آن شریک نمی‌ساختند. خداوند ما را از زمره کسانی بگرداند که توحید را به صورت قولی و عملی و عقیدتی محقق می‌نمایند؛ چراکه اختیار این امر در دست اوست و او بر آن تواناست.[1]

آیه‌های مکی علاوه بر توضیح وتشریح و اثبات عقیدهٔ توحید، رسالت محمد را به سوی همه انسانها و جنها نیز تثبیت می‌نماید؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾ (سباء، ۲۸)

«و ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان و بیم دهنده باشی و لیکن اکثر مردم بی‌خبرند.»

همچنین می‌فرماید:

۱- *اهمیة الجهاد فی نشر الدعوه*، ص ۵۴ - ۵۵.

﴿ قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ٱلَّذِى لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْىِۦ وَيُمِيتُ ۖ فَـَٔامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِىِّ ٱلْأُمِّىِّ ٱلَّذِى يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَـٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾ (اعراف، ۱۵۸)

«بگو ای مردم! من فرستاده خدا به سوی جملگی شما هستم؛ خدائی که ملک آسمانها و زمین از آن اوست. جز او معبودی نیست، او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند؛ پس ایمان بیاورید و از خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که ایمان به خدا و سخنهایش دارد، پیروی کنید تا هدایت یابید.»

و می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓا۟ أَنصِتُوا۟ ۖ فَلَمَّا قُضِىَ وَلَّوْا۟ إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿٢٩﴾ قَالُوا۟ يَـٰقَوْمَنَآ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَـٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾ يَـٰقَوْمَنَآ أَجِيبُوا۟ دَاعِىَ ٱللَّهِ وَءَامِنُوا۟ بِهِۦ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴾

(احقاف، ۲۹ — ۳۱)

«(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از جنیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند، هنگامی که حاضر آمدند به یکدیگر گفتند خاموش باشید و گوش فرا دهید. هنگامی که به پایان آمد به عنوان مبلغان و دعوت کنندگان به سوی قوم خود برگشتند. اینان گفتند: ای قوم، ما به کتابی گوش فرا دادیم که بعد از موسی فرستاده شده است و کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند و به سوی حق رهنمود می‌کند و به راه راست هدایت می‌نماید. ای قوم ما، سخنان فرا خوانندۀ الهی را بپذیرید و به او ایمان بیاورید تا خدا گناهتان را بیامرزد و شما را از عذاب دردناک در پناه خویش دارد.»

علاوه بر آیه‌های ذکر شده، آیه‌های زیادی در قرآن کریم وجود دارد که رسالت محمد برای همهٔ انسانها و جنها را اثبات می‌نماید.[1]

آیه‌های مکی علاوه بر اینکه عقیدهٔ درست در مورد توحید و انواع آن و باور راستین در مورد پیامبر و رسالت را در وجود آنها تثبیت کرد، عقیدهٔ درست در مورد فرشتگان را نیز به آنها آموخت. به آنها آموخت که آنها از آفریده‌های خدا هستند که او را سجده می‌کنند و در آسمانها و زمین هیچ گونه مشارکتی با خدا ندارند و به کسی فایده و ضرری نمی‌رسانند مگر به دستور خدا:

﴿ وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعْدُ بِحَمْدِهِۦ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِۦ وَيُرْسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَآءُ وَهُمْ يُجَٰدِلُونَ فِى ٱللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ ٱلْمِحَالِ ﴾

(رعد، ۱۳)

«و رعد و فرشتگان از هیبت و عظمت الله، حمد و ثنای او را می‌گویند و خدا صاعقه‌ها را روان می‌سازد و هر کس را که بخواهد بدانها گرفتار می‌کند در حالی که آنان دربارهٔ خدا به مجادله می‌پردازند و خدا دارای قدرتی بی‌انتها و کیفری سخت و دردناک است.»

﴿ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴾ (نحل، ٤٩)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین جنبنده وجود دارد، خدای را سجده و کرنش می‌کنند و فرشتگان نیز خدای را سجده می نمایند و تکبر نمی‌ورند.»

﴿ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ جَاعِلِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِىٓ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ ۚ يَزِيدُ فِى ٱلْخَلْقِ مَا يَشَآءُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (فاطر، ۱)

«ستایش خداوندی را که آفریننده آسمانها و زمین است و فرشتگان را با بالهای دوتا دوتا و سه‌تا سه‌تا و چهارتا چهارتا آفریده و هر چه بخواهد بر آفرینش می‌افزاید؛ چراکه بر هر چیزی توانا است.»

۱- همان، ص ۵۶.

﴿ قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِۖ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ﴾ (سبا، ۲۲)

«(ای پیامبر به مشرکان) بگو کسانی را به فریاد بخوانید که به جز خدا (آنها را معبود) می‌پندارید.(اما بدانید آنها هرگز گرهی از کارتان نمی گشایند) آنها در آسمانها و زمین کمترین حق مشارکتی ندارند.»

همچنین آیه‌های مکی سایر ارکان ایمان را در دلهای مؤمنان به وسیلۀ اسلوب اعجازانگیزش استوار و محکم نمود و آن را برای مردم تشریح و توضیح داد؛ چنانکه در مورد کیفیت نزول قرآن می‌فرماید:

﴿ وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكۡثٖ وَنَزَّلۡنَٰهُ تَنزِيلٗا ﴾

(اسراء، ۱۰۶)

«قرآنی است که آن را بخش، بخش فرستاده‌ایم تا آن را آرام بر مردم بخوانی و قطعاً ما آن را قسمت قسمت فرستاده‌ایم.»

﴿ ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ ﴾

(زمر، ۲۳)

«خداوند بهترین سخن را فرو فرستاده است؛ کتابی را که همگون و مکرر است. از آن لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگار خود می‌ترسند و از آن پوستهایشان و دلهایشان نرم و آمادۀ پذیرش قرآن خدا می‌گردد. این رهنمود الهی است و خدا هر که را بخواهد در پرتو آن راهیاب می‌سازد و خدا هر که را گمراه سازد، اصلاً راهنما و راهبری نخواهد داشت.»

﴿ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ إِذۡ قَالُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖۗ قُلۡ مَنۡ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِي جَآءَ بِهِۦ مُوسَىٰ نُورٗا وَهُدٗى لِّلنَّاسِۖ

تَجۡعَلُونَهُۥ قَرَاطِيسَ تُبۡدُونَهَا وَتُخۡفُونَ كَثِيرٗاۖ وَعُلِّمۡتُم مَّا لَمۡ تَعۡلَمُوٓاْ أَنتُمۡ وَلَآ ءَابَآؤُكُمۡۖ قُلِ ٱللَّهُۖ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ فِي خَوۡضِهِمۡ يَلۡعَبُونَ ﴾ (انعام، ۹۱)

«کافران، خدا را چنان که باید نشناخته‌اند، وقتی که می‌گویند: خداوند هیچ چیزی بر هیچ کس فرو نفرستاده است بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نور و هدایتی بوده است که آن را در کاغذها می‌نویسید و بخشی از آن را آشکار و بسیاری از آن را پنهان می‌کنید و به شما چیزهایی آموخته شده است که شما و پدران شما از آنها با خبر نبوده‌اید، بگو : خدا (این قرآن را نازل کرده است) و بگذارید بر باطل خود فرو روند و به بازیچه پردازند.»

همچنین خداوند سبحان بیان نموده است که به پیامبران قبل از پیامبر اکرم ﷺ کتابهایی غیر از قرآن نازل کرده است:

﴿ وَرَبُّكَ أَعۡلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَلَقَدۡ فَضَّلۡنَا بَعۡضَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ عَلَىٰ بَعۡضٖۖ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ﴾ (اسرا، ۵۵)

«و پروردگارت از مردمان به چیزهایی که در آسمان و زمین‌اند آگاه‌تر است. ما برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم و به داوود زبور عطا نموده‌ایم.»

﴿ نَزَّلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَأَنزَلَ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ ﴾ (آل عمران، ۳)

«کتاب را بر تو نازل کرده است که مشتمل بر حق است. تصدیق کنندهٔ کتابهایی است که قبل از آن بوده‌اند و خداوند پیش از آن تورات و انجیل را نازل کرده است.»

و بیان نمود که بسیاری از پیامبران را مبعوث کرده است:

﴿ وَكَمۡ أَرۡسَلۡنَا مِن نَّبِيّٖ فِي ٱلۡأَوَّلِينَ ﴾ (زخرف، ٦)

«ما پیغمبران زیادی را به میان ملتهای پیشین روانه کرده‌ایم.»

همچنین خداوند نام بعضی از پیامبران را در قرآن ذکر نموده و نام بعضی دیگر را نیز ذکر ننموده است.

﴿ وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ مِنۡهُم مَّن قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّن لَّمۡ نَقۡصُصۡ عَلَيۡكَۗ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأۡتِيَ بِـَٔايَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ فَإِذَا جَآءَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قُضِيَ بِٱلۡحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ﴾

(غافر، ۷۸)

«پیش از تو پیغمبرانی فرستاده‌ایم.سرگذشت بعضی ها را برای تو بازگو کرد و سرگذشت برخی را برای تو بازگو نکرده‌ایم، هیچ پیغمبری حق نداشته است معجزه‌ای را نشان دهد مگر به فرمان خدا زمانی هم که فرمان خدا آمد، دادگرانه داوری شده است و آن وقت باطل‌گرایان زیانمند گشته‌اند.»

وصف بهشت در قرآن کریم و تأثیر آن بر صحابه

آیه‌های مکی تا آخرین حد، توجه خود را به روز قیامت متمرکز نمود. کمتر سورهٔ مکی یافت می‌شود که در آن برخی از حالات قیامت و حالات نعمت داده شدگان و حالات عذاب یافتگان و کیفیت حشر مردم و محاسبه آنان بیان نشده باشد، به گونه‌ای که گویا انسان روز قیامت را با چشم مشاهده می‌نماید:

﴿ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧ وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخۡرَىٰ فَإِذَا هُمۡ قِيَامٞ يَنظُرُونَ ٦٨ وَأَشۡرَقَتِ ٱلۡأَرۡضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ وَجِاْيٓءَ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٦٩ وَوُفِّيَتۡ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَا يَفۡعَلُونَ ٧٠ وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَتۡلُونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِ رَبِّكُمۡ وَيُنذِرُونَكُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَاۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنۡ حَقَّتۡ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٧١ قِيلَ ٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ

جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾ وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ رَبَّهُمْ إِلَى ٱلْجَنَّةِ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَٱدْخُلُوهَا خَٰلِدِينَ ﴿٧٣﴾ وَقَالُوا۟ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى صَدَقَنَا وَعْدَهُۥ وَأَوْرَثَنَا ٱلْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَآءُ ۖ فَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ ﴿٧٤﴾ وَتَرَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ۖ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَقِيلَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ (زمر، ٦٧ — ٧٥)

«آنان آن گونه که شایسته است، خدا را نشناخته‌اند. در روز قیامت سراسر زمین یکباره در مشت او قرار دارد و آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود. خدا پاک و منزه از شرک آنان است. در صور دمیده خواهد شد. تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، می‌میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود. به ناگاه همگی به پا می‌خیزند و می‌نگرند و زمین با نور خداوندگارش روشن می‌شود و کتاب گذاشته می‌شود و پیغمبران و گواهان آورده می‌شوند و راست و درست میان مردم داوری می‌گردد و اصلاً بدیشان ستم نمی‌شود و به تمام و کمال سزا و جزای هر کاری را که انسان کرده است، بدو داده می‌شود و خدا بهتر می‌داند که آنان چه کارهایی را می‌کرده‌اند و کافران به سوی دوزخ گروه گروه رانده می‌شوند و هنگامی که بدانجا می‌رسند، درهای آن به رویشان گشوده می‌گردد و نگهبانان دوزخ بدیشان می‌گویند : آیا پیغمبرانی از جنس خودتان به میانتان نیامده‌اند تا آیه‌های پروردگارتان را برای شما بخوانند و شما را از رویارویی چنین روزی بترسانند؟ می‌گویند : آری ولیکن فرمان عذاب بر کافران ثابت و قطعی است. بدیشان گفته می‌شود : از درهای دوزخ داخل شوید جاودانه در آن می‌مانید. جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است و کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، گروه گروه به سوی بهشت رهنمود می‌شوند تا بدانگاه که به بهشت می‌رسند؛ بهشتی که درهای آن باز است. بدین هنگام نگهبانان بهشت بدیشان می‌گویند : درودتان باد. خوب بوده‌اید و به نیکی زیسته‌اید، پس خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید! و می‌گویند : سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که با ما به

وعدهٔ خویش وفا کرد و سرزمین (بهشت) را از آن ما نموده است که هر جا بخواهیم منزل گزینیم و به سر ببریم، پاداش عمل کنندگان چه خوب و جالب است! فرشتگان را خواهی دید که گرداگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به سپاس و ستایش پروردگار خود مشغول‌اند. در میان (بندگان خدا داوری می‌شود) و دادگرانه و واقعی در میانشان داوری می‌گردد و گفته می‌شود: حمد و ستایش، خداوند جهانیان را سزا است.»

بدین صورت آیه‌های کریمه، حالت بهشت را شرح و توصیف نمود و این موضوع در وجود صحابه تأثیر به سزایی می‌گذاشت. از جمله چیزهایی که در توصیف بهشت آمده است، اینکه بهشت، بی‌نظیر است و درها و پله‌هایی دارد و جویبارها از زیر درختان و کاخهای آن روان است و در آن چشمه‌ها، قصرها و خیمه‌هایی وجود دارد و در آن درختان گوناگونی مانند سدره‌المنتهی و طوبی وجود دارد همچنین قرآن کریم از نعمتهای اهل بهشت و خوراکیها، نوشیدنیها، شرابها، ظروف، لباسها، زیورآلات، فرشها و خدمتگزارانشان و از گفته‌ها و زنانشان سخن گفته است و از بهترین چیزی که داده می‌شوند، سخن به میان آورده است که با این توصیفهای قرآن از بهشت، جوارح، احساسات، اذهان و دلهای مسلمانان، متوجه و شیفته آن شده بودند. از جمله توصیفهای بهشت، می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- بی‌نظیر بودن بهشت

نعمتهایی که خدا در بهشت برای بندگان پرهیزگارش آماده نموده است، از کرم، جود و بخشش الهی سرچشمه گرفته‌اند و برخی از آنها برای ما توصیف شده است، اما آنچه خداوند از ما پنهان نموده است، عقلهای ما آن را درک نمی‌نمایند و افکار ما به حقیقت آن نمی‌رسند. خداوند می‌فرماید:

﴿ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَـٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّآ أُخْفِىَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴾ (سجده، ١٦ – ١٧)

«پهلوهایشان از بسترها به دور می‌شود. پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، می‌بخشند. هیچ کس نمی‌داند در برابر کارهایی که انجام می‌دهند چه چیزهای شادی آفرین و مسرت بخشی برای

ایشان پنهان شده است و خداوند نیز سبب این پاداش را چنین بیان نموده است که این به خاطر کارهای بزرگی از قبیل: شب زنده‌داری و انفاق در راه خدا می‌باشد.»

۲- درجه‌ها و مقامهای بهشت

اهل بهشت براساس اعمال و توفیقی که خداوند به آنها برای انجام اعمال ارزانی نموده است، علاوه بر اینکه با یکدیگر متفاوت هستند، مقامهایشان نیز در آخرت متفاوت خواهد بود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَن يَأْتِهِۦ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلْعُلَىٰ ﴾ (طه، ۷۵)

«و هر که با ایمان و عمل صالح، پیش پروردگارش رود، چنین کسانی دارای مراتب والا و منازل بالایند.»

دوستان مؤمن خدا نیز در این مقامها بر حسب ایمان و تقوای خود قرار دارند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصْلَىٰهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا ﴿١٨﴾ وَمَنْ أَرَادَ ٱلْءَاخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا ﴿١٩﴾ كُلًّا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ ۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾ ٱنظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ وَلَلْءَاخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَٰتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴾ (اسراء، ۱۸ — ۲۱)

«هر کس که دنیای زودگذر را بخواهد، آن اندازه که خود می‌خواهیم و به هر کس که صلاح می‌دانیم هر چه زودتر در دنیا بدو عطا خواهیم کرد؛ سپس دوزخ را بهرهٔ او می‌کنیم که آتش آن می‌سوزد در حالی که مورد سرزنش و رانده و مانده است و هر کس که آخرت را بخواهد و برای آن تلاش سزاوار را از خود نشان دهد، در حالی که مؤمن باشد این چنین کسانی تلاششان بی‌سپاس نمی‌ماند و ما هر یک از اینان و از آنان را از بخشش پروردگارت کمک

می‌رسانیم. بخشش پروردگارت هرگز ممنوع نگشته است. ببین چگونه برخی را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم و در آخرت، درجات بزرگ‌تر و برتریها سترگ‌تر است.»

۳- نهرهای بهشت

قرآن کریم در آیه‌های زیادی از نهرهای بهشت، یاد نموده است و می‌فرماید:

﴿ مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ ۖ فِيهَآ أَنْهَـٰرٌ مِّن مَّآءٍ غَيْرِ ءَاسِنٍ وَأَنْهَـٰرٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُۥ وَأَنْهَـٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّـٰرِبِينَ وَأَنْهَـٰرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى ۖ وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ ۖ كَمَنْ هُوَ خَـٰلِدٌ فِى ٱلنَّارِ وَسُقُوا۟ مَآءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَآءَهُمْ ﴾ (محمد، ۱۵)

«وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است، در آن رودبارهایی از آبی است که گندیده و بدبو نگشته است و رودبارهایی از شیری است که طعم و مزه آن متغیر نشده است و رودبارهایی از شرابی است که سراپا لذت برای نوشندگان است و رودبارهایی از عسلی است که خاص و پالوده است و در آن جا، آنان هرگونه میوه‌ای دارند و از آمرزش پرودرگارشان برخوردارند (آیا چنین کسانی) همانند کسانی‌اند که در آتش دوزخ جاویدان می‌مانند و از آب داغ و جوشان می‌نوشند که اندرون و روده هایشان را پاره پاره می‌کند و از هم می‌گسلد.»

٤- چشمه‌های بهشت

در بهشت چشمه‌های زیادی است که طعم و جویبارهای آن مختلف است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى جَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ ﴾ (حجر، ٤٥)

«بی‌گمان پرهیزگاران در میان باغها و چشمه‌ساران به سر می‌برند.»

و می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى ظِلَـٰلٍ وَعُيُونٍ ﴾ (مرسلات، ٤١)

«بی‌گمان پرهیزگاران در سایه‌ها و چشمه‌ها به سر می‌برند.»

و در توصیف آن دو باغی که برای کسی آماده نموده است که از پروردگارش می‌ترسد، می‌فرماید :

﴿ فِيهِمَا عَيۡنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴾ (رحمان، ٦٦)

«در آن باغها چشمه‌هایی است که قلقل کنان از زمین می‌جوشند.»

در بهشت نیز دو چشمه وجود دارد که بندگان مقرب، آبهای خالص آن را می‌نوشند و نیکوکاران از این دو چشمه آب آمیخته و مخلوط می‌نوشند و یکی از آنها چشمهٔ کافور است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ يَشۡرَبُونَ مِن كَأۡسٖ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ۝٥ عَيۡنٗا يَشۡرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفۡجِيرٗا ﴾ (انسان، ٥ — ٦)

«نیکان جامهای شرابی را سر می‌کشند و می‌نوشند که آمیخته به کافور است. (این جامها پر می‌شود از) چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشندو هر کجا که بخواهند، با خود روان می‌کنند و می‌برند.»

خداوند خبر داده است که نیکان نوشیدنی مرکبی می‌نوشند، در حالی که برخی از بندگان خدا، آن را خالص می‌نوشند.

چشمهٔ دوم، چشمهٔ تسنیم است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۝٢٢ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ۝٢٣ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضۡرَةَ ٱلنَّعِيمِ ۝٢٤ يُسۡقَوۡنَ مِن رَّحِيقٖ مَّخۡتُومٍ ۝٢٥ خِتَٰمُهُۥ مِسۡكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ۝٢٦ وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسۡنِيمٍ ۝٢٧ عَيۡنٗا يَشۡرَبُ بِهَا ٱلۡمُقَرَّبُونَ ﴾ (مطففین، ٢٢ — ٢٨)

«بی‌گمان نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت به سر خواهند برد. بر تختهای مجلل تکیه می‌زند و می‌نگرند. خوشی و خرمی و نشاط را در چهره‌هایشان خواهید دید. به آنان از شراب زلال و خالصی داده می‌شود که دست نخورده و سربسته است. مهر در بند آن، از مشک است مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند. آمیزهٔ آن تسنیم است که مقربان از آن می‌نوشند.»

یکی از چشمه‌های دیگر بهشت، چشمه‌ای است که سلسبیل نامیده می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلاً ﴿١٧﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلاً ﴾ (انسان، ۱۷ — ۱۸)

«در آن جا جامهای شراب بدیشان می‌دهند که آمیزهٔ آن زنجبیل است، چشمه‌ای که در بهشت است و سلسبیل نامیده می‌شود.»

۵- توصیف برخی از درختهای بهشت

الف — سدرةالمنتهی:

خداوند از این درخت در قرآن یاد نموده و خبر داده است که رسول خدا جبرئیل را در صورت اصلی خود نزد این درخت دیده است و نزد آن، جنت مأوی است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴿١٤﴾ عِندَهَا جَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰٓ ﴿١٥﴾ إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿١٦﴾ مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴾ (نجم، ١٤ — ١٧)

«نزد سدره‌المنتهی که در کنار آن بهشت که منزلگاه است وجود دارد. آن گاه که سدره را فرا گرفت آنچه فرا گرفت. چشم به خطا نرفت و سرکشی نکرد.»

ب — درخت طوبی:

طوبی، درخت بزرگی است که لباسهای بهشتیان از آن ساخته می‌شود؛ چنانکه ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «طوبی، درختی است در بهشت که مسیر آن صد سال است و لباسهای اهل بهشت از برگهای آن، ساخته می‌شوند.»[۱]

یک سوار، سایهٔ آن را صد سال طی می‌نماید. درخت بزرگی است که اندازه آن را کسی جز خدا نمی‌داند. فقط رسول خدا میزان بزرگی آن را در حدیثی که بخاری از ابوهریره نقل کرده، چنین بیان فرموده است: «در بهشت درختی وجود دارد که سوارکار، در صد سال سایه آن را طی می‌نماید.» و خداوند توصیف این درخت را چنین یاد می‌کند:

۱- *سلسلة الاحاديث الصحيحه*، آلبانی، ج ۴، ص ۶۳۹، شمارهٔ ۱۹۸۵.

﴿ وَظِلٍّ مَّمۡدُودٍ ﴾ (واقعه، ۳۰)[۱]

«و در میان سایه‌های فراوان و گسترده و کشیده.»

که این آفرینش شگفت‌انگیز بر قدرت سازندهٔ آن دلالت می‌نماید.

٦- خوراک و نوشیدنیهای اهل بهشت

خدا می‌فرماید: در بهشت خوردنیها و نوشیدنیهایی است از هر نوعی که در دل انسان بخواهد.»

﴿ وَفَٰكِهَةٖ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴾ (واقعه، ۲۰)

«هر نوع میوه‌ای را که برگزینند.»

﴿ يُطَافُ عَلَيۡهِم بِصِحَافٖ مِّن ذَهَبٖ وَأَكۡوَابٖۖ وَفِيهَا مَا تَشۡتَهِيهِ ٱلۡأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلۡأَعۡيُنُۖ وَأَنتُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (زخرف، ۷۱)

«برایشان کاسه‌ها و جامهای زرین به گردش انداخته می‌شود و هر چه دلشان بخواهد و هر چه چشم از آن لذت ببرد، در بهشت وجود دارد و شما در آن جا جاودانه خواهید بود.»

خداوند نیز برای آنها استفاده از خوبیها و انواع خوراکیها و نوشیدنیها را که تمایل داشته باشند، مباح و جایز قرار داده است:

﴿ كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَآ أَسۡلَفۡتُمۡ فِي ٱلۡأَيَّامِ ٱلۡخَالِيَةِ ﴾ (حاقه، ٢٤)

«در برابرکارهایی که در روزگاران گذشته انجام می‌داده‌اید، گوارا بخورید و بنوشید.»

۷- نوشیدنیهای اهل بهشت

از نوشیدنیهایی که خداوند به اهل بهشت ارزانی می‌نماید، شراب است و خاصیت شراب بهشت این است که از عیب و آفتهایی که شرابهای دنیا دارند، پاک و مبرا است. شرابهای دنیا عقل انسان را از بین می‌برد و سر و شکم را به درد می‌آورد و جسم را

۱- *بخاری*، کتاب بدءِ الخلق، ج ۶، ص ۳۶۸.

بیمار می‌کند و کیفیت و رنگشان هم معیوب است، اما شراب بهشت از همهٔ این عیبها خالی است و علاوه بر آن زیبا، زلال و گوارا می‌باشند.[۱]

چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ يُطَافُ عَلَيۡهِم بِكَأۡسٖ مِّن مَّعِينِۭ ۝٤٥ بَيۡضَآءَ لَذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ ۝٤٦ لَا فِيهَا غَوۡلٞ وَلَا هُمۡ عَنۡهَا يُنزَفُونَ ﴾ (صافات، ٤٥ — ٤٧)

«قدحهای می برگرفته از رودبار جاری شراب گرداگرد آنان در گردش است. سفیدرنگ است و خوشگوار برای نوشندگان. نه در آن تباهیها و گرفتاریهایی است ونه می‌خواران از آن به حالت تهوع در می‌آیند.»

خداوند زیبایی رنگ آن را سفید توصیف نموده است، سپس بیان می‌کند که انسان از نوشیدنش لذت می‌برد و خسته نمی‌شود.

در جایی دیگر شراب بهشت را این گونه توصیف می‌نماید:

﴿ يَطُوفُ عَلَيۡهِمۡ وِلۡدَٰنٞ مُّخَلَّدُونَ ۝١٧ بِأَكۡوَابٖ وَأَبَارِيقَ وَكَأۡسٖ مِّن مَّعِينٖ ۝١٨ لَّا يُصَدَّعُونَ عَنۡهَا وَلَا يُنزِفُونَ ﴾ (واقعه، ١٧ — ١٩)

«نوجوانانی همیشه نوجوان برای (خدمت بدیشان پیرامونشان درآمد و رفت هستند و باده را) برای آنان می‌گردانند. (و به گردش در می‌آورند) قدحها و کوزه‌ها و جامهایی از رودبار روان شراب را. از نوشیدن آن نه سردرد می‌گیرند ونه عقل و شعور خود را از دست می‌دهند.»

﴿ يُسۡقَوۡنَ مِن رَّحِيقٖ مَّخۡتُومٍ ۝٢٥ خِتَٰمُهُۥ مِسۡكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ﴾ (مطففین، ٢٥ — ٢٦)

«به آنان از شراب زلال و خالصی داده می‌شود که دست نخورده و سر بسته است. مهر و در بند آن از مشک است. مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.»

«رحیق» شرابی است که برای آن دو وصف بیان شده است: اول اینکه شراب سر بسته و دست نخورده‌ای است. دوم اینکه وقتی آن را می‌نوشنددر پایان، بوی مسک از آن می‌تراود.[۱]

۱- *الیوم الاخر الجنة و النار*، عمر الاشقر، ص ۲۳.

۸- خوراکیها و نوشیدنیهای اهل بهشت، آلودگی به همراه ندارد

بهشت سرایی است پاکیزه و اهل بهشت نیز از آلودگیها پاک هستند؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اولین گروهی که از امت من وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان چون ماه شب چهارده است. سپس چهره‌های کسانی که بعد از آنها وارد بهشت می‌شوند، بسان درخشنده‌ترین ستاره آسمان می‌باشد. کسانی که بعد از این دو گروه واردبهشت می‌شوند، دارای مراتب متفاوت‌اند واهل بهشت ادرار و مدفوع و خلم و بزاق ندارند.»[۲]

مورد دیگری که اهل بهشت با یکدیگر در آن تفاوت دارند و حدیث به آن تصریح نموده است، بهره‌مندی از نور و روشنایی است. البته در پاک بودن از آلودگیها، همه مشترک‌اند؛ یعنی، هیچ کدام، ادرار و مدفوع و تف و آب دهان و آب بینی ندارد و فضله‌های خوراک و نوشیدنیها به عرقی مانند عرق مشک که از بدنهایشان می‌تراود، تبدیل می‌شود؛ چنانکه برخی از آن به آروغ تبدیل می‌شود که از آن بوهای خوش و عطرآگینی به مشام می‌رسد و رسول خدا ﷺ فرمود: «اهل بهشت، در آنجا می‌خورند و می‌نوشند و تف نمی‌اندازند و ادرار و مدفوع و خلم ندارند. گفتند: پس خوراکی که می‌خورند چه می‌شود؟ فرمود : به آروغی مانند بوی مشک تبدیل می‌شود.»[۳]

۹- لباس و زیورآلات اهل بهشت

اهل بهشت، لباسهای مجلل و بسیار زیبایی همانند لباسهای ابریشمی می‌پوشند و با انواع زیورآلات از قبیل: دستبندهای طلا و نقره و جواهرات گران قیمت خود را می‌آرایند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ﴾ (فاطر، ۳۳)

«باغهای اقامتی است که بدانها داخل می‌شوند و در آن جاهها با دستبندهای طلا و مروارید آراسته می‌گردند و لباسشان در آن جا ابریشمی است.»

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۶، ص ۵۱۴.

۲- *مسلم*، کتاب الجنه، باب اول زمره تدخل الجنه، شمارهٔ ۲۸۳۴.

۳- همان، شمارهٔ ۲۸۳۵.

﴿ عَـٰلِيَهُمۡ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضۡرٌ وَإِسۡتَبۡرَقٌۖ وَحُلُّوٓاْ أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٖ وَسَقَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ شَرَابٗا طَهُورًا ﴾ (انسان، ۲۱)

«بر تن ایشان، لباسهای ابریشمی نازک و سبز و دیبای ضخیمی است و با دستبندها و النگوهای سیمین، زیب و زینت داده شده‌اند. پروردگارشان بدیشان شراب پاک می‌نوشاند.»

لباسهایشان رنگهای مختلفی دارد و از انواع لباسهایی که می‌پوشند، لباس سبز از حریر نازک و ضخیم می‌باشد.

﴿ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمۡ جَنَّـٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَيَلۡبَسُونَ ثِيَابًا خُضۡرٗا مِّن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِۚ نِعۡمَ ٱلثَّوَابُ وَحَسُنَتۡ مُرۡتَفَقٗا ﴾ (کهف، ۳۱)

«آنان کسانی هستند که بهشت جاویدان از آن ایشان است، بهشتی که در زیر آن جویبارها روان است. آنان در آن جا با دستبندهای طلا آراسته می‌شوند و جامه‌های سبز حریر نازک و ضخیم می‌پوشند درحالی که بر تختها و مبلمانها تکیه زده‌اند. چه پاداش خوبی است، چه منزل و مقر زیبایی است؟»

همچنین پیامبر اکرم ﷺ خبر داده است که اهل بهشت شانه‌هایی طلایی دارند و با عود خوشبو خود را دود می‌کنند و بخور می‌دهند و بوی خوب مشک از بدنشان می‌تراود؛ چنانکه فرمود: «ظرفهایشان از طلا و نقره است و آنچه در بخوردانهایشان می‌سوزد، عود عطر است و عرقهایشان مشک است.»[1]

لباسها و زیور آلات اهل بهشت کهنه نمی‌شوند و از بین نمی‌رود. پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هر کس وارد بهشت شود، در ناز و نعمت قرار می‌گیرد و رنجور و ناراحت نمی‌گردد، لباسش کهنه نمی‌شود و جوانی او از بین نمی‌رود.»[2]

۱- *البخاری*، کتاب بدء الخلق، باب صفه الجنه، شمارهٔ ۳۲۴۶.

۲- *مسلم*، کتاب الجنه، باب دوام نعیم الجنه، ج ۴، ص ۲۱۸، شماره ۲۸۳۶.

۱۰- اجتماع اهل بهشت و سخنان آنان

اهل بهشت به دیدار یکدیگر می‌روند و در مجلسی زیبا گرد هم می‌آیند و با هم گفتگو می‌نمایند و از آنچه برایشان در دنیا اتفاق افتاده و از وارد شدن به بهشت که خداوند به آنها ارزانی نموده است، یاد می‌کنند؛ چنانکه خداوند در توصیف گردهم آیی اهل بهشت فرموده است:

﴿ وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ﴾

(حجر، ٤٧)

«و کینه‌توزی و دشمنانگی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم و برادرانه بر تختها رویاروی هم می‌نشینند.»

قرآن فقط بخشی از سخنانی که آنها در مجالسشان می‌گویند، ذکر نموده و فرموده است:

﴿ وَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ ﴾ (طور، ٢٥)

«پرسش‌کنان رو به همدیگر می‌کنند (و از نعمتهای بهشت با یکدیگر سخن می‌گویند).»

از جمله در مورد اهل شر، آنهایی که مؤمنان را به شک می‌انداختند و آنها را به کیفر و ناسپاسی فرا می‌خواندند، چنین یاد می‌کند:

﴿ فَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ ٥٠ قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٞ ٥١ يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُصَدِّقِينَ ٥٢ أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَدِينُونَ ٥٣ قَالَ هَلۡ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ ٥٤ فَٱطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَآءِ ٱلۡجَحِيمِ ٥٥ قَالَ تَٱللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرۡدِينِ ٥٦ وَلَوۡلَا نِعۡمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ ٱلۡمُحۡضَرِينَ ٥٧ أَفَمَا نَحۡنُ بِمَيِّتِينَ ٥٨ إِلَّا مَوۡتَتَنَا ٱلۡأُولَىٰ وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ ٥٩ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٦٠ لِمِثۡلِ هَٰذَا فَلۡيَعۡمَلِ ٱلۡعَٰمِلُونَ ﴾ (صافات، ٥٠ — ٦١)

«بعضی رو به بعضی دیگر می‌کنند و از یکدیگر می‌پرسند. یکی از آنان می‌گوید: من همنشینی داشتم. می‌گفت آیا تو از زمره کسانی هستی که باور می‌کنند (که

بعد از مرگ، زندگی و رستاخیزی هست) آیا زمانی که مردیم و خاک و استخوان شدیم آیا ما مورد بازخواست قرار می‌گیریم و سزا و جزا می‌بینیم. می‌گوید: آیا شما می‌توانید نگاهی بیندازید و او را بنگرید. پس آن گاه خودش دیده‌ور می‌شود و او را در وسط دوزخ می‌بیند. می‌گوید : به خدا سوگند نزدیک بود مرا، با خود به دوزخ، پرت کنی و هلاکم سازی. اگر نعمت پروردگارم نبود، من هم از احضارشدگان(در دوزخ) بودم. آیا ما دیگر نمی‌میریم. مگر مرگ نخستینی که داشتیم و ما هرگز عذاب داده نمی‌شویم. این نعمت واقعاً پیروزی بزرگ است. برای رسیدن به چنین چیزی، کارکنان باید کار کنند.»

۱۱- زنان اهل بهشت

همسر دنیوی انسان مؤمن، در آخرت نیز زنش خواهد بود به شرط اینکه ایمان داشته باشد:

﴿ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَدۡخُلُونَ عَلَيۡهِم مِّن كُلِّ بَابٖ ﴾ (رعد، ۲۳)

«باغهای بهشت است که جای ماندگاری است و آنان همراه کسانی از پدران و فرزندان و همسران خود بدانجا وارد می‌شوند که صالح باشند و فرشتگان از هر سویی بر آنان وارد می‌شوند.»

آنها در بهشت، همراه با همسرانشان از نعمتها بهره‌مند هستند و در زیر سایه‌های درختان بهشت، شاد و خوشحال تکیه می‌زنند:

﴿ هُمۡ وَأَزۡوَٰجُهُمۡ فِي ظِلَٰلٍ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ مُتَّكِـُٔونَ ﴾ (یس، ٥٦)

«آنان و همسرانشان در زیر سایه‌های پر فراخ بر تختها تکیه زده‌اند.»

﴿ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ أَنتُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ تُحۡبَرُونَ ﴾ (زخرف، ۷۰)

«شما و همسرانتان به بهشت درآیید. در آن جا شادمان و شادکام و مکرم و محترم خواهید بود.»

۱۲- حوران بهشتی

خداوند می‌فرماید:

﴿ كَذَٰلِكَ وَزَوَّجۡنَٰهُم بِحُورٍ عِينٖ ﴾ (دخان، ٥٤)

حور از کلمه حورا گرفته شده است؛ یعنی، سفیدی و سیاهی چشم آنان خیلی است «**عین**» جمع کلمه عیناء، یعنی درشت چشم است و خداوند در قرآن حوران را چنین توصیف می‌نماید که آنها دوشیزگان نوجوان هم‌سن و سالی هستند که پستانهایشان تازه برآمده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّ لِلۡمُتَّقِينَ مَفَازًا ٣١ حَدَآئِقَ وَأَعۡنَٰبٗا ٣٢ وَكَوَاعِبَ أَتۡرَابٗا ﴾

(نبأ، ۳۱ — ۳۳)

«مسلماً برای پرهیزگاران رستگاری، باغهای سرسبز و انواع روزیها بهره ایشان می‌گردد و دختران نوجوان تازه پستان و هم‌سن و سال بهرهٔ ایشان می‌شود.»

«**کاعب**» به زنی گفته می‌شود که زیبا باشد و پستانهایش برآمده باشند و «اتراب» یعنی هم سن و سال. حور عین از آفریده‌های خداوند در بهشت است که آنها را خلق نموده و آنان را دوشیزگان هم سن و سال مورد علاقه همسرانشان قرار داده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّآ أَنشَأۡنَٰهُنَّ إِنشَآءٗ ٣٥ فَجَعَلۡنَٰهُنَّ أَبۡكَارًا ٣٦ عُرُبًا أَتۡرَابٗا ﴾

(واقعه، ۳۵ — ۳۷)

دوشیزه بودن آنان اقتضا می‌نماید که قبلاً هیچ کس با آنها ازدواج نکرده باشد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ فِيهِنَّ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرۡفِ لَمۡ يَطۡمِثۡهُنَّ إِنسٞ قَبۡلَهُمۡ وَلَا جَآنّٞ ﴾

(رحمان، ٥٦)

«در آن (کاخها حوریانی) دیده فروهشته هستند که پیش از آنان دست هیچ انس و جنی به آنها نرسیده است.»

و خداوند از زیبایی زنان بهشت سخن گفته و فرموده است:

﴿ وَحُورٌ عِينٞ ٢٢ كَأَمۡثَٰلِ ٱللُّؤۡلُوِ ٱلۡمَكۡنُونِ ﴾ (واقعه، ۲۲ — ۲۳)

و منظور از مکنون، پوشیده و محفوظ است که صفای رنگ آن را نور خورشید و بازی دستها تغییر نداده و در جایی دیگر آنها را به یاقوت و مرجان تشبیه نموده است:

﴿ فِيهِنَّ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرۡفِ لَمۡ يَطۡمِثۡهُنَّ إِنسٌ قَبۡلَهُمۡ وَلَا جَآنٌّ ٥٦ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٥٧ كَأَنَّهُنَّ ٱلۡيَاقُوتُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ﴾

(رحمان، ٥٦ — ٥٨)

«در آن (کاخها، حوریانی) دیده فروهشته هستند که پیش از آنان دست هچ انس و جنی به آنها نرسیده است، پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌انگارید؛ گویی آنها یاقوت و مرجان‌اند.»

«**یاقوت و مرجان**» دو سنگ گران قیمت و زیبا می‌باشند و چشم‌اندازی زیبا و شگفت‌انگیز دارند و همین کافی است که خداوند به حسن و زیبایی آنها شهادت می‌دهد:

﴿ فِيهِنَّ خَيۡرَٰتٌ حِسَانٌ ٧٠ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴾

(رحمان، ۷۰ — ۷۱)

«در آن کاخها، زنان برگزیده و زیبایی هستند، پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌انگارید.»

باید دانست که زنان بهشت مانند زنان دنیا دارای حیض و نفاس و آب دهان و آب بینی و ادرار و مدفوع نیستند.[۱]

پیامبر اکرم ﷺ در مورد زیبایی مردان و زنان بهشت فرموده است: «اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهرهٔ آنان بسان ماه شب چهارده می‌درخشد. آب دهان و آب بینی و مدفوع ندارند. ظرفها و شانه‌هایشان از طلا و نقره می‌باشد و از معده وشکمهایشان عطر خوشبویی می‌تراود و عرقهایشان خوشبو و پاک است.»

۱۳- بهترین هدیهٔ اهل بهشت

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وقتی اهل بهشت وارد بهشت می‌شوند، خداوند خطاب به آنها می‌گوید : علاوه بر آنچه به شما داده‌ام، چیزی می‌خواهید؟ می‌گویند مگر چهره‌هایمان را سفید نکرده‌ای، مگر ما را وارد بهشت نساخته‌ای و مگر ما را از دوزخ نجاتمان نداده‌ای؟ آن گاه حجاب بین خالق و مخلوق برداشته می‌شود. بنابراین، نعمتی پسندیده‌تر

۱- *الوسطية فی القرآن الكريم*، ص ۴۳۳.

از نگاه کردن به پروردگارشان داده نشده‌اند.» و در روایتی دیگر آمده است که رسول الله این آیه را تلاوت نمود:

﴿ لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ وَلَا يَرۡهَقُ وُجُوهَهُمۡ قَتَرٞ وَلَا ذِلَّةٌۚ أُوْلَـٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (یونس، ۲۶)

«کسانی که نیکی کرده‌اند، بهشت از آن ایشان است و افزون بر آن، غبار غم و اندوه بر پیشانی ایشان نمی‌نشیند و خواری و رسوایی نمی‌بینند. آنان اهل بهشتند و جاودانه در آن می‌مانند.»

در مورد رضایت خداوند که شامل حال اهل بهشت می‌شود، از ابوسعید خدری چنین نقل شده است: «خدا به بهشتیان می‌گوید: ای اهل بهشت! آنان می‌گویند: لبیک و خیر در دست تو است. خداوند می‌گوید: آیا راضی هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نشویم، حال آنکه چیزهایی به ما داده‌ای که به هیچ یک از بندگانت نداده‌ای؟ پس می‌گوید: آیا بهتر از آن را به شما ندهم؟ می‌گویند: پرودگارا و چه چیزی بهتر از آن است؟ پس می‌گوید : از شما راضی و خشنودم و بعد از این، هرگز از شما ناراض نخواهم شد.»[1]

۱٤- سخن پایان بخش مجلس بهشتیان

﴿ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾ «ستایش پروردگار جهانیان را سزاست» جمله‌ای است که بهشتیان، مجالس خود را با آن به پایان می‌رسانند. مؤمنان برای رسیدن به بهشت مراحل خطرناک گوناگونی را طی نموده‌اند: از پل صراط عبور نموده‌اند و ترس ووحشت آنجا را مشاهده کرده‌اند و اکنون بعد از اینکه خدا غم و اندوه را از آنها دور کرده و آنان را وارد باغهای بهشت نموده است، به بیان پاکی و ذکر خدا مشغول هستند؛ چراکه خداوند، غم و اندوه را از آنان دور نمود و به وعده‌ای که به آنها داده بود، وفا نمود و آنها را در بهشت، جایگزین کرده است:

۱- *مشکاة المصابیح*، بغوی، ج ۳، ص ۸۸.

﴿ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ٣٣ وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٞ شَكُورٌ ﴾ (فاطر، ۳۳ — ۳٤)

و ختم گفتار و دعایشان در باغهای بهشت، این است که ستایش پروردگار جهانیان را سزاست:

﴿ دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (یونس، ۱۰)

«در بهشت دعای مؤمنان این است: پروردگارا تو منزهی و احوالپرسی آنان، سلام است و ختم دعا و گفتارشان این است : شکر و سپاس، شایستهٔ پروردگار جهانیان می‌باشد.»

پس رسول خدا، شاگردانش را چنین تربیت نموده بود که برای به دست آوردن خشنودی خداوند بکوشند تا آنها را وارد بهشت نماید. بنابراین، لازم بود تا براساس آیه‌های قرآنی، باغهای بهشت را برای آنها توصیف نماید، به گونه‌ای که گویا صحابی در آن لحظه بهشت را در جلوی چشمانش مشاهده می‌کرد و طوری از آن متأثر می‌شدند که گویا هم اکنون آن را آشکارا مشاهده می‌کنند و این از اعجاز زیبای تعبیر قرآنی است تا حدی که آخرت، که هنوز نیامده، چنان به نظر می‌آید که گویا حاضر است و انسان در آن به سر می‌برد[۱]. تصور شگفت‌انگیز و زیبای بهشت و باور قطعی به آن در نهضت و بیداری امت، بسیار مهم است؛ پس وقتی که سیمای بهشت در ذهن افراد امت متجلی می‌گردد، برای نیل به رضامندی خداوند به پیش می‌روند و گرانبهاترین چیزها را تقدیم می‌دارند و از بزدلی و ترس و مرگ رهایی می‌یابند و وجودشان از نیروهای بزرگ و شگرفی لبریز می‌گردد که آنها را با پشتکار و قاطعیت برای یاری کردن دین خدا پیش می‌برد. پس از بررسی معرکه‌های سرنوشت‌ساز و پیروزیهای بزرگی که امت در تاریخ زرین به دست آورده است، به این نتیجه رسیدم که یکی از عوامل واضح و روشن پیروزی این امت، شیفتگی فرماندهان و سربازان به شهادت در راه خدا و علاقمندی آنها به بهشت بوده است. برای صحت این مدعا می‌توان به نبرد زلاقه که سربازان به

۱- *دراسات قرآنیه*، محمد قطب، ص ۸۱.

فرماندهی یوسف بن تاشفین بر نصاری در اسپانیا پیروز شدند و مانند معرکه حطین به فرماندهی صلاح الدین و عین جالوت به فرماندهی قطز و فتح قسطنطنیه به فرماندهی محمد فاتح و غیره اشاره نمود.

وصف جهنم در قرآن کریم و تأثیر آن در وجود یاران پیامبر اکرم ﷺ

یاران آن حضرت، همواره نسبت به خداوند در حالتی از خوف و رجاء به سر می‌برند؛ چون برنامۀ قرآنی که پیامبر اکرم ﷺ براساس آن حکومت می‌نمود، تحولی شگرف و عمیق در وجود اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ ایجاد نمود؛ چراکه قرآن کریم، نمایی از صحنه‌های وحشتناک روز قیامت را از قبیل جمع و پیچیده شدن آسمانها، ایجاد شکاف عمیق در زمین، از بین رفتن کوهها، طغیان دریاها و افروخته شدن آن، جنبش آسمانها و قطعه‌قطعه شدن آن، از بین رفتن روشنایی خورشید، تیره شدن ماه و از هم پاشیدن و فروریختن ستارگان را برای آنها به تصویر می‌کشد. قرآن کریم، علاوه بر بیان حالت کافران، ذلت و خواری، حسرت و ناامیدی و نابود شدن کارهایشان، به بیان و مجادله عبادت کنندگان و معبودان باطل و جدال ضعیفان و سرداران، مخاصمه کافر و شیطان، مجادله کافران با اعضای بدن خود و مجادله روح و جسد پرداخته است. همچنین قرآن کریم از شفاعت و سفارش و شرایط آن، از شفاعتی که پذیرفته می‌شود و شفاعتی که پذیرفته نمی‌شود، سخن گفته است و از حساب و جزا و از صحنۀ حساب سخن گفته و از اینکه ستمدیدگان از ستمگران قصاص می‌گیرند و کیفیت قصاص گرفتن در روز قیامت سخن به میان آورده است. همچنین خداوند در قرآن، اهمیت مسئلۀ ریختن خونها را بیان نموده و متذکر شده است که ترازوهایی که با آن اعمال وزن می‌شوند، نصب کرده می‌شود و رسول خدا از حوض کوثر و کسانی که می‌توانند و نمی‌توانند از آن استفاده نمایند، خبر داده است. قرآن کریم نیز از حشر شدن کافران به سوی آتش دوزخ و عبور مؤمنان بر صراط و نجات یافتن مؤمنان و هلاک شدن منافقان سخن گفته است.[۱]

کوتاه سخن اینکه قرآن کریم انواعی از عذابهای جهنم را به تصویر کشیده است؛ پس مسلمانان صدر اسلام، گویا آن را با چشم مشاهده می‌کردند. از جمله آیه‌های قرآن کریم در مورد جهنم، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- *الوسطیة فی القرآن الکریم*، ص ۴۰۲.

۱- خوراک اهل جهنم و نوشیدنیها و لباسهایشان

قرآن کریم از جمله خوراکهای اهل جهنم به ضریع (گیاه خارداری که شبرق نامیده می‌شود) و زقوم (درختی که در جهنم می‌روید) و از جمله نوشیدنی آنان به چرک و زردآبه و آب داغ و سوزان اشاره می‌نماید؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ لَّيۡسَ لَهُمۡ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٖ ۝٦ لَّا يُسۡمِنُ وَلَا يُغۡنِي مِن جُوعٖ ﴾
(غاشیه، ٦ — ٧)

«آنان خوراکی جز ضریع نخواهند داشت، نه فربه خواهد کرد و نه از گرسنگی بی‌نیاز می‌سازد.»

خوردن این خوراکیها نوعی از انواع عذابها برای آنان است و از خوردن و نوشیدن آن لذت نمی‌برند و بدنشان از آن استفاده‌ای نمی‌برد.

اما در مورد زقوم فرموده است:

﴿ إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ۝٤٣ طَعَامُ ٱلۡأَثِيمِ ۝٤٤ كَٱلۡمُهۡلِ يَغۡلِي فِي ٱلۡبُطُونِ ۝٤٥ كَغَلۡيِ ٱلۡحَمِيمِ ﴾ (دخان، ٤٣ — ٤٦)

«قطعاً درخت زقوم خوراک گناهکاران است و همچون فلز گداخته در شکمها می‌جوشد، جوششی همچون آب گرم و داغ.»

و خداوند در آیه‌ای دیگر در مورد درخت زقوم فرمود:

﴿ أَذَٰلِكَ خَيۡرٞ نُّزُلًا أَمۡ شَجَرَةُ ٱلزَّقُّومِ ﴾ (صافات، ٦٢)

«آیا آن (همه نعمتهای بی‌کران و جاویدانی) که بهشتیان را با آن پذیرایی می‌کنند، بهتر است یا درخت زقوم.»

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ إِنَّكُمۡ أَيُّهَا ٱلضَّآلُّونَ ٱلۡمُكَذِّبُونَ ۝٥١ لَأٓكِلُونَ مِن شَجَرٖ مِّن زَقُّومٖ ۝٥٢ فَمَالِـُٔونَ مِنۡهَا ٱلۡبُطُونَ ۝٥٣ فَشَٰرِبُونَ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡحَمِيمِ ۝٥٤ فَشَٰرِبُونَ شُرۡبَ ٱلۡهِيمِ ﴾ (واقعه، ٥١ — ٥٥)

«سپس شما ای تکذیب کننده، قطعاً از درخت زقوم خواهید خورد و شکمها را از آن پر خواهید کرد و روی آن، آب جوشان و سوزان خواهید نوشید و

همچون نوشیدن شترانی که مبتلا به بیماری تشنگی شده‌اند، از آن خواهید نوشید.»

از این آیه چنین استنباط می‌شود که این درخت پلیدی است که در عمق جهنم ریشه دوانیده و شاخه‌هایش در گوشهٔ جهنم امتداد یافته است و میوه‌های این درخت، منظره‌ای زشت دارند که به سرهای شیطان تشبیه گردیده است و در اذهان صحابه براساس تعالیم برگرفته شده از قرآن در مورد دوزخ تجسمی از سرهای زشت شیطان ایجاد شده بود؛ پس با وجود پلید بودن درخت و پلیدی میوه‌هایش، دوزخیان چنان گرسنه می‌شوند که راهی جز خوردن میوه‌های این درخت برای رفع گرسنگی خودشان ندارند و بعد از رفع گرسنگی، درونشان همانند آب جوش و ته‌نشین روغن جوش می‌خورد و بر اثر آن دردهای شدیدی احساس می‌نمایند تا جایی که مانند شتر بیماری که می‌نوشد و سیر نمی‌شود، از آبهای داغ می‌نوشند، آن آب داغ و سوزان روده‌هایشان را قطع می‌نماید:

﴿ مَّثَلُ ٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۖ فِيهَآ أَنۡهَٰرٞ مِّن مَّآءٍ غَيۡرِ ءَاسِنٖ وَأَنۡهَٰرٞ مِّن لَّبَنٖ لَّمۡ يَتَغَيَّرۡ طَعۡمُهُۥ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ خَمۡرٖ لَّذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ عَسَلٖ مُّصَفّٗىۖ وَلَهُمۡ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡۖ كَمَنۡ هُوَ خَٰلِدٞ فِي ٱلنَّارِ وَسُقُواْ مَآءً حَمِيمٗا فَقَطَّعَ أَمۡعَآءَهُمۡ ﴾ (محمد، ۱۵)

«وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است، در آن رودبارهایی از شیری است که طعم و مزه آن متغیر نشده است و رودبارهایی از شرابی است که سراپا لذت برای نوشندگان است و رودبارهایی از عسلی است که خالص و پالوده است و در آن جا آنان هرگونه میوه‌ای دارند و از آمرزش پروردگارشان برخوردارند (آیا چنین کسانی) همانند کسانی‌اند که در آتش دوزخ جاویدان می‌مانند و از آب داغ و جوشان نوشانده می‌شوند که درون و روده‌های ایشان را پاره پاره می‌کند و از هم می‌گسلد. این است مهمانی آنان و آنچه در آن روز با آن پذیرایی می‌شوند[1]. هنگامی که اهل جهنم این خوراک ناگوار و پلید از ضریع و زقوم را می‌خورند، به علت زشتی و خرابی و پلیدی آن گلوگیر می‌شوند.»

﴿ إِنَّ لَدَيۡنَآ أَنكَالٗا وَجَحِيمٗا ۝١٢ وَطَعَامٗا ذَا غُصَّةٖ وَعَذَابًا أَلِيمٗا ﴾

۱- *الیوم الاخر الجنه و النار*، عمر الاشقر، ص ۸.

(مزمل، ۱۲ — ۱۳)

«نزد ما غل و زنجیرها و آتش سوزان دوزخ است و همچنین خوراک گلوگیری و عذاب دردناکی موجود است.»

یکی دیگر از خوراکهای اهل جهنم غسلین است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ فَلَيْسَ لَهُ ٱلْيَوْمَ هَٰهُنَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ﴿٣٦﴾ لَّا يَأْكُلُهُۥٓ إِلَّا ٱلْخَٰطِـُٔونَ ﴾ (حاقه، ۳۵ — ۳۷)

«لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد و خوراکی هم ندارند، مگر از زردآبه و خوناب (دوزخیان) چنین خوراکی را جز بزهکاران نمی‌خورند.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿ وَءَاخَرُ مِن شَكْلِهِۦٓ أَزْوَٰجٌ ﴾ (ص، ۵۸)

«و جز انواع کیفرهای دیگر از این قبیل دارند.»

غسلین و غساق تفاوتی ندارند و آن زردآبه و خون و چرکهایی است که از پوست و جسم دوزخیان جاری می‌شود و گفته اند: چیزی است که از شرمگاه زنان زناکار بیرون می‌آید و قرطبی گفته است: غسلین، عصارۀ اهل جهنم است.[1]

اما نوشیدنی آنها، آب داغ و سوزان است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ ۖ فِيهَآ أَنْهَٰرٌ مِّن مَّآءٍ غَيْرِ ءَاسِنٍ وَأَنْهَٰرٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُۥ وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى ۖ وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ ۖ كَمَنْ هُوَ خَٰلِدٌ فِى ٱلنَّارِ وَسُقُوا۟ مَآءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَآءَهُمْ ﴾ (محمد، ۱۵)

«وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است، در آن رودبارهایی از آبی است غیر گندیده و بدبو نگشته و رودبارهایی از شیری است که طعم و مزه آن متغیر نشده است و رودبارهایی از شرابی است که سراپا لذت برای نوشندگان است و رودبارهایی از عسلی است که خالص و پالوده است و در آن جا آنان هرگونه میوه‌ای دارند. آیا چنین کسانی همانند کسانی‌اند که در آتش دوزخ

۱- *یقظه اولی الاعتبار مماورد فی ذکر الجنة و النار*، صدیق حسن، ص ۸۶.

جاویدان می‌مانند و از آب داغ و جوشان نوشانده می‌شوند که درون و روده‌های ایشان را پاره پاره می‌کند و از هم می‌گسلد.»

و می‌فرماید:

﴿ وَقُلِ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَن شَآءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَآءَ فَلْيَكْفُرْ ۚ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا ۚ وَإِن يَسْتَغِيثُوا۟ يُغَاثُوا۟ بِمَآءٍ كَٱلْمُهْلِ يَشْوِى ٱلْوُجُوهَ ۚ بِئْسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتْ مُرْتَفَقًا ﴾

(کهف، ۲۹)

«بگو حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگارتان (آمده) است؛ پس هر کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد کافر شود. ما برای ستمگران آتشی را آماده کرده‌ایم که سراپرده آنان را در بر می‌گیرد. اگر فریاد برآورند با همان آبی همچون فلز گداخته به فریادشان رسند که چهره‌ها را بریان می‌کند چه بد نوشابه وچه زشت منزلی است!.»

و می‌فرماید:

﴿ مِّن وَرَآئِهِۦ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِن مَّآءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾ يَتَجَرَّعُهُۥ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُۥ وَيَأْتِيهِ ٱلْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ۖ وَمِن وَرَآئِهِۦ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴾ (ابراهیم، ۱۶ — ۱۷)

«جلو او دوزخ قرار دارد و (در آن) از خونابه نوشانده می‌شود، آن را جرعه جرعه می‌نوشد و به هیچ وجه گوارایش نمی‌یابد و مرگ از هر سو بدو روی آورد و حال آنکه نمی‌میرد و بر سد راه او عذاب بسیار سختی است.»

و می‌فرماید:

﴿ هَٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ﴾ (ص، ۵۷)

«این آب داغ خونابه (اندام دوزخیان نوشیدنی) ایشان است، باید که از آن پیوسته بچشند و بخورند.»

در آیه‌های ذکر شده، چهار نوع از نوشیدنیهای دوزخیان بیان شده است که عبارت‌اند از: **حمیم**: آب داغی است که تا آخرین حد، داغ گردیده است؛ **غساق**: که هم در خوردنیها و هم در نوشیدنیهای اهل جهنم از آن نام برده می‌شود؛ **الصدید**: چرک

خونینی است که از پوست و گوشت کافران می‌تراود؛ **المهل** : چیزی مانند ته‌نشین داغ روغن است و چون به چهره‌اش نزدیک شود، پوست چهره‌اش در آن می‌افتد.[1]

۲- لباس دوزخیان

خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ يَوۡمَئِذٖ مُّقَرَّنِينَ فِي ٱلۡأَصۡفَادِ ۝٤٩ سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٖ وَتَغۡشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ ﴾ (ابراهیم، ٤٩ — ٥٠)

«آن روز گناهکاران را به هم پیوسته و در غل و زنجیر خواهی دید. پیراهنهای ایشان از قطران است و آتش، سر و صورت آنان را فرا می‌گیرد. (قطران سرب ذوب شده را می‌گویند).»

۳- انواع عذاب دوزخ

الف – تفاوت عذاب دوزخیان

خداوند می‌فرماید:

﴿ ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ﴾ (غافر، ٤٦)

«و آن آتش دوزخ است که بامدادان و شامگاهان بدان عرضه می‌شوند و اما روزی که قیامت برپا می‌شوند، خاندان فرعون را به شدیدترین عذاب دچار سازید.»

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ زِدۡنَٰهُمۡ عَذَابٗا فَوۡقَ ٱلۡعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفۡسِدُونَ ﴾ (نحل، ۸۸)

«کسانی که کفر می‌ورزند و (مردمان را) از راه خدا باز می‌دارند، عذابی بر عذابشان می‌افزاییم در برابر فسادی که می‌نمایند.»

۱- *اليوم الاخر و الجنة و النار*، ص ۹۰.

پیامبر اکرم ﷺ آسان‌ترین عذاب جهنمی را چنین توصیف می‌نماید: «روز قیامت از اهل جهنم، فردی که عذابش از همه آسان‌تر خواهد بود مردی است که عذاب، مغزش را به جوش می‌آورد.»[1]

ب – داغ کردن چهره‌ها

خداوند، اهل جهنم را چنان خوار و ذلیل می‌نماید که آنها بر چهره‌هایشان در حالی که نابینا و کر و لال هستند، حشر کرده می‌شوند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَمَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِهِۦ ۖ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا ۖ مَّأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَـٰهُمْ سَعِيرًا ﴾ (اسراء، ۹۷)

«خدا هر که را رهنمود کند، راهیاب است و هر کس را گمراه سازد، جز خدا دوستان و مددکارانی برای چنین کسانی نخواهید یافت و ما در روز رستاخیز، ایشان را بر روی رخساره (کشانده و) کور و لال و کر (از گورها) جمع می‌گردانیم. جایگاهشان دوزخ خواهد بود. هر زمان که زبانه آتش فروکش کند بر زبانه آتششان می‌افزاییم و بر چهره‌هایشان در جهنم انداخته می‌شوند.»

﴿ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى ٱلنَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ (نمل، ۹۰)

«و کسانی که کارهای ناپسند انجام می‌دهند به رو در آتش افکنده می‌شوند، آیا جزائی جز سزای آنچه می‌کردید، به شما داده می‌شود؟»

سپس آتش دوزخ، چهره‌هایشان را فرا می‌گیرد و می‌سوزاند در حالی که حائلی میان آتش و خود نمی‌بینند:

﴿ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَـٰلِحُونَ ﴾ (مؤمنون، ۱۰۴)

«شعله‌های آتش دوزخ صورتهای ایشان را فرا می‌گیرد و آنان در میان آن چهره در هم کشیده (و پریشان و نالان) به سر می‌برند.»

۱– *البخاری*، کتاب الرقاق، باب صفه الجنه و النار، ج ۱۱، ص ۴۲۴.

ج – کشانیدن بر چهره

یکی از عذابهای دردناک، کشیده شدن کافران بر چهره‌هایشان در جهنم است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلۡمُجۡرِمِينَ فِي ضَلَٰلٖ وَسُعُرٖ ۝٤٧ يَوۡمَ يُسۡحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ ﴾ (قمر، ۴۷ — ۴۸)

«به راستی گناهکاران در گمراهی و نادانی‌اند (به یاد آور) روزی که بر چهره‌هایشان در دوزخ کشیده می‌شوند. (گوییم طعم) آتش دوز را بچشید. این در حالی است که در جهنم، روی چهره‌هایشان کشیده می‌شوند و بسته بودن آنها با بندها و زنجیرها به دردهایشان می‌افزاید.»

﴿ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِٱلۡكِتَٰبِ وَبِمَآ أَرۡسَلۡنَا بِهِۦ رُسُلَنَاۖ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ۝٧٠ إِذِ ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَٰقِهِمۡ وَٱلسَّلَٰسِلُ يُسۡحَبُونَ ۝٧١ فِي ٱلۡحَمِيمِ ثُمَّ فِي ٱلنَّارِ يُسۡجَرُونَ ﴾ (غافر، ۷۰ — ۷۲)

«کسانی که کتابهای آسمانی و چیزهایی را که به همراه پیغمبران فرو فرستاده‌ایم، تکذیب می‌دارند به زودی خواهند فهمید. آن زمان که غلها و زنجیرها در گردن دارند و روی زمین کشیده می‌شوند وبا آب بسیار داغ بر افروخته و سپس در آتش تافته می‌گردند.»

د – سیاه شدن چهره‌ها

خداوند بر چهره‌های اهل جهنم، چنان سیاهی را غالب و چیره می‌گرداند که گویا تاریکی شب بر چهره‌هایشان افتاده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ كَسَبُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ جَزَآءُ سَيِّئَةِۭ بِمِثۡلِهَا وَتَرۡهَقُهُمۡ ذِلَّةٞۖ مَّا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنۡ عَاصِمٖۖ كَأَنَّمَآ أُغۡشِيَتۡ وُجُوهُهُمۡ قِطَعٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مُظۡلِمًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (یونس، ۲۷)

«کسانی که کارهای زشت می‌کنند، کیفر هر کار زشتی به اندازهٔ آن خواهد بود وخواری و حقارت آنان را فرا می‌گیرد. هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آنان را

از خدا رهایی بخشد. انگار با پاره‌های تاریکی از شب، چهره‌هایشان پوشانده شده است؛ آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.»

ه – دوزخ، کافران را احاطه می‌نماید

اگر گناهان و خطاها، کافران را محاصره کرده است؛ پس پاداش و جزای آنان بر اثر عملی است که انجام داده‌اند بنابراین، آتش جهنم از هر سو کافران را در برمی‌گیرد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوۡقِهِمۡ غَوَاشٖۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ (اعراف، ٤١)

«برای آنان (در دوزخ) بستری از آتش و بالا پوشهایی از آتش است، ما این چنین جزا و سزای ستمکاران (گمراه و کفر پیشه) را می‌دهیم.»

«**مهاد**» چیزی است که زیر آنها قرار دارد و «**غواش**» آنها را از بالا می‌پوشاند و منظور این است که آتش دوزخ، از بالا و پایین آنها را احاطه می‌کند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ يَوۡمَ يَغۡشَىٰهُمُ ٱلۡعَذَابُ مِن فَوۡقِهِمۡ وَمِن تَحۡتِ أَرۡجُلِهِمۡ وَيَقُولُ ذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴾ (عنکبوت، ٥٥)

«روزی عذاب دوزخ از بالای سرشان و از زیر پاهایشان ایشان را فراخواهد گرفت و خداوند بدیشان خواهد فرمود : بچشید (جزای) کارهایی راکه (در دنیا) می‌کردید.»

و در جایی دیگر فرموده است:

﴿ لَهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ ظُلَلٞ مِّنَ ٱلنَّارِ وَمِن تَحۡتِهِمۡ ظُلَلٞۚ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ ٱللَّهُ بِهِۦ عِبَادَهُۥۚ يَٰعِبَادِ فَٱتَّقُونِ ﴾ (زمر، ١٦)

«بالای سرشان سایبانهایی و در زیر پاهایشان سایبانهایی از آتش دارند. این چیزی است که خداوند، بندگان خود را از آن می‌ترساند؛ پس ای بندگانم! خویشتن را از (عذاب) من نجات دهید.»

و در جایی دیگر تصریح نموده است که آتش جهنم، حصاری است که با آن کافران احاطه کرده می‌شوند و نمی‌توانند از آن بیرون بیایند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقُلِ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَن شَآءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَآءَ فَلْيَكْفُرْ ۚ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا ۚ وَإِن يَسْتَغِيثُوا۟ يُغَاثُوا۟ بِمَآءٍ كَٱلْمُهْلِ يَشْوِى ٱلْوُجُوهَ ۚ بِئْسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتْ مُرْتَفَقًا ﴾

(کهف، ۲۹)

«بگو حق از سوی پروردگارتان است؛ پس هر کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد کافر شود. ما باری ستمگران آتشی را آماده کرده‌ایم که سراپرده آنان را در بر می‌گیرد و اگر فریاد برآورند با آبی همچون فلز گداخته به فریادشان رسند که چهره‌ها را بریان می‌کند! چه بد نوشابه‌ای! و چه زشت منزلی!»

«سرادق» آتشی است که جهنم و اطراف آن را احاطه نموده است.[1]

و – چیره شدن آتش بر دلها

خداوند می‌فرماید:

﴿ كَلَّا ۖ لَيُنۢبَذَنَّ فِى ٱلْحُطَمَةِ ۝٤ وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْحُطَمَةُ ۝٥ نَارُ ٱللَّهِ ٱلْمُوقَدَةُ ۝٦ ٱلَّتِى تَطَّلِعُ عَلَى ٱلْأَفْـِٔدَةِ ﴾ (همزه، ٤ – ٧)

«هرگز! هرگز! (چنین نیست) او بدون شک به داخل خرد کننده و در هم شکننده (اعضاء و اندام که آتش دوزخ است) پرت می‌گردد و فرو انداخته می‌شود. می‌دانی خرد کننده و در هم شکننده چیست؟ آتش برافروخته خداست. آتشی که بر دلها مسلط می‌شود.»

ز – بندها و زنجیرهای دوزخیان

خداوند برای دوزخیان بندها و زنجیرها و چکشهایی آماده کرده است:

﴿ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ سَلَٰسِلَا۟ وَأَغْلَٰلًا وَسَعِيرًا ﴾ (انسان، ٤)

«ما برای کافران زنجیرها و غلها و آتش فروزان دوزخ را آماده کرده‌ایم.»

﴿ إِنَّ لَدَيْنَآ أَنكَالًا وَجَحِيمًا ۝١٢ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ﴾

(مزمل، ۱۲ – ۱۳)

۱- *الیوم الاخر و الجنة و النار*، ص ۱۰۲.

«نزد ما غل و زنجیرها وآتش سوزان دوزخ است و همچنین خوراک گلوگیر و عذاب دردناکی موجود است.»

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ بَلۡ مَكۡرُ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ إِذۡ تَأۡمُرُونَنَآ أَن نَّكۡفُرَ بِٱللَّهِ وَنَجۡعَلَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ وَجَعَلۡنَا ٱلۡأَغۡلَٰلَ فِيٓ أَعۡنَاقِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ هَلۡ يُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴾ (سبأ، ۳۳)

«مستضعفان به مستکبران می‌گویند: بلکه توطئه‌ها و تبلیغات مکارانه شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازمانیم. در آن هنگامی که به ما دستور می‌دادید که خدا را به یگانگی نشناسیم و انبازها و همتاهایی برای او قرار دهیم و پشیمانی خود را پنهان می‌دارند بدانگاه که عذاب را مشاهده می‌کنند و ما غل و زنجیرها را به گردن کافران می‌اندازیم، آیا به آنان جز پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند، داده می‌شود.»

﴿ إِذِ ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَٰقِهِمۡ وَٱلسَّلَٰسِلُ يُسۡحَبُونَ ﴾ (غافر، ۷۱)

«آن زمان که غلها و زنجیرها در گردن دارند و روی زمین کشیده می‌شوند.»

﴿ إِنَّ لَدَيۡنَآ أَنكَالٗا وَجَحِيمٗا ﴾ (مزمل، ۱۲)

«نزدما غل و زنجیرها و آتش سوزان دوزخ است.»

سلاسل (زنجیرها) نوعی دیگر از انواع عذاب است که گناهکاران توسط آن بسته می‌شوند، آن طور که در دنیا مجرمان به زنجیر بسته می‌شوند؛ چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝٣٠ ثُمَّ ٱلۡجَحِيمَ صَلُّوهُ ۝٣١ ثُمَّ فِي سِلۡسِلَةٖ ذَرۡعُهَا سَبۡعُونَ ذِرَاعٗا فَٱسۡلُكُوهُ ﴾ (حاقه، ۳۰ — ۳۲)

«اورا بگیرید و به غل و بند و زنجیرش کشید، سپس او را به دوزخ بیندازید؛ سپس اورا با زنجیری ببندید و بکشید که هفتاد زراع درازا دارد.»

ح – همراه بودن دوزخیان با معبودان و شیاطینشان در دوزخ

خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَٰرِدُونَ ﴿٩٨﴾ لَوْ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا ۖ وَكُلٌّ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (انبیاء، ۹۸ – ۹۹)

«شما و چیزهایی که جز خدا می‌پرستید، آتش‌گیره و هیزم دوزخ خواهید بود، شما حتماً وارد آن می‌گردید. اگر اینها معبودها و خدایانی بودند، هرگز وارد دوزخ نمی‌گشتند و همه در آن جاودانه می‌مانند.»

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ ٱلرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُۥ شَيْطَٰنًا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَنَا قَالَ يَٰلَيْتَ بَيْنِى وَبَيْنَكَ بُعْدَ ٱلْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ ٱلْقَرِينُ ﴿٣٨﴾ وَلَن يَنفَعَكُمُ ٱلْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِى ٱلْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴾

(زخرف، ۳٦ – ۳۹)

«هر کس از یاد خدا غافل و روگردان شود، شیاطین این گروه را از راه (خدا) باز می‌دارند و گمان می‌کنند ایشان هدایت یافتگان حقیقی هستند، تا آن گاه چنین کسی که به پیش ما می‌آید، می‌گوید: کاش که میان من و میان تو به اندازهٔ مشرق و مغرب فاصله بود، چه همدم و همنشین بدی است. هرگز این گفته‌ها امروز به حال شما سودی نمی‌بخشد؛ چراکه شما ستم کرده‌اید و حق این است که همگی در عذاب دوزخ مشترک باشید.»

خ – حسرت، پشیمانی، اعتراف و فریاد

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِى ٱلْأَرْضِ لَٱفْتَدَتْ بِهِۦ ۗ وَأَسَرُّوا۟ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ ۖ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ ۚ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾ (یونس، ٥٤)

«اگر همه آنچه در زمین است متعلق به کسی می‌بود، آن را برای بازخرید و (نجات خویشتن از عذاب دوزخ) می‌پرداخت و آهسته اظهار پشیمانی می‌نماید. در میانشان دادگرانه داوری می‌گردد و بدیشان ستمی نمی‌شود.»

با آگاهی انسان کافر از نامه عملش و این موضوع که کفر و شرکش او را مستحق وارد شدن به جهنم می‌گرداند، برای هلاکت و نابود شدن خود دعا می‌کند:

﴿ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ وَرَآءَ ظَهْرِهِۦ ﴿١٠﴾ فَسَوْفَ يَدْعُواْ ثُبُورًا ﴿١١﴾ وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا ﴾ (انشقاق، ۱۰ — ۱۲)

«و اما کسی که از پشت سر، نامهٔ اعمالش بدو داده شود، مرگ را فریاد خواهد داشت و هلاک خود را خواهد طلبید و به آتش سوزان دوزخ در خواهد آمد و خواهد سوخت.»

و وقتی در جهنم انداخته می‌شوند و به گرما وسوزش آن می‌رسند، دعا برای هلاک شدن و از بین رفتن را تکرار می‌کنند:

﴿ وَإِذَآ أُلْقُواْ مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْاْ هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٣﴾ لَّا تَدْعُواْ ٱلْيَوْمَ ثُبُورًا وَٰحِدًا وَٱدْعُواْ ثُبُورًا كَثِيرًا ﴾ (فرقان، ۱۳ — ١٤)

«هنگامی که ایشان با غل و زنجیر به مکان تنگی از آتش دوزخ افکنده می‌شوند و در آن جا (واویلا سر می‌دهند و) مرگ را به فریاد می‌خوانند، امروز یک بار نه، بارها و بارها مرگ را به آرزو بخواهید و فریادش دارید.»

و در آن جا فریاد و شیون آنها شدید می‌شود و پروردگارشان را به امید اینکه آنان را از عذاب جهنم بیرون نماید، صدا می‌زنند:

﴿ وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَٰلِحًا غَيْرَ ٱلَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ ۚ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُ ۖ فَذُوقُواْ فَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴾ (فاطر، ۳۷)

«آنان در دوزخ فریاد بر می‌آورند: پروردگارا! بیرون بیاور تا کارهای شایسته انجام دهیم که جدای از کارهایی که قبلاً می‌کردیم، کافی و بسنده باشد؟ و آیا بیم دهنده به پیش شما نیامد؟ پس بچشید اصلاً برای ستمگران یار و یاوری نیست.»

آنها به گمراهی و کفر و کم خردی خود اعتراف می‌کنند.

﴿ وَقَالُواْ لَوۡ كُنَّا نَسۡمَعُ أَوۡ نَعۡقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ﴾

(ملک، ۱۰)

«و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمرهٔ دوزخیان نمی‌گشتیم.»

اما خواستهٔ آنها به شدت رد کرده می‌شود و خواستهٔ آنان همانند آنچه حیوانات مستحق دریافت جواب هستند، پاسخ داده می‌شود:

﴿ قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتۡ عَلَيۡنَا شِقۡوَتُنَا وَكُنَّا قَوۡمٗا ضَآلِّينَ ١٠٦ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡهَا فَإِنۡ عُدۡنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ ١٠٧ قَالَ ٱخۡسَـُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴾ (مؤمنون، ۱۰۶ –۱۰۸)

«در پاسخ می‌گویند: پروردگارا، بدبختی ما بر ما چیره گشته بود و ما مردمان گمراهی بودیم. پروردگارا، ما را از آتش دوزخ بیرون بیاور و اگر برگشتیم ما ستمگر خواهیم بود (خداوند بدیشان) می‌گوید : بتمرگید در آن! و با من سخن مگوئید.»

فرمان الهی به اجرا در می‌آید و آنان به سرنوشتی گرفتار می‌شوند که از آنان دعایی پذیرفته نمی‌شود و امیدی برای قبولی و مستجاب شدن دعاهایشان ندارند.

﴿ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلۡمُجۡرِمُونَ نَاكِسُواْ رُءُوسِهِمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ رَبَّنَآ أَبۡصَرۡنَا وَسَمِعۡنَا فَٱرۡجِعۡنَا نَعۡمَلۡ صَٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ١٢ وَلَوۡ شِئۡنَا لَأٓتَيۡنَا كُلَّ نَفۡسٍ هُدَىٰهَا وَلَٰكِنۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ مِنِّي لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١٣ فَذُوقُواْ بِمَا نَسِيتُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَآ إِنَّا نَسِينَٰكُمۡۖ وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡخُلۡدِ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴾

(سجده، ۱۲ — ۱٤)

«اگر ببینی گناهکاران را در آن هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده‌اند و می‌گویند: پروردگارا، دیدیم و شنیدیم؛ پس ما را باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم، ما یقین کامل داریم. اگر ما می‌خواستیم به هر انسانی هدایت لازمه‌اش را می‌دادیم ولیکن من مقرر کردم که دوزخ را از جملگی افراد جن و

انس پر کنم. بچشید (عذاب جهنم را) به خاطر اینکه ملاقات امروز خود را فراموش کرده‌اید و ما نیز شما را به دست فراموشی می‌سپاریم و بچشید عذاب همیشگی را به سبب اعمالی که (در دنیا) انجام می‌دادید.»

بعد از این ندا، اهل جهنم متوجه نگهبانان جهنم می‌شوند و از آنها می‌خواهند که برایشان شفاعت کنند تا خداوند از عذابشان بکاهد:

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ فِي ٱلنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ يُخَفِّفۡ عَنَّا يَوۡمٗا مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ۝٤٩ قَالُوٓاْ أَوَلَمۡ تَكُ تَأۡتِيكُمۡ رُسُلُكُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِۖ قَالُواْ بَلَىٰۚ قَالُواْ فَٱدۡعُواْۗ وَمَا دُعَٰٓؤُاْ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٍ ﴾

(غافر، ٤٩ — ٥٠)

«دوزخیان به نگهبانان دوزخ می‌گویند: شما از پروردگارتان درخواست کنید که یک روز عذاب را از ما بردارد. می‌گویند: آیا پیغمبران شما آیه‌های روشن و دلائل آشکاری را برای شما نمی‌آوردند؟ می‌گویند: آری. می‌گویند: پس خودتان درخواست کنید، ولی درخواست کافران، جز سردرگمی نتیجه‌ای ندارد.»

آن گاه می‌گویند: سفارش کنید خداوند ما را نابود کند.

مضامین آیه‌های مکی، ترس از عذاب خدا را در قلبهای مسلمانان نهادینه می‌نمود و برای آنها بیان می‌نمود که عذاب قیامت هم حسی و هم معنوی خواهد بود و بدین وسیله تصویری حقیقی از دوزخ ارائه می‌داد که در نتیجهٔ آن، صحابه آمادگی کامل پیروی از امر و نهی خدا را پیدا می‌کردند؛ پس اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ در ذهن خود تصویری از بهشت و جهنم را مجسم می‌نمودند و برای مرگ آمادگی پیدا می‌کردند و اعتقاد آنان بر این بود که روزی حتماً مورد بازخواست قرار خواهند گرفت و قبر یا باغی از باغهای بهشت و یا چاله‌ای از چاله‌های جهنم خواهد بود و با یادآوری مسائل ذکر شده علاوه بر اینکه ترس خدا وجودشان را فرا می‌گرفت در تمامی احوال چه آشکارا و چه پنهان خدا را مدنظر قرار می‌دادند؛ بلکه با تمام وجود به سوی عمل صالح از قبیل دعوت و جهاد و کوشیدن برای اقامت دولتی که شریعت خداوند را حاکم می‌نماید و ساختن تمدنی که بشر را از نابودی وگمراهی نجات می‌دهد، پیش می‌رفتند.

این تصور و فهم عمیق از حقیقت آخرت و بهشت و جهنم، تأثیر به سزایی بر داعیان امت و کسانی که در فکر بازگرداندن مجد و عزت و کرامت هستند، دارد و این تصور و درک، اصل و پایهٔ بزرگی در ساختار اندیشه و عقیدهٔ افراد امت است که پیامبر اکرمﷺ

آن را به عنوان روش و برنامه‌ای جدی در پیش گرفت و ما نیز باید در راستای دعوت اسلامی چنین شیوه‌ای را الگو قرار دهیم.

مفهوم قضا و قدر و اثر آن در تربیت صحابه

در دوران مکی، قرآن کریم به مسئلهٔ تقدیر و قضا اهتمام ورزیده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ﴾ (قمر، ۴۹)

«ما هر چیزی را به اندازهٔ مقرر آفریده‌ایم.»

و می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ﴾ (فرقان، ۲)

«آن کسی که حکومت و مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست و نه فرزندی برای خود برگزیده و نه در حکومت ومالکیت انبازی داشته است و همه چیز را آفریده و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و برآورد کرده است.»

پیامبر اکرم ﷺ نیز در وجود یارانش، مفهوم قضا و قدر را غرس می‌نمود و مراتب آن را در خلال نزول قرآن کریم بیان می‌کرد که عبارتند از:

مرحله اول : علم الهی همهٔ امور را احاطه کرده است:

﴿ وَمَا تَكُونُ فِي شَأۡنٖ وَمَا تَتۡلُواْ مِنۡهُ مِن قُرۡءَانٖ وَلَا تَعۡمَلُونَ مِنۡ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيۡكُمۡ شُهُودًا إِذۡ تُفِيضُونَ فِيهِۚ وَمَا يَعۡزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثۡقَالِ ذَرَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصۡغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ ﴾ (یونس، ۶۱)

«(ای پیامبر) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی و (شما ای مؤمنان) هیچ کاری نمی‌کنید مگر اینکه ما ناظر بر شما هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید و هیچ چیز در آسمان و زمین از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند؛ چه ذره‌ای باشد و چه کوچک‌تر و چه بزرگ‌تر از آن (همه اینها) در کتاب واضح و روشنی ثبت و ضبط می‌گردد.»

مرحله دوم : هر آنچه انجام می‌شود، نزد خداوند ثبت می‌گردد:

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡۚ وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ ﴾ (یس، ۱۲)

«ما خودمان مردگان را زنده می‌گردانیم و چیزهایی را که (در دنیا) پیشاپیش فرستاده‌اند و چیزهایی را که (در آن) برجای نهاده‌اند، می‌نویسیم و ما همه چیز را در کتاب آشکاری سرشماری می‌نماییم و می‌نگاریم.»

مرحله سوم: مشیت و خواست نافذ الهی و قدرت کامل ایشان:

﴿ أَوَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَكَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا ﴾ (فاطر، ٤٤)

«آیا در زمین به گشت و گذار نپرداخته‌اند تا ببینند فرجام کار پیشینیان به کجا کشیده است در حالی که آنها از اینان قدرت و قوت بیشتری داشته‌اند، هیچ چیزی چه در آسمانها و چه در زمین، خدا را درمانده و ناتوان نخواهد کرد؛ چراکه او بسیار فرزانه قدرتمند است.»

مرحله چهارم: خداوند همه چیز را آفریده است:

﴿ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ﴾ (انعام، ۱۰۲)

«آن خدا، پروردگار شما است. جز او خدایی نیست و او آفرینندۀ همه چیز است؛ پس وی را باید بپرستید و او حافظ و مدبر همه چیز است.»

فهم درست و باور قطعی و راسخ آنها به حقیقت قضا و قدر، برای آنان نتایج مفید و سودمندی در برداشت که بر اثر آن خوبیهای دنیا و آخرت را برایشان به ارمغان آورد که می‌توان به امور ذیل اشاره کرد :

۱– ادای عبادات: ایمان داشتن به تقدیر باعث می‌شود که انسانها به عبادت خدا روی بیاورند.

۲- ایمان داشتن به تقدیر: این امر، راهی برای رهایی از شرک است؛ زیرا مؤمن معتقد است که مالک اصلی نفع، ضرر، عزت و ذلت فقط خداوند عزوجل می‌باشد.

۳- شجاعت در عمل: ایمان داشتن اصحاب به تقدیر و قضای الهی، چنان تأثیری بر آنها گزارده بود که یقین داشتند، مرگ و اجل در دست خداوند است و هر انسان، نامه تقدیری دارد که اجلش در آن ثبت شده است.

٤- صبر را پیشه گرفتن و چشم داشتن به پاداش و مواجه شدن با دشواریها.

۵- آرامش و آسایش خاطر: علاوه بر موارد ذکر شده که از نتایج و ثمرات ایمان به تقدیر و قضا بودند و در دنیا همه درصدد رسیدن به آن هستند، اصحاب و یاران پیامبر اکرمﷺ نیز از چنان آرامش خاطر و سکون قلبی برخوردار بودند که هیچ امری نمی‌توانست کوچک‌ترین نقشی در به هم زدن این آرامش درونی داشته باشد.

٦- یکی دیگر از نتیجه‌های ایمان به قضاو قدر، عزت نفس و قناعت و آزاد شدن از بند اسارت و بردگی مخلوقات است؛ پس ایمان به قضا و قدر الهی این امور را در ذهن افراد نهادینه خواهد نمود که روزی‌اش به دست خداست و او را برای خود کافی می‌داند همچنین به خوبی می‌داند که تا روزی‌اش را به طور کامل، دریافت نکرده است، مرگ به سراغش نخواهد آمد و به این باور رسیده است که انسانها در دادن و یا گرفتن رزق و روزی به او بدون ارادهٔ الهی نقشی نخواهند داشت بنابراین، به قناعت و عزت نفس می‌رسد و از اسارت خلق آزاد می‌شود و دل به دنیا نمی‌بندد و چشم طمع به آنچه در دست اهل دنیا است، نمی‌دوزد؛ بلکه با دل و جان متوجه پروردگار جهانیان می‌باشد.

پیامبر اکرم ﷺ نیز فقط به آموزش ارکان شش گانه ایمان به اصحاب و یارانش اکتفا نکرد؛ بلکه بسیاری از مفاهیم و تصورات و باورها در مورد انسان و زندگی و جهان و ارتباط آنان با یکدیگر را تصحیح نمود تا مسلمانان در پرتو نور الهی حرکت نمایند و هدف از خلقت خویش را در زندگی بداند و آنچه را که خداوند از او خواسته است تا آخرین حد محقق نماید و از اوهام و خرافات آزاد گردد.[1]

شناخت اصحاب از حقیقت خلقت انسان

قرآن کریم بعد از آشنا ساختن انسان با پروردگار و روز قیامت، درصدد شناسایی انسان از طریق فطرت او برآمد و به پرسشهای فطرت که انسان از کجا آمده است و به کجا

۱- *اهمیة الجهاد فی نشر الدعوة الاسلامیه*، ص ۵۹.

می‌رود، پاسخ داد؛ چراکه اینها پرسشهایی است که برای هر انسان مطرح می‌گردد و می‌بایست پاسخ داده شوند.[۱]

قرآن کریم، حقیقت آفرینش انسان و مادهٔ اولیه آن و هدف زندگی و مسیر بعد از مرگ را بیان نموده است و اصحاب به وسیلهٔ پیامبر اکرم ﷺ و برنامه قرآنی او علاوه بر اینکه اصل انسان را که از آب و خاک است، شناختند و از سلالهٔ انسان که آب بی‌ارزش یا نطفه‌ای است با خبر شدند، به جایگاه و ارزش انسان نزد خدا و اینکه فرشتگان برای او سجده نمودند، نیز پی بردند و بدین صورت بر بسیاری از خلق خدا برتری یافتند. این بدان خاطر بود تا انسان متوجه جایگاه خویش گردد تا هرگاه مقام و منزلتش، او را دچار عجب و غرور نمود و احساس بزرگی کرد، فوراً متوجه اصل و مادهٔ اصلی آفرینش خود شود و در او تواضع ایجاد گردد و از طرفی مقام و منزلت و عزتش، باید او را از کرنش برای غیر خدا باز دارد. از این رو خداوند برای راهنمایی انسان، پیامبرانی فرستاد تا دچار سوء تفاهم نگردند و راه افراط و تفریط را پیش نگیرند.[۲]

مؤثرترین عامل در تربیت انسان، تفکر او در اصل خلقتش می‌باشد و از ابتدای خلقتش به علت درک نادرستی که از خود داشته است، مورد سرزنش قرار گرفته است و براساس این حدس و گمان که بزرگ‌ترین موجود جهان است، دچار افراط گردیده است و همانند قوم عاد ندای خودبینی وتکبر و خودخواهی سر داده است:

﴿ فَأَمَّا عَادٌ فَٱسۡتَكۡبَرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَقَالُواْ مَنۡ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةًۖ أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَهُمۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗۖ وَكَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَجۡحَدُونَ ﴾ (فصلت، ۱۵)

«و اما قوم عاد در زمین به ناحق بزرگی فروختند و (مغرورانه) گفتند: چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟ مگر آنان نمی‌دانستند که خداوندی که ایشان را آفریده است از آن نیرومندتر است؟ آنان پیوسته آیه‌های ما را انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند.»

و یا آن طور که فرعون ندا داد و گفت:

۱- *منهج التربیه الاسلامیه*، محمد قطب، ج ۲، ص ۵۴.

۲- *اسالیب التشویق فی القرآن*، د. الحسین جلو، ص ۱۳۴.

﴿ فَقَالَ أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ ﴾ (نازعات، ٢٤)

«من والاترین معبود شما هستم.»

و خود را بالاتر از این می‌دانست که در مقابل یک ذات به کرنش و ادای مسئولیت بپردازد و براساس چنین دیدگاهی در ذهن او پندار خدا بودن شکل می‌گرفت. گاهی انسان نیز به سمت مخالف؛ یعنی، تفریط گرایش می‌یابد؛ پس گمان می‌برد که او خوارترین و ذلیل‌ترین موجود جهان است بنابراین، در مقابل هر سنگ و درخت و رودخانه و کوه و یا حیوانی سر خم فرومی‌آورد و به کرنش می‌پردازد طوری که گمان می‌برد راهی برای سلامت ماندن جز سجده کردن برای خورشید یا ماه وجود ندارد.[۱]

قرآن کریم به روشنی بیان کرده است که حقیقت انسان به دو اصل برمی‌گردد : یکی اصل و ماده دور که آفرینش انسان از خاک است و دیگری اصل و ماده نزدیک که عبارت است از نطفه‌ای که انسان از آن آفریده شده است.[۲]

چنانکه خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٖ ٧ ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ٨ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ ﴾ (سجده، ۷ — ۹)

«خدا آن کسی است که هرچه را آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان (اول) را از گل آغاز نمود، سپس خداوند نسل او را از عصاره آب (به ظاهر) ضعیف و ناچیزی (به نام منی) آفرید، آن گاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و از روح خود در او دمید و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید (اما) شما کمتر شکر (نعمتهای او) را به جای می‌آورید.»

آیه‌های ذکر شده در قرآن در مورد تکریم و بزرگداشت انسان توسط خداوند زیاد است و از دیدگاه قرآن آنچه در وجود، عقلها و قلبهای مسلمانان صدر اسلام اثر به سزایی گذاشت، موارد ذیل بود:

۱- *اصول التربیه*، نحلاوی، ص ۳۱.

۲- *اسالیب التشویق و التعزیر*، ص ۱۳۴.

۱- افتخار اینکه خدا ایشان را با دستان خود ساخت

﴿ إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ ٧١ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ٧٢ فَسَجَدَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمۡ أَجۡمَعُونَ ٧٣ إِلَّآ إِبۡلِيسَ ٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾

(ص، ۷۱- ۷٤)

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سروسامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از روح خود در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید؛ پس همهٔ فرشتگان، جملگی سجده بردند مگر ابلیس که تکبر کرد و از کافران شد.»

با توجه به آیه‌های فوق، جایگاه و مقام و منزلت مشخص گردید و با توجه به اینکه روح جایگاه والایی دارد و خداوند نیز به دلیل اینکه وجود انسان و فرشتگان را موظف به سجده کردن برای روح انسان نمود، لذا انسان را مورد نوازش و بزرگداشت قرار داد. خداوند این موهبت خویش به انسان را چنین بیان می‌دارد:

﴿ وَلَقَدۡ خَلَقۡنَٰكُمۡ ثُمَّ صَوَّرۡنَٰكُمۡ ثُمَّ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ لَمۡ يَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴾ (اعراف، ۱۱)

«شما را آفریدیم و سپس صورتگری کردیم، بعد از آن به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید؛ پس همه سجده کردند، مگر ابلیس که سجده نکرد.»

۲- صورت زیبا و قامت نیکو

خداوند متعال فرموده است:

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَصَوَّرَكُمۡ فَأَحۡسَنَ صُوَرَكُمۡۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ﴾ (تغابن، ۳)

«خداوند، آسمانها و زمین را به حق آفریده است و شما را شکل بخشیده و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است، سرانجام بازگشت به سوی اوست.»

و در مورد قامت نیکوی انسان می‌فرماید:

﴿ لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ﴾ (تین، ٤)

«ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم.»

۳- بخشیدن عقل، نطق و قدرت تشخیص

خداوند، در این باره می‌فرماید:

﴿ ٱلرَّحۡمَٰنُ ۝١ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ۝٢ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ ۝٣ عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ ﴾

(رحمان، ۱ — ٤)

«خداوند رحمان قرآن را آموزش داده. انسان را آفریده، به او سخن گفتن یاد داده است.»

٤- مسخر نمودن موجودات آسمان و زمین برای انسان

پس از آفرینش انسان، خداوند نعمتهای بزرگ و بی‌شماری به او عطا کرد؛ چنانکه فرموده است:

﴿ وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلۡتُمُوهُۚ وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَظَلُومٞ كَفَّارٞ ﴾ (ابراهیم، ٣٤)

«و به شما داده است هر آنچه خواسته باشید و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید، نمی‌توانید آنها را شمارش کنید. واقعاً انسان، ستمگر ناسپاسی است.»

خداوند عزوجل به خاطر بزرگداشت و تکریم انسان، آسمانها، ستارگان، خورشید و ماه را برای انسان مسخر کرده است و نظام شگفت‌انگیز آن را، یعنی در پی هم آمدن شب و روز و فصلهای مختلف با توجه به شرایط خاص هر فصل را، جهت فایده رسانی به انسان، سامان داده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ﴾ (نحل، ١٢)

«و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای (منافع و مصالح) شما مسخر کرد و ستارگان به فرمان او مسخر هستند. مسلماً در این کار دلائل روشن و نشانه‌های بزرگی است برای کسانی که تعقل می‌ورزند.»

و می‌فرماید:

﴿ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ (جاثیه، ١٣)

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، همه را از ناحیه خود مسخر شما ساخته است قطعاً در این نشانه‌های مهمی است برای کسانی که می‌اندیشند.»

۵- برتری دادن انسان بر سایر موجودات

خداوند با برتری دادن انسان، بر بسیاری از آفریده‌هایش او را مورد بزرگداشت و تکریم قرار داد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ﴾ (اسراء، ۷۰)

«ما آدمیزادگان را مکرم و گرامی داشته‌ایم و آنان را درخشکی و دریا حمل کرده‌ایم واز چیزهایی پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.»

٦- گرامیداشت انسان با ارسال پیامبران

از بزرگ‌ترین مظاهر تکریم و بزرگداشت الهی نسبت به انسان، این است که پیامبران را برای هدایت آنها فرستاده است و انسانها را به آنچه مایۀ حیات آنهاست، فراخوانده و رستگاری و موفقیت دنیا و آخرت را برایشان تضمین نموده است؛ پس بزرگ‌ترین نعمتی که خداوند به انسان عطا نموده، نعمت اسلام و ایمان و نعمت احسان است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ﴾ (طه، ۱۲۳)

«خدا دستور داد هر دوگروه شما با هم از بهشت فرود آئید. برخی دشمن برخی دیگرخواهید شد و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هر که از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد.»

﴿ قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ﴾ (اعراف، ۱۵۸)

«بگو ای مردم! من فرستادۀ خدا به سوی جملگی شما هستم؛ خدائی که ملک آسمان و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست، او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که ایمان به خدا و سخنهایش دارد، از او پیروی کنید تا هدایت یابید.»

یکی دیگر از مظاهر بزرگداشت انسان که اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ آن را درک کرده بودند، این است که انسان فقط خدا را بندگی کند و از بندگی بتها و انسانها بپرهیزد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ ۖ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ ٱلضَّلَٰلَةُ ۚ فَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴾

(نحل، ٣٦)

«و به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید. پس خداوند، گروهی از مردمان را هدایت داد و بر گروهی از ایشان گمراهی واجب گردید؛ پس در زمین گردش کنید و بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی که (آیات خدا را) تکذیب کرده‌اند، به کجا کشیده است.»

۷- دوستی خداوند نسبت به انسان و یاد او در ملاء اعلی

از زیباترین مظاهر بزرگداشت انسان توسط خداوند، این است که او را شایسته محبت و رضای خویش نموده و در قرآن کریم او را به آنچه سزاوار محبتش می‌نماید، راهنمایی کرده است و اولین عاملی برای اینکه انسان شایسته محبت الهی گردد، پیروی از پیامبر اکرمﷺ برای برخوردار شدن از زندگی پاکیزه در دنیا و رسیدن به نعمتهای پایدار در آخرت می‌باشد، خداوند نیز به ثمر و نتیجۀ شیرین این پیروی که خیر دنیا و آخرت را در بردارد، اشاره نموده و فرموده است:

﴿ مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةً طَيِّبَةً ۖ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴾ (نحل، ٩٧)

«هر کس چه زن و چه مرد، کار شایسته‌ای انجام دهد و مؤمن باشد بدو زندگی پاکیزه وخوشایندی می‌بخشیم و پاداش آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد.»

۸- حفاظت و مراقبت از انسان

یکی دیگر از مظاهر بزرگداشت انسان توسط خداوند، این است که تحت رعایت و حفاظت خداوند می‌باشد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِن كُلُّ نَفۡسٖ لَّمَّا عَلَيۡهَا حَافِظٞ ﴾ (طارق، ٤)

«کسی وجود ندارد مگر اینکه بر او نگهبانی است.»

در مورد چگونی بزرگداشت انسان در قرآن کریم، آیه‌های متعددی ذکر شده است.[1]

تصور اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ از داستان شیطان و آدم علیه السلام

پیامبر اکرم ﷺ براساس آیه‌های قرآن، داستان شیطان و آدم را برای یارانش بیان می‌کرد و حقیقت نبرد و کشمکش انسانها با دشمن سرسختشان، ابلیس، که سعی نمود پدرشان را گمراه نماید، را برای آنها توضیح داد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَا يَفۡتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ كَمَآ أَخۡرَجَ أَبَوَيۡكُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ يَنزِعُ عَنۡهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوۡءَٰتِهِمَآۚ إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡۗ إِنَّا جَعَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴾

(اعراف، ۲۷)

«ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبد، همان گونه که پدر و مادرتان را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عوراتشان را به ایشان نمایان نماید. شیطان و همدستانش شما را می‌بینند در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید. ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته‌ایم که ایمان نمی‌آورند.»

۱- موسوعه *نظرة النعیم فی مکارم اخلاق الرسول الکریم*، ج ۴، ص ۱۱۳۶ – ۱۱۴۲.

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ قَالَ أَنظِرْنِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾ قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَٰطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَأٓتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَٰنِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ ۖ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَٰكِرِينَ ﴾ (الاعراف، ۱۴ — ۱۷)

«(شیطان) گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که (انسانها) برانگیخته می‌گردند. (خداوند) گفت: تو از زمرهٔ مهلت یافتگانی. (شیطان) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من به سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم. سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ به سراغ ایشان می‌روم و بیشتر آنان را سپاسگذار نخواهی یافت.»

پندار و تصور مسلمانان صدر اسلام از شیطان چنان بود که گویا او را با چشمهای خود مشاهده می‌کنند که از جلو و پشت سر و از طرف راست و چپشان می‌آمد و وسوسهٔ گناه در دلهایشان می‌انداخت و شهوتهای پنهان را تحریک می‌نمود؛ پس آنها همواره می‌کوشیدند تا از دشمن خود، آگاه باشند. بنابراین، برای انجام کارهای خیر بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند تا راههای ورود شیطان را تنگ‌تر کنند و ببندند؛ پس شیطان در هیچ مرحله‌ای حتی در مواردی که گناه از صدای حرکت مورچه آهسته‌تر و مخفی تر بود، راه نفوذی در آنها نمی‌یافت. این اعتقاد، برگرفته از گفتار خداوند بود که می‌فرماید:

﴿ فَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾ إِنَّهُۥ لَيْسَ لَهُۥ سُلْطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾ إِنَّمَا سُلْطَٰنُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشْرِكُونَ ﴾

(نحل، ۹۸ — ۱۰۰)

«هنگامی که خواستی قرآنی بخوانی، از وسوسه‌های شیطان مطرود به خدا پناه ببر. بی‌گمان شیطان هیچ گونه تسلطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و بر پروردگارشان تکیه می‌نمایند؛ بلکه تنها تسلط شیطان بر کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطه او شرک می‌ورزند.»

داستان آدم با شیطان در چندین جا از قرآن کریم تکرار شده است. در بعضی سوره‌ها از جمله سوره اعراف با تمام تفصیلات و به صورت مشروح بیان شده است و در بعضی سوره‌ها همانند سورهٔ حجر، اسراء، طه و ص بخشی از ابعاد آن بیان گردیده است و در سوره‌های دیگر، اشاره‌ای گذرا به آن شده است. اما موضع شیطان در برابر انسانهایی که در دنیا به خواسته‌اش تن داده‌اند و انکار او در قیامت از اطاعت آنها، فقط در سورهٔ ابراهیم بیان شده است.[۱]

خداوند در سوره اعراف می‌فرماید:

﴿ وَيَـٰٓـَٔادَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا
تَقْرَبَا هَـٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٩﴾ فَوَسْوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيْطَـٰنُ
لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا
عَنْ هَـٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ ٱلْخَـٰلِدِينَ ﴿٢٠﴾
وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّـٰصِحِينَ ﴿٢١﴾ فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٍ ۚ فَلَمَّا
ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ
ٱلْجَنَّةِ ۖ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ
ٱلشَّيْطَـٰنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٢﴾ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ
لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ ٱهْبِطُوا۟ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ ۖ وَلَكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَـٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ
وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾ يَـٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا
يُوَٰرِي سَوْءَٰتِكُمْ وَرِيشًا ۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ۚ ذَٰلِكَ مِنْ
ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٢٦﴾ يَـٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ
كَمَآ أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ ٱلْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَٰتِهِمَآ

۱- *دراسات قرآنیه*، ص ۱۱۲.

إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ۗ إِنَّا جَعَلْنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوْلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾ (اعراف،۱۹ – ۲۷)

«ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و هر کجا که خواستید بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید. (و از آن نخورید اگر چنین کنید) پس از زمره ستمکاران خواهید شد. سپس اهریمن، آنان را وسوسه کرد تا عورات نهان از دیده آنان را بدیشان بنما نماید و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است مگر بدان خاطر که دو فرشته می‌شوید و یا اینکه از زمره جاویدانان خواهید شد و برای آنها بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم. پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب کشید. هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش بدیدند و شروع به جمع‌آوری برگهای بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. پروردگارشان فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن، دشمن آشکارتان است؟ گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود. گفت: پایین روید، برخی دشمن برخی خواهید بود. در زمین تا روزگاری استقرار خواهید داشت و بهره‌مند خواهید شد. گفت : در زمین زندگی به سر می‌برید و در آن می‌میرید و از آن بیرون می‌آیید. ای آدمیزادگان، ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند و لباس زینتی را (برایتان ساخته‌ایم) که لباس تقوا و ترس از خدا بهترین لباس است. این از نشانه‌های خداست تا بندگان متذکر شوند. ای آدمیزادگان، شیطان شما را نفریبد همان گونه که پدر و مادرتان را از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از تن بیرون ساخت تا عورتشان را بدیشان نماید. شیطان و همدستان شما را می‌بینند در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید، ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساختیم که ایمان نمی‌آورند.»

دانش هر فرد از تاریخ می‌بایست شرایط عبرت گرفتن از حوادث را برای او فراهم سازد نه اینکه به عنوان ابزار سرگرم کننده از آن استفاده نماید. داستان آدم و شیطان نیز داستانی است که در میان تمام داستانهای قرآنی رهنمودهای ویژه و خاص خود را دارد و این داستان برای انسان از ابتدای خلقت تا آخرین لحظه‌های زندگیش و نقش آنها در

زمین و برنامه حرکتش در زمین و مشکلاتی که در طی حرکت با آن مواجه می‌شوند و راههای پرهیز از موانع و چگونگی گذر کردن از آن را مشخص می‌نماید.[۱]

آیه‌های ذکر شده در مورد داستان آدم و نبردش با شیطان به مسلمانان صدر اسلام، قضایای مهمی در زمینهٔ ایدئولوژی و عقیده و اخلاق آموخت که برخی عبارت‌اند از:

۱- آدم ﷺ جد و نسب اصلی همهٔ انسانهاست

خداوند، آدم را از خاک به صورت کامل انسانی‌اش آفرید، بدون اینکه نوعی از انواع آفریده‌ها باشد که به صورت تدریجی، شکل و هیئتی دیگر به خود گیرد؛ پس خداوند، آدم را از خاک آفرید، سپس روح را در او دمید و انسانی کامل از پوست، گوشت، قیافه و صورت کامل ساخت.

۲- اسلام، یعنی اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا از خداوند

خداوند، فرشتگان را دستور داد تا به آدم سجده کنند؛ پس فرشتگان به خاطر اطاعت از پروردگارشان بدون تردید و اعتراض، برای آدم سجده سلام و احترام به جای آوردند، با اینکه آنها در ملأ اعلی پیوسته در حال تسبیح و عبادت خدا به سر می‌بردند (و نزد او از مقام والایی برخوردار بودند) ولی هنگامی که به آنها دستور داده شد که آدم را سجده کنند، بی‌درنگ انجام وظیفه کردند؛ زیرا اسلام یعنی تسلیم محض در برابر دستورات.

۳- فراهم بودن زمینهٔ خطا در انسان

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ از داستان اشتباه آدم، به این نکته پی بردند که زمینهٔ خطا در انسان امری فطری است؛ زیرا خداوند در طبیعت و سرشت انسان علائق و غریزه‌هایی قرار داده است که شیطان از خلال آن با وسوسه کردن انسان در او وارد می‌شود و ارتکاب گناه را برای او زیبا جلوه می‌دهد و از جمله غریزه‌های پنهان در وجود انسان، تمایل او به جاودانه بودن در این دنیا و یا داشتن عمری طولانی نزدیک به جاودانگی و همچنین داشتن ثروت و قدرت نامحدود است[۲] و بر اثر این میل ابلیس، آدم و همسرش را دچار وسوسه نمود و براساس آیه‌های قرانی به او و همسرش گفت:

۱- همان، ص ۱۱۴.

۲- *فی ظلال القرآن*، ج ۳، ص ۱۲۶۹.

﴿ فَوَسۡوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ لِيُبۡدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنۡهُمَا مِن سَوۡءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنۡ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيۡنِ أَوۡ تَكُونَا مِنَ ٱلۡخَٰلِدِينَ ﴾ (اعراف، ۲۰)

«سپس اهریمن، آنان را وسوسه کرد تا عورتهای نهان از دید آنان را بدیشان نماید و گفت: پروردگارتان شما را از (خوردن) این درخت باز نداشته است، مگر بدان خاطر که دو فرشته می‌شوید و یا اینکه از زمره جاویدانان خواهید شد.»

شیطان یاد نمودن سوگند به خدا برای آنها چنین وانمود کرد که او خیرخواه آنان است. مطالب ذکر شده به معنی تسلیم شدن در برابر غریزه‌ها، گرایشها و ایجاد علاقه نسبت به غرایز نیست؛ بلکه مسلمان باید آن را کنترل نماید و مهار آن را به دست بگیرد و آن را پیرو احکام متعالی شریعت بگرداند واین گرایشها و غریزه‌ها و علاقمندیها اموری هستند که نفس انسان طالب آن است و اغلب از حدود خود می‌گذرند و کنترل این غریزه‌ها جز با پایبندی به احکام شریعت ممکن نیست بنابراین، هوی و خواستهٔ نفس مورد نکوهش قرار می‌گیرد و منظور کار زشتی است که نفس به آن گرایش دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَأَمَّا مَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ ۝٤٠ فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ﴾ (نازعات، ٤٠ — ٤١)

«و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس خود را از هوی و هوس باز داشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه او است.»

مراد از هوی و هوس وقتی به صورت مطلق بیان شوند، همان خواسته‌های ناپسند و زشت نفس می‌باشد.[1]

٤- اشتباه آدم به مسلمان، توکل به خدا را آموزش می‌دهد

اشتباه آدم ﷺ، بیانگر خطر بزرگی یعنی گرفتار شدن انسان در خطا و اشتباه است و این مسئله موجب ترس و هراس در وجود انسان می‌گردد و در نتیجه، توکل مسلمان را بر پروردگارش می‌افزاید. خداوند، فرشتگان را دستور داد تا به خاطر اظهار فضیلت آدم

۱- *المستفاد من قصص القرآن للدعوة و الدعاه*، عبدالکریم زیدان، ج ۱، ص ۲۸.

و جایگاه بلندش نزد پروردگار، برای آدم سجده نمایند و ابلیس را به علّت امتناع از سجده کردن آدم، از بهشت بیرون راند و آدم و همسرش را در بهشت جای داد و صراحتاً او را از نزدیک شدن به درخت مشخصی بر حذر داشت و دیگر نعمتها و میوه‌های بهشت را برای او جایز قرار داد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَيَـٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ فَكُلَا مِنۡ حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَـٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴾ (اعراف، ۱۹)

«ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید (که اگر چنین کنید از) زمرهٔ ستمکاران خواهید شد.»

خداوند، آدم و همسرش را از شیطان و از مکر و نیرنگش بر حذر داشت؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ ﴿١١٦﴾ فَقُلۡنَا يَـٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَـٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوۡجِكَ فَلَا يُخۡرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلۡجَنَّةِ فَتَشۡقَىٰٓ ﴾ (طه، ۱۱٦ — ۱۱۷)

«آن گاه که به فرشتگان دستور دادیم برای آدم سجده ببرید، پس سجده بردند مگر ابلیس که انکار ورزید. پس گفتیم : ای آدم! این دشمن تو و همسرت می‌باشد مواظب باشید که از بهشت بیرونتان نکند که به رنج و زحمت خواهی افتاد.»

با وجود این، شیطان آنان را فریب داد و منحرف کرد، پس آنها از آن درخت خوردند و در گناه افتادند و خداوند آنها را از جایی که در آن بودند، بیرون نمود.

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ از اشتباه آدم به دشمنی سرسخت شیطان با انسان پی بردند و ترس و هراسی از او در دلشان ایجاد شد که این عامل، آنان را براساس برداشت آنان از مضامین قرآنی به پناه بردن همیشگی و توکل نمودن و کمک خواستن از خداوند در مقابل این شیطان رانده شده که فکر و هدفی جز گمراهی کردن و کشاندن انسان به گناه ندارد، سوق داد. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿ إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَـٰنٌۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴾ (اسراء، ٦٥)

«بی‌گمان سلطه‌ای بر بندگان من نخواهی داشت و همین تو را کافی است که پروردگارت حافظ و پشتیبان است.»

پس شیطان به کسانی که، ایمانی عمیق به خداوند در دلهایشان وجود دارد و به سوی خدا روی می‌آورند و اعضایشان در اطاعت الهی به حرکت در می‌آیند و توکل و اعتمادشان بر او است، سلطه و قدرتی ندارد و آنان با آرزوها و خیالات باطل شیطان، مبارزه می‌نمایند و آنچه را که در دلهایشان می‌افکند، از بین می‌برند؛ چون ایمانی که به خدا دارند به آنها نور می‌بخشد و از زشتی پرده بر می‌دارد و توکل بر خدا، اعتمادشان را تقویت می‌نمایدو شیطان، ضعیف و ناتوان می‌شود و در برابر قدرت ایمان به خدا و توکل بر او، خوار و زبون می‌گردد.[1]

۵- ضرورت توبه و طلب آمرزش

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ از این داستان آموختند که هنگام مرتکب شدن گناه یا معصیت باید توبه و طلب آمرزش نمایند؛ چون آدم و همسرش وقتی مرتکب معصیت گردیدند، خیلی زود و شتابان به مغفرت و طلب رحمت از پروردگار بزرگوارشان روی آوردند:

﴿ فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٍۚ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتۡ لَهُمَا سَوۡءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخۡصِفَانِ عَلَيۡهِمَا مِن وَرَقِ ٱلۡجَنَّةِۖ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمۡ أَنۡهَكُمَا عَن تِلۡكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمَا عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴿٢٢﴾ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴾

(اعراف، ۲۲ — ۲۳)

«پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب کشید. هنگامی که از درخت چشیدند، عورات خویش بدیدند و شروع به جمع‌آوری برگهای بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. پروردگارشان فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن، دشمن آشکار شما است؟ گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.»

۱- همان، ج ۱، ص ۷۱.

این اعترافی سریع به گناه همراه پشیمانی شدید بود؛ چنانکه گفتند: ﴿ ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا ﴾ و توبه‌ای خالص بود که به پذیرفته شدن آن کمک کرد تا از هلاک شدن و خسارت ابدی نجات یابند؛ چنانکه گفتند: ﴿ وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴾ «اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» پس وقتی آدم و همسرش با وجود جایگاه والایشان از توبه کردن و طلب آمرزش بی‌نیاز نبودند، پس دیگران به طریق اولی نیازمند توبه طلب آمرزش هستند.[1]

٦- پرهیز از حسد و تکبر

حسد و تکبر باعث گرفتاری ابلیس به این مصیبت گردید. پس نخستین گناهی که در دنیا اتفاق افتاد، تکبر بود. بنابراین، در شریعت اسلام، از تکبر بر حذر داشته شده و به متکبران وعید داده شده است؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «کسی که در دلش به اندازه دانه خردلی تکبر باشد، به بهشت راه نخواهد یافت[2].» و در کتاب خدا آیه‌های زیادی در نکوهش تکبر و متکبران و سرانجام بد آنها در روز قیامت وجود دارد.

تکبر یعنی نپذیرفتن حق و تحقیر مردم؛ چراکه شخص متکبر، حق را نمی‌پذیرد و در برابر آن تسلیم نمی‌شود و آن را ناچیز می‌شمارد و خود را بالاتر از حق می‌داند و بـا آن دشمنی و عناد می‌ورزد. و «**غمط الناس**» یعنی تحقیر کردن و خوار شمردن مردم.[3]

بزرگ‌ترین مظهر و نماد نپذیرفتن حق، تبعیت ننمودن از دستورات خدا و سرکشی در برابر آن است و اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ از حسد، تکبر، خودستایی و پاک شمردن خود از عیب و نقص دور بودند؛ زیرا خطر این امر را از این سخن ابلیس که قرآن نقل می‌کند : ﴿ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ ﴾ «من از او بهترم» فهمیده بودند و همچنین مضمون واقعی این آیه را درک نموده بودند که می‌فرماید:

۱- همان، ج ۱، ص ۳۰.

۲- *مسلم*، کتاب الایمان، باب تحریم الکبر، ج ۱، ص ۹۳، شماره ۹۱.

۳- *المستفاد من قصص القرآن*، ج ۱، ص ۳۳.

﴿ ٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَۚ إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلۡمَغۡفِرَةِۚ هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَإِذۡ أَنتُمۡ أَجِنَّةٞ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ﴾ (نجم، ۳۲)

«همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها، کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است؛ چراکه پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است. خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است و از آن روز که شما به صورت جنینهای ناچیز در درون شکمهای مادرانتان بوده‌اید، از شما به خوبی آگاه بوده و هست؛ پس از پاک بودن خود سخن مگوئید؛ زیرا که او پرهیزگاران را بهتر می‌شناسد.»

همچنین اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ از این سخن ابلیس که قرآن آن را نقل می‌نماید : ﴿ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ﴾ «مرا از آتش و او را از خاک و گل آفریده‌ای» متوجه این موضوع گردیدند که بایسته نیست که به اصل و نسب خویش افتخار نمایند؛ بلکه باید به پرهیزگاری و انجام عبادات و خوبیها به خاطر رضامندی پروردگار آسمانها و زمین افتخار کرد.

۷- ابلیس دشمن آدم و همسرش و فرزندانشان است

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ از آیه‌های نازل شده در دوران مکی آموختند که شیطان به خاطر امتناع ورزیدن از سجده برای پدرشان آدم نه تنها از رحمت الهی طرد شد و خداوند او را نفرین کرد؛ بلکه اولین دشمن آنان و دشمن آدم و همسر و فرزندانش گردید و خداوند فرموده است :

﴿ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوۡعِدُهُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴾ (حجر، ٤۳)

«و حتماً دوزخ میعادگاه جملگی آنان است.»

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قَالَ أَرَءَيۡتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِي كَرَّمۡتَ عَلَيَّ لَئِنۡ أَخَّرۡتَنِ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَأَحۡتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٗا ﴾ (اسراء، ٦۲)

«شیطان گفت: این همان است که او را بر من ترجیح داده و گرامی داشته‌ای؟! اگر مرا تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی نابود می‌گردانم.»

بدین صورت شیطان، اراده و تصمیم خود را برای گمراه کردن فرزندان آدم اعلام کرد و از خداوند خواست تا او را تا روز قیامت باقی بگذارد تا تصمیم خود را در عمل اجرا نماید و این امر بیانگر دشمنی او با آدم و فرزندانش می‌باشد. خداوند، درخواست شیطان را این گونه بیان فرمود:

«گفت پروردگارا، اکنون که چنین است مرا تا روزی مهلت ده که در آن (مردمان بعد از مرگشان مجدداً) زنده می‌گردند. فرمود هم اینک تو از مهلت یافتگانی تا روزی که زمان (فرا رسیدن) آن (در پیش خدا) معلوم است. گفت : پروردگارا، به سبب اینکه مرا گمراه ساختی (گناهان را) در زمین برایشان می‌آرایم و جملگی آنان را گمراه می‌نمایم. مگر بندگان مخلص و پاکیزهٔ تو را.»

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ براساس مضامین و محتوای آیه‌های قرآن پی بردند که ارتباط شیطان با انسان ارتباطی براساس دشمنی و عداوت بوده است و تغییر دادن این امر، یعنی برقرار کردن صلح و آشتی بین انسان و شیطان، ناممکن است؛ چون شیطان، کار و هدفی در زندگی جز گمراه کردن انسانها و سوق دادن آنها به نافرمانی خدا ندارد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَلَوۡلَآ إِذۡ جَآءَهُم بَأۡسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَٰكِن قَسَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴾ (انعام، ٤٣)

«آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند، ولی دلهایشان سخت شده است و اهریمن، اعمالی را که انجام می‌دهند برایشان آراسته و پیراسته کرده است.»

همچنین خداوند با حکایت آنچه هدهد به سلیمان در مورد ملکه سباء گفت می‌فرماید:

﴿ وَجَدتُّهَا وَقَوۡمَهَا يَسۡجُدُونَ لِلشَّمۡسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ فَهُمۡ لَا يَهۡتَدُونَ ﴾

(نمل، ٢٤)

«من، او و قومش را دیدم که به جای خدا برای خورشید سجده می‌برند و اهریمن، اعمالشان را در نظرشان آراسته کرده و ایشان را از راه بدر برده است، پس آنان راهیاب نمی‌گردند.»

یعنی شیطان، کارهایشان را برای آنان آراسته کرد و کفری را که در آن قرار داشتند، زیبا جلوه داد : ﴿ فَصَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ ﴾ و آنان را از راه توحید بازداشت[1]. بنابراین، اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ شیطان را بزرگ‌ترین دشمن خود قرار دادند و از گفته الهی فرمان بردند که می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ۚ إِنَّمَا يَدْعُواْ حِزْبَهُۥ لِيَكُونُواْ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ﴾ (فاطر، ٦)

«بی‌گمان، اهریمن دشمن شما است؛ پس شما او را دشمن خود بدانید. او پیروان خود را فرا می‌خواند تا از ساکنان آتش سوزان جهنم شوند.»

بنابراین صحابه نه تنها با شیطان دشمنی ورزیدند و از آن اطاعت نکردند؛ بلکه از آن پرهیز نموده و مردم را از آن بر حذر داشتند.

۸- اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ در گفتگو با دیگران از بهترین واژگان استفاده می‌نمودند

یکی از وسایلی که اصحاب و یاران بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ برای مبارزه با شیطان، از آن استفاده کردند، پیروی از این فرمایش خداوند بود:

﴿ وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ كَانَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴾ (اسراء، ٥٣)

«به بندگانم بگو سخنی بگویند که زیباترین سخنها باشد؛ چراکه اهریمن (به وسیلهٔ سخنهای زشت) در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد و بی‌گمان اهریمن، دشمن آشکار انسان بوده است.»

خداوند متعال به پیامبر بزرگوارش دستور داد تا مؤمنان را فرمان دهد که بهترین واژگان را در گفتگو با دیگران استفاده نمایند؛ چراکه در صورت استفاده ننمودن از چنین واژگانی، شیطان میان آنها اختلاف و کدورت به وجود می‌آورد؛ یعنی، ارتباط آنان را

۱- *تفسیر قرطبی*، ج ۱۲، ص ۱۸۵.

سست و از هم گسیخته می‌نماید و جر و بحث و مجادله را میان آنها تحریک می‌نماید تا دشمنی و کینه ایجاد نماید: ﴿ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ كَانَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴾ «همانا شیطان، دشمن آشکار انسان است». یعنی دشمنی او با انسان، شدید و سرسخت است بنابراین، جز شر و بدی و ایجاد دشمنی میان آنان چیزی نمی‌خواهد. بنابراین، رفتار اصحاب و یاران بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ با دیگران با اخلاقی والا و شیوه‌ای زیبا صورت می‌گرفت؛ چرا که بر اساس تعالیم مکتبی پرورش یافته بودند که به آنان دستور می‌داد :

﴿ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ٱلسَّيِّئَةَ ۚ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾ وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ ﴿٩٧﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ ﴾ (مؤمنون، ۹۶-۹۸)

«با بهترین شیوه و سخن، پاسخ بگو. ماکاملاً از چیزهایی که می‌گویند آگاهیم و بگو : پروردگارا، خویشتن را از وسوسه‌های اهریمن و از اینکه با من گرد آیند، در پناه تو می‌دارم.»

همچنین می‌فرماید: ﴿ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾ «با گذشت و خوبیهای اخلاقی، بدی کسی را که با تو بدی می‌نماید، دفع کن» و بدین وسیله دشمنی و نفرت او را به دوستی و محبت تبدیل کن.[1]

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿ وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ ﴾ «پروردگارا از وسوسه‌های شیطان که انسان را به باطل و بدیها و فساد و بازداشتن از حق می‌کشاند؛ به تو پناه می‌برم.»؛ چون در کنار شیطان، هیچ فایده‌ای متصور نیست و شیطان با معروف و نیکیها سر و کاری ندارد[2]. ﴿ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ ﴾ «پروردگارا به تو پناه می‌برم از اینکه در کاری از کارها یا در چیزی از کارم شیطانها حاضر شوند.» و به خاطر راندن شیطان، شریعت دستور داده است که در آغاز کارها نام خدا برده شود. همچنین خدا می‌فرماید:

۱- *تفسیر قاسمی*، ج ۱۲، ص ۱۰۰.

۲- *المستفاد من قصص القرآن*، ج ۱، ص ۸۵.

﴿ وَلَا تَسۡتَوِي ٱلۡحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُۚ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ٣٤ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٖ ٣٥ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴾ (فصلت، ٣٤ – ٣٦)

«نیکی با بدی یکسان نیست (بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجهٔ این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد. به این خو (و خلق عظیم) نمی‌رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهرهٔ بزرگی داشته باشند. هر گاه وسوسه‌ای از شیطان متوجه تو گردید، خود را به خداوند بسپار که او بس شنوا و آگاه است.»

و بعد از اینکه فرمود : ﴿ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ﴾ «جواب بدی را با نیکی بده.» و ﴿ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ﴾ «به این خوی و خلق عظیم نمی‌رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهره بزرگی داشته باشند.»و این توصیه و سفارش یعنی پاسخ بدی را با نیکی دادن، کار کسانی است که دارای صبر و حوصله باشد؛ زیرا چنین عملی بر نفسها دشوار می‌گذرد و در ادامه فرمود که این را نمی‌پذیرد مگر کسی که دارای بهره فراوانی از سعادت در دنیا و آخرت باشد.[۱]

سپس خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴾

«هر گاه وسوسه‌ای از شیطان متوجه تو گردید، خود را به خداوند بسپار که او بس شنوا و آگاه است.»

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۴، ص ۱۰۱

یعنی از آنچه شیطان تو را به آن وسوسه می‌نماید که در مقابل کسی که بدی می‌نماید، بدی کنی و از او انتقام بگیری؛ پس از وسوسه‌های شیطان و تحریک و بدی او به خدا پناه ببر؛ چرا که خداوند تو را می‌بیند و به حالت آگاه است.[1]

برنامه‌های قرآن، حقیقت رابطه انسان و شیطان را روشن کرد و راه حل و علاج آن را نیز بیان داشت و راههای نفوذ شیطان برای گمراه کردن انسان را توضیح داد. همچنین قرآن از شیطان در حالی که در دوزخ به سر می‌برد و از کسانی که آنها را گمراه کرده است، اعلام بیزاری می‌کند، سخن به میان آورده است:

﴿ وَبَرَزُواْ لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ ٱلضُّعَفَـٰٓؤُاْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُوٓاْ إِنَّا كُنَّا لَكُمۡ تَبَعًا فَهَلۡ أَنتُم مُّغۡنُونَ عَنَّا مِنۡ عَذَابِ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍۚ قَالُواْ لَوۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ لَهَدَيۡنَـٰكُمۡۖ سَوَآءٌ عَلَيۡنَآ أَجَزِعۡنَآ أَمۡ صَبَرۡنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ ﴿٢١﴾ وَقَالَ ٱلشَّيۡطَـٰنُ لَمَّا قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمۡ وَعۡدَ ٱلۡحَقِّ وَوَعَدتُّكُمۡ فَأَخۡلَفۡتُكُمۡۖ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَـٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوۡتُكُمۡ فَٱسۡتَجَبۡتُمۡ لِيۖ فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوٓاْ أَنفُسَكُمۖ مَّآ أَنَا۠ بِمُصۡرِخِكُمۡ وَمَآ أَنتُم بِمُصۡرِخِيَّۖ إِنِّي كَفَرۡتُ بِمَآ أَشۡرَكۡتُمُونِ مِن قَبۡلُۗ إِنَّ ٱلظَّـٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴾ (ابراهیم، ۲۱-۲۲)

«(روزی که قیامت نام دارد) همه در برابر خدا ظاهر و آشکار می‌گردند. ضعیفان به کسانی که خویشتن را (در دنیا) بزرگ می‌پنداشتند می‌گویند : ما پیروان شما بودیم. آیا می‌توانید چیزی از عذاب خدا را از سر ما بردارید؟! می‌گویند: اگر خداوند ما را (به راه رستگاری) رهنمود می‌کرد، ما هم شما را (به راه نجات) رهنمود می‌کردیم. چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی نماییم، یکسان است و راه نجات و گریزی برای ما نیست و اهریمن هنگامی که کار به پایان رسید می‌گوید : خداوند به شما وعده راستینی داد و من به شما وعده دادم و با شماخلاف وعده کردم و من بر شما تسلطی نداشتم جز اینکه شما را دعوت نمودم و شما هم دعوت را پذیرفتید؛ پس مرا سرزنش مکنید و بلکه خویشتن را سرزنش بکنید. نه

۱- *المستفاد من قصص القرآن*، ج ۱، ص ۸۶.

من به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من می‌رسید. من امروز از اینکه مرا قبلاً (در دنیا برای خدا) انباز کرده‌اید، تبری می‌جویم؛ بی‌گمان کافران عذاب دردناکی دارند.»

نکات ذکر شده تصویری مختصر از چهرهٔ واقعی شیطان و تصور اصحاب از این دشمن نفرین شده بود.

۹- نگرش صحابه نسبت به هستی و زندگی و برخی از آفریده‌ها

پیامبر اکرم ﷺ همواره کتاب خدا را به اصحاب می‌آموخت و آنها را بر اساس آیه‌های قرآن بر تصور درست از عقیده و نگرش سالم به جهان و زندگی تربیت می‌نمود. بنابراین، از آغاز آفرینش و سرنوشت، سخن به میان آورد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ١٠ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ١١ فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ﴾ (فصلت، ۹-۱۲)

«بگو آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او همگونها و انبازهایی قرار می‌دهید؟ او آفریدگار جهانیان می‌باشد. او در زمین کوههای استواری قرار دارد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید و مواد غذایی زمین را به اندازه لازم و مقدور مشخص کرد. اینها همه در چهار روز کامل به پایان آمد بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند. سپس آهنگ آسمان کرد، درحالی که آن دود بود. به زمین و آسمان فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آیید. گفتند. فرمانبردارانه پدید آمدیم. آن گاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند و در هر آسمانی فرمان لازمش را صادر فرمود. آسمان دنیا را با چراغهایی بیاراستیم و محفوظ داشتیم؛ این برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است.»

آیه‌های فوق به سه حقیقت جهان هستی اشاره کرده‌اند:

۱– آفرینش زمین و اندازه‌گیری رزق و روزی در چهار روز قبل از آفرینش آسمان.

۲– اصل جهان مادی از دود است.

۳– مجموعهٔ مراحل تکوینی زمین و آسمان شش روز است.[۱]

قرآن کریم، حقیقت بزرگی را بیان داشته و آن عبارت است از مشخص نمودن حالت اولیه این ماده‌ها قبل از اینکه به صورت فعلی در شکل ستارگان و کهکشانها در آیند؛ چیزی که هرگز کسی امکان دسترسی به آن را نداشت، مگر از روی حدس و گمان؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ مَّآ أَشۡهَدتُّهُمۡ خَلۡقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَا خَلۡقَ أَنفُسِهِمۡ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلۡمُضِلِّينَ عَضُدٗا ﴾ (کهف، ۵۱)

«من ابلیس و فرزندانش را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین و خودشان را هم به هنگام آفرینش خودشان حاضر نکرده‌ام و گمراهان را دستیار و مددکار خود نساخته‌ام.»

قرآن کریم به این اصل واحد اشاره نموده و حقایقی از هستی را در نهایت وضوح و روشنی بیان کرده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ﴾ (فصلت، ۱۰)

«او در زمین، کوههایی استوار قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید و مواد غذایی زمین را به اندازهٔ لازم مقدر و مشخص کرد. اینها همه روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند.»

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ بر اساس مضامین و محتوای آیه‌های سوره فصلت، به این نتیجه رسیدند که قبل از آفرینش آسمان، خداوند زمین و برکتهای آن را آفرید و رزق و روزی ساکنان زمین را در چهار روز مقرر فرمود و همچنین آسمانها و زمین را

۱– *مباحث فی اعجاز القرآن*، مصطفی مسلم، ص ۱۷۷.

هفت عدد قرار داده است و این نگرش و دید آنان بر اساس مردمی و آثار و نشانه‌های خداوند در طبیعت در درون آنان ایجاد شده بود.[۱]

ابن عباس می‌گوید: «... و زمین را در دو روز آفرید، سپس آسمان را به وجود آورد و آنها را در دو روز دیگر برابر کرد و زمین را هموار و صاف نمود، به این گونه که آب و چراگاه از آن بیرون آورد و کوهها و ریگها و جمادات و تپه‌ها را آفرید و موجودات میان زمین و آسمان را در دو روز دیگر خلق نمود؛ چنانکه می‌فرماید: «دحاها» و «خلق الارض فی یومین» و زمین را در دو روز آفرید؛ پس زمین و سایر موجودات آن را در چهار روز و آسمانها را در دو روز آفرید «ذلک تقدیر العزیز العلیم» این است تقدیر و اندازه‌گیری خداوند توانا و آگاه.»[۲]

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ از آیه‌های متعددی که در قرآن وجود دارد، به این موضوع پی بردند که خدا آسمانها را آفریده و کوهها را در زمین میخکوب نموده است و از حقایق بی‌شماری در جهان هستی و از خورشید و ماه و ستارگان و کوهها به تفصیل سخن گفته و فواید آنها را بیان نموده است و با عنوان نمودن ضرب المثلهایی از آنان خواست تا در آن بیندیشند و آخر الامر اینکه روزی فرا خواهد رسید که کوهها را از بیخ بر خواهد کند. همچنین قرآن کریم از دریاها و کشتیها و روزیهایی که در دریا وجود دارد و از پدیده‌های جوّی مانند: باد، ابر، باران، رعد و برق سخن به میان آورد و فرمود:

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِی یُرۡسِلُ ٱلرِّیَٰحَ فَتُثِیرُ سَحَابٗا فَیَبۡسُطُهُۥ فِی ٱلسَّمَآءِ كَیۡفَ یَشَآءُ وَیَجۡعَلُهُۥ كِسَفٗا فَتَرَى ٱلۡوَدۡقَ یَخۡرُجُ مِنۡ خِلَٰلِهِۦۖ فَإِذَآ أَصَابَ بِهِۦ مَن یَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ إِذَا هُمۡ یَسۡتَبۡشِرُونَ ﴾ (روم، ٤٨)

«خدا کسی است که بادها را روان می‌سازد و بادها، ابرها را در آسمان می‌گستراند و آنها را به صورت توده‌هایی بالای یکدیگر انباشته و متراکم می‌دارد و تو می‌بینی که از لابلای آنها بارانها فرو می‌بارد و هنگامی که آن را بر کسانی از بندگانش می‌باراند، آنان خوشحال و مسرور می‌گردند.»

۱- همان، ص ۱۷۷-۱۷۹.

۲- *بخاری*، کتاب التفسیر، ج ۶، ص ۳۵.

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَأَرْسَلْنَا ٱلرِّيَـٰحَ لَوَٰقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَسْقَيْنَـٰكُمُوهُ وَمَآ أَنتُمْ لَهُۥ بِخَـٰزِنِينَ ﴾ (حجر، ۲۲)

«و بادها را بر اثر تلقیح (باور ساختن آنها) به وزیدن می‌اندازیم و به دنبال آن از آسمان، آب می‌بارانیم و شما توانایی اندوختن آن را ندارید.»

قرآن کریم حتی در مورد حیوانات و منافعی که از مسخرکردن آنان همانند حمل انسان و بار و اثاثیه‌اش و تهیه لباس و غذا و خوراک عاید انسان می‌گردد، سخن گفته است.

همچنین بیان نموده است که با منقاد و فرمانبرداری حیوانات از انسان موجبات زینت و آرایش او فراهم می‌گردد و بیان نمودن چنین حقایقی بیانگر اهمیت هستی و زندگی است.

قبل از بعثت، اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ دیدگاه درستی که بیانگر ایدئولوژی درست و صحیح در مورد جهان هستی و نظام شگفت‌انگیز آن باشد، نداشتند و به این امر واقف نگردیده بودند که هدف از آفرینش منظومه شمسی و خورشید و ستارگان و ماه این است که بیانگر عظمت وی باشند و تسبیح او را بگویند؛ از این رو خداوند آنان را به دقت و تفکر و تدبر پیرامون جهان هستی فرا خواند و فرمود:

﴿ تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتُ ٱلسَّبْعُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ ۚ وَإِن مِّن شَىْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِۦ وَلَـٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۗ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴾

(اسراء، ٤٤)

«آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همگی تسبیح خدا می‌گویند و بلکه هیچ موجودی نیست مگر اینکه حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید، بی‌گمان پروردگار بس شکیبا و بخشنده است.»

سپس قرآن از مسخرکردن حیوانات و طبیعت در برابر انسان سخن گفته است و بر انسان واجب است در مقابل این نعمت عظیم، شکر خدای خویش را به جای آورد[۱]؛ چنانکه می‌فرماید:

۱- *مباحث فی اعجاز القرآن*، ص ۲۱۴.

﴿ أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا خَلَقۡنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتۡ أَيۡدِينَآ أَنۡعَٰمٗا فَهُمۡ لَهَا مَٰلِكُونَ ٧١ وَذَلَّلۡنَٰهَا لَهُمۡ فَمِنۡهَا رَكُوبُهُمۡ وَمِنۡهَا يَأۡكُلُونَ ٧٢ وَلَهُمۡ فِيهَا مَنَٰفِعُ وَمَشَارِبُۖ أَفَلَا يَشۡكُرُونَ ﴾ (یس، ۷۱-۷۳)

«مگر نمی‌بینید که برخی از آن چیزهایی که قدرت ما آفریده است، چهار پایانی است که برای انسانها خلق کرده‌ایم و ایشان صاحب آنهایند؟ و چهار پایانی را رام ایشان ساخته‌ایم. برخی از آنها را مرکب خود می‌سازند و از برخی دیگر تغذیه می‌کنند و برخی از آنها استفاده‌هایی می‌کنند. از آنها نوشیدنیها و فرآورده‌های لبنی به دست می‌آورند، آیا نباید شکرگزار باشند؟»

همچنین انسان را به تفکر و اندیشیدن در مورد رزق و روزی حیوانات وا می‌دارد؛ چرا که انسان برای تامین زندگی خود می‌اندیشد و فکر و برنامه‌ریزی و تلاش می‌نماید و در صدد انبارکردن و اندوخته نمودن بر می‌آید، اما حیوان علاوه بر اینکه قدرتی برای اندیشیدن و برنامه‌ریزی ندارد، در سرشت او چنین چیزی نهاده نشده است و بر این اساس خداوند فرزانه و آگاه که علم و قدرتش همه چیز را احاطه نموده است، روزی حیوانات را به عهده گرفته و راههای ادامه حیات را به روی حیوان گشوده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴾ (عنکبوت، ٦٠)

«چه بسیارند جنبدگانی که نمی‌توانند روزی خود را بردارند، خدا روزی‌رسان آنها و شماست و خدا بس شنوا و آگاه است.»

رفتار خداوند در مورد آفریده‌هایش این گونه است که علم او در هر جا و مکان و شرایطی که آفریدگانش قرار داشته باشند، احاطه دارد و در اعماق دریاها، اقیانوسها، در صحراهای سوزان، مناطق یخبندان و زیر صخره‌های سخت و در فضا عهده‌دار روزی مخلوقاتش است و همه اینها در کتابی نوشته شده‌اند و پروردگارم فراموش نمی‌کند و به خطا نمی‌رود. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ﴾ (هود، ٦)

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی آن بر عهدهٔ خداست و خدا محل زیست و محل دفن آن را می‌داند، همهٔ اینها در کتاب روشنی است.»

قرآن کریم انسانها را متوجه این موضوع نموده است که همانطور که ملتها دارای نژادهای مختلفی هستند، چهارپایان و حشرات نیز دارای شکلها و اندازه‌ها و شیوه راه رفتن و حرکتهای گوناگون و مختلفی هستند[1]. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٍۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ﴾ (انعام، ۳۸)

«و هیچ جنبده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند وجود ندارد مگر اینکه گروههایی همچون شمایند. در کتاب هیچ چیز را فرو گزار نکرده‌ایم؛ پس در پیشگاه پروردگارشان جمع آورده می‌شوند.»

قرآن کریم افکار و تصورات مسلمان صدر اسلام را در مورد جهان هستی و مخلوقات و عجایبی که در آن است بر اساس آیه‌های ذکر شده سامان داد و حقیقت این زندگی را بیان داشت و پیامبر اکرم ﷺ دیدگاه اصحاب و یارانش را در مورد سرنوشت و قضا و قدر استوار و محکم نمود و یقین داشت که اگر آنها، راه نجات و کامیابی را درک نمایند با تمام قدرت و با هر وسیله‌ای تلاش خواهند کرد تا به آن برسند و در بیان این نوع مطلب، رسول خدا ﷺ این جوانب را محور قرار داده بود:

۱- اینکه زندگی دنیا هر چند طولانی باشد، نهایتاً محکوم به نابودی و زوال است و متاع دنیا هر چند بزرگ و زیاد باشد، اندک و ناچیز است و این فرموده الهی را برای آنها توضیح داد:

﴿ إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارًا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ (یونس، ۲٤)

۱- همان، ص ۲۱۶.

«مال دنیا همانند آبی است که از آسمان می‌بارانیم و بر اثر آن گیاهان زمین که انسانها و حیوانها از آنها می‌خورند، به هم می‌آمیزند تا بدانجا که زمین کاملاً آرایش و زیبایی می‌گیرد و آراسته و پیراسته می‌گردد و اهل زمین یقین پیدا می‌کنند که بر زمین تسلط دارند، فرمان ما در شب یا روز در می‌رسد و گیاهانش را از ریشه برآورده و درو و نابودش می‌کنیم انگار دیروز در اینجا چیزی نبوده است. ما آیه‌های خویش را برای قومی تشریح و تبیین می‌کنیم که می‌اندیشند.»

در آیهٔ کریمه فوق، ده جمله وجود دارد که از مجموع آنها تشبیهی ترکیب شده است به گونه‌ای که با کاستن جمله‌ای از آن در تشبیه، خلل به وجود می‌آید؛ زیرا در آن حالت دنیا در سرعت پایان یافتن و از بین رفتن نعمتهایش و فریب خوردن مردم به آن به آبی تشبیه شده است که از آسمان فرود می‌آید و انواع گیاهان را می‌رویاند و زمین را با آن چون عروسی که لباسهای فاخر پوشیده است، آراسته می‌گردد تا جایی که اهل دنیا به آن چشم طمع دوخته و گمان می‌برند که از آفتها به دور مانده و سالم است تا اینکه ناگهان عذاب الهی به سراغ آن می‌آید، طوری که گویا تا دیروز اصلاً وجود نداشته است.[۱]

همچنین پیامبر اکرم ﷺ گفته خداوند را برای آنها بیان کرد که می‌فرماید:

﴿ وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا ﴾ (کهف، ٤٥)

«مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از ابر آسمان فرو می‌فرستیم؛ سپس گیاهان زمین از آن تنگاتنگ و تو در تو می‌شوند؛ سپس خشک و پرپر می‌شوند و بادها آنها را پخش و پراکنده می‌سازند و خدا بر هر چیزی توانا بوده (و هست).»

یعنی ای محمد! برای مردم مثال زندگی دنیا را در آباد شدن و از بین رفتن آن چنین بیان کن: ﴿ كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ ﴾ مانند آبی که از آسمان فرود آوردیم یعنی دانه‌هایی که در آن وجود داشت، سپس روییدند و رشد و بزرگ شدند و شکوفایی و تر و تازگی آنها را فرا گرفت و آن گاه ﴿ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا ﴾

۱- *الاتقان*، سیوطی، ج ۲، ص ۷۰.

خشک می‌شود ﴿ تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُ ﴾ بادها آن را پراکنده می‌کند و به چپ و راست می‌اندازد ﴿ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا ﴾ و خداوند بر هر چیزی تواناست. یعنی بر پدید آوردن و از بین بردن هر چیزی تواناست[۱]. همچنین می‌فرماید:

﴿ ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَزِينَةٞ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗاۖ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٞ شَدِيدٞ وَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٞۚ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ﴾ (حدید، ۲۰)

«بدانید که زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازش در میان همدیگر و مسابقه در افزایش اموال و اولاد است و بس. دنیا همچون باران است که گیاهان آن کشاورزان را به شگفت می‌آورد، سپس گیاهان رشد و نمو می‌کنند و بعد زرد و پژمرده می‌شوند و آن گاه خورد و پر پر می‌گردند. در آخرت عذاب شدیدی (برای دنیاپرستان) و آمرزش و خشنودی خدا (برای خداپرستان) است اصلاً زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.»

خداوند تحقیر و ناچیز قراردادن زندگی را چنین بیان می‌کند: ﴿ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ ﴾ زندگانی دنیا بازیچه‌ای بیش نیست یعنی تفریحی است و بس «لَهۡوٞ» و باطل است. «وَزِينَةٞ» و منظره‌ای زیباست ﴿ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ ﴾ و افتخار کردن شما به اصل و نسب ﴿ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ كَمَثَلِ غَيۡثٍ ﴾ و مسابقه در افزایش اموال و واولاد است مانند بارانی ﴿ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ﴾ که گیاهان سبز شده، کشاورزان را به شگفت می‌آورد و کافران بیش از همه به آن گرایش دارند ﴿ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ﴾ سپس بعد از تر و تازگی و خرّمی‌اش خشک می‌شود، آن گاه آن را خشک شده و زرد می‌بینی ﴿ ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗا ﴾ و بعد خرد و پرپر می‌گردد و از آن جا که این مثال برای از بین رفتن و نابودشدن قطعی دنیا دلالت می‌نماید و اینکه آخرت

۱- *تفسیر قاسمی*، ج ۱۱، ص ۴۹.

به طور قطع وجود دارد و خواهد آمد، خداوند ما را از عذاب آخرت ترسانده و به خوبیهای آخرت تشویقمان کرده و فرموده است: ﴿ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٞ شَدِيدٞ وَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٞۚ ﴾ و در آخرت عذابی سخت و نیز آمرزش و خشنودی از جانب خداوند وجود دارد. یعنی در آخرتی که خواهد آمد، غیر از این دو، چیز دیگری نیست یا عذاب سخت و یا آمرزش خداوند و خشنودی وی. ﴿ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ﴾ و زندگی دنیا جز کالای فریب چیزی بیش نیست. یعنی دنیا کالای فنا شدنی است که هر کس به آن و به کالایش گرایش پیدا کند، فریب می‌خورد و طبعاً کسی که به جهان آخرت ایمان نداشته باشد، همین دنیا، مورد پسندش واقع می‌گردد[۱]. آنچه در این آیات کریمه به آن اشاره شد، حقیقت دنیا با تمام کالا و زینت و لذتهایش می‌باشد و همه اینها نسبت به نعمت آخرت، بی‌ارزش و اندک و فناشدنی است و دیدگاه مسلمانان صدر اسلام هم بر اساس آیه‌های ذکر شده بود و پیامبر اکرم ﷺ پیوسته آنها را راهنمایی می‌کرد و نقش و رسالت آنها را در زمین و جایگاهشان را نزد خدا به آنان خاطرنشان ساخت و آنان نقش و رسالت خویش را به طور کامل ایفا نمودند و بر اثر تربیت درست و سالم، حماسه و قاطعیت بی‌نظیری در وجود آنها پدید آمد و در تمامی اوقات و بدون هیچ‌گونه تنبلی و سستی و بدون ترس از کسی جز خدا و بدون چشم طمع دوختن به غنایم و فقط برای ایفای نقش و ادای رسالت و محقق کردن سعادت دنیا و نجات در آخرت، می‌کوشیدند و تلاش می‌کردند.[۲]

متأسفانه این ویژگیها در وجود بسیاری از داعیان بر اثر تمایل و محبت دنیا و متاع آن، کم رنگ شده است و همواره در صدد دست‌یابی بیشتر متاع دنیا می‌باشند و چون برخی از نیازهای مادی و دنیوی آنان برطرف گردید، همچنان در صدد برآوردن خواسته‌های جدید برمی‌آیند.

این امر فاجعه‌ای بزرگ و تلخ برای دعوت و قیام امت به شمار می‌رود، اما استفاده از دنیا در حدودی که شریعت آن را جایز شمرده است؛ یعنی، از آن به عنوان وسیله و مرکبی برای رسیدن به آخرت استفاده کردن، کاری شایسته و پسندیده است.

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۴، ص ۳۱۲-۳۱۳.

۲- *منهج الرسول فی غرس الروح الجهادیه*، ص ۱۹ تا ۳۴.

فصل سوم
ساختار عبادی و اخلاقی در دوران مکی

عبادتها عامل اصلی تزکیه و پاک کردند دلهای مسلمانان صدر اسلام

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ (اسراء، ۸۵)

«از تو (ای محمد) درباره روح می‌پرسند (که چیست) بگو روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن با خبر است و جز دانش اندکی به شما داده نشده است.»

و می‌فرماید:

﴿ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَـٰجِدِينَ ﴾ (ص، ۷۲)

«هنگامی که آن را سر وسامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان خود در آن دمیدم. در برابرش سجده ببرید.»

همچنین می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦ ۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴾ (سجده، ۹)

«آن گاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و از روح خود در او دمید و برای شما چشمها و دلها آفرید. شما کمتر شکر (نعمتهای او) را به جای می‌آورید.»

سعی و تلاش آن حضرت برای تربیت شاگردانش بر این پایه و اساس نهاده شده بود که تزکیه و پاکیزه کردن آنان را از نظر روحی بر عهده گیرد بنابراین، برای رسیدن به چنین هدفی راهنمایی و ارشاد آنان را بر اساس آیه‌های قرآنی بر عهده گرفت و مهم‌ترین برنامه‌های آن عبارت بودند از:

۱- تدبر و اندیشیدن در هستی و مخلوقات و کتاب خدا تا به عظمت و شکوه آفریننده و حکمت وی پی ببرند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ يُغۡشِي ٱلَّيۡلَ ٱلنَّهَارَ يَطۡلُبُهُۥ حَثِيثٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتِۢ بِأَمۡرِهِۦٓۗ أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (اعراف، ٥٤)

«پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید سپس بر بالای عرش استقرار یافت. با شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان دنبال روز روان است و خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخر او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار است پروردگار جهانیان.»

۲- اندیشیدن در علم فراگیر خداوندی؛ چرا که او به همه آنچه در جهان هستی چه به صورت پنهان و چه به صورت آشکار وجود دارد؛ آگاهی کامل دارد و اندیشیدن در این امور، عظمت خداوند را در دل جای می‌دهد و نفس را از انواع تردیدها و بیماریها پاک می‌سازد، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩ وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبۡعَثُكُمۡ فِيهِ لِيُقۡضَىٰٓ أَجَلٞ مُّسَمّٗىۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴾

(انعام، ٥٩-٦٠)

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست و خداوند از آنچه در دریا و خشکی وجود دارد، آگاه است و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر اینکه از آن خبردار است و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و هیچ چیز تر و خشک نیست که فرو افتد مگر اینکه در لوح، ضبط و ثبت است. خدا است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را بر می‌انگیزد و او می‌داند که در روز چه می‌کنید و چه فراچنگ می‌آورید تا مهلت معین به سرآید.

سپس به سوی خدا بر می‌گردید و آن گاه شما را به آنچه می‌کردید با خبر می‌گرداند.»

۳- عبادت خداوند عزوجل یکی از بزرگترین وسیله‌های تربیت روح است و از سایر وسایل تربیتی جایگاه مهم‌تری دارد؛ زیرا عبادت یعنی نهایت کرنش برای خداوند عزوجل و هیچ کس جز خداوند سزاوار عبادت نیست. بنابراین، خداوند می‌فرماید:

﴿ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۚ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴾ (اسراء، ۲۳)

«پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هر گاه یکی از آن دو و یا هر دوی ایشان نزد تو به سن پیری برسند به آنان اف مگو و بر سر ایشان فریاد مزن و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو.»

عبادتهایی که جایگاه روح را بالا می‌برد و نفس را پاکیزه می‌نماید، دو نوع هستند:

الف – نوع اول: عبادتهای واجب مانند طهارت، وضو، نماز، روزه، زکات و حج و غیره.

ب – نوع دوم: عبادت به معنی عام که شامل هر کاری می‌شود که انسان به خاطر رضای خدا انجام می‌دهد یا از انجام آن خودداری می‌نماید و هر احساسی که به انسان دست می‌دهد و انسان به قصد نزدیک شدن به خدا به آن روی می‌آورد، حتی هر احساسی که در ذهن انسان به قصد نزدیکی به خدا به وجود آید شامل عبادت است، مشروط به اینکه نیت شخص، خشنود کردن خداوند متعال باشد. پس هر کاری که به نیت تقرب به خدا انجام شود، عبادتی است که به انجام دهنده آن پاداش نیک می‌رسد و روحش به نیکویی تربیت می‌یابد[۱]. پاکسازی و تزکیه روح با خواندن نماز، تلاوت قرآن و ذکر خداوند و تسبیحش، امر بسیار مهمی در اسلام است؛ زیرا نفس انسانی اگر از آلودگیها پاک نشود و با آفریننده‌اش ارتباط برقرار نکند به مسئولیتهای دینی خود نمی‌رسد. عبادت و مداومت بر آن، روح را قوت نمی‌بخشد و توشه می‌دهد و آن را برای انجام آنچه به آن امر شده است، سوق می‌دهد. سومین سوره‌ای که بر پیامبر اکرمﷺ نازل شد، حامل پیام نماز و ذکر و تلاوت قرآن بود؛ چنانکه خداوند فرمود:

۱- *فقه الدعوه*، عبدالحلیم محمود، ج ۱، ص ۴۷۱-۴۷۲.

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ ١ قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلاً ٢ نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلاً ٣ أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلاً ٤ إِنَّا سَنُلۡقِي عَلَيۡكَ قَوۡلاً ثَقِيلاً ٥ إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيۡلِ هِيَ أَشَدُّ وَطۡـًٔا وَأَقۡوَمُ قِيلاً ٦ إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبۡحًا طَوِيلاً ٧ وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلاً ﴾

(مزمل، ١-٨)

«ای جامه به خود پیچیده! شب را جز اندکی (از آن) بیدار بمان. نیمی از شب یا کمی از آن بکاه (تا به یک سوم شب برسد) یا بر نیمه آن بیفزا و قرآن را با ترتیل (و همراه با دقت و تأمل) بخوان، ما سخن سنگینی بر تو نازل می‌کنیم. همانا قیام شب ماندگارتر و اقوال مؤثرتر است. تو در روز تلاش فراوان و طولانی داری، نام پروردگارت را ببر و از همه چیز ببر و بدو بپیوند.»

آمادگی برای تحمل امر دشوار و مسئولیتهای سخت به کمک عبادت شبانه و مداومت بر ذکر و تلاوت و میسر خواهد بود و سعی پیامبر اکرم ﷺ از روزهای نخست دعوت این بود. تا وجود دلهای اصحاب و یارانش را به وسیلۀ عبادت تزکیه نماید[١] در آن روزهای نخست آنان برای ادای نماز به دره‌ها پناه می‌بردند و نمازشان را به صورت پنهانی می‌خواندند[٢] و چون پیامبر اکرم ﷺ احساس خطر می‌نمود و می‌دانست که کافران نمی‌گذارند آنها به طور علنی و آشکار نماز بخوانند و قرآن تلاوت کنند. بنابراین، پیامبر اکرمﷺ خانه ارقم را پایگاهی برای برگزاری نماز و تعلیم کتاب خدا قرار داد و تمام موارد ذکر شده برای تزکیه بود و اگر تزکیه روح به وسیلۀ عبادت و نماز و تلاوت اهمیتی نداشت، خداوند اجازه می‌داد که هنگام احساس ترس و خطر، آن را ترک نمایند. حتی پس از اینکه قریش، مکانی را که پیامبر اکرم ﷺ در آن نماز می‌خواند، کشف کردند باز هم آنها نماز و تلاوت قرآن راترک نکردند[٣]. آیه‌های نازل شده در مکه، مسلمانان را به نماز خواندن تحریک نموده است و کسانی را که در نمازهایشان فروتنی می‌نمایند و یا به خاطر نماز شب از رختخوابهایشان بر می‌خیزند و به یاد خدا هستند و او را به پاکی یاد می‌کنند، ستوده است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

١- *الجهاد فی نشر الدعوه*، ص ۶۹.

٢- *سبل الهدی و الرشاد*، صالحی، ج ٢، ص ۴۰۴.

٣- *اهمیة الجهاد فی نشر الدعوه*، ص ٧٠.

﴿ قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ۝٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ۝٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ﴾

(المؤمنون، ۱-۴)

«مسلماً مؤمنان، پیروز و رستگارند. کسانی که در نمازشان خشوع و خضوع دارند و کسانی هستند که از (کردار و گفتار) بیهوده روگردانند و کسانی هستند که زکات مال بدر می‌کنند.»

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِهَا خَرُّواْ سُجَّدٗا وَسَبَّحُواْ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ۝١٥ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ۝١٦ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ۝١٧ أَفَمَن كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَن كَانَ فَاسِقٗاۚ لَّا يَسۡتَوُۥنَ ۝١٨ أَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡمَأۡوَىٰ نُزُلَۢا بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ۝١٩ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُواْ فَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَآ أُعِيدُواْ فِيهَا وَقِيلَ لَهُمۡ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ۝٢٠ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ دُونَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَكۡبَرِ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ۝٢١ وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ثُمَّ أَعۡرَضَ عَنۡهَآۚ إِنَّا مِنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ۝٢٢ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ فَلَا تَكُن فِي مِرۡيَةٖ مِّن لِّقَآئِهِۦۖ وَجَعَلۡنَٰهُ هُدٗى لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ۝٢٣ وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ ۝٢٤ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفۡصِلُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ۝٢٥ أَوَلَمۡ يَهۡدِ لَهُمۡ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن

قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَٰكِنِهِمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ ۖ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴾ (سجده، ۱۵ – ۲٦)

«تنها به آیات ما کسانی ایمان دارند که هر وقت بدانها پند داده شوند، به سجده می‌افتند و ستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان می‌پردازند و تکبر نمی‌ورزند. پهلویشان از بسترها به دور می‌شود. پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، می‌بخشند هیچ کس نمی‌داند در برابر کارهایی که مؤمنان انجام می‌دهند چه چیزهای شادی آفرین و مسرت بخشی برای ایشان پنهان شده است. آیا کسی که مؤمن بوده است همچون کسی است که فاسق بوده است؟! (نه هرگز این دو) برابر نیستند و اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، باغهای بهشت که جای زندگی است از آن ایشان خوهد بود به عنوان محل پذیرایی (خدا از ایشان) در برابر کارهایی که (در دنیا) انجام می‌داده‌اند و اما کسانی (از فرمان خدا و از اطاعت از او) بدر رفته (و راه کفر در پیش گرفته‌اند) جایگاه ایشان دوزخ است هر زمان که بخواهند از آن بدر آیند، ایشان بدانجا بازگردانده می‌شوند و بدیشان گفته می‌شود: بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می‌پنداشتید! قطعاً عذاب دنیا را پیش از عذاب بزرگ‌تر (آخرت) بدیشان می‌چشانیم، شاید برگردند. چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که به آیات پروردگارش پند داده شود و او از آنها روی بگرداند؟ مسلماً ما همگی بزهکاران را کیفر خواهیم داد. ما برای موسی کتاب را فرو فرستادیم و شک نداشته باش که موسی تورات را دریافت داشت و آن را رهنمون و راهنمای بنی اسرائیل گرداندیم و از میان بنی اسرائیل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما راهنمایی می‌نمودند بدانگاه که بنی اسرائیل شکیبایی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند. پرودگار تو روز قیامت میان آنان درباره چیزهای مورد اختلاف ایشان داوری می‌کند. آیا برای ایشان روشن نشده است که پیش از آنان ما مردمان نسلهای فراوانی را هلاک کرده‌ایم و در مسکن و مکان آنان راه می‌روند. واقعاً در این نشانه‌هایی است، آیا نمی‌شنوند؟»

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ ٱلَّيْلِ ۚ إِنَّ ٱلْحَسَنَٰتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ۚ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ ﴾ (هود، ۱۱٤)

«در دو طرف روز و در اوائل شب چنانکه باید نماز را به جای بیاورید، بی‌گمان نیکیها، بدیها را ازمیان می‌برد. بی‌گمان در این اندرز و ارشاد است برای کسانی که پند می‌پذیرند و خدای را یاد می‌کنند و به یاد می‌دارند.»

﴿ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيْلِ وَقُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ ۖ إِنَّ قُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾ وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِۦ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴾ (اسراء، ۷۸-۷۹)

«نماز را چنان که باید بخوان به هنگام زوال آفتاب تا تاریکی شب و نماز صبح را بخوان بی‌گمان نماز صبح (توسط فرشتگان) بازدید می‌گردد. در پاسی از شب از خواب برخیز و در آن نماز تهجد بخوان. این یک فرضیهٔ اضافی برای تو است، باشد که خداوند تو را به مقام ستوده‌ای برساند.»

﴿ فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ۖ وَمِنْ ءَانَآيِ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣٠﴾ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣١﴾ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصْطَبِرْ عَلَيْهَا ۖ لَا نَسْـَٔلُكَ رِزْقًا ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُكَ ۗ وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ ﴿١٣٢﴾ وَقَالُوا۟ لَوْلَا يَأْتِينَا بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّهِۦٓ ۚ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِى ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ ﴾ (طه، ۱۳۰-۱۳۳)

«پس تو در برابر چیزهایی که می‌گویند شکیبایی کن و قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و در اثنای شب و در بخشهایی از روز به پرستش و ستایش پروردگارت مشغول شو تا راضی و خشنود شوی و چشم خود را مدوز به نعمتهای مادیی که به گروههایی از کافران داده‌ایم. این نعمتهای مادی که زینت زندگی دنیا است، بدیشان داده‌ایم تا آنان را بدان بیازمائیم و دادهٔ پروردگارت بهتر و پایدارتر است.»

﴿ فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ ٱلْغُرُوبِ ﴿٣٩﴾ وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَٰرَ ٱلسُّجُودِ ﴾ (ق، ۳۹-۴۰)

«پس در برابر چیزهایی که می‌گویند، پایدار و شکیبا باش و ستایش و سپاس پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن به جا آور و نیز در پاره‌ای از شب به دنبال نمازها او را بستای و تسبیح و تقدیسش نمای.»

از آیه‌های ذکر شده چنین استنباط می‌گردد که در حالت سختی و دشواری باید با نماز خواندن و ذکر و تلاوت قرآن و پناه بردن به خدا و دعا نمودن، آمادگی لازم را به دست آورد[1]. نماز مقدمهٔ همهٔ عبادتها است و اثر بزرگی در تزکیه و پاکسازی روح مسلمانان دارد و شاید بارزترین تأثیراتی که در روح و روان مسلمانان صدر اسلام گذاشت، عبارت بودند از:

۱- پذیرفتن اوامر خدا و اظهار بندگی

خداوند، مؤمنانی را که فرمان او را اجابت نموده‌اند، ستوده و فرموده است:

﴿ وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ﴾ (شوری، ۳۸)

«و کسانی هستند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند و نماز را چنانکه باید می‌خوانند و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند.»

مفاهیم عبودیت واقعی نیز با روی آوردن تبعیت و فرمانبرداری صادقانه و مخلصانه به خدا تحقق پیدا می‌نماید؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴾ (انعام، ۱۶۲-۱۶۳)

«بگو نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اولین مسلمان هستم.»

مسلمانان صدر اسلام به این نتیجه رسیدند که هر یک از اعمال و حرکتهای نماز، بندگی و اطاعت آنان از خداوند را اثبات می‌نماید. آنان وقتی سورهٔ فاتحه را با فکر و تدبر می‌خواندند، احساس بندگی نسبت به خداوند می‌نمودند؛ پس وقتی بنده می‌گوید:

۱- همان، ص ۷۲.

﴿ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾ «ستایش پروردگار جهانیان را سزاست» هر نوع کمال را برای خداوند متعال ثابت می‌نماید و او را به خاطر اینکه به او توفیق طاعت و بندگی داده است و نعمتهای فراوانی بخشیده است، ستایش می‌نماید و از خداوند با صفات و نامهای نیکش تجلیل کرده است[۱]. و باگفتن ﴿ إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ﴾ «تنها تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌جوییم» به یگانگی خداوند اعتراف می‌نماید و از او یاری می‌جوید؛ پس خداوند، معبود راستین است و از او یاری طلبیده می‌شود و هر نوع کمک خواستن از غیر خدا ننگ و ذلت است. ﴿ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ﴾ «ما را به راه راست راهنمایی کن.» این جمله بیانگر اقرار و اعتراف بنده است به اینکه او به هدایت و استقامت بر حق، نیازمند است و به ثمر و نتیجهٔ هدایت و نجات یافتن از کسانی که مورد خشم و غضب پروردگارشان قرار گرفته‌اند و به دور شدن از صف گمراهان، نیازمند است[۲]. سپس وقتی برای رکوع خم می‌شود، تکبیر می‌گوید و پروردگارش را تعظیم می‌نماید و پاکی او را بیان می‌کند؛ پس در این رکن نماز، اعضاء و جوارح و قلب کرنش و فروتنی می‌نمایند و هنگامی که به سجده می‌رود، شریف‌ترین و عزیزترین اعضای خود را با خواری و فروتنی در برابر پروردگار به زمین می‌گذارد. سجدهٔ اعضاء بیانگر شکستگی و تواضع قلب است و با سجدهٔ جسم و اعضاء، قلب نیز برای پروردگارش به سجده می‌افتد[۳]. از این رو پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «سجده نزدیک‌ترین حالت به پروردگار است.» و هر چند در سجده، تواضع و فروتنی بیشتری ایجاد شود، بنده به پروردگارش نزدیک‌تر می‌شود؛ چنانکه فرموده است:

﴿ كَلَّا لَا تُطِعۡهُ وَٱسۡجُدۡ وَٱقۡتَرِب ﴾ (علق، ۱۹)

«هرگز از او مپذیر و برای خدا سجده کن و قرب او را حاصل کن.»

۱- *منهج الاسلام فی تزکیة النفس*، انس احمد، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲- *الموازنه بین ذوق السماع و الصلوة*، ابن جوزی، ص ۳۵-۴۰.

۳- همان، ص ۴۳-۴۶، **الخشوع فی الصلوة**، ابن رجب، ص ۲۰-۲۲.

در حدیث نیز آمده است: «نزدیک‌ترین حالت به خدا وقتی است که بنده در سجده باشد؛ پس زیاد دعا کنید.»[1] و چون از سجده بلند می‌شود، در مقابل پروردگارش زانو می‌زند و از گناهانی که انجام داده است، معذرت می‌خواهد و امیدوار است که خداوند او را بیامرزد و بر او رحم نماید و این چنین در تمام حرکتهای نماز، عبودیت و بندگی نماد پیدا می‌کند و بنده به خدا، روی می‌آورد و یگانگی او را به اثبات می‌رساند و ایمان خود را که اساس تزکیه است، تقویت می‌نماید و این بزرگ‌ترین ثمرۀ نماز است که راه زندگی را برای بنده روشن می‌نماید و پاکی دل و آرامش را به او می‌بخشد.[2]

۲- مناجات و نیایش با پروردگار

آن حضرت صحنه‌ای از این مناجات را این گونه بیان فرموده است که خداوند می‌فرماید: «نماز را میان خود و بنده‌ام به دو نیم تقسیم کرده‌ام و بنده‌ام هر چه بخواهد به او می‌دهم. پس وقتی بنده می‌گوید: ﴿ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾ «ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است» خداوند می‌گوید: بنده‌ام مرا ستایش کرد. و چون بگوید ﴿ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴾ «بخشنده و مهربان است» خداوند می‌گوید : «بنده‌ام مرا ثنا و تعریف نمود» و چون بگوید : ﴿ مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴾ «صاحب روز جزاست» خداوند می‌گوید: بنده‌ام مرا ستود.

و وقتی می‌گوید: ﴿ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ۝٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ﴾ «ما را به راه راست راهنمایی کن، راه کسانی که به آنان نعمت بخشیده‌ای نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفته‌ای و نه راه گمراهان.»

خداوند می‌فرماید: «این، متعلق به بنده‌ام است و بنده‌ام هر چه بخواهد به او می‌دهم.»[3]

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ مناجات را مشروط بر اینکه انسان در تمامی امور و کارهایش از آن کمک بگیرد، آن را بزرگ‌ترین اسباب پاکسازی تزکیه نفس و تقویت ایمان می‌دانستند.

۱- *مسلم*، کتاب الصلوة، باب ما یقال فی الرکوع و السجود، شماره ۴۸۲.

۲- *منهج الاسلام فی تزکیة النفس*، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳- *مسلم*، کتاب الصلوة، باب وجوب قراءة الفاتحة فی کل رکعه، شماره ۳۹۵.

۳- آرامش روح و روان

هر گاه برای پیامبر اکرم ﷺ حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد، با متوجه شدن به نماز، از آن در جهت رفع این مشکل استفاده می‌نمود[۱] و روشنی چشمان پیامبر اکرم ﷺ در نماز بود[۲]. آن حضرت با آموختن نمازهای نفل به اصحاب و یارانش خواستار این بود تا ارتباط آنان با خداوند بیشتر شود و آرامش یابند و نماز برای آنان اسلحه مهمی در جهت حل مشکلات و زدودن ناراحتیهایشان گردد.

٤- نماز مانع گناهان

چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَصۡنَعُونَ ﴾ (عنکبوت، ٤٥)

«بخوان آنچه را که از کتاب به تو وحی شده است و نماز را چنان که باید بر پا دار. مسلماً نماز از گناهان بزرگ و ناپسندیده باز می‌دارد و قطعاً ذکر خدا و یاد الله والاتر و بزرگ‌تر است و خداوند می‌داند که شما چه کارهایی را انجام می‌دهید.»

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ با ادای نماز از نظر روح و روان آسایش پیدا می‌کردند و نماز با قدرتی فوق‌العاده، آنان را برای انجام افعال خوب و دوری گزیدن از زشتیها و منکرها سوق می‌داد و نماز وسیله‌ای برای مدنظر داشتن خداوند و حدود او بود. کنترل انگیزه‌ها و چیره شدن بر هوی پرستی و نیز مجاهده با نفس در وجودشان ریشه دوانیده بوده و نماز نزد آنها مانع و حصاری بود که آنها را از ارتکاب گناهان حفاظت می‌کرد[۳]. همچنین آنها یقین داشتند که نماز کفارهٔ گناهان است و موجب ترقی درجات آنان را فراهم می‌نماید؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

۱- ابو داود فی الصلاه، شماره ۱۳۱۹.

۲- *الحاکم*، ج ۲، ص ۱۶ و اقره الذهبی.

۳- *منهج الاسلام فی تزکیة النفس*، ج ۱، ص ۲۲۷.

﴿ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ ذَٰلِكَ ذِكۡرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ ﴾ (هود، ١١٤)

«در دو طرف روز و در اوائل شب چنان که باید نماز را به جای آورید. بی‌گمان نیکیها، بدیها را از میان می‌برد. بی‌گمان در این، اندرز و ارشاد برای کسانی است که پند می‌پذیرند و خدا را یاد می‌کنند و به یاد می‌دارند.»

آثار تربیتی و روانی را نمی‌توان در تزکیه و پالایش درونی انسان انکار نمود بنابراین، این گفتۀ پیامبر اکرم ﷺ تحقق پیدا می‌کند که فرمود: «نماز نوری است.»[1] پس نماز نوری است که برای نمازگزار راه هدایت را روشن می‌نماید و او را از گناهان باز می‌دارد و به کارهای شایسته سوق می‌دهد و در قلب مؤمن نوری پدید می‌آورد که شیرینی ایمان و لذت مناجات با پروردگارش را احساس می‌کند و نوری است که به وجود انسان تزکیه و آرامش می‌بخشد و نوری است است که در چهرۀ نمازگزاران، آشکار می‌گردد، برخلاف تارک نماز که چهره‌اش از چنین نوری برخوردار نیست[2]. همچنین نماز، نوری است در روز قیامت[3]. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ يَوۡمَ تَرَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَسۡعَىٰ نُورُهُم بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِم بُشۡرَىٰكُمُ ٱلۡيَوۡمَ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴾ (حدید، ١٢)

«روزی مردان مؤمن و زنان مؤمن را خواهی دید که (اعمال خوب) ایشان پیشاپیش آنان و در سمت راستشان نوری در تلألؤ و درخشش است. مژده باد که امروز به بهشتی در می‌آیید که در زیر آن رودبارهایی جاری است و جاودانه در آنجا به سر می‌برید و می‌مانید، این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.»

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ به کثرت، مشغول ذکر و دعا و تلاوت قرآن کریم بودند و لحظه‌های شب را غنیمت می‌شمردند و با مجاهده نفس به فروتنی و تدبر و

۱- *مسلم*، شماره ۲۲۳.

۲- *منهج الاسلام فی تزکیة النفس*، ج ۱، ص ۲۳۳.

۳- نووی در شرح خود بر مسلم به این مفهوم اشاره کرده و ابن رجب حنبلی در *جامع العلوم و الحکم* نیز در ص ۱۹۰ به این مطلب اشاره نموده است.

خشوع قلب، می‌پرداختند و این عمل یکی از بزرگ‌ترین امور، جهت تقرب و نزدیکی به خداوند بود و آثار بزرگی در پاکسازی نفس و پیشرفت روح به مقامهای معنوی و کمال داشت. بزرگ‌ترین اثری که ذکر، دعا و تلاوت در روحیهٔ اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ ایجاد می‌نمود، مناجات با پروردگار و سیر در مقام عبودیت بود که جایگاه آنان رانزد خدا بالا می‌برد؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ به نقل از خداوند فرموده است: «من برحسب گمان بنده‌ام می‌باشم و من با او هستم وقتی مرا یاد می‌نماید. اگر او در دل، مرا یاد کند، من نیز او را در دل یاد می‌کنم و اگر در جمعی مرا یاد کند، من نیز او را در جمعی بهتر یاد می‌کنم و اگر یک وجب به سوی من بیاید، من یک ذراع (گز) به سوی او می‌روم و اگریک ذراع (گز) به سوی من بیاید، من به اندازه دو دست به سوی او می‌روم و اگر به سوی من راه بیفتد و بیاید، من به سوی او دوان دوان می‌روم.»[۱]

بزرگ‌ترین ذکر نزد اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ تلاوت قرآن کریم بود و این ذکر، محبت الله را در دلهایشان افزایش می‌داد و اسباب فروتنی و شفا یافتن از معیارها را در قلبهای آنان، ایجاد می‌نمود و این سخن پروردگار در مورد آنان صدق پیدا می‌کرد و می‌فرماید:

﴿ وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۙ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴾ (اسراء، ۸۲)

«ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایهٔ بهبودی و رحمت مؤمنان است، ولی بر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید.»

﴿ وَلَوْ جَعَلْنَٰهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا۟ لَوْلَا فُصِّلَتْ ءَايَٰتُهُۥٓ ۖ ءَا۬عْجَمِىٌّ وَعَرَبِىٌّ ۗ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ هُدًى وَشِفَآءٌ ۖ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ ﴾ (فصلت، ٤٤)

«چنانکه قرآن را به زبانی جز زبان عربی فرو می‌فرستادیم، حتماً می‌گفتند: ای کاش آیات آن توضیح و تبیین می‌گردید. آیا (کتاب) غیر عربی و (پیامبر) عربی؟

۱- *مسلم فی الذکر و الدعاء*، شماره ۲۶۷۵.

بگو قرآن برای مؤمنان مایه راهنمایی و بهبودی است و اما برای غیرمؤمنان کری گوشهای ایشان و کوری آنان است، آنان کسانیند که از دور صدا زده می‌شوند.»

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ﴾ (رعد، ۲۸)

«آن کسانی که ایمان می‌آورند و دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کنند. هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند.»

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ به دعا، اهمیت خاصی می‌دادند؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ به آنها آموخته بود که دعا از مهم‌ترین مظاهر بندگی و مناجات با خداوند است؛ چنانکه فرموده است: «دعا عین عبادت است.»[1] و خداوند نیز بندگانش را به دعا فرمان داده است و به کسی که استکبار می‌ورزد و دعا را ترک می‌نماید و می‌پندارد که به پروردگارش نیازی ندارد، هشدار و وعید داده و فرموده است:

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾ (غافر، ٦٠)

«پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم. کسانی که خود را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت.»

ابن کثیر رحمه الله علیه می‌گوید: ﴿ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي ﴾ «از روی تکبر از دعا و توحید، سر باز می‌زنند.»[2] پیامبر اکرم ﷺ همواره، برای اصحاب و یارانش از حاجت و نیاز قلب به غذای همیشگی از قبیل ذکر، دعا و تلاوت سخن می‌گفت تا در پناه ذکر و دعا از بیماریها و آفتها حفاظت شوند و اذکاری به آنان آموخت که خواندن آنها برای مسلمانان در تمام مراحل زندگی در صبح و شام، هنگام ورود یا خروج از منزل، به هنگام وارد شدن به بازار یا وقت غذا خوردن و لباس پوشیدن و دیگر کارهای روزانه مستحب است، تا بدین وسیله از هر بیماری و آفت مصون باشند و یکی از دعاهایی که پیامبر اکرم ﷺ به اصحاب

۱- *ابو داود*، شماره ۱۴۷۹.

۲- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۴، ص ۸۶.

و یارانش آموخت این بود :«**لا اله الا الله العظیم الحلیم، لا اله الا الله رب العرش العظیم لا الــه الا الله رب السماوات و رب الارض و رب العرش الکریم.**»[1]

«هیچ معبودی جز خداوند بزرگ و شکیبا نیست. هیچ معبودی جز خداوند نیست. پروردگار عرش بزرگ، هیچ خدایی جز او وجود ندارد. پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار عرش کریم است.»

پیامبر اکرم ﷺ به اصحاب و یاران خود تعلیم داد که هنگام سختی و پریشانی و آشفتگی خاطر و برای رسیدن به آرامش و امنیت می‌بایست متوجه درگاه خداوند گردید؛ چرا که خداوند با آنهاست و او درماندگان را اجابت می‌نماید.[2]

﴿ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴾ (نمل، ٦٢)

«یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را بر طرف می‌کند، هر گاه او را به کمک طلبد و شما را جانشین زمین می‌سازد. آیا معبودی با خداست واقعاً شما بسیار کم اندرز می‌گیرید.»

بدون تردید ذکر، دعا، تلاوت قرآن، شب زنده‌داری و انجام امور نفلی اثر بزرگی در تزکیه نفس و ارتقای روح دارد و امکان ندارد که با نوشتن چند صفحه و یاحتی چندکتاب این موضوع را به طور کامل بررسی نمود؛ بلکه این بخشی کوچک از یک کل و قطره‌ای از دریا است.

تربیت عقلی صحابه

قرآن کریم انسان را مجموعه‌ای مرکب از روح و جسم و عقل می‌داند، بنابراین، تعالیم پیامبر اکرﷺ نسبت به اصحاب و یارانش، تعالیمی فراگیر و همه جانبه بود. پیامبر اکرمﷺ در راستای تربیت اصحاب و یارانش، به رشد و توان اندیشه و فکر و تدبر آنان، اهمیت می‌داد؛ چرا که تفکر و اندیشه می‌توانست آنان را برای پذیرفتن مسئولیت دعوت به سوی خدا آماده کند و آیه‌های قرآن انسانها را به تفکر و اندیشه دعوت می‌نماید؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

۱- *البخاری فی الدعوات*، باب الدعا عند الکرب، ج ۷، ص ۱۵۴.

۲- *منهج الاسلام فی تزکیة النفس*، ج ۱، ص ۳۳۱.

﴿ قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِي ٱلْأَيَـٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴾ (یونس، ۱۰۱)

«بگو بنگرید در آسمانها و زمین چه چیزهایی است؟ آیات و بیم دهندگان به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلْ سِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُواْ كَيْفَ بَدَأَ ٱلْخَلْقَ ۚ ثُمَّ ٱللَّهُ يُنشِئُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأَخِرَةَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (عنکبوت، ۲۰)

«بگو در زمین بنگرید و بنگرید که خدا چگونه در آغاز، موجودات را پدیدار می‌کند؛ چرا که خدا بر همه چیز توانا است.»

﴿ كِتَـٰبٌ أَنزَلْنَـٰهُ إِلَيْكَ مُبَـٰرَكٌ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَـٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَـٰبِ ﴾ (ص، ۲۹)

«(ای محمد این قرآن) کتاب پر خیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا درباره آیه‌هایش بیندیشید و خردمندان پند گیرند.»

﴿ فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَـٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾ فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾ وَحَدَآئِقَ غُلْبًا ﴿٣٠﴾ وَفَـٰكِهَةً وَأَبًّا ﴿٣١﴾ مَّتَـٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَـٰمِكُمْ ﴾ (عبس، ۲۴-۳۲)

«انسان باید به غذای خویش بنگرد و درباره آن بیندیشد. ما آب را از آسمان به گونه شگفتی می‌بارانیم، سپس زمین را می‌شکافیم و از هم باز می‌کنیم. در آن دانه‌ها را می‌رویانیم و انگورها و گیاهان خوردنی و درختان زیتون و خرما و باغهای پر درخت و انبوه را و میوه و چراگاه را برای استفاده و بهره‌مندی شما و چهارپایان شما.»

عقل یکی از قوای مهم انسان و شرط تکلیف به شمار می‌رود بنابراین، محرومان از عقل بر اثر دیوانگی یا عارضه‌ای دیگر تکلیف از او ساقط می‌شود، اما کسی که قوای طبیعی و خدادادی او سالم باشد، مکلف و مسئول است؛ چنانکه خدا می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ﴾ (اسراء، ۳٦)

عقل، یکی از نعمتهای خداوندی است که به انسان ارزانی نموده است و انسان می‌تواند به وسیلهٔ آن علم و دانش فرا بگیرد. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ بر اساس برنامه‌ای که قران برای تربیت صحیح عقل وضع نمود، تربیت اصحاب و یاران خود را بر عهده گرفت. از مهم‌ترین نکات این برنامه امور ذیل می‌باشند:

۱- پاکسازی عقل از مسلماتی که بر اساس گمان و تخمین یا تقلید و پیروی کورکورانه استوارند. قرآن کریم در آیه‌های ذیل از این کار بر حذر داشته است:

چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا ﴾ (نجم، ۲۸)

«ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و ظن و گمان هم بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند.»

۲- ملزم نمودن عقل به اندیشیدن و تحقیق کردن:

خداوند می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ﴾ (حجرات، ٦)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید. مبادا به گروهی بدون آگاهی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.»

۳- فرا خواندن عقل به اندیشیدن و تدبر در اسرار هستی:

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ وَإِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَأٓتِيَةٞۖ فَٱصۡفَحِ ٱلصَّفۡحَ ٱلۡجَمِيلَ ﴾ (حجر، ۸۵)

«ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است جز به حق نیافریده‌ایم و بی‌گمان روز رستاخیز فرا می‌رسد؛ پس گذشت زیبایی داشته باش.»

٤- عقل به اندیشیدن در حکمت عبادات، معاملات، اخلاق، آداب و روش کامل زندگی در حالتهای صلح، جنگ، در اقامت، سفر و دربارهٔ سایر احکامی که خداوند برای بندگانش مشروع نموده، فرا خوانده شده است؛ چرا که تفکر و اندیشیدن در مسائل فوق، موجبات رشد و ترقی عقل و آشنایی با این حکمتها را فراهم می‌سازد و موجب می‌گردد تا قانون و شریعت الهی را در زندگی اجرا نماید و از آن منحرف نشود و در نتیجه و به آرامش و سعادت واقعی برسد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَآئِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُعْتَدِينَ ﴾ (انعام، ۱۱۹)

«شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح، نام خدا بر آن گرفته شده است و حال آنکه خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است به تفصیل بیان کرده است، مگر ناچار و درمانده شوید. بسیاری از مردم با هوی و هوسهای خود بدون آگاهی سرگشته و گمراه می‌سازد. بی‌گمان پروردگارت از حال تجاوزکاران آگاه است.»

٥- فرا خواندن عقل به تفکر و اندیشیدن دربارهٔ سنت خداوندی در مورد مردم در طول تاریخ بشر:

قرآن کریم از اینکه مردم را به تفکر و اندیشمندان در مورد تاریخ اجداد، نیاکان و گذشتگان آنان فرا می‌خواند و سنتهای الهی را با امتها و دولتها بیان می‌کند، این هدف را دنبال می‌نماید که از سرگذشت آنان، پند و عبرت بگیرند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ يَرَوْاْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّٰهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا ٱلْأَنْهَٰرَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴾

(انعام، ٦)

«آیا ندیده‌اید که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملتها را هلاک کرده‌ایم. اقوام و ملتهایی که در زمین، قدرت و نعمت بدیشان داده‌ایم. قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم و بارانهای پیاپی برای آنان بارانده‌ایم و رود بارهایی در زیرشان

(منازل و کاخهای ایشان) روان کرده‌ایم. اما آنان را نابود ساخته‌ایم و اقوام و ملتهای دیگری را پس از ایشان پدیدار کرده‌ایم.»

﴿ أَلَمۡ يَرَوۡاْ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَبۡلِهِم مِّن قَرۡنٖ مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَا لَمۡ نُمَكِّن لَّكُمۡ وَأَرۡسَلۡنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡهِم مِّدۡرَارٗا وَجَعَلۡنَا ٱلۡأَنۡهَٰرَ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمۡ فَأَهۡلَكۡنَٰهُم بِذُنُوبِهِمۡ وَأَنشَأۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قَرۡنًا ءَاخَرِينَ ﴾

(انعام، ٦)

«ما گروههای زیادی را هلاک کرده‌ایم که پیش از شما بوده‌اند، بدانگاه که ستم کرده‌اند و پیغمبرانشان نزد آنان دلائل روشن و معجزات آشکاری آورده‌اند و ارائه نمودند، ولی آنان جزء کسانی نبوده‌اند که ایمان بیاورند. این چنین، گروه بزهکاران را سزا می‌دهیم، سپس به دنبال آنان شما را در زمین جانشینان (ایشان و سرنشینان زمین) کرده‌ایم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.»

﴿ أَوَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ وَأَثَارُواْ ٱلۡأَرۡضَ وَعَمَرُوهَآ أَكۡثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظۡلِمَهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ﴾ (روم، ۹)

«آیا در زمین به سیر و سیاحت نپرداخته‌اند تا ببینند که انجام کسانی که قبل از اینها بوده‌اند، چگونه شده است. آنها از اینان قدرت بیشتری داشتند و زمین را بیشتر از اینها آباد کردند و پیامبران نزد آنان آیات روشن آوردند؛ پس خدا به آنان ظلم نکرد؛ بلکه خودشان بر خویشتن ظلم نمودند.»

قرآن کریم برخلاف بسیاری از فلاسفه که عقل را مقدس می‌دانند و به آن اهتمام خاصی می‌ورزند و نهایتاً در حیرت و سر در گمی می‌افتند، به اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا از عقل بر اساس موازین الهی کار بگیرند تا دچار حیرت و سرگردانی نگردند. مهم‌ترین آثار عملی تربیت قرآنی عبارتند از:

الف: تربیت جسمی

پیامبر اکرم ﷺ بر اساس و اسلوب قرآن کریم برای تربیت بدنی و جسمی اصحابش می‌کوشید تا بدن وظیفه‌ای را که برای آن آفریده شده است، بدون افراط و تفریط و بدون برتری یکی از قوا بر دیگری، انجام دهد.

قرآن کریم بندگان خدا را به استفاده از پاکیزه‌ها و پرهیز از خبائث راهنمایی کرده است و کسانی را که نیازهای جسمی خود را به طور مشروع تأمین نمی‌کنند، ازآن بر حذر داشته است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴾ (اعراف، ۳۲)

«(ای محمد) بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است. بگو این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است. در روز قیامت اینها همه در اختیار مومنان قرار می‌گیرند، این طور آیات خود را برای کسانی توضیح و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند.»

بدون تردید انسان هنگامی قادر خواهد بود به وظایف خود از قبیل عبادات خدا و جانشینی وی در زمین و آبادکردن آن بپردازد و با برادران دینی خود در راه نیکی و پرهیزگاری همکاری نماید که نیازهای جسمی را برطرف نماید. بنابراین، قرآن کریم نیازهای جسمی انسان را چنین بر می‌شمارد:

۱- نیاز انسان به خوراک و نوشیدنی

﴿ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ﴾ (اعراف، ۳۱)

«ای فرزندان آدم در هر نمازگاه و عبادتگاه، خود را بیارایید و بخورید و بنوشید، ولی اسراف و زیاده‌روی مکنید، خداوند اسرافکاران را دوست ندارد.»

۲- نیاز انسان به لباس و مسکن

خداوند، پوشیدن لباس را به اندازه‌ای که عورت را بپوشاند و بدن را از سرما و گرما حفاظت کند، واجب قرار داده است و علاوه بر آن، آنچه را که زینت و آرامش محسوب می‌شود به هنگام رفتن به مسجد لازم قرار داده و فرموده است:

﴿ يَـٰبَنِىٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ﴾ (اعراف، ۳۱)

۳- نیاز انسان به مسکن و پناهگاه

چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ بُيُوتٗا تَسۡتَخِفُّونَهَا يَوۡمَ ظَعۡنِكُمۡ وَيَوۡمَ إِقَامَتِكُمۡ وَمِنۡ أَصۡوَافِهَا وَأَوۡبَارِهَا وَأَشۡعَارِهَآ أَثَٰثٗا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٖ ﴾ (نحل، ۸۰)

«خدا است که خانه‌هایتان را محل آرامش و آسایشتان گردانده و از پوستهای چهارپایان چادرهایی برایتان ساخته است که در سفر و حضر خود آنها را سبک می‌یابید و از پشم و کرک و موی چهارپایان وسائل منزل و موجبات رفاه و آسایش فراهم کرده است که تا مدتی از آنها استفاده می‌کنید.»

٤- نیاز انسان به ازدواج و تشکیل خانواده

برای این منظور، نکاح را مباح قرار داده و گاهی نیز آن را واجب کرده و زنا و روابط پنهانی مردان و زنان و لواط را حرام نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ۝ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ۝ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ﴾ (مؤمنون، ۵-۷)

«و کسانی هستند که عورت خود را حفظ می‌کنند مگر از همسران یا کنیزان خود که در این صورت جای ملامت ایشان نیست. اشخاصی که غیر از این را دنبال کنند، از انسانهای تجاوز کار به شمار می‌آیند.»

۵- نیاز انسان به سیادت و مالکیت

خداوند، تملک مال و زمین را طبق ضوابط شرعی جایز قرار داده است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ﴾ (کهف، ٤٦)

«دارایی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند و اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگار دارد و بهترین امید و آرزو است.»

٦- تحریم سیادت و رهبری ظلم و تجاوز به حقوق دیگران

خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿ وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِـَٔايَٰتِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴾ (انعام، ۲۱)

«و چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ بندد یا دلائل او را تکذیب می‌نماید، مسلماً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.»

و می‌فرماید:

﴿ وَقَوۡمَ نُوحٖ لَّمَّا كَذَّبُواْ ٱلرُّسُلَ أَغۡرَقۡنَٰهُمۡ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ لِلنَّاسِ ءَايَةٗۖ وَأَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ عَذَابًا أَلِيمٗا ﴾ (فرقان، ۳۷)

«و قوم نوح را غرق نموده‌ایم و ایشان را عبرت مردمان ساخته‌ایم، بدانگاه که پیغمبران را تکذیب کردند. ما برای ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساخته‌ایم.»

۷- نیاز انسان به کار و موفقیت

برای برآورده ساختن این هدف، خداوند کار را بر اساس موازین شرعی واجب نموده است به گونه‌ای که برای دیگران ضرری در بر نداشته باشد و مسلمانان را فرا خوانده است تا سعی و تلاش خود را در راستای برپایی دین و دعوت اسلامی و رسیدن به وعده‌های الهی در آخرت، ساماندهی نمایند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ قَالُوٓاْ أُوذِينَا مِن قَبۡلِ أَن تَأۡتِيَنَا وَمِنۢ بَعۡدِ مَا جِئۡتَنَاۚ قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُهۡلِكَ عَدُوَّكُمۡ وَيَسۡتَخۡلِفَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرَ كَيۡفَ تَعۡمَلُونَ ﴾ اعراف، ۱۲۹)

«گفتند : پیش از آنکه به پیش ما بیایی و پس از آمدنت اذیت و آزار شده‌ایم، گفت : امید است که پروردگارتان دشمنانتان را هلاک سازد و شما را در زمین جایگزین گرداند تا ببیند چگونه عمل می‌کنید.»

در بسیاری از آیه‌های قرآن کریم، ارتباط علم با ایمان، ارتباطی محکم و استوار است و عمل از اهمیت خاصی برخوردار است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ مَنۡ أَحۡسَنَ عَمَلاً ﴾ (کهف، ۳۰)

«کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، ما پاداش کسی را هدر نمی‌دهیم که کار نیکو کرده باشد.»

و از انسان خواسته تا عمل و کار را به خوبی انجام دهد و فرموده است:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴾ (نحل، ۹)

«خداوند به دادگری و نیکوکاری و نیز بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ و انجام کارهای ناشایست و دست درازی و ستمگری نهی می‌کند. خداوند شما را اندرز می‌دهد تا اینکه پند گیرید.»

۸- بر حذر داشتن از خودخواهی، سخن بیهوده گفتن و مغرور شدن به نعمتها

﴿ وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةِۢ بَطِرَتۡ مَعِيشَتَهَاۖ فَتِلۡكَ مَسَٰكِنُهُمۡ لَمۡ تُسۡكَن مِّنۢ بَعۡدِهِمۡ إِلَّا قَلِيلاًۖ وَكُنَّا نَحۡنُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ﴾ (قصص، ۵۸)

«چه مردمان زیادی را نابود ساخته‌ایم که در زندگی خود مست و مغرور شده‌اند و طغیان و سرکشی پیشه ساخته‌اند. این خانه‌های ایشان است که بعد از آن جز مدت اندکی منزل و مسکن نگشته است وما خودمان مالک و صاحب آنها شده‌ایم.»

موارد ذکر شده برخی از اصولی بودند که پیامبر اکرم ﷺ بر اساس آن، تربیت جسمی اصحاب و یاران خویش را عهده‌دار گردید. تا جسم بتواند سنگینی جهاد و مشکلات راه دعوت و دشواری زندگی را تحمل نماید. آن حضرت یارانش را بر اساس برنامه‌ای زیبا و فراگیر تربیت نمود؛ برنامه‌ای که پاکسازی و تزکیه روح و روشن کردن عقلها و محافظت جسمها و تقویت آن را شامل می‌گردید تا از انسان شخصیت اسلامی، ممتاز و متوازنی آماده کند؛ چنانکه آن حضرت در تحقق به اهداف تعیین‌شده‌اش، موفق گردید.

تربیت اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ بر اساس مکارم اخلاق و زدودن رذائل

اخلاق خوب و خصلتهای نیکو، بخش مهمی از عقیده است و عقیدهٔ درست بدون اخلاق نیک، تحقق نمی‌یابد. از این رو، رسول الله ﷺ با روشهای گوناگونی برای تربیت اخلاقی اصحاب و یاران خویش در نظر گرفت، بر این اساس آنچه از قرآن بر او نازل می‌شد، برای آنها تلاوت می‌نمود و آنها بعد از شنیدن و اندیشیدن در آن، به رهنمودهای آن عمل می‌کردند.

با تدبر در آیه‌های نازل شده در دوران مکی به این نتیجه خواهیم رسید که آیه‌های این دوره بر تشویق و برانگیخته نمودن به خوبیهای اخلاقی و تصفیه و پاک کردن روح از اموری حرکت آن را به سوی خدا منحرف می‌سازد، آکنده است. پیامبر اکرم ﷺ نیز به عنوان رهبر و خیر خواه امت، در بالاترین درجه اخلاقی قرار داشت[1]؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾ (قلم، ٤)

«تو دارای خوی سترگ هستی.»

از معنی آیه چنین بر می‌آید که آنچه پیامبر اکرم ﷺ بدان فرمان می‌داد، دستور خدا بود و از آنچه نهی می‌کرد؛ خداوند از آن نهی کرده بود. یعنی تو دارای اخلاقی هستی که به خاطر آن خداوند تو را با قرآن برگزیده است[2] و از عایشه رضی الله عنها روایت است که وقتی در مورد اخلاق پیامبر اکرم ﷺ پرسیده شد، گفت: «اخلاق او قرآن بود»[3]

۱- *اهمیة الجهاد فی نشر الدعوه*، ص ۶۴ - ۶۵.

۲- *تهذیب مدارج السالکین*، ج ۲، ص ۶۵۳.

۳- *تفسیر طبری*، ج ۱۴، ص ۱۸.

و خداوند همه خوبیهای اخلاقی را در وجود رسول الله ﷺ جمع نموده بود؛ چنانکه به ایشان فرمود:

﴿ خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ﴾ (اعراف، ۱۹۹)

«گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان چشم‌پوشی کن.»

مجاهد در معنی این آیه گفته است: یعنی در برخوردها و رفتارهای مردم، گذشت را پیشه کن و عذرهایشان را بپذیر و آسان‌گیری نما و کنجکاوی و بررسی از حقیقت درونشان را رها کن[۱]. ابن عباس در مورد فرمودهٔ الهی: ﴿ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ ﴾ می‌گوید: این امر شامل تمامی کارهای معروف به ویژه توحید است که سر لوحهٔ کارهای معروف می‌باشد و بعد از آن حقوق بندگی و حقوق بندگان است و در ادامه فرمود: ﴿ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ﴾ «و از جاهلان روی بگردان». یعنی هر گاه جاهل و نادانی بی‌خردانه با تو رفتار کرد، در مقابل او بی‌خردانه رفتار مکن و به این گفتهٔ الهی عمل نما که می‌فرماید:

﴿ وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ﴾ (فرقان، ٦٣)

«و بندگان رحمان کسانی‌اند که آرام روی زمین راه می‌روند و هنگامی که نادانان، ایشان را مخاطب قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و سلام می‌گویند.»

اخلاق پیامبر اکرم ﷺ بر اساس موازین و دستورات الهی بود و اصحاب و یاران خویش را نیز بر اساس اخلاق نیک و شایسته، تربیت نمود و آنان را در این راستا تشویق نمود و ترغیب می‌کرد؛ چنانکه فرمود: «هیچ چیزی در ترازوی اعمال مؤمن در روز قیامت سنگین‌تر از خوبی اخلاق نیست و خداوند از کسی که زشت خوی و ناسزاگو باشد، بیزار است.»[۲] همچنین از پیامبر اکرم ﷺ در مورد عملی که بیش از هر عمل دیگری مردم را وارد بهشت می‌سازد پرسیدند؟ فرمود: تقوای الهی و اخلاق خوب.

۱- *تهذیب مدارج السالکین*، ج ۲، ص ۶۵۵.

۲- *ترمذی*، کتاب البر و الصله، باب ما جاء فی حسن الخلق، شماره ۲۰۰۲.

همچنین از عملی که بیش از هر عملی انسان را وارد جهنم می‌کند، پرسیدند؟ فرمود: دهان شما و شرمگاه[۱] و برای اصحاب و یاران خویش بیان کرد که: «محبوب‌ترین شما نزد من و نزدیک‌ترین شما به من در قیامت، کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد و ناپسندترین و دورترین شما به من در قیامت، یاوه‌گویان و کسانی هستند که با کنایه و با تکلف حرف می‌زنند و تکبر می‌ورزند.»[۲]

ثرثار: به کسی گفته می‌شود که زیاد حرف می‌زند بدون اینکه حرفهایش فایده‌ای دینی در برداشته باشد.

متشدق: کسی که با کنایه و زبان درازی حرف می‌زند و لاف می‌زند و می‌خواهد برتری خود را به رخ دیگران بکشد. این شیوهٔ تربیتی پیامبر اکرم ﷺ نشأت گرفته از منهج قرآنی بود که بر اساس آن اخلاق و عبادات و عقاید را با هم عرضه می‌کرد. ارتباط اخلاق و عقیده در قرآن خیلی واضح است و خداوند به پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان دستور داد تا از نظر اخلاقی پایبند «**لَا إِلَهَ إِلَّا الله**» باشند و علاوه بر آن اخلاق دوران جاهلیت را برای برحذر بودن مؤمنان بیان نموده است. بنابراین، محکوم کردن اخلاق و صفات از روزهای نخست بعثت تا آخرین روزهای بعثت، همراه با محکوم نمودن اعتقادات جاهلی توام بود.

اخلاق، مسئلهٔ آخرین روزهای بعثت ثانوی در دین محسوب نمی‌شود و به جنبهٔ خاصی از رفتار انسانی منحصر نیست؛ بلکه اخلاق، محوری از محورهای رفتار انسانی است که شامل مظاهر گوناگون رفتار بشر است و اخلاق، نماد عملی اعتقاد و ایمان صحیح می‌باشد؛ زیرا ایمان فقط عبارت از احساساتی که درون ضمیر و وجدان آدمی پنهان باشد، نیست؛ بلکه ایمان علاوه بر آن، رفتاری است عملی و آشکار که اگر کسی دارای چنین شرایطی نبود و یا بر عکس آن روبرو شدیم، باید پرسید : پس ایمان کجاست؟! و اگر ایمان درونی تأثیری بر رفتار بیرونی نداشته باشند، می‌توان ادعا نمود که ارزشی نخواهد داشت[۳]. بنابراین، از دیدگاه قرآن بر ارتباط اخلاق و عقیده، ارتباطی محکم و ناگسستنی است که در تأیید این مدعا می‌توان به این آیه اشاره نمود که خداوند می‌فرماید:

۱- همان، شمارهٔ ۲۰۰۴.

۲- همان، باب ما جاء فی معالی الاخلاق، شماره ۲۰۱۸.

۳- *دراسات قرآنیه*، محمد قطب، ص ۱۳۰.

﴿ قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ۝٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ۝٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ۝٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ۝٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ۝٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ۝٧ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ۝٨ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ۝٩ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ۝١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (مومنون، ۱-۱۱)

«مسلّماً مؤمنان پیروز و رستگارند کسانی که در نمازشان خشوع و خضوع دارند و کسانی هستند که از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاوه، روی گردانند و کسانی هستند که زکات مال بدر می‌کنند و کسانی هستند که عورت خود را حفظ می‌کنند مگراز همسران یا کنیزان خود که در این صورت جای ملامت ایشان نیست وهر کس دنبال غیر از این دو صورت باشد، پس تجاوز کار محسوب می‌شود و کسانی هستند که در امانتداری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمان‌اند و کسانی هستند که مواظب نمازهای خود می‌باشند. آنان مستحقان (سعادت) و فراچنگ آورندگان (بهشت) هستند. آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهد ماند.»

سورهٔ «**فتح**» با تأکید به اینکه رستگاری از آن مؤمنان است، شروع می‌شود: ﴿ **قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ** ﴾ به راستی که مؤمنان رستگارند؛ سپس صفات و ویژگیهای این مؤمنان را به طور مفصل بیان می‌دارد و جنبه اخلاقی مؤمنان را آشکار می‌نماید و به طور واضح اشاره می‌کند که این عبادتهای اخلاقی از جهتی نتیجه و ثمره ایمان می‌باشند و از جهتی دیگر ایمان، رفتاری ملموس است که بیانگر عقیدهٔ پنهانی می‌باشد.

اولین صفت مؤمنان، این است که در نمازشان فروتن هستند؛ پس فروتنی در نماز نخستین مظهر مؤمن صادق است که نماز و لحظهٔ عبادت و اتصالش با پروردگار عالم، با خشوع انجام می‌گیرد و این امر بیانگر ارتباط راستین واقعی وی با خدا است که این ارتباط در هنگام نماز به اوج خود می‌رسد؛ سپس سیمای مؤمنان را با رفتاری دیگر توصیف و ستایش می‌نماید و آن این است که آنها از لغو و بیهودگی روی گردانند؛ زیرا

ایمان واقعی، بیهودگی و عبث پنداشتن امور را از زندگی می‌زداید و به آن حیاتی تازه می‌بخشد و به مؤمنان روحیه‌ای مصمم و جدی می‌بخشد؛ البته جدی بودن به معنی انزوا و گوشه‌گیری و ارتباط برقرارکردن با دیگران نیست؛ بلکه هدف این است که کار لغو و بیهوده با احساس به بزرگی امانتی که انسان در برابر آفریدگارش، عهده‌دار آن است، سازگار نیست و همخوانی ندارد. بنابراین شایسته است که مؤمنان پذیرای حقی باشند که خداوند در مالهایشان (زکات) گذاشته است.

علاوه بر آن مومنان باید در روابط جنسی و اجتماعی ملزم به اطاعت دستورات خداوند باشند و به حدود الهی و امانت و عهد و پیمانهایی که با خدای خویش بسته‌اند، وفادار باشند. اخلاق اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ که نشأت گرفته از قرآن و سنتهای پیامبر اکرم ﷺ بود، نتیجهٔ واقعی عقیده و عبادت آنان محسوب می‌گردید.

قرآن کریم صفات و خصوصیات آنان را به عنوان مؤمنان واقعی چنین بیان می‌کند که آنان همیشه عبادت پروردگار و نماز را به پا می‌دارند و بر آن مداومت و از آن پاسداری می‌نمایند و زکات می‌پردازند و دارای مکارم اخلاقی زیادی می‌باشند؛ همچنین قرآن کریم بر اساس مناسبتها و معیارهایی که ایجاب می‌نماید، گاهی به تشریح و توضیح عبادت می‌پردازد و گاهی جنبه‌های اخلاقی را تبیین می‌کند؛ چنانکه در سوره ذاریات پرهیزگاران در عبادت را چنین توصیف می‌نماید:

﴿ ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَبۡلَ ذَٰلِكَ مُحۡسِنِينَ ﴿١٦﴾ كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ﴿١٨﴾ وَفِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ﴾ (ذاریات، ۱۶-۱۹)

«دریافت می‌دارند چیزهایی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد؛ چرا که آنان پیش از آن از زمره نیکوکاران بوده‌اند. آنان، اندکی از شب می‌خفتند و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند. در اموال و دارایی آنان حق و سهمی برای گدایان و بینوایان تهیدست بود.»

و در سوره رعد جنبه‌های اخلاقی خردمندان را چنین بیان می‌کند:

﴿ أَفَمَن يَعۡلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ كَمَنۡ هُوَ أَعۡمَىٰٓۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿١٩﴾ ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ

ٱلۡمِيثَٰقَ ﴿٢٠﴾ وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخۡشَوۡنَ
رَبَّهُمۡ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ ﴿٢١﴾ وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ
وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدۡرَءُونَ
بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ﴾ (رعد، ۱۹-۲۲)

«پس آیا کسی که می‌داند که آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی خواهد بود که نابیناست، تنها خردمندان درک می‌کنند و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آنها دستور داده است و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می‌باشند و کسانی که به خاطر پروردگارشان شکیبایی می‌ورزند و نماز را چنانکه باید می‌خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، به گونهٔ پنهان و آشکار می‌بخشند و خرج می‌کنند و با انجام نیکیها، بدیها را از میان بر می‌دارند. عاقبت نیک (که بهشت است) از آن ایشان است.»

با اینکه بیشتر اوصاف فوق از قبیل : وفاداری، برقراری پیوند خویشاوندی، صبر و انفاق بیانگر جنبهٔ اخلاقی خردمندان است[1]، اما باید توجه داشت که خصوصیات فوق هم اخلاق مدنی و هم اخلاق ربانی می‌باشند که همزمان معنی عبادت و پرهیزگاری را در بر دارند. پس آنان به پیمان خدا وفا می‌کنند و درصدد انجام اموری بر می‌آیند که خداوند به آنان دستور داده است و انگیزهٔ آنها از انجام این امور، ترس و خشیت خدا است:

﴿ وَيَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ ﴾ (رعد، ۲۱)

«از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب، هراس دارند.»

و رضامندی خدا را در نظر دارند

﴿ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ ﴾ (رعد، ۲۲)

و در تمام مسائل مربوط به اخلاق و رفتار خود به پاداش الهی چشم امید دارند و از روز قیامت می‌ترسند. آخر الامر اینکه اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ عبادت را بخشی از اخلاق می‌دانستند؛ چرا که عبادت یعنی نسبت به عهد خدا وفادار بودن و سپاس

۱- *العباده فی الاسلام*، قرضاوی، ص ۱۲۳.

گفتن در مقابل نعمت و اعتراف به خوبیهایی که خدا داده است و احترام قائل شدن به کسی که شایستهٔ تعظیم و بزرگداشت است. این امور از ارزشهای اخلاقی محسوب می‌گردند[۱]. ایمان واقعی اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ باعث شده بود تا اخلاق آنان ربانی و الهی گردد و امید و آرزو داشتن به قیامت موجب استمرار و استحکام آن گردد و هدف نهایی آنان کسب رضایت و خشنودی و پاداش الهی بود. از این رو آنان برای رسیدن به چنین مقصودی، راستگویی و امانتداری و وفاداری به پیمانهایشان و صبر در برابر مشکلات و لبیک به ندای درماندگان و مهربان با کوچکترها و احترام به بزرگ‌ترها را پیشهٔ خود ساخته بودند و این رفتار نیک را در تمام امور زندگی رعایت می‌نمودند و انگیزه‌ای جز به دست آوردن رضای الله و پاداش نیک، نداشتند. خداوند نیز به آنان پاداش نیک داد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ فَوَقَىٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمِ وَلَقَّىٰهُمۡ نَضۡرَةً وَسُرُورًا ۝١١ وَجَزَىٰهُم بِمَا صَبَرُواْ جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴾ (انسان، ۱۱)

«به همین خاطر خداوند آنان را از شر و بلای آن روز محفوظ می‌دارد و ایشان را به خرمی و شادمان می‌رساند و در برابر صبری که نموده‌اند، خداوند بهشت و جامه ابریشمین را پاداششان می‌کند.»

اخلاق مؤمن از آنجا که معیار اخلاقش در انتخاب فضایل و ترک رذایل و آنچه درصدد آنجام آن بر می‌آید و یا از آن خودداری می‌نماید، امر و نهی خداوند است و وجدان و عقل عرف به تنهایی نمی‌توانند انسان را به سر منزل مقصود برسانند، عبادت مسحوب می‌گردد؛ چرا که وجدان نمی‌تواند معصوم و به دور از خطا باشد و چه بسا افراد و گروههایی که وجدان آنان به انجام کارهای زشت راضی شده است[۲]. عقل نیز به تنهایی کافی نیست؛ زیرا محاسبات عقل تحت تأثیر محیط، ظرفیتها، گرایشها و تمایلات قرار می‌گیرد. عرف نیز چنین حالتی دارد و در هر نسل و هر منطقه، عرف ویژه‌ای حاکم است، از این رو اخلاق انسان مؤمن، باید نشأت گرفته از منبع معصوم و تأثیرناپذیر از هر عاملی باشد.[۳]

۱- *الوسیطة فی القرآن کریم*، ص ۵۹۱.

۲- *الایمان و الحیاة*، قرضاوی، ص ۲۵۶.

۳- *الوسیطة فی القرآن کریم*، ص ۵۹۲.

اخلاق در تربیت نبوی امری همه جانبه و فراگیر بود که سایر امور مربوط به انسان و احساسات و اندیشه او را در بر می‌گرفت. مثلاً اخلاق نماز، فروتنی و خشوع، اخلاق سخن، پرهیز از یاوه‌گویی و بیهودگی اخلاق امور جنسی پایبندی به حدود و محرمات خدا و اخلاق رفتار با دیگران میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط است و اخلاق زندگی اجتماعی این است که امور اجتماعی جامعه با رایزنی و مشورت انجام بگیرند. اخلاق خشم نیز عبارت است از گذشت و بزرگواری. اخلاق برخورد با دشمن متجاوز نیز عبارت است از ایستادن در مقابل متجاوز. خلاصه اینکه هیچ امری از زندگی مسلمانان را نمی‌توان بدون فلسفه و اخلاق دانست. مگر اینکه اخلاقی وجود دارد که آن را تنظیم می‌نماید.

مفهوم اخلاق از دیدگاه قرآن این است که رعایت نمودن آن برای کسب رضایت خداوند است نه انسان مثلاً راستگویی، وفاداری، پرهیز از امور حرام در روابط جنسی، گذشت، بخشیدن و انتقام ستمگر، همه عبادتهایی هستند که برای خشنودی خدا و از روی ترس و تقوا انجام می‌گیرند. انجام این امور معامله‌ای نیستند که با بشر برای سود و زیان دنیوی انجام می‌گیرند؛ بلکه معامله‌ایست که برای رضایت خداوند انجام می‌گیرد[1]؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلْ تَعَالَوْا۟ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ۖ أَلَّا تُشْرِكُوا۟ بِهِۦ شَيْـًٔا ۖ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۖ وَلَا تَقْتُلُوٓا۟ أَوْلَٰدَكُم مِّنْ إِمْلَٰقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ ۖ وَلَا تَقْرَبُوا۟ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ۖ وَلَا تَقْتُلُوا۟ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَا تَقْرَبُوا۟ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ ۖ وَأَوْفُوا۟ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ بِٱلْقِسْطِ ۖ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۖ وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُوا۟ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۖ وَبِعَهْدِ ٱللَّهِ أَوْفُوا۟ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾ وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِى

۱-*دراسات قرآنیه*، ص ۱۳۹.

مُسْتَقِيمًا فَٱتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ (انعام، ۱۵۱-۱۵۳)

«بگو بیایید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان برای شما حرام نموده است : اینکه هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید. ما شما را و آنها را روزی می‌دهیم و به گناهان کبیره نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را که خداوند (ریختن خونش را) حرام کرده است، نکشید. اینها اموری هستند که خداوند به گونه موکد شما را بدانها توصیه می‌کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید و به مال یتیم جز به نحو احسن نزدیک مشوید تا آن گاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد و پیمانه و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانه مراعات دارید و ما هیچ کس را به انجام چیزی جز به اندازه تاب و توانش موظف نمی‌سازیم و هنگامی که سخنی گفتید، دادگری کنید هر چند خویشاوندان باشد و به پیمان خدا وفادار باشید. اینها چیزهایی است که خدا شما را به آنها توصیه می‌کند تا اینکه متذکر شوید و پند بگیرید. این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید و از راههای متفرق پیروی مکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد.»

این پیمان اخلاقی فراگیری است برای اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ و کسانی که از آنان برای رسیدن به رضایت خداوند، تبعیت می‌نمایند و این شیوهٔ اخلاقی، بخشی از عقیده است که نمی‌توان آنها را از هم جدا دانست.

امور مرتبط همه جوانب را در بر می‌گیرد و قرآن کریم نیز با بر شمردن آن به عنوان دین و عبادت و پاداش الهی و یا عذاب دردناک به آن اعتبار و اهمیتی فوق العاده بخشیده است و با تفکر و اندیشیدن در آیه‌های ذکر شده سورهٔ انعام به این نتیجه خواهیم رسید که شامل ضرورتهای پنجگانه است. (شامل چیزهایی که منافع دین و دنیای انسانها وابسته به آن است)[1]. هدف دعوت پیامبر اکرم ﷺ متوجه نمودن مردم به اهداف شریعت و محافظت بر ضرورتهای پنجگانه بود. آیه‌های فوق شامل موارد زیر هستند:

الف- توجه ویژه به ضرورتهایی که ضامن حفاظت دین می‌باشند؛ چنانکه فرمود:

۱- *الموافقات*، شاطبی، ج ۲، ص ۸.

﴿ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا ﴾

«که چیزی را انباز خدا نکنید»

و همچنین می‌فرماید:

﴿ وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ﴾

«و این راه راست من است؛ پس از آن پیروی کنید و از راههای مختلف پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده و دور می‌سازند.»

از آنجا که پایه و اساس هیچ دینی بر اساس شرک ورزیدن به خدا بنا نگردیده است، لذا خداوند، دستور داد تا تنها او را پرستش نمایند و از راه راست که باطل به آن راه ندارد، پیروی کنند و آنها را از پیروی راههای شیطانی بر حذر داشت؛ زیرا راههای شیطان، رویگردانی از دین خدا و پیروی از خواسته‌ها و امیال نفس و وسوسه‌های شیطان است[1] و پیامبر اکرم ﷺ با عمل نمودن به دین و جهاد نمودن در راه آن و دعوت دادن به آن از دین خدا پاسداری نمود.[2]

ب – حفاظت نفس انسانی؛ چنانکه فرمود:

﴿ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖ ﴾ (اسراء، ۳۱)

«فرزندانتان را از ترس فقر نکشید.»

﴿ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ ﴾ (اسراء، ۳۳)

«و نفسی را که خداوند کشتن آن را حرام نموده نکشید، مگر به حق.»

از این رو شریعت، قوانینی وضع نمود و راههایی پیشنهاد نمود که ضامن حفظ جانها بشود[3] مثلاً حرمت تعدی بر جان خود یا دیگران و مسدودکردن راههایی که به قتل می‌انجامند، مانند قصاص و پرداخت خونبها و تشویق به عفو در قصاص و غیره.[4]

۱- *مقاصد الشریعه*، دکتر محمد الیوبی، ص ۱۸۸.

۲- همان، ص ۱۹۴.

۳- *الموافقات*، ج ۴، ص ۲۷.

۴- *مقاصد الشریعه*، ص ۲۱۲.

ج – حفاظت نسل و پاسداری از نسب:

﴿ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ ﴾

«و به کارهای ناشایست خواه پوشیده باشند خواه آشکار، نزدیک مشوید.»

بزرگ‌ترین گناه و کار ناشایست، زنا است که خداوند در آیه‌ای دیگر، آن را فاحشه و کار زشت خوانده و فرموده است:

﴿ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ﴾ (اسراء، ۳۲)

حفاظت نسل از محورهای اساسی در زندگی و از اسباب آبادانی زمین است و با حفاظت نسل، توان رزمی امت رشد می‌یابد و دشمنان از آن بیمناک می‌شوند و نسل اسلامی، با حمایت و پشتیبانی از دین، مقام و منزلت واقعی خویش را به دست خواهد آورد و این عمل موجبات حفاظت از نسل و ناموس و آبرو و مالش را فراهم خواهد آورد. بنابراین، شریعت اسلام، پاسداری از نسل را مقرر داشته و از موانع سلامتی نسل بر حذر نموده و اصول و ضوابط مهمی در این مورد وضع کرده است.[1]

ح – حفاظت و پاسداری مال:

﴿ وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥ ﴾

(اسراء، ۳٤)

«و به مال یتیم جز به نحو احسن نزدیک نشوید تا آن گاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد.»

و فرموده است:

﴿ وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ ﴾ (انعام، ۱۵۲)

«و ترازو را به تمام و کمال دادگرانه مراعات دارید.»

تجاوز از نظر شریعت، از وسایل حفظ مال و تلف ننمودن آن است و حدود و قوانینی برای حفاظت مال از قبیل: حد دزدی، حد راهزنی، ضمانت و غرامت چیزهای تلف شده، مشروعیت دفاع از مال، نوشتن وامها و گواه گرفتن بر آن، شناساندن و اعلام اشیاء گمشده‌ای که پیدا شده‌اند و احکام دیگر در دوران مدنی وضع گردید.[2]

۱– همان، ص ۲۵۷.

۲– همان، ص ۲۸۷.

د – حفاظت عقل: حفاظت از عقل و خرد نیز مطلوب است؛ چون مکلف بودن به موارد یاد شده جز برای کسی که عقلش سالم است ممکن نیست و کسی که از نظر عقلی دچار مشکل گردد، نمی‌تواند عهده‌دار انجام این امور گردد. چنانکه فرمود : ﴿ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴾ «باشد که خرد ورزید» (و الله اعلم)[1]. از نظر اسلام انجام هر عملی که موجبات مختل گشتن عقل را فراهم آورده حرام است[2]. و این گونه قرآن کریم همزمان اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ را بر اساس عقاید و عبادات و اخلاق و مقاصد شریعت تربیت می‌نماید. اخلاق ربّانی از قرآن کریم با تأکید بر یگانه پرستی و بندگی خدا سرچشمه می‌گیرد. این تأکید اساسی است به حقایق و اصول این برنامه و آیین قرآنی که بدین صورت خلاصه می‌شوند:

۱- تنها خداوند منبع همه قوانین است و فقط او قانونگذار و تعیین‌کنندهٔ ارزشها و معیارهای اخلاقی است که با فطرت هماهنگ و با عقل سالم مطابقت دارند.

۲- اخلاق نه تنها دینی است که باید بدان پایبند بود؛ بلکه اصلی از اصول برنامهٔ الهی است و نمی‌توان آن را تنها به ارزشهای فردی و آداب اجتماعی و سلیقه‌های فرهنگی خلاصه نمود.

۳- اخلاق عبارتست از ارزشهایی اساسی در زندگی انسان که شایسته است به استقرار و ثبات آنها اهمیت داده شود تا طاغوتیان آن را کم اهمیت جلوه ندهند و آن را برحسب امیال و مصالح خود تطبیق ندهند.[3]

قرآن کریم حاوی بسیاری از آداب بی‌نظیر است که بالاترین رهنمودها را در زمینه فضایل و روابط فردی و اجتماعی ارائه می‌دهد؛ مثلاً، آیه‌های سورهٔ اسراء، جامع‌ترین و کامل‌ترین آیه‌هایی است که به بیان خصلتهای نیکو و زشت می‌پردازد:

﴿ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ﴿٢٣﴾ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ

۱- همان، ص ۱۸۹.

۲- همان، ص ۲۳۶.

۳- *المنهج القرآنی فی التشریع*، عبدالستار فتح سعید، ص ۴۲۵ - ۴۳۳.

ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ﴿٢٤﴾ رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا فِي
نُفُوسِكُمۡۚ إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا ﴿٢٥﴾
وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا ﴿٢٦﴾
إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا
﴿٢٧﴾ وَإِمَّا تُعۡرِضَنَّ عَنۡهُمُ ٱبۡتِغَآءَ رَحۡمَةٖ مِّن رَّبِّكَ تَرۡجُوهَا فَقُل لَّهُمۡ قَوۡلٗا
مَّيۡسُورٗا ﴿٢٨﴾ وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ
ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا ﴿٢٩﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ
وَيَقۡدِرُۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا ﴿٣٠﴾ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ
خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡـٔٗا كَبِيرٗا ﴿٣١﴾
وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ﴿٣٢﴾ وَلَا تَقۡتُلُواْ
ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا
لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ﴿٣٣﴾ وَلَا
تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ وَأَوۡفُواْ
بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡـُٔولٗا ﴿٣٤﴾ وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ إِذَا كِلۡتُمۡ وَزِنُواْ
بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلٗا ﴿٣٥﴾ وَلَا تَقۡفُ مَا
لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ
مَسۡـُٔولٗا ﴿٣٦﴾ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ
وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ﴿٣٧﴾ كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ
مَكۡرُوهٗا ﴾ (اسراء، ۲۳-۳۸)

«پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید هر گاه یکی از آن دو یا هر دویشان نزد تو، به سن پیری برسند، به آنان اف مگو

و بر سر ایشان فریاد مزن و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو و بال تواضع و مهربانی را برایشان فرود آور و بگو: پروردگارا! آنان را مرحمت فرما همان گونه که آنان در کوچکی مرا تربیت و بزرگ نموده‌اند. پروردگارتان آگاه‌تر بدان چیزهایی است که در درونتان می‌گذرد. اگر افراد شایسته و بایسته‌ای باشید او در حق توبه‌کاران همیشه بخشنده بوده است. حق خویشاوندان را و حق مستمند و وامانده در راه را بپردازید و به هیچ وجه اسراف مکن. بی‌گمان اسراف کاران برادران شیاطینند و شیاطین بسیار ناسپاس پروردگار خود هستند و اگر از آنان به خاطر انتظار رحمت پروردگارت که امید بدان داری، روی بگردانی با ایشان محترمانه و مهربانانه سخن بگو. دست خود را بر گردن خویش بسته مدار(بخیلی مکن) و آن را فوق‌العاده گشاده مساز که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت قرار گیری و سخت و غمناک گردی. بی‌گمان پروردگارت روزی هر کس را که بخواهد فراوان و گسترده می‌دارد و روزی هر کس را که بخواهد کم و تنگ می‌گرداند؛ چرا که خدا از بندگان خود آگاه و بیناست و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید،؛ ما آنان و شما را روزی می‌دهیم. بی‌گمان کشتن ایشان گناه بزرگی است و به زنا نزدیک نشوید که گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را، جز به حق، حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود به صاحب خون او قدرت داده‌ایم. ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند، بی‌گمان صاحب خون یاری‌شونده است و در مال یتیم تصرف نکنید مگر به شیوه‌ای که بهتر باشد تا اینکه یتیم به سن بلوغ می‌رسد و به عهد و پیمان خود وفا کنید؛ چرا که عهد و پیمان پرسیده می‌شود. هنگامی که چیزی را به پیمانه می‌زنید، آن را به تمام و کمال پیمانه کنید و با ترازوی درست (اشیاء را) وزن کنید که این کار سرانجام بهتر و نیکوتری دارد. از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی، بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد و در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو؛ چرا که تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و به بلندای کوهها برسی، همه این بدیها نزد پروردگارت زشت به شمار می‌رود.»

خداوند متعال، توحید و یگانه پرستیدن خدا را در رأس برنامه‌های اخلاقی قرار داده است؛ چرا که توحید سرمنشاء فضایل اخلاقی است و توحید موجبات عدالت، انصاف و راستگوبودن را فراهم می‌سازد همان‌گونه که اعراض و روی‌گردانی از توحید در مرحله نخست، سوء اخلاق ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که انسان از روی تکبر، از پذیرفتن

حق و پیروی پیامبران سرباز زند و یا بر مجادله به باطل برای چیره شدن و شهرت و تقلید از عرف و عادات جاهلی، بر اثر سوء اخلاق به وجود می‌آیند و انسان را از سعادت دنیا و آخرت باز می‌دارند.

آیه‌های بعدی، شیوه‌های اخلاقی متعددی را در مورد امور خانواده مانند: نیکی کردن به پدر و مادر و توصیه‌های لازم در این مورد که بیانگر اوج نیکوکاری و وفاداری هستند، نیکی کردن به خویشاوندان و انسانهای ناتوان و توصیه‌هایی در مورد امور مالی و نهی از اسراف و باده دستی و تشویق به انفاق و سخاوت با شیوه‌های معتدلانه را یادآور می‌گردد؛ چنانکه فرمود:

﴿ إِنَّ ٱلْمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخْوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِ ۖ وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورًا ﴾

(اسراء، ۲۷)

«بی‌گمان اسراف کاران، دوستان شیاطینند و شیاطین بسیار ناپسند پروردگار خود هستند.»

خداوند متعال نیز از آزمندی و بخل ورزیدن از انفاق با ارائه ی تصویری از این عمل زشت، نهی کرده است:

﴿ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ ﴾

«دست خویش را بر گردن خود بسته مدار.»

سپس قرآن کریم از کسانی که توانایی مالی برای کمک به دیگران ندارند می‌خواهد تا با سخن نیک و بهترین وجه با مستضعف برخورد کند.

﴿ وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ٱبْتِغَآءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴾

«و اگر از آنان به خاطر انتظار رحمت پروردگارت که امید بدان داری روی بگردانی با ایشان مهربانانه و محترمانه سخن بگو.»

و این توصیه‌ای بسیار مؤثر در بهبود روابط مردم با یکدیگر است؛ بلکه از بخششی که منت گزاردن و اذیت کردن به دنبال داشته باشد،خیلی بالاتر قرار داده شده است. سپس از دیگر مظاهر اخلاق بد مانند: سنگدلی، بی‌رحمی، نداشتن عطوفت و عاطفه و از قتل که نماد تمام رذائل اخلاقی است و به ویژه قتل دختران بی‌گناه سخن گفته شده است؛ چرا که قتل جنایتی هولناک است که پاداش آن قصاص است ولی اسلام بر آن

است تا بر اساس فضایل اخلاقی، مانع قتل و زنده به گور کردن دختران گردد و در این صدد بود تا این عقیده را که آنان دختران را باعث فقر می‌دانستند، از اذهان آنان بزداید، چنانکه می‌فرماید: ﴿ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡ ﴾ «ما شما را و آنها را روزی می‌دهیم.»

هدف اسلام از طرح فضایل اخلاقی، از بین بردن ارزشهای اجتماعی جاهلانه‌ای بود که در آن زمان رواج یافته بود.

همچنین آیه‌های فوق، از زنا نهی می‌کند. زنا، خیانتی اخلاقی است که اساس آن تجاوز و دست درازی به نوامیس و حرمتهاست و هدف آن، از بین بردن پاکدامنی و شرافت و بی‌اعتنایی به سایر ارزشهای والای انسانی است. مضامین آیه‌ها نیز امر به امانتداری و جدیت و فروتنی و نهی از خیانت و بیهوده‌کاری و تکبر است؛ مثلاً، به حفاظت مال یتیم تا وقتی که به رشد کامل خود برسد و به وفاداری و همچنین به رعایت تکمیل کیل وزن و ترازو فرمان می‌دهد که اینها نماد امانتداری هستند و عکس آن خیانت است و به جدیت وا می‌دارد و از تجسس افراد در اموری که جزو وظایف آنها نیست و از آن آگاهی ندارند باز می‌دارد:

﴿ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ﴾ (اسراء، ٣٦)

«از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی، بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرند.»

معنای واقعی بیهوده‌کاری یعنی مشغول شدن انسان به آنچه که از آن نهی شده است و تواضع و فروتنی باعث می‌شود که انسان حدود و قدر و منزلت خود را بشناسد و تکبر و غرور باعث می‌شود که انسان بر اساس جهالت و سبکسری و حماقت، دست درازی بکند:

﴿ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ﴾ (اسراء، ٣٧)

«و در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو؛ چرا که تو نمی‌توانی زمین را بشکافی وبه بلندای کوهها برسی.»

و در پایان فرمود:

﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِۗ وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ﴾ (اسراء، ۳۹)

«اینها از امور حکمت‌آمیزی است که پروردگارت به تو وحی کرده است و هرگز با خداوند معبود دیگری را انباز مکن.»

بدین صورت خداوند، این رهنمودها را حکمت نامید و آنها را با فرا خواندن به توحید و نهی از شرک به پایان رساند؛ چنانکه دعوت الهی با توحید آغاز گردید؛ زیرا ایمان آوردن به خدا، کلید تمامی خوبیها و محافظ آنها است و کفر ورزیدن به او، کلید و انگیزۀ هر بدی و شر است.[۱]

تربیت اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ بر اساس داستانهای قرآنی

داستانهای قرآنی سرشار از مواعظ و حکمتها و اصول عقیدتی و توجیهات اخلاقی و شیوه‌های عبرت‌آموز از سرگذشت امتها و ملتها می‌باشند. داستانهای قرآن، سرگذشت تاریخی محضی نیستند که فقط برای تاریخ‌نگاران اهمیت داشته باشند؛ چرا که داستانهای قرآنی سرشار از توحید، علم، خوبیهای اخلاقی، دلایل عقلی و تحلیل و یادآوری و گفتگوهای شگفت‌انگیز می‌باشند و برای اثبات این مدعا داستان حضرت یوسف را که در برگیرندۀ نکات اخلاقی ارزشمندی است، ذکر می‌نماییم و علمای اخلاق و دانشمندان گفته‌اند: «وضعیت امت، سامان نمی‌گیرد مگر با وجود مصلحان و مردان فعال و رهبران فاضلی که شرایط و اخلاق لازم را داشته باشند. پس اگر مصلح، پیامبری باشد؛ باید دارای چهل خصلتی باشد که علمای اخلاق و حکما بیان داشته‌اند و اگر پیامبر نباشد، نیازمند شرایط و خصلتهایی نیست که پیامبر دارای آن شرایط است؛ یوسف ؈ جامع صفات کامل و جمال پیامبران بود و از آنجا که یوسف ؈ هم پیامبر و هم پادشاه بود، بنابراین سیره ایشان برای خردمندان برای انتخاب افراد شایسته در امور مربوطه، الگویی مناسب است و با ختم سلسله پیامبران، سیزده خصلت از خصلتهایی که رهبر مدینه فاضله می‌بایست دارای آن باشد را بر می‌شماریم تا عبرتی

۱- *منهج القرآنی للتشریع*، ص ۴۳۳.

باشد برای کسانی که در قرآن می‌اندیشند و تذکری باشد برای کسانی که درصدد دستیابی به نیکیها هستند.[۱]

مهم‌ترین ویژگیهای رهبر مدینهٔ فاضله عبارتند از:

۱- پاکدامنی و کنترل مسائل شهوانی: تا بر خویشتن تسلط داشته باشد و قوای جسمی‌اش کامل گردد:

﴿ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلْفَحْشَآءَ ۚ إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُخْلَصِينَ ﴾ (یوسف، ۲۴)

«ما چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم، او از بندگان پاکیزه و برگزیدهٔ ما بود.»

۲- بردبار بودن به هنگام خشم تا بتواند خود را کنترل نماید:

﴿ قَالُوٓا۟ إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُۥ مِن قَبْلُ ۚ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِى نَفْسِهِۦ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ ۚ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا ۖ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴾ (یوسف، ۷۷)

«آنها (برادران یوسف) گفتند اگر او دزدی کرده است، برادری قبل از خود داشته که او نیز دزدی می‌کرده است. یوسف ناراحتی را درون خود پنهان کرد و نگذاشت از آن مطلع شوند. گفت: شما مقام و منزلت بدی دارید و خدا آگاه‌تر از چیزی است که بیان می‌دارید.»

۳- استفاده از نرم خوئی و تندخوئی در جای خود:

﴿ وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ٱئْتُونِى بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ ۚ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّىٓ أُوفِى ٱلْكَيْلَ وَأَنَا۠ خَيْرُ ٱلْمُنزِلِينَ ﴿٥٩﴾ فَإِن لَّمْ تَأْتُونِى بِهِۦ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِندِى وَلَا تَقْرَبُونِ ﴾ (یوسف، ۵۹-۶۰)

«و هنگامی که (با بار و بنه وتوشه) آنها را آماده ساخت، گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید مگر نمی‌بینید که من پیمانه را به تمام و کمال می‌دهم و بهترین

۱- *تفسیر القاسمی*، ج ۹، ص ۳۱۰.

میزبانم؟ و اگر او را نزد من نیاورید، هیچ گونه گندم و حبوباتی به شما نمی‌دهم و دیگر پیش من نیائید.»

بدین صورت با نرمی سخنان خود را آغاز کرد و با شدت، پایان داد.

٤- اعتماد به نفس با توکل به پروردگار:

﴿ قَالَ ٱجۡعَلۡنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلۡأَرۡضِۖ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٞ ﴾ (یوسف، ٥٥)

«گفت: مرا سرپرست اموال و محصولات زمین کن؛ چرا که من بسیار حافظ و نگهدار و بس آگاه (از مسائل اقتصادی و کشاورزی) می باشم.»

٥- قوت حافظه: تا بتواند گذشته را به یاد بیاورد و سیاستها را کنترل کند و امور مردم را بداند:

﴿ وَجَآءَ إِخۡوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَعَرَفَهُمۡ وَهُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ﴾

(یوسف، ٥٨)

«و برادران یوسف به پیش یوسف آمدند و ایشان را شناخت، ولی آنان وی را نشناختند.»

٦- توانمندی قوه مخیله و تصور: تا بتواند امور را به طور کامل، واضح و روشن بازگو نماید:

﴿ إِذۡ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيۡتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوۡكَبٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ رَأَيۡتُهُمۡ لِي سَٰجِدِينَ ﴾ (یوسف، ٤)

«آن گاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره و همچنین خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند.»

٧- آمادگی برای کسب دانش و دوست داشتن و مسلط بودن بر آن:

﴿ وَٱتَّبَعۡتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۚ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشۡرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۚ ذَٰلِكَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ عَلَيۡنَا وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ ﴾ (یوسف، ٣٨)

«و من از آئین پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام. ما را نسزد که چیزی را انباز خدا کنیم. این لطف خداست در حق ما و در حق همه مردمان ولیکن بیشتر مردمان سپاسگزاری نمی‌کنند.»

﴿ رَبِّ قَدۡ ءَاتَيۡتَنِي مِنَ ٱلۡمُلۡكِ وَعَلَّمۡتَنِي مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِۚ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَنتَ وَلِيِّۦ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴾ (یوسف، ۱۰۱)

«پروردگارا! تو بخشی از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خوابها آگاه ساخته‌ای. ای آفریدگار آسمان و زمین! تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی. مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.»

۸- برخورد شفقت‌آمیز با ضعفا: چنانکه، با آن دو جوانی که با او در زندان بودند، با فروتنی رفتار نمود و آنان را چنین خطاب قرار داد:

﴿ يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ﴾ (یوسف، ۳۹)

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهتراند یا خدای یگانه چیره.»

و در امور دین و دنیایشان با آنها گفتگو کرد:

﴿ قَالَ لَا يَأۡتِيكُمَا طَعَامٞ تُرۡزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأۡتُكُمَا بِتَأۡوِيلِهِۦ قَبۡلَ أَن يَأۡتِيَكُمَاۚ ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيٓۚ إِنِّي تَرَكۡتُ مِلَّةَ قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ﴾ (یوسف، ۳۷)

«گفت پیش از آنکه جیره غذایی شما به شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت.»

و گفت : من از کیش گروهی دست کشیده‌ام که به خدا ایمان نمی‌آورند و روز واپسین را قبول ندارند.

آنها نیز سخنان او را تایید نمودند؛ چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿ وَدَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجۡنَ فَتَيَانِۖ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَعۡصِرُ خَمۡرٗاۖ وَقَالَ ٱلۡأٓخَرُ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَحۡمِلُ فَوۡقَ رَأۡسِي خُبۡزٗا تَأۡكُلُ ٱلطَّيۡرُ مِنۡهُۖ نَبِّئۡنَا بِتَأۡوِيلِهِۦٓۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴾ (یوسف، ۳٦)

«دو جوان، همراه یوسف زندانی شدند؛ یکی از آن دو گفت: من درخواب دیدم (که انگور برای) شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من درخواب دیدم که نان بر

سر دارم و پرندگان از آن می‌خورند، ما را از تعبیر آن آگاه کن که تو را از زمره نیکوکاران می‌بینیم.»

۹- عفو و گذشت با وجود قدرت انتقام:

﴿ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ ۖ يَغْفِرُ ٱللَّهُ لَكُمْ ۖ وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴾ (یوسف، ۹۲)

«و گفت : امروز هیچ‌گونه سرزنش و توبیخی نیست به شما در میان نیست خداوند شما را می‌بخشاید؛ چرا که او مهربان‌ترین مهربانان است.»

۱۰- اکرام و بزرگداشت فامیل و خویشاوندان:

﴿ ٱذْهَبُواْ بِقَمِيصِي هَٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾ (یوسف، ۹۳)

«این پیراهن مرا با خود ببرید و آن را بر چهره او (پدرم) بیندازید تا بینا گردد و همه خانواده خود را نزد من بیاورید.»

۱۱- قوت بیان و شیوایی در تعبیر خواب پادشاه و جذب دلهای راعی و رعیت : و این فصاحت نشأت گرفته از علم و دانش خدادادی بود:

﴿ فَلَمَّا كَلَّمَهُۥ قَالَ إِنَّكَ ٱلْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴾ (یوسف، ٥٤)

«وقتی که با او صحبت نمود گفت: از امروز تو در پیش ما بزرگوار و مورد اطمینان و اعتمادی.»

۱۲- فراست و حسن تدبیر:

﴿ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنۢبُلِهِۦٓ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴾ (یوسف، ٤٧)

«گفت باید هفت سال پیاپی بکارید و آنچه را که درو می‌کنید، جز اندکی که می‌خورید در خوشه نگاه دارید»

شکی نیست که رابطهٔ داستانهای قرآنی با اخلاق، رابطه‌ای استوار و محکم است؛ زیرا اهداف داستانهای قرآنی علاوه بر تذکر و تشویق به اخلاق والا که برای فرد، خانواده، جماعت، دولت، ملت و تمدن مفید باشد. منع نمودن از اخلاق نادرست و ناشایستی است که سبب نابودی و فروپاشی امتها و ملتها می‌شود. اصحاب و یاران

پیامبر اکرم ﷺ بر اساس تعالیم ایشان که مبنای آن آموزه‌های قرآنی بود، زندگی خویش را سپری می‌نمودند. ذکر چنین تعالیمی، بخشی از اخلاق قرآنی بود که آن را به عنوان مثال ارائه دادم و قصد بررسی کامل و همه جانبه آن را نداشتم. طبعاً سنت و رهنمود پیامبر اکرم ﷺ نیاز به تفصیل و بیان بیشتری دارد و برنامهٔ نبوی و قرآنی در مورد اخلاق، شیوه‌ای بی‌نظیر و شگفت‌انگیز است؛ چون این شیوه از سوی پروردگار جهانیان و دارای ویژگیهای منحصر به فرد است. برخی از ویژگیهای آن عبارتند از:

۱- منبع کامل اخلاق در برنامه ربانی توسط قرآن و سنت نماد پیدا کرده و حدود خصلتهای پسندیده و ناپسند، بیان شده است.

۲- آنچه رفتار را کنترل می‌نماید و علم و آگاهی می‌آفریند، امید داشتن به پاداش خدا و سرای آخرت است.

۳- الگوی عملی که پایهٔ تربیت اخلاقی به شمار می‌رود، با کامل‌ترین مفاهیم خود در پیامبر اکرم ﷺ نماد پیدا کرده است[۱]. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾ (قلم، ٤)

«تو داری خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.»

برنامه و شیوهٔ نبوی برگرفته از کتاب خدا، به اخلاق اهمیت بزرگی داده و با شیوه‌های گوناگون به تمسّک به فضائل اخلاقی تشویق نموده است و از ارتکاب زشتیهای اخلاقی و انواع آن بر حذر داشته است و نگرش قرآن به اخلاق از نگرش آن به جهان وزندگی و انسان سرچشمه می‌گیرد؛ پس از اگر عقاید، ارکان و پایه‌های بنای با شکوه جامعهٔ اسلامی را تشکیل می‌دهند و قوانین شرعی خشت این بنا و راههای ورودی آن شمرده می‌شوند؛ اخلاق نیکو نیز شکوه و رونق را به این بنای بلند می‌بخشد و به آن رنگ خدایی و ممتاز می‌دهد و اگر عقیدهٔ اسلامی ریشه‌های درخت پر شاخ و برگ اسلام را تشکیل می‌دهند و شریعت و قوانین اسلامی نماد شاخه‌ها و شکوفه‌های آن هستند؛ اخلاق نیز میوه‌های رسیده و سایه‌های آرام‌بخش و منظرهٔ زیبا و دلکش آن می‌باشند.[۲]

۱- *الوسیطة فی القرآن کریم*، ص ۶۰۳.

۲- *المنهاج القرآنی للتشریع*، ص ۴۲۵.

پیامبر اکرم ﷺ در تربیت اصحاب و یارانش اثرگذار و اثرپذیر بود تا اخلاق از دایره تئوریک به واقعیت اجرایی متحول شود، خواه مسئله، قضیه‌ای اعتقادی باشد مانند مدنظر داشتن خدا و امید داشتن به آخرت یا قضیه‌ای عبادی مانند شعائری که برای تربیت وجدانها و صیقل دادن اراده‌ها و پاکیزه کردن نفسها انجام می‌گیرند و با تکامل دعوت اسلامی و رسیدن آن به حکومت، انگیزه‌ای در درون مسلمانان ایجاد گردید که موجب پایبندی او می‌گردید و آنها عبارتند بودند از:

الف– قانونگذاری: جهت پاسداری از ارزشهای اخلاقی مانند حدود و قصاص که فرد و جامعه را از تجاوز بر جان ومال دیگران (با قتل و سرقت) و تجاوز به آبرو و حیثیت مردم (با زنا و تهمت‌زدن) و تجاوز بر خویشتن (به وسیلهٔ شراب و سایر مواد مست‌کننده) باز می‌داشت، وضع گردید.

ب – قدرت بازدارندهٔ جامعه: این قوه در جامعه بر اساس امر به معروف و نهی از منکر و حس خیرخواهی مؤمنان و مسئولیت‌پذیری آنان در برابر یکدیگر شکل گرفت و خداوند نیز این مسئولیت را در ردیف عبادتهایی مانند زکات و نماز و اطاعت از خدا و پیامبر اکرم ﷺ ذکر نموده است.

﴿ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرۡحَمُهُمُ ٱللَّهُۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴾ (توبه، ۷۱)

«مردان و زنان مؤمن برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند و نماز را چنانکه باید می‌گزارند و زکات را می‌پردازند و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانی اند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند. خداوند توانا و حکیم است.»

خداوند نیز امر به معروف و نهی از منکر را عنصر و عامل اصلی برتری این امت بر سایر امتها دانسته است:

﴿ كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ۗ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ ٱلْكِتَـٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم ۚ مِّنْهُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْفَـٰسِقُونَ ﴾ (آل عمران، ۱۱۰)

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است، ولی تنها عده کمی از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق هستند.»

و این سلطه و قدرت و اثر آن در دوران مدنی آشکار گردید.

ج – سلطه دولت اسلامی: بعد از اینکه تشکیل دولت اسلامی نیازی ضروری به نظر می‌رسید، بر پایه‌های محکم اخلاقی تأسیس گردید که بدانها پایبند بود تا بتواند آنها را در میان سایر افراد و نهادهای زیر مجموعهٔ خویش به اجرا در آورد و این عمل را از وظایف مهم خود و دلیل مشروعیت خویش می‌دانست.[1]

سعی و تلاش پیامبر اکرم ﷺ در جهت تربیت اصحاب و یارانش در مکه نتایج و ثمرات خویش را داد و بیست و اندی از اصحاب و یاران ایشان بعد از توسعه دعوت و پیشرفت چه در زمان حیات ایشان و چه بعد از وفات، مسئولیتهای مهم فرماندهی رهبری را به عهده گرفتند و رهبران بزرگ دین اسلام گردیدند و بیست نفر دیگر، بیشتر آنان یا شهید شدند یا در زمان پیامبر اکرم ﷺ چشم از جهان فرو بستند. بدین صورت بزرگ‌ترین شخصیتهای امت، به طور مطلق، از میان مسلمانان صدر اسلام بودند. نه نفر از آنان به بهشت مژده داده شدند که بعد از پیامبر اکرم ﷺ برترین افراد امت به شمار می‌آیند و برخی از آنها نمونه‌هایی بودند که با جان فداییها در ساختن تمدن بزرگ اسلامی سهیم شدند مانند: عمار بن یاسر، عبدالله بن مسعود، ابوذر، جعفر بن ابی طالب و دیگران ﷺ. همچنین یکی دیگر از مسلمانان صدر اسلام بزرگ‌ترین زن امت، خدیجه رضی الله عنها می‌باشد و نمونه‌های والای دیگر از زنان مانند: ام فضل ابن حارث، اسماء ذات النطاقین، اسماء بنت عمیس و دیگران نیز بودند.

به هر حال پیامبر اکرم ﷺ تربیت عقیدتی، روحی، عقلی و اخلاقی اصحاب و یاران خویش را بر عهده داشت و بر این اساس آنها پیشگامان و راهنمای امت به شمار

۱- همان، ص ۴۳۳.

می‌روند[۱]. رسول خدا ﷺ به تزکیه و تربیت آنها می‌پرداخت و آنان را از عقاید و آلودگیهای دوران جاهلیت دور می‌نمود؛ پس اگر شخص مسلمانی که موفق شده است یک بار پیامبر اکرم ﷺ را در دوران زندگی‌اش ببیند، فضل صحبت را دریافته است؛ حال کسی که روزانه همراه او بوده و از او دانش فرا می‌گرفته و از نور وجودش منور و عطرآگین می‌شده و از کلامش انرژی می‌گرفته و زیر نظر وی تربیت شده است، چگونه خواهد بود![۲]

۱- *التربه القیادیه*، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲- همان، ج۱، ص ۲۰۲-۲۰۳.

بخش سوم:

دعوت آشکار و روشهای مشرکان در مبارزه با آن

فصل اول
آشکار ساختن دعوت

بعد از اقدامات ارزندۀ پیامبر اکرم ﷺ در راستای تربیت اصحاب و یارانش و تربیت نمودن آنان بر پایه‌های عقیدتی، عبادی و اخلاقی وقت آشکار کردن دعوت با نزول این آیه‌ها فرا رسید:

﴿ فَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُعَذَّبِينَ ٢١٣ وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥ فَإِنۡ عَصَوۡكَ فَقُلۡ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تَعۡمَلُونَ ﴾

(شعرا، ۲۱۳ – ۲۱۶)

«به جز خدا، معبودی را به فریاد مخوان و پرستش مکن که (اگر چنین کنی) از زمره عذاب شوندگان خواهی بود و خویشاوندان نزدیک خود را بترسان و بال (محبت و مودت) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستران و اگر آنان از فرمان تو سرکشی کردند بگو من از کار شما بیزارم.»

پیامبر اکرم ﷺ خاندانش را جمع کرد و آشکارا آنها را به ایمان آوردن به خدای یکتا فرا خواند و از عذاب سخت و آتش جهنم آنان را ترساند و از آنان خواست تا با انجام اعمال نیک خود را آتش جهنم برهانند.[1]

از ابن عباس روایت است که وقتی آیه ﴿ وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ﴾ «و اینک خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده» نازل شد پیامبر اکرم ﷺ بر کوه صفا بالا رفت و فریاد برآورد: «ای بنی قمر! ای بنو عدی! و تمام تیره‌های قریش را صدا زد تا اینکه جمع شدند و اگر کسی نمی‌توانست بیاید، فرستاده‌ای را می‌فرستاد تا ببیند چه خبر است. ابولهب آمد و مردان زیادی از قریش آمدند. رسول خدا فرمود: اگر به شما خبر دهم که لشکری از آن طرف دره قصد یورش به شما را دارد، سخن مرا باور می‌کنید؟ گفتند:

۱- *رسالة الانبياء*، عمر احمد عمر، ج ۳، ص ۴۶.

می‌پذیریم؛ چون از شما سخن دروغی نشنیده‌ایم! گفت : عذابی سخت پیش رو دارید. ابولهب گفت: هلاک شوی، آیا به خاطر این ما را در اینجا گرد آورده‌ای؟!

در جواب ابولهب این سوره نازل شد:

﴿ تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ... ﴾ (مسد)

«خشکیده باد دو دست ابولهب و خشکیده شد ... .»

در روایتی دیگر آمده است که سایر طوایف قریش را قبیله به قبیله خطاب کرد و گفت : خودتان را از آتش نجات دهید و در آخر گفت: ای فاطمه! خودت را از آتش نجات بده؛ زیرا من در برابر خداوند هیچ گونه حمایتی از تو نمی‌توانم بکنم! تنها حقی که شما بر من دارید، حق خویشاوندی است که من نیز آن را رعایت می‌کنم.[۱]

افراد قبیلهٔ قریش، انسانهایی واقع‌گرا و جدی بودند و با مردی روبرو شده بودند که راستگویی و امانتداری او را تجربه کرده بودند، آن هم در حالتی که او تمامی جوانب را مدنظر داشت و در نظر می‌گرفت و آنان فقط یک جنبه را در نظر داشتند؛ پس انصاف و هوشیاری ایشان آنها را به تصدیق وی وادار نمود و مجبور شدند که تاییدش کنند از این رو یک صدا گفتند: آری.

وقتی این مرحله طبیعی و ابتدایی تمام شد و گواهی شنوندگان تحقق پذیرفت، پیامبر اکرم ﷺ گفت: من شما را از عذابی که پیش رو دارید، بیم می‌دهم. او با این سخن در حقیقت جایگاه نبوت را به آنها شناساند و آنان را با ویژگیها و حقایق پنهان و علوم و معارف نبوی آشنا کرد و این سخن ایشان، موعظه و هشداری بود که با چنان حکمت و شیوایی بیان گردید که در تاریخ ادیان و نبوتها بی‌سابقه است. آن حضرت بسیار ساده و رسا و از نزدیک‌ترین راه ممکن، رسالتش را ابلاغ نمود. همگی ساکت شدند[۲]. اما ابولهب گفت : برای همیشه هلاک و نابود شوی، برای همین، ما را گرد آورده بودی؟ و با این کار پیامبر اکرم ﷺ پایه‌های تبلیغ و اعلام را برای امت بنا نهاد و جای بلندی را که کوه بود، انتخاب نمود و این کاری است که در عصر ما توسط ایستگاههای فرستندگی برای پخش صدا، انجام می‌گیرد. همچنین رسول خدا برای دعوت خود اساس و پایه محکمی همانند راستگویی انتخاب نمود و کسانی که اطلاع‌رسانی جزو وظایف آنان

۱- *بخاری*، کتاب التفسیر، سورهٔ شعرا، ج ۸، ص ۵۰۱.

۲- *رسالة الانبياء*، عمر احمد عمر، ج ۳، ص ۴۶.

است، بر این نکته آگاهند که ارتباط برقرار کردن با مردم به قصد اطلاع‌رسانی به آنها یا دعوت دادن آنها باید بر اساس اصل اعتماد میان گوینده و مخاطبان باشد و محتوای پیام نیز باید حقیقت و راست باشد و دروغ در آن جایگاهی نداشته باشد[1]. طبیعی است که پیامبر اکرم ﷺ باید دعوت علنی و آشکار را با هشدار دادن خویشاوندان نزدیکش آغاز می‌نمود؛ زیرا مکه سرزمینی بود که روح قبیله‌گرایی در آن عمیق و ریشه‌دار بود و آغاز دعوت از خویشاوندان نزدیک به ایشان در راستای تحقق اهداف رسالت کمک می‌نمود. همچنین باید دعوت در شهر مکه که مرکز مهم دینی به حساب می‌آمد، اثر ویژه‌ای می‌داشت تامردمان این شهر مهم هر چه سریعتر به اسلام ایمان می‌آوردند و از طرفی دیگر نیز قریش اثر مهمی بر دیگر قبیله‌های عرب داشت. البته این بدان معنی نیست که اسلام برای قریش آمده بود؛ بلکه دعوت اسلام، اولین گام در راستای تحقق رسالت جهانی اسلام بود[2]؛ چنانکه خداوند فرمود:

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (انبیاء، ۱۰۷)

«(ای پیغمبر) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.»

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾ (سباء، ۲۸)

«و ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای همه مردم تا مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی ولیکن اکثر مردم بی‌خبرند.»

بعد از اینکه دعوت مراحل فرایند خویش را طی نمود و به دعوت خویشاوندان منحصر نماند، پیامبر اکرم ﷺ درصدد دعوت هر کس و هر قبیله و شهری بر آمد و در انجمنها و مجالس آنها می‌آمد و در موسم و مواقف حج نیز دعوت می‌داد و به هر غلام و آزاد و قوی و ضعیف و ثروتمند و فقیری که روبرو می‌شد، او را دعوت می‌داد[3] و شروع این مرحله با نازل شدن این آیه آغاز گردید:

۱- *الحرب النفیسه ضد الاسلام*، عبدالوهاب، کحیل، ص ۱۲۱.

۲- *دراسة فی السیره*، عماد الدین خلیل، ص ۶۶.

۳- *رسالة الانبیاء*، ج ۳ ، ص ۴۸-۴۹.

﴿ فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ﴿٩٤﴾ إِنَّا كَفَيۡنَٰكَ ٱلۡمُسۡتَهۡزِءِينَ ﴿٩٥﴾ ٱلَّذِينَ يَجۡعَلُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدۡرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴾

(حجر، ۹۴-۹۷)

«پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان دستور داده می‌شوی و به مخالفت مشرکان اعتنا مکن. ما، تو را از استهزاکنندگان مصون و محفوظ می‌داریم، آنانی که معبود دیگری را همراه خدا قرار می‌دهند، به زودی خواهند دانست و ما می‌دانیم که سینه‌ات از آنچه می‌گویند، تنگ می‌شود.»

کفار در مقابل دعوت آشکار، درصدد ایجاد سد راه، رویگردانی، تمسخر، آزار دادن، تکذیب و توطئه ی برنامه‌ریزی شده برآمدند بنابراین، نبرد میان پیامبر اکرم ﷺ و یارانش از یک طرف و میان بزرگان و رهبران بت پرست از طرف دیگر شدت گرفت و مردم مکه اخبار این کشمکش و نبرد را به اقصی نقاط جزیره عربستان انتقال می‌دادند و این عمل از آنجا که سرسخت‌ترین دشمنان اسلام در میان قبیله‌ها سخن نادرستی شایع می‌کردند به نفع دعوت اسلام از مردم، ادعاها و گفته‌های رهبران کفر و شرک را نمی‌پذیرفتند. خبر نبوت پیامبر اکرم ﷺ و این حادثهٔ بزرگ به گونه‌ای شایع شده بود که در همه جا و در هر مجلس و منزل، از آن سخن می‌گفتند. بزرگ‌ترین اعتراضات رهبران شرک، متوجه توحید و ایمان به معاد و رسالت پیامبر و یگانه بودن خداوند متعال و ایمان داشته به روز قیامت و قرآن کریم بود.

مهم‌ترین اعتراضات مشرکان و پاسخ آنها به طور مشروح بیان می‌شود:

۱- **شرک ورزیدن به خدا :** کافران مکه منکر این موضوع که خداوند آنها و تمام موجودات را آفریده است، نبودند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾ (لقمان، ۲۵)

«هر گاه از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند خدا. بگو ستایش خدا را سزاست، ولی اکثر آنان نمی‌دانند.»

آنها بتها را پرستش می‌کردند و گمان می‌بردند که بتان، آنان را به خدا نزدیک می‌نماید:

﴿ أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ﴾ (زمر، ۳)

«هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه، برای خدا است و بس. کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را بر می‌گیرند. (می‌گویند :) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. خداوند روز قیامت میان ایشان دربارۀ چیزی که در آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. خداوند دروغگوی کفرپیشه را هدایت و رهنمون نمی‌کند.»

مردم مکه در اصل بت‌پرست نبودند؛ بلکه بت‌پرستی از ملتهای همسایه به آنها رسیده بود بنابراین، با انکار و تعجب از دعوت توحید، استقبال کردند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَعَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٞ مِّنۡهُمۡۖ وَقَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٞ كَذَّابٌ ٤ أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ ٥ وَٱنطَلَقَ ٱلۡمَلَأُ مِنۡهُمۡ أَنِ ٱمۡشُواْ وَٱصۡبِرُواْ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمۡۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٞ يُرَادُ ٦ مَا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِي ٱلۡمِلَّةِ ٱلۡأٓخِرَةِ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا ٱخۡتِلَٰقٌ ﴾ (ص، ٤-٧)

«در شگفتند از اینکه بیم دهنده‌ای از خودشان به سویشان آمده است و کافران می‌گویند: این جادوگر بسیار دروغگویی است. آیا او به جای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این چیز شگفتی است. سرکردگان ایشان راه افتادند که بروید و بر خدایان خود ثابت و استوار باشید. این همان چیزی است که خواسته می‌شود. ما در آئین دیگری، این را نشنیده‌ایم، این جز دروغ ساختگی نیست.»

تفکر آنها نه تنها در مورد خداوند بلکه در مورد رابطه خدا با آفریدگانش، تفکری نادرست بود؛ زیرا گمان می‌کردند که خداوند همسری از جنها دارد و فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند! از این رو آیه‌های قرآن نازل می‌شد و بیان می‌کرد که جنها و فرشتگان مخلوق خدا هستند، همانطور که انسان نیز مخلوق خدا است و او کسی را به فرزندی بر نگرفته و همسری ندارد:

﴿ وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلۡجِنَّ وَخَلَقَهُمۡۖ وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتِۭ بِغَيۡرِ عِلۡمٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ١٠٠ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٞ وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٞۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴾ (انعام، ۱۰۰-۱۰۱)

«فرشتگان و اهریمنان را شرکاء خدا می‌سازند، در حالی که خداوند خود آنان و همه ملائکه و شیاطین را آفریده است. خداوند منزه و به دور از این صفاتی است که او را بدانها توصیف می‌کنند. خدا کسی است که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد در حالی که او همسری ندارد؟ و همه چیز را آفریده و او آگاه از هر چیز است.»

همچنین بر اساس مضامین آیه‌های قرآن، این موضوع اثبات می‌گردد که جنها به بندگی خداوند اقرار می‌کنند و این مطلب را که رابطه‌ای نژادی و نسبی میان آنها و خدا وجود دارد، انکار می‌نماید:

﴿ وَجَعَلُواْ بَيۡنَهُۥ وَبَيۡنَ ٱلۡجِنَّةِ نَسَبٗاۚ وَلَقَدۡ عَلِمَتِ ٱلۡجِنَّةُ إِنَّهُمۡ لَمُحۡضَرُونَ ﴾ (صافات، ۱۵۸)

«آنان معتقد به خویشاوندی و نزدیکی میان خدا و جنیان هستند، در صورتی که جنیان می‌دانند که خودشان و(مشرکان در صورت شرک ورزی) احضار می شوند.»

و قرآن از مشرکان می‌خواست که از حق پیروی نمایند و از روی گمان و خیال سخن نگویند:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ تَسۡمِيَةَ ٱلۡأُنثَىٰ ٢٧ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا ﴾ (نجم، ۲۷-۲۸)

«کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را با نامهای زنان، وصف و نامگذاری می‌کنند. ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و ظن و گمان هم از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند.»

همچنین آیه‌های قرآن به این موضوع می‌پردازند که معقول نیست که خداوند به مشرکان فرزند پسر بدهد و خود دخترانی داشته باشد (دختران از نظر مشرکان ارزش کمتری از پسران داشتند):

﴿ أَفَأَصۡفَىٰكُمۡ رَبُّكُم بِٱلۡبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًاۚ إِنَّكُمۡ لَتَقُولُونَ قَوۡلًا عَظِيمٗا ﴾ (اسراء، ۴۰)

«آیا پروردگارتان پسران را ویژه شما کرده است و از فرشتگان، دخترانی را خاص خود کرده است. واقعاً شما سخن بسیار عظیمی بیان می دارید.»

و به مشرکان خاطرنشان می‌سازد که مسئول گفته‌های بی‌دلیل خود، خواهند بود:

﴿ وَجَعَلُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمۡ عِبَٰدُ ٱلرَّحۡمَٰنِ إِنَٰثًاۚ أَشَهِدُواْ خَلۡقَهُمۡۚ سَتُكۡتَبُ شَهَٰدَتُهُمۡ وَيُسۡـَٔلُونَ ﴾ (زخرف، ۱۹)

«آنان فرشتگان راکه بندگان خدای مهربانند، مؤنث به شمار می‌آورند. آیا ایشان به هنگام آفرینش فرشتگان حضور داشته و خلقشان را مشاهده نموده‌اند؟ اظهار و گواهی ایشان ثبت و ضبط می‌شود و بازخواست می‌گردند.»

۲- انکار روز قیامت: مشرکان پس از اینکه پیامبر اکرم ﷺ آنان را به ایمان در مورد معاد دعوت نمود، آنان به استهزاء و تکذیب پیامبر اکرم ﷺ پرداختند:

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ هَلۡ نَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ يُنَبِّئُكُمۡ إِذَا مُزِّقۡتُمۡ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمۡ لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍ ۝٧ أَفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِۦ جِنَّةُۢۗ بَلِ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ فِي ٱلۡعَذَابِ وَٱلضَّلَٰلِ ٱلۡبَعِيدِ ﴾

(سبا، ۷-۸)

«کافران می‌گویند: آیا مردی را به شما بنماییم که شما را خبر می‌دهد از اینکه هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد، آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید. آیا او بر خدا دروغ می‌بندد یا نوعی دیوانگی دارد؛ بلکه کسانی که به آخرت ایمان ندارند، گرفتار عذاب و گمراهی عمیقی هستند.»

مشرکان زنده شدن مردگان را انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند:

﴿ وَقَالُوٓاْ إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ﴾ (انعام، ۲۹)

«و آنان می‌گویند: زندگی تنها همین زندگی دنیای ما است و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم.»

(و قیامت و دوزخ و بهشتی در میان نیستـ) و بر این باور غلط خود با تاکید سوگند یاد می‌کنند:

﴿ وَأَقْسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ ۙ لَا يَبْعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُ ۚ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِى يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَـٰذِبِينَ ﴾

(نحل، ۳۸-۳۹)

«موکّدانه به خدا سوگند یاد می‌کنند که خداوند هرگز کسی را که می‌میرد، زنده نمی‌گرداند. آری، وعدهٔ خدا قطعی است ولیکن بیشتر مردمان نمی‌دانند تا اینکه برای ایشان روشن گرداند چیزی را که درباره آن اختلاف می‌ورزند و اینکه کافران بدانند که ایشان دروغگویند.»

آنها می‌گفتند اگر پدران ما را زنده کنید، قبول می‌کنیم که قیامت و رستاخیزی وجود دارد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَقَالُواْ مَا هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهْرُ ۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُنَا بَيِّنَـٰتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱئْتُواْ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾ قُلِ ٱللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴾

(جاثیه، ۲٤-۲۷)

«منکران رستاخیز می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی‌سازد. آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی نمی‌گویند؛ بلکه تنها گمان می‌برند و تخمین می‌زنند. هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود در برابر آنها دلیلی جز این ندارد که می‌گویند

اگر راست می‌گویید پدران و نیاکان ما را زنده کنید و بیاورید. بگو : خداوند شما را زنده می‌کند، سپس شما را می‌میراند، سپس در روز قیامت که در آن تردیدی نیست شما را گرد می‌آورد ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.»

مالکیت و حاکمیت انسانها و زمین از خدا است و آن روز که قیامت بر پا می‌شود باطل‌گرایان زیان می‌بینند و فراموش کرده‌اند که آن کسی که برای نخستین بار آنها را آفریده است، تواناست که آنها را در روز قیامت زنده کند.[1]

مجاهد و دیگران گفته‌اند: ابی بن خلف در حالی که استخوانی فرسوده و پوسیده‌ای به دست داشت و آن را کاملاً خرد می‌کرد و به باد می‌داد، نزد رسول خدا آمد و گفت : ای محمد! آیا گمان می‌برید که خداوند این را زنده می‌نماید؟ پیامبر اکرم ﷺ گفت: آری،خداوند تو را می‌میراند، سپس زنده می‌کند و در دوزخ حشر می‌گرداند. آن گاه این آیات نازل گردید:[2]

﴿ أَوَلَمۡ يَرَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقۡنَٰهُ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ ۝٧٧ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلٗا وَنَسِيَ خَلۡقَهُۥۖ قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ ۝٧٨ قُلۡ يُحۡيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلۡقٍ عَلِيمٌ ﴾

(یس، ۷۷-۷۹)

«آیا انسان ندیده است که ما او را از نطفه ناچیزی آفریده‌ایم و هم اینک او پرخاشگری است که آشکارا به پرخاش بر می‌خیزد و برای ما مثال می‌زند و آفرینش خود را فراموش می‌کند و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوانهایی را که پوسیده و فرسوده‌اند زنده کند. بگو کسی که او را آفریده است، دوباره زنده می‌گرداند و او بس آگاه از همه آفریدگان است.»

شیوه‌های قرآن کریم در قانع ساختن مردم به رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ، به فرا خواندن عقل و برانگیختن فطرتها تکیه کرده بود و خداوند، بندگانش را تذکر داد که حکمتش چنین اقتضا می‌نماید که بندگان را پس از مرگ برای پس دادن حساب زنده کند و خاطر نشان ساخت که بندگان را برای عبادت خویش آفریده است و پیامبران را فرستاده و کتابها را نازل فرموده است، تا راه پرستش خویش را نشان دهد؛ پس برخی از

۱- در روایتی از ابن عباس آمده است که این شخصیت، عاص بن وائل بوده است.

۲- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۳، ص ۵۸.

بندگان بر طاعت الهی استقامت ورزیدند و عده‌ای سرکشی و تجاوز در پیش می‌گیرند و سرانجام هر دو گروه با مرگ و حساب و کتاب روبرو می‌شوند و چاره‌ای جز اینکه نیکوکاران پاداش نیک و بدکاران پاداش بد کارهایی را که کرده‌اند، ببینند وجود ندارد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ أَفَنَجۡعَلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ كَٱلۡمُجۡرِمِينَ ۝٣٥ مَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ۝٣٦ أَمۡ لَكُمۡ كِتَٰبٞ فِيهِ تَدۡرُسُونَ ۝٣٧ إِنَّ لَكُمۡ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴾ (قلم، ۳۵-۳۸)

«آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می‌شماریم. شما را چه شده است چگونه داوری می‌کنید. آیا شما کتابی دارید که از روی آن می‌خوانید و شما آنچه را که بر می‌گزینند، در آن است.»

ملحدانی که بر خود ستم کرده‌اند، گمان می‌کنند که جهان هستی، بیهوده آفریده شده است و آفرینش آن حکمتی ندارد و سرنوشت مؤمن مصلح و کافر مفسد یکی خواهد بود[1]. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا بَٰطِلٗاۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ۝٢٧ أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَٱلۡمُفۡسِدِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلۡمُتَّقِينَ كَٱلۡفُجَّارِ ﴾ (ص، ۲۷-۲۸)

«ما آسمانها و زمین و چیزهایی را که بین آن دوتا وجود دارد، بیهوده نیافریده‌ایم. این گمان کافران است، وای بر کافران که به آتش دوزخ دچار می‌گردند. آیا کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تبهکاران به شمار آوریم و یا اینکه پرهیزگاران با بزهکاران برابر داریم.»

قرآن کریم برای مردم مثالهایی در زنده کردن و آبادانی زمین پس از خشکیده شدن بیان نموده است تا بدانند که خداوند، قادر به زنده کردن جسدهای خشکیده و استخوانهای پوسیده نیز هست:

۱- *الوسطية فی القرآن الکريم*، ص ۴۰۲.

﴿ فَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ رَحۡمَتِ ٱللَّهِ كَيۡفَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴾ (روم، ۵۰)

«به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش، زنده می‌کند آن کس زنده کننده مردگان است و او بر هر چیزی توانا است.»

علاوه بر اینها خداوند، داستان برخی از مردگان را که زنده نمود بیان داشته است، از جمله سرگذشت اصحاب که سیصد و نه سال در عالم خواب به سر بردند و بعد از گذشت این زمان طولانی ازخوابشان بیدار شدند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ بَعَثۡنَٰهُمۡ لِنَعۡلَمَ أَيُّ ٱلۡحِزۡبَيۡنِ أَحۡصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓاْ أَمَدٗا ﴾ (کهف، ۱۲)

«پس از آن، ایشان را برانگیختیم تا ببینیم کدام یک از آن دو گروه، مدت ماندن خود را حساب کرده است.»

﴿ وَكَذَٰلِكَ بَعَثۡنَٰهُمۡ لِيَتَسَآءَلُواْ بَيۡنَهُمۡۚ قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ كَمۡ لَبِثۡتُمۡۖ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۚ قَالُواْ رَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثۡتُمۡ فَٱبۡعَثُوٓاْ أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمۡ هَٰذِهِۦٓ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ فَلۡيَنظُرۡ أَيُّهَآ أَزۡكَىٰ طَعَامٗا فَلۡيَأۡتِكُم بِرِزۡقٖ مِّنۡهُ وَلۡيَتَلَطَّفۡ وَلَا يُشۡعِرَنَّ بِكُمۡ أَحَدًا ﴾ (کهف، ۱۹)

«همان گونه ایشان را برانگیختیم تا از یکدیگر بپرسند. یکی از آنان گفت: چه مدتی مانده‌اید؟ گفتند: روزی یا بخشی از روز بوده‌ایم. گفتند : پروردگارتان بهتر می‌داند که چقدر مانده‌اید و سکه نقره‌ای را که با خود دارید به کسی از نفرات خود بدهید تا روزی و طعامی از آن بیاورد، اما باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچ کس را از حال شما آگاه نسازد.»

﴿ وَلَبِثُواْ فِي كَهۡفِهِمۡ ثَلَٰثَ مِاْئَةٖ سِنِينَ وَٱزۡدَادُواْ تِسۡعٗا ﴾ (کهف، ۲۵)

«اصحاب کهف مدت سیصد و نه سال در غارشان ماندند.»

علاوه بر موارد ذکر شده، پیامبر اکرم ﷺ در مقابل کفار و مشرکان نیز به دلایلی دیگر بر زنده شدن دوباره استدلال می‌نمود.

۳- اعتراض بر رسول خدا: اعتقاد مشرکان بر این بود که انسان نمی‌تواند، پیامبر باشد و باید فرشته‌ای مسئولیت نبوت و رسالت را انجام می‌داد و یا حداقل فرشته‌ای با او همراه می‌شد.

خداوند در پاسخ فرمود:

اگر برای انسانها، پیامبری از فرشتگان می‌فرستادیم، آن فرشته به صورت مردی می‌بود که آنها می‌توانستند با او گفتگو نمایند و از او فرا بگیرند و اگر این چنین می‌کردیم، باز هم مسئله برایشان مشتبه می‌شد؛ همان طور که در پذیرفتن پیامبری که انسان است شک و تردید دارند[1] آنها پیامبری می‌خواستند که غذا نخورد و به بازار نرود:

﴿وَقَالُواْ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأۡكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشِي فِي ٱلۡأَسۡوَاقِ لَوۡلَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَلَكٞ فَيَكُونَ مَعَهُۥ نَذِيرًا ۝٧ أَوۡ يُلۡقَىٰٓ إِلَيۡهِ كَنزٌ أَوۡ تَكُونُ لَهُۥ جَنَّةٞ يَأۡكُلُ مِنۡهَاۚ وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا﴾ (فرقان، ۷ – ۸)

«و می‌گویند این چه پیغمبری است؟ غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود. چرا لااقل فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده است تا همراه او مردم را بیم دهد یا اینکه گنجی به سوی او انداخته نشد و یا اینکه باغی به او داده نشد که از آن بخورد. ستمگران می‌گویند: شماجز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید.»

آنان گویا بر این موضوع آگاهی نداشتند که تمام پیامبران غذا می‌خوردند و به کار و کوشش می‌پرداختند:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمۡ لَيَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشُونَ فِي ٱلۡأَسۡوَاقِۗ وَجَعَلۡنَا بَعۡضَكُمۡ لِبَعۡضٖ فِتۡنَةً أَتَصۡبِرُونَۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرٗا﴾ (فرقان، ۲۰)

«ما هیچ یک از پیغمبران را پیش از تو نفرستاده‌ایم مگر اینکه غذا می‌خورده‌اند و در بازارها راه می‌رفته‌اند. ما برخی از شما را وسیلهٔ امتحان برخی دیگر کرده‌ایم، آیا شکیبایی می‌ورزید؟ و پروردگار بینا است.»

تمایل درونی و قلبی آنان بر این بود که پیامبر از ثروتمندان و بزرگان قوم انتخاب می‌گردید:

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۲، ص ۱۲۴.

﴿ وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ ﴾
(زخرف، ۳۱)

«گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر فرو فرستاده نشد.»

منظور آنان ولید بن مغیره در مکه و عروه بن مسعود ثقفی در طائف بود[1]، همچنین آن حضرت را به دیوانگی متهم کردند:

﴿ وَقَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِي نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ إِنَّكَ لَمَجۡنُونٞ ۝٦ لَّوۡ مَا تَأۡتِينَا بِٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴾ (حجر، ٦-٧)

«و گفتند: ای کسی که قرآن بر تو نازل گشته است، تو حتماً دیوانه‌ای. تو اگر از زمرۀ راستگویانی، چرا فرشتگان را به پیش ما نمی‌آوری.»

﴿ أَنَّىٰ لَهُمُ ٱلذِّكۡرَىٰ وَقَدۡ جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مُّبِينٞ ۝١٣ ثُمَّ تَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَقَالُواْ مُعَلَّمٞ مَّجۡنُونٌ ﴾ (دخان، ١٣-١٤)

«کی بیداری برای آنان فایده‌ای دارد؟ قبلاً که پیغمبری بیانگر به پیش آنان آمده بوده است؛ سپس از او رویگردان شدند وگفتند او دیوانه‌ای آموخته شده است.»

خداوند در جوابشان گفت:

﴿ مَآ أَنتَ بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ بِمَجۡنُونٖ ﴾ (قلم، ۲)

«در سایۀ نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی.»

همچنین او را به کهانت و شعرگویی متهم نمودند، ولی خداوند فرمود:

﴿ فَذَكِّرۡ فَمَآ أَنتَ بِنِعۡمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٖ وَلَا مَجۡنُونٍ ۝٢٩ أَمۡ يَقُولُونَ شَاعِرٞ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيۡبَ ٱلۡمَنُونِ ﴾ (طور، ۲۹-۳۰)

«پس پند و اندرز بده و به فضل نعمت پروردگارت تو کاهن و دیوانه نیستی. آیا آنان می‌گویند که او شاعر است وما در انتظار مرگ او هستیم.»

همچنین ایشان را به جادوگری و دروغگویی متهم کردند.[2]

۱- همان، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۲- *رسالة الانبياء*، ج ۳، ص ۵۷.

﴿ نَّحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَسۡتَمِعُونَ بِهِۦٓ إِذۡ يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَ وَإِذۡ هُمۡ نَجۡوَىٰٓ إِذۡ يَقُولُ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ۝٤٧ ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ﴾ (اسراء، ٤٧ – ٤٨)

«ما بهتر می‌دانیم که آنان به چه منظوری به سخنان تو گوش فرا می‌دهند. هنگامی که پای سخنانت می‌نشینند و آن زمان که با هم در گوش یکدیگر صبحت می‌کنند، آن زمان که ستمکاران می‌گویند جز از مرد جادو شده‌ای پیروی نمی‌کنید.»

خداوند، پیوسته آیاتش را نازل می‌کرد و مردود بودن پندارهای مشرکان را اعلام می‌داشت و پیامبر اکرم ﷺ را تسلی می‌داد که پیامبران گذشته نیز همچون شما مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌گرفتند و پاداش مسخره‌کنندگان عذاب است:

﴿ وَلَقَدِ ٱسۡتُهۡزِئَ بِرُسُلٖ مِّن قَبۡلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُواْ مِنۡهُم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴾ (انعام، ١٠)

«بی‌گمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره‌کنندگان را فرا گرفته است.»

همچنین خداوند این موضوع را بیان نمود که مشرکان با استهزاء خویش قصد تکذیب پیامبر اکرم ﷺ را نداشتند؛ بلکه آنان قصد تکذیب رسالت او و آیه‌های خدا را داشتند:

﴿ قَدۡ نَعۡلَمُ إِنَّهُۥ لَيَحۡزُنُكَ ٱلَّذِي يَقُولُونَۖ فَإِنَّهُمۡ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ﴾ (انعام، ٣٣)

«ما می‌دانیم که آنچه می‌گویند ، تو را غمگین می‌سازد؛ چرا که آنان، تو را تکذیب نمی‌کنند؛ بلکه ستمکاران، آیات خدا را انکار می‌نمایند.»

موضعگیری کفار در برابر قرآن کریم

کفار بر این باور بودند که قرآن کریم از جانب خدا نازل نگردیده است و آن را نوعی شعر قلمداد می‌نمودند؛ در حالی که با مقایسه بین قرآن و اشعار عرب به تفاوت قرآن و اشعار پی خواهیم برد. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿ وَمَا عَلَّمۡنَٰهُ ٱلشِّعۡرَ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُۥٓۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ وَقُرۡءَانٞ مُّبِينٞ ۝٦٩ لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيّٗا وَيَحِقَّ ٱلۡقَوۡلُ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾ (یس، ۶۹-۷۰)

«ما به پیغمبر شعر نیاموخته‌ایم و برای او چنین چیزی سزاوار نیست. این جز یادآوری و قرآن روشنگری چیز دیگری نیست. تا افراد زنده را با آن بیم دهد و بر کافران فرمان عذاب مسلّم گردد.»

چگونه قرآن می‌تواند شعر باشد و حال آنکه در قرآن، شاعران که مردم را گمراه می‌کنند و برخلاف واقعیت سخن می‌گویند، مذمت و نکوهش شده‌اند.[1]

﴿ وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ ۝٢٢٤ أَلَمۡ تَرَ أَنَّهُمۡ فِي كُلِّ وَادٖ يَهِيمُونَ ۝٢٢٥ وَأَنَّهُمۡ يَقُولُونَ مَا لَا يَفۡعَلُونَ ﴾[2] (شعرا، ۲۲۴ - ۲۲۶)

«سرگشتگان و گمراهان از شعرا پیروی می‌کنند. مگر نمی‌بینی که آنان به هر راهی بی‌هدف پا می‌گذارند و اینکه ایشان چیزهایی می‌گویند که خودشان انجام نمی‌دهند.»

پس قرآن، سخن خدا است که بر پیامبرش نازل نموده و مانند سخن شاعران و سخن کاهنان نیست؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ۝٤٠ وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَاعِرٖۚ قَلِيلٗا مَّا تُؤۡمِنُونَ ۝٤١ وَلَا بِقَوۡلِ كَاهِنٖۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ۝٤٢ تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾

(حاقه، ۴۰-۴۳)

«این گفتاری است (که) از (زبان) پیغمبر بزرگواری (به نام محمد پخش و تبلیغ می‌شود) و سخن هیچ شاعری نیست؛ شما کمتر ایمان می‌آورید و گفتهٔ هیچ غیبگو و کاهنی نیست. اصلاً شما کمتر پند می‌گیرید؛ (بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.»

شاعران نیز قبل از همه درک کرده بودند که قرآن کریم، شعر نیست[3]. مشرکان علاوه بر تکذیب قرآن دربارهٔ پیامبر اکرم ﷺ نیز چنین گفتند: «محمد قرآن را از فردی عجمی

۱- همان، ج ۳، ص ۵۹.

۲- همان.

۳- همان.

می‌آموزد که غلام یکی از قبیله‌های قریش بوده است و فروشنده‌ای بوده که در کنار کوه صفا جنس می‌فروخته و او به محمد چیزهایی آموزش داده است؛ در حالی که آن مرد، زبانش عجمی بود و فقط در حد رفع مایحتاج خویش، عربی می‌دانست.» چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّهُمۡ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٞۗ لِّسَانُ ٱلَّذِي يُلۡحِدُونَ إِلَيۡهِ أَعۡجَمِيّٞ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيّٞ مُّبِينٌ ﴾ (نحل، ۱۰۳)

«ما می‌دانیم که ایشان می‌گویند آن را انسانی بدو می‌آموزد. زبانی کسی که به او نسبت می‌دهند غیرعربی است و این به زبان عربی گویا و روشن است.»

قرآن، در برابر این گفتهٔ مشرکان به این موضوع اشاره نمود که چگونه کسی که قرآن را با این شیوایی و رسایی و مفاهیم کامل و فراگیر بیان می‌کند، آن را از فردی عجمی و غیرعرب آموخته است؟ و انسانهای عاقل و منطقی از گفتن چنین سخنانی بی‌نیاز هستند[۱]. همچنین آنها به روش نزول قرآن اعتراض کردند و گفتند باید قرآن یکباره نازل می‌شد. خداوند حکمت نزول قرآن به صورت تدریجی را چنین بیان فرمود که بیشتر مایهٔ تثبیت دلهای مؤمنان می‌گردد و فهمیدن و حفظ کردن و فرمان بردن از آن، آسان‌تر خواهد بود:

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلۡقُرۡءَانُ جُمۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا ﴾ (فرقان، ۳۲)

«کافران می‌گویند چرا قرآن یکجا نازل نمی‌شود؟ این گونه است تا دل تو را پا برجا و استوار بداریم و آن را قسمت قسمت و بخش بخش فرو می‌خوانیم.»

سپس خداوند آنها را به مبارزه طلبید که مانند قرآن را بیاورند و برای مشرکان اعلام کرد که از تمامی انسانها و جنها در این مورد می‌توانند کمک و یاری بطلبند:

﴿ قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ﴾

(اسراء، ۸۸)

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۲، ص ۵۸۶.

«بگو اگر همهٔ مردمان و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر اینکه همچون قرآن را بیاورند، نمی‌تواند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند هر چند برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند.»

آنها نه تنها از آوردن کتابی همانند قرآن عاجز و ناتوان خواهند بود؛ بلکه از آوردن ده سوره مانند قرآن نیز ناتوان هستند:

﴿ أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ فَأۡتُواْ بِعَشۡرِ سُوَرٖ مِّثۡلِهِۦ مُفۡتَرَيَٰتٖ وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٣ فَإِلَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أُنزِلَ بِعِلۡمِ ٱللَّهِ وَأَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ﴾ (هود، ١٤-١٣)

«بلکه می‌گویند: آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهد. بگو: شما ده سوره همانند آن را بیاورید و غیر از خدا هر کس را که می‌توانید، دعوت کنید؛ اگر راستگویید. پس اگر پاسخ شما را ندادند، بدانید این قرآن با آگاهی الله و وحی خدا نازل شده است و معبودی جز خدا، وجود ندارد؛ پس آیا اسلام را می‌پذیرید و فرمانبردار خدا می‌گردید؟.»

قرآن کریم برای اثبات ناتوانی کفار و مشرکان، آنان را به آوردن یک سوره مانند قرآن دعوت نمود:

﴿ وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ أَن يُفۡتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٧ أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴾ (یونس، ۳۷ – ۳۸)

«این قرآن از سوی غیر خدا ساخته و پرداخته نشده است؛ بلکه تصدیق‌کننده کتابهای آسمانی پیشین است و بیانگر کتابهای گذشته می‌باشد و شک و تردیدی در آن نیست و از سوی پروردگار جهانیان فرستاده شده است؛ بلکه آنان می‌گویند که او آن را به دروغ به خدا نسبت داده است. بگو شما یک سوره همانند آن را بسازید و ارائه دهید و در این کار هر کسی را که می‌خواهید به جز خدا فرا خوانید و به کمک بطلبید؛ اگر راست می‌گویید.»

عاجز و ناتوان ماندن آنها از آوردن کتابی مانند قرآن با وجود اینکه آنان در اوج فصاحت و شیوایی بودند و اشعار و قصیده‌هایشان نیز با شیوایی سروده می‌شد، دلیل بر این است که قرآن، کلام خداوندی است؛ خداوندی که ذات، صفت، کردار و گفتارش با هیچ چیز و هیچ کس مشابهت ندارد.[۱]

انگیزه‌های نپذیرفتن و انکار دعوت اسلامی در دوران مکی

پژوهشگران، امور ذیل را از انگیزه‌های انکار دعوت اسلامی در مرحله مکی بر شمرده‌اند:[۲]

۱- **ضعف تأثیر رسالتها و نبوتها در جزیره عربی:** اعرابی که پیامبر اکرم ﷺ در میان آنها مبعوث شده بود، از ادیان آسمانی دور بودند. آنها برخلاف یهودیان و مسیحیان که دارای کتاب آسمانی بودند و در امور زندگی خویش آن را الگوی خویش قرار می‌دادند؛ صاحب دین و کتاب آسمانی نبودند تا به بحث و بررسی در مورد آن بپردازند. بنابراین، خداوند پیامبر اکرم ﷺ را در میان آنها مبعوث نمود تا حجت خویش را بر آنان کامل گرداند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٥٥ أَن تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أُنزِلَ ٱلۡكِتَٰبُ عَلَىٰ طَآئِفَتَيۡنِ مِن قَبۡلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمۡ لَغَٰفِلِينَ ١٥٦ أَوۡ تَقُولُواْ لَوۡ أَنَّآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا ٱلۡكِتَٰبُ لَكُنَّآ أَهۡدَىٰ مِنۡهُمۡۚ فَقَدۡ جَآءَكُم بَيِّنَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞۚ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَصَدَفَ عَنۡهَاۗ سَنَجۡزِي ٱلَّذِينَ يَصۡدِفُونَ عَنۡ ءَايَٰتِنَا سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يَصۡدِفُونَ ﴾

(انعام، ۱۵۵-۱۵۷)

«این (قرآن) کتاب مبارکی است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم. پس از آن پیروی کنید و بپرهیزید تا مورد رحم خدا قرار گیرید. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا نگوئید کتاب (آسمانی) تنها بر دو گروه (یهود و نصاری) پیش از ما فرو فرستاده شده

۱- *رسالة الانبياء*، ج ۳، ص ۶۶.

۲- مانند سلمان عوده، محمد عبده و عبدالرحمان ملاحی.

است و از بحث و بررسی آنها بی‌خبر بوده‌ایم یا اینکه بگوئید اگر کتابی بر ما نازل می‌شد، راه یافته‌تر از آن می‌گشتیم. بی‌گمان از سوی پروردگارتان برایتان قرآنی آمده است و راهنما و رحمت (خدا بر بندگان) است؛ پس چه کسی ستمکارتر از کسی خواهد بود که آیات خدا را تکذیب کند و بی‌دلیل و بی‌جهت از آن رویگردان شود؟ کسانی را که از آیات ما رویگردان شوند، بدترین عذاب خواهیم داد و سزای رویگردانی ایشان را هر چه زودتر بدانان خواهیم رساند.»

رخنه کردن و نفوذ عقاید بت‌پرستی در زندگی و چیره گردیدن آن بر اندیشه و تفکر آنان، عامل اصلی در تسلیم نشدن و یقین نکردن به دعوت پیامبر اکرم ﷺ بود. گذشته از اینکه طبیعت وجود انسانی چنین است که وقتی به دینی آسمانی باور نداشته باشد، از صفای عقیدتی به دور خواهد ماند و به مادی‌گرایی روی می‌آورند بنابراین، آنها جان و مال و فرزندانشان را در راه بت پرستی فدا کردند و با اینکه شاهد هلاک شدن برادرانشان بودند، اما این امر محبت آنان را به بت و بزرگداشت آن می‌افزود و یکدیگر را به اصرار و بردباری و تحمل انواع ناگواریها در یاری بتها توصیه می‌کردند و این در حالی بود که از اخبار امتهای گذشته، که بر اثر پرستش بتها دچار فتنه و بلا گردیده و عذابهایی که گرفتار آن شده بودند، آگاهی داشتند.[1]

۲- تعصب ورزیدن به فرهنگ پدران و نیاکان: بزرگ‌ترین طاغوتی که انبیاء با آن مواجه بودند و مبارزه می‌کردند، طاغوت تقلید از عادت و رسوم بود و این از عوامل بزرگی است که انسان را از دین خدا باز می‌دارد؛ زیرا برای انسان از دست دادن جانش آسان‌تر است تا تغییر آنچه به آن خوی گرفته است. مگر اینکه در قلب او چیزی جای بگیرد که محبت و عشق به سنتها و عادتها را بزداید و ریشه‌کن نماید. قرآن کریم به این بیماری یعنی تقلید از پدران در باطل اشاره نموده است[2] و از قول ابراهیم ؈ خطاب به قومش، می‌گوید:

﴿ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا تَعۡبُدُونَ ٧٠ قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ ٧١ قَالَ هَلۡ يَسۡمَعُونَكُمۡ إِذۡ تَدۡعُونَ ٧٢ أَوۡ يَنفَعُونَكُمۡ أَوۡ يَضُرُّونَ ٧٣ قَالُواْ بَلۡ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ ﴾ (شعرا، ۷۰ - ۷٤)

۱- *اغاثه اللهفان عن مصاید الشیطان*، ابن قیم، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲- *الطریق الی المدینه*، محمد عبده، ص ۴۳.

«هنگامی که به پدر و قوم خود گفت: چه چیزی را پرستش می‌کنید؟ گفتند: بتهای بزرگی را می‌پرستیم و دائماً بر عبادتشان ماندگار می‌مانیم. گفت: آیا هنگامی که آنها را به کمک می‌خوانید، صدای شما را می‌شنوند و نیازتان را برآورده می‌کنند؟ یا سودی به شما می‌رسانند و یا زیانی متوجه شما می‌سازند؟ گفتند : فقط ما پدران و نیاکان خود را دیده‌ایم که این چنین می‌کردند.»

شیوه و روش مشرکان و مخالفان دین خدا در گذر تاریخ بر این امر استوار بوده است و هر گاه دعوتگران پاک طینت مصلح به فرو رفتن آنها در شهوتها و زشتیها اعتراض می‌کردند و از آنها می‌پرسیدند که چرا چنین هستید، می‌گفتند:

﴿ وَإِذَا فَعَلُواْ فَـٰحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَيْهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا ۗ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِٱلْفَحْشَآءِ ۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾

(اعراف، ۲۸)

«(کافران) وقتی که کار زشتی انجام می‌دهند، می‌گویند: پدران خود را بر این کار دیده‌ایم و خدا ما را بدان دستور داده است. بگو خداوند به کار زشت دستور نمی‌دهد. آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟.»

ادعای کفار و مشرکان مبنی بر اطاعت از آباء و اجداد خود، دلایل متعددی داشت از جمله اینکه آنان به فطرت خویش مراجعه نکرده بودند تا آنان را به راه اصلی و درست راهنمایی نماید و دارای کتابی آسمانی نبودند تا به آن تمسک جویند بنابراین، آنان بدون هیچ دلیل و حجتی بر این ادعا اصرار می‌ورزیدند؛ چنانکه خداوند متعال فرموده است:

﴿ أَلَمْ تَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُۥ ظَـٰهِرَةً وَبَاطِنَةً ۗ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَـٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَـٰبٍ مُّنِيرٍ ﴿٢٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ ۚ أَوَلَوْ كَانَ ٱلشَّيْطَـٰنُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴾ (لقمان، ۲۰-۲۱)

«آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است، مسخر شما کرده است و نعمتهای خود، چه نعمتهای ظاهر و چه نعمتهای باطن را، بر شما گسترده و افزون ساخته است؟ برخی از مردم بدون هیچ گونه دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری دربارهٔ خدا، راه ستیز و جدال را پیش می‌گیرند.

هنگامی که بدانها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: ما پیروی می‌کنیم از آن چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم (از نیاکان خود پیروی می‌کنند) مگر نه اینکه شیطان ایشان را به عذاب آتش فروزان (دوزخ) فرا خوانده است.»

شیطان، آنها را بر اساس سرشتی که در وجود انسان نهفته است که او را به وفاداربودن به پدران و نیاکان فرا می‌خواند و با تاریخ و فرهنگ آنها پیوند می‌دهد، به سوی این انحراف کشانده بود و این بزرگ‌ترین وسیله و نیرنگ شیطان است؛ چنانکه پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «شیطان بر سر راههای انسان نشسته است. از جمله بر سر راه اسلام نشسته است. وقتی کسی می‌خواهد وارد این راه بشود، می‌گوید: راه پدرانت را رها می‌کنی؟! اگر سخن او را ناشنیده بگیرد و مسلمان شود، آن گاه بر سر راه هجرت می‌ایستد و می‌گوید: هجرت می‌کنی و سرزمین خود را رها می‌سازی؟ رسول خدا فرمود: مهاجر مانند اسبی است که با ریسمان بسته شده است! اگر تسلیم نشود و هجرت کند، بر سر راه جهاد می‌نشیند و می‌گوید: جهاد می‌کنی! جهاد یعنی به رنج انداختن جان و مال، کارزار می‌کنی تا کشته شوی و همسرت با کسی دیگر ازدواج نماید! و مالهایت تقسیم شوند! باز هم اگر سخن شیطان را نپذیرد و به جهاد برود، حق چنین کسی بر خدا این است که او را وارد بهشت سازد؛ یعنی، اگر در این راه کشته شود یا غرق شود یا از روی مرکبش بیفتد و بمیرد، بر خداوند است که او را وارد بهشت سازد.[1]

۳- موضعگیری اهل کتاب در برابر پیامبر اکرم ﷺ و حمایت آنان از بت‌پرستی:

در محیط بت‌پرستی عرب، زمینهٔ مقابله با دعوت پیامبر اکرم ﷺ فراهم بود و مخالفت اهل کتاب با این دعوت موضع آنان را تثبیت می‌نمود و از آنجا که اهل تورات و انجیل و وارثان کتابهای آسمانی، دعوت محمد را انکار می‌نمودند و حاضر به قبول نمودن آن نمی‌گردیدند، جرأت بیشتری پیدا می‌کردند؛ چنانکه قرآن می‌گوید:

﴿ وَٱنطَلَقَ ٱلۡمَلَأُ مِنۡهُمۡ أَنِ ٱمۡشُواْ وَٱصۡبِرُواْ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمۡۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٞ يُرَادُ ۞ مَا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِي ٱلۡمِلَّةِ ٱلۡأٓخِرَةِ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا ٱخۡتِلَٰقٌ ﴾ (ص، ٦ – ٧)

۱- *الغرباء الاولون*، ص ۸۳.

«سرکردگان ایشان راه افتادند و می‌گفتند: بروید و بر خدایان خود ثابت و استوار باشید. این همان چیزی است که خواسته می‌شود. ما در آیین دیگری این را نشنیده‌ایم؛ این جز دروغ ساختگی نیست.»

هدف از ﴿ ٱلۡمِلَّةِ ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾ دین نصارا بود؛ چنانکه ابن عباس و سدی و مجاهد این را گفته‌اند و این برگرفته از سخنان علمای اهل کتاب بود و بت‌پرستان عرب، اطلاعی از کتابهای آسمانی نداشتند.[۱]

٤- حاکم بودن عرف و سنتهای قبیله‌ای: نبرد و کشمکش قبیله‌ای و رقابت برای رسیدن به ریاست و شرافت و سرداری، ریشه در سنتها و عرفهای قبیله‌ای داشت. بنابراین، آن دسته از مخالفان دعوت که از قبیلۀ پیامبر اکرم ﷺ بودند به این دلیل که پیامبر اکرم از سرداران نیست و دیگر مخالفان از سایر تیره‌ها احساس می‌نمودند که با مسلمان شدن، جایگاه خود را در قبیله از دست می‌دهند، بنابراین به مخالفت با ایشان پرداختند. مغیره بن شعبه ﷺ می‌گوید: «اولین روزی که پیامبر اکرم ﷺ را شناختم، من و ابوجهل بن هشام در یکی از کوچه‌های مکه بودیم که ناگهان، ایشان را دیدیم، آن حضرت ﷺ به ابوجهل گفت: ای ابا الحکم به سوی خدا و پیامبرش بیا. من، تو را به سوی خدا فرا می‌خوانم. ابوجهل گفت: ای محمد آیا از ناسزا گفتن به خدایان ما خودداری می‌نمایی؟ مگر تو چیزی غیر از این می‌خواهی که ما گواهی بدهیم که تو پیام را رسانده‌ای؟ سوگند به خدا اگر من بدانم که آنچه تو می‌گویی، درست است باز هم نمی‌پذیریم! مغیره می‌گوید: بعد از اینکه رسول الله رفت، ابوجهل گفت: من می‌دانم آنچه او می‌گوید، حق است؛ ولی طایفۀ بنی قصی سرپرستی پرده‌داری کعبه، دارالندوه پرچم‌داری و آب دادن به حاجیان را بر عهده گرفتند؛ سپس با یکدیگر به مردم خوراک می‌دادیم و این خبر را کاروانها برای یکدیگر نقل می‌کردند و اکنون ادعا می‌کنند: از میان ما پیامبری مبعوث شده است! نه سوگند به خدا این را نخواهم پذیرفت.[۲]

۵- علاقۀ شدید نسبت به منافع و جایگاه خود در میان عرب: عربها علاوه بر اینکه خواستار باقی ماندن جایگاه و افتخارات ریشه‌دارشان بودند، در صدد این بودند که همچنان نزد قبیله‌های عرب مقدس شمرده شوند؛ چون گمان می‌کردند که اسلام این ویژگی مکه را از آن سلب می‌کند و بر اثر آن عربها به آن یورش خواهند برد و آن را از

۱- *تفسیر طبری*، ج ۲۳، ص ۱۲۶.

۲- دلائل النبوه، بیهقی، باب اعتراف مشرکی قریش بما فی کتاب الله تعالی من الاعجاز، ج ۲، ص ۲۰۷.

رونق اقتصادی خواهند انداخت؛ غافل از اینکه خداوند به آنها امنیت و روزی را ارزانی کرده است:

﴿ وَقَالُوٓاْ إِن نَّتَّبِعِ ٱلۡهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفۡ مِنۡ أَرۡضِنَآۚ أَوَلَمۡ نُمَكِّن لَّهُمۡ حَرَمًا ءَامِنًا يُجۡبَىٰٓ إِلَيۡهِ ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَيۡءٖ رِّزۡقٗا مِّن لَّدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾ (قصص، ۵۷)

«و گفتند اگر همراه تو هدایت را پذیرا شویم، ما را از روی زمینمان می‌ربایند. مگر ما حرم پر امن و امانی را برای ایشان فراهم نیاورده‌ایم که محصولات و میوه‌جات فراوانی به سوی آن سرازیر می‌شود؟ این محصولات (ثمرات) داده ماست و لیکن بیشتر آنان نمی‌دانند.»

اعراب بر این اعتقاد بودند که هر قبیله نسبت به افراد خود شناخت بهتری دارد، بر این اساس چون قریش از دعوت رسول خدا روی گرداندند و آن را نپذیرفتند بنابراین، آنان نه‌تنها جنگ روانی و تبلیغاتی علیه دعوت و رهبر آن سازمان دادند؛ بلکه علاوه بر فرستادن پیامهای تبلیغاتی از مکه به اطراف، دنبال داعی برگزیدهٔ خدا بودند و هر جا می‌رفت، به او می‌پیوستند و بی‌خردان را بسیج می‌کردند تا با او بدرفتاری نمایند و او را در میان قبیله‌ها بدنام کنند تا هیچ کس جرأت نکند که ایشان را پناه دهد یا از وی پیروی نماید. طاغوتیان مکه گمان می‌کردند با دهنهای کوچک و دستان ناتوان خود می‌توانند نور خورشید الهی را پنهان نمایند، اما تلاش آنها ناکام ماند و گفته الهی تحقق پذیرفت:

﴿ وَلَقَدۡ سَبَقَتۡ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٧١ إِنَّهُمۡ لَهُمُ ٱلۡمَنصُورُونَ ﴾ (صافات، ۱۷۱-۱۷۲)

«وعده ما راجع به بندگان فرستادهٔ ما قبلاً ثبت و ضبط گشته است که قطعاً یاری می‌گردند.»

فصل دوم
امتحان و آزمایش

به طور کلی ابتلاء و گرفتار شدن به مشکلات، سنت الهی در میان مخلوقات است و این مطلب به صورت واضح در قرآن بیان شده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِی جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ وَرَفَعَ بَعۡضَكُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ لِّيَبۡلُوَكُمۡ فِی مَآ ءَاتَىٰكُمۡۗ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ ٱلۡعِقَابِ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٞ رَّحِيمُۢ ﴾ (انعام، ١٦٥)

«خدا است که شما را جانشینان زمین گردانید و برخی را بر برخی درجاتی بالا برد تا شما را در آنچه به شما داده است، بیازماید. بی‌گمان پروردگارت زود رسانندهٔ عقاب است و او دارای مغفرت بی‌کران و رحمت فراوان است.»

﴿ إِنَّا جَعَلۡنَا مَا عَلَى ٱلۡأَرۡضِ زِينَةٗ لَّهَا لِنَبۡلُوَهُمۡ أَيُّهُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗا ﴾
(کهف، ٧)

«ما همه ی چیزهای روی زمین را زینت آن کرده ایم تا ایشان را بیازماییم تا کدام یک کار نیکوتر می‌کند.»

﴿ إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ فَجَعَلۡنَٰهُ سَمِيعَۢا بَصِيرًا ﴾
(انسان، ٢)

«ما انسان را از نطفه ی آمیخته آفریده‌ایم و چون او را می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا کرده‌ایم.»

آزمایش (در معرض بلا قرار گرفتن) با رسیدن به قدرت و حکومت رابطه‌ای محکم و ناگسستنی دارد؛ چرا که سنت الهی چنین است که هیچ ملتی را به قدرت و حکومت نمی‌رساند مگر اینکه وجود گرانبهایش در کوره ی حوادث گداخته شود تا ناخالصی‌اش برطرف گردد و پاکان از ناپاکان جدا بشوند. گرفتار شدن به مشکلات و در بوته آزمایش قرار گرفتن سنتی است که امت اسلامی در فرآیند آن قرار می‌گیرد وهرگز در این سنّت تخلف و تغییری به وجود نخواهد آمد؛ زیرا خداوند مؤمنان را در بوته آزمایش قرار می‌دهد تا ایمانشان را از آلودگی ها بپیراید و سرانجام قدرت و حکومت را در زمین به

دست بگیرند. از امام شافعی نقل است که مردی از او پرسید : برای انسان کدام بهتر است اینکه به قدرت و حکومت برسد یا اینکه مورد آزمایش قرار بگیرد؟ امام شافعی گفت : تا زمانی که در بوته آزمایش قرار نگیرد، به قدرت نخواهد رسید؛ زیرا خداوند، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (صلوات الله علیهم) را مورد آزمایش قرار داد و وقتی صبر پیشه کردند، آنها را پیروز و حاکم گردانید. پس کسی گمان نبرد که از مصیبت رهایی می‌یابد[۱] و گرفتارشدن مؤمنان به سختیها و قرار گرفتن در معرض آزمایش قبل از رسیدن به قدرت، امری لازم و قطعی است تا پیراسته گردند و بنیان و نهاد آنها قوی و ریشه‌دار بشود و این ابتلا بر اساس رحمت الهی است تا پاک و منزه گردند[۲]. در معرض آزمایش قرار گرفتن داعیان علاوه بر اینکه سنت خدا است، راه بهشت را هموار می‌سازد؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بهشت با ناگواریها و سختیها احاطه شده است و دوزخ با شهوتها مورد احاطه قرار گرفته است[۳]. سپس در معرض آزمایش قرار گرفتن، راهی است که برای پدید آوردن گروهی که این دعوت را به دوش می‌گیرد و مسئولیتهای آن را انجام می‌دهد، جز آن راهی دیگر وجود ندارد. گرفتارشدن به مشکلات و در معرض آزمایش قرار گرفتن، راه تربیت امت اسلامی و راه شکوفایی استعدادها و نیروهای پنهان امت و راه پرداختن عملی به مسئولیتها و تکالیف و نیز راه شناخت حقیقت مردم و حقیقت زندگی است و برای این است تا پایدارترین و قوی‌ترین افراد، در دعوت باقی بمانند و اینها هستند که برای بر عهده گرفتن دعوت و صبر نمودن بر آن، شایستگی و صلاحیت خواهند داشت و امانتداران دعوت خواهند بود.[۴]

حکمت آزمایشهای الهی و فواید آن

ابتلاء و در بوته آزمایش قرار گرفتن، حکمتهای متعددی دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱- *الفوائد*، ابن قیم، ص ۲۸۳.

۲- *التمکین للامة الاسلامیه*، محمد السید محمد یوسف، ص ۲۳۵.

۳- *مسلم*، ج ۴، شمارهٔ ۲۱۷۴.

۴- *فی ظلال القرآن*، ج ۱، ص ۵۹۳.

۱- تصفیه و پاکسازی صفها

آزمایش را خداوند وسیله‌ای برای پاکسازی و مشخص نمودن حق گرایان از باطل گرایان قرار داده است؛ زیرا قوت ایمان افراد در حالت طبیعی و آسایش مشخص نمی‌شود؛ بلکه در مصایب و مشکلات پرده از حقیقتها برداشته می‌شود؛ چنانکه خداوند فرموده است:

﴿ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ﴾

(عنکبوت، ۲)

«آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم، به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند.»

۲- تربیت گروه مسلمان

در این مورد، سید قطب رحمه الله می‌گوید: «این راهی است که برای پدید آوردن گروهی که دعوت را بر عهده می‌گیرد و مسئولیتها و تکالیف آن را انجام می‌دهد، جز آن راهی وجود ندارد . این راه تربیت این گروه و وسیلهٔ شناسایی و شکوفاساختن استعدادها و نیروهای پنهان گروه مسلمان و راه پرداختن عملی به مسئولیتها و تکالیف است و علاوه بر آن راه شناخت حقیقت مردم و حقیقت زندگی است و فلسفهٔ آن، این است تا پایدارترین و قوی‌ترین افراد، برای دعوت باقی بمانند و این افراد برای بر عهده گرفتن و ادامهٔ دعوت و صبر نمودن بر آن شایستگی و صلاحیت دارند و آنها امانتداران دعوت خواهند بود.[۱]

۳- پرده برداشتن از راز دلها

در این مورد سید قطب رحمه الله می‌گوید: «و خداوند، حقیقت دلها را پیش از ابتلاء و در معرض آزمایش قرار گرفتن می‌داند، اما ابتلاء باعث می‌شود آنچه برای خداوند آشکار است برای وضعیت پیرامون نیز آشکار گردد.»[۲]

۱- همان، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲- همان، ج ۶، ص ۳۸۷.

٤- آمادگی حقیقت برای بر عهده گرفتن امانت

در این مورد صاحب ***فی ظلال القرآن*** می‌گوید: «و خداوند هرگز نمی‌خواهد مؤمنان را به وسیلهٔ آزمایش و امتحان عذاب و آزار نمایند؛ بلکه این نوع تمرین و آمادگی حقیقی برای بر عهده گرفتن امانت الهی است و نیازمند تمرین ویژه است که با تحمل رنج و مشقت فراوان کامل می‌گردد و باید بر خدا اعتماد نمود و همواره از او یاری طلبید. یقیناً خدا آنان را از پاکیها و پلیدیها پاک می‌سازد و استعددها و نیروهای نهفتهٔ آنان را شکوفا و فعال می‌سازد. پس وجودشان استوار و محکم می‌گردد و صیقل داده می‌شود و توانایی آنان بیشتر و سرشت آنان قوی‌تر و ارتباطشان با خداوند محکم‌تر می‌گردد و یقیناً خداوند از دو خوبی یکی را بهره آنان می‌نماید یا پیروزی یا پاداش الهی و اینها کسانی هستند که نهایتاً بعد از آمادگی و آزمایش شدن، پرچم را به دست می‌گیرند و نسبت به آن امانتدار خواهند بود.»

٥- شناخت حقیقت وجود

در این مورد صاحب ***فی ظلال القرآن*** می‌گوید: «این بدان خاطر است تا اهل دعوت در حالی که به طور عملی و در دنیای واقعیت به زندگی و جهاد می‌پردازند، حقیقت خویش و حقیقت وجود انسانی و اسرار پنهان آن را بدانند و در حالی که شاهد کشمکش ارزشها و مبادی دعوتشان با شهوات و امیال وجودشان هستند و اصطکاک پیدا می‌کند، به حقیقت گروهها و جوامع آگاه شوند و راههای ورودی شیطان را به درون و همچنین لغزشگاهها و پرتگاهها را شناسایی نمایند.»[1]

٦- شناخت ارزش و اهمیت

در این مورد صاحب ***فی ظلال القرآن*** می‌نویسد: « این برای آن است تا دعوت، نزد داعیان از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار باشد و به اندازه مشکلات و بلاهایی که در راه گسترش دعوت و به اندازه چیزهای گرانبهایی که در راه آن فدا می‌کنند، جایگاه دعوت بالا باشد و بعداً در آن در هر شرایطی کوتاهی نورزند.»[2]

۱- همان، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۸۰.

۷- دعوت به سوی دین

صبر نمودن و بردباری مؤمنان در گرفتاریها و آزمایشها، از نظر اسلام آرام و ساکت محسوب می‌گردد و این عامل موجب وارد شدن مردم به دین اسلام می‌گردد و اگر مؤمنان سست و ناتوان باشند، هیچ کس دعوت آنها را نخواهد پذیرفت. بر اثر دارابودن اسلام از چنین خصوصیتی بود که افرادی که نزد پیامبر می‌آمدند و ایمان می‌آوردند آن حضرت ﷺ از آنان می‌خواست تا برای تبلیغ دین اسلام نزد قومشان بروند و در برابر تکذیب و آزارهایشان شکیبا باشند و به مجاهدت و تلاش خویش ادامه دهند تا بر اثر آن قوم و قبیله‌اش دعوت اسلام را بپذیرند.[۱]

۸- جذب نمودن برخی عنصرهای قوی برای دعوت

پایداری مسلمانان و جانفشانیهای آنان، انسانهای قوی را به پذیرفتن این عقیده علاقمند می‌نماید؛ چنانکه به خاطر صلابت و پایداری ایمانی داعیان صدر اسلام، بزرگ‌ترین شخصیتها که بعداً مایهٔ فخر جهان اسلام قرار گرفتند، به اسلام گرویدند.[۲]

۹- بالا رفتن درجات نزد خدا موجب کفارهٔ گناهان

رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ خاری یا بالاتر از آن به مؤمن اصابت نمی‌کند مگر اینکه باعث ارتقای مقام وی و محو گناهی از گناهانش می‌شود[۳]. مقام و منزلتی که بندگان با مشکلات و آزمایشها به آن نائل می‌گردند با عمل خود به آن نمی‌توانند دست یابند؛ پس خداوند او را در معرض آزمایش قرار می‌دهد تا مقام او را بالا ببرد؛ چنانکه قرار گرفتن در بوته آزمایش، راهی برای زدوده شدن گناهان و بدیهای مسلمان است[۴]. و فوایدی دیگر نیز دارد که برخی عبارتند از: شناخت قدرت پروردگار؛ شناخت فروتنی و شکستگی بنده؛ اخلاص؛ بازگشتن و روی آوردن به خدا؛ زاری و دعا و بردباری نسبت

۱- *فقه السیرة النبویه*، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۲- همان، ص ۱۹۳-۱۹۴.

۳- *مسلم*، شرح نووی، ج ۶، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۴- *التمکین للامة الاسلامیه*، ص ۲۲۴ – *فقه الابتلاء*، محمد ابو صعیلیک، ص ۸ تا ۱۱.

به کسی که دچار مصیبت می‌شود؛ گذشت، شکیبایی؛ همچنین شکر و مهربانی از دیگر نتایج آزمایشهای الهی می‌باشند.[۱]

پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب و یارانش در معرض انواع متعددی از آزمایشها مانند: تلاش قریش برای منصرف کردن ابوطالب از پشتیبانی پیامبر و یارانش؛ زشت جلوه دادن چهرهٔ دعوت؛ آزار تازه مسلمانان؛ تقاضای تبدیل کوه صفا به طلا؛ کمک گرفتن از یهودیان در مجادله با پیامبر؛ جنگ تبلیغاتی در مراسم حج علیه دعوت و پیامبر اکرمﷺ؛ تحریم اقتصادی پیامبر و بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب؛ آزار جسمی و انواع دیگری از آزمایشها و بلاها قرار گرفتند.

۱- همان، ص ۱۵-۲۸.

فصل سوم
شیوه‌های مبارزه مشرکان با دعوت

مشرکان برای مبارزه با دعوتی که از واقعیت جاهلی آنان پرده بر می‌داشت و معبودانشان را زیر سؤال می‌برد و تصوراتشان را در مورد خدا، زندگی، انسان و جهان نادرست می‌دانست، از همان روزهای اولیه تصمیم گرفتند تا به هر شکل ممکن و با ابزارهای گوناگون، صدای دعوت را خفه نمایند و از انتشار آن جلوگیری یا حداقل آن را محدود نمایند .

تلاش قریش برای منصرف کردن ابوطالب از یاری و حمایت پیامبر اکرم ﷺ

قریش نزد ابوطالب آمدند و گفتند: این برادرزاده‌ات برای ما در مجالس و در مسجد، مزاحمت ایجاد می‌کند. جلوی او را بگیر. ابوطالب به پیامبر اکرم ﷺ گفت: عموزاده‌هایت می‌گویند: تو برای آنها در مجالسشان و در مسجدشان مزاحمت ایجاد می‌کنی. کاری به کارشان نداشته باش. پیامبر اکرم ﷺ چشم به سوی آسمان دوخت و فرمود: «این خورشید را می‌بینید» گفتند: بلی. گفت: همان طور که شما نمی‌توانید شعله‌ای از آن را به دست بیاورید، من نیز نمی‌توانم دست از (خورشید) دعوت و رسالتم بردارم. ابوطالب گفت: به خدا سوگند برادرزاده‌ام دروغ نگفته است. پس دعوت اسلام را بپذیرید[1]. خلاصه قریش بارها تلاش کردند تا پیامبر اکرم ﷺ را به وسیلۀ خانواده‌اش تحت فشار قرار دهند، اما تلاش آنها نافرجام ماند.

حمایت ابوطالب از برادرزاده‌اش و قاطعیت او در این مورد، زبانزد خاص وعام شد و این امر به اندوه و حسادت و مکر و نیرنگ قریش می‌افزود. آنها به اتفاق عمارة بن ولید بن مغیره، نزد او رفتند وگفتند: ای ابوطالب! این عماره بن ولید بن مغیره برجسته‌ترین و زیباترین جوان قریش است. این را به فرزندی خود بپذیر و برادرزاده‌ات را که با دین تو و دین پدرانت مخالفت می‌کند و قوم و خویشاوندان تو را پراکنده ساخته و خردمندان ما را نادان قرار داده است به ما بسپار تا با این وسیله از مشکلاتی که

۱- *صحیح السیرة النبویه*، ابراهیم العلی، ص ۷۸.

برای ما ایجاد نموده است، رهایی یابیم. ابوطالب گفت: به خدا سوگند، به معاملۀ غیرمنصفانه‌ای مرا فرا می‌خوانید! شما فرزند خود را به من می‌دهید که به او غذا بدهم و بزرگش نمایم و من فرزند خود را تقدیم شما کنم تا شما او را به قتل برسانید؟!

به خدا قسم هرگز چنین چیزی ممکن نیست.[1]

جوانمردی و از خود گذشتگی ابوطالب و وفاداری وی نسبت به پیامبر اکرم ﷺ هر انسانی را شگفت‌زده می‌نماید؛ چرا که ابوطالب سرنوشت خود را با سرنوشت برادرزاده‌اش گره زده بود و از جایگاه خود برای یکپارچه نمودن تیره‌های بنی هاشم و بنی عبدالمطلب جهت حمایت رسول الله استفاده نمود[2] و جز دشمن خدا، ابولهب، همه مطیع ابوطالب شدند، حتی ابوطالب اشعاری می‌سرود و تیره‌های بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را به حمایت رسول الله تشویق می‌نمود، که به پاره‌ای از اشعارش در اینجا اشاره می‌کنیم:

اذا اجتمعت یوماً قریش لمفخر　　　فعبد مناف سرها و صمیمها

«هر گاه روزی قریش برای کسب افتخاری گرد بیایند، عبد مناف از همه پیشتاز خواهند بود.»

و ان حصلت اشراف عبد منافها　　　ففی هاشم أشرافها و قدیمها

«اگر اشراف عبد مناف را بخواهی، بنی هاشم اشراف و ریشه‌های آن به شمار می‌آیند.»

و ان فخرت یوماً فان محمداً　　　هو المصطفی من سر و کریمها

«و اگر به فردی از آنان می‌خواهی افتخار بکنی، آن فرد جز محمد مصطفی کسی نخواهد بود.»

تداعت قریش غثها ثمینها　　　علینا فلم تظفر و طاشت حلومها[3]

«قریش با تمام توان بر ما هجوم آورد، ولی ناموفق ماند و آرزوهای آنان، عملی نشد.»

ابوجهل نیز به این خاطر که ابوطالب به پیامبر اکرم ﷺ پناه داده بود و قصد توهین داشت، حمزه در مقابل او برخاست و با کمان خود سرش را زخمی کرد و گفت: محمد را ناسزا می‌گویی حال آنکه من بر دین او هستم، اگر قدرتی داری سخنت را تکرار کن.

۱- *البدایه و النهایه*، ج ۳، ص ۴۸.

۲- *فقه السیرة النبویه*، ص ۱۸۴.

۳- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۹.

این پدیده که جاهلیت از کسی حمایت نماید که خدایان آن را ناسزا می‌گوید و دین و آئین آنان را منحرف می‌داند و خردمندان آنان را نادان خطاب قرار می‌دهد، پدیده‌ای بی‌نظیر به نظر می‌رسد؛ چرا که آنها برای این ارزشها جان و زندگی را تقدیم می‌کردند و به خاطر این ارزشها معرکه و جنگها به پا می‌کردند، ولی با این وجود به حمایت محمد بر خواسته‌اند!.

ابوطالب هنگامی که احساس خطر کرد که مبادا نابخردان عرب بر او و قومش یورش ببرند، قصیده‌ای سرود که در آن به حرمت مکه و جایگاه خویش اشاره می‌نماید و اعلام پناهندگی به خانهٔ خدا می‌کند و نیز خاطرنشان می‌سازد که تا آخرین قطره خونش از محمد حمایت می‌کند:

و لما رایت القوم لا ود فیهم — و قد قطعو کل العری و الوسائل

«وقتی قوم خود را دیدم که محبت و دوستی در آنها نیست و همهٔ پیوندها را بریده‌اند.»

و قد صارحونا بالعداوة و الاذی — و قد طاوعوا امر العدو المزایل

«و آنها به صراحت با ما دشمنی کرده و آزارمان می‌دهند و از فرمان دشمنی که تفرقه می‌اندازد، اطاعت می‌کنند.»

و قد حالفوا قوماً علینا اظنه — بعضون غیظاً خلفنا بالانامل

«و با قومی علیه ما همپیمان شده‌اند که به گمانم، انگشتانشان را از خشم، به دهان می‌گیرند.»

و أحضرت عند البیت رهطی و اخوتی — و امسکت من اثوابه بالوصائل[۱]

«و نزد خانهٔ خدا قوم و خویشانم را آورده و به پرده‌های آن متمسک شده‌ام.»

آن گاه به خانهٔ خدا و تمام مقدسات سوگند خورد که محمد را به دشمنانش نخواهم سپرد، اگر چه جوی خون به راه بیفتد و ادامه داد:

کذبتم و بیت الله نبزی محمداً — و لما نطاعن دونه و نناضل

«به خدا سوگند که دروغ پنداشته‌اید محمد را ترک بکنیم؛ بدون اینکه زخمی بشویم و تیراندازی کنیم.»

و نسلمه حتی نصرّع حوله — و تذهل عن ابنائنا و الحلائل

«و او را به شما تحویل نمی‌دهیم مگر اینکه در حمایت او کشته شویم و زن و فرزندانمان را ترک کنیم.»

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۳.

و رهبران قریش را یکی یکی نام برد و آنان را چنین مورد ملامت قرار داد:

فعتبـه لاسـتمع بنـا قـول کاشـح حسـودٍ کـذوب مـبغض ذی دغـاول

«ای عتبه! در مورد ما سخن هر دشمن حسود و دروغگو و فریبکار را مشنو.»

و در مورد ابوسفیان چنین سرود:

و مـر ابوسـفیان عنـی معرضـاً کمـا قیـل مـن عظـام المقـاول

«ابوسفیان متکبرانه از کنار من گذشت، گویا از سرداران بزرگ یمن است.»

یفـر الـی نجـد و بـرد میاهـه و یـزعم انـی لسـت عـنکم بغافـل

«به نجد و آبهای خنکش چه آسیبی می‌رساند! و یقین دارد که من از شما غافل نیستم.»

و در مورد مطعم بن عدی سردار و رئیس قبیله بنی نوفل می‌گوید:

امطعم لم اخـذ لـک فـی یـوم نجـدة و لا معظـم عنـد الامـور الجلائـل

«ای مطعم! آنها به تو نقشه‌ای داده‌اند، من اگر نابود شوم، تو هم نجات پیدا نمی‌کنی.»

جـزی الله عنـا عبـد شـمس و نـوفلاً عقوبـه شـر عـاجلاً غیـر آجـل[1]

«خدا از طرف ما به عبدالشمس و نوفل، پاداش بدی بدهد.»

دفاع و حمایت عموی پیامبر اکرم ﷺ از وی، پیروزی بزرگی به شمار می‌آمد و پیامبر اکرم ﷺ از عرف و قانون قبیله‌ای استفاده نمود و از حمایت قبیله خود برخوردار گردید و از هرگونه تجاوز مصون قرار گرفت و از آزادی اندیشه و عمل بهره‌مند گشت و این بیانگر آن است که وضعیت حاکم جامعهٔ خود را به خوبی درک می‌نمود و این درسی بزرگ برای دعوتگران راه خداست که باید از محیط و جوامع پیرامون خود و از قوانین و سنتهای اجتماعی حاکم در جهت پیشبرد اهداف دینی استفاده نمایند.

تلاش برای بدنام کردن دعوت پیامبر

مشرکان برای بدنام کردن دعوت پیامبر خدا جنگی تبلیغاتی به رهبری ولید بن مغیره علیه پیامبر اکرم ﷺ و برای تخریب شخصیت و دعوت وی سامان دادند. ولید به رهبران قریش گفت: ای گروه قریش! موسم حج فرا رسیده است و به زودی هیئتهای عرب نزد شما خواهند آمد و از ماجرای این مرد با خبر می‌شوند؛ پس همه اتفاق کنید تا در مورد او نظر واحدی ارائه دهید و با یکدیگر اختلاف نکنید و یکدیگر را دروغگو قرار ندهید و برخی سخن برخی دیگر را تکذیب ننمایید.

۱- *فقه السیره*، ص ۲۱۲.

آنها گفتند: پس تو ای ابا عبد شمس! چیزی بگو و نظری ارائه بده تا همان را بگوییم.

گفت: خیر. شما بگویید من گوش می‌دهم.

گفتند: ما به مردم می‌گوییم او کاهن است.

گفت: خیر. او کاهن نیست؛ چون من کاهنان زیادی را دیده‌ام. سخنان او با زمزمه‌ها و سخنان کاهنان متفاوت است.

گفتند می‌گوییم: دیوانه است.

گفت: خیر. او دیوانه نیست؛ چرا که ما جنون را دیده و مشاهده نموده‌ایم. هیچ یک از نشانه‌های جنون و دیوانگی از قبیل حالت خفگی و وسواس در وجود او نمی‌یابیم.

گفتند: می‌گوییم: او شاعر است.

گفت: او شاعر نیست! ما انواع مختلف شعر و رجز را خوب می‌شناسیم. سخنان او شعر نیست. گفتند: می‌گوییم: ساحراست. گفت: او ساحر نیست ما جادوگران و جادوهایشان را دیده‌ایم آنچه او می‌گوید با دمیدن و گره زدن جادوگران فرق دارد.

گفتند: پس چه بگوییم! گفت: به خدا سخنان وی شیرین و دلربا است و به درخت تازه و خرم و پرطراوتی می‌مانند که ریشه‌هایش عمیق و شاخه‌هایش پربار هستند. به نظر من بهترین سخن در مورد او این است که بگویید: این شخص ساحر است که با سحر خود میان پدر و پسر و دو برادر و شوهر و همسر و بین خویشاوندان جدایی می‌اندازد.[۱]

آن گاه خداوند در مورد ولید این آیات را نازل فرمود:

﴿ ذَرۡنِي وَمَنۡ خَلَقۡتُ وَحِيدٗا ﴿١١﴾ وَجَعَلۡتُ لَهُۥ مَالٗا مَّمۡدُودٗا ﴿١٢﴾ وَبَنِينَ شُهُودٗا ﴿١٣﴾ وَمَهَّدتُّ لَهُۥ تَمۡهِيدٗا ﴿١٤﴾ ثُمَّ يَطۡمَعُ أَنۡ أَزِيدَ ﴿١٥﴾ كَلَّآۖ إِنَّهُۥ كَانَ لِأٓيَٰتِنَا عَنِيدٗا ﴿١٦﴾ سَأُرۡهِقُهُۥ صَعُودًا ﴿١٧﴾ إِنَّهُۥ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾ فَقُتِلَ كَيۡفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾ ثُمَّ قُتِلَ كَيۡفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾ ثُمَّ

۱- *السیر و المغازی*، ابن اسحاق، ص ۱۵۰-۱۵۱ - *تهذیب السیره*، ج ۱، ۶۴-۶۵.

عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَٱسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ﴿٢٤﴾ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا قَوْلُ ٱلْبَشَرِ ﴿٢٥﴾ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴾ (مدثر، ۱۱ – ۲۶)

«مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام و ثروت بسیاری بدو داده‌ام و پسرانی بدو داده‌ام که حاضرند و (وسائل زندگی را) از هر نظر برای او فراهم ساخته‌ام، علاوه بر این امیدوار است که بیفزایم. هرگز چنین نخواهد شد و بدانچه آرزو می‌کند، نخواهد رسید) چرا که او با آیات ما دشمن است به زودی او را به بالا رفتن از گردنه (مشکلات زندگی) وا می‌دارم، او بیندیشید و نقشه و طراحی آماده ساخت. مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای کشید و چه طرحی ریخت؟! باز مرگ بر او باد، چه نقشه‌ای کشید و چه طرحی ریخت؟! باز نگریست و دقت کرد. سپس چهره درهم کشید و شتابگرانه اخم و تخم کرد. آن گاه گفت: این چیزی جز جادوی منقول نمی‌باشد و این چیزی جز سخن انسانها نیست. هر چه زودتر او را داخل دوزخ می‌سازم و بدان می‌سوزانم.»

از این داستان چنین بر می‌آید که جنگهای روانی و تبلیغاتی علیه پیامبر اکرم ﷺ با دقت و برنامه‌ریزی رهبران کافر و انتخاب زمان مناسب و بر طبق قواعد مشخصی که امروز نیز در برنامه‌ریزیهای جنگ روانی از آن استفاده می‌شود، سامان داده می‌شدند و آنان برای این امر موسم حج را انتخاب کردند و با هم متفق می‌شدند تا حمله آنها منظم و سازمان یافته انجام شود و از طرفی بتوانند بر حجاج اثر بگذارند و تبلیغات آنها ثمر و نتیجهٔ مطلوب خود را به جا بگذارد و آنان علاوه بر انتخاب زمان مناسب، مکان مناسب را نیز انتخاب کرده‌اند تا سخن خود را به همهٔ گروهها و هیئتهایی که به مکه می‌آیند، برسانند.[1]

از طرفی دیگر عظمت پیامبر اکرم ﷺ و تأثیر شگرف وی به وسیلهٔ قرآن به روشنی آشکار می‌گردد. ولید بن مغیره بزرگ قریش و یکی از بزرگ‌ترین سرداران و رؤسای آنها بود و با اینکه معمولاً سران و بزرگان قوم، بزرگ‌بین و متکبر بودند، اما او از قرآن متأثر شد و به عظمت قرآن اعتراف کرد[2]. اما این جنگ روانی و تبلیغاتی منظم و سازمان یافته نتوانست دعوت پیامبر اکرم ﷺ را در محاصره قرار دهد؛ بلکه محمد ﷺ توانست

۱- *الحرب النفسیه ضد الاسلام*، د. عبدالوهاب کحیل، ص ۱۰۳.

۲- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۱، ص ۱۲۳.

حصار دشمانش را بشکند که علاوه بر متنفرساختن مردم مکه از پیامبر اکرم ﷺ و تخریب شخصیت وی نزد آنان، زایران را نیز تحت تأثیر تبلیغات خود قرار می‌دادند و افکارشان را مسموم می‌کردند و میان آنها و سخنان پیامبر اکرم ﷺ مانع می‌شدند تا از دعوت او متأثر نکردند، ولی پیامبر اکرم ﷺ در دعوت خویش بسیار موفق بود و هر کس را که مورد خطاب قرار می‌داد، او را سخت متأثر می‌نمود و قبل از اینکه سخنان پیامبر اکرم ﷺ او را متأثر نماید، هیئت و وقار و متانت او آنان را تحت تأثیر قرار می‌داد؛ سپس با سخنانی رسا و شیوا که سرچشمه گرفته از وحی الهی، عقل سلیم، عاطفه، اخلاص، صفا و صمیمیت بود، شنونده را مجذوب خویش می‌نمود[۱]. از بارزترین نمونه‌ها که بر توانایی و اثرگذاری وی دلالت می‌نماید و بیانگر توانایی او در شکستن دیوار آهنینی است که رهبران مکه ایجاد کرده بودند، برخورد آن حضرت با ضماد ازدی و عمرو بن طفیل دوسی و عمروبن عبسه می‌باشد.

۱- اسلام آوردن ضماد ازدی

ضماد ازدی به مکه آمده بود و از تبلیغات و یاوه‌گوییهای مشرکان در مورد پیامبر اکرمﷺ متأثر گردیده بود و گمان می‌کرد که پیامبر اکرم ﷺ واقعاً فردی مجنون و دیوانه است. ضماد از قبیله ازد بود. او جنون را معالجه می‌کرد، وقتی از بی‌خردان مکه شنید که محمد ﷺ دچار جنون شده است با خود گفت: من اگر این مرد را می‌دیدم، شاید خداوند او را به دست من، بهبود بخشد. بنابراین، با پیامبر اکرم ﷺ ملاقات کرد و گفت: ای محمد من دعای این بیماری را می‌دانم و می‌خوانم و خداوند هر کس را که بخواهد به دست من شفا می‌دهد. آیا می‌خواهی برایت دعا بخوانم تا خوب شوی؟

پیامبر اکرم ﷺ سخنانش را این گونه آغاز کرد: «**ان الحمدلله نحمده و نستعینه و نستغفره ، من یهده الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له، و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله، اما بعد**».

«ستایش خداوند را سزاست. او را ستایش می‌گوییم و از او یاری می‌جوییم، هر کس را که خداوند هدایت نماید؛ کسی او را گمراه نمی‌کند و هر کس را که خداوند گمراه نماید، هیچ هدایت‌کننده‌ای برای او نخواهد بود و من گواهی می‌دهم که هیچ معبودی

۱- همان، ص ۱۲۷-۱۳۷.

جز خدا نیست. یگانه است و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادۀ اوست.»

ضماد گفت: سخنانت را باز برایم تکرار کن. پیامبر اکرم ﷺ سخنانش را تکرار نمود.

ضماد گفت: من سخنان کاهنان، جادوگران و شاعران را شنیده‌ام، ولی سخنانی شبیه سخنان تو نشنیده‌ام. سخنانت در اعماق دریاها نیز اثر می‌گذارد.

دست خود را داراز کنید تا بر اسلام با تو بیعت کنم.

پس با پیامبر بیعت نمود و مسلمانان شد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از طرف قومت نیز بیعت کن. گفت: از طرف خود و قبیله‌ام بیعت می‌کنم. بعداً که دولت اسلامی در مدینه شکل گرفت و پیامبراکرم ﷺ سریه‌ها و لشکرهایی را می‌فرستاد گذر لشکر اسلام، بر قوم ضماد افتاد. فرمانده به لشکریان گفت: آیا از اینها چیزی بر گرفته‌اید؟ مردی از قوم گفت : من آفتابه‌ای از اینها برای خود برداشته‌ام. گفت: آن را باز گردانید؛ زیرا این قوم ضماد است.[1]

فواید و درسهایی که از این واقعه فرا گرفته می‌شوند:

الف – تبلیغات قریش و تخریب و بدنام کردن شخصیت پیامبر اکرم ﷺ و متهم کردن وی به دیوانگی و جنون، ضماد را بر آن داشت تا نزد پیامبر برود و با افسون و اذکار مخصوص خود، او را معالجه نماید، ولی نهایتاً این امر موجب گردید ضماد و قومش به اسلام بگروند.

ب – دو صفت بردباری و شکیبایی در شخصیت پیامبر اکرم ﷺ روشن می‌گردد؛ چنانکه ضماد به پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد کرد که می‌خواهد بیماری جنونش را معالجه نماید و این امر، می‌توانست خشم پیامبر اکرم ﷺ را بر انگیزد، اما پیامبر خدا با بردباری و آرامی به استقبال ماجرا رفت که موجب تسلیم ضماد، در مقابل رسول خدا گردید.

ج – خطبه‌ای که پیامبر خدا، ارائه داد بیانگر تعظیم، بزرگداشت، ستایش پروردگار و اختصاص عبادت برای الله می‌باشد، از این رو آن حضرت اغلب سخنرانیها و موعظه‌هایش را با این خطبه آغاز می‌نمود.

د – ضماد از شیوایی و قوت گویایی پیامبر خدا، متأثر شد؛ زیرا سخن آن حضرت از قلبی آکنده از ایمان و یقین و حکمت بر می‌خاست بنابراین، سخنانش بر قلبها اثر می‌گذاشت و آنها را وادار به پذیرش اسلام می‌نمود.

۱– *مسلم*، کتاب الجمعه، باب تخفیف الصلاة و الخطبه، شمارهٔ ۸۶۸.

هـ – اینکه ضماد، بی‌درنگ اسلام را پذیرفت، دلالت بر این دارد که اسلام دین فطرت است و انسانها هر گاه وجودشان را از فشارهای داخلی و خارجی پاک و مبرا سازند، گفته‌ای و یا مشاهدهٔ رفتاری پسندیده، اسلام را می‌پذیرند.

و – علاقه شدید رسول خدا و تلاش ایشان برای انتشار دعوت؛ چنانکه با اسلام آوردن ضماد، از وی برای اسلام آوردن قومش بیعت گرفت.

ز – اهمیت دعوت به سوی خدا، چنانکه تنها به مسلمان شدن ضماد اکتفا نکرد؛ بلکه از او بیعت گرفت تا قومش را به اسلام دعوت بدهد.

ح – احترام قائل شدن به نیکوکاران و سابقین در خیر؛ چنانکه صحابه با قوم ضماد به خوبی رفتار کردند.[۱]

ط – در حدیث برخی از راهکارها و وسایل تربیتی که پیامبر اکرم ﷺ در مورد ضماد از آن استفاده نمود، بیان شده‌اند مانند: تأنی و حوصله در سخن گفتن، روش گفتگو، توجیه مستقیم و برخی صفات که در شخصیت آن حضرت به عنوان مربی نماد پیدا کرده بود مانند : صبر، بردباری و تشویق به انجام دادن خوبیهای بیشتر.

۲- اسلام آوردن عمرو بن عبسه رضي الله عنه

عمرو بن عبسه سلمی می‌گوید: من در دوران جاهلیت به این موضوع که مردم در گمراهی به سر می‌برند و آیین درستی ندارند، واقف بودم؛ چرا که آنان بتها را پرستش می‌کردند تا اینکه خبر بعثت پیامبر اکرم ﷺ به من رسید، بر شترم سوار شدم و نزد او آمدم. دعوت پیامبر اکرم ﷺ در آن روزها، مراحل پنهانی خویش را طی می‌نمود؛ چرا که پیامبر اکرم ﷺ از جانب قومش احساس خطر می‌نمود. جستجو کردم تا اینکه نزد او رفتم و گفتم: تو چه کاره هستی؟ گفت: من پیامبر خدا هستم. گفتم پیامبر چیست؟ گفت: خداوند مرا فرستاده است. گفتم: تو را با چه چیزی فرستاده است.گفت: مرا با این پیام فرستاده که حق خویشاوندی ادا شود، بتها شکسته شوند، خداوند به یگانگی پرستش شود و هیچ چیزی با او شریک قرار داده نشود. گفتم: چه کسانی از آیین تو پیروی کرده‌اند؟ گفت تاکنون یک آزاده و یک برده آیین مرا پذیرفته‌اند. می‌گوید در آن روز از افرادی که ایمان آورده بودند، ابوبکر و بلال با او بودند. گفتم: من از تو پیروی

۱- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۱، ص ۱۳۲ – ۱۳۳، *الوحی و تبلیغ الرساله*، یحیی الیحیی، ص ۱۱۱ – ۱۱۳.

می‌کنم. گفت: امروز در این موقعیت نمی‌توانی از من پیروی کنی. مگر وضعیت مرا با مردم نمی‌بینی؟ بهتر است نزد خانواده‌ات برگردی و هر گاه خبر پیروزی مرا شنیدی، نزد من بیا.

عمرو می‌گوید: من برگشتم و نزد خانواده‌ام ماندم تا اینکه پیامبر خدا، به مدینه هجرت نمود. من همیشه اخبار او را پیگیری می‌نمودم تا اینکه تعدادی از اهالی مدینه نزد من آمدند. گفتم: مردی که به مدینه آمده چه کاره است و وضعیت او چگونه است؟ گفتند: از هر سو مردم شتابان نزد او می‌آیند. خویشاوندانش نقشه قتل او را کشیده بودند، ولی موفق به این نقشهٔ شوم و پلید نگردیده بودند. عمرو می‌گوید: من نیز به مدینه رفتم و در مجلس رسول خدا حاضر شدم. گفتم مرا می‌شناسی؟ گفت: بله. تو همان کسی هستی که مرا در مکه ملاقات نمودی؟

در ادامه حدیث عمرو آمده است که از پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ نماز و وضو پرسید.[1]

درسها و فوایدی که از این واقعه گرفته می‌شود:

الف – عمرو بن عبسه از یکتاپرستان دوران جاهلیت بود که پرستش چیزی دیگر غیر از خداوند را نمی‌پذیرفت.

ب – جنگ شدید تبلیغاتی قریش علیه آن حضرت سبب شد تا عمرو بن عبسه اخبار پیامبر اکرم ﷺ را پیگیری نماید.

ج – جسارت و سخت‌گیری قریش بر پیامبر اکرم ﷺ چنانکه ملاقات عمرو بن عبسه در دوران پنهانی دعوت صورت گرفت که از طرف قومش در معرض خطر قرار داشت.

ح – رعایت ادب و احترام هنگام وارد شدن بر اهل فضل و مقام؛ چنانکه عمرو بن عبسه می‌گوید: مؤدبانه نزد رسول خدا حضور یافتم.

د – خلاصهٔ رسالت محمدی بر دو اساس استوار است که عبارتند از: ادا نمودن حق خدا و حق مردم؛ چنانکه پیامبر خدا فرمود: «مرا با این پیام فرستاده است که حق خویشاوندی مشخص می‌گردد؛ چرا که این خصلت بزرگ، جزو اولویت دعوت اسلام بود و در کنار دعوت به یکتاپرستی و توحید قرار گرفت. همچنین تهاجم مقتدرانه و شجاعانهٔ رسول الله بر بتها که مقدس‌ترین چیزهایی بود که عرب در اختیار داشت، بیانگر این مطلب است که زدودن آثار جاهلیت نیز بسیار مهم است و دعوت توحید با از بین بردن این گونه آثار تحقق می‌یابد و منتشر می‌شود.

۱- *صحیح مسلم*، شماره ۸۳۲، کتاب صلاة المسافرین.

س – پیامبر اکرم ﷺ با وجود اینکه در ابتدای بعثت توانایی از بین بردن بتها را نداشت، اما این کار را در اولویت قرار داد و این بیانگر آن است که تأخیر در بیان امور دین به دلیل نداشتن توانایی بر اجرای امور و احکام دین، جایز نیست و کسانی که بر این عقیده‌اند که فقط باید به تبلیغ اموری از دین پرداخت که اجرای آن ممکن است و نباید بخشهایی را که نیاز به جهاد و مبارزه دارند و اجرای آنها فعلاً ممکن نیست، مطرح کرد، در اشتباه به سر می‌برند و باید گفت که دعوتشان بر منوال دعوت رسول خدا، قرار نگرفته است.[۱]

ش – تلاش پیامبر اکرم ﷺ برای فراهم آوردن مکان و فضایی امن و امان برای اصحاب و یارانش.

هـ – قوت و حافظه رسول خدا که عمرو را پس از گذشت سالها شناخت.

و – رسول خدا تعداد مسلمانان را فاش نمی‌نمود؛ چرا که مصلحتی برای فاش کردن اسامی آنها نمی‌دید. از این رو در جواب عمرو بن عبسه پیروان خویش را به عنوان آزاده و برده خطاب قرار داد.

یکی دیگر از کسانی که جنگ تبلیغاتی علیه پیامبر اکرم ﷺ به راه انداخته بود و مسلمان شد، طفیل بن عمرو دوسی بود. داستان اسلام آوردن او به طور مفصل در کتابهای سیره بیان گردیده است، اما به نظر دکتر ضیاء عمری، از این داستان فقط همین مقدار با سند صحیح ثابت است که طفیل از پیامبر اکرم ﷺ خواست تا به قلعه محکم قبیله دوس پناهنده شود، اما پیامبر اکرم ﷺ از پذیرش این امر خودداری نمود.[۲]

در روایت صحیحی آمده است که طفیل، قومش را به اسلام دعوت نمود، اما آنها نپذیرفتند و با او مخالفت کردند تا جایی که طفیل از پیامبر اکرم ﷺ خواست تا علیه قومش دعا نماید، اما پیامبر اکرم ﷺ برای هدایت و راهیاب[۳] شد آنان دعا کرد و در آن هنگام پیامبر اکرم ﷺ در مدینه منوره بود.[۴]

۱- *التاریخ الاسلامی*، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- *صحیح مسلم*، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳- *صحیح بخاری فتح الباری*، ج ۶، ص ۱۰۷.

۴- *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۶ – *السیرة النبویه الصحیحه*، دکتر عمری، ج ۱، ص ۱۴۶.

ی – از این گفته پیامبر که فرمود: «نزد خانواده‌ات برگرد و هر گاه خبر پیروزی مرا شنیدی نزد من بیا.» این درس را در مورد دعوت می‌آموزیم که اساس کار بر این نیست که هواداران و اعضای دعوت اسلامی را در معرض خطرها و محل مشکلات و آسیبها قرار دهیم؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ عمرو را به بازگشت نزد خانواده‌اش امر نمود و قضیهٔ هجرت به حبشه و سپس به مدینه نیز به خاطر همین بود. این کار برای حفاظت مسلمانان و تقویت تدریجی آنان انجام می‌گرفت تا رهبر نیز با آسودگی خاطر به کارش ادامه دهد و برای آینده آمادگی و برنامه‌ریزی بهتری داشته باشد.[1]

۳- اسلام آوردن حصین، پدر عمران رضی الله عنهما

قریش به حصین احترام خاصی قائل بودند، لذانزد او آمدند و به او گفتند: با این مرد (محمد) حرف بزن. او خدایان ما را به بدی یاد می‌نماید و آنها را ناسزا می‌گوید.» قریش همراه حصین نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتند. حصین، وارد خانه شد. پیامبر اکرمﷺ فرمود: «جای بیشتری برای شیخ باز کنید.»

پسرش عمران که قبلاً مسلمان شده بود با تعدادی دیگر در آن مجلس نشسته بودند. حصین گفت: این چه سخنی است که از تو به ما رسیده که خدایان ما را ناسزا می‌گویی؟ پدرت مرد عاقلی بود. رسول خدا فرمود: ای حصین پدر من و پدر تو در دوزخ به سر می‌برند. حصین! چند خدا را می‌پرستی! حصین گفت: هفت خدا در زمین و یکی در آسمان را می‌پرستم. فرمود: وقتی دچار مصیبتی می‌گردی، از کدام یک مدد و یاری می‌جویی؟ گفت: همان را که در آسمان است. رسول خدا فرمود: اگر اموالت نابود شود از کدام یک یاری می‌طلبی؟ گفت: همان که در آسمان است. رسول خدا فرمود: او صدایت را می‌شنود و اجابت می‌کند و تو بتها را با او شریک می‌سازی؟! حصین می‌گوید: تا آن روز کسی این گونه با من سخن نگفته بود! رسول خدا فرمود: « ای حصین اسلام بیاور تا سالم بمانی» گفت: من، قوم و قبیله‌ای دارم به آنان چه بگویم؛ فرمود: «بگو: بار خدایا از تو طلب هدایت می‌نمایم تا کارم را درست انجام بدهم و به من دانش بیشتری بده که برایم سودمند باشد.» حصین کلمات فوق را تکرار کرد و از جا برنخاست تا اینکه مسلمان شد. عمران بلند شد و سر و دستها و پاهای پدرش را بوسید. اشک از چشمان رسول خدا سرازیر شد و فرمود : «از کار عمران گریه‌ام گرفت که وقتی

۱- *الاساس فی السنه*، سعید حوی، ج ۱، ص ۱۲۶.

حصین در حال کفر وارد شد، برایش بلند نشد و او توجه نکرد، اما وقتی حصین مسلمان شد، عمران حق او را به جای آورد.» وقتی حصین خواست بیرون برود، پیامبر به یارانش فرمود: «بلند شوید و او را تا منزلش بدرقه نمایید.» وقتی حصین بیرون آمد و قریش او را دیدند، گفتند: بی‌دین شده است و از اطراف او پراکنده شدند.[۱]

استعداد خوب و فطرت سالم حصین و از طرفی قوت استدلال و منطق رسول الله که از راه گفتگو وارد شد، زمینهٔ مسلمان شدن حصین را فراهم ساخت.

٤- اسلام آوردن ابوذر غفاری ﷺ

ابوذر وضعیت اعتقادی حاکم بر جامعهٔ جاهلیت را نمی‌پذیرفت و از پرستش بتها ابـاء می‌ورزید و کسی را که چیزی با خدا شریک می‌گرفت، مورد اعتـراض قـرار مـی‌داد و چند سال پیش از آنکه اسلام بیاورد، نماز می‌خواند بدون اینکه قبلـهٔ مشخصـی را بـرای خود تعیین نماید که این بیانگر آن است که او قبلاً بـر شـیوه و روش یکتاپرسـتان بـوده است. با اطلاع از بعثت پیامبر اکرم ﷺ به مکه آمد و در مورد پیامبر اکرم ﷺ پرس و جـو کرد تا اینکه شب شد و استراحت می‌نمود که علـی ﷺ او را دیـد ودانسـت کـه فـردی ناآشنا است از او خواست تا شب مهمان او باشد. صبح روز بعـد، ابـوذر علـی را تـرک گفت و به مسجدالحرام آمد و تا غروب در آن جا باقی ماند. علی بـار دیگـر او را بـرای شب دعوت کرد. شب سوم نیز چنین شد. سپس علی از او پرسید چرا به اینجا آمده‌ای؟ وقتی ابوذر به او اعتماد کرد گفت: می‌خواهد محمد را ببیند. علی گفت: او پیامبر بر حق خداست. دنبال من بیا، اگر من خطـری احسـاس نمـودم، مـی‌ایسـتم و مشـغول چیـزی می‌شوم و چون دوباره راه افتادم شما با حفظ فاصله دنبالم بیائید. ابوذر همچنان رفت تـا اینکه با پیامبر اکرم ﷺ دیدار کرد. پیامبر اکرم ﷺ به او گفت: نزد قومت برگـرد و آنهـا را خبر بده و منتظر دستور من باش. ابوذر گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، فریاد اسلام را با صدای بلند در میان آنها سر خواهم داد. پس بیـرون آمـد تـا اینکـه بـه مسجد رسید و با صدای بلند اعلام کرد: «**اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله**» با شنیدن این صدا مردم به او یـورش بردنـد تـا اینکـه او را بـه زمـین زدنـد. عبـاس بـن عبدالمطلب با دیدن چنین صحنه‌ای آنان را از چنین عملی برحذر داشـت و هشـدار داد

۱- *الاصابه فی تمییز الصحابه*، ابن حجر، ج ۱، ص ۳۳۷ – *حیاة الصحابه*، ج ۱، ص ۷۵-۷۶ به نقل از الاصابه.

که چنین نکنید؛ زیرا قبیله غفار از شما انتقام خواهد گرفت وکاروانهای تجاری شما را که از سرزمین قبیله غفار به سوی شام عبور می‌نمایند، در معرض خطر و تعرض قرار می‌دهند و این گونه عباس او را از دست قریش نجات داد[۱]. ابوذر قبل از اینکه خود به مکه برای تحقیق و بررسی نزد پیامبر اکرم ﷺ حاضر گردد، برادرش را به این منظور فرستاده بود، امّا برادر او از میان تمامی سجایای اخلاقی پیامبر اکرم ﷺ به مکارم اخلاقی و سخنان دل‌انگیز و دوربودن سخنان او از شعر اشاره نمود، امّا ابوذر گفت: مرا قانع نکردی و آنچه می‌خواستم بر آورده ننمودی، لذا درصدد برآمد تا نزد پیامبر اکرم ﷺ حاضر گردد، امّا برادرش به او گفت: «مواظب خودت باش. اهل مکه خطرناک هستند؛ زیرا آنها بر من خشمگین شدند و پرخاش کردند.»[۲]

درسها و فواید

۱- شهرت و آوازۀ پیامبر اکرم ﷺ که بر اثر تبلیغات سوء مشرکان طنین انداخته بود، به قبیلۀ بنی غفار نیز رسیده بود.

۲-دانایی و هوشیاری ابوذر که مردی دارای نظر و رای مستقل بود که شایعات و تبلیغات او را از دعوت پیامبر اکرم ﷺ گریزان و متنفر نمود؛ بلکه به جستجو و تحقیق پرداخت و برادرش را فرستاد تا در مورد واقعیت بعثت پیامبر اکرم ﷺ بررسی نماید.

۳-اهمیت دادن ابوذر به پیامبر اکرم ﷺ چنانکه او به اطلاعاتی که برادرش، انیس، برای او آورده بود بسنده نکرد؛ بلکه خواست حقیقت را با چشمان خود مشاهده نماید؛ زیرا موضوع فقط مردی نیست که به خیر و خوبی فرمان می‌دهد؛ بلکه سخن از مردی است که می‌گوید پیامبر خدا است. بنابراین، سختیها، رنجها، دشواریهای طاقت فرسای راه و جدایی از خانواده و وطن باید در راه حق تحمل شود؛ پس ابوذر نیز چنین کرد. خانواده‌اش را ترک نمود و باکیسه‌ای که در آن توشه‌اش را قرار داده بود، برای شناخت نبوت به سوی مکه رهسپار گردید.[۳]

٤-تأخیر و درنگ نمودن ابوذر برای کسب اطلاعات مورد نظر : این اقدامی امنیتی بود که حساسیت موقعیت آن را می‌طلبید؛ پس اگر ابوذر از همان ابتدا به صورت آشکار

۱- *صحیح بخاری*، *فتح الباری*، ج ۷، ص ۱۷۳.

۲- *صحیح مسلم*، ج ۴، ص ۱۹۲۳ –*السیرة النبویة الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳- *الوحی و تبلیغ الرساله*، یحیی الیحیی، ص ۹۱ - ۹۳.

درصدد شناسایی پیامبر اکرم ﷺ بر می‌آمد و قریش از این موضوع با خبر می‌گردیدند، در معرض آزار و اذیت قرار می‌گرفت و به هدفش که به خاطر آن محل زندگی و قومش را ترک نموده بود و در راه رسیدن به آن سختیها و مشقتهای سفر را تحمل کرده بود، نمی‌رسید.

۵-رعایت کردن جانب احتیاط و مواظب بودن: وقتی علی ﷺ از ابوذر هدفش از آمدن به مکه را پرسید؛ ابوذر با اینکه سه روز مهمان علی بود، اما هدف اصلی مسافرت خویش را کتمان نمود؛ زیرا می‌خواست کاملاً احتیاط نماید بنابراین، قبل از اینکه او را از علت آمدنش آگاه نماید، شرط گذاشت که این را پوشیده نگاه دارد و نیز از او خواست تا وی را راهنمایی نماید و این بیانگر احتیاط وی است بنابراین، ابوذر به اهداف خویش دست یافت.

٦-پنهان کاری و پوشش امنیتی در مسیر حرکت نزد پیامبر اکرم ﷺ: علی و ابوذر رضی الله عنها برای اینکه احساس می‌نمودند کسی آنان را تعقیب می‌نماید؛ بین خود رمزی بر این اساس گذاشتند که علی ﷺ ابتدا حرکت نماید و اگر خطری احساس گردید، به گونه‌ای ابوذر ﷺ را آگاه سازد و او نیز بعد از علی ﷺ به حرکت خود ادامه دهد. این پوشش امنیتی برای حرکت آنها به سوی قرارگاه (دار الارقم) بود.

۷-این اشاره‌های امنیتی گذرا بر این دلالت می‌نماید که اصحاب ﷺ از بهرهٔ والایی در جوانب امنیتی برخوردار بودند و نیز بر این دلالت می‌نماید که امنیت برای آنها مهم بود و چه قدر دغدغه آن را داشتند تا جایی که امنیت نشان بارزی در هر اقدام خصوصی و عمومی آنها بود. بنابراین، حرکتهای آنان سازمان یافته و بررسی شده انجام می‌گرفت. به راستی چه قدر ما به این احساس امنیتی اصحاب نیاز داریم، به ویژه در این عصر که مسائل امنیتی اهمیت زیادی در به وجود آمدن و از بین رفتن تمدنها دارد[1] و امنیت دارای مدارس ویژه و تکنولوژی و شیوه‌ها و روشهای پیشرفته و دستگاههای مستقل گردیده است و بودجه‌های هنگفتی صرف امور امنیتی می‌گردد. پس وقتی چنین است، مسلمانان باید به جوانب امنیتی اهمیت بدهند تا دشمنان نتوانند به اطلاعات مسلمانان دسترسی و اطلاع یابند و رازها و اسرار مسلمانان در دسترس آنان قرار نگیرد.[2]

۱- *فی السیرة النبویه قراءه لجوانب الحذر و الحمایه*، ابراهیم علی، ص ۵۸-۵۹.

۲- *دروس فی الکتمان*، محمود خطاب، ص ۹.

۸-صداقت ابوذر در جستجوی حق و قوت عقل و درک وی: چنانکه بعد از اینکه اسلام به او عرضه شد، اسلام را پذیرفت.

۹-سعی و تلاش و اهمیت پیامبر خدا، به امنیت و سلامتی یارانش که ابوذر را دستور داد تا نزد خانواده‌اش برگردد و قضیه را پنهان بدارد تا اینکه خداوند آن را آشکار و پیروز نماید.

۱۰-شجاعت ابوذر و قدرت او در بیان حق: او اسلام خویش را در انجمنها و اجتماعات قریش آشکارا اعلام کرد و آنها را به مبارزه طلبید و حق را اظهار کرد.[۱]

ابوذر ﷺ از این دستور پیامبر که ایمان خویش را مخفی و پنهان بدارد چنین برداشت نموده بود که این دستور، دستوری الزامی و ایجابی نیست؛ بلکه پیامبر از روی شفقت و اینکه شاید از پس چنین کاری بر نمی‌آید چنین دستوری داد، از این رو رسول خدا نیز مخالفت نکرد و از این بر می‌آید که گفتن سخن حق در برابر کسی که بیم آن می‌رود که گوینده را آزار و اذیت نماید، جایز است گرچه سکوت کردن نیز جایز است و این به اقتضای اهداف و موضوع، متفاوت می‌باشد و برحسب آن به انسان پاداش داده می‌شود.[۲]

۱۱- موضع ابوذر برای دعوت، بسیار مفید بود و او در مقابله و مقاومت در برابر جنگ روانی که قریش بر ضد پیامبر اکرم ﷺ به راه انداخته بودند، مشارکت جست و اعلام ابوذر ضربه محکمی بود که در مرکز به کفار مکه وارد شد. گرچه خون از بدن ابوذر جاری شد، اما او بار دیگر آشکارا فریاد «**اشهد ان لا اله الا الله**» را سر داد.

۱۲- دفاع عباس از مسلمانان و تلاش او برای نجات ابوذر، دلیلی است بر اینکه او نسبت به مسلمانان مهربان بود و روش او در دفع تجاوز بر این دلالت می‌نماید که عباس از شخصیت کفار مکه آگاهی داشت بنابراین، آنها را به خطرهایی که تجارت آنها به هنگام عبور از دیار قبیله غفار مواجه می‌شد، هشدار داد.[۳]

۱۳- ابوذر از ترتیب امنیتی که پیامبر اکرم ﷺ در مکه اتخاذ کرده بود، اطاعت نمود بنابراین، با وجود دلبسته بودن ابوذر به پیامبر و با اینکه پیامبر را دوست داشت و به شدت علاقمند دیدار او بود، اما سخن ایشان را در مورد چگونگی ترک گفتن مکه و

۱- *الوحی و تبلیغ الرساله*، ص ۹۵.

۲- *فتح الباری*، ج ۷، ص ۱۳۴.

۳- *الوحی و تبلیغ الرساله*، ص ۹۵-۹۴.

رفتن به سوی قومش را پذیرفت و به صلاح و هدایت خانواده و دعوت دادن آنان به اسلام اهتمام ورزید و قبل از همه برادر و مادر و قومش را به اسلام دعوت کرد.

١٤- قوت تأثیر دعوت ابوذر بر قومش و توانایی او در هدایت و قانع کردن آنها به پذیرفتن اسلام، با این حال حایز شرایط امارت نشد. چنانکه مسلم در صحیح خود از ابوذر روایت می‌کند که می‌گوید به رسول خدا گفتم: آیا مرا امیر قرار نمی‌دهی؟ پیامبر اکرم ﷺ دستش را بر شانه‌ام گذاشت و فرمود: «ای ابوذر تو ضعیف هستی و فرماندهی و امارت امانتی است و روز قیامت سبب رسوایی و پشیمانی خواهد شد، مگر کسی که آن را به حق بگیرد و وظیفه‌ای که در مورد آن دارد، انجام دهد.»[1]

پس خداوند به هر کس در هر زمینه‌ای که توانایی بخشیده است، باید وظیفهٔ خویش را در راستای تحقق آن انجام دهد و نباید از موفقیت او در دعوت الی الله، چنین استنباط کرد که در امارت و فرماندهی نیز موفق خواهد بود.

١٥- واگذاری رهبری و سرپرستی قبیله غفار به ایماء بن رحضه سردار آن قبیله از جانب ابوذر، با اینکه ابوذر قبل از او اسلام آورده بود و مقامش بالاتر بود، به فراست و حسن مدیریت او و نیز به بزرگداشت مردم، به اندازهٔ شخصیت آنها دلالت می‌نماید؛ چرا که او دوست نداشت تمامی امور در دست او متمرکز گردد.[2]

١٦- موفقیت درخشان ابوذر در دعوت که بر اثر دعوتش نصف قبیله غفار مسلمان شد و نصف دیگر آن قبیله بعد از هجرت اسلام آوردند.[3]

تلاشهای تخریب‌کننده و جنگ تبلیغاتی و محدودیت فکری که کفار علیه دعوت اسلامی در صدر اسلام، از آن استفاده نمودند، ناکام ماند و شکست خورد؛ چرا که تلاش پیامبر اکرم ﷺ از تلاش آنان گسترده‌تر بود و وسایل تبلیغی او از موانع آنان، قوی‌تر بود و ثبات و پایداری او بسیار بیشتر از آن چیزی بود که دشمنانش انتظار آن را داشتند. پیامبر اکرم ﷺ در خانه‌اش اقامت نگزید و در گوشه‌ای از مسجدالحرام گوشه‌گیر نشد تا دعوتش را پنهان بدارد و خود را از تیرهای مسموم دشمنان مصون بدارد؛ بلکه او شجاعانه خود را به مخاطره انداخت و به محل اقامت اعراب چادرنشین می‌رفت و با صدای بلند در مسجد الحرام قرآن تلاوت می‌کرد تا کسی که اندکی حیات در قلبش

۱- *مسلم*، کتاب الاماره، باب کراهة الاماره، ج ۳، ص ۱۴۵۷، شماره ۸۲۵.

۲- *الوحی و تبلیغ الرساله*، ص ۱۰۰.

۳- *السیرة النبویه الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۴۵.

مانده و انگیزهٔ آزادی و نپذیرفتن بندها در وجودش قرار دارد، بشنود و نور هدایت در قلب[1] و مغزش سرایت نماید که از جمله این افراد ضماد ازدی، عمرو بن عبسه، ابوذر غفاری و طفیل بن عمرو دوسی و حصین پدر عمران بن حصین ﷺ بودند و این دلیلی قاطع و حجتی درخشان بر شکست حملات تخریبی قریش علیه پیامبر اکرم ﷺ بود که باید از این درسها و آموختنیها، پند بگیریم.

انواع اذیت و آزار پیامبر اکرم ﷺ در راه دعوت

قریش از شدت اذیت و آزار خویش نسبت به پیامبر اکرم ﷺ از اولین لحظه‌های دعوت آشکار تا آخرین لحظه‌های پیروزی دعوت، کاهش ندادند. در این دوران آیه‌های زیادی بر اونازل می‌شد و او را به صبر، بردباری و گذشت دعوت می‌داد و سرگذشت انبیاء پیشین را متذکر می‌شد و بدین صورت غم و اندوه را از او دور می‌ساخت؛ چنانکه خداوند خطاب به ایشان فرمود:

﴿ وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلاً ﴾ (مزمل، ۱۰)

«در برابر چیزهایی که می‌گویند، شکیبایی کن و به گونهٔ پسندیده از ایشان دوری کن.»

﴿ فَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴾ (انسان، ٢٤)

«حال که چنین است، در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکیبا باش و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینانشان فرمانبرداری مکن.»

﴿ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُن فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴾ (نمل، ۷۰)

«غم آنان را مخور و از نیرنگهایی که می‌کنند، تنگدل مباش.»

﴿ مَّا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴾ (فصلت، ٤٣)

«(از طرف کافران و منافقان و جاهلان) چیزی به شما گفته نمی‌شود مگر همان چیزهایی که قبلاً به پیغمبران پیش از تو گفته شده است. مسلماً پروردگار تو دارای آمرزش فراوان (در حق مؤمنان) و دارای مجازات دردناک (در حق کافران) است.»

۱- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۱، ص ۱۴۴.

نمونه‌هایی از اذیت و آزار مشرکان نسبت به پیامبر اکرم ﷺ

۱- ابوجهل گفت: آیا محمد در میان شما چهره‌اش را به خاک می‌مالد[۱] گفتند: بلی. گفت: سوگند به لات و عزی اگر او را ببینم که چنین می‌نماید، پای خود را بر گردن او می‌گذارم و چهره‌اش را با خاک آلوده می‌کنم. آن گاه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد، در حالی که آن حضرت نمازمی‌خواند. او به گمان خود می‌خواست، پای خود را بر گردن پیامبر اکرم ﷺ بگذارد، اما ناگهان حاضران دیدند که به عقب می‌آید و گویا با دستهایش می‌خواهد از آسیب چیزی خود را مصون بدارد.

گفتند: تو را چه شده است؟ گفت: میان من و او چاله‌ای از آتش قرار گرفت. بعداً پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اگر به من نزدیک می‌شد، فرشتگان او را پاره پاره می‌کردند.[۲]

و در حدیث ابن عباس چنین آمده است: پیامبر اکرم ﷺ نماز می‌خواند. ابوجهل آمد و گفت: «آیا تو را از این کار باز ندارم؟ پیامر اکرم ﷺ برگشت و بر او پرخاش نمود. ابوجهل گفت: تو می‌دانی که هیچ کس بیشتر از من در مکه یار و همنشین ندارد. آن گاه خداوند این آیه نازل فرمود:

﴿ فَلۡيَدۡعُ نَادِيَهُۥ ١٧ سَنَدۡعُ ٱلزَّبَانِيَةَ ﴾ (علق، ۱۷ – ۱۸)

«پس او همچنان یاران خود را فرا بخواند، ما به زودی فرشتگان مامور دوزخ را صدا خواهیم زد.»

ابن عباس می‌گوید: اگر او همنشینان خود را صدا می‌زد، فرشتگان الهی که مامور دوزخ هستند، او را فرا می‌گرفتند.[۳]

۲- از ابن مسعود ﷛ روایت است که گفت: در حالی که پیامبر خدا در کنار کعبه نماز می‌خواند، گروهی از قریش در مجلس خود نشسته بودند. ناگهان یکی از آنها گفت : آیا به این ریا کار نگاه نمی‌کنید؟ کدام یک از شما شکمبه شتری را که بنی فلان کشته‌اند می‌آورد و وقتی او به سجده می‌رود، آن را میان شانه‌هایش می‌گذارد؟ چنانکه بدبخت‌ترین آنها فرستاده شد و وقتی که پیامبر اکرم ﷺ در سجده رفت، آن را میان شانه‌های ایشان گذاشت و رسول خدا بر اثر آن همچنان به حالت سجده باقی ماند. کفار

۱- یعنی سر به سجده می‌گذارد.

۲- *مسلم*، کتاب صفات المنافقین، باب قوله ان الانسان لیطغی، شماره ۲۷۹۷.

۳- *ترمذی*، شماره ۳۳۴۹، حسن صحیح غریب.

قریش چنان خندیدند که از فرط خنده روی یکدیگر می‌افتادند. فردی نزد فاطمه رضی الله عنها رفت. او که هنوز دختری کم سن و سال بود، دوان دوان آمد و شکمبه شتر را از میان شانه‌های رسول خدا برداشت و انداخت و روی به کفار نمود و آنها را ناسزا گفت. وقتی رسول خدا نماز را تمام کرد، گفت: «بار خدایا! نتیجه این کار قریش را به تو وا می‌گذارم.» تا سه بار این دعا را تکرار کرد. سپس از یکی یکی آنها نام برد : بار خدایا! عمروبن هشام، عتبه بن ربیعه، شیبه بن ربیعه، ولید بن عتبه، امیه بن خلف، عقبه بن ابی معیط و عماره بن ولید را هلاک کن.

ابن مسعود می‌گوید: به خدا سوگند که همه آنها را در روز بدر دیدم که نقش زمین شده بودند؛ سپس به سوی چاه بدر کشانده می‌شدند ودر آن انداخته شدند.[1]

بر اساس روایتهای صحیح دیگر بیان شده است که عقبه بن ابی معیط، به دستور ابوجهل شکمبهٔ شتر را بر گردن رسول الله گذاشت[2]. و مشرکان از دعای پیامبر اکرمﷺ متأثر شدند و برایشان گران آمد؛ چرا که آنها معتقد بودند که دعا در مکه قبول می‌شود.[3]

۳- ضرب و شتم آزار و اذیت پیامبر اکرم توسط بزرگان قریش

روزی سران و اشراف قریش در «حجر» جمع شدند و از پیامبر اکرم ﷺ سخن به میان آوردند و گفتند: ما تاکنون ندیده‌ایم که کسی به اندازه‌ای که ما در مورد این مرد صبر نموده‌ایم صبر کرده باشد؛ او خردمندان ما را نادان قرار می‌دهد و به خدایان ما ناسزا می‌گوید. ما بر کار بزرگی در مورد او صبر نموده‌ایم. در آن اثنا رسول خدا آمد؛ همه با هم یکباره بر او حمله بردند و می‌گفتند: تو همان کسی هستی که چنین و چنان می‌گویی و آنچه را که پیامبر اکرم ﷺ در مورد خدایانشان گفته بود، بازگو کردند.

پیامبر اکرم ﷺ می‌گفت: بلی من چنین گفته‌ام. سپس مردی، پیراهن او را گرفت و کشید. ابوبکر به دفاع از پیامبر اکرم ﷺ برخاست و گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگارم الله است؟!.[4]

٤- ابولهب عموی آن حضرت و همسرش ام جمیل بیشتر از دیگران با پیامبر خدا دشمنی می‌کردند. ام جمیل با سخن چینی قصد داشت ارتباط گستردهٔ پیامبر اکرم ﷺ را

۱- *فتح الباری*، ج ۱، ص ۵۹۴ – مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۸-۱۴۲۰.

۲- *صحیح مسلم*، ج ۳، ص ۱۴۲۰.

۳- *السیرة النبویه الصحیحه عمری*، ج ۱، ص ۱۴۹.

۴- *صحیح السیرة النبویه*، ابراهیم العزی من طرق اخری، ص ۹۶.

با مردم کم رنگ جلوه دهند. بنابراین، در راه پیامبر خار می‌گذاشت و کثافت و آشغال بر در خانه‌اش می‌ریخت؛ چنانکه خداوند در مورد این زن و شوهر فرموده است:

﴿ تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ۝١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ۝٢ سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ ۝٣ وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ ۝٤ فِي جِيدِهَا حَبۡلٞ مِّن مَّسَدِۭ ﴾ (مسد)

«نابود باد ابولهب و حتماً هم نابود می‌گردد. دارایی و آنچه بدست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند. به آتش بزرگی در خواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه‌کش و شعله‌ور خواهد بود و همچنین همسرش که هیزم‌کش است در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از الیاف خواهد بود.»

ابولهب و همسرش بعد از نزول آنچه در مورد آنان نازل گردید، نزد پیامبر اکرمﷺ آمد. آن حضرت به اتفاق ابوبکر در کنار کعبه نشسته بود. ام جمیل پاره سنگی در دست داشت و چون نزد آنان رسید گفت: ابوبکر! رفیقت کجاست؟ به من خبر رسیده که مرا هجو کرده است. به خدا سوگند اگر او را بیابم با این پاره سنگ دهانش را خونین خواهم ساخت، سپس برگشت. ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا! فکر نمی‌کنید شما را دیده باشد؟! پیامبر فرمود: خداوند چشمان او را کور گردانید و مرا ندید و او این شعر را می‌سرود: «**مذمما ابینا و دینه قلینا و امره عصیان**» «فرمان مذمم را نپذیرفتیم و او را نافرمانی کردیم و با او سرسختانه دشمنی کردیم.»

پیامبر خدا از اینکه آنان «مذمم» را ناسزا می‌گفتند، خوشحال می‌شد و می‌گفت: آیا تعجب نمی‌کنید که خداوند چگونه نفرین و ناسزای قریش را از من دور می‌نماید. آنها مذمم (ناپسند) را ناسزا می‌گویند و نفرین می‌کنند و من محمد (ستوده و پسندیده) هستم.[1]

کار ابولهب به جایی رسیده بود که در بازارها و مجالس و مراسم حج به دنبال رسول خدا بود و او را تکذیب می‌کرد.[2]

آخرین و بزرگ‌ترین آزار قریش این بود که در اواخر دوران مکی برای کشتن پیامبر نقشه کشیدند. آن حضرت در مورد اذیت و آزاری که قریش نسبت به ایشان روا داشته

۱- *فتح الباری*، ج ۶، ص ۵۵۴-۵۵۵.

۲- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۲۹۳.

بودند می‌گفت: من در راه خدا، به قدری ترسانده شده‌ام که کسی به این اندازه ترسانده نشده است و به قدری مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌ام که هیچ کس به آن اندازه مورد آزار قرار نگرفته است و مدت سی شبانه روز بر من و بلال می‌گذشت که غذای کافی برای سیر کردن شکم خود نداشتیم، مگر غذای ناچیزی که بلال اندوخته بود.[۱]

پیامبر اکرم ﷺ با اینکه دارای شان و منزلت بزرگی بود، اما از نخستین روزهای دعوت علنی بار سنگین بلا و مشقت و رنج را بر دوش گرفت و از سوی بی‌خردان قریش، مورد اذیت و آزار فراوانی قرار گرفت، به طوری که هر گاه از کنار مجالس آنان می‌گذشت او را مسخره می‌کردند ومی‌گفتند: این پسر ابی کبشه[۲] است که از آسمان با او سخن گفته می‌شود و همچنین یکی از آنان وقتی از کنار پیامبر اکرم ﷺ گذشت با تمسخر می‌گفت: امروز از آسمان برایت سخنی نازل نشده است؟!.[۳]

جنگ علیه پیامبر اکرم ﷺ تنها با مسخره کردن و اذیت و آزار روانی تمام نمی‌شد؛ بلکه فراتر از این رفته و به شکنجه و آزار جسمی رسید و این امر تا حدی دامنه‌ای گسترده و وسیع به خود گرفت که دشمن خدا، امیه بن خلف، بر چهره پیامبر اکرم ﷺ آب دهان انداخت[۴]. حتی بعد از هجرت، دشمنان جدید با شیوه‌های جدید به دشمنی و آزار پیامبر اکرم ﷺ روی آوردند و پس از آنکه دشمنی با پیامبر اکرم ﷺ منحصر در قریش مکه بود، افرادی از منافقان که همسایه پیامبر اکرم ﷺ بودند، به دشمنی با او برخاستند و علاوه بر اینها یهودیان، فارسها، روم و همپیمانانشان دشمنان دیگری بودند که قدعلم نمودند. در ابتدای امر دشمنان پیامبر اکرم ﷺ در مکه هر چند به ناسزا گفتن و مسخره کردن و محاصره و زد و کوب مختصر، برخاسته بودند، امّا به این هم اکتفا ننمودند و به دشمنی و رویارویی مسلحانه و نظامی شدید که جنگ و گریز در بر داشت برخاستند و این امر به فاجعه‌ای تبدیل شده بود که نتیجه‌ای جز ضررهای مالی و جانی در پی نداشت[۱]. آری دوران رسالت آن حضرت این طور می‌گذشت و زندگی ایشان زنجیری بود که حلقه‌های بلا و مصیبت آن را تشکیل

۱- *سنن الترمذی*، ج ۴، ص ۶۴۵، صححه آلبانی رحمه الله، - *صحیح الجامع*، ص ۵۰۰۱.

۲- ابی کبشه پدر رضاعی پیامبر بود.

۳- *الروض الانف*، ج ۲، ص ۳۳.

۴- همان، ص ۴۸.

۱- ابی شنب، ص ۱۳۷.

می‌داد، اما در برابر مشکلاتی که در راه خدا به او می‌رسید، سست و زبون نگردید؛ بلکه استقامت می‌ورزید و به امید پاداش الهی تا دم مرگ تمام سختیها و مشکلات را تحمل می‌نمود.[۱]

پیامبر خدا در مواقع متعددی با مشکلات و مصیبتهایی مواجه شد که سختی آنها به ذهن کسی نمی‌گنجد. مشکلات و مصیبتها به اندازۀ ارزش و مقام رسالتی بود که ایشان بر عهده داشت و بر اثر تحمل چنین مشکلات و مصیبتهایی بود که به مقام و منزلتی والا نزد پروردگارش نائل گردید؛ چرا که او نسبت به قوم خود مهربان بود و نمی‌خواست که قومش به عذابهایی گرفتار شوند که ملتهای پیشین به آن مبتلا شده بودند و شکیبایی می‌نمود تا برای دعوتگرن و مصلحان الگو باشد[۲]. پس وقتی که رسول خدا از اذیت و آزار مجرمان در امان نماند و با بزرگ‌ترین مصیبتها مواجه گردید، داعیان نیز مورد اذیت و آزار قرار خواهند گرفت و سنت و قانون الهی در مورد دعوتها چنین است؛ چنانکه از ابوسعید بن ابی وقاص ﷺ روایت است که از رسول خدا پرسید: بیش از همه چه کسانی به بلا و مصیبت گرفتار می‌آیند؟ فرمود: «پیامبران، سپس کسانی که بیش از دیگران با پیامبران مشابهت دارند و سپس کسانی که بعد از آنها باشند و هر کس برحسب دینداری و مقام و منزلت معنوی خود به مصیبت و بلا گرفتار می‌شود و هر چند از نظر ایمان قوی‌تر باشد، مصیبت و بلای او به همان اندازه سخت‌تر خواهد بود و بنده همچنان به بلا و مصیبت گرفتار می‌شود تا اینکه چنان روی زمین راه می‌رود که هیچ گناهی برای او باقی نمی‌ماند.»[۳]

اذیت و آزار یاران پیامبر اکرم ﷺ

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ با مصیبتها و مشکلات بزرگی مواجه شدند که کوههای سر به فلک کشیده و محکم را از پای در می‌آورد. آنان اموال و جانهای خود را در راه خدا فدا نمودند و خداوند نیز هیچ یک از بزرگان و اشراف مسلمانان را بدون امتحان نگذاشت و آنان را به انواع متعددی از مشکلات و گرفتاریها دچار نمود. در این میان ابوبکر ﷺ نیز مورد اذیت و آزار مشرکان قرار گرفت. بر سرش خاک ریختند و در مسجد الحرام او را چنان زدند که او را برا اثر چهرۀ خون آلودش کسی نمی‌شناخت بنابراین، او را در لباسی

۱- *التمکین للامة الاسلامیه*، ص ۲۴۳.

۲- *محنة المسلمین فی العهد المکی*، د سلیمان السویکت، ص ۱۹۷.

۳- *ابن ماجه*، باب الصبر علی البلاء، شماره حدیث ۴۰۲۳.

پیچاندند و به خانه‌اش بردند[۱]. عایشه رضی الله تعالی عنها روایت می‌کند که وقتی یاران پیامبر اکرم ﷺ که هشتاد و سه نفر بودند، گردهم آمدند ابوبکر ﷺ اصرار داشت که آشکارا بیرون بیایند. رسول خدا فرمود: «تعداد ما هنوز کم است.» اما ابوبکر همچنان پیشنهاد خود را تکرار می‌کرد تا اینکه پیامبر بیرون آمد. مسلمانان در گوشه‌های مسجد، هر یک در میان قبیله‌اش پراکنده شدند و ابوبکر در میان مردم به سخنرانی برخاست و پیامبر اکرم ﷺ نشسته بود و بدین صورت این اولین سخنرانی و دعوتی بود که مشرکان را به سوی خدا و پیامبرش دعوت می‌داد. مشرکان بی‌درنگ به ابوبکر و مسلمانان یورش بردند. آنها، او را به شدت مورد ضرب و جرح قرار دادند و لگدکوب کردند. عتبه بن ربیعه بیش از دیگران به سر و صورت او می‌زد تا اینکه افراد قبیله بنی تیم آمدند و ابوبکر را از زیر دست و پای آنها بیرون کشیدند و در پارچه‌ای قرار دادند و او را به خانه‌اش بردند. آنها تردیدی نداشتند که ابوبکر خواهد مرد و گفتند به خدا سوگند اگر او بمیرد، عتبه بن ربیعه را خواهیم کشت. آنها با پدر ابوبکر در کنارش نشستند تا اینکه در قسمتهای آخر روز به هوش آمد. گفت: حال رسول الله چه طور است؟ افراد قبیله‌اش ناراحت شدند و او را گذاشتند و رفتند، ولی به مادرش گفتند: مواظب او باشد. مادرش می‌خواست به او چیزی بدهد، اما ابوبکر چیزی نخورد و گفت: حال پیامبر چه طور است؟ مادرش گفت: من از حال رفیقت خبر ندارم. گفت: نزد ام جمیل بنت خطاب برو و از او حال پیامبر را جویا شو. مادرش بیرون آمد تا اینکه نزد ام جمیل آمد و گفت: ابوبکر حال محمد بن عبدالله را از تو جویا شده است. ام جمیل بنت خطاب گفت: نه ابوبکر را می‌شناسم و نه محمد بن عبدالله را. اگر دوست داری نزد فرزندت می‌آیم. گفت: برویم. ام جمیل همراه مادر ابوبکر به راه افتاد تا اینکه نزد ابوبکر آمد. وقتی او را بی‌هوش و ضعیف یافت، فریاد کشید و گفت: به خدا سوگند قومی که با تو چنین کرده‌اند، فاسق و کافراند. امیدوارم خداوند انتقام تو را از آنها بگیرد. ابوبکر گفت: حال پیامبر چطور است؟ ام جمیل گفت: مادرت می‌شنود. ابوبکر گفت: اشکالی ندارد. ام جمیل گفت: حالش خوب است. ابوبکر گفت: کجاست؟ ام جمیل گفت: اودر خانه ارقم است. گفت: به خدا سوگند تا پیامبر اکرم ﷺ را نبینم، آب و غذا نمی‌خورم. مادر ابوبکر و ام جمیل صبر کردند تا اینکه رفت و آمد کم شد و مردم در خانه‌ها آرام گرفتند. سپس او را در حالی که به آنها تکیه زده بود، بیرون آوردند تا اینکه نزد پیامبر بردند. پیامبر اکرم ﷺ او را در آغوش گرفت و بوسید و مسلمانان همه گرد او جمع شدند. ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا!

۱- *التمکین للامة الاسلامیه*، ص ۲۴۳.

پدر و مادرم فدایت باد من چیزی نشده‌ام به جز ضرباتی که آن مرد فاسق بر چهره‌ام زد و این مادرم نسبت به فرزندش مهربان است و شما شخصیت با برکتی هستید، او را به سوی خدا دعوت دهید و برایش دعا کنید. شاید خداوند به وسیلۀ تو او را از آتش جهنم نجات بدهد. پیامبر برای مادر ابوبکر دعا کرد و اورا به سوی خدا دعوت داد و او مسلمان شد.[1]

درسها و آموختنیها

۱- علاقۀ شدید ابوبکر به علنی ساختن دعوت اسلام و اظهار آن در برابر کافران: این امر بیانگر قوت ایمان و شجاعت وی می‌باشد. ابوبکر، شکنجه و آزار بزرگی را تحمل کرد تا جایی که خویشاوندانش فکر می‌کردند او خواهد مرد.

۲- شیفتگی و محبت ابوبکر نسبت به پیامبر خدا به حدی بود که او در آن وضعیت دشوار از حال پیامبر جویا می‌شد و پافشاری می‌کرد که او را از حال پیامبر اکرم ﷺ آگاه کنند. سپس سوگند می‌خورد که تا وقتی او را ندیده است، آب و غذایی نخورد. این محبت برای خداست و نماد اراده‌هایی است که بر دشواریها چیره می‌شوند و هر مصیبتی که در راه خدا و به خاطر پیامبرش به آنها برسد، آن را آسان و ساده می‌بینند.

۳- تعصب قبیله‌ای در آن وقت در توجیه حوادث و رفتار و تعامل با افراد نقش به سزایی داشت؛ چنانکه با وجود اختلاف عقیده، قبیلۀ ابوبکر به حمایت او برخواستند و تهدید کردند که اگر بمیرد، عتبه را خواهند کشت.[2]

٤- رعایت امور امنیتی توسط ام جمیل رضی الله عنها که او چند واکنش انجام داد که شاید مهم‌ترین آنها عبارت است از: پنهان‌کاری و ابراز نداشتن شناخت در مورد پیامبر اکرمﷺ و ابوبکر

وقتی ام‌الخیر از ام جمیل در مورد رسول الله پرسید، ام جمیل گفت: ابوبکر و محمد بن عبدالله را نمی‌شناسد. این واکنشی محتاطانه و مناسب بود؛ چون در آن وقت هنوز ام الخیر مسلمان نشده بود و ام جمیل اسلام خود را پنهان می‌کرد و دوست نداشت ام الخیر از مسلمان بودن او اطلاعی داشته باشد؛ از این رو محل اقامت پیامبر اکرم ﷺ از ترس اینکه مبادا این موضوع را به قریش گزارش دهد، پنهان نمود.[1]

۱- *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۳۹-۴۴۱ - *البدایه و النهایه*، ج ۳، ص ۳۰.

۲- *محنة المسلمین فی العهد المکی*، ص ۷۹.

۱- *السیرة النبویه قراءة لجوانب الحذر و الحمایه*، ص ۵۰.

از طرفی دیگر ام جمیل در این صدد بود که اطلاعات خود را به ابوبکر ﷺ برساند و آنها را برای ام خیر آشکار نسازد تا قضیه کاملاً سری و پنهانی باشد. بنابراین، ام جمیل از وضعیت موجود به نفع خود بهره‌برداری کرد وگفت: اگر تو دوست داری، من همراه تو نزد فرزندت می‌آیم.

همچنین ام جمیل از وضعیت موجود برای کسب اعتماد مادر ابوبکر و رام کردن وی با دیدن وضعیت ابوبکر که بیهوش و بیجان افتاده بود، داد و فریاد به راه انداخت و گفت: قومی که با تو چنین کرده‌اند، فاسق و کافراند.» شکی نیست که این موضع ام جمیل تا حدودی از حس انتقام‌جویی و ناراحتی ام خیر از کسانی که با فرزندش چنین کرده بودند، کاهش داد و ام جمیل راخیرخواه و دلسوز خود دانست و این گونه ام جمیل محبت و اعتماد ام الخیر را به خود جلب نمود و این کاری بود که وظیفه ام جمیل را در رساندن خبر و اطلاعات به ابوبکر ﷺ آسان می‌نمود.[۱]

انتخاب وقت مناسب برای اجرای مسئولیت

وقتی ابوبکر خواست که او را به خانم ارقم ببرند، ام جمیل بلافاصله خواسته او را نپذیرفت؛ بلکه در انجام آنچه او می‌خواست تأخیر کرد تا اینکه رفت و آمد کم شد و مردم در خانه‌های خود آرام گرفتند، آن گاه ام جمیل به همراه مادر ابوبکر او را بیرون آوردند و نزد پیامبر اکرم ﷺ بردند.[۲]

تحقق این اصل که نعمت بعد از مصیبت به دست می‌آید؛ چنانکه ام الخیر مادر ابوبکربه علت علاقهٔ شدید ابوبکر به اینکه مادرش اسلام را بپذیرد و ابوبکر از پیامبر خدا خواست که برای مادرش دعا کند، مسلمان شد.[۳]

خلاصه اینکه ابوبکر صدیق به خاطر اینکه از سایر صحابه در خدمت و همراهی پیامبر اکرم ﷺ پیشتاز بود، مشکلات و مصائب بیشتری از جانب کفار و مشرکان، متحمل گردید.

۱- بلال ﷺ

اذیت و آزار مشرکان به پیامبر ﷺ و یارانش روز به روز دامنه گسترده‌تری به خود می‌گرفت تا اینکه به آخرین حد خشونت و سنگدلی رسید و به ویژه رفتار آنان با

۱- همان.

۲- همان، ص ۵۰-۵۲ و در درسهای امنیتی از این کتاب استفاده نموده‌ام.

۳- همان، ص ۷۵.

مسلمانان مستضعف، رفتاری غیرمعقولانه بود؛ چرا که آنها را شکنجه می‌کردند تا از دین و عقیدهٔ خود منصرف شوند و از طرفی با شکنجه‌کردن آنان، کینه و خشم خود را فرود نشاندند. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «اولین کسانی که اظهار اسلام نمودند، هفت نفر بودند: پیامبر اکرم ﷺ، ابوبکر، عمار، مادرش سمیه، صهیب، بلال و مقداد. خداوند پیامبرش را به وسیلهٔ عموی وی، ابوطالب و ابوبکر را توسط قومش مصون نگاه داشت، امّا مشرکان، سایر مسلمانان را با زرههای آهنین داغ می‌نمودند و آنها را در گرمای خورشید قرار می‌دادند. بیشتر آنها بر اثر فشارهای سخت به خواسته‌های مشرکان تن دادند به جز بلال که وجودش را در راه خدا ناچیز نمود. مشرکان او را به دست کودکانشان می‌سپردند و آنها او را در شهر مکه می‌چرخاندند، اما او با قاطعیت می‌گفت: «اَحدٌ احدٌ خدا یکی است خدا یکی است.»[1]

بلال، قبیله‌ای نداشت که او را حمایت نماید و شمشیرهایی نبود که از او دفاع کند و چنین انسانی در جامعه جاهلی مکه ارزشی نداشت. او در زندگی نقشی جز اینکه کار بکند و فرمان ببرد و مانند حیوانات در معرض خرید و فروش قرار بگیرد نداشت، اما اینکه دارای نظری مستقل و اندیشه‌ای و یا صاحب دعوت و یا قضیه‌ای باشد، چنین امری در جامعه جاهلی مکه برای کسی همچون بلال، جنایتی بسیار زشت و نابخشودنی به شمار می‌رفت، اما دعوت جدید، که جوانانان شتابان به آن گرویده بودند و با سنتها و رسوم پدرانشان مبارزه می‌کردند، در ژرفای دل این بردهٔ فراموش شده نیز جای گرفته بود و از او شخصیتی جدید در میدان هستی ارائه داده بود.[2]

ایمان در اعماق قلب بلال رسوخ کرده بود و به خاطر عقیده و دینش در معرض شکنجه قرار می‌گرفت. دیری نپائید که آزاد مردی به شکنجه‌گاه بلال رفت و رو به امیه بن خلف کرد و گفت: آیا در مورد این بیچاره از خدا نمی‌ترسی؟! امیه گفت: تو او را فاسد کرده‌ای و اکنون او را از وضعیتی که می‌بینی نجات بده. ابوبکر گفت: چنین می‌کنیم. من بردهٔ سیاهی دارم که از او قوی‌تر است و بر دین تو می‌باشد او را بگیر و بلال را به من بده. امیه گفت: پذیرفتم. ابوبکر غلامش را به او داد و بلال را در عوضش گرفت و آزاد کرد.»[1] و در روایتی دیگر آمده است که او را به هفت اوقیه یا به چهل

۱- **مسند احمد**، ج ۱، ص ۴۰۴ باسناد و حسن.

۲- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۱۳۶.

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۹۴.

اوقیه طلا خرید.[۱] به راستی بلال شکیبا و سرسخت بود؛ چرا که او صادقانه اسلام آورد و قلبش پاک بود. بنابراین، استوار ماند و در برابر چالشها و انواع شکنجه‌ها، سست و زبون نگردید. شکیبایی و پایداری بلال مشرکان را به خشم می‌آورد و کینۀ آنها را شدت می‌بخشید به ویژه اینکه او تنها کسی بود که از مسلمانان ناتوان بر اسلام ثابت قدم مانده بود و او با کافران در آنچه می‌خواستند هماهنگ نشد و کلمۀ توحید را با صدای بلند در حالی که آنها را به مبارزه می‌طلبید سر می‌داد و وجودش را در راه خدا ارزانی کرده بود.[۲]

بلال از شکنجه و عذاب و مصیبت رهایی یافت و از قید بردگی آزاد گردید و بقیۀ زندگی خود را در رکاب پیامبر اکرم ﷺ گذراند و پیامبر خدا در حالی که از بلال خشنود بود در گذشت و به او بشارت بهشت داد و فرمود: «... صدای کفشهای بلال را پیش از خودم در بهشت شنیدم.»[۳]

بلال اگرچه در دوران جاهلیت به دلیل برده بودن خویش، ارزش و مقامی نداشت، امّا بعد از بعثت پیامبر اکرم ﷺ و گرویدن به اسلام، ارزش و مقام والایی کسب نمود. عمر رضی الله عنه می‌گفت: «ابوبکر که سرور ماست، بلال را که او نیز سرور ماست، آزاد کرد.»[٤]

آزادسازی بردگان مسلمان توسط ابوبکر، یکی از برنامه‌هایی بود که رهبری اسلامی برای مقاومت در برابر شکنجه‌ای که مستضعفان به آن گرفتار بودند، در پیش گرفته بود. ابوبکر اموال خود را در آزادکردن تازه مسلمانان از بردگی صرف می‌نمود و قبل از هجرت به مدینه شش برده که به اسلام گرویدند را آزاد نمود. بلال هفتمین آنها بود و بقیه عبارت بودند: از عامر بن فهیره که در جنگ بدر و اُحد شرکت نمود و در روز بئر معونه به شهادت رسید؛ ام عبیس و زنّیره که بعد از آزادی نابینا گردید. قریش می‌گفتند: لات و عزی بینایی او را گرفته‌اند. گفت: به خدا سوگند شما دروغ می‌گوئید؛ چرا که

۱- *التربية القياديه*، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- *محنة المسلمين في العهد المكي*، ص ۹۲.

۳- *صحيح مسلم*، ج ۲، ص ۱۴۱۰، شمارة حديث ۲۴۵۸.

۴- *الطبقات*، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۳۲ و راویان آن ثقه هستند.

لات و عزی کوچک‌تر از آن هستند که به کسی ضرری برسانند. خداوند نیز بینایی چشمانش را برگردانید.[۱]

همچنین گذر ابوبکر به کنیزی افتاد که عمر بن خطاب در دوران جاهلیت، او را ضرب و شتم می‌کرد. ابوبکر او را خرید و آزاد کرد.[۲]

ابوبکر آزادی‌بخش و آزادکننده بردگان و شیخ با وقار و متین اسلام بود که در میان قومش معروف بود که به بینوایان کمک می‌نماید و پیوند خویشاوندی را برقرار می‌دارد و سختی را به دوش می‌گیرد و مهمان‌نوازی می‌نماید و از ستمدیدگان حمایت می‌کند. او مهربان و دوست‌داشتنی و نسبت به ناتوانان و بردگان دلسوز است. ابوبکر بخش بزرگی از دارایی خود را صرف خریداری بردگان نمود و آنها را در راه اسلام آزاد کرد.[۳]

اهل مکه، ابوبکر ﷺ را که دارایی خود را برای آزادکردن مستضعفان خرج می‌کرد، مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دادند، اما ابوبکر آنها را همسنگر و یاران خود در دین جدید می‌دانست و هر یک از آنها نزد او با تمام مشرکان و طاغوتیان روی زمین برابر نبودند و سنگ زیربنای دولت توحید و تمدن اسلامی توسط افرادی همچون بلال و سایر مؤمنان صدر اسلام، بنیانگذاری گردید. هدف ابوبکر از آزاد نمودن بردگان این نبود که مورد ستایش قرار گیرد و یا مقامی کسب نماید و یا به اهداف دنیوی دست یابد؛ بلکه او رضای خداوند متعال را جستجو می‌نمود. روزی پدرش به او گفت: «فرزندم تو را می‌بینم که بردگان ضعیف را آزاد می‌کنی. اگر به جای اینها مردان نیرومند و چابکی را آزاد می‌کردی که تو را حمایت می‌کردند بهتر بود؟ ابوبکر ﷺ گفت: پدر! هدفم خشنودی خدا است.» پس شگفت نیست که خداوند در مورد ابوبکر صدیق ﷺ آیه‌هایی در قرآن نازل نماید که تا روز قیامت تلاوت بشوند. خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ۝٥ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ۝٦ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ ۝٧ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۝٨ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ۝٩ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ۝١٠ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ۝١١ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ۝١٢

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۹۳.

۲- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۳۴۶.

۳- همان، ص ۳۴۵.

وَإِنَّ لَنَا لَلۡأٓخِرَةَ وَٱلۡأُولَىٰ ١٣ فَأَنذَرۡتُكُمۡ نَارٗا تَلَظَّىٰ ١٤ لَا يَصۡلَىٰهَآ إِلَّا ٱلۡأَشۡقَى ١٥ ٱلَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ١٦ وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ﴾ (لیل، ۵ – ۲۱)

«کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند و پرهیزگاری پیشه سازد و به پاداش خود ایمان و باور داشته باشد، او را آماده رفاه و آسایش می‌نماییم. و اما کسی که تنگ چشمی بکند (و به بذل و بخشش در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز بداند و به پاداش خود ایمان و باور نداشته باشد، او را آماده برای سختی و مشقت می‌سازیم. در آن هنگام که به (گور) پرت می‌گردد، دارائیش چه سودی به حال او دارد؟ مسلماً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت به مردم) بر عهدهٔ ماست و قطعاً آخرت و دنیا همه از آن ماست. من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور می‌شود و زبانه می‌کشد. بدان داخل نمی‌شود و نمی‌سوزد مگر بدبخت‌ترین (انسانها) همان کسی که (حق و حقیقت را دروغ می‌داند و آن را) تکذیب می‌نماید و (به آیات آسمانی) پشت می‌کند ولیکن پرهیزگارترین (انسانها) از آن (آتش) به دور داشته خواهد شد. آن کسی که دارایی خود را (در راه خدا) می‌دهد تا خویشتن را پاکیزه بدارد، هیچ کس بر او حق نعمتی ندارد تا چشم به پاداش داشته باشد؛ بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد. قطعاً (چنین شخصی از کارهایی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهایی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.»

همیاری و همکاری میان مسلمانان صدر اسلام، نماد بارزی از خیر و بخشش است و بردگان وسیلهٔ اسلام، صاحبان عقیده و اندیشه‌ای گشتند که به خاطر آن مناقشه می‌کردند و از آن دفاع می‌نمودند و در راه آن جهاد می‌کردند. اقدام ابوبکر به خریدن بردگان و آزاد کردن آنان نه‌تنها بیانگر عظمت این دین است؛ بلکه بیانگر این موضوع است که دین جدید در ژرفای وجود ابوبکر صدیق نفوذ نموده بود و او را به خود مشغول نموده بود و به راستی مسلمانان معاصر برای احیاء نمودن روح همبستگی و همیاری و همکاری میان فرزندان امت که در معرض فروپاشی از جانب دشمنان عقیده و دین است، می‌بایست از رفتار و احساسات پاک مسلمانان صدر اسلام، الگو بگیرند.

۲- عمار بن یاسر و پدر و مادرش

پدر عمار بن یاسر متعلق به یکی از قبیله‌های یمن به نام بنی عنس بود. همراه دو برادرش به نامهای حارث و مالک برای جستجوی یکی از برادرانشان به مکه آمدند. حارث و مالک به یمن بازگشتند و یاسر در مکه اقامت گزید و با ابوحذیفه بن مغیره مخزومی پیمان بست[۱]. ابوحذیفه یکی از کنیزانش به نام سمیه بنت خیاط به ازدواج یاسر در آورد.

یاسر از سمیه صاحب فرزندی به نام عمار شد. ابوحذیفه او را آزاد کرد، اما دیری نگذشت که ابوحذیفه از جهان چشم فرو بست و با طلوع فجر اسلام، یاسر و سمیه و عمار و برادرش عبدالله بن یاسر مسلمان شدند. بنو مخزوم که اربابان آنها شمرده می‌شدند، خشمگین شدند و آنها را تحت فشار قرار دادند. ظهر که هوا به شدت گرم می‌شد، آنها را به سنگلاخ تافته و داغ مکه می‌بردند[۲] و به پشت و رو می‌غلطاندند[۳] پیامبر اکرم ﷺ در حالی که آنها تحت شکنجه بودند، از کنارشان می‌گذشت و به آنان می‌گفت: ای خانواده یاسر صبر داشته باشید؛ بهشت در انتظار شماست.[٤]

ابوجهل نزد سمیه آمد و گفت تو عاشق زیبایی محمد شده‌ای که به او ایمان آورده‌ای؟ سمیه در جواب ابوجهل سخنان تندی به او گفت. ابوجهل شمشیری در شرمگاه سمیه زد و او را به شهادت رساند و بدین صورت افتخار نخستین شهید اسلام به نام سمیه ثبت شد[٥]. این موضع دلیرانه سمیه ستودنی است که بالاترین و گرانبهاترین چیزی را که در اختیار داشت یعنی وجود خود را در راه خدا تقدیم نمود و باید زنان مسلمان تا جهان باقی است، شاهکار او را فراموش نکنند و قلبشان در اقتدا به سمیه بتپد و همانند او از تقدیم نمودن هیچ چیزی در راه خدا دریغ نورزند.[۱]

۱- *انساب الاشراف*، بلاذری، ج ۱، ص ۱۰۰ - ۱۵۷.

۲- *السیرة النبویه*، ج ۲، ص ۶۸.

۳- *بهجة المحافل*، عامری، ج ۱، ص ۹۲.

۴- *صحیح السیرة النبویه*، ابراهیم العلی، ص ۹۷-۹۸.

۵- *المسلمین فی العهد المکی*، ص ۹۹.

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۲۱۷.

عثمان ﷺ می‌گوید: «در حالی که پیامبر خدا دستم را گرفته بود و در سنگلاخ مکه قدم می‌زدیم از کنار خانواده یاسر گذشتیم. پدر عمار گفت: ای پیامبر خدا! روزگار چنین است. پیامبر گفت: صبر داشته باش. سپس فرمود: بار خدایا خانواده یاسر را بیامرز.[۱]

دیری نپایید که یاسر هم زیر شکنجه، جان به جان آفرین سپرد. پیامبر اکرمﷺ نمی‌توانست برای خانواده یاسر که نماد و رمز جانفدایی و جانفشانی بودند کاری بکند؛ زیرا آنها برده بودند و رسول خدا از چنان قدرتی برخوردار نبود که با استفاده از قدرت خویش آنان را از شکنجه و عذاب برهاند؛ بلکه تمام آنچه پیامبر اکرم ﷺ می‌توانست برای آنها انجام دهد، این بود که آنان را به آمرزش الهی و بهشت مژده بدهد و به بردباری و صبر تشویق نماید. تا این خانواده مبارک سرمشق و الگویی برای نسلهای آینده باشد؛ چنانکه در طول تاریخ مردم با خواندن جملات زیبای رسول الله که فرمود: «ای خانواده یاسر، بهشت در انتظار شماست.»[۲] از آنان تجلیل می‌نماید.

عمار بعد از خانواده‌اش دچار انواع شکنجه‌ها و آزار و اذیتها گردید؛ چرا که او از زمرهٔ مستضعفانی بود که در مکه قبیله‌ای نداشت تا آنها را حمایت نمایند و خودشان نیز نیرو و قدرتی نداشتند. قریش آنها را در زمین تافته و داغ مکه به هنگام گرمای ظهر، شکنجه می‌کردند تا آنان از دین خود بازگردند. عمار چنان شکنجه می‌شد که نمی‌دانست چه می‌گوید[۳] و مشرکان او را نگذاشتند تا اینکه او را وادار نمودند پیامبر خدا را ناسزا بگوید و از معبودان و مشرکان به خوبی یاد نماید. وقتی نزد پیامبر اکرمﷺ آمد، رسول خدا پرسید: چه خبر داری؟ عمار گفت: خبر بدی آورده‌ام. به خدا سوگند، مشرکان مرا رها نکردند تا اینکه مجبور کردند به تو ناسزا بگویم و معبودانشان را ستایش نمایم. پیامبر فرمود: قلبت را چگونه می‌یابی؟ گفت: قلبم سرشار از ایمان است. پیامبر فرمود: اگر آنها شکنجه‌های خود را تکرار کردند، تو نیز گفته‌هایت را تکرار کن.[۱]

خداوند نیز با نزول آیه‌هایی به ایمان راستین و صداقت عمار شهادت داد؛ چنانکه فرمود:

۱- *صحیح السیرة النبویه*، ص ۹۸.

۲- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۸.

۳- **محنة المسلمین فی العهد مکی**، ص ۱۰۰.

۱- *فقه السیره*، غزالی، ص ۱۰۳.

﴿ مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴾ (نحل، ١٠٦)

«کسانی که پس از ایمان آوردنشان کافر می‌شوند به جز آنانکه وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دلهایشان ثابت بر ایمان است. آری چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می‌دارند، خشم تند و تیز خدا گریبانگیرشان می‌شود.»

عمار در تمامی صحنه‌ها و جنگها در رکاب پیامبر اکرم ﷺ بود.[۱]

واقعه بلال و عمار حاوی درسهایی بزرگ و شامل بحث عزیمت و رخصت هستند. شایسته است که دعوتگران آن را به صورت کامل فرا بگیرند و در جای خود و بر حسب معیارهای دقیقش از آن استفاده نمایند.

۳- سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از جانب مادر کافرش در معرض فتنه قرار گرفت. مادرش اعتصاب غذا کرد و گفت آب و غذا نخواهم خورد تا وقتی که به دین پدرانت برگردی. طبرانی روایت نموده است که سعد گفت: این آیه در مورد من نازل شد که:

﴿ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَآ ﴾

(عنکبوت، ۸)

«اگر آن دو (پدر و مادرتان) تو را مجبور کردند که با من شریک قرار دهی، چیزی که اصلاً بدان علم نداری، پس از آنان اطاعت مکن.»

سعد می‌گوید: به مادرم گفتم چنین مکن؛ زیرا من دینم را به خاطر هیچ چیزی ترک نخواهم کرد. سه شبانه‌روز متوالی چیزی نخورد تا اینکه سخت ضعیف و ناتوان گردید. وقتی من این حالت او را دیدم گفتم: مادرم تو می‌دانی به خدا سوگند، اگر صد جان داشته باشی و یکی را پس از دیگری از دست بدهی، من از دین و آئینم دست بردار نیستم. مادرم وقتی که وضعیت را چنین دید، غذاخورد.[۱]

۱- همان.

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۳، ص ۴۴۶.

بر اساس آنچه مسلم روایت نموده است، آمده است: مادر سعد سوگند خورد که هرگز با سعد سخن نگوید تا وقتی که به دینش کفر نورزد و نیز آب و غذا نخواهد خورد و گفت: تو می‌گویی که خداوند تو را توصیه نموده است تا با پدر و مادرت به نیکی رفتار کنی و من مادرت هستم و تو را به این کار دستور می‌دهم. سعد می‌گوید: سه شبانه‌روز، مادرم از خوردن و آشامیدن امتناع ورزید تا اینکه به علت ضعف و ناتوانی بی‌هوش شد. یکی از پسرانش به نام عماره به او آب داد و سعد را دعای بدکرد. خداوند در قرآن کریم این آیه را نازل نمود:

﴿ وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗاۖ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي ﴾

(عنکبوت، ۸)

«ما به انسان توصیه می‌کنیم که به پدر و مادرش کاملاً نیکی کند و اگر آن دو تلاش کردند که برای من انباز قرار دهی که کمترین اطلاعی از آن نداری، از ایشان اطاعت مکن.»

و در ادامهٔ همین آیه آمده است:

﴿ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ ﴾ (لقمان، ۱۵)

«در دنیا با آن دو به خوبی رفتار کن.»

سعد می‌گوید وقتی آنها می‌خواستند به او غذا بدهند دهانش را با چوبی باز می‌کردند، سپس آن را می‌بستند.[۱]

به راستی که سعد دچار مشکل بزرگی گردیده بود، اما موضع او موضعی بی‌نظیر بود که به جوشش فوق‌العادهٔ ایمان در قلبش دلالت می‌نماید و بیانگر این است که او هرگز حاضر نیست ایمان را معامله کند و حاضر بود نتیجهٔ این امر را هر چه باشد، با جان و دل بپذیرد.

از مضامین آیه‌های قرآن به این نتیجه می‌رسیم که مسلمانان نباید رابطه خود را با خویشاوندان غیرمسلمان خود قطع نمایند و می‌بایست با آنها رابطه‌ای که فاقد محبت باشد، برقرار نماید و به آنها مهربانی نمایند؛ چرا که محبت و دوستی باید فقط برای رضای خدا و پیامبر و دینش و مؤمنان انجام گیرد.[۱]

۱- *صحیح مسلم*، ج ۲، ص ۱۷۸۷-۱۸۷۷.

۱- *الولاء و البراء*، محمّد قحطانی، ص ۱۷۴-۱۷۵.

٤- مصعب بن عمیر ﷺ

مصعب بن عمیر با وجود اینکه مرفه‌ترین جوان مکه بود و زیباترین لباسها را می‌پوشید و پدر و مادرش او را بسیار گرامی داشتند و مادرش از ارث فراوانی برخوردار بود، بیش از همهٔ جوانان مکه عطر و مواد خوشبوکننده استفاده می‌نمود و کفشهای مخصوص می‌پوشید[1]. امّا با شنیدن بعثت پیامبر اکرم ﷺ و دعوت او در خانه ارقم بن ابی ارقم نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و اسلام را پذیرفت.

مصعب بن عمیر از خانه ارقم بن ابی ارقم در حالی بیرون شد که اسلام آوردن خود را از ترس مادر و خویشاوندانش پنهان می‌داشت. از آن پس به صورت پنهانی، نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و آمد می‌کرد تا اینکه عثمان بن ابی طلحه[2] او را در حال نماز خواندن مشاهده نمود.عثمان، جریان را به مادر و بستگانش گفت. آنها او را گرفتند و زندانی کردند و تا هجرت اول به سرزمین حبشه زندانی بود.[3]

سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: او را دیدم که دراسلام دچار رنج و مشقت شدیدی شده بود؛ پوستش خشکیده بوده و چون پوست مار از تنش جدا می‌شد.

پیامبر خدا هر گاه از او یاد می‌کرد می‌گفت: «هیچ کس را در مکه ندیدم که زلفهای زیباتر و لباس شیک‌تری از مصعب داشته باشد و از او مرفه‌تر باشد.»[4] مصعب با همهٔ مشکلات و مصیبتهایی که با آن مواجه شده و قوای جسمی او تحلیل رفته بود، از خوبیها و فضل و جهاد در راه خدا که اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ به آن همت گمارده بوند، باز نماند تا اینکه فضل الهی شامل حال او شد و در جنگ احد به شهادت رسید.[1]

مصعب بن عمیر الگو و نمونه‌ایست از جوانان مرفهی که در دامان اسلام تربیت یافته‌اند؛ نمونه‌ای است برای فرزندان قشر ثروتمند و مرفه که در ناز و نعمت بزرگ شده‌اند؛ نمونه‌ایست برای فرزندانی که در قصرهای مجلل و در میان ثروت و مقام رشد

۱- *الطبقات الکبری*، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲- *سیر اعلام النبلاء*، ذهبی، ج ۳، ص ۱۰-۱۲.

۳- *محنة المسلمین فی العهد المکی*، ص ۱۰۷.

۴- *الطبقات الکبری*، ج ۳، ص ۱۱۶.

۱- *محنة المسلمین فی العهد المکی*، ص ۱۰۸.

کرده‌اند و نمونه‌ای است برای افرادی که همواره به خود می‌بالند و در شیک‌پوشی نهایت تلاش خود را مبذول می‌دارند و همواره به دنبال مظاهر زندگی هستند و درجستجوی هر نوع تغییراند.

مصعب بن عمیر بعد از اینکه اسلام آورد، روحی قوی و نیرومند داشت؛ دیگر ضعف و تنبلی در وجود او راهی نداشت و نفس و لذتها بر او چیره نمی‌شدند.[۱]

از روزی که مصعب به دین جدید پیوست و با پیامبر بیعت نمود، تمام راحتیها، لذتها و خوشگذرانیها را ترک نمود؛ چرا که می‌بایست او از مسیر مشکلات و فجایع عبور می‌کرد تا ازنظر ایمان و یقین استوار و محکم می‌گردید. مصعب از خطرها، فقر، شکنجه‌ها هجرت و جهاد در راه خدا با خشنودی و آرامش خاطر استقبال کرد.[۲]

۵- خباب بن ارت ﷺ

خباب ﷺ در مکه آهنگری می‌کرد. خواست خداوند چنین بود که خیلی زود هدایت نصیب او شود. بنابراین، قبل از اینکه پیامبر اکرم ﷺ خانه ارقم بن ابی ارقم را مرکز دعوت اسلام قرار دهد، او مسلمان شد. او جزء مستضعفانی بود که در مکه شکنجه می‌شدند تا از دینشان برگردند. مشرکان او را بر سنگهای داغ بر پشت می‌خواباندند تا اینکه آب و چربی پشت او خشکید و از بین رفت.[۳]

پیامبر اکرم ﷺ خباب را دوست می‌داشت ونزد او رفت و آمد می‌کرد. وقتی مولا و سرپرست او که زنی به نام ام انهار خزاعیه بود، از مسلمان شدن خباب آگاه شد، آهنی را داغ کرد و بر سر او گذاشت. خباب نزد پیامبر اکرم ﷺ از این موضع شکایت برد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بار خدایا! خباب را یاری کن. ناگهان آن زن دچار سردرد شدیدی شد و چنان بیماری او شدت گرفت که مانند سگها پارس می‌کرد. به او گفته شد که باید برای رفع این بیماری، سرش را داغ کند. آن زن به خباب دستور داد که سرش را داغ نماید. خباب همان آهن را برداشت و داغ نمود و مکرر بر سر مولا و سرپرست خود می‌گذاشت. به راستی که یاری و مدد الهی چه قدر زود بندگان مؤمن و شکیبای

۱- *مصعب بن عمیر الداعیه المجاهد*، محمد بریغش، ص ۱۰۵.

۲- همان، ص ۱۰۵-۱۰۷.

۳- *محنة المسلمین فی العهد المکی*، ص ۹۵.

پروردگار را در می‌یابد؛ به گونه‌ای که آن زن از خباب خواست تا آهن گداخته را بر سرش بنهد.[۱]

با شدت یافتن فشار مشرکان بر مسلمانان ضعیف و ناتوان، خباب نزد پیامبر اکرمﷺ در حالی که رسول خدا در سایه کعبه چادرش را زیر سرش گذاشته بود، آمد و گفت:آیا از خدا نمی‌خواهی که ما را یاری کند؟ آیا برای ما دعا نمی‌کنی؟ پیامبر اکرم ﷺ برخاست و نشست و درحالی که چهره‌اش سرخ شده بود، فرمود: «برای مسلمانان ملتهای پیش از شما چاله‌ای می‌کندند و فرد را در آن می‌گذاشتند؛ سپس اره‌ای می‌آوردند و بر فرق سرش می‌گذاشتند و او را از وسط به دو نیم می‌کردند، اما با این حال از دینش دست بردار نبود. برخی دیگر را نیز با شانه‌های آهنین گوشت و رگشان بیرون می‌آمد، اما این کار آنها را از دینشان باز نمی‌داشت. به خدا سوگند که کار این دین چنان قدرت خواهد گرفت که فرد مسافر از «**صنعا**» تا «**حضرموت**» راهش را ادامه خواهد داد و جز از خدا و از اینکه گرگ، گوسفندهایش را پاره کند، از کسی هراسی نخواهد داشت، اما شما شتاب به خرج می‌دهید.[۲]

شیخ سلمان عوده حفظه الله بر این حدیث، شرح و توضیحی نوشته است، او می‌گوید: سبحان الله! چه پیش آمده بود که چهرهٔ پیامبر اکرم ﷺ دگرگون و سرخ شد و قبلاً به پهلو دراز کشیده بود و اینک بلند شد و نشست؟ و یارانش را با این اسلوب قوی و مؤثر، مورد خطاب قرار داد و سپس آنان را از اینکه شتاب می‌ورزند، سرزنش نمود؟ آیا به خاطر اینکه آنها از او خواستند تا برایشان دعا نماید؟ نه هرگز؛ چون او نسبت به امت خود مهربان است. شیوهٔ درخواست خباب این را می‌رساند که این سخنان از قلبی برمی‌خیزند که شکنجه آن را دردمند نموده و سختیها آن را خسته کرده‌اند و مصیبتها آن را از پای در آورده است. بنابراین، پیری زود هنگام را می‌جوید و احساس می‌نماید که مدد و یاری الهی دیر خواهد رسد. اما رسول خدا می‌داند که کارها در وقت خود و به هنگام فراهم آمدن اسبابشان انجام می‌پذیرند و به بلاها گرفتار می‌شوند، اما سرانجام کار به نفع آنها خواهد بود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

۱- همان، ص ۹۶.

۲- *البخاری*، مناقب الانصار، باب مالقی النبیﷺ و اصحابه، ج ۴، ص ۲۳۸.

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسۡتَيۡـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ كُذِبُواْ جَآءَهُمۡ نَصۡرُنَا فَنُجِّيَ مَن نَّشَآءُۖ وَلَا يُرَدُّ بَأۡسُنَا عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴾ (یوسف، ۱۱۰)

«تا آن جا که پیغمبران (از ایمان آوردن کافران وپیروزی خود) ناامیدگشته و گمان برده‌اند که (از سوی پیروان اندک خویش هم) تکذیب شده‌اند. در این هنگام یاری ما به سراغ ایشان آمده است و هر کس را خواسته‌ایم نجات داده‌ایم (بلی در هیچ زمان و هیچ مکانی) عذاب ما از سر مردمان گناهکار دور و دفع نمی‌گردد.»

همچنین پیامبر خدا با مشاهدهٔ وضعیت یارانش و بررسی احوال آنان، خستگی و پریشانی که آنان بر اثر شکنجهٔ کافران می‌دیدند، احساس می‌نمود.[۱]

باید اعتراف کرد که با خواندن این حکایتها به آسانی نمی‌توان حقیقت وضعیتی که آنها درآن قرار داشتند و از پیامبر اکرم ﷺ دعا و طلب مدد الهی را خواستار شدند، درک نمود و نمی‌توان احساساتی را که در وجودشان می‌جوشید دریافت، مگر اینکه درحالتی نزدیک به حالت آنان به سر برد و برخی از رنجهایی را که آنان تحمل نمودند، تحمل نمود.

خلاصه رهنمودهای آن حضرت در این داستان

الف – الگو گرفتن از پیامبران گذشته و پیروانشان در تحمل آزار و اذیت در امر خدا وتأسی به آنان در این مورد.

ب – دلبسته بودن به نعمتهایی که خداوند در بهشت برای مؤمنان شکیبا آماده کرده است و فریب نخوردن به زیباییهای زندگانی دنیا که کافران از آن بهره‌مند شده‌اند.

ج – امید داشتن به آینده‌ای که خداوند در این دنیا، اسلام را از آن بهره‌مند خواهد ساخت و اهل ذلت و گناه را خوار می‌گرداند.[۲]

خباب رضی الله عنه از برخی شکنجه‌ها وسختیهایی که از طرف مشرکان بر آنان وارد می‌شد و از معاملاتی که مشرکان پیشنهاد می‌کردند تا آنها را به کفر باز گرداند، سخن گفته است. او می‌گوید: من آهنگر بودم، برای گرفتن بدهی خود نزد عاص بن وائل رفتم. او به من گفت : وام تو را نخواهم داد، مگر اینکه به محمد کفر بورزی. گفتم: هرگز کفر نخواهم

۱– *البخاری*، مناقب الانصار، باب مالقی النبی ﷺ و اصحابه، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲– *الغرباء الاولون*، ص ۱۴۵–۱۴۶.

ورزید حتی اگر تو بمیری و پس از مرگ دوباره زنده شوی. گفت: «مگر من پس از مردن زنده می‌شوم؟ اگر پس از مردن زنده شوم ، آن گاه وقتی به مال و فرزندانم دست یافتم، وام تو را خواهم داد» آن گاه این آیه نازل شد:

﴿ أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى كَفَرَ بِـَٔايَـٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾ ... فَرْدًا ﴾[1] (مریم، ۷۷)

نقل است که عمر بن خطاب ﷺ در دوران خلافتش از خباب در مورد شکنجه‌هایی که در راه خدا دیده بود، پرسید: خباب، پیراهنش را بلند کرد و پشت خود را به او نشان داد. گویا به جذام و پیسی مبتلا شده بود. عمر گفت تا امروز چنین چیزی ندیده بودم. خباب گفت : ای امیر المؤمنین آنها آتشی برافروختند و مرا بر آن انداختند؛ سپس مردی از آنها پایش را بر سینه‌ام گذاشت تا اینکه زمین به وسیله پشت من سرد شد و آتش را چربیهای بدنم خاموش کرد.[2]

٦- عبدالله بن مسعود ﷺ

روش پیامبر اکرم ﷺ رفتار و برخورد با مردم با فرزانگی و حکمت بود. او با بزرگان و رهبران قبایل با نرمی و مهربانی رفتار می‌نمود و با کودکان نیز مهربانی می‌کرد. ابن مسعود ﷺ از دیدار محبت‌آمیز پیامبر اکرم ﷺ با خود این گونه سخن می‌گوید: تازه به سن بلوغ رسیده بودم و گوسفندان عقبه بن ابی معیط را می‌چراندم. پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر از کنار من گذشتند. آن حضرت فرمود: ای جوان! نزد تو شیر یافت می‌شود؟ گفتم: آری. ولی امانت هستند. فرمود: آیا گوسفندی هست که اصلاً شیر نداشته باشد؟ من بزی را نزد او آوردم. دستی بر پستانهایش کشید و آن را در ظرفی دوشید و علاوه بر اینکه خودش نوشید به ابوبکر نیز داد و سپس به پستان گفت: جمع شو و آن جمع شد. ابن مسعود می‌گوید: نزد او آمدم و گفتم ای پیامبر خدا! از این سخن به من بیاموز. پس دستی بر سرم کشید و گفت: «خدا بر تو رحم نماید؛ تو نوجوانی هستی که دیگران را علم می‌آموزی.»[1]

۱- *مسند احمد*، ج ۵، ص ۱۱۱.

۲- *الروض الانف*، ج ۲، ص ۹۸.

۱- *البدایه و النهایه*، ج ۳، ص ۳۲ – *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱، ص ۴۶۵.

سخنان پیامبر اکرم ﷺ باعث مسلمان شدن عبدالله بن مسعود را فراهم نمود به خصوص گفت: «من امانت‌دار هستم» سخن دیگری که پیامبر اکرم ﷺ به او گفت «تو نوجوان معلمی هستی.» و این دو کلمه نقش بزرگی در زندگی او داشتند و او بعدها از دانشمندان برجسته قرار گرفت. عبدالله در حالی که در دوران جاهلیت در شرک و بت پرستی غوطه‌ور بود، امّا بعد از اینکه اسلام را پذیرفت، یکی از پیشگامانی شد که خداوند آنان را در قرآن ستوده است.[۱]

ابن حجر در مورد عبدالله بن مسعود می‌گوید: «او یکی از پیشگامان نخستین بود که از ابتدای دعوت اسلامی مسلمان شد و به حبشه و مدینه هجرت کرد ودر جنگ بدر و دیگر جنگها حضور داشت و همواره در سفر و حضر در رکاب پیامبر خدا بود.[۲]

عبدالله بن مسعود اولین کسی است که آشکارا قرآن خواند

با وجود اینکه ابن مسعود دارای قبیله‌ای نبود که از او حمایت نماید و خودش با اینکه از نظر جسمی ضعیف هم بود، ولی این ضعف، مانع ظهور و درخشش شجاعت وی نگردید. او از خود صحنه‌های شگفت‌انگیزی به نمایش گذاشت که از جمله می‌توان به موضع شورانگیز او در مکه اشاره کرد که دعوتش را آشکار ساخت و قریش به شدت بر او حمله‌ور شدند، اما او همچنان در میان جمع قریش ایستاد و با صدای بلند شروع به تلاوت قرآن نمود و آیه‌های قرآن را به گوشهای بسته و دلهای مهرزدهٔ قریش می‌رساند[۳]. ابن مسعود بعد از پیامبر اکرم ﷺ نخستین کسی بود که در مکه با صدای بلند و آشکار قرآن را تلاوت نمود. روزی اصحاب پیامبر اکرم ﷺ گردهم آمدند و گفتند: به خدا سوگند برای قریش تاکنون کسی قرآن را با صدای بلند نخوانده است، آیا مردی هست که قرآن را به آنها بشنواند؟ عبدالله بن مسعود گفت: من این امر را به عهده می‌گیرم. گفتند: ما می‌ترسیم که آنها به تو آسیبی برسانند؛ چرا که تو دارای قبیله‌ای نیستی که در صورت تعرض قریش، از تو حمایت نمایند. گفت: من این امر را انجام می‌دهم و خداوند مرا از شر آنها نجات خواهد داد. صبح روز بعد، ابن مسعود وارد حرم شد و در حالی که قریش مشغول برگزاری مراسم خود بودند، کنار مقام ابراهیم ایستاد و

۱- *عبداله بن مسعود*، عبدالستار الشیخ، ص ۴۳.

۲- *الاصابه*، ج ۶، ص ۲۱۴.

۳- *عبدالله بن مسعود*، ص ۴۵.

با صدای بلند این گونه شروع به خواندن قرآن نمود: ﴿ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٱلرَّحۡمَٰنُ ۝١ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ... ﴾ قریش به همدیگر نگاه کردند و گفتند چه می‌گوید؟ سپس گفتند: او برخی از آنچه را که محمد آورده است، تلاوت می‌کند! همهٔ آنان درصدد کتک زدن ابن مسعود برآمدند. آنها با اینکه ضربه‌های خود را بر چهرهٔ ابن مسعود وارد می‌کردند، امّا او همچنان به خواندن قرآن ادامه می‌داد. سپس به سوی یارانش بازگشت و آثار ضرب و شتم بر چهره‌اش نمایان بود. آنها گفتند: ما به دلیل برجا شدن شما به این امر نگران و در هراس بودیم. ابن مسعود گفت: اینک دشمنان خدا نزد من از قبل هم خوارتر و کوچک‌تر شدند و اگر شما می‌خواهید، فردا نزدشان خواهم رفت و چنین خواهم نمود. گفتند: بس است تو به آنها آنچه را که دوست نداشتند، شنواندی[1]. بدین صورت عبدالله بن مسعود بعد از پیامبر اکرم ﷺ نخستین کسی بود که در مکه با صدای بلند و آشکار قرآن خواند و این عمل عبدالله بن مسعود به معنای مبارزه طلبیدن قریش بود؛ چرا که آنها تحمل چنین وضعیتی را نداشتند.[2]

۷- خالد بن سعید بن عاص ﷺ

خالد از روزهای نخست به اسلام گروید؛ چون او در آغاز ظهور پیامبر اکرم ﷺ در خواب دید که گویا بر لبه آتش ایستاده است و کسی نیز تلاش می‌نماید تا او را در آتش بیندازد، اما پیامبر او را به آغوش می‌گیرد تا در آتش نیفتد. خالد هراسان ازخواب پرید و خوابش را برای ابوبکر صدیق تعریف کرد. ابوبکر گفت: من خیر تو را می‌خواهم. محمد پیامبر خداست بنابراین از او پیروی کن. خالد نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و مسلمان شد و از ترس پدرش اسلام خود را پنهان نمود، اما پدرش وقتی متوجه شد که خالد به اسلام گرویده است برادرانش که تا آن وقت هنوز مسمان نشده بودند، خواست تا خالد را نزد او بیاورند. پدرش علاوه بر سرزنش خالد با چماق یا عصایی که به دست داشت او را کتک زد. سپس او را در مکه زندانی نمود و برادرانش را از حرف زدن با او منع کرد و آنان را از مسلمان شدن برحذر داشت. علاوه بر موارد ذکر شده او را تحت فشار قرار داد و تا سه روز به او آب نداد اما او شکیبایی می‌ورزید و به پاداش خداوند چشم دوخته بود. سپس پدرش گفت: به خدا سوگند که هرگز به تو غذا نمی‌دهم. خالد گفت:

۱- *ابن هشام*، ج ۱، ص ۳۱۴-۳۱۵ -*أسد الغابه*، ج ۳، ص ۳۸۵-۳۸۶.

۲- *محنة المسلمین فی العهد المکی*، ص ۸۸.

خداوند به اندازه‌ای که من زندگی کنم به من خوراک خواهم داد. خالد نزد پیامبر اکرمﷺ برگشت. پیامبر اکرم ﷺ او را گرامی داشت و نزد او ماند تا اینکه در هجرت دوم به حبشه به آن سرزمین مهاجرت نمود.[1]

۸- عثمان بن مظعون رضي الله عنه

با مسلمان شدن عثمان بن مظعون قومش بنو جمح علیه او شوریدند و او را مورد آزار و اذیت قرار دادند. کسی که بیشتر از همه او را شکنجه و آزار می‌داد، امیه بن خلف بود. از این رو بعد از آنکه به سوی حبشه مهاجرت نمود، امیه را به وسیلهٔ اشعار سرزنش می‌کرد و هجو می‌نمود.[2]

عثمان بن مظعون مدت زمانی در حبشه ماندگار شد، اما دیری نپایید که به همراه مسلمانانی که در مرحلهٔ اول از مهاجرت به حبشه به مکه برگشتند او نیز در پناه ولید بن مغیره وارد مکه شد. در کنار ولید با آسایش خاطر زندگی کرد، اما با مشاهدهٔ این وضعیت که یاران پیامبر اکرم ﷺ گرفتار شکنجه و آزار هستند و او در تندرستی و سلامتی به سر می‌برد این را برای خود نپسندید و گفت اینکه من با آسایش و امنیت در پناه مردی از مشرکان روزگار را سپری کنم و یاران و هم کیشان من در راه خدا به شکنجه‌ها و بلاهایی گرفتار هستند که من از آن در امان هستم، منصفانه نیست[3]. بنابراین، نزد ولید بن مغیره رفت و به او گفت تو به مسئولیت خود وفا نمودی و من پناه تو را به تو بر می‌گردانم. ولید گفت: چرا برادرزاده‌ام؟ شاید اذیت و آزار شده‌ای یا به تو توهین شده است. گفت: نه بلکه من به پناه خدا راضی‌ام و نمی‌خواهم که به کسی جز او پناه ببرم. ولید گفت: به مسجد الحرام برو و آشکارا پناهم را به من برگردان، همان طور که من آشکارا تو را پناه دادم. او پذیرفت و به مسجد رفت و در جلوی مردم پناهش را به او برگرداند و سپس عثمان به یکی از مجالس قریش برگشت و با آنها نشست. در میان مردمی که آنجا نشسته بودند، لبید بن ربیعه[1] شاعر بود که برای آنها شعر می‌سرود. لبید گفت: «هان هر چیز غیر از خداوند باطل است.» عثمان گفت: راست

۱- *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲- *السیرة النبویه*، ذهبی، ص ۱۱۲.

۳- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۰.

۱- *طبقات الشعرا*، ابن سلام، ۴۸-۴۹.

گفتی و لبید به شعرش ادامه داد و گفت: «و هر نعمتی قطعاً روزی از بین خواهد رفت.» عثمان گفت: دروغ گفتی، نعمت بهشت از بین نخواهد رفت. لبید گفت: ای گروه قریش! به خدا سوگند که همنشین شما مورد اذیت وآزار قرار نمی‌گرفت. پس از چه هنگام این خصلت در میان شما پدید آمده است؟ مردی از قوم گفت: این یکی از بی‌خردانی است که از دین ما جدا شده‌اند، از سخن او ناراحت مباش. سوال و جوابهایی که بین عثمان و آن مرد رد و بدل گردید، موجب ناراحتی آنان را فراهم آورد. آن مرد بلند شد و سیلی بر چشم عثمان زد که در نتیجهٔ آن چشم عثمان سبز و کبود شد. ولید بن مغیره که شاهد قضیه بود گفت: ای برادرزاده‌ام به خدا سوگند تا زمانی که در پناه من می‌بودی، به چنین دردی گرفتار نمی‌گردیدی. عثمان گفت: به خدا سوگند اگر چشم سالم من به دردی گرفتار شود که چشم دیگر من به آن مبتلا گردیده است، برای من باعث خرسندی و سرافرازی است؛ چرا که من در پناه کسی هستم که از تو قدرت بیشتری دارد. سپس ولید بار دیگر به او پیشنهاد کرد که اگر می‌خواهد، او را در پناه خود جای خواهد دارد، اما عثمان نپذیرفت.[1]

شجاعت و دلاور مردی عثمان در مقابل نپذیرفتن درخواست ولید؛ بیانگر قوت ایمان و علاقمندی فوق‌العاده به مزد و پاداش خداوندی است. بنابراین، وقتی عثمان از جهان چشم فرو بست، زنی در خواب دید که او چشمه‌ای دارد که روان است؛ پس آن زن نزد پیامبر خدا آمد و او را از این خواب باخبر کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آن چشمه، عمل اوست[2]. سایر اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ نیز در معرض شکنجه و آزار قرار گرفتند؛ چرا که آنان جوانانی بودند که با وجود مواضع سرسخت پدران و خویشاوندان خود به دعوت پیامبر اکرم ﷺ روی آوردند و آن را پذیرفتند و گرد شمع فروزان رسالت، پروانه‌وار حلقه زدند. آنها از تمام امتیازاتی که در دوران جاهلیت از آن برخوردار بودند و از آنجا که شیفته و علاقمند مزد و پاداش الهی بودند، در معرض شکنجه قرار گرفتند و اذیت و آزار زیادی را تحمل نمودند. آری هر گاه ایمان وارد وجود انسان شود و با آن در بیامیزد، چنین شگفتیهایی می‌آفریند و آن گاه که همهٔ رنجها و محرومیتها رضایت الهی و رسیدن به بهشت را در بر دارند، آسان و پیش پا افتاده محسوب می‌شوند.

۱- *السیر و المغازی*، ابن اسحاق، ص ۱۷۸-۱۸۰.

۲- *صحیح بخاری*، ج ۴، ص ۲۶۵.

شکنجه و اذیت و آزار دادن فقط به مردان منحصر نبود؛ بلکه قسمت بزرگی از شکنجه و آزار نیز متوجه زنان بود و آنان نیز به خاطر اسلام آوردنشان شکنجه می‌شدند؛ چنانکه سرگذشت سمیه بن خیاط و فاطمه بنت خطاب و جاریه بنی مومل و زنیره رومیه و نهدیه و دخترش و ام عبیس و حمامه مادر بلال و دیگر زنانی که در راه خدا شکنجه شدند، قبلاً بیان گردید.[۱]

فلسفه خودداری پیامبر اکرم ﷺ از جنگ در مکه و اهتمام به تربیت و سامان دادن اوضاع داخلی

مسلمانان علاقمند بودند که ترتیبی اتخاذ گردد که آنها از خودشان دفاع کنند و چنین به نظر می‌آید که موضع آشتی‌جویانهٔ مسلمانان در مقابل کافران، مسلمانان به ویژه جوانان را خشمگین کرده بود.

چنانکه عبدالرحمان بن عوف و یارانش در مکه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! ما در دوران شرک با عزت بودیم ولی حالا که ایمان آورده‌ایم ذلیل و خوار شده‌ایم. فرمود: من به گذشت فرمان داده شده‌ام، بنابراین، با اینان جنگ نکنید[۲]. برخی از پژوهشگران درصدد بررسی حکمت الهی در فرض ننمودن جنگ در مکه بر آمده‌اند و از جمه استاد سید قطب رحمه الله علیه می‌گوید: به آنچه در این مورد دست می‌یابیم، یقین قطعی نداریم؛ چون اگر بگوییم قطعاً هدف این بوده است ، به خداوند چیزی را نسبت داده‌ایم که فلسفه آن را برای ما بیان نکرده است و عواملی را سبب دانسته‌ایم که ممکن است اسباب و عوامل حقیقی نباشند.

پس وظیفهٔ مؤمن در مقابل هر تکلیفی یا هر حکمی از احکام شریعت، این است که مطلقاً تسلیم شود؛ چون خداوند متعال دانا و آگاه است و ما این حکمت و اسباب را به صورت اجتهاد و در نتیجهٔ بررسیها و تعلیقات خود می‌گوییم و بر این اساس می‌گوییم که اینها فقط احتمال هستند؛ چون حقیقت را کسی جز خدا نمی‌داند و خداوند نیز آن را برای ما مشخص نکرده و با لفظی صریح ما را ازآن آگاه ننموده است.[۱]

۱– *محنة المسلمین فی العهد المکی*، ص ۱۱۶ – ۱۱۷.

۲– *السیرة النبویه الصحیحه*، ج ۱، ص ۱۵۸.

۱– *الظلال*، ج ۲، ص ۷۱۴.

از جمله اسباب و حکمتهای احتمالی می‌توان به امور ذیل اشاره کرد:

۱- شاید علّت خودداری از کارزار و جنگ در مکه این بوده است که دوران مکی، دوران تربیت و آمادگی در محیط معینی برای افرادی و با شرایط خاص بوده است و یکی از اهداف تربیت در چنین محیطی، این است که افرادی که در این منطقه زندگی می‌نمایند، صبر و شکیبایی را فرا گیرند تا اگر احتمالاً ظلم و ستمی طاقت‌فرسا به آنان وارد گردد، در برابر آن صبور و بردبار باشد و احساس تنهایی ننماید و خیلی زود عصبانی نشود و آن وقت است که اعتدال و میانه روی در سرشت و حرکت او به وجود می‌آید. دیگر اینکه او چنان تربیت شود که در نظام و قانون جامعه جدید تسلیم فرمان رهبری جدید شود و جز با دستور او، واکنش و حرکتی انجام ندهد هر چند برخلاف میل و عادت او باشد و این امر عاملی مهم و بنیادین در تربیت و آماده سازی شخصیت مسلمانان صدر اسلام برای ایجاد جامعه مسلمان به شمار می‌رفت.

۲- در محیطی مانند محیط قریش که عواملی همانند فخر فروشی و غرور از امتیازات آنان محسوب می‌گردید، دعوت مسالمت‌جویانه تأثیر بیشتری داشت؛ چرا که جنگیدن با آنان در چنین برهه‌ای از زمان، عناد و لجاجت آنها را شدت می‌بخشید و باعث پدید آمدن جنگهای خونین تازه‌ای مانند جنگهای انتقام جویانه معروف عرب می‌گردید و بدین صورت اسلام از یک دعوت، وارد جنگی انتقام‌جویانه می‌شد که نقشه و فکر اساسی آنان تحت الشعاع قرار می‌گرفت.

۳- دستور ندادن به جنگ و قتال به خاطر این بود تا از ایجاد معرکه و قتل و خونریزی در هر خانه‌ای پرهیز شود؛ زیرا آنجا قدرتی نظامی وجود نداشت که مومنان را شکنجه کند؛ بلکه اولیای هر کس او را شکنجه می‌کردند بنابراین، اجازه دادن به جنگ در چنین محیطی قتل و خونریزی را در هر خانه‌ای رواج می‌داد و آن گاه بر اسلام خرده می‌گرفتند و با آنکه اسلام از جنگیدن باز می‌داشت، چنین گفتند. تبلیغات قریش نیز در موسم حج این بود که محمد میان پدر و فرزند جدایی می‌افکند، آن گاه می‌گفتند : به فرزند دستور می‌دهد تا پدر را به قتل برساند و برده را فرمان می‌دهد تا ارباب و آقایش را به قتل برساند.

٤- دستور ندادن به جنگ شاید به خاطر این بود که خداوند می‌دانست بسیاری از کسانی که دراوایل ظهور اسلام مخالف آن هستند و مسلمانان را شکنجه می‌نمایند تا از

دینشان برگردند، نه تنها در آینده از سربازان و لشکریان مخلص اسلام خواهند بود؛ بلکه از رهبران آن خواهند شد. آیا عمر بن خطاب یکی از اینها نبود؟

۵- دستور ندادن به جنگ به خاطر این بود که نخوت وخود بزرگ‌بینی عربی در محیط قبیله‌ای، آنها را به حمایت مظلومان وا می‌داشت؛ به ویژه اگر افراد شرافتمند، مورد ستم و اذیت قرار می‌گرفتند.

چنانکه ابن دغنه[1] راضی نشد که ابوبکر که مردی با شرافت بود، هجرت کند و از مکه بیرون رود بنابراین، به او پیشنهاد کرد که در حمایت و پناه او در مکه باقی بماند همچنین نقض عهدنامه محاصره بنی‌هاشم در شعب ابی‌طالب از همین قبیل بود.

٦- دستور ندادن به جنگ و قتال به دلیل تعداد اندک مسلمانان بود که فقط در مکه منحصر بودند؛ زیرا هنوز دعوت یا به سایر نقاط جزیره عربی نرسیده بود یا اینکه به صورت پراکنده گسترش یافته بود؛ زیرا قبیله‌های دیگر در کشمکش داخلی قریش با برخی از فرزندانش تا رسیدن به نتیجهٔ نهایی موضعی بی‌طرفانه اتخاذ کرده بودند. پس در چنین وضعیتی اگر مسلمانان اقدام به کارزار می‌نمودند، این جنگ به کشته شدن مجموعهٔ اندک مسلمانان می‌انجامید، گرچه مسلمانان چندین برابر از آنها را می‌کشتند، اما نهایتاً خودشان نابود می‌شدند و اسلام از بین می‌رفت و شرک باقی می‌ماند. در صورتی که اسلام آیین جاودانی بود که برای سامان بخشیدن دنیاو آخرت مردم و شیوه زندگانی آنان نازل گردیده بود.

۷- از طرفی در آنجا چنان نیاز مبرم و فوری احساس نمی‌شد که به خاطر آن همهٔ این امور نادیده گرفته شود و دستور جنگ صادر گردد و در مقابل اذیت کافران به دفاع برخاسته شود؛ چون امر اساسی (که دعوت بود) جریان داشت؛ چرا که دعوت وابسته به شخصیت دائمی بزرگ (محمد) بود و شخص او در حمایت شمشیرهای بنوهاشم قرار داشت و هر دستی که به قصد سوء به سوی رسول خدا دراز می‌شد، خطر قطع شدن، آن را تهدید می‌کرد. بنابراین، کسی جرات نمی‌کرد که ایشان را از رساندن دعوت و اعلام کردن آن در مجالس قریش و اعلان آن از بالای کوه صفا و در اجتماعات عمومی باز دارد و یا او را زندانی کند یا به قتل برساند یا سخنی را به زور به او تحمیل نماید تا آن را به زبان بیاورد.

۱- ابن دغنه مردی از دوران جاهلیت بود که ابوبکر را آن گاه که قومش او را بیرون کردند و او می‌خواست به حبشه هجرت نماید. پناه داد، *الاصابه*، ج ۲، ص ۳۴۴.

همهٔ موارد ذکر شده، از حکمتهای الهی بودند که اقتضا می‌نمود خداوند مسلمانان را به خودداری از جنگ در دوران مکی دستور دهد تابه صورت کامل تربیت و آماده شوند و مسلمانان منتظر دستور فرماندهی بمانند تا در وقت مناسب به آنان فرمان جنگ بدهد و این گونه کار آنها خالصانه برای خدا و در راه او باشد.[1]

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ از قرآن کریم، فقه منافع و مفاسد و کیفیت تعامل با این بینش را از خلال وضعیت موجود خویش فرا گرفتند. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴾ (انعام، ۱۰۸)

«آنهایی را که آنان به جز خدا می‌خوانند، دشنام ندهید، پس آنان هم از روی عداوت و بدون علم خدا را ناسزا می‌گویند.»

و این چنین اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ آموختند که هر گاه رعایت نمودن مصلحت به فساد و زیان بزرگ‌تری بینجامد، ترک کردن آن مانعی ندارد[2]. و این تربیتی اخلاقی و ایمانی است و آنان ثابت کردند که مقام و منزلت آنان بالاتر از این است که با بی‌خردانی که حقایق را نمی‌دانند و دلهایشان از معرفت خدا و تقدس او خالی و تهی است، هم صدا گردند. علما بر این باورند که این حکم برای همیشه باقی است؛ یعنی، هر گاه کافران از قدرت و سلطه برخوردار بودند، مسلمانان نباید موجبات بی‌حرمتی کفار را به اسلام یا پیامبر یا خداوند فراهم آورند و یا نباید عملی انجام دهند که به ناسزا گفتن مقدسات اسلامی منجر شود؛ چون این کار به منزله تحریک دیگران برای انجام گناه محسوب می‌گردد.[1]

با بررسی سیزده سال دوران مکی و اینکه پیامبر اکرم ﷺ در این دوران تمام سعی و تلاش خویش را در تربیت و آمادگی و کاشتن مفاهیم لا اله الا الله در وجود مسلمانان

۱- *الولاء و البراء*، محمد قحطانی با تلخیص مواردی از *فی ظلال القرآن*، ج ۲، ص ۷۱۴-۷۱۵ و *معالم الطریق*، ص ۶۹-۷۱.

۲- *تفسیر المنیر*، زحیلی، ج ۷، ص ۳۲۵.

۱- همان، ص ۳۲۶.

سپری نمود، اهمیت این عقیده را درک می‌نماییم که نباید در آن شتابزدگی کرد و قبل از رسیدن وقت مناسب اقدام نمود؛ پس عقیده نهالی است که نیاز به کاشتن و آبیاری و مواظبت پیوسته دارد و شتاب و بی‌نظمی در آن بهره‌ای ندارد و چه بجاست که داعیان راه خدا از روش تربیت پیامبر اکرم ﷺ درس و الگو بگیرند؛ چون در برابر جاهلیت گذشته و جدید و مدرن و چه جاهلیتی که در آینده ظهور خواهد کرد، هیچ کس نخواهد ایستاد جز مردانی که دلهایشان با بشاشت و نور عقیده ربانی در آمیخته و درخت توحید در وجودشان ریشه دوانیده باشد.[۱]

رسول خدا، یارانش را به کنترل نفس خویش و شکیبایی در مقابل خواسته‌های آنان، فرمان می‌داد. او خود تربیت یارانش را به عهده داشت و آنان را راهنمایی می‌کرد تا پیوند خویش را با خداوند محکم نماید و به وسیلهٔ عبادت خدا، به او نزدیک گردند و آیه‌های دوران مکی با چنین مفاهیمی نازل می‌شد:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ ۝١ قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا ۝٢ نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا ۝٣ أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ﴾ (مزمل، ۱ – ٤)

«ای جامه به خود پیچیده، شب را جز اندکی (از آن) بیدار بمان. نیمی از شب یا کمی از نیمه بکاه یا بر نیمهٔ آن بیفزا و قرآن بخوان، خواندنی (همراه با تأمل و دقت و شمرده شمرده).»

آیه‌های نخست سوره مزمل به پیامبر اکرم ﷺ دستور می‌دهد تا بخشی از شب را به نماز اختصاص بدهد و پیامبر را مخیّر نمود که نصف شب و یا بیشتر از آن و یا کمتر از آن را به عبادت و نیایش مشغول شود. بنابراین، نزدیک به یک سال پیامبر اکرم ﷺ و یارانش چنین می‌نمودند تا اینکه پاهایشان ورم کرد. تلاش آنان در طلب خشنودی او و اجرای دستوراتش بر آنان رحم نمود و از سنگینی مسئولیت آنها کاست و فرمود:

﴿ إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرۡضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ

۱- *الولاء و البراء*، ص ۱۷۱.

وَءَاخَرُونَ يُقَـٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنۡهُ ۚ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقۡرِضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا ۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٗا وَأَعۡظَمَ أَجۡرٗا ۚ وَٱسۡتَغۡفِرُواْ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمُۢ ﴾ (مزمل، ۲۰)

«پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، نزدیک به دو سوم شب یا نصف و یا یک سوم آن را به نماز می‌ایستید. خدا است که اوقات شب و روز را می‌داند و دقیقاً تعیین می‌کند. او می‌داند که شما نمی‌توانید حساب آن را داشته باشید، لذا بر شما بخشید؛ پس آن مقدار از قرآن را (در نماز) بخوانید که برایتان میسر است. خدا می‌داند که کسانی از شما بیمار می‌شوند و گروهی دیگر برای جستجوی روزی و به دست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند و دسته دیگر در راه خدا می‌جنگند، لذا آن مقدار که برایتان ممکن است و توانایی دارد (در نماز شبانه) قرآن بخوانید. نماز بگزارید و زکات مال بدر کنید و قرض‌الحسنه به خدا دهید. هر خوبی و خیری را که برای خود پیشاپیش می‌فرستید، آن را نزد خداوند بهتر و با پاداش بیشتری خواهید یافت. از خدا آمرزش بخواهید؛ چرا که خدا آمرزگار و مهربان است.»

آزمودن آنها در ترک رختخواب و مقاومت در برابر خواب و آنچه انسان به آن تمایل دارد، برای این بود تا بر اساس پایداری و سخت‌کوشی تربیت شوند و از بند هواها و امیال نفس آزاد گردند و این گونه برای بر عهده گرفتن زمام رهبری و راهنمایی انسانها در جهان آماده شوند؛ چون برای چنین وظیفهٔ مهمی آنها باید از آمادگی روحی والایی برخوردار باشند. خداوند آنان را برای حمل رسالت خویش انتخاب نموده و به عنوان امانتداران دعوت خویش برگزیده بود.

مومنان در این مرحله از تاریخ بر این اساس تربیت می‌شدند تا امور مهم و بزرگی را در دعوت مردم به توحید و رهایی آنان از شرک به عهده بگیرند و حقا که دعوت مردم به یکتاپرستی و رهایی آنان از بند شرک وظیفهٔ بزرگی است که کسانی که بر انجام آن توانا خواهند بود که دارای این صفت باشند:

﴿ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا ﴾

(سجده، ١٦)

«پهلوهایشان از خوابگاه فاصله می‌گیرد، خدا را از روی بیم و امید می‌خوانند.»

خداوند نیز نماز خواندن و قرآن خواندن در شب را همراه با دقت و تأمل چنین توصیف نموده است:

﴿ إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيۡلِ هِيَ أَشَدُّ وَطۡـًٔا وَأَقۡوَمُ قِيلاً ﴾ (مزمل، ٦)

«عبادت شبانه، مؤثرتر و ماندگارتر و نیروبخش‌تر و پابرجا است.»

پس عبادت شبانه و قرآنی که شب هنگام با تدبر تلاوت می‌شود، در آن وقت که مردم آرام گرفته و خواب‌اند و آرامش و سکون شب، همه جا را فرا گرفته است، مؤثرتر است؛ چون در این وقت مردم از کارهایشان دست می‌کشند و به دور از وابستگیهای دنیا و کارهای روز به ذکر و مناجات می‌پردازند و با این کار آمادگی لازم برای فراگرفتن وحی الهی محقق می‌شود.

﴿ إِنَّا سَنُلۡقِي عَلَيۡكَ قَوۡلاً ثَقِيلاً ﴾ (مزمل، ٥)

«ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد.»

مراد از سخن سنگین، قرآن کریم است. بعدها اثر این آمادگی دقیق در مسلمانان صدر اسلام و توانایی آنان برای برعهده گرفتن مسئولیت جهاد و تأسیس حکومت در مدینه آشکار گردید و نیز در اخلاص عمیق آنها برای اسلام و جانفدایی آنان برای اقامهٔ اسلام در جهان و نشر آن میان جهانیان نماد پیدا کرد.[1]

پیامبر خدا به جبهه داخلی توجه کامل داشت و به شدت می‌کوشید تا یارانش را با عقیده‌ای قوی که سستی و ضعف در آن راهی ندارد، تجهیز نماید و این انگیزه‌ای قوی با قدرتی روحی و معنوی بلند بود که آنها را برای دفاع و تحمل شکنجه و آزار در راه دعوت وادار می‌نمود.

مسلمانان صدر اسلام پیکرهٔ واحد و به هم پیوسته‌ای بودند که حملات روانی دشمن در آنان هیچ‌گونه تأثیری نداشت و این به هم پیوستگی از راه ایجاد اخوت و برادری بین مسلمانان به وجود آمده بود و نسبت برادری در راه خدا و رابطه اخوت دینی در دین اسلام، بالاتر از نسبت خویشاوندی و فامیلی و روابط نسبی و سببی بود. مسلمان صدر اسلام با ارزشهای والای برادری که بر اساس محبت و دوستی و ایثار و ایمان شکل گرفته بود، زندگی خویش را سپری می‌نمودند. آن حضرت مسلمانان را به برادری

۱- *السیرة النبویه الصحیحه*، ج ۱، ص ۱۶۰.

و همکاری و گره گشایی از مشکلات یکدیگر و فقط برای خشنودی خداوند نه به قصد اینکه طرف مقابل، روزی جبران خواهد کرد، تشویق می‌نمود.

این مبادی و اصول ارزشهای اخلاقی، راز استمرار برادری اسلامی و یکپارچگی و انسجام جامعه اسلامی بود.[۱]

پیامبر خدا در حدیثی قدسی به نقل از پروردگارش فرمود : «کسانی که با هم به خاطر من دوست می‌شوند، روز قیامت بر فراز منبرهایی از نور خواهند نشست که پیامبران و شهدا به آنان رشک می‌برند.»[۲]

اخوت و برادری صادقانه، معیار و مقیاس ارزش اعمال قرار گرفت و محبت در راه خدا از بهترین اعمال شمرده شد که نزد خدا از برترین درجات برخوردار بود.

آن حضرت نیز مسلمانان را از اینکه این پیوند ضعیف و سست گردد، برحذر داشته است و مهم‌ترین عاملی را که به برادری اسلامی ضربه می‌زند، نیز بیان نموده و فرموده است : «حسد نورزید و به یکدیگر پشت و قهر نکنید و با تمام انسانها برادر باشید.»

پیامبر خدا برای استحکام اوضاع داخلی، اعلام نمود که همه افراد جبهه با یکدیگر برابر هستند و به آنها آزادی بخشید تا در برابر جنگ روانی که متوجه این جبهه بود، بایستند. آری، پیامبر اکرم ﷺ به آنها آزادی داده بود بنابراین، آنها آزادانه وارد این جامعه شدند و در داخل این جامعه از آزادی اندیشه و بیان برخوردار شدند و آزادانه نظر خود را بیان می‌داشتند.

آری محمد ﷺ مساوات و برابری بین حاکم و رعیت و ثروتمند و فقیر و سایر قشرهای جامعه را به ارمغان آورد و این اصل بزرگ تأثیر بزرگی در وجود پیروان محمد گذاشت و آنان را چنان تربیت نمود که باهمدیگر دوستی و محبت می‌نمودند و متحد و یکپارچه بودند و جان خویش را فدای یکدیگر می‌نمودند و با تمام قدرت از این اصل دفاع می‌کردند. پیامبر خدا، به خاطر رنگ و ملیت ونسبت میان مردم تفاوتی قایل نبود و اختلاف در نسبها، ملیتها و رنگها باعث اختلاف و تفاوت در حقوق و وظایف یا عبادتها نمی‌گردید. بنابراین، همه در برابر خداوند یکسان بودند و هنگامی که اشراف مکه از پیامبر اکرم ﷺ خواستند تا برای آنان مجلسی غیر از مجلس بردگان و ضعیفان ترتیب دهد تا آنها و بردگان و ضعیفان در یک مجلس کنار هم قرار نگیرند، پیامبر اکرم ﷺ این

۱- *الحرب النفیسه ضد الاسلام*، عبدالوهاب کحیل، ص ۱۲۸.

۲- *ترمذی*، کتاب الزهد، ج ۴، ص ۵۱۵، شماره ۲۳۹۰.

موضوع را برای آنان یادآوری نمود که همه آنان از فقیر و یا غنی در فرا گرفتن وحی و بهره‌مند شدن از هدایت، برابر هستند. کفار و سران مکه از اینکه در یک مجلس با بردگان و کسانی که آنها را ناتوان می‌شمردند بنشینند، ابا ورزیدند؛ چنانکه خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿ وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا ٢٨ وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا ﴾

(کهف، ۲۸ – ۲۹)

«با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند و چشمانت از ایشان برای جستن زینت حیات دنیوی بر نگردد و از کسی فرمان مبر که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است و کار و بارش (همه) افراط و تفریط بوده است. بگو حق همان چیزی است که از سوی پروردگارتان (آمده) است، پس هر کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد (بدان) کافر شود، ما برای ستمگران آتشی را آماده کرده‌ایم که سرا پردهٔ آن، آنها را در بر می‌گیرد و اگر (در آن آتش سوزان) فریاد برآورند (که آب) با آبی همچون فلز گداخته به فریادشان می‌رسند که چهره‌ها را بریان می‌کند، چه بد نوشابه‌ای و چه زشت منزلی!.»

حتی وقتی پیامبر خدا از ابن ام مکتوم که نابینا بود، روی برگرداند و مشغول گفتگو با بعضی از اشراف مکه بود، خداوند او را به شدت مورد سرزنش قرار داد.

دعوت آن حضرت به همکاری مادی و معنوی بین مسلمانان تا ارتباط بین افراد فقیر و ثروتمند گسترده گردد و افراد قوی به یاری ضعیفان بپردازند و ثروتمندان، افراد فقیر را مورد مهر و توجه قرار دهند، یکی از بزرگ‌ترین روشهای پیامبر اکرم ﷺ در یکپارچگی و انسجام بخشیدن به جامعه اسلامی و تقویت اوضاع داخلی آن بود و همین

امر جامعه اسلامی را منسجم و استوار قرار داده بود بدین صورت پیامبر خدا تمام سعی و تلاش خویش را برای راه نیافتن جنگ روانی به صفوف مسلمانان به کار گرفته بود. مسلمانان صدر اسلام بسان صخرهٔ بزرگی بودند که تمام تلاشها و برنامه‌هایی که رهبران مکه برای از بین بردن آن به کار می‌گرفتند، بی‌نتیجه ماند.[1]

تأثیر قرآن کریم در بالابردن معنویات اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ

حمایت قرآن از مؤمنان از یک طرف و تهدید قرآن، کافران را به عذابی که چون اسلحه‌ای سنگین بر کافران فرود می‌آمد و از طرفی دیگر، تأثیر بزرگی در بالابردن معنویات اصحاب داشت. دفاع قرآن از اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ در دو مورد نماد پیدا می‌کرد:

اول: اینکه رسول خدا را دستور به رعایت و برخورد مناسب و استقبال گرم از اصحاب می‌داد و ایشان را به خاطر اتخاذ برخی مواضع که در آن به خاطر مشغولیت به دعوت، به تعدادی از اصحاب و یارانش توجه نکرده بود، سرزنش می‌کرد.

دوم: بیان مثالها و داستانهایی از امتهای گذشته و پیامبرانشان و بیان اذیت و آزارهایی که از جانب قومشان بر آنان وارد می‌گردید، موجب دلگرمی و شکیبایی اصحاب می‌گردید.

هدف قرآن از بیان این امور این بود تا آنها شکیبایی ورزند و آنچه را که در راه خدا با آن مواجه می‌شوند، دشوار نپندارند و نیز قرآن با ستودن برخی از کارهای اصحاب و نوید دادن آنان به پاداش همیشگی و پایدار بهشت و تهدید دشمنانشان به عذاب، آنها راتشویق می‌نمود.[2]

برای تشریح مورد اول باید بگوییم: وقتی پیامبر خدا در مسجد با اصحاب مستضعف مانند: خباب، عمار و ابن فکیهه غلام صفوان ابن امیه و صهیب و امثال آنها می‌نشست، قریش آنان را به باد مسخره می‌گرفتند.

کافران با حالتی تمسخرآمیز به یکدیگر می‌گفتند: اینها یاران محمد هستند؛ سپس می‌گفتند: آیا از بین این همه مردم، خداوند حق و هدایت را به اینان داده است؟ اگر

۱- *الحرب النفیسه ضد الاسلام*، ص ۱۲۵ تا ۱۴۰.

۲- همان، ص ۲۶۹.

آنچه محمد آورده است امری شایسته می‌بود، اینها بر ما پیشی نمی‌گرفتند و خداوند این امور را به آنان اختصاص نمی‌داد.[۱]

خداوند به مسخرهٔ کافران با بیان این موضوع که رضایت پروردگار نسبت به برخی از بندگانش بستگی به مقام و جایگاه آن بنده در دنیا ندارد، پاسخ داد و به پیامبرش تأکید نمود که ازسخن کافران که می‌کوشند تا از اهمیت این اصحاب مستضعف بکاهند، متأثر نشوند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَطْرُدِ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ ۖ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَىْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَىْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٢﴾ وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوٓا۟ أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنۢ بَيْنِنَآ ۗ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَعْلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٥٣﴾ وَإِذَا جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِنَا فَقُلْ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ ۖ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ ۖ أَنَّهُۥ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوٓءًۢا بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعْدِهِۦ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُۥ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ (انعام، ۵۲-۵۴)

«کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند و منظورشان (تنها رضای) او است نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است، اگر آنان را برانی از زمرهٔ ستمگران خواهی بود.»

این چنین برخی را با برخی دیگر آزموده‌ایم تا بگویند: آیا اینان همان کسانیند که خداوند از میان ما برایشان منت نهاده است؟ آیا خداوند، سپاسگزاران را بهتر نمی‌شناسد. هر گاه مؤمنان به آیات ما به پیش تو آمدند، بدیشان بگو درودتان باد! خدای شما بر خویشتن رحمت واجب نموده است که هر کس از شما از روی نادانی دچار لغزشی شد، ولی بعد از آن توبه کرد و اصلاح کرد (خداوند عذر تقصیر او را می‌پذیرد)؛ چرا که آمرزگار و مهربان است.»

و این گونه خداوند علاوه بر اینکه برای پیامبرش اهمیت و جایگاه و ارزش اصحاب را که کافران نمی‌دانستند یا خود را به نادانی می‌زدند و می‌کوشیدند به آنان توهین کنند

۱- همان، ص ۲۷۰-۲۷۱.

بیان نمود؛ پیامبر اکرم ﷺ را نیز از طرد نمودن برخی اصحاب باز داشت و به او دستور داد تا با آنان برخورد شایسته داشته باشد و نیز به او فرمان داد که آنها را مژده دهد که خداوند گناهانشان را بعد از توبه می‌آمرزد. با این وصف، روحیۀ این گروه بعد از این دلداری و ستایش الهی در مورد اذیت و آزار کافران چگونه خواهد بود. آری آنها از این اذیت و آزار که به سبب آن به این مقامهای بزرگ دست یافته‌اند، شادمان می‌گردند.[۱]

سپس خداوند در آیاتی که پیامبرش را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد و این سرزنش به خاطر مردی فقیر و نابینا از اصحاب بود که فقط یک بار پیامبر اکرم ﷺ از او روی بر تافت و پاسخ پرسش او را نداد؛ چون مشغول دعوت دادن برخی از اشراف مکه بود.[۲]

خداوند این آیات را نازل فرمود:

﴿ عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ۝١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ۝٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ۝٣ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ۝٤ أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ۝٥ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ۝٦ وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ۝٧ وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ۝٨ وَهُوَ يَخۡشَىٰ ۝٩ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ﴾ (عبس، ۱ - ۱۰)

«چهره درهم کشید و روی بر تافت، از اینکه نابینایی پیش او آمد. تو چه می‌دانی شاید او خود را پاک و آراسته سازد یا اینکه پند گیرد و اندرز بدو سود برساند، اما آن کس که خود را بی‌نیاز می‌داند، تو بدو روی می‌آوری و می‌پردازی، چه گناهی بر تو است اگر او خویشتن را پاک و پاکیزه ندارد؟! اما کسی که شتابان و مشتاقانه نزد تو می‌آید و از خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی.»

به راستی که در دعوت حق هیچ زمینه و مجالی برای امتیازات نژادی یا ثروت و مقام وجود ندارد؛ بلکه دعوت حق برای ریشه‌کن کردن غرور و خودخواهی و بیان اینکه انسانها از نظر نسب یکی هستند و با یکدیگر برابرند، آمده است. بر اساس مطالب ذکر شده و توجه پیامبر اکرم ﷺ به ابی بن خلف و استقبال ننمودن از ابن ام مکتوم که فردی ضعیف بود، می‌توان به علّت اصلی خطاب قرار دادن خدا به پیامبر با اسلوبی شدید پی

۱- *الحرب النفسیه ضد الاسلام*، ص ۲۷۰-۲۷۱.

۲- همان، ص ۲۷۱.

برد؛ پس ابن ام مکتوم در میزان حق بر میلیونها فرد همچون ابی بن خلف ملعون[۱] برتری دارد. این داستان حاوی درسها و اندرزهایی بود که مسلمانان صدر اسلام از آن استفاده نمودند که از مهم‌ترین این درسها توجه به مؤمنان است. آنچه بر داعیان لازم است، رساندن پیام الهی است و هدایت بر عهدهٔ آنان نیست. ذکر این داستان در قرآن و ابلاغ آن از جانب پیامبر اکرم ﷺ دلیلی بر حقانیت محمد است؛ چون اگر ایشان پیامبر نبود، این حادثه را پنهان می‌نمود و مردم را از آن با خبر نمی‌ساخت و اگر ایشان توانایی کتمان وحی را داشت، یقیناً این آیه را پنهان می‌نمود یا آیه‌هایی که در مورد قصه زید و زینب بنت جحش[۲] نازل شده است، را پنهان می‌نمود.

دوم دفاع قرآن کریم از اصحاب در راستای کاستن از دشواریها و آسان نمودن برای آنها بود. قرآن آنان را این گونه دلداری می‌داد؛ آزاری که به شما می‌رسد، در نوع خود بی‌نظیر نیست؛ بلکه قبلاً نظیر آن و حتی سخت‌تر از آن رخ داده است. داستانهایی که از زندگانی پیامبران در قرآن کریم از زمان نوح، ابراهیم، موسی و عیسی ﷺ سخن می‌گوید، مسلمانان را پایدار و روح جان فدایی و بردباری به خاطر دین را در وجودشان تثبیت می‌نمود و الگوها و خصلتهای نیک و پسندیده را از زمانهای گذشته برایشان بیان می‌نمود که این از موفق‌ترین راهکارها در میدان تبلیغات و تربیت و تعلیم و روابط عمومی است. بنابراین، داستانهای قرآنی حاوی بسیاری از عبرتها، پندها و مثالها می‌باشند. یکی از شیوه‌های قرآن در آسان نمودن و کاستن از رنجهای اصحاب یاران پیامبر اکرم ﷺ و دفاع از آنان، این بود که آنان و اعمال نیک آنان در قرآن کریم، که تا روز قیامت تلاوت می‌شود، ستایش می‌شد. مثلاً وقتی ابوبکر صدیق هفت نفر از اصحاب را خرید و آزاد کرد تا آنان را از شکنجه و عذاب برهاند، قرآن او را ستایش نمود و از امیه بن خلف که بلال بن ابی رباح را شکنجه می‌کرد، نکوهش و عیب‌جویی می‌کرد. پس قرآن با دستور اخلاقی خود اصول و مبادی پاداش و عذاب را ارائه نمود و مؤمنان را تشویق نمود و مخالفان را بیم داد و این امر مفهومی عمیق و پربار داشت و راه را برای صحابه روشن می‌کرد و اندوه و رنج کافران را که تردید داشتند، افزایش می‌داد؛ قرآن در این باره می‌گوید:

۱- *السیرة النبویه الصحیحه*، ج ۱، ص ۱۶۷.

۲- *تفسیر ابن عطیه*، ج ۱، ص ۳۱۶ - *القاسمی*، ج ۷، ص ۵۴.

﴿ فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ﴿١٤﴾ لَا يَصْلَىٰهَآ إِلَّا ٱلْأَشْقَى ﴿١٥﴾ ٱلَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٦﴾ وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلْأَتْقَى ﴿١٧﴾ ٱلَّذِى يُؤْتِى مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰٓ ﴿١٩﴾ إِلَّا ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴾ (لیل، ١٤ – ٢١)

«من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور می‌شود و زبانه می‌کشد. بدان داخل نمی‌شود و نمی‌سوزد مگر بدبخت‌ترین (انسانها) همان کسی که حق و حقیقت را تکذیب می‌نماید و به آیات آسمانی پشت می‌کند ولیکن پرهیزگارترین (انسانها) از آن بدور داشته خواهد شد. آن کسی دارایی خود را می‌دهد تا خویشتن را پاکیزه بدارد. هیچ کس بر او حق نعمتی ندارد تا نعمت جزا داده شود؛ بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد، قطعاً راضی خواهد بود و خشنود خواهد شد.»

و قرآن، ثبات و پایداری هیئت مسیحیان نجران را نیز بر اسلام علی‌رغم تمسخر کافران و تلاش آنان در راستای بازداشتن از اسلام، جاودانه اعلام نمود؛ در مورد مسیحیان آیاتی نازل شد و خداوند متعال فرمود:

﴿ ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِۦ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُواْ وَيَدْرَءُونَ بِٱلْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغْوَ أَعْرَضُواْ عَنْهُ وَقَالُواْ لَنَآ أَعْمَٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَٰلُكُمْ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِى ٱلْجَٰهِلِينَ ﴾

(قصص، ٥٢ – ٥٥)

«کسانی که پیش از نزول قرآن، برایش کتاب فرستادیم به قرآن ایمان می‌آورند. هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند : بدان باور داریم؛ چرا که حق بوده و از سوی پروردگارمان (نازل شده) است. ما پیش از نزول قرآن هم مسلمان بوده‌ایم. آنان کسانیند که دو بار اجر و پاداش داده می‌شوند به سبب اینکه شکیبایی کرده‌اند و بدیها را با نیکیها از میان بر می‌دارند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم، خرج می‌کنند و می‌بخشند.»

همچنین آیه‌های قرآنی، اصحاب را به پاداش بزرگ و به نعمت پایدار و همیشگی بهشت که بر اثر صبر و شکیبایی خود و آزارهایی که در راه خدا متحمل شده‌اند، سزاوار آن می‌باشند، مژده می‌داد تا آنها را تشویق نماید که راه دعوت را بدون توجه به آنچه از دشمنان می‌شنوند و می‌یابند، ادامه دهند؛ زیرا پیروزی و موفقیت نهایی آن گونه که پیامبر اکرم ﷺ به آنها گفته و قرآن بیان داشته بود، متعلق به آنان بود؛ چنانکه قرآن می‌گوید:

﴿ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ۝٥١ يَوۡمَ لَا يَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعۡذِرَتُهُمۡۖ وَلَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ﴾ (غافر، ۵۱ – ۵۲)

«ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهی به پا می‌خیزند، یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم. آن روزی که عذرخواهی ستمگران بدیشان سود نمی‌رساند و نفرین بهرهٔ آنان خواهد بود و سرای بد (دوزخ) از آن ایشان خواهد بود.»

همچنین فضیلت تمسک آنان و ایمان آنان را این گونه بیان می‌نماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ يَرۡجُونَ تِجَٰرَةٗ لَّن تَبُورَ ۝٢٩ لِيُوَفِّيَهُمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ غَفُورٞ شَكُورٞ ﴾ (فاطر، ۲۹ – ۳۰)

«کسانی که کتاب خدا (قرآن) را می‌خوانند و نماز را بر پای می‌دارند واز چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، پنهان و آشکار بذل و بخشش می‌نمایند. آنان چشم امید به تجارتی دوخته‌اند که هرگز بی‌رونق نمی‌گردد و از میان نمی‌رود تا خداوند اجرشان را به تمام و کمال بدهد و از فضل خود بر پاداششان بیفزاید؛ چرا که خدا آمرزگار و سپاسگزار است.»

خداوند متعال نیز فضیلت تمسک به عبادت الهی را با وجود اذیت و شکنجه و همچنین پاداش صبر بر آن را چنین بیان کرده است:

﴿ أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدٗا وَقَآئِمٗا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦۗ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا

يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٩ قُلۡ يَٰعِبَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٞۗ وَأَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٌۗ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ﴾ (زمر، ۹ - ۱۰)

«(آیا چنین شخص مشرکی که بیان کردیم بهتر است) یا کسی که در اوقات شب سجده‌کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‌شود و (خویشتن را) از عذاب آخرت به دور می‌دارد و رحمت پروردگار خود را خواستار می‌گردد؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابر و یکسانند؟ (هرگز) تنها خردمندان پند و اندرز می‌گیرند. بگو: ای بندگان مؤمن من، از پروردگارتان بپرهیزید. کسانی که نیکی کنند در همین جهان بدیشان نیکی می‌شود. زمین خداوند وسیع و فراخ است، قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود.»

قرآن کریم با روشهای متعدد، سختیها و دشواریهای راه دعوت را برای اصحاب آسان می‌نمود و از رنجهای آنان می‌کاست و از آنها دفاع می‌کرد و آنان را برای مقابله با جنگ روانی بر می‌انگیخت و به دلیل این اسلوب حکیمانهٔ قرآن بود که دسیسه‌ها و شکنجه‌های آنان، در دلهای آنان اثر نمی‌گذاشت. آری، همهٔ روشها و نقشه‌های مشرکان در راه مبارزه با پیامبر اکرم ﷺ و اصحابش در برابر عقیدهٔ درست و برنامهٔ سالمی که با دلهای مسلمانان صدر اسلام در آمیخته بود، نابود گردید و از بین رفت.

اسلوب گفتگو

وقتی شیوه‌های گوناگون مشرکان برای از بین بردن اثر دعوت پیامبر اکرم ﷺ اثری نبخشید، آنان از آگاه‌ترین فرد نسبت به فن جادوگری و کهانت و شعرگویی دعوت نمودند تا نزد پیامبر اکرم ﷺ برود و با او سخن بگوید و پاسخ او را بشنود؛ چرا که آنان معتقد بودند پیامبر اکرم ﷺ جماعت آنان را پراکنده نموده و دین آنان را مورد نقد قرار داده است. آنان عتبه بن ربیعه را نزد پیامبر اکرم ﷺ فرستادند. عتبه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: ای محمد! تو بهتری یا عبدالمطلب؟ پیامبر اکرم ﷺ سکوت اختیار نمود.

گفت: اگر گمان می‌کنی که اینها از تو بهتراند، پس اینها خدایانی را پرستیده‌اند که تو بر آنها خرده می‌گیری و اگر گمان می‌کنی که تو از آنها بهتر هستی، پس سخن بگو تا گفته‌ات را بشنویم؛ چرا که کسی را سراغ نداریم که بیشتر از تو موجبات بدبختی قومش

را فراهم آورده باشد. تو گروه ما را پراکنده کرده‌ای و ما دچار تشتت نموده‌ای و بر دین ما خرده و عیب گرفته‌ای و در میان عربها ما را رسوا نموده‌ای تا جایی که شایع شده است : در قریش کاهنی ظهور کرده است. به خدا سوگند چیزی باقی نمانده است که ما با شمشیر در مقابل هم قرار بگیریم و یکدیگر را نابود کنیم.

ای مرد! اگر فقیر و نادارى، برای تو از اموال خود جمع‌آوری می‌کنیم تا اینکه ثروتمندترین مرد قریش گردی و اگر نیاز به زن دارید هر کدام از زنان قریش را که می‌خواهی انتخاب کن. ده تا را به ازدواج تو در می‌آوریم. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آیا حرفهای تو تمام شده است؟ گفت: بلی. پیامبر خدا این آیه‌ها را تلاوت نمود:

﴿ حمٓ ۝١ تَنزِيلٌ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۝٢ كِتَٰبٌ فُصِّلَتۡ ءَايَٰتُهُۥ قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴾ (فصلت، ۱- ۳)

تا اینکه به اینجا رسید که

﴿ فَإِنۡ أَعۡرَضُواْ فَقُلۡ أَنذَرۡتُكُمۡ صَٰعِقَةٗ مِّثۡلَ صَٰعِقَةِ عَادٖ وَثَمُودَ ﴾

(فصلت، ۱۳)

«این کتابی است که از طرف خداوند بخشایشگر مهرورز نازل شده است. کتابی است که آیه‌های آن تفصیل و تبیین شده است (یعنی) قرآن که به زبان عربی است، برای قومی که اهل دانش باشند، آمده است؛ اگر رویگردان شدند بگو شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقه عاد و ثمود می‌ترسانم.»

عتبه بعد از اتمام سخنان پیامبر اکرم ﷺ نزد قریش برگشت. آنها وقتی نتیجهٔ این گفتگو را از او پرسیدند، گفت: هیچ چیزی را که فکر می‌کردم شما به او می‌گویید، نگذاشتم مگر اینکه به او گفتم. گفتند: پاسخ تو را داد؟ گفت: بلی.[1]

و در روایتی از ابن اسحاق آمده است: وقتی عتبه نزد آنها نشست گفتند: چه خبر داری ای ابا ولید! گفت: به خدا سوگند گفته‌ای شنیدم که هرگز مانند آن را نشنیده‌ام. سخنانش شعر و جادو و کهانت نیست ... ای گروه قریش از من اطاعت کنید و به این مرد اجازه دهید تا به کار خویش ادامه دهد. به خدا سوگند سخنی که من از او شنیدم، خبر بزرگی خواهد داشت. اگر عرب بر او چیره شوند، شما توسط دیگران از شر او راحت می‌شوید و اگر او بر عربها پیروز شود، پادشاهی و قدرت او برای شماست و

۱- *البدایه و النهایه*، ابن کثیر، ج ۳، ص ۶۸-۶۹.

شما به وسیلهٔ او خوشبخت‌ترین مردم خواهید بود.گفتند به خدا سوگند که تو را با زبانش جادو کرده است. گفت: این رأی من است و شما نیز هر عملی که دوست دارید؛ انجام دهید.»[۱]

درسها و اندرزها

الف- آن حضرت وارد مباحث حاشیه‌ای در مورد اینکه ایشان از پدر و پدر بزرگش برتر است و غیره نگردید؛ چرا که اگر به این قضیه می‌پرداخت، ازهدف خود باز می‌ماند و نمی‌توانست به عتبه پیام خویش را برساند.

ب – مشغول درگیری با پیشنهادهای فریبنده نگردید و به خاطر اتهامهایی که به او روا می‌داشت، خشمگین و ناراحت نگردید؛ بلکه مؤدبانه به عتبه گفت : ای ابا ولید! غیر از حرفهایی که گفتی، سختی دیگر نداری؟

ج – پاسخ پیامبر خدا، قاطع و صریح بود و انتخاب آیه‌های فوق برای تلاوت، بیانگر حکمت ایشان است؛ چون در این آیه‌ها قضایای مهم و اساسی بیان شده است از جمله اینکه قرآن از جانب خدا فرو فرستاد شده است؛ بیان موضع کافران و رویگردانی آنان؛ وظیفهٔ پیامبر اکرم ﷺ و اینکه او یک انسان است؛ بیان این موضوع که آفریننده یکی است که آفرینندهٔ آسمانها و زمین است؛ همچنین از تکذیب امتهای گذشته و عذابی که به آنها رسیده است، سخن به میان آمده است و نهایتاً قریش به صاعقه‌ای مانند : صاعقهٔ عاد و ثمود تهدید شده‌اند.[۲]

ح – خطر گرفتارشدن داعی در دام مال، مقام و زن: چه بسا داعیانی که در راه کسب مال و ثروت سقوط کرده‌اند. همواره به شیوه‌های مختلف مبالغ هنگفتی به داعیان راه خدا پیشنهاد می‌شود تا دست از دعوت خود بردارند و کسانی که در برابر فریبندگی مال و ثروت پایداری نشان بدهند، حقا که رسول خدا را سرمشق خودش قرار داده است و به او اقتدا نموده‌اند. داعی ربانی کسی است که در حرکت، گفتارها و کارهایش، فریفتهٔ این امور نگردد و هدف والایی را که مرگ و زندگی‌اش به خاطر آن است، فراموش ننماید؛ چنانکه قرآن می‌فرماید:

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲- *معین السیره*، شامی، ص ۷۵.

﴿ قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴾ (انعام : ۱٦٢ – ۱٦٣)

«بگو نماز، عبادت، زیستن ومردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اولین مسلمان هستم.»

اما در مورد زنان، رسول خدا فرموده است: «زیان بارترین فتنه برای مردان در امت من، زنان می‌باشند.»[1]

منظور از این زنان، زنانی هستند که مانع شوهر از دعوت و جهاد گردند و یا زنان فاسدی که توسط دشمنان، دامهایی برای مسلمانان به ویژه داعیان بشوند. زن در هر یک از مواضع مذکور ظاهر شود، فتنه و خطر بزرگی برای دین محسوب می‌شود.

بنابراین، قریش زنان خود را به پیامبر اکرم ارائه می‌دهند که اگر فعلاً توانایی ازدواج با یکی از آنها را ندارد، ده تا از زنان زیبای قریش را به عنوان همسر انتخاب نماید. آری خطر زنانی که از مسیر مستقیم و هدایت منحرف گردیده‌اند، از خطر شمشیرهای برهنه بیشتر است[2]. پس باید داعیان اسلام به سرور انسانیت، اقتدا نمایند و همواره این سخن یوسف را به خاطر داشته باشند که فرمود:

﴿ قَالَ رَبِّ ٱلسِّجۡنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِۖ وَإِلَّا تَصۡرِفۡ عَنِّي كَيۡدَهُنَّ أَصۡبُ إِلَيۡهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٣٣ فَٱسۡتَجَابَ لَهُۥ رَبُّهُۥ فَصَرَفَ عَنۡهُ كَيۡدَهُنَّۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴾ (یوسف، ۳۳ – ۳٤)

«پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرامی‌خوانند و اگر نیرنگ ایشان را از من باز نداری بدانان روی می‌آورم و مرتکب گناه می‌شوم و آن وقت از زمره نادانان می‌گردم. پروردگارش دعای او را اجابت کرد و کید و مکرشان را از او بازداشت. تنها خداست که شنوای آگاه می‌باشد.»

۱– *صحیح الجامع الصغیر*، ج ۵، ص ۱۳۸.

۲– *فقه السیرة النبویه*، غضبان، ص ۱٦۹.

خ – عتبه از عکس‌العمل رسول خدا، شدیداً متأثر شد و این تأثیر تا حدی بود که یاران عتبه قبل از اینکه او سخنی بگوید، سوگند خوردند که عتبه تحت تأثیر قرار گرفته است و آنان با فرستادن عتبه نه‌تنها به مقصود خویش نرسیدند؛ بلکه عتبه از آنان خواست تا پیامبر اکرمﷺ را در راستای تبلیغ اهداف و مقاصدش، آزاد بگذارند.[۱]

س: یاران رسول خدا، به آنچه بین پیامبر اکرم ﷺ و عتبه رخ داد، گوش فرا دادند و شاهد رد کردن و نپذیرفتن پیشنهادهای عتبه از جانب پیامبر اکرم ﷺ بودند. پس این درسی تربیتی بود که با آن انس گرفته بودند و از آن پایداری و تمسک به عقیده و ارزشهای معنوی را آموختند.

ش: آنها از پیامبر خدا در این قضیه بردباری و سعه صدر را آموختند، آن حضرت در مقابل هرزه‌گویی و یاوه‌گوییهای عتبه بن ربیعه هیچ عکس‌العملی از خود نشان نداد.

چنانکه عتبه گفت: در قریش جادوگری پدید آمده است یا اینکه هیچ کس از تو بیشتر باعث بدبختی قومت نشده است. رسول خدا سخنان وی را شنید اما به این بخش از سخنانش توجهی نکرد تا پرداختن به این امور، او را از دعوت دادن سردار بنی عبد شمس باز ندارد وهر سخنی که پیامبر اکرم ﷺ بر زبان می‌آورد، اصل و مبدأئی بود که باید از آن پیروی کرد و هر حرکتش، آئینی بود قابل پیروی و چشم پوشی ایشان، اخلاقی بود که باید به آن تأسی جست.[۲]

برخی از کتابهای سیره نوشته‌اند که رهبران مکه بعد از آن با پیامبر وارد گفتگو شدند و چیزهای فریبنده‌ای به ایشان پیشنهاد کردند که معمولاً انسانهای دنیا طلب و کسانی که به ثروت و متاع دنیا چشم دوخته‌اند، شیفتهٔ این پیشنهادها می‌گردند، اما رسول خدا، بدون هیچ انعطافی، در برابر باطل موضعی قاطع اتخاذ کرد[۳]؛ زیرا عقیده باید روشن و واضح و نیز قاطع باشد و سازش و کوتاه آمدن در آن راهی ندارد بنابراین، پیامبر اکرمﷺ سخن آنها را نپذیرفت و در جوابشان فرمود : «آنچه شما در مورد من می‌پندارید، اشتباه است؛ چرا که در قبال چیزی که برایتان آورده‌ام، مال و یا کسب مقام و شرافتی نیستم و یا قصد پادشاهی و فرمانروایی بر شما را ندارم؛ بلکه خدا مرا به عنوان رسول و پیام‌آور خود به سوی شما فرستاده است و بر من کتابی نازل فرموده و مرا فرمان داده است تا

۱– *فی السیره النبویه قراءه لجوانب الحذر*، ص ۸۷.

۲– *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳– *الوفود فی العهد المکی*، علی اسطل، ص ۳۷.

به شما مژده و بیم دهم. بنابراین، من تنها پیام پروردگارم را به شما می‌رسانم و شما را اندرز می‌دهم. اگر آنچه من آورده‌ام بپذیرید، در دنیا و آخرت خوشبخت خواهید شد و اگر نپذیرید، منتظر دستور خدا می‌مانم و صبر پیشه می‌سازم تا خدا میان من و شما داوری نماید.»[1]

آری با این موضع ایمانی ثابت، نقشه‌های آنان نقش بر آب شد و دسیسه‌هایشان به خودشان بازگشت و موضوع عقیده، بی‌آلایش و پاک ماند.[2]

هر کس از عقیده و کیش خود پیروی نماید

مشرکان با مشاهدهٔ صلابت و پایمردی پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب و یارانش و پی بردن به این موضوع که مسلمانان با دین و آیین جدید خود احساس برتری بر هر باطلی را دادند و از دین خود در هیچ شرایطی دست بردار نخواهند بود و ناامیدی آنان یکی دیگر از برنامه‌های مضحک و مسخرهٔ خود را در پیش گرفتند که بر سبکسری و حماقت آنها دلالت می‌نماید. آنها اسود بن عبدالمطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عاص بن وائل را نزد پیامبر فرستادند. آنها به پیامبر اکرم ﷺ گفتند: بیا، ما خدایی را که تو می‌پرستی، می‌پرستیم و خدایی را که ما می‌پرستیم، تو نیز بپرست و بدین صورت ما با تو در این امر اشتراک خواهیم داشت و بدین صورت پس اگر آنچه تو می‌پرستی، حق باشد ما بهرهٔ خویش را از آن گرفته‌ایم و اگر آنچه ما پرستش می‌کنیم، حق باشد تو نیز بهره‌ات را از آن گرفته‌ای[3]. خداوند درباره این پیشنهاد آنها آیه‌های سورهٔ کافرون را نازل فرمود:

﴿ قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ ۝١ لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۝٢ وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ۝٣ وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ ۝٤ وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ۝٥ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِىَ دِينِ ﴾ (کافرون، ۱ – ۶)

«بگو ای کافران، آنچه را که شما (به جز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم و شما نیز نمی‌پرستید آنچه را که من می‌پرستم. همچنین نه من به گونهٔ شما پرستش را

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۷ – *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲- *تاریخ صدر الاسلام*، عبدالرحمان شجاع، ص ۳۹.

۳- *سیرة ابن هشام*، ج ۱، ص ۳۶۲.

انجام می‌دهم ونه شما به گونهٔ من پرستش را انجام می‌دهید. آئین خودتان برای خودتان و آئین خودم برای خودم باشد.»

علاوه بر این سوره، آیه‌های دیگری نیز وجود دارد که در اعلان برائت از کفر و کافران با این آیه‌ها مشابهت دارند مانند اینکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ ۖ أَنتُم بَرِيٓـُٔونَ مِمَّآ أَعْمَلُ وَأَنَا۠ بَرِيٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ (یونس، ۴۱)

«اگر تو را تکذیب کردند، بگو عمل خودم از آن خودم و عمل خودتان از آن خودتان. شما پاک و بی‌گناهید از آنچه من انجام می‌دهم و من هم پاک و بی‌گناهم از آنچه شما می‌کنید.»

همچنین فرمود:

﴿ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۚ قُل لَّآ أَتَّبِعُ أَهْوَآءَكُمْ ۙ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِۦ ۚ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِۦٓ ۚ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۖ يَقُصُّ ٱلْحَقَّ ۖ وَهُوَ خَيْرُ ٱلْفَٰصِلِينَ ﴾ (انعام، ۵۶ – ۵۷)

«بگو: من نهی شده‌ام از اینکه پرستش کنم آنهایی را که جز خدا به فریاد می‌خوانید. بگو من از هوی و هوسهای شما پیروی نمی‌کنم که (اگر چنین کنم) در آن وقت گمراه می‌شوم و از زمره راه یافتگان نخواهم بود. بگو من بر شریعت واضحی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می‌کنید (بدانید عذاب و کیفری) که در (نزول) آن شتاب می‌ورزید، در قدرت من نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حق می‌رود و او بهترین جداکننده (حق از باطل) است.»

سوره کافرون این مطلب را خاطر نشان ساخت که راه حق یکی است و شکاف و انحراف در آن وجود ندارد و آن پرستش خداوند یگانه (پروردگار جهانیان) می‌باشد. این سوره بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد تا قاطعانه یک نوع پرستش را بیان کند و عبادتهای دیگر را از آن جدا نماید. همچنین قاطعانه برنامهٔ الهی را از سایر برنامه‌ها و جهان‌بینی توحیدی را از جهان‌بینی غیر توحیدی از هم جدا بکند. این سوره نازل گردید تا راهها را ازهم جد کند. در این سوره نفی و تأکید به صورت تکرار و به دنبال هم آمده‌اند و

خداوند به خواستهٔ کافران جواب منفی داد و تأکید نمود که حق و باطل با هم مدارا ندارند و نور و ظلمت با هم جمع نمی‌شوند؛ پس اختلاف کاملاً کلی است و جوهر و ذات هر یک با دیگر بسیار متفاوت است که با داشتن چنین تفاوتی به هم پیوستن و در یک مسیر قرار گرفتن ممکن نیست و این کار به سازش و فریبکاری نیازی ندارد. این موضوع، مصلحتی شخصی، علاقه و احساسی زودگذر نیست و نمی‌توان که سم و عسل را به هم آمیخت و این گونه نیست که گفته شود دین برای خدا و وطن برای همه آن طور که جاهلیت معاصر چنین می‌گوید و منافقان و غرب‌زدگان می‌گویند؛ آنهایی که از گمراهان (مسیحیان) و از کسانی که خداوند بر آنها خشم گرفته (یهود) و از دشمنان ملحد خدا، پیروی می‌کنند. پیامبر خدا قاطعانه خواستهٔ رهبران قریش را نپذیرفت و دست رد بر سینه آنها زد و در دین خدا معامله و داد و ستدی با آنها ننمود؛ زیرا در هر زمان و مکانی اسلام و جاهلیت متفاوتند و فاصله‌ای بسیار زیاد بین آنان وجود دارد.

ارزش وجودی و ذاتی اسلام و جاهلیت بسان ارزش خاک و طلاست و تنها راه رسیدن به هدایت این است که از جاهلیت دوری گزید و در امور عبادی و حکومتی تابع اسلام گردید و این برائت کامل و جدایی قاطع و صریح بین حق و باطل برای همهٔ زمانها است: ﴿ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴾.[1]

بعد از شکست هیئت مذکور، هیئتی دیگر متشکل از عبدالله بن ابی امیه، ولید بن مغیره، مکرز بن حفص، عمر و بن عبدالله بن ابی قیس و عاص بن عامر نزد پیامبر اکرمﷺ آمدند[2]. این هیئت به پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد نمودند که از برخی از موضوعات قرآن کریم صرف نظر نماید. از جمله از پیامبر خواستند تا از بیان آیاتی که در نکوهش خدایان آنها هستند خودداری نماید.

خداوند با این پاسخ قاطع، دست بر سینه آنها زد:

﴿ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَـٰتٍ ۙ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَـٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ ۚ قُلْ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أُبَدِّلَهُۥ مِن

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۶.

۲- *اسباب النزول*، واحدی، ص ۲۰۰ - *نور الیقین*، خضری، ص ۶۱.

تِلۡقَآيِ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ﴾ (یونس، ۱۵)

«هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کسانی که به ملاقات ما ایمان ندارند می‌گویند: قرآنی جز این را برای ما بیاور یا اینکه آن را تغییر بده. بگو مرا نرسد که خودسرانه و به میل خود آن را تغییر دهم. من جز به دنبال چیزی نمی‌روم و چیزی را نمی‌گویم جز آنچه بر من وحی می‌گردد؛ اگر از فرمان پروردگارم تخطی کنم، از عذاب روز بزرگ می‌ترسم.»

این تلاشهای بیهوده رهبران قریش بر این موضوع دلالت می‌کند که آنها از اینکه مسلمانان به طور کلی اسلام را رها نمایند، مایوس شده بودند بنابراین، از آنان می‌خواستند که بعضی از دستورات اسلام را رها کنند.

درخواست مشرکان برای اولین بار از مسلمانان مبنی بر اطاعت ننمودن و رها کردن دستورات دینشان از مرحله‌های دیگر بیشتر بود و این بیانگر این امر است که آنها از پیشنهادهای بزرگ آغاز کردند تا بتوانند به تدریج دل رهبر دعوت را به دست آورند و او را قانع سازند. همچنین آنها افراد متفاوتی را برای گفتگو با پیامبر اکرم ﷺ فرستادند؛ مثلاً، کسانی که در مرحله اول با پیامبر خدا گفتگو کردند غیر از کسانی بودند که بار دوم با ایشان گفتگو نمودند به جز ولید بن مغیره که در هر دو مرحله همراه بود و هدف آنان از این امر علاوه براینکه می‌خواستند چهره‌هایی که با آن حضرت روبرو می‌شوند و دیدارهایی که انجام می‌گیرد تکراری نباشد، از طرفی دیگر می‌خواستند از استعدادها و اندیشه‌های گوناگون برای گفتگو با ایشان استفاده کنند تا شاید درخواستهای آنان مؤثر واقع بشود. آخر الامر اینکه این مسئله برای داعیان دین بیانگر این موضوع است که کوتاه آمدن و دست کشیدن از اسلام امر مشروعی نیست؛ چرا که اسلام، دعوتی الهی است و به طور مطلق داد و ستد و معامله در آن جایی ندارد، هر چند عوامل و انگیزه‌ها و دلایل توجیه‌کننده‌ای برای این کار وجود داشته باشد و دعوتگران امروز باید از چنین پیشنهادها و فریبندگیهای مادی که بسا به صورت مستقیم عرض اندام نمی‌کند و ممکن است به صورت غیرمستقیم به صورت پستهای مهم و یا قراردادهای کاری پرسود و یا داد و ستدهای تجاری سودآور، ارائه شود پرهیز کنند و اینها اموری هستند که مؤسسه‌های جهانی به صورت مرموزی برای منصرف کردن و برگرداندن داعیان از

دعوتشان به ویژه دعوتگرانی که نقش رهبری دارند، برنامه‌ریزی می‌کنند، به طور کامل با یکدیگر تبادل اطلاعات می‌کنند[۱].

در گزارشی که ریچارد – ب – میچل یکی از فعالان بزرگ در زمینه کنترل و بررسی بیداری اسلامی در خاورمیانه ارائه داده آمده است : یکی از راههای سرکوبی حرکتهای اسلامی، اتخاذ برنامه جدیدی برای پاکسازی حرکتهای اسلامی است؛ یکی از بندهای این گزارش ویژه، روش فریب دادن رهبران دعوت است. ریچارد میچل برای محقق نمودن این هدف خود امور زیر را پیشنهاد می‌کند:

الف – مشخص کردن افرادی که می‌توان آنها را با پستهای بزرگ فریب داد؛ چرا که با دستیابی آنان به پستهای مهم و کلیدی پرداختن آنها به برنامه‌های اسلامی و دیگر کارهایی که قبلاً مشغول آن بوده‌اند، بی‌معنی خواهد بود. این مسئله با فراهم آوردن و بخشیدن امکانات مادی و معنوی به آنها و دادن تسهیلات زیاد، ممکن است انجام بپذیرد و این گونه برنامه‌ها و اهداف آنان محدود به کشور خودشان خواهد گشت و پایگاههای مردمی و ملی خود را نیز از دست خواهند داد.

ب – فعالیت برای جذب مشارکت در پروژه‌های تجاری و اقتصادی که دارای اهداف مرموزی است که در منطقه به نفع دشمنان اعراب انجام گیرد.

ج – فعالیت برای ایجاد فرصتهای کاری و قراردادهای سودآور در کشورهای ثروتمند عربی، امری است که به دور کردن آنها از فعالیتهای اسلامی منجر خواهد شد.[۲]

با تفکر و اندیشیدن در موارد ذکر شده، پی خواهیم برد که این موارد دسیسه‌ها و فریبندگیهای مادی غیرمستقیمی هستند که در جهان اسلام حاضر، بسیارآرام اجرا می‌شود؛ چرا که برخی از دعوتگران صاحبان پستهای بلند و عالی گردیده‌اند و برخی از کشورهای ثروتمند عربی، گروه بزرگی از داعیان را در چارچوب منافع خود حبس نموده‌اند و برخی را تجارتشان غافل کرده است.[۱]

۱– *السیرة النبویه قراءه لجوانب الحذر و الحمایه*، ص ۸۹.

۲– *مجلة المجتمع الکویتیه*، شمارهٔ ۴۲۸، ۱۷ صفر ۱۳۹۹ ه ، به نقل از *السیرة النبویه قراءه لجوانب الحذر و الحمایه*.

۱– *السیرة النبویه قراءه لجوانب الحذر و الحمایه*، ص ۹۱.

استفاده از روش مجادله و تلاش برای خنثی کردن تبلیغات دشمن

پیامبر خدا برای اقامه و بیان دلایل و حجتهای الهی و در راستای رد نمودن هر نوع شبهه‌ای از جانب مشرکان، از اوقات و فرصتهای مناسب استفاده می‌نمود و در مجادله با کافران از شیوه‌های زیادی کار می‌گرفت که این شیوه‌ها را از آیه‌های قرآنی در مورد اقامه حجت عقلی و استفاده از قیاسهای منطقی و استحضار اندیشه فرا گرفته بود. از جمله شیوه‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ در رویارویی با کافران مکه از آن استفاده می‌نمود، عبارت بودند از:

۱- شیوهٔ مقایسه

آن حضرت با بیان مسائل خیر و تشویق به آن و با بیان مسائل شر و برحذر داشتن از آن با تحریک عقل و خرد برای اندیشیدن در این دو قضیه و انجام هر یک از آنها، عملاً کفار و مشرکان را وادار به تفکر می‌کرد.

چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِى بِهِۦ فِى ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِى ٱلظُّلُمَٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَٰفِرِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴾ (انعام، ۱۲۲)

«آیا کسی که مرده‌ای بوده است و ما او را زنده کرده‌ایم و نوری فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن میان مردمان راه می‌رود، مانند کسی است که در تاریکیها فرو رفته است و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید؟ همان گونه اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده است.»

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «این مثالی است که خداوند برای مؤمنی زده که مرده بوده است؛ یعنی، در گمراهی بوده است پس خداوند او را با نور هدایت زنده گردانیده است و قلبش را به وسیلهٔ ایمان زنده کرد و او را به سوی ایمان رهنمود شد و به او توفیق داد تا از پیامبرش پیروی نماید.»[۱]

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲- شیوۀ واداشتن به اقرار و اعتراف

این روشی است که انسان بعد از محاکمۀ عقل و وجدان خود به آن اعتراف می‌کند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ۝٣٥ أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ۝٣٦ أَمۡ عِندَهُمۡ خَزَآئِنُ رَبِّكَ أَمۡ هُمُ ٱلۡمُصَيۡطِرُونَ ۝٣٧ أَمۡ لَهُمۡ سُلَّمٞ يَسۡتَمِعُونَ فِيهِۖ فَلۡيَأۡتِ مُسۡتَمِعُهُم بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٍ ۝٣٨ أَمۡ لَهُ ٱلۡبَنَٰتُ وَلَكُمُ ٱلۡبَنُونَ ۝٣٩ أَمۡ تَسۡـَٔلُهُمۡ أَجۡرٗا فَهُم مِّن مَّغۡرَمٖ مُّثۡقَلُونَ ۝٤٠ أَمۡ عِندَهُمُ ٱلۡغَيۡبُ فَهُمۡ يَكۡتُبُونَ ۝٤١ أَمۡ يُرِيدُونَ كَيۡدٗاۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ هُمُ ٱلۡمَكِيدُونَ ۝٤٢ أَمۡ لَهُمۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ۝٤٣ وَإِن يَرَوۡاْ كِسۡفٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ سَاقِطٗا يَقُولُواْ سَحَابٞ مَّرۡكُومٞ ۝٤٤ فَذَرۡهُمۡ حَتَّىٰ يُلَٰقُواْ يَوۡمَهُمُ ٱلَّذِي فِيهِ يُصۡعَقُونَ ﴾ (طور، ۳۶ – ۴۵)

«آیا ایشان بدون هیچ گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا اینکه خودشان آفریدگارند؟ یا اینکه آنان آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟ بلکه ایشان طالب یقین نیستند. آیا گنجینه‌های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است یا اینکه ایشان (بر همه چیز جهان) سیطره دارند. آیا نردبانی دارند و بالای آن گوش فرا می‌دارند. گوش فرادهندۀ ایشان دلیل روشنی بیاورد و ارائه دهد. آیا دختران سهم خدایند و پسران سهم شما؟!. یا اینکه تو از آنان اجر و پاداشی می‌خواهی و همچون بارگرانی بر دوش آنان سنگینی می‌کند؟ یا اینکه نزد ایشان علم غیبیات و اسرار نهان است و از روی آن می‌نویسد یا اینکه می‌خواهند نیرنگ بزنند (باید بدانند که) کفار به حیلت خود گرفتار می‌آیند یا اینکه (آنان خیال می‌کنند که) معبودی جز خدا دارند؟ خدا پاک و منزه از چیزهایی است که انبازش می‌دانند و می‌خوانند. حتی اگر بنگرند که قطعه‌ای از آسمان فرو می‌افتد، می‌گویند : ابر متراکمی است؛ پس ایشان را به حال خود واگذار تا برسند به روزی که در آن هلاک می‌گردند.»

ابن کثیر می‌گوید: این آیات بیانگر اثبات ربوبیت و توحید الوهیت می‌باشد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ﴾ (طور، ۳۵)

یعنی آیا بدون پدیدآورنده‌ای پدید آمده‌اند؟ یا اینکه خودشان خود را آفریده و پدید آورده‌اند؟ یعنی نه این و نه آن؛ بلکه خداوند است که آنها را آفریده و آنان را بعد از آنکه هیچ چیزی نبودند، پدید آورده است.[۱]

این آیه ازنظر دلیل عقلی در نهایت قوت قرار دارد؛ چون پدید آمدن آنها بدون دخالت، امری است که فطرت آن را نمی‌پذیرد و به جدال و جر و بحث نیرو و اراده‌ای نیاز ندارد، اما این ادعا را نیز ننموده‌اند که آنها خودشان، خود را آفریده باشند و هیچ آفریده و مخلوقی ادعای آن را نمی‌کند و وقتی که این دو فرضیه به حکم منطق فطرت امکان ندارد، چیزی جز حقیقتی که قرآن می‌گوید، باقی نمی‌ماند و آن اینکه همهٔ آنان، آفریده‌های خداوند هستند.[۲]

فطرت یعنی آنچه از دیدگاه عقلی بدیهی و ثابت است. در مورد ملزم ساختن به اقرار به خالقیت و الوهیت خداوند، سعدی می‌گوید: «و این استدلال علیه آنها امری است که در آن راهی جز تسلیم شدن به حق یا بیرون رفتن از آنچه عقل و دین ایجاب می‌کند وجود ندارد؛ چون آنها وقتی یگانگی خداوند را انکار می‌کنند و پیامبرش را تکذیب می‌نمایند، این کارشان مستلزم این است که گویا نمی‌پذیرند، خداوند آنها را آفریده است. در حالی که از نظر عقلی و شرعی واضح است که این جریان از سه حالت خارج نیست : یا اینکه آنها بدون آفریننده، آفریده شده‌اند و بدون اینکه پدیدآورنده‌ای داشته باشند، پدید آمده‌اند و این محال و غیرممکن است؛ یا اینکه خودشان خود را آفریده‌اند و این نیز محال و غیرممکن است؛ چون ممکن نیست کسی خود را بیافریند؛ پس وقتی این دو امر باطل شدند و ناممکن بودنشان روشن شد، نوع سوم مقرر می‌گردد و آن اینکه خداوند، آنها را آفریده است. بنابراین، فقط او شایستهٔ عبادت است و بس.»[۱]

۱- همان، ج ۴، ص ۲۴۴.

۲- *فی ظلال القرآن*، ج ۶، ص ۳۳۹۹.

۱- *تفسیر سعدی*، ج ۷، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۳- شیوۀ اهمیت قائل نشدن به سخنان مشرکان و باطل نمودن آنان

این شیوه‌ای قوی در ساکت کردن مخالفان مغرور و متکبر است که به گفته‌هایشان اهمیتی داده نشود و به برخی از حجتهای باطل آنها اعتنایی نگردد تا از کشمکش و جدال جلوگیری شود و حجتی قاطع ارائه گردد که غرورشان را از بین ببرد و دلیلشان را باطل گرداند. داستان موسی و فرعون نمونه‌ای طولانی از این شیوه است که موسی از هر اعتراض و شبهه‌ای که فرعون وارد می‌کرد، روی بر می‌تافت و به آن توجه نمی‌نمود و به ابطال ادعای الوهیت فرعون از خلال حجت روشن عقلی که بر ربوبیت و الوهیت خداوند دلالت می‌نمود، پرداخت و این داستان در سورۀ شعراء آمده است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ قَالَ فِرۡعَوۡنُ وَمَا رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنۡ حَوۡلَهُۥٓ أَلَا تَسۡتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِيٓ أُرۡسِلَ إِلَيۡكُمۡ لَمَجۡنُونٞ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذۡتَ إِلَٰهًا غَيۡرِي لَأَجۡعَلَنَّكَ مِنَ ٱلۡمَسۡجُونِينَ ﴾ (شعراء، ۲۳ – ۲۹)

«فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست؟ (موسی) گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر شما راه یقین می‌پوئید. (فرعون رو) به اطرافیان خود کرد و گفت: آیا نمی‌شنوید؟ (موسی) گفت: پروردگار شما و نیاکان پیشین شماست. (فرعون) گفت: پیغمبری که به سوی شما فرستاده شده است، قطعاً دیوانه است. (موسی) گفت: او پروردگار طلوع وغروب و همه چیزهایی است که در میان آن دو قرار دارد، اگر شما عاقل می‌بودید. (فرعون) گفت : اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی تو را از زمرۀ زندانیان خواهم کرد.»

روش و شیوه‌های قرآنی که پیامبر اکرم ﷺ در مجادله با مشرکان استفاده نمود، آنان را به بن‌بست رساند بنابراین، اندیشۀ کج و منحرفشان، آنان را به این رهنمود کرد که از آن حضرت چیزهایی درخواست نمایند که هدفی جز لجاجت و سخت‌سری و ناتوان کردن پیامبر اکرم ﷺ چیز دیگری نداشتند. آنها از رسول خدا موارد زیر را درخواست نمودند:

الف – برای آنها از زمین چشمه‌ای بجوشاند.

ب – یا اینکه باغی از درختان خرما و انگور داشته باشند که جویبارها در زیر آن جاری باشند.

ج – یا اینکه آسمان را قطعه قطعه پایین بیندازد، آن گونه که روز قیامت چنین می‌شود.

د – یا اینکه خدا و ملائکه را روبرو بیاورد.

و – یا به آسمان بالا برود یعنی نردبانی بر گیرد و از آن به آسمان بالا رود.

ز – از آسمان کتابی بیاورد که آنها بخوانند. مجاهد می‌گوید: یعنی برای هر یک نامه و کتابی از آسمان بیاورد که در آن نوشته شده باشد، این کتابی از جانب خدا برای فلانی فرزند فلانی است.[۱]

درخواست امور خارق‌العاده و معجزات، برنامه‌ای است که در طول تاریخ همواره انسانها در هر مرحله از زمان، آن را از پیامبران درخواست می‌نمودند. رسول خدا با اینکه شیفتهٔ این بود که قومش ایمان بیاورند و در این راه جانفشانی می‌نمود، اما تربیت الهی و ادب پیامبرانه که او بدان آراسته بود، ایشان را از طلب نمودن و خواستن معجزه باز می‌داشت. بنابراین، خواسته‌های آنان را از خداوند طلب نمی‌کرد.[۲]

پیامبر اکرم ﷺ در مقابل درخواست آنان می‌فرمود: «من با این چیزها به سوی شما فرستاده نشده‌ام من از جانب خداوند برایتان چیزهایی آورده‌ام که با آن فرستاده شده‌ام و آنچه به همراه آن به سوی شما فرستاده شده‌ام، آن را به شما رسانده‌ام. اگر آن را بپذیرید، در دنیا و آخرت خوشبخت خواهید شد و اگر آن را به من برگردانید و قبول نکنید، منتظر فرمان الهی می‌مانم و صبر می‌کنم تا خداوند میان من و شما قضاوت نماید.»[۱]

امید پیامبر خدا به ایمان آوردن قومش، به یاس و ناامیدی تبدیل گشت؛ چرا که آنها او را رها کردند. وقتی دید که آنها از او دوری می‌جویند، با تأسف و اندوه به خانه‌اش برگشت و خداوند این لجاجت و سخت‌سری آنها را بیان نمود و فرمود:

۱– *التربية القياديه*، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲– همان.

۱– *السيرة النبويه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۴۵۹.

﴿ وَقَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا ٩٠ أَوۡ
تَكُونَ لَكَ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَعِنَبٖ فَتُفَجِّرَ ٱلۡأَنۡهَٰرَ خِلَٰلَهَا تَفۡجِيرًا ٩١
أَوۡ تُسۡقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمۡتَ عَلَيۡنَا كِسَفًا أَوۡ تَأۡتِيَ بِٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ
قَبِيلًا ٩٢ أَوۡ يَكُونَ لَكَ بَيۡتٞ مِّن زُخۡرُفٍ أَوۡ تَرۡقَىٰ فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَن
نُّؤۡمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيۡنَا كِتَٰبٗا نَّقۡرَؤُهُۥۗ قُلۡ سُبۡحَانَ رَبِّي هَلۡ
كُنتُ إِلَّا بَشَرٗا رَّسُولٗا ٩٣ وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ إِذۡ جَآءَهُمُ
ٱلۡهُدَىٰٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَبَعَثَ ٱللَّهُ بَشَرٗا رَّسُولٗا ٩٤ قُل لَّوۡ كَانَ فِي
ٱلۡأَرۡضِ مَلَٰٓئِكَةٞ يَمۡشُونَ مُطۡمَئِنِّينَ لَنَزَّلۡنَا عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ
مَلَكٗا رَّسُولٗا ٩٥ قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ
بِعِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا ﴾ (اسراء، ۹۰ - ۹۶)

«گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه از زمین چشمه‌ای برای ما بیرون جوشانی یا اینکه باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی و رودبارها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. یا آسمان را قطعه قطعه بر سرما فرود آری، همان گونه که می‌پنداری و یا اینکه خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما رویاروی گردانی و یا اینکه سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی و یا اینکه به سوی آسمان بالا روی و تنها چیزی که مانع ایمان آوردن مردمان بعد از نزول هدایت برای ایشان شد، این است که می‌گویند: آیا خداوند انسانی را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟! بگو اگر در زمین (به جای انسانها) فرشتگانی مستقر و در آن راه می‌رفتند، ما از آسمان فرشته‌ای را به عنوان پیغمبر به سویشان می‌فرستادیم، بگو کافی است که خدا میان من و شما گواه باشد. بی‌گمان او از (حال) بندگانش بسیار آگاه (و نسبت به کارشان) بس بینا است.»

همچنین این فرموده الهی در همین مورد نازل شد:

﴿ وَلَوۡ أَنَّ قُرۡءَانٗا سُيِّرَتۡ بِهِ ٱلۡجِبَالُ أَوۡ قُطِّعَتۡ بِهِ ٱلۡأَرۡضُ أَوۡ كُلِّمَ بِهِ
ٱلۡمَوۡتَىٰۗ بَل لِّلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ جَمِيعًاۗ أَفَلَمۡ يَاْيۡـَٔسِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن لَّوۡ يَشَآءُ

ٱللَّهُ لَهَدَى ٱلنَّاسَ جَمِيعًا ۗ وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴾ (رعد، ۳۱)

«اگر قرآنی باشد که کوهها بدان به حرکت در آید یا زمین به وسیلهٔ آن شکافته شود و یا بدان مردگان به سخن در آورده شوند (باز هم بعضیها به سبب عناد با حق بدان نمی‌گرایند)؛ بلکه همهٔ کارها در دست خداست. آیا مسلمانان مگر نمی‌دانند که اگر خدا می‌خواست همهٔ مردمان را هدایت می‌داد؟ پیوسته کافران به سبب کاری که می‌کنند، دچار بلا و مصیبت کوبنده می‌گردند و یا اینکه بلا و مصیبت کوبنده بر خانهٔ آنان فرود می‌آید تا وعدهٔ خدا فرا رسد. بی‌گمان خداوند خلاف وعده نمی‌کند.»

فلسفه اینکه درخواست مشرکان از جانب پیامبر اکرم ﷺ مبنی بر ارائه معجزه پذیرفته نشد، این بود که آنها به قصد راهیابی و حق طلبی، خواهان این معجزات نبودند؛ بلکه از روی لجاجت و تمسخر، خواستار آن گردیدند و خداوند می‌دانست که اگر اینها آنچه را که خواسته‌اند به صورت آشکار ببینند و مشاهده نمایند، باز هم ایمان نخواهند آورد و همچنان سرگشته و سرکش خواهند ماند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَأَقْسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ لَئِن جَآءَتْهُمْ ءَايَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا ۚ قُلْ إِنَّمَا ٱلْءَايَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ ۖ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَآ إِذَا جَآءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾ وَنُقَلِّبُ أَفْـِٔدَتَهُمْ وَأَبْصَٰرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾ وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَآ إِلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ ٱلْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُواْ لِيُؤْمِنُوٓاْ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴾ (انعام، ۱۰۹ - ۱۱۱)

«مشرکان با همه توان و با تأکید هر چه بیشتر به خدا سوگند می‌خورند که اگر معجزه‌ای برای آنان آورده شود به سبب آن ایمان می‌آورند. بگو معجزات از سوی خدا است و شما چه می‌دانید اگر بدیشان نموده شود، ایمان نمی‌آورند. ما دلها و چشمهای آنان را واژگونه و حیران می‌گردانیم، همان گونه خواهند بود که در آغاز بودند و ایشان را به خود وا می‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود

سرگردان و ویلان شوند. اگر ما فرشتگانی را به پیش ایشان می‌فرستادیم و مردگانی با ایشان سخن می‌گفتند و همه چیز را آشکار در برابر آنان گرد می‌آوریم، آنان ایمان نمی‌آوردند، مگر اینکه خدا می‌خواست ولیکن بیشتر آنان نمی‌دانند.»

بنابراین، حکمت الهی و رحمت ربانی چنین اقتضاء نمود که خواسته آنان پذیرفته نشود؛ زیرا سنت الهی چنین حکم می‌کند که هر گاه قومی نشانه‌ها و معجزات بخواهند و خواستهٔ آنان پذیرفته شود، اما باز هم ایمان نیاوردند، آنان را ریشه‌کن خواهد کرد، آن طور که با قوم عاد، ثمود و قوم فرعون کرد.

آنچه بیش از هر چیزی بیانگر تمسخر و لجاجت و سبکسری آنها می‌باشد، این است که قرآن که یکی از معجزات و نشانه‌های بزرگ الهی است، نزد آنان بود بنابراین، وقتی خواستار ارائه نشانه‌هایی شدند، خداوند در پاسخ آنها فرمود:

﴿ وَقَالُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَٰتٞ مِّن رَّبِّهِۦۖ قُلۡ إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ۝٥٠ أَوَلَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحۡمَةٗ وَذِكۡرَىٰ لِقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ۝٥١ قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ شَهِيدٗاۖ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ وَكَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴾ (عنکبوت، ۵۰ - ۵۲)

«و می‌گویند چه می‌شد اگر معجزاتی از سوی پروردگارش بدو عطاء می‌گردید. بگو : معجزات متعلق به خداست و من تنها بیم‌دهنده روشنگری هستم و بس. آیا همین اندازه برای آنان کافی و بسنده نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم و پیوسته بر آنان خوانده می‌شود. مسلماً در این رحمت بزرگی و تذکر سترگی است. بگو همین بس است که خدا میان من و شما گواه است. او می‌داند آنچه در آسمانها و زمین است کسانی که باطل را باور می‌دارند و به خدا اعتقاد ندارند، آنان واقعاً زیانکارند.»

عبدالله بن عباس روایتی ذکر نموده است که قریش به پیامبر اکرم ﷺ می‌گفتند: از پروردگارت بخواه کوه صفا را برای ما به طلا تبدیل نماید، آن وقت ما ایمان می‌آوریم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ایمان می‌آورید؟ گفتند: بلی. ابن عباس می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ

دعا کرد. آن گاه جبرئیل آمد و گفت: پروردگارت سلام می‌کند و می‌گوید: اگر تو می‌خواهی کوه صفا راتبدیل به طلا می‌نماییم، اما اگر بعد از آن هم کفر ورزیدند، به آنان چنان عذابی خواهم داد که به هیچ یک از جهانیان آن عذاب را نداده‌ام و اگر می‌خواهی درهای توبه و رحمت را بر روی آنها می‌گشایم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: درهای توبه و رحمت را بر روی آنها می‌گشایم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: درهای توبه و رحمت را بر آنان بگشا و آن وقت خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿ وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرۡسِلَ بِٱلۡأٓيَٰتِ إِلَّآ أَن كَذَّبَ بِهَا ٱلۡأَوَّلُونَۚ وَءَاتَيۡنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبۡصِرَةٗ فَظَلَمُواْ بِهَاۚ وَمَا نُرۡسِلُ بِٱلۡأٓيَٰتِ إِلَّا تَخۡوِيفٗا ﴾[۱]

(اسراء، ۵۹)

«چیزی ما را از انجام این معجزات باز نمی‌دارد، مگر اینکه گذشتگان، آنها را تکذیب کرده‌اند. ما برای قوم ثمود، شتر (از سنگ به در آوردیم) دادیم که معجزهٔ روشنگری بود، اما آنان نسبت بدان کفر ورزیدند و ما معجزات را جز برای بیم دادن اجرا نمی‌سازیم.»

هدف رهبران قریش از این خواسته‌ها، راه انداختن جنگی تبلیغاتی علیه دعوت و داعی و توطئه بر ضد حق بود تا قبیله‌های عرب از پیامبر اکرم ﷺ دوری گزینند؛ چون رهبران قریش چیزهایی را می‌خواستند که می‌دانستند این امور در طبیعت این دعوت نیست. بنابراین، خواسته‌های خود را با اصرار ارائه می‌کردند حتی به صراحت می‌گفتند: اگر چیزی از آنچه می‌خواهند تحقق یابد، باز هم هرگز به این دعوت ایمان نخواهند آورد. اینها همه تلاشهایی از سوی آنان برای تضعیف پیامبر اکرم ﷺ بود و از این امور به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری مردم از ایمان و اطاعت پیامبر اکرم استفاده می‌کردند.[۱]

نقش یهودیان در دوران مکی و کمک گرفتن مشرکان مکه از آنها

قرآن کریم از بنی‌اسرائیل در پنجاه مورد در دوران مکی و مدنی سخن گفته است. ازآنجا که یهودیان بزرگ‌ترین نقش را در راستای خاموش کردن نور الهی و از بین بردن دعوت اسلامی و شخص پیامبر اکرم ﷺ داشتند، لذا قرآن در مورد هیچ ملت و قومی با تفصیلاتی که از این قوم سخن به میان آورده است سخن نگفته است. سخن قرآن از

۱- *صحیح السیرة النبویه*، ص ۹۰.

۱- *الوفود فی العهد المکی*، ص ۴۰-۵۱.

یهود به شیوه‌ای دقیق و متناسب با مراحل دعوت اسلام بیـان شـده اسـت. قـرآن کـریم غفلت مشرکان از رسالت پیامبر اکرم ﷺ و اهمیت قائل نشدن به دعوت و تبعیت ننمودن از ایشان را شبیه اقوامی همانند قوم عـاد، ثمـود، فرعـون و بنـی اسـرائیل و قـوم تبـع و اصحاب الرس می‌داند.[۱]

در سوره مزمل که سومین سورهٔ قرآن است، چنین آمده است:

﴿ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ رَسُولاً شَٰهِدًا عَلَيۡكُمۡ كَمَآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ رَسُولاً ﴿١٥﴾ فَعَصَىٰ فِرۡعَوۡنُ ٱلرَّسُولَ فَأَخَذۡنَٰهُ أَخۡذًا وَبِيلاً ﴿١٦﴾ فَكَيۡفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرۡتُمۡ يَوۡمًا يَجۡعَلُ ٱلۡوِلۡدَٰنَ شِيبًا ﴿١٧﴾ ٱلسَّمَآءُ مُنفَطِرُۢ بِهِۦۚ كَانَ وَعۡدُهُۥ مَفۡعُولاً ﴿١٨﴾ إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذۡكِرَةٌۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلاً ﴾ (مزمل، ۱۵ – ۱۹)

«ما پیغمبری را به سوی شما فرستاه‌ایم که گواه بر شماست، همان گونـه کـه بـه سوی فرعون پیغمبـری را فرسـتاده بـودیم. فرعـون بـا آن پیغمبـر بـه مخالفـت برخاست و ما هم او را به سختی فرو گرفتیم. اگر کافر شوید، چگونه خود را از (عذاب شدید) روزی بر کنار می‌دارید که کودکان را پیر مـی‌سـازد؟! در آن روز آسمان از هم شکافته می‌گردد، وعدهٔ خدا قطعاً به وقوع می‌پیوندد، اینها انـدرز و یادآوری است هر کس که خواستار (استفاده از آنها) است، او راهی را به سـوی پروردگار خود بر می‌گزیند.»

همچنن در سوره اعلی بعد از بیان برخی از صفات بزرگ الهی و اشاره بـه نعمتهـای دنیوی و اخروی خداوند که بندگانش را از آن برخوردار نموده است و بیان راه موفقیت در دنیا و آخرت به بیان این مسئله می‌پردازد که آخرت بهتر و ماندگارتر است.

در پایان چنین آمده است:

﴿ إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴾

(اعلی، ۱۸ – ۱۹)

«این در کتابهای پیشین (نیز آمده و) بوده است (از جمله در) کتابهای ابراهیم و موسی.»

۱- *معالم قرآنیه فی الصراع مع الیهود*، مصطفی مسلم، ص ۳۰-۳۱.

و در سوره فجر آمده است:

﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴾ (فجر، ٦-١٤)

«آیا ندانسته‌ای که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است. قوم ارم که صاحب قامتهای بلند و ستون مانند و (کاخهای و خیمه‌های) ستوندار بودند. کسانی که همسان ایشان باشند در شهرها و کشورها پیدا نشده است و (آیا ندانسته‌ای که پروردگارت) با قوم ثمود چه کرده است؟ همان قومی که صخره‌های عظیم را در وادی القری می‌بریدند و می‌تراشیدند و (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون چه کرده است؟ فرعونی که دارای میخها بود. اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان کردند و در آن جا خیلی فساد و تباهی به راه انداختند، لذا پروردگارت تازیانه عذاب را بر سر ایشان فرو ریخت، مسلماً پروردگارت در کمین است.»

در سورهٔ نجم نیز از بنی اسرائیل به عنوان انسانهایی که در معرض آزمایش و ستم قرار گرفته‌اند یاد شده است که برخی از آنها در این آزمایش شکست خورده و منحرف شده‌اند و برخی پایداری ورزیده و موفق شده‌اند.[1]

خداوند می‌فرماید:

﴿ فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٩﴾ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى ﴿٣١﴾

۱- همان، ص ۳۶.

ٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَۚ إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ
ٱلۡمَغۡفِرَةِۚ هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَإِذۡ أَنتُمۡ أَجِنَّةٞ فِي
بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ﴿٣٢﴾ أَفَرَءَيۡتَ
ٱلَّذِي تَوَلَّىٰ ﴿٣٣﴾ وَأَعۡطَىٰ قَلِيلٗا وَأَكۡدَىٰٓ ﴿٣٤﴾ أَعِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡغَيۡبِ فَهُوَ
يَرَىٰٓ ﴿٣٥﴾ أَمۡ لَمۡ يُنَبَّأۡ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَإِبۡرَٰهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰٓ
﴿٣٧﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ ﴿٣٨﴾ وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ
﴿٣٩﴾ وَأَنَّ سَعۡيَهُۥ سَوۡفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجۡزَىٰهُ ٱلۡجَزَآءَ ٱلۡأَوۡفَىٰ ﴿٤١﴾ وَأَنَّ إِلَىٰ
رَبِّكَ ٱلۡمُنتَهَىٰ ﴾ (نجم، ۲۹ – ٤٢)

«از کسی روی بگردان که بـه قـرآن مـا پشـت مـی‌کنـد و جـز زنـدگی دنیـوی نمی‌خواهد . منتهای دانش ایشان همین است. پروردگار تـو کسـی را کـه از راه منحرف شده باشـد و همچنـین کسـی را کـه راهیـاب بـوده باشـد، بـه خـوبی می‌شناسد. هر چه در آسمانها و هر چه در زمین اسـت، متعلـق بـه خـدا اسـت. سرانجام، خداوند بدکاران را در برابر کارهـایی کـه مـی‌کننـد، کیفـر مـی‌دهـد و نیکوکاران را در برابر کارهایی که می‌کنند به بهترین وجه پاداش عطاء مـی‌کنـد. همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گنـاهی از آنان سر زند، تنها صغیره است؛ چرا که پروردگار تـو دارای آمـرزش گسـترده و فراخ است. خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده اسـت و از آن روز که شما به صورت جنینهای ناچیزی در درون شکمهای مادرانتان بوده‌اید، از شما به خوبی آگاه بوده و هست پس از پاک بودن خود سـخن مگوئیـد؛ زیـرا کـه او پرهیزگاران را بهتر می‌شناسد. آیا آن کسی را دیده‌ای که دوری گزیده اسـت؟ و اندکی بذل و بخشش کرده است و بعد از آن کسی را دیده‌ای کـه دوری گزیـده است؟ و اندکی بذل و بخشش کرده است و بعد از بذل و بخشش دست کشیده است. آیا او علم غیب دارد و می‌بیند یا بدانچه در تورات موسـی بـوده اسـت، مطلع و با خبرش نکرده‌اند یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، مطلـع و بـا خبرش نکرده‌اند؛ ابراهیمی که وظیفهٔ خود را بـه بهتـرین وجـه ادا کـرد (و بیـان داشته) که هیچ کس بار گناهان دیگری را بـر دوش نمـی‌کشـد و بـرای انسـان نیست جز آنچه خود کرده است و قطعاً سعی و کوشـش او دیـده خواهـد شـد.

سپس پاداش کامل داده می‌شود و نتیجه و پایان (همه کارها) به پروردگار تو است.»

این مبادی و اصول در صحیفه‌های موسی که به سوی بنی اسرائیل فرستاده شده بود، ثبت شده‌اند. پس اگر در مورد رسالت محمد ﷺ تردید دارند به آن مراجعه کنند و همچنین در صحیفه‌های ابراهیم ذکر شده‌اند و قریش گمان می‌برند که به ابراهیم منسوب‌اند و آیینهای ابراهیمی را که از پدران و نیاکانشان به ارث برده‌اند، تعظیم می‌نمایند آن گونه که پرده داری کعبه و خدمت حجاج را انجام می‌دهند.[۱]

و در سوره‌های ص، یس، مریم و طه نمونه‌هایی از داستانهای پیامبران با اقوامشان و مشکلات و رنجهایی که به آنان رسیده و کیفیت شکنجه شدن آنها و شکیبایی ورزیدنشان بیان شده است و نیز سنت الهی در مورد اقوامی که به صورت گروهی، در برابر حق ایستاده‌اند، بیان گردیده است:

﴿ جُندٌ مَّا هُنَالِكَ مَهۡزُومٌ مِّنَ ٱلۡأَحۡزَابِ ۝١١ كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ وَعَادٞ وَفِرۡعَوۡنُ ذُو ٱلۡأَوۡتَادِ ۝١٢ وَثَمُودُ وَقَوۡمُ لُوطٖ وَأَصۡحَٰبُ لۡـَٔيۡكَةِۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡأَحۡزَابُ ۝١٣ إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ۝١٤ وَمَا يَنظُرُ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ مَّا لَهَا مِن فَوَاقٖ ۝١٥ وَقَالُواْ رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبۡلَ يَوۡمِ ٱلۡحِسَابِ ۝١٦ ٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَا دَاوُۥدَ ذَا ٱلۡأَيۡدِۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴾ (ص، ۱۱ - ۱۷)

«اینان که اینجا هستند، سپاه ناچیز شکست خورده‌ای از دسته‌ها و گروههایند. قبل از اینان نیز قوم نوح، عاد و فرعون که دارای بناهایی بلند و استوار همچون کوه بوده‌اند، تکذیب کرده‌اند و قوم ثمود، لوط و صاحبان باغهای فراوان و سر درهم کشیده، اینان همان گروهها و دسته‌هایند. هر یک از این گروهها پیغمبران را تکذیب کرده و عذاب من گریبانگیرشان گشته است. اینان انتظاری جز این نمی‌کشند که یک صدای آسمانی فرا رسد؛ صدائی که نیاز به تکرار ندارد. می‌گویند: پروردگارا! سهم ما را پیش از روز رستاخیز و حساب، به ما برسان. در

۱- *معالم قرآنیه فی الصراع مع الیهود*، ص ۳۱۶.

برابر چیزهایی که می‌گویند شکیبا باش و به خاطر بیاور بنده ما داوود قدرتمند و توانا را، او بسی توبه کار بود.»

سرگذشت اقوامی که برای نابودی دعوت حق دست به دست هم داده و پیامبرانشان را تکذیب کردند و به عذاب الهی گرفتار شدند و سرانجام اهل حق بر آنان پیروز گشتند، اشارات و رهنمودهایی تربیتی برای پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب و یاران او بودند، هیچ یک از پیامبران هر چند که مقام و جایگاه والایی در جوامع خود داشته‌اند، از اذیت و آزار قومهای خود در امان نمانده‌اند. اگر نوح، هود، موسی، صالح، لوط و شعیب از نظر اجتماعی همانند سایر مردم بوده‌اند، اما داوود صاحب قدرت و پادشاهی بوده است که معجزاتش از قبیل تسبیح گفتن کوهها همراه او و بیرون آمدن پرندگان برای شنیدن نغمه‌ها و تلاوت او عیان و مشهود است، امّا بنی‌اسرائیل در سخنان و کتابهای خود به او عیب و نقصهایی نسبت داده‌اند، در حالی که او پیامبری عابد و توبه کار بود. آنان علاوه برآن، تهمتها و سخنانی زشت به مریم و فرزندش نسبت می‌دادند، در حالی که قرآن کریم، حاملگی و زایمان مریم و معجزاتی که برای او و فرزندش به وجود آمد، نشانه‌ای برای جهانیان قرار داده و بیان کرده است:

﴿ قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ ۖ وَلِنَجْعَلَهُۥٓ ءَايَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا ۚ وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴾ (مریم، ۲۱)

«گفت چنین است و پروردگارت گفته است این برای من آسان است. به خاطر آن است که (می‌خواهم) او را معجزه‌ای برای مردمان کنیم و رحمتی از سوی خود سازیم، دیگر کار انجام گرفته است.»

بنی اسرائیل با وجود اینکه اهل کتاب بودند و تورات که سرشار از هدایت و نور بود، به اختیار آنان قرار داشت، با پیامبران خود بدرفتاری می‌نمود پس جای تعجب نیست که قریش در مورد دعوت حق چیزهایی بگویند که بیانگر گمراهی و جهالت آنان باشد. بیان این مطلب برای آن بود تا مردم بدانند که همواره روش دشمان خدا چه مشرکان و چه اهل کتاب، برای مبارزه با حق یکنواخت بوده است؛ پس باید از خود پایداری و قاطعیت نشان داد. این موضع یهودیان فقط در مورد پیامبرانی صدق نمی‌نماید که به تکذیب آنان پرداختند و ایمان نیاوردند؛ بلکه آنان مواضع عجیب و زشت خود را در برابر بزرگ‌ترین پیامبری که به پیروی او افتخار می‌ورزند و گمان می‌کنند که پیرو کتاب او هستند و حاملان آیین و رهنمودهای او می‌باشند، اتخاذ کردند.

در سورۀ طه آمده است که به محض اینکه موسی علیه السلام بنی اسرائیل را به قصد مناجات با پروردگارش،ترک نمود و برادرش هارون را در میان آنها جانشین خود کرد تا به اصلاح امور قوم بپردازد و از راه تبهکاران پیروی نکند، آنها دست بـه توطئـه زدنـد و زیورآلات قوم را جمع کردنـد و سـامری، گوسـاله‌ای برایشـان درسـت کـرد کـه دارای صدایی بود و شروع به طواف و پرستش آن کردند.

﴿ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُۥ خُوَارٌ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴾ (طه، ٨٨)

«سپس مجسمۀ گوساله‌ای را برای مردم بیرون آورد که صـدای گوسـاله داشـت. گفتند: این معبود شما و معبود موسی است و او (چنین چیزی را) فراموش کرده است.»

موسی با پی بردن به حقیقت ماجرا، سامری را نزد خود خواست تـا انگیـزه‌اش را از این اقدام احمقانه جویا شود:

﴿ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُواْ بِهِۦ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ ٱلرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِى نَفْسِى ﴾ (طه، ٩٦)

«گفت: من از چیزهایی آگاهم که بنی‌اسرائیل از آن آگاه نیستند. مـن مقـداری از آثار پیغمبر را بر گرفتم. آنها را ریختم و این چنین نفس من مطلـب را در نظـرم آراست.»

آیا به قومی که بی‌خردی موجب گمراهی و انحراف و تبهکاری آنان گردد، مـی‌تـوان اعتماد کرد و از آنها انتظار خوبی یا حمایت و یاری کردن حـق را داشـت؟! در حقیقـت بیان داستانهای بنی اسرائیل در دوران مکی، اثر گسترده‌ای در ساختار شخصیت اسـلامی اصحاب و یاران رسول خدا داشت، شخصیتی که از همۀ این گروهها و ملتهـا متمـایز و جداست.[1]

از اسرار لطیف قرآنی و از صورتهای زیبای مناسبتها، این است کـه از جهـانی بـودن دعوت اسلامی از خلال بیان عهد و پیمانی که از بنی‌اسرائیل مبنـی بـر پـذیرش دعـوت جهانی آخرین پیامبر گرفته شد، در سورۀ اعراف سخن به میان آمده است. بیـان مفصـل انحرافهای بنی اسرائیل برای این بوده است تا مؤمنان تحت تأثیر موضعی که یهودیها در

۱- *معالم قرآنیه فی الصراع مع الیهود*، ص ۳۹-۴۰.

برابر اسلام اتخاذ کرده بودند، قرار نگیرند و اگر آنان در برابر مسلمانان، راهی خصمانه در پیش گرفته‌اند باید دانست که قومی سرکش و عجیب هستند و در برخورد با پیامبران خودشان نیز چنین شیوه‌ای در پیش گرفته‌اند. پس اگر آنها از دعوت اسلام روی بر تافتند و محمد را تکذیب کرده‌اند با اینکه در کتابهایشان صفات او را خوانده‌اند، چنین چیزی از قومی تبهکار و فاسد بعید نیست.[۱]

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَٱكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي ٱلْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَآ إِلَيْكَ ۚ قَالَ عَذَابِيٓ أُصِيبُ بِهِۦ مَنْ أَشَآءُ ۖ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَٰتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلْأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَىٰهُمْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ ۙ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ ۖ فَـَٔامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلْأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾ (اعراف، ۱۵٦ – ۱۵۸)

«و برای ما در این دنیا و آن دنیا نیکی مقرر دار؛ چرا که به سوی تو بازگشت کرده‌ایم. گفت: عذاب خود را به هر کس که بخواهم می‌رسانم و رحمت من هم همه چیز را در بر گرفته است. آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به آیات ایمان بیاورند. کسانی که پیروی

۱- همان، ص ۵۴.

می‌کنند از فرستاده خدا؛ پیغمبر امّی که در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکها را برای آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد، بند و زنجیر از ایشان. پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند و از نوری پیروی کنند که به همراه او نازل شده است، بی‌گمان آنان رستگارند (ای پیغمبر) بگو ای مردم من فرستاده خدا به سوی جملگی شما هستم. خدایی که ملک آسمانها و زمین از آن اوست، جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند؛ پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که ایمان به خدا و به سخنهایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید.»

آری این پیام بزرگ روحی و روانی؛ برخاسته از سرزمین مکه و کوهها و دره‌های آن به همه کشورهای جهان بود؛ زیرا آیه‌های الهی، نشانه‌های دعوت جهانی را وقتی از شهر مکه بیرون می‌آید و جهان را تحت پوشش قرار می‌دهد، ترسیم می‌نمایند. همان گونه که سورهٔ اعراف با حکایت زندگی بنی اسرائیل و حوادث بزرگی که در زندگی آنان اتفاق افتاده است، سرشار از درسهای تربیتی بزرگی برای امت محمد است و از طرفی هشداری است برای این امت که از آنچه بنی‌اسرائیل بدان مبتلا شده‌اند، بپرهیزند و در ادامه از ملتهایی که از نوادگان و فرزندان بنی اسرائیل شکل گرفته‌اند، سخن می‌گوید و بیان می‌نماید که چگونه آنها را از تنگنا و شرایط سخت زندگی که در آن به سر می‌بردند رهایی داد و با جوشاندن چشمه‌ها و فرو فرستادن «منّ و سلوی» «خوراکی آسمانها که خداوند برای بنی اسرائیل در بیابان فراهم آورد» و سایه‌کردن آنها با ابرها، زندگی مرفه و آسوده‌ای برایشان فراهم آورد، اما آیا آنها سپاس این نعمتها را به جا آوردند؟ و در برابر تکالیف و وظایف شرعی خوب عمل کردند؟ به راستی که پاسخ آنهابه این نعمتها فقط مخالفت و تحریف و حیله‌گری و سرکشی و سرپیچی همیشگی بود.

انسانیت انسان و به کمال رسیدن وی فقط با پیروی نمودن از وحی الهی که از جانب آفریننده آسمانها و زمین فرو فرستاده می‌شود تحقق می‌یابد؛ چرا که انسان با بندگی خداوند، هدفی را که برای آن آفریده شده است، محقق نموده و انجام می‌دهد و هرگونه سستی و بی‌اعتنایی به این وظیفه و هرگونه دوری از روشنایی وحی، انسان را از کمال انسانیت دور می‌نماید و او را با چهارپایان و حیوانات ملحق می‌سازد و بسا که از

حیوانات هم گمراه‌تر می‌شود؛ چرا که انسان عقلش را در امور بی‌معنا و انحطاط بیشتر به کار می‌گیرد، در صورتی که حیوانات برای حماقت و انحطاط حیله‌گری نمی‌کنند؛ بلکه حیوانات را غریزه‌هایشان برای فعالیتهای معینی سوق می‌دهد.

سوره اعراف که از سوره‌های مکی است، رهنمودهای تربیتی و الهی را بیان می‌دارد و از خلال اندرز گرفتن و درس آموختن از داستانهای بنی‌اسرائیل، به تشریح و توضیح سنتهای الهی می‌پردازد.[١]

وقتی قریش به ناتوانی خود در برابر دعوت حق پی بردند و نضر بن حارث از این ناتوانی پرده برداشت و به صراحت گفت: «ای گروه قریش! به خدا سوگند چیزی برایتان اتفاق افتاده است که تاکنون نتوانسته‌اید چارهٔ آن را بکنید ... پس در مورد کارتان بیندیشید. به خدا سوگند اتفاق بزرگی برایتان رخ داده است.» بعد از آن قریش تصمیم گرفتند که نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد علماء و دانشمندان یهود در مدینه بفرستند تا حقیقت این دعوت را بشناسند، البته این شناسائی به خاطر آن نبود که از آن پیروی نمایند؛ بلکه به خاطر اینکه آنها می‌دانستند که یهودیان با تمام پیامبران و با اهل حق در هر کجا دشمنی و کینه می‌ورزند. بعثت رسول اکرم ﷺ در واقع صدمهٔ بزرگی برای یهودیان به شمار می‌رفت. چون آنها و پدران و نیاکانشان که در جزیره عربی زندگی می‌کردند، امیدوار بودند پیامبری رهایی بخش در این زمان و مکان از میان آنان مبعوث می‌شود و آنان را از پراکندگی و تفرقه‌ای که در آن به سر می‌بردند نجات می‌دهد.[١]

همبستگی اردوگاه کفر و شرک با یهودیان به تناسب هدف مشترک آنها برای از بین بردن دعوت اسلامی بود بنابراین، برای هئیت مکی پرسشهایی مطرح کردند و این گونه کوشیدند تا پیامبر را ناتوان نموده و شکست بدهند.

ابن عباس می‌گوید: قریش، نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد علمای یهود مدینه فرستادند و به آنان گفتند: از آنان در مورد محمد بپرسید و حالت او را برایشان بازگو نمایید و آنان را از گفته و سخن محمد با خبر سازید؛ زیرا آنها اهل کتاب هستند و ما آگاهی و دانشی که آنان در مورد پیامبران دارند، نداریم. نضربن حارث و عقبه بن ابی معیط مکه را به قصد مدینه ترک نمودند. در مدینه نزد اهل تورات رفتند و گفتند

١- *معالم قرآنية فی الصراع مع اليهود*، ص ۵۵ تا ۶۰.

١- *اليهود فی السنة المطهره*، عبدالله الشقاری، ج ١، ص ٨٨.

شما اهل تورات هستید و ما نزد شما آمده‌ایم تا ما را در مورد این مرد آگاه نمایید. ابن عباس می‌گوید : آن گاه دانشمندان یهود به آنها گفتند؛ این سه سوال را از او بپرسید، اگر پاسخ داد، پس نبی مرسل است و اگر پاسخ نداد، پس بدانید که مرد دروغگویی بیش نیست و آن گاه در مورد او تصمیم بگیرید. نخست از او در مورد جوانانی که در زمان گذشته زبانزد بوده‌اند بپرسید که ماجرایشان چه بوده است؟ دوم، از او در مورد مردی جهانگرد که به شرق و غرب زمین سفر کرده است بپرسید که حکایتش چه بوده است؟

سوم، از او در مورد روح بپرسید که چیست؟

اگر پاسخ صحیح این پرسشها را داد پس یقین بدانید که نبی مرسل است و از او پیروی کنید و اگر پاسخ نداد؛ پس مردی دروغگو است آن گاه هر تصمیمی که خواستید اتخاد نمایید.

نضر و عقبه به مکه آمدند و گفتند: ای قریش! ما با چیزی آمده‌ایم که میان شما و محمد قاطعانه داوری می‌نماید. علمای یهود ما را دستور داده‌اند که ما او را از چیزهایی بپرسیم و سوالات را برای آنان گفتند. آن گاه قریش نزد پیامبر خدا آمدند و سؤالات یهودیان را جویا شدند. پیامبر اکرم ﷺ به آنها گفت: فردا پاسخ پرسشهایتان را خواهم داد، ولی فراموش کرد بگوید: «ان شاءالله» بنابراین، پیامبر پانزده روز منتظر ماند، اما خداوند در این مورد بر او چیزی نازل نکرد و جبرئیل به نزد او نمی‌آمد. از طرفی اهل مکه به شایعه پراکنی پرداختند و گفتند: محمد به ما وعده داد که فردا پاسخ شما را می‌دهم و امروز پانزده روز است که در مورد چیزهایی که از او پرسیده‌ایم، چیزی به ما نمی‌گوید. پیامبر اکرم ﷺ به علت نازل نشدن وحی، اندوهگین شد و آنچه اهل مکه می‌گفتند بر او دشوار و سخت می‌گذشت. سپس جبرئیل آمد و سوره کهف را از جانب خداوند بر او نازل کرد که در این سوره خداوند، پیامبر اکرم ﷺ را در مورد اندوه زیاد او نسبت به ایمان نیاوردن قریش، سرزنش نمود و نیز در این سوره در مورد اصحاب کهف و مرد جهانگردی که قریش در مورد او پرسیده بودند، سخن به میان آمد و در مورد روح نیز این مطلب نازل شد:

﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ (اسراء، ۸۵)

«از تو (ای محمد) دربارهٔ روح می‌پرسند بگو روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است و جز دانش اندکی به شما داده نشده است».

سورهٔ کهف علاوه بر اینکه پاسخ پرسشهای آنان را می‌داد به این نکته اشاره می‌کرد که پناهگاهی برای مستضعفان از یاران محمد، به وجود خواهد آمد، همان گونه که آن غار، جوانان مومنی را که دینشان را گرفته و از فتنه گریخته بودند، در خود جای داد و نیز این مسئله را تبیین نمود که انسانهایی از یثرب در کنار کسانی که قریش را در تردیدشان یاری کردند، با چهره‌ای باز و خندان مستضعفان را به آغوش خواهند گرفت و انصار دین خدا خواهند بود و به توضیح داستان موسی با خضر پرداخت که از بزرگ‌ترین پیامبران بنی‌اسرائیل است. موسی عليه السلام فلسفهٔ قضایای سه گانه را که برای او اتفاق افتاد، ندانست و به کارهای خضر اعتراض کرد، در حالی که تعهد کرده بود که اعتراض ننماید. البته اتفاقات مذکور و آنچه پیرامون آن به وجود آمد، اثری در نبوت و پیامبری موسی نگذاشت و بنی‌اسرائیل در نبوت او شک نکردند پس انگیزهٔ آنان از مطرح نمودن چنین پرسشهایی برای پی بردن به حقانیت و صداقت رسالت محمد صلى الله عليه وسلم چه می‌تواند باشد؟[1]

خداوند این مناسبت را بهانه قرار داد و به این مطلب اشاره نمود که راه نجات مومنان نزدیک است و پناهگاهی خواهند یافت همان‌طور که آن جوانان پناهگاهی یافتند و اهل مدینه با شادی از آنها استقبال خواهند کرد، آن طور که اهالی آن شهر با دیدن یکی از آن جوانان، شادمان شدند و در صدد اکرام و تعظیم و جاودانه کردن یاد و خاطرهٔ آنان بر آمدند.[1]

هدف از نزول قرآن کریم ساختن و تربیت بهترین امتی است که اقدامات و فعالیتهای آنان در جهت خیرخواهی و سود رسانی به مردم است. از دیدگاه قرآن این امت، دارای بالندگیها و ارزشهای ذاتی و درونی و منابع ادراکی و معرفتی فراوان است و سورهٔ فاتحه از نخستین سوره‌هایی است که در دوران مکی نازل شده است. این سوره شامل تضرع و زاری به درگاه خداوند است تا مومن را به راه راست هدایت نماید و او را از راه کسانی که خداوند بر آنها خشم گرفته و از راه گمراهان، نجات دهد. کسانی که خدا بر آنها

۱- *مباحث فی التفسیر الموضوعی*، مصطفی مسلم، ص ۱۸۹.

۱- *تاملات فی سوره الکهف*، ابوالحسن ندوی، ص ۴۶ – معالم قرآنیه فی الصراع مع الیهود، ص ۶۱.

خشم گرفته است، یهودیان هستند و گمراهان، نصارا می‌باشند؛ چنانکه این مطلب در حدیث عدی بن حاتم ﷺ آمده است.[۱]

پس تعیین این برنامه و بیان راه راست، مقتضی این است که برنامه‌ها و شیوه‌های گمراه کننده بیان گردند تا بتوان از کور راههای پراکنده‌ای که هر کس آنها را در پیش بگیرد، سرانجام در ورطهٔ هلاکت سقوط خواهد کرد، پرهیز نمود.

بنابراین، پرداختن به عقاید یهودیان و انحرافاتشان و بیان مواضعی که آنها در برابر پیامبرشان اتخاذ می‌کردند، امری است که برای ساختن شخصیت ممتاز اسلامی به آن نیاز است؛ زیرا نبرد مسلمانان با یهودیان، معرکه‌ای مستمر و پیوسته است؛ چرا که معرکه و نبردی است بین برنامه الهی و صراط مستقیم و برنامه‌های جاهلی که توسط انسانها ساخته شده است. برنامه‌هائی که کلمات الهی را تحریف می‌نماید و برای تباهی و فساد در زمین تلاش می‌کند.[۲]

محاصرهٔ اقتصادی و اجتماعی در اواخر سال هفتم بعثت

خشم قریش در مقابل بردباری و شکیبایی پیامبر اکرم ﷺ و یارانش در برابر اذیت و آزار آنان و پا فشاری مسلمانان بر دعوت به سوی خدا و منتشر ساختن اسلام در میان قبیله‌های اطراف، فزونی گرفت. از این رو آنان آزارهای خود را افزایش دادند و از روی ستم و عداوت، رسول خدا و یارانش و آن دسته از خویشاوندانشان را که با آنها همدردی می‌نمودند، در محاصرهٔ مادی و معنوی قرار دادند و بدین صورت اذیت و آزار به اوج خود رسید.[۱]

زهری می‌گوید: «مشرکان تا آخرین حد به اذیت و آزار مسلمانان شدت بخشیدند تا اینکه آنها شدیداً تحت فشار قرار گرفتند و دچار مشقت شدند و قریش در توطئه چینی به این نتیجه رسیدند تا پیامبر اکرم ﷺ را آشکارا به قتل برسانند. ابوطالب وقتی از تصمیم قریش آگاه گردید، بنی عبدالمطلب را جمع نمود و به آنها دستور داد تا پیامبر اکرم ﷺ را به محلهٔ خودشان ببرند و ایشان را از کسانی که می‌خواهند او را به قتل برسانند، حفاظت نمایند. افراد قبیلهٔ بنی عبدالمطلب اعم از مسلمانان و کافر بر اثر تعصب قوی و یا انگیزه‌های

۱- *مسند الامام احمد*، ج ۴ ۳۷۸.

۲- *معرکة الوجود بین القرآن و التلمود*، ص ۷۹-۷۸ به نقل از *معالم قرآنیه*، مصطفی مسلم، ص ۲۹.

۱- *ظاهرة الارجاء*، سفر الحوالی، ج، ص ۵۰.

ایمانی بر این رأی اتفاق کردند و حمایت خود را از پیامبر اکرم ﷺ اعلام نمودند. قریش با اطلاع از این موضوع که بنی عبدالمطلب، محمّد را در حمایت خود قرار داده‌اند، بر این اتفاق کردند که با بنی عبدالمطلب همنشینی نکنند و با آنان معامله ننمایند و تا زمانی که پیامبر خدا را به آنان تحویل ندهند تا او را به قتل برسانند، با آنان رفت و آمد نکنند. آنها این توطئهٔ خود را در عهد نامه‌ای نوشتند، که در آن، پیمانها و تعهداتی قید شده بود و اینکه هرگز راهی دیگر برای آشتی با بنی هاشم وجود ندارد و قریش هیچ مهربانی نسبت به آنها نخواهد کرد، مگر اینکه محمد را به قریش بسپارند تا آنان، او را قتل برسانند.[۱]

و در روایتی آمده است : «بر این عهد بستند که نه از بنی هاشم زن بگیرند و نه به آنها زن بدهند و نه به آنها چیزی بفروشند و نه از آنها چیزی بخرند؛ مانع رسیدن وسایل ارتزاق آنان گردند؛ صلحی از آنها را نپذیرند؛ با آنان مهربانی نکنند؛ با آنها همنشینی نکنند؛ با آنها سخن نگویند و به خانه‌هایشان وارد نشوند مگر اینکه محمد را تحویل دهند تا به قتل برسانند؛ سپس قریش با یکدیگر عهد بستند و آن گاه عهدنامه‌ای نوشتند و آن را در خانهٔ کعبه آویزان کردند تا بیشتر بر این پافشاری نمایند و به مفاد عهدنامه پایبند باشند.[۱]

بدین صورت بنی‌هاشم سه سال در شعب و محلهٔ خود باقی ماندند و در شرایط بسیار سخت و دشواری زندگی می‌کردند. قریش، بازارهای خوراک و مواد غذایی را به روی آنها بستند؛ هر نوع کالا و خوراکی که قرار بود وارد مکه گردد، پیشدستی می‌نمودند و آن را می‌خریدند و هدفشان این بود تا شاید راهی برای ریختن خون پیامبر اکرم ﷺ بیابند.[۲]

ابوطالب از آنجا که بر جان پیامبر اکرم ﷺ می‌ترسید، شب هنگام که مردم به رختخواب می‌رفتند تا بخوابند، رسول خدا را وادار می‌کرد تا او نیز به بستر خود برود؛ سپس وقتی دیگران نیز می‌خوابیدند، ابوطالب یکی از فرزندان یا برادران یا عموزادگانش

۱- *تفاصیل قصة الشعب و ما تخللها من احداث – دلائل النبوه*، بیهقی، ج ۲، ص ۸۰-۸۵ – *السیرة النبویّة*، – ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۳-۷۲ – *الروض الانف*، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۲۹.

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۰ – *زاد المعاد*، ج ۲، ص ۴۶ – *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۸۷.

۲- *ظاهرة الارجاء*، ج ۱، ص ۵۱.

را می‌فرستاد تا در رختخواب پیامبر بخوابد و آن حضرت را به جائی دیگر منتقل می‌کرد.[۱]

دایرهٔ محاصره بر صحابه و بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب تنگ‌تر می‌شد تا جائی که آنها ناچار شدند، برگ درختان را بخورند و زندگی سخت و طاقت‌فرسایی را سپری نمایند.

حتی آنان به وضعیتی گرفتار شدند، که وقتی برای قضای حاجت می‌رفت و صدایی زیر پایش می‌شنید و متوجه قطعه پوست شتری می‌گردید، آن را بر می‌داشت و می‌شست؛ سپس آن را می‌سوخت و می‌کوبید و به صورت پودر در می‌آورد و می‌خورد سپس بر آن آب می‌نوشید و تا سه روز به وسیلهٔ آن امرار معاش می‌نمود[۲]. و حتی وضع به گونه‌ای بود که قریش از آن سوی دره داد و فریاد کودکان را می‌شنیدند که از گرسنگی آه و ناله سر می‌دادند.

محاصره تا سه سال به طول انجامید، تا اینکه سال سوم محاصره، خداوند مردانی از اشراف قریش را برانگیخت تا عهدنامه را نقص نمایند و کسی که نقض عهدنامه را سرپرستی می‌کرد، هشام بن عمر و هاشمی بود. او نزد زهیر بن امیه مخزومی رفت. مادر زهیر، عاتکه دختر عبدالمطلب بود. هشام به او گفت : ای زهیر! آیا می‌پسندی که غذا بخوری و لباس بپوشی و با زنان ازدواج بکنی و دایی‌هایت در چنین وضعیتی به سر ببرند؟ خرید و فروش نمی‌کنند؛ زن نمی‌گیرند و کسی نیز از آنها زن نمی‌گیرد. به خدا سوگند اگر دایی‌های ابن حکم بن هشام (ابوجهل) بودند و تو او را به انجام کاری مشابه این با بستگانش فرا می‌خواندی، هرگز نمی‌پذیرفت.

گفت وای بر تو ای هشام! پس چه کار کنم؟ من یک نفر هستم. به خدا سوگند اگر مردی دیگر با من همراه می‌شد، برای نقض عهدنامه به پا می‌خواستم. هشام گفت : یک نفر با تو همکاری می‌کند. گفت: او کیست؟ گفت من. زهیر گفت: فرد سومی جستجو کن.

آن گاه هشام نزد مطعم بن عدی رفت و به او گفت: آیا تو می‌پسندی که دو تیره از بنی عبد مناف هلاک شوند و تو شاهد این ماجرا و در آن همگام و همراه باشی؟ به خدا سوگند! اگر چنین فرصتی را به قریش بدهید، به انجام چنین کاری خواهند شتافت.

۱- *فقه السیرة النبویه*، غضبان، ص ۱۸۰.

۲- *الغرباء الاولون*، ص ۱۴۸، به نقل از *حلیة الاولیاء*، شماره ۷.

گفت: وای بر تو من چه کار کنم؟ من یک نفر هستم. گفت: من برای تو نفر دیگری یافته‌ام گفت او کیست؟ گفت من هستم. مطعم گفت: نفر سومی برایمان پیدا کرده‌ام و آن زهیر بن امیه است. گفت: برو و نفر چهارمی جستجو کن. هشام نزد ابوالبختری بن هشام رفت و آنچه به مطعم گفته بود به او نیز گفت. ابوالبختری گفت: وای بر تو آیا کسی را می‌یابیم که ما را بر این کار یاری نماید؟ گفت: زهیر بن ابی امیه و مطعم بن عدی ما را کمک می‌نمایند. گفت: نفر پنجمی پیدا کن. هشام نزد زمعه بن اسود بن مطالب بن اسد رفت و با او سخن گفت و خویشاوندی او و حق آنان را برایش بازگو نمود. زمعه گفت: آیا بر این چیز که می‌گویی، کسی هست که با ما موافق باشد؟ گفت: بلی. سپس این گروه را نام برد. آنان با یکدیگر وعده کردند که شبی در منطقهٔ خطم الحجون در بالای مکه گردهم بیایند. آنان در آنجا جمع شدند و با همدیگر پیمان بستند که برای نقض عهدنامه تحریم اقتصادی، اجتماعی بنی هاشم و بنی مطلب قیام نمایند. زهیر به جمع دوستانش گفت: من این کار را آغاز می‌کنم و نخستین کسی خواهم بود که در این باره سخن بگوید.

فردای آن روز وقتی قریشیان روانه محافل و جمع دوستان خود شدند، زهیر بن امیه در حالی که لباس فاخری بر تن داشت وارد شد و هفت بار بر گرد کعبه طواف به جای آورد و آن گاه رو به مردم کرد و گفت: آیا درست است که ما بخوریم و بپوشیم حال آنکه بنی‌هاشم در معرض نابودی قرار دارند؛ نه چیزی از آنان خریداری می‌شود و نه چیزی به آنان فروحته می‌شود. به خدا سوگند من نمی‌نشینم تا آنکه این عهدنامهٔ مبتنی بر تحریم و قطع روابط پاره گردد. ابوجهل که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بود گفت: دروغ می‌گویی؛ به خدا سوگند آن عهدنامه پاره نخواهد شد. زمعه بن اسود در پاسخ ابوجهل اظهار داشت: به خدا سوگند تو بسیار دروغگویی. ما از همان آغاز به نوشتن این پیمان راضی نبودیم. ابوالبختری نیز گفت: زمعه راست می‌گوید، ما از آنچه در این عهدنامه نوشته شده است، خشنود نیستیم و آن را به رسمیت نمی‌شناسیم. مطعم بن عدی خطاب به دو دوستش گفت: شما هر دو راست می‌گویید و هر کس جز این بگوید، دروغ گفته است. ما از این پیمان و از آنچه در آن نوشته شده است، به خدا پناه می‌بریم و از آن بیزاری می‌جوییم. هشام بن عمرو نیز سخنانی همانند سخنان آنها اظهار داشت. ابوجهل گفت این تصمیمی است که قبلاً گرفته شده و دربارهٔ آن در جایی دیگر دربارهٔ آن مشورت گردیده است.

در این میان ابوطالب در گوشه‌ای از مسجد نشسته بود و سخن نمی‌گفت. مطعم بن عدی بلند شد تا عهدنامه را پاره کند، ناگهان دید که موریانه آن را خورده است و از آن چیزی جز «**باسمک اللهم**» «به نام خدا» باقی نمانده است[1] اما ابن اسحاق روایت کرده است: خداوند موریانه را فرستاد تا عهدنامه را بخورد و موریانه هیچ نامی از خداوند را در آن نگذاشت فقط ستم قطع رابطه و اتهام در آن باقی ماند. پیامبر اکرمﷺ از این ماجرا، عمویش را با خبر کرد. پس ابوطالب نزد قومش رفت و آنها را از این جریان خبر کرد و گفت اگر برادرزاده‌ام دروغ گفته باشد، من او را در اختیار شما قرار می‌دهم تا او را به قتل برسانید و اگر راست گفته بود، شما باید از تحریم ما دست بردارید. دو طرف این پیمان را پذیرفتند. سپس وقتی عهدنامه را گشودند، به صحت گفته‌های پیامبر اکرمﷺ پی بردند؛ پس در این هنگام مطعم بن عدی و هشام بن عمرو گفتند: ما از این پیمان مبنی بر ظلم و ستم و قطع روابط بیزاری می‌جوییم و با هیچ کس در بی‌آبرو کردن خود و اشراف خود هم آهنگ نمی‌شویم و به دنبال آنها مردانی از اشراف قریش آنها را تایید کردند و بالاخره این پیمان لغو شد و محاصره پایان یافت.[1]

درسها و آموختنیها

۱- با توجه به مفاد بندهای این عهدنامه، پی خواهیم برد که قریش، بندهای این عهدنامه را بسیار محکم نموده و در آن روزنه‌ای برای انعطاف نگذاشتند و این بیانگر آن است که این عهدنامه بعد از رایزنیها و مشورتهای گسترده، ترتیب یافته و وضع شده است و در ترتیب دادن این عهدنامه از عقل و اندیشه‌های متعددی استفاده شده است.

۲- اینکه در آن ذکر شده است که ازدواجی بین دوطرف صورت نگیرد، قضیهٔ اجتماعی مهمی است؛ زیرا ازدواج، اغلب باعث دوستی و همدلی و همبستگی می‌شود و نیز به سبب ازدواج، ارتباط خانواده زن و شوهر را فراهم می‌آورد و هر گاه چنین کاری انجام می‌گردید، مسلماً این کار به ضعف و شکسته شدن محاصره و تحریم می‌انجامید. بنابراین، به خاطر جلوگیری از چنین وضعی، در پیمان تصریح شده بود که نباید ازدواجی میان بنی هاشم و دیگر افراد قریش صورت بگیرد.

۱- *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۳-۵۰، ۶۹-۶۷.

۱- *السیر و المغازی*، ابن اسحاق، ص ۱۵۶-۱۶۲.

٣- نهی از داد و ستد با بنی هاشم، جانب اقتصادی قضیه را که از اهیمت به سزایی برخوردار است، مورد توجه قرار داده است؛ زیرا خرید و فروش شالودهٔ اصلی حیات اقتصاد است و براساس خرید و فروش، منافع میان انسانها مبادله می‌شود؛ پس هر گاه این تعامل و داد و ستد وجود نداشته باشد، ساختار و بنای اقتصادی جامعه یا جماعت فرو خواهد ریخت و حیات اقتصادی با خطر جدی روبرو خواهد شد و انسان ضروریات اولیه زندگی را از دست خواهد داد که در نتیجه، به علت فقدان ضروریات زندگی، مجبور به پذیرش خواسته‌های کسانی می‌شود که چنین شرایطی برای او ایجاد نموده‌اند. بنابراین، هدف قریش از این بند عهدنامه، گرسنه نگه‌داشتن مسلمانان بود و این محاصره در طی این چند سال تاب و توان آنان را گرفته بود به گونه‌ای که اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ برگ درختان و حتی پوستهای خشکیده را می‌خوردند.[1]

٤- علاوه بر محاصره و تحریم اقتصادی، بند دیگری در عهدنامه وجود داشت که راه مسلمانان را برای معامله با بازرگانانی که از بیرون مکه می‌آمدند، می‌بست. بنابراین، تاجرانی که از بیرون می‌آمدند، قیمت اجناس را گران می‌گفتند تا مسلمانان نتوانند چیزی بخرند و شکم کودکانشان را که از گرسنگی، گریه و ناله سر می‌دادند، سیر بکنند.

آری گریهٔ کودکان از دور شنیده می‌شد[1] و همه این فشارها به خاطر این بند عهدنامه بود که می‌گفت: «هیچ چیزی که باعث ارتزاق است، نباید به آنان برسد.» حتی این بند اجازه نمی‌داد کسی، چیزی را به عنوان هدیه یا تحت هر نام دیگری به آنان بدهد.[2]

٥- بند بعدی که می‌گفت: «هیچ گونه پیشنهاد صلح و آشتی را از آنها نپذیرند.» راه را برای انتخابی دیگر جز سپردن محمد به قریش، می‌بست. بنابراین، جایی برای راه‌حلهای منصفانه وجود نداشت. و اما بند دیگری که می‌گفت: «قریش هچ نوع مهربانی در حق بنی هاشم نکنند.» بندی است که مانع بروز عواطف و احساسات می‌گردد تا دلسوزی و عاطفه در میان همپیمانان وجود نداشته باشد؛ چون مهربانی و دلسوزی ممکن بود به شکسته شدن تحریم و محاصره بینجامد که در نتیجه به شکست تلاشهای قریش منجر می‌گردید و این امر ناخوشایند قریش بود بنابراین قریش با گنجاندن این بند در عهدنامه جایی برای مهربانی و دلسوزی در عهدنامه نگذاشتند.

١- *السيرة النبويه*، ابن هشام، ج ١، ص ٣٧٧ - *الرحيق المختوم*، ص ١٢٩.

١- *السيرة النبويه*، ابن هشام، ج ١، ص ٣٧٧ - *السيرة النبويه، ندوی*، ص ١٢٠.

٢- *السيرة النبويه جوانب الحذر و الحيطه*، ص ٩٦.

٦- این بند که «با آنها همنشینی و اختلاط نکنند و سخن نگویند.» بستن روزنه مهمی بود؛ چون ممکن بود از این راه تحریم و محاصرهٔ آنان در معرض خطر قرار بگیرد؛ زیرا همنشینی و اختلاط و سخن گفتن با مسلمانان به گفتگو و مناقشه و تبادل آرا و دیدگاهها منجر می‌شد و با این کار امکان داشت مسلمانان بتوانند احساسات و عواطف آنان را تحریک کنند یا اینکه آنان را قانع سازند که دین آنها بر حق است و ... برای اینکه چنین امری اتفاق نیفتد در عهدنامه تصریح کرده بودند که نباید با مسلمانان همنشینی و اختلاط کرد و با آنها سخن گفت.

۷- اینکه قریش گفتند (به خانه‌هایشان نروند) بندی است که با بندهای گذشته تفاوتی ندارد؛ چون وارد شدن آنها به خانه‌ها جوانب انسانیت را در وجود تحریک می‌نماید؛ زیرا وقتی انسان خانه‌ای را ببیند که از ساده‌ترین لوازم زندگی خالی است و اهل آن خانه از گرسنگی و بیماری ونداشتن پوشش کافی رنج می‌برد و گناهی جز اینکه دینی غیر از دین قریش انتخاب کرده‌اند ندارند، بدون تردید عاطفه تحریک می‌شود و انسان با شعور به این فکر می‌افتد که این ستم و رنج را از اهل آن خانه برطرف کند.

به خاطر اینکه رهبران قریش در چنین مواقعی قرار نگیرند، در عهدنامه تصریح شده بود که به خانه‌های مسلمانان وارد نشوند.

۸- آویختن عهدنامه در کعبه، به عهدنامه نوعی تقدس می‌داد و مفاد بندهای آن رنگ قداست به خود می‌گرفت؛ زیرا عربها بدون استثناء کعبه را مقدس می‌دانستند و برای آن حرمت و تقدس والایی قایل بودند.[۱]

۹- مشرکان بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب به حمایت پیامبر اکرم ﷺ پرداختند و این از رسوم جاهلیت بود که از خویشاوندان خود حمایت می‌کردند بنابراین، از این ماجرا و قضایای مشابه می‌توان چنین استنباط کرد که مسلمان می‌تواند از قوانین کفر در آنچه به نفع دعوت است، استفاده نماید به شرط اینکه این کار بر اساس رأی راجع اهل فتوا انجام گیرد.[۲]

۱۰-قوانین حقوق بشر در عصر حاضر تضمینی است برای مسلمان که امنیت او را تأمین می‌نماید و می‌توان از آزادی دینی که در بسیاری از کشورها وجود دارد، استفاده

۱- *السیرة النبویه جوانب الحذر و الحیطه*، ص ۹۶-۹۷.

۲- *الاساس فی السنة و فقها السیرة النبویه*، سعید حوی، ج ۱، ص ۲۶۴.

کرد و نیز قوانین بسیاری از کشورها، فرصتهایی را در اختیار انسان مسلمان می‌گذارد، باید از آن و از دیگر فرصتها با سنجش و محاسبات دقیق بهره‌برداری نمود.[۱]

۱۱-باید دانست که حمایت خویشاوندان پیامبر اکرم ﷺ از وی، حمایت از رسالت ایشان نبود؛ بلکه آنها فقط از شخص پیامبر اکرم ﷺ حمایت می‌کردند. بنابراین، اگر روزی ممکن بود که مسلمانان از این گونه حمایتها به عنوان وسیله‌ای از وسیله‌های جهاد و چیره شدن بر کافران و پاسخ دادن به توطئه‌ها و دشمنیهای آنان استفاده نمایند، باید ازآن بهره‌برداری نمایند.[۲]

۱۲-ابوطالب نتوانست با پیمان متجاوزانه و ستمکارانه مبارزه کند و تنها راه مبارزه با این پیمان، جنگ سیاسی از یک طرف و تلاش برای از هم گسیختن و متلاشی کردن این پیمان از طرفی دیگر بود. بنابراین، قصیده معروفش را سرود که در آغاز آن آمده است:

و لما رأیت القوم لاود عندهم   و قد قطعوا کل العری و الوسائل

«وقتی قوم را دیدم که دوستی و محبتی ندارند و همه پیوندها و ذریعه‌های دوستی و محبت را بریده‌اند.»

و قد حالفوا قوماً علینا اظنه   یعضون غیظاً خلفنا با الانامل[۱]

«و با قومی پیمان بستند که ما را متهم می‌کنند و نسبت به ما بدگمان هستند و پشت سر ما از بس که تنفر دارند و خشمگین هستند، انگشتهایشان را به دندان می‌گیرند.»

این قصیده، تأثیر مهم و به سزایی داشت که مکه را تکان داد و توانست حس پنهان نژاد پرستی و تعصب قومی را در خویشاوندان بنی هاشم تحریک نماید که در نتیجه، آنان به طور پنهانی مشورت کردند و مردم را به نقض عهدنامه فرا خواندند.[۲]

۱۳-ابوطالب در مبارزه با جامعه قریش به وسیله قصیده‌های بزرگ که کیان جامعه قریش را تکان داد، پیروز شد و افرادی که قبلاً نام بردیم برای نقض عهدنامه به پا خاستند. آن پنج نفری که نسبت خویشاوندی با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب داشتند و

۱- همان.

۲- *فقه السیره*، بوطی، ص ۸۸.

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲- *التحالف السیاسی*، غضبان، ص ۳۵ - ۳۷.

توانستند با برنامه‌ریزی دقیق، موضع ستم و جور را از مسلمانان و یاوران و همپیمانانشان برطرف نمایند، به این اشاره می‌کند که بسیاری از افراد که به ظاهر از حامیان و پایه‌های حکومت جاهلی بودند، در درون خود از این ستم و تجاوز ناراضی بودند و برای رفع این ستم، از فرصت مناسب استفاده کردند. مسلمانان معاصر نه تنها باید به این امور اهمیت بدهند؛ بلکه اهمیت این امور می‌بایست در ژرفای وجودشان نفوذ کند و حقیقت قرآن کریم و سنت نبوی برایشان روشن شوند و طبیعت دشمنی بین اسلام و یهود و نصارا و سکولاریسم را درک نمایند تا با این شناخت درصدد خدمت بهتر به اسلام بر آیند.[1]

١٤-حالت ابولهب به عنوان پدیدهٔ مخالف در خور بررسی و عنایت است؛ چون این پدیده در تاریخ اسلامی تکرار می‌شود و بسا نزدیک‌ترین خویشاوندان داعیان با آنها دشمنی می‌ورزند و در آزار و اذیت داعیان از هیچ امری فروگذار نمی‌کنند و معمولاً مبارزه چنین کسانی با داعیان به مراتب سخت‌تر از دشمنان بیگانه می‌باشد.[1]

١٥-پیامبر خدا، به مسلمانان آموخت که با دشمن رو در رو نشوند و خونسردی خویش را حفظ کنند و آغازگر جنگ نباشند. بزرگ‌ترین تربیت در این مرحله، صبر و شکیبایی ورزیدن قهرمانان در برابر این اذیت و آزار بود که بدون هیچ مقاومتی آن را تحمل می‌کردند. حمزه، عمر، ابوبکر، عثمان و دیگران مطیع و فرمانبردار پیامبر اکرمﷺ بودند. بنابراین، تمام این آزارها و ستمها و کینه‌ورزی را تحمل می‌نمودند و در مقابل این نوع آزار و اذیتها و حوادث نه‌تنها یک بار و یا دو بار مقاومت ورزیدند؛ بلکه سه سال که در محاصره بودند، این گونه اذیتها را متحمل نمودند و این در حالی بود که سخت‌ترین شرایط را تحمل می‌نمودند، امّا با این وجود به آنها اجازه داده نمی‌شد که حتی یک تیر شلیک کنند.[2]

١٦-این حوادث، عظمت مسلمانان صدر اسلام را در پایبندی به دستورات فرماندهشان ثابت می‌نماید و دوری نمودن آنها از فعالیتهای خشونت‌آمیز، بیانگر الزام و شکوه آنان است. از نظر آنان هیچ چیزی آسان‌تر از ترور ابوجهل و شعله‌ور نمودن

۱- *فقه السیرة النبویه*، غضبان، ص ۱۸۵.

۱- همان، ص ۱۸۶.

۲- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۳۷۱.

جنگی حساب نشده و نابرابر که نتیجه آن را فقط خدا می‌داند، نبود، اما آنها بردباری نمودند و به دستورات پیامبر پایبند ماندند.

۱۷–دعوت اسلامی پیروزیهای شگفتی در حبشه و نجران و در قبیلهٔ ازد و در قبیلهٔ اوس و در غفار به دست آورد و دعوت در خط و محوری روشن شکل گرفت که در آینده می‌توانست پایگاهی برای اسلام و مسلمانان و مراکزی قوی باشد که می‌توانست در لحظات حساس بجنبد و حرکت کند و دعوت از حدود مکه که اهالی آن سنگدل و ستمکار بودند، فراتر رفته بود.

۱۸–این سه سال برای نسل پرچم‌دار ، توشه بزرگی در زمینه ساخت و تربیت فراهم ساخت که آنها را در تحمل دردها، گرسنگیها و ترسها شکیبا می‌ساخت.

۱۹–برخی از مشرکان نیز از عظمت شخصیت پیامبر اکرم ﷺ متأثر می‌شدند و در اعماق وجودشان به مبادی و اصولی که دین جدید ارائه می‌داد می‌اندیشیدند و واکنش نشان می‌داند، اما تسلط سران و اشراف و قدرت بزرگان از ابزار این تأثیر و این محبت و تربیت مانع می‌گردید و پایان داستان عهدنامه، سیمای روشنی از این قضیه به ما ارائه می‌دهد.[۱]

۲۰–دلایل قاطع و موجه و حجتهای روشن و معجزات خارق‌العاده در افرادی که پیرو هواهای نفسانی هستند و تنها به فکر منافع و مصالح خود هستند، اثر نمی‌گذارد؛ چون آنها از عقلهای خود استفاده نمی‌نمایند و دروازهٔ اندیشیدن و تفکر را به روی دلها و عقلهایشان می‌بندند و گوشهای خود را برای شنیدن حق می‌گیرند و چشمهایشان را از دین و تأمل و راهیابی به حق بعد از دلایل آن، فرو می‌بندند. ابوطالب، آنها را خبر داد که پیامبر اکرم ﷺ آنچه برای عهدنامه اتفاق افتاده، به او گفته است و به او خبر داده است که موریانه آن را خورده و فقط نام خدا (باسمک اللهم) باقی مانده است. آنها با وجود اینکه شاهد حقیقت این موضوع بودند، اما هیچ یک از آنها ایمان نیاورد. به راستی این هواپرستی است که انسان را این گونه از حق دور می‌نماید و گوشها را کر می‌گرداند.[۲]

۲۱–حادثه تحریم اقتصادی و اجتماعی در نهایت به نفع دعوت اسلامی انجامید و عاملی مهم برای تبلیغات دین جدید در میان قبیله‌های عرب گردید. پس از موسم حج در میان تمام قبایل عرب این خبر پخش شد و توجهٔ تمام مردم جزیره عربی را به این

۱– همان، ج ۳۸۴–۳۸۵.

۲–*السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۱۶۷.

دعوت که صاحبان آن و یارانش گرسنگی و تشنگی و انزوا را در این مدت تحمل می‌نمایند، جلب کرد و این در وجود آنها حقانیت این دعوت را تداعی نمود.

۲۲-این تحریم و محاصره، عربها را نسبت به کفار مکه به خاطر سنگدلی آنها در رفتار با بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب خشمگین ساخت و از طرفی آنان را واداشت تا نسبت به پیامبر خدا و یارانش دلسوزی کنند و چون محاصره شکسته شد، مردم به اسلام روی آوردند و جریان این دعوت در تمام نقاط پخش شد و صدای آن در تمام سرزمینهای عرب طنین انداخت و این گونه تحریم اقتصادی همانند سلاحی علیه افرادی که آن را ایجاد کرده بودند، قرار گرفت و تحریم کاملاً به عکس آنچه رهبران شرک خواسته بودند، عاملی بسیار قوی در نشر دعوت اسلامی گردید.[1]

۲۳-پایمردی و مقاومت بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب در کنار پیامبر خدا اثر خود را در فقه اسلامی گذاشته است و بعدها باعث شد که سهمیه بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب از خمس داده شود. ابن کثیر در تفسیر آیه زیر می‌نویسد:

﴿ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴾ (انفال، ٤١)

«(ای مسلمانان) بدانید که همهٔ غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است اگر به خدا و بدانچه بر بنده خدا در روز جدایی نازل کردیم، ایمان دارید، روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویارو شدند و خدا بر همه چیز تواناست.»

ابن کثیر می‌گوید: «سهم ذی القربی به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب داده می‌شود؛ چون بنی مطلب در جاهلیت در آغاز اسلام، بنی هاشم را حمایت و یاری کردند و به خاطر حمایت از پیامبر اکرم ﷺ وارد دره شدند، اما بنی عبدشمس و بنی نوفل گرچه عموزادگان آنها بودند، ولی در این کار با آنان هم آهنگ نشدند؛ بلکه با آنها مبارزه کردند و با آنها قطع رابطه نمودند و با دیگر تیره‌ها و طوایف قریش برای جنگ با پیامبر

۱- *الحرب النفسیه ضد الاسلام*، د عبدالوهاب کحیل، ص ۱۰۱.

اکرمﷺ هم آهنگ گردیدند. بنابراین، ابوطالب در قصیده‌اش آنها را بیشتر از دیگران مورد نکوهش و مذمت قرار داد.[1]

٢٤-وقتی خداوند بعد از شرایط یاری نمودن دین، عزت دادن پیامبر و فتح مکه را فراهم آورد، پیامبر اکرم ﷺ نیز با فرا رسیدن حجه الوداع ترجیح می‌داد که در دره بنی کنانه پایین بیاید و اردو بزند تا مشکلات و سختیهای دوران گذشته را به یاد بیاورد و شکر الهی را به خاطر ارزانی نمودن فتح بزرگ و واردشدن آنها به مکه که روزی از آن بیرون رانده شده بودند را به جای آورد و تا قضیۀ پیروزی حق و سربلندی آن و قدرت یافتن اهل حق را گوشزد نماید[1]. از اسامه بن زید ؓ روایت است که می‌گوید: من گفتم ای پیامبر خدا، فردا کجا پایین خواهی آمد. فرمود: آیا عقیل برای ما جایی گذاشته است؟ سپس گفت: ما فردا در درۀ بنی کنانه پایین خواهیم آمد. جایی که بنی کنانه با قریش بر کفر سوگند یاد کردند و علیه بنی هاشم پیمان بستند که با آنها داد و ستند نکنند و آنها را جای ندهند.[2]

٢٥-هر ملتی در هر زمانی که برای تطبیق و اجرای شریعت الهی تلاش می‌نماید، باید در محاسبات خود، احتمالات تحریم و محاصره از جانب اهل باطل را بگنجاند. کفر یک ملت است بنابراین، رهبران امت اسلامی باید خود و پیروانشان را برای چنین شرایطی آماده نمایند و اگر چنین امری اتفاق افتاد، راه حلهای مناسب برای آن وضع نمایند و بیندیشند که با جایگزینهای مناسب، تحریم و محاصره را خنثی نمایند تا امت بتواند در برابر هر نوع تحریم و محاصره استقامت و پایداری ورزد.[3]

١- *تفسیر ابن کثیر*، ج ٢، ص ٣١٢.

١- *الغرباء الاولون*، ص ١٤٩.

٢- *بخاری*، کتاب الجهاد، ص ١٨٠، باب اذا اسلم قوم فی دار الحرب، ج ۴، ص ٣٣.

٣- *السیرة النبویه قراءه فی جوانب الحذر و الحمایه*، ص ٩٨.

بخش چهارم:

هجرت به حبشه، مشکلات سفر به طائف و سفر اسراء

فصل اول
تعامل پیامبر اکرم ﷺ با سنت استفاده از اسباب

یکی از سنتهای الهی که رسول خدا، از آن در جهت تبلیغ دین اسلام استفاده نمود، سنت استفاده از اسباب بود. اسباب جمع سبب است یعنی هر چیز که به وسیلۀ آن، انسان به چیز دیگر می‌رسد. سنت استفاده از اسباب در آفرینش الهی، به وضوح مشاهده می‌گردد. خداوند جهان هستی را با قدرت خود آفریده است و در آن سنتها و قوانینی به ودیعه نهاده است که استقرار و استمرار جهان هستی را تضمین می‌نمایند و هر چیز را، پس از ارادۀ الله، مرتبط با اسباب قرار داده است. خداوند، عرش خود را بر دوش ملائکه گذارده و کوهها را به عنوان میخ بر زمین کوبیده است و کشتزار را با آب می‌رویاند و ... طبعاً اگر خدا می‌خواست همه این امور و یا سایر امور را با قدرت خود بدون اینکه نیاز به سببی داشته باشند، انجام می‌داد، اما حکمت الهی چنین اقتضا می‌نمود که هر چیز به وسیلۀ سبب آن انجام پذیرد و این برای آن است تا خداوند آفریدگان و خلق خویش را به اهمیت و ضرورت رعایت نمودن این سنت متوجه نماید تا اینکه سیر و حرکت زندگی به صورتی که خدا می‌خواهد، انجام شود؛ چنانکه استفاده از اسباب را در آفرینش الهی به صورت واضحی مشاهده می‌نماییم. همچنین در کتاب خدا این مطلب ثبت شده است و خداوند بندگان را متوجه نموده است که باید در تمام کارهای دنیوی و اخروی خود به صورت یکسان این سنت استفاده از اسباب را مورد عنایت قرار دهند؛ چنانکه می‌فرماید :

﴿ وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۖ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴾ (توبه، ۱۰۵)

«بگو انجام دهید، خداوند اعمال شما را می‌بیند و پیغمبر و مؤمنان اعمال (ظاهر) شما را می‌بینند و در آخرت به سوی خدا برگردانده می‌شوید که آگاه از پنهان و آشکار است و شما را بدانچه می‌کنید، مطلع می‌سازد.»

همچنین می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ ذَلُولاً فَٱمۡشُواْ فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُواْ مِن رِّزۡقِهِۦۖ وَإِلَيۡهِ ٱلنُّشُورُ ﴾ (ملک، ۱۵)

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است؛ پس در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید و زنده شدن دوباره در دست اوست.»

همچنین خداوند از مریم در سخت‌ترین شرایط خواست تا از اسباب استفاده نماید:

﴿ وَهُزِّيٓ إِلَيۡكِ بِجِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ تُسَٰقِطۡ عَلَيۡكِ رُطَبٗا جَنِيّٗا ﴾ (مریم، ۲۵)

«تنهٔ خرما را بجنبان و بتکان تا خرمای نورس و دست چینی بر تو فرو بارد.»

و این گونه خداوند تاکید می‌نماید که استفاده از اسباب در تمام امور و شرایط ضروری و لازم است و پیامبران خدا بیشتر از همهٔ مردم، این سنت الهی را درک می‌نمود. آن حضرت در جریان تأسیس دولت اسلامی از همهٔ اسبابی که در توان داشت، استفاده نمود و امری را با بی‌توجهی و بدون دقت انجام نمی‌داد و این موضوع را در مطالبی که ذکر نمودیم و آنچه ذکر خواهیم نمود بررسی نموده‌ایم. رسول خدا همواره از یارانش می‌خواست تا این سنت الهی را در کارهای دنیوی و اخروی به صورت یکسان رعایت نمایند[1]. امت اسلامی در صدر اسلام (عصر درخشان) احساس می‌کرد که ایمان به قدرت مطلق الهی و قضا و قدر او با استفاده از اسباب، هیچ گونه مغایرتی ندارد. آنها درک می‌کردند که خداوند در این جهان هستی و در زندگی بشر سنتهای تغییر ناپذیری دارد و با اینکه خداوند سنتهای خارق‌العاده‌ای دارد که می‌تواند هر کاری را انجام دهد و هیچ چیزی نمی‌تواند در برابر او بایستد و او را ناتوان سازد، اما او بر اساس سنت خود عمل می‌نماید. بنابراین، آنها به این نتیجه رسیدند که شرایط خود را باید با سنتهای موجود در جامعه هماهنگ سازند و اگر می‌خواهند در واقعیت زندگی خود به نتیجه مطلوب برسند؛ یعنی، باید برای رسیدن به نتایج مطلوب می‌بایست از اسبابی استفاده نمایند که به این نتیجه‌ها منجر می‌شود.[2]

بازماندن مسلمان از رهبری جهانی، به خاطر ستمی نیست که خدا بر آنان روا داشته است؛ بلکه این عدالت الهی با قومی است که رسالت خویش را به فراموشی سپرده و

۱- *التمکین للامة الاسلامیه*، ص ۲۴۸-۲۵۰.

۲- *مفاهیم ینبغی ان تصحیح*، محمد قطب، ص ۲۶۲ با اندکی تصرف.

جایگاه خود را پایین آورده و با توده‌ای از هواپرستی و اوهام در زمینۀ علم و عمل، صفای وجود خویش را تیره کرده است و از سنتهای الهی استفاده ننموده‌اند و گمان برده‌اند که با آرزوها و خیالات می‌توان به قدرت و حکومت دست یافت. خیر، این محال است و جنون.

﴿ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّامٖ لِّلۡعَبِيدِ ﴾

(آل عمران، ١٨٢)

«این (عذاب آتش سوزان) به خاطر چیزی است که دستهای خودتان پیشاپیش فرستاده است و خداوند به بندگان (هرگز کمترین) ستمی روا نمی‌دارد.»

و شاید در اذهان مردم این سؤال مطرح گردد که وقتی خداوند مؤمنانی را که از فرمان او سرپیچی کرده‌اند چنین مجازات می‌نماید؛ پس کافرانی که در طول زندگانی خود، به انکار خداوند می‌پردازند و با وجود این در زمین از نظر مادی در نهایت توان و قدرت هستند، چرا باید مجازات نگردند؟

باید گفت: دستیابی کافران به تواناییهای موجود، به خاطر این نیست که آنها به خدا نزدیک‌ترند یا بیشتر مورد پسند خدا می‌باشند و نیز کافران به این تواناییها به وسیلۀ جادو یا معجزه دست نیافته‌اند و نه به خاطر اینکه نژاد آنان با سایر مخلوقات متفاوت است و نیز صنعت پیشرفته آنها و غواصی آنها در اعماق دریاها و فضانوردی آنان به خاطر این نیست که عقیده آنان بر حق است یا اینکه اندیشه‌های درستی دارند؛ بلکه راه رسیدن به این پیشرفت، دری است که به روی همگان باز است؛ هم برای مؤمنان و کافران و هم برای نیکان و برای بدکاران، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ﴾ (هود، ١٥)

«کسانی که «تنها» خواستار زندگی دنیا و زینت آنان باشند، اعمالشان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم.»

خداوند قدرت و حکومت در زندگی را چنان قرار داده است که با تلاش و کوشش انسان و طبق سنتهای ثابت الهی و قوانینی که تغییر ناپذیرند، پیش می‌رود؛ پس هر کس صادقانه تلاش کند و با سنتهای زندگی همگام باشد، به اندازۀ تلاش و فعالیت خود و به اندازۀ ارزش و اهمیت قائل شدن به آن به حکومت و قدرت دست می‌یابد. درست است که این پیشرفت، درهای بهشت را به روی کافران نمی‌گشاید و بر ایشان در آن

جهان کارساز نیست، اما کوتاهی ورزیدن مسلمانان گناهی است که بـه خـاطر آن مـورد بازپرسی و محاسبه قرار خواهند گرفت.[۱]

مسئله ی توکل بر خدا و استفاده از اسباب

باید دانست که توکل بر خدا، مانع از بهره‌گیری اسباب نمی‌شود؛ پس اسـتفادهٔ مـؤمن از اسباب، به خاطر ایمان به خداوند و اطاعت اوست؛ چـون اسـتفاده از اسـباب را توصـیه نموده است. اما مؤمن این گونه فکر نمی‌کند که اسـباب، نتیجـه‌هـا را مـی‌آفریننـد و بـر اسباب توکل نمی‌کند؛ بلکه آنچه نتیجه‌ها را می‌آفریند، همان طـور کـه اسـباب را پدیـد می‌آورد، تقدیر و امضای الهی است و در احساس مؤمن نتیجه و سبب ارتبـاطی ندارنـد. استفاده از سبب نوع بندگی و عبادت است؛ چون به اطاعت از دستور خدا از آن استفاده می‌شود و محقق شدن نتیجه بر اساس تقدیر و قضای الهی و جدا از سبب اسـت. کسـی جز خدا توان تحقق آن را ندارد و این گونه شعور و احساس مؤمن از پرستش اسباب و وابسته بودن به آن آزاد می‌گردد و در همین حال او بر حسب توان خود به طور کامل از اسباب استفاده می‌نماید تا پاداش الهـی را در بهـره‌بـرداری کامـل از اسـباب بـه دسـت بیاورد.[۲]

پیامبر اکرم ﷺ در احادیث زیادی ضرورت استفاده از اسباب، همراه توکل بر خـدا را تأکید نموده است، همان طور که مردم را متوجـه نمـوده اسـت کـه توکـل و اسـتفاده از اسباب با یکدیگر تضادی ندارند. از انس بن مالک روایت است که می‌گویـد: مـردی بـا شترش بر در مسجد ایستاد و خواست وارد مسجد شود. گفت : ای پیامبر خدا، سـواری خود را رها می‌کنم و توکل می‌نمایم؟ گویا این مرد فکر می‌کرد که استفاده از اسـباب بـا توکل بر خدا منافات دارد. پیامبر اکرم ﷺ او را توجیه نمود که اسـتفاده از اسـباب امـری مطلوب است و به هیچ وجه با توکل کردن بـر خـدا تضـاد و منافـاتی نـدارد بنـابراین، فرمود: زانوی آن را ببند و توکل کن.[۳]

این حدیث بیانگر آن است که میان توکل و استفاده از اسباب به شرط اینکه فقط بـر اسباب، اعتقاد و اعتماد نشود و توکل به خدا فراموش نگردد، هیچ گونه تضـادی وجـود

۱- *لقاء المؤمنین*، عدنان نحوی، ج ۲، ص ۱۲۴، با اندکی تصرف.

۲- *فی ظلال القرآن*، ج ۳، ص ۱۴۷۶.

۳- *الترمذی*، کتاب صفه القیامه، باب ما جاء فی التوکل، ج ۴، ص ۵۷۶.

ندارد. عمر بن خطاب ﷺ از پیامبر خدا روایت می‌کند که فرمود: «اگر شما بر خدا آن گونه که بایدتوکل کرد، توکل کنید شما را همان گونه روزی می‌دهد که پرندگان را روزی می‌دهد. آنها در حالی صبح می‌کنند که گرسنه هستند اما شب هنگام شکم سیر بر می‌گردند[1].» در این حدیث به توکل بر خدا و اهمیت استفاده از اسباب اشاره شده است.

نظر اسلام را در مورد توکل بر خدا و استفاده از اسباب می‌توان در نکات ذیل خلاصه نمود:

١- اسلام، اصل استفاده از اسباب را تأکید می‌کند؛ چرا که بهره نگرفتن از اسباب باعث تعطیل‌شدن و از بین رفتن شریعت و مصالح دنیا می‌شود.

٢- اعتماد کردن فقط بر اسباب و ترک کردن توکل بر خداوند، شرک است.

٣- اسلام استفاده از اسباب را با این باور که اسباب همه در دست خداوندهستند، توصیه می‌کند.

٤- از مسلمانان خواسته شده است علاوه بر اینکه از اسباب استفاده نمایند بر خداوند نیز توکل کنند.[2]

بنابراین، امت اسلامی باید به این نتیجه برسند که استفاده از اسباب برای رسیدن به قدرت و حکومت امری است ناگزیر؛ زیرا خداوند برحسب سنت تخلف‌ناپذیر خویش چنین مقرر داشته است و رحمت و مهربانیهای خداوند این است که از مسلمانان نخواسته است که اسبابی که از حد توان آنها بیشتر است، تدارک ببینند و از آنها نخواسته است که با چنان ساز و برگی خود را آماده نمایند که با ساز و برگ دشمن برابری نماید؛ بلکه خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمۡ لَا تَعۡلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعۡلَمُهُمۡۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ﴾ (انفال، ٦٠)

١- رواه احمد فی مسنده، ج ١، ص ٥٢. و کتاب الزهد، ص ٢٥ و شیخ احمد شاکر سند آن را صحیح دانسته است.

٢- *التمکین للامة الاسلامیه*، ص ٢٥۴.

«برای (مبارزه با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جملـه) اسبهای ورزیده آماده سازید تا بدان دشمن خدا و دشمن خـویش را بترسـانید و کسانی دیگر جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشـان را نمـی‌شناسـید و خـدا آنان رامی‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمـال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.»

گویا خداوند متعال به مسلمانان می‌گوید: «آنچه در نهایت توان شماست، انجام دهید وتا آن جا که در توان شماست، نیرو جمع کنید گرچه کمتر از امکانات دشمن باشد.»

استطاعت یعنی آخرین حد مطلوبی که در توان انسان است و بالاتر از توانـایی او را، خداوند به عهده گرفته و با امکانات بی‌شمار خود در مقابل دشمن می‌ایستد؛ چون انجام امور تا آخرین حد توانایی، دلیل اخلاص است و اخلاص از شرایطی است که کمـک و مدد الهی را در پی دارد.[۱]

این فریاد که امت اسلامی می‌بایست از مرحلـه ضـعف و پوشـالی بـودن بـه مرحلـهٔ قدرت وساختن بیرون بیایند و خیالات و آرزوهارا کنـار نهنـد و بـرای اسـتفاده از همـهٔ اسبابی که آنها را برای اقامه و تشکیل دولت اسلام و سـاختن تمـدنی کـه انسـان را بـه پروردگار جهانیان می‌رساند به پاخیزند، ندا و فریادی است کـه متوجـه تمـام قشـرهای جامعهٔ اسلامی می‌گردد.

امت اسلامی باید درصدد عملی نمودن سنتهای الهی که در جهان هستی پراکنده هسـتند و یا در قرآن کریم ذکر شده‌اند، بر آیند تا در پرتو نور الهی در راه بیداری گام بردارد.

پیامبر خدا از زمان بعثت تا آخرین لحظه‌های زندگی خویش از سنتهای الهی استفاده کرد و در هیچ یک از آنها کوتاهی نورزید. ایشان در تغییر دادن آئین و اخلاق انسانها، از سنتهای الهی استفاده نمود و از سنت تدافع در برابر باطل بهره گرفت و در ساختن گروه و بعد از آن حکومت از سنت تـدریجی دعـوت بهـره گرفـت و سـنت گرفتارشـدن بـه مشکلات و آزمایشها را مورد توجه داشت و ایشان تا آخرین تـوان خـود از اسـبابی کـه منجر به تشکیل و قدرت می‌گردید، استفاده نمود. هجـرت مسـلمانان در دو مرحلـه بـه حبشه و سفر پیامبر اکرم ﷺ به طائف و عرضه نمودن دعوت بـه قبائـل؛ سـپس هجـرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه، عواملی بودند که پیامبر از آن استفاده نمود و با تشکیل حکومت در مدینه و پاسداری آن و ادامه یافتن راه او از جانب اصحاب و یارانش و بـا آگـاهی و

۱- *الاسلام فی خندق*، مصطفی محمود، ص ۶۴.

بینش و تعامل با سنتها تمدنی ساختند که تاریخ بشری تـا بـه امـروز نظیـر آن را ندیـده است. حرکت پیامبر اکرم ﷺ در تربیت امت و تشکیل دولت اسلامی چراغـی اسـت فـرا راه کسانی که درصدد دستیابی به هدایتند و سنتی است که شایستۀ آن است کـه در ایـن دریاهای خروشان و برنامه‌های متضاد و تاریکیهای وحشـتناک، الگـو قـرار داده شـود و اجرا نمودن این امر برای کسانی که امداد الهی پشتیبان اوست، آسان است.

فصل دوم
هجرت به حبشه

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ﴾ (نحل،۴۱)

«کسانی که برای خدا هجرت کردند، پس از آنکه مورد ظلم و ستم قرار گرفتند، در این دنیا جایگاه و پایگاه خوبی به انان می‌دهیم و پاداش اخروی، بزرگ‌تر است اگر بدانند.»

قرطبی رحمه الله علیه به نقل از قتاده می‌گوید: «منظور آیه، اصحاب و یاران رسول خدا هستند که مشرکان در مکه بر آنها ستم کردند و آنان را از مکه بیرون راندند تا اینکه گروهی از آنها به حبشه رفتند؛ سپس خداوندآنها را در دار الهجره جای داد و برایشان یاورانی از مؤمنان مقرر داشت.»[1]

خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلۡ يَٰعِبَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٞۗ وَأَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٌۗ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ﴾ (زمر، ۱۰)

«بگو ای بندگان مومن من، از پروردگارتان بپرهیزید کسانی که نیکی می‌کنند در همین جهان بدیشان نیکی می‌شود، زمین خداوند وسیع و فراخ است، قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود.»

ابن عباس رضی الله عنها می‌گوید: «منظور این آیه جعفر بن ابی‌طالب و کسانی که همراه او به حبشه هجرت کردند، می‌باشند.»[2]

خداوند می‌فرماید:

۱- *الجامع لاحکام القرآن*، ج ۱۰، ص ۱۰۷.

۲- همان، ج ۱۵، ص ۲۴۰.

﴿ يَـٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ فَإِيَّـٰيَ فَٱعۡبُدُونِ ﴾

(عنکبوت، ٥٦)

«ای بندگان مومن من، زمین من فراخ است و تنها مرا بپرستید.»

ابن کثیر می‌گوید: این فرمانی است از جانب خداوند متعال به بندگان مؤمنش که از سرزمینی که در آن نمی‌توانند دین را بر پا دارند ازآن به سرزمین پهناور الهی هجرت کنند تا اقامه و برپاداشتن دین ممکن باشد تا اینکه می‌گوید : بنابراین، مستضعفان در مکه در تنگنا قرار داشتند و به سرزمین حبشه هجرت نمودند تا آن جا با امنیت بتوانند دین خود را اقامه نمایند و مسلمانان با مهاجرت به حبشه نجاشی، پادشاه حبشه، را بهترین میزبان یافتند.[1]

هجرت اول به سرزمین حبشه

١- دلایل هجرت به حبشه

الف – یاران پیامبر اکرم ﷺ در مشقت و تنگنای شدید قرار گرفته بودند. کافران، آنها را زندانی می‌کردند؛ کتک می‌زدند؛ گرسه و تشنه نگه می‌داشتند و در گرمای سنگلاخ مکه و با آتش شکنجه می‌کردند تا آنها را از دینشان برگردانند. بعضی از مسلمان بر اثر شدت شکنجه دچار فتنه می‌شدند، امادلشان به ایمان اطمینان داشت و برخی در دین خود صلابت و پایداری نشان می‌دادند. خداوند نیز آنها را از شکنجه کافران نجات می‌داد. رسول خدا با مشاهدهٔ شکنجه‌های طاقت فرسایی که یارانش گرفتار آن شده بودند، البته خودش به خاطر جایگاه والایی که نزد خدا داشت و به خاطر حمایت عمویش ابوطالب از این نوع شکنجه‌ها محفوظ بود و چون نمی‌توانست آنها را از این شکنجه‌ها نجات دهد، به آنان فرمود: «اگر به سرزمین حبشه بروید بهتر است؛ زیرا در آن جا پادشاهی هست که هیچ کس نزد او مورد ستم قرار نمی‌گیرد. آن جا بروید تا اینکه خداوند شما را از وضعیتی که در آن قرار دارید، نجات دهد.» به این دلیل یاران پیامبر اکرم ﷺ برای

١- *سیره ابن هشام*، ج ١، ص ٣٤٣ – *السیرة*، ابن کثیر، ج ٢، ص ٣ – *الهجرة فی القرآن الکریم*، احزمی سامعون، ص ٢٩٠.

اقامه و بر پا داشتن دین خدا به سرزمین حبشه مهاجرت نمودند و بدین صـورت اولـین هجرت در اسلام متحقق شد.»[۱]

پژوهشگران اسباب متعددی را در علت هجرت مسلمانان به حبشه بیان کرده‌انـد کـه برخی از آن اسباب ذکر گردید و از آن جمله می‌توان به ظهـور و چیرگـی ایمـان اشـاره کرد که تعـداد مسـلمانان زیادشـد و دعـوت علنـی گردیـده بـود و مـردم از آن سـخن می‌گفتند. زهری به روایت عروه در مورد هجرت حبشه می‌گوید: «وقتی مسلمانان زیـاد شدند و دعوت علنی گردید و هر جا سخن از دعوت جدید به میان آمد، مشرکان قریش بر آشفتند و بر کسانی از افراد قبیله‌هایشان که ایمان آورده بودند، شوریدند و به شکنجه و زندانی کردن آنها پرداختند و خواستند آنهـا را در مـورد دینشـان دچـار فتنـه سـازند. بنابراین، رسول خدا به مؤمنان فرمود : در زمین خـدا پراکنـده شـوید. گفتنـد: بـه کـدام سرزمین مهاجرت نماییم؟ فرمود: «**به این سو**» و به سرزمین حبشه اشاره کرد.»[۲]

ب – ترس از دچارشدن به فتنه : اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ برای مصون ماندن از فتنه در دینشان، اقدام به مهاجرت به حبشه نمودند و این یکی از دلایل مهـم هجـرت به حبشه به شمار می‌رود؛ چنانکه ابن اسحاق می‌گوید: «اصـحاب و یـاران رسـول خـدا برای مصون ماندن از فتنه بادینشان به سوی خدا فرار کردند و راه سرزمین حبشـه را در پیش گرفتند.»[۳]

ج – نشر دعوت در خارج از مکه یکی دیگر از دلایل هجرت به حبشـه بـود. اسـتاد سید قطب می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ به دنبال پایگاهی غیر از مکه بود؛ پایگـاهی کـه ایـن عقیده را حمایت کند و آزادی آن را تضـمین نمایـد و فرصـتی بـه آن داده شـود کـه از ممنوعیتی که در مکه به آن گرفتار شده است، رهایی یابد و دعوت، آزادی داشته باشد و به مسلمانان اگر شکنجه و ستمی وارد گردد، مورد حمایـت قـرار بگیرنـد و ایـن دلیـل نخستین و مهم‌ترین سبب هجرت به حبشه بود.»

حبشه به دلیل دارا بودن شرایط مناسب، از اوایـل بعثـت مکـانی بـرای نشـر دعـوت اسلامی به شمار می‌آمد، لذا بسیاری از مسلمانان صدر اسلام به آن هجرت کرده بودند و

۱– *الهجرة فی القرآن الکریم*، احزمی سامعون، ص ۲۹۰.

۲– همان.

۳– *المغازی النبویه*، زهری، تحقیق سهیل زکار، ص ۹۶.

اینکه بگوئیم : مسلمانان فقط برای نجات خود به حبشه هجرت نمودند، با قرینه‌ها و شواهد قوی سازگار نیست؛ چرا که اگر چنین می‌بود، مسلمانانی به حبشه هجرت می‌کردند که از شخصیت و جایگاه و قدرت کمی برخوردار بودند، در صورتی که قضیه برعکس بود؛ زیرا بردگان آزاد شدۀ مستضعفی که بیشتر ستم و شکنجه بر آنها وارد می‌شد هجرت نکردند و مردانی هجرت کردند که دارای قبیله و خویشاوند بودند و در محیط قبیله‌ای مکه از حمایت قبیله‌ای برخوردار بودند و از آزار و شکنجه می‌توانستند مصون بمانند و اغلب مهاجرین قریشی بودند ...[1].»

شیخ غضبان نیز سخنان سیدقطب را تأیید می‌کند و می‌گوید: مطالبی در سریه موجود است که بیانگر صحت دیدگاه سید است و مهم‌ترین دلیلی که آن را تایید می‌نماید، وضعیت عمومی مهاجران حبشه است. پیامبر اکرم ﷺ کسی را به دنبال مهاجران حبشه نفرستاد تا اینکه هجرت به مدینه ، انجام گرفت وجنگ بدر و احد و خندق و حدیبیه اتفاق اتفادند. به مدت پنج سال، یثرب در معرض یورش توفنده و سیل آسای قریش بود و آخرین یورش و هجوم قریش جنگ خندق بود. وقتی پیامبر اکرم ﷺ مطمئن شد که مدینه دیگر به پایگاهی امن برای مسلمانان در آمده است و خطر یورش مشرکان به پایان رسیده است، آن گاه به دنبال مهاجران حبشه فرستاد و دیگر نیازی به آن پایگاه احتیاطی که در صورت سقوط یثرب پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان به آن پناه می‌بردند، نبود.[2]

استاد دروزه نیز معتقد است: یافتن پایگاهی برای دعوت در حبشه یکی از دلایل هجرت به حبشه بوده است؛ چنانکه می‌گوید: «بلکه چنین به ذهن می‌رسد که انتخاب حبشه مسیحی برای هجرت به امید به وجود آمدن زمینه‌ای برای دعوت صورت گرفت و احتمالاً اعزام جعفر به عنوان نماینده به خاطر همین بوده است.»[3]

دکتر سلیمان بن حمد عوده نیز می‌گوید: از جمله دلایلی که موید این نظریه می‌باشد که دعوت به سوی خدا در سرزمین حبشه، یکی از اسباب و اهداف هجرت بدانجا بوده است، اسلام آوردن نجاشی و مسلمان شدن افرادی دیگر از اهل حبشه می‌باشد؛ پس وقتی که رفتن مسلمانان به حبشه با مشورت و راهنمایی پیامبر اکرم ﷺ انجام گرفت، باقی ماندن آنها در

۱- *السيرة النبويه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲- *فی ظلال القرآن*، ج ۱، ص ۲۹.

۳- *المنهاج الحرکی للسيره*، ص ۶۷-۶۸.

حبشه تا زمان فتح خیبر نیز به دستور و راهنمایی ایشان بود و در صحیح بخاری آمده است : جعفر به اشعریها، وقتی در حبشه با او موافقت کردند، گفت: «پیامبر خدا ما را به اینجا فرستاده و به ما دستور داده است تا در اینجا اقامت کنیم، پس شما هم با ما بمانید[۱].» و این یعنی آنها برای وظیفهٔ مشخصی فرستاده شده بودند و هیچ وظیفه‌ای شریف‌تر از دعوت به خدا نیست.[۲]

د- از جمله انگیزه‌های هجرت، تلاش برای یافتن مکانی امن برای مسلمانان بود :
برنامه امنیتی پیامبر اکرم ﷺ این بودکه از گروه منتخب مؤمن حفاظت نماید. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ حبشه را مکانی امن برای مسلمانان می‌دانست؛ چنانکه مهاجران در آنجا به امنیت و آرامش دست یافتند. ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: «وقتی در سرزمین حبشه اقامت گزیدیم، نجاشی بهترین همسایه برای ما بود. ما از نظر دینی آزادی کامل داشتیم و خدا را پرستش می‌نمودیم، بدون آنکه از طرف کسی مورد شکنجه و آزار قرار بگیریم ... .»[۳]

۲- دلایل انتخاب حبشه برای مهاجرت از طرف پیامبر اکرم ﷺ
عوامل متعددی پژوهشگر را یاری می‌رساند تا پاسخ این پرسش را بیابد. برخی از آن دلایل عبارتند از:

الف – عدالت نجاشی

پیامبر اکرم ﷺ به عدالت نجاشی اشاره نمود و به یارانش گفت: «اگر به سرزمین حبشه بروید، آن جا پادشاهی وجود دارد که هیچ کس نزد او مورد ستم قرار نمی‌گیرد.»[۴]

ب –اعمال نیک نجاشی

پیامبر خدا در مورد پادشاه حبشه فرمود: «در حبشه پادشاهی صالح وجود دارد که به او نجاشی می‌گویند. هیچ کس در سرزمین او مورد ستم قرار نمی‌گیرد.» بدین صورت او

۱- *سیرة الرسول*، ج ۱، ص ۲۶۵، به نقل از شامی، ص ۱۱۱.

۲- *الصحیح مع الفتح*، ج ۶، ص ۲۳۷.

۳- *الهجرة الاولی فی الاسلام*، سلیمان العوده، ص ۳۴.

۴- *السیرة النبویه*، ابن هشام، تحقیق همام ابو صعلیک، ج ۱، ص ۴۱۳.

مورد ستایش رسول خدا قرار گرفته است[١] و صلاح وی در حمایت از مسلمانان و متأثرشدن او از قرآن کریم وقتی توسط جعفر تلاوت گردید، آشکار شد؛ همچنین در مورد عیسی عقیدۀ درستی داشت.

ج – حبشه محل بازرگانی قریش بود

تجارت، پایه و اساس اقتصاد قریش بود و حبشه یکی از مراکز تجارت و بازرگانی به حساب می‌آمد. بنابراین، برخی مسلمانان که برای تجارت به آنجا رفته بودند، از قبل با آن آشنایی داشتند و اگر هم خودشان به آن سرزمین مسافرت نکرده بودند، از کسانی که آنجا رفته بودند در مورد حبشه چیزهایی شنیده بودند.

طبری در بیان دلایل هجرت به حبشه گفته است: «سرزمین حبشه محل تجارت و بازرگانی قریش بود که در آن به تجارت می‌پرداختند و آنها روزی فراوان و امنیت می‌یافتند و محل بازرگانی خوبی برای آنان بود.»[٢]

همچنین ابن عبدالبر بیان نموده است که پیامبر اکرم ﷺ وقتی وارد شعب ابی طالب شد و مورد محاصره قرار گرفت، به مؤمنانی که در مکه بودند ، دستور داد تا به سرزمین حبشه بروند و حبشه محل بازرگانی قریش بود ... .[٣]

ابن حبان در مورد علّت مهاجرت مسلمان به حبشه می‌گوید: حبشه سرزمین گرمسیری بود که قریش در زمستان به آنجا مسافرت می‌کردند.[٤]

د– حبشه سرزمینی امن

در آن دوران، قبیله‌های عرب تابع قریش بودند و از دستورات قریش اطاعت می‌نمودند؛ چون قریش در میان قبایل عرب دارای نفوذ بود و عربها برای انجام حج و تجارت و بازارهای موسمی خود به قریش نیازمند بودند. بنابراین، عربهای مناطق منتهی به مکه به تقلید از قریش با رسول خدا و مسلمانان، مخالفت می‌نمودند.[٥]

١– همان، ص ٣٩٧.

٢– *تاریخ الامم و الملوک*، طبری، ج ٢، ص ٣٢٨.

٣– *مغازی رسول الله* ﷺ، عروه بن زبیر، ص ١٠۴.

۴– *الدرر فی اختصار المغازی و السیر*، ص ٢٧.

۵– *السیرة النبویه و اخبار الخلفاء*، ص ٧٢.

وضعیت حاکم در جزیرهٔ عربی چنین بود بنابراین، در آن هنگام در خارج از جزیره عربی سرزمینی امن‌تر از حبشه وجود نداشت و از طرفی مشخص است که حبشه از سلطه و قدرت قریش به دور بود و مانند دیگر قبیله‌ها از قریش اطاعت نمی‌کرد[۱] و در حدیث ابن اسحاق در مورد دلایل انتخاب حبشه برای مهاجرت آمده است : حبشه سرزمین صداقت و خوبیها است و در آن پادشاهی وجود دارد که نزد او هیچ کس مورد ستم قرار نمی‌گیرد.[۲]

و — علاقهٔ پیامبر به سرزمین حبشه و شناخت وی از آن

در حدیث زهری آمده است که پیامبر اکرم ﷺ بیشتر از همه جا دوست داشت که به سرزمین حبشه هجرت نماید[۳] و شاید علّت انتخاب حبشه، وجود حکومت عدل نجاشی بود.

همچنین پایبندی حبشیها به آیین مسیحیت که از بت‌پرستان به اسلام نزدیک‌تر بودند، نیز یکی از عوامل آن بود. بنابراین، مؤمنان از پیروزی مسیحیان بر فارسان آتش‌پرست در سال هشتم بعثت شادمان شدند، آن گونه که قرآن این قضیه را ذکر کرده است.[٤]

پیامبر خدا از طریق پرستارش، ام ایمن رضی الله عنها، از اخبار و اوضاع حبشه با خبر بود. در ***صحیح مسلم*** و دیگر کتابها آمده است که ام ایمن اهل حبشه بوده است[۵] و در ***سنن ابن ماجه*** آمده است که او برای پیامبر غذایی درست کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این چیست؟ گفت: غذایی است که ما در سرزمین خود درست می‌کنیم. بنابراین، دوست داشتم از آن برایت کلوچه‌ای بسازم ...[٦] ام ایمن نتوانست لکنت زبان حبشی خود را تغییر بدهد و پیامبر اکرم ﷺ در آنچه که او نمی‌توانست به زبان بیاورد، او را اجازه داده بود. پس بعید نیست که ام ایمن با پیامبر اکرم ﷺ در مورد طبیعت سرزمین

۱- *السیر و المغازی*، تحقیق سهیل زکار، ص ۲۳۲.

۲- *هجرة الرسول و اصحابه فی القرآن و السنه*، ص ۹۷، احمد الجمل.

۳- *الهجرة الاولی فی الاسلام*، ص ۴۶.

۴- *مغازی الزهیری*، ص ۹۶.

۵- *صحیح السیره النبویه*، طرهونی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۶- *صحیح المسلم*، ج ۳، ص ۱۳۹۲ - *تهذیب الاسماء و اللغات*، نووی، ج ۳، ص ۳۵۷.

خود و جامعه و حکام آن سخن گفته باشد[١] و معمولاً پیامبر اکرم ﷺ از اوضاع اجتماعی دولتهای معاصر خویش، آگاهی داشت.

٣- خروج مهاجران و پنهانی بودن هجرت و رسیدن به حبشه

یاران پیامبر اکرم ﷺ در رجب سال پنجم بعثت، مکه را ترک گفتند. آنها ده مرد و چهار زن و طبق روایتی پنج زن بودند. قریش تلاش زیادی برای دستگیری آنان و بازگرداندن آنان نمودند؛ چنانچه آنان را برای دستگیری تا رسیدن به دریا تعقیب نمودند، اما مسلمانان قبلاً به سوی حبشه حرکت کرده بودند.[٢]

با تجزیه و تحلیل و اندیشیدن در این روایتها به این نتیجه می‌رسیم که مهاجرت مسلمانان به حبشه به صورت پنهانی و سری بوده است. در روایت واقدی آمده است : «آنها به صورت پنهانی از مکه بیرون شدند.»[٣] طبری[٤]، ابن سید الناس[٥]، ابن قیم[٦] و زرقانی[٧] را جزو کسانی دانسته است که مهاجرت به حبشه را به صورت پنهانی و مخفی ذکر کرده‌اند.

مسلمانان وقتی به سرزمین حبشه رسیدند، نجاشی آنها را گرامی داشت و برخورد خوبی با آنها نمود؛ حتی مسلمانان نزد او امنیت و آرامشی یافتند که در وطن خود و بین خانواده‌هایشان آن امنیت رانداشتند. از ام سلمه رضی الله عنها، همسر پیامبر اکرمﷺ، روایت است که می‌گوید: وقتی ما در حبشه اقامت گزیدیم، نجاشی را بهترین همسایه یافتیم و از نظر دینی آزادی کامل داشتیم و در حالی خدا را پرستش می‌نمودیم که مورد اذیت و آزار کسی قرار نمی‌گرفتیم و سخن نامناسبی نمی‌شنیدیم.»[٨]

١- *سنن ابن ماجه*، کتاب الاطعمه، شماره ٣٣٣۶.

٢- *الهجرة الاولی فی الاسلام، ص ۴٨*، بخش عمدة هجرت حبشه از این کتاب برگرفته شده است.

٣- *الهجرة فی القرآن الکریم*، احزمی سامعون، ص ٢٩٠-٢٩١.

۴- *الطبقات*، ج ١، ص ٢٠۴.

۵- *تاریخ طبری*، ج ٢، ص ٣٢٩.

۶- *عیون الاثر*، ج ١، ص ١١۶.

٧- *زاد المعاد*، ج ٣، ص ٢٣.

٨- *شرح المواهب*، ج ١، ص ٢٧١.

ز – اسامی افرادی که در نخستین هجرت به حبشه همراه بودند

مردان عبارت بودند از:

-عثمان بن عفان.

-عبدالله بن عوف

-زبیر بن عوام

-ابوحذیفه بن عتبه بن ربیعه.

-مصعب بن عمیر بن هشام.

-ابوسلمه بن عبدالاسد بن هلال.

-عثمان بن مظعون.

-عامر بن ربیعه.

-سهیل بن بیضاء.

-ابوسبره بن ابی رهم.

این ده نفر نخستین افرادی بودند که به سرزمین حبشه هجرت کردند.

و زنانی که در نخستین هجرت به حبشه رفتند عبارتند از:

– رقیه دختر پیامبر اکرم ﷺ.

– سهله بنت سهیل بن عمرو، یکی از افراد قبیله بنی عامر بن لوی که در حبشه فرزندی به نام محمد بن ابی حذیفه به دنیا آورد.

– ام سلمه بنت ابی امیه، مادر ابوسلمه.

– لیلی دختر ابی حثمه بن حذیفه بن غانم.

– ام کلثوم دختر سهل بن عمرو بن عبدشمس، زن ابی سبره بن ابی رهم.[۱]

در میان افرادی که ذکر گردید، اولین خانواده‌ای که هجرت کرد، عثمان بن عفان و همسرش رقیه دختر پیامبر خدا بود؛ چنانکه یعقوب بن سفیان روایت کرده است : «بعد از لوط، اولین کسی که همراه با خانواده‌اش هجرت کرد، عثمان بود.»[۲]

با دقت در اسامی افرادی که از آنها نام بردیم، به این نتیجه می‌رسیم که در میان آنها نام بردگانی که مورد اذیت و شکنجهٔ قریش قرار گرفته بودند، مانند: بلال، خباب و

۱- **مسند الامام احمد**، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۲.

۲- *البدایه و النهایه*، ج ۳، ص ۹۶-۹۷ – *سیره ابن هشام*، ج ۱، ص ۳۴۴-۳۵۲ – *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۲۹۲ تا ۲۹۴.

عمار و غیره به چشم نمی‌خورد؛ بلکه اغلب مهاجران حبشه، افرادی هستند که دارای مقام و جایگاه نسبی و سببی میان قریش بوده‌اند و آنها متعلق به چند قبیله هستند. افرادی که دارای نسب و جایگاه بودند، مانند دیگران نیز تحت شکنجه و اذیت قرار داشتند، اما در محیطی که به قبیله ارزش قائل است و نسبت را مورد توجه قرار می‌دهد، بردگان بیشتر مورد شکنجه قرار می‌گرفتند؛ پس اگر فقط فرار از شکنجه علت هجرت می‌بود، این بردگانی که تحت شکنجه قرار داشتند از دیگران برای هجرت سزاوارتر بودند و این دیدگاه را ابن اسحاق و دیگران تایید می‌نماید که دشمنی مشرکان با مستضعفان را بیان داشته‌اند، اما از مهاجرت آنان به حبشه سخن نگفته‌اند.[۱]

همچنین از هجرت به سرزمین حبشه به این حقیقت دست می‌یابیم که تنها آزار و اذیت مشرکان عامل اصلی مهاجرت مسلمانان به حبشه نبود؛ بلکه عوامل دیگری نیز وجود داشت؛ چرا که پیامبر اکرم ﷺ افراد ویژه و مشخصی از یارانش را برای هجرت انتخاب نمود و تقریباً مهاجران از قبایل مختلف قریش بودند، تا در صورت موفقیت قریش در جهت مسلمان نمودن اهل حبشه و بازگرداندن آنان به مکه، حمایت قبیله‌ای هر یک از آنان می‌توانست به آنان کمک کند و از طرفی هجرت آنها تمام قریش و یا بیشتر آنان را تحت تأثیر قرار می‌داد؛ زیرا فرزندان مکه در آن جا در تنگنا قرار گرفته بودند و چاره‌ای جز اینکه از آن هجرت کنند و به دنبال امنیت در سرزمینی دیگر باشند، نداشتند و از طرفی این مهاجران درصدد تبلیغ دین خدا بودند بنابراین، ممکن بود در آنجا زمینهٔ دعوت فراهم شود و دلها و خردهای مردم آن سرزمین به ندای اسلام لبیک گوید، در حالی که دیده‌ها و خردهای دیگران بسته شده بود.[۲]

دلایل بازگشت مسلمانان به مکه بعد از نخستین هجرت

۱- شبههٔ بازگشت مهاجران به سبب داستان غرانیق

برخی از مورخان و مفسران علت بازگشت دوبارهٔ مسلمان به مکه را بعد از هجرت به حبشه، مرتبط با افسانه‌ای می‌دانند که بخش بزرگی از کتابهای مستشرقان به این موضوع

۱- *السنه*، ابن عاصم، ص ۹۲ – *البدایه و النهایه*، ج ۳، ص ۶۷ به نقل از *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۲۹۴.

۲- *الانساب*، *بلاذری*، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۹۸ – *ابن هشام*، ج ۱، ص ۳۹۲-۳۹۶.

اختصاص یافته است و هدف آنها ترویج این افسانه و قراردادن آن به عنوان حقیقتی انجام یافته در تاریخ دعوت اسلامی می‌باشد.

پردازندگان اصلی این افسانه، در مورد آن شیوه‌های مختلفی در پیش گرفته‌اند : برخی آن را بدون اینکه تصدیق یا تکذیب نمایند، ذکر کرده‌اند و برخی می‌کوشند تا آن را اثبات نمایند و برخی هم در مورد بطلان آن دلایلی ذکر می‌نمایند.[۱]

خلاصهٔ این افسانه از این قرار است که روزی پیامبر خدا در کنار کعبه نشسته بود و سوره نجم را تلاوت می‌کرد، وقتی به اینجا رسید:

﴿ أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ۝١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ﴾ (نجم، ۱۹-۲۰)

«آیا این گونه می‌بینید که لات و عزا و مناة ... .»

بعد از آن چنین خواند: «**تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی**» «اینها بلند مرتبه‌اند که به شفاعتشان امید می‌رود.»

مشرکان گفتند: قبل از این خدایان ما را به خوبی یاد نکرده بود و ما می‌دانیم که فقط خداوند روزی می‌دهد و زنده می‌کند و می‌میراند، اما خدایان ما نزد او شفاعت می‌کنند. رسول خدا ادامه داد و وقتی به آیه سجدهٔ رسید، سجده کرد و همراه او مسلمانان و مشرکان همه به سجده افتادند به جز پیرمردی از قریش که مشتی خاک یا ریگ برداشت و به سوی پیشانی خود برد و بر آن سجده کرد[۲] و بدین صورت میانه مشرکان با پیامبر اکرم ﷺ خوب شد و آنها دست از آزار و اذیت مسلمانان برداشتند. این خبر به مسلمانانی که به حبشه مهاجرت کرده بودند، رسید. آنها مطمئن شدند که اگر به مکه برگردند، اقامت خوب و مناسبی در مکه خواهند داشت و می‌توانند عبادتهای خود را با امنیت انجام دهند از این رو به مکه بازگشتند.

لازم به ذکر است موضع کسانی که به ذکر این داستان پرداخته‌اند، متفاوت است؛ چنانکه بعضی گفته‌اند: وقتی قریش به پیامبر اکرم ﷺ گفتند: «آیا برای خدایان ما بهره‌ای قرار ندادی تا در عبادت تفاوتی نداشته باشیم.» این سخن قریش بر پیامبر اکرم ﷺ گران آمد و ناراحت گردید تا اینکه جبرئیل سوره نجم را بر او خواند؛ بعداً جبرئیل آمد و

۱- *الهجرة الاولی فی الاسلام*، ص ۳۷.

۲- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۲۹۵.

گفت : آیا من این دو کلمه را برایت آورده‌ام. منظورش «**تلک الغرانیق ...**» بود. پیامبر به شدت غمگین شد و از پروردگارش ترسید، آن گاه خداوند بر او این آیه را نازل کرد:

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلۡقَى ٱلشَّيۡطَٰنُ فِيٓ أُمۡنِيَّتِهِۦ فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ ثُمَّ يُحۡكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴾[1] (حج، ٥٢)

آن گاه رسول خدا عیبجویی و سرکوب معبودان مشرکان را از سر گرفت و آنان نیز اذیت و آزار خود را بار دیگر شروع کردند.

٢- ابطال و تکذیب این افسانه

بسیاری از علمای اسلام در گذشته و حال با دلایلی عقلی و نقلی به تکذیب و انکار این داستان پرداخته‌اند؛ چون این داستان نه‌تنها با عصمت پیامبرخدا متضاد است؛ بلکه طعنه‌ای است به نبوت پیامبر اکرم ﷺ و همچنین این داستان براساس پژوهشهای علمی، فاقد ارزش است. از مهم‌ترین دلایل نقلی که بر باطل‌بودن این داستان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف- قرآن کریم به صراحت بیان کرده است که پیامبر خدا نمی‌تواند چیزی را به دروغ به خدا نسبت دهد:

﴿ وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ﴾ (حاقه، ٤٤ - ٤٦)

ب – خداوند ، تحریف و انحراف قرآن را از هرگونه کم و کاستی و یا اضافه شدن مطلبی بر آن بر عهده گرفته است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴾ (حجر، ٩)

و اگر بپذیریم که پیامبر اکرم ﷺ در میان تلاوتش آن دو کلمهٔ مذکور را خوانده است؛ پس در قرآن چیزی داخل شد که از آن نبود؛ پس حفاظتی صورت نگرفت و این مخالف با نص قرآن است.

١- *مختصر سیر الرسول*، محمد عبدالوهاب، ص ٨۴.

ج – خداوند فرموده است:

﴿ إِنَّهُۥ لَيۡسَ لَهُۥ سُلۡطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ (نحل، ۹۹)

«شیطان بر مؤمنان و کسانی که به پروردگارشان توکل می‌کنند، هیچ سلطه‌ای ندارد.»

چه کسی ایمانی صادقانه‌تر و توکلی بالاتر از پیامبران و به ویژه از پیامبر اکرمﷺ خواهد داشت؟ حتی شیطان اعتراف کرد که هیچ سلطه‌ای بر بندگان مخلص خدا ندارد :

﴿ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴾ (ص، ۸۲ – ۸۳)

چه کسی از پیامبران برگزیده‌تر خواهد بود؟ اخلاص بیشتری خواهد داشت؟ و یقیناً محمد مصطفی در رأس برگزیدگان خدا و در قلهٔ اخلاص قرار دارد.[۱]

قاضی عیاض گفته است: هر کس از مفسران و دیگران که به بیان این داستان پرداخته‌اند، هیچ یک از آنها سند متصلی برای آن ارائه نکرده‌اند به جز روایت بزار که او خود بیان داشته است که این داستان از طرق دیگر روایت نشده است و فقط همین یک سند را دارد که آن هم خالی از اشکال نیست.[۲]

ابن حجر معتقد است : آنچه نقل شده است که سجده کردن مشرکان به خاطر آن بود که شیطان در اثنای قرائت پیامبر اکرم ﷺ القاء کرد، از نظر عقلی و نقلی صحت ندارد.[۳]

عقیدهٔ ابن کثیر بر این است که روایت بسیاری از مفسران که داستان غرانیق را بیان کرده‌اند و به دلیل اینکه مشرکان قریش مسلمان شده‌اند، به مکه بازگشته‌اند مرسل می‌باشد و من از هیچ جهتی برای آن سند متصلی نیافتم.[۴]

اما دلیل باطل بودن داستان از این قرار است که امت اجماع دارد که پیامبر اکرم ﷺ از چنین چیزهایی معصوم است و دلیل عقلی برای این هم وجود دارد؛ چرا که اگر چنین امری را در مورد رسول خدا بپذیریم، پس دروغ گفتن را برای او باید ممکن بدانیم، حال آنکه دروغ گفتن برای وی ناممکن و محال است و اگر بگوییم از روی خطا چنین

۱– *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۲۹۸.

۲– *الشفا*، ج ۲، ص ۱۱۷.

۳– *فتح الباری*، ج ۸، ص ۶۱۴.

۴– *تفسیر ابن کثیر و بغوی*، ج ۶، ص ۶۰۰، به نقل از *الهجرة فی القرآن*، ص ۲۹۸.

چیزی گفته است؛ پس معصوم نخواهد بود. در حالی که او به اتفاق در امر تبلیغ شریعت معصوم است و از طرفی نیز داستان با عقیدۀ توحید و یکتاپرستی که خدا پیامبرش را برای آن مبعوث کرده است، مخالف و متضاد است.

همچنین این داستان از نظر لغوی نیز باطل است؛ چون هیچ گاه ثابت نشده است که عربها معبودانشان را غرانیق بنامند و در شعر و نثر عرب چنین چیزی نیامده است و از نظر لغت غرنوق و غرنیق اسم پرنده‌ای است آبی که سیاه یا سفید است و همچنین به معنای جوان سفید روی و زیباست.[١]

و هیچ یک از معانی لغوی کلمه، به معبودان و بتها دلالت نمی‌کند؛ پس چگونه مشرکان به آن شادمان می‌شوند و این را ذکر خیر معبودان خود می‌شمارند.[٢]

داستان غرانیق ازنظر نقلی نیز ثابت نمی‌شود؛ چون با قرآن کریم متضاد ومخالف است و از نظر عقلی هم ثبوتی ندارد و لغت نیز آن را نمی‌پذیرد و این ما را به این مطلب راهنمایی می‌کند که داستان غرانیق، داستانی دروغین است که ساخته و پرداخته ی افراد زندیقی است که سعی برای فاسدکردن عقیده و دین، و طعنه‌زدن به سرور انبیاء و امام پیامبران دارند.[٣]

٣- دلایل اصلی بازگشت مسلمانان از حبشه

سه ماه از آغاز هجرت به حبشه گذشته بود که در این مدت زندگی مسلمانان مکه تغییر بزرگی نمود و شرایطی پدید آمد که قبلاً وجود نداشت و این تغییرات و شرایط فراهم آمده، مسلمانان را به نشر دعوت در مکه امیدوار کرد؛ زیرا در این مدت حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر اکرم ﷺ به حمایت از برادرزاده‌اش، اسلام آورد و سپس خداوند به او برای پذیرفتن اسلام شرح صدر عنایت نمود و بر اسلام ثابت قدم ماند. حمزه از شجاع‌ترین و قوی‌ترین جوانان قریش بود. با گرویدن او به اسلام، قریش

١- *القاموس المحیط*، ج ٣، ص ٢٨١.

٢- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ٢٩٨-٢٩٩.

٣- *السیرة النبویه فی ضوء القرآن و السنه*، ابی شبهه، ج ١، ص ٣٧٢.

دانستند که قدرت پیامبر خدا فزونی یافته است؛ چرا که عمویش از او حمایت خواهد کرد. بنابراین، قریش از برخی اذیت و آزارها که قبلاً به او می‌رساندند، دست برداشتند.[۱]

همزمان با گرویدن حمزه به اسلام، عمر بن خطاب نیز مسلمان شد. او بسیار دلیر و بی‌باک بود. اسلام آوردن حمزه و عمر ﷺ تأثیر بسزایی در مورد تأمین امنیت اصحاب و یاران پیامبر خدا داشت و این روند تا قبل از پیروزی کامل بر قریش ادامه یافت.[۲]

اسلام این دو مرد بزرگ، بعد از هجرت مسلمانان به حبشه اتفاق افتاد و مسلمان شدن این دو باعث تقویت مسلمانان و ضعف مشرکان گردید و نیز اسلام آنان موجب گردید تا اصحاب و یاران رسول خدا عقیدهٔ خود را آشکارا بیان نمایند.

ابن مسعود می‌گوید: اسلام آوردن عمر، فتحی برای اسلام؛ هجرتش نصرتی و خلافت و حکومتش رحمتی بود و ما تا زمانی که عمر مسلمان نشده بود، قادر نبودیم کنار کعبه نماز بخوانیم، امّا وقتی مسلمان شد با قریش جنگید تا اینکه کنار کعبه نماز خواند و ما همراه او نماز خواندیم.

همچنین ابن عمر می‌گوید: هنگامی که عمر مسلمان شد گفت: چه کسی از اهل مکه برای نشر احادیث و اخبار شایسته‌تر و بهتر است؟ گفتند: جَمیل بن مَعمَر جُمَحی! شتابان نزد او رفت. ابن عمر می‌گوید : همراه او بودم و به دقت افعال او را تحت نظر داشتم تا اینکه نزد جمیل آمد و گفت: ای جمیل! آیا می‌دانی که من مسلمان شده‌ام و به دین محمد گرویده‌ام؟ به خدا سوگند او با عمر سخنی نگفت مگر اینکه برخاست در حالی که چادرش به زمین می‌خورد. عمر به دنبال او رفت و من هم به دنبال پدرم تا اینکه جمیل بر در مسجد ایستاد و در حالی که قریش در جمع مشورتی خود در اطراف کعبه نشسته بودند با صدای بلند و با تمام قدرت فریاد بر آورد، ای قریشیان: پسر خطاب بی‌دین شده است. ابن عمر می‌گوید: عمر که پشت سر او ایستاده بود، گفت: دروغ می‌گوید؛ بلکه من مسلمان شده‌ام و گواهی داده‌ام که هیچ معبودی جز خدا نیست و محمد بنده و فرستادهٔ او است. قریش به عمر حمله کردند. او با آنها جنگید و آنها نیز با او جنگیدند تا اینکه خورشید بالای سر آنها قرار گرفت. عمر که از ادامه زد و خورد خسته شده بود، بر زمین نشست و آنها بالای سر او ایستادند. او می‌گفت: هر کار

۱- *مختصر سیرة الرسول*، محمد عبدالوهاب، ص ۹۰.

۲- *السیرة النبویه*، ج ۱، ص ۲۹۴.

دوست دارید، انجام دهید. به خدا سوگند وقتی تعداد ما به سیصد نفر برسد، یا مکه را ترک می‌کنیم و یا اینکه شما آن را ترک خواهید کرد.[۱]

وضعیت مسلمانان در این هنگام غیر از وضعیتی بود که قبل از هجرت به حبشه در آن قرار داشتند. آنان با مسلمان شدن حمزه و عمر قدرت گرفتند و توانستند در کنار کعبه نماز بخوانند؛ در حالی که قبلاً نمی‌توانستند این کار را بکنند، امّا با اسلام آوردن حمزه و عمر آنان آشکارا از خانه ارقم بن ابی ارقم بیرون آمدند تا اینکه وارد مسجد شدند و قریش دیگر مانند گذشته آنها را وحشیانه شکنجه نمی‌دادند. بنابراین، وضعیت مسلمانان تغییر کرده بود و شرایط آنان نسبت به شرایط پیش از هجرت به حبشه بهتر شده بود؛ پس با توجه به موارد ذکر شده آیا چنین شرایطی برای کسی پنهان می‌ماند؟ و آیا خبر تغییراتی که در زندگی مسلمانان در مکه به وجود آمده بود، حتی از طریق مسافران دریایی که ازجده عبور می‌کردند به سرزمین حبشه نرسیده بود؟ تمام این موارد به مسلمانان رسیده بود و تردیدی نیست که آنان که از وطن خود دور بودند، بر اثر این ماجرا بسیار خوشحال شده باشند؛ چرا که شوق به وطن علاقه‌ای فطری است. بنابراین آنها را وادار به بازگشت به مکه، جایی که خانواده و قبیله ایشان بود نمود.

قریش به دلیل اسلام آوردن حمزه و عمر رضی الله عنهما به تدابیر و نقشه‌های جدیدی دست زدند که حیله‌گری و فریبکاری از یک سو و از سویی دیگر سنگدلی و خشونت در آن تجلی یافته بود و قریش علاوه بر استفاده از سلاح خشونت و ارعاب که علیه پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به کار می‌گرفتند، سلاح قاطع دیگری افزودند که عبارت بود از : تحریم اقتصادی که قبلاً از آن سخن گفتیم و در فرایند این موضع خشونت بار قریش بود که مسلمانان بار دوم به حبشه بازگشتند و شمار زیادی از کسانی که قبلاً هجرت نکرده بودند، نیز به آنها پیوستد.[۲]

هجرت دوم مسلمانان به حبشه

ابن سعد روایت می‌کند: بازگشت اصحاب پیامبر اکرم ﷺ به مکه موجب گردید تا قومشان بر آنها سختی روا دارند و قبیله‌هایشان بر آنها یورش ببرند و مسلمانان از جانب آنها با اذیت و آزار شدیدی مواجه گردند بنابراین، پیامبر خدا به آنها اجازه داد تا برای

۱- *سبل الهدی و الرشاد*، صالحی، ج ۲، ص ۴۹۸-۴۹۹.

۲- *القول المبین فی سیرة سید المرسلین*، د محمد نجار، ص ۱۱۱ – *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۰۲.

بار دوم به حبشه هجرت کنند. هجرت آنان به حبشه برای بار دوم سخت‌تر و مشقت‌بارتر بود و خشونت قریش و آزار و اذیت آنان نسبت به مسلمانان دو چندان گردید، به خصوص اینکه رفتار خوب نجاشی با مسلمانان بر قریش گران آمده بود.عثمان عفان گفت: ای پیامبر خدا! بار اول هجرت کردیم و اینک دوباره هجرت می‌کنیم و تو همراه ما نیستی؟ پیامبر خدا فرمود : شما به سوی خدا و به خاطر من هجرت می‌کنید و پاداش این هر دو هجرت به شما می‌رسد. عثمان گفت : ای پیامبر خدا! ما را همین بس است.[۱]

این مرحله، افراد زیادی همراه آنان هجرت کردند که بیشتر آنان کسانی بودند که در هجرت اول همراه آنها نبودند و شمار مهاجران آن گونه که ابن اسحاق و غیره گفته‌اند : هشتاد و سه مرد بوده است، اگر عمار بن یاسر را جزو آنان بدانیم و اگر عمار بن یاسر همراهشان نباشد، هشتاد و دو نفر بوده‌اند. سهیلی گفته است، این دیدگاه نزد سیره‌نگارانی مانند واقدی و ابن عقبه و دیگران درست‌تر است.[۲]

تعداد زنان نیز هجده نفر بود که یازده نفر از آنان قریشی و هفت غیرقریشی بودند و نیز در آنجا فرزندانی به دنیا آوردند.[۳]

نیرنگ قریش به مهاجران

۱- تلاش قریش برای بازگرداندن مهاجران

افزایش گستردهٔ مؤمنان به دین اسلام و برخورداری امنیت و آرامش در سرزمین حبشه و قراردادن آنجا همانند منزل و سرای خویش و رفتار عادلانه و مهربانانه نجاشی با آنان و اینکه در آنجا خداوند را بدون اینکه کسی مزاحم آنها شود و مورد اذیت و آزارشان قرار دهد عبادت می‌کنند، بر قریش گران آمد بنابراین، با همدیگر مشورت کردند تا هیئتی را نزد نجاشی بفرستند تا مسلمانانی را که به او پناهنده شده‌اند، به مکه برگرداند. چون آنها با رفتن نزد نجاشی رابطه پادشاه حبشه و قریش را تیره کرده‌اند، اما این هیئت قریش بدون اینکه آنها متوجه شوند، به نفع اسلام و مسلمانان انجامید؛ چون توطئه و ترفند قریش نزد نجاشی باعث شد تا گفتگویی سازنده و هدفمند بین یکی از مهاجران

۱- *طبقات*، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۰۷ - *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۰۲.

۲- *الروض الانف*، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۰۳.

(جعفر بن ابی طالب) و بین پادشاه حبشه انجام گیرد و این گفتگو به مسلمان شدن نجاشی و در امنیت قراردادن مسلمانان انجامید. چنانکه از ام سلمه بنت ابی مغیره همسر پیامبر اکرم ﷺ روایت است که می‌گوید: وقتی ما به سرزمین حبشه آمدیم و در پناه بهترین همسایه (یعنی نجاشی) قرار گرفتیم، از نظر دینی امنیت کامل داشتیم و خدا را پرستش می‌نمودیم بدون اینکه مورد اذیت و آزار کسی قرار بگیریم و چیز ناپسندی نمی‌شنیدیم. وقتی این خبر به قریش رسید، تصمیم گرفتند تا دو مرد قوی و آگاه را نزد نجاشی بفرستند تا در این باره با او سخن بگویند و هدایای گرانبهایی از کالاهای مکه به نجاشی هدیه کنند. آنچه بیش از همه مورد پسند نجاشی قرار می‌گرفت، پوست رنگ شده بود بنابراین، قریش چرمها و پوستهای زیادی برای او جمع‌آوری کردند و برای تمام اسقفهای دربار حبشه هدیه‌ای در نظر گرفتند؛ سپس عبدالله بن ابی ربیعه بن مغیره مخزومی و عمرو بن عاص بن وائل سهمی را به همراه این هدایا به حبشه فرستادند و به آن دو گفتند هدایای اسقفها را قبل از اینکه با نجاشی در مورد مهاجران سخن بگویید، به آنان برسانید، سپس هدایای مخصوص نجاشی را به او بدهید و از او بخواهید که مهاجران را به شما تحویل بدهد. آن دو به راه افتادند و نزد نجاشی آمدند. آنان هدایای اسقفها را به آنان رساندند و به هر یک از آنان گفتند: جوانان نادانی ازما، دینشان را رها کرده و به سرزمین شما آمده‌اند. آنها دین قومشان را ترک کرده‌اند و در دین شما در نیامده‌اند و دین تازه‌ای آورده‌اند که نه شما و نه ما آن را می‌شناسیم. ما را سران و اشراف قومشان به نزد پادشاه فرستاده‌اند تا آنها را نزد آنان برگردانیم بنابراین، وقتی ما با پادشاه در این مورد سخن گفتیم به او پیشنهاد بدهید تا آنها را به ما بسپارد و با آنان سخن نگوید؛ چون قومشان آنها را بهتر می‌شناسند و نظرشان در مورد آنها از دیگران مهم‌تر است و بهتر می‌دانند که چه چیزی را بر آنها عیب گرفته‌اند. مشاوران و سرداران پذیرفتند. سپس آنها هدایای خود را به نجاشی تقدیم کردند و نجاشی از آنها قبول کرد آن گاه با او حرف زدند و گفتند : ای پادشاه! تعدادی از جوانان بی‌خرد ما از دین خود برگشته و به سرزمین تو آمده‌اند. آنها دین قومشان را رها کرده‌اند و در دین تو نیز در نیامده‌اند و دینی تازه آورده‌اند که ما و شما آن را نمی‌شناسیم و سران و اشراف قومشان و پدران و عموهایشان ما را فرستاده‌اند تا تو اینان را نزد قوم و قبیلۀ ایشان بازگردانید. ام سلمه می‌گوید : هیچ چیزی برای عبدالله بن ابی ربیعه و عمر و بن عاص ناپسندتر از اینکه نجاشی سخن مسلمانان را گوش کند، نبود. مشاوران و سرداران اطراف پادشاه گفتند: راست می‌گویند، قومشان آنها را بهتر می‌شناسند و به آنچه از آنها

عیب گرفته‌اند، داناتراند. ام سلمه می‌گوید: نجاشی خشمگین شد و گفت: نه به خدا سوگند آنان را به این دو نفر تحویل نمی‌دهم و با قومی که به من پناهنده شده‌اند و در سرزمین من اقامت گزیده‌اند و من را از میان دیگران انتخاب کرده‌اند، مکر و حیله‌گری نمی‌کنم تا وقتی که آنها را بخوانم و از آنها بپرسم که این دو نفر در موردشان چه می‌گویند؟ اگر همان گونه باشد که می‌گویند، پس آنها را به این دو نفر تحویل می‌دهم و به قومشان بر می‌گردانم و اگر چنین نباشد چنین نخواهم کرد و به خوبی با آنها رفتار می‌کنم.[1]

۲- گفتگوی جعفر و نجاشی

نجاشی به دنبال اصحاب پیامبر اکرم ﷺ فرستاد و آنها را به دربار فراخواند. وقتی فرستادهٔ نجاشی نزد مسلمانان آمد، جمع شدند و به یکدیگر گفتند: وقتی نزد او رفتید چه می‌گویید؟ گفتند: به خدا سوگند آنچه می‌دانیم و آنچه پیامبرمان ما را به آن دستور داده است، می‌گوییم. هر چه خواهد بشود. وقتی نزد نجاشی آمدند، او اسقفها و دانشمندان مسیحی را فرا خوانده بود و آنها کتابها و انجیلهای خود را اطراف او گشودند. نجاشی به مسلمانان گفت: این دین چیست که به خاطر آن از قوم جدا شده‌اید و به دین هیچ یک از ملتها در نیامده‌اید؟ ام سلمه می‌گوید: کسی که با پادشاه سخن گفت، جعفر بن ابی طالب بود. او به پادشاه گفت: ای پادشاه! ما ملتی جاهل بودیم که بتها را پرستش می‌کردیم و گوشت مردار می‌خوردیم و کارهای زشت انجام می‌دادیم و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کردیم و با همسایه بدرفتاری می‌کردیم و نیرومند ما حق ناتوان و ضعیف را می‌خورد. ما در چنین وضعیتی به سر می‌بردیم تا اینکه خداوند پیامبری به سوی ما فرستاد که ما نسبت و صداقت او را می‌شناسیم و امانتداری و پاکدامنی او را می‌دانیم. او ما را به سوی خدا فرا خواند تا خدا را یکی بدانیم و فقط او را پرستش کنیم و سنگها و بتهایی که ما و پدران ما پرستش می‌کردیم، رها کنیم و ما را به راستگویی و امانتداری و برقرارداشتن پیوند خویشاوندی و خوشرفتاری با همسایه و دوری از کارهای حرام و خونریزی فرمان می‌دهد و ما را از زناکاری و زشتیها و دروغ و خوردن مال یتیم و تهمت زدن به زن پاکدامن باز می‌دارد و ما را فرمان داده است تا

۱- *اخرجه احمد*، ج ۵، ص ۲۹۰، اسناده صحیح.

تنها خدا را عبادت کنیم و با او چیزی را شریک نسازیم و ما را به نماز و زکات و روزه امر نموده است.

ام سلمه می‌گوید: جعفر تعالیم و دستورات اسلام را یکی یکی بر او بر شمرد و در پایان گفت: پس ما به او ایمان آوردیم و از او در آنچه آورده است، پیروی نمودیم و تنها خدا را می‌پرستیم و چیزی را شریک او نمی‌سازیم و آنچه را او بر ما حرام کرده است، حرام می‌دانیم و آنچه را حلال قرار داده است، حلال می‌دانیم. بدین جهت قوم ما با ما دشمنی کردند و ما را شکنجه دادند و کوشش کردند تا ما را به پرستش بتها بازگردانند و به اینکه ناپاکیهایی را که قبلاً برای خود حلال می‌شمردیم، دیگر بار حلال بدانیم. هنگامی که ما را مقهور ساختند و بر ما ستم روا داشتند و بر ما سخت گرفتند و میان ما و عبادت خدا مانع شدند، ناچار به سرزمین شما آمدیم و شما را بر دیگران برگزیدیم و به زندگی در پناه شما علاقمند شدیم و امیدواریم که نزد شما مورد ستم قرار نگیریم.[١]

ام سلمه می‌گوید: نجاشی به جعفر گفت: آیا از آنچه پیامبر از طرف خدا آورده است با خود چیزی همراه داری؟ جعفر گفت: بلی. نجاشی گفت: پس آن را برایم بخوان. جعفر آیه‌های نخست آغازین سورۀ کهف را برای او تلاوت کرد. ام سلمه می‌گوید : به خدا سوگند که اشک از چشمان نجاشی سرازیر شد، به گونه‌ای که محاسن او خیس شد و کشیشان دربارش نیز وقتی آیه‌های قرآن را شنیدند، چنان گریستند که مصحفهایی که در دست داشتند، خیس گردید. سپس نجاشی گفت: به خدا سوگند که این کلام و آنچه عیسی آورده است از یک کانون، نور می‌گیرند. سپس به دو فرستاده قریش گفت: بروید به خدا سوگند آنان را هرگز به شما تحویل نخواهم داد.[٢]

٣- تلاشی دیگر برای به هم زدن میانه مهاجران و نجاشی

هنگامی که عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعه از نزد نجاشی بیرون رفتند، عمرو گفت : فردا عیب مهاجران را برای حبشیان بازگو خواهم کرد و کاری می‌کنم که آنان را از خود برانند. عبدالله بن ابی ربیعه که نسبت به مهاجران دیدگاه بهتری داشت گفت: چنین مکن. آنها گرچه با ما مخالفت کرده‌اند، اما خویشاوندان ما هستند. عمرو بن عاص

١- *مسند امام احمد*، ج ١، ص ٢٠٢-٢٠٣.

٢- همان.

گفت: به خدا سوگند پادشاه را خبر می‌دهم که آنها گمان می‌برند که عیسی پسر مریم بنده‌ای از بندگان است. ام سلمه می‌گوید: صبح فردا عمرو نزد پادشاه رفت و گفت: پادشاها ! آنها در مورد عیسی پسر مریم سخن ناپسند و ناخوشایندی می‌گویند. در پی آنان بفرست و از آنچه درباره عیسی می‌گویند، بپرس.

ام سلمه می‌گوید: پادشاه کسی را به دنبال مهاجران فرستاد تا آنها را از عقیدهٔ آنان در مورد عیسی بپرسد و مسلمانان تاکنون به چنین مشکلی گرفتار نشده بودند. مسلمانان جمع شدند و به یکدیگر گفتند: دربارهٔ عیسی بن مریم چه خواهید گفت؟ گفتند: به خدا سوگند همان چیزهایی را خواهیم گفت که پیامبرمان فرموده است. حال نتیجه هر چه می‌خواهد باشد. وقتی مسلمانان مهاجر به حضور نجاشی رسیدند، نجاشی به آنها گفت: دربارهٔ عیسی بن مریم چه می‌گوئید؟ جعفر در پاسخ اظهار داشت درباره او همان اعتقادی را داریم که پیامبرمان آورده است که او (عیسی) بنده خدا و رسول او و روح و کلمهٔ اوست که آن را به مریم، دوشیزه و پاکدامن القاء کرده است. ام سلمه می‌گوید: نجاشی دستش را به زمین زد و قطعه چوبی برداشت و گفت: به خدا سوگند چنین است هر چند شما قیل و قال کنید و به مسلمانان گفت: بروید شما در امان هستید. هر کس به شما ناسزا بگوید، مؤاخذه می‌شود، دوست ندارم که کوهی از طلا داشته باشم و در مقابل، فردی از شما را آزار دهم و گفت: هدایای فرستادگان قریش را به خودشان برگردانید؛ ما به آن نیازی نداریم. به خدا سوگند، خداوند وقتی که پادشاهی را به من بازگرداند از من رشوه نگرفت که اکنون من در برابر انجام کارهایی که لازمهٔ پادشاهی است رشوه بگیرم و در ارتباط با من از مردم اطاعت نکرد که من در ارتباط با او از مردم پیروی کنم. ام سلمه می‌گوید: و آنان سرافکنده و شرمگین از دربار نزد نجاشی بیرون آمدند در حالی که آنچه آورده بودند به آنها بازگردانده شده بود و ما نزد نجاشی به بهترین وجه اقامت نمودیم.[۱]

اسلام آوردن نجاشی

نجاشی اسلام آورد و نبوت پیامبر اکرم ﷺ را تصدیق نمود. گرچه ایمانش را از قومش پنهان کرد؛ چون می‌دانست که قومش بر باطل پافشاری می‌کنند و بر گمراهی علاقمندند

۱- *مسند امام احمد*، ج ۱، ص ۲۰۳.

و می‌دانست که آنها بر عقاید باطل هر چند با عقل و نقل مخالف باشد، تعصب می‌ورزند[۱].

از ابوهریره ﷺ چنین روایت است: «پیامبر خدا خبر مرگ نجاشی را اعلام کرد و آنها را به مصلی برد و صف بستند و پیامبر اکرم ﷺ نماز جنازه نجاشی را غائبانه خواند و در نماز چهار تکبیر گفت[۲].» همچنین از جابر ﷺ روایت است: «وقتی نجاشی در گذشت، رسول خدا فرمود: امروز فردی صالح در گذشته است، پس بلند شوید و بر برادرتان اصحمه نماز جنازه بخوانید». او در سال نهم و یا سال هشتم هجرت و قبل از فتح مکه درگذشت.[۳]

درسها و آموختنیها

۱- ثبات و پایداری مؤمنان بر عقیدهٔ آنان در برابر انواع شکنجه و ستم از جانب اشرار و گمراهان، دلیلی است بر صداقت ایمان و اخلاص عقاید آنان و بیان کنندهٔ این مطلب است که هر کدام از آنها دارای شخصیتی والا و روحی پویا و انقلابی بوده است.

همچنین بیانگر این موضوع است که امید آنان به رضامندی خداوند به مراتب از شکنجه و جور و محرومیتی که بر آنان وارد می‌شد، بیشتر بوده است؛ چراکه همواره امیال روحی و ذاتی مؤمنان صادق و داعیان مخلص بر امیال جسمانی آنان غلبه دارد و آنها شتابان به خواسته‌های روحی خود لبیک می‌گویند و به راحتی و لذتی که جسمهایشان می‌جوید، توجهی نمی‌کنند و موارد ذکر شده مهم‌ترین عامل در پیروزی هر دعوتی به شمار می‌رود و توده‌های مردم از تاریکی و جهالت رهایی می‌یابند.[٤]

۲- آنچه از این هجرت بزرگ استنباط می‌شود، این است که پیامبر خدا نسبت به یارانش بسیار مهربان و دلسوز بود و همواره درصدد فراهم ساختن امنیت و آسایش آنان بوده است. بنابراین، به آنها دستور داد تا نزد پادشاه عادلی بروند که هیچ کس نزد او

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۰۹.

۲- *بخاری*، کتاب الجنائز، باب التکبیر فی الجنازه، ج ۵، ص ۶۴، شماره ۱۳۳۳.

۳- *اسدالغابه*، ج ۱، ص ۹۹ –*الاصابه*، ج ۱، ص ۱۰۹.

۴- *السیرة النبویه*، دکتر مصطفی سباعی، ص ۵۷.

مورد ستم قرار نمی‌گیرد و همان طور که گفته بود، مهاجران در دین خود امنیت یافتند و به بهترین صورت نزد آن پادشاه اقامت گزیدند.[1]

رسول خدا توجه آنها را به حبشه که جایگاه امنی برای داعیان محسوب می‌گردید جلب نمود تا این گونه آنان را از نابودی کامل برهاند و حمایت نماید و این تربیتی پیامبرانه برای رهبران مسلمانان در هر زمان است که باید با حکمت و دوراندیشی برای حمایت دعوت و داعیان برنامه‌ریزی نمایند و سرزمینی امن جستجو کنند تا پایگاهی برای دعوت باشد تا در صورت در معرض خطر قرار گرفتن پایگاه اصلی، مرکز احتیاطی به عنوان پشتوانه‌ای برای دعوت باشد. پس داعیان سرمایهٔ اصلی دعوت به شمار می‌روند که باید برای حفاظت وحمایت آنان همه تلاشها مبذول شود بدون اینکه کوچک‌ترین سهل‌انگاریی در این زمینه اعمال شود و یک مسلمان از همه انسانهایی که کافراند و از دین و توحید فاصله دارند، ارزش بیشتری دارد.[2]

۳- پیامبر اکرم ﷺ از هجرت به حبشه اهداف متعددی را دنبال می‌نمود بنابراین، سعی نمود تا عناصر مشخصی را برای محقق نمودن این اهداف انتخاب نماید. اهدافی مانند گسترش اسلام و موضع قریش در برابر آن؛ قانع کردن افکار عمومی به عدالت و بر حق بودن اسلام و یا حرکتهای دیپلماسی که دولتهای کنونی برای شرح قضایای خود و به دست آوردن حمایت افکار عمومی انجام می‌دهند.[3]

همچنین اهدافی مانند گشودن سرزمین جدیدی برای دعوت مدنظر بود بنابراین، سران و بزرگان اصحاب در آغاز کار، هجرت کردند و سپس بقیه به آنها پیوستند و سرپرستی امور به جعفر ﷺ سپرده شد.[4]

٤- وجود جعفر پسر عموی پیامبر اکرم ﷺ و عثمان داماد پیامبر و دخترش رقیه در صدر لیست مهاجران، رهنمود و اشاره‌ای است به این موضوع که باید خویشاوندان و خانوادهٔ رهبر، رنجها و خطرها را تحمل نمایند و به دوش بکشند، اما اگر نزدیکان رهبر از خطر دور باشند و افرادی که با رهبر جامعهٔ اسلامی تناسب خویشاوندی ندارند،

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۱۲.

۲- *التربیة القیادیه*، غضبان، ج ۱، ص ۳۳۳.

۳- *اضواء علی الهجره*، توفیق محمد سبع، ص ۴۲۷.

۴- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۳۳۳.

درمعرض خطر قرار گیرند، به حق که چنین شیوه‌ای با شیوه و روش پیامبر اکرمﷺ فاصله‌ای عمیق و بزرگ دارد.[۱]

۵- اثبات مشروعیت ترک وطن به خاطر حفاظت دین، گرچه این وطن مکه باشد با آن همه فضیلتی که دارد و اگر چه مهاجرت به سرزمین غیراسلامی باشد؛ چنانکه حبشیان، نصرانی بودند و مسیح را می‌پرستیدند و معتقد نبودند که عیسی بندهٔ خداست و این مطلب در حدیث ام سلمه که در گذشته بیان گردید، روشن شد و مسلمانان با این هجرت، مهاجر نامیده شدند و آنها دوباره هجرت نمودند وبه خاطر پیشی گرفتن در هجرت مورد ستایش قرار گرفتند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿ **وَالْسَّابِقُونَ الاَوَّلُونَ** ﴾ و در تفسیر آمده است: آنها کسانی هستند که در بیعت رضوان حضور داشته‌اند[۲]. خداوند اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ را به دلیل هجرت به حبشه ستوده است؛ حال آنکه مهاجرت آنان از بیت الله به سرزمین کفر بوده است و آنان را مورد ستایش قرار داده است؛ چراکه آنان به دلیل حفاظت دین خود و به امید عبادت پروردگار مهاجرت نمودند و این حکم تا قیامت ادامه دارد که هرگاه جهالت و بی‌دینی در سرزمینی غالب گردید و مومنی به خاطر حق، مورد اذیت و آزار قرار گرفت و یقین داشت که باطل چیره است و امیدوار بود که در کشور و سرزمینی دیگر، هر کشور و سرزمینی که می‌خواهد باشد، می‌تواند به دینش عمل نماید و پروردگارش را عبادت کند، باید به آنجا هجرت کند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلِلَّهِ ٱلْمَشْرِقُ وَٱلْمَغْرِبُ ۚ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا۟ فَثَمَّ وَجْهُ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴾ (بقره، ١١٥)

«مشرق و مغرب از آن خدایند، پس به هر سو رو کنید،خدا در آنجا است، همانا خداوند دارای فضل و احسان گسترده و دانا است.»

٦- اثبات این موضوع که مسلمانان در هنگام ضرورت می‌توانند نزد غیرمسلمانان پناهنده شوند و تحت حمایت آنها قرار گیرند، خواه پناه‌دهنده اهل کتاب باشد، مانند نجاشی که در آن وقت نصرانی بود و بعداً مسلمان شد یا اینکه مشرک باشد مانند کسانی که مسلمانان را بعد از بازگشت از حبشه تحت حمایت و پناه خویش در آوردند

۱- همان.

۲- *تفسیر طبری*، ج ۱۱، ص ۶ *تفسیر ابن کثیر*، ج ۲، ص ۳۳۱.

یا همانند ابوطالب، عموی پیامبر، که همواره از رسول خدا حمایت می‌کرد و یا مطعم بن عدی که پیامبر اکرم ﷺ بعد از بازگشت از طایف، تحت حمایت و پناه او وارد مکه شد.[1]

البته پذیرفتن حمایت و پناه مشرکان در صورتی مناسب است که ضربه‌ای به دعوت اسلامی نگردد یا موجب تغییر برخی از احکام دین را فراهم نیاورد و مستلزم سکوت در برابر ارتکاب برخی از محرمات نگردد و درغیر این صورت برای مسلمان جایز نیست، چنین پناهندگی را بپذیرد و دلیل آن این است که وقتی ابوطالب از پیامبر اکرمﷺ خواست که سخت نگیرد و او را به کاری وادار نسازد که در توانش نیست و معبودان مشرکان را به بدی یاد نکند، رسول الله خود را برای بیرون شدن از حمایت عمویش آماده کرد و نپذیرفت که ساکت بماند و دست از تبلیغ حق بردارد.[2]

۷- انتخاب سرزمین حبشه توسط رسول خدا به عنوان محل هجرت به امر استراتژیک مهمی اشاره می‌نماید که این انتخاب در پرتو شناخت پیامبر اکرم ﷺ از دولتها و مناطق پیرامونش صورت گرفته بود. او از اوضاع حاکم بر کشورهای همسایه آگاهی داشت و شرایط حاکم بر آن را اعم از روابط خوب و بد و ستمگر و دادگر را می‌دانست و این شناخت، او را کمک می‌کرد تا جای امنی برای هجرت یارانش برگزیند و رهبر دعوت باید از آنچه پیرامون وی می‌گذرد و از احوال و اوضاع ملتها و حکومتها مطلع باشد.[3]

۸- رعایت امنیت در عملکرد مسلمانان صدر اسلام و کیفیت هجرت آنان به وضوح نمایان است. این هجرت در قالب مجموعه‌ای اندک که شانزده نفر بیشتر نبودند، انجام یافت؛ چون این تعداد وقتی یکی یکی یا دوتا دوتا مخفیانه از مکه بیرون می‌آمدند، توجه کسی را به خود جلب نمی‌کردند واز طرفی تعداد اندک مهاجران به حرکت سریع آنها، که موقعیت هم اقتضاء می‌نمود، کمک می‌کرد؛ چون هر لحظه احتمال می‌رفت که تحت تعقیب قرار بگیرند و دستگیر شوند و شاید پنهانی صورت گرفتن این هجرت باعث شد تا قریش از آن، بی‌اطلاع باشند و قریشیان بعداً که از ماجرا خبر شدند، در صدد تعقیب آنها برآمدند تا آنها را دستگیر نمایند اما ناموفق ماندند؛ چراکه با نزدیکی به

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۱۶.

۲- *فقه السیره*، بوطی، ص ۲۶ -*الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۱۷.

۳- *فی السیرة النبویه قراءه لجوانب الحذر و الحیطه*، ص ۱۰۱.

دریا، هیچ کس را آن جا نیافتند و این رهنمودی است بر اینکه باید داعیان در حرکتهای دعوتی خود، جانب احتیاط را مراعات نمایند و نباید دشمن از هر نقل و حرکت مسلمانان اطلاع یابد تا بتواند به حرکت و دعوت، آسیب برساند.[۱]

۹- قریش از هجرت مسلمانان به حبشه راضی نبودند و احساس می‌کردند که این خطر در آینده منافع آنها را تهدید خواهد کرد؛ زیرا ممکن بود با افزایش تعداد مهاجران، آنان به نیروی خطرناکی تبدیل گردند بنابراین، مشرکان تلاش کردند و از راهکارهایی خاص برای برگرداندن مهاجران استفاده کردند وکوشیدند تا این موقعیت جدید را از دست آنها بگیرند؛ چنانکه دادن هدایایی به نجاشی و به اسقفان دربار از جمله این برنامه‌ها بود. در عصر حاضر نیاز است تا درصدد شناسایی دشمن و برنامه‌های آنان برآییم و تا آمادگی کامل را برای مقابله با اقدامات و نقشه‌های فریبکارانه آنان داشته باشیم.[۲]

۱۰- قریش برنامهٔ کاملی برای بازگرداندن مهاجران اجرا نمودند، ولی شکست خوردند؛ چون نجاشی که مسلمانان را پناه داده بود، قبول نکرد که بدون تحقیق و شنیدن سخن مهاجران آنها را تحویل دهد و بدین صورت فرصت برای مسلمانان فراهم شد تا قضیه دادگرانه و آیین استوار خویش را ارائه نمایند.

۱۱- وقتی فرستادهٔ نجاشی نزد اصحاب آمد و از آنها خواست تا نزد نجاشی حاضر شوند، آنها گردهم آمدند و به بررسی وضعیت پرداختند و این گونه کار مسلمانان با مشورت و رایزنی انجام گرفت و هر امری که از طریق رایزنی و مشورت انجام گیرد، احتمال موفقیت آن بالاتر می‌رود؛ چون شورا چکیدهٔ تراوش عقلها و اندیشه‌های زیادی است. نهایتاً آنها بر این اتفاق نمودند که اسلام را آن گونه که پیامبرخدا آورده است عرضه نمایند، حال نتیجه هر چه می‌خواهد باشد و تصمیم گرفتند اسلام را قاطعانه و صریح ارائه نمایند؛ حتی اگر این کار به نابودی آنها بینجامد.[۳]

۱۲- پیامبر اکرم ﷺ بر اوضاع داخلی تسلط کامل داشت بنابراین، جعفر بن ابی‌طالب را به عنوان امیر مسلمانان در هجرت انتخاب نمود و نیز مسلمانان او را انتخاب کردند تا در حضور پادشاه سخنگوی آنها باشد و بتواند با مرد تیزهوش و زیرک عرب، عمرو بن

۱- همان.

۲- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۲، ص ۹۲.

عاص، مقابله کند. جعفر دارای چندین امتیاز بود که او را برای پر کردن این رخنۀ بزرگ (نبود پیامبر اکرم ﷺ) بر دیگران مقدم می‌نمود: یکی اینکه جعفر، پسر ابوطالب بود و با پیامبر اکرم ﷺ در یک خانه زندگی نموده بود؛ پس او بیشتر از سایر مهاجران، با رهبر دعوت و سردار امت آشنائی داشت و تنها می‌بایست در حضور نجاشی با بلاغت و شیوایی سخن می‌گفت. بی‌تردید بنی‌هاشم در میان قبیله‌های قریش از نظر نسب معروف‌تر بودند و خداوند از کنانه هاشم را برگزید و پیامبرش را از بنی‌هاشم انتخاب کرد. پس آنها دارای فصاحت زبان و نسب عالی بودند و چون جعفر پسر عموی رسول خدا بود، طبعاً دارای شناخت بیشتری نسبت به محمد ﷺ بود تا نجاشی بیشتر به او اعتماد و اطمینان کند.[۱]

اخلاق جعفر از مشعل نبوت پرتو گرفته بود و زیبایی اندامهای لاغر او به تیره بنی هاشم برمی‌گشت. پیامبر خدا به جعفر می‌گفت : «تو در آفرینش و اخلاق به من شباهت داری[۲].» پس این نماینده اسلامی که در برابر نجاشی قرار گرفته بود، برای سایر نمایندگان و سفرای مسلمان به خاطر فصاحت، شیوایی بیان، دانش، اخلاق خوب، بردباری، حکمت و زیرکی و قیافه ظاهری الگو قرار گرفت.[۳]

۱۳- عمرو بن عاص که نماینده دشمنان خدا و پیامبر اکرم ﷺ بود، هوشیار و زیرک و فریبکار بود. او قبل از آمدن جعفر تمام دلایل خود را آماده کرده بود و آن را برای نجاشی در ضمن نکات ذیل مطرح نمود: او از آشوب و برپا شدن غوغا در محیط مکه و تیرگی روابط بر اثر دعوت محمد سخن گفت؛ او سفیر مکه بود و به نمایندگی ازآن نزد نجاشی آمده بود. عمرو از خطرات پیروی از محمد سخن گفت و به نجاشی گوشزد کردکه ممکن است به زودی سرزمین او را نیز به فساد بکشند، همان گونه که مکه را به فساد کشیده‌اند و گفت: اگر محبت و دوستی قریش با نجاشی نمی‌بود، آنها رنج و خستگی این سفر را تحمل نمی‌کردند و افزود که: «شما دوست واقعی ما هستید، رفتار شما با قبیله ما به خوبی و مهربانی است و بازرگانان ما نزدشما از امنیت برخوردار هستند.» پس حداقل در مقابل خوبی باید خوبی کرد. کمال حسن همجواری و ارتباط مکه وحبشه این را می‌طلبد که باید پادشاه از این فتنۀ جدید بر حذر داشته شود و

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲- همان، ص ۳۳۶.

۳- *سفراء النبی*ﷺ، محمود شیت خطاب، ج ۲، ص ۲۵۲ تا ۳۱۷.

خطرناک‌ترین کار این مسلمان این است که اینها علیه عقیده نجاشی برخاسته‌اند و به آن کفر ورزیده‌اند، آنها گواهی نمی‌دهند که عیسی پسر خدا است. پس آنها نه بر دین قوم خود و نه پیرو شما هستند و دلیل اینکه آنها پادشاه را تحقیر می‌نمایند و به او توهین می‌کنند، این است که تمام مردم برای پادشاه سجده می‌برند، اما آنها این کار را نمی‌کنند؛ پس چگونه آنها را نزد خود جای می‌دهی؟ جعفر باید به همه این اتهامات باطلی که سفیر و نمایندهٔ قریش به مهاجران نسبت بود، پاسخ می‌داد و از بین می‌برد.[1]

١٤- پاسخ جعفر به پرسشهای نجاشی در نهایت هوشیاری و مهارت سیاسی، تبلیغاتی، دعوتی و عقیدتی قرار داشت.

او نخست عیب و نقصهای دوران جاهلیت را برشمرد و آن را به صورتی ارائه کرد تا هر شنونده‌ای از آن متنفر گردد و او با این کار، این هدف را دنبال می‌نمود تا چهرهٔ واقعی قریش را به پادشاه بشناسد و بر صفتهای زشتی انگشت گذاشت که جز با نبوت از میان نمی‌روند.

آن گاه شخصیت والای پیامبر اکرم ﷺ را در این جامعهٔ آلوده و آکنده از زشتیها معرفی کرد که او چگونه در چنین جامعه‌ای از همه عیبها به دور بوده و نسب و صداقت و امانتداری و پاکدامنی‌اش زبانزد است؛ پس او شایسته پیامبری است.

جعفر، خوبیهای اسلام و منش آن را که با شیوه‌های دعوت پیامبران هم آهنگ است، اظهار داشت. جعفر از تعالیم و دستورات اسلام همانند ترک بت‌پرستی، راستگویی، ادای امانت، صله رحم، رعایت حقوق همسایه و خوبی با آن،دست نگاه داشتن از حرمت‌شکنی و خونریزی، برپا داشتن نماز و پرداختن زکات و ... سخن به میان آورد.

از آنجا که نجاشی و اسقفان از آئین مسیحیت اطلاع کاملی داشتند، پس آنها از سخنان جعفر به این مسئله پی بردند که مطالبی که او بر زبان راند، از پیامهای پیامبران هستند که موسی و عیسی و غیره با آن مبعوث شده‌اند.

همچنین جعفر یکی دیگر از عوامل دشمنی قریش با مسلمانان را رها نمودن بت پرستی مسلمانان و ایمان به آنچه بر محمد نازل شده است و آراستن زنان به اخلاق و کردار نیک عنوان نمود، امّا نجاشی را از آن گونه که بود به خوبی ستایش کرد که کسی نزد او مورد ستم قرار نمی‌گیرد و درمیان قوم خود به عدالت رفتار می‌نماید و نیز گفت که او را از میان دیگران برگزیده‌اند تا از ستم کسانی که می‌خواهند، آنان را شکنجه

١- *التربية القيادیه*، ج ١، ص ٣١٩ - ٣٤٠.

نمایند، بگریزند. بدین صورت جعفر با این سخنان روشن و واضح، نقشه‌های عمرو را درهم شکست و عقل و خرد نجاشی و اسقفهای حاضر را اسیر کرد. وقتی پادشاه از آنها خواست تا پاره‌ای از آنچه بر محمد نازل شده است، برای او بخوانند، جعفر آیه‌های نخست سورهٔ مریم را در نهایت زیبایی تلاوت نمود. این آیه‌ها به قدری در آن مجلس مؤثر واقع شد که نجاشی و اسقفان دربارش به گریه افتادند و چنان گریستند که محاسن و مصحفهایشان خیس شد. جعفر سورهٔ مریم را برای تلاوت در حضور نجاشی انتخاب نمود واین بیانگر فرزانگی و هوشیاری نمایندهٔ مهاجران بود؛ زیرا سورهٔ مریم از مریم و عیسی سخن می‌گوید.[۱]

مهارت و نبوغ جعفر در انتخاب درست موضوع و زمان مناسب باعث شد که پادشاه قلباً به او گرایش یابد[۲] و پاسخ او در مورد قضیهٔ عیسی ﷤ بیانگر حکمت و هوشیاری کم‌نظیر وی می‌باشد. او پاسخ داد که آنها عیسی را خدا و معبود نمی‌دانند و عفت و پاکدامنی مریم را نیز زیر سؤال نمی‌برند؛ بلکه عیسی ابن مریم، کلمه و روح خداست که آن را به مریم دوشیزه و پاکدامن القاء کرده است و تصور و اعتقاد نجاشی در مورد عیسی همانند آن چیزی بود که جعفر بیان نمود.[۳]

علاوه بر آن جعفر نیز توضیح داد که ما برای نجاشی سجده نمی‌کنیم و هرگز او را با خدا برابر نمی‌دانیم؛ چون سجده برای کسی جز خدا، شایسته نیست، اما پادشاه را تحقیر و توهین هم نمی‌کنیم؛ بلکه به او احترام می‌گذاریم و بر او سلام می‌کنیم همان طور که بر پیامبر خود، سلام می‌کنیم سلامی که اهل بهشت به یکدیگر می‌فرستند.[۴]

نتیجهٔ امر این بود که نجاشی، صداقت و راستگویی این قوم را اعلام کرد و یقین کرد که اینها راستگو هستند و تصمیم گرفت که در خدمت پیامبر خدا باشد. پیامبری که فرشته‌ای نزد او می‌آید همانند فرشته‌ای که نزد موسی می‌آمد و تصمیم گرفت تا با حمایت یاران پیامبر اکرم ﷺ خود را به خداوند نزدیک نماید. از این رو به عمرو گفت : با قطع رابطه بازرگانی قریش هیچ ضرری متوجه من نمی‌گردد.[۵]

۱- *السیرة النبویه جوانب الحذر والحیطه*، ص ۱۰۶.

۲- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۳۳۷.

۳- همان، ص ۳۴۲.

۴- همان.

۵- همان.

۱۵- قریش در جبهۀ سیاسی، معنوی و تبلیغاتی در برابر مقاومت مسلمانان و برنامه و شیوه‌های محکم آنان شکست خورد.

١٦- موضع جعفر و برادرانش مصداق این گفتۀ پیامبر اکرم ﷺ است که فرمود: «هرکس با ناخشنود کردن مردم، رضامندی خدا را بجوید، خداوند از او راضی می‌شود و هر کس با ناخشنود کردن خدا رضامندی مردم را بجوید، خداوند او را به مردم می‌سپارد.»[1]

پس مهاجران حبشه درصدد خشنودی خداوند بودند با اینکه از ظاهر امر چنین به نظر می‌رسید که نصرانیها با سخنان آنها ناراضی شوند، اما نتیجه این شد که خداوند قلب پادشاه حبشه را برای آنها مسخر نمود تا اینکه او سخن حق را که با دعوت پیامبر اکرم ﷺ موافق بود، به زبان آورد.[2]

۱۷- برخی از مسیحیان از نظر اعتقادی پایبند اصول و مبانی مسیحیت بودند، امّا جرأت اظهار اعتقادات خویش را به دلیل چیره و غالب بودن پیروان مشرکان نداشتند. از جمله کسانی که عقیدۀ صحیح داشتند، پادشاه حبشه بود و او این ایمان خود را پنهان می‌نمود تا با قومش مدارا نماید و این گونه بقاء خود و پادشاهی خود را تضمین نماید، اما وقتی در این آزمون قرار گرفت، ایمانش را آشکار کرد تا پروردگارش را راضی کند و وجدان خویش را راحت نماید و از گروه مؤمن حمایت نماید. پادشاه حبشه با اتخاذ این موضع اسم خود را در ردیف رادمردان و بزرگان تاریخ ثبت نمود.[3]

۱۸- با توجه به مهاجرت مسلمانان به حبشه به این موضوع پی می‌بریم که پرداختن به مسائلی که نسبت به برخی از احکام اسلام در اولویت قرار دارد، مهم‌تر است. ابن تیمیه(رح) که ندانستن را عذر می‌داند، می‌گوید: «بعد از هجرت به مدینه به نماز حضر (و اقامت) افزوده شد. افرادی که از پیامبر اکرم ﷺ دور بودند مانند کسانی که در مکه یا در سرزمین حبشه بودند دو رکعت می‌خواندند و پیامبر اکرم ﷺ آنها را به اعادۀ نماز دستور نداد.»[4]

۱- *سنن الترمذی*، کتاب الزهد – *تحفة الاحوذی*، ج ۷، ص ۹۷ – *صحیح الجامع الصغیر*، شماره ۵۹۷۳.

۲- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳- همان، ص ۱۰۶.

۴- *الفتاوی*، ج ۲۲، ص ۴۳.

ذهبی می‌گوید: «هیچ کس قبل از دانستن و اقامۀ حجت گناهکار نمی‌شود و اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ که به حبشه مهاجرت نموده بودند، آیاتی که در مورد حرام بودن بودن برخی از مسائل نازل می‌گردید، بعد از چند ماه به آنان ابلاغ می‌گردید بنابراین، آنها در این امور به علت آگاهی نداشتن به این معذور شمرده می‌شدند تا اینکه نص به آنها می‌رسید ... .»[1]

۱۹- از هجرت به حبشه به این نتیجه می‌رسیم که هر جهاد بر حسب نیاز از دیگری دارای برتری است. بنابراین، اگر هجرت به مدینه جهادی بود که خداوند فضیلت مهاجران مدینه را ذکر نموده است، این فضیلت را مهاجران حبشه نیز دریافته‌اند، گرچه پیوستن آنها به پیامبر اکرم ﷺ دیر شد و تا فتح خیبر نتوانستند به پیامبر اکرم ﷺ بپیوندند؛ چراکه پیامبر اکرم ﷺ دستور داده بود تا مهاجرانی که دوبار با کشتی هجرت کرده بودند، در حبشه باقی بمانند.[2]

از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که گفت: اسماء بنت عمیس از جمله کسانی بود که همراه ما هجرت کرد. روزی به دیدار حفصه رفته بود. عمر آمد و پرسید این کیست؟ حفصه گفت: اسماء بنت عمیس است. عمر گفت: حبشی همین است؟ همین است که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر گفت ما از شما در هجرت سبقت گرفتیم؛ پس ما به پیامبر اکرم ﷺ نزدیک‌تر و سزاوارتریم. اسماء خشمگین شد و گفت : به خدا سوگند شما همراه پیامبر اکرم ﷺ بوده‌اید، گرسنۀ شما خوراک می‌خورده و نادانتان پند گرفته است و ما به خاطر خدا و پیامبرش در سرزمینی دور و دوست نداشتنی در حبشه بوده‌ایم و من این قضیه را به پیامبر اکرم ﷺ خواهم گفت. وقتی پیامبر اکرم ﷺ تشریف آورد، اسماء گفت: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان می‌گوید. پیامبر اکرمﷺ فرمود: تو در جوابش چه گفتی؟ گفت: من به او چنین و چنان گفتم: فرمود که همین طور است، او از شما به من نزدیک‌تر و سزاوارتر نیست. او و یارانش یک بار هجرت کرده‌اند، ولی شما اهل کشتی دو بار هجرت کرده‌اید. اسماء می‌گوید : ابوموسی و اهل کشتی را می‌دیدم که گروه گروه نزد من می‌آمدند ومرا از این حدیث می‌پرسیدند

۱- *الکبائر*، ص ۱۲.

۲- *الهجرة الاولی فی الاسلام*، ص ۲۰۵.

هیچ چیز در دنیا از این بیشتر باعث شادمانی آنها نشده بود و هیچ چیز برایشان بزرگ‌تر و مهم‌تر از چیزی نبود که پیامبر اکرم ﷺ در مورد آنها گفته بود.[۱]

۲۰- اسلام آوردن عمروبن عاص رضی الله عنه از سرزمین حبشه آغاز شد و این بدون شک اثری از آثار هجرت حبشه به شمار می‌رود و بیانگر دستاوردهای دعوت است که مهاجران در طی اقامت در حبشه محقق نمودند. براساس دیدگاه ابن حجر و همچنین براساس بسیاری از روایات، عمروبن عاص به دست نجاشی مسلمان شد. این موضوع را به گونه‌ای لطیفه مانند چنین می‌گویند: کدام صحابی به دست فردی تابعی مسلمان شد[۲،۳]؟ زرقانی همچنین روایاتی اشاره به این مطلب دارد که عمرو به دست جعفر رضی الله عنه مسلمان شد.

۲۱- ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با ام حبیبه ارتباطی محکم و ناگسستنی با هجرت حبشه دارد و ازدواج او با یکی از زنان پایدار مهاجر معنی و مفهومی بزرگ در بردارد. ام حبیبه در حبشه بود که به عقد پیامبر اکرم ﷺ در آمد و این داستان در کتابهای حدیث آمده است؛ چنانکه ابوداود در سنن خود با سند صحیح از ام حبیبه روایت نموده است که او همسر عبیدالله بن جحش بود. عبیدالله در سرزمین حبشه درگذشت. آن گاه نجاشی او را به عقد پیامبر خدا درآورد و به او چهارهزار مهریه داد و او را همراه شرحبیل بن حسنه نزد پیامبر خدا ﷺ فرستاد.[۴]

با بررسی وقایعی که در طی هجرت مسلمانان به حبشه اتفاق افتاد به این نتیجه می‌رسیم که پیامبر اکرم ﷺ احوال و اوضاع مهاجران را دنبال می‌کرد و در غمشان شریک بود و آنان را تشویق می‌کرد و از پایداری آنان تقدیر می‌نمود. ام حبیبه تنها زن مهاجری نبود که پیامبر اکرم ﷺ به او توجه داشت و در مصیبتش با او همدردی کرد؛ بلکه قبلاً با سوده نیز چنین کرده بود.[۵]

وقتی سوده به همراه همسرش از حبشه به مکه بازگشت، همسرش سکران بن عمرو درگذشت. بعد از اینکه عدّه‌اش تمام شد، پیامبر اکرم ﷺ کسی را نزد او فرستاد و از او

۱- *البخاری*، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ج ۵، ص ۸.
۲- *الهجرة الاولی فی الاسلام*، ص ۱۶۷.
۳- *شرح المواهب*، ج ۱، ص ۲۷۱.
۴- *صحیح سنن ابی داود*، آلبانی، ج ۲، ص ۳۹۶.
۵- *الهجرة الاولی فی الاسلام*، ص ۱۸۸.

خواستگاری کرد. سوده گفت: اختیار من با شماست. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: به مردی از خانواده‌ات بگو تا تو را به ازدواج من در بیاورد. سوده، حاطب بن عمرو بن عبدشمس بن عبدود را وکیل کرد و توسط او به عقد پیامبر اکرم ﷺ درآورده شد. ضمناً سوده اولین زنی بود که پیامبر خدا بعد از خدیجه با او ازدواج کرد.[۱]

از این دو واقعه می‌توان به فلسفه تعدد ازدواج و چند همسری پیامبر اکرم ﷺ پی برد، گرچه نباید اهمیت ویژهٔ زنان دلیر و مهاجر را نادیده گرفت. همچنین می‌توان گفت که هدف پیامبر اکرم ﷺ از ازدواج با ام حبیبه این بود که از دشمنی بنی امیه به صورتی عام و به خصوص از کینه و عداوت رهبر بنی‌امیه، ابوسفیان که پدر ام حبیبه بود، بکاهد.[۲]

از آنجا که پیامبر خدا به هدایت قومش به شدت علاقمند بود، لذا برای جلب قلوب و متوجه ساختن آنان به اسلام از هر وسیله‌ای که تضادی با ارزشهای اسلامی نداشت، جهت هدایت آنها استفاده می‌نمود.[۳]

۲۲- برخی از پژوهشگران بر این عقیده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ دوست نداشت به حبشه هجرت نماید و دلایل آن را چنین بیان می‌نمایند:

۱- آن حضرت سرزمین هجرت خود را در خواب دیده بود که سرزمینی است دارای درختان خرما که در بین دو دشت سوخته قرار دارد و پیامبر اکرم ﷺ گمان می‌کرد که سرزمین هجرت (احساء) باشد.

۲- وضعیت جغرافیایی حبشه طوری بود که انتشار دعوت و گسترش سلطهٔ آن را بر جهان دچار مشکل می‌کرد.

۳- انتخاب جزیرهٔ عربی و مکه و مدینه برای نزول وحی و مرکز حرکت دین اتفاقی نبود؛ بلکه به خاطر برخورداری از ویژگیهای زیادی انتخاب شده بودند.[٤]

٤- محیط حبشه به مسلمانان اجازه نمی‌داد تا دینی که به آن گرویده‌اند، در کنار مسیحیت رشد کند و رومیها که بر مسیحیت در جهان فرمانروایی می‌کردند، چنین اجازه‌ای به حبشیها نمی‌دادند.[۱]

۱- *الطبقات*، ج ۸، ص ۳.

۲- *السیرة النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه*، د. مهدی رزق الله، ص ۷۰۶ – ۷۰۷.

۳- *الهجرة الاولی*، ص ۱۸۸.

۴- *الغرباء الاولون*، ص ۱۶۹، ۱۷۰.

۲۳- هجرت به حبشه در کاستن جایگاه قریشیان نزد سایر عربها اثر به سزایی داشت و موضع قریش در برابردعوت وحاملان محکوم می‌شد؛ چون محیط و جامعۀ آن عصرعرب به پناه دادن فرد بیگانه و ناآشنا و گرامیداشت پناهنده و همسایه افتخار می‌کرد و در این کار با یکدیگر رقابت می‌نمودند و از انجام ندادن این امور به خاطر ننگ و عار، دوری می‌جستند؛ در حالی که با هجرت مسلمانان به حبشه این نکته اثبات گردیدکه در این زمینه حبشیها از قریشیان سبقت گرفتند؛ چراکه آنان کسانی از اشراف مردم و از ضعیفان و از غربای قریش را پناه دادند که قریش آنها را طرد کرده و با آنها بدرفتاری نموده بودند.[۲]

۱- *اضواء علی الهجره*، ص ۱۵۶ تا ۱۶۱ -*الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۲۰.

۲- *الغرباء الاولون*، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

فصل سوم
سال اندوه و رنج و آزمون جانکاه طائف

۱- وفات ابوطالب

بعد از پایان محاصرۀ شعب ابی‌طالب در آخر سال دهم بعثت، ابوطالب درگذشت[۱].ابوطالب پیامبر خدا را حمایت می‌کرد و در صورت قصد سوء به ایشان خشمگین می‌شد[۲] و او را یاری می‌داد[۳].

۲- وفات خدیجه رضی الله عنها

ام‌المؤمنین خدیجه سه سال قبل از هجرت به مدینه در سال وفات ابوطالب، درگذشت[۴]. با وفات ابوطالب و خدیجه اندوه و غم رسول خدا به خاطر از دست دادن این دو که از پایه‌های دعوت و حرکت وی به شمار می‌رفتند، چندبرابر شد. ابوطالب پشتیبان خارجی بود که در برابر قوم از پیامبر اکرم ﷺ دفاع می‌کرد و خدیجه، پشتیبان داخلی ایشان بود که از دشواری بحرانها و رنجهایش می‌کاست. بنابراین، پس از مرگ ابوطالب کافران قریش، بر پیامبر اکرم ﷺ جرأت کردند و آزارهایی به او می‌رساندند که در دوران حیات ابوطالب خیال چنان کارهایی را نداشتند[۵]. بدین صورت مرحلۀ دشواری درزندگی پیامبر اکرم ﷺ آغاز گردید که در این مرحله به مشکلات و سختیها و آزمونها و رنجهای زیادی مواجه شد؛ چون در عرصۀ دعوت، تنها مانده بود و یاوری جز خدا نداشت؛ با وجود این به رساندن پیام پروردگارش به مردم همچنان ادامه داد و در این راستا رنجهایی را تحمل نمود که کوهها توان تحمل آن را ندارند و وقتی سختیها و آزمونها بر

۱- *فتح الباری*، ج ۷، ص ۱۹۴.

۲- همان، ص ۱۹۳.

۳- *صحیح مسلم*، ج ۱، ص ۱۹۵.

۴- همان، ص ۱۸۵.

۵- *محنة المسلمین فی العهد المکی*، ص ۳۴.

آن حضرت در شهر خودش که در آن رشد کرده بود و در میان قومش که همه او را می‌شناختند به اوج خود رسید، تصمیم گرفت تا به شهری دیگر و نزد قومی دیگر برود و دعوت خود را به آنها ارائه دهد به امید اینکه آنها آنچه را او از سوی خدا برایشان آورده بود، بپذیرند. برای این منظور راه طائف را که نزدیک‌ترین شهر به مکه بود، در پیش گرفت.[۱]

سفر رسول خدا به طائف

پیامبر خدا در امر دعوت، پیامبران قبل از خود را الگو قرار داده بود، به عنوان مثال حضرت نوح حدود نهصد و پنجاه سال از عمر خود را صرف دعوت قوم خود به سوی خدا نمود؛ چنانکه قرآن می‌گوید:

﴿ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا ﴾ (عنکبوت، ١٤)

در این سالهای طولانی او فقط دعوت می‌داد و آن را به شیوه‌های مختلف تکرار می‌نمود؛ چنانکه قرآن می‌گوید:

﴿ إِنَّآ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦٓ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١﴾ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّى لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ ﴿٣﴾ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ إِذَا جَآءَ لَا يُؤَخَّرُ ۖ لَوْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّى دَعَوْتُ قَوْمِى لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآءِىٓ إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾ وَإِنِّى كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوٓا۟ أَصَٰبِعَهُمْ فِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَٱسْتَغْشَوْا۟ ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا۟ وَٱسْتَكْبَرُوا۟ ٱسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾ ثُمَّ إِنِّى دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿٨﴾ ثُمَّ إِنِّىٓ أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾ فَقُلْتُ ٱسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّكُمْ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارًا ﴾ (نوح، ١ - ١٠)

۱- همان، ص ۳۶ تا ۶۵.

علی‌رغم گذشت این زمان طولانی، نوح از دعوت به سوی خدا بازنایستاد وازهمت او در رساندن رسالتش کاسته نشد و بینش و چاره‌اندیشی او در استفاده از اوقات و شیوه‌های گوناگون ضعیف نگردید؛ چنانکه آلوسی در تفسیر خود می‌گوید:

﴿ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي ﴾

«پروردگار، من قوم خود را به طاعت و ایمان فرا خواندم.»

﴿ لَيْلاً وَنَهَارًا ﴾

«شب و روز و بدون وقفه این کار را کردم.»

آنگاه رویگردانی و اصرار آنها را بر کفر بیان نموده و قبل از آن تکرار نموده است:

﴿ ثُمَّ إِنِّيَ أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴾

«آنها را بار بار به صورتهای مختلف و شیوه‌های گوناگون دعوت دادم.»

و این بیانگر تعمیم صورتهای دعوت است بعد از آنکه فراگیر بوده است.

و فرمودهٔ الهی:

﴿ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴾

«سپس آنها را آشکارا دعوت دادم.»

بیانگر این موضوع است که آشکارا دعوت دادن بر دعوت پنهانی و سری مقدم و برتری دارد و دعوت علنی شایسته‌تر است برای کسی که هدفش اجابت باشد و این بیشتر باعث اجابت می‌گردد؛ چون دقت وتوجه مدعو را همراه دارد.[۱]

پیامبر خدا نیز از شیوه‌های متنوع و گوناگونی در دعوت استفاده می‌کرد. او به صورت پنهانی و علنی و به صورت مسالمت‌آمیز و هم در ضمن جنگ دعوت می‌داد و به صورت جمعی و فردی و در سفر و اقامت ابلاغ رسالت می‌کرد. همچنین داستانهای گذشتگان را حکایت می‌کرد و مثالهایی بیان می‌نمود و از وسیله‌های روشنگری با کشیدن خط روی زمین و غیره استفاده می‌کرد و نیز تشویق می‌نمود و مژده می‌داد ضمن آنکه بیم می‌داد و می‌ترساند. به هر حال ایشان در هر لحظه و در هر حال و با شیوه‌های گوناگون، اهل مکه را دعوت داد[۲] و اینک به طائف می‌رود، سپس خود را به

۱- *تفسیر آلوسی*، ج ۱۰، ص ۸۹.

۲- *مقومات الدعوه و الداعیه*، بادحدح، ص ۱۲۳.

قبیله‌ها عرضه می‌دارد و بعد از آن، هجرت می‌نماید؛ زیرا شایسته نیست در مراحل دعوت تا خبری صورت گیرد و می‌بایست تا آخر عمر امر دعوت را ادامه بدهد.

آن حضرت برای ایجاد مرکز جدیدی برای دعوت، تلاش می‌نمود؛ او از قبیلۀ ثقیف کمک خواست، اما ثقیف نپذیرفت و بچه‌هایشان را فرستادند تا او را سنگ بزنند و در راه بازگشت از طائف با عداس که نصرانی بود ملاقات کرد و مسلمان شد. واقدی تاریخ سفر طائف را شوال سال دهم بعثت و بعد از مرگ ابوطالب و خدیجه بیان کرده و گفته است : مدت اقامت آن حضرت در طائف ده روز بوده است.[۱]

۱- دلایل انتخاب شهر طائف برای دعوت

طائف منطقه‌ای استراتژیک برای سران قریش به حساب می‌آمد. قریش در طائف اهدافی داشتند که به آن چشم طمع دوخته بودند و در گذشته تلاش زیادی برای تصرف طائف انجام داده بودند و برای این منظور به وادی وج یورش بردند؛ چون درختان و کشتزارهای فراوانی داشت تا اینکه ثقیف از قریش احساس ترس نمود و با آنها پیمان دوستی بست و قبیله بنی‌دوس را نیز در شمار آنها قرار داد[۲]. بسیاری از ثروتمندان مکه در طائف املاکی داشتند و فصل تابستان را در آنجا سپری می‌کردند؛ به ویژه قبیلۀ بنی‌هاشم و عبدشمس ارتباط دائمی و گسترده‌ای با طائف داشتند همان طور که بنی مخزوم منافع مالی مشترکی با ثقیف داشتند بنابراین، حرکت رسول خدا به طائف، حرکتی حساب شده بود؛ چون اگر او می‌توانست در طائف نفوذ نماید و قبیله‌ای او را یاری می‌داد، این امر علاوه بر آنکه قریش را به هراس می‌انداخت وامنیت و منافع اقتصادی آنها را به صورت مستقیم تهدید می‌کرد؛ به محاصره وتحریم وانزوای قریش از بیرون می‌انجامید و این حرکت سیاسی و دعوتی پیامبر اکرم ﷺ بیانگر این مطلب است که ایشان برای تأسیس دولتی مسلمان یا نیروئی که خود را وارد میدان نبرد نماید، از اسباب و و سایل استفاده می‌کرد؛ چون وجود دولت و نیرویی توانمند از وسایل مهم در رساندن دعوت خدا به مردم است. پیامبر اکرم ﷺ با رسیدن به طائف، مستقیماً به مرکز قدرت و تصمیم‌گیری سیاسی رفت.[۳]

۱- *طبقات ابن سعد*، ج ۱، ص ۲۲۱ به نقل از *السیرة النبویة الصحیحیه*، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲- *شرح عسقلانی بر صحیح بخاری*، کتاب الکفاله، ج ۴، ص ۳۷۳.

۳- *اصول الفکر السیاسی*، ص ۱۷۴.

۲- رهبری و نیروی تصمیم‌گیری طائف

بنی‌مالک و هم‌پیمانانشان بر طائف مسلط بودند و رهبری آن را برعهده داشتند و ریاست امور مذهبی نیز در دست این دوگروه بود؛ علاوه بر آن رهبری سیاسی و ارتباطات فراشهری و اقتصادی را نیز در دست داشتند، اما با وجود این آنها در وضعیتی نبودند که بتوانند از طائف که سرسبزترین سرزمین عربها بود و بیش از جاهای دیگر، جلب توجه می‌کرد و چشم طمع به آن دوخته می‌شد دفاع نمایند بنابراین، بنی‌مالک و هم پیمانانشان از طرف قبیله هوازن و قریش و بنی‌عامر در هراس بودند و اینها قبایل قدرتمندی بودند که توانایی غارت و به یغما بردن اموال و املاک را داشتند. بنابراین، رهبران طائف، سیاست صلح و رفتار و مسالمت‌آمیز و حفظ استقرار و ثبات سیاسی را از طریق قراردادها و پیمانها در پیش گرفته بودند و این همان راهی بود که قریش به عنوان راهبردی سیاسی برای خود برگزیده بود؛ پس بنی‌مالک هم برای درامان بودن از شر هوازن و هم برای تحکیم روابط خود با آنان و از طرفی با قریشیها رابطه داشت و پیمان می‌بست تا از سوی آنها درامان باشند.[1]

رسول خدا با سفر به طائف از این روابط و پیمانها بی‌خبر نبود و می‌دانست که در طائف، قدرت و نیرویی منسجم و متحد وجود ندارد و قدرت براساس قراردادی داخلی بین دو قبیله تقسیم شده است و هر یک از آنها به قبیله‌ای قوی‌تر در بیرون طائف وابسته هستند؛ پس اگر پیامبر اکرم ﷺ می‌توانست حمایت یکی از این دو قبیلهٔ صاحب قدرت در طائف را به دست می‌آورد، چنین امری در میزان نیروهای سیاسی اثر بزرگی داشت و اگر می‌توانست حمایت همپیمانان قریش را کسب می‌نمود، به راستی برنامه و تعالیم او به کمال خود می‌رسید و نتیجه می‌داد و این امر ناممکن نبود؛ چراکه رسول خدا می‌دانست که بیشتر دوستی این اردوگاه با قریش براساس ترس از آنها است و باور مذهبی و دینی نقش کمتری در این پیمانها دارد و پیامبر اکرم ﷺ با این برآورد و ارزیابی از اوضاع سیاسی طائف وقتی وارد طائف شد، در آغاز نزد فرزندان عمرو بن عمیر که برقرارکنندگان رابطه و پیمان با قریش بودند رفت و نزد بنی‌مالک که با قبیلهٔ هوازن پیمان دوستی داشتند نرفت[2]. ابن هشام در سیره خود می‌گوید : «وقتی پیامبر اکرم ﷺ به طائف رسید نزد افرادی از قبیلهٔ ثقیف رفت که در آن روز سران و اشراف آن قبیله به

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۷۵.

شمار می‌رفتند و آنها سه برادر به نامهای عبدیالیل بن عمرو، مسعود بن عمرو و حبیب بن عمرو بودند. زن یکی از آنان قریشی و از قبیلهٔ بنو جمح بود[۱]. آن حضرت با آنها دیدار کرد، اما فرزندان عمرو بسیار ترسو بودند و خیلی احتیاط می‌کردند، از این رو دعوت پیامبر اکرم ﷺ را نپذیرفتند؛ بلکه نهایت بی‌خردی و گستاخی و بی‌ادب را با او روا داشتند.

پیامبر خدا در حالی که از آنها ناامید شده بود برخاست و به آنان گفت: وقتی چنین کردید، ماجرای سفر مرا پنهان دارید[۲]؛ چراکه پیامبر اکرم ﷺ بر این عقیده بود که اطلاع قریش از این موضوع، موجبات تحریک آنان را فراهم می‌آورد. از این رو می‌خواست این ارتباطات پنهانی انجام شود و تحرکات او برای قریش آشکار نگردد[۳] و پیامبر اکرمﷺ بنا به دلایل ذیل سعی می‌نمود تا جوانب پرهیز و احتیاط را رعایت نماید:

الف – از مکه پیاده بیرون رفت تا قریش گمان نبرد که او می‌خواهد به جایی دور برود؛ چون اگر او با سواری حرکت می‌کرد، شبهات و تردیدهایی را برمی‌انگیخت و قریش براساس این حدس که قصد مسافرت به خارج از مکه را دارد، از مسافرت او ممانعت به عمل می‌آوردند.

ب – پیامبر اکرم ﷺ زید را به عنوان رفیق سفر خود انتخاب کرد؛ زیرا زید پسرخواندهٔ پیامبر بود و اگر کسی او را می‌دید، شک و تردیدی به خود راه نمی‌داد؛ چون زید با پیامبر اکرم ﷺ روابط محکم و بسیار نزدیکی داشت و از طرفی پیامبر اکرمﷺ زید را کاملاً می‌شناخت و اخلاص و امانتداری و صداقت او را خوب می‌دانست و زید مورد اطمینان بود و رازی را افشا نمی‌نمود و پیامبر اکرم ﷺ در همراهی به او اعتماد نمود و او نیز جوانمردی و رفاقت خویش را چه قبل از اینکه مورد اصابت قرار گیرد و یا زخمی گردد و یا بعد از آن به اثبات رساند؛ چراکه خود را سپر بلای آن حضرت کرده بود.

ج – پیامبر اکرم ﷺ برخورد و رفتار زشت و همراه با تمسخر و استهزاء رهبران طائف را تحمل نمود و خشمگین نشد؛ بلکه از آنها خواست تا ماجرای سفر او را پنهان دارند و این اقدامی محتاطانه بود؛ چون اگر قریش از این ارتباط آگاه می‌گردیدند، نه تنها

۱– *سیره ابن هشام*، ج ۲، ص ۷۸.

۲– همان.

۳– *اصول الفکر السیاسی فی القرآن المکی*.

او را به باد مسخره می‌گرفتند؛ بلکه ممکن بود به شکنجه و جفای خود شدت بدهند و بکوشند تا حرکت او را در مکه و خارج از آن کنترل نمایند.[۱]

۳- تضرع و دعا

از آنجا که بنو عمرو انسانهای پست و فرومایه‌ای بودند، خبر مسافرت پیامبر اکرم ﷺ به طائف را پنهان نکردند؛ بلکه بی‌خردان و بردگان خود را واداشتند که او را ناسزا گویند و چنان سنگ زدند که پاهایش خونین و کفشهایش آغشته به خون گردید و خون پاکش در سرزمین طائف به زمین ریخت و آنها همچنان به ناسزا گفتن و سنگ زدن ادامه دادند تا اینکه آنها را مجبور کردند تا به دیوار باغ عتبه و شیبه فرزندان ربیعه پناه ببرند.

عتبه و شیبه آن جا بودند، اما پیامبر اکرم ﷺ نپسندیدند که نزد آنها بنشیند بنابراین، همراه زید به سایه درخت انگوری رفتند و آن جا نشستند و آن دسته از سبکسران و بی‌خردان و اراذل و اوباش ثقیف از تعقیب دست برداشتند. پیامبر و زید زیر سایه درخت نشستند تا استراحت نمایند. با وجود اینکه پسران ربیعه برخورد سبکسران اهل طائف را با پیامبر اکرم ﷺ، دیدند، اما هیچ عکس العمل و اقدامی انجام ندادند و پیامبر اکرمﷺ با حالتی خسته و اندوهگین و سرشار از حزن و اندوه به پروردگار متوجه شد و از او چنین خواست:

پروردگارا! از ناتوانی خود و از کمی چاره در کار خویش و از خفت وخواری ام در نزد مردمان به تو شکایت می‌کنم. ای مهربان‌ترین مهربانان! تو پروردگار مستضعفان و پروردگار منی. مرا به چه کسی وا می‌گذاری؟ به بیگانه‌ای که بر من پرخاش نماید یا به دشمنی که زمام امور مرا به او سپرده‌ای؟ اگر تو بر من خشم نگیری من هیچ باکی ندارم، اما آسایش و آرامشی که برایم عنایت فرمایی، برای من گواراتر و سازگارتر است. به نور جمال تو که تاریکیها بدان روشن شده و کار دنیا و آخرت با آن سامان یافته است، به تو پناه می‌برم از اینکه خشم تو بر من فرود بیاید یا ناخشنودی تو شامل حال من گردد و هر چه خواهی مرا عتاب کن تا سرانجام از من خشنود گردی. هیچ کس را جز تو توان و نیرویی نیست مگر از جانب تو.»[۲]

۱- *السیرة النبویه جوانب الحیطه والحذر*، ص ۱۰۹ – ۱۱۰.

۲- دکتر ضیاء العمری این حدیث را در کتاب *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۱۸۶ ضعیف می‌داند و ابراهیم العلی آن را صحیح می‌داند و بیان نموده است که حدیث شاهدی دارد که آن را تقویت می‌نماید بنابراین، آن را

براساس مناجات پیامبر اکرم ﷺ با خداوند به عمـق عقیـدۀ توحیـدی رسـول خـدا و میزان پاکباختگی او برای خدا، متوجه می‌شویم؛ چراکه او به سبب ایـن انـدوه فراگیـر و پی‌درپی احساس ننمود که اذیت و آزار را از خود دور نماید و یا برای خود زندگی آرام همراه با ناز و نعمت بخواهد؛ بلکه همۀ این شکنجه‌ها چـون در راه خـدا بـود، بـرای او شیرین بود اما او از خشم پروردگـارش مـی‌هراسـید کـه مبـادا او در کـاری از کارهـای دعوت، ناآگاهانه کوتاهی کرده باشد و آن گاه در معرض خشـم و نارضـایتی پروردگـار قرار گیرد؛ چراکه رضایت و خشنودی خداوند بالاترین هدف وی بود و از آنجا که ایـن هدف، هدفی مهم و اساسی بود، عقیده‌اش بر آن بود که همۀ خواسته‌هـا مـی‌بایسـت در جهت تحقق آن مسخر گردند بنابراین، هر مصیبت و بلایـی کـه نتیجـۀ آن رضـامندی و خشنودی پروردگار را در پی داشته باشد، نعمت و رفـاهی بـزرگ محسـوب مـی‌گـردد؛ سپس آن حضرت دعایش را با این کلمه به پایان رساند: «**ولاحول ولاقوة الا بـالله**» پـس مؤمن بدون اذن و اراده و یاری خداوند توانایی متحول شدن از حالت سختی به حالـت آسایش را ندارد و نمی‌تواند وضعیت ترس را بـه وضـعیت امنیـت مبـدل نمایـد و نیـز توانایی رویارویی با سختیها و تحمل ناپسندیها را ندارد.[1]

بی‌گمان دعا از بزرگ‌ترین عبادتهاست و در زمینه حمایت انسان و محقق نمودن امنیت او، سلاحی کارساز است؛ زیرا انسان هر چند هوشیار و خردمند باشد، همواره در معرض لغزشها و شکست قرار دارد و چه بسا انسان مسلمان در موقعیتها و مواضعی گرفتار می‌شود که کاملاً از تدبیر و اندیشیدن باز می‌ماند و برای اینکه راه‌حلی بیابد، جز اینکه با دعا به خدا پناه ببرد، چاره‌ای ندارد.

پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه اهل طائف او را مورد اذیت و آزار و مسخره قرار دادند و او را از شهر خود بیرون نمودند و حیران وافسرده شده بود، با دعا به خدا پناه برد و بعد از اتمام دعایش از سوی پروردگار جهانیان پیام اجابت توسط جبریل و فرشتۀ کوهها نازل گردید.[2]

صحیح دانسته و در کتاب *صحیح السیرة النبویه*، ص ١٣٦ آن را ذکر نموده است و دکتر عبدالرحمان استاد حدیث و علوم حدیث دانشگاه ازهر می‌گوید : حدیث با هر دو طریق قوی و مورد قبول است و طرق آن را در کتاب *الهجرة النبویة المبارکه*، ص ٣٨ تخریج کرده است.

١- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ٣، ص ٢٠.

٢- *السیرة النبویه جوانب الحیطه و الحذر*، ص ١١٢ – ١١٣.

٤- مهربانی و شفقت پیامبر اکرم ﷺ نسبت به امت

مهربانی و شفقت بزرگ او که در مواقع دشوار که رنج به آخرین حد خود می‌رسد و برانسان فشار می‌آورد تا سختی و سنگدلی بنماید و بر سینه و دل فشار می‌آورد تا عقده خالی کند، نمایان می‌شد.[1]

از عایشه(رض) روایت است که از پیامبر اکرم ﷺ پرسید : آیا روزی بر تو آمده است که از اُحد سخت‌تر باشد؟ فرمود: از قوم تو آزارهایی دیده‌ام و سخت‌ترین آنها روز عقبه بود؛ آن گاه که خود را بر عبد یا لیل بن عبد کلال عرضه داشتم و او بدانچه از او می‌خواستم پاسخ مثبت نداد؛ پس من در حالی که اندوهگین بودم راه خویش را در پیش گرفتم و همچنان اندوهناک بودم تا به قرن الثعالب رسیدم. پس سر خویش را بلند کردم و ناگهان در آسمان ابری دیدم که بر سرم سایه افکنده است، به آن نیک نگریستم، دیدم جبرئیل است. مرا ندا داد و گفت: خداوند پاسخ قومت را با تو شنید و اینک خداوند فرشتهٔ کوهها را نزد تو فرستاده است تا او را به آنچه می‌خواهی فرمان دهی. در این هنگام فرشتهٔ کوهها مرا ندا داد و بر من سلام کرد و گفت : اگر می‌خواهی، دو کوه اطراف مکه را بر سرشان فرو آورم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من امید آن دارم که خداوند از نسل این مردم کسانی را به وجود بیاورد که تنها خدا را بپرستند و با او چیزی را شریک نسازند.[2]

پیامبر خدا در جنگ احد از نظر جسمی آسیب بیشتری دیده بود، اما از نظر روانی آسیب و رنجی که در روز طائف دیده بود، بیشتر و سخت‌تر بود به گونه‌ای که بر اثر آن از طائف تا قرن الثعالب این موضوع ذهنش را مشغول کرده بود.

٥- شیوه‌های تغییر

پیشنهاد فرشتهٔ کوهها این بود که دو کوه اطراف طائف را بر سرشان فرود آورد تا به کلی مانند قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط، نابود گردند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید :

﴿ فَكُلاًّ أَخَذْنَا بِذَنۢبِهِۦ ۖ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ ٱلصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ

١- *مقومات الداعیه الناجح*، ص ٧۶.

٢- *صحیح بخاری*، شماره ٣٢٣١.

أَغۡرَقۡنَاۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظۡلِمَهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ﴾ (عنکبوت، ۴۰)

«ما هر یک از آنها را به گناهشان مواخذه کردیم؛ پس بر برخی از آنان طوفان سنگ‌ریزه فرستادیم و بعضی از آنها را صدای (هولناک) فرا گرفت و برخی از ایشان را به زمین فرو بردیم و برخی دیگر را در دریا غرق ساختیم. خدا هرگز به آنها ستم نکرد؛ بلکه خودشان به خویشتن ظلم نمودند.»

در اینجا پیشنهادی دیگر هم ارائه شد و آن عبارت بود از ادامۀ هجرت و دور شدن از مکه و طائف که اهالی آنها کافر بودند؛ زیرا مردم مکه او را بیرون کرده بودند و اهل طائف او را خوار کردند. این پیشنهاد از طرف زید بن حارثه به پیامبر ارائه شد. ابن قیم می‌گوید : «پیامبر خدا بعد از آنکه در طائف یاور و مددرسانی نیافت، به همراه غلامش، زیدبن‌حارثه، با حالتی اندوهگین در حالی که دعای مشهور طائف را می‌نمود، به سوی مکه بازگشت. پروردگارش، فرشتۀ کوهها را نزد او فرستاد که اگر می‌خواهد کوههای اطراف طائف را بر سر اهل طائف فرود آورد، اما پیامبر اکرم ﷺ فرمود: در مورد آنها تحمل می‌کنم شاید خداوند از نسل آنها کسانی را به وجود بیاورد که فقط خدا را بپرستند و چیزی را شریک او نسازند. پیامبر اکرم ﷺ چند روزی در نخله اقامت گزید، زید به او گفت: چگونه بر آنها وارد می‌شوی و حال آنکه آنها (قریش) تو را بیرون کرده‌اند و بیرون رفتی تا کمک بجویی، ولی کمک کرده نشدی (در طائف). فرمود: ای زید، خداوند برای آنچه می‌بینی راهی خواهد گشود و خداوند دینش را یاری خواهد کرد و پیامبرش را پیروز خواهد گرداند... .»[۱]

آن حضرت پیشنهاد جبرئیل و فرشته کوهها مبنی بر نابودی مردم طائف را نپذیرفت و از اندیشۀ گوشه‌گیری یا هجرت مستمر امتناع ورزید و با نور ایمان به آینده نگریست و تصمیم گرفت تا بار دیگر به مکه که اهالی آن کافر بودند، وارد شود تا جهاد مبارک و فرخنده‌اش را ادامه دهد و از تمام توانایی‌اش برای دعوت به سوی توحید و یگانه‌پرستی استفاده نماید. پیامبر اکرم ﷺ با پیشنهاد دو روش فوق مجذوب و شیفته و حیران نگردید؛ بلکه او شیوۀ جایگزینی که بر آن مصمم بود را در پیش گرفت و آن شیوه‌ای بود که براساس وارد شدن به مکه که اهالی آن کافر بودند، استوار بود و در این

۱- *زادالمعاد*، ج ۲، ص ۴۶.

شیوه دور شدن و عقب‌نشینی از مکه مدنظر نبود و براساس این راهبرد باید در سرزمینی که کافران در آن هستند وجود خود را حفظ کرد واز مراکز و روابط آن بهره‌برداری نمود و اهداف و نقشه‌های آن را خنثی کرد تا جامعه مؤمنانی که از درون این جامعه متولد خواهد شد با این امور پرورش یابند؛ یعنی، پیامبر می‌خواست از صلب کافران، نسلهایی از مسلمانانی که در راه خدا می‌جنگند، متولد گردد؛ پس در اینجا به صورت روشن نگاه پیامبر اکرم ﷺ به آینده دوخته شده بود و نگاه به آینده به معنی عقب‌نشینی و نپرداختن به حال نبود.[۱]

پیامبر خدا ﷺ تصمیم گرفت برای بار دوم وارد مکه شود، اما وارد شدن به مکه در این مرحله کاری ساده و بی‌خطر نبود؛ چراکه بیرون راندن پیامبر اکرم ﷺ از طائف از نظر مردم مکه شکست بزرگی برای مسلمانان به شمار می‌آمد و آنها بیشتر بر آزار مسلمانان جرأت یافتند تصمیم گرفتند به سبکسری و حماقت خود بیفزایند بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ در این فکر افتاد که این بار مکه را به جای اینکه از بیرون تحت محاصره قرار دهد، از داخل با یک قیام و شورش مواجه نماید و از میان تیره‌های قریش با افرادی پیمان ببندد تا به وسیلهٔ آنان به دعوت و تبلیغ اسلام بپردازد.[۲]

ابن قیم در کتاب **زادالمعاد** می‌گوید: «سپس رسول خدا وقتی از طائف برگشت و اهل طائف به وی پاسخ مثبت ندادند، به حراء رفت و کسی را نزد اخنس بن شریق فرستاد تا او را امان دهد. اخنس گفت: من هم‌پیمان هستم و هم‌پیمان کسی دیگر را نمی‌تواند پناه بدهد؛ پس کسی را نزد سهیل بن عمرو فرستاد. سهیل به او گفت : بنی‌عامر دشمنان و مخالفان بنوکعب را پناه نمی‌دهند؛ سپس مردی از خزاعه را نزد مطعم بن عدی سردار قبیلهٔ بنی نوفل فرستاد و گفت به او بگو آیا می‌توانم در پناه تو وارد مکه شوم؟ مطعم گفت : بله و فرزندان قومش را فرا خواند و گفت سلاح برگیرید و در چهار گوشهٔ کعبه کمین بگیرید؛ زیرا من محمد را پناه داده‌ام. پیامبر اکرم ﷺ همراه زید بن حارثه وارد مکه شد تا اینکه به مسجدالحرام رسید. مطعم بر شتر خود ایستاد و ندا در داد: «ای گروه قریش! من محمد را پناه داده‌ام؛ پس کسی او را تحقیر نکند. پیامبر اکرم ﷺ به حجر الاسود آمد و آن را استلام کرد ودو رکعت نماز خواند و به خانه‌اش

۱- *اصول الفکر السیاسی فی القرآن المکی*، ص ۱۷۶.

۲- همان، ص ۱۷۷ – ۱۷۸.

برگشت و مطعم بن عدی به اتفاق فرزندانش با اسلحه از آن حضرت مراقبت می‌کردند تا به خانهٔ خویش درآمدند.»[1]

پیامبر اکرم ﷺ با توجه به آشنایی با آداب و رسوم و سنتهای قوم و قبیلهٔ خود از افرادی همچون اخنس و سهیل امان خواست و این امر دلالت بر این موضوع می‌نماید که آنان او را امان خواهند داد.[2]

پیامبر اکرم ﷺ بنا به در پیش گرفتن برنامهٔ جدید و تغییر اوضاع به جای اینکه شکست خورده و پنهانی وارد مکه شود در حالی وارد مکه شد که سرداری از سرداران قریش در ملأ عام از او پاسداری می‌کرد؛ چرا که پیامبر خدا مردی از خزاعه را به عنوان فرستاده خود انتخاب نمود و این دو انتخاب بیانگر مهارت سیاسی حیرت‌انگیز و آگاهی تاریخی و دیپلماسی عمیقی هستند؛ چون نوفل، پدر بزرگ قبیلهٔ بنی نوفل که رهبری آن را مطعم بن عدی به عهده داشت با عبدالمطلب پدر بزرگ پیامبر اکرم ﷺ درگیر جنگ بود. او به زمینهایی متعلق به عبدالمطلب حمله برد و آن را به زور تصاحب کرد. عبدالمطلب ناراحت شد و از قومش خواست تا به یاری او برخیزند، اما هیچ کس برنخاست بنابراین، او به بستگان مادری‌اش یعنی بنی نجار از قبیله خزرج قصیده‌ای سرود و نزد آنان فرستاد و در این قصیده از آنها خواست تا او را یاری نمایند. گفته‌اند جمع زیادی از آنها به کمک عبدالمطلب آمدند و شترهایشان را در اطراف کعبه خواباندند و تیرکمانها را به دوش گرفتند و سپرها را به خود آویختند. وقتی نوفل آنها را دید گفت : اینها برای برپا کردن شر به اینجا آمده‌اند. پس با او سخن گفتند و نوفل از آنها ترسید و داراییهای عبدالمطلب را به او بازگرداند. وقتی بنی‌خزرج، عبدالمطلب را یاری کردند، خزاعه در حالی که تدارکات جنگ را دیده بودند، گفتند: به خدا سوگند که در این وادی کسی را خوش چهره‌تر و زیباتر و شکیباتر از این انسان (عبدالمطلب) ندیده‌ایم. بستگان مادری‌اش از قبیلهٔ خزرج او را یاری کردند و همان گونه که آنها با او نسبت دارند ما هم با او خویشاوند هستیم؛ زیرا پدربزرگش، عبدمناف، پسر یکی از دختران حلیل بن حبشیه سردار خزاعه بوده است و اگر ما کوششی برای او مبذول می‌داشتیم و او را یاری می‌نمودیم و با او هم‌پیمان می‌شدیم، به نفع ما بود. بنابراین، سران خزاعه نزد عبدالمطلب آمدند و گفتند: ای اباالحارث! رابطهٔ خویشاوندی تو با ما

۱- *زادالمعاد*، ج۲، ص ۴۷.

۲- *محمد رسول الله*، صادق عرجون، ج ۲، ص ۳۲۴.

به همان نسبتی است که با بنی نجار داری. ما اکنون همسایهٔ تو هستیم و روزگار، کینه‌هایی را که در دل برخی از ما بوده است از میان برداشته است؛ پس بیا با هم، پیمان ببندیم. عبدالمطلب این را پسندید و پذیرفت و شتابان از آن استقبال کرد و دراین پیمان هیچ کس از بنی نوفل وعبدشمس حضور نداشتند.[1]

مطالب فوق به ریشه‌های تاریخی کشمکش میان خزاعه و قریش اشاره می‌نماید. نفرت خزاعه از قریش به دوران قصی‌بن کلاب برمی‌گشت؛ چراکه او با برقراری اتحاد بین قریش موجب گردید تا خزاعه را که در آن روز ریاست کعبه و سرداری عربها را به عهده داشت، از بیت الله بیرون کند و مکه را در میان قریش تقسیم نماید تا محل اقامت آنها باشد بنابراین، همواره خزاعه از قریش نفرت داشتند و کشمکش میان قریش و عبدالمطلب موجب گردید تا خزاعه با عبدالمطلب پیمان ببندد تا بر اندوه و رنج قریش بیفزاید و بنی‌نوفل و بنو عبد شمس در این پیمان داخل نشدند؛ چون این پیمان برخلاف آنان بود.

لذا هنگامی که پیامبر خدا مردی را نزد سردار قبیلهٔ بنی‌نوفل فرستاد، این امر اشاره روشنی به وقایع تاریخی بود که بیان نمودیم و از طرفی یادآور پیمان قدیم بین عبدالمطلب و خزاعه بر ضد بنی‌نوفل و عبدشمس بود تا از این فهمیده شود که پیامبر در مکه منزوی و تنها نمی‌ماند و او ممکن است به کاری دست بزند که پدر بزرگش عبدالمطلب کرده است و خزاعه با او پیمان ببندد یا از خزرج کمک بگیرد؛ پس در واقع این گونه نبود که پیامبر اکرم ﷺ نزد مطعم‌بن عدی، سردار بنی‌نوفل، التماس و خواهش کند تا او را پناه دهد؛ بلکه بیشتر او را تهدید می‌کرد و دل‌واپسیها و نگرانیهای او را تحریک می‌کرد و حمایت مطعم‌بن عدی از پیامبر اکرم ﷺ در مقابل قریش فقط یک بزرگواری و مروت نبود؛ بلکه بیشتر مصلحت و حمایت وضعیت خود قریش مدنظر بود و سکوت قریش در حالی که می‌دیدند محمد در پناه بنی‌نوفل وارد می‌شود و آنها او را با سلاح پاسداری و حمایت می‌کنند به خاطر ترس از سلاحهای بنی‌نوفل نبود؛ بلکه در حقیقت آنها از سلاح خزاعه و کمان خزرج بیم داشتند.[2]

۱- *انساب الاشراف*، بلاذری، ج ۱، ص ۷۱، تحقیق محمد حمیدالله، دارالمعارف، مصر، بی‌تا.

۲- *اصول الفکر السیاسی فی القرآن المکی*، ص ۱۸۰.

و نیز نباید فراموش کرد که مطعم از جمله افرادی بود که به لغو صحیفه ستمکارانه اقدام کرد و او فردی بود که پس از آنکه ابوطالب او را مورد سرزنش قرار داد،موضع بسیار خوبی اتخاذ کرد؛ چنانکه ابوطالب خطاب به او گفته بود:

أمطعم لم اخذ لک فی یوم نجده ولامعظم عندالامور الجلائل

«ای مطعم مگر نه اینکه من در روزهای سخت و در امور بزرگ تو را تنها نگذاشتم.»

جزی الله عنا عبدشمس و نوفلاً عقوبه شرعا عاجلا غیرآجل[۱]

«از طرف ما خدا به عبدشمس و نوفل، به همین زودی پاداش بد بدهد.»

پیامبر خدا کار مطعم را به خاطر داشت و خطری که او فرزندان و قومش را به خاطر پیامبر در معرض آن قرار داده بود درک می‌کرد بنابراین، روزی که در جنگ بدر هفتاد نفر اسیرکرد فرمود : اگر مطعم بن عدی زنده می‌بود، سپس در مورد اینها با من سخن می‌گفت، آنها را آزاد می‌کردم[۲]؛ چون پیامبران انسانهای ناسپاسی نیستند.

همچنین حسان بن ثابت، شاعر پیامبر، موضع مطعم را می‌ستود و در مدح او اشعار می‌سرود.

پیامبر اکرم ﷺ موضع حسان بن ثابت را نسبت به ستایش مطعم بن عدی تأیید می‌کرد و اظهار آمادگی پیامبر اکرم ﷺ مبنی بر اینکه اگر مطعم زنده بود، در مورد آزادی اسیران با او سخن می‌گفت و او آنها را آزاد می‌نمود، دلیل روشنی است بر اینکه اعتراف به فضل و خوبی اهل فضل و ستایش آنها در مقابل کار نیک آنان، گرچه مسلمان نباشند از رهنمودهای شریعت اسلام است.[۳]

پیامبر خدا عرفها و سنت‌های موجود در جامعه‌اش را در راستای مصلحت اسلام به کار می‌گرفت، پس او به ساختار اجتماعی موجود به عنوان حقیقت و واقعیتی تاریخی می‌نگریست و به انسان کافر چنان نگاهی داشت که از دیدگاه او یک فرد از افراد نبود؛ بلکه به او به عنوان فردی در شبکه‌ای اجتماعی به هم پیوسته با انگیزه‌های مختلف می‌نگریست و اینکه انسان دارای فرصت و امکاناتی هست که می‌تواند درخود تحول ایجاد کند و اراده خود را به نیروی اجتماعی مؤثری تبدیل نماید و در تصمیم‌گیری و نقض آن طبق ارزشهایی که انتخاب می‌کند، سهم و جایگاه به سزایی دارد بنابراین،

۱- *التحالف السیاسی فی الاسلام*، ص ۳۶.

۲- *البخاری*، کتاب ۶۴، باب شهود الملائکه، ج ۳، ص ۱۱۰.

۳- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۳، ص ۳۲.

مطعم بن عدی یک فرد نبود؛ بلکه او یک جامعه بود و این جامعه با تولد مطعم به وجود نیامده بود؛ بلکه وجود آن به تاریخی قدیمی و کهن برمی‌گردد که در این جامعه ارزشهای توحیدی به کشمکش با ارزشهای شرک‌آمیز پرداختند و اگر اکنون تمام افراد یک جامعه کافر هستند به معنی این نیست که استفاده از آنان و آماده کردن آنان برای بازگشت به ایمان و توحید امکان ندارد.[۱]

٦- داستان عداس نصرانی و اسلام آوردن جنها

سفر پیامبر اکرم ﷺ، پیروزیها و موفقیتهای مهمی در زمینهٔ دعوت به بار آورد. عداس، غلام نصرانی، از دعوت آن حضرت متأثر شد و اسلام آورد. همان طور که این پیام آسمانی به گوش هفت تن از جنیان رسید و مسلمان شدند؛ سپس برای بیم دادن قومشان رهسپار دیار خویش گردیدند.

الف – داستان عداس

بعد از آزار و اذیت پیامبر اکرم ﷺ توسط مردم طائف و اینکه مجبور گردید تا به باغ عتبه و شیبه پسران ربیعه پناه ببرد آنها نیز از وضعیتی که برای پیامبر اکرم ﷺ به وجود آمده بود، تحت تأثیر قرار گرفتند بنابراین غلام خود را به نام عداس که نصرانی بود، صدا زدند و گفتند: قدری انگور بچین و به آن مرد بده. عداس چنین کرد و انگور را آورد و جلوی پیامبر اکرم ﷺ گذاشت و گفت بخور. وقتی پیامبر اکرم ﷺ دستش را به سوی ظرف دراز نمود گفت: بسم الله و آن گاه انگور را خورد. عداس به چهرهٔ او نگاه کرد وگفت: به خدا سوگند که مردم این سرزمین این سخن را نمی‌گویند. پیامبر اکرمﷺ فرمود: تو اهل کدام سرزمینی ای عداس؟ آئین و دینت چیست؟ گفت مسیحی و اهل نینوا هستم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از سرزمین مرد صالح یونس بن متی هستی. عداس گفت: از کجا می‌دانی یونس بن متی کیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «او برادر من و پیامبر بود و من نیز پیامبرم.»

در این هنگام عداس خود را روی دست و پای پیامبر اکرم ﷺ انداخت و شروع به بوسیدن سر و دست و پاهای او نمود. با دیدن این حالت یکی از فرزندان ربیعه به برادرش گفت: او غلام تورا تباه کرد و هنگامی که عداس نزد آنها برگشت و به او گفتند: وای بر تو ای عداس! تو چرا سر و دست و پای این مرد را بوسیدی؟ عداس

۱- *اصول الفکر السیاسی*، ص ۱۸۱.

گفت: سرورم؛ روی زمین هیچ چیزی بهتر از او نیست. او مرا به چیزی خبر داد که جز پیامبران کسی آن را نمی‌داند. آنها به عداس گفتند: وای بر تو ای عداس! مبادا او تو را از دینت برگرداند؛ زیرا دین تو از دین او بهتر است.[۱]

بسم الله گفتن پیامبر قبل از خوردن، اجرای یکی از سنتهای ظاهری اسلام بود و به برکت همین سنت آن مرد مسیحی به اسلام جذب شد؛ چون وقتی پیامبر قبل از خوردن، نام خدا را به زبان برد، وجود آن مرد مسیحی تکان خورد و احساسات او برانگیخته شد و این شگفتی خود را ابراز داشت و این موضوع بیانگر این موضوع بود که مردم این سرزمین چنین سخنی بر زبان نمی‌آوردند.

بسم الله گفتن قبل از غذا خوردن مانند سایر سنتهای ظاهری یکی از اسباب جدا کردن مسلمان از بت‌پرستهایی است که اطراف او قرار دارند و این فرق و تفاوت نظر کافران را جلب می‌نماید و آنها را وادار می‌نماید تا از علت آن بپرسند، سپس این پرسش آنها را به فهمیدن دین اسلام و جذب شدن به آن پیش می‌برد.[۲]

عداس یقین زیادی به نبوت پیامبر داشت و موضع او در برابر اربابانش، عتبه و شیبه بن ربیعه، وقتی از او خواستند که در جنگ بدر شرکت نماید، بیانگر رسوخ ایمان و یقین اوست. او گفت: می‌خواهید با همان مردی بجنگید که به باغ شما پناه آورده بود و من او را دیدم؟ به خدا سوگند کوهها در برابر او استقامت نخواهند کرد، اربابش گفت: وای بر تو ای عداس او با زبانش تو را جادو کرد.[۳]

این گفته عداس که به خدا سوگند روی زمین هیچ کس از این مرد بهتر نیست، همدردی بزرگی با پیامبر است و اگر قومش او را آزار و اذیت کرده‌اند این مردی از عراق و نینواست که به دست و پایش می‌افتد و دست و پایش را می‌بوسد و به پیامبری او گواهی می‌دهد و این تقدیر الهی است که مردی از نینوا به خدا و پیامبرش ایمان بیاورد، اما نزدیک‌ترین افراد آن پیامبر از ایمان آوردن امتناع می‌ورزند و جلوگیری می‌کنند.[۴]

۱- *صحیح السیرة النبویه*، ص ۱۳۶ – ۱۳۷.
۲- *التاریخ الاسلامی*، ج ۳، ص ۲۲.
۳- *سبل الهدی و الرشاد*، ج ۲، ص ۵۷۸.
۴- *التربیة القیادیه*، ج ۲، ص ۵۷۸.

ب – اسلام آوردن جنها

وقتی پیامبر خدا از مسلمان شدن ثقیف ناامید شد و از طائف برگشت، در مکانی به نام نخله، نیمه شب برای نماز ایستاد. گروهی از جنها که از آنجا می‌گذشتند و تعدادشان هفت نفر و اهل نصیبین بودند، به تلاوت آن حضرت گوش فرا دادند و چون پیامبر نماز را تمام کرد جنها نزد قومشان رفتند و به انذار آنها پرداختند، آنها ایمان آورده بودند و به آنچه شنیدند، اجابت نمودند؛ پس خداوند داستان آنها را برای پیامبر اکرم ﷺ بیان نمود:

﴿ وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْ ۖ فَلَمَّا قُضِىَ وَلَّوْاْ إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿٢٩﴾ قَالُواْ يَٰقَوْمَنَآ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴾ (احقاف، ۲۹ – ۳۰)

«زمانی را به یاد آور که گروهی از جنیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند. هنگامی که حضور پیدا کردند به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و گوش فرا دهید. هنگام که (تلاوت) به پایان رسید به عنوان مبلغان و داعیانی به سوی قوم خود بازگشتند.»

این جنها در حالی که بر پیامبر گذرشان افتاد که در بطن نخله قرآن می‌خواند و صدای او را شنیدند گفتند: «ساکت باشید و گوش فرا دهید» بدین صورت دعوتی که مشرکان در طائف آن را نپذیرفتند به دنیای دیگر که دنیای جنهاست منتقل شد. آنها دعوت پیامبر اکرم ﷺ را پذیرفتند و همراه با آن به سوی قومشان رفتند همان طور که ابوذر غفاری و طفیل بن عمرو و ضماد ازدی هر یک به انتشار این دین نزد قوم خود پرداختند. آری اکنون در عالم جنها دعوتگرانی هست که دعوت خداوند را می‌رسانند :

﴿ يَٰقَوْمَنَآ أَجِيبُواْ دَاعِىَ ٱللَّهِ وَءَامِنُواْ بِهِۦ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴾ (احقاف، ۳۱)

«ای قوم! به دعوت داعی خدا پاسخ مثبت بدهید و به او ایمان بیاورید، (خدا) گناهان شما را می‌بخشد و از عذاب دردناکی نجاتتان می‌دهد.»

اکنون قلب جنها با شنیدن نام محمد می‌تپد در حالیکه هنوز انسانها قدر زحمات او را به درستی نمی‌دانند و از جنها مریدان و پیروانی پدید آمد که پرچم توحید را به دوش

گرفتند وخود دعوتگرانی به سوی خدا شدند و در حق آنها در قرآن آیاتی نازل شد که تا قیامت تلاوت خواهند شد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا ۝١ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَـَٔامَنَّا بِهِۦۖ وَلَن نُّشۡرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدٗا ﴾ (جن، ۲)

«ای محمد بگو: به من وحی شده است که گروهی از جنها به تلاوت من گوش فرا داده‌اند و (هنگام مراجعت نزد قوم خود) گفته‌اند: ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم که به راه راست رهنمود می‌سازد و ما (پس از این) کسی را با پروردگارمان شریک نمی‌سازیم.»

این پیروزی الهی در زمینه دعوت در حالی تحقق یافت که پیامبر اکرم ﷺ در بطن نخله بود و نمی‌توانست وارد مکه شود، پس آیا سرکشان مکه و ثقیف می‌توانند این مؤمنان جن را اسیر کنند و آنها را به انواع شکنجه‌ها گرفتار سازند[۱]؟ و هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ در پناه مطعم بن عدی وارد مکه شد بر اصحابش سورۀ جن را تلاوت نمود و از اینکه مضمون این آیه‌ها این گونه بود که مسلمانان در این معرکه تنها نیستند و برادرانشان از جنها وارد معرکه توحید با شرک گردیده‌اند، بسیارشادمان شدند.

بعد از سپری شدن چند ماه از دیدار گروه اول جنها با پیامبر اکرم ﷺ گروه دوم با اشتیاق فراوان به دیدار آن حضرت و گوش فرادادن به کلام پروردگار جهانیان آمدند[۲]. علقمه می‌گوید: از ابن مسعود پرسیدم و گفتم: آیا در شب آمدن جنها کسی از شما همراه پیامبر بوده است؟ گفت: خیر، ولی شبی ما همراه پیامبر اکرم ﷺ بودیم. ناگهان دیدیم که او در میان ما نیست. در دره‌ها به دنبال او گشتیم و با خود گفتیم شاید ربوده یا ترور شده است و شب سختی را سپری نمودیم و چون صبح شد، دیدیم که آن حضرت از سوی حرا می‌آید؛ گفتیم: ای پیامبرخدا! وقتی نبود شما را در میان خود احساس نمودیم، در جستجوی شما برآمدیم، اما شما را نیافتیم و شب سختی را پشت سرگذاشتیم. فرمود: «فرستادۀ جنها نزدمن آمد و من با او رفتم و بر آنها قرآن خواندم.» گفت : سپس ما را همراه خود برد و جای آتشهای آنها را به ما نشان داد. جنها از ایشان توشه خواستند، فرمود: «هر استخوانی که نام خدا بر آن برده شود، چون به دست شما افتد، پر از گوشت می‌شود و هر سرگین حیوان علفخواری برای چهارپایانتان است.»

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۴۴۳.

۲- همان، ص ۴۴۵.

بنابراین، رسول خدا فرمود: «با استخوان و سرگین استنجا نکنید؛ زیرا اینها خوراک برادرانتان (جنها) هستند.»[۱]

فتح بزرگ و پیروزی آشکاری که پیامبر اکرم ﷺ در دنیای جنها به دست آورده بود، مقدمه و سرآغاز فتوحات و پیروزیهای بزرگی در دنیای انسانها گردید به گونه‌ای که بعد از چند ماه هیئت انصار نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و مسلمان شدند.[۲]

عقیدهٔ دکتر بوطی در مورد گوش دادن جنها به تلاوت پیامبر اکرم ﷺ هنگام بازگشت از طائف بر این است که: «ایمان مسلمانان به وجود جنها و به اینکه آنها موجوداتی زنده هستند که خداوند آنان را به عبادتش مکلف نموده است، همان طور که ما را به آن مکلف نموده است، الزامی است؛ گرچه حواس و مدرکات ما آنها را احساس نمی‌کنند؛ چراکه خداوند به آنها چنان وجودی داده است که بینایی چشمهای ما نمی‌تواند آنها را ببیند. چشمهای ما انواع معینی از موجودات را با اندازه و شرایط مشخص می‌توانند ببینند و از آنجا که وجود این موجودات با اخبار یقینی و متواتر از قرآن و سنت ثابت شده است و از ضروریات دین به شمار می‌رود، نپذیرفتن وجود آنها به معنی تکذیب خبری است که به صورت تواتر از خدا و پیامبر به ما رسیده است و شایسته نیست که فرد عاقل در بزرگ‌ترین مظاهر غفلت و نادانی قرار بگیرد و گمان برد که او جز به آنچه با علم مطابقت دارد، ایمان نمی‌آورد و مغرورانه بگوید که به وجود جنها باور ندارد؛ چون جنها را ندیده و آنها را احساس نکرده است.

بدیهی است که چنین جاهل دانشمندنمایی باید وجود بسیاری از موجودات را فقط به خاطر اینکه امکان دیدنشان نیست، انکار کند؛ در حالی که قاعدهٔ معروف علمی می‌گوید : نیافتن و ندیدن مستلزم نبودن و وجود نداشتن نیست؛ یعنی، اینکه تو اگر چیزی را نبینی، مستلزم این نیست که وجود نداشته باشد.»[۳]

بعد از بررسی و ذکر گرامیداشت پیامبر اکرم ﷺ توسط خداوند در جهان انسانها و جنها، شایسته است تا از سفر پیامبر اکرم ﷺ به عالم آسمانها و عالم فرشتگان تا محضر خداوند سخن بگوییم؛ چراکه خواست و ارادهٔ خداوند بر این قرار گرفته بود که ایشان را از میان مخلوقاتش به سوی خود و به عالم ملکوت ببرد، سپس او را نزد آنها

۱- *مسلم*، کتاب الصلوه، ج ۱، ص ۳۳۲، شمارهٔ ۱۵۰.

۲- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۴۴۵.

۳- *فقه السیرة النبویه*، ص ۱۰۵ – ۱۰۶.

بازگرداند تا آنچه در این سفر مبارک و جاویدان دیده است که بشر نمونه آن را ندیده و تا قیامت نخواهد دید، بر ایشان بازگو نماید.[۱]

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۴۴۶.

فصل چهارم
اسراء و معراج

بی‌تردید وجود ابوطالب در کنار پیامبر اکرم ﷺ عاملی مهم برای حفاظت ایشان از رسیدن آزار قریش بود؛ چون قریش نمی‌خواست خود را از حمایت ابوطالب دور بدارد، اما با وفات ابوطالب این عامل از بین رفت و آزار و آسیبهای جسمی زیادی متوجه آن حضرت شد.

همچنین خدیجه، همسر رسول خدا، مرهم شفابخش زخمهای روحی و روانی‌ای بود که از جانب قریش بر پیامبر اکرم ﷺ وارد می‌شد و با درگذشت وی، پیامبر این مرهم را از دست داد و بعد از آن اذیت و آزار قریش شدت گرفت و او را در تنگنا قرار دادند. به این جهت و برای کاستن از این اندوه طاقت‌فرسا به طائف رفت تا از آنها بخواهد که او را در حقی که به آن فرا می‌خواند، یاری نمایند و حمایت کنند تا بتوانند دین خدا را به مردم برساند، اما تنها پاسخی که سران طائف به ایشان دادند، این بود که به زشت‌ترین شیوه، دست رد بر سینه‌اش زدند و به این اکتفا نکردند؛ بلکه فرستاده‌ای را نزد قریش فرستادند تا آنها را از ماجرا باخبر سازند و بر اثر این امر قریش نیز از پیامبر اکرمﷺ ناراحت شدند و تصمیمات بسیار ناگوار و سختی برای او گرفتند. بنابراین، پیامبر نتوانست وارد مکه شود مگر بعد از اینکه مردی کافر به او پناه داد. غم و اندوه پیامبر اکرم ﷺ بر اثر وفات ابوطالب و خدیجه وهمچنین تصمیمهای سخت و دشوار قریش بیشتر شد تا جایی که این سال برای پیامبر سال اندوه (عام الحزن) نامیده شده است.[1]

اما هدف از معجزهٔ اسراء و معراج در چند چیز نماد پیدا می‌نماید که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

خداوند خواست تا فرصتی در اختیار پیامبر اکرم ﷺ بگذارد تا که در آن از مظاهر والای قدرت الهی، آگاهی پیدا نماید و دلش سرشار از اعتماد و توکل به خدا گردد و در رویارویی با قدرت کافران که در زمین حکمفرمایی می‌کرد، نیرو و قدرت بیشتری

۱- *دراسة تحليلية لشخصية الرسول*، دقلعجی، ص ۱۲۸.

بیابد همان گونه که این قضیه برای موسی ﷺ اتفاق افتاد و خداوند خواست تا شگفتیهای قدرت خود را بنمایاند؛ هنگامی که دل موسی را با مشاهده این آیه‌های بزرگ تثبیت کرد و به او فرمود:

﴿ قَالَ أَلْقِهَا يَـٰمُوسَىٰ ﴿١٩﴾ فَأَلْقَىٰهَا فَإِذَا هِىَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿٢٠﴾ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ ۖ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلْأُولَىٰ ﴿٢١﴾ وَٱضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾ لِنُرِيَكَ مِنْ ءَايَـٰتِنَا ٱلْكُبْرَى ﴾ (طه، ۱۹ – ۲۳)

«گفت: آن را بینداز ای موسی! پس آن را انداخت، ناگهان به ماری تبدیل شد که فرار می‌کرد. گفت: آن را برگیر و نترس. ما او را به شکل اولی‌اش بر می‌گردانیم و دستت را به زیر بغلت بچسبان. سفید بی‌عیب برمی‌گردد واین نشانی دیگری است تا تو را از آیات بزرگ خود بنمایانیم.»

پس نتیجه اسراء و معراج این بود که خداوند پیامبرش را از این نشانه‌ها و آیه‌های بشارت‌دهنده که تعداد آنها زیاد بودند، مطلع سازد تا مقدمه‌ای برای هجرت و بزرگ‌ترین رویارویی با کفر و گمراهی وتباهی در طول تاریخ باشد و از جملهٔ این نشانه‌ها می‌توان به رفتن به بیت‌المقدس، عروج به آسمانها، رویت عالم پنهان که پیامبران به ایمان آوردن به آن دعوت داده‌اند، ملاقات با فرشتگان، دیدن مناظر بهشت و جهنم، نمونه‌هایی از نعمت و عذاب و ... اشاره نمود.

قرآن از این سفر در سورهٔ اسراء و از معراج در سوره نجم سخن به میان آورده است و حکمت اسراء را در سوره اسراء چنین بیان نموده است:

﴿ لِنُرِيَهُۥ مِنْ ءَايَـٰتِنَآ ﴾ (اسراء، ۱)

«تا آیات قدرت خود را به او بنمایانیم.»

﴿ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَـٰتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰٓ ﴾ (نجم، ۱۸)

«بی‌تردید آیات بزرگ پروردگار خود را دید.»

از واقعهٔ اسراء و معراج می‌توان به دانشها و اسرار و نکته‌های زیادی دست یافت.[۱]

۱– *الاساس فی السنه*، سعید حوی، ج ۱، ص ۲۹۱ – ۲۹۲.

استاد ابوالحسن ندوی می‌گوید: «واقعه اسراء فقط حادثه‌ای فردی و ساده نبود که پیامبر اکرم ﷺ در آن نشانه‌ها و آیه‌های الهی را دید و ملکوت آسمانها و زمین به صورت آشکار برای او متجلی شد؛ بلکه این سفر اسرارآمیز نبوی، اهدافی دقیق و عمیق و دلالتهای حکیمانه و نکاتی شگفت‌انگیز در برداشت. داستان معراج و سوره‌های اسراء و نجم که در این باره نازل شده‌اند، صریحاً گویای این مطلب‌اند که محمد پیامبر «قبلتین» وامام «مشرقین» و «مغربین» و جانشین پیامبران گذشته و پیشوای نسلهای آینده است. در سفر معراج، شهر «مکه» با شهر «قدس» و مسجدالحرام با مسجد الاقصی پیوند یافت و سایر پیامبران پشت سر ایشان نماز خواندند. این واقعه در حقیقت اعلام این مطلب بود که رسالت محمد فراگیر و امامتش جاودانی و تعالیم وی انسان ساز و صلاحیت رهبری بشر را در هر زمان و مکان دارا می‌باشد و این سورهٔ کریمه، شخصیت پیامبر اکرم ﷺ را به عنوان فرد برگزیده‌ای مشخص نمود و امامت و رهبری او را توصیف کرد و جایگاه امتی را که پیامبر اکرم ﷺ در میان آنها مبعوث شده بود و آنان به او ایمان آورده بودند را نیز بیان نمود ونقش و رسالت این امت را که در جهان و در میان ملتها ممتاز می‌باشد، بازگو کرد.[1]

داستان اسراء و معراج براساس احادیث و روایات

از انس بن مالک ﷺ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «براق» آورده شد (و آن حیوانی است سفید رنگ و دراز، بین الاغ و قاطر که گامش را تا منتهای دیدنش می‌گذارد.)

من بر آن سوار شدم تا اینکه به بیت‌المقدس آمدم و آن را به حلقه ی در بیت‌المقدس بستم، همان حلقه‌ای که پیامبران سواریهایشان را بر آن می‌بندند؛ سپس وارد مسجد شدم و در آن دو رکعت نماز خواندم؛ سپس بیرون آمدم. جبرئیل ظرفی پر از شراب و ظرفی پر از شیر نزد من آورد و من شیر را انتخاب کردم. جبرئیل گفت : فطرت و اسلام را انتخاب نمودی[2] و ادامه حدیث را بیان نمود و در حدیث مالک بن صعصه آمده است: رسول خدا ﷺ درباره شبی که به آسمانها برده شد، سخن گفت و فرمود: در حالی که در حطیم و شاید فرمود در حالی که در حجر اسماعیل خوابیده

۱- همان، ص ۲۹۲.

۲- *مسلم*، کتاب الایمان، باب الاسراء برسول‌ﷺ، شمارة ۱۶۲.

بودم، موجودی نزد من آمد، (که جرئیل بود) پس از اینجا تا آنجا را شکافت، از جارود که کنارم بود. پرسیدم مقصود آن حضرت چیست؟ گفت: یعنی از گودی زیر گلو تا پایین شکم و طبق روایتی از روی سینه تا پایین شکم را شکافت و قلبم را بیرون کرد؛ سپس تشتی طلایی که پر از ایمان بود، آورد و قلبم را در آن شست. بعد پر گردید و به جای خود برگردانده شد. سپس حیوانی سفیدرنگ کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ آورده شد. در این هنگام جارود به انس گفت: ای اباحمزه! این همان براق است؟ انس گفت: آری که گامش را تا آخرین جایی که می‌بیند برمی‌دارد؛ پس من بر آن مرکب سوار کرده شدم و جبرئیل مرا با خود برد تا اینکه به آسمان دنیا رسید و اجازهٔ ورود خواست. گفتند: کیست؟ گفت: جبرئیل. گفتند: چه کسی باتو همراه است. گفت: محمد است. گفتند: دنبال او فرستاده شده است؟ جبرئیل پاسخ داد آری. گفتند: مقدمش گرامی باد! خوش آمده است و دروازهٔ آسمان گشوده شد. چون وارد شدم ناگاه آدم را در آنجا دیدم. جبرئیل گفت: این پدرت آدم است بر او سلام کن ومن بر او سلام کردم و او در پاسخ گفت : فرزند صالح و پیامبر صالح خوش آمدی.

سپس جبرئیل مرا به آسمان دوم برد و اجازه ورود خواست. گفتند: کیست؟ گفت جبرئیل. گفت: همراه توکیست؟ گفت: محمد. گفتند: آیا دنبال او فرستاده شده است؟ جبرئیل گفت: آری. گفتند: مقدمش گرامی باد! خوش آمده است.

پس دروازهٔ آسمان باز شد و چون بدان وارد شدم، ناگاه یحیی و عیسی را که پسر خاله یکدیگر هستند، دیدم. جبرئیل گفت: بر آنها سلام کن و من سلام کردم و آنها در پاسخ گفتند : برادر صالح و پیامبر صالح خوش آمدی. سپس جبرئیل مرا به آسمان سوم برد و اجازه ورود خواست. گفتند: کیست؟ گفت: جبرئیل هستم. گفتند: چه کسی با تو همراه است؟ گفت: محمد است. گفتند: آیا به دنبال او فرستاده شده است؟ گفت آری. آن گاه خیر مقدم گفتند و در دروازهٔ آسمان گشوده شد، چون وارد شدم، ناگاه یوسف را دیدم. جبرئیل گفت: این یوسف است بر او سلام کن و من بر او سلام کردم. او در پاسخ گفت: مقدم برادر صالحم و پیامبر صالح گرامی باد.

جبرئیل مرا بالا برد تا اینکه به آسمان چهارم رسید و اجازه ورود خواست. همان سؤال و جواب سابق تکرار شد. دروازهٔ آسمان باز شد. وقتی وارد شدم، چشمم به ادریس افتاد. جبرئیل گفت: این ادریس است بر او سلام کن و من نیز سلام کردم. او در پاسخ گفت: برادر صالح و پیامبر صالح خوش آمدی.

سپس به آسمان پنجم رفتم و هارون را دیدم. جبرئیل گفت: این هارون است بر او سلام کن ومن بر او سلام کردم. او پاسخ داد و گفت: برادر صالح و پیامبر صالح خوش آمدی.

سپس مرا بالا برد تا اینکه به آسمان ششم رسید و اجازه ورود خواست. در آنجا موسی را دیدم. جبرئیل گفت: این موسی است، به او سلام کن. موسی گفت: برادر صالح و پیامبر صالح خوش آمدی. وقتی از آنجا عبور کردم، موسی به گریه افتاد. گفتند: چه چیزی تو را به گریه واداشت؟ گفت: گریه می‌کنم که جوانی پس از من مبعوث شده است و از امتیانش افراد بیشتری وارد بهشت می‌گردند.

سپس مرا بالا برد و به آسمان هفتم رسید و اجازه ورود خواست. در آنجا ابراهیم را دیدم. جبرئیل گفت: این پدرت ابراهیم است، بر او سلام کن. سلام کردم و او در پاسخ گفت: فرزند صالح و پیامبر صالح خوش آمدی. سپس به سدرة المنتهی نزدیک شدم و دیدم که میوه‌هایش مانند خوشه‌های خرمای هَجَر[1] و برگهای آن همانند گوشهای فیل است. گفت: این سدرة المنتهی است و در آن جا چهار نهر دیدم. دو نهر آشکار و دو نهر پنهان. به جبرئیل گفتم: اینها چه هستند؟ گفت: آن دو نهر نهان، دو نهر بهشت هستند و آن دو نهر آشکار نهرهای نیل و فرات‌اند. سپس پرده از بیت المعمور برداشته شد و از آنجا، جامی از شراب و جامی از شیر و جامی از عسل برای من آورد. من شیر را برداشتم. پس گفت این فطرت پاکی است که تو و امتت بر آن هستی. سپس پنجاه نماز در هر روز بر من فرض گردید؛ آن گاه برگشتم. وقتی به موسی رسیدم گفت: خداوند تو را به چه چیز امر فرمود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: به پنجاه نماز در شبانه‌روز. موسی گفت: امت تو نخواهند توانست هر روز پنجاه نماز به جای آورد. به خدا سوگند، امت تو تاب و توان آن را ندارند؛ چراکه من تاب و توان مردم قبل از امت تو را تجربه کرده‌ام ودر جهت اصلاح بنی‌اسرائیل تلاش بسیاری کرده‌ام. نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا برای امتت، تخفیف دهد.

سپس برگشتم و ده نماز کاسته شد. بار دیگر، نزد موسی برگشتم و او همان سخنانش را تکرار کرد. باز هم من برگشتم و ده نماز دیگر کاسته شد. بار سوم، نزد موسی آمدم، این بار هم او سخنانش را تکرار کرد. برای بار چهارم برگشتم و ده نماز کاسته شد. چون نزد موسی آمدم، باز هم همان سخن قبلی را تکرار کرد. این بار که

۱- کنایه از بزرگ بودن میوه‌هایش است.

مراجعه کردم به پنج نماز در هر روز امر شدم و نزد موسی برگشتم، گفت: به چه امر شده‌ای؟ گفتم: به پنج نماز در شبانه‌روز امر شده‌ام. گفت: امت تو نمی‌تواند هر روز پنج نماز به جا آورد؛ من پیش از تو تاب و توان مردم را تجربه کرده‌ام و بسیار به بنی‌اسرائیل پرداخته‌ام. باز نزد پروردگارت برگرد واز او برای امت خود تخفیف بخواه. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آن قدر از پروردگار خواسته‌ام که شرم دارم؛ من خشنودم و تسلیم اوامر او هستم وقتی از آنجا دور شدند، منادی ندا در داد : فریضه‌ام را به جا آوردی و تکالیف بندگان مرا نیز آسان‌تر ساختی.[1]

در کتاب ***الشفاء*** قاضی عیاض معتقد است: واقعهٔ اسراء و معراج یک سال قبل از هجرت پیامبر اکرم ﷺ اتفاق افتاد.[2]

وقتی پیامبر اکرم ﷺ از سفر مبارکش بازگشت، قومش را از این ماجرا آگاه کرد و در مجلسی که مطعم بن عدی وعمرو بن هشام و ولیدبن مغیره حضور داشتند به آنها گفت: «من در شب گذشته نماز عشاء را در این مسجد خواندم و صبح را نیز در اینجا خوانده‌ام و در میان عشاء و صبح به بیت‌المقدس رفتم. پس گروهی از پیامبران را دیدم که ابراهیم و موسی و عیسی نیز از زمرهٔ آنان بودند و آنها پشت سر من نماز خواندند و من با آنها سخن گفتم. عمروبن هشام با تمسخر گفت: نشانه‌ها و خصوصیات آنان را برای من بازگو کن. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: عیسی دارای قامتی متوسط و سینه‌ای پهن بود و گویا خون زیر پوستش نمایان بود و موهایی چین‌دار و فرفری و گسترده داشت. رنگش سرخ، مایل به سفیدی بود. گویا عروة بن مسعود ثقفی بود. اما موسی دارای هیکلی درشت اندام بود و رنگی گندمگون و قامتی بلند داشت. لبانش باریک و درهم فرو رفته به نظر می‌رسید؛ چهره‌ای اخمو ودرهم کشیده داشت؛ ولی سوگند به خدا که ابراهیم بیشتر از همه به من شباهت داشت.

آن گاه گفتند: پس بیت‌المقدس را برای ما تعریف کن. رسول خدا فرمود: شب هنگام وارد آن شدم و شب هنگام از آن بیرون شده‌ام. در آن اثناء جبرئیل تصویری از بیت‌المقدس را به پیامبر اکرم ﷺ نشان داد. رسول خدا نیز توضیح می‌داد که : یک دروازه آن چنین و در فلان جاست و دروازهٔ دیگر آن چنان و در فلان جاست و ... .

۱- *بخاری*، مناقب الانصار، باب فی المعراج، شمارة ۳۸۸۷.

۲- *الشفاء بحقوق المصطفی*، ج ۱، ص ۱۰۸.

سپس آنها از رسول خدا در مورد کاروان تجاری خود پرسیدند. پیامبر اکرم ﷺ به آنها گفت: از کنار کاروان بنی فلان گذر نمودم. آنها دنبال شتری گم شده می‌گشتند. من نزد بار و بنه آنها آمدم، هیچ کس در آنجا نبود. دیدم ظرفی پر از آب است از آن نوشیدم، شما از آنها در این مورد بپرسید. گفتند به خدا سوگند که این نشانهٔ خوبی است؛ سپس رسول خدا ادامه داد و گفت : به کاروان بنی فلان رسیدم. شتران با دیدن من رم کردند و شترنر قرمز رنگی خوابیده بود و بر آن جوالهایی بود که با نخلهای سفید دوخته شده بود، نمی‌دانم که شتر شکسته بود یا خیر. از آنها در این باره بپرسید : گفتند این نیز نشان خوبی است. رسول خدا گفت: سپس به کاروان بنی فلان در تنعیم رسیدم که شترنر سفیدرنگی که سیاهی هم در آن دیده می‌شد، جلوی کاروان حرکت می‌کرد و اینک از آن سوی تپه بر شما وارد خواهد شد. ولیدبن مغیره گفت او یک جادوگر است. وقتی در صدد تحقیق برآمدند، به صحت و درستی این موضوع پی بردند؛ پس او را به جادوگری متهم کردند وگفتند: ولید بن مغیره راست می‌گوید[۱]. این واقعه برای برخی از کسانی که ایمان آورده بودند و دعوت را تصدیق کرده بودند آزمایشی بود؛ چنانکه بعضی مرتد شدند و برخی نزد ابوبکر صدیق رفتند و به او گفتند: دوستت گمان می‌برد که شب گذشته به بیت‌المقدس رفته است. ابوبکر گفت: اگر چنین گفته است، من او را تصدیق می‌کنم؛ چون در مسافت دورتر از این او را تصدیق کرده‌ام.

و آن اینکه می‌گوید: هر صبح و شام از آسمان برای او خبر می‌آید، امّا شما از این واقعه اظهار تعجب می‌کنید، از این رو ابوبکر را صدیق نامید.[۲]

اندرزها، درسها و آموختنیها

۱- معمولاً هر مصیبتی، هدیه و شادمانی‌ای در پی خواهد داشت. پیامبر اکرم ﷺ در معرض سختیهای بزرگی قرار گرفت. قریش راه دعوت را در مکه ودر ثقیف و در میان قبیله‌های عرب به روی او بستند و دعوت و مردان آن را از هر سو به شدت در مضیقه و تحت محاصره قرار دادند. آن حضرت بعد از درگذشت عمویش، ابوطالب، که بزرگ‌ترین حامی وی بود، در خطر قرار گرفت، اما راهش را ادامه داد و طبق دستور

۱- *المطالب العالیه*، حافظ ابن حجر، ج ۴، ص ۲۰۱ – ۲۰۴ – *عیون‌الاثر*، ج ۱، ص ۱۴۰ – ۱۴۲ – *ابن هشام*، به روایت ام هانی، ج ۲، ص ۱۱.

۲- *المستدرک*، ج ۳، ص ۶۲ قال الحاکم هذا الحدیث صحیح الاسناد و اقره الذهبی.

پروردگارش شکیبایی ورزید و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای واز جنگ هیچ جنگجویی و از توطئه ی هیچ مسخره‌گری باکی نداشت و اینک وقت آن فرا رسیده بود تا ارمغان و هدیه‌ای بزرگ به او داده شود؛ پس براساس تقدیر الهی واقعهٔ اسراء و معراج اتفاق افتاد و پیامبر اکرم ﷺ از میان همهٔ مخلوقات به آسمان عروج نمود و خداوند او را به خاطر شکیبایی و جهادش، مورد تکریم و بزرگداشت قرار داد و به صورت مستقیم بدون اینکه فرستاده و حجابی در میان باشد با او دیدار نمود. خداوند او را از عالم غیب آگاه ساخت که هیچ یک از خلق را آگاه نکرده بود.

گذشته از این، سایر پیامبران را در یک میدان جمع کرد و محمد پیشوا و امام آنها شد، در حالی که آخرین آنها بود.[۱]

۲- از آنجا که پیامبر اکرم ﷺ در آستانهٔ مرحله جدیدی از دعوت یعنی هجرت و حرکت برای تأسیس دولت اسلامی قرار داشت، خداوند می‌خواست خشتهای اول این بنا، قوی و سالم و به هم پیوسته باشند. بنابراین، خداوند این آزمایش را پدید آورد تا پالایش در صف مؤمنان اتفاق بیفتد و مؤمنان واقعی از انسانهایی که دارای ایمان ضعیف و مردد و کسانی که در دلهایشان بیماری هست، جدا گردند و مؤمنان قوی و خالصی که صداقت پیامبر اکرم ﷺ را به صورت علنی مشاهده و تصدیق نمودند، پایدار و استوار بمانند و چه سعادتی بالاتر از اینکه آنها پیروان و حامیان این پیامبر برگزیده هستند و به او ایمان آورده و زندگی خود را فدای او و دینش نموده‌اند. به راستی ایمان پس از تحمل این همه رنج و مصیبت چه قدر راسخ می‌گردد.

۳- شجاعت والای پیامبر اکرم ﷺ در این نماد پیدا می‌کند که با مشرکان موضوعی را در میان می‌گذارد و از مسئله‌ای سخن می‌گوید که عقلهایشان آن را نمی‌پذیرد و ترس از رویارویی با مشرکان و اعتراض و مسخره آنان پیامبر اکرم ﷺ را از آشکار نمودن این قضیه باز نداشت و با این عمل برای امت خود شگفت‌ترین و زیباترین نمونه‌های آشکار کردن حق در برابر باطل را ارائه داد؛ گرچه آنها بر ضد حق متحد و منسجم گردیده بودند و برای جنگ با او تمام توان و نیروی خود را به کار گرفته بودند.

همچنین در اقامه حجت بر مشرکان یکی از حکمتهای پیامبر اکرم ﷺ این بود که او با آنها از رفتنش به بیت‌المقدس سخن گفت و خداوند برای او علائمی را آشکار نمود که کافران را ملزم به تصدیق سخن او می‌کرد و این علائم عبارتند از:

۱- *التربية القيادية*، ج ۱، ص ۴۴۷.

الف : توصیف بیت‌المقدس از جانب پیامبر اکرم ﷺ؛ چراکه برخی از مشرکان به شام سفرکرده بودند و بیت‌المقدس را دیده بودند. خداوند، بیت‌المقدس را بی‌پرده به پیامبر اکرمﷺ نشان داد تا اینکه آن را برای مشرکان توصیف کند و آنها به راست بودن توصیف و مطابقت آن با واقعیتی که می‌دانستند، اعتراف کردند.

ب: خبر دادن پیامبر اکرم ﷺ از کاروانی که در روحاء بود و شتری که گم کرده بودند وآبی که پیامبر از ظرف آنها نوشید.

ج: خبر دادن پیامبر اکرم ﷺ از کاروان دیگری که شتران آنان با دیدن پیامبر اکرمﷺ رم کردند و توصیف دقیق یکی از شتران.

د: خبردادن از کاروان سومی که در ابواء بود و توصیف شتری که در جلوی کاروان در حرکت بود و به آنها اطلاع داد که کاروان مذکور از جانب تپهٔ تنعیم خواهد رسید. مشرکان برای درستی و نادرستی سخن او درصدد تحقیق برآمدند و بعد از آن صحت گفتار پیامبر اکرم ﷺ برای آنان اثبات گردید و این دلایل ظاهری آنها را بی‌پاسخ گذاشته بود که نمی‌توانستند او را به دروغگویی متهم نمایند. همچنین این سفر، تربیتی همه‌جانبه بود که پیامبر اکرم ﷺ تمام زمین را با همهٔ مخلوقاتی که در آن وجود دارد در برابر این هستی بزرگ، بسان نقطه‌ای کوچک دید و سپس مقام کافران مکه در این نقطه کوچک را که واقعاً بسیار ناچیز بود و آنها در جهان هستی فقط بخش بسیار اندکی به شمار می‌روند؛ پس اینها در مقابل کسی که خداوند او را از میان آفریدگانش برگزیده و با این سفر مبارک در عالم ملکوت و دیدارش با فرشتگان و پیامبران او را متمایز گردانیده و هفت آسمان و سدره المنتهی و بیت المعمور را به او نشان داده و با او سخن گفته است چه حیثیتی دارند؟[1]

٤- اثبات قوت ایمان ابوبکر صدیق در این حادثه ی بزرگ آشکار می‌شود؛ چنانکه وقتی کافران او را از اسراء و معراج پیامبر اکرم ﷺ آگاه نمودند، با اطمینان گفت: اگر او گفته است راست فرموده است. سپس گفت من او را در چیزی بالاتر از این تصدیق می‌کنم و آن اینکه خبر آسمان در یک صبح یا شام نزد وی می‌آید.

ابوبکر ﷺ با این گواهی، لقب صدیق را به خود اختصاص داد. مقایسه‌ای که ابوبکر، میان این خبر ونازل شدن وحی از آسمان کرد، بیانگر فراست و یقین وی است و

۱- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۳، ص ۴۱ – ۴۲.

خاطرنشان می‌کند که اگر چنین امری نسبت به سایر انسانها بعید به نظر می‌آید، باید دانست که برای پیامبر اکرم ﷺ راحت و خیلی ساده است.[۱]

۵- فلسفهٔ شکافتن سینهٔ پیامبر اکرم ﷺ و پرکردن قلبش از ایمان و حکمت این بود تا برای سفر اسراء آماده شود و متأثر نشدن جسمش از این شکافته شدن برای آن بود تا ترس و هراس از دیدن چنین صحنه‌های خارق‌العاده‌ای وجود ایشان را فرا نگیرد ودر مقابل قدرت خدا تسلیم شود و این گونه امور را به راحتی بپذیرد.

٦- انتخاب نمودن شیر از بین شراب و مژده ی جبرئیل که گفت به فطرت رهنمود شده‌ای بر این امر تأکید می‌نماید که اسلام دین فطرت است و با آن در می‌آمیزد؛ پس کسی که سرشت انسانی را آفریده است این دین را نیز برای او آفریده است، دینی که گرایشها و نیازهای آن را برطرف می‌نماید و بلندپروازیهایش را محقق می‌کند؛ چنانکه فرموده است:

﴿ فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾ (روم، ۳۰)

«چهره‌ات را برای دین یکسو، ثابت نگه‌دار، فطرت خدایی که مردم را بر آن سرشته است و خلقت خدا قابل تغییر نیست و همین است دین پایدار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»

۷- پیامبر اکرم ﷺ در حال بیداری با روح و جسد به بیت‌المقدس برده شد و این نظر جمهور سلف و خلف است و سخن کسی که می‌گوید: سفر اسراء با روح بوده یا خوابی بوده است، قابل اعتماد و استناد نیست؛ زیرا اگر اسراء خوابی می‌بود آیه و معجزه‌ای به شمار نمی‌رفت و کافران آن را بعید نمی‌دانستند و تکذیب نمی‌کردند؛ چون چنین خوابهایی انکار ناپذیرند[۲] و خداوند فرموده است: ﴿ **سبحان الذی اسری بعبده** ﴾ و منظور از بنده‌اش محمد ﷺ است و کلمهٔ «عبده» (بنده‌اش) شامل روح و جسد می‌شود.[۳]

۱- همان، ص ۴۳.

۲- *المستفاد من قصص القرآن للدعوه و الدعاه*، زیدان، ج ۲، ص ۹۱.

۳- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۳، ص ۲۳ - *تفسیر قاسمی*، ج ۱۰، ص ۱۸۹.

۸- نماز خواندن سایر پیامبران پشت سر پیامبر اسلام، دلیلی است بر اینکه آنها رهبری و پرچمداری را به او سپردند و شریعت اسلامی، شریعتهای گذشته را منسوخ کرد و پیروان این پیامبران با تأسی از آنان می‌بایست رهبری این پیامبر و رسالت او را که باطل ازهیچ سویی به آن راه ندارد، بپذیرند.

کسانی که کنفرانسهای تقریب ادیان منعقد می‌نمایند، باید این حقیقت را دریابند و به آن دعوت بدهند؛ یعنی، از همهٔ ادیان منحرف دست بکشند و به این پیامبر ﷺ و رسالتش ایمان بیاورند و آنها باید حقیقت دعوتهای مرموزی را که یک سیستم یا نظامی از نظامهای جاهلیت را به کار می‌گیرد، درک کنند. عقاید منحرفی که معتقد است : خداوند مسیح است و مسیح پسر خداست و خداوند سومین سه نفر است و یا کسی که معتقد است عزیر پسر خداوند است و کلام خدا را تحریف می‌کند، چگونه با کسی که معتقد است، خداوند یکی است و شریکی ندارد و پدر و فرزند و همسری نیز ندارد. یکسان و برابر است.[1]

۹- پیوند میان مسجدالاقصی و مسجدالحرام حکمتها و دلالتها و فوایدی دارد که برخی عبارت‌اند از:

الف: اهمیت مسجدالاقصی به عنوان محل اسراء و معراج پیامبر اکرم ﷺ برای مسلمانها که قبلهٔ آنها بوده است، مسلمانان را وادار می‌کند که مسجدالاقصی و فلسطین را دوست داشته باشند؛ چون مبارک و مقدس است.

ب : مسلمانان باید به مسئولیت خود در قبال مسجدالاقصی و آزادی آن از لوث شرک و عقیده تثلیث پی ببرند همان طور که آنها موظف‌اند مسجدالحرام را از لوث شرک و بت‌پرستی پاک نمایند؛ چون هم مسجدالاقصی و هم مسجدالحرام هر دو اشغال شده‌اند؛ یکی را طاغوت عربی اشغال نموده و دیگری تحت اشغال طاغوت صلیبی است و هر دو نیاز به آزادی دارند و مسلمانان باید بدانند که پیوند مسجدالحرام یا مسجدالاقصی بیانگر این موضوع است که تهدید مسجدالاقصی تهدید مسجدالحرام و اهل آن است و از نیل تا مسجدالاقصی مقدمه‌ای برای اشغال از نیل تا مسجدالحرام است؛ پس مسجدالاقصی دروازه‌ای است که به سوی مسجدالحرام باز می‌شود و از دست رفتن مسجدالاقصی و افتادن آن در دست یهودیان به معنی این است که امنیت مسجدالحرام و حجاز نیز مورد تهدید است و دشمنان به آن چشم دوخته‌اند و تاریخ

۱- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۲۱۳.

گذشته وحال این را تأیید می‌نماید؛ زیرا تاریخ جنگهای صلیبی به ما می‌گوید که ارناط صلیبی صاحب مملکت کرک، گروهی را برای تجاوز به قبر پیامبر و بیرون آوردن جسد مبارکش به حجاز فرستاد و پرتغالیها (مسیحیان کاتولیک) در آغاز قرن حاضر کوشیدند تا به حرمین شرفین برسند و آنچه را که نیاکان صلیبی آنها نتوانستند انجام دهند، انجام بدهند، اما مقاومت شدیدی که ممالیک وعثمانیها از خود نشان دادند، اجازه نداد تا برنامه شوم و پلید آنها عملی شود و بعد از جنگ ۱۹۶۷ میلادی که یهودیان، بیت‌المقدس را اشغال کردند، رهبرانشان فریاد برآوردند که هدف بعدی اشغال حجاز و قبل ازهمه مدینه و خیبر است.

دافید گوریون، رهبر یهودیها، بعد از اینکه لشکریان یهود، قدس را محاصره می‌نمایند، در جمع سربازان وجوانان یهودی که در نزدیک مسجدالاقصی گرد آمده بودند، حاضر شد و در جمع آنها سخنرانی آتشینی ایراد نمود و با این گفته‌اش آن را به پایان رساند: «ما قدس را گرفته‌ایم و اینک راهمان را به سوی یثرب ادامه می‌دهیم.»[1]

خانم گولدا مائیر نخست وزیر یهودیان بعد از اشغال بیت‌المقدس و خلیج ایالت عقبه می‌گوید: «بوی پدران و نیاکانم در مدینه و حجاز به مشامم می‌رسد و آنها سرزمینهای ما هستند که آنها را پس خواهیم گرفت.»[2]

یهودیان از آن تاریخ به بعد، نقشه‌ای برای دولت آینده خود منتشر نمودند که از فرات تا نیل تمام منطقه را در برمی‌گیرد و جزیرهٔ عربی و اردن و سوریه و عراق و مصر و یمن و کویت و تمام خلیج عربی در این نقشه قرار دارد و آنها بعداز پیروزی خود در سال ۱۹۶۷ میلادی این نقشه را در اروپا توزیع کردند.[3]

۱۰- خداوند ماجرای اسراء پیامبر اکرم ﷺ را در سورهٔ اسراء فقط در یک آیه بیان کرده است:

﴿ سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ (اسراء، ۱)

۱- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۳۱۴.

۲- *روزنامه الدستور اردن*، شمارهٔ ۴۶۱۳، به قلم امیل غوری به نقل از *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۳۱۴.

۳- همان، ص ۲۱۵.

«پاک است آنکه بنده‌اش را شب هنگام از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برد، مسجدی که اطراف آن را مبارک گردانیده بودیم تا آیات خود را به او بنمایانیم؛ همانا خدا شنوا و بینا است.»

سپس خداوند به بیان رسواییها و جنایتهای یهودیان پرداخته و آنها را خبر داده است که این قرآن به استوارترین راه هدایت می‌نماید. ارتباط بین آیات در سوره ی اسراء به این موضوع اشاره می‌نماید که یهودیان به زودی مقام رهبری امت و انسانیت را از دست خواهند داد؛ چون آنها جنایتهایی مرتکب شده‌اند که برای باقی ماندن آنها در این مقام مجالی باقی نمانده است و خداوند این منصب را عملاً به پیامبر اکرم ﷺ منتقل خواهد گردانید و هر دو مرکز دعوت ابراهیمی را به آن حضرت اختصاص خواهد داد.[1]

سورهٔ اسراء به بیان استبداد اسرائیلی می‌پردازد و بیان می‌دارد که چگونه آنها در چنگال قدرتهای بزرگ آن زمان (فارس و روم) دست و پا می‌زده‌اند. از این رو یکی از فواید بزرگ سفر اسراء برای پیامبر اکرم ﷺ و امتش، دیدن برخی از نشانه‌های خدا بود که روشن‌ترین آیات الهی متعلق به مسجدالاقصی و نشانه‌های تاریخی آن بود.[2]

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلۡنَٰهُ هُدٗى لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُواْ مِن دُونِي وَكِيلٗا ۝٢ ذُرِّيَّةَ مَنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٍۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَبۡدٗا شَكُورٗا ۝٣ وَقَضَيۡنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَتُفۡسِدُنَّ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَّتَيۡنِ وَلَتَعۡلُنَّ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ۝٤ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثۡنَا عَلَيۡكُمۡ عِبَادٗا لَّنَآ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِۚ وَكَانَ وَعۡدٗا مَّفۡعُولٗا ۝٥ ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ أَكۡثَرَ نَفِيرًا ۝٦ إِنۡ أَحۡسَنتُمۡ أَحۡسَنتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡۖ وَإِنۡ أَسَأۡتُمۡ فَلَهَاۚ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ لِيَسُـُٔواْ

۱- *الرحیق المختوم*، مبارکفوری، ص ۱۲۰.

۲- *اصول الفکر السیاسی فی القرآن المکی*، ص ۱۴۹.

وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُواْ ٱلْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُواْ مَا عَلَوْاْ تَتْبِيرًا ﴾ (اسراء، ۲ – ۷)

«به موسی کتاب دادیم و او را رهنمود بنی‌اسرائیل ساختیم، با این مضمون که جز من کسی را وکیل و کارساز خود نگیرید. ای نسل کسانی که با نوح در کشتی سوارشان کردیم، او بندهٔ بسیار سپاسگذاری بود و به بنی اسرائیل در کتاب گفتیم که شما دوباره در زمین فساد به راه می‌اندازید و خیلی زیاد سرکشی می‌کنید؛ وقتی نوبت اول فرا رسد، بندگانی جنگجو و قوی بر شما می‌فرستیم. آنها جهت تجسس وارد خانه‌ها می‌شوند و این وعده محقق شد؛ سپس نوبت را علیه آنها به شما برگردانیدیم و شما را با مالها و فرزندان کمک کردیم و تعداد شما را افزایش دادیم و (گفتیم) اگر نیکی بکنید به نفع خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بدرفتاری بکنید، به ضرر خود بدرفتاری کرده‌اید و چون وعدهٔ دوم فرا رسد، (بندگان خود را می‌فرستیم) تا روی شما را ناخوش کنند و مانند دفعهٔ اول وارد مسجد بشوند و به هر چیزی که دست یافتند، آن را نابود کنند.»

ابن کثیر در ***البدایه و النهایه*** می‌گوید: بخت النصر به دستور پادشاه فارس[۱]، در سال ۵۹۷ قبل از میلاد به تخریب و هجوم سرزمین یهودیان پرداخت[۲] و خود وارد آن سرزمین گردید و به سبب آن بنی اسرائیل متفرق شدند؛ گروهی در حجاز اقامت گزید؛ گروهی در یثرب؛ گروهی در وادی القری ساکن شدند و تعداد اندکی به مصر اقامت گزیدند.[۳]

برای دومین بار در سال ۳۷۰ قبل از میلاد، حکومت روم به تخریب دولت یهودی پرداخت (پس از آنکه آنها دوباره دولت یهودی را بازسازی کرده بودند.)

این انهدام و تخریب هم‌زمان با منهدم کردن هیکل اورشلیم توسط فرمانده رومی (تیتوس) به وقوع پیوست بنابراین، یهود تاب و توان خود را در مقابل ستم سیاسی و دینی که رومیها بر آنان روا می‌داشتند از دست دادند و پی در پی هجرت کردند و بعضی

۱– دکتر فرست مرعی استاد تاریخ دانشگاه صنعاء معتقد است که بخت النصر کلدانی بوده است نه فارسی و به دستور پادشاه کلدانی تخریب صورت گرفته است.

۲– *اصول الفکر السیاسی*، ص ۱۵۲.

۳– همان، ص ۱۵۱.

از آنها به جنوب جزیرهٔ عرب، جائی که قبلاً نیاکانشان به آنجا مهاجرت کرده بودند، مهاجرت نمودند.[۱]

عناصر یهودی که پیرامون جزیره عربی پراکنده گردیده بودند، همواره میکروب فساد در زمین را با خود همراه داشته‌اند. از این رو لازم بود که رسول خدا همان طور که وضعیت جامعهٔ قریش را درک نمود و برای مقابله با آن آماده شده بود، باید به تجزیه و تحلیل پدیده یهودی می‌پرداخت و برای مقابله با آن آماده می‌گردید[۲]؛ زیرا یهودیان فقط یک امت تاریخی مانند عاد و ثمود نیستند که داستانهایشان به خاطر عبرت آموختن مطرح می‌شود؛ بلکه آنها امتی بودند که در واقعیت جامعهٔ عربی که پیامبر اکرم ﷺ در آن زندگی می‌نمود و در آن برای اقامه دولت اسلامی فعالیت می‌نمود، حضور انبوه و چشمگیری داشتند و علاوه بر جایگاه اقتصادی که دارا هستند، درصدد تشکیل مرکزی برای تسلط افکار خود برمی‌آیند؛ چون دارای دانشمندان و تاریخ و کتابهای به جا مانده از پیامبران هستند که به آنها این صلاحیت و اجازه را می‌دهد که ویژگیهای پیامبری را تعریف وتبیین نمایند و از او معجزات بخواهند و شرایطی را برای صداقت پیامبران و صحت رسالتها وضع کنند؛ پس اگر قریش از کعبه برای مبارزه با اسلام استفاده می‌کردند، یهودیان از تورات برای مبارزه با قرآن کار می‌گرفتند و همان گونه که محمّد انتظار نبرد و درگیری را با قریش می‌کشید، از جانب یهودیان نیز چنین انتظاری می‌رفت[۳]. سورهٔ اسراء گوشه‌ای از کشمکش و نبرد بین‌المللی میان فارس و روم و یهود را به تصویر می‌کشد و بعد از آن سوره روم نازل شد که این سوره نیز از نبرد بین‌المللی سخن گفته است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ الٓمٓ ۝١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ۝٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ۝٣ فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ۝٥ وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ

۱- *ابن خلدون*، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲- *اصول الفکر السیاسی*، ص ۱۵۲.

۳- همان، ص ۱۵۳.

ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ۝٦ يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ﴾ (روم، ۱ – ۷)

مشرکان قریش دوست داشتند که فارسیان، بر رومیها غلبه نمایند؛ چون آنها و مردم فارس بت‌پرست بودند، اما مسلمانان خواستار پیروزی روم بر فارس بودند؛ چراکه رومیها اهل کتاب بودند؛ چنانکه مفسران تفاصیل زیادی در مورد شرطبندی ابوبکر صدیق با یکی از مشرکان مکه در مورد جنگ فارس و روم که قرآن تأکید کرده بود که روم پیروز می‌شود و فارس شکست می‌خورد، ذکر کرده‌اند.[1]

نظریه و دیدگاه ابن عطیه بر این است که بهتر است علت شادی مؤمنان این موضوع بیان گردد که در صورت پیروزی روم بر فارس، از جانب آنان خطر کمتری متوجه آنان می‌گردید بنابراین، آنها خواستار پیروزی روم بر فارس بودند. پس با توجه به این تحلیل، پیامبر اکرم ﷺ امید داشت که دین و شریعتی که خداوند او را با آن مبعوث کرده است پیروز گردد و بر دیگر ملتها چیره شود، اما کفار مکه می‌خواستند که او با پادشاهی درگیر شود تا اورا ریشه کن کند و آنها از جانب او آسوده خاطر گردند.[2]

از این رو ابن عطیه بر این باور است که خوشحالی زیاد مؤمنان به خاطر این نبود که رومیها اهل کتاب‌اند و یا اینکه پیروزی آنها بر فارسها دلیلی مادی و محسوس بر صداقت خبر قرآنی خواهد بود؛ بلکه سبب خوشحالی مسلمانان این بود که خداوند از نیروی دریایی روم به نفع مسلمانان کار گرفت (مسلمانهایی که تا آن وقت هنوز قدرتی دریایی نداشتند)؛ چراکه بعد از پیروزی روم بر دولت فارس و نابودی آن، رومیها نیز پس از آن همه مبارزه، تضعیف خواهند شد و این راه را برای پیروزی مسلمانان بر آنها هموار می‌نماید و با این امر موجب می‌گردد تا اسلام به عنوان یک قدرت جدید جهانی مطرح گردد.[3]

۱۱- اثبات اهمیت و جایگاه نماز؛ چراکه براساس سنت و احادیث نبوی نماز در شب عروج پیامبر اکرم ﷺ به آسمانها فرض شده است و آن گونه که ابن کثیر گفته است

۱- *تفسیر طبری*، ج ۲۱، ص ۱۲.

۲- *تفسیر ابن عطیه*، ج ۱۱، ص ۴۲۵.

۳- *اصول الفکر السیاسی*، ص ۱۵۸.

: این امر بیانگر اهمیت و عظمت نماز است[1]. پس دعوتگران باید بر اهمیت نماز و مواظبت بر آن تأکید ورزند و وقتی از اهمیت و جایگاه نماز سخن می‌گویند، این مطلب را که نماز در شب معراج فرض شده و آخرین چیزی است که پیامبر اکرم ﷺ قبل از وفات خویش به آن سفارش نموده است به عنوان شاهدی بر اهمیت و جایگاه نماز متذکر شوند.[2]

۱۲- از پیامبر اکرم ﷺ در مورد اینکه آیا پروردگارش را دیده است، پرسیدند: فرمود: نوری است، چگونه می‌توان اورا دید؟[3]

۱۳- آن حضرت از خطرهای بیماریهای اجتماعی سخن گفت و کیفر آنها را نیز بر اساس آنچه در شب اسراء و معراج مشاهده کرده بود بیان داشت. از جمله می‌توان به امور ذیل اشاره کرد:

الف: کیفر غیبت و غیبت کنندگان: پیامبر اکرم ﷺ در معراج افرادی را دید که گوشت مرده را می‌خورند، جبرئیل گفت: «اینها کسانی هستند که گوشت مردم را می‌خورند.»[4]

ب: کیفر خوردن اموال یتیمان: پیامبر اکرم ﷺ در آن شب مردانی را دید که لبهای بزرگی مانند لب شتر دارند و در دستهایشان قطعه‌های بزرگی از آتش است وسنگهای بزرگی به دهانشان زده می‌شود که از پشتشان خارج می‌شود. جبرئیل گفت: اینها کسانی هستند که از روی ستم و ظلم، مال یتمیان را خورده‌اند.[5]

ج: رباخواران: پیامبر اکرم ﷺ قومی را دید که شکمهایشان مانند خانه‌ها بود و در آن مارهایی بود که از بیرون، شکمشان دیده می‌شد. جبرئیل گفت: اینها رباخواران‌اند.[6]

د: همچنین کیفر و سزای زناکاران و آنهایی که زکات نمی‌دهند و کسانی که پیام‌آور فتنه هستند ودر امانت بی‌اعتنایی و سستی می‌کنند را بیان فرمود.[7]

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۳، ص ۲۳.

۲- *المستفاد من قصص القرآن للدعوة و الدعاة*، ج ۲، ص ۹۳.

۳- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۱۹۰ – *صحیح مسلم*، ج ۱، ص ۱۶۱.

۴- *الفتح الربانی*، ج ۲۰، ص ۲۵ اسناد آن صحیح است.

۵- *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، ج ۸، ص ۲۰۰.

۶- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۴، ص ۲۷۴.

۷- *تفسیر طبری*، ج ۱۵، ص ۷ – *الفتح الربانی*، ج ۲۰، ص ۲۵۷.

و: پاداش مجاهدان: پیامبر اکرم ﷺ بر گروهی گذر نمود که در یک روز می‌کارند و در همان روز درو می‌کنند و پس از اینکه درو می‌کنند باز به همان شکل اولیه برمی‌گردد. جبرئیل گفت: «اینها مجاهدان راه خدایند که نیکیهایشان هفتصد برابر می‌شود و چیزی از آنها کاسته نمی‌شود.»

۱٤- درک جایگاه مسجدالاقصی توسط صحابه، اصحاب اهمیت مسجدالاقصی را درک کردند و مسئولیت خود را در برابر آن دانستند که مسجدالاقصی تحت فرمانروایی رومیها اسیر بود؛ چنانکه آن را در دوران عمر بن خطاب ﷺ آزاد کردند و همواره مسجدالاقصی در امنیت و آسایش قرار داشت تا اینکه در قرن پنجم هجری صلیبیها در آن به مدت یک قرن به فساد و تباهی پرداختند؛ سپس مسلمانان آن را به فرماندهی صلاح‌الدین ایوبی آزاد کردند و اینک در اشغال یهودیان است پس راه آزادی آن چیست؟[1]

راه آزادی قدس، جهاد در راه خدا به شیوه‌ای که اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ آن بودند، می‌باشد.

۱- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۲۲۰.

بخش پنجم:

عرضۀ اسلام بر قبائل ،و هجرت اصحاب به مدینه

فصل اول
گشت و گذار در میان قبایل، و هجرت اصحاب به مدینه

پیامبر اکرم ﷺ پس از بازگشت از طائف در موسم حج به عرضۀ اسلام در میان قبایل پرداخت و از آنها می‌خواست تا او را پناه دهند و او را یاری نمایند تا بتواند پیام خدا را به مردم برساند و در این راستا طبق برنامه‌ای قوی و داعیانه که نشانه‌های آن روشن و اهدافش مشخص بود، حرکت می‌کرد و دعوت می‌داد. ابوبکر صدیق مردی که در شناخت نسبهای اعراب و تاریخ آن تخصص داشت، او را همراهی می‌کرد. آنها نزد افراد سرشناس قبیله‌ها می‌رفتند و ابوبکر رضی الله عنه ازسران قبایل می‌پرسید و به آنها می‌گفت: تعدادتان چه قدر است؟ قدرت دفاعی شما چگونه است؟ و جنگ در میان شما چه طور است؟ و این قبل از آن بود که پیامبر اکرم ﷺ سخن بگوید و دعوتش را عرضه نماید.[1]

مقریزی می‌گوید: «سپس به عرضه اسلام بر قبایل پرداخت و قبائلی که به اسلام دعوت داد عبارت بودند از: بنوعامر، غسان، بنوفزاره، بنومره، بنوحنیفه، بنوسلیم، بنوعبس، بنونصر، ثعلبه بن عکابه، کنده، کلب، بنوالحارث بن کعب، بنوعذره، قیس بن خطیم، و ابوالیسر انس بن ابی رافع.»

واقدی اخبار هر یک از این قبیله‌ها را جدا جدا حکایت کرده و گفته است: «پیامبر اکرم ﷺ دعوت را از قبیله کنده آغاز کرد و آنها را به اسلام دعوت داد، سپس نزد بنی‌کلب آمد و بعد از آن نزد قبیلۀ بنی‌حنیفه و بنی‌عامر رفت و می‌گفت: چه کسی مرا نزد قومش می‌برد و از من حمایت و دفاع می‌کند تا پیام پروردگارم را برسانم؛ زیرا قریش مرا از رساندن پیام پروردگارم باز داشته‌اند. این در حالی بود که ابولهب پشت سر رسول خدا بود و به مردم می‌گفت: به سخنان او گوش ندهید؛ زیرا او دروغگوست.»[2]

بدین صورت پیامبر خدا، در معرض اذیت و آزار بزرگی قرار گرفت؛ چنانکه ترمذی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که: پیامبر اکرم ﷺ در محل توقف قبائل، اسلام را عرضه می‌نمود و می‌فرمود: «آیا مردی هست که مرا نزد قومش ببرد؟ چون قریش مرا از اینکه

۱- *الانساب*، سمعانی، ج ۱، ص ۳۶.

۲- *امتاع الاسماع*، مقریزی، ج ۱، ص ۳۰ – ۳۱.

سخن پروردگارم را برسانم، منع کرده‌اند.» و همچنان در میان قبایل به عرضهٔ اسلام می‌پرداخت و آنها را دعوت می‌داد. آنان به زشت‌ترین صورت دست رد بر سینهٔ آن حضرت می‌زدند و او را اذیت می‌کردند و می‌گفتند: قومش او را بهتر می‌شناسد و چگونه کسی ما را اصلاح می‌کند که قوم خود را فاسد کرده است.

بدین صورت قریش به شایع و پخش نمودن القابی از قبیل بی‌دین، جوان بنی هاشم که گمان می‌برد پیامبر است، پرداختند و شکی نیست که این شایعات پیامبر را آزار می‌داد.[1]

اذیت و آزار آنها در این حد منحصر نماند؛ بلکه پیامبر اکرم ﷺ با آزارهای سخت‌تری مواجه گردید؛ چنانکه بخاری در تاریخ خود و طبرانی در الکبیر از مدرک بن منیب و او از پدرش و ایشان از پدر بزرگش روایت کرده‌اند که: پیامبر اکرم ﷺ را در دوران جاهلیت دیدم که می‌گفت ای مردم! بگویید ***لا اله الا الله*** رستگار می‌شوید. در آن اثنا برخی از مردم بر چهره‌اش تف انداختند؛ یکی بر ایشان خاک ریخت؛ یکی ناسزا گفت تا اینکه ظهر شد آن گاه دختری با ظرفی آب آمد و پیامبر چهره و دستهایش را شست و فرمود: دخترم! مترس از اینکه پدرت شکست می‌خورد و خوار می‌شود. پرسیدم: این دختر کیست؟ گفتند: زینب دختر محمد است، او دختری پاکیزه بود.[2]

ابوجهل و ابولهب (لعنهما الله) به نوبت و یکی پس از دیگری پیامبر اکرم ﷺ را آزار می‌دادند. رسول خدا از جانب آنان شدیداً مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفت. علاوه بر آنها کسانی را که دعوت می‌داد، نیز او را اذیت می‌کردند.[3]

شیوه‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ در برابر توطئه‌های ابوجهل و مشرکان به هنگام عرضه اسلام در میان قبایل از آنها استفاده می‌کرد، عبارت بودند از:

۱- دیدار با قبیله‌ها در شب

یکی از حکمتهای پیامبر اکرم ﷺ این بود که در تاریکی شب برای دیدار قبیله‌ها می‌رفت تا کسی از مشرکان مانع وی نشود[4] و این امر در ناکارکردن آثار تبلیغات قریش

۱- *الدرر*، ابن عبد البر، ص ۳۵ – *السیرة النبویه*، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲- *المحنة فی العهد المکی*، ص ۵۳.

۳- همان.

۴- *تاریخ اسلام*، نجیب آبادی، ج ۱، ص ۱۲۹ به نقل از *الرحیق المختوم*.

موفقیت‌آمیز بود و دلیل موفقیت‌آمیز بودن این شیوه ارتباط پیامبر با اوس و خزرج در شب بود و به دنبال آن پیمان عقبه اول و دوم نیز شب هنگام انجام شد.[۱]

۲- رفتن پیامبر اکرم ﷺ به محل اقامت قبیله‌ها

پیامبر اکرم ﷺ با قبیلهٔ کلب و بنی حنیفه و بنی عامر در محل اقامتشان دیدار کرد[۲] و با این کار می‌کوشید تا از تعقیب قریش خود را دور بدارد و بتواند با قبیله‌ها به شیوهٔ مناسب بدون اینکه از سوی قریش برایش مزاحمتی ایجاد شود، به گفتگو بپردازد.

۳- همراه بردن معاونان با خود

ابوبکر و علی، آن حضرت را در برخی از دیدارها و گفتگوهایش با برخی قبیله‌ها همراهی می‌کردند و شاید این همراهی به خاطر آن بود که افرادی که دعوت داده می‌شدند، گمان نبرند که او تنهاست و از میان اشراف قوم و خویشاوندانش یاوری ندارد و از طرفی ابوبکر نسبهای عرب را به خوبی می‌دانست[۳] و این امر به پیامبر اکرم ﷺ در شناخت نژاد و اصالت قبیله‌ها کمک می‌کرد؛ پس پیامبر اکرم ﷺ سعی می‌نمود تا به دعوت بهترین افراد بپردازد؛ چراکه در صورت پذیرش اسلام پیامدهای دعوت را بتواند برعهده بگیرد.

٤- اطمینان حاصل کردن از توان قبیله

از جوانب امنیتی مهمی که پیامبر اکرم ﷺ در راستای دعوت قبایل در نظر می‌گرفت، این بود که از قدرت دفاعی و توان آنها در میان قبایل اطلاع حاصل می‌نمود و از آنها می‌خواست تا او را حمایت کنند؛ زیرا قدرت و توان دفاعی برای کسانی که دعوت را حمایت می‌نمایند؛ بسیار ضروری و مهم است؛ چراکه قبائلی که حامی دعوت اسلامی بودند، در واقع در برابر تمام نیروهای شر و باطل می‌ایستد؛ پس باید از نظر توانایی مادی و معنوی شایستگی ایفای چنین نقشی را داشته باد و بتواند دعوت را حمایت کند و پیامدهای نشر آن را تحمل نماید و موانعی را که برسر راه دعوت قرار می‌گیرند، دفع نماید.[٤]

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲، ۴۴ –*السیرة النبویه جوانب الحذر و الحمایه*، ص ۱۱۶.

۲- *البدایه و النهایه*، ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۴۰.

۳- *السیرة النبویه لجوانب الحذر و الحمایه*، ص ۱۱۶.

۴- همان، ص ۱۱۶ – ۱۷.

گفتگو با بنی عامر

پیامبر اکرم ﷺ طائفه بنی‌عامر را انتخاب نمود تا گفتگوهایی را با آنان انجام دهد. این گفتگوها براساس برنامه‌ریزی قبلی انجام می‌شد. پیامبر اکرم ﷺ و همراهش ابوبکر نه تنها می‌دانستند که بنی عامر قبیله‌ای جنگجو است و افراد زیادی دارد؛ بلکه یکی از پنج قبیله‌ای است که زنان و کودکانش هرگز اسیر دشمن نشده‌اند و از هیچ پادشاهی پیروی نکرده و خراج و مالیاتی به کسی نداده است[۱] و قبیله‌ای همانند قبیلهٔ قریش و خزاعه است[۲] همچنین پیامبر اکرم ﷺ از مخالفت دیرینهٔ بنی عامر و ثقیف اطلاع داشت بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ در این صدد برآمد تا ثقیف را به این دلیل که از پذیرفتن دعوتش امتناع ورزیدند، از خارج آنها را تحت فشار قرار دهد.

پیامبر اکرم ﷺ برای در خطرانداختن موقعیت ثقیف در این صدد برآمد تا از موقعیت بنی عامر بن صعصعه استفاده نماید و پیمان قطعی با بنی عامر ببندد.[۳]

سیره‌نگاران بر این باورند که وقتی پیامبر اکرم ﷺ نزد بنی عامر بن صعصعه آمد و آنها را به سوی خدا دعوت داد و اسلام را بر آنان عرضه کرد، مردی از آنها به نام بحیره بن فراس گفت: «سوگند به خدا اگر من این جوانمرد را از قریشیان بازگیرم و حمایت کنم به وسیلهٔ او عرب را خواهم بلعید؛ سپس به پیامبر گفت: آیا اگر ما از تو پیروی کنیم و خداوند تو را بر مخالفانت پیروز گرداند بعد از تو فرماندهی و ریاست امور از آن ما خواهد بود؟ فرمود: این امر در اختیار خداوند است به هر کس که بخواهد آن را می‌دهد. او گفت: شاهرگهایمان را به خاطر دفاع از تو آماج شمشیرهای قوم عرب قرار دهیم و وقتی خدا تو را پیروز گردانید، فرماندهی برای کسانی دیگر باشد؟ ما به آئین تو نیازی نداریم.[۴]

گفتگو با بنی‌شیبان

در روایت علی بن ابی طالب ﷺ آمده است: وقتی خداوند به پیامبرش ﷺ دستور داد تا دعوتش را بر قبیله‌های عرب عرضه دارد، رسول خدا به راه افتاد و من هم همراهش

۱- *اصول الفکر السیاسی*، ص ۱۸۲.

۲- همان.

۳- همان.

۴- *سیرة ابن هشام*، ج ۲، ص۳۸.

بودم ... تا اینکه می‌گوید: سپس به مجلسی دیگر رفتیم که مجلسی آرام بود. ابوبکر جلو رفت و سلام کرد و گفت: از کدام خاندان هستید؟ پاسخ دادند: از بنی‌شیبان بن ثعلبه. ابوبکر رو به سوی پیامبر خدا ﷺ نمود و گفت: پدر ومادرم فدایت باد؛ اینان سرآمد خاندان خود و سرآمد مردمند. در میان آنها فردی به نام مفروق بود که از همه سخنگوتر و زیباتر بود. ابوبکر گفت: قبیلهٔ شما چند نفر است؟ مفروق گفت: ما بیش از هزار تن نیستیم و گروهی که هزار نفر باشند هرگز از کاستی افراد خود شکست نمی‌خورد. ابوبکر گفت: توان دفاعی شما چگونه است؟ مفروق گفت: ما به هنگام رویارویی با دشمن به شدت خشمگین می‌شویم و وقتی خشمگین می‌شویم، به شدت در می‌افتیم؛ ما جنگ را بر زن و فرزند و شمشیر را بر همبستری با همسران خویش ترجیح می‌دهیم و پیروزی به دست خدا است؛ گاهی ما بر دیگران پیروز می‌گردیم و گاهی دیگران بر ما پیروز می‌گردند. آن گاه رو به پیامبر اکرم ﷺ کرد و گفت: شاید تو از قریش هستی؟ ابوبکر گفت: اگر به شما رسیده که او رسول خداست، اینک این همان مرد است.

مفروق گفت: ای برادر قریشی! ما را به چه چیزی فرا می‌خوانی؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شما را به اینکه گواهی دهید که هیچ معبودی جز الله نیست و او یگانه است و شریکی ندارد و من بنده خدا و پیامبرش هستم و از شما می‌خواهم که مرا کمک نمایید و یاری‌ام کنید؛ زیرا قریش در مقابل امر الهی همدست شده‌اند و رسول خدا را تکذیب کرده‌اند و خود را به وسیلهٔ باطل از حق بی‌نیاز دانسته‌اند در حالی که خداوند بی‌نیاز و ستوده است. مفروق گفت: آیا به چیزی دیگری هم دعوت می‌دهی؟ آن گاه گفت: به خدا سوگند که سخنی بهتر از این را نشنیده‌ام. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ این آیات را تلاوت نمود:

﴿ قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ۖ أَلَّا تُشْرِكُواْ بِهِۦ شَيْـًٔا ۖ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۖ وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَوْلَٰدَكُم مِّنْ إِمْلَٰقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ ۖ وَلَا تَقْرَبُواْ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ۖ وَلَا تَقْتُلُواْ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ (انعام، ۱۵۱)

«بگو: بیائید تا آنچه را که پروردگارتان حرام کرده است، بخوانم. اینکه با او چیزی را شریک قرار ندهید و با پدر و مادر به نیکی رفتار کنید و فرزندانتان را

از ترس فقر مکشید. ما به شما و به آنها روزی می‌دهیم و به کارهای زشت چه ظاهر باشند، چه باطن، نزدیک مشوید و هیچ کس را که خداوند کشتن او را حرام کرده است، مکشید مگر به حق. این است آنچه خدا شما را به آن دستور داده تا بفهمید.»

مفروق گفت: به خدا سوگند که به مکارم اخلاق و کارهای نیک فرا می‌خوانی. قومی که تو را تکذیب کرده و علیه تو همدست شده‌اند، دروغ گفته‌اند و ادامه داد که این هانی بن قبیصه شیخ و پیشوای دینی ماست. هانی گفت : ای قریشی! من سخنت را شنیدم، اما من بر این باورم که اگر ما تنها در پی یک جلسه که در حضور ما نشسته‌ای بی‌آنکه هیچ نشستی قبل و یا بعد از آن صورت گرفته باشد و در حالی که در دعوت تو نیندیشیده و در فرجام آنچه ما را بدان فرا می‌خوانی تأمل نکرده‌ایم، دین خود را ترک کنیم و از تو پیروی نماییم، لغزشی در اندیشه و نوعی سبکسری و بی‌توجهی در فرجام کارهاست و لغزش با شتاب و عجله همراه است و ما دوست نداریم از طرف آن دسته از افراد خاندانمان که اینجا نیستند، پیمانی ببندیم بنابراین، تو هم برگرد و ما هم بر می‌گردیم و در کار خود می‌نگریم. آن گاه هانی به مثنی بن حارثه اشاره کرد و گفت: این مثنی، شیخ و پیشوای امور جنگی ماست. مثنی که بعدها مسلمان شد، گفت: ای قریشی! سخنانت را شنیدم و پاسخ ما همان پاسخ هانی بن قبیصه است که نمی‌توانیم دین خود را ترک کنیم و از تو پیروی کنیم و ما میان دو چهارچوب قرار گرفته‌ایم یکی یمامه و دیگری سمامه. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این دو چهارچوب چیست؟ گفت: نهرهای کسری و آبهای عرب است.

اما آنچه مربوط به نهرهای کسری است، گناهی است که صاحب آن مورد بخشش قرار نمی‌گیرد و عذرش پذیرفته نمی‌شود؛ ما به پیمانی گردن نهاده‌ایم که کسری از ما گرفته است مبنی بر اینکه هیچ ماجرا و فتنه‌ای به پا نکنیم و هیچ ماجراجو و فتنه‌گری را پناه ندهیم و این چیزی را که تو ما را به آن دعوت می‌دهی به نظر من از چیزهایی است که پادشاهان آن را خوش ندارند، امّا اگر دوست داری که تو را از ناحیه عربها حفاظت کنیم و پناه دهیم این کار را خواهیم کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: پاسخ شما در مورد این موضوع پاسخی شایسته و منطقی است؛ چراکه واقعیتهای موجود جامعه را به صراحت بیان نمودید، امّا کسانی درصدد حمایت و یاری دین خدا برمی‌آیند که از همهٔ جوانب بر آن احاطه یابند. آیا می‌خواهید دیری نپاید که خداوند سرزمین و شهرها و اموال آنان را

به شما بدهد و شما را با دختران آنان همبستر کند؟ آیا خداوند را تسبیح و تقدیس می‌کنید؟ نعمان گفت: خداوند شایسته تسبیح و تقدیس است![1]

درسها و اندرزها

یاری و نصرتی که پیامبر اکرم ﷺ می‌طلبید و انتظار داشت، دارای این ویژگیها بود:

۱- با شدت یافتن اذیت و آزار قریش پس از مرگ ابوطالب عموی پیامبر اکرم ﷺ که حامی آن حضرت بود، کمک خواستن ایشان از بیرون مکه به صورت ملموس و قابل ملاحظه‌ای فعال می‌شد و این بیانگر آن است که داعی در محیطی از خشونت، فشار و ارعاب هرگز نمی‌تواند کارآیی لازم را در فعالیتهای دعوتگری خود داشته باشد.

۲- عرضه نمودن اسلام بر قبیله‌ها و کمک خواستن از آنان به دستور خداوند عزوجل بود و فقط مسئله‌ای اجتهادی از طرف خود پیامبر نبود که شرایط موجود دعوت آن را ایجاب کرده باشد.

۳- پیامبر اکرم ﷺ فقط از آن دسته از رهبران و اشراف قبایل که دارای قدرت و نفوذ بودند کمک می‌طلبید؛ چون اینها می‌توانستند حمایت همه جانبه دعوت و صاحب آن را فراهم کنند.

٤- در خلال مطالعهٔ سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ چنین به نظر می‌رسد که یاری خواستن وی به خاطر این دو امر بوده است:

الف – تا از دعوت حمایت به عمل آید و با پیروان آن برخورد بدی صورت نگیرد.

ب – تا رسول خدا براساس همین دعوت، قدرت رابه دست گیرد البته این، نتیجه ی طبیعی کار بود.

۵- پیامبر اکرم ﷺ درخواست افرادی که اظهار آمادگی برای حمایت از دعوت نمودند به این شرط که افرادشان در آینده به دلیل این حمایت، بهره‌ای در قدرت و فرمانروایی داشته باشند و یا در مقابل اینکه دعوت اسلامی را کمک کرده‌اند، در قدرت سهیم شوند را نپذیرفت؛ چون این دعوتی است به سوی الله و شرط اساسی آن این است که خالصانه برای خدا و خشنودی وی باشد.

اخلاص و طلب خشنودی خدا، هدفهایی هستند که هر نوع کمک‌رسانی و قربانی و جانفشانی به خاطر آن انجام می‌گیرد؛ زیرا هدفی که انسان برای کاری در پیش دارد

۱- *البدایة و النهایه*، ج ۳، ص ۱۴۲ – ۱۴۵.

همان هدف است که به فعالیت انسان در تلاش برای رسیدن به آن کیفیت می‌دهد بنابراین، هدفی که از یاری کردن دعوت موردنظر است، باید از هر نوع مصلحت مادی به دور باشد تا دعوت به دلیل این نوع هدف، تضمین گردد و از هر نوع انحراف مصون باشد؛ چراکه هرگاه هدف خدایی باشد، انسان تا آخرین حد و با تمام توان از آن نگهداری خواهد کرد[1]. پس کسی که می‌خواهد به جماعتی بپیوندد که به سوی خدا دعوت می‌دهد، نباید رسیدن به مقام یا کالا و ثروت دنیا را شرط قرار دهد؛ چون این دعوت برای خداست و اختیار آن با خداست؛ به هر کس که بخواهد آن را می‌دهد و کسی که مسئولیت امر دعوت را عهده‌دار می‌گردد، می‌بایست قبل از همه چیز هدفش رضای خدا و تلاش نمودن برای بلندکردن پرچم او باشد، اما اگر هدفش رسیدن به مقام باشد این انگیزه‌ای خطرناک است که بیانگر خالص نبودن نیت صاحب آن می‌باشد[2]. بنابراین یحیی بن معاذ رازی می‌گوید: «کسی که بوی ریاست از او به مشام رسید، هرگز موفق نخواهد شد.»[3]

٦- یکی دیگر از ویژگیهای یاری خواستن پیامبر اکرم ﷺ از رهبران قبیله‌ها این بود که افراد موردنظر نباید به پیمانها و قراردادهای بین‌المللی‌ای که مفاد آنها مخالف با منافع دعوت وی است، پایبند باشند؛ چون آنها وقتی دعوت را به آغوش می‌گیرند آن را با پایبندی به این گونه پیمانها در معرض نابودی از سوی قدرتهای طرف قرارداد، قرار می‌دهند و این خطری جدی برای دعوت اسلامی به شمار می‌رود و مصالح آن را تهدید می‌کند[4] و حمایت مشروط و جزئی نمی‌تواند حمایت موردنظر را محقق سازد؛ چون در آن صورت اگر کسری با پیامبر اکرم ﷺ به مخالفت برخیزد، هرگز بنی‌شیبان بر ضد کسری وارد جنگ نمی‌شوند واگر کسری بخواهد بر محمد و پیروانش حمله کند آنها با او نمی‌جنگند. بنابراین، گفتگوها بی‌نتیجه ماند.[5]

٧- «دین خدا را تنها کسانی یاری خواهند نمود که این دین در تمامی زوایای زندگی آنان رسوخ کرده باشد.» این پاسخ پیامبر اکرم ﷺ به مثنی بن حارثه بود وقتی اظهار

۱- *الجهاد و القتال فی السیاسة الشرعیه*، محمد خیر، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲- *وقفات تربویه من السیرة النبویه*، عبدالحمید بلالی، ص ۷۲.

۳- *صفة الصفوه*، ج ۴، ص ۹۴.

۴- *الجهاد و القتال فی السیاسة الشرعیه*، ج ۱، ص ۴۱۲.

۵- *التحالف السیاسی فی الاسلام*، منیر غضبان، ص ۵۳.

داشت که رسول خدا را از ناحیهٔ عربها حمایت خواهد کرد نه از ناحیهٔ فارسیها. با اندیشیدن در ژرفای این سیاست به این نتیجه می‌رسیم که دوراندیشی پیامبر اسلام در حد والایی بود که نمی‌توان آن را با امری دیگر مقایسه نمود.

۸- موضع بنی‌شیبان بیانگر مروت و اخلاق آنها بود و آنها پیامبر اکرم ﷺ را گرامی داشتند و نیز بحث و گفتگو با شفافیت خاصی انجام گرفت و آنها میزان حمایت خود را از آن حضرت شرح دادند و اظهار داشتند که دعوت چیزی است که پادشاهان آن را نخواهند پسندید، اما خداوند برای بنی‌شیبان چنین مقرر نموده بود که بعداز بیست سال یا بیشتر از آن که قلبشان به نور اسلام نورانی شده بود، مسئولیت رودررو شدن با پادشاهان را برعهده بگیرند و مثنی بن حارثه شیبانی رهبر جنگی آنها و قهرمانشان بود که در سرزمین عراق، فتوحات و پیروزیهای لشکر اسلامی را در دوران خلافت ابوبکر فرماندهی می‌کرد[۱]. قدرت ایمان و اسلام به مثنی و قبیله‌اش چنان نیرو و توانی داده بود که آنها سردمداران و فرماندهان اصلی جنگ با فارسها قرار گرفتند و این در حالی بود که در زمان جاهلیت از فارسها می‌ترسیدند و یا حتی فکر جنگیدن با آنها هرگز در اذهان آنان رسوخ نکرده بود؛ حتی پس از اینکه به حقانیت دعوت پیامبر اکرم ﷺ پی بردند، باز هم حاضر نشدند آن را بپذیرند؛ چون احتمال می‌رفت که پذیرفتن این دین، آنها را مجبور به درگیر شدن با فارسها بنماید و این امری ناپسند برای آنان محسوب می‌گردید. به هر حال از این قضیه به عظمت این دین پی می‌بریم؛ دینی که خداوند، مسلمانان را به وسیلهٔ آن سربلند نمود و آنان را رهبران دنیا قرار داد و علاوه بر آن نعمتهای پایداری در باغهای بهشت به آنان خواهد داد.[۲]

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۲، ص ۲.

۲- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۳، ص ۶۹.

فصل دوم
دسته‌های خیر و طلیعه‌های نور

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:

«پیامبر اکرم ﷺ ده سال در مکه در اماکن مختلف از جمله منازل آنان، در بازار عکاظ و مجنه ودر موسم حج و در منی به دعوت و تبلیغ آنان می‌پرداخت و می‌گفت: چه کسی مرا یاری می‌نماید تا پیام پروردگارم را برسانم؟ و پاداش او بهشت خواهد بود (و کسی او را یاری نمی‌کرد.) حتی اگر مردی از یمن یا از مصر حرکت می‌کرد، قومش نزد او می‌آمدند و می‌گفتند : ازنوجوان قریش بپرهیز و مواظب باش تو را به فتنه مبتلا نکند و زمانی که پیامبر در میان مردم راه می‌رفت، انگشتهایشان به سوی او اشاره می‌رفت تا اینکه خداوند ما را از یثرب به سوی او فرستاد و ما او را جا دادیم و تصدیقش نمودیم و افراد ما نزد او رفتند و به او ایمان آوردند و آن حضرت ﷺ به آنها قرآن آموخت تا اینکه هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار باقی نماند مگر اینکه در آن گروهی از مسلمانان بودند که اسلام خود را آشکار کرده بودند.[1]

نخستین ملاقات انصار با رسول خدا در موسم حج و عمره

۱- اسلام سوید بن صامت

پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از ورود افراد صاحب نام و معروف نزد او می‌رفت و او را به سوی خدا دعوت می‌داد و اسلام و حق و هدایت را بر او عرضه می‌کرد؛ چنانکه وقتی سوید بن صامت از قبیلۀ بنی عمرو بن عوف که مردی شاعر و شریف، شجاع و دارای نسب عالی بود و قومش را «کامل» می‌نامیدند، وقتی به مکه آمد و پیامبر از آمدنش مطلع شد نزد او رفت واو را به سوی خدا و دین اسلام فراخواند. سوید به پیامبر گفت: شاید آنچه در اختیار توست، همانند آن چیزی باشد که در اختیار من است؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چه چیز در اختیار توست؟ سوید گفت: حکمت لقمان دارم. پیامبر اکرم ﷺ گفت: آن را بر من عرضه کن. سوید بخشی از آنچه می‌دانست بر پیامبر

۱- **مسند**، احمد، ج ۳، صص ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۲۳، ۳۲۲ با سند حسن.

عرضه کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این سخن نیکو و خوبی است اما آنچه در اختیار من است، بهتر از این است؛ زیرا آنچه من دارم قرآنی است که از جانب خدا بر من نازل شده است، نور و هدایت است. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ قرآن را برای ایشان تلاوت نمود و او را به اسلام دعوت کرد.

سوید در حالی از پیامبر اکرم ﷺ فاصله گرفت که می‌گفت: این سخنی نیکو است. سوید پس از آنکه به مدینه بازگشت و به میان قومش رفت، دیری نپائید که به دست قبیلهٔ خزرج کشته شد و گروهی از خاندان او می‌گفتند: ما بر این باور هستیم که او مسلمان کشته شده است.

به هر حال او در روز جنگ بعاث به قتل رسید[۱] امّا دلیل مستندی وجود ندارد که بیانگر تبلیغ اسلام از جانب او در میان قبیله‌اش باشد.[۲]

۲- مسلمان شدن ایاس بن معاذ

ابوالحیسر بن رافع به همراه جوانانی از بنی عبدالاشهل که ایاس بن معاذ در میان آنها بود به مکه آمد. این گروه آمده بودند تا با قریش علیه خزرج هم‌پیمان شوند. پیامبر اکرمﷺ با اطلاع از ورود آنان نزد آنان رفت و در مجلسشان نشست و فرمود: آیا مایلید بهتر از آن چیزی که به خاطر آن به اینجا آمده‌اید پیشنهاد کنم؟ گفتند آن چیست؟ فرمود: من پیامبر خدا و فرستاده او به سوی بندگانش هستم و به این فرا می‌خوانم که خداوند را بپرستند و هیچ چیزی را با وی شریک قرار ندهند و بر من کتابی نازل شده است.

سپس اسلام را برای آنها معرفی نمود و قرآن را برایشان تلاوت کرد. ایاس بن معاذ که نوجوان کم سن و سالی بود گفت: سوگند به خدا که این از آنچه شما در پی آن آمده‌اید بهتر است. در این هنگام ابوالحیسر مشتی خاک برداشت و به چهرهٔ او پاشید و گفت : این سخن را تکرار نکن؛ به خدا سوگند که ما برای چیزی غیر از این آمده‌ایم و بدین گونه ایاس بن معاذ ساکت شد. سپس آنها به مدینه بازگشتند و جنگ بعاث بین اوس و خزرج در گرفت و دیری نپائید که ایاس چشم از جهان فرو بست. از کسانی که شاهد مرگ او بوده‌اند، روایت شده است که ایاس هنگام مردن، پیوسته می‌گفت : «**لا اله**

۱- *سیرة ابن هشام*، ج ۲، ص ۱۴۰، اسناد حسن.

۲- *السیرة النبویة الصحیحة*، ج ۱، ص ۱۹۵.

الا الله، الله اکبر، سبحان الله و الحمدلله» واین چنین تسبیح و تقدیس خداوند را می‌گفت تا اینکه چشم فرو بست. بنابراین، آنها در اینکه او مسلمان مرده است هیچ تردیدی نداشتند؛ چون او در آن مجلس وقتی سخنان پیامبر اکرم ﷺ را شنید، به اسلام ایمان آورد.[۱]

اسلام انصار

نخستین دیدار ثمربخش رسول الله ﷺ با گروهی از افراد قبیله خزرج در موسم حج در محل عقبه مِنی انجام شد. پیامبر اکرم ﷺ پس از ملاقات با آنها، فرمود : شما چه کسانی هستید؟ گفتند: افرادی از خزرج. فرمود: آیا از هم‌پیمانان یهودیان هستید؟ گفتند: بله. فرمود: نمی‌نشینید تا با شما سخن بگویم؟ گفتند چرا! آن گاه در کنار پیامبر اکرمﷺ نشستند و ایشان، آنها را به سوی خدا دعوت داد و اسلام را بر آنها عرضه نمود و برای آنان قرآن تلاوت نمود.[۲]

وقتی سخنان رسول خدا تمام شد، آنها به یکدیگر گفتند: ای قوم! به خدا سوگند، این همان پیامبری است که یهودیان شما را به آمدن آن تهدید می‌کردند. نباید آنها در گرویدن به او بر شما پیشی گیرند. بنابراین، آنها به دعوت پیامبر پاسخ مثبت دادند و او را تصدیق کردند و آنچه از تعالیم اسلام بر آنها عرضه کرده بود، پذیرفتند و گفتند: ما قوم خود را در حالی پشت سر گذاشته‌ایم که در میان هیچ قومی به اندازه آنها کینه و دشمنی وجود ندارد؛ امید است خداوند آنها را به وسیلهٔ شما متحد و یکپارچه سازد. ما به زودی نزد آنها خواهیم رفت و آنان را به آئین تو فرا می‌خوانیم و آنچه از تعالیم این دین پذیرفته‌ایم، بر آنها عرضه خواهیم کرد. اگر خداوند ارتباط و پیوند آنها را در پرتو شما برقرار و مستحکم گرداند؛ از آن پس عزت هیچ مردی در میان قوم و قبیلهٔ ما فراتر از عزت شما نباشد؛ زیرا هیچ کسی عزیزتر از تو نیست.

سپس در حالی رهسپار سرزمین خود گشتند که ایمان آورده و پیامبر را تصدیق کرده بودند[۳]. تعدادشان شش نفر بود به نامهای : ابوامامه أسعد بن زراره، عوف بن حارث از قبیلهٔ بنی نجار، رافع بن مالک، قطبه بن عامر، عقبه بن عامر، و جابر بن عبدالله بن

۱- *سیرة ابن هشام*، ج ۲، ص ۴۱، با سند حسن.
۲- همان، ص ۴۱ – ۴۲.
۳- *البدایة والنهایه*، ج ۳، ص ۱۴۸ – ۱۴۹.

رباب[۱]. وقتی این گروه به مدینه نزد قوم خود رسیدند با آنها در مورد پیامبر اکرمﷺ سخن گفتند و آنان را به اسلام دعوت دادند تا آنکه آوازهٔ پیامبر اکرم ﷺ و دعوت او همه جا را فرا گرفت؛ پس هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار باقی نماند مگر اینکه در آن وصف و یاد پیامبر اکرم ﷺ برقرار بود.[۲]

بدین صورت این اولین دسته از دسته‌های خیر بود که تنها به ایمان آوردن اکتفا نکردند؛ بلکه با خود پیمان بستند که قومشان را به اسلام دعوت دهند و تمامی آنها به عهدی که با دین خدا و پیامبرش بسته بودند وفا نمودند؛ چنانکه وقتی به مدینه بازگشتند در زمینه دعوت به سوی خدا تلاش نمودند. بنابراین هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار باقی نماند مگر اینکه در آن وصف و یاد محمد ﷺ برقرار بود و این گونه هرگاه که امر الهی باشد، لحظهٔ سرنوشت ساز و قاطعی که پایان بخش ناامیدیها و رنجهاست فرا می‌رسد. این دیدار پیامبر اکرم ﷺ بااین گروه، بدون موعد قبلی صورت گرفت، اما دیداری بود که خداوند آن را فراهم آورد تا نه تنها سرچشمه‌ای نو برای خیر و خوبی و نقطه تحول قاطعی در تاریخ و لحظه‌ای برای تحقق رهایی از پرستش سنگها باشد؛ بلکه در واقع لحظه‌ای سرنوشت‌ساز برای تمام جهان و لحظهٔ انتقال و بیرون آوردن زندگی از تاریکیها به سوی نور بود. آیا معقول بود که در لحظهٔ بسیارکوتاه، این افراد بت‌پرست و متعصب به یاوران دعوت که چشم و دلشان به نور حق گشوده شده بود، متحول شوند و به سربازانی مخلص برای حق و به دعوتگرانی به سوی خدا تبدیل شوند که نزد قومشان در حالی می‌روند که نور به همراه دارند و بر چهره‌هایشان نور نشسته است؟ به حق که این خواست الهی بود که برای دعوت زمینه‌ای مناسب و حامیانی امین و واقعی آماده گرداند.

بدین صورت دعوت در مرحلهٔ جدیدی قرار گرفت و با این مرحله سالهای غم و اندوه پیامبر و سالهایی که به دنبال هم‌پیمانانی برای حمایت از اسلام بود، سپری گردید؛ به گونه‌ای که از آن روز به بعد قدرت شگفت‌انگیز اسلام و لشکر دلیر و قهرمان آن، نقشهای به یادمانی از خود به یادگار گذاشت و حق بر باطل پیروز گردید و پرهیزگاران از این وضعیت شادمان گشتند و دسته‌های خیر و طلیعه‌های نور که خداوند آنها را برای خیر آماده نموده بود، یکی پس از دیگری به مکه آمدند تا به کاروان هدایت بپیوندند و

۱- *شرح المواهب*، زرقانی، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲- *البدایة والنهایه*، ج ۳، ص ۱۴۷.

در نور، شناور و از سرچشمۀ خیر سیراب گردند و با خیر و نوری که فرا گرفته‌اند، به یثرب بازگردند.[۱]

لازم به یادآوری است که در نخستین ملاقاتی که در عقبه انجام گرفت و گروهی از خزرج با پیامبر اکرم ﷺ دیدار کردند و به دست ایشان مسلمان شدند، بیعتی صورت نگرفت[۲]؛ چراکه تعداد آنان اندک بود و به خود این اجازه را نمی‌دادند که بدون مشورت با قبیله‌های خود در مدینه، پیمانی ببندند، اما آنها مخلصانه به تبلیغ پیام اسلام پرداختند.[۳]

بیعت عقبۀ اول

یک سال بعد از نخستین دیداری که میان پیامبر اکرم ﷺ و اهل یثرب در محل عقبه انجام گرفت، در موسم حج دوازده نفر از انصار با پیامبر در «عقبه» دیدار کردند و با او بیعت نمودند. در این بیعت ده نفر از خزرج و دو نفر از اوس بودند و این بیانگر آن است که خزرجیانی که در سال گذشته مسلمان شده بودند، فعالیتشان بیشتر در میان قبیلۀ خودشان متمرکز بوده است، اما موفق شده بودند افرادی از قبیلۀ اوس را نیز به اسلام دعوت نمایند و این آغاز ائتلاف این دو قبیله در زیر پرچم اسلام بود.

عباده بن صامت خزرجی در مورد بیعت در عقبه اولی می‌گوید: «من از جمله کسانی بودم که در عقبۀ اولی حضور داشتم. تعداد کسانی که با رسول خدا ﷺ بیعت نمودند دوازده نفر بودند و این بیعت معروف به بیعت زنان است. مفاد بیعت عبارت بود از اینکه با خدا چیزی را شریک نسازیم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندان خود را نکشیم، کسی را به ناحق متهم ننمائیم و در هیچ کار خیری رسول خدا را نافرمانی نکنیم؛ پس پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اگر به این پیمان وفا کردید بهشت از آن شما خواهد بود و اگر به یکی از این گناهان خود را آلوده کردید، تکلیف شما با خداست. اگر بخواهد شما را می‌آمرزد و اگر بخواهد، عذاب می‌دهد.»[۴]

۱- *اضواء علی الهجرة*، توفیق محمد سبع، ص ۲۷۳ – ۲۷۴.

۲- *هجرة الرسول و صحابته*، جمل، ص ۱۴۳.

۳- همان.

۴- *صحیح مسلم*، ج ۳، ص ۱۳۳، شماره ۱۷۰۹.

براساس مفاد همین پیمان، بعدها با زنان بیعت کرد. از این رو آن را بیعت النساء[۱] (بیعت زنان) می‌گویند. رسول خدا به همراه این بیعت کنندگان، مصعب بن عمیر را به مدینه فرستاد تا به آنها دین و قرآن بیاموزد. مصعب، «مقری» نامیده می‌شد. او در نماز امام آنها بود. پیامبر اکرم ﷺ براساس شناخت شخصیت مصعب و با توجه به آگاهی از وضعیت مدینه او را انتخاب نمود؛ چراکه مصعب ضمن اینکه آنچه را که از قرآن نازل شده بود حفظ داشت، تیزهوش، ماهر و باوقار بود و از اخلاقی خوب و فرزانگی زیادی برخوردار بود و علاوه بر آن دارای ایمانی قوی و سرباز وفاداری برای اسلام بود بنابراین، طی چند ماه توانست اسلام را به سایر خانه‌های مدینه وارد کند و از رهبران بزرگ مدینه افرادی مانند سعد بن معاذ و اسیدبن حضیر به اسلام ایمان آوردند و ایمان آوردن آنان موجب گردید تا اکثر قبیلهٔ آنان به اسلام، ایمان بیاورند.[۲]

مصعب بن عمیر درست زمانی که به عنوان سفیر اسلام در یثرب انتخاب گردیده بود، توانست در راستای شرح و توضیح تعالیم دین جدید و آموزش قرآن کریم و تفسیر آن و تقویت روابط برادری میان افراد قبیله‌هایی که ایمان آورده بودند و میان پیامبر و یارانش در مکه و همچنین ایجاد پایگاهی ایمن برای هجرت و حرکت دعوت موفقیتهای زیادی به دست آورد. مصعب بن عمیر ﷺ در یثرب نزد اسعد بن زرارهرضي الله عنه اقامت گزید[۳] و مسلمانان با جدیت مشغول کار دعوت بودند. حرکت دعوت را در مدینه، مصعب بن عمیررضي الله عنه رهبری می‌کرد؛ او در دعوتش شیوهٔ قرآن و تعالیم استاد بزرگوارش (محمد ﷺ) را در پیش گرفته بود؛ چنانکه این منهج در یکی از آیات مکی قرآن کریم این گونه بیان شده است:

﴿ ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦۖ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ﴾ (نحل، ۱۲۵)

۱- *الغرباء الاولون*، ص ۱۸۵.

۲- همان، ص ۱۸۶ – ۱۸۷.

۳- *السیرة النبویه فی ضوء القرآن و السنه*، ج ۱، ص ۴۴۱.

«به راه پروردگارت با حکمت وموعظۀ حسنه دعوت ده و با آنان به نحو احسن مجادله کن. پروردگارت بهتر می‌داند که چه کسی از راهش منحرف شده و او نیز هدایت یافتگان را بهتر می‌داند.»

داستان اسلام آوردن اسید بن حضیر و سعد بن معاذ رضی الله عنهما

سعد بن معاذ و أسید بن حضیر از قبیلۀ بنی عبدالاشهل و از سرداران و اشراف قومشان بودند. آنها مشرک و بر دین قوم خود بودند وقتی از مصعب بن عمیر و فعالیت وی در دعوت به اسلام خبر یافتند، سعد به أسید گفت: به سراغ این دو مرد برو که آمده‌اند تا افراد کم‌جنبۀ ما را به نابخردی و سبکسری بکشانند و با آن دو درگیر شو و آنها را بازدار از اینکه دیگر بار به محیط زندگانی ما پای بگذارند؛ زیرا اسعد بن زراره پسر خالۀ من است و اگر این مسئله نبود، من خود این کار را به جای تو انجام می‌دادم. اسیدبن حضیر، نیزۀ خود را برداشت و نزد آن دو رفت. وقتی اسعد بن زراره او را دید به مصعب گفت: این پیشوای قوم خود می‌باشد که نزد تو آمده است. او را صادقانه به دین دعوت کن. مصعب گفت: اگر بنشیند با او سخن می‌گویم. اسید در کنار آنها ایستاد و دشنام داد و گفت: چه چیزی شما را بدینجا آورده است که سست مایگان ما را به بی‌خردی وا می‌دارید؟ اگر جان خود را دوست دارید ازما دور شوید. مصعب با زبانی خوش و قلبی مطمئن گفت: نمی‌نشینی که سخنان ما را بشنوی تا اگر چیزی را بپسندی بپذیری و اگر نپسندی از آن دوری گزینی؟ اسید گفت: سخنی منصفانه گفتی؛ سپس نیزه‌اش را در زمین فرو برد و نشست. آنگاه مصعب درباره اسلام با او سخن گفت و برای او قرآن خواند و آن گونه که از مصعب و اسعد نقل شده است آن دو می‌گفتند: به خدا سوگند، ما قبل از آنکه او سخن بگوید در نورانیت چهره و رفتار نرم و مهربانانه‌اش اسلام را دریافتیم؛ سپس اسید گفت: چه خوب و زیباست این سخن! وقتی بخواهید وارد این دین شوید چه کار می‌کنید؟ گفتند غسل می‌کنی و لباسهای تمیز می‌پوشی؛ آن گاه کلمۀ شهادت را به زبان می‌آوری و سپس نماز می‌گزاری. اسید برخاست و غسل کرد و لباسهایش را تمیز نمود و شهادت حق را به زبان آورد و دو رکعت نماز خواند. آن گاه به آنها گفت: پشت سر من مردی است که اگر از شما پیروی کند، هیچ کس از فرمان او سرپیچی نخواهد کرد و همه در پی او خواهند آمد و من او را که سعد بن معاذ است هم اینک به سوی شما می‌فرستم. سپس نیزه‌اش را برگرفت و به سوی سعد و قومش که در انجمن مشورتی خود گردهم نشسته بودند، بازگشت. وقتی سعد بن معاذ،

اسید را دید گفت: سوگند به خدا که اسید با چهره‌ای متفاوت با آنچه از حضور شما رفته بود، باز می‌گردد. وقتی اسید کنار جمع آنان ایستاد سعد به او گفت: چه کار کردی؟ گفت با آن دو مرد سخن گفتم و در کار آنان هیچ ایرادی نیافتم و اکنون من اطلاع یافتم که بنی حارثه به سراغ اسعد بن زراره رفته‌اند تا او را بکشند؛ چون آنها می‌دانند که او پسرخاله تو است بنابراین، می‌خواهند تو را با این کار تحقیر نمایند.[1]

سعد در حالی که از آنچه اسید در مورد قصد بنی حارثه گفت خشمگین شده بود، شتابان برخاست، نیزه‌اش را به دست گرفت و به اسید، گفت: می‌بینیم که کاری از پیش نبرده‌ای. سپس خود را نزد اسعد و مصعب رساند. وقتی دید که آنها با آرامش نشسته‌اند، دانست که هدف اسید این بوده که او را به آنجا بکشاند تا سخنان آن دو را بشنود. پس او ناسزاگویان در کنار آن دو ایستاد و به اسعد بن زراره گفت: ای ابا امامه! سوگند به خدا اگر خویشاوندی میان من و تو نمی‌بود از من چنین برخوردی نمی‌دیدی؛ چرا در خانه و کاشانهٔ ما دست به کارهایی می‌زنی که ما خوش نداریم؟ اسعد به مصعب گفته بود سوگند به خدا اینک مردی نزد تو آمده است که اگر از تو پیروی کند، هیچ کس از خاندان وی از پیروی تو سر برنخواهد تافت. مصعب به سعد گفت: نمی‌نشینی که سخنان ما را بشنوی؟ تا اگر چیزی پسندیدی آن را بپذیری و اگر ناخوشایندت بود، به دلیل ناخشنودی تو، ما از تو کناره‌جویی خواهیم نمود. سعد گفت: سخن منصفانه‌ای گفتی. سپس نیزه‌اش را در زمین فرو برد و نشست. آن گاه مصعب، اسلام را بر او عرضه کرد و برایش قرآن خواند که به روایت موسی بن عقبه از ابتدای سوره زخرف برای او تلاوت کرد. مصعب و اسعد دربارهٔ او نیز می‌گویند: سوگند به خدا قبل از آنکه او سخن بگوید در سیمای نورانی و برخورد نرمش اسلام را یافتیم. سپس سعد به آن دو گفت: وقتی مسلمان می‌شوید و به این دین درمی‌آیید، چه کار می‌کنید؟ گفتند: غسل می‌کنی و خود را پاکیزه و لباسهایت را تمیز می‌کنی؛ سپس شهادت حق را به زبان می‌آوری و آن گاه دو رکعت نماز می‌گزاری. سعد برخاست و غسل کرد و لباسهایش را تمیز نمود و شهادت حق را به زبان آورد و سپس دو رکعت نماز خواند و پس از آن نیزه‌اش را برداشت و در حالی که اسید همراه او بود، به میان جمع خاندانش برگشت. وقتی قومش او را دیدند که به سوی آنها می‌آید گفتند: به خدا سوگند که سعد با چهره‌ای غیر از آنچه از میان رفته بود، برمی‌گردد و چون سعد در میان آنها ایستاد، گفت:

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۴۴۲.

ای بنی عبدالاشهل! مرا در میان خود چگونه یافته‌اید؟ گفتند: تو سرور و بهترین و فرزانه‌ترین ما هستی. گفت: پس سخن گفتن من با زنان و مردان شما حرام است تا آن گاه که به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید. به خدا سوگند در پی این سخن، در میان قوم و قبیلهٔ بنی عبدالاشهل هیچ زن و مردی نماند مگر آنکه همه مسلمان شدند.

اسعد و مصعب، راهی منزل سعد شدند و مصعب نزد او اقامت گزید و مردم را به اسلام دعوت می‌داد تا اینکه هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار باقی نماند مگر اینکه در آن مردان و زنان مسلمانی وجود داشت به جز اصیرم (عمرو بن ثابت بن وقش) که او اسلام آوردنش را تا روز جنگ احد به تأخیر انداخت و در جنگ احد در حالی کشته شد که هنوز یک بار برای خدا سجده نکرده بود و پیامبر در مورد او گفت: از اهل بهشت است. ابن اسحاق با سند «حسن» از ابوهریره روایت نموده است که رسول خدا فرمودند: به من بگوئید چه کسی در حالی وارد بهشت شد که یک بار هم نماز نخوانده بود؟ وقتی نمی‌دانستند پاسخ دهند فرمود : اصیرم از بنی عبدالاشهل.[1]

درسها و آموختنیها

۱- برنامه‌ریزی پیامبر اکرم ﷺ متمرکز به یثرب بود و شش نفری که مسلمان شده بودند، نقش بزرگی در تبلیغ و نشر دعوت اسلام در طی این سال ایفا کردند.

۲- عوامل متعددی به انتشار اسلام در مدینه کمک کرد که برخی عبارتند از : اینکه خداوند کینه و عداوت قبیله‌های اوس و خزرج را به الفت و مهربانی تبدیل نموده بود و آنها دچار خود بزرگ‌بینی نشدند و حق را پذیرفتند و این خصلت به ویژگیهای نژادی و دودمانی آنها برمی‌گردد؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ درمورد هیئتی که از یمن آمده بود فرمود: «اهل یمن که دارای مهربان‌ترین و نرم‌ترین دلها هستند، نزد شما آمده‌اند.»[2]

افراد اوس و خزرج نیز از نظر نژادی با یمنیها مرتبط‌اند؛ چراکه نیاکانشان از آنجا آمده‌اند. قرآن کریم در مورد اینها می‌گوید:

﴿ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَـٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ

۱- *السيرة النبويه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۴۴۴ –*صحيح السيرة النبويه*، ص ۲۹۱.

۲- *البخاری*، کتاب المغازی، باب قدوم الاشعريين، شمارة ۴۳۸۸.

كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾ (حشر، ۹)

«و آنانی که قبل از مهاجران در دارالاسلام و ایمان جای گرفتند و جای پیدا کردند، کسانی را که به سوی آنان هجرت می‌کنند، دوست می‌دارند ودر دل خود نسبت به آنچه که به مهاجران داده شد، تنگی‌ای احساس نمی‌کنند و دیگران را بر خویشتن ترجیح می‌دهند؛ اگر چه خودشان نیازمند باشند و هر کس از حرص و بخل نفس نجات یابد، پس ایناناند رستگاران.»

یکی دیگر از عواملی که به انتشار اسلام در مدینه کمک کرد، درگیری و زد و خورد موجود بین دو قبیله بزرگ اوس و خزرج بود. جنگهای خونینی همانند جنگ بعاث و غیره میان آنها درمی‌گرفت و این جنگ، رهبران بزرگ آنها را از میان برده بود، رهبرانی که امثال آنها در مکه و طائف ودیگر جاهها سنگهای نااستواری بر سر راه دعوت به شمار می‌رفتند و در میان اوس و خزرج جز رهبران جوانی که برای پذیرفتن حق آماده بودند دیگر خبری از رهبران گذشته نبود و علاوه بر آن رهبری برجسته و معروف که همه از او اطاعت نمایند و در برابر سخنانش گردن نهند، درمیان نبود و از طرفی به دلیل جنگ طاقت‌فرسای بعاث آنان به کسی نیاز داشتند که باعث ائتلاف آنها بشود تا زیر سایه و پرچم او بتوانند متحد و یکپارچه شوند. بنابراین، جنگ بعاث عاملی بود که خداوند آن را مقدمه‌ای برای ورود پیامبرش قرار داد و پیامبر اکرم ﷺ در حالی به مدینه آمد که جمع آنها پراکنده شده بود و سران و رؤسای آنان یا مرده بودند و یا زخمی شده بودند؛ پس خداوند جنگ بعاث را به عنوان زمینه‌ای برای مسلمان شدن اهل مدینه قرار داده بود.[۱]

یکی دیگر از عوامل انتشار اسلام در مدینه همسایگی اهل مدینه با یهودیان بود؛ چراکه براثر مجاورت با آنها از علم و دانش، هر چند اندک در مورد رسالتهای آسمانی و خبر پیامبران گذشته برخوردار بودند و آنها در جامعه و در زندگی روزمرهٔ خود به این قضایا می‌پرداختند و مانند قریش نبودند که در کنار آنها کسانی از اهل کتاب، سکونت نداشت و جز اخبار پراکنده‌ای در مورد رسالتها و وحی الهی چیزی نمی‌شنیدند که پیوسته فکرشان را به خود مشغول نماید. یهودیان، همواره اوس و خزرج را تهدید می‌کردند که پیامبر آخرالزمان خواهد آمد و زمان بعثت او فرا رسیده است و گمان

۱- *البخاری*، کتاب المناقب، باب مناقب الانصار، ج ۴، ص ۲۶۷، شمارهٔ ۳۷۷۷.

می‌برند که یهود از او اطاعت خواهند کرد و می‌گفتند: او و خزرج را به وسیلهٔ او نابود خواهند کرد؛ همان طور که قبیلهٔ عاد و ارم نابود شده‌اند! با اینکه تعداد اوس و خزرج از یهودیها بیشتر بود[1] و خداوند این را از آنها حکایت کرده است ومی‌فرماید:

﴿ وَلَمَّا جَآءَهُمۡ كِتَٰبٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِۦۚ فَلَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾ (بقره، ۸۹)

اوس و خزرج مدت زمان زیادی در دوران جاهلیت بر یهودیان غالب بودند؛ چون آنها اهل شرک و اینها اهل کتاب بودند. بنابراین، یهودیان می‌گفتند: منتظر پیامبری هستند که زمانش فرا رسیده است و با شما کارزار خواهد کرد و مانند قوم عاد و ارم شما را نابود خواهد کرد.[2]

خداوند با ارادهٔ یاری رساندن به دین اسلام، شش نفر از اهل مدینه را برای پیامبرش برگزید و آنها با وی در عقبه (عقبه منی) دیدار نمودند و اسلام بر آنها عرضه شد. آنها شادمان شدند و اسلام را پذیرفتند و دانستند که پیامبری که یهودیان از آن سخن می‌گفتند، همین است. براساس اعتقاد سیره‌نگاران[3] آنها با بازگشت به مدینه پایگاه رسالت اسلام را به آن شهر منتقل گردانیدند؛ به گونه‌ای که هیچ یک از خانه‌های انصار نماند مگر اینکه در آن وصف و یاد رسول خدا برقرار بود.[4]

۳- در بیعت عقبه اول دو نفر از افراد طائفهٔ اوس نیز حضور داشتند و این تحول مهمی به نفع اسلام بود؛ پس بعد از جنگ خونینی که در بعاث رخ داد، شش نفر از خزرج توانستند از حکایت نبردها و کشمکشهای داخلی فراتر بروند و با خود هفت نفر جدید بیاورند که دو نفر آنها از طائفهٔ اوس باشند و این به معنی آن بود که آنها به تعهداتی که جهت از بین بردن شکاف بین دو قبیله و فراهم نمودن زمینه برای ورود اسلام، بسته بودند، عمل کردند.

۱- *الغرباء الاولون*، ص ۱۸۳.
۲- *الدر المنثور*، سیوطی، ج ۱، ص ۲۱۶.
۳- *ابن هشام*، ج ۱، ص ۳۴ – ۴۴.
۴- همان، ص ۴۴.

٤- تحول جدیدی که نتیجهٔ بیعت عقبه بود، فرستادن مصعب بن عمیر به عنوان نمایندهٔ پیامبر اکرم ﷺ به مدینه بود که به مردم، قرآن کریم و مبادی اسلام را می‌آموخت و مصعب با حکمت و هوشیاری سیاسی خود توانست پیروزیهای بزرگی برای اسلام کسب نماید.[1]

۵- سفیر و نمایندهٔ پیامبر اکرم ﷺ طی یک سال کارهای بسیار بزرگی انجام داد و توفیق الهی و صداقت و اخلاص آن دعوتگر بزرگ رمز موفقیت او به حساب می‌آمد و سفیران دولتهای مسلمان امروزی با سفیران پیامبر اکرم ﷺ تفاوت آشکاری دارند و باید حاکمان امروزی، سفیران مؤمن، متعهد، پایبند و دارای نبوغ و استعداد را که می‌توانند از سرزمین و دینشان در گفتار و کردار و اخلاق حمایت کنند، به سایر بلاد بفرستند.

٦- مصعب بن عمیر رضی الله عنه به عنوان سفیر و نماینده توانست محیط مناسبی را برای انتقال دعوت و دولت اسلام به مقر تازه‌اش آماده نماید و علاوه بر آن روح بیعت عقبه اولی را در عمل و رفتار که به معنی پایبندی کامل به نظام اسلام بود به نمایش گذاشت.

۷- رسول خدا، تمام توانایی خود را صرف تربیت و تجهیز نیروهای اسلامی در مدینه نمود و در ساختن پایه‌های محکمی که دولت جدید بر آن بنا گردیده بود، از هیچ کوششی دریغ نورزید.[2]

۸- سازماندهی ایمان در وجود انصاری که مسلمان شده بودند، کارساز واقع شد و آنها احساس کردند که اینک زمان قیام دولت جدید فرا رسیده است؛ چنانکه جابر رضی الله عنه این سیمای زیبا و اجتماعی را این گونه ترسیم می‌نماید: «تا چه زمانی باید پیامبر خدا تنها در میان کوههای مکه به گشت و گذار بپردازد و رانده شود و در ترس و هراس باشد.»[3]

۹- مصعب اندکی پیش از موسم حج در سال سیزدهم بعثت به مکه آمد و وضعیت مسلمانان را در مدینه برای پیامبر اکرم ﷺ بازگو نمود و تواناییها، امکانات و فرصتهای پیش آمده برای مسلمانان را به اطلاع پیامبر اکرم ﷺ رساند و چگونگی رشد اسلام در

۱- *التحالف السیاسی*، ص ۷۱.

۲- *التحالف السیاسی*، ص ۷۱.

۳- همان.

میان همهٔ دسته‌های اوس و خزرج را بیان کرد و گفت: مردم برای بیعتی جدید آمادگی دارند و توانایی حمایت و حفاظت شما را دارند.[۱]

۱۰- دیدار پیامبر اکرم ﷺ در موسم حج سال سیزدهم بعثت جهت تاریخ را تغییر داد. در این سال هفتاد و اندی نفر از مسلمانان یثرب برای ادای مناسک حج به مکه آمده بودند. در آنجا میان آنها و پیامبر اکرم ﷺ به صورت پنهانی ارتباطاتی برقرار شد و سرانجام دوطرف اتفاق کردند که در روزهای میانی تشریق، در دره‌ای نزد عقبه، جایی که جمره اولی در مِنی وجود دارد، گردهم بیایند و نیزاتفاق نمودند که این اجتماع کاملاً مخفیانه و در تاریکی شب انجام گیرد.[۲]

۱- همان، ص ۷۲.

۲- همان، ص ۷۳.

فصل سوم
بیعت عقبه دوم

جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: ما گفتیم تا کی باید از پیامبر اکرم ﷺ حمایت ننمایم که او به درهای مکه رانده شود و در ترس و هراس زندگی به سر کند بنابراین، هفتاد نفر از قوم و قبیلهٔ ما به سوی ایشان حرکت نمودیم تا اینکه در موسم حج نزد ایشان آمدیم و ما با او در دره عقبه وعده کردیم که یکی یکی و دوتا دوتا نزد او برویم.

تا اینکه همه ما آن جا گرد آمدیم،آن گاه گفتیم: ای پیامبر خدا! ما با تو بیعت می‌کنیم. فرمود: با من بر اساس فرمانبری و اطاعت در هر حال و برای انفاق در تنگدستی و توانگری و امر به معروف و نهی از منکر و اینکه در راه خدا سخن حق را بگوئید و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای بیم نداشته باشیدو بر اینکه وقتی نزد شما آمدم، مرا یاری دهید و در مقابل هر آنچه از خود و همسران و فرزندانتان دفاع می‌کنید از من نیز دفاع کنید تا (در مقابل) بهشت از آن شما باشد، بیعت کنید.

جابربن عبدالله می‌گوید: پس ما بلند شدیم و با او بیعت نمودیم؛ در این میان اسعد بن زراره، که از آنها کوچک‌تر بود، دست ایشان را گرفت و گفت: ای اهل یثرب! صبر کنید ما این همه مسافت طولانی را طی نکرده‌ایم و شکم اشترانمان را بر زمین نکوبیده‌ایم مگر اینکه دانسته‌ایم که او پیامبر خداست و هجرت او امروز به سوی ما به معنی جدایی گزیدن از همهٔ عربها است و کشته شدن بهترین مردان شما و اینکه شمشیرها بر شما فرود خواهند آمد؛ اگر بر این مشکلات بردباری می‌کنید، پاداش شما نزد خداست و اگر از دست دادن جان خودتان ترس و هراسی دارید هم‌اکنون او را واگذارید و بروید؛ چراکه عذرتان نزد خداوند معذورتر است. گفتند: ای سعد! این سخنت را تکرار مکن؛ چراکه سوگند به خدا که این بیعت را هرگز رها نخواهیم کرد و آن را نخواهیم شکست. گفت: «پس ما به سوی رسول خدا برخاستیم. ایشان از ما تعهد گرفت و شرط گذاشت و در مقابل آن به ما گفت که پاداش شما بهشت است.»[1]

۱- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۱۹۹.

و این گونه انصار با پیامبر خدا بر طاعت و یاری کردن و جنگ بیعت کردند. بنابراین، عبادة بن صامت آن را بیعت جنگ نامیده است، اما در روایت کعب بن مالک انصاری که در بیعت عقبه دوم شرکت داشت چنین آمده است. او می‌گوید: به قصد حج روانه مکه شدیم و چون حج را انجام دادیم، پیامبر اکرم ﷺ موعدی برای دیدارمان در عقبه منی در یکی از شبهای میانی تشریق مقرر کرد. ما این موضوع را از مشرکانی که همراه ما بودند، پنهان کردیم. پس آن شب را در میان قوم و در کنار بار و بنۀ خود خوابیدیم. وقتی یک سوم شب گذشت از منزلگاه خود به سوی محلی که با پیامبر وعده گذاشته بودیم، حرکت کردیم. و مانند «کبک» آرام گام بر می‌داشتیم تا اینکه سرانجام، جمعی متشکل از ۷۳ مرد و دو زن به نامهای نسیبه بنت کعب و اسماء بنت عمرو، در عقبه گردهم آمدیم و به انتظار پیامبر اکرم ﷺ نشستیم تا اینکه پیامبر اکرم ﷺ به همراه عباس بن عبدالمطلب آمد. عباس تا آن روز هنوز بر دین قومش بود، اما مایل بود از کار برادرزاده‌اش باخبر باشد و از یاری و کمک آنان به وی اطمینان خاطر یابد. وقتی نشستند، قبل از همه عباس بن عبدالمطلب لب به سخن گشود و گفت: «نیک می‌دانید که محمّد ﷺ در میان قوم و قبیلۀ خود (بنی هاشم) از چه مقام و موقعیتی برخوردار است و آنان چگونه از او دفاع می‌نمایند، اما او می‌خواهد به مدینه هجرت کند.» هدف عباس این بود که می‌خواست از حمایت انصار اطمینان پیدا کند که اگر آنها نمی‌توانند از او حمایت نمایند، او را رها کنند، آن گاه انصار تقاضا کردند که پیامبر اکرم ﷺ سخن بگوید و برای خود و پروردگار خود آنچه دوست دارد از آنها (تعهد و پیمان) بخواهد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من با شما بیعت می‌کنم تا در مقابل با هر آنچه از زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنید از من نیز دفاع کنید. براء بن معرور دست او را گرفت و گفت: آری، سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است، در مقابل آنچه از کیان خویش دفاع می‌کنیم، از تو دفاع خواهیم کرد؛ پس ای پیامبر خدا! با ما بیعت کن. ما اهل جنگ و نبرد هستیم و از نیاکان خود جنگ و نبرد را به ارث برده‌ایم. در این وقت ابوهیثم بن تیهان سخن او را قطع کرد و گفت: «ای پیامبر خدا میان ما و آن مردم (یهودیان) پیمانهایی وجود دارد که ما آنها را می‌شکنیم، آن وقت، شما می‌خواهید به محض اینکه این کار را کردیم و آن گاه خداوند تو را پیروز نمود، به میان قوم خود برگردی و ما را رها کنی؟ پیامبر خدا ﷺ لبخندی زد و فرمود: «هرگز، ما با شما هم‌خون

و هم‌سرنوشت هستیم، من از شمایم و شما از من هستید، با هر کس که بجنگید می‌جنگم و با هر کس که از در صلح درآیید، صلح می‌کنم.»

سپس فرمود: دوازده نفر از پیشوایان خود را به عنوان نماینده و سخنگوی خود و قوم و قبیله خود برگزینند تا از جانب آنان مسئولیت اجرای مواد پیمان‌نامه را برعهده بگیرند. آنها دوازده پیشوا از میان خود برگزیدند که نه نفراز خزرج و سه نفر از أوس بودند.

پیامبر اکرم ﷺ از آنان خواست تا به منزلگاه خود برگردند. در همان اثنا صدای شیطان را شنیدند که فریاد زد و قریش را هشدار داد. عباس بن عبادة بن نضله گفت: سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخته است، اگر می‌خواهی فردا با شمیرهای خود به کسانی که در منی جمع شده‌اند حمله خواهیم کرد. پیامبرﷺ فرمود: «ما به این کار امر نشده‌ایم؛ به میان کاروان و منزلگاه خود برگردید».

آنها به میان کاروان و منزلگاه خود برگشتند و فردای آن روز، گروهی از بزرگان و سران قریش نزد آنها آمدند و از آنان پرسیدند که به ما خبر رسیده شما با محمد ﷺ بیعت کرده‌اید و او را به هجرت نمودن دعوت داده‌اید. افراد مشرک از اوس و خزرج سوگند خوردند که ما چنین کاری نکرده‌ایم و مسلمانها به یکدیگر نگاه می‌کردند و چیزی نمی‌گفتند.[۱]

درسها و آموختنیها

۱- این بیعت بزرگ با شرایط، اوضاع، انگیزه‌ها، پیامدها و وضعیت تاریخی خود سرآغاز پیروزیها بود؛ چون اولین حلقهٔ سلسله فتوحات اسلامی بود که بعد از آن به صورت تدریجی پیش آمدند و وابسته به آن بودند؛ زیرا پیامبر عهدها و پیمانهایی از قوی‌ترین پیشگامان انصار، گرفته بود. آنها کسانی بودند که بیشتر از همه مردم به عهد و پیمان خود پایبند بودند و از آن حمایت می‌نمودند و به دلیل وفادار بودن به عهد و پیمانی که با خدا و پیامبرش بسته بودند، جانها و مالهایشان را فدا نمودند.

پس انگیزه این بیعت، ایمان آوردن به حق و یاری کردن آن بود و شرایط و اواع این گونه بود که باید با قدرتهای بزرگی که از همه سو بر آنها یورش خواهند برد، به مبارزه و نبرد برمی‌خاستند. و انصار قدر و وزن این بیعت را در میدانهای جنگ و نبرد از یاد

۱- *مجمع الزوائد*، ج ۶، ص ۴۲ – ۴۶. و آلبانی سند آن را در تحقیق *فقه السیره* صحیح قرار داده است.

نبردند و پیامدهای این بیعت، رشادتهایی بود که بیعت کنندگان در جنگ در راه اعلای کلمهٔ خدا در برابرمستکبران از خود نشان دادند.[۱]

۲- حقیقت ایمان و اثر آن در تربیت انسانها در این فرماندهان بزرگ تحقق یافت به گونه‌ای که آنها آماده شدند تا جانها و مالهایشان را در راه خدا و پیامبر اکرم ﷺ فدا نمایند و پاداش آنها در این دنیا به دست آوردن پول و مقام و فرماندهی و رهبری نبود و این در حالی بود که آنها در دوران قبل از ظهور اسلام، دهها سال از عمر خویش را در نبرد و کشمکش برای رهبری و فرماندهی سپری کرده بودند. به راستی که اثر ایمان به خدا و باور به حقیقت دین وقتی در جانها می‌جوشد، انسانها بدون چشمداشت به مقام و مال، جانفشانی می‌کنند.[۲]

۳- در بیعت عقبه بر این اساس که در شرایط بسیار دشواری انجام شد و بیانگر مبارزه‌طلبی خطرناک و دلیرانه‌ای بود که نیروهای شرک را به مبارزه می‌طلبید، رسول خدا ﷺ برای موفقیت‌آمیز بودن بیعت، برنامه‌ریزی دقیق و مهمی بر اصول و مفاد ذیل انجام داد.[۳]

الف – پنهانی بودن حرکت و منتقل شدن گروه بیعت کنندگان تا این موضوع افشاء نگردد. گروه مسلمانان که برای بیعت آمدند، هفتاد مرد و دو زن بودند و این تعداد از میان هیئت پانصد نفری بود که به مکه آمده بودند بنابراین، حرکت یکپارچهٔ هفتاد نفر، کار را با مشکل مواجه می‌نمود.

زمان ملاقات نیز دومین شب روزهای تشریق بعد از گذشت یک سوم شب معین شد؛ چون در این وقت مردم در خواب بودند و بر همه جا آرامش حاکم بود و از طرفی نیز محل دیدار دره طرف راست، مقرر شد تا کسی که از خواب به خاطر حاجتی بیدار می‌شود، آنها را نبیند.[۴]

ب – برای اینکه خروج و حرکت بیعت‌کنندگان به گونه سازمان یافته به سوی موعد ملاقات انجام گیرد، برای این منظور آنها یک نفر و دو نفر به صورت پنهانی و آرام حرکت می‌کردند.

۱- *محمد رسول الله*، محمد الصادق عرجون، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲- *التربية القياديه*، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳- *الهجرة النبويه المباركه*، د عبدالرحمان البر، ص ۶۱.

۴- همان.

ج – سری بودن زمان و محل اجتماع که جز عباس بن عبدالمطلب که همراه پیامبر اکرمﷺ آمده بود تا از حمایت و یاری انصار اطمینان خاطر یابد[1] و علی بن ابی‌طالب نیز که به عنوان نگهبان مسلمانان در گردنهٔ دره نشسته بود و ابوبکر که او نیز مراقب بود، کسی خبر نداشت[2] و به گروه بیعت کننده دستور داده شد که صدایشان را بلند نکنند و سخن را طولانی ننمایند که مبادا جاسوسی صدای آنها را بشنود و یا حرکتشان را کنترل نماید.[3]

د – مسلمانان حتی بعد از آنکه شیطان از امر بیعت پرده برداشت، به پنهان کاری ادامه دادند؛ پس پیامبر ﷺ آنها را دستور داد تا به میان کاروان و منزلگاه خود بازگردند و هیچ سخنی نگویند. همچنین پیامبر پیشنهاد رویارویی مسلحانه را که هنوز شرایط آن مهیا نبود، نپذیرفت و هنگامی که قریش برای تحقیق خبر آمدند، مسلمانها با اختیار کردن سکوت و یا با مطرح نمودن سخنی دیگر، آنها را از موضوع مورد بحث دور نمودند.[4]

ه – انتخاب آخرین شب از شبهای حج که شب سیزدهم ذی‌الحجه است که فردای آن روز حجاج به سوی سرزمین‌های خود برمی‌گردند به این دلیل بود تا قریش در صورت اطلاع یافتن، فرصت اعتراض و تعویق آن را نداشته باشند.[5]

٤- مفاد پنجگانهٔ بیعت چنان واضح و صریح بود که هیچ گونه تساهل و سستی را نمی‌پذیرفت که عبارت بودند از: سمع و طاعت درهر حال؛ انفاق در تنگدستی و توانگری؛ امر به معروف و نهی از منکر؛ به پا خاستن در راه خدا بدون آنکه سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای آنها را باز دارد و همچنین یاری نمودن پیامبر و حمایت از وی در هر حال.[6]

٥- رهبر انصار، براء بن معرور، بلافاصله پذیرفت وگفت: سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخته است، در مقابل آنچه از کیان خود دفاع می‌کنیم از تو نیز دفاع خواهیم

۱- همان، ص ۶۲.

۲- *التربیة النبویه*، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳- *الهجرة النبویه المبارکه*، ص ۶۲.

۴- همان، ص ۶۵.

۵- همان، ص ۶۷.

۶- *التحالف السیاسی*، ص ۸۲.

کرد؛ پس با ما بیعت کن. به خدا سوگند که ما اهل جنگ هستیم و نیاکان ما نیز چنین بوده‌اند و ما جنگجویی را از آنها به ارث برده‌ایم.[۱]

براء وقتی به همراه قومش از یثرب آمد به آنها گفت: من نظری دارم، نمی‌دانم شما با من موافق هستید یا خیر؟ قومش گفتند: نظرت چیست؟ گفت: نظر من این است که پشت به این ساختمان (کعبه) نکنم و رو به آن نماز بخوانم آنها گفتند: به خدا سوگند تنها اطلاعاتی که از پیامبر در این مورد به ما رسیده است، این است که او به سوی شام (بیت المقدس) نماز می‌گزارد و ما نمی‌خواهیم با او مخالفت کنیم. پس آنها هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید رو به بیت‌المقدس نماز می‌خواندند و براء به سوی کعبه نماز می‌خواند و این کار را همچنان ادامه داد تا اینکه به مکه رسیدند؛ سپس آنها با پیامبر خدا در حالی که او و عمویش در مسجدالحرام نشسته بودند ملاقات کردند. پیامبر اکرمﷺ عباس ﷺ را پرسید: آیا این دو مرد را می‌شناسی؟ گفت: بله. این براء بن معرور سردار قومش می‌باشد و این کعب بن مالک است. پیامبر اکرم ﷺ گفت: همان شاعر؟ گفت: بله، سپس براء برای پیامبر داستان نماز خواندنش به سوی کعبه را حکایت کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من بر قبله‌ای قرار دارم که اگر تو بر آن شکیبایی نمایی، بهتر است[۲]. کعب می‌گوید: پس براء به قبله پیامبر بازگشت و رو به شام نماز می‌خواند و هنگامی که مرگ براء فرا رسید به خانواده‌اش دستور داد تا چهرهٔ او را به سوی کعبه برگردانند. او در ماه صفر یعنی یک ماه قبل از آمدن پیامبر اکرم ﷺ به مدینه درگذشت و وصیت نمود که یک سوم دارایی او را به پیامبر بدهند. وقتی یک سوم دارایی‌اش را به پیامبر دادند، آن حضرت ﷺ آن را پذیرفت؛ سپس به فرزند براء برگردانید. ضمناً براء اولین کسی است که به یک سوم دارایی‌اش وصیت کرد.[۳]

این داستان بیانگر چند موضوع است:

۱- پایبندی مسلمانها به رفتار و دستورهای پیامبرشان و نپذیرفتن هرگونه پیشنهادی که مخالف با دستور و رفتار او باشد و این از اولویتهای آگاهی و بینش در دین خداست که در زندگی آنها جایگاه زیادی است با آنکه هنوز در اول راه قرار داشتند.

۱- همان.

۲- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۴۴۴.

۳- همان، ص ۴۴۵.

ب – فقط رسول خدا سرور و حاکم است و احترام و جایگاه هر انسان به میزان پایبندی او به دستورات پیامبر بستگی دارد و این گونه سنتهای جاهلی به تدریج از میان می‌رفت تا ارزشهای ایمانی جایگزین آنها شوند؛ زیرا فقط ارزشهای ایمانی معیار واقعی و حقیقی هستند که می‌توان براساس آنها مردم را ارزیابی نمود.[1]

٦– سخنان ابوهیثم بن تیهان صریح و شفاف بود؛ چنانکه به پیامبر اکرم ﷺ گفت: ما با آن مردم، یهودیان، عهد و پیمانهایی بسته‌ایم که آن را می‌شکنیم آن وقت، شما می‌خواهید به محض اینکه این کار را کردیم و آن گاه خداوند شما را پیروز گردانید، به سوی قومت برگردی و ما را رها کنی؟ پیامبر لبخندی زد و گفت: «هرگز، ما با شما هم خون و هم سرنوشت هستیم من از شمایم و شما از منید. با هرکس که بجنگید، می‌جنگم وبا هر کس که از در صلح درآیید، صلح می‌کنم.»

این اعتراض بیانگر آزادی والایی است که خداوند آن را به وسیلهٔ اسلام به مسلمانها ارزانی داشت[2]. و پاسخ سرور انسانها نیز مهم و پرمعنی بود که خود را بخشی از انصار و انصار را جزئی از خود قرار داد.[3]

۷– در شیوهٔ انتخاب نمایندگان درسهای مهمی نهفته است:

الف – پیامبر اکرم ﷺ اقدام به انتخاب نمایندگان ننمود؛ بلکه روش انتخاب را برعهدهٔ بیعت کنندگان گذاشت؛ چون اینها مسئولان و نمایندگان آنها خواهند بود. پس بهتر است خودشان مسئول و نمایندهٔ خود را انتخاب نمایند و این امر براساس شورا و رایزنی انجام گرفت و هدف رسول خدا این بود که آنها به صورت عملی و با انتخاب پیشوایان و سران خود شورا را تجربه نمایند.

ب – رعایت مسائل نسبی در انتخاب: افرادی که در بیعت حضور داشتند، بیشتر از قبیلهٔ خزرج بودند و خزرجیها سه برابر افراد قبیله اوس یا بیشتر از آن حضور داشتند بنابراین سه نفر از اوس ونُه نفر از خزرج انتخاب گردید.[4]

ج – پیامبر اکرم ﷺ پیشوایان منتخب را مشرف و ناظر بر حرکت دعوت در یثرب قرار داد که در نتیجه آن، اسلام در آنجا قوت گرفت و تعداد کسانی که به فرهنگ

۱– *معین السیرة النبویه*، شامی، ص ۱۳۵.

۲– *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۳، ص ۹۷.

۳– *التربیة القیادیه*، ج ۲، ص ۶۷.

۴– *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۲۰۹.

اسلامی گرویدند، زیاد شدند. بدین صورت شخصیت جدید آنان تثبیت گردید که خود می‌توانند امور خود را به دست گیرند و حامیان و ناشران اسلام گردند.[۱]

۸- رهبران مکه از مفاد قراردادی که بین پیامبر اکرم ﷺ و انصار مقرر شد، اطلاع یافتند بنابراین، آنها سراغ این گروه را گرفتند و سعد بن عباده و منذر بن عمرو را که هر دو از پیشوایان (منتخب در بیعت) بودند دریافتند، اما منذر توانست با آنها مقابله کند و اجازه ندهد او را به اسارت در آورند، ولی سعد بن عباده را دستگیر کردند و دستهایش را به گردنش بستند و او را به مکه آوردند. سعد دارای موهای انبوهی بود. آنها دست در موهای او انداخته و به سوی مکه می‌کشاندند[۲]. و کتکش می‌زدند، سرانجام سعد توانست به وسیلهٔ حارث بن حرب بن امیه و جبیر بن مطعم خود را از دست قریش برهاند؛ چون او بازرگانان اینها را در شهر خود پناه می‌داد و بدین صورت رسوم و سنتهای جاهلی باعث نجات او شدند و شمشیری از طرف مسلمانان برای نجات او به حرکت در نیامد. البته سعد می‌دانست که مسلمانها در مکه طرد شده‌اند و حتی توانایی حمایت خود را ندارند[۳] و در مورد این واقعه اولین شعر در هجرت که دو بیت است توسط ضرار بن خطاب بن مرداس سروده شد که گفت:

تــدارکت ســعداً عنــوة فاخذتــه   و کــان شــفاء لــو تــدارکت منــذراً

«به زور به سعد دست یافتم واو را گرفتم و خوب بود اگر به منذر هم دست می‌یافتم.»

ولــو نلتــه ظلّــت هنــاک جراحــه   و کـــان حریـــاً ان یهـــان و یهـــدرا

«و اگر دستم به او می‌رسید، خونش را می‌ریختم و او سزاوار این بود که توهین شود و خونش ریخته شود.»

حسان بن ثابت ﷺ آماده و در انتظار بود بنابراین، با چند بیت شعر که کاروانیان برای یکدیگر نقل می‌کردند، پاسخ او را داد.

۹- پاسخ رسول الله در جواب عباس بن عباده بن نضله که گفت: سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است اگر اجازه بدهی، فردا با شمشیرهای خود بر اهل منی حمله‌ور می‌شویم و پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ما به این امر نشده‌ایم؛ بلکه به میان کاروان و منزلگاه خود برگردید، درس و تربیتی مهم است که بیانگر این مطلب است که دفاع از

۱- *دراسات فی السیرة النبویه*، د عمادالدین خلیل، ص ۱۳۲.

۲- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۳، ص ۱۰۷.

۳- *التربیة القیادیه*، ج ۲، ص ۱۱۶.

اسلام و تعامل و برخورد با دشمنان دین به اجتهاد و نظر پیروان این دین واگذار نشده است؛ بلکه دفاع از دین طبق دستورات خدا و قوانین حکمت‌آمیز او صورت می‌گیرد، اما بعد از اینکه جهاد مشروع قرار داده شد و حکم آن از سوی خدا صادر گردید، اقدام به جهاد و یا عقب‌نشینی، به نظر مجتهدان واگذار شده است.[۱]

طبیعی است هرچند برنامه‌ریزی سیاسی قوی‌ترباشد موفقیت در کارهای مهم بیشتر خواهد بود و پنهان داشتن نقشه‌ها و برنامه‌ها از دشمن، موفقیت‌آمیز بودن آنها را تضمین می‌نماید؛ از این رو فرمود: «به میان کاروان و منزلگاه خود برگردید.»[۲]

۱۰- بیعت پیامبر اکرم ﷺ با مردان این گونه بود که دستش را در دست آنها می‌گذاشت و اما دو زنی که در این بیعت حضور داشتند، فقط با زبان از آنها بیعت می‌گرفت و هرگز رسول خدا با زن بیگانه‌ای دست نداده است و هیچ یک از بیعت‌کنندگان نسبت به مفاد بیعت تخلف نورزیدند. نسیبه دختر کعب (ام عماره) در جنگ احد در حالی که دوازده زخم بر بدنش بود، همراه سایر زخمیان نقش زمین شد. او همراه شوهرش، زید بن عاصم ابن کعب، به میدان نبرد آمده بود و مَشکی پر از آب به دوش داشت و مسلمانها را آب می‌داد. هنگامی که مسلمانان شکست خوردند، به سمت پیامبر رفت و به طور مستقیم می‌جنگید و با شمشیر از پیامبر اکرم ﷺ دفاع می‌نمود. بنابراین، زخمهای عمیقی بر بدنش وارد شد و در بیعت رضوان نیز حضور داشت[۳]. مسلیمهٔ کذاب پسر او را قطعه قطعه کرد، اما او سست و ضعیف نشد[۴] و این زن بزرگ در جنگهای ردّه و در نبرد یمامه همراه خالد بن ولید شرکت داشتند و چنان جنگید که دستش قطع شد و دوازده زخم بر بدنش بر جای ماند[۵] و اما اسماء دختر عمرو، از قبیلهٔ بنی‌سلمه بود. گفته‌اند او مادر معاذ بن جبل و یا عمه‌اش بوده است.[۶]

۱۱- با بررسی سیرهٔ آن دسته از انصار که در بیعت عقبه دوم حضور داشتند به این نتیجه می‌رسیم که تقریباً یک سوم این هفتاد و سه نفر، در زمان پیامبر اکرم ﷺ و یا بعد

۱- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۳، ص ۱۰۴.

۲- *التحالف السیاسی فی الاسلام*، ص ۹۶.

۳- *المرأة فی العهد النبوی*، دکتر عضمه الدین، ص ۱۰۸.

۴- *التحالف السیاسی*، ص ۸۷.

۵- *ابن هشام*، ج ۲، ص ۸۰ -*أسد الغابه*، ج ۵، ص ۳۹۵ -*البدایه و النهایه*، ج ۳، ص ۱۵۸ - ۱۶۶.

۶- *المرأة فی العهد النبوی*، ص ۱۰۸.

از ایشان شهید شدند و اکثر آنها در همه جنگها و صحنه‌ها در کنار پیامبر اکرم ﷺ حضور داشته‌اند و هفتاد نفر از آنها در جنگ بدر حضور داشتند؛ بدین صورت انصار، در پیمانی که با خدا و پیامبرش بستند صداقت و وفاداری نشان دادند. برخی به شهادت رسیدند و به دیدار پروردگارشان شتافتند و برخی زنده ماندند تا اینکه در رهبری دولت مسلمان سهیم باشند و در رخداهای بزرگ بعد از وفات پیامبر اکرم ﷺ مشارکت جویند و تشکیل و برپایی دولت اسلامی توسط آنان صورت گرفت. انسانهای مؤمنی که می‌بخشند و نمی‌گیرند و همه چیز خود را فدا می‌نمایند تا در مقابل، بهشت نصیبشان شود. واقعاً تاریخ از اینکه در زمان دیگری، چه قبلاً و چه بعداً، نمونهٔ چنین افرادی را ارائه بدهد، قاصر است.[1]

۱- *التربية القيادية*، ج ۲، ص ۱۴۰.

فصل چهارم
هجرت به مدینه

آمادگی برای هجرت

پیامبر اکرم ﷺ قبل از هجرت به مدینه می‌بایست مقدمات هجرت را فراهم می‌نمود و برنامه‌ریزی خاصی را اتخاذ می‌نمود. خداوند چنین خواسته بود و کارها را خودش ترتیب می‌داد. این آمادگی و زمینه‌سازی در دو جهت بود : یکی آماده کردن افرادی برای هجرت و دوم آماده کردن جای مناسب برای هجرت.

۱- آماده کردن مهاجران

هجرت تفریح و سفری سرگرم کننده نبود؛ بلکه به معنی ترک گفتن وطن و خانواده و خداحافظی با تمام پیوندها بود. هجرت یعنی ترک نمودن تمامی امکانات اجتماعی و رفاهی، ترک سرزمین و اهل و عیال، ترک اموال و دوستان و حتی امکانات ارتزاق برای برپایی عقیده بود. بنابراین، به تلاش و کوشش بزرگی نیاز داشت تا اینکه سرانجام مهاجران کاملاً قانع شدند که هجرت نمایند. از جمله اسبابی که آنها را آمادهٔ هجرت نمود می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

– تربیت عمیق ایمانی که در صفحات گذشته از آن سخن گفتیم.

– ستم و آزاری که به مؤمنین می‌رسید تا جایی که کاملاً به این نتیجه رسیدند که در میحطی مشترک قادر به زندگی با کافران نیستند.

– آیات مکی مسلمانان را به هجرت تشویق نمود و توجه مسلمانان را به این امر جلب نمود که سرزمین خدا وسیع و پهناور است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ قُلۡ يَٰعِبَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٞۗ وَأَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٌۗ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ﴾ (زمر، ۱۰)

«بگو ای بندگان مؤمن من، از پروردگارتان بترسید. (و) برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده‌اند، نیکی (درنظر گرفته شده) است و زمین خدا وسیع است. همانا صابران مزدشان را بی‌حساب دریافت می‌کنند.»

سپس سورهٔ کهف نازل گردید و از جوانانی که به پرودرگارشان ایمان آورده بودند و از شهرشان به آن غار پناه برده بودند، سخن گفت و بدین صورت تصویری عملی از ایمان در اذهان اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ شکل گرفت که از ترک خانواده و وطن در راه عقیده سخن می‌گفت. سپس آیات صریحی در سوره نحل نازل شد که به صراحت از هجرت سخن می‌گفت؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٤١ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ (نحل، ٤١ — ٤٢)

«و کسانی که بعد از اینکه مورد ظلم قرار گرفته بودند، به خاطر خدا هجرت کردند، آنان را در دنیا در جای نیکی اسکان می‌دهیم و پاداش آخرت به مراتب بزرگ‌تر است، اگر بدانند. اینان کسانی هستند که صبر را پیشه کردند و بر پروردگارشان توکل نمودند.»

و در قسمت پایانی سوره باری دیگر این مفهوم را تأکید می‌نماید:

﴿ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَٰهَدُواْ وَصَبَرُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴾ (نحل، ١١٠)

«سپس پروردگارت برای کسانی که مورد شکنجه قرار گرفتند و بعد از آن هجرت نمودند و جهاد کردند و صبر نمودند، دارای مغفرت و مرحمت بسیاری است.»

چنانکه هجرت به حبشه نیز تمرینی عملی برای ترک خانواده و وطن تلقی می‌گردید.[۱]

۱- *السيرة النبويه تربية امة و بناء دوله*، صالح الشامی، ص ۱۱۸.

۲- زمینه‌سازی در یثرب

رسول خدا بعد از اعلام آمادگی انصار مبنی بر اعلام حمایت از ایشان و یاری مهاجران دستور هجرت را صادر نفرمود؛ بلکه دو سال بعداز آشنایی با دستهٔ اول انصار و مسلمان شدن آنها کار هجرت را آغاز نمود و دستور هجرت بعداز اعزام مصعب به مدینه و فراهم نمودن زمینه هجرت، شکل گرفت، تا جائی که انصار مصرانه خواهان هجرت رسول خدا به یثرب شدند و از گفتگوهائی که بین انصار و رسول خدا در بیعت عقبهٔ دوم رد و بدل شد، می‌توان به میزان شیفتگی آنها برای هجرت رسول خدا به دیارشان پی برد. حتی آنها آمادگی خود را برای حمله علیه کسانی که رسول خدا را در سرزمین مِنی مورد آزار قرار داده بودند، اظهار نمودند، اما رسول خدا نپذیرفت.

بدین صورت یثرب آمادگی لازم را برای پذیرش مهاجران و تحمل پیامدهای ناگوار آن پیدا کرده بود.

تأملاتی در برخی از آیه‌های سورهٔ عنکبوت

سورهٔ عنکبوت از آخرین سوره‌هایی است که در دوران مکی نازل شده است. بیشتر مضامین این سوره در مورد سنت الهی در دعوتها است که همان گرفتار شدن به مشکلات و آزمونها می‌باشد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ الٓمٓ ۝١ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ۝٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٣ أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَسۡبِقُونَاۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ﴾ (عنکبوت : ۱ - ٤)

«آیا مردم گمان برده‌اند همین که گفتند: ما ایمان آورده‌ایم، رها کرده می‌شوند، در حالی که مورد آزمایش قرار داده نشده‌اند. همانا ما آنهایی را که قبل از ایشان بوده‌اند آزموده‌ایم. پس خدا باید راست‌گویان را از دروغگویان بشناسد. آیا کسانی که مرتکب اعمال بد می‌شوند، گمان کرده‌اند که بر ما پیشی می‌گیرند؟ چه بد قضاوت می‌کنند.»

در سوره عنکبوت سه چیز توجه انسان را به خود جلب می‌نماید که عبارتند از:

۱- سخن از منافقان به میان آمده است و نفاق وقتی صورت می‌گیرد که مسلمانها در جامعه مغلوب باشند. آن گاه بعضی از مردم به خاطر ترس از اینکه منافع آنها از دست می‌رود به ظاهر اسلام می‌آورند، ولی در باطن کفر را پنهان می‌دارند در حالی که جامعهٔ مکه، جامعه‌ای جاهلی بود و مشرکان بر آن سیطره و قدرت داشتند و حاکمیت از آن آنها بود؛ پس سخن از منافقان در این سوره چه مناسبتی دارد که خداوند فرموده است:

﴿ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ ﴾

(عنکبوت، ۱۱)

«تا خداوند، مؤمنان را بشناسد و همچنین منافقان را بشناسد.»

با وجود اینکه این سوره مکی است، امّا باید گفت مؤمنان چنان امیدوار بودند که پیروزی خود را بسیار نزدیک می‌دیدند یا اینکه این آیه ، مدنی است که در سورهٔ مکی گنجانده شده است؛ چراکه هنوز وقت نفاق فرا نرسیده بود آن گونه که برخی از مفسران گفته‌اند، از این رو این آیه را مدنی قرار داده‌اند.[1]

۲- خداوند دستور داد که با اهل کتاب به بهترین شیوه مجادله کنید گویا آنها را برای مرحلهٔ بعدی که قرار بود مسلمانان با اهل کتاب در محیطی مشترک زندگی بکنند، آماده می‌کرد. پس آنها نباید سختی و تندروی را آغاز نمایند، لذا خداوند آنها را راهنمایی و گوشزد می‌نماید و می‌فرماید:

﴿ وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ ۖ وَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِىٓ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَٰحِدٌ وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ ﴾ (عنکبوت، ٤٦ – ٤٧)

«با اهل کتاب جز به روش احسن مجادله نکنید. مگر با کسانی از آنان که ظلم کرده‌اند و بگوئید ما ایمان آورده‌ایم به آنچه به سوی ما نازل شد و به آنچه به سوی شما نازل گردیده است و خدای ما و خدای شما یکی است و ما مسلمانیم.»

۱- در این مورد به عملکرد محمد فواد عبدالباقی در المعجم المفهرس که آیه را با علامت (م) علامتگذاری کرده است، بنگرید و این علامت آیه‌های مدنی است و قرطبی، اختلاف علما را در مورد این آیه بیان کرده است، ج ۱۳، ص ۳۲۳.

۳- آماده کردن افراد برای هجرت در سرزمین پهناور خدا؛ چراکه بعد از بیعت عقبهٔ اول، مدینه آمادگی پذیرش مهاجران مؤمن را داشت. از این رو سوره عنکبوت نازل شد و در آن اشارات واضحی در مورد هجرت به چشم می‌خورد وتصریح شده بود که خداوند ضامن روزی بندگانش در هر جا و هر زمان می‌باشد.[۱]

چنانکه می‌فرماید:

﴿ يَـٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ فَإِيَّـٰيَ فَٱعۡبُدُونِ ﴾

(عنکبوت، ٥٦)

«ای بندگان من! آنانی که ایمان آورده‌اید، (بدانید که) زمین من گسترده و وسیع است؛ پس فقط مرا بپرستید.»

این آیه کریمه نازل شد تا مؤمنانی را که در مکه بودند، برای هجرت تشویق نماید؛ چون باقی ماندن در سرزمین کافران که عرصه را بر مؤمنان تنگ کرده بودند، درست نبود از این رو باید عبادت خدا را در زمین خدا و در کنار بندگان صالحش جستجو می‌کردند؛ یعنی، اگر شما برای اظهار ایمان خود در مضیقه قرار دارید، پس به مدینه هجرت کنید؛ چون شرایط حاکم در مدینه برای اظهار توحید آماده و زمینه، مساعد است[۲]؛ سپس خداوند خاطر نشان ساخت که رزق و روزی، مختص سرزمین خاصی نیست؛ بلکه رزق الهی به بندگانش در هر جا و در هر شرایطی که باشند، می‌رسد؛ چنانکه مهاجران از روزی بیشتر و خوشایندتری برخوردار گردیدند[۳]. بنابراین، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴾ (عنکبوت، ٦٠)

«چه بسیارند جنبندگانی که نمی‌توانند روزی خود را (با خود) حمل کنند. خدا روزی‌رسان آنها و شما است و او بس شنوا و آگاه است.»

۱- *معالم قرآنیه فی الصراع مع الیهود*، مصطفی مسلم، ص ۶۲ – ۶۳.

۲- *تفسیر قرطبی*، ج ۶، ص ۵۰۷۳.

۳- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۳، ص ۳۶۰.

همچنین می‌فرماید:

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ۖ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴾ (عنکبوت، ۵۷)

«تلخی و سختی مرگ را هر نفسی خواهد چشید.»

یعنی شما با مردن به مکانی انتقال داده می‌شوید که در آن جا سزا و جزا داده می‌شوید و هر کس که سرانجامی چنین دارد، چاره‌ای ندارد جز اینکه برای آن روز توشه‌ای بردارد وبا تلاش و کوشش خود را برای مهیا شدن چنین روزی آماده نماید[1] و این نوعی تشویق برای هجرت بود؛ چراکه وقتی انسان به مردن یقین داشته باشد جدایی و ترک گفتن وطن برای او آسان خواهد بود.[2]

ابن کثیر دربارۀ این آیه می‌گوید: یعنی هر کجا شما باشید، مرگ شما را فراخواهد گرفت؛ پس در طاعت الهی به سر ببرید و در جایی باشید که خدا شما را دستور داده است. این برایتان بهتر است و مرگ حتماً خواهد آمد و راه گریزی از آن وجود ندارد و بعداز مردن، بازگشت به سوی خدا خواهد بود و هر کس فرمانبردار باشد، به او بهترین پاداش را می‌دهد و پاداش او را به تمام و کمال خواهد داد بنابراین، خداوند می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ ٱلْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ نِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ ۝٥٨ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ (عنکبوت، ۵۸ – ۵۹)

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده باشند، ایشان را در کاخهای عظیم بهشت جای می‌دهیم. کاخهایی که در زیر آنها رودبارها روان است. جاودانه در آن به سر می‌برند، پاداش آنان که برای خدا کار می‌کنند، چه پاداش خوبی است آنان که صبر نمودند و بر پروردگارشان توکل کردند.»

یعنی بر دینشان بردباری ورزیدند؛ به سوی خدا هجرت کردند و به مصاف دشمنان رفتند و از خانواده و خویشاوندان برای رضای خدا و به امید پاداش الهی و تصدیق وعده خدا جدا شدند و آنها در همۀ این کارها بر کسی جز خدا توکل نکردند.[3]

۱- *تفسیر کشاف*، زمخشری، ج ۳، ص ۳۱۰ – *تفسیر ابی مسعود*، ج ۷، ص ۴۵ – *تفسیر فتح القدیر*، ج ۴، ص ۲۱۰.

۲- *الاساس فی التفسیر*، سعید حوی، ج ۸، ص ۴۲۲۳.

۳- *الهجرة فی القرآن کریم*، ص ۳۲۵.

مهاجران پیشتاز

وقتی پیشگامان خیر ودسته‌های نور از اهالی یثرب با پیامبر اکرم ﷺ بر اسلام و دفاع از آن بیعت کردند، مشرکان مکه به خشم آمدند و بر اذیت و آزار مسلمانان شدت بخشیدند. در این هنگام پیامبر اکرم ﷺ مسلمانها را اجازه داد تا به مدینه هجرت نمایند و منظور از هجرت، اقامهٔ دولت اسلامی برای برعهده گرفتن دعوت بود تا در راه آن جهاد نماید و هیچ فتنه‌ای باقی نماند و دین، فقط از آن خدا باشد.[۱]

دستور هجرت به مدینه از جانب خدا نازل شده بود، چنانکه عایشه(رض) می‌گوید: «وقتی این هفتاد نفر از نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتند، او خوشحال بود که خداوند برایش حامیان و قومی مقرر کرد که اهل جنگ و لشکر بودند و او را یاری می‌کردند.»

مسلمانها بعد از بیعت عقبهٔ دوم مورد اذیّت و آزار بیشتری از جانب مشرکان قرارگرفتند؛ چون مشرکان می‌دانستند که آنها هجرت می‌کنند. بنابراین، اصحاب و یاران پیامبر خدا از وضعیت موجود به تنگ آمدند و نزد ایشان شکایت بردند و از ایشان اجازهٔ هجرت خواستند. پیامبر فرمود : «من سرزمینی را که بدانجا هجرت می‌کنید، در خواب دیدم. سرزمینی بود بایر و شوره‌زار در میان دو منطقه سنگلاخ واگر سرزمین «سراه» دارای نخل خرما می‌بود می‌گفتم همان است.» سپس چند روزی درنگ نمود و بعد شادمان به نزد یارانش آمد و گفت: «سرزمینی که بدانجا باید هجرت می‌کنید به من گفته شد و آن یثرب است؛ پس هر کس می‌خواهد به آن جا برود، در پی تدارک مهاجرت باشد.» از آن پس مردم با هماهنگی و به صورت پنهانی از مکه بیرون می‌آمدند و رهسپار یثرب می‌شدند و اولین کسی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ که به مدینه آمد ابوسلمه بن عبدالاسد بود؛ پس از او عامر بن ربیعه به همراه همسرش لیلی بنت ابی خیثمه آمد. بنابراین لیلی اولین زن شوهرداری بود که به مدینه آمد. پس از آن یاران پیامبر اکرم ﷺ یکی پس از دیگری آمدند. آنها نزد انصار اقامت گزیدند و انصار هم آنان را در منازل خود جای دادند و آنان را یاری و با آنها همدردی نمود. سالم، مولای ابوحذیفه، در محلهٔ قبا قبل از اینکه پیامبر تشریف بیاورد، امام مهاجران بود. با شروع هجرت مسلمانها به مدینه، قریش بر آنها خشم گرفتند و به مبارزه با جوانانشان پرداختند و با آنان با خشونت رفتار می‌نمودند. گروهی از انصار در بیعت دیگری با پیامبر اکرمﷺ بیعت نمودند و سپس به مدینه بازگشتند. هنگامی که اولین دستهٔ مهاجران به قبا رسید،

۱- *الهجرة النبوية المباركه*، ص ۳۳ – ۳۴.

آنها نزد پیامبر اکرم ﷺ به مکه رفتند تا همراه مسلمانان مکی به مدینه برگردند؛ پس آنها هم مهاجر بودند و هم انصار. این گروه عبارت بودند از: ذکوان بن عبد قیس؛ عقبه بن وهب بن کلده؛ عباس بن عباده ابن نضله و زیاد بن لبید. بیشتر مسلمانها به مدینه مهاجرت نمودند و در مکه کسی جز پیامبر و ابوبکر و علی و افرادی که در فتنه دشمنان گرفتار شده بودند یا بیمار بودند و یا توانایی بیرون رفتن را نداشتند باقی نمانده بود.[۱]

شیوه‌های قریش در مبارزه با مهاجران و مظاهر شکوه در هجرت

رهبران قریش تمام توانایی خود را برای جلوگیری از هجرت آن دسته از مسلمانها که تاکنون موفق به هجرت نشده بودند به کار گرفتند و قریش برای این کار از شیوه‌های متعددی استفاده کردند که برخی عبارتند از:

۱- جداکردن شوهر از همسر و فرزندانش

ام سلمه هند بنت ابی‌امیه در مورد شگفتیهای ایمان و قوت یقین در هجرت خود و همسرش ابوسلمه چنین می‌گوید: «هنگامی که ابوسلمه تصمیم گرفت به مدینه برود، شترش را برای من آماده کرد و سپس مرا بر آن سوار کرد و فرزندم سلمه بن ابی سلمه را نیز در آغوشم گذاشت و ما به راه افتادیم، او جلوی شترش بود. وقتی مردان بنی مغیره بن عبدالله ابن عمرو بن مخزوم او را دیدند، به سوی او آمدند گفتند: در مورد جان خودت ما حریف تو نشدیم که آن را برایت حفظ کنیم، امّا در مورد این زن که ازخویشاوندان ماست، چه فکر می‌کنی؟ ام سلمه می‌گوید: آنها مهار شتر را از دست او گرفتند و مرا از وی جدا کردند.

سپس خویشاوندان ابوسلمه خشمگین شدند و گفتند: سوگند به خدا ما فرزند خود را نزد آن زن نمی‌گذاریم، وقتی که شما او را از شوهرش می‌گیرید و جدا می‌کنید.

ام سلمه می‌گوید: بر سر بردن بچه کشمکش کردند و بالاخره بنی عبدالاسد دست وی را از دست آنان خلاص کردند و او را با خود بردند و بنی‌مغیره مرا نزد خود نگاه داشتند و شوهرم ابوسلمه به مدینه هجرت کرد.

ام سلمه می‌گوید: بدین صورت میان من و همسر و فرزندم جدایی انداخته شد. من هرروز صبح بیرون می‌آمدم و در سرزمین پر از شن و هموار می‌نشستم و تا غروب

۱- *طبقات ابن سعد*، ج ۱، ص ۳۲۵.

گریه می‌کردم. تا یک سال و یا نزدیک به یک سال این جریان ادامه داشت تا اینکه روزی یکی از عموزادگانم از افراد مغیره از کنارم گذشت. وقتی حالت مرا دید، بر من ترحم نمود و به بنی مغیره گفت: چرا به این زن بیچاره اجازه نمی‌دهید که برود؟ چرا او را از شوهر و فرزندش جدا کرده‌اید؟

ام سلمه می‌گوید: بنی مغیره به من گفتند: اگر می‌خواهی، به شوهر خود ملحق شو. بنی عبدالاسدنیز فرزندم را به من برگرداندند. من شترم را آماده کردم و فرزندم را برداشتم و در آغوشم گذاشتم؛ سپس به قصد پیوستن به شوهرم در حالی که هیچ کس همراهم نبود رهسپار مدینه شدم.

با خودم گفتم هرکس را ببینم به او اعتماد می‌کنم و همراه او می‌روم تا اینکه به شوهرم برسم. وقتی به تنعیم رسیدم، عثمان بن طلحه از افراد قبیله بنی عبدالدار را دیدم. او به من گفت : ای دختر ابی‌امیه؟ کجا می‌روی.

گفتم: می‌خواهم نزد شوهرم در مدینه بروم.

گفت: کسی همراهت نیست؟

گفتم: به خدا سوگند فقط خدا و این پسر کوچکم همراهم هستند.

گفت: به خدا سوگند که تو را تنها نمی‌گذارم.

سپس او مهار شتر را گرفت و حرکت کرد. به خدا سوگند که با هیچ مردی بهتر از او همراه نشده بودم. او وقتی به محل استراحتی می‌رسید، شتر را می‌خواباند و سپس از من دور می‌شد تا اینکه پایین می‌آمدم؛ آن گاه شتر را آن طرف‌تر می‌برد و به درختی می‌بست ودور از ما زیر درختی دراز می‌کشید و چون زمان حرکت فرا می‌رسید، به سوی شترم می‌رفت و جهاز شتر و بار و بنه‌اش را بر آن می‌گذاشت و از من دور می‌شد و می‌گفت سوار شو. وقتی سوار می‌شدم و بر شترم قرار می‌گرفتم، مهار شتر را می‌گرفت و به راه ادامه می‌داد تا اینکه مرا به مدینه رساند. وقتی به قریهٔ بنی عمرو بن عوف در قبا نگاهش افتاد، گفت : شوهرت در این قریه است، ابوسلمه در آن جا اقامت گزیده بود، پس به امید خداوند وارد این قریه شو؛ سپس خودش از آن جا به مکه بازگشت.

راوی از ام سلمه چنین نقل می‌کند: به خدا سوگند هیچ خانواده‌ای در اسلام را سراغ ندارم که به بلاهایی گرفتار شده باشد که خانواده ابوسلمه به آن گرفتار آمده بود و هیچ همسفری بهتر از عثمان بن طلحه را ندیدم.[۱]

این نمونه‌ای از شیوه‌های بی‌رحمانه‌ای بود که قریش برای جلوگیری از مهاجرت مسلمانان در پیش گرفته بودند. مردی میان او و همسر و جگر گوشه‌اش به زور جدایی افکند و او ماجرا را با چشمان خود مشاهده می‌نماید، اما هرگاه ایمان در دل جای بگیرد، امکان ندارد فرد با ایمان چیزی را بر اسلام و ایمان مقدم بدارد، حتی فرزند و جگرگوشه و شریک زندگی خود را. بنابراین، ابوسلمه ﷺ بی‌آنکه به چیزی توجه نماید، به سوی مدینه حرکت کرد و شیوه‌ای که قریش برای جلوگیری او در پیش گرفتند، ناکام ماند. به حق که او برای دعوتگران به راه خدا الگویی زیبا است.[۲]

و این گونه هرگاه اثر ایمان با صفای دل در بیامیزد و نسیم ایمان وزیدن گیرد، چنین شاهکارهای شگفت‌انگیزی به نمایش می‌گذارد. این یک خانواده است که از هم می‌پاشد و زنی که از شدت رنجی که به او رسیده است می‌گرید و دست کودک آسیب می‌بیند و از مهر پدر و مادر محروم می‌گردد و شوهر و پدری شگفت‌انگیزترین صورتهای جان فدایی و اخلاص را به نمایش می‌گذارد تا اولین مهاجری باشد که وارد سرزمین هجرت می‌شود. همهٔ اینها به چشمداشت پاداش خدا و در راه او تحمل می‌شود. با چنین مؤمنانی که مصمم‌اند راه ایمان را بپیمایند و به دستهٔ هدایت ملحق شوند، چه می‌توان کرد؟!

عملکرد عثمان بن طلحه ﷺ که هنوز کافر بود و ام سلمه شهادت می‌دهد که او همسفری خوب بوده است، بیانگر غیرت و نجابت این نژاد است و گواهی صادق بر مروت و جوانمردی اوست و شاهد زنده‌ای بر این مطلب است که او حامی ضعیفان بوده است[۳]. آری جوانمردی و اخلاق اصیل عربی به او اجازه نداد تا زن شرافتمندی را بگذارد که تک وتنها در این بیابان حرکت کند، گرچه آن زن بر دین او نبود و او نیز می‌دانست که این زن با این هجرت پوزه کافران قریش را به خاک خواهد مالید.

۱- *السيرة النبوية الصحيحه*، ج ۱، ص ۲۰۲ - ۲۰۳.

۲- *السيرة النبويه*، د ابراهيم علي محمد، ص ۱۳۰ – ۱۳۱.

۳- *الهجرة النبوية المباركه*، ص ۱۲۴.

پس اخلاق حاکم بر جامعهٔ صدر اسلام با اخلاق حاکم بر جامعهٔ متمدن قرن بیستم کاملاً متفاوت است؛ چراکه بر آزادیها یورش می‌برد و بر حیثیت و ناموس تجاوز می‌کند و این کارها در ملاء عام و در معرض دید همه انجام می‌شود و از اتفاقاتی که هر روز، رسانه‌ها ما را از آن آگاه می‌کنند واقعاً عرق شرم بر پیشانی انسانیت می‌نشیند. آری تمدن حاضر برای قاپیدن، چپاول، هتک حرمتها و تصاحب داراییها، پایه‌گذاری شده است و در این راستا از اسلوبهای مختلف استفاده می‌کنند. اما این داستان، که نمونه‌های زیادی دارد، گواه بر این مطلب است که صفات پسندیدهٔ موجود در جامعهٔ اعراب جاهلی از زشتیها و کاستیهایشان بیشتر بوده است و از این رو خداوند آخرین پیامبرش را از آنها برگزید و آنها شایستگی برعهده گرفتن رسالت و رساندن آن به همه مردم را دارا بودند.[۱]

در این داستان عنایت الهی نیز به دوستانش و مساعد کردن شرایط بر آنها به چشم می‌خورد؛ چنانکه خداوند دل عثمان بن طلحه را رام کرد تا ام سلمه را همراهی کند[۲] و از طرفی نیز سالم بودن و پاکی سرشت عثمان بن ابی طلحه آشکار می‌شود و همین سلامت فطرت بود که او را بعد از صلح حدیبیه به اسلام هدایت نمود.[۳]

۲- گروگانگیری قریش

قریش تنها به اینکه در داخل مکه مانع هجرت مسلمانها بشوند، اکتفا نکردند؛ بلکه پا فراتر گذاشتند و کوشیدند تا افرادی را که وارد مدینه شده‌اند، برگردانند. بنابراین، قریش دست به گروگان گرفتن یکی از مهاجران زدند و این تلاش با موفقیت انجام گردید و یکی از مهاجران از مدینه ربوده و به مکه بازگردانده شد؛ چنانکه عمربن خطاب می‌گوید: «وقتی خواستیم به مدینه هجرت کنیم من و عیاش بن ابی ربیعه و هشام بن عاص بن وائل سهمی با هم قرار گذاشتیم که در تناضب (درختی است) در منطقه اضاء در حوزه خاندان بنی غفار بالاتر از سرف گردهم بیاییم و گفتیم هر کس که صبح فردا آن جا نبود، دلیل بر این است که دستگیر و از هجرت بازداشته شده است بنابراین، دو همراه دیگرش باید به راهشان ادامه بدهند.

۱- *السیرة النبویه فی ضوء القرآن و السنه*، محمد ابوشهبه، ج ۱، ص ۴٦۱.

۲- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۳، ص ۱۲۸.

۳- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۰۴.

عمر می‌گوید: صبح فردا من و عیاش بن ابی ربیعه به تناضب رسیدیم و هشام نتوانست بیاید و بازداشته شده بود؛ اورا شکنجه کرده بودند و دچار فتنه گردیده بود.»

ما به راهمان ادامه دادیم، هنگامی که به مدینه رسیدیم در قبا در میان بنی عمروبن عوف اقامت گزیدیم. ابوجهل بن هشام وحارث بن هشام به سوی عیاش بن ابی ربیعه آمدند. او پسر عموی آنها و از یک مادر بودند. آنها آمدند و در مدینه به ما رسیدند. پیامبر اکرم ﷺ هنوز در مکه بود. آنها با عیاش صحبت کردند و گفتند: مادرت نذر کرده است تا به سرش شانه نزد و در تابش آفتاب به زیر سایه نرود تا وقتی تو را ببیند. عیاش به حال مادرش رقت کرد. من به او گفتم: عیاش! به خدا سوگند که اینها می‌خواهند تو را از دینت برگردانند. بهتر است از آنها دوری کنی و این را بدان که اگر شپشها مادرت را اذیت کنند، سرش را شانه خواهد زد و اگر تحمل گرمای مکه برای او دشوار گردد، به سایه خواهد رفت. عیاش گفت: خیر. نذر مادرم را برآورده می‌کنم و آن جا مالی دارم با خود برمی‌دارم و برمی‌گردم.

عمر می‌گوید: گفتم: سوگند به خدا تو می‌دانی که من از همه قریش بیشتر مال دارم. نصف دارایی‌ام مال تو، اما با آنها نرو. ولی عیاش نپذیرفت و گفت باید برگردم. وقتی او بر تصمیمی که گرفته بود، مصمم گردید، عمر گفت: پس این شتر مرا بگیر که شتری رام و راهروی است و بر آن سوار شو، اگر آنها قصد نیرنگ داشتند، با این شتر خود را ازدستشان نجات بده. عیاش سوار بر همان شتر همراه آن دو حرکت کرد تا اینکه در میان راه، ابوجهل به او گفت: برادرزاده‌ام! این شتر مرا اذیت می‌کند، آیا مرا پشت سر خود بر شترت سوار نمی‌کنی؟ عیاش گفت: چرا؟ آن گاه شترش را خوابانید وآن دو نیز شترانشان را خواباندند تا ابوجهل جابه‌جا شود و بر شترش سوار شود. همین که پایشان به زمین رسید، آن دو بر عیاش حمله کردند و دست و پای او را بستند و او را دست و پا بسته به مکه آوردند و شکنجه کردند تا اینکه به فتنه مبتلا گردید.[1]

عمر می‌گوید: گمان ما نسبت به کسانی که در مکه به فتنه مبتلا شده بودند، این بود که خداوند هیچ عملی از آنان را نمی‌پذیرد و توبهٔ آنان را هم قبول نمی‌کند؛ چون آنها خدا را شناخته‌اند؛ سپس به خاطر مشکلی که بدان گرفتار شده‌اند به سرزمین کفر برگشته‌اند و خودشان نیز درمورد خود چنین فکر می‌کردند، اما وقتی پیامبر اکرم ﷺ به

۱- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۰۵.

مدینه آمد، خداوند در مورد آنها و درمورد سخن ما و آنچه آنها درباره خودشان فکر می‌کردند، این آیه را نازل کرد:

﴿ قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾ وَأَنِيبُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَأَسۡلِمُواْ لَهُۥ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلۡعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿٥٤﴾ وَٱتَّبِعُوٓاْ أَحۡسَنَ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلۡعَذَابُ بَغۡتَةً وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ﴾ (زمر، ۵۳ — ۵۵)

«بگو ای بندگانم آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید، از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همهٔ گناهان را می‌آمرزد؛ چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است و به سوی پروردگار خود برگردید و تسلیم او شوید پیش از اینکه عذاب ناگهان به سوی شما تاخت آرد و دیگر کمک و یاری نشوید و از زیباترین و بهترین چیزی که از وی پروردگارتان برای شما فرو فرستاده شده است (که قرآن است) پیروی کنید، پیش از اینکه عذاب ناگهان به سوی شما تاخت آرد در حالی که شما بی‌خبر باشید.»

عمربن خطاب می‌گوید: این آیه را من با دستان خودم در صحیفه‌ای نوشتم و آن را به هشام بن عاص فرستادم. هشام گفت: وقتی به دست من رسیدآن را در «ذیطوی»[1] می‌خواندم و آه می‌کشیدم و با تمرکز آن را می‌خواندم، اما نمی‌فهمیدم تا اینکه گفتم بار خدایا! آن را به من بفهمان. پس خداوند در قلب من القاء کرد که این آیه درباره ما و در مورد آنچه ما در مورد خود می‌گفتیم ودیگران دربارهٔ ما می‌پنداشتند، نازل شده است.

می‌گوید: پس به سوی شترم رفتم و بر آن نشستم و به پیامبر اکرم ﷺ که در مدینه بود، پیوستم.[2]

این واقعه بیانگر این موضوع است که عمر برنامهٔ هجرت خود و دو همراهش عیاش بن ربیعه و هشام بن عاص بن وائل سهمی را چگونه آماده کرده بود. هر کدام از آنها از یک قبیله بودند و جایی که با هم وعده گذاشته بودند دور از مکه و خارج از حدود حرم در راه مدینه بود و زمان و مکان به طور دقیق مشخص شده بودند به صورتی که

۱– ذی طوی یکی از دره‌های مکه است.

۲– *المجمع*، هیثمی، ج ۶، ص ۶۱ – *الهجرة النبویة المبارکه*، ص ۱۳۱.

اگر یکی در موعد و جای مقرر حاضر نشد، دو همراه دیگرش حرکت کنند و منتظر او نباشند؛ چون او گرفتار شده است و همان طور که انتظار داشتند، هشام بن عاصﷺ گرفتار شد و عمر و عیاش موفق به هجرت شدند و برنامه کاملاً موفقیت‌آمیز انجام گرفت و آنها سالم به مدینه رسیدند.[۱]

قریش تصمیم گرفت مهاجران را تعقیب کند بنابراین، نقشهٔ دقیق و منظمی کشید و از آنجا که ابوجهل می‌دانست که عیاش نسبت به مادرش خیلی مهربان است، به دروغ نذر مادر اورا به میان آورد؛ چنانکه مهرورزی عیاش، از موافقت وی برای بازگشت آشکار می‌شود. این داستان نیز به فراست و چاره‌اندیشی عمر دلالت می‌کند؛ چراکه او می‌دانست که آنها عیاش را به فتنه و بلایی گرفتار خواهند کرد.[۲]

از این داستان علاوه بر موارد ذکر شده به میزان برادری و اخوتی که اسلام در وجود این افراد ایجاد کرده بود، پی می‌بریم؛ چنانکه عمر نصف دارایی خود را به خاطر اینکه برادرش، سالم بماند و از ترس اینکه مبادا مشرکان بعد از بازگشت اورا دچار شکنجه و فتنه سازند، می‌بخشد. اما عاطفه و محبت مادر بر عیاش چیره شد و تصمیم گرفت تا به مکه برود و سوگند مادرش را بشکند و مالی که آن جا دارد با خود بیاورد. ولی عمرﷺ به افقی دورتر نگاه می‌کرد و او گویا با چشم خود سرنوشت نامبارک و شومی را که در انتظار عیاش بود می‌دید؛ چنانکه وقتی نتوانست او را قانع کند شتر خود را به او داد و بالآخره آنچه عمر انتظارش را داشت، برای عیاش پیش آمد و مشرکان در اثنای راه به او خیانت کردند.[۳]

مسلمانان اعم از مهاجر و یا آنهائی که در مکه بودند، فکر می‌کردند کسانی که دچار فتنه شده‌اند و در جامعه جاهلی زندگی می‌کنند، خداوند هیچ نیکی و خیری را از آنان نمی‌پذیرد، تا اینکه خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿ قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِ ﴾

(زمر، ۵۳)

«بگو ای بندگانم آنان که در معاصی زیاده‌روی کرده‌اید، از لطف و مرحمت خدا مأیوس نگردید.»

۱- *التربية القيادية*، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲- *فی السيرة النبويه*، ص ۱۳۴.

۳- *التربية القيادية*، ج ۲، ص ۱۶۰.

با نزول این آیه‌ها، عمر فاروق ﷛ برای برادران صمیمی خود، عیاش و هشام، پیام این آیه‌ها را فرستاد تا آنها دوباره برای ترک کردن اردوگاه کفر تلاش نمایند. همت و بلندنظری عمربن خطاب ﷛ چه اندازه بزرگ است آن هنگامی که به برادرش عیاش گفت : نصف دارایی مرا بگیر، ولی مدینه را ترک نکن. سپس شترش را به او داد تا اگر دچار فتنه و بلایی گردید از مهلکه بگریزد و از گرفتاری و بدحالی برادرش شاد نشد که او چون با من مخالفت کرده و نصیحت مرا نپذیرفته است حقش بود که چنین شود؛ بلکه احساس محبت و وفاداری نسبت به برادرش چیزی است که بر عمر غالب است. از این رو به محض اینکه آیه فوق نازل گردید، عمر شتابان آن را به اطلاع برادرانش و دیگر مسلمانان مستضعف در مکه رساند تا تلاشهای تازه‌ای را برای پیوستن به اردوگاه اسلام انجام دهند.[۱]

۳- شیوه زندانی کردن

قریش زندانی کردن را به عنوان یکی از راههای جلوگیری از هجرت در پیش گرفتند. پس هر کس در حالی دستگیر می‌شد که برای هجرت می‌کوشید، قریش او را در یکی از خانه‌ها زندانی می‌کردند و دست و پای او را با زنجیر می‌بستند و به شدت مورد مراقبت قرار می‌دادند تا نتواند فرار کند و گاهی آنها را در چهار دیواری ای که سقف نداشت، زندانی می‌کردند تا زیر گرمای خورشید شکنجه شوند.

رهبران قریش با این کار می‌خواستند به دو هدف دست یازند: یکی جلوگیری از هجرت این افراد و دوم اینکه رفتار با آنان درس و عبرتی برای افرد دیگری از مسلمانها که در مکه به سر می‌بردند و فکر هجرت در سرشان بود، باشد، اما این شیوه نتوانست مسلمانان را از رفتن به مدینه باز دارد. حتی افرادی مانند عیاش و هشام ﷟ که در مکه زندانی بودند، توانستند سرانجام از مکه برون بیایند و وارد مدینه شوند.[۲]

پیامبر اکرم ﷺ بعد از هجرتش به مدینه در قنوت نماز، برای همه مستضعفان مکه به صورت عام و برای بعضی به طور ویژه و با ذکر نام دعا می‌کرد. چنانکه از ابوهریره﷛ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ وقتی سرش را از آخرین رکوع نماز بلند می‌کرد می‌گفت: «بار خدایا! عیاش بن ابی ربیعه را نجات بده. خدایا! سلمه بن هشام را نجات

۱- همان.

۲- *السیرة النبویه*، ص ۱۳۲.

بده. بارخدایا! فشار قهر خود را بر مضر شدت بخش. بار خدایا! آنها را دچار خشک سالی چون خشک سالی دوران یوسف بگردان.[1]

مسلمانها در برابر ربوده شدن عیاش ساکت ننشستند؛ بلکه پیامبر اکرم ﷺ یکی از صحابه را برای برگرداندن وی مأمور کرد. او برای این مهم آمادگی لازم را نمود و اموری را ترتیب داد و به مکه آمد وبا تمام قدرت و هوشیاری توانست به خانه‌ای برسد که عیاش و همراهش در آن زندانی بودند. آن گاه آنها را آزاد کرد و همه با هم به مدینه بازگشتند.[2]

٤- مصادرۀ اموال

صهیب بن سنان نمری از قبیله نمر بن قاسط بود. در ایام کودکی‌اش با حملۀ رومیها به اسارت آنها درآمد و زبان کسانی را که او را اسیر کرده بودند، فرا گرفت و سپس همانند یک برده دست به دست فروخته شد تا اینکه عبدالله بن جدعان او را خرید و سپس آزادش کرد. صهیب و عمار بن یاسر در یک روز مسلمان شدند.[3]

در هجرت صهیب ﷺ شگفتی ایمان و اخلاص تجلی می‌یابد. او در راه خدا و پیامبرش و پیوستن به دستۀ توحید و ایمان همۀ آنچه را که داشت فدا نمود[4]. از ابی عثان نهدی(رح) روایت است که گفت: «به من خبر رسیده است که صهیب وقتی خواست به مدینه هجرت کند، اهل مکه به او گفتند در حالی نزد ما آمدی که فقیر و حقیر و ناچیز بودی؛ سپس دارایی‌ات پیش ما زیاد شد و اینک می‌خواهی خودت همراه مالت از اینجا بروی؟ به خدا سوگند که چنین چیزی شدنی نیست. صهیب گفت: اگر مال خود را برای شما واگذارم، آیا مرا می‌گذارید که بروم؟ گفتند بله. پس صهیب همه اموال خود را به آنها داد. این خبر به اطلاع پیامبر اکرم ﷺ رسید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «صهیب سود برده است، صهیب سود برده است[5].» و از عکرمه روایت است که گفت: «وقتی صهیب به قصد هجرت حرکت کرد، اهل مکه دنبال او افتادند. او از تیرکش خود

۱- *البخاری*، باب الاستسقاء، ج ۲، ص ۳۳، شماره ۱۰۰۶.

۲- *السیرة النبویه*، ص ۱۳۵.

۳- *الهجرة النبویة المبارکه*، ص ۱۱۹.

۴- همان، ص ۱۲۰.

۵- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۴۷۷.

چهل تیر درآورد و گفت: شما به من نخواهید رسید مگر اینکه هر یک از این تیرها در جان هر یک از شما فرو رود. سپس شمشیرم را برمی‌دارم و شما می‌دانید که من کیستم؟! دو کنیز از خود به جای گذارده‌ام آنها مال شما. با من کاری نداشته باشید.»[۱]

عکرمه می‌گوید: بعداز آن، این آیه نازل شد:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ﴾ (بقره، ۲۰۷)

«و در میان مردم کسی یافته می‌شود که جان خود را در برابر خشنودی خدا می‌فروشد و خداوندگار نسبت به بندگانش بس مهربان است.»

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ صهیب را دید، فرمود: «ابا یحیی در معامله سود برده است» و برای او آیه فوق را تلاوت نمود.[۲]

گویا من صهیب ﷺ را می‌بینم که دلیل قاطعی بر فاسدبودن عقل مادی‌گراها که حرکتها و رخدادهای تاریخ را با میزان ماده ارزیابی می‌کنند، ارائه می‌دهد. اگر کارها به خاطر مادیات انجام می‌شود، صهیب در این هجرتش که به خاطر آن همهٔ دارایی خود را فدا نمود، چه چیزی از مادیات را به دست آورد؟

آیا صهیب انتظار داشت که محمد ﷺ به عوض آنچه او از دست داده است، مقامی به او بدهد؟ یا اینکه محمد زندگی مرفهی برای او در کنار اهل یثرب فراهم کند؟

صهیب این کار را فقط برای رضای خدا انجام داد و او فقط برای رضای خدا می‌خواست به هر قیمتی که باشد، به گروه مؤمنان بپیوندد تا برای جوانان اسلام نمونه‌ای در جان‌فدایی و فدا نمودن چیزهای گرانبها قرار گیرد و آنها راه او را در پیش بگیرند و در مسیر او حرکت نمایند.[۳]

این مواضع شگفت‌انگیز همهٔ مواضع عظیم و با شکوه هجرت مبارک نبود؛ بلکه این رخداد بزرگ (هجرت) سرشار از صحنه‌های عظمت و اخلاص و جان‌فدایی است که به امت درسهای مهمی در آفریدن افتخار و به دست آوردن عزت می‌دهد.[۴]

۱- مرسل، اخرجه الحاکم، ج ۳، ص ۳۹۸.

۲- اخرجه الحاکم، ج ۳، ص ۳۹۸ صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه و سکت علیه الذهبی.

۳- همان، ص ۱۲۱.

۴- *الهجرة النبوية المباركه*، ص ۱۱۹.

خانه‌هایی که مهاجران را به آغوش گرفت

به دنبال ایمان آوردن انصار و بیعتشان با پیامبر اکرم ﷺ و تعهد آنها به یاری نمودن وی، رسول خدا از مسلمانان خواست تا به مدینه هجرت کنند. یکی دیگر از نتایج آشکار ایمان انصار، همکاری و همدردی آنها با مهاجران بود. بنابراین، انصار هم از نظر جای دادن مهاجران در منازل خود وهم با قلبی گشاده و سرشار از ایمان پذیرای هیئتهای مهاجران گردیدند و زنان و مردان، آمادهٔ جای دادن آنها بودند و اگر نیاز بود که مرد مهاجر با همسرش در کنار مرد انصاری در یک خانه باشند، چنین می‌کردند و آنها مال و مسکن و غذا و مسئولیتهای دینی را بین همدیگر تقسیم می‌کردند.

برخی از خانه‌هایی که مهاجران را در خود جای داده بود عبارتند از :

۱- خانه مبشر بن عبدالمنذر بن زنبر در قباء: در این خانه مجموعه‌ای از زنان و مردان مهاجر اقامت گزیدند؛ چنانکه عمر بن خطاب و افرادی از خانواده‌اش که به او پیوسته بودند و دخترش حفصه با شوهرش و عیاش بن ربیعه را در خود جای داده بود.

۲- خانه خبیب بن أساف از بنی حارث ابن خزرج در سنح[۱] که طلحه ابن عبیدالله بن عثمان و مادرش و صهیب بن سنان در آن سکونت داشتند.

۳- خانه أسعد بن زراره از بنی نجار. می‌گویند که حمزه بن عبدالمطلب در آن سکونت داشته است.

٤- خانه سعد بن خیثمه از بنی نجار که خانه او خانه مجردها نامیده می‌شد و مهاجرانی که زن نداشتند، در آن اقامت گزیده بودند.

۵- خانه عبدالله بن سلمه از قبیله ابن عجلان در قبا که عبیده بن حارث و مادرش ومصبح بن اثاثه بن عباد بن مطلب و طفیل بن حارث و طلیل بن عمیر و حصین بن حارثی در آنجا سکونت داشتند.

٦- خانهٔ بنی ججبتی که میزبان منذر بن محمدبن عقبه بود و زبیر بن عوام و همسرش اسماء دختر ابوبکر و ابوسبره دختر ابی‌وهب و همسرش ام‌کلثوم دختر صهیب در آن جا اقامت داشتند.[۲]

۷- خانه بنی عبدالاشهل که سعد بن معاذ بن نعمان از قبیلهٔ بنی عبدالاشهل میزبان مهاجران بود. مصعب بن عمیر و همسرش حمنه دختر جحش نیز نزد او بودند.

۱- *المرأة فی العهد النبوی*، ص ۱۱۶.

۲- همان، ص ۱۱۷.

۸- خانه بنی نجار که أوس بن ثابت بن منذر مهاجران را در آن جای داده بود و در آن جا عثمان بن عفان و همسرش رقیه دختر پیامبر ﷺ سکونت داشتند.[۱]

تقسیم‌بندی و همکاری اجتماعی که میان مهاجران و انصار حاکم بود، از مهم‌ترین عواملی بود که زمینه را برای پیامبر و یاران مهاجرش مساعد کرده بود تا اقامت خوشی در مدینه داشته باشند، اقامتی که هر یک با ایثار و فداکاری، بردارش را بر خود مقدم می‌دارد و بدین صورت محبت و اخوت ایمانی در مدینه موج می‌زد و عملاً مدینهٔ فاضله تحقق یافته بود.[۲]

با این روح بلند و ایمان عمیق و صداقت در رفتار، برادری و همبستگی میان مهاجران و انصار شکل گرفت، امّا سؤال اساسی و مهم این است که چرا در این خانه‌ها اختلاف به وجود نمی‌آمد و چرا از بگومگوهائی که معمولاً بین زنان رایج است، سخنی به میان نیامده است؟ پاسخ این مسئله را می‌توان این گونه بیان نمود: از آنجا که دین اسلام، دین حقی است بنابراین، تقوا را اساس تألیف قلوب و امور قرار داده است و از نظر اخلاقی به گونه‌ای است که میان مسلمانان برادری را حاکم نموده و یاری کردن دعوت را برعهدهٔ آنها گذارده بود و این نشانهٔ بیعت با رسول خدا و اثر آن در افراد بود؛ چون براساس آن باید صداقت می‌داشتند و منافع همه را در نظر می‌گرفتند. از عقاب و وحشت قیامت ترس داشتند و امیدوار پاداش و بهشت خداوندی بودند؛ پس طبیعی است که صفا و صمیمت بین آنان حاکم شود؛ ایمان و استقامت و سلوک و صداقت در دل و درون نماد پیدا نماید. چنانکه هر کسی که مسلمان می‌شد و بیعت می‌کرد اعم از زن و مرد، به آنچه دستور داده می‌شدند، عمل می‌نمودند و هر چه می‌گفتند، مخلصانه به زبان می‌آوردند و از خداوند چه در گفتار و چه در عمل می‌ترسیدند. آنها ایمان آوردند؛ پس از مهاجران با آغوشی باز استقبال کردند و تمام آنها با رعایت مصالح یکدیگر کار می‌کردند و این درخشنده‌ترین سیمای همبستگی و همکاری است و پاک‌ترین و مقدس‌ترین رخدادی است که همه را به پاداش تشویق می‌نماید تا جایی که یکی از آنان می‌ترسید که مبادا تمام پاداش نصیب کسی بشود که او را یاری می‌کند؟[۳]

۱- *السيرة النبويه فی ضوء القرآن و السنه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۴۶۸ – ۴۶۹.

۲- *المرأة فی العهد النبوی*، ص ۱۱۸.

۳- همان، ص ۱۳۲.

بذل و بخشش پدیده‌ای است که همه به آن نیازمندیم. ما در جهان معاصر و در صفوف اسلامی و در یک سفر چند روزه به عیبها و پندارهای یکدیگر پی می‌بریم و پرده از چهرهٔ واقعی هر یک برداشته می‌شود، اما در آن جامعه که در حال شکل‌گیری است و هنوز پیامبر اکرم ﷺ به آن سرزمین مهاجرت ننموده است، درها به روی مهمانان جدید گشوده می‌شود نه برای یک فرد؛ بلکه برای یک گروه و مهاجران چندین ماه را در خانه‌های انصار سپری می‌نمایند و زندگی روزمره ادامه دارد و انصار از بخشیدن مال و محبت و خدمت به برادرانشان که نزد آنها آمده‌اند، دریغ نمی‌ورزیدند و بدین صورت در جامعهٔ اسلامی آن عصر، تعاون و همبستگی به اوج خود رسیده بود. در مهاجران نیز از جهتی الگوهای بذل و بخشش برای انصار محسوب می‌گردیدند؛ زیرا آنها فقیر و نادار نبودند؛ بلکه دارای مال و ثروت زیادی بودند و خانه و کاشانه داشتند، اما همه آنها را برای طلب رضای خداوند ودر راه اطاعت وی خرج کردند. قرآن آنان را چنین توصیف می‌کند:

﴿ لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا۟ مِن دِيَٰرِهِمْ وَأَمْوَٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴾ (حشر، ۸)

«غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند، اینان راستانند.»

این جامعهٔ مدنی جدید بر مفاهیم ایمان و تقوا رشد یافت؛ گرچه هنوز پیامبر اکرم ﷺ به آن سرزمین مهاجرت نکرده بود، اما این جامعه نوپا تحت اشراف سران دوازده‌گانه که همچون حواریون عیسی، قوم خود را زیر نظر داشتند و زیر نظر رهبران بزرگ مهاجران که به مدینه رسیده بودند و هر دو گروه از چشمه زلال و جوشان نبوی سیراب شده بودند، رشد می‌کرد[1] و از نشانه‌های شاخص این جامعه از بین رفتن تعصبات نژادی بود. سالم که غلام ابی حذیفه ؓ بود، امامت مسلمانها را به عهده داشت؛ چون او بیشتر از دیگران قرآن می‌دانست و بدین صورت این جامعه را که سران و افراد برجستهٔ اصحاب محمد از مهاجران و انصار و سرداران عرب از قریش و اوس و خزرج در آن

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۲، ص ۱۷۱ – ۱۷۲.

می‌زیستند، فردی که حامل قرآن بود رهبری و امامت می‌کرد و این بدان معنی است که کرامت و بزرگی در این جامعه از آن قاریان قرآن و حاملان آن است پس حافظ قرآن در جامعهٔ اسلامی حامل پرچم اسلام در جنگ و صلح است و کشمکش موجود امروزی میان حاملان و حافظان قرآن و میان مجاهدان در راه خدا در میان آنها معنا و مفهومی نداشت. در جنگ یمامه حامل پرچم مهاجران، سالم، غلام آزاد شدهٔ ابوحذیفه بود و شعارش این بود که شایستهٔ حافظ قرآن نیست که از معرکه بگریزد؛ چنانکه وقتی دست راستش قطع گردید، پرچم را با دست چپ گرفت؛ سپس آن را به آغوش گرفت تا اینکه نقش زمین شد و در راه خدا به شهادت رسید.[۱]

ویژگیهای جامعهٔ اسلامی جدید

یکی از ویژگیهای جامعهٔ اسلامی جدید، آزادی دعوت آشکار به سوی خدا بود؛ چراکه برای همگان این امر به اثبات رسیده بود که اکثر رهبران یثرب اسلام را پذیرفته‌اند بنابراین، جوانان، زنان و مردان در دعوت به راه خدا و مژده دادن به آمدن پیامبر اکرمﷺ مشغول بودند.

با بررسی وضعیت مسلمانان در حبشه و جامعه اسلامی یثرب به این نتیجه می‌رسیم که مسلمانها در حبشه بیشتر رنگ پناهندگی سیاسی را به خود داشتند و به عنوان مهاجران خارجی و بیگانه محسوب می‌شدند و کمتر رنگ جامعه اسلامی کامل را به خود داشتند. گرچه مسلمانان در آن جا برای عبادت از آزادی کامل برخوردار بودند، اما آنها جدا و منزوی از جامعه مسیحیت قرار داشتند و نتوانستند در آن جامعه تأثیر مطلوب و به سزایی بگذارند؛ گرچه هجرت به حبشه گامی فراتر از جو خفقان مکه بود؛ چون در مکه آزادی دعوت و عبادت وجود نداشت، اما در مقایسه با مدینه باید گفت : شرایط حاکم بر جامعه حبشه بسیار محدودتر از جامعهٔ اسلامی مدینه بود. بنابراین، وقتی مهاجران حبشه خبر هجرت مسلمانان به مدینه را شنیدند، به جز کسانی که پیامبر اکرم از آنان خواسته بود که در آن جا بمانند، دیگران از طریق حبشه و یا از راه مکه، رهسپار مدینه شدند. محیط مدینه بعد از آنکه قرنها اسیر بت‌پرستی و شرک بود، اینک سرشار از توحید و خداپرستی گردیده بود. جامعهٔ مدینه تبدیل به جامعه‌ای اسلامی گردید و رشد و ساختار جدید آن بعد از بازگشت دوازده حاجی از بیعت عقبهٔ اول بود که در رأس

۱- همان، ج ۱، ص ۱۷۴ – ۱۷۵.

آنها صحابی گرانقدر، اسعد بن زراره قرار داشت و این مجموعۀ دوازده نفری مسئولیت دعوت را برعهده گرفتند، بدون آنکه این امر کاری سیاسی باشد و جامعه اسلامی مدینه بعد از بازگشت هفتاد نفری که حامل برنامۀ سیاسی و اجتماعی بودند، به اوج توسعه وتکامل ساختار خود رسید. آنها تصمیم گرفتند که شهرشان اولین پایتخت و مرکز مسلمانها در زمین باشد. آنها آمادگی رویارویی با هر دشمن خارجی را که ممکن بود بر آنان حمله‌ور شود، داشتند. از طرفی دیگر گروه اصلی‌ای که پیامبر اکرم ﷺ، وقت و توانایی خود را در تربیت آن صرف کرده بود، تازه به جامعه مدنی جدید پیوسته و با مردم مدینه در مفاهیم ایمان و اخوت دینی درهم آمیخته شده بود.

پیامبر اکرم ﷺ قبل از تشکیل جامعۀ اسلامی در مدینه، به تربیت و آمادگی افراد مدینه و بیعت گرفتن از آنان مبنی بر حمایت خود واصحابش پرداخت بنابراین، آمادگی و حمایت انصار از پیامبر عاملی مهم در تشکیل جامعۀ اسلامی محسوب می‌گردید.[1]

و این گونه جماعت منظم و قوی مسلمان به مدینه انتقال یافت و با جماعت انصار یکی گردیدند و جامعه اسلامی شکل گرفت. جامعه‌ای که منتظر آمدن رهبر بزرگش بود تا به محض تشریف آوردن ایشان، تولد دولت اسلام را که قرار بود تمدنی بی‌نظیر بسازد، اعلام دارد.

علل انتخاب مدینه به عنوان مرکز دولت اسلامی

حکمت الهی در انتخاب مدینه به عنوان دارالهجره و مرکزی برای دعوت، علاوه بر بزرگداشت اهل مدینه، اسرار و رازهایی است که کسی جز خدا آن را نمی‌داند. مدینه به طور طبیعی از موانع و استحکاماتی جنگی برخوردار بود که در این باره هیچ شهری در جزیرۀ عربی با آن برابری نمی‌کرد. از ناحیه غرب و شرق با سنگلاخ محصور گردیده بود و فقط منطقه شمالی تنها منطقه‌ای بود که حائل و مانعی نداشت (و این همان منطقه‌ای است که پیامبر اکرمﷺ در سال پنجم هجری در غزوه احزاب با حفر خندق آن رامصون کرد و استحکام بخشید) و اطراف دیگر مدینه با درختان خرما و کشتزارهای انبوه احاطه شده بود که لشکر نمی‌توانست از آن بگذرد، مگر اینکه از راههای باریکی عبور می‌کرد که در این صورت سیستم نظامی و ترتیب صفها به هم می‌خورد و پایگاههای کوچک نظامی برای برهم زدن نظام جنگی دشمن و جلوگیری از پیشروی

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۱، ص ۱۴۶ – ۱۴۷.

آن، کافی بود. ابن اسحاق می‌گوید : «یک طرف مدینه بدون حایل و مانع بود و اطراف دیگر آن با خانه‌ها و درختان خرما بسته شده بود و دشمن نمی‌توانست به راحتی وارد آن شود.»[۱]

و شاید پیامبر اکرم ﷺ به این حکمت الهی در انتخاب مدینه اشاره نمود که به یارانش قبل از هجرت گفت: «من محل هجرت شما را در خواب دیده‌ام که زمینی دارای درختان خرما در میان دو منطقه سنگلاخ است که همان دو حره هستند[۲].» از آن به بعد مسلمانان هجرت را آغاز کردند.

اهل مدینه چه اوس و چه خزرج دارای جوانمردی وشهامت و قدرت وجنگاوری بودند. آنها به آزادی خوگرفته بودند وتسلیم هیچ کس نمی‌شدند و به هیچ حکومت و قبیله‌ای خراج و مالیات پرداخت نمی‌کردند؛ چنانکه ابن خلدون می‌گوید: همواره این دو قبیله در یثرب غالب بودند و افتخار و توانایی رزمی متعلق به آنان بود و همسایگان آنها از قبیله مضر دین آنان را پذیرفتند.

بنی عدی بن نجار، خویشاوندان مادری آن حضرت بودند و این رابطهٔ خویشاوندی از طریق هاشم بن عدی بن نجار به پیامبر اکرم ﷺ می‌رسد. هاشم با سلمی دختر عمرو یکی از افراد قبیلهٔ بنی عدی بن نجار ازدواج کرد و هاشم از آن زن صاحب فرزندی به نام عبدالمطلب شد. او فرزندش را نزد آن زن گذاشت تا اینکه نوجوان شد و هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که عمویش که اونیز عبدالمطلب نام داشت، او را با خود به مکه آورد. حق خویشاوندی در زندگی اجتماعی عرب جایگاه مهمی داشت. ابوایوب انصاری از همین تبار بود که پیامبر اکرمﷺ روزهای نخست هجرت، در خانه او اقامت گزید.

اوس و خزرج از قبیلهٔ قحطان بودند و مهاجران و کسانی که پیشتر در مکه و اطراف آن مسلمان شده بودند، از عدنان بودند. هنگامی که پیامبر اکرمﷺ به مدینه هجرت کرد، فرزندان عدنان و قحطان همه زیر پرچم اسلام گردآمدند. آنها مانند یک جسم بودند در حالی که در دوران جاهلیت با یکدیگر رقابت داشتند و هر یک خود را از دیگری برتر می‌شمرد، اما با جمع شدند همهٔ آنها زیر پرچم واحد، شیطان راهی برای نفوذ در دلهای

۱- *السیرة النبویه*، ندوی، ص ۱۵۷.

۲- *الهجرة النبویة المبارکه*، ص ۵۲.

آنها نداشت تا فتنه برانگیزد و آنها نیز از روی تعصب قحطانی و عدنانی بودن، ندای افتخار جاهلیت را سر دهند.

بنابراین با بررسی تمام جوانب شهر یثرب بهترین و مناسب‌ترین مکان برای هجرت پیامبر اکرم ﷺ و یارانش بود تا اسلام نیرومند شود و مراحل رشد و ترقی را بپیماید و جزیرهٔ عربی را فتح کند و سپس دنیای متمدن را در گسترهٔ قلمرو خویش قرار دهد.[۱]

فضایل مدینه

هجرت پیامبر اکرمﷺ بر شرافت و جایگاه مدینه منوره افزود تا اینکه از سایر شهرهای دنیا به جز از مکه برتری یافت. مدینه دارای فضایل بی‌شماری است که برخی از آنها عبارتند از:

۱- زیاد بودن نامهای مدینه

نامهای زیاد مدینه بیانگر این مطلب است که این شهر، از شرافت و بزرگی خاصی برخوردار است و برای هیچ شهری در دنیا نمی‌توان به تعداد نامهای مدینه و یا حتی نصف یا یک چهارم مدینه نام پیدا نمود. علما نامهای مدینه را در حدود صد نام ذکر کرده‌اند[۲]. چنانکه زرکشی در کتاب ***اعلام الساجد باحکام المساجد***[۳] و مجد فیروزآبادی در ***قاموس المحیط***[٤] و نورالدین سمهودی در ***وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی*** و محمد بن یوسف صالحی در ***سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد***[٥] این نامها را ذکر کرده‌اند.

معروف‌ترین نامهای مدینه عبارتند از: **یثرب**؛ چنانکه خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَإِذۡ قَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ يَٰٓأَهۡلَ يَثۡرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمۡ فَٱرۡجِعُواْۚ وَيَسۡتَـٔۡذِنُ فَرِيقٞ مِّنۡهُمُ ٱلنَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوۡرَةٞ وَمَا هِيَ بِعَوۡرَةٍۖ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارٗا ﴾ (احزاب، ۱۳)

۱- *الاساس فی السنه*، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲- *الهجرة النبویة المبارکه*، ص ۱۵۵. این کتاب مرجع اساسی در فضائل مدینه است.

۳- همان.

۴- *الضوء اللامع*، سخاوی، ج ۱، ص ۷۹ – ۸۶. برای اوتألیفاتی ذکر کرده که یکی از آنها *المغانم* است.

۵- *الطابه فی معالم طابه*.

«(و به یاد آورید) زمانی را که گروهی از آنان گفتند : ای اهل یثرب اینجا جای ماندگاری شما نیست، لذا برگردید. دسته‌ای از ایشان هم از پیغمبر اجازه خواستند و گفتند: واقعاً خانه‌های ما بدون حفاظ و نااستوار است، در حالی که بدون حفاظ و نااستوار نبود و مرادشان فرار بود و بس.»

و در حدیثی آمده است که پیامبر از نامیدن مدینه به یثرب نهی کرده است، اما اینکه در قرآن یثرب نامیده شده به این دلیل است که خداوند به حکایت از گفتهٔ منافقان آن را یثرب نامیده است.

طابه: از براء عازب ﷺ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس مدینه را یثرب نامید، باید از خداوند طلب آمرزش نماید؛ زیرا نامش طابه است» و در روایتی آمده است که فرمود: «این است (مدینه) طابه، این است طابه.»[1]

مدینه: این معروف‌ترین نام آن است و هرگاه این نام اطلاق شود، منظور مدینه منوره است نه شهری دیگر و در آیات زیادی در قرآن، این نام ذکر شده است؛ چنانکه خداوند فرموده است:

﴿ وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴾ (توبه، ۱۰۱)

«در میان عربهای بادیه‌نشین اطراف شما و در میان خود اهل مدینه منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت پیدا نموده‌اند. تو ایشان را نمی‌شناسی؛ بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را دوبار شکنجه می‌دهیم؛ سپس روانه عذاب بزرگی می‌گردند.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿ مَا كَانَ لِأَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ وَمَنۡ حَوۡلَهُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ ٱللَّهِ وَلَا يَرۡغَبُواْ بِأَنفُسِهِمۡ عَن نَّفۡسِهِۦۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَـُٔونَ

۱- اخرجه احمد، ج ۴، ص ۲۸۵. ولی امام شوکانی در *فتح القدیر*، ج ۴، ص ۲۶۸ آن را ضعیف دانسته است.

مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ (توبه، ۱۲۰)

«درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دور و بر آنان از پیغمبر خدا جدا بمانند و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند؛ چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی‌ای در راه خدا به آنان نمی‌رسدو گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند مگر اینکه به واسطهٔ آن کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود، بی‌گمان خداوند پاداش نیکوکاران را هدر نمی‌دهد.»

همچنین مدینه به مبارکه، منوره، مشرفه و دیگر صفتهای نیکو موصوف شده است.[۱]

۲- محبّت پیامبر اکرم ﷺ نسبت به مدینه و تقاضای دفع انواع امراض و بیماریها

درخواست آن حضرت ﷺ از پروردگارش در مورد مدینه این گونه بود : بار خدایا! مدینه را برایمان محبوب بگردان، همان گونه که مکه برای ما دوست‌داشتنی بود و حتی بیشتر از مکه آن را برای ما دوست‌داشتنی قرار ده.[۲]

همچنین از انس رضی الله عنه روایت است که: «پیامبر اکرمﷺ وقتی از سفری برمی‌گشت و چشمش به خانه‌های مدینه می‌افتاد، بر سرعت سواریی که بر آن نشسته بود، می‌افزود و اگر بر چهار پایی سوار می‌بود، از محبت مدینه آن را به حرکت درمی‌آورد و تندتر می‌راند.»[۳]

۳- پیامبر اکرم ﷺ از خداوند خواست تا دو برابر مکه به مدینه برکت دهد

انس رضی الله عنه از پیامبر اکرم ﷺ روایت نموده است که فرمود: «بار خدایا! بر مدینه دو برابر مکه برکت نازل کن.»[٤]

از ابوهریره رضی الله عنه نیز روایت است که مردم مدینه اولین میوه‌های رسیده درختان مدینه را نزد پیامبر اکرم ﷺ می‌آوردند، پیامبر اکرم ﷺ آن را برمی‌داشت و می‌گفت : «بار خدایا! به میوه‌ها ما برکت بده و به مدینهٔ ما برکت بده و به صاع و مد (پیمانه) ما برکت بده. بار خدایا! ابراهیم، بنده و خلیل و پیامبر بود و من نیز بنده و پیامبر تو هستم؛ او برای مکه

۱- *الهجرة النبوية المباركه*، ص ۱۵۶.

۲- همان، ص ۱۵۷.

۳- *البخاری*، کتاب العمره، باب من اسرع ناقته، ج ۳، ص ۶۲۰، شمارهٔ ۱۸۰۲.

۴- همان، کتاب فضائل المدینه، ج ۴، ص ۹۷، شمارهٔ ۱۸۸۵.

دعا کرد و من از تو همان دعایی که ابراهیم برای مکه خواسته بود، من دو برابر آن را برای مدینه می‌خواهم.»

ابوهریره می‌گوید: سپس رسول خدا کوچک‌ترین فرزند حاضر را صدا می‌کرد و میوه را به او می‌داد.[۱]

٤- مصون بودن مدینه از دجال و طاعون به برکت دعای پیامبر اکرم ﷺ

خداوند فرشتگانی را بر مدینه گماشته است که از آن حفاظت به عمل می‌آورند. از این رو دجال راهی به آن ندارد؛ بلکه مدینه، کافران و منافقان خود را به سوی دجال می‌اندازد. همچنین وبا و طاعون وارد مدینه نمی‌شود؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ به آن خبر داده است.[۲]

۵- فضیلت صبر و بردباری بر سختیهای مدینه

پیامبر اکرم ﷺ کسی را که بر سختیهای مدینه بردباری نماید، وعدهٔ شفاعت را در روز قیامت برایش نموده است. از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که پیامبر اکرم ﷺ گفت: «مدینه برای آنان بهتر است اگر می‌دانستند. هیچ کس آن را از روی بی‌رغبتی رها نمی‌کند مگر خداوند بهتر از او را در مدینه جایگزین می‌نماید و هیچ کس بر شدت وتنگی معیشت در آن بردباری و پایداری نمی‌کند، مگر اینکه من روز قیامت برای او شفاعت خواهم کرد یا گواه او خواهم بود.»[۳]

٦- فضیلت مردن در مدینه

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس در مدینه باقی بماند و در آن بمیرد، من برای او شفاعت خواهم کرد.»[٤]

این دیدگاه پیامبر اکرم ﷺ نسبت به مدینه موجب گردیده بود که عمر بن خطاب رضی الله عنه همواره چنین دعا نماید: «بار خدایا! شهادت در راه خود را به من عطا کن و مرگ مرا در شهر پیامبرت بگردان.»[۵]

۱- *مسلم*، کتاب الحج، باب فضل المدینه، ج ۲، ص ۱۰۰۰.

۲- *الهجرة النبویه المبارکه*، ص ۱۶۰.

۳- *مسلم*، کتاب الحج، باب فضل المدینه، ج ۲، ص ۹۲۲، شمارهٔ ۱۳۶۳.

۴- *اخرجه احمد*، ج ۲، ص ۷۴، ۱۰۴ با سند صحیح و ابن حبان آن را صحیح قرار داده است، شماره ۳۷۴۱.

۵- *البخاری*، کتاب فضائل المدینه، ج ۴، ص ۱۰۰، شمارهٔ ۱۸۹۰.

خداوند نیز دعای فاروق ﷺ را پذیرفت و او را در محراب پیامبر اکرم ﷺ در حالی که در نماز صبح پیشنماز بود به شهادت رساند.

۷- مدینه مرکز ایمان است و ناپاکیها را از خود دور می‌نماید.

هرگاه ایمان در شهرهای دیگر دچار مضیقه بشود به مدینه پناه می‌برد؛ چراکه مدینه انسانهای پلید و شرور را در خود جای نمی‌دهد.[۱]

از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ایمان به مدینه باز می‌گردد و جمع می‌شود همان طور که مار خود را در سوراخش جمع می‌کند.»[۲]

همچنین فرمود: «سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست که هیچ کس از روی بی‌میلی و بی‌علاقگی مدینه را ترک نمی‌کند مگر اینکه خداوند، فرد بهتری از او را در مدینه جایگزینش می‌نماید و مدینه مانند کوره آهنگر است که ناپاکیها را از بین می‌برد و قیامت زمانی برپا خواهد شد که در مدینه افراد بدکار باقی نمانده باشند؛ همان طور که کوره آهنگر ناخالصیهای فلز را از بین می‌برد.»[۳]

۸- مدینه گناهان را از بین می‌برد.

از زید بن ثابت ﷺ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مدینه پاک است؛ گناهان را از بین می‌برد همان طور که آتش، آلایشها[۴] و ناخالصیهای نقره را از بین می‌برد.»[۵]

۹- خداوند مدینه را از شر کسی که قصد سوئی علیه آن داشته باشد، حفاظت می‌نماید

خداوند حفاظت مدینه را از شر کسانی که قصد سوئی علیه آن داشته باشند، به عهده گرفته است و پیامبر اکرم ﷺ کسی را که در مدینه بدعتی ایجاد نماید یا بدعت‌گذار و خائنی را پناه دهد یا اهل مدینه را بترساند به لعنت و عذاب خدا و به نابودی زودرس هشدار داده است. از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کس برای اهل مدینه توطئه نمی‌کند، مگر اینکه دچار نابودی می‌گردد همان گونه که نمک در آب

۱- *الهجرة النبویه المبارکه*، ص ۱۶۱.

۲- *البخاری*، کتاب فضائل المدینه، ج ۴، ص ۹۳، شمارة ۱۸۷۶.

۳- *مسلم*، کتاب الحج، باب المدینه تنفی شرارها، ج ۲، ص ۱۰۰۵، شمارة ۱۳۸۱.

۴- در روایتی آمده است : (ناپاکیها را از بین می‌برد) و در روایتی دیگر آمده است : (مردان ناپاک را از بین می‌برد.)

۵- *البخاری*، کتاب المغازی، باب غزوه احد، ج ۷، ص ۲۵۶، شماره ۴۰۵۰.

منحل و از بین می‌رود[۱].» و پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مدینه حرم من است، هر کس در آن بدعتی ایجاد نماید یا بدعت‌گذار و خائنی را پناه بدهد[۲] لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او و خداوند روز قیامت هیچ چیزی را از او نخواهد پذیرفت.»[۳]

۱۰- حرم قرار دادن مدینه

پیامبر اکرم ﷺ پس از نزول وحی الهی، مدینه را حرام قرار داده است؛ پس در آن خونی ریخته نمی‌شود و در آن سلاحی حمل نمی‌شود و در آن کسی ترسانده نمی‌شود و درختی از آن قطع نمی‌گردد و گمشدهٔ آن برای هیچ کس حلال نیست؛ مگر کسی که بخواهد اعلام کند تا آن را به صاحبش برگرداند و دیگر اموری که موجب تحریم آن می‌گردد[۴]. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ابراهیم مکه را حرم قرار داد و برای اهل مکه دعا کرد، من مدینه را حرم قرار می‌دهم همان طور که ابراهیم، مکه را حرم قرار داده است و برای صاع ومد (وزنهای) آنها دعا نموده‌ام که دو برابر آنچه ابراهیم برای اهل مکه خواسته بود، خداوند به آنان عنایت نماید.»[۵]

همچنین پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این کوه (احد) ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم. بار خدایا! ابراهیم، مکه را حرم قرار داد و من میان دو لابهٔ مدینه را حرم قرار می‌دهم» و فرمود: «گیاه مدینه قطع نمی‌شود و سلاحی برای جنگیدن از غلاف بیرون کشیده نمی‌شود و برداشتن اشیاء گمشده در آن جائز نیست مگر برای کسی که آن را به قصد اعلام بردارد و برای هیچ مردی شایسته نیست که در مدینه سلاحی حمل کند و شایسته نیست که از آن درختی قطع شود، مگر اینکه کسی برای آذوقهٔ شترش این کار را انجام دهد.»[۶]

فضایل بی‌شمار مدینه اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ را شیفتهٔ خود نموده بود و آنها را به هجرت به مدینه و سکونت در آن علاقمند ساخته بود؛ چنانکه نیروهای امت اسلام

۱- *البخاری*، کتاب فضائل المدینه، باب اثم من آذی اهل المدینه، ج ۴، ص ۹۴.

۲- *مسلم*، کتاب الحج، باب فضل المدینه، ج ۲، ص ۹۹۹، شماره ۱۳۷۱.

۳- *الهجرة النبویه المبارکه*، ص ۱۶۴.

۴- *البخاری*، کتاب البیوع، باب برکه صالح النبی و مده، ج ۴، ص ۳۴۶، شماره ۲۱۲۹.

۵- همان، کتاب المغازی، باب احد جبل یحبنا و نحبه، ج ۷، ص ۳۷۷، شمارهٔ ۴۸۴.

۶- اخرجه احمد، ج ۱، ص ۱۱۹.

در آن گردهم آمدند و برای از بین بردن شرک با تمام انواعش و کفر با همۀ اشکالش، تصمیم گرفتند و شرق و غرب دنیا را فتح نمودند.

بخش ششم:

هجرت پیامبر اکرمﷺ و رفیق سفرش، ابوبکر صدیقس

فصل اول
شکست نقشهٔ مشرکان و برنامه‌ریزی دقیق پیامبر اکرم ﷺ برای هجرت

بعد از آنکه قریش در جلوگیری یاران رسول خدا از هجرت به مدینه با وجود شیوه‌های تند خود با شکست مواجه شده بودند، به جدی بودن خطری که منافع اقتصادی و جایگاه اجتماعی آنان را میان قبیله‌های عرب تهدید می‌کرد، پی بردند و در دارالندوه (محل مشورتی قریش) در مورد از بین بردن رهبر دعوت به رایزنی پرداختند؛ چنانکه ابن عباس در تفسیر این آیه می‌نویسد:

﴿ وَإِذۡ يَمۡكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثۡبِتُوكَ أَوۡ يَقۡتُلُوكَ أَوۡ يُخۡرِجُوكَۚ وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ﴾ (انفال، ٣٠)

«(ای پیامبر به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا بکشند و یا اینکه بیرون کنند. آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند و خدا هم تدبیر و چاره‌سازی می‌کرد و خداوند بهترین چاره‌ساز است.»

قریش در مکه با یکدیگر به مشورت پرداختند. برخی گفتند: صبح فردا او را با زنجیر ببندید و نگاه دارید و برخی گفتند او را به قتل برسانید و برخی گفتند او را از میان خودمان اخراج می‌کنیم. خداوند، پیامبرش را از این توطئه آگاه کرد بنابراین، آن شب علی در بستر پیامبر اکرم ﷺ خوابید[1] و پیامبر مکه را به قصد مدینه ترک نمود. برگزیدگان قریش اطمینان داشتند که توطئه پست و زبونانهٔ آنان موفقیت‌آمیز خواهد بود، امّا صبح هنگام با یورش بر بستری که پیامبر اکرم ﷺ خوابیده بود، علی را دیدند، به شکست فاحش خویش پی بردند و با حالت یاس و ناامیدی از علی ﷺ پرسیدند: رفیقت کجاست؟ علی گفت: نمی‌دانم. آنها رد پای پیامبر را گرفتند و وقتی به کوه رسیدند، سردرگم شدند. از کنار غار گذشتند، امّا عنکبوتی را دیدند که بر دهانه غار تار

١- *السیرة النبویه قراءه لجوانب الحذر و الحیطه*، ص ١٣٥.

تنیده بود. با خود گفتند: به این تازگی کسی اینجا نیامده است و رسول خدا سه روز در غار به سر برد.[1]

سید قطب در تفسیر این آیات می‌نویسد: «این یادآور اوضاع مکه قبل از تغییر و تبدیل اوضاع و موضع اهل مکه است و این جریان، الهام‌گر یقین و اعتماد به آینده است همانطور که بیانگر تدبیر الهی در آنچه مقدر نموده است، می‌باشد. مسلمانانی که اولین بار با این آیه‌ها مورد خطاب قرار می‌گرفتند، به هر دو حالت یعنی شرایط زندگی در مکه و سختیها و دشواریهایی که با آن سروکار داشتند، آگاهی کامل داشتند و کافی بود که با این آیه‌ها گذشتهٔ نزدیک خود را و ترسها و اضطرابهای آن را با وضعیت فعلی و امنیت و آسایش آن مقایسه بکنند و به خاطر بیاورند و چاره‌اندیشی و توطئه‌های مشرکان را علیه پیامبر اکرم ﷺ و سپس نجات یافتن و پیروزی وی را به یاد بیاورند.

حیله ونقشهٔ شوم مشرکان این بود که پیامبر اکرم ﷺ را به زنجیر بکشند و او را زندانی کنند تا بمیرد و یا او را به قتل برسانند و از دست او راحت شوند و یا او را از مکه اخراج نمایند. آنها همهٔ این نقشه‌ها را طراحی نمودند، امّاسرانجام بر کشتن وی اتفاق نظر کردند و قرار بر این شد که جوانانی از همهٔ قبایل، این عمل زشت و مذموم را انجام دهند تا خون او بین همه قبیله‌ها تقسیم شود؛ چراکه آنان بر این باور بودند که بنی‌هاشم توانایی قصاص از تمامی قبایل عرب را نخواهد داشت و در نتیجه به گرفتن خون بهای پیامبر راضی خواهند شد و کار بدین گونه به اتمام خواهد رسید.

﴿ وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ﴾ (انفال، ۳۰)

«آنها مکر می‌کنند و خدا نیز مکر می‌کند و خدا بهترین مکرکنندگان است.»

خداوند این گونه توطئهٔ آنها را به باد تمسخر می‌گیرد و با تعبیری کوبنده با آنان سخن می‌گوید؛ چراکه قدرت خداوند توانا و جبار، که بر بندگانش چیره است و بر کار خود توانا و محیط بر همه چیز است را نمی‌توان با توانایی انسانهای ناتوان و ضعیف مقایسه کرد.[2]

۱- *البدایه و النهایه*، ج ۳، ص ۱۸۱. ابن حجر در *الفتح* آن را ذکر نموده و سند آن را حسن قرار داده است، *فتح الباری*، ج ۷، ص ۲۳۶.

۲- *فی ظلال القرآن*، ج ۳، ص ۱۵۰۱.

برنامه‌ریزی پیامبر اکرم ﷺ برای هجرت

از ام‌المؤمنین، عایشه، روایت است که : پیامبر اکرم ﷺ هر روز صبح یا شام به خانه ابوبکر می‌آمد تا اینکه روزی فرا رسید که در آن روز به پیامبر اکرم ﷺ اجازه داده شد تا هجرت را آغازنماید و از میان قومش از مکه خارج شود و در این روز بود که به هنگام ظهر پیامبر اکرم ﷺ به خانۀ ما آمد.

عایشه می‌گوید: وقتی پیامبر اکرم ﷺ وارد شد، ابوبکر از تخت خود که بر آن نشسته بود، کمی آن طرف‌تر رفت و پیامبر اکرم ﷺ نشست و آنجا جز پدرم و من و خواهرم اسماء کسی نبود. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اینها را از نزد خود بیرون کن. ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، این دو دختران من هستند، پدر و مادرم فدایت باد چه خبر است؟ فرمود : به من اجازه داده شده است تا به قصد هجرت از مکه بیرون بروم. عایشه می‌گوید: ابوبکر گفت: من همراهتان خواهم بود؟ فرمود: آری تو همراهم خواهی بود.

عایشه می‌گوید: به خدا سوگند تا آن روز ندیده بودم کسی از شادی گریه کند، اما برای اولین بار ابوبکر را دیدم که گریه می‌کرد. سپس ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا! این دو سواری را من برای همین منظور آماده کرده‌ام. آن گاه آنها عبدالله بن ارقط مردی از بنی دیل بن بکر را که مشرک بود، اجیر کردند تا راهنمای آنان در این سفر باشد و آنها سواریهای خود را به او دادند تا اینکه زمان موعد خروج از مکه فرا رسید.[1]

بخاری نیز در حدیثی طولانی این ماجرا را از عایشه روایت نموده و در آن آمده است: «روزی ظهر هنگام در خانۀ ابوبکر نشسته بودیم که کسی به پدرم گفت: این پیامبر خدا است، در حالی که سرش را پوشانده بود و قبل از این معمولاً در این وقت نزد ما نمی‌آمد. ابوبکر گفت: پدر ومادرم فدای او باد، سوگند به خدا او جز برای امر مهمی دراین وقت به سراغ ما نیامده است. عایشه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ به ابوبکر گفت: اینها را از نزد خود بیرون کن. ابوبکر گفت: اینها خانوادۀ شما هستند. پیامبر اکرمﷺ فرمود: به من اجازۀ هجرت داده شده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایت باد، آیا من نیز همراهت خواهم بود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بله. ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد، پس یکی از این سواریهای من را بردار. پیامبر اکرم ﷺ گفت: آن را می‌خرم. عایشه می‌گوید: پس ما شتران آنها را به بهترین صورت تجهیز کردیم و توشۀ آنها را در کیسه‌ای قرار دادیم. اسماء، دختر ابوبکر، قطعه پارچه‌ای از کمرش جدا کرد و با آن

۱- *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۳۳ – ۲۴۳.

دهانه کیسه را بست بنابراین، او را ذات النطاقین می‌گویند. سپس پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر به غاری درکوه ثور پناه بردند و در آنجا سه شب پنهان شدند و عبدالله بن ابوبکر که نوجوانی هوشیار و فهمیده بود، شب را نزد آنها می‌گذراند و در آخر شب از پیش آنها حرکت می‌کرد و صبح در میان قریش طوری وانمود می‌کرد که شب را در مکه گذرانده است و از طرفی هر توطئه‌ای که علیه پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر انجام می‌گرفت، بعد از تاریکی هوا، آنان را مطلع می‌نمود و گوسفندان را شبانگاه به آن جا می‌آورد تا آنها از شیر آن بنوشند. عامر بن فهیره به هنگام سپیده‌دم که هنوز هوا تاریک بود، گله را از آن جا حرکت می‌داد. این کار را در هر سه شبی که پیامبر و ابوبکر آن جا بودند، انجام می‌داد. ابوبکر و رسول خدا مردی از بنی دیل را که از نسل عبدبن عدی بود به عنوان راهنمای خود اجیر کردند. آن مرد بر دین قریش بود، اما آنها بر او اعتماد کردند و سواریهای خود را به او دادند و با او وعده کردند که بعد از سه شب به غار ثور بیاید. روز موعد فرا رسید. عامر بن فهیره و راهنما همراه آنها به راه افتادند و راه ساحل را در پیش گرفتند.[۱]

از مکه تا غار ثور

وقتی پیامبر اکرم ﷺ از مکه بیرون شد، کسی جز علی بن ابی‌طالب و ابوبکر صدیق و خانوادۀ ابوبکر از ماجرا اطلاع نداشت. پیامبر اکرم ﷺ به علی فرمان داد که در مکه بماند تا امانتهای مردم را برگرداند؛ زیرا بسیاری از مردم مکه امانتهای خود را به خاطر صداقت و امانتداری رسول خدا، نزد وی می‌گذاشتند.[۲]

ابوبکر و پیامبر اکرم ﷺ با هم قرار گذاشتند و از دریچه‌ای که پشت خانه ابوبکر بود، بیرون رفتند[۳] و این به خاطر آن بود تا حرکت آنها کاملاً مخفیانه انجام گیرد تا قریش متوجه خروج آنان نشوند و مزاحمتی ایجاد ننمایند و از قبل با راهنمای خود قرار گذاشته بودند که پس از سه شب، همدیگر را در غار ثور ملاقات نمایند.[٤]

۱- *بخاری*، کتاب مناقب الانصار، باب هجره النبی، شمارة ۳۹۰۵.

۲- *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۳۴.

۳- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۳۴.

۴- *خاتم النبیین*، ابوزهره، ج ۱، ص ۶۵۹ – *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۳۴.

دعای پیامبر هنگام خروج از مکه

پیامبر اکرم ﷺ هنگام ترک مکه این دعا را به زبان آورد: «سپاس خداوندی را که مرا آفرید در حالی که هیچ نبودم. پروردگارا! مرا در مقابل نگرانیهای دنیا و سختیهای روزگار و مصیبتهای شب و روز یاری ده.

پروردگارا! مرا در سفرم همراهی کن و در میان خاندانم جانشین و کفیل من باش و در آنچه به من روزی داده‌ای، برکت عنایت کن و در پیشگاه خود زبون و تسلیمم ساز و مرا بر خلق و خوی شایسته قوت بخش و در پیشگاه خود محبوبم ساز و مرا به مردم وامگذار. ای پروردگار مستضعفان! تو پروردگار منی و من به جمال بزرگوارت که آسمانها و زمین بدان روشن شده و تاریکیها بدان از بین رفته و کار اولین و آخرین مردمان بدان سامان یافته است، پناه می‌برم از اینکه خشم تو بر من فرود بیاید و یا ناخشنودی خود را بر من فرود آوری. به تو پناه می‌برم و از زوال نعمتهایت و از غافلگیرشدن به نعمتهایت و از رخت بربستن عافیت و از همه جلوه‌های ناخشنودیت. فرجام و فرمان از آن توست و من بهترین آنچه را در توان دارم تقدیم می‌کنم و هیچ نیرو و توانی جز یاری تو نیست.»[1]

همچنین پیامبر به هنگام خروج از مکه در حزوره در بازار مکه ایستاد و گفت: «سوگند به خدا که تو بهترین سرزمین خدا هستی و خداوند تو را از همهٔ سرزمینها بیشتر دوست دارد و اگر نبود که ساکنان تو مرا از دامنت بیرون رانده‌اند، هرگز بیرون نمی‌رفتم.»

پیامبر اکرم ﷺ به سفرش ادامه داد و از دسترس مشرکان بیرون شد. امام احمد چنین روایت می‌کند.: مشرکان رد پای آنها را گرفتند تا اینکه به کوه رسیدند، کوه ثور و در آنجا رد پای آنان را گم کردند و ندانستند که پیامبر اکرم ﷺ و همراهش کجا رفته است. پس بالای کوه رفتند و به کنار غار آمدند و دیدند که بر دهانه غار تار عنکبوت تنیده شده است، گفتند: اگر کسی داخل این غار می‌رفت تار عنکبوت بر دهانه غار باقی نمی‌ماند و بدین صورت خداوند به وسیلهٔ این لشکر خود، باطل را خوار و زبون کرد و حق را پیروز نمود؛ چون لشکریان خدا خواه مادی باشند یا معنوی، یارای مقابله با لشکر باطل را دارند. اگر مادی باشند، قدرت و خطر آن در بزرگی جسم آن نماد پیدا

۱- *السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۳۰ – ۲۳۴.

نمی‌کند و چه بسا میکروبهائی که با چشم دیده نمی‌شوند، لشکر بزرگی را از بین می‌برند؛ چنانکه خداوند فرموده است:

﴿ وَمَا جَعَلْنَآ أَصْحَٰبَ ٱلنَّارِ إِلَّا مَلَٰٓئِكَةً ۙ وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيَسْتَيْقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ وَيَزْدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَٰنًا ۙ وَلَا يَرْتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْمُؤْمِنُونَ ۙ وَلِيَقُولَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْكَٰفِرُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا ۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ ۚ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ ۚ وَمَا هِىَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ ﴾ (مدثر، ۳۱)

«مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده‌ایم و تعداد آنان را نیز جز آزمایش کافران نساخته‌ایم. هدف این است که اهل کتاب، یقین و اطمینان حاصل کنند و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید و اهل کتاب و مؤمنان تردید به خود راه ندهند و کسانی که در دلشان بیماری (نفاق) است و کافران بگویند: خدا مثلاً از بیان این چه می‌خواسته است؟ این گونه خداوند هر کس را بخواهد، گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌بخشد. لشکرهای پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند واین جز اندرزی برای مردم نیست.»

یعنی سپاهیان و لشکریان پروردگارت از بس که زیادند، کسی جز خودش شمار آنها را نمی‌داند؛ پس لشکریان خدا، غیرمحدود و بی‌حساب‌اند[۱]. همان طور که هیچ کس نمی‌تواند ممکنات را حساب نماید و به حقایق و صفتهای آن حتی به صورت اجمالی آگاه باشد، گذشته از اینکه از اوضاع کمی و کیفی و نسبی آنها به طور مشروح اطلاع یابد.[۲]

عنایت و حفاظت ویژۀ پیامبر اکرم ﷺ از جانب خداوند

اگرچه پیامبر خدا از سایر اسباب موجود استفاده کرد، اما ایشان به طور مطلق به اسباب تکیه نکرد؛ بلکه به خدا اعتماد کرد و امید بزرگی به یاری و کمک وی داشت و همواره

۱- *تفسیر رازی*، ج ۳۰، ص ۲۰۸.

۲- *تفسیر ابی‌السعود*، ج ۹، ص ۶۰.

این جمله‌ای که خداوند به او آموخته بود تسلی‌بخش خاطرش بود[1] و آن را زمزمه می‌کرد.

﴿ وَقُل رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا ٨٠ وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ﴾ (اسراء، ۸۰)

«بگو: پروردگارا! مرا صادقانه وارد کن و صادقانه بیرون آور و از جانب خود قدرتی به من عطاء فرما که برایم یار و مددکار باشد.»

این آیهٔ کریمه دعایی است که خداوند به پیامبرش می‌آموزد تا او را با همین دعا به فریاد بخواند و همچنین برای امت او درسی باشد که خدا را این گونه بخوانند و به سوی او متوجه گردند؟ منظور از صداقت در ورود و خروج کنایه از خوب بودن تمام سفر از آغاز تا پایان است و ارزش صداقت و راستی در اینجا به اندازهٔ ارزش تلاشهایی است که مشرکان انجام دادند. آنها کوشیدند تا او را در مورد آنچه خداوند بر او نازل نموده بود، به فتنه مبتلا سازند تا با افترا و دروغ چیزهایی را به خداوند نسبت دهند که خداوند این امور را نازل نفرموده بود، اما صداقت، نتیجه‌اش را که عبارت از پایداری و پاکیزگی و اخلاص بود، می‌داد.

﴿ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا ﴾

«و از جانب خود قدرتی به من عطا کن که یار و مددکار من باشد.»

یعنی قدرت و هیبتی که با آن بتوان بر قدرت زمین و نیروی مشرکان غالب آمد و کلمه ﴿ مِن لَّدُنكَ ﴾ بیانگر نزدیک بودن و ارتباط با خدا و کمک خواستن مستقیم از وی و پناه بردن به ایشان است؛ چراکه امکان ندارد که صاحب دعوت، قدرت را جز از خدا بخواهد و امکان ندارد که جز از قدرت الهی از چیزی دیگر بترسد و یا به حاکم و یا کسی که صاحب مقامی است، پناه ببرد تا او را یاری دهد و حفاظت کند؛ بلکه قبل از همه او متوجه خدا می‌شود و گاهی هم، دعوت در دل قدرتمندان و صاحبان پست و مقام نفوذ می‌کند، آن گاه آنان سربازان و خدمت‌گزاران واقعی دعوت می‌شوند و در نتیجه کامیاب می‌گردند، اما اگر قضیه برعکس شود و دعوت، سرباز پادشاهان و اربابان

۱- *الهجرة النبويه المباركه*، ص ۷۲.

قدرت و خدمت‌گزار آنها باشد، هرگز به موفقیت نخواهد انجامید؛ زیرا دعوت، فرمان الهی است و از قدرتمندان و صاحبان مقام بالاتر است.[۱]

هنگامی که مشرکان، غار را محاصره کرده بودند و پیامبر و ابوبکر در محل دید آنها قرار داشتند، آن حضرت ﷺ به ابوبکر اطمینان می‌داد که آرام باشد؛ چراکه خداوند با ماست؛ چنانکه ابوبکر صدیق می‌گوید: در حالی که در غار بودم به پیامبر گفتم: اگر یکی از آنها زیر پایش را نگاه کند ما را خواهد دید. پیامبر فرمود: «ابوبکر! در مورد دو نفری که سومین آنها خدا است، چه گمان می‌بری؟.»

و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: «ابوبکر! ساکت باش! دو نفراند که سومین آنها خداست.»[۲]

خداوند نیز این گفتگوی زیبا را در کلام همیشه جاوید خود ثبت نموده و فرموده است:

﴿ إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ (توبه، ٤٠)

«اگر پیغمبر را یاری نکنید، خدا او را یاری کرد بدانگاه که کافران او را بیرون کردند، در حالی که او دومین نفر بود. هنگامی که آن دو در غار شدند، در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است. خداوند آرامش خود را بهرهٔ او ساخت و پیغمبر را با سپاهیانی یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید و سرانجام سخن کافران را فرو کشید و سخن الهی پیوسته بالا بوده است و خدا با عزت است و حکیم.»

طبری در تفسیر این آیه می‌گوید: دراینجا خداوند به اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ اعلام می‌دارد که او یاری و پیروزی پیامبر اکرم ﷺ در مقابل دشمنان دین خدا را برعهده

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۴، ص ۲۲۴۷.

۲- *البخاری*، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب المهاجرین، شمارهٔ ۳۶۵۳.

خواهد گرفت؛ حال چه آنها درصدد یاری او برآیند و یا راضی به یاری وی نگردند و خداوند به آنها یادآور می‌شود که او یاری پیامبر اکرم ﷺ را وقتی که دشمنان ایشان زیاد و دوستانشان اندک بودند، انجام داد؛ پس چگونه وقتی که تعداد همراهان پیامبر اکرم ﷺ زیاد و دشمنان اندک باشند، چنین نخواهند کرد! خداوند خطاب به یاران رسول خدا چنین می‌گوید: ای مؤمنان! اگر شما همراه پیامبر من بیرون نروید و حرکت نکنید وبه یاری او برنخیزید، بدانید که خداوند یاری کنندهٔ اوست. چنانکه هنگامی که کافران قریش او را از وطن و خانه‌اش بیرون کردند و رسول خدا در حالی که فقط یک نفر با خود داشت (یعنی وقتی ابوبکر رضی الله عنه) در غار به سر می‌برد، وقتی ابوبکر ترسید که مبادا مشرکان جای آنها را بدانند، رسول خدا گفت: غمگین مباش چون خداوند با ماست و یاری کنندهٔ ماست و هرگز مشرکان جای ما را نخواهند دانست و دستشان به ما نخواهد رسید. خداوند می‌گوید: «خدا پیامبرش را در آن روز بر دشمن پیروز گردانید و این در حالی بود که آن حضرت در وضعیت هراسناک و بی‌کسی قرار داشت؛ پس چگونه خداوند او را خوار و نیازمند شما می‌گرداند؛ در حالی که یاران و لشکریان او را زیاد کرده است.»[1]

دکتر عبدالکریم زیدان در مورد این همراهی و معیت خدا که در این آیه به میان آمد می‌گوید: و این معیت و همراهی الهی که از فرمودهٔ الهی ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ﴾ فهمیده می‌شود بالاتر از همراهی خداوند با پرهیزگاران و نیکوکاران است که در این آیه ذکر شده است:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ﴾ (نحل، ۱۲۸)

«خداوند با پرهیزگاران و با کسانی است که آنها نیکوکارند.»

چون همراهی در آن جا با خود پیامبر اکرم ﷺ و همراهش می‌باشد و مشروط به صفتی مانند پرهیزگاری و نیکوکاری نیست که نتیجهٔ عمل و کار آن باشد؛ بلکه این همراهی مخصوص پیامبر اکرم ﷺ و همراهش می‌باشد و این همراهی با یاری کردن به وسیلهٔ نشانه‌ها و امور خارق العاده تضمین شده است.[2]

۱- *تفسیر طبری*، ج ۱۰، ص ۱۳۵.

۲- *المستفاد من قصص القرآن*، ج ۲، ص ۱۰۰.

سید قطب در مورد این نشانه‌ها و معجزات می‌نویسد : این زمانی بود که قریش از محمد به تنگ آمده بودند، همان طور که همواره قدرتهای بزرگ از سخن حق به تنگ می‌آیند و به جایی می‌رسند که نه توان دور کردن آن را دارند ونه می‌توانند در برابر آن صبر کنند. بنابراین، قریش علیه آن حضرت توطئه کردند و تصمیم بر این گرفتند تا خود را از دست او راحت کنند، اما خداوند او را از توطئه آنها آگاه ساخت و به او وحی کرد تا تنها به اتفاق همراهش ابوبکر بیرون برود و این در حالی بود که نه لشکری داشت و نه سلاحی، امّا دشمنان او زیاد بودند و قدرتشان از قدرت او بیشتر بود، اما سرانجام چه شد؟ از یک طرف همه قدرتهای مادی جمع شده بود و در طرف دیگر فقط پیامبر اکرمﷺ و همراهش بود که از این قدرتها چیزی در اختیار نداشتند؟ خداوند از سوی خود با سپاهیانی که مردم آن را نمی‌دیدند، پیامبرش را پیروز گردانید و کافران را شکست داد و آنها خوار و زبون برگشتند:

﴿ وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰ ﴾ (توبه، ٤٠)

«و سرانجام، سخن کافران را فروکشید (و شوکت و آئین آنها را از هم گسیخت.»

و کلمهٔ «الله» همچنان در جایگاه بلند خود پیروز و با قدرت باقی ماند و این نمونهٔ زنده‌ای از نصرت خدا به پیامبرش و کلمه‌اش می‌باشد و خداوند تواناست که این صحنه را به دست قومی دیگر که اهل تنبلی و سستی نباشند، تکرار نماید و این نمونه‌ای از واقعیت است اگر کسی بعد از وعدهٔ خداوند به دنبال دلیلی دیگر باشد.[1]

گذر بر خیمهٔ ام معبد در مسیر هجرت

سه شب بعد از آنکه پیامبر اکرم ﷺ در غار بود، او و همسفرش از غار بیرون رفتند و اینک تعقیب کنندگان خسته و مشرکان از دسترسی به پیامبر اکرم ﷺ ناامید شده بودند. قبلاً به ذکر این موضوع پرداختیم که پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر مردی از قبیلهٔ بنی‌دیل به نام عبدالله بن اریقط را اجیر کرده بودند. او مشرک بود و آنها به او اعتماد کرده بودند و شتران خود را به او داده بودند و با او وعده گذاشته بودند که بعد از سه شب شتران آنها

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۳، ص ۱۶۵۶.

را به غار ثور بیاورد. آن مرد در وقت مقرر نزد آنها آمد و به اتفاق آنها از راهی که معمولاً از آن کسی رفت و آمد نمی‌کرد، به سوی مدینه حرکت نمود.[۱]

در راه مدینه پیامبر اکرم ﷺ در محل قدید[۲] گذر آنها بر ام معبد[۳] افتاد. در این منطقه قبیلۀ خزاعه، سکونت داشتند. ام معبد، خواهر حبیش بن خالد خزاعی است که راوی این ماجرا است. ابن کثیر می‌گوید: داستان آن معروف است و از طرقی روایت شده است که یکدیگر را تقویت می‌کنند[۴]. از خالد بن جیش خزاعی ؓ که یکی از یاران پیامبر اکرم ﷺ است، روایت شده است که می‌گفت: «پیامبر اکرم ﷺ وقتی از مکه به قصد هجرت به سوی مدینه بیرون رفت، گذر ایشان و ابوبکر و غلام ابوبکر به نام عامر بن فهیره و راهنمای آنان، عبدالله بن اریقط لیثی، به خیمه ام معبد خزاعی افتاد. او پیرزنی برازنده و پرتوان بود که در کنار خیمه می‌نشست و به رهگذران آب و غذا می‌داد. پیامبر اکرم ﷺ و یارانش از او پرسیدند که گوشت وخرمایی دارد تا از او خریداری کنند، اما نزد او چیزی نیافتند. مردم نیز در آن سال در خشکسالی و تنگدستی به سر می‌بردند. در آن هنگام پیامبر اکرم ﷺ در گوشۀ خیمه گوسفندی را دید، فرمود : ام معبد! این گوسفند چیست؟ او گفت: گوسفندی است که از شدت ضعف و لاغری تاب و توان رفتن با گله را نداشته است، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شیر دارد؟ گفت: ضعیف‌تر از آن است که شیری داشته باشد. فرمود: اجازه می‌دهی آن را بدوشم؟ گفت: پدر و مادرم فدایت باد، اگر شیری در پستانهایش یافتی، آن را بدوش. پیامبر اکرم ﷺ دستی بر پستانهای گوسفند کشید و نام خدا را بر زبان آورد و دعا کرد. شیر از پستانهای گوسفند به شدت فواره زد، رسول خدا ظرفی خواست و در آن شیر دوشید تا اینکه ظرف پر شد. به آن زن شیر نوشانید تا سیراب شد. سپس به همراهانش داد و آنها سیر شدند و خودش نیز نوشید و سیر شد. سپس چندبار آنها شیر نوشیدند؛ سپس بار دیگر پیامبر اکرم ﷺ در آن ظرف شیر دوشید تا اینکه ظرف پر شد و آن گاه آن ظرف را نزد او نهادند و رفتند.

سپس آنان آهنگ حرکت نمودند و طولی نکشید که شوهر ام معبد به خیمه برگشت در حالی که چند بز لاغر و ضعیف که در حال مردن بودند و آهسته آهسته راه می‌رفتند،

۱- *المستفاد من قصص القرآن*، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲- وادی قدید در هشت کیلومتری جاده قرار دارد.

۳- او عاتکه بنت کعب است.

۴- *البدایه والنهایه*، ج ۳، ص ۱۸۸.

در پیش داشت. وقتی ابومعبد شیر را مشاهده کرد شگفت زده شد و از همسرش پرسید: ام معبد! این شیر از کجا است؟ ما که حیوان شیردهی نداشته‌ایم. گوسفندان از خانه دور هستند و فقط شب به خانه می‌آیند و گوسفندی که در خیمه هست، نیز شیری ندارد؟ ام معبد در پاسخ همسرش گفت: سوگند به خدا ما حیوان شیردهی نداشتیم، اما مرد مبارکی از کنار خیمهٔ ما عبور کرد که دارای چنین و چنان ویژگیهائی بود. همسرش گفت: اوصاف او را برای من بگو. ام معبد گفت: مردی خوش سیما و زیبا، خوش خلق و با چهره‌ای درخشان، که نه لاغر بود و نه سرش کوچک بود؛ چشمانی سیاه و مژگانی درشت داشت. صدایش درشت بود و درازای گردنش بر زیبایی‌اش افزوده بود، محاسنی انبوه و پرپشت داشت و ابروانش کشیده و به هم پیوسته بود. شیرین سخن و گزیده گوی بود. نه یاوه‌گو و نه کم‌گوئی می‌کرد. گویا سخنان وی دانه‌های رشتهٔ مرواریدی بود که فرو می‌ریخت. زیباترین و خوش‌سیماترین مردم از فاصله دور بود و نیکوترین آنان از نزدیک. شاخه‌ای میان دو شاخه بلند و کوتاه بود که زیباترین و نیک‌قامت‌ترین آنها بود. همراهانش به فرمان او گوش فرا می‌دادند، ترش‌رو و سبکسر نبود.

ابومعبد گفت: سوگند به خدا این همان مردی است که قریش در صدد یافتن او هستند و من خواستم با او همراه شوم و اگر بتوانم این کار را خواهم کرد. در همین اثنا در مکه صدایی طنین‌انداز بود که اهل مکه آن را می‌شنیدند، ولی نمی‌دانستند که صدا از کیست و از کجا است، می‌گفت:

جزی الله رب الناس خیر جزائه رفیقین قالا خیمتی ام معبد

«خداوند، بهترین پاداش خود را به دو همراهی بدهد که به هنگام ظهر در خیمه ام معبد استراحت کردند.»

هما نزلا بالهدی و اهتدت به فقد فاز من امس رفیق محمد

«آنها با هدایت آمدند و ام معبد به وسیلهٔ اوهدایت یافت و چه رستگار است آن کس که رفیق و همسفر محمّد گردد[1].»

سراقه بن مالك و تعقیب پیامبر

قریش در انجمنهای مکه اعلام کردند که هر کس محمد را زنده یا مرده بیاورد، صد شتر جایزه دارد. این خبر به گوش قبیله‌های عربی که در اطراف مکه بودند، رسید. سراقه بن

۱- *الهجرة النبوية المباركه*، ص ۱۰۷.

مالک بن جعشم برای کسب این جایزه چشم طمع دوخته و سخت امیدوار بود. اما خداوند با قدرت خویش که هیچ چیزی نمی‌تواند بر آن چیره شود، با او چنان کرد که از مدافعان پیامبر اکرم ﷺ گردید.

ابن شهاب می‌گوید: عبدالرحمان بن مالک مدلجی برادرزاده سراقه بن جعشم به حکایت از پدرش به من گفت که پدرش از سراقه بن جعشم شنید که می‌گفت: پیام کفار قریش نزد ما آمد که هر کس پیامبر اکرم ﷺ وابوبکر را بکشد یا اسیر کند در مقابل هر یک از آنها صد شتر دریافت خواهد کرد. آن گاه در حالی که من در انجمن قبیله‌ام، بنی مدلج، نشسته بودم، مردی از قبیله ما وارد شد و گفت: سراقه! من هم اکنون شبحهایی در ساحل دیدم؛ گمان می‌کنم که آنان محمد و همراهانش باشند. سراقه گفت : به یقین دانستم که آنها محمد و همراهانش هستند، ولی گفتم: هیچ وقت آنها نبوده‌اند. آنهایی که تو دیده‌ای، فلانی و فلانی هستند که ما هم با چشمانمان آنان را دیده‌ایم، آن گاه پس از درنگی کوتاه، بلند شدم و به سوی خانه‌ام راه افتادم و به کنیزم فرمان دادم تا اسب مرا پشت تپه ببرد و منتظر من نگاه دارد و من نیزه‌ام را برداشتم و از پشت خانه خارج شدم و سوار بر اسب خود بی‌درنگ به محلی رفتم که او گفته بود، تا اینکه به پیامبر اکرم ﷺ و همراهانش نزدیک شدم. در این هنگام پای اسبم لغزید و از بالای آن به زمین افتادم. پس تیرهای مخصوص قرعه را درآوردم و با آن قرعه زدم که می‌توانم به آنها آسیبی برسانم یا نه. همان تیری در آمد که خوشایندم نبود. دوباره سوار بر اسب خود شدم و به آنها نزدیک شدم تا اینکه صدای تلاوت پیامبر اکرم ﷺ را شنیدم، رسول خدا سرشان را برنمی‌گرداند، امّا ابوبکر زیاد به این طرف و آن طرف روی برمی‌گرداند. در این هنگام دستهای اسبم تا زانو در زمین فرو رفت و من از آن به زمین افتادم. سپس برخاستم و اسبم را برون کشیدم. ناگهان دیدم بر اثر فرو رفتن دستهایش غباری چون دود به هوا بلند شد؛ باز دیگر بار قرعه زدم، اما همان تیری درآمد که دوست نداشتم. پس آنها را صدا زدم که در امانید. آنها ایستادند. من بر اسبم سوار شدم تا اینکه نزد آنها آمدم. از آنچه برایم پیش آمده بود، دانستم که به زودی پیامبر اکرم ﷺ بر همگان پیروز خواهد شد. گفتم: قوم و قبیلهٔ شما مقرر کرده‌اند که هر کس تو را دستگیر کند دیه‌ات را به او بدهند و برای آنان مقاصدی که مردم دربارهٔآنان داشتند، باز گفتم؛ سپس توشه و کالا به آنها عرضه داشتم، اما آنها از من قبول نکردند و از من چیزی نخواستند و فقط گفتند: این راز را برای ما پوشیده دار؛ پس من از آن حضرت ﷺ خواستم تا برای من

امان نامه‌ای بنویسد و او به عامر بن فهیره دستور داد که در قطعه‌ای پوست برایم امان‌نامه‌ای بنویسد؛ سپس پیامبر خدا به راهشان ادامه دادند.[۱]

در مورد داستان سراقه مطالب دیگری نیز معروف است؛ چنانکه ابن عبدالبر و ابن حجر و دیگران ذکر کرده‌اند. ابن عبدالبر می‌گوید: سفیان بن عیینه از ابوموسی و ایشان از حسن روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ به سراقه بن مالک گفت: «آن روز چه حالتی به تو دست خواهد داد که دست‌بندهای کسری را خواهی پوشید؟» بعدها وقتی که دست‌بندهای کسری وکمربند و تاج او نزد امیرالمؤمنین عمر ﷺ آورده شد، سراقه را صدا زد و دست‌بندها را به دست سراقه داد. سراقه مردی پرمو بود که دستهایش موهای زیادی داشتند، عمر گفت: دستهایت را بند کن. گفت: الله اکبر! سپاس خداوندی را که این دست‌بندها را از کسری بن هرمز که ادعای خدایی می‌نمود، گرفت و به سراقه بن جعشم بادیه‌نشینی از بنی مدلج پوشاند. عمر با صدای بلند این جمله را می‌گفت[۲]. سپس سراقه سوار بر اسبی شد و در مدینه دور می‌زد ومردم اطراف او بودند و سراقه با صدای بلند سخنان عمر را تکرار می‌کرد: الله اکبر! سپاس خدائی را که این دست‌بندهای کسری بن هرمز را که ادعای خدایی می‌نمود، از او گرفت و به سراقه بن جعشم بادیه‌نشینی از بنی‌مدلج پوشاند.[۳]

پاک است خدایی که دگرگون کننده دلهاست

سراقه می‌خواست پیامبر اکرم ﷺ را دستگیر کند و به رهبران مکه تحویل دهد تا صد شتر جایزه بگیرد، اما او که در آغاز روز بر علیه آنان در تکاپو و جستجو بود، در پایان روز نگهبان آنان گردیده بود. سراقه آنهایی را که در جستجو و یافتن پیامبر اکرم ﷺ برآمده بودند، برمی‌گردانید و می‌گفت: من از سرتاسر این منطقه برای شما خبر گرفتم و کار را برای شما آسان نموده‌ام. وقتی سراقه مطمئن شد که پیامبر اکرم ﷺ به مدینه رسیده است، داستان خود و اسبش را برای مردم تعریف کرد و مردم آن را برای همدیگر نقل می‌نمودند تا اینکه این داستان موضوع اصلی مجالس مشورتی مکه قرار گرفت. سران قریش از اینکه مبادا این داستان باعث مسلمان شدن عده‌ای گردد، در

۱- *بخاری*، کتاب مناقب الانصار، شمارة ۳۹۰۶.

۲- *الروض الانف*، ج ۴، ص ۲۱۸ - *الهجره فی القرآن*، ص ۳۴۶.

۳- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۴۹۵.

هراس بودند؛ چراکه سراقه امیر و رئیس قبیله بنی مدلج بود. ابوجهل به آنها نامه‌ای نوشت که حامل این اشعار بود:

**بنی مدلج انی اخاف سفیهکم		سراقه مستغو لنصر محمد**

«ای بنی مدلج من از نادان شما، سراقه، که قصد کمک به محمّد را دارد، درهراسم.»

**علیکم به ألا یفرق جمعکم		فیصبح شتی بعد عز و سؤدد**

«مانع او گردید تا جمع شما را متفرق نسازد تا بعد از عزت و سروری، پراکنده نشوید.»

سراقه در پاسخ ابوجهل چنین سرود :

**ابا حکم واله لوکنت شاهداً		لامر جوادی اذ تسوخ قوائمه**

«ای اباحکم! اگر تو می‌دیدی که چگونه پاهای اسبم در زمین فرو رفت.»

**علمت و لم تشکک بان محمداً		رسول و برهان فمن ذا یقاومه**

«می‌دانستی و اصلاً تردیدی نداشتی که محمد رسول خدا است؛ پس چه کسی می‌تواند در مقابل او مقاومت کند.»

**علیک فکف القوم عنه فانني		اری امره یوماً ستبدو معالمه**

«بر تو لازم است که مردم را از او بازداری؛ چون من بینم که به زودی کار او آشکار و چیره می‌گردد .»

**بامر تود الناس فیه بأسرهم		بان جمیع الناس طُراً مسلمه**[۱]

«به گونه‌ای که همهٔ مردم راضی خواهند شد و با او مصالحه خواهند نمود.»

استقبال انصار از پیامبر خدا ﷺ

مسلمانان با اطلاع از این موضوع که پیامبر اکرم ﷺ مکه را به قصد مدینه ترک نموده است، هر روز بامدادان به حرّه می‌آمدند و در انتظار قدوم پیامبر اکرم ﷺ می‌نشستند تا اینکه گرمای ظهر آنها را وادار می‌نمود تا به خانه‌هایشان برگردند. روزی بعد از آنکه انتظار آنها طولانی شده بود، به خانه‌هایشان برگشتند، وقتی وارد خانه‌هایشان شدند، مردی یهودی برای کاری که داشت بر بام یکی از خانه‌ها رفت که ناگهان چشم او به پیامبر اکرم ﷺ و همراهانش افتاد که لباس سفید بر تن دارند و از دور به سوی مدینه می‌آیند. آن مرد یهودی با صدای بلند فریاد زد: ای گروه عربها! این است آن بخت و اقبالی که انتظارش را می‌کشیدید. مسلمانها شتابان هر یک سلاح خود را برداشتند و به

۱- همان، ص ۴۹۴.

استقبال پیامبر اکرم ﷺ رفتند و با او ملاقات کردند. پیامبر اکرم ﷺ همراه آنها به سمت راست حرکت کرد تا اینکه در محله بنی عوف اقامت گزید و این پنجشنبه[1] دوم ماه ربیع الاول بود. ابوبکر بلند شد و پیامبر اکرم ﷺ ساکت نشسته بود. بنابراین، آن دسته از انصار که پیامبر اکرم ﷺ را ندیده بودند، نزد ابوبکر می‌آمدند و به او تحنیت می‌گفتند. تا اینکه آفتاب بر پیامبر اکرم ﷺ تابید. ابوبکر برخاست و آن حضرت را زیر سایهٔ ردای خود قرار داد. اینجا بود که مردم پیامبر اکرم ﷺ را شناختند. بعد از آن پیامبر اکرم ﷺ تقریباً ده شب[2] در میان بنی عمرو بن عوف ماند و مسجدی بر پایهٔ تقوا بنیانگذاری و تأسیس کرد و در آن نماز خواند. سپس سوار بر مرکب خود شد (و به مدینه رفت)[3].

بعداز آنکه پیامبر اکرم ﷺ این مدت را در قبا سپری کرد و خواست وارد مدینه گردد، به دنبال انصار فرستاد. آنها نزد پیامبر خدا آمدند و در حالی که مسلح بودند، به پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر سلام کردند و گفتند: سوار شوید در حالی که در امنیت قرار دارید و از فرمان شما اطاعت می‌شود.

آن گاه پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر در حالی سوار شدند که انصار اطراف آنها را با سلاح گرفته بودند.[4]

وقتی پیامبر اکرم ﷺ وارد مدینه شد، اهل مدینه با نگاه توأم از مهربانی و شرافت‌گونه می‌گفتند : «**جاء نبی الله، جاء نبی الله**» «رسول خدا آمد، رسول خدا آمد.»[5]

روز ورود پیامبر اکرم ﷺ به مدینه روز شادی بود که تا قبل از آن، مدینه چنین روزی به خود ندیده بود و مردم بهترین لباسهایشان را پوشیدند و گویا برای آنها عید بود و به حق که روز عید بود؛ چراکه روزی بود که اسلام از محیط خفت‌بار و تنگنای مکه به سرزمین مبارک و آزاد مدینه گسترش یافت و قرار بود از مدینه به سایر مناطق دنیا گسترش یابد. اهل مدینه فضل و احسانی را که خداوند به آنها ارزانی داشته و شرافتی را که به آنها اختصاص داده بود، احساس می‌کردند. شهر آنها، پیامبر اکرم ﷺ و یاران

۱- حافظ، ابن حجر می‌گوید : همین گفته مورد اعتماد است و کسی که می‌گوید : روز جمعه بوده است قولش نادرست است. *الفتح*، ج ۷، ص ۵۴۴.

۲- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۵۲.

۳- *صحیح بخاری*، کتاب مناقب الانصار، باب هجرة النبیﷺ ج ۵، ص ۷۷ – ۷۸.

۴- همان، کتاب مناقب الانصار، شمارة ۳۹۱۱.

۵- همان.

مهاجرش را در خود جای داده و پناهگاه مهمی برای یاری کردن اسلام و سرزمینی بود که به زودی نظام اسلامی به صورت کلی و کامل با همهٔ مبادی و اصولش در آن اجرا می‌گردید. بنابراین، اهل مدینه با شادی به استقبال آنها آمدند و تکبیر و تهلیل می‌گفتند.[۱]

امام مسلم با سند خود چنین روایت نموده است: «وقتی پیامبر اکرم ﷺ وارد مدینه شد، مردان و زنان بر بالای خانه‌ها رفتند و علما و خدمتگزاران بر سر راهها ایستادند و فریاد می‌زدند: یا محمد، یا رسول الله، یا محمد یا رسول الله!!.»[۲]

پس از این استقبال گرم و صمیمانه که تاریخ بشری نمونهٔ آن را ندیده بود و نخواهد دید، پیامبر اکرم ﷺ در خانهٔ ابوایوب انصاری اقامت گزید؛ چنانکه از انسﷻ در حدیثی طولانی هجرت چنین روایت شده است: «پیامبر همچنان می‌رفت تا اینکه در کنار خانه ابوایوب پایین می‌آمد تا با خاندان خود سخن بگوید. ناگهان عبدالله بن سلام که مشغول چیدن خرما بود به محض شنیدن سخن پیامبر اکرم ﷺ ظرفی را که در آن برای خانواده‌اش خرما می‌چید، به زمین گذاشت و به سخنان پیامبر اکرم ﷺ گوش داد؛ سپس برگشت. پیامبر اکرم ﷺ گفت: خانه چه کسی از خاندان ما نزدیک‌تر است[۳]. ابوایوب گفت: ای پیامبر خدا! این خانه من است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: برو و برای ما استراحتگاهی آماده کن.[۴]

آن گاه پیامبر اکرم ﷺ نزد ابوایوب سکنی گزید تا اینکه مسجد و خانه‌هایش را ساخت.

هجرت پیامبراکرم ﷺ و یارانش با تمام مشکلات و سختیهایی که در راه آن متحمل گردیده بودند، پایان پذیرفت، اما اهداف و مقاصد هجرت پایان نیافت؛ بلکه اهداف هجرت بعد از آنها که پیامبر اکرم ﷺ به مدینه رسید آغاز شد و سختیها و رنجها و چالشهای جدیدی شروع شد. پیامبر اکرم ﷺ مبارزه را شروع کرد تا آینده‌ای درخشان برای امت و دولت اسلامی بسازد و توانست تمدنی اسلامی و زیبا بر پایه‌های ایمان و

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۵۳.

۲- *مسلم*، کتاب الزهد و الرقائق، باب حدیث الهجره، شمارهٔ ۲۰۰۹.

۳- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۵۴.

۴- *البخاری*، کتاب مناقب الانصار، باب هجره النبی الی المدینه، ج ۵، ص ۷۹.

تقوا و احساس و عدالت بسازد که قدرتمندترین دولتهای آن زمان؛ یعنی، دولت فارس و روم را شکست دهد و پرچم حاکمیت الله را به اهتزاز دربیاورد.»[1]

درسها و آموختنیها

۱- نبرد بین حق و باطل از دیرباز ادامه دارد و این، یکی از سنتهای الهی است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾ (حج، ٤٠)

«همان کسانی که به ناحق ازخانه و کاشانهٔ خود اخراج شده‌اند و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند: پروردگار ما خدا است. اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیلهٔ بعضی دفع نکند دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کشتهای (یهودیان) و مسجدهای (مسلمانان) که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آئین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است.»

اما سرانجام این نبرد و کشمکش معلوم است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ﴾

(مجادله، ۲۱)

«خداوند چنین مقدرکرده است که من و پیغمبرانم قطعاً پیروز می‌گردیم؛ بی‌گمان خداوند نیرومند چیره است.»

۲- توطئه و حیلهٔ دشمنان دعوت علیه داعیان امری است که همواره ادامه دارد و تکرار می‌شود؛ خواه به صورت زندان باشد ویا به صورت کشتن و یا تبعید و ... از این رو داعی باید به پروردگارش پناه ببرد و به او اعتماد نماید و بر او توکل کند و بداند که

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۵۵.

مکر و توطئه بد، فقط کسانی را فرا خواهد گرفت که آن را انجام می‌دهند[۱] همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِذۡ يَمۡكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثۡبِتُوكَ أَوۡ يَقۡتُلُوكَ أَوۡ يُخۡرِجُوكَۚ وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ﴾ (انفال، ۳۰)

«(و به یادآور ای پیامبر) هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا بکشند و یا اینکه بیرون کنند، آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند و خدا تدبیر و چاره‌سازی می‌کرد و خداوند بهترین چاره‌ساز است.»

از جمله دسیسه‌های باطل‌گرایان و دشمنان این است که برای فریب دادن انسانهای ضعیف از سلاح ثروت و مال استفاده می‌کنند تا دعوت و داعیان را از بین ببرند بنابراین، قریش صد شتر سرمایه‌گذاری کرد تا هر کس که یکی از مهاجران را زنده یا مرده بیاورد، این صد شتر را به عنوان جایزه به او بدهند. بنابراین، طمع‌ورزان برای کسب این جایزه بر یکدیگر سبقت گرفتند و یکی از آنها سراقه بود که بعد از این اقدام مخاطره‌آمیز که سودی ازنظر مادی به بار نیاورد، امّا به سود کامل‌تر و گواراتری دست یافت که آن روزی و ثروت ایمان بود و او دیگر راه را برای دیگر آزمندان و طمع‌ورزان که در تعقیب و جستجوی پیامبر بودند کور می‌کرد و این گونه خداوند از دوستان خود و داعیان دینش خطرها را دور می‌سازد[۲]. خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيۡهِمۡ حَسۡرَةٗ ثُمَّ يُغۡلَبُونَۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحۡشَرُونَ ﴾ (انفال، ۳۶)

«کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا از راه خدا باز دارند. آنان اموالشان را خرج خواهند کرد، اما بعداً مایهٔ حسرت و ندامت ایشان خواهد گشت و شکست هم خواهند خورد؛ بی‌گمان کافران همگی به سوی دوزخ رانده می‌گردند و در آن گرد آورده می‌شوند.»

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۱۹۹.

۲- همان، ص ۲۰۰.

۳- با بررسی و اندیشیدن در واقعه هجرت و برنامه‌ریزی دقیق و استفاده دقیق از اسباب از آغاز تا پایان هجرت و از مقدمات هجرت گرفته تا آنچه بعد از آن اتفاق افتاد به این نتیجه می‌رسیم که این برنامه‌ریزی با وحی حمایت می‌شد. برنامه‌ریزی بخشی از سنت پیامبر اکرم ﷺ بود و جزئی از تکلیف الهی است، در همۀ آنچه از یک مسلمان خواسته شده است.[۱]

در برنامه‌ریزی رسول خدا برای هجرت موارد ذیل از اهمیت خاصی برخوردار است:

۱- پیامبر اکرم ﷺ هنگام شدت گرما به خانه ابوبکر آمد. این درست زمانی بود که هیچ کس در آن وقت از خانه بیرون نمی‌شد. حتی عادت خود پیامبر بر این بود که در این وقت به خانه ابوبکر نمی‌آمد و این بدان خاطر بود که کسی متوجه آمدن ایشان نگردد.

۲- پیامبر اکرم ﷺ هنگام آمدن نزد ابوبکر صدیق خود را مخفی نمود و نقاب زده آمد؛ چون کسی که سر و صورت خود را بپوشاند، کمتر امکان شناسایی‌اش وجود دارد.[۲]

۳- به ابوبکر دستور داد تا کسانی را که نزد او هستند، بیرون نماید وگفت: هجرت را بدون تعیین جهت آغاز می‌نماییم.

٤- آنها شب هنگام و از دری که پشت خانه ابوبکر بود، بیرون رفتند.[۳]

۵- آنها با در پیش گرفتن راههایی که برای قوم ناشناخته بود، کمال احتیاط را نمودند و برای این هدف از راهنمایی کمک گرفتند که راههای بیابان و صحرا را خوب می‌دانست. گرچه این راهنما مشرک بود، اما دارای اخلاق و مهارت بود و این دلیلی بر این است که پیامبر اکرم ﷺ از کمک گرفتن و استفاده از مهارتها دریغ نمی‌ورزید و فرق نمی‌کرد که منبع و مصدر آن چه کسی باشد.[٤]

٦- در امر هجرت از شخصیتهای فرزانه استفاده نمود؛ چنانکه همۀ این شخصیتها با پیوند خویشاوندی و یا پیوند همکار بودن با هم مرتبط بودند و بدین صورت گروه

۱- *الاساس فی السنه*، سعید حوی، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲- *السیرة النبویه قراءه لجوانب الحذر و الحیطه*، ص ۱۴۱.

۳- *معین السیره*، ص ۱۴۷.

۴- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۶۱.

واحدی را تشکیل می‌دادند که برای محقق کردن هدف بزرگ با یکدیگر همکاری می‌نمودند.

۷- انتخاب افراد با در نظر گرفتن توانایی او در کاری که به او واگذار می‌گردید تا بتواند آن را به بهترین وجه انجام دهد.

۸- خوابیدن علی بن ابی‌طالب در بستر پیامبر اکرم ﷺ نقشهٔ موفقی بود که این نقشه موجب گمراهی قریش گردید و آنها را از پیامبر اکرم ﷺ دور نمود. به گونه‌ای که رسول خدا از جلوی آنان در حالی که خواب بر چشمانشان غلبه کرده بود، گذشت و آنها بعد از بیدار شدن به رختخواب پیامبر اکرم ﷺ چشم دوخته بودند و مطمئن بودند که پیامبر اکرم ﷺ هنوز خواب است در حالی که علی بن ابی‌طالب در آنجا خوابیده بود.

علاوه بر برنامه‌ریزی دقیق پیامبر اکرم ﷺ برای هجرت، نیازهای هجرت نیز به صورت حکیمانه‌ای سامان یافته بود که می‌توان موارد ذیل را ذکرنمود:

۱- علی در بستر پیامبر اکرم ﷺ می‌خوابد تا قریش را فریب دهد و بعداً امانتهایی را که نزد پیامبر بودند، به صاحبانشان برگرداند و سپس به پیامبر بپیوندد.

۲- عبدالله بن ابی‌بکر نیروی اطلاعاتی راستگوئی است و تحرکات دشمن را کنترل می‌نماید.

۳- اسماء ذات النطاقین، آذوقه و تدارکات را از مکه در حالی که مشرکان دیوانه‌وار درصدد یافتن محمد ﷺ هستند، به غار می‌برد.

٤- عامر بن فهیره چوپان ساده‌ای که گوشت و شیر برای پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر فراهم می‌نماید نقش امدادگری بارز را ایفا نمود؛ چراکه با بردن گوسفندانش در مسیری که پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر ؓ پیمودند، ردپای تاریخی آنها ناپدید نمود تا قریش نتوانند آنان را تعقیب نمایند.

۵- عبدالله بن اریقط راهنمای امین هجرت و کارشناس آگاه بیابان در کمال هوشیاری منتظر فرمان رسول خدا است که بگوید شروع کن تا کاروان، راهش را از غار به سوی یثرب در پیش بگیرد.

آخرالامر اینکه تمامی امور هجرت به صورت شگفت‌انگیز و با دقت سامان داده شدند و از شرایط و محیط به نحو مطلوب و حکیمانه‌ای استفاده شد و هر یک از دست‌اندرکاران هجرت، در جای مناسب خود گمارده شدند و همه رخنه‌ها بسته شدند و همه نیازهای سفر به صورت زیبا و شگفت‌انگیزی تحت پوشش قرار داده شد و افراد کافی هم در اختیار داشتند.

پیامبر اکرم ﷺ ضمن استفاده از اسباب به اندازۀ توان خود به عنایت الهی و مدد او امیدوار بود.[۱]

٤- استفاده از اسباب امری ضروری است

استفاده از اسباب امری ضروری و واجب است، اما به این معنی نیست که استفاده از آن، همواره نتیجۀ مطلوب را دربرخواهد داشت، چون نتیجۀ کار امری است که به فرمان خدا و خواست او تعلق دارد و از این رهگذر است که توکل نمودن امری ضروری است که بعد از استفاده کامل از اسباب باید بر خدا توکل نمود.

آن حضرت همۀ اسباب را فراهم کرد و از همه وسیله‌ها استفاده نمود، اما در عین حال او با خدا بود و خدا را می‌خواند و از او یاری می‌خواست تا تلاش او را موفق گرداند. خداوند نیز درخواست ایشان را پذیرفت؛ چراکه قریش بعد از آنکه بر دهانه غار رسیدند، برگشتند و دستهای اسب سراقه به زمین فرو رفت و کار با موفقیت به پایان رسید.[۲]

٥- ایمان به معجزات محسوس

در هجرت پیامبر اکرم ﷺ معجزات محسوسی اتفاق افتاد و اینها دلایل ملموسی هستند بر اینکه خداوند، پیامبرش را حفاظت می‌نماید. از جمله آن معجزه‌ها، طبق آنچه روایت شده است، یکی این است که عنکبوت بر دهانۀ غارتاری تنید؛ یکی آنچه با ام معبد اتفاق افتاد و آنچه به خاطر او برای سراقه اتفاق افتاد و اینکه پیامبر اکرم ﷺ به سراقه وعده داد که دستبندهای کسری را به دست خواهد کرد. پس لازم است که دعوتگران به این معجزه‌ها بی‌اعتنا نباشند و از آن روی نگردانند؛ بلکه پس از ثبوت آنها با سند صحیح، آنها را بازگو کنند؛ چون این معجزات از جمله اموری است که بر نبوت و رسالت آن حضرت دلالت می‌نماید.[۳]

٦- جایز بودن کمک خواستن از کافری که فردی امین و مورد اطمینان است

برای داعی جایز است از کسی کمک بگیرد که به دعوت او ایمان ندارد، اما در مورد آنچه از او کمک خواسته می‌شود، مطمئن باشد؛ چراکه پیامبر اکرمﷺ و ابوبکر مشرکی را به اجرت گرفتند تا آنها را در راه هجرت راهنمایی نماید و شترهای خود را به او دادند

۱- *اضواء علی الهجره*، توفیق محمد، ص ۳۹۳ – ۳۹۷.

۲- *معین السیره*، ص ۱۴۸.

۳- *المستفاد من قصص القرآن*، ج ۲، ص ۱۰۸.

و با او وعده گذاشتند که به همراه شتران به غار ثور بیاید و اینها اسرار خطرناکی بود که ابوبکر و پیامبر اکرم ﷺ در اختیار او گذاشتند؛ چون به او اعتماد نمودند و او را امین خود قرار دادند و این مسئله بستگی به مقایسه و سنجش دارد که زیرکی و هوشیاری داعی و شناخت وی ازشخص موردنظر امری مهم محسوب می‌گردد.[۱]

۷- نقش زنان در هجرت

در آسمان هجرت، ستاره‌های زیادی درخشید که نقشی بزرگ و سهمی مهم در جهاد داشتند از آن جمله یکی عایشه دختر ابوبکر صدیق است که داستان هجرت را برای ما حفظ نموده و به خاطر سپرده و به امت رسانیده است و دو نفر دیگر ام سلمه؛ مهاجر صبور و همچنین اسماء ذات النطاقین[۲] که در تأمین آب و غذای پیامبر اکرم ﷺ و همراهش در غار سهیم بود، می‌باشند. اسماء می‌گوید: وقتی پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر س مکه را به قصد مدینه ترک نمودند، گروهی از قریش نزد ما آمدند که یکی از آنها ابوجهل بن هشام بود. آنها بر در خانه ابوبکر ایستادند. من به سوی آنها رفتم. گفتند: ای دختر ابوبکر! پدرت کجاست؟ گفتم : نمی‌دانم کجاست؟ می‌گوید: آن گاه ابوجهل دستش را بلند کرد و سیلی محکمی به صورتم زد که بر اثر آن گوشواره‌ام افتاد.[۳]

این درسی است که اسماء به زنان مسلمان در هر نسلی می‌دهد که چگونه یک زن مسلمان باید اسرار مسلمانها را از دشمنانشان پنهان بدارد و چگونه محکم و استوار در برابر قدرتهای ستم و تجاوز بایستد؟

درس دوم اینکه وقتی پدر بزرگ اسماء، ابوقحافه، که نابینا بود، نزد او آمد و گفت: به خدا سوگند می‌بینم که ابوبکر ناگهان همراه مال و دارایی‌اش از پیش شما رفته است؛ اسماء گفت: هرگز چنین نیست. دست خود را بر این مال بگذار. اسماء می‌گوید: پدربزرگم گفت: اشکالی ندارد وقتی این را برای شما گذاشته است، رفتن او ایرادی ندارد. اسماء می‌گوید: به خدا سوگند که او چیزی برای ما نگذاشته بود، ولی من خواستم با این کار پدربزرگم را آرام کنم.[۴]

۱- *المستفاد من قصص القرآن*، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲- *الهجرة النبویه المبارکه*، ص ۲۰۶.

۳- همان، ص ۱۲۶.

۴- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۲ اسناد آن صحیح است.

و با این هوشیاری و زیرکی، راز پدرش را مخفی نگاه داشت و قلب پدربزرگ نابینای خود را آرام گردانید بدون اینکه دروغی گفته باشد؛ زیرا به راستی پدر آنها همین سنگهایی را که او انباشته بود، برای آنها باقی گذاشته بود و او این کار را برای تسلی بخشیدن خاطر پدربزرگش انجام داد، اما در واقع ابوبکر برای آنها ایمانی فولادین به جا گذاشته بود که طوفانها وبادهای سهمگین آن را تکان نمی‌داد؛ ایمانی که کمبود یا فراوانی ثروت و دارایی هیچ گونه تأثیری در آن نداشت و برای آنها یقین و اعتمادی به جا گذاشت که حدی نداشت و در آنها همتی را کاشت که بر اثر آن نگاهشان به امور بزرگ معطوف بود و کارهای ناچیز و حقیر را ارج نمی‌نهادند و این گونه برای خانوادۀ مسلمان نمونه‌ای ارائه داد که کمتر نظیر آن یافت می‌شود و چنین مواردی به ندرت تکرار می‌گردد.

اسماء با اتخاذ چنین مواضعی، برای زنان و دختران مسلمان، نمونه و الگویی ارائه داد تا به او اقتدا کنند و همانند او حرکت نمایند.

اسماء با خواهرانش در مکه ماند بدون آنکه از تنگدستی شکایت کند و اظهار نیازمندی نماید تا اینکه پیامبر اکرم ﷺ، زید بن حارثه و ابا رافع غلامش را به مکه فرستاد و به آنها دو شتر و پانصد درهم داد. آنها به سراغ دو دختر پیامبر اکرم ﷺ (فاطمه و ام کلثوم) و همسر رسول خدا، سوده بنت زمعه و ام برکه یا ام ایمن رفتند و به همراه اینها عبدالله بن ابی بکر با خانواده ابوبکر به سوی مدینه حرکت کرد که عایشه و اسماء در میان آنها بودند. آنان در خانۀ حارثه بن نعمان در مدینه جای داده شدند.[۱]

۸- امانتهای مشرکان نزد پیامبر

امانتهایی که مشرکان به پیامبر ﷺ می‌سپردند با اینکه با او سر ستیز داشتند و تصمیم قتل او را گرفته بودند، دلیل آشکاری است بر تناقض و تضاد عجیبی که آنها در آن قرار داشتند و این موضوع زمانی بود که مشرکان، ایشان را تکذیب می‌کردند و گمان می‌بردند که او جادوگر یا دیوانه یا دروغگوست، امّا با تمام این تفاصیل در جامعۀ خود کسی را بهتر از او سراغ نداشتند که امانتدار و راستگو باشد. بنابراین، آنها اموال خود را نزد وی به امانت می‌گذاردند و این بیانگر این است که کفر ورزیدن آنها به خاطر این نبود که در صداقت و راستگویی پیامبر شک و تردید داشتند؛ بلکه به خاطر کبر و سرکشی درونی آنها و اینکه می‌ترسیدند که با روی کار آمدن رسول خدا، رهبری و

۱- *الهجرة النبوية المباركه*، ص ۱۲۸.

طغیان و سرکشی آنها از بین برود با پیامبر اکرم ﷺ به مخالفت برخواسته بودند[1]. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُۥ لَيَحْزُنُكَ ٱلَّذِى يَقُولُونَ ۖ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَـٰكِنَّ ٱلظَّـٰلِمِينَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴾ (انعام، ۳۳)

«(ای پیغمبر) ما می‌دانیم که آنچه (کفار مکه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد (ناراحت مباش)؛ چراکه آنان تو را تکذیب نمی‌کنند؛ بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می‌نمایند.»

دستور پیامبر اکرم ﷺ با وجود آن شرایط سخت و اضطراب و آشفتگی مبنی بر اینکه علیﷺ می‌بایست امانتهای مردم را به آنان بازگرداند، بیانگر اوج صداقت و امانتداری ایشان می‌باشد.[2]

۹- تهیه سواری با پول

پیامبر اکرم ﷺ نپذیرفت که بر شتر ابوبکر سوار شود مگر بعد از اینکه آن را از ابوبکر خریداری نمود. این عمل پیامبر اکرم ﷺ برای حاملان دعوت در برگیرندهٔ این موضوع است که شایسته نیست در هیچ زمانی باری بر روی دوش دیگران باشند؛ بلکه دعوتگران باید منبع بخشش و سخاوت باشند.

برای داعیان شایسته نیست که اگر چیزی برای بذل و بخشش ندارند، دست طمع به سوی دیگران دراز نمایند؛ چراکه پیامبر اکرم ﷺ اصرار می‌نماید که شتر متعلق به ابوبکرﷺ را با پرداخت قیمتش بخرد و در این رفتار پیامبر این آیه نماد پیدا می‌کند که می‌گوید:

﴿ وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴾

(شعراء، ۱۰۹)

«من در مقابل این دعوت هیچ مزدی ازشما نمی‌خواهم، مزد من جز بر پروردگار جهانیان نیست.»

بی‌گمان برای حاملان ایمان و عقیده که به واسطهٔ آن به بشارت و انذار مردم می‌پردازند، شایسته نیست که دست نیاز به سوی کسی غیر از خدا دراز نمایند؛ چراکه

۱- *فقه السیره*، دکتر محمد سعیدرمضان، ص ۱۹۳.

۲- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۶۴.

این عمل با آنچه به سوی آن دعوت می‌دهند، مخالف و متضاد است و مردم عادت کرده‌اند که زبان حال را بیشتر درک کنند و بفهمند؛ چون زبان حال رساتر و گویاتر از زبان گفتاری است.

عقب‌ماندگی مسلمانان و مصیبتهایی که به آن دچار گردیده‌اند از زمانی شروع شد که داعیان و کارکنان دین در برابر مادیات سر فرود آوردند و به چیزی غیر از گرفتن حق و حقوق خود نمی‌اندیشیدند و در چنین زمانی بود که کار دعوت به کاری مادی که فاقد روح و شادابی و درخشندگی است، تبدیل گردید؛ چراکه افراد برای امر به معروف حقوق می‌گیرند. همچنین سخنرانان و ائمهٔ مساجد برای این عمل خود، ماهیانه حقوق دریافت می‌نمایند.

به درستی صدایی که از حنجره‌ای برمی‌خیزد که در پی آن ترس از خدا و امیدواربودن به رضای او نهفته است، با صدایی که طنین می‌اندازد تا مقداری پول کسب نماید، برابر نیست؛ چراکه در مقابل دریافت پول به وعظ و سخنرانی می‌پردازد. از قدیم گفته‌اند: آنکه به خاطر دریافت مزد، نوحه‌سرایی می‌کند به هیچ وجه نوحه‌اش با نوحهٔ زنی که فرزندش را از دست داده است، برابر نیست. به این دلیل تأثیر سخن کم شده است و مردم از راه حق دور مانده‌اند.[۱]

۱۰- داعی هیچ گونه طمعی به اموال مردم ندارد

وقتی پیامبر خدا سراقه را بخشید، سراقه پیشنهاد کرد که می‌خواهد ایشان را یاری نماید و گفت: این تیرکش من است، از آن تیری بگیر و بر شتران و گوسفندان من در فلان جا گذر خواهی کرد به اندازه‌ای که نیاز داری برای خود بردار. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: به آن نیازی ندارم.[۲]

پس هرگاه داعیان به دارایی و ثروت مردم بی‌علاقه باشند، مردم آنها را دوست خواهند داشت و هرگاه به اموال مردم چشم طمع بدوزند، مردم از آنها متنفر خواهند شد و این درس مهم و آشکاری برای دعوتگران به سوی خداست.[۳]

۱- *معین السیره*، ص ۱۴۸ - ۱۴۹.

۲- *المسند*، ج ۱، ص ۳ تحقیق احمد محمد شاکر.

۳- *فی ظلال الهجره النبویه*، ص ۵۸.

۱۱- احساس وظیفهٔ یک سرباز نمونه

اثر تربیت پیامبر اکرم ﷺ در شخصیت ابوبکر صدیق ؓ و علی بن ابی‌طالب ؓ به عنوان دو سرباز اسلام آشکار می‌شود. ابوبکر وقتی خواست به مدینه هجرت نماید، پیامبر اکرم ﷺ به او گفت: «شتاب مکن شاید خداوند برای تو همراهی مقر بدارد» از آن وقت ابوبکر برای هجرت برنامه‌ریزی و آمادگی پیدا می‌نمود و برای این منظور دو شتر خرید و آنها را در خانه نگاه داشت و علفشان می‌داد تا به عنوان مرکب برای هجرت آماده شوند و در روایت بخاری آمده است که از برگهای درخت کنار به آنها می‌داد.

ابوبکر با هوشیاری خاص خود، مسائل را درک می‌نمود و او کسی بود که برای اداره و رهبری جامعهٔ اسلامی تربیت شده بود و می‌دانست که لحظه هجرت دشوار است و ناگهان فرا خواهد رسید بنابراین، قبلاً وسیلهٔ هجرت را فراهم کرده بود و آذوقهٔ سفر را مرتب نموده و خانواده‌اش را برای خدمت به پیامبر اکرم ﷺ گمارده و مقرر داشته بود.

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ دستور خداوند مبنی بر هجرت به مدینه را به اطلاع ابوبکرؓ رساند، از چشمان او از شدت خوشحالی اشک جاری شد. عایشه(رض) در این مورد می‌گوید: سوگند به خدا که قبل از آن روز نمی‌دانستم که کسی از خوشحالی گریه می‌کند تا آنکه در آن روز ابوبکر را دیدم که از شادی گریه می‌کرد، به راستی این اوج شادی انسان است که به گریه تبدیل شود همان طور که شاعر در این مورد گفته است!

ورد الکتاب من الحبیب بانه سیزورنی فاستعبرت اجفانی

«از دوست نامه‌ای آمد که به زودی او به دیدارم خواهد آمد، در این هنگام اشک از چشمهایم جاری شد.»

غلب السرور علی حتی اننی من فرط ما قد سرنی ابکانی

«شادی بر من غالب شد تا آن جا که از بس که خوشحال شدم، به گریه افتادم.»

یا عین صار الدمع عندک عاده تبکین من فرح و من احزانی

«ای چشمی که اشک ریختن برایت عادت شده است، هم از شادی و هم از غمهای من گریه می‌نمایی.»

ابوبکر صدیق ؓ می‌دانست کسی که رفیق سفر او است، پیام‌آور پروردگار جهانیان است و او باید زندگی‌اش را فدای سرور و رهبر و دوستش (محمد) نماید؛ پس در این جهان چه موفقیتی بالاتر از این وجود خواهد داشت که از میان تمام مردم روی زمین و

از میان همه همراهان، تنها ابوبکر صدیق برای همراهی سرور بشریت برگزیده شده است.[۱]

از طرفی مفاهیم محبت در راه خدا در خوف و هراس ابوبکر در غار نمود پیدا می‌کند؛ چرا که او می‌ترسد که مبادا مشرکان آنها را ببینند و بدین صورت ابوبکر صدیق الگویی قرار گرفت که شایسته است یک سرباز راستین دعوت با رهبر امین خود وقتی خطر او را محاصره می‌نماید، چنین باشد و این گونه از به خطر افتادن زندگی او احساس ترس نماید و نسبت به او دلسوزی کند. اگر ابوبکر در آن وقت از مرگ خود می‌ترسید در این هجرت خطرناک همراه پیامبر نمی‌شد؛ چون می‌دانست اگر مشرکان به آنها دست پیدا نمایند، کمترین سزای او مرگ خواهد بود[۲]. اما او زندگی پیامبر بزرگوار وآیندهٔ اسلام را در خطر می‌دید و احتیاط امنیتی والای وی در هجرتش با پیامبر اکرم در مواضع زیادی آشکار می‌گردد که از آن جمله یکی این است که به کسی که پرسید: این مرد کیست که جلوی تو هست؟ گفت: این راهنمای من است. سؤال کننده گمان برد که منظور ابوبکر، راه است و حال آنکه منظور ایشان راه حق بود و این بیانگر آن است که ابوبکر به موقع از کنایه‌گویی استفاده می‌نمود تا دروغ نگفته باشد[۳] و از طرفی دچار مشکل نگردد.[٤]

همچنین موضع علی بن ابی‌طالب نمونه سربازی صادق و مخلص برای دعوت اسلام است که زندگی‌اش را فدای رهبر خود نمود؛ زیرا اگر رهبر سالم بماند، دعوت سالم خواهد ماند و اگر رهبر از بین برود دعوت، سست می‌شود. پس کاری که علی در شب هجرت انجام داد؛ یعنی، خوابیدن بر رختخواب پیامبر، کاری بزرگ بود؛ زیرا احتمال می‌رفت که شمشیرهای جوانان قریش بر سر او فرود بیاید، اما علی ﷺ به این توجه نکرد و فقط برای او همین بس که پیامبر خدا و نبی امت و رهبر دعوت سال بماند.[۵]

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۲، ص ۱۹۱ – ۱۹۲.

۲- *السیرة النبویه دروس و عبر*، سباعی، ص ۷۱.

۳- *الهجرة النبویه المبارکه*، ص ۲۰۴.

۴- *السیرة النبویه*، ابی فارس، ص ۲۵۴.

۵- *السیرة النبویه*، سباعی، ص ۶۸.

۱۲- شیوه رهبری و تعامل با افراد

در ماجرای هجرت، محبت عمیق ابوبکر نسبت به رسول خدا آشکارا مشاهده می‌گردد؛ همان گونه که سایر اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ محبت و علاقهٔ خویش را به سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ به اثبات رساندند و این محبت خدایی برخاسته از دل و با اخلاص بود و محبتی منافقانه و براساس مصالح دنیوی نبود. یکی از عوامل مهم این پیوند و دوستی ناگسستنی صفتهای والای رهبری بود که در شخصیت ایشان مشهود بود. آری او بیدار می‌ماند تا یارانش بخوابند، خود را خسته می‌کرد تا همراهانش استراحت نمایند و گرسنه می‌ماند تا یارانش سیر شوند. ایشان از خوشحالی آنها خوشحال می‌شد و از غمگین بودن آنها غمگین می‌شد؛ پس هر کس سنت پیامبر اکرم ﷺ را در رفتار با یارانش در زندگی عمومی و خصوصی خود در پیش بگیرد و با مردم در غمها و شادیهایشان شریک گردد و کارش برای خدا باشد، اگر از رهبران و فرماندهان یا مسئولان امت اسلام باشد، بخشی از این محبت، نصیب او می‌شود و مسلمانان او را دوست خواهند داشت[1]. و یکی از شاعران لیبی این رویکرد را چنین سروده است:

فاذا احب الله باطن عبده ظهرت علیه مواهب الفتاح

«هرگاه خداوند، بنده‌اش رادوست داشته باشد، بخششهای خداوند بر اوآشکار می‌گردد.»

واذا صفت لله نیه مصلح مال العباد الیه بالارواح[2]

«و هرگاه نیت مصلحی خالص و فقط برای خدا باشد، بندگان با جان و دل به او گرایش پیدا می‌کنند.»

به راستی رهبری موفق است که قبل از هر چیز بتواند بر جان و قلبها رهبری کند و بتواند قبل از هر چیز با جان و دل مردم تعامل نماید و به هر اندازه که رهبر، نیکوکار و مطیع باشد، به همان اندازه سربازانش نیکوکار و مطیع خواهند بود و محبت و مهربانی میان رهبر با لشکریان و سربازان، عاملی مهم و متقابل خواهد بود. آن حضرت قبل از هجرت یارانش هجرت خویش را آغاز نکردو زمانی هجرت نمود که جز افراد ناتوان و آنهایی که به فتنه مبتلا شده بودند، کسی باقی نمانده بود.[3]

۱- *الهجرة النبویه*، ابی فارس، ص ۵۴.

۲- *الحرکه السنوسیه فی لیبیا*، صلابی، ج ۲، ص ۷ و شاعر، احمد رفیق مهدوی است.

۳- *الهجرة النبویة المبارکه*، ص ۲۰۵.

۱۳- مسلمان شدن بریده اسلمی ﷺ در مسیر راه مدینه همراه کاروانی از قوم خود
حقا که مسلمانی که دعوت در ژرفای قلب او رسوخ نموده است، لحظه‌ای از دعوت دادن مردم به دین خدا غفلت و سستی نمی‌ورزد؛ هرچند شرایط سخت و حالات آشفته باشند و احساس امنیت نداشته باشد؛ بلکه هر فرصت مناسبی را برای رساندن دعوت خدا، غنیمت می‌شمارد. پیامبر خدا، یوسف ﷺ در شرایط سخت و دشوار زندان و در پشت میله‌های آن، وظیفه‌اش را فراموش نکرد و زندگی تاریک در گوشهٔ زندان، او را از دعوت توحید و رساندن آن به مردم و مبارزه با شرک و با پرستش غیر الله بازنداشت؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ قَالَ لَا يَأۡتِيكُمَا طَعَامٞ تُرۡزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأۡتُكُمَا بِتَأۡوِيلِهِۦ قَبۡلَ أَن يَأۡتِيَكُمَاۚ ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيٓۚ إِنِّي تَرَكۡتُ مِلَّةَ قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ٣٧ وَٱتَّبَعۡتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۚ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشۡرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۚ ذَٰلِكَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ عَلَيۡنَا وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ ٣٨ يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾

(یوسف، ۳۷ – ٤٠)

«(یوسف) گفت: پیش از آنکه جیرهٔ غذایی شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. اینکه به شما می‌گویم، از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است؛ چرا که من از (ورود به) کیش گروهی دست کشیده‌ام که به خدا نمی‌گروند و به روز باز پسین ایمان ندارند و من از آئین پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام و ما را نسزد که چیزی را انباز خدا کنیم. این لطف خدا است در حق ما و در حق همهٔ مردمان و لیکن بیشتر مردمان سپاسگزاری نمی‌کنند، ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهتراند یاخدای یگانهٔ چیره؟ این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسمهائی

نیست که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید. خداوند حجت و برهانی برای آنها نازل نکرده است. فرمانروایی از آن خدا است و بس. خدا دستور داده است که جز او را نپرستید، این است دین راست و ثابت ولی بیشتر مردم نمی‌دانند .»

سوره یوسف سوره‌ای مکی است و خداوند به پیامبرش محمد ﷺ دستور داده است تا در دعوت دادنش به سوی خدا از پیامبران و رسولان پیشین اقتدا نماید. بنابراین ایشان در هجرتش از مکه به مدینه در حالی که مشرکان او را طرد کرده بودند و جنایتکاران خود را با اموال هنگفت فریب داده بودند تا سر او را زنده یا مرده بیاورند، وظیفه و رسالت خود را فراموش نکرد. رسول خدا درراهش با مردی ملاقات کرد که بریده بن حصیب اسلمی س نام داشت. بریده همراه کاروانی از قومش بود. پیامبر اکرم ﷺ آنها را به اسلام دعوت داد؛ پس آنها دعوت پیامبر اکرمﷺ را اجابت نمودند بنابراین، ایمان آوردند و مسلمان شدند.[1]

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ در راه هجرتش به مدینه با بریده بن حیب بن عبدالله بن حارث اسلمی برخورد کرد. پیامبر اکرم ﷺ او را به اسلام دعوت داد؛ در شانزده غزوه همراه پیامبر اکرم ﷺ شرکت نمود[2] و بریده بعد از آن یکی از داعیان اسلام گردید و خداوند به وسیلهٔ اسلم درهای هدایت را به روی قومش گشود و آنها به اسلام گرویدند[3]. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: (قبیله) اسلم را خداوند سالم نگاه دارد و قبیله غفار را خداوند بیامرزد، به خدا سوگند، من این را نگفته‌ام؛ بلکه این گفته خداوند است.[4]

۱٤- همچنین در راه هجرت دو سارق توسط پیامبر اکرم ﷺ به اسلام گرویدند. اینها از قبیلهٔ اسلم معروف به مهانان یعنی توهین‌شدگان بودند که در نزدیکی مدینه سکونت داشتند. رسول خدا نامهایشان را پرسید؛ آنها گفتند: ما «مهانان» (توهین‌شدگان) هستیم. فرمود: نه بلکه شما «مکرمان» (گرامیان) هستید و به آنها فرمان داد که در مدینه نزد او بیایند[5]. و در این جریان اهمیت والای دعوت در نظر پیامبر اکرم ﷺ روشن می‌شود که

۱- *الهجرة النبویه*، ابی فارس، ص ۵۹ – *شرح المواهب*، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲- *الاصابه*، ج ۱، ص ۱۴۶.

۳- *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۴، ص ۹۲، شمارة ۶۹۸۱ صحیح الاسناد.

۴- *صحیح الجامع الصغیر*، ج ۱، ص ۳۲۸، شمارة ۹۸۶.

۵- *الفتح الربانی*، ساعاتی، ج ۲۰، ص ۲۸۹.

او در راهش فرصت را غنیمت شمرد و آن دو سارق را به اسلام دعوت داد و آنها مسلمان شدند و اسلام آوردن این دو با اینکه به زندگی همراه با چپاول و غارت خوی گرفته بودند، دلیلی بر این است که انسانها به سرعت به حق روی می‌آورند به شرطی که کسی صادقانه وبا اخلاص آن را عرضه دارد و وجود شنونده و مخاطب از هواپرستی و منحرف خالی باشد و اینکه پیامبر اکرم ﷺ نام این دو دزد را از «مهانان» (توهین‌شدگان) به «مکرمان» (اکرام‌شدگان) تغییر داد، دلیلی بر این است که آن حضرت به آوازه و حیثیت مسلمانها اهتمام می‌ورزید و توجه داشت و احساسات آنها را رعایت می‌کرد تا این گونه آنها را گرامی بدارد و معنویات آنها را بالا ببرد؛ چراکه هرگاه انسان از نظر معنوی پیشرفت نماید، موجب رشد وترقی شخصیت او می‌گردد و پیشرفت می‌نماید و به جلو می‌رود و آماده می‌شود تا همه نیروهایش را در راه خیر و رستگاری صرف نماید.[1]

۱۵- طلحه و زبیر و دیدار با پیامبر اکرم ﷺ در راه هجرت

از جمله آنچه در راه هجرت به مدینه اتفاق افتاد، این بود که پیامبر اکرم ﷺ با زبیر بن عوام و مسلمانان تاجری که از شام برگشته بودند، ملاقات کرد. براساس آنچه بخاری ذکر کرده است، زبیر به پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر، لباسهای سفیدی اهدا نمود[2] و براساس روایت سیره نگاران طلحه بن عبیدالله نیز در راه با آنها که از شام می‌آمد، دیدار کرد و او به آنها لباسهای سفیدی اهدا نمود.[3]

۱۶- اهمیت عقیده و دین در زدودن دشمنی وکینه

عقیدهٔ درست و سالم و دین بزرگ اسلام اهمیت و نقش بزرگی در دور کردن دشمنیها و کینه‌ها و ایجاد همدلی ومحبت دارد و این نقشی است که غیر از عقیدهٔ سالم عامل دیگری نمی‌تواند آن را ایفا کند و مصداق واقعی آن را می‌توان در متحد شدن قبیلهٔ اوس و خزرج ذکر نمود که بر این اساس آثار جنگهایی را که تا روزگار زیادی ادامه داشت، از بین برد و پروندهٔ خونها و انتقامهای زیادی را در مدت کوتاهی به محض تمسک به عقیده و بیعت بر آن مختومه و برای همیشه بست و نیز آثار عقیده در وجود انصار تحولی شگفت آفرید؟ آنها با آغوشی باز از مهاجران استقبال کردند و با آنها

۱- *التاریخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۳، ص ۱۷۸.

۲- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۴۹۵.

۳- همان - *صحیح السیرة النبویه*، ص ۱۸۱.

برادری و اخوت برقرار کردند. به صورتی که نمونهٔ آن خیلی کم یافت می‌شود و محبت و برادری آنها همواره شگفتی بر می‌انگیزد و مثال زده می‌شود و در دنیا اندیشه یا شعاری دیگر وجود ندارد که به اندازهٔ عقیدهٔ اسلام صاف و خالص در وجود انسانها کارساز باشد و از اینجا راز تلاش همیشگی دشمنان برای ضعیف کردن این عقیده و کاستن از تأثیر آن در وجود مسلمانها را در می‌یابیم و به این موضوع متوجه می‌گردیم که آنها چرا همواه به تأیید و خوب نشان دادن فریادهای نژادی و وطنی و قومی و غیره می‌کوشند و آن را به عنوان جایگزین عقیده درست ارائه می‌دهند.[1]

۱۷- احساس شادی و سرور مهاجران و انصار از رسیدن پیامبر اکرم ﷺ : مؤمنان مهاجر و انصاری که ساکن مدینه بودند، چنان به قدوم پیامبر اکرم ﷺ و سالم رسیدن او خوشحال شدند که زنان و کودکان از خانه‌ها بیرون آمدند و مردان دست از کار کشیدند. یهودیان مدینه هرچند در ظاهر در این شادی با ساکنان مدینه مشارکت داشتند، اما در حقیقت در درون خود از رهبری جدید آزرده و ناراحت بودند، اما شادی مؤمنان با دیدن پیامبر اکرم ﷺ جای تعجب ندارد؛ چراکه پیامبر اکرم ﷺ آنها را از تاریکیها نجات داد و به فرمان پروردگارشان به سوی نور و راه راست هدایت نمود و نیز از موضع یهودیان نباید تعجب کرد؛ چون ملتی بودند که نه در جامعه‌ای مسلط بودند و نه از نظر حکومتی، دارای قدرت و نیرویی بودند بنابراین، به نفاق و چاپلوسی روی می‌آورند و کسی که مانع فرمانروایی آنها بر ملتها گردد و نگذارد که آنها اموال مردم را به نام قرض از دستشان بیرون کنند و خون مردم را به نام خیرخواهی و مشورت بریزند، بر او خشمگین می‌شوند و کینهٔ او را در دل دارند و آنها به این معروف‌اند و یهودیان همواره بر هر کسی که بخواهد ملتها را از زیر لطمهٔ آنها آزاد نماید، خشمگین‌اند و بر اثر کینه و خشم دست به توطئه‌چینی و دسیسه می‌زنند؛ سپس اگر بتوانند به ترور روی می‌آورند؛ چراکه آئین و خو و سرشت آنان بر این پایه و اساس استوار است.[2]

۱۸- مقایسه بین هجرت و اسراء و معراج

هجرت پیامبر اکرم ﷺ و مهاجران براساس اصول و شیوه‌ای انجام گرفت تا الگو و اسوه‌ای در این زمینه تحقق یابد و مسلمانان بر شیوه و راهی شناخته شده حرکت نمایند بنابراین، خداوند براق را نفرستاد تا پیامبر اکرم ﷺ به وسیلهٔ آن هجرت کند؛ همان گونه

۱- *الهجرة النبوية المباركه*، ص ۲۰۵.

۲- *السيرة النبويه*، سباعی، ص ۴۳ –*الهجرة فی القرآن الكريم*، ص ۳۶۷.

که در شب اسراء اتفاق افتاد با اینکه پیامبر اکرم ﷺ در روز هجرتش از هر زمان دیگری به براق نیازمندتر بود؛ چون قریشیان در زمان هجرت در کمین او بودند و در شب اسراء کمین و تعقیبی وجود ندارد و اگر در جریان هجرت، پیامبر اکرم ﷺ را دستگیر می‌کردند، خود را با کشتن او راحت می‌کردند وحکمت در این مورد، والله اعلم، این است که هجرت مرحله‌ای طبیعی از مراحل تحول دعوت و وسیله‌ای از مهم‌ترین وسیله‌های گسترش و تبلیغ دعوت بود و مخصوص پیامبر اکرم ﷺ نبود؛ بلکه سایر مؤمنان به آن موظف‌اند.

همچنین اسلام، دوستی بین مهاجران و آنانی که توانایی هجرت را داشتند، امّا به دلایل گوناگون از هجرت سرپیچی نمودند را قطع نمود.[1]

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَيۡءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْۚ وَإِنِ ٱسۡتَنصَرُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيۡكُمُ ٱلنَّصۡرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوۡمِۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ﴾ (انفال، ۷۲)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد نموده‌اند و کسانی که مهاجران را پناه داده‌اند و یاری نموده‌اند، برخی از آنان یاران برخی دیگراند و اما کسانی که ایمان آورده‌اند و لیکن مهاجرت ننموده‌اند ولایتی در برابر آنان ندارید تا آن گاه که مهاجرت می‌کنند. اگر به سبب دینشان از شما کمک و یاری خواستند، کمک و یاری بر شما واجب است؛ مگر زمانی که مخالفان آنان گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان باشد. خداوند می‌بیند آنچه را که می‌کنید.»

اما سفر اسراء و معارج سفر بزرگداشت و تقدیر از جانب خداوند عز و جل برای پیامبرش بود تا او را از عالم غیب آگاه نماید و آیات و نشانه‌های بزرگ خود را به اونشان بدهد؛ پس سفر از اول تا آخر معجزه و مشاهده امور پنهان و غیبی است

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۳۶۵.

بنابراین، مناسب بود که وسیلۀ آن با هدف نهایی آن همگون و مشابه باشد. علاوه بر این سفر، اسراء به پیامبر اکرم ﷺ اختصاص داشت و آرزوی رسیدن و نیل به چنین سفری، آرزویی بی‌پایه و بنیاد است بنابراین، از مسلمانان خواسته نشده است که به پیامبر اکرمﷺ در آن سفر اقتدا کنیم و درصدد رسیدن به آن برآییم. بنابراین، سفر اسراء و معراج به مناسب‌ترین شیوه ممکن انجام گرفت.[1]

۱۹- سنت تدریجی پیامبر اکرم ﷺ در گسترش دعوت

پیامبر اکرم ﷺ وقتی با طلیعه‌ها ودسته‌های اول انصار ملاقات کرد، کاری جز تشویق آنها به اسلام و خواندن قرآن برای آنها نکرد، امّا وقتی برای بار دوم نزد پیامبراکرم ﷺ آمدند، با آنها بر عبادتها و اخلاق و خوبیها بیعت کرد و این را بیعت نساء می‌نامند و در بیعت عقبۀ دوم بر جهاد و یاری کردن و پناه دادن بیعت نمودند.[2]

لازم به یادآوری است که بیعت جنگ جز بعد از دو سال کامل انجام نشد؛ یعنی، بعد از آماده نمودن کامل مسلمانان که دوسال کامل به طول انجامید و این گونه کار به صورت تدریجی انجام پذیرفت؛ به صورتی که با روش تربیتی که دعوت از روز اول بر آن حرکت کرده بود، هماهنگ بود.[3]

و آن روشی است که خداوند، پیامبرش را به پایبندی به آن رهنمود کرده است. در بیعت عقبۀ اول با انصار که تازه به اسلام گرویده بودند، بر اسلام به عنوان یک عقیده و شیوه زندگی و قانونی تربیتی بیعت کرد و در بیعت عقبۀ دوم با انصار بر حمایت دعوت و برعهده گرفتن مسئولیتهای خطیر جامعه اسلامی که نتیجۀ زحمات آنان فرا رسیده بود و پایه‌های آن سخت و قوت گرفته بود، بیعت نمود. این دو بیعت علاوه بر ضمانت برنامۀ تربیتی دعوت اسلامی، مکمل یکدیگر نیز هستند. بیعت اول ضمانتی است برای بیعت دوم که حامل امر اول جنگ است و بسان حصاری است که این بیعت تضمین شده را حمایت می‌کند. آری، بیعت برای جنگ بعد از دو سال که آنها اسلام را به عنوان دین خود اعلام کردند، انجام شد و از آنان بعد از پذیرش اسلام بر جنگ بیعت گرفته نشد.

۱- *تأملات فی سیرة الرسول* ﷺ، محمد سیدالوکیل، ص ۱۰۳ – ۱۰۴ با اندکی تصرف.

۲- *الهجرة النبویة المبارکه*، ص ۲۰۲.

۳- *بناء المجتمع الاسلامی فی عصر النبوه*، محمد توفیق، ص ۱۱۹.

بیعت برای جنگ زمانی صورت گرفت که آنان از نظر تعداد کامل گردیدند و شایستگی بیعت را پیدا نمودند و مورد اعتماد قرار گرفتند و ملاحظه می‌شود که بیعت جنگ قبل از آن روز با هیچ مسلمانی انجام نشده بود و زمانی بیعت برای جنگ گرفته شد که دعوت میان انصار و در سرزمینی که در آن اقامت می‌کردند، پایگاه مناسبی که جنگجویان از آن حرکت می‌کنند را یافت؛ چراکه مکه به خاطر وضعیتی که داشت، در آن وقت برای جنگ مناسب نبود.[1]

رحمت الهی نیز برای بندگانش چنین اقتضاء کرده بود که وظیفه جنگ و مبارزه را تا قبل از فراهم شدن سرزمینی اسلامی بر عهدهٔ آنها نگذارد؛ چراکه در صورت مهیاشدن چنین سرزمینی آن سرزمین برای آنان بسان پایگاهی می‌بود که در آن جای می‌گرفتند و به آن پناه می‌بردند و مدینه منوره اولین دارالاسلام بود.[2]

مفاد بیعت عقبهٔ اول را ایمان به خدا و پیامبرش تشکیل می‌داد و مفاد بیعت عقبه دوم علاوه بر موارد بیعت عقبه اول هجرت و جهاد نیز از شاخصهای اصلی آن بود و با سه عنصر ایمان به خدا، هجرت و جهاد، وجود اسلام در واقعیتی اجتماعی و گروهی تحقق یافت و اگر گروهی نبود که مسلمانان مهاجر را پناه می‌داد، هجرت بی‌معنا ومفهوم می‌گردید.

بنابراین، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَيۡءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْۚ وَإِنِ ٱسۡتَنصَرُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيۡكُمُ ٱلنَّصۡرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوۡمِۭ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ﴾ (انفال، ۷۲)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد نموده‌اند وکسانی که (مهاجران را) پناه دادند و یاری نموده‌اند، برخی از آنان یاران برخی دیگرند و اما کسانی که ایمان آورده‌اند و لیکن

۱- همان، ص ۱۲۲ – ۱۲۳.

۲- *فقه السیره*، بوطی، ص ۱۷۲.

مهاجرت ننموده‌اند، ولایتی در برابرآنان ندارند تا آن گاه که مهاجرت می‌کنند. به سبب دینشان از شما کمک و یاری خواستند و کمک ویاری بر شما واجب است؛ مگر زمانی که مخالفان آن گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان باشد. خداوند می‌بیند آنچه را که می‌کنید.»

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ﴾ [انفال : ۷۵]

«و کسانی که پس از (نزول این آیات) ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما جهاد نموده‌اند، آنان از زمرۀ شما هستند و کسانی که با یکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند در کتاب خدا. بی‌گمان خداوند آگاه از هر چیزی است.»

و بیعت جنگ، آخرین مقدمه برای هجرت پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه محسوب می‌گردید و با این بیعت، اسلام وطن خود را که داعیان حق براساس حکمت و اندرز نیکو طی طریق می‌نمودند و دسته‌های مجاهد حق اولین بار به جهاد برخاستند و دولت اسلامی که شریعت خدا را حاکم گردانید، یافت.[۱]

۲۰- هجرت قربانی و جان فدایی بزرگ در راه خدا

هجرت پیامبر اکرم ﷺ و یارانش از شهر و «بلد امین» جان فدایی و قربانی بزرگی بود که پیامبر آن را این گونه تعبیر کرده است: «سوگند به خدا که تو بهترین سرزمین خدا هستی و خداوند تو را از همه سرزمینها بیشتر دوست می‌دارد و اگر من از دامن تو بیرون کرده نمی‌شدم، بیرون نمی‌رفتم[۲]» و از عایشه روایت است که گفت: وقتی پیامبر اکرم ﷺ به مدینه آمد، مدینه وباخیزترین سرزمین خدا بود و در وادی آب لجن سرازیر بود! بنابراین، اصحاب پیامبر بیمار شدند و خداوند این بیماری را از پیامبرش دور داشت. عایشه می‌گوید: ابوبکر و عامر بن فهیره و بلال در یک خانه بودند؛ آنها تب داشتند. من از پیامبر خدا ﷺ اجازه خواستم که به عیادت آن بروم و این قبل از فرض

۱- *الغرباء الاولون*، ص ۱۹۸ – ۱۹۹.

۲- *الترمذی*، کتاب المناقب، باب فضل مکه، ج ۵، ص ۷۲۲، شمارة ۳۹۲۵.

شدن حجاب بر ما بود و آنها چنان تب شدیدی داشتند که خدا می‌داند. من به ابوبکر نزدیک شدم و گفتم پدر جان حالت چه گونه است؟ گفت:

کـــل امـــری مصـــبح فـــی اهلـــه   والمـــوت ادنـــی مـــن شـــراک نعلـــه

«هر انسانی در میان خانواده‌اش صبح را آغاز می‌کند، در حالی که مرگ از بند نعلین به او نزدیک‌تر است.»

عایشه می‌گوید: گفتم سوگند به خدا که دانسته نمی‌شود که پدر چه می‌گوید. سپس به عامر بن فهیره نزدیک شدم، به او گفتم: تو حالت چه گونه است ابن عامر؟ گفت:

لقــد و جــدت المــوت قبــل ذوقــه   ان الجبـــان حتفـــه مـــن فوقـــه

«مرگ را قبل از چشیدن آن یافتم، مرگ انسان بزدل از بالای سرش می‌آید.»

کـــل امـــری مجاهـــد بطوقـــه   کـــالثور یحمـــی جلـــده بروقـــه

«هر انسانی با تمام قدرت و توان خود تلاش می‌کند، مانند گاو که با شاخ خود از پوستش دفاع می‌کند.»

عایشه می‌گوید، گفتم: به خدا سوگند متوجه سخنان عامر نشدم.

عایشه می‌گوید: بلال وقتی تبش قطع می‌شد، کنار خانۀ خدا به پهلو تکیه می‌داد وبا صدای بلند این اشعار را می‌خواند:

الا لیـــت شـــعری هـــل ابیـــتن لیلـــه   بـــواد و حـــولی اذخـــر و جلیـــل

و هـــل اردن یومـــاً میـــاه مجنـــه!   و هـــل یبـــدون لـــی شـــامه و طفیـــل

«ای کاش، می‌دانستم که می‌شود شبی را در وادی مکه بگذرانم؛ در حالی که گیاهان خوشبوی اذخر و جلیل اطرافم را گرفته باشند؟!.»

و آیا روزی می‌شود که بر سر آبها مجنه بروم و آیا بار دیگر شامه و طفیل (کوههای مکه) برای من نمودار می‌شوند؟!

عایشه می‌گوید: من پیامبر اکرم ﷺ را از این ماجرا باخبر نمودم، او فرمود: «خداوند، مدینه را به اندازۀ مکه وحتی بیشتر برای ما محبوب بگردان و از بیماریها این شهر را حفاظت نما و به وزن و پیمانه‌اش برکت بده و تب و وبای مدینه را به جحفه منتقل فرما.»[1]

۱- *بخاری*، کتاب الدعوات، باب الدعاء برفع الوباء و الوجع، شماره ۶۳۷۲.

خداوند، دعای پیامبر اکرم ﷺ را پذیرفت و بعد از آن مسلمانها از تب درامان ماندند و مدینه مکانی امن برای مسلمانانی گردید که از محیط و وطنهای مختلف به آن هجرت می‌کردند.[۱]

۲۱- پیامبر اکرم خوبیهای ام معبد را جبران می‌نماید: روایت شده است که گوسفندان ام معبد زیاد شدند و زاد و ولد آنان زیاد شد تا اینکه او گله‌ای از گوسفندانش را برای فروش به مدینه آورد. ابوبکر از آن جا گذشت؛ پسر ام معبد او را شناخت؛ پس به مادرش گفت: مادر این همان مردی است که با فرد با برکت همراه بود. ام معبد به سوی ابوبکر بلند شد و گفت: ای بنده خدا، مردی که همراه تو بود، کیست؟ ابوبکر گفت: آیا تو نمی‌دانی که او کیست؟ گفت: نه. ابوبکر گفت: او پیامبر خداست، آنگاه ابوبکر، ام معبد را خدمت پیامبر اکرم ﷺ برد. پیامبر اکرم ﷺ به او غذا داد و به او چیزهایی بخشید و در روایتی آمده است: ابوبکر گفت: ام معبد همراه من نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و مقداری کشک و از کالاهای بادیه‌نشینان به پیامبر اکرم ﷺ هدیه داد و پیامبر اکرم ﷺ به او لباس و چیزهایی دیگر بخشید. راوی می‌گوید: آنچه می‌دانم، این است که ام معبد مسلمان شد و ***صاحب الوفاء*** ذکر کرده است که او و شوهرش هجرت کردند و برادرش مسلمان شد و روز فتح مکه به شهادت رسید.[۲]

۲۲- ابو ایوب انصاری و مواضع جاودان او: ابوایوب انصاری ؓ می‌گوید: وقتی پیامبر اکرم ﷺ در خانه ما اقامت گزید، او در قسمت پایین ساکن شد و من و امایوب در بالای خانه سکنی گزیدیم. من به رسول خدا گفتم: ای پیامبر خدا! پدرو مادرم فدایت باد، من این را نمی‌پسندم که تو در قسمت پایین خانه زندگی کنی و من در قسمت بالای آن. بنابراین تو در قسمت بالای آن سکونت گزین و ما در قسمت پایین آن سکونت می‌کنیم. فرمود: ای ابوایوب برای ما و کسانی که به نزد ما می‌آیند راحت‌تر است که در قسمت پایین سکونت داشته باشیم. می‌گوید کوزهٔ آب ما شکست؛ من و امایوب با چادری که جز آن لحافی نداشتیم به خاطر ترس از اینکه مبادا بر پیامبر اکرمﷺ آبی بچکد و موجب آزار ایشان را فراهم آورد، به خشک نمودن آن آب آغاز می‌نمودیم.»[۳]

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۲،ص ۳۱۰.

۲- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۱۸۹ – ۱۹۰.

۳- *السیرة النبویة الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲۳- هجرت علی ﷺ و امر به معروف و نهی از منکر در جامعهٔ جدید

علی بعد از آنکه امانتهایی را که نزد پیامبر اکرم ﷺ بودند به صاحبانشان برگرداند و بعد از اینکه از رسیدن پیامبر اکرم ﷺ دو یا سه شب گذشته بود، در قبا به او پیوست. علی در قبا دو شب اقامت کرد. سپس روز جمعه به همراه پیامبر اکرم ﷺ به مدینه رفت و علی در مدت اقامت خود در قبا، زن مسلمانی را که شوهر نداشت، مشاهده کرد و دید که فردی نیمه شب نزد این زن می‌آید و دروازهٔ خانه او را می‌زند و زن به سوی او بیرون می‌رود و آن مرد چیزی که به همراه دارد، به این زن می‌دهد و این زن، آن را می‌گیرد. علی می‌گوید: در مورد این مرد مشکوک شدم بنابراین، به آن زن گفتم: ای کنیز خدا! این کیست که هر شب در خانه‌ات را می‌زند و تو بیرون می‌آیی و او به تو چیزی می‌دهد که من نمی‌دانم آن چه هست؟ در حالی که تو زن مسلمانی هستی که شوهر نداری؟ آن زن گفت: این سهل بن حنیف است. می‌داند که من زنی هستم و کسی را ندارم بنابراین، هنگام غروب نزد بتهای قوم خود می‌رود و آنها را می‌شکند و برای من می‌آورد و می‌گوید که از آن به جای هیزم استفاده کن. بنابراین، بعدها وقتی سهل بن حنیف نزد علی در عراق درگذشت، علی این شاهکار او را می‌ستود.[1]

٢٤- هجرت پیامبر اکرم ﷺ نقطهٔ تحول در تاریخ زندگی

هجرت پیامبر اکرم ﷺ از مکهٔ مکرمه به مدینه منوره بزرگ‌ترین رخدادی است که مجرای تاریخ را تغییر داد و مسیر زندگی و برنامه‌های آن را که با آن می‌زیست و شیوه‌هایی که به صورت قوانین و نظمها و عرفها و عادتها و اخلاق و رفتار برای افراد و گروهها و عقاید و عبادتها و علم و شناخت و جهالت و بی‌خردی و گمراهی و هدایت و عدالت و ستم برنامه‌ای برای زندگی بودند، را عوض کرد.[2]

۲۵- هجرت از سنتهای پیامبران الهی است

هجرت در راه خدا سنتی دیرینه است و هجرت پیامبرمان محمد ﷺ چیز تازه و نو پیدایی در زندگی پیامبران برای یاری کردن عقیده‌هایشان نبود. اگر پیامبر اکرم ﷺ از وطن و زادگاهش به خاطر دعوت و حفظ آن و ایجاد محیطی آباد که دعوت را می‌پذیرد و از آن دفاع می‌کند، هجرت نمود، برادران پیامبر او بیش از وطنهای خود به خاطر همین انگیزه‌هایی که سبب هجرت پیامبر ما گردید، هجرت کرده‌اند؛ زیرا باقی

۱- *محمد رسول الله*، محمد الصادق عرجون، ج ۲، ص ۴۲۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۴۲۳.

ماندن دعوت در سرزمینی که نه تنها یاری دهندهٔ پیشرفت و گسترش آن نیست؛ بلکه مسیر آن را کج می‌کند و حرکت آن را فلج می‌نماید و بسا آن را وادار می‌کند تا در دایره‌ای بسیار تنگ و کوچک بماند، دعوت را از بین می‌برد و قرآن کریم نمونه‌هایی از هجرت پیامبران و پیروانشان از امتهای گذشته را برای ما بیان کرده است تا به روشنی یکی از سنتهای خدا در مورد دعوتها برای ما آشکار گردد تا انسان مؤمن برای همیشه وقتی خواستند او را از ایمان و عزتش دور سازند و به او توهین نمایند و بر جوانمردی و ارزش او تجاوز نمایند، به این سنت عمل نمایند[1]. این برخی از درسها و آموختنیهایی بودند که به ذکر آن اکتفا می‌نماییم و بقیه آن را بر عهدهٔ خوانندگان می‌گذاریم؛ چرا که درسها و آموختنیهای زیادی از این رخداد بزرگ استنباط می‌گردد.

١- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ١٧٥.

فصل دوم
ستایش مهاجران و نوید و مژده به آنان و هشدار و وعید برای متخلفان هجرت

هجرت پیامبر اکرم ﷺ از مکه به مدینه به عنوان نقطه تحول در تاریخ مسلمانان مهم‌ترین رخداد در تاریخ دعوت اسلامی شمرده می‌شود. مسلمانان قبل از هجرت، امتی بودند که به دعوت مردم به سوی پروردگار می‌پرداختند بدون اینکه دارای حکومت و کیانی سیاسی باشند تا به حمایت داعیان بپردازد و اذیت و آزاری که دشمنانشان به آنها می‌رساندند، از آنها دور نماید.

اما بعد از هجرت، دولت دعوت شکل گرفت. این دولت که گسترش اسلام را در داخل جزیرۀ عربی و خارجی از آن به عهده گرفته بود، داعیان را به شهرها می‌فرستاد و ضامن دفاع از آنها و حمایت از هر نوع تجاوزی که ممکن بود، بر آنها انجام گیرد، بود؛ گرچه این حمایت و دفاع به درگیری و جنگ منجر شود.[1]

از طرفی هجرت نبوی در فهمیدن قرآن و علوم آن، جایگاه مهمی دارد؛ چنانکه علما میان آیات مکی و مدنی فرق گذاشته‌اند، بر این اساس که آیات مکی، آیاتی هستند که قبل از مکه نازل شده‌اند و مدنی آیاتی هستند که بعد از هجرت نازل شده‌اند حتی اگر در خارج از مدینه نازل شده باشند واین موضوع فوائدی دارد که برخی عبارتند از :

۱- لمس و درک کردن شیوه‌های قرآن کریم و استفاده از آن در روشهای دعوت به سوی خدا.

۲- آگاهی یافتن از زندگی و سیره پیامبر اکرم ﷺ از خلال آیات قرآنی[2]؛ چراکه هجرت پیامبر اکرم ﷺ دارای اهمیتی زیاد است و قرآن کریم، مؤمنان را برای هجرت کردن در راه خدا به شیوه‌های گوناگونی برانگیخته و تشویق نموده است؛ گاهی

۱- *الهجرة النبویه*، دکتر محمد ابوفارس، ص ۱۳.

۲- *مباحث فی علوم القرآن*، قطان، ص ۵۹.

مهاجران را با صفتهای نیکو ستایش می‌کند و گاهی به مهاجران نوید و مژده می‌دهد و گاهی کسانی را که هجرت نکرده‌اند، تهدید می‌نماید و به آنان هشدار می‌دهد.[۱]

نخست : ستایش مهاجران با صفتهای پسندیده

خداوند متعال مهاجران را در قرآن کریم با صفتهایی پسندیده و متمایز ستوده است؛ چون آنها از سرزمین خود بیرون کرده شدند و اموال خود را از دست دادند. اذیت و آزار و ستم و برخورد بد خویشاوندان آنها در مکه آنان را مجبور کرد تا مکه را ترک نمایند و عامل اصلی اخراج آنان از مکه این بود که گفتند : پروردگارا ما الله است؛ پس مهم‌ترین صفتهای متمایز مهاجران عبارتند از: [۲]

۱- اخلاص

خداوند متعال فرموده است:

﴿ لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴾ (حشر، ۸)

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند، اینان راستانند.»

فرمودهٔ الهی: ﴿ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا ﴾ بر این دلالت می‌نماید که آنها فقط برای طلب رضا و خشنودی خدا از خانه و کاشانه خود بیرون آمده‌اند.[۳]

۲- صبر

یکی از دیگر صفتهای مهاجران و اخلاق متمایز آنها که خداوند آنان را به خاطر آن ستوده است، صبر و بردباری است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۸۴.

۲- همان، ص ۸۵ با اندکی تصرف.

۳- همان، ص ۸۶.

﴿ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٤١ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ (نحل، ٤١ – ٤٢)

«کسانی که برای خدا هجرت کردند، پس از آنکه مورد ظلم و ستم قرار گرفتند، در این دنیا جایگاه و پایگاه خوبی بدانان می‌دهیم و پاداش اخروی بزرگ‌تر است، اگر بدانند.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَٰهَدُواْ وَصَبَرُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴾ (نحل، ١١٠)

«سپس بدان ای محمد که پروردگار تو نسبت به کسانی که مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند و بعد از آن جهاد نمودند، شکیبایی ورزیدند دارای مغفرت و مرحمت بسیاری است.»

۳- صداقت و راستی

از جمله صفتهای پسندیده‌ای که خداوند به خاطر آن مهاجران را ستوده است، صدق و راستی است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴾ (حشر، ٨)

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند، اینان راستانند.»

بغوی در تفسیر خودش می‌گوید : ﴿ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴾ یعنی در ایمان خود صادق هستند. قتاده گفته است این مهاجران که خانه‌ها و اموال و قبیله‌های خود را ترک کرده‌اند و به محبت و عشق خدا و پیامبرش بیرون آمده‌اند و با وجود سختیهایی که در آن قرار داشتند، اسلام را انتخاب کردند؛ حتی

برای ما ذکر شده است که فرد از گرسنگی بر شکم خود سنگ می‌بست تا کمرش راست باشد و فرد در زمستان زیر حصیر می‌خوابید و پوشاک دیگری نداشت.[1]

٤- جهاد و جان‌فدایی

خداوند متعال می‌فرماید :

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَـٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ﴾ (توبه، ٢٠)

«کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگ‌تری در پیشگاه خدایند و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان می‌باشند.»

پایه و اصول دعوت پیامبران بر جان فدایی و قربانی دادن بنا نهاده گردیده است؛ چراکه آنان در راستای دعوت با مخالفت و تکذیب و دشمنی سر سختی مواجه می‌گردند و آنان باید با سرسختی و قوت ایمان و رسوخ عقیده با مخالفانشان به مبارزه برخیزند؛ زیرا زندگی در سایهٔ عقیده و جهاد و مبارزه خلاصه می‌شود و از آغاز دعوت که جبرئیل امین وحی را بر پیامبر اکرمl نازل نمود، گویا به پیامبر اکرم ﷺ اعلام نمود که قومش او را مورد اذیت و آزار قرار خواهند داد و ورقه بن نوفل به پیامبر اکرم ﷺ گفت : «این رازدار بزرگ است که بر موسی نازل شده است، کاش من در آن وقت جوان و قوی می‌بودم[2] کاش من زمانی که قومت تو را بیرون می‌کنند، زنده می‌بودم. آن گاه پیامبر خدا ﷺ فرمود: آیا آنها مرا بیرون خواهند کرد؟ ورقه گفت: بله هیچ مردی مانند آنچه تو آورده‌ای، نیاورده است مگر اینکه با او دشمنی شده است و اگر زنده بمانم با تمام قدرت تو را یاری خواهم کرد.»[3]

حادثه هجرت مشتمل بر جان فداییها و قربانیها و فداکاریهای جانی و مالی فراوانی در راه خدا می‌باشند[4]. و شاید آنچه در این زمینه قابل تأمل است، اینکه قربانی دادن

١- *تفسیر بغوی*، ج ۴، ص ۳۱۸.

٢- حاشیه صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴۲.

٣- *مسلم*، کتاب الایمان، باب بدء الوحی، حدیث شماره ۲۵۲، ج ۱، ص ۱۴۲.

۴- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۱۰۴.

ملازم جهاد در راه خداست؛ زیرا جهاد بدون قربانی معنا و مفهوم اصلی خود را نمی‌یابد.[۱]

۵- مهاجران، خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند

خداوند متعال فرموده است:

﴿ لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا۟ مِن دِيَٰرِهِمْ وَأَمْوَٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴾ (حشر، ۸)

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند، اینان راستانند.»

خداوند متعال در این آیۀ کریمه، مهاجران را به این دلیل که خدا و پیامبرش را یاری می‌دهند، ستوده است؛ چراکه تنها دلیل آنان برای مهاجرت از مکه به مدینه و رها نمودن اقوام و خویشاوندانشان یاری خدا و پیامبرش بود و یاری کردن خداوند برای به دست آمدن پیروزی و پایداری شرط است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِن تَنصُرُوا۟ ٱللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴾ (محمد، ۷)

«ای مؤمنان اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد.»

سید قطب می‌گوید: چگونه مؤمنان، خدا را یاری می‌دهند تا شرط پیروزی و پایداری را که خداوند برای آنها نوید داده است، به دست بیاورند؟

حق خداوند بر آنها این است که عبادت خود را فقط برای او خالص بگردانند و با او چیزی را شریک نسازند نه شرک جلی و نه شرک خفی و هیچ چیزی را در وجود و دلهای خود با او برابر نکنند و خداوند را از خود و از همه چیزهایی که دوست داشته می‌شوند، بیشتر دوست بدارند و در علاقه‌ها و گرایشها و حرکتها و متوقفگاهها و پنهان و آشکار و در همۀ فعالیتهای خویش او را حاکم قرار دهند؛ پس این یاری کردن خدا ریشه در جانها و وجود دارد و خداوند، شریعت و برنامه‌ای از جهان هستی و زندگی

۱- همان، ص ۱۰۶.

استوار است و یاری کردن خدا با یاری کردن شریعت و برنامه‌اش تحقق می‌یابد و یاری کردن خدا یعنی تلاش برای اینکه شریعت در تمام زندگی بدون هیچ قید و بندی حاکم قرار داده شود و اینجاست که در واقعیت زندگی به یاری خدا برخاسته‌ایم.[۱]

٦- توکل کردن بر خداوند عزوجل

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٤١ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ (نحل، ٤١ – ٤٢)

«کسانی که برای خدا هجرت کردند، پس از آنکه مورد ظلم و ستم قرار گرفتند، در این دنیا جایگاه و پایگاه خوبی بدانان می‌دهیم و پاداش اخروی بزرگ‌تر است، اگر بدانند.»

خداوند، مهاجران را ستایش می‌کند که آنها بر خدا توکل می‌کنند نه بر غیر از خدا؛ چراکه توکل نمودن بر خدا یکی از خصوصیات ایمان و علامت آن است و توکل، منطق ایمان و مقتضای آن است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمَا ٱدۡخُلُواْ عَلَيۡهِمُ ٱلۡبَابَ فَإِذَا دَخَلۡتُمُوهُ فَإِنَّكُمۡ غَٰلِبُونَۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴾ (مائده، ٢٣)

«دو نفر از مردان خدا ترس که خداوند بدیشان نعمت داده بود، گفتند شما از دروازه بر آنان وارد شوید. اگر وارد درواز شوید، شما پیروز خواهید شد اگر مؤمن هستید بر خدا توکل کنید.»

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰقَوۡمِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيۡهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسۡلِمِينَ ﴾ (یونس، ٨٤)

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۶، ص ۳۲۸۸.

«موسی گفت: ای قوم من اگر واقعاً به خدا ایمان دارید؛ بر او توکل کنید اگر خود را بدو تسلیم کرده‌اید.»

و می‌فرماید:

﴿ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۖ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَٰنٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴾ (ابراهیم، ۱۱)

«پیغمبرانشان بدیشان گفتند: ما جز انسانهایی همچون شما نیستیم و لیکن خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد، منت می‌نهد و ما را نسزد که دلیلی برایتان بیاوریم، مگر با اجازهٔ خدا و مؤمنان باید به خدا توکل کنند و بس.»

پیامبر خدا ﷺ و اصحاب و یاران ایشان نمونه‌ای کامل از توکل، در واقعیت زندگی در رخداد هجرت ارائه دادند که در گذر زمان به آن اقتدا می‌شود و چون آنها بر خداوند از روی اخلاص توکل می‌کردند، خداوند آنها را ستایش کرد و بهترین پاداش را به آنها داد.[1]

۷- امید

یکی از صفتهای پسندیده مهاجران که خداوند آنها را بر آن ستوده است، امید است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ ٱللَّهِ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ (بقره، ۲۱۸)

«کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که هجرت نموده‌اند و در راه خدا جهاد کرده‌اند، آنان رحمت خدا را چشم می‌دارند و خداوند آمرزندهٔ و مهربان است.»

منظور از کلمهٔ ﴿ يَرْجُونَ ﴾ این آیه با وجود آنکه خداوند آنها را ستوده است این است که هیچ کس دراین دنیا با وجود اینکه از نظر معنوی به مراتب بالایی دست یافته باشد، امّا نمی‌داند که به بهشت می‌رود به دو دلیل: یکی اینکه او نمی‌داند که خاتمه او چگونه خواهد بود و دوم اینکه نمی‌تواند بر عمل خود تکیه نکند؛ پس اینها را خدا

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۱۱۴ – ۱۱۷.

بخشیده است و با وجود این آنها به رحمت الهی امیدوار بودند و این به دلیل ایمان عمیق و استوار آنهاست.[1]

۸- اتباع و پیروی از پیامبر اکرم ﷺ

از جمله اموری که بر جایگاه بزرگ و عظیم هجرت در قرآن کریم دلالت می‌نماید این است که خداوند متعال مهاجران و انصار را توصیف نموده است که آنها از پیامبر اکرمﷺ پیروی می‌کنند؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴾ (توبه، ۱۱۷)

«خداوند توبه پیغمبر و توبه مهاجرین و انصار را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی از پیغمبر پیروی کردند؛ بعد از آنکه دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود، باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت؛ چراکه او بسیار رئوف و مهربان است.»

مهاجران و انصار کسانی هستند که نه تنها از پیامبر اکرم ﷺ در گفتار و اعمالشان پیروی می‌کنند؛ بلکه در لحظه سختی هم از او پیروی می‌نمایند بنابراین، آنها با این کار سزاوار مقامی بزرگ هستند و شایسته‌اند که خداوند توبه آنها را بپذیرد.

این آیه در غزوهٔ تبوک نازل شده است؛ چون این جنگ در قحط سالی و در شرایط سخت و گرمای شدید و کمبود توشه و آب بر مسلمانان واجب گردید.

قتاده می‌گوید: در شدت گرما آنها به سوی تبوک رفتند. میزان مشقت و سختی که آنها با آن دچار شدند را خدا می‌داند. ما همین قدر می‌دانیم که دو نفر یک خرما را بین خود تقسیم می‌کردند و چند نفر یک خرما را بین خود رد و بدل می‌کردند که یکی آن را می‌مکید؛ سپس به دیگری می‌داد و بر آن آب می‌نوشید؛ سپس باز آن را می‌مکید و بر آن آب می‌نوشید؛ پس خداوند توبهٔ آنها را پذیرفت و آنان را سالم برگرداند.[2]

پیروی از پیامبر اکرم ﷺ بر حقیقت ایمان دلالت می‌نماید و به روشنی بین ایمان و کفر فرق می‌گذارد همان طور که پیروی کردن دلیلی بر محبت خداست و محبت خدا

۱- *الجامع لاحکام القرآن*، ج ۳، ص ۵۰ – *تفسیر ابی‌العود*، ج ۱، ص ۲۱۸.

۲- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۲، ص ۳۹۷.

چیزی نیست که فقط با زبان ادعا شود و شیفتگی و دلباختگی چیزی نیست مگر اینکه با آن پیروی کردن از پیامبر خدا همراه باشد و بر رهنمودها و راهنماییهای او گام برداشته شود و برنامه او را در زندگی اجرا نماید. ایمان، کلماتی نیست که گفته شود و احساساتی نیست که برانگیخته گردد و شعار نیست که بر پا شود؛ بلکه ایمان یعنی اطاعت از خدا و پیامبر و عمل کردن به برنامه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ رسالت آن را برعهده دارد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١ قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾ (آل عمران، ۳۱ – ۳۲)

«بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید و خداوند آمرزندهٔ مهربان است. بگو از خدا و از پیغمبر اطاعت و فرمانبرداری کنید و اگر سرپیچی کنند، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد.»

ابن کثیر در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: «این آیه کریمه پاسخ قاطعی است بر ادعای کسانی که مدعی محبت خدا هستند، امّا از راه و روش پیامبر اکرم ﷺ تبعیت نمی‌نمایند. هر کسی را که ادعای محبت خدا را می‌نماید و بر طریق محمدی نیست محکوم می‌نماید؛ زیرا در حقیقت ادعای چنین فردی در واقع دروغ است مگر اینکه از شریعت محمد و دین پیامبر اکرم ﷺ در گفتار و افعال پیروی نماید[۱] همان طور که در حدیث صحیح از پیامبر اکرم ﷺ ثابت است که فرمود: «هر کس کاری انجام دهد که ما بر آن کار دستور نداده‌ایم؛ پس آن کار مردود است.»[۲]

۱– همان، ج ۳، ص ۴۶۶.

۲– *مسلم*، کتاب الاقضیه، باب نقض الاحکام الباطله، ج ۳، ص ۱۳۴۴، شمارهٔ ۱۷۱۸.

۹- پیشی گرفتن و سبقت در ایمان و عمل

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾ (توبه، ۱۰۰)

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنها خشنود است و ایشان هم از خدا خشنود و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر درختان و کاخهای آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آن می‌مانند، این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.»

رازی گفته است سبقت در ایمان، باعث فضیلت است؛ زیرا اقدام آنها به انجام این کارها باعث می‌شود تا دیگران به آنها اقتدا نمایند. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «هر کس سنت نیکی را پایه‌گذاری کند، پاداش آن و پاداش هر کس به آن عمل کند تا روز قیامت به او می‌رسد[1].» زیرا انگیزه‌های مردم در احوال دینی و دنیوی از آنچه از افراد مانند خود می‌بینند، تقویت می‌شود بنابراین، مهاجران سران و سردارن مسلمانان هستند.[2]

این گونه خداوند متعال آن دسته از مهاجران اولیه که قبل از همه هجرت کرده‌اند، را از میان عنصرهای یکتا و کمیابی که فشارها و شکنجه و گرسنگی و غربت و عذاب و مرگ در بدترین صورتها را تحمل کردند، انتخاب کرد تا آنها پایهٔ محکم این دین در مکه و بعد از آن پایهٔ محکم این دین در مدینه همراه آن دسته از انصار که در یاری کردن و ایمان پیشی گرفته بودند، قرار گیرند. انصار گرچه در آغاز امر با مشکلات آن گونه که مهاجران گرفتار شدند، برخورد نکردند، اما بیعت آنان با پیامبر اکرم ﷺ (بیعت عقبه) بر این دلالت کرد که آنها دارای سرشتی پاک هستند که با طبیعت این دین سازگار است.

مهاجران و انصار پایه بسیار محکمی در جامعه عربی برای اسلام تشکیل دادند، اما افرادی که این فشارها را تحمل نکردند، در مورد دین خود دچار فتنه شدند و بار دیگر

۱- *مسلم*، کتاب العلم، باب من سنه سنه حسنه اوسیئه، شمارهٔ ۱۵.

۲- *تفسیر رازی*، ج ۱۵، ص ۲۰۸.

به جاهلیت برگشتند و این افراد که از دین برگشتند، بسیار اندک بودند؛ زیرا این امر از قبل کاملاً شناخته شده و مشخص بود بنابراین، هیچ کس از جاهلیت به اسلام روی نمی‌آورد و در راه خاردار و خطرناک قدم نمی‌گذاشت به جز عنصرهای منتخب که در ساختن وجود ایمانی خود نظیر نداشتند[1] و براساس تحمل این مشکلات و گرفتاریها، مقام مهاجران و جایگاه والای آنها برای ما مشخص می‌شود که در راه خدا انفاق کردند و کارزا نمودند، در حالی که عقیدهٔ اسلامی را کسی نمی‌پذیرفت و یاران اندکی داشت و در افق سایه‌ای به چشم نمی‌خورد که امید فایده‌ای از آن برود و قدرتی وجود نداشت و راحتی و آسایشی نبود و اینها همه بیانگر این است که آنها با کسانی که بعد از این شرایط سخت، انفاق کردند و به مبارزه برخاستند، برابر نیستند.[2]

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَا لَكُمۡ أَلَّا تُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ﴾ (حدید، ۱۰)

«چرا در راه خدا نباید ببخشید و خرج کنید و حال اینکه بر جای مانده آسمانها و زمین به خدا می‌رسد؟ کسانی از شما که پیش از فتح مکه (مکه) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند، اما به هر حال خداوند به همه وعدهٔ پاداش نیکو می‌دهد و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.»

ابن کثیر در مورد آیهٔ سوره توبه که فضیلت سابقین مهاجران و انصار را بیان کرده است، می‌گوید: خداوند بزرگ خبر داده است که از پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کرده‌اند، راضی و خشنود است؛ پس وای به حال کسی که با مهاجران و انصار کینه و دشمنی داشته باشد یا آنها را و یا برخی از آنها را ناسزا بگوید یا نسبت به آنها کینه و نفرت داشته باشد؛ به خصوص سرور اصحاب پیامبر

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۳، ص ۱۷۰۳.

۲- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۱۲۴.

اکرم ﷺ و بهترین آنها و خلیفۀ بزرگ، ابوبکر بن ابی قحافه. اینها چگونه می‌توانند به قرآن ایمان داشته باشند، وقتی کسانی را ناسزا می‌گویند که خداوند از آنها راضی شده است؟ و اما اهل سنت کسانی را که خداوند از آنها راضی است، دوست دارند و می‌ستایند و هر کس را خدا و پیامبرش ناسزا گفته‌اند، ناسزا می‌گویند و هر کس را که خدا را دوست می‌دارد، دوست می‌دارند و با هر کس که با خدا دشمنی می‌کند، دشمنی می‌ورزند و اهل سنت از پیامبر اکرم ﷺ پیروی می‌کنند و بدعت‌گذار نیستند و از طرف خود چیزی در دین ایجاد نمی‌کنند بنابراین، اهل سنت گروه رستگار خدا و بندگان مؤمن او هستند.[1]

۱۰- رستگاری

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ﴾ (توبه، ۲۰)

«کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگ‌تری در پیشگاه خدایند و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان می‌باشند.»

ابومسعود در تفسیر آیه ﴿ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ﴾ گفته است: آنها به رستگاری بزرگ یا رستگاری مطلق اختصاص دارند و گویا رستگاری دیگران در برابر رستگاری آنها رستگاری شمرده نمی‌شود.[2]

خداوند بزرگ، مهاجران را بر این اساس که آنها سزاوار رستگاری بزرگ می‌باشند، ستوده است؛ چون این رستگاری از منبع عظمت سرچشمه می‌گیرد و رستگاری و سعادتی بزرگ‌تر از این وجود ندارد که خداوند به آنها خبر می‌دهد که آنها در آخرت از رستگاران هستند و وارد بهشت خواهند شد و از دوزخ دور خواهند بود. خداوند متعال می‌فرماید:

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲- *تفسیر ابی مسعود*، ج ۴، ص ۵۳.

﴿ كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوۡنَ أُجُورَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ﴾ (ال عمران، ۱۸۵)

«هر کسی مزهٔ مرگ را می‌چشد و بی‌گمان به شما پاداش خودتان به تمام و کمال در روز رستاخیز داده می‌شود و هر که از آتش دوزخ به دور گردد و به بهشت برده شود، واقعاً سعادت را فرا چنگ آورده و نجات پیدا کرده است و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.»

۱۱- ایمان حقیقی و راستین

یکی دیگر از این صفتهای پسندیده‌ای که خداوند مهاجران را بر آن در کتاب بزرگش ستوده است، صفت ایمان حقیقی و راستین است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ﴾

(انفال، ٧٤)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، حقیقتاً مؤمن و با ایمانند و برای آنان آمرزش و روزی شایسته است.»

در اینجا خداوند دانا و آگاه از مهاجران به عنوان مؤمنان حقیقی و واقعی یاد می‌نماید؛ پس مهاجران ﷺ نمونهٔ حقیقی ایمان هستند که ایمان بعد از پیامبر اکرم ﷺ در وجود و زندگی آنها نماد پیدا می‌کند؛ همان طور که آنها الگوی نیکو برای کسانی هستند که بعد از آنها می‌آیند و صورت حقیقی در ترجمان صفتهای پسندیده در واقعیت زندگی می‌باشند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ۝٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ۝٣ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَمَغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ﴾

(انفال، ۲ – ٤)

«مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. آنان کسانیند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آنچه به ایشان عطاء کرده‌ایم می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی و روزی پاک و فراوان در پیشگاه خدای خود می‌باشند.»

صفتهای ذکر شدهٔ پسندیده در زندگی مهاجران نماد پیدا می‌کند و هر کس به این صفتها متصف باشد، مؤمن راستین به شمار می‌رود.[1]

دوم: نوید به مهاجران

سپس خداوند برخی از نعمتهایی را که به مهاجران وعده و نوید داده است که در دنیا و آخرت به آنها عطا می‌کند، ذکر کرده است. برخی از این نعمتها عبارتند از:

۱- روزی فراوان در دنیا

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدْ فِي ٱلْأَرْضِ مُرَٰغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ۚ وَمَن يَخْرُجْ مِنۢ بَيْتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدْرِكْهُ ٱلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴾ (نساء، ١٠٠)

«کسی که در راه خدا هجرت کند، سرزمینهای فراخ و آزادی فراوان می‌بیند که بینی دشمنان را به خاک مذلت می‌مالد و گشایش و آسایش خواهد یافت و هر که از خانهٔ خود بیرون آید و به سوی خدا و رسول هجرت کند و سپس مرگ او را دریابد، اجرش بر عهدهٔ خداست و خداوند بسی آمرزنده و مهربان است.»

و از جمله گشایش و فراخی روزی برای آنها در دنیا این است که خداوند غنایم زیادی را عاید آنان گردانید؛ چنانکه می‌فرماید:

١- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ١٢٩.

﴿ لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴾ (حشر، ۸)

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند، اینان راستگویانند.»

پس غنایم از آن ایشان است؛ چراکه آنها از خانه و کاشانهٔ خود بیرون رانده شده‌اند، بنابراین، آنها از همهٔ مردم به آن سزاوارترند.[۱]

و از جمله فراخی و فراوانی روزی برای آنها در دنیا این است که خداوند نفسهای انصار را از بخل ورزی پاک گرداند و دلهای آنان را برای مهاجران باز و گشاده نمود؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾ (حشر، ۹)

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران، خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است وایشان را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود نگاهداری و مصون گردند، ایشان قطعاً رستگارند.»

خداوند به مهاجران وعده داده است که در دنیا روزی آنها را فراوان خواهد کرد و این وعده تحقق یافت؛ چون خداوند عزوجل در برنامه الهی قرآنی خود به روشنی و شیوایی به امور انسان می‌پردازد و هیچ چیزی از خطرها را از او پنهان نمی‌دارد که از آن

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۴، ص ۲۹۵ – *تفسیر ابی‌سعود*، ج ۸، ص ۲۸۸ – *تفسیر فتح القدیر*، ج ۵، ص ۲۰۰ – *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۱۳۲.

جمله خبر مرگ است، اما با بیان حقیقتهایی دیگر و با تضمین خداوند سبحان به او آرامش می‌بخشد؛ پس خداوند مقرر و معین می‌دارد که هجرت در راه خداست ... و تنها هجرت معتبر در اسلام همین است؛ پس هجرت برای ثروت و یا هجرت به خاطر نجات یافتن از رنجها و یا هجرت به خاطر لذتها و شهوتها و یا هجرت برای کالایی از کالاهای دنیوی، هجرت محسوب نمی‌گردد، اما هر کس در راه خدا هجرت کند، در زمین گشادگی و فراخی می‌یابد و زمین برای او تنگ نمی‌شود و به مصیبتی دچار نمی‌گردد و وسیلهٔ نجات و روزی و زندگی را از دست نمی‌دهد[1]؛ چون خداوند او را یاری می‌نماید و اشتباه او را اصلاح می‌کند.

۲- زدودن بدیهای آنان و آمرزش گناهانشان

یکی دیگر از نعمتهایی که خداوند متعال به مهاجران وعده داده این است که بدیهایشان را دور می‌نماید وگناهانشان را می‌آمرزد:

﴿فَٱسۡتَجَابَ لَهُمۡ رَبُّهُمۡ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰۖ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۖ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ ثَوَابٗا مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلثَّوَابِ﴾ (آل عمران، ۱۹۵)

«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان را داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار برخاسته باشد، خواه زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پارهٔ دیگر هستید، آنانکه هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند و در راه من اذیت و آزارشان رساندند و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهاشان را می‌بخشم و به بهشتشان در می‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی خدا است و پاداش نیکو تنها نزد خدا است.»

از پیامبر اکرم ﷺ نیز احادیث زیادی در بیان اینکه هجرت از بزرگ‌ترین وسیله‌هایی است که گناهان را دور می‌نماید و سبب بخشیده شدن گناهان می‌شود، روایت شده

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۲، ص ۷۴۵.

است. از جمله حدیثی است که از ابی شماسه مهری روایت شده است که گفت: به بالین عمرو بن عاص آمدیم و او در بستر مرگ بود. زیاد گریه کرد و چهره‌اش را به دیوار برگرداند. فرزندش گفت: پدرجان! مگر پیامبر اکرم ﷺ به تو مژده نداده است؟ راوی می‌گوید: عمرو چهره‌اش را برگرداند و گفت: بهترین چیز گواهی دادن به این است که معبودی جز خدا نیست و محمد پیامبر اوست. من در سه حالت قرار داشتم تو مرا دیدی که هیچ کس بیشتر از من با پیامبر اکرم ﷺ دشمنی نمی‌ورزید و بسیار دوست داشتم که او را به قتل برسانم. اگر من در آن حالت می‌مردم، قطعاً جایگاه من دوزخ بود، اما وقتی خداوند اسلام را در قلب من قرار داد، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدم و گفتم: دست خود را بده تا با تو بیعت کنم، او دستش را گشود، اما من دست خود را بسته نگاه داشتم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: عمرو! تو را چه شده است؟ گفتم: می‌خواهم شرط بگذارم. فرمود: چه شرطی؟ گفتم اینکه گناهانم بخشیده شوند. فرمود: مگر نمی‌دانی که اسلام همهٔ آنچه را که پیش از آن بوده است، نابود می‌کند؟ و هجرت گناهان پیش از آن را محو می‌نماید و حج گناهان گذشته را محو می‌کند؟ و افزود که بعد از مسلمان شدن هیچ کس برای من محبوب‌تر و گرامی‌تر از پیامبر نبود بنابراین، هیچ گاه از دیدن او خسته نمی‌شدم؛ چون او را خیلی بزرگ می‌داشتم و اگر پرسیده می‌شدم که اورا توصیف کنم، نمی‌توانستم او را توصیف کنم؛ چون وقتی به او نگاه می‌کردم، ایشان را بالاتر از آنچه بود می‌دیدم و اگر در آن حالت می‌مردم، امیدوار بودم که جایگاه من بهشت باشد؛ سپس چیزهایی در اختیار گرفتیم که نمی‌دانم حالت من در آن چگونه خواهد بود؛ پس هر گاه من مردم، زن نوحه‌گری همراه من نباشد و آتش روشن نکنید و هرگاه مرا دفن کردید بر من خاک بریزید؛ سپس اطراف قبر من به اندازه‌ای که شتری را ذبح کنند و گوشتهایش تقسیم می‌شود، بایستید تا با شما انس بگیرم و ببینم که چه پاسخی به قاصدان پروردگارم می‌دهم.[1]

نووی در شرح این حدیث گفته است: جایگاه اسلام و هجرت و حج، بسیار بزرگ است و هر یک از این کارها گناهانی را که پیش از آن انجام شده است، محو می‌کند و نیز مستحب است که فردی که در حالت مرگ قرار دارد، گوشزد شود که گمان نیک به پروردگارش داشته باشد و آیات امیدبخش و احادیثی که از بخشوده شدن گناهان سخن گفته‌اند، نزد او تلاوت شوند و به نعمتهایی که خداوند برای مسلمانان آماده کرده است،

۱- *مسلم*، کتاب الایمان، باب کون الاسلام یهدم ما قبله، شمارة ۱۹۲.

مژده داده شود تا به خداوند حسن ظن داشته باشد و بر همان حسن ظن بمیرد و رعایت این ادب به اتفاق مستحب است.[1]

۳- ارزش و مقام معنوی آنان نزد پروردگار

خداوند متعال به کسانی که ایمان آوردند و در راه خدا با مالها و جانهایشان به هجرت و جهاد پرداخته‌اند، وعده داده است که مقام بزرگی نزد خداوند دارند؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ﴾ (توبه، ۲۰)

«کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگ‌تری در پیشگاه خدایند و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان می‌باشند.»

فخر رازی می‌گوید: کسانی که دارای این چهار صفت باشند، در نهایت بزرگی و بلندی قرار دارند؛ چون انسان متشکل از سه چیز است: روح، بدن و مال. وقتی کفر از روح دور شود و ایمان در آن جای گیرد، به مقام شایستهٔ خود دست یافته است، اما جسم و مال بر اثر هجرت دچار نقصان می‌گردند و به علت پرداختن به جهاد درمعرض نابودی قرار می‌گیرند و شکی نیست که انسان، مال و جان را دوست دارد و از آنها در صورتی رویگردانی می‌نماید که به محبوبی بالاتر دست یابد؛ پس برای آنان طلب خشنودی خداوند از جان و مال مهم‌تر بود؛ چراکه آنان آخرت را بر جان و مال خویش ترجیح دادند؛ پس ثابت شد که پس از حصول صفتهای چهارگانهٔ فوق، انسان به آخرین مقامهای انسانیت می‌رسد.[2]

پس کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، نزد خداوند دارای بالاترین و بزرگ‌ترین مقام هستند و به آنها پاداش بزرگ‌تری از کسانی که به حجاج آب می‌دهند و مسجدالحرام را آباد می‌کنند، اختصاص می‌یابد.

۱- *شرح نووی بر صحیح مسلم*، ج ۲، ص ۱۲۵ با اندکی تصرف - *الهجره فی القرآن الکریم*، ص ۱۳۸.
۲- *تفسیر رازی*، ج ۱۶، ص ۱۳ و بعد از آن با اندکی تصرف.

پس کسانی که به فضیلت هجرت و جهاد با هر دو نوع، مالی و جانی، دست یافتند، مقام بالاتر و بزرگ‌تری از کسانی دارند که دارای چنین فضیلتی نیستند.[1]

٤- آنها سزاوار بهشت و همیشه ماندن در آن هستند

از جمله نعمتهایی که خداوند برای مهاجران آماده کرده است، بهشت و جاودانه ماندن در آن است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ٢٠ يُبَشِّرُهُمۡ رَبُّهُم بِرَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَرِضۡوَٰنٖ وَجَنَّٰتٖ لَّهُمۡ فِيهَا نَعِيمٞ مُّقِيمٌ ٢١ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ﴾ (توبه، ۲۰ – ۲۲)

«کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگ‌تری در پیشگاه خدایند و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان می‌باشند. پروردگارشان آنان را به رحمت خود و خوشنودی و بهشتی مژده می‌دهد که در آن نعمتهای جاودانه دارند. همواره در بهشت ماندگار می‌مانند، بی‌گمان در پیشگاه خدا پاداش بزرگی موجود است.»

شوکانی در تفسیر این آیات می‌گوید: ذکر کردن رحمت و رضوان و جنت به صیغهٔ نکره برای تعظیم و بیان بزرگی آن است و بالاتر از توصیف وصف‌کنندگان و تصویر تصور کنندگان است و نعیم مقیم یعنی نعمت پایداری که همواره هست و منقطع نمی‌شود و ذکر ابد بعد از خلود برای تأکید ابدیت و جاودانگی است.[2]

این مژده است که بالاتر از این مژده‌ای وجود ندارد، همان طور که خداوند به مردان و زنان مؤمن وعده و مژده داده است:

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴾ (توبه، ۷۲)

۱- *تفسیر مراغی*، ج ۱۰، ص ۷۸.

۲- *تفسیر فتح القدیر*، ج ۲، ص ۳۴۵ – *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۱۴۲.

«خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده است که در زیر (کاخها و درختهای) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند و مسکنهای پاکی را در بهشت جاویدان بدانان وعده داده است و خوشنودی خدا بالاتر از هر چیزی است، پیروزی بزرگ همین است.»

۵- رستگاری بزرگ و خشنودی خداوند از آنها

از جمله نعمتهایی که خداوند به مهاجران وعده داده است، رستگاری بزرگ است که نصیب آنها می‌گردد:

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ﴾ (توبه، ۲۰)

«کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگ‌تری در پیشگاه خدایند و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان می‌باشند.»

خشنودی خداوند از آنها از نعمتهایی که آنان از آن برخوردارند، بزرگ‌تر است و آن نهایت احسان می‌باشد و بالاترین نعمت و کامل‌ترین پاداش است[1] همان طور که گفتهٔ خداوند بر آن دلالت می‌نماید که می‌فرماید:

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴾ (توبه، ۷۲)

«خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده است که در زیر (کاخها و درختهای) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند و مسکنهای پاکی را در بهشت جاویدان بدانان وعده داده است و خوشنودی خدا بالاتر از هر چیزی است. پیروزی بزرگ همین است.»

رضایت و خشنودی خداوند هرچند در ذات خود بالاترین و بهترین پاداشها است، امّا علاوه بر این پاداش و نتایجی نیز در بردارد. منظور از راضی بودن آنها از خدا این است که به وقت برخورداری از نعمتها به خدا اعتماد و تکیه می‌کنند و به هنگام گرفتار شدن به مصیبتها بردباری می‌نمایند. اما تعبیر قرآنی همان معنای خشنودی فراگیر و

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۲، ص ۳۲۰ –*تفسیر مراغی*، ج ۱۰، ص ۷۹ –*الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۱۴۴.

متبادل بین خدا و این بندگان برگزیده‌اش را بیان می‌دارد و جایگاه این انسانهای برگزیده را بالا می‌برد تا جایی که با پروردگارشان رضایت و خشنودی مبادله می‌کنند و حال آنکه او پروردگار آنان است و آنها بندگان اویند و در واقع آن حالت و جایگاه و فضا به گونه‌ای است که کلمات بشری نمی‌تواند از آن تعبیر نماید، اما از خلال نص قرآنی با روح بیدار و قلب باز و حس پویا آشکار و مشخص می‌شود و نشان و افتخار آن مشاهده می‌گردد.[1]

موارد ذکر شده، نمونه‌ای از اموری است که خداوند به عنوان پاداش به مهاجران به خاطر جهاد طاقت‌فرسای آنها وعده داده است. مهاجران، با ایمان راسخ و یقین خالص خود به جاهلیت اجازه ندادند که دعوت را در مکه زنده به گور کند و حال آنکه دعوت در آغاز مراحل خویش نوپا بود. آنها به آنچه به پیامبرشان وحی شده بود، تمسک جستند و حماقت قریش در برخورد با آنها نه تنها موجب سستی ایمان آنان نگردید؛ بلکه ایمان و اعتقاد آنان به آنچه به آن هدایت شده بودند و ایمان آورده بودند محکم‌تر و استوارتر گردیدند. قریشیان وقتی در ستم و بدرفتاری خود از حد گذشتند، خداوند به این مؤمنان بردبار اجازه هجرت از مکه را داد و آنها داراییها و خانه‌هایشان را ترک کردند و قصد هجرت به سرزمین مدینه را کردند. انگیزهٔ هجرت آنها ترس از کفر و یا امید به جمع‌آوری ثروت و دنیا نبود؛ بلکه آنها با این عمل خود به رحمت خداوند امیدوار بودند و فضل او را می‌جستند وبه دنبال خشنودی و رضای او بودند بنابراین، آنها نه تنها شایستهٔ نعمتهایی هستند که خدا در دنیا به آنها داده است؛ بلکه شایستهٔ پاداش بزرگی هستند که برای آنها در قیامت آماده کرده است.[2]

سوم: وعید و هشدار به متخلفان هجرت

شیوهٔ قرآنی در وعده و وعید و هشدار دادن، به هدف ایجاد امید و هراس در وجود انسانها است. امیدی که انسان را به سوی اطاعت و استقامت پیش ببرد و هراسی که او را از معصیت و نافرمانی باز دارد و شتابان او را به معذرت‌خواهی و توبه کردن سوق دهد و مؤمن در تناسب و تعادلی جدی و دقیق در میان این دو قرار دارد تا قربانی ناامیدی و یأس نگردد و نیز به ارتکاب آنچه خداوند حرام کرده است، جرأت نکند و یا

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۳، ص ۱۷۰۵.

۲- *هجرة الرسول ﷺ و صحابه فی القرآن والسنه*، جمل، ص ۳۳۲ - ۳۳۳.

در انجام آنچه خداوند دستور داده است، سستی نورزد و قرآن کریم با این دو سلاح توانسته است شخصیت فرد را حفظ نماید و مبادی و ارزشهای جامعه را در زمینه زندگی و مال و خرد و آبرو و دین حفظ کند[١]. و اینها کلیاتی هستند که زندگی درست وخوب بر پایه آن استوار می‌گردد و وقتی این نور با دور شدن مردم از قرآن پنهان شد و از بین رفت، فرد با فطرت خود ناسازگار گردید و جامعه با واقعیت خود درگیر شد و در نتیجه ارزشها مضطرب و آشفته گشت و اخلاق از بین رفت و معاملات و برنامه‌ها و ایدئولوژیها فاسد گردید و هرگز آخر این امت اصلاح نخواهد شد مگر با چیزی که اول این امت با آن اصلاح شده است و اینکه فقط از خدا بترسی و از دیگران هراس نداشته باشی و به او امیدوار باشی و به کسی جز او امیدوار نباشی.[٢]

از جمله کیفرهایی که خداوند به متخلفان هجرت وعده داده است، سرانجام بد آنها است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ﴾ (نساء، ٩٧)

«بی‌گمان کسانی که فرشتگان به سراغشان می‌روند و بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان می‌گویند کجا بوده‌اید؟ گویند : ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم. گویند : مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن کوچ کنید؟ جایگاه اینها دوزخ است و چه بد جایگاهی و چه بدسرانجامی.»

بخاری از ابن عباس روایت کرده است که مردمانی از مسلمانان که جرأت نداشتند اسلام خود را در جنگ آشکار بکنند، همراه مشرکان بودند و بر سیاهی لشکر آنها می‌افزودند. وقتی تیری پرتاب می‌شد و به آنها اصابت می‌کرد وکشته می‌شدند، آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد :

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ ﴾[١]

١- تردیدی نیست که قدرت حکومت اسلامی از مقاصد شریعت حفاظت می‌نماید.

٢- *تفسیر سوره فصلت*، دکتر محمد صالح علی، دارالنفائس، ص ٩٨ به نقل از *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ١٥١.

١- *البخاری*، کتاب التفسیر، باب (**ان الذین توفاهم الملائکه**).

«بی‌گمان کسانی که فرشتگان برای قبض روح به سراغشان می‌روند و بر خود ستم کرده‌اند.»

از ابن عباس ﷺ روایت است که گفت: «گروهی از مردم مکه مسلمان شدند و آنها اسلام را بی‌ارزش می‌دانستند. مشرکان در جنگ بدر آنها را با خود آورده بودند و برخی از آنها کشته شدند و این آیه نازل گردید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ أَنفُسِهِمْ قَالُوا۟ فِيمَ كُنتُمْ ﴾

سپس این آیه را برای مسلمانانی که در مکه مانده بودند، نوشتند که دیگر از آنها عذری پذیرفته نیست. می‌گوید: پس آنان خواستند از مکه بیرون بیایند ولی مشرکان آنها را دستگیر کردند و به فتنه و شکنجه مبتلا شدند، آن گاه این آیه در حق آنها نازل شد:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِىَ فِى ٱللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ وَلَئِن جَآءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ ۚ أَوَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِى صُدُورِ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴾ (عنکبوت، ۱۰)

«در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند ایمان آورده‌ایم، اما هنگامی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، شکنجهٔ مردمان را همسان عذاب خدا می‌شمارند و هنگامی که پیروزیی از سوی پروردگارت نصیب گردد، خواهدگفت: ما که با شما بوده‌ایم. آیا خداوند آگاه‌تر به آنچه در سینه‌های جهانیان است نمی‌باشد؟.»

مسلمانها این آیه را نیز برای آنها نوشتند و فرستادند، آن گاه آنان بیرون آمدند و از هر چیزی ناامید شدند؛ سپس این آیه در مورد آنها نازل شد:

﴿ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا۟ مِنۢ بَعْدِ مَا فُتِنُوا۟ ثُمَّ جَـٰهَدُوا۟ وَصَبَرُوٓا۟ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ (نحل، ۱۱۰)[1]

«سپس بدان ای محمد که پروردگار تو نسبت به کسانی که مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند و بعد از آن جهاد نمودند، شکیبایی ورزیدند دارای مغفرت و مرحمت بسیاری است.»

۱- *زادالمسیر*، ابن حوزی، ج ۲، ص ۹۷ – *تفسیر قاسمی*، ج ۳، ص ۳۹۹.

خداوند کسانی را که هجرت نکرده‌اند چنین توصیف نمود که آنها بر خود ستم کرده‌اند و منظور از ستم در این آیه، این است که کسانی که در دارالکفر اسلام آورده و آن جا باقی مانده‌اند و به مدینه هجرت نکرده‌اند؛ با هجرت نکردن بر خود ستم نموده‌اند[1] و چون خود را از زندگی والا و تمیز و آزاد در دارالاسلام محروم کرده‌اند و خود را پایبند به زندگی خوار و زبون همراه ناتوانی و ستمدیدگی در دارالکفر کرده‌اند، بر خود ستم کرده‌اند وخداوند آنها را به دوزخ وعده داده است و منظور کسانی هستند که در دین خود دچار فتنه شده‌اند[2]. و در این آیه کریمه کسانی که هجرت نکرده‌اند به این سرانجام تهدید شده‌اند. بنابراین، اصحاب به دستور خداوند موظف گردیدند و برای اجرای فرمان خدا و به خاطر ترس از کیفر او به جامعهٔ اسلامی در مدینه پیوستند و این وعید و هشدار در وجود اصحاب ﷺ اثر گذاشت؛ چنانکه وقتی این آیه به ضمره بن جندب رسید ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمْ ﴾ او در مکه بود و به فرزندش گفت: مرا سوار کنید. من از مستضعفان نیستم و من راه را بلد هستم و من امشب در مکه نمی‌مانم؛ پس او را بر تختی گذاشتند و به سوی مدینه رهسپار شد. او پیرمرد کهنسالی بود؛ پس در تنعیم جان سپرد و وقتی مرگ به سراغش آمد با اندوه و تأثر می‌گفت: بار خدایا این از طرف تو و این از طرف پیامبرت می‌باشد، من بر آنچه پیامبرت با تو بیعت کرده است، بیعت می‌کنم و وقتی خبر وفاتش به صحابه رسید گفتند: کاش او به مدینه می‌رسید و آنجا می‌مرد[3]. آن گاه این آیه نازل شد:

﴿ إِلَّا ٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلْوِلْدَٰنِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُوْلَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴾ (نساء، ٩٨ — ٩٩)

«مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند؛ پس امید است که خداوند از آنان درگذرد و خداوند بس عفوکننده و آمرزنده است.»

١- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ١٦١.
٢- *فی ظلال القرآن*، ج ٢، ص ٤٧٣.
٣- *روح المعانی*، آلوسی، ج ۵، ص ١٢٨ – ١٢٩ –*اسباب النزول*، واحدی، ص ١٨١.

براساس آیه‌ها و روایتهای ذکر شده به این نتیجه می‌رسیم که اصحاب در راستای اجرای فرامین الهی سر از پا نشناختند و فرامین الهی را در هر شرایطی اعم از سختی و آسانی و در هر شرایطی اجرا می‌کردند و این بیانگر آن است که آنها برای خود عذر نمی‌تراشیدند و به دنبال رخصتها نبودند.[1]

براساس بعضی روایات، ضمره بن جندب مریض و ناتوان بود[2] بنابراین، با خود می‌گوید : می‌تواند به کمک دارایی خود به مدینه برود؛ پس عذری ندارد. این فقه و بینش نشأت گرفته از ایمان و یقین و اخلاص والا بود.[3]

بعد از آنکه خداوند وعید و هشدار خود را برای متخلفان هجرت بیان داشت که آنها سرانجام بدی خواهند داشت، در این مورد کسانی را استثناء کرد که چاره‌ای جز ماندن در دارالکفر و در معرض فتنه قرار گرفتن و محرومیت از دارالاسلام را نداشتند مانند پیرمردان و ناتوانان و زنان و کودکان.

و سرنوشت آنها را وابسته به امیدوار بودن آنها به بخشش و آمرزش و رحمت خدا به خاطر عذر آشکار آنها و توانایی نداشتن آنها به هجرت قرار می‌دهد.[4]

۱- *الهجرة النبویه المبارکه*، ص ۱۲۴.

۲- همان، ص ۱۲۵.

۳- همان، ص ۱۲۶.

۴- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۱۶۷.

بخش هفتم:

پایه‌های دولت اسلام در مدینه

پیامبر اکرم ﷺ از بدو ورودش به مدینه برای تثبیت پایه‌های دولت جدید به صورت محکم و راسخ تلاش می‌نمود؛ پس اولین گام مبارک، اهتمام ورزیدن به ساختن پایه‌های امت بود. تأسیس مسجد بزرگ مدینه؛ برقراری پیمان برادری و مواخات بین مهاجران و انصار؛ صدور قانون اسلامی در مدینه برای منظم کردن روابط بین مسلمانان و یهودیان و مشرکان؛ آماده کردن لشکری برای حمایت از دولت و تلاش برای محقق کردن اهداف آن و فعالیت برای حل مشکلات جامعه جدید و تربیت آن طبق برنامه الهی بخشی از همین تلاش مبارک بود و قرآن همواره در مدینه از عظمت خدا و حقیقت هستی و تشویق به بهشت و ترساندن از جهنم سخن می‌گفت و احکام را برای تربیت امت وتحکیم مبادی دولتی که به زودی نشر و پخش دعوت خدا را بین همه مردم حمل خواهد کرد و در راه خدا جهاد خواهد نمود، تشریع می‌کرد و مسیر علمی و تربیتی امت ضمن تحول و دگرگونی مراحل دعوت و ساختن جامعه و تأسیس دولت متحول می‌شد و پیامبر اکرم ﷺ بحران اقتصادی مدینه را از رهگذر برنامه الهی معالجه کرد و روزه و زکات فرض شد و جامعه روز به روز شکوفاتر می‌شد و دولت بر پایه‌های ثابت و قوی، نیرومندتر می‌گردید.

فصل اول
ساختن مسجد بزرگ مدینه، اولین ستون حمایت از دولت اسلامی

اولین اقدام پیامبر اکرم ﷺ در مدینه، ساختن مسجد بود تا شعائر اسلام که تاکنون با آن مبارزه می‌شد، آشکار گردد و تا اینکه در آن نماز بر پا شود، نمازی که انسان را با پروردگار جهانیان پیوند می‌دهد و دل را از آلودگیهای زمین و چرکهای زندگی دنیا پاک می‌گرداند.[1]

بخاری با سند خود روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ سوار بر شترش وارد مدینه شد. مردم همچنان با او می‌رفتند تا اینکه شتر نزد مسجد پیامبر اکرم ﷺ در مدینه به زمین خوابید و در آن روز مردانی از مسلمانها در آن جا نماز می‌خواندند و آن محل خرمنگاهی برای خشک کردن خرما بود که متعلق به سهل و سهیل دو کودک یتیم که تحت سرپرستی اسعد بن زراره به سر می‌بردند، بود. وقتی شتر خوابید فرمود: اگر خدا بخواهد اینجا فرود خواهیم آمد. سپس پیامبر اکرم ﷺ آن دو پسر بچه را فراخواند و در مورد قیمت خرمنگاه با آنها سخن گفت تا در آن مسجدی بسازد. آنها گفتند : ما در قبال این زمین از تو چیزی نمی‌خواهیم؛ بلکه آن را به تو می‌بخشیم، اما پیامبر اکرم ﷺ نپذیرفت که زمین را از آنها به صورت هبه بگیرد تا اینکه زمین را از آنها خرید[2] و در روایت انس بن مالک آمده است که آن جا قبرهای مشرکان و ویرانه‌هایی و شماری درخت خرما بود، پیامبر اکرم ﷺ دستور داد گورهای مشرکان شکافته شوند و ویرانه‌ها را تخریب کنند و درختان خرما را قطع نمایند و چوبهای آنها را در سمت قبله مسجد روی هم چیدند و پایه‌های آن را با سنگ بالا بردند. آنها در حالی که سنگ می‌آوردند،

۱- *فقه السیره*، غزالی، ص ۱۹۱ –*فقه السیره*، بوطی، ص ۱۵۱.

۲- *البخاری*، کتاب بدء الخلق، باب هجره النبی و اصحابه، ج ۵، ص ۷۸.

شعر می‌سرودند و پیامبر اکرم ﷺ نیز به همراه آنها چنین می‌گفت: «**اللهم لاخیر الا خیر الاخره فاغفر الانصار و المهاجره.**»[1]

«خداوندا، خوبی‌ای جز خوبی آخرت نیست؛ پس انصار و مهاجران را بیامرز.»

پیامبر اکرم ﷺ به همراه یارانش کار را شروع کرد و اولین کلنگ را در کندن پی آن که سه ذراع عمق داشت به زمین زد؛ سپس مسلمانها این پی را با سنگ ساختند و دیوارها را که از قامت یک مرد بالاتر نبود، با گل و خشت بالا بردند.[2]

در قسمت شمالی آن نیز سایبانی ساختند که ستونهای آن از تنه‌های درخت خرما بود و سقف آن با شاخه‌های درخت خرما پوشانده شده بود و آن قطعه را صفه نامیدند، اما بخشهای دیگر مسجد بدون پوشش باقی ماند.[3]

این مسجد دارای سه در ورودی و خروجی بود: دری در آخر از سمت جنوب و دری در سمت شرق که پیامبر اکرم ﷺ از آن وارد می‌شد و برابر درخانه عایشه قرار داشت و یک در از جهت غرب داشت که به آن «باب الرحمه» یا «باب عاتکه» گفته می‌شد.[4]

نخست : خانه‌های پیامبر اکرم ﷺ جزئی از مسجد بودند

برای پیامبر اکرم ﷺ اتاقهایی اطراف مسجد ساخته شد تا او و خانواده‌اش در آن سکونت گزینند. خانه‌های او مانند خانه‌های پادشاهان و کسراها و قیصرها نبود؛ بلکه بسان خانه‌های کسانی بود که از دنیا و زیباییهای آن خود را دور کرده و به دنبال سرای آخرت بودند بنابراین، خانه‌های او مانند مسجدش با گل و خشت و مقداری سنگ ساخته شده بودند و سقف خانه‌ها با تنه و شاخه‌های درخت خرما پوشانده شده بود و خانه‌هایش به قدری کوچک بودند که دست پسر بچۀ بزرگی به بالای آن می‌رسید. حسن بصری می‌گوید: «پسربچه‌ای بودم که با مادر خیره، کنیز ام سلمه، همراه بودم و دستم به سقف خانه‌های پیامبر اکرم ﷺ می‌رسید.»[5]

۱- *مسلم*، کتاب المساجد و مواضع الصلاه، باب مسجد النبی، شماره ۱۵۲۴.

۲- *البدایه و النهایه*، ج ۳، ص ۳۳ – *التاریخ الاسلامی و العسکری*، علی معطی، ص ۱۵۶.

۳- *البدایه و النهایه*، ج ۳، ص ۳۰۳ – *محمد رسول الله*، محمدرضا، ص ۱۴۳.

۴- *التاریخ السیاسی و العسکری لدوله المدینه*، علی معفی، ص ۱۵۷.

۵- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۲، ص ۳۶.

و این گونه خانه‌های پیامبر اکرم ﷺ در نهایت سادگی بودند؛ در حالی که در مدینه، قلعه‌هایی وجود داشت که سران قوم آن را می‌ساختند که دوران صلح با زندگی نمودن در آن افتخار می‌ورزیدند و در دوران جنگ، خود را در آن مصون نگاه می‌داشتند و از آن جا که صاحبان آن به آن فخر می‌ورزیدند، برای آن قلعه‌ها نام‌گذاری می‌نمودند، همان گونه که قلعه عبدالله ابن سلول، «مزاحم» نام داشت و قلعه حسان بن ثابت رضی الله عنه «فارع» نام داشت، اما پیامبر اکرم ﷺ خانه‌اش را به صورت ساده و متواضعانه بنا نهاد. او می‌توانست برای خود قصری با شکوه و بلند بسازد و اگر کوچک‌ترین اظهار علاقه‌ای به چنین چیزی می‌کرد، بدون هیچ تردیدی انصار آن را می‌ساختند. علاوه بر این، او می‌توانست از اموال و داراییهای عمومی دولت مانند: غنیمت و غیره در ساخت چنین بنایی استفاده کند، ولی چنین نکرد تا برای امتش نمونه والگویی والا در تواضع و فروتنی و آمادگی برای زندگی پس از مرگ باشد.[1]

دوم: تشریع اذان در مدینه

پیامبر اکرم ﷺ با یارانش برای ایجاد عملی که فرد خوابیده را بیدار نماید و غافل را آگاه سازد و به مردم وقت نماز را اعلام کند، به مشورت پرداخت. برخی گفتند: وقت فرا رسیدن نماز پرچمی به اهتزاز درآورده شود تا مردم با مشاهدۀ آن به ادا نمودن نماز بپردازند. گروهی دیگر گفتند: بر تپه‌ای بلند آتشی بر افروخته شود، امّا این رای نیز پذیرفته نشد؛ عده‌ای دیگر بر این عقیده بودند که برای این منظور از شیپور استفاده شود و آن چیزی بود که یهودیان برای نمازهای خود از آن استفاده می‌نمودند، اما پیامبر اکرم ﷺ این کار را نپسندید؛ چون او دوست داشت که با رسوم اهل کتاب مخالفت نماید. گروهی نیز پیشنهاد دادند که از ناقوس استفاده شود و از این روش نصارا استفاده می‌کردند، اما پیامبراکرم ﷺ این را نیز نپسندید و برخی نیز پیشنهاد دادند که عده‌ای از افراد، دیگران را از زمان برگزاری نماز آگاه نمایند. تقریباً این رأی بیشتر مورد پسند واقع شد. یکی از افردی که دیگران را از زمان برگزاری نماز آگاه می‌نمود، عبدالله بن زید انصاری بود. او در حالی که نه غرق خواب بود و نه کاملاً بیدار در خواب دید که شخصی نزد او آمد و به او گفت: آیا به تو کلماتی یاد ندهم که به هنگام اذان آنها را بگویی؟ گفت: چرا. پس به او کلمات معروف اذان را آموزش داد. وقتی عبدالله بن زید

۱- *التاريخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۴، ص ۱۳.

بیدار شد نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و خوابش را برای ایشان تعریف کرد. پیـامبر اکـرم ﷺ فرمود: این خواب حقی است؛ سپس به او گفت این کلمات را بـه بـلال یـاد بـده؛ زیـرا صدای او از صدای تو بلندتر است. وقتی بـلال صـدای الله اکبـر را بلنـد کـرد، عمـربن خطاب، شتابان در حالی که دامن لباس خود را در پی می‌کشید آمد و گفت: سـوگند بـه خدا که من هم خوابی مانند خواب او دیده‌ام. بدین صورت بلال یکی از مؤذنـان پیـامبر اکرم ﷺ درمدینه انتخاب گردید و موذن دیگر عبـدالله بـن أم مکتـوم بـود. بـلال در اذان صبح بعد از «**حی علی الفلاح**» دوبار می‌گفت: «**الصلوه خیر من النوم**» پیـامبر اکـرمﷺ او را تأیید کرد و در ابتدا بلال بر جای بلندی قرار مـی‌گرفـت و اذان مـی‌گفـت سـپس مناره‌ای برای این کار ساخته شد.[1]

سوم: اولین خطبهٔ پیامبر اکرم ﷺ در مدینه

اولین خطبه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ در مدینه ایراد فرمود این گونه بود که او در میان آنها ایستاد و بعد از حمد و ستایش خداوند فرمود: «اما بعد، ای مردم! برای آینده خود چیزی پیش بفرستید... به خداوند سوگند هر یک از شما در حالی می‌میرد که گوسفندان خود را بدون چوپان رها می‌کند. سپس (در قیامت) خداوند در حالی که هیچ سخنگو و هیچ پرده‌ای میان او و بنده‌اش قرار ندارد، می‌گوید : مگر پیامبر من نزد تو نیامد تا پیام مرا به تو برساند؟ آیا به تو ثروت و دارایی ندادم و نعمت نبخشیدم؟ پس تو برای خودت چه چیزی پیش فرستاده‌ای؟ آن گاه بنده به چپ و راست نگاه می‌کند و هیچ چیزی نمی‌بیند؛ سپس پیش روی خود می‌نگرد و جز دوزخ چیزی نمی‌بیند. پس هر کس می‌تواند حتی با دادن یک نیمه خرما هم که شده است، چهره‌اش را از آتش، دور بدارد و اگر کسی همین مقدار را در اختیار ندارد، با سخن خوب خود را از آتش دور بدارد؛ زیرا شخص با انجام یک کار نیک از ده برابر تا هفتصد برابر پاداش می‌بیند. والسلام علیکم و علی رسول الله و رحمه الله و برکاته.»

سپس بار دیگر پیامبر اکرم ﷺ به ایراد خطبه پرداخت و فرمود: «ستایش از آن خداست. او را سپاس می‌گویم و از او در مقابل شر نفس خود و از بدیهای عمل خویش کمک می‌طلبم و به خداوند پناه می‌برم. هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای برای او نخواهد بود و هر کس را که خداوند گمراه کند، هیچ هدایت

۱- *نورالیقین*، خضری، ص ۸۷ – ۸۸ – *تاریخ خلیفه بن خیاط*، ص ۵۶.

کننده‌ای برای او نیست و گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا، نیست که شریکی ندارد و یگانه است. بهترین سخن، کتاب خداست و هر کس که خداوند این کلام را در دل او زیبا جلوه‌گر ساخته و او را از عالم کفر به آیین اسلام در آورده است و او نیز از آنجا که این کتاب را بر سخن مردم برگزیده، رستگار شده است و قرآن بهترین و رساترین سخن است.

دوست بدارید کسی را که خداوند او را دوست داشته است و خدا را نیز با تمام وجود دوست داشته باشید و هرگز از کلام خدا و ذکر او خسته و ملول نشوید و دلهایتان تیره واز آن رویگردان نشود؛ چراکه کلامی که خداوند آن را بر می‌گزیند و برتری می‌دهد، نیکوترین و درست‌ترین سخن است؛ پس خداوند را پرستش کنید و چیزی را شریک او قرار ندهید و آن گونه که شایسته است از او پروا کنید و در آن سخنان نیکویی که به زبان می‌آورید، با خداوند (در میدان عمل) راستگو باشید و به فیض رحمت خداوند در میان خود با همدیگر دوستی و محبت ورزید و (بدانید که) خداوند خشم می‌کند که پیمان او شکسته شود. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.»[۱]

چهارم: صفه جزئی از مسجد نبوی

وقتی قبله از بیت‌المقدس به فرمان الهی بعد از گذشت شانزده ماه از هجرت پیامبر اکرمﷺ، به سوی کعبه تغییر یافت[۲] دیوار قبله اول در آخر مسجد نبوی باقی ماند. پیامبراکرم ﷺ دستور داد که بر آن سقف زده شود یا بر آن سایه‌بان زدند و آن را صفه یا سایبان نام‌گذاری نمودند[۳] که فقط یک سایبان بود و اطراف آن باز بود.[۴]

قاضی عیاض می‌گوید: صفه سایبانی در آخر مسجد پیامبر اکرم ﷺ بود که فقرا در آن جای می‌گرفتند و اهل صفه به همین منسوب‌اند.[۵]

ابن تیمیه می‌گوید: صفه در قسمت آخر مسجدالنبی قرار داشت که به صورت سایبان برای اقامت بینوایان و افرادی که مکان و خانواده‌ای نداشتند، درست شده بود.[۱]

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۲، ص ۱۶۶ – ۱۶۷ – *سنن بیهقی*، ج ۲، ص ۵۲۴ – ۵۲۵.

۲- *السیرة النبویه الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴- *وفاءالوفاء*، سمهودی، ج ۱، ص ۳۲۱.

۵- *نظام الحکومة النبویه المسمی التراتیب الاداریه*، عبدالحی کتانی، ج ۱، ص ۴۷۴.

۱- اهل صفه

ابوهریره می‌گوید: «اهل صفه مهمانان اسلام بودند؛ آنها خانواده و ثروتی نداشتند و نزدکسی دیگر نیز اقامت نمی‌گزیدند.[۲]

انصار، مهاجران نخستینی را که قبل از پیامبر اکرم ﷺ یا بعد از ایشان تا پایان مرحله اول و قبل از جنگ بدر، به مدینه هجرت کردند، در خانه‌های خود جای دادند و توانستند مایحتاج آنان را بر آورده نمایند و در خرج و مخارج زندگی آنها را یاری دهند، اما با گذشت زمان بر تعداد مهاجران افزوده گردید، به گونه‌ای که انصار توانایی پذیرایی همهٔ آنان را نداشتند.[۳]

بر تعداد مهاجران روز به روز افزوده می‌گردید؛ زیرا اسلام مراحل نشر و گسترش خود را می‌پیمود و مردم به دین اسلام می‌گرویدند و مهاجران زیادی به مدینه هجرت می‌کردند که برخی فقیر و برخی ثروتمند و برخی مجرد و برخی متأهل بودند؛ پس هر کس که جایی نداشت به این سایبان مسجد می‌آمد و همان جا اقامت می‌گزید.[٤]

آنچه برای یک پژوهنده مشخص می‌شود اینکه هر مهاجری که به مدینه می‌آمد، نخست با پیامبر اکرم ﷺ دیدار می‌کرد؛ سپس ایشان او را نزد کسی می‌فرستاد که او را کفایت نماید، اگر کسی را نمی‌یافت، به صورت موقت در صفه مستقر می‌شد تا وقتی که شرایط برای او فراهم شود[٥]. در مسند به روایت از عباده بن صامت آمده است که گفت : «پیامبر اکرم ﷺ از صحابه کار می‌گرفت، هرگاه مهاجری نزد پیامبر ﷺ می‌آمد او را به یکی از ما تحویل می‌داد تا به او قرآن بیاموزیم؛ چنانکه مردی را به من سپرد؛ آن مرد با من در خانه‌ام بود و من شام خانواده‌ام را به او می‌دادم و به او قرآن نیز می‌آموختم[٦].» و او اولین کسی بود که در صفه مهاجران اقامت گزید[١]. بنابراین، صفه به

۱- *الفتاوی*، ج ۱۱، ص ۳۸.

۲- *بخاری*، شمارهٔ ۶۴۵۲.

۳- *السیرة النبویه تربیه امه و بناء دوله*، شامی، ص ۱۷۵.

۴- *الفتاوی*، ج ۱۱، ص ۴۰ – ۴۱.

۵- *السیرة النبویه تربیه امه و بناء دوله*، ص ۱۷۵.

۶- *المسند*، ج ۵، ۳۲۴.

۱- *وفاءالوفاء*، سمهودی، ج ۱، ص ۳۲۳.

آنها نسبت داده شد و می‌گفتند: صفه مهاجران[1] و همچنین هیئتهایی که نزد پیامبر اکرمﷺ می‌آمدند و اسلام و فرمانبرداری خویش را اعلام می‌کردند، در آن جا ساکن می‌شدند[2] و این گونه بود که مرد مهاجری که نزد پیامبر اکرم ﷺ می‌آمد اگر کسی را می‌شناخت نزد او می‌رفت و اگر در مدینه آشنایی نداشت، با اصحاب صفه اقامت می‌گزید.[3]

برجسته‌ترین و سرشناس‌ترین فرد اهل صفه، ابوهریره بود و پیامبر اکرم ﷺ هرگاه می‌خواست آنها را دعوت نماید و فرابخواند، سراغ ابوهریره را می‌گرفت؛ چون او آنهارا می‌شناخت و مقام هر یک از آنان را در عبات و مجاهدت می‌دانست[4]. برخی از انصار نیز از آنجا که زندگی توأم با زهد و مجاهدت و فقر را دوست داشتند و با وجود آنکه از سکونت در صفه بی‌نیاز بودند و در مدینه خانه داشتند اما در آن جا ساکن شدند، مانند: کعب بن مالک انصاری؛ حنظله بن ابی عامر انصاری (غسیل الملائکه)؛ حارثه بن نعمان انصاری و دیگران.[5]

۲- تأمین مخارج اهل صفه و توجه پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به آنها

پیامبر اکرم ﷺ خود مراقبت و محافظت اهل صفه را عهده‌دار بود. به دیدار آنها می‌رفت و احوال آنها را جستجو می‌کرد و هر کس از آنان که بیمار می‌شد، پیامبر اکرم ﷺ به عیادتش می‌رفت و انجام چنین اموری علاوه بر مواردی از قبیل اینکه با آنها زیاد همنشینی می‌کرد و آنان را راهنمایی می‌نمود و با آنها همدردی می‌کرد و آنها را پند می‌داد و به آنها علم می‌آموخت و راهنمایی می‌کرد که به تلاوت قرآن و ذکر خدا مشغول شوند و به آخرت چشم امید داشته باشند[6] و براساس موارد ذیل مخارج آنها را تأمین می‌کرد:

۱- *سنن ابی داود*، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳- همان، ص ۲۵۹.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان، ج ۱، ص ۲۶۶.

١- هرگاه زکاتی نزد ایشان می‌آوردند، آن را برای آنها می‌فرستاد و خود از آن استفاده نمی‌کرد و هرگاه هدیه‌ای برای او می‌فرستادند، به دنبال آنها می‌فرستاد و خودش از آن استفاده می‌کرد و آنها را نیز در آن شریک می‌گرداند.[١]

٢- اکثر اوقات آنان را برای صرف غذا به یکی از حجره‌های امهات المؤمنین فرا می‌خواند ونه تنها از آنها هرگز فراموش نمی‌کرد؛ بلکه همواره وضعیت آنان را مدنظر داشت. عبدالرحمان بن ابی‌بکر ﷺ روایت است که گفت: اصحاب صفه مردمانی فقیر بودند و باری رسول خدا ﷺ فرمود: «هرکس غذای دو نفر دارد، نفر سومی را با خود ببرد و هر کس غذای چهار نفر را دارد، نفر پنجم یا ششمی را با خود ببرد.

چنانکه ابوبکر سه نفر را با خود آورد و پیامبر اکرم ﷺ ده نفر را برد که غذا بدهد...[٢]» و از یعیش بن طخفه بن قیس غفاری روایت است که گفت: «پدرم از اصحاب صفه بود. پیامبر اکرم ﷺ دستور داد که آنها را برای برطرف کردن مایحتاج آنان به منازل خود ببرند. بنابراین، مردی یک نفر را و مردی دو نفر را با خود می‌برد تا اینکه پنج نفر باقی ماندند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: حرکت کنید و ما همراه پیامبر اکرم ﷺ به خانه عایشه رفتیم.»[٣]

٣- همچنین آن حضرت ﷺ از مردم می‌خواست که صدقات و زکاتهایشان را برای آنها بفرستند. در ***مسند*** آمده است که وقتی حسن ﷺ متولد گردید، پیامبر اکرم ﷺ از فاطمه خواست تا سر حسن را بتراشد و به اندازه وزن موهایش نقره صدقه کند و به اهل صفه بدهد.[٤]

٤- پیامبر اکرم ﷺ نیاز اصحاب صفه را بر دیگران که چیزی از ایشان می‌خواستند، مقدم می‌داشت. باری اسیرانی نزد او آورده شدند؛ فاطمه(رض) نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و از او خواست که به او خادمی بدهد. پیامبر در پاسخ وی، آن گونه که امام احمد در مسند روایت نموده است، گفت: «به خدا سوگند چیزی به شما نخواهد بخشید و اهل صفه را در حالی که شکمشان از گرسنگی می‌پیچید و من چیزی نمی‌یابم که به آنها

١- *بخاری*، شماره ٣٥٨١ – *مسلم* شمارهٔ ٢٠٥٧.

٢- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ١، ص ٢٦٧.

٣- *المسند*، ج ٣، ص ٤٢٩.

٤- همان، ج ۶، ص ٣٩٠ – ٣٩١.

بدهم، رها نمی‌کنم؛ بلکه من این بردگان را می‌فروشم و پولی که از فروش آنها به دست می‌آید، بین آنان تقسیم می‌نمایم.[۱]

۵- پیامبر اکرم ﷺ یارانش را وصیت می‌کرد که به اهل صفه صدقه بدهند[۲] بنابراین، اصحاب به اندازهٔ توانایی خود بر آنها انفاق می‌کردند[۳] و به آنها می‌بخشیدند و ثروتمندان اصحاب برای آنها غذا می‌فرستادند.[٤]

۳- اهل صفه و اشتغال به علم و عبادت و جهاد

اهل صفه در مسجد برای عبادت، معتکف و با فقر و زهد انس گرفته بودند. آنها در خلوت وتنهایی نماز می‌خواندند و قرآن را تلاوت می‌کردند و آیات آن را با یکدیگر بررسی می‌نمودند و به ذکر خدا می‌پرداختند و برخی نوشتن را فرا می‌گرفتند. حتی یکی از آنها تیرکمان خود را به عباده بن صامت ﷺ در قبال اینکه به او قرآن و نوشتن را یاد می‌داد، بخشید.[٥]

بعضی از آنان به علم و حفظ حدیث از پیامبر اکرم ﷺ مانند ابوهریره معروف گشتند که احادیث زیادی از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده است و حذیفه بن یمان که به حفظ احادیثی که در مورد فتنه‌ها گفته شده بود، اهتمام ورزید.

اهل صفه نه تنها در جهاد مشارکت می‌نمودند؛ بلکه افرادی از آنان مانند صفوان ابن بیضاء و خریم بن فاتک اسدی و خبیب بن یساف و سالم بن عمیر و حارثه بن نعمان انصاری در بدر به شهادت رسیدند[٦]. افرادی از آنان نیز در جنگ احد به شهادت رسیدند مانند: حنظله[۷] و برخی از آنها در حدیبیه حضور داشتند مانند جرهد بن خویلد و

۱- *بخاری*، شماره ۳۱۱۳.

۲- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۶۷.

۳- *الحلیه*، ج ۱، ص ۳۴۰.

۴- همان، ص ۳۷۸.

۵- *سنن ابی داود*، ج ۲، ص ۲۳۷ – *ابن ماجه*، ج ۲، ص ۷۳۰.

۶- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۶۴.

۷- *حلیة الاولیاء*، ج ۱، ص ۳۷۵.

ابوسریحه غفاری[1] و عده‌ای از آنها در خیبر به شهادت رسیدند مانند ثقف بن عمرو[2] و نیز کسانی چون عبدالله ذوالبجادین در جنگ تبوک به شهادت رسیدند.[3]

برخی مانند : سالم، مولای ابوحذیفه، و زید بن خطاب در جنگ یمامه شهید شدند؛ آنها شبها را به عبادت می‌گذراندند و روزها، شهسواران میدان جنگ بودند.[4]

برخی از اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ براساس میل و علاقه، همانند ابوهریره ماندن در صفه را بدون آنکه به ماندن در آن مجبور باشند، ترجیح دادند. او دوست داشت که همواره در کنار پیامبر اکرم ﷺ باشد و علم و خیری که به علت دیر آمدن به مدینه از دست داده بود، جبران نماید؛ زیرا او بعد از فتح خیبر در سال هفتم هجری به مدینه آمد و کوشید تا بیشترین احادیث پیامبر اکرم ﷺ را فرا بگیرد و بشنود و حالات اورا بداند و این امور به طور کامل برای او فراهم نمی‌شود مگر اینکه به خانۀ پیامبر اکرم نزدیک باشد و صفه تنها مکانی بود که این خواسته را برای او تأمین می‌کرد و او این خواسته را چنین بیان می‌نماید: ابوهریره ﷺ می‌گوید: «شما می‌گویید ابوهریره ﷺ از پیامبر احادیث زیادی روایت می‌نماید و می‌گویید، چرا مهاجران و انصار به اندازه ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ حدیث روایت نمی‌کنند! برادران مهاجرم را داد و ستد در بازارها به خود مشغول کرده بود و من شخصی بودم که برای اینکه شکم خود را سیر کنم، همواره همراه پیامبر اکرم ﷺ بودم بنابراین، وقتی که آنها غایب بودند، من حاضر بودم و به یاد می‌سپردم، آن گاه که آنها فراموش می‌کردند و برادران انصار من مشغول جمع‌آوری اموال بودند، امّا من مردی فقیر از فقرای صفه بودم که زمانی که آنها فراموش می‌کردند، من به یاد و خاطر می‌سپردم.»[5]

همچنین او علّت اصلی اقامت خویش در صفه را علاقمندی خویش به تعالیم و احادیث پیامبر اکرم ﷺ ذکر می‌نماید. ابوهریره نیز در مدینه خانه‌ای داشت، امّا مادرش

۱- همان، ص ۳۵۳ – ۳۵۵.

۲- *السيرة النبوية الصحيحه*، ج ۴، ص ۲۶۴.

۳- همان.

۴- همان.

۵- *البخاری*، شمارۀ ۲۰۴۷ – *مسلم*، شماره ۲۴۹۲.

در آن سکونت می‌کرد که ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ خواست تا دعا کند که خداوند مادرش را هدایت نماید.[۱]

براساس آنچه در روایات صحیح آمده است، او چنان فقیر نبود که از نظر مادی چیزی نداشته باشد؛ بلکه در اولین روزی که او در خیبر نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد، پیامبر اکرم ﷺ از غنایم به او سهمی داد ونیز برده‌ای داشت که خدمت او را انجام می‌داد[۲] پس آنچه موجب فقیری او گردیده بود، همراهی با پیامبر اکرم ﷺ و علاقهٔ شنیدن احادیث او بود که وی آن را بر تمامی امور دیگر ترجیح داد و ثروت و دارایی او در حدی بود که اگر می‌خواست به صفه نیازی نداشته باشد.[۳]

شرایطی که اهل صفه با آن روبرو می‌گردیدند از قبیل: بازگشت خانواده یا همسر یا ثروتمندی بعد از تنگدستی و یا شهادت در راه خدا بر تعداد آنان اثر می‌گذاشت و فقر آنان به خاطر این نبود که آنها کار نمی‌کردند و به دنبال روزی نبودند؛ چنانکه زمخشری گفته است که آنها در روز هسته‌های خرما را برای علف و خوراک چهارپایان خورد می‌کردند در حالی که آنها گوسفند نداشتند؛ پس آنها برای به دست آوردن روزی تلاش و کوشش می‌کردند.[٤]

٤- تعداد و اسامی اهل صفه

تعداد اهل صفه در اوقات مختلف کم و زیاد می‌گردید. آنها وقتی که هیئتها به مدینه می‌آمدند، زیاد می‌شدند و هرگاه افراد ناآشنا کم می‌آمدند، تعداد آنها کمتر می‌شد، ولی تعداد ثابت آنان هفتاد نفر بود وگاهی شمار آنها خیلی بیشتر می‌شد؛ حتی سعد بن عباده به تنهایی هشتاد نفر از آنها را پذیرایی می‌کرد، گذشته از دیگرانی که اصحاب میان خود تقسیم می‌کردند.

برخی از اهل صفه عبارتند از:

۱- ابوهریره ؓ.

۲- ابوذر غفاری ؓ.

۱- *مسلم*، شمارهٔ ۲۴۹۱.

۲- *السیرة النبویه تربیه امه و بناء دوله*، ص ۱۸۴.

۳- همان.

۴- *المدینة النبویه فجرالاسلام و العصر الراشدی*، شراب، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳- واثله بن اسقع.
٤- قیس بن طهفه غفاری.
۵- کعب بن مالک انصاری.
٦- سعید بن عامر بن حذیم الجمحی.
۷- سلمان فارسی.
۸- اسماء بن حارثه بن سعید اسلمی.
۹- حنظله بن ابی عامر انصاری (غسیل الملائکه)
۱۰- حازم بن حرمله.
۱۱- حارثه بن نعمان انصاری نجاری.
۱۲- حذیفه بن أسید ابوسریحه الانصاری.
۱۳- حذیفه بن یمان.
١٤- جاریه بن جمیل بن شبه بن قرط.
۱۵- جعیل بن سراقه الضمری.
١٦- جرهدبن خویلد الاسدی.
۱۷- رفاعه ابولبابه الانصاری.
۱۸- عبدالله ذوالبجادین.
۱۹- دکین بن سعید المزنی و گفته شد خثعمی.
۲۰- خبیب بن یساف بن عنیه.
۲۱- خریم بن أوس طائی.
۲۲- خریم بن فاتک الاسدی.
۲۳- خنیس بن حذافه السهمی.
۲٤- خباب بن ارت.
۲۵- حکم بن عمیر ثمالی.
۲٦- حرمله بن ایاس وگفته شد حرمله بن عبدالله عنبری.[1]
۲۷- زید بن خطاب.
۲۸- عبدالله بن مسعود.

۱- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲۹- طفاوی دوسی.
۳۰- طلحه بن عمرو النضری.
۳۱- صفوان بن بیضاء الفهری.
۳۲- صهیب بن سنان رومی.
۳۳- شداد بن أسید.
۳٤- شقران غلام آزاد شدۀ پیامبر اکرم ﷺ.
۳۵- السائب بن خلاد.
۳٦- سالم بن عمیر از قبیلۀ اوس از بنی ثعلبه بن عمرو بن عوف.
۳۷- سالم بن عبید اشجعی.
۳۸- سالم مولای ابوحذیفه.
۳۹- سفینه بردۀ آزاد شده پیامبر اکرم ﷺ.
٤۰- ابورزین.
٤۱- الاغر المزنی.
٤۲- بلال بن رباح.
٤۳- البراء بن مالک الانصاری.
٤٤- ثوبان بردۀ آزاد شده پیامبر اکرم ﷺ.
٤۵- ثابت بن ودیعه الانصاری.
٤٦- ثقیف بن عمرو بن شمیط الاسدی.
٤۷- سعد بن مالک ابوسعید خدری.
٤۸- العرباض بن ساریه.
٤۹- غرفه الازدی.
۵۰- عبدالرحمان بن قرط.
۵۱- سالم بن عمیر.
۵۲- عبادة بن خالد غفاری رضي الله عنه[۱]

برخی از پژوهشگران به اشتباه بزرگی افتاده‌اند و آن اینکه بر مسلک برخی از صوفیان منحرف که دست از کار و فعالیت می‌کشند و به استراحت و تنبلی روی

۱- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۶۳.

می‌آورند و در زاویه‌ها و تکیه‌ها به حجت توکل باقی می‌مانند، صحه می‌گذارند و برای این عمل باطل خویش به اهل صفه استدلال می‌کنند. امّا واقعیت امری غیر از این است؛ چراکه ابوهریره که بیش از همه به صفه مربوط است، تمام عمر خود را در آن جا نماند و به زندگی پرداخت و در بعضی از روزهای زندگی در دوران عمربن خطاب در بحرین امیر بود و او زندگی را به سختی نمی‌گذراند و اهل صفه از مجاهدان در راه خدا بودند که در میدانهای کارزار جهاد می‌کردند و برخی از آنها نیز به شهادت رسیدند.

پنجم: درسها و آموختنیها

١- مسجد یکی از مهم‌ترین پایگاهها در ساختار جامعه اسلامی

مسجد یکی از مهم‌ترین پایگاهها در ساختار جامعه اسلامی به شمار می‌رود؛ زیرا جامعهٔ مسلمان همبستگی را با پایبندی به نظام اسلام و عقیده و آداب آن به دست می‌آورد و این امر از ساختار اصلی مسجد شکل می‌گیرد و از آن الهام می‌گیرد.[١]

چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗاۚ لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِۚ فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ ﴾ (توبه، ١٠٨)

«(ای پیغمبر) هرگز در آن مسجد(ضرار) نایست و نماز مگزار. مسجدی(قبا) که از روز نخست بر پایهٔ تقوا بنا گردیده است، سزاوار آن است که در آن بر پای ایستی و نماز بگزاری. در آن جا کسانی هستند که می‌خواهند خود را پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد.»

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ٣٦ رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوۡمٗا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلۡقُلُوبُ

١- *فقه السیره*، بوطی، ص ٢٠٣.

وَٱلۡأَبۡصَٰرُ ﴿٣٧﴾ لِيَجۡزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ﴾ (نور، ٣٦ — ٣٨)

«در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است برافراشته شوند و در آن نام خدا برده شود، در آن سحرگاهان و شامگاهان به تقدیس و تنزیه یزدان می‌پردازند. مردانی که بازرگانی و معامله‌ای آنان را از یاد خدا و خواندن نماز و دادن زکات غافل نمی‌سازد. از روزی می‌ترسند که دلها و چشمها در آن دگرگون و پریشان می‌گردد. تا اینکه خداوند برابر بهترین کارهایشان پاداششان را بدهد و از فضل خود بر پاداششان بیفزاید؛ چرا که خداوند هرکس را که بخواهد، بی‌حساب از مواهب خویش بهره‌مند می‌سازد.»

۲- مسجد نشان فراگیر بودن اسلام است

الف – هدف از تأسیس مسجد این است که عبادتگاه و محل نماز خواندن مؤمنان باشد و جایی باشد که آنها در آن با حمد و شکر خدا بر نعمتهایش، پاکی او را بگویند. هر مسلمان به مسجد می‌آید و نماز و عبادتهای خود را در آن انجام می‌دهد و تا وقتی قداست مسجد را رعایت کند و حق حرمت آن را به جا آورد، در آسایش و امنیت است.

ب – هدف از تأسیس مسجد اینکه محلی باشد برای دیدار پیامبر اکرم ﷺ با یارانش و کسانی که از مناطق دیگر به دیدار او و به قصد طلب هدایت و ایمان آوردن و تصدیق رسالتش می‌آیند.

ج – هدف از تأسیس مسجد اینکه مکانی برای یادگیری علوم و معارف جهان هستی و عقلی و قرآنی قرار گیرد. مواردی که قرآن به آن تشویق کرده است، در آن اندیشیده شود و مؤمنان در آن، اندیشه‌ها و ثمرات عقلهای خود را بررسی نمایند و مسجد، مدرسه‌ای بود که دانش‌جویان از مناطق مختلف برای آگاهی از تعالیم دین در آن جمع می‌گردیدند هرجا قصد آن را می‌کردند تا در دین آگاهی به دست آورند و مژده‌رسان و بیم‌دهنده نزد قومشان در حالی که آنها را به راه خدا دعوت می‌دادند و هدایت می‌نمودند، برمی‌گشتند. همچنین مکانی است برای انتقال تعالیم و آموزه‌های یک نسل به نسل دیگر.

د – هدف از تأسیس مسجد اینکه برای فرد غریبه و ناآشنا پناهگاهی باشد و مسافر بتواند در آن مستقر شود که منت گذاردن هیچ کسی او را آزرده خاطر نکند؛ پس او از چشمه مسجد و از هدایت آن به اندازه توان عقلی و روانی‌اش استفاده می‌کند و هیچ کسی نیست که او را از فرا گرفتن دانش و معرفت یا نوعی از انواع هدایت باز دارد؛ پس چه بسا فرماندهان و قهرمانانی عالمان و دانشمندانی بوده‌اند که مرکز اصلی تعلیم و تربیت آنان مسجد بوده است و فرماندهی و قهرمانی را در آن آموخته‌اند و دانش و علم را در آن فراگرفته‌اند و سپس نزد مردم رفته و تشنگی آنها را با معرفت برطرف نموده‌اند و آنان را سیراب کرده‌اند؟ و چه بسا داعیانی بوده‌اند که در میدانهای مسجد درس دعوت در راه خدا را فراگرفته‌اند و هر یک از آنها الگوی داعیان و اسوهٔ هدایت‌کنندگان گشته است و چون گُلی بوده که دلها را به ویژگی انحصاری خود جذب کرده و دلها بی‌درنگ به سمت و سوی او گرایش پیدا کرده است و از او هدایت گرفته‌اند؟ و چه بسا بادیه‌نشینانی بوده‌اند که فرق رنگهای سرخ و زرد را نمی‌دانسته‌اند، اما با ورود به مسجد و مشاهدهٔ این وضعیت که اصحاب پروانه‌وار گرد شمع آن حضرت جمع شده‌اند و به سخنان او گوش فرا می‌دهند و چنان آرام هستند که گویا بر بالای سرشان پرنده است و این بادیه‌نشین به همراه آنها به سخنان پیامبر اکرم ﷺ گوش داده و دارای نعمت عقل بوده که این نعمت زیر پرده جهالت پنهان گشته است و با حضور در مسجد، پردهٔ جهالت از عقلش دور شده و عاقل و آگاه شده و هدایت یافته و راهش را روشن کرده است؛ سپس نزد قومش به عنوان یک پیشوا بازگشته و آنها را به سوی خدا دعوت داده است و آنان را با دانشی که فراگرفته و رفتاری که خود در پیش گرفته، تربیت کرده است و قومش نیز به دعوت او ایمان آورده و با رهنمود او هدایت یافته‌اند و آنها با این عمل در صفحات تاریخ اسلامی درخشیدند.[۱]

س – هدف از تأسیس مسجد اینکه قلعه و دژی باشد که مجاهدان آن گاه که به جهاد فرا خوانده می‌شدند، در آن گرد هم آیند و در آن پرچم جهاد و دعوت به راه خدا تهیه می‌شود و فرماندهان از آنجا پرچمها را به دوش می‌گیرند تا به محل نبردها بروند و در سایهٔ این پرچم، لشکر خدا در انتظار پیروزی یا شهادت است.

ش – هدف از تأسیس مسجد اینکه در گوشه‌ای از آن، مجروحان جهاد و مبارزه، مداوا شوند تا پیامبر اکرم ﷺ بتواند آنها را عیادت نماید و از اوضاع و احوال آنان اطلاع

۱– *محمد رسول الله*، محمدالصادق عرجون، ج ۳، ص ۳۴ – ۳۵.

یابد و طبیب برایشان فراهم کند و بدون رنج و سختی به مداوای آنها بپردازد و این گونه از آنها تقدیر به عمل آورد.

ص – هدف از تأسیس مسجد این بود تا مرکز پیک و اطلاع‌رسانی باشد و اخبار از آنجا منتشر شود و پیکها فرستاده شوند و اخبار سیاسی مربوط به صلح و جنگ در آن تصمیم‌گیری گردد و پیامهایی که مژدۀ پیروزی را می‌دهد، آن جا فرا گرفته و خوانده شود و از آنجا مسلمانان به کمک فراخوانده شوند و خبر مرگ شهیدانی که در معرکه‌های جهاد به شهادت رسیده‌اند، در آن اعلام شود تا دیگران از آنها الگو بگیرند و رقابت‌کنندگان در اقتدا به آنها به یکدیگر به رقابت بپردازند.

ض – هدف از تأسیس مسجد این بود تا سنگر جامعه مسلمان باشد که از آنجا حرکتهای مشکوک دشمن کنترل گردد؛ به خصوص دشمنانی که با آنان در جامعه‌ای واحد زندگی می‌کنند از قبیل یهودیان و منافقان و بت‌پرستانی که هنوز در شرک و بت‌پرستی به سر می‌بردند تا جامعه مسلمان از سرانجام توطئه و نقشۀ آنها و از خیانت آنها در امان باشد.[1]

ساختن مسجد اولین اقدامی بود که پیامبر اکرم ﷺ بعد از استقرار و هجرت خویش در آغاز آمدنش انجام داد تا نمونه‌ای باشد که در سادگی مظهر و عمق آگاهی به او اقتدا شود تا به وسیلۀ آن بزرگ‌ترین و فراگیرترین اهداف را با کمترین مخارج و حداقل زحمتها محقق نماید.[2]

۳- تربیت با ارائه الگوی عملی

از حقایق مسلم یکی این است که پیامبر ﷺ در کار کردن و ساختن مسجد با اصحاب خود مشارکت داشت. او سنگ و خشت بر دوش و سینه می‌گذاشت و می‌آورد و مانند هر یک از آنها با دستان خود زمین را حفر می‌نمود. او نمونه حاکم عادلی بود که بین رئیس و رعیت و یا فرمانده و سرباز و یا سردار و رعیت و یا فقیر و توانگر فرق نمی‌گذاشت؛ پس از نظر ایشان همه نزد خدا برابر هستند و هیچ مسمانی با مسلمانی دیگر فرقی ندارد مگر آنکه از دیگران پرهیزگارتر است. از نظر اسلام، عدالت و مساوات در تمامی امور حکمفرماست و فضیلت از آن کسی است که در امور اجتماعی

۱– همان، ص ۳۶.

۲– همان، ص ۳۳.

که برای مصلحت عموم انجام می‌شود، فعالیت نماید و چشم به پاداش خداوند بدوزد. پیامبر اکرم ﷺ مانند سایر مسلمانها جز خدا از کسی پاداش و مزد خود را نمی‌خواست[۱]. مشارکت پیامبر ﷺ در امر بنای مسجد مانند همهٔ کارگرانی بود که در این کار مشارکت جستند و مشارکت ایشان در این حد نبود که فقط با قیچی‌کردن نوار و نخ ابریشمی آن را افتتاح نماید و فقط اولین کلنگ مسجد را به زمین بزند؛ بلکه او به طور کامل در کار ساختن مشارکت داشت. مسلمانان نیز از این عمل پیامبر اکرم ﷺ شگفت‌زده گردیده بودند و نمی‌توانستند شاهد خستگی و ناراحتی پیامبر باشد به گونه‌ای که اسید بن حضیر رضی الله عنه جلو رفت تا بار پیامبر اکرم ﷺ را خودش بردارد و گفت: ای پیامبر خدا! آن را به من بده؟ فرمود: «مرا واگذار و بار کسی دیگر را حمل کن؛ چراکه تو از من به خداوند نیازمندتر نیستی.»[۲]

مسلمانها آنچه را که پیامبر اکرم ﷺ گفت، شنیدید و بر نشاط و قوت و انگیزه آنها برای کار افزوده گردید.

به راستی که صحنهٔ بی‌نظیری است و در جهان مانند آن یافت نمی‌شود. رهبران و حکام با مشارکت در بعضی امور، صفحه‌های تلویزیون برای پوشش دادن و رساندن تصویر کارهایشان آماده می‌شود و رسانه‌های مختلف آن را انعکاس می‌دهند و از تواضع آنان سخن می‌گویند؛ ولی رسول خدا نمی‌گذارد که سنگ را کسی از دوش وی بگیرد و می‌فرماید: من از تو نسبت به پاداش الهی نیازمندتر هستم و برای رسیدن به ثواب از تو حریص‌ترم. صحابه چنین می‌سرودند:

لـئن قعـدنا و النبـی یعمـل — ذاک منـه العمـل المضـلل

«اگر ما بنشینیم در حالی که پیامبر اکرم ﷺ کار می‌کند، چنین کاری از جانب ما کاری نابهنجار است.»

این تربیت عملی از خلال موعظه گفتن حاصل نمی‌گردد و نمی‌توان از رهگذر سخن زیبا، افراد را این گونه تربیت کرد؛ بلکه این تربیت از خلال کار عملی و مستمر و الگوی منتخب از سوی پروردگار جهانیان انجام می‌شود. تربیتی که ممکن نبود در فضای مکه و در بین تعقیب و فشار و ستم و راندن انجام شود؛ بلکه این تربیت در جامعهٔ جدید و

۱- *التاریخ الاسلامی و العسکری*، د. علی معطی، ص ۱۵۸.

۲- *صور من حیاة الرسول*، امین دویدار، ص ۲۶۱.

دولتی که ساخته می‌شود، به طور کامل انجام می‌شود و گویا همه این جمع یک صدا و یک قلب بودند که فریاد می‌زدند:

اللهـم ان العـیش عـیش الاخـره   فـاغفر الانصـار و المهـاجره

«بارخدایا زندگی حقیقی زندگی آخرت است؛ پس انصار و مهاجران را ببخشای.»

و با لحن و صدایی واحد فریاد می‌زدند:

لـئن قعـدنا و النبـی یعمـل   فـذاک منـا العمـل المضـلل

«ما بنشینیم در حالی که پیامبر اکرم ﷺ کار می‌کند چنین کاری از جانب ما، کاری نابهنجار است.»

و فریاد سوم این بود:

هـذی الحمـال لاحمـال خیبـر   هـذا ابـر لربنـا و اطهـر

«این بارها نه بارهای کشاورزی خیبر است! این نیکو تر و پاکیزه تر است درنزد پروردگار ما!.»

حمل و بار خرما و کشمش از خیبر به مدینه که جایگاه مهمی در جامعهٔ یثرب داشت، اینک در برابر بار سنگ برای ساختن مسجد بزرگ پیامبر اکرم ﷺ اهمیتی نداشت؛ چراکه آنها یقین کرده بودند:

﴿ مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖۗ ﴾ (نحل، ٩٦)

«آنچه در دست شماست، تمام و نابود می‌شود و آنچه نزد خدا است، برای همیشه خواهد ماند.»

و اما فریاد چهارم این بود:

لایسـتوی مـن یعمـر المسـاجدا   و مـن یـری عـن الغبـار حائـدا[1]

«گرد و غباری که بر بدن فرد به دلیل تعمیر و آباد کردن مساجد می‌نشیند، با گردوغباری که بر بدن او به دلیل تشویق شترش به راه رفتن می‌نشیند، یکسان و برابر نیست و از هم فاصله می‌گیرند.»

۱- *محمد رسول الله*، محمد عرجون، ج ۳، ص ۱۵.

٤- توجه به مهارت و تخصص

امام احمد از طلق بن علی یمامی حنفی روایت نموده است که گفت: من همراه پیامبر اکرم ﷺ مسجد را می‌ساختم. ایشان می‌گفت: «یمامی بهتر از شما گل را می‌مالد.» همچنین امام احمد از طلق روایت می‌کنند که می‌گوید: نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدم. او و یارانش مسجد را می‌ساختند و گویا کارشان مورد پسند پیامبر نبود، من بیلچه را گرفتم و گل را مخلوط کردم گویا آن حضرت کار مرا پسندید. فرمود: «حنفی را مسئول ساختن گل نمایید؛ چراکه او بهتر از شما گل درست می‌کند.» و ابن حبان از طلق روایت نموده است که گفت: من گفتم: ای پیامبر خدا، آیا من مانند آنها خشت و سنگ بیاورم؟ فرمود: «نه بلکه برایشان گِل را مخلوط کن تو آن را بهتر می‌دانی[۱].» بدین صورت پیامبر اکرم ﷺ به این فرد که تازه به مدینه آمده بود، توجه کرد و او فردی بود که از سابقین اولین نبود، امّا پیامبر اکرم ﷺ از مهارت او در مخلوط کردن گل و محکم کاری استفاده نمود و این درسی برای مسلمانهاست که بر شایستگیها و کفایتها ستایش کنند و از آن استفاده نمایند.[۲]

٥- شعار دولت مسلمان

اذان نماز، اولین شعار جهانی دولت اسلامی است : «**الله اکبر، الله اکبر**» یعنی خداوند از این طاغوتها و از کسانی که موانع بر سر راه درست می‌کنند بزرگ‌تر است و او بر کارش تواناست. «**اشهد ان لا اله الا الله**» گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بر حق جز الله نیست. یعنی هیچ حاکمیت و فرمانروایی و سلطه‌ای جز حاکمیت خداوند که پروردگار جهانیان است، پذیرفته نیست. «**ان الحکم الا الله**» حکم فقط از آن خداست. پس معنی «**لا اله الا الله**» این است که هیچ حاکم و فرمانده و قانون‌گذاری جز خدا نیست. «**اشهد ان محمداً رسول الله**» گواهی می‌دهم که محمد پیامبر خداست. خداوند رهبری جامعهٔ انسانی رابه او سپرده است؛ پس هیچ کس حق ندارد که با او در این امر به کشمکش و ستیز بپردازد و ایشان این رهبری را ادامه می‌دهد تا اینکه خداوند با قرآنی که بر پیامبرش نازل می‌نماید و سنتی که به او الهام می‌کند، دین خود را کامل بگرداند[۳] و

۱- همان.

۲- *التربیة القیادیه*، ج ۲، ص ۲۵۲.

۳- *قراءه سیاسیه للسیرة النبویه*، محمد قلعجی، ص ۱۱۴.

علاوه بر این جمله یعنی اعتراف و گواهی دادن به رسالت پیامبر اکرم ﷺ و رهبری دینی و دنیوی و اطاعت و فرمانبری مطلق از او[۱]. «**حی علی الصلاه حی علی الفلاح**» بشتابید به سوی نماز بشتابید به سوی رستگاری. یعنی ای انسان بیا و زیر پرچم این دولت که خالصانه برای خداست، در بیا. دولتی که یکی از اهداف آن، این است که رابطه انسان را با پروردگارش تحکیم بخشد و روابط مؤمنان را با همدیگر براساس ارزشهای والا محکم کند. «**قد قامت الصلوه**» نماز از میان سایر عبادتها انتخاب شد؛ چون ستون دین و در آن شعائری مانند رکوع و سجده و قیامت است که بزرگ‌ترین مظهر عبادت به معنی گستردۀ آن یعنی فروتنی و کرنش است؛ پس نماز فروتنی است که بالاتر از آن فروتنی‌ای وجود ندارد و هر طاعتی که به صورت فروتنی و کرنش انجام بگیرد، عبادت و اطاعت بنده از مولایش می‌باشد. بنده در محضر او می‌ایستد در حالی که به اطاعت از او خود را تسلیم نموده و در برابر او کرنش و فروتنی کرده است. خداوند متعال می‌فرمایند:

﴿ قُلۡ إِنِّي نُهِيتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَمَّا جَآءَنِيَ ٱلۡبَيِّنَٰتُ مِن رَّبِّي وَأُمِرۡتُ أَنۡ أُسۡلِمَ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (غافر، ٦٦)

«بگو من بازداشته شده‌ام از اینکه معبودهایی را به جز خدا بپرستم که شما آنها را به فریاد می‌خوانید، از آن زمانی که آیات روشن و دلائل آشکاری از جانب پروردگار برایم آمده است و به من فرمان داده شده است که خاشعانه و خاضعانه تسلیم پروردگار جهانیان گردم.»

و شعار رسمی دولت به حاکمیت خدا و سیادت شریعت و سقوط طاغوت و قوانین و برنامه‌هایشان با «**حی علی الفلاح و قد قامت الصلوه**» اشاره به این مطلب دارد که نماز به صورت شایسته برپا داشته نمی‌شود، مگر در سایۀ حکومتی که براساس نماز برپا شده است و به نماز می‌پردازد. مسلمانان در دره‌های مکه قبل از تشکیل حکومتشان مخفیانه نمازمی‌خواندند و اما این حکومت تحت حمایت شمشیرهای انصار برپا شده بود؛ پس اینک آنها آشکارا اذان بگویند و نماز بخوانند و به همراه رکوع‌کنندگان به رکوع بروند و سجده بکنند. واقعیت تاریخی بهترین گواه بر این است که عبادت و پرستش خداوند در

۱- *دولة الرسول من التکوین الی التمکین*، کامل سلامه الدقس، ص ۴۳۸.

زمین به گونهٔ شایسته انجام نخواهد شد مگر در سایه دولتی قـوی کـه ملـت خـود را از دشمنان دین حمایت نماید.

سپس در پایان اذان، «**الله اکبر الله اکبر**» تکرار می‌شوند تا معانی و مفـاهیم گذشـته را تأکید نمایند.[1]

جوامع مسلمان امروزی برای جهاد شایسته و از بین بردن شعارهای کفر و به اهتزاز درآوردن شعارها و نشانه‌های ایمان و برپایی دولت براساس توحید به این نیاز دارند که معانی و مفاهیم واقعی از اذان را بدانند وترجمان واقعی اذان باشند.

٦- محکم کاری در ساختن مساجد و تزئین آن

محکم کاری یعنی اینکه مسجد با گل و سنگ و سقف و ستون ساخته شود تا ساختمانش محکم شود وتزئین یعنی آرایش و زینتهای مختلفی که در اصل بنا انجام می‌گیرد.

محکم کاری در ساختن مسجد نزد عموم علما جایز و مستحسن است. به دلیل آنچه عمر و عثمان انجام دادند که آنها مسجد پیامبر ﷺ را بازسازی کردند و بنای آن با وسایل گوناگون مستحکم و استوار گردانیدند. و از این آیه استدلال نموده‌اند:

﴿ لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗاۚ لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِۚ فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ ﴾ (توبه، ١٠٨)

«(ای پیغمبر) هرگز در آن مسجد نایست و نماز مگزار. مسجدی که از روز نخست بر پایهٔ تقوا بنا گردیده است، سزاوار آن است که در آن بر پای ایستی و نماز بگزاری. در آن جا کسانی هستند که می‌خواهند خود را پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد.»

اما تزئین و نقاشی کردن مسجد به اجماع علما مکروه است. برخی آن را مکروه تحریمی قرار داده و برخی آن را مکروه تنزیهی دانسته‌اند. اما کسانی که گفته‌اند: تزئین مسجد حرام است و کسانی که گفته‌اند: مکروه است، هر دو گروه بر این اتفاق دارند که خرج کردن مالی که برای آباد کردن مساجد وقف شده است، در جهت تزئین و نقاشی

١- *دولة الرسول ﷺ من التكوين الى التمكين*، ص ٤٣٩.

کردن مسجد حرام است[1]. اولین کسی که به تزئین و نقاشی مساجد پرداخت، ولید بن عبدالملک بن مروان بود. بعد از آن مردم در ساختن مسجد و تزئین آن مبالغه نمودند؛ حتی برخی از مساجد به صورت موزه‌هایی درآمده‌اند که مردم به قصد دیدن و تماشا کردن آنها نه برای خواندن نماز به آنجا می‌روند[2]. از روزی که مساجد تزئین شدند و از شیوه‌ی سادگی‌ای که پیامبر اکرم ﷺ به آن راهنمایی کرده بود، بیرون آمدند، نیروی اسرافکاران صرف شد و مستضعفان بر اثر تأسف، هلاک گردیدند و کسانی که پایگاه ایمان در درونشان وجود نداشت، در شهوتهای آراستن و تزئین با یکدیگر به رقابت پرداختند.[3]

کسانی که به ساختن و محکم کردن مساجد اهتمام می‌ورزند و تمام تلاش خود را برای استفاده از هنرهای گوناگون در تزئین و نقاشی مساجد و به کار گرفتن انواع مظاهر ابهت و شکوه بر آن مبذول می‌دارند، به راستی که در اشتباه بزرگی به سر می‌برند. حتی اگر کسی وارد این مساجد گردد، شاید هیچ مفهومی از فروتنی عبودیت برای خداوند عزوجل را احساس نکند؛ بلکه او چیزی را احساس می‌کند که زبان حال مسجد می‌گوید و آن افتخار به پیشرفت فن معماری و مهندسی و هنرهای تزئینی است.

فقرا نمی‌توانستند از مظاهر فریبندگی دنیوی به مکانی دیگر فرار کنند و تنها مساجد جایی بودند که در آن فقیر به فقر خود افتخار می‌کرد و مسجد او را از محیط دنیا و فریبندگی آن نجات می‌داد و به آخرت و فضل آن سوق می‌داد، اما اکنون این گونه شده است که فقرا حتی در مظهر این مساجد چیزهایی می‌بینند که زیباییهای دنیا را که آنان از آن محروم شده‌اند، به یاد آنها می‌آورد و توجه آنان را به سوی سیه‌روزی و بدبختی جلب می‌نماید و این جای بسی تأمل و شگفتی است که مسلمانان حقایق اسلام را رها کرده و به مظاهری دروغین مشغول شده‌اند، مظاهری که ظاهر آن دین و باطن آن دنیا و شهوتها و هوی و هوس است.[4]

۱- *فقه السیره*، بوطی، ص ۱۴۵.

۲- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۲، ص ۳۳.

۳- *محمد رسول الله*، محمد عرجون، ج ۳، ص ۳۹.

۴- *فقه السیره*، بوطی، ص ۱۴۶.

۷- فضائل مسجد نبوی

پیامبر اکرم ﷺ از فضیلتهای مسجد نبوی سخن گفته است بنابراین، اصحاب به آن دلبسته بودند و ما می‌توانیم این فضیلتها را در موارد ذیل خلاصه کنیم:

الف – تأسیس مسجد نبوی براساس تقوا و پرهیزگاری

از ابوسعید خدری رضي الله عنه روایت است که گفت : بر پیامبر اکرم ﷺ در حالی که در خانه یکی از زنانش بود، وارد شدم. گفتم: ای پیامبر خدا! کدام یک از دو مسجد است که براساس تقوا بنا شده است؟ پس مشتی سنگریزه برداشت و آنها را به زمین زد و فرمود: این مسجد شما است[1] برخی از علما در مورد (صحت) احادیثی که به این مطلب اشاره کرده‌اند سخن گفته‌اند؛ چراکه این احادیث ظاهراً با این آیه در تضاد هستند:

﴿ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا ۚ لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ ۚ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا ۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُطَّهِّرِينَ ﴾ (توبه، ۱۰۸)

«(ای پیغمبر) هرگز در آن مسجد نایست و نماز مگزار. مسجدی که از روز نخست بر پایهٔ تقوا بنا گردیده است، سزاوار آن است که در آن بر پای ایستی و نماز بگزاری. در آن جا کسانی هستند که می‌خواهند خود را پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد.»

علما در مورد اینکه منظور از مسجدی که براساس تقوا بنا شده در آیه گذشته کدام است، اختلاف کرده‌اند. برخی گفته‌اند: مسجدالنبی است وگروهی دیگر گفته‌اند: منظور از آن مسجد قباء است و محمد بن جریر طبری اقوال علما را در این مورد در تفسیرش بیان کرده، سپس گفته است: «از نظر من بهترین قول، سخن کسی است که می‌گوید: منظور مسجد پیامبر اکرم ﷺ است؛ چون حدیث صحیح همین مطلب را تأیید می‌کند.»[2]

البته بین آیه و حدیث تعارضی وجودندارد؛ زیرا اگر هدف آیه مسجد قباء باشد، باز هم مسجدالنبی را شامل می‌شود[3]. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: آیه فوق در مورد مسجد قبا نازل شده است؛ چون هر دو مسجد بر اساس تقوا پایه‌گذاری شده‌اند، امّا این

۱- *صحیح مسلم*، شمارهٔ ۱۳۹۸.

۲- *تفسیر طبری*، ج ۱۴، ص ۴۷۶ – ۴۷۹.

۳- *الاحادیث الوارده فی فضائل المدینه*، د صالح الرفاعی، ص ۳۷۲.

حکم هم شامل مسجد قبا می‌شود و هم شامل مسجدی می‌شود که از آن سزاوارتر است یعنی مسجد مدینه و این نظریه مطابق با حدیث صحیحی است که از پیامبر اکرم ﷺ در مورد مسجدی که بر پایهٔ تقوا بنا شده پرسیده شد، پس فرمود : «آن مسجد من است.»[1]

و در جایی دیگر می‌گوید: «پس روشن شد که هر دو مسجد براساس تقوا بنا شده‌اند، اما مسجد مدینه در این صفت کامل‌تر و سزاوارتر است؛ البته مسجد قبا سبب نزول آیه بود.»[2]

حافظ ابن حجر می‌گوید: پاسخ پیامبر اکرم ﷺ در واقع برای دفع این توهم بود که برخی می‌پنداشتند که این وصف مخصوص مسجد قبا است.[3]

ب – فضیلت نماز خواندن در مسجد نبوی

از ابوهریره ؓ روایت است که گفت: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «یک نماز در مسجد من، بهتر از هزار نماز در مساجد دیگر به جز مسجدالحرام است.»[4]

ج – یکی از سه مسجدی که به سوی آن مسافرت صورت می‌گیرد

از ابوسعید خدری ؓ روایت است که گفت: از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «رخت سفر بسته نمی‌شود مگر به سه مسجد: مسجدالحرام؛ مسجدالاقصی و مسجد من.»[5]

د – فضائل مسجد النبی

از ابوهریره ؓ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بین خانه و منبر من، باغی است از باغهای بهشت و منبر من بر حوض من است.»[6]

س – فضیلت تعلیم و تعلم در مسجد نبوی

از ابوهریره ؓ روایت است که می‌گوید از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرکس به مسجد ما برای یادگیری خیری و یا یاد دادن خیر به دیگران وارد شود، مانند مجاهد

۱- *منهاج السنة النبویه*، ج ۷، ص ۷۴.

۲- *مجموع الفتاوی*، ج ۲۷، ص ۴۰۶.

۳- *فتح الباری*، ج ۷، ص ۲۴۵.

۴- *صحیح بخاری*، ج ۳، ص ۶۳، شمارهٔ ۱۱۹۰.

۵- *صحیح بخاری*، ج ۳، ص ۶۳، شمارهٔ ۱۱۸۸.

۶- همان، ص ۷۰، شمارهٔ ۱۱۹۶.

در راه خداست و هر کس برای غیر از این وارد آن شود، مانند کسی است که به چیزی می‌نگرد که مال او نیست.»[۱]

۸- آیه‌ای که درباره اهل صفه و فقرای مهاجرین نازل شده است:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ لِلۡفُقَرَآءِ ٱلَّذِينَ أُحۡصِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ ضَرۡبٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ يَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ تَعۡرِفُهُم بِسِيمَٰهُمۡ لَا يَسۡـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافٗاۗ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ﴾ (بقره، ۲۷۳)

«(چنین بذل و بخششی مخصوصاً باید) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا درمانده‌اند و به تنگنا افتاده‌اند و نمی‌توانند در زمین به مسافرت پردازند و به خاطر آبرومندی و خویشتنداری شخص نادان می‌پندارد که اینان دارا و بی‌نیازند، اما ایشان را از روی رخساره و سیمایشان می‌شناسی. با الحاح و اصرار از مردم نمی‌خواهند و هر چیز نیک و بایسته‌ای را که ببخشید، بی‌گمان خدا از آن آگاه است.»

ابن سعد با سند خود که به ابن کعب قرظی می‌رسد گفت: آنها اصحاب صفه هستند[۲] و طبری با اسناد خود از مجاهد و سدی نقل کرده است که آیه در مورد فقرای مهاجران نازل شده است.[۳]

تعداد وقایعی که متعلق به اولین ستون و پایگاه اسلامی می‌باشند، زیاداند. همچنین احکامی که مربوط به آن مانند تضمین حقوق ایتام، جواز کندن قبرهای کهنه و ساختن مسجد در جایگاه آن، احکامی هستند که از بنای مسجدالنبی می‌آموزیم.

۱- *المصنف*، ابی شیبه، ج ۲، ص ۳۷۱، و ج ۱۲، ص ۲۰۹، شمارهٔ ۱۲۵۶۷ و در روایت حاکم آمده است : «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین فقد احتجا بجمیع رواته ثم لم یخرجاه و لاعلم له عله» و ذهبی، حاکم را تأیید کرده است. *تلخیص المستدرک*، ج ۱، ص ۹۱.

۲- *الطبقات الکبری*، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳- *تفسیر طبری*، ج ۵، ص ۵۹۱، محمود شاکر – *السیرة النبویة الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۲۶۹.

فصل دوم
پیمان برادری میان مهاجران و انصار

اولین ستونی که پیامبر اکرم ﷺ در برنامۀ اصلاحی و تنظیمی خود برای امت و دولت بر آن تکیه کرد، ادامۀ دعوت توحید و برنامۀ قرآنی و ساختن مسجد بود و بعد از آن، ایجاد پیمان برادری میان انصار و مهاجران بود که گامی مهم به شمار می‌رفت و اهمیت آن از گام نخست؛ یعنی، ساخت مسجد کمتر نبود تا بدین وسیله جامعۀ مسلمان، یکپارچه و متحد و با هم دوست باشد و نشانه‌های ساختار جدید آن روشن شود.[1]

مبدا و اصل کلی برادری بین مسلمانان از آغاز دعوت در دوران مکی سرچشمه گرفت و پیامبر اکرم ﷺ از تمامی اموری که به ایجاد تنفر و عداوت میان مسلمانان می‌انجامید، نهی می‌کرد؛ چنانکه فرمود: «با یکدیگر دشمنی و بغض نورزید و حسد مکنید و به یکدیگر پشت نکنید و بندگان خدا و برادر باشید و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه روز از برادرش قطع رابطه کند.»[2]

همچنین فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است؛ بر او ستم نمی‌کند و او را به دشمن نمی‌سپارد و هرکس نیاز برادر مسلمانش را برآورده نماید، خداوند نیاز او را برطرف می‌کند و هر کس مشکلی را از مسلمانی دور سازد، خداوند اندوه و مشکلات روز قیامت او را دور می‌نماید و هر کس عیب مسلمانی را بپوشاند، خداوند روز قیامت عیب او را خواهد پوشاند.»[3]

همچنین قرآن کریم به این برادری کلی میان فرزندان امت تأکید کرده است و فرموده است:

۱- *الادارة الاسلامیه فی عصر عمر بن خطاب*، د. مجد لاوی، ص ۵۲ – ۵۳.

۲- *البخاری*، شمارة ۶۰۶۵ – *مسلم*، شمارة ۲۴.

۳- *البخاری*، شمارة ۲۴۴۲.

﴿ وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ﴾ (آل عمران، ۱۰۳)

«و همگی به رشتهٔ (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یادآورید که بدانگاه که (برای همدیگر) دشمنانی بودید وخدا میان دلهایتان پیوند داد؛ پس برادرانی شدید و بر لبهٔ گودالی از آتش بودید، ولی شما را از آن رهانید. خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید.»

و می‌فرماید:

﴿ وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴾ (انفال، ٦٣)

«و (خدا) در میان آنان الفت ایجاد نمود، اگر همهٔ آنچه در زمین است صرف می‌کردی، نمی‌توانستی میان دلهایشان انس و الفت برقرار سازی، ولی خداوند میانشان انس و الفت انداخت؛ چراکه او عزیز و حکیم است.»

اما موضوع این بحث، برادری مخصوصی است که مشروع گردیده و بر آن حقوق و وظایفی محوّل گردیده است که از حقوق و واجبات و وظایف عمومی میان همه مؤمنان خاص‌تر است.[1]

برخی از علما از برقراری برادری میان مهاجران در مکه سخن گفته‌اند. بلاذری می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ قبل از هجرت بین مسلمانان در مکه براساس حق و مواسات، پیمان برادری برقرار کرد؛ چنانکه بین حمزه و زید بن حارثه برادری ایجاد کرد و ابوبکر و عمر را با هم برادر نمود و بین عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف و بین زبیر بن عوام و عبدالله بن مسعود ومیان عبیده بن حارث و بلال حبشی و بین مصعب بن عمیر و سعد بن ابی وقاص وبین ابی عبیده بن جراح و سالم، مولای ابوحذیفه و میان سعید

۱- *السیرة النبویه الصحیحه*، عمری، ج ۱، ص ۲۴۰.

بن زید بن عمرو بن نفیل و طلحه بن عبیدالله پیمان برادری برقرار کرد و خودش با علی پیمان برادری بست.[1]

بلاذری متولد سال ٢٧٦ هـ ق کسی است که قبل از همه به پیمان برادری در مکه اشاره کرده است و ابن عبدالبر متولد سال ٤٦٣ هـ ق از او پیروی نموده است بدون اینکه تصریح کند که این مطلب را از او نقل کرده است؛ همانطور که ابن سید الناس به تبعیت از آن دو به این مطلب اشاره نموده است بدون اینکه تصریح نماید که این مطالب را از آنها نقل نموده است[2]. حاکم در ***مستدرک*** از طریق جمیع بن عمیر از ابن عمر ﷺ روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ میان ابوبکر و عمر و بین طلحه و زبیر و بین عبدالرحمن بن عوف و عثمان، پیمان برادری بست[3] و از ابن عباس روایت است که : پیامبر اکرم ﷺ میان زبیر و ابن مسعود پیمان برادری بست.[4]

ابن قیم و ابن کثیر بر این باورند که پیمان برادری در مکه صورت نگرفت؛ چنانکه ابن قیم می‌گوید: «پیامبر اکرمﷺ میان مهاجران در مکه پیمان برادری منعقد نمود و علی را برادر خود خواند اما آنچه به ثبوت رسید، این است که پیمان برادری در مدینه منعقد گردید؛ چراکه مهاجران به وسیلۀ برادری اسلامی و پیوند میهنی و خویشاوندی نسبی بی‌نیاز از عقد اخوت بودند، برخلاف مهاجران و انصار که با یکدیگر قبل از آن نسبتی نداشتند.»[5]

ابن کثیر نیز می‌گوید: برخی از علما پیمان برادری در مکه را نمی‌پذیرند و همان دلیل را که ابن قیم ذکر نموده است، مطرح می‌نماید.[6]

همچنین کتابهای سیره به ایجاد پیمان برادری در مکه اشاره‌ای ننموده‌اند و فقط بلاذری این مطلب را با کلمه «قیل» بدون اینکه سندی برای آن ذکر کرده باشد، بیان نموده است که بیانگر ضعف این روایت است و به فرض صحت باید گفت: ممکن

۱- *انساب الاشراف*، بلاذری، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- *السیرة النبویه الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳- همان.

۴- *فتح الباری*، ج ۷، ص ۴۷۱.

۵- *زادالمعاد*، ج ۲، ص ۷۹.

۶- *السیرة النبویه*، ابن کثیر.

است پیمان مکه بر همدردی و خیرخواهی نسبت به یکدیگر بوده است، بدون اینکه از یکدیگر ارث ببرند.[۱]

پیمان برادری در مدینه

نظام برادری میان مهاجران و انصار در پیوند محکمی که امت را با یکدیگر مرتبط می‌ساخت، تأثیر گذاشت. پیامبر اکرم ﷺ این ارتباط را براساس برادری کامل میان آنها برقرار کرد. پیمانی که نژادپرستی و تعصبات جاهلی در آن ذوب می‌شود و از بین می‌رود بنابراین، تعصبی جز برای اسلام وجود ندارد و امتیازاتی که براساس نسب و رنگ و وطن وجود داشت، در مقابل آن فاقد ارزش می‌شد و حق تقدم از آن کسی بود که از دیگران در تقوا و جوانمردی پیشی می‌گرفت. رسول خدا این برادری را بر پایه‌های محکمی استوار نمود و فقط یک لفظ و سخن بی‌محتوا نبود؛ بلکه عملی بود که پیوندی محکم و ناگسستنی با خونها و اموال داشت و فقط تبریک و سخن خوشی نبود که زبانها ذکر کنند و اثری نداشته باشد.

همچنین عواطف ایثار و همدردی و محبت با یکدیگر در این برادری در می‌آمیخت و جامعه جدید را با زیباترین صورت تشکیل می‌داد.[۲]

عامل اصلی و مهم در تقویت برادری میان مهاجران و انصار این بود که مردم این جامعه کسانی بودند که همه براساس دین و عقیده گردهم جمع شده بودند. آنها را دینشان پرورش داده بود؛ دینی که آنها آن را پذیرفته بودند تا بگویند و عمل کنند؛ پس آنها از شعارهایی که جز از زبان فراتر نمی‌رود، بسیار فاصله داشتند.

آنها مصداق واقعی این فرمودۀ خداوند بودند:

﴿ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۚ وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴾ (نور، ۵۱)

«مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کنند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و رستگاران واقعی ایشانند.»

۱- *السیرة النبویه الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲- *فقه السیره*، غزالی، ص ۱۹۳ – ۱۹۴.

عملکرد مسلمانان موجب بقاء و استمرار این برادری، که خداوند دین و پیامبرش را با آن یاری کرد، گردید تا اینکه میوه‌هایش را در همه مراحل دعوت در طول حیات پیامبر اکرم ﷺ به بار آورد و اثر آن ادامه یافت و به هنگام انتخاب ابوبکر ﷺ به عنوان خلیفه، انصار و مهاجران اتفاق نمودند؛ بدون اینکه در اتحاد و یکپارچگی مسلمانها رخنه‌ای ایجاد کنند و به شهوت سلطه و غریزه حکومت و فرمانروایی پاسخ مثبت بدهند. بنابراین، سیاست ایجاد اخوت بین مهاجران و انصار نوعی سیاست قبلی بود که پیامبر اکرم ﷺ در راستای استوار نمودن دوستی و جای دادن آن در وجود و احساسات مهاجران و انصار اتخاذ کرده بود. همان مهاجران و انصاری که نه تنها برای حفاظت این دوستی و برادری بی‌خوابی کشیده بودند؛ بلکه برای اجرای بندهای آن از همدیگر پیشی می‌گرفتند.[۱]

نویسندگان و پژوهشگران نیز هر چند به اوج سخنگویی رسیده باشند، سخن بهتری از آنچه خدا درباره انصار گفته است، نمی‌یابند.

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَـٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾ (حشر، ۹)

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران، خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را در دل خود استوار داشتند، کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون، احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است وایشان را بر خود ترجیح می‌دهند؛ هر چند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.»

در این آیه خداوند برای آنها پنج چیز را گواهی داده است:

۱- خانه و ایمان را قبل از هجرت مهاجران آماده کردند.

۲- کسانی را که به سوی آنها هجرت کرده‌اند، دوست می‌دارند.

۱- *فصول فی السیرة النبویه*، د. عبدالمنعم السید، ص ۲۰۰.

٣- به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، احساس رغبت و نیاز نمی‌کنند.
٤- آنان را بر خود ترجیح می‌دهند؛ هر چند که خود سخت نیازمند باشند.
٥- آنان کسانی هستند که از بخل نفس خود، مصون و محفوظ گردیدند بنابراین، آنان رستگارند.

آیه فوق حامل درسهای بزرگ و حکمتهای سترگی است که برخی عبارتند از : اینکه، مدینه با کلمه (دار) یعنی خانه و سرا تعبیر شده است و اشاره به این است که مدینه سرای ویژه کسانی است که در آن جای گرفته و آن را وطن خویش نموده‌اند و این نوعی انس در وجود ایجاد می‌کند که به نفس روحیه و آرامش بیشتری می‌دهد؛ پس انصار در خانه و ایمان خودشان از امنیت و ثبات مادی برخوردارند و آرامش بر آنها فرود می‌آید و با نور خود آنها را احاطه می‌نماید؛ گویا حصاری از رحمت، آنها را در برگرفته است که هیچ پریشانی و اضطرابی آنان را تهدید نمی‌کند.

﴿ مِن قَبۡلِهِمۡ ﴾ ضمیر در اینجا به مهاجران برمی‌گردد؛ یعنی، انصار در مدینهٔ منوره شرایطی را فراهم نمودند که مدینه برای مهاجران همانند خانهٔ آنان گردید و قبل از هجرت مهاجران، ایمان را در دلهایشان استوار نمودند؛ چون مهاجران گرچه قبل از انصار ایمان آوردند و ایمان را تا آخرین حد فرا گرفتند، اما آنها برای گسترش ایمان خانه و مکانی را فراهم نکردند که بتوانند از ثبات مادی و حسی برخوردار باشند و برای خود و ایمانشان از قدرت و قهر دشمنان احساس امنیت نمایند؛ پس مهاجران ایمان داشتند، اما جا و مکانی نداشتند و انصار از هر دو در یک زمان برخوردار بودند و از زیباییهای قرآن، این است که مهاجران را قبل از انصار ستایش کرده است:

﴿ لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴾ (حشر، ٨)

«غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند، اینان راستانند.»

پس داشتن خانه و ایمان که انصار به خاطر آن ستوده شده‌اند، مهاجران را نیز به خاطر فقدان آن مورد ستایش قرار داده است؛ چراکه آنان خانه و کاشانه خود را به خاطر

طلب فضل و رضای خدا و یاری کردن خدا با یاری کردن دینش و یاری کردن پیامبر اکرم ﷺ با یاری نمودن رسالت و دعوتش از دست داده بودند و آنها را توصیف نمود که آنان راستگویان‌اند ﴿ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّـٰدِقُونَ ﴾ و به عموم مؤمنان گفته است:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴾

(توبه، ۱۱۹)

«ای مؤمنان از خدا بترسید و همگام با راستان باشید.»

پس منظور از ذکر نمودن انصار قبل از مهاجران این است که انصار به خاطر آن ستوده شده‌اند و قبل از آنان ذکر گردیده‌اند تا آنان را به وظیفه آنها در برابر برادران مهاجرشان که خانه و اموال خود را برای طلب فضل و رضای خدا ترک گفته‌اند و برای یاری کردن دین خدا و یاری کردن پیامبرش خود را از همه چیز جدا نموده‌اند، آگاه نماید؛ پس مهاجران، اموال و داراییها و فرزندان و جگرگوشه‌ها و خانه‌های خود را به خاطر کسب رضایت و خشنودی خدا و به دست آوردن پاداش الهی از دست داده‌اند و آنها به انصار پناه آورده‌اند که همراه آنها در خانه‌هایشان جای بگیرند؛ خانه‌های آنان که سرای امنیت و ثبات است و آنها قبل از انصار ایمان را در درون و قلب خود استوار نمودند و با این هجرت، فراهم نمودن خانه و ایمان هر دو برای آنها کامل گردید و اینکه آنان قبل از همه ایمان آورده‌اند، فضیلتی است که سایر مؤمنان و حتی انصار نیز از آن بهره‌مند نیستند. اوصاف انصار هنوز ادامه دارد: ﴿ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ ﴾ و این محبتی است که خداوند آن را در قرآن به اثبات رسانده است و خداوند آن را برای آنان فضیلتی قرار داد که این فضیلت را به آنان اختصاص داد. در مقابل به توصیف مهاجران پرداخت به اینکه آنها از خانه و اموالشان به خاطر طلب خشنودی خدا و به دست آوردن فضل او که همواره بر آنها می‌بارید، بیرون کرده شده‌اند و قلبهای مهاجران سرشار از محبت برادران انصارشان می‌باشد؛ آنهایی که به اخلاص پاک که ثمره و نتیجهٔ محبت در راه خدا و برای خداست، توصیف شده‌اند؛ پس در مورد آنها گفته شده است:

﴿ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُواْ ﴾

«و در درون خود به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، احساس رغبت و نیازی نمی‌کنند.»

یعنی آنها به فضیلتی که برادران مهاجرشان آن را به دست آورده‌اند و در ایمان بر آنان پیشی گرفته‌اند و با جدا شدن از سرزمین و اموالشان قربانی داده‌اند و برای یاری کردن دین خدا و رسالتهای او برخاسته‌اند، چشم ندوخته‌اند که بخواهند در آن مشارکت داشته باشند.[1]

و در فرموده الهی که:

﴿ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ ﴾

این محبت وصف‌ناپذیر انصار در کتاب خدا ثبت شده است و به قصد عبادت در کمال زیبایی و اعجاز و اسلوب زیبا تلاوت می‌گردد بنابراین، امکان ندارد که با چنین محبتی در اعماق وجود مؤمنان، آثار نفرت و کینه‌ای باشد که آنها با مهاجران به خاطر فضایل ایمانی و جان فدایی آنها در راه خدا با سرزمین و اموال حسادت ورزند.

انصار در دوست داشتن برادران مهاجر خود به اوج صفا و اخلاص و همدلی رسیده بودند و این محبت مقدس، دلهای آنها را فرا گرفته و برای هیچ چیزی جای باز نمی‌کرد مگر چیزی که اثری از آثار محبت و دوستی بود و این اوج فضیلتهاست.[2]

و این فرمودهٔ الهی که:

﴿ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ ﴾

نتیجهٔ این محبت خالص است که انصار در آن به حدی رسیده‌اند که جامعهٔ بشری در تاریخ گذشته خود به آن دست نیافته است و در تاریخ آینده نیز به آن دست نخواهد یافت و آن ثمرهٔ ایثار و ترجیح دیگران برخود است که محبت ایمانی، آن را به بار آورده است.[3]

سپس در مقابل اینکه مهاجران به صداقت اراده و اخلاص در ایمانشان توصیف شدند، انصار به فلاح و رستگاری اختصاص یافتند و بعد از تأکید این مطلب که آنها با این ایثار، وجودشان از تیرگیهای آزمندی و حسادت تصفیه و پاک شده است و مخلصانه برادران مهاجر خود را دوست داشتند و از بخل پاک گشتند و بخل را با

۱- *محمد رسول الله*، عرجون، ج ۳، ص ۹۴.

۲- همان، ص ۹۵.

۳- همان، ص ۹۶.

فضیلت بزرگواری و بخشندگی و ترجیح دیگران بر خود زیر پا نهاده‌اند و خداوند این صفت پسندیده آنان را این گونه بیان می‌کند:

﴿ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴾ (حشر، ۹)

«و کسانی که از بخل نفس خود مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.»

و این محبت برادرانه میان مهاجران و انصار اساسی است که بر پایه‌های آن برادری اجتماعی که پیامبر اکرم ﷺ بعد از آمدن به مدینه میان اصحاب خود پیمان آن را بست، استوار شده بود و بستن این پیمان برادری از اولین اقداماتی بود که پیامبر اکرم ﷺ قبل از تأسیس مسجد النبی به آن پرداخت.[1]

ظاهراً آغاز این مواخات و برادری، در مسجد و در حالی برگزار شد که این مسجد در مرحله ساخت و ساز قرار داشت و قرار بود این مسجد پایه و اساس تقوا قرار گیرد و پیامبراکرم ﷺ با اصحاب و یارانش (مهاجران و انصار) در ساخت و ساز همیاری می‌نمود. قطعاً آن مکان پاک و عمل شریف که فقط برای خدا انجام می‌شد، مناسب‌ترین مکان برای آغاز مواخات و برادری بود؛ چون آن مکان پاک و مشغلهٔ شریف اقتضا می‌نمود که آنها با همدیگر همکاری و همدردی و دوستی نمایند و رشته‌ها و پیوندهای برادری ایمانی را تقویت کنند بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ ابتدا میان کسانی که با او در ساختن مسجد کار می‌کردند، پیمان برادری منعقد نمود؛ سپس گروهی دیگر را در خانهٔ اُنس با همدیگر برادر نمود و این گونه این کار را تکرار نمود تا اینکه این مواخات و برادری با یکدیگر همهٔ پیشگامان مهاجر و انصار را فرا گرفت و آنها حدود صد نفر بودند که نیمی از آنان مهاجر و نیمی دیگر انصار بودند.[2]

برخی از نامهای مهاجران و انصار که در راه خدا با هم پیمان برادری بستند، عبارتند از:

ابوبکر صدیق ﷺ خارجه بن زهیر، عمر بن خطاب، عتبان بن مالک، ابوعبیده بن جراح، سعد بن معاذ، عبدالرحمن بن عوف سعد بن ربیع، زبیر بن عوام، سلامه بن سلامه بن وقش، طلحه بن عبیدالله، کعب بن مالک، سعید بن زید، ابی بن کعب، مصعب بن عمیر، ابوایوب خالد بن زید، ابوحذیفه بن عتبه بن ربیعه، عباد بن بشر بن وقش،

۱- *محمد رسول الله*، عرجون، ج ۳، ص ۹۸.

۲- همان، ص ۱۰۰.

عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، ابوذر غفاری، منذر بن عمرو، حاطب بن ابی بلتعه، عویم ابن ساعده، سلمان فارسی، ابودر داء، بلال موذن پیامبر و ابورویحه عبدالله بن عبدالرحمن الخثعمی.[1]

درسها و آموختنیها

۱- اعتقاد مشترک، اساس ارتباط است

جامعه مدنی که پایه و اساس آن را اسلام تشکیل می‌داد، جامعه‌ای عقیدتی بود که با اسلام مرتبط بود و دوستی از نظر اسلام زمانی ارزش داشت که برای کسب رضای خدا و پیامبرش و برای مؤمنان بود و این بالاترین نوع ارتباط و پیشرفته‌ترین آن است؛ چون چنین امری به یگانگی عقیده و فکر و روح مرتبط می‌شود.

دوستی نمودن برای کسب رضایت خداوند و پیامبرش و برای مؤمنان از مهم‌ترین آثار و پیامدهای هجرت است و قرآن کریم مسلمانها را بر این مفاهیم والا تربیت می‌نمود و خداوند متعال بیان نموده است که پسر نوح گرچه از خاندان نبوت بود، اما وقتی ازحق فاصله گرفت و به خدا کفر ورزید و از پیامبر خدا پیروی نکرد، از خانوادۀ نوح شمرده نشد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقِيلَ يَٰٓأَرۡضُ ٱبۡلَعِي مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقۡلِعِي وَغِيضَ ٱلۡمَآءُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَٱسۡتَوَتۡ عَلَى ٱلۡجُودِيِّۖ وَقِيلَ بُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٤ وَنَادَىٰ نُوحٞ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ﴾ (هود، ٤٤ – ٤٥)

«نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت پرودرگارا! پسرم از خاندان من است و وعدۀ تو راست است و تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی. فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست؛ چرا که او (دارای) عمل ناشایست است. بنابراین، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی.»

اسلام، دوستی و برادری را فقط در میان مؤمنان منحصر نموده است تا آنها فقط با یکدیگر دوستی نمایند؛ چنانکه می‌فرماید:

۱- *ابن هشام*، ج ۲، ص ۱۰۹ – ۱۱۱ –*السیرة النبویه*، ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۲۴.

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴾ (حجرات، ۱۰)

«قطعاً مؤمنان برادران همدیگرند؛ پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود.»

اسلام دوستی میان مؤمنان و کافران از قبیل مشرکان و یهودیان و نصارا را قطع نموده است؛ حتی اگر اینها پدران یا برادران یا فرزندان مسلمانان باشند و هر مؤمنی که با چنین کسانی محبت و دوستی می‌نماید، قرآن او را ستمگر دانسته است؛ پس دوستی و ابراز محبت با کافران از بزرگ‌ترین گناهان است:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴾ (توبه، ۲۳)

و می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ يُخۡرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمۡ أَن تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ رَبِّكُمۡ ...﴾ (ممتحنه، ۱ – ۳)

«ای مؤمنان اگر (از دیار خود) برای جهاد در راه امن و کسب خشنودی من بیرون آمدید، دشمنان خودتان را دوستان (خود) مگیرید که به آنان از روی دوستی پیام بفرستید. حال آنکه به (دین) حقی که به شما رسیده، کفر ورزیده‌اند و رسول (خدا) و شما را برای آنکه به خداوند، پروردگارتان، ایمان می‌آورید، آواره می‌کنند.»

پس وقتی خداوند در آیه‌های گذشته به صورت کلی مؤمنان را از دوستی با کافران برحذر می‌دارد در آیه‌های زیادی نیز مؤمنان را از اطاعت از اهل کتاب و یا دوستی کردن با آنها یا گرایش به سوی آنها برحذر می‌دارد و نهی می‌کند.[۱]

خداوند می‌فرماید:

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، احزمی جزولی، ص ۴۱۷.

﴿ وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ﴾ (بقره، ۱۲۰)

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آئین آنها پیروی کنی. بگو تنها هدایت الهی، هدایت است و اگر از خواسته‌ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آنها که علم و آگاهی یافته‌ای، هیچ سرپرست و یاوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ ١٠٠ وَكَيۡفَ تَكۡفُرُونَ وَأَنتُمۡ تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمۡ رَسُولُهُۥۗ وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴾ (آل عمران، ۱۰۰ – ۱۰۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از گروهی از کسانی که کتاب بدیشان داده شده است، پیروی کنید، شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز می‌گردانند و چگونه باید شما کافر شوید و حال آنکه آیات خدا بر شما فرو خوانده می‌شود و پیغمبر او درمیان شما است و هر کس به خدا تمسک جوید، بی‌گمان به راه راست و درست (رستگاری) رهنمود شده است.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ (مائده، ۵۱)

«ای مؤمنان، یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید ایشان برخی دوست برخی دیگرند. هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد، بی‌گمان از زمرهٔ ایشان به شمار می‌رود و شکی نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.»

سید قطب می‌گوید: «این خطاب، جماعت مسلمان در مدینه را مخاطب قرار می‌دهد، اما هر گروه مسلمانی که در هر گوشه‌ای از زمین باشد تا روز قیامت مخاطب این فریاد است و مؤمنان در آن وقت به خاطر این مناسبت مخاطب این ندا قرار گرفتند که برخی از مؤمنان در مدینه به طور کامل و قاطع از برخی اهل کتاب، به ویژه یهود، جدا نشده بودند و قطع رابطه نکرده بودند و روابط دوستی و پیمان و روابط اقتصادی و تعامل و روابط همسایگی میان آنها و اهل کتاب برقرار بود و همهٔ اینها با توجه به وضعیت تاریخی و اجتماعی در مدینه قبل از اسلام بین عربهای اهل مدینه به خصوص یهودیان طبیعی بود ... و این وضعیت به آنان فرصت می‌داد تا نقش خود را در توطئه کردن برای این دین و پیروان آن با انواع مکرهایی که برای آن برنامه چیده بودند و بسیاری از نصوص قرآنی پرده برداشت، بازی کنند و قرآن نازل شد تا آگاهی لازم را به مسلمان در معرکه و نبردی که با عقیده‌اش وارد آن می‌شود تا برنامه جدیدش را در واقعیت زندگی اجرا نماید، بدهد و تا در ضمیر و وجدان مسلمان آن جدایی کامل میان او و میان هر کس که به جماعت مسلمان منتسب نیست و زیر پرچم ویژهٔ آن قرار نمی‌گیرد، پدید آورد.

این جدایی، گذشت اخلاقی را از بین نمی‌برد؛ بلکه این صفت همیشگی مسلمان است و دوستی را از بین می‌برد، منظور آن دوستی‌ای که در قلب مسلمان جز برای خدا و پیامبرش و مؤمنان ایجاد نمی‌گردد و آگاهی و جدایی که در هر زمین و در هر نسلی از آن بازداشته نمی‌شود. برخی دوستان برخی دیگراند و این حقیقتی است که با زمان ارتباطی ندارد؛ چون از طبیعت چیزها سر بر می‌آورد ... و آنها هرگز نمی‌توانند دوستان گروه مسلمان باشند و در هیچ سرزمین و در هیچ تاریخی چنین امری امکان‌پذیر نیست ... و گذشت قرنها مصداق این گفتار راستین را ترسیم می‌نمایند ... و برای یکبار حتی این قاعده مختل نشده است و در این زمین چیزی جز آنچه قرآن کریم بیان نموده و صفت همیشگی را ذکر کرده، اتفاق نیفتاده است. نه یک رخداد جدا و تنها ... و انتخاب جمله اسمیه به این صورت که... ﴿ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ ﴾ «برخی دوستان برخی دیگراند» ... فقط یک تعبیر نیست؛ بلکه انتخاب مقصود و هدفی است تا بر صفت همیشگی و اصیل آنان دلالت نماید.[1]

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۲، ص ۹۱۱.

و خداوند مؤمنان را از اینکه منافقان را به دوستی بگیرند، نهی نموده است؛ چراکه بارزترین صفت منافقان، دوستی نمودن با کفار و تنفر از دین خداست. خداوند می‌فرماید:

﴿ بَشِّرِ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ١٣٨ ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ أَيَبۡتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلۡعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴾ (نساء، ۱۳۸ – ۱۳۹)

«به منافقان مژده بده که عذاب دردناکی دارند. این منافقان کسانی هستند که کافران را به جای مؤمنان به سرپرستی و دوستی می‌گیرند، آیا عزت را در پیش کافران می‌جویند؟ چرا که عزت و شوکت جملگی از آن خدا است.»

و در آیه‌های مدنی انواع گوناگون این جدایی بیان گردیده است، از جمله اینکه خداوند می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴾ (توبه، ۷۳)

«ای پیغمبر، با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آن سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بدسرنوشت و چه زشت جایگاهی است!»

و خداوند از خواندن نماز میت آنها و ایستادن بر قبرهایشان نهی کرده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ ﴾ (توبه، ۸٤)

«هرگاه یکی از آنان مُرد، اصلاً بر او نماز مخوان و بر سر گورش نایست؛ چراکه آنان به خدا و پیغمبر باور نداشته‌اند و در حالی مرده‌اند که از دین خدا و فرمان الله خارج بوده‌اند.»

و خداوند آن دوستی را معتبر و ارزشمند می‌داند که با صفت ایمان هماهنگ است و همچنین بیان نموده است که مؤمنان با چه کسانی دوستی نمایند:

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ۝ وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ﴾ (مائده، ۵۵ – ۵۶)

«تنها خدا و پیغمبر و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال بدر می‌کنند و هر کس که خداوند و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد، (از زمرهٔ بندگان خوب الله است) بی‌تردید حزب الله پیروز است.»

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ دریافته بودند که آنها فقط می‌بایست با رهبرشان دوستی بورزند و عقیدهٔ خویش را خالص نمایند و برای اعتلای کلمه الله جهاد نمایند؛ پس آنها همه این موارد را در وجود خود محقق نمودند و زندگی خود را بر این اساس منطبق نمودند و این موارد را اجرا نمودند؛ پس آنها دوستی خود را خالص و از آلایشها پاک گردانده و آن را برای خدا و پیامبرش و مؤمنان گرداندند و تاریخ آنها سرشار از مواضع زیبایی است که بر این دلالت می‌نماید که آنها فهم عمیقی از موضوع ولاء و دوستی که به آنها بخشیده شده بود تا صرف دین و عقیده و برادران و پروردگارشان نمایند، داشته‌اند.

پیمان برادری که میان مهاجران و انصار انجام شد، عقیده‌ای بود که با پذیرش اسلام، به آن رسیده بودند؛ پس ایجاد پیمان برادری میان دو شخص که هر یک از آنان دارای فکر یا عقیده‌ای است که با عقیدهٔ برادرش مخالف است، امری باطل و مردود است به خصوص اگر آن فکر و عقیده به گونه‌ای باشد که صاحب خود را وادار نماید تا در زندگی عملی سلوک و رفتار مشخصی داشه باشد بنابراین، عقیدهٔ اسلامی که پیامبر اکرمﷺ از سوی خداوند آورده بود، ستون فقرات برادری را تشکیل می‌داد. اگر این دین، همه مردم را در مصاف عبودیت، خالص برای خدا یکی قرار می‌داد، بدون اینکه هیچ امتیازی به جز امتیاز تقوا و عمل صالح را در نظر بگیرد، پس نباید انتظار داشت که برادری و همکاری و ایثار میان مردمانی حاکم شود که افکار و عقیده‌های مختلفی آنها را پراکنده کرده است؛ پس هر یک از آنها برده و امیر هوا و هوس و امیال و تکبر خود باشد.[1]

۱– *فقه السیره*، بوطی، ص ۱۵۶.

۲- محبت در راه خدا اساس بنیان جامعه مدنی

برادری براساس محبت در راه خدا از قوی‌ترین پایه‌ها و پشتوانه‌ها در بنای امت اسلام است و هر گاه این پایه سست شود، کیان امت اسلام از هم می‌پاشد و از بین می‌رود[۱]. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ کوشید تا مفاهیم دوستی برای خدا را در جامعهٔ جدید مسلمان، محکم و ریشه‌دار نماید؛ چنانکه فرمود: «خداوند در روز قیامت می‌گوید: کجا هستند کسانی که به خاطر من با همدیگر دوستی می‌کردند؛ امروز آنان را زیر سایه خود جای می‌دهم؛ روزی که سایه‌ای جز سایه من وجود ندارد.»[۲]

همچنین فرمود: «خداوند فرموده است: محبت من برای کسانی که برای رضای من با یکدیگر دوستی می‌نمایند، واجب شده است وکسانی که به خاطر من با هم پیوند خویشاوندی و برادری را برقرار می‌دارند، سزاوار محبت من هستند. همچنین محبت من برای کسانی که در راه من برای یکدیگر خرج می‌کنند، واجب گشته است. اینها بر منبرهایی از نور قرار دارند که پیامبران و صدیقان و شهیدان به آنها رشک می‌برند.»[۳]

پس رهنمودهای پیامبر اکرم ﷺ، اصحاب و یارانش را بر معانی و دوستی و همبستگی و همکاری و احترام به یکدیگر تشویق می‌نمود. از این رو ثروتمند خود را بالاتر از فقیر نمی‌دانست و حاکم بر محکوم برتری نمی‌جست و قوی نیز خود را از ضعیف بالاتر قرار نمی‌داد و بدین صورت دوستی برای خدا در جامعهٔ جدید مدینه، اثر مهمی بر جای گذاشت؛ چنانکه از انس بن مالک ﷺ روایت است که می‌گوید: «ابوطلحه ازهمه انصار در مدینه نخل بیشتری داشت و محبوب‌ترین اموالش «بیرحاء» بود که روبروی مسجد قرار داشت و پیامبر وارد آن می‌شد و از آب گوارای آن می‌نوشید و با نزول این آیه:

﴿ لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ﴾ (آل عمران، ۹۲)

«به نیکی دست نمی‌یابید، مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید، ببخشید و هرچه را ببخشید خدا بر آن آگاه است.»

۱- *محمد رسول الله*، عرجون، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲- *مسلم*، کتاب البر والصله، الآداب، شمارهٔ ۲۵۶۶.

۳- *مسند احمد*، از حدیث معاذ بن جبل، ج ۵، ص ۲۲۹.

ابوطلحه برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! خداوند می‌فرماید: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» ... و من از همهٔ اموالم «بیرحاء» را بیشتر دوست دارم و اکنون آن را برای خدا صدقه می‌نمایم؛ امیدوارم که جزو نیکیهای من و ذخیره‌ای باشد نزد خدا.» و به پیامبر اکرم ﷺ گفت: آن را هر جا که صلاح می‌دانی، انفاق کن. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چه مال سودمندی! مال سودمندی! سپس فرمود: من آنچه را که گفتی، شنیدم و نظر من این است که آن را برای مصرف خویشاوندان خود قرار دهی؛ پس ابوطلحه آن را میان خویشاوندان و عموزادگان خود تقسیم کرد.

عبدالرحمان بن عوف نیز از این معانی والا برای ما سخن می‌گوید:

وقتی به مدینه آمدیم، پیامبر اکرم ﷺ بین من و سعد بن ربیع پیمان برادری بست. سعد بن ربیع گفت: من از همهٔ انصار مال و دارایی بیشتری دارم و نصف آن را به تو می‌دهم و علاوه بر آن هر یک از همسرانم را که دوست داری، آن را طلاق می‌دهم و پس از اتمام عده‌اش، با آن ازدواج کن.

عبدالرحمن گفت: من به مال تو نیازی ندارم. اگر بازاری هست که در آن تجارت و داد و ستد صورت می‌گیرد، مرا به آن راهنمائی کن. او بازار قینقاع[1] را به من معرفی نمود. صبح فردا عبدالرحمان به بازار رفت و کشک و روغن آورد. می‌گوید: سپس همچنان به رفتن به بازار و تجارت ادامه داد. دیری نپایید که عبدالرحمن در حالی آمد که لباسهایش معطر بود. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ازدواج کرده‌ای؟ گفت: بله. فرمود: با چه کسی؟ گفت: با زنی از انصار. فرمود چقدر (مهریه) دادی؟ گفت به اندازه یک هسته خرما از طلا. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ولیمه بده؛ حتی اگر یک گوسفند باشد.[2]

عبدالرحمان بن عوف رضی الله عنه در مقابل سخاوت و بزرگواری سعد بن ربیع، از خود عزت نفس و بزرگواری نشان داد و این عزت نفس و بزرگواری تنها به عبدالرحمان بن عوف اختصاص نداشت؛ بلکه بسیاری از مهاجران مدت اندکی در خانه‌های برادران انصار خود ماندند؛ سپس خودشان به کار و کسب پرداختند و برای خود خانه‌هایی خریدند و مخارج خود را به عهده گرفتند. از جمله این افراد ابوبکر و عمر و عثمان و دیگران رضی الله عنهم بودند.

۱- قینقاع، قبیله‌ای از یهود است که بازار به آنها نسبت داده شده بود.

۲- *بخاری*، کتاب البیوع، شمارهٔ ۲۰۴۸.

۳- خیرخواهی میان کسانی که برای خدا برادر شده بودند

مواخات و برادری اثر مهمی در ایجاد خیرخواهی مسلمانان بین یکدیگر داشت. پیامبر اکرم ﷺ بین سلمان و ابودرداء، پیمان برادری بست. سلمان به دیدار ابودرداء رفت و همسرش را در حالتی مشاهده نمود که لباسهای کهنه و قیافهٔ نامناسبی دارد. سلمان گفت: تو را چه شده است؟ گفت: برادرت ابودرداء نیاز به دنیا ندارد. سپس ابودرداء آمد و برای او غذایی درست کرد و به سلمان گفت: بخور؛ زیرا من روزه هستم. سلمان گفت تا تو نخوری من نمی‌خورم. سلمان می‌گوید: پس او غذا خورد، وقتی شب شد ابودرداء بلند شد که نماز بخواند. سلمان گفت: بخواب پس او خوابید. سپس خواست بلند شود و نماز بخواند گفت: بخواب وقتی که شب به آخر رسید، سلمان گفت: الان بلند شو و نماز بخوان؛ سپس سلمان گفت: پروردگارت بر تو حقی دارد و جان و وجودت بر تو حقی دارد و خانواده‌ات بر توحقی دارد؛ پس به هر صاحب حق، حقش را بده. ابودرداء نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و جریان را برایش بازگو کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سلمان راست گفته است.[1]

انصار با برادرانشان مهاجرین پیمان موالاه بستند و شاهد این مطلب این است که آنان را بر خود ترجیح دادند و این گواهی بر صدق محبت و قدرت ایمانشان است، و من نمونه‌های ایده‌آلی از انصار را موافقت و همراهی انصار مشاهده کرده‌ام که تأثیر شگرفی نفوس مهاجرین گذاشته است، از ابوهریره ﷺ روایت شده که گفت : (انصار به پیامبر ﷺ گفتند که درختان خرما را بین ما و برادرانمان تقسیم کن.)

٤- از ابوهریره ﷺ روایت است که انصار به پیامبر اکرم ﷺ گفتند: درختان خرما را میان و ما برادران ما تقسیم کن. پیامبر اکرم ﷺ نپذیرفت. انصار گفتند: شما کار کنید و ما شما را در میوه‌ها شریک می‌کنیم. گفتند: پذیرای این امر هستیم.[2]

این حدیث بیانگر این مطلب است که انصار به پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد کردند که اموالشان را میان آنها و برادران مهاجرشان تقسیم کند، اما پیامبر اکرم ﷺ نپذیرفت و اراده نمود تا اقدامی انجام دهد که هم با مهاجران احساس همدردی نماید و هم حقی از انصار با از دست رفتن اموالشان ضایع نگردد؛ پس انصار به مهاجران گفتند: شما کار

۱- *صحیح بخاری*، کتاب الصوم، شماره ۱۹۶۸، ج ۴، ص ۲۰۹.

۲- همان، المزارعه، شمارهٔ ۲۳۲۵.

آبیاری و رسیدگی به درختان را انجام دهید و ما شما را در ثمر و میوه آن شریک می‌کنیم. وقتی این را گفتند، پیامبر اکرم ﷺ این رأی را از آنجا که نیاز مهاجران را برآورده می‌نمود و هم باری از دوش انصار برمی‌داشت بنابراین، آن را پذیرفت و تأیید کرد و همه گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم.[1]

به این ترتیب انصار به کار و تلاش می‌پرداختند و مهاجران را در ثمر و محصول شریک می‌نمودند و شاید هم مهاجران هنگام کار به کمک آنان می‌شتافتند، اما کار اصلی و عمده را انصار انجام می‌دادند و مهاجران از کار انصار و مواضع والای آنها در ایثارو بخشش تشکر کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! ما مانند اینها کسانی را سراغ نداریم که کار بکنند از ما می‌گیرند و پاداش بیشتر می‌دهند؛ آنان زحمت کار را از ما برداشته‌اند، ولی در آسایش و محصول ما را شریک خود ساخته‌اند تا آنجا که بیم آن می‌رود که همهٔ اجر و پاداش را ببرند. رسول خدا فرمود: نه تا زمانی که شما آنان را بستایید و برای آنان دعا کنید (شما هم پاداش خواهید گرفت.)[2]

اشارهٔ مهاجران به اجر اخروی بیانگر تصور عمیق آنها از زندگی آخرت و مسلط بودن این تصور بر اندیشهٔ آنهاست[3] باری پیامبر اکرم ﷺ خواست تا درصدد جبران خوبیها و بزرگیهای انصار برآید، از این رو اراده کرد که درآمد بحرین را به آنان ببخشد، امّا آنها نپذیرفتند و گفتند: در صورتی آن را می‌پذیریم که همانند آنچه به ما می‌بخشی برادران انصار ما نیز از آن برخوردار گردند.[4]

این پیمان برادری اهداف خود را محقق نمود که یکی از جمله اهداف آن از بین بردن وحشت غربت مهاجران بود؛ چراکه آنان به خاطر جدایی از خانواده و خویشاوندان خود احساس غریبی نکنند و انس بگیرند و نیز پیمان اخوت باعث شد تا آنها به حمایت ویاری یکدیگر برخیزند و یکی از اهداف تأسیس دولت این بود؛ چراکه هیچ دولتی نمی‌تواند شکل بگیرد مگر اینکه براساس و پایه وحدت ملت و انسجام آن استوار باشد و وحدت و همبستگی بدون عامل برادری و محبت دو جانبه تحقق نمی‌یابد. پس اگر علّت اصلی اتحاد هر گروهی عاملی غیر از پیوند دوستی و برادری

۱- *التاريخ الاسلامی*، ج ۴، ص ۳۰.

۲- *مسند احمد*، ج ۳، ص ۲۰۰ – ۲۰۱ –ابن شیبه، ج ۹، ص ۶۸، شمارهٔ ۶۵۶۱.

۳- *التاريخ الاسلامی*، حمیدی، ج ۴، ص ۴۰۶.

۴- *صحیح بخاری*، مناقب الانصار، شمارهٔ ۳۷۹۴.

حقیقی باشد، ممکن نیست که براساس اصل و مبدائی مشترک متحد شوند و زمانی دولت شکل خواهد گرفت که اتحاد حقیقی بین امت برقرار گردد.[۱]

۵- ارث بردن به سبب برادری

تاریخ بشر، رخدادی همه جانبه و یکپارچه مانند حادثه استقبال انصار از مهاجران با این محبت و با این بخشش سخاوتمندانه و با این مشارکت فعال و با این پیشی گرفتن از یکدیگر در جای دادن وبرداشت مشکلات، به خود ندیده است. بنابراین، برادری در زندگی عملی اصحاب ﷺ به وقوع پیوست و ارزش و مبدأ و اصلی تاریخی که پیامبر اکرم ﷺ میان آنان ایجاد نمود، فقط یک شعار نبود که تنها بر زبانها جاری شود؛ بلکه حقیقتی عملی بود که با واقعیت زندگی و با تمامی روابط موجود میان انصار و مهاجران درآمیخت و پیامبر اکرم ﷺ مسئولیتی واقعی براساس این پیمان برادری ایجاد کرد و این مسئولیت را آنها به بهترین وجه ممکن به انجام رساندند تا جایی که خداوند براساس همین اخوت قانون ارث را به جای خویشاوندان، بین آنان ایجاد نمود و این از حکمتهای تشریع بود که می‌خواست اخوت اسلامی به عنوان یک حقیقت تجلی یابد.

حکمت و فلسفه این امر این بود که علاوه بر این مسئله به این موضوع آگاهی یابند که برادری و دوستی موجود میان مسلمانان فقط یک شعار و حرف نیست؛ بلکه حقیقتی است زنده که دارای نتایج اجتماعی محسوسی است که این نتایج مهم‌ترین پایه‌های نظام عدالت اجتماعی شمرده می‌شود، اما حکمت نسخ شدن ارث ازیکدیگر براساس اخوت این است که نظام موروثی که بعد از آن حاکم گردید، براساس برادری اسلامی بود؛ زیرا دو نفر که دارای دو دین مختلف هستند، از همدیگر ارث نمی‌برند و دوران اول هجرت، انصار و مهاجران را در برابر مسئولیت خاصی از تعاون و همیاری و مهرورزی قرار داد؛ چراکه مهاجران، خانه وخانواده و اموالشان را ترک کرده بودند و مهمان برادران انصار خود در مدینه بودند بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ میان مهاجران و انصار پیمان برادری و اخوت ایجاد کرد تا این مسئولیت را تحقق بخشد و از مقتضیات مسئولیت مذکور این بود که این برادری از برادری نسبی قوی‌تر ودارای اثر بیشتری باشد، اما با استقرار

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۶، ص ۳۵۲۶.

مهاجران در مدینه و قدرت وگسترش اسلام، روح اسلامی تنها اصلی بود که جامعه جدید مدینه را به هم نزدیک می‌کرد.[۱]

از این رو وقتی مهاجران با فضا و محیط مدینه خوی گرفتند و راههای درآمد و به دست آوردن روزی را در آنجا شناختند و غنیمتهای زیادی در جنگ بدر به دست آوردند که نیازشان را برآورده می‌نمود، موضوع ارث بردن از یکدیگر به وضع طبیعی سابق که هماهنگ با فطرت بشری است؛ یعنی، براساس خویشاوندی نسبی برگشت و ارث بردن میان دو برادر مسلمان (مهاجران و انصار) باطل گردید؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ﴾ (انفال، ۷۵)

«و کسانی که پس از (نزول این آیات) ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما جهاد نموده‌اند، آنان از زمرهٔ شما هستند و کسانی که با یکدیگر خویشاوندند، برخی برای برخی دیگر سزاوارترند در کتاب خدا. بی‌گمان خداوند آگاه از هر چیزی است.»

بدین صورت این آیه، ارث بردن از یکدیگر را به سبب عقد اخوت و برادری اسلامی منسوخ کرد[۲]. البته برادری و خیرخواهی میان کسانی که پیمان اخوت بسته بودند، همچنان به حال خود باقی ماند[۳] چنانکه دانشمند امت، ابن عباس، این مطلب را در ذیل این آیه بیان کرده است:

﴿ وَلِكُلّٖ جَعَلۡنَا مَوَٰلِيَ مِمَّا تَرَكَ ٱلۡوَٰلِدَانِ وَٱلۡأَقۡرَبُونَۚ وَٱلَّذِينَ عَقَدَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَـَٔاتُوهُمۡ نَصِيبَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدًا ﴾ (نساء، ۳۳)

۱- *فقه السیره*، بوطی، ص ۲۱۱ – ۲۱۲.

۲- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۴۶.

۳- *التاریخ الاسلامی*، ج ۴، ص ۲۵.

«برای هر یک (از مردان و زنان) وارثانی تعیین کردیم تا از میراث پدر و مادر و نزدیکان برخوردار شوند و به کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید، بهرۀ ایشان را بدهید. بی‌گمان خداوند به هر چیزی حاضر و ناظر بوده است.»

ابن عباس می‌گوید: ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ ﴾ یعنی وارثان نسبی ﴿ وَٱلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ ﴾ یعنی مهاجران که به مدینه آمدند و با انصار پیمان برادری بستند و میان آنان قانون ارث حاکم بود، اما وقتی این آیه نازل شد : ﴿ وَٱلَّذِين عَقَدَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ فَـَٔاتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ ﴾[1] یعنی با کسانی که عقد برادری بسته‌اید، حق آن برادری را به وسیلۀ یاری کردن و خیرخواهی و وصیت در حق آنان، به جای آورید.

٦- ارزشهای انسانی و مبادی نمونه

از خلال روابط محکمی که میان مهاجران و انصار وجود داشت، ارزشهای انسانی و اجتماعی و مبادی نمونه‌ای پدید آمد که در جامعۀ قبیله‌ای آن زمان سابقه‌ای نداشت، امّا بعد از آن، این خصلتها مربوط به جوامع پیشرفته و متمدن شد که در مقدمۀ این ارزشها، می‌توان ارزش کار شرافتمندانه به عنوان وسیله‌ای برای کسب روزی را نام برد. مهاجران در ابتدای کار، میزبانی برادران انصار خود را پذیرفتند، اما دیری نگذشت که به دنبال منبع درآمد برای خود برآمدند و نخواستند با پیوند برادری با انصار باری بر دوش آنان باشند. از این رو برخی به تجارت و برخی به کشاورزی مشغول شدند و آنها از سختیهای کار لذت می‌بردند؛ زیرا عزت و غیرت ایمانی مؤمن به او اجازه نمی‌دهد که وظایف او را دیگران انجام دهند؛ بلکه ایمان از او می‌خواهد که بخشنده باشد تا گیرنده؛ چراکه خداوند دست بالا (بخشنده) را از دستی که پایین است و از دیگران چیزی را می‌طلبد، بهتر قرار داده است. آنها براساس تعالیم اسلام به این نتیجه رسیده بودند که کار کردن عبادت است و این امری است که نظامهای معاصر برای برطرف نمودن نیازهای مادی و معنوی انسان در پرتو مفاهیم اسلامی از آن کوتاهی نموده‌اند و در پرتو این مفهوم اسلامی می‌توانیم ادعا نماییم که برادری و کار و تلاش، دو سنگ اساسی در بنای جامعۀ مدینه بود و بعد از آن پایه‌های تأسیس تمدن اسلامی شمرده می‌شود که

۱- این جمله از روایت طبری است، با همان اسناد بخاری، *فتح الباری*، ج ۸، ص ۲۴۹.

اصول آن در مدینه بعد از برپایی اولین دولت در اسلام به رهبری پیامبر خدا پی‌ریزی گردید؛ سپس این دولت رشد کرد تا اینکه درختش بر تمام جهان سایه گسترانید.[۱]

۷- از بین بردن تفاوتهای اقلیمی و قبیله‌ای

از بین بردن تفاوتها و نابرابریهای جغرافیایی و قبیله‌ای در جوامع جاهلی کار آسانی نیست؛ زیرا نژادپرستی و تعصب پایه و اساس تمامی امور آنان بود، ولی انعقاد پیوند برادری به هدف از بین بردن این وجه تمایزها و تفاوتها به صورت واقعی و برخاسته از قلب محیط جاهلی انجام شد.

یکی از بیماریها در جهت متحد نمودن مسلمانان معاصر، مسلط بودن روحیه وطن‌پرستی ونژادپرستی در وجود بعضی از داعیان است و این بیماری آنها را از رسیدن به قدرت باز می‌دارد و نه تنها صفوف امت اسلام را تضعیف می‌کند؛ بلکه آنها را پراکنده و متفرق می‌سازد و هر گروه به جای پرداختن به اهداف بزرگ، به خود مشغول می‌شود و برخی از حرکتهای اسلامی به بیماری تعصب اقلیمی و شخصی و وطن‌پرستی حتی در سطح شهر و روستای کوچک گرفتار شده‌اند.[۲]

باید گفت که این تعصب زاییده بیماریهایی است که در وجود برخی از افراد نهفته است و علّت اصلی آن دوری از کلام خدا و سنت سرور پیامبران است؛ پس آنها براساس قرآن و سنت، تربیت نیافته‌اند بنابراین، اختلاف و تنفر از یکدیگر در میان آنها زیاد دیده می‌شود. مسلمانان امروزی نیز به برادری و مواخاتی که میان مهاجران و انصار برقرار شد، نیاز شدیدی دارند؛ چون امکان ندارد دوباره زندگی اسلامی قوی و نیرومندی سامان داده شود، مگر اینکه جوامع اسلامی، متخلق به این اخلاق والا باشند و تا به این سطح ایمانی و این جان‌فداییهای بزرگ برسند، اما مظاهر پوچ برادری که فقط با زبان است کوچک‌ترین فایده و اثری نخواهد داشت.

انسان مسلمان وقتی احساس کند که برادرانی دارد که او را دوست دارند و او نیز آنها را دوست دارد و آنها را یاری خواهد کرد و آنها اورا یاری خواهند کرد به خصوص در بحرانها و وقتی که زمین با وجود فراخی‌اش بر او تنگ گردد، این احساس نه تنها روحیه معنوی او را بالا می‌برد؛ بلکه موجب بالا بردن قدرت و توانایی ذاتی او نیز

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۴۱۱.

۲- *التربیة القیادیه*، ج ۲، ص ۲۸۶.

می‌گردد و به حرکت او قوت می‌بخشد و همت و ارادهٔ او را محکم می‌نماید. اما فقدان چنین برادری‌ای باعث تضعیف صفوف مسلمانان می‌گردد و مسلمن را گرفتار چنان یأسی می‌کند که احساس می‌نماید در برابر دشمنانی که کاملاً دشمنی او را در دل دارند و از هر سو او را احاطه کرده‌اند، تنهاست؛ پس چگونه می‌تواند در مقابل این همه فشار روحی و معنوی ومادی مقاومت نماید.[1]

تاریخ، جهاد جامعه مسلمان با دشمنانش را بعد از آنکه وحدت اجتماعی تحقق یافته بود، ثبت کرده است و جامعهٔ اسلامی هنوز در مرحلهٔ رشد وشکل‌گیری بود که دشمنان تلاشهای زیادی کردند تا با این نقشه‌های شوم خود بتوانند آتش فتنه را میان صفوف جامعه اسلامی برافروزند تا این گونه آنان را متفرق کنند و وحدت و انسجام آنان را از هم بپاشند، اما این تلاشهای تباهکارانه جز زیان و ناکامی، نتیجه‌ای نداشت؛ چراکه این ترفندها با مقاومت جامعه به هم پیوستهٔ مسلمان، روبرو گردید و در برابر آن از بین می‌رفت و این جامعه بر اساس قدرتی که از ترکیب اجتماعی جامعه واحدی که عناصر آن به گونه‌ای به هم پیوسته بودند که جدایی را نمی‌پذیرفتند و حلقه‌های آن از هم گسسته نمی‌شد و گرههای آن به راحتی باز نمی‌شد، تشکیل شده بود.[2]

۸- مواخات عامل اصلی قدرت یافتن معنوی مسلمانان

از عوامل قدرت معنوی، فعالیت برای تربیت افراد براساس اسلوب و شیوهٔ تربیت الهی و ساختن رهبر ربانی و مبارز با اسباب تفرقه و چنگ زدن به اصول وحدت و یکپارچگی است[3] که مهم‌ترین اصول وحدت و یکپارچگی عبارت‌اند از: وحدت عقیده؛ انتساب صادقانه به اسلام؛ تلاش و اندیشیدن برای یافتن حق و محقق نمودن اخوت و برادری واقعی میان مسلمانان.

یقیناً اصل بزرگی که وحدت و قدرت و همبستگی را محقق می‌نماید، تحقق بخشیدن اخوت اسلامی میان اقشار مختلف اسلام است.

برادری هدیه‌ای الهی است که خداوند به بندگان مخلص و برگزیده و پرهیزگار که دوستان و لشکریان او هستند، می‌بخشد و ارزانی می‌دارد؛ چنانکه می‌فرماید:

۱- *الطریق الی المدینه*، محمّد عبده، ص ۱۰۰ – ۱۰۱.

۲- *محمد رسول الله*، عرجون، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳- *فقه التمکین فی القرآن الکریم*، صلابی، ص ۲۵۳.

﴿ وَإِن يُرِيدُوٓاْ أَن يَخۡدَعُوكَ فَإِنَّ حَسۡبَكَ ٱللَّهُۚ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٢ وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴾ (انفال، ٦٣)

« و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است. اوهمان کسی است که تو را با یاری خود توسط مؤمنان تقویت و پشتیبانی کرد و در میان آنان الفت ایجاد کرد. اگر همهٔ آنچه در زمین است، صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دلهایشان انس و الفت برقرار سازی، ولی خداوند میانشان انس و الفت انداخت؛ چراکه او عزیز و حکیم است.»

قدرت ایمانی احساس عمیقی در ضمیر مسلمان ایجاد می‌نماید که در برابر هر کسی که عقیدهٔ توحید و برنامهٔ جاودان اسلام، ما را با او پیوند می‌دهد و مرتبط می‌سازد، عاطفه ای صادقانه و محبت و دوستی و احترام و اعتماد متقابلی را احساس می‌نماید و آنچه را این احساس به دنبال دارد و مستلزم آن است، ایثار و مهربانی و گذشت وتسامح و همکاری و همیاری می‌باشد و این اخوت، ملازم با ایمان خواهد بود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴾ (حجرات، ١٠)

«قطعاً مؤمنان برادران همدیگرند؛ پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود.»

شیرینی و حلاوت ایمان را کسی احساس می‌کند که این برادری با قلبش آمیخته شود؛ چناکه پیامبرخدا فرمود: «سه چیز در وجود هر کس باشند، شیرینی ایمان را خواهد چشید: اینکه خدا و پیامبرش را از همه کس و همه چیز دوست‌تر داشته باشد؛ دوم اینکه شخص را فقط برای خدا دوست بدارد و سوم اینکه همان طور که برای او ناگوار است که در آتش انداخته شود، بازگشت به کفر را همانند آن ناگوار بداند.»[1]

قرآن کریم تصویری زیبا از اصحاب پیامبر را برای ما ترسیم نموده و فرموده است:

۱- *البخاری*، کتاب الایمان، باب حلاوة الایمان، ج ۱، ص ۱۱.

﴿ مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ﴾ (فتح، ۲۹)

«محمد فرستادۀ خدا است و کسانی که با او هستند، در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانۀ ایمان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد به گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.»

قرآن کریم با ارائۀ این تصویر این موضوع را بیان می‌دارد که خداوند آنها را اکرام نموده است: ﴿ أَشِدَّآء عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ ﴾ بر کافران سخت و با یکدیگر مهربان‌اند» آنان با کافران سرسخت هستند؛ حتی اگر کافران پدران و خویشاوندان و فرزندانشان باشند، امّا با همدیگر مهربان‌اند و این برادری از آنجا که در راه حق است بنابراین، برادری دینی است؛ چون برادری برای رضای الهی از مهم‌ترین عواملی است که در پایداری و استقامت در برابر ویرانگرترین مصیبتهایی که بر مسلمانها فرود می‌آید، سهمی مهم و عمده ایفا می‌نماید. همان طور که فهمیدن ودرک متبادل برادری در راه خدا از اسبابی است که صفوف مسلمانان را فشرده‌تر و قدرتشان را بیشتر می‌نماید و از عوامل سربلندی و قدرت آنهاست.[۱]

۱- *شرح رسالة التعاليم*، د. محمد عبدالله خطیب، ص ۲۹۶.

۹- فضایل انصار

الف – نامیدن آنها به این اسم: خدا و پیامبرش آنان را به این دلیل انصار نامیدند که بر اسلام بیعت کردند و مؤمنان راجای دادند ودین خدا و پیامبرش را یاری کردند.[1]

چنانکه از غیلان بن جریر(رح) روایت است که به انس گفت: «به من بگو که شما قبلاً معروف به انصار بودید یا اینکه این لقب را خداوند به شما داد؟ گفت خداوند ما را انصار نامیده است.»[2]

صفتهای نیکو و فضایل انصار زیاد و بی‌شمارند که از آن جمله می‌توان به فضایلی اشاره نمود که مخصوص افرادی از انصار است، اما فضایل عام آنها که در قرآن کریم آمده است، عبارتند از:

ب – خداوند آنها رامؤمنان حقیقی نامید و فرمود:

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ﴾

(انفال، ٧٤)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، حقیقتاً مؤمن و با ایمانند و برای آنان آمرزش و روزی شایسته است.»

ت – پروردگارشان به آنها مژده داده که از آنان خشنود و راضی است:

﴿ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴾ (توبه، ١٠٠)

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنها خشنود است و ایشان هم از خدا خشنود و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر درختان و کاخهای آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آن می‌مانند، این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.»

۱- *الهجرة النبوية المباركه*، عبدالرحمان البر، ص ١٣١ – ١٣٥.

۲- *البخاری*، کتاب مناقب الانصار، باب مناقب الانصار، شمارهٔ ۳۷۷۶.

ث – خداوند آنان را جزو رستگاران قرار داده و فرموده است:

﴿ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَـٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾ (حشر، ۹)

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران، خانه و کاشانهٔ خود را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است وایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود نگاهداری و مصون گردند، ایشان قطعاً رستگارند.»

احادیثی نیز که از شاهکارهای انصار سخن گفته‌اند عبارتند از:

ج – دوست داشتن انصار علامت ایمان است و دشمنی با آنها نشانهٔ نفاق است. از براء بن عازب ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «انصار را جز مؤمن کسی دوست نمی‌دارد و از آنها بغض و نفرت نخواهد داشت مگر کسی که منافق است؛ پس هرکس آنها را دوست بدارد، خداوند او را دوست می‌دارد و هر کس با آنها بغض داشته باشد، خداوند او را دوست نمی‌دارد و از او متنفر است.»[1]

خ – هر کس آنها را دوست بدارد این سعادت را به دست می‌آورد که خداوند او را دوست می‌دارد و هرکس آنها را دوست نداشته باشد، این شقاوت بهرهٔ او می‌شود که خداوند او را دوست نخواهد داشت. از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هر کس انصار را دوست بدارد، خداوند او را دوست می‌دارد و هر کس با انصار بغض و کینه داشته باشد، خداوند او را ناپسند می‌دارد.»[2]

د – گواهی به پاکدامنی و بردباری آنها: عفت و صبر دو اخلاق خوب و شایسته هستند که بر اصالت نژاد و کمال جوانمردی کسی دلالت می‌کنند که دارای این خصلتهای شایسته باشد و پیامبر اکرم ﷺ در حق انصار گواهی داد که دارای این دو

۱- *بخاری*، مناقب الانصار، شمارهٔ ۳۷۸۳.

۲- رواه احمد، ج ۲، ص ۵۰۱ – *مجمع الزوائد*، هیثمی، ج ۱۰، ص ۳۹ اسناد جید.

خصلت هستند. چه شهادت بزرگی و چه شاهد بزرگواری![1] چنانکه از عایشه(رض) روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «زنی که در میان خانهٔ دو انصاری اقامت کند، هیچ آسیبی به او نمی‌رسد، یا (فرمود) گویا میان دو پدر اقامت نموده است.»[2]

ر – علاقمندی پیامبر اکرم در انتساب به انصار: از ابوهریره روایت است که رسول خدا فرمود: «اگر انصار وارد وادی و دره‌ای بشوند، من همان دره انصار را در پیش خواهم گرفت و اگر هجرت نمی‌بود، من فردی از انصار بودم.»[3]

ز – دعای آمرزش توسط پیامبر اکرم ﷺ برای خانواده‌های انصار: شکی نیست که دعای پیامبر اکرم ﷺ مستجاب و پذیرفته شده است. پس انصار با کسب این فضیلت، هدایت و رستگار گردیدند. از زید بن ارقم روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بار خدایا، انصار و فرزندان انصار و فرزندان و فرزندان انصار و زنان انصار را بیامرز.»[4]

و – توصیهٔ پیامبر اکرم ﷺ نسبت به نیکی کردن با انصار و ناراحت نکردن آنها: انصار جهاد بزرگی در راه حق کردند و کار بزرگی در نشر دین و دفاع از آن انجام دادند که هیچ گاه تنگدستی و ثروتمندی، آنها را از خروج در راه خدا باز نداشت وخداوند این عمل با ارزش آنها را در کلام خود ثبت نموده و فرموده است:

﴿ لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلْعُسْرَةِ مِنۢ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّهُۥ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴾ (توبه، ۱۱۷)

«خداوند توبه پیغمبر و توبه مهاجران و انصار را پذیرفت؛ مهاجران و انصاری که در روزگار سختی از پیغمبر پیروی کردند، بعد از آنکه دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود، باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت؛ چراکه او بسیار رئوف و مهربان است.»

۱- *الهجرة النبوية المباركه*، ص ۱۴۲.

۲- رواه احمد، ج ۶، ص ۲۵۷ – *مجمع الزوائد*، ج ۱۰، ص ۴۰ – *الحاکم*، ج ۴، ص ۸۳.

۳- *بخاری*، مناقب الانصار، ج ۶، ص ۱۱۲، شماره ۳۷۷۹.

۴- همان، کتاب التفسیر، سوره منافقین، شماره ۴۹۰۶.

از این رو پیامبر اکرم ﷺ توصیه نمود که با افراد نیکوکار انصار به نیکی رفتار شود واز بدکار آنها گذشت شود و پیامبر اکرم ﷺ از ترسانیدن و پریشان ساختن انصار بر حذر داشت و توصیه نمود که با آنها به خوبی رفتار شود.[۱]

از انس ﷺ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: انصار گنجینهٔ من و رازداران من هستند؛ مردم زیاد می‌شوند و انصار کم می‌شوند[۲] پس خوبی نیکوکار آنها را بپذیرید و از بدکار آنها گذشت کنید.[۳]

و نیز از او روایت شده است که پیامبر اکرم ﷺ هجرت نمود. انصار او را میان خود جای دادند؛ پس فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، من شما را دوست دارم و فرمود:

انصار وظیفهٔ خود را انجام داده‌اند بنابراین، بر شما لازم است تا وظیفهٔ خویش را به آنان ادا نمایید[۴]؛ پس با نیکوکار آنها نیکی کنید و از بدکار آنها گذشت نمایید.»[۵]

و از ابی قتاده روایت است که از پیامبر خدا ﷺ شنیده است که بالای منبر در حق انصار می‌گفت: «پس هر کس حاکم انصار شد، باید به نیکوکار آنها نیکی کند و از بدکار آنها گذشت نماید و هر کس آنها را پریشان بسازد، مرا پریشان ساخته است.»[۶]

۱- *الهجرة النبویه المبارکه*، ص ۱۵۰.

۲- ابن حجر می‌گوید : «یعنی انصار کم می‌شود و این اشاره به داخل شدن قبیله‌های عرب و عجم در اسلام است و آنها چندین برابر انصار هستند؛ پس هر چند فرض شود که انصار زاد و ولد می‌کنند، در مورد هر یک از دیگر قبیله‌ها نیز چنین فرض می‌شود؛ پس آنها همیشه نسبت به دیگران کم هستند و احتمال دارد که پیامبر اکرم ﷺ آگاهی یافته بود که آنها به طور مطلق کم خواهند شد؛ پس این خبر را دارد؛ چون افرادی که از نسل علی بن ابی‌طالب هستند و موجود می‌باشند، چند برابر افرادی هستند که از نسل اوس و خزرج می‌باشند و نسب آنها واقعاً به آنها می‌رسد و علی هذا القیاس ... *فتح الباری*، ج ۷، ص ۱۲۲.

۳- *بخاری*، کتاب مناقب الانصار، شمارهٔ ۳۸۰۱.

۴- اشاره به بیعتی است که با پیامبر اکرم ﷺ نمودند، آنها بیعت کردند که پیامبر اکرم ﷺ را جای بدهند و یاریش بکنند تا وارد بهشت گردند، بنابراین، این عمل را انجام دادند. *فتح الباری*، ج ۷، ص ۱۲۲.

۵- *مسند امام احمد*، ج ۳، ص ۱۸۷.

۶- *الهجرة النبویة المبارکه*، ص ۱۵۱.

فصل سوم
پیمان‌نامه یا قرارداد صلح

پیامبر اکرم ﷺ روابط میان ساکنان مدینه را سامان داد و در این مورد قراردادی نوشت که منابع تاریخی، آن را ذکر کرده‌اند و این کتاب یا عهدنامه دارای بندهای مختلفی بود که حقوق و وظایف تمامی ساکنان را تعیین می‌کرد و در منابع قدیمی، کتاب یا صحیفه نامیده شده است و منابع جدید، آن را قانون نامه می‌گویند؛ چنانکه دکتر ضیاء العمری در ***السیرة النبویه الصحیحه*** به بررسی راههای روایت پیمان‌نامه پرداخته و گفته است: «با مجموع طرق به پایۀ احادیث صحیح می‌رسد[1].» و بیان نموده که اسلوب پیمان‌نامه گواه بر اصالت آن است. نصوص آن از کلمات و تعبیرهایی تشکیل شده‌اند که در عصر پیامبر اکرم ﷺ شناخته شده بود و بعد از آن، کمتر مورد استعمال قرار گرفته‌اند تا جایی که برای کسانی که در بررسی آن دوران، تعمق و ژرف‌نگری ندارند، امری مبهم و دشوار گشته است و در این پیمان‌نامه نصوص و عباراتی نیست که فرد یا گروهی را ستایش نماید یا مورد انتقاد قرار دهد و یا فردی را ستایش یا مذمت نماید بنابراین، می‌توان گفت که این پیمان‌نامه‌ای خود ساخته و دروغین نیست.[2]

سپس تشابه و همگونی زیادی که بین شیوۀ پیمان‌نامه و اسلوب‌نامه‌های پیامبر اکرمﷺ وجود دارد، بیشتر آن را مورد اعتماد قرار می‌دهد.

اولین پیمان‌نامه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ بین مهاجران و انصار و یهودیان نوشت

متن پیمان‌نامه

۱- این پیمان‌نامه‌ای است از سوی محمد، پیامبر خدا، میان مؤمنان و مسلمانان از قریش و (ساکنان) یثرب و هر کس دیگری که از آنان پیروی کرده و به آنان پیوسته و همراه آنان به جهاد پرداخته است:

۱- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲- *تنظیمات الرسول الاداریه فی المدینه*، صالح علی، ص ۴ – ۵.

۲- مؤمنان امت واحده و جدا از دیگر مردمان‌اند.

۳- مهاجران قریش بر همان عرفی که قبلاً در پرداخت دیه‌های خود بدان عمل می‌کرده‌اند، باقی خواهند ماند.

٤- بنی عوف نیز براساس همان عرف و رویه قبلی خود، دیه‌های خود را عهده‌دار خواهند شد و هر طایفه از ایشان، اسیرانش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان آزاد می‌کند.

٥- بنی حارث (بنی خزرج) نیز براساس عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را می‌پردازد و هر طایفه‌ای، فدیه آزادی اسیران خود را به خوبی می‌پردازد.

٦- بنی ساعده بر همان عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را عهده‌دار خواهند بود و فدیه آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی در میان مؤمنان خواهند پرداخت.

۷- بنی جشم بر همان عرف و رویهٔ قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه‌ای فدیه آزادی اسیران خود را به خوبی می‌پردازد.

۸- بنی نجار نیز بر همان عرف و شیوهٔ قبلی خود، دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیه آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی خواهند پرداخت.

۹- بنی عمرو بن عوف بر همان شیوه قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه‌ای فدیه آزادی اسیرش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهند پرداخت.

۱۰- بنی النبیت نیز بر همان عرف و رویه قبلی خود، دیه‌های خود را خواهند داد و هر طایفه‌ای فدیهٔ اسیر را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.

۱۱- بنی اوس بر عرف و رویهٔ قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت وهر طایفه‌ای فدیهٔ اسیرش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.

۱۲- مؤمنان هیچ بدهکار و درمانده‌ای را در میان خود وا نمی‌گذارند مگر آنکه به نیکی در هر مورد از جمله پرداخت فدیه و ادای دیه او را یاری می‌کنند.

۱۳- مؤمنان پرهیزگار بر علیه کسی که سرکشی کند یا برای ستم یا گناه یا تجاوز و فسادی در میان مؤمنان تلاش و دسیسه کند با یکدیگر متحد و منسجم هستند؛ هر چند وی پسر یکی از خود آنان باشد.

١٤- هیچ فرد مؤمنی، مؤمن دیگری را به قصاص کافری به قتل نمی‌رساند و هیچ کافری را علیه مسلمانی یاری نمی‌دهد.

۱۵- حق دادن ذمه (و پیمان اعطای امن) الهی، برای همه یکسان است و پایین‌ترین فرد مسلمان از جانب همه آنان می‌تواند به هر کس که بخواهد امان دهد و مؤمنان دوستان یکدیگرند، نه دوستان دیگران.

۱٦- از یهودیان هر کس از ما پیروی کند، از یاری و همدردی ما برخوردار خواهد بود و نباید به آنان ستم شود یا کسانی علیه آنان همدست شوند.

۱۷- صلح مؤمنان یکی است، هیچ فرد مؤمنی در جنگ در راه خدا جدای از دیگران مصالحه نمی‌کند، مگر آنکه به تساوی و عدالت میان مسلمانان باشد.

۱۸- هر کس با ما، در جنگ شرکت نماید، طوایف دیگر پشت سر آنها و کمک آنها خواهد بود.

۱۹- مؤمنان وابسته به یکدیگر ودر مقابل خونی که از هر یک از آنان در راه خدا ریخته شود، مدافع یکدیگراند.

۲۰- مؤمنان پرهیزگار بر بهترین و شایسته‌ترین راه قرار گرفته‌اند و هیچ فرد مشرکی نمی‌تواند مال یا جان قریشیان را امان دهد یا مانع از دسترسی فرد مؤمنی به آن گردد.

۲۱- هر کس مؤمنی را بی‌گناه به قتل برساند و بی‌گناهی او ثابت گردد، در مقابل آن، قصاص خواهد شد مگر اینکه ولی مقتول به پذیرفتن دیه رضایت دهد و برای مؤمنان شایسته نیست که از او حمایت کنند و برای آنان روا نیست جز آنکه علیه او قیام کنند.

۲۲- براساس آنچه در پیمان‌نامه به رسمیت شناخته شده است، برای هیچ مؤمنی جایز نیست که فتنه‌گری را یاری کند یا پناه دهد و هر کس چنین کرد لعنت و خشم خدا بر او خواهد بود و در روز قیامت هیچ عذر و بهانه و عوض و فدیه‌ای از او پذیرفته نخواهد شد.

۲۳- هرگاه شما در چیزی اختلاف نظر پیدا کردید، مرجع حل آن خدا و محمد است.

۲٤- یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند، با مسلمانان هم‌پیمان خواهند بود.

۲۵- یهودیان بنی‌عوف امتی از مؤمنان هستند، آنها به دین خودشان و مسلمانان به دین خودشان اعم از خودشان یا بردگانشان، مگر آن کسی که ستم و گناه پیشه کند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.

۲٦- یهودیان بنی نجار از آنچه بنی‌عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.

۲۷- یهودیان بنی حارث از وضعیتی مانند یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.

۲۸- یهودیان بنی ساعده از وضعیتی مشابه یهودیان بنی عوف برخوردار خواهند بود.

۲۹- یهودیان بنی جشم نیز مانند یهودیان بنی‌عوف هستند.

۳۰- یهودیان بنی اوس از آنچه یهودیان بنی عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.

۳۱- یهودیان بنی ثعلبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود، مگر آن کسی که دست به گناه و ستم بزند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.

۳۲- جفنه که یکی از تیره‌های ثعلبه است، همانند خود بنی ثعلبه خواهد بود.

۳۳- یهودیان بنی شطیبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی عوف برخوردار خواهند بود.

۳٤- ارزش بردگان ثعلبه مانند خود ثعلبه خواهند بود.

۳۵- قبایل تیره‌های یهودیان نیز حکم آنان را خواهند داشت.

۳٦- هیچ یک از یهودیان بدون اجازه محمد بیرون نمی‌رود.

۳۷- یهود هزینه‌های مربوط به خود را عهده‌دار خواهند بود و مسلمانان عهده‌دار مخارج خود خواهند بود.

هم‌پیمانان باید همدیگر را علیه هر کس که به جنگ آنان بپردازند، یاری دهند و باید خیرخواه یکدیگر باشند و به یکدیگر نیکوکاری کنند و گناه روا ندارند.

۳۸- گناه هم‌پیمان کسی بر عهدهٔ او نیست و ستمدیده در هر حالی باید یاری شود.

۳۹- یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند با مسلمان هم‌پیمان هستند.

٤۰- طرفهای این پیمان باید حرمت یثرب را رعایت کنند و هرگونه جنگ در آن ممنوع است.

٤۱- هرکس از پیمان جوار و پناهندگی کسی برخوردار است، همانند آن شخص حق آسیب رساندن و رفتار ناشایست با دیگران را ندارد.

٤۲- هرگاه در مین طرفهای این پیمان، مشاجره، اختلاف و نزاعی روی دهد که نگران کننده باشد، مرجع حل اختلاف، خدا و رسول وی خواهند بود.

٤۳- هرکس به یثرب حمله کند، طرفهای پیمان باید یکدیگر را در مقابل او یاری کنند.

٤٤- هرگاه به مصالحه و آشتی فراخوانده شدند، صلح کنند. اگر آنان مسلمانان را به چنین چیزی فرا خوانند، چنین حقی را بر مؤمنان خواهند داشت؛ مگر در مورد آن کسی که به خاطر دین با مسلمانان بجنگد.

٤٥- هر گروهی سهم خود را از سویی که مورد حمله قرار گرفته‌اند، عهده‌دار می‌شوند.

٤٦- یهودیان اوس اعم از خود و بردگان آنها از همانند آنچه در این پیمان برای دیگر یهودیان ذکر شده است، برخوردار خواهند بود.

٤٧- این پیمان‌نامه هیچ گاه مانع مجازات و مواخذه فرد ستمگر و خطاکار نخواهد بود؛ هرکس از شهر بیرون رود و هر کس در مدینه بماند، در امان خواهد بود؛ مگر آن کسی که ستم و گناهی مرتکب شود و خدا و پیامبرش پناهگاه کسی هستند که نیکی و تقوا را رعایت بکند.[۱]

دوم: درسها و عبرتهای پندآموز این پیمان‌نامه

۱- تعیین چارچوب معنی امت

پیمان‌نامه مبادی عام و کلی‌ای را در برداشت که بسیاری از قوانین دولتهای کنونی را نیز شامل می‌شود و در پیشاپیش این مبادی، تعیین چارچوب مفهوم امت قرار داشت؛ پس امت، در پیمان نامه همه مسلمانان اعم از مهاجران وانصار و هر کس که از آنها پیروی نماید و به آنها بپیوندد و در کنار آنها به جهاد بپردازد را شامل می‌شود و همه اینها یک امت محسوب می‌شوند[۲] و این موضوع در تاریخ سیاسی جزیره عربی موضوعی تازه بود که تا قبل از آن چنین موضوعی وجود نداشت؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ قومش را از شعار قبیله و پیروی از آن برحذر نمود و به شعار امت درآورد که این ملیت جدید هر کسی را که دین جدید را بپذیرد، در برمی‌گرفت. چنانکه در بند ۲۱ پیمان‌نامه ذکر شده است که آنها یک امت هستند و قرآن کریم نیز این مطلب را ذکر کرده و فرموده است:

﴿ إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ ﴾ (انبیاء، ۹۲)

همچنین خداوند میانه‌روی و اعتدال این امت را بیان نموده و فرموده است:

۱- *مجموعة الوثائق السیاسیه*، ص ۴۱ – ۴۷.

۲- *التاریخ السیاسی و العسکری*، د. علی معطی، ص ۱۶۹.

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِۚ وَإِن كَانَتۡ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴾ (بقره، ۱۴۳)

«و بی‌گمان شما را ملتی میانه‌رو کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد و ما قبله‌ای را که بر آن بوده‌ای، قبله ننموده بودیم؛ مگر اینکه بدانیم چه کسی از پیغمبر پیروی می‌نماید و چه کسی بر پاشنه‌های خود می‌چرخد و اگرچه (تغییر قبله) بس بزرگ و دشوار است؛ مگر بر کسانی که خدا ایشان را رهنمون کرده باشد و خدا ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند؛ بی‌گمان خدا نسبت به مردم بس رئوف و مهربان است.»

و خداوند متعال توضیح داده است که این امت، امتی متعادل است و در مقابل قضایای زمان خود، موضع تماشاچی و نظاره‌گر را ندارد؛ بلکه امر به معروف و نهی از منکر می‌کند یعنی به خوبیها فرا می‌خواند و از زشتیها برحذر می‌دارد[۱]. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ وَلَوۡ ءَامَنَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۚ مِّنۡهُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴾ (آل عمران، ۱۱۰)

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برای آنها بهتر خواهد بود. بعضی از آنان مؤمن‌اند؛ ولی اکثرشان فاسق می‌باشند.»

این نام و این مشخصه (امت) بر مسلمانان قبایل مختلف و نژادهای گوناگون و مهاجران و انصار اطلاق گردید. این امت از آنجا که براساس عقیده و نه بر اساس روابط

۱- *دستور للامه*، د. عبدالناصر عطار، ص ۹.

خونی و عشیره‌ای، پیکرهٔ واحدی را تشکیل می‌دهد بنابراین، از همدیگر دفاع خواهند کرد؛ حق مظلوم را از ظالم خواهند گرفت؛ اندیشه، احساس و قبله‌ای واحد خواهند داشت و فقط در مقابل شریعت خداوندی تسلیم خواهند شد و یکی از اهداف پیمان‌نامه نیز این بود که جایگاه مسلمانان را به عنوان ملتی برگزیده و مقتدر که مستقل عمل می‌کنند و پیرو یهود و نصارا نیستند، مستحکم نماید؛ چنانکه قبلهٔ آنها نیز از بیت‌المقدس به سوی بیت الله الحرام تغییر یافت و آنها در نماز بعد از آنکه شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند، رو به کعبه نمودند؛ همچنین پیامبر اکرم ﷺ پیروانش را از دیگران در امور زیادی متمایز می‌کرد و برای آنها توضیح می‌داد که منظور وی مخالفت با یهودیان است؛ از آن جمله اینکه یهودیان با موزه نماز می‌خواندند، اما پیامبر اکرم ﷺ دستور داد که صحابه با کفش و موزه نماز بخوانند و یهودیان موی سفید را رنگ نمی‌کردند، امّا پیامبر اکرم ﷺ دستور داد که مسلمانان موهای سفید سر خود را با «حنا» رنگ نمایند.

یهودیان، عاشورا را روزه می‌گرفتند، پیامبر اکرم ﷺ نیز روز عاشورا را روزه گرفت؛ سپس در آخرین روزهای زندگی تصمیم گرفت تا برای مخالفت با یهودیان، علاوه بر عاشورا روز تاسوعا را هم روزه بگیرد.[۱]

همچنین آن حضرت برای مسلمانان قانونی وضع نمود که براساس آن نباید مسلمانان با دیگران مشابهت اختیار بکنند و فرمود: «هرکس خود را مشابه و همانند قومی بکند، از همان قوم محسوب می‌شود[۲].» همچنین فرمود: «خود را مشابه یهودیان نکنید.» و احادیث زیادی بیانگر این مطلب می‌باشند که مسلمانان باید از دیگران جدا و مشخص و برتر باشند و شکی نیست که تشبه و تقلید از دیگران با افتخار به هویت خود و برتر دانستن خود متضاد می‌باشد.

اما این فرق و برتر دانستن مانعی میان مسلمانان و دیگران ایجاد نمی‌کند؛ پس کیان جماعت اسلامی آغوش گشاده و قابل توسعه‌ای دارد و هر کس هر وقت بخواهد، می‌تواند به آن بپیوندد.[۳]

۱- *السیرة النبویة الصحیحه*، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲- همان.

۳- همان.

همچنین پیمان‌نامه، یهودیان را بخشی از شهروندان دولت اسلامی و عناصری از آن شمرده است. بنابراین، در پیمان‌نامه گفته شد: از یهودیان هرکس از ما پیروی کند از یاری و همدردی ما برخوردار خواهد بود و نباید به آنها ستم شود، یا کسانی علیه آنان همدست شود. (بند ١٦)

سپس این حکم در بند (۲۵) و بعد از آن بیشتر توضیح داده شد که در آن تصریح شده است که: «یهودیان بنی‌عوف امتی از مؤمنان هستند ...» و بدین وسیله اسلام آن دسته از اهل کتابی که در کنار مسلمانان زندگی می‌کنند، شهروند خود شمرده است و تا وقتی که به مسئولیتها و وظیفه‌های خود پایبند باشند، آنان را امتی از مؤمنان دانسته است؛ پس اختلاف و تفاوت دین، براساس مفاد و احکام پیمان‌نامه سبب محرومیت از حقوق شهروندی نمی‌شود.[۱]

۲- خدا و پیامبرش بالاترین مرجع هستند

پیمان‌نامه حق، قضاوت در تمامی امور مدینه را از آن خدا و پیامبرش ﷺ دانست و مرجع حل اختلاف را در بند (۲۳) بیان نمود که در آن آمده است: «هرگاه شما در چیزی اختلاف کردید، برای حل آن اختلاف باید به خدا و محمد مراجعه نمود و حکمت آن، تأکید بر سلطه و قدرت بالای دینی است که بر مدینه حکمفرما بود و پیامبر اکرم ﷺ را رئیس حکومت می‌دانست.»[۲]

پس پیمان نامه منبع قوای سه‌گانه یعنی مقننه؛ قضائیه و مجریه را مشخص کرده است که خدا و پیامبر وی هستند و پیامبر می‌خواست اوامر و دستورهای خدا را از طریق دولت جدید خود اجرا نماید.

تحقق حاکمیت خدا بر زندگی مردم، یعنی نهایت بندگی و عبادت را برای خدا انجام دادن و بدون تحقق حاکمیت خدا، توحیدمحقق نمی‌شود ودین برپا نمی‌گردد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

۱- *نظام الحکم*، ظافر القاسمی، ج ۱، ص ۳۷.

۲- *التاریخ السیاسی و الحضاری*، السید عبدالعزیز، ص ۱۰۲.

﴿ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾

(یوسف، ۳۷ – ٤٠)

«این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسمهائی نیست که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید. خداوند حجت و برهانی برای (خدا نامیدن) آنها نازل نکرده است. فرمانروایی از آن خدا است و بس. خدا دستور داده است که جز او را نپرستید، این است دین راست و ثابت، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند .»

یعنی «حکم و فرمان حق در ربوبیت و عقاید و عبادات و معاملات، فقط از خدای یگانه است و او این را به هر کس از پیامبرانش که برگزیند، وحی می‌نماید و هیچ انسانی با فکر و خواسته و با عقل و استدلال و اجتهاد و درست پنداشتن چیزی با دیدگاه خود نمی‌تواند حکم کند؛ پس این قاعده اساس دین خداست که از طریق همه پیامبران اعلام شده است و اختلاف و تفاوت زمانها و مکانها در آن تأثیری ندارد.»[1]

هدف از نزول قرآن کریم این بود تا عبودیت و حاکمیت را فقط برای خدا محقق نماید؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ۝٢ أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ﴾ (زمر، ۲ – ۳)

«(ای پیغمبر) ما این کتاب را که در برگیرندۀ حق و حقیقت است، بر تو فرو فرستاده‌ایم خدا را پرستش کن و پرستش خود را سره و خالص گردان. هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای خدا است و بس. کسانی که جز خدا دوستان و یاوران دیگری را بر می‌گیرند،(می گویند) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم؛ مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. خداوند روز قیامت میان ایشان

۱- *تفسیر المنار*، ج ۲، ص ۳۰۹.

دربارهٔ چیزی که در آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد؛ خداوند دروغگوی کفر پیشه را هدایت و رهنمود نمی‌کند.»

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ﴾ (نساء، ۱۰۵)

«ما کتاب به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است، داوری کنی و مدافع خائنان مباش.»

پس همانطور که محقق ساختن بندگی خدا، هدف نزول قرآن می‌باشد، تطبیق و اجرای حاکمیت نیز از اهداف این برنامهٔ الهی است و همان طور که عبادت براساس وحی انجام می‌گیرد، همچنین شایسته نیست که حکمی برخلاف شریعت و قانونی که نازل شده است، صادر شود.[1]

محقق ساختن حاکمیت، یعنی تمکین و فراهم نمودن زمینه برای عبودیت و بندگی؛ هدفی که انسان و جن برای آن آفریده شده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ﴾ (ذاریات، ٥٦)

«من جنها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.»

یهودیان در این پیمان‌نامه به وجود قدرت قضایی اعلی که ساکنان مدینه از جمله یهودیان به آن مراجعه خواهند کرد، اقرار کردند. (بند شماره ٤٢)

البته یهودیان به مراجعه نمودن به قضاوت اسلامی تنها زمانی پایبند بود که میان آنان و مسلمانان اختلافی به وجود می‌آمد.

﴿ وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞۚ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٞ لَّهُۥۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴾ (مائده، ٤٥)

۱- *الحکم و التحاکم فی خطاب الوحی*، ج ۱، ص ۴۳۳.

«و در (تورات) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌شود) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می‌شود) و سائر جراحتها، قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد، این کار باعث بخشش او می‌گردد و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است، حکم نکند، او وامثال او ستمگر به شمار می‌روند.»

و با این پیمان‌نامه که مادهٔ ٤٢ آن را بیان داشته است، هرگاه در میان طرفهای این پیمان مشاجره، اختلاف و نزاعی روی دهد که نگران کننده باشد، مرجع حل اختلاف، خدا و محمدخواهند بود. بدین وسیله پیامبر اکرم ﷺ دارای سلطه و قدرت قضایی و مرکزی بزرگی می‌گردید که همه باید به او مراجعه می‌کردند و رسماً رئیس دولت گردید و پیامبر اکرم ﷺ ریاست قوای سه گانه را به عنوان پیامبر خدا که مکلف به رساندن شریعت خدا و تفسیر کلام خدا بود، به عهده گرفت و قدرت اجرایی را به عنوان پیامبر و حاکم و رئیس دولت به دست گرفت. آن حضرت ریاست دولت را براساس نصوص پیمان نامه و به اتفاق گروههای مختلف موجود در مدینه به عهده داشت.[1]

۳- قلمرو دولت

در مادهٔ ٤٠ پیمان نامه آمده است که: «طرفهای این پیمان باید حرمت یثرب را رعایت نمایند و هرگونه جنگ در آن ممنوع است و باید از قطع درختان و شکار پرندگان آن جلوگیری شود؛ پس وقتی در مورد درختان و پرندگان چنین دستوری صادر گردید؛ جانها و مالها به طریق اولی محفوظ و محترم خواهند بود. خلاصه اینکه در این پیمان‌نامه، نشانه‌های دولت تعیین گردید که آنها یک امت هستند و قلمرو آنها مدینه است و رئیس دولتشان محمد است که به او مراجعه می‌کنند و ایشان طبق آنچه خدا نازل نموده است، حکم می‌نماید.

قلمرو دولت اسلامی از مدینه آغاز گردید و از آنجا نیز گسترش یافت بنابراین، باید مرزی تعیین می‌شد که آشفتگیها و هرج ومرج به آن راه نداشته باشد و صلح و امنیت در آنجا فراگیر و حاکم گردد. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ اصحاب و یاران خویش را مأمور

۱- *دولة الرسول من التكوين الى التمكين*، ص ۴۲۰.

نمود تا حدود و ثغور و مرزهای مدینه را مشخص نمایند و بدین صورت حدود مدینه از شرق و غرب دو منطقه سنگلاخ و از طرف شمال جبل ثور و از ناحیه جنوب، جبل نمیر تعیین گردید.

مدینه پایتخت و قلمرو اصلی اسلام قرار گرفت، اما با گسترش فتوحات و وارد شدن ملتها در اسلام، دایرۀ قلمرو اسلام به تدریج گسترش یافت و مساحت وسیعی را از اقیانوس اطلس و مناطقی از غرب اروپا و جنوب آن و مناطق وسیعی از غرب آسیا و جنوب آن تا بخش عظیمی از چین و روسیه شرقی و تمام شمال آفریقا و مرکز آن را فرا گرفت.[۱]

تا عصر حاضر نیز دامنۀ قلمرو دولت اسلامی باز است وبه مرزهای جغرافیای و سیاسی محدود نمی‌گردد و مدینه همچنان پایتخت اسلام است و حکومت اسلامی گسترش خواهد یافت تا اینکه همۀ کره زمین را فرا گیرد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱللَّهِ وَٱصۡبِرُوٓاْۖ إِنَّ ٱلۡأَرۡضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ﴾ (اعراف، ۱۲۸)

«موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید و شکیبایی کنید؛ بی‌گمان خدا زمین را به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد و سرانجام از آن پرهیزگاران است.»

امت نیز مفهوم گسترده و وسیع دارد که تمامی گروهها را شامل می‌گردد و برای هیچ کس مانعی برای وارد شدن به آن وجود ندارد تا از این طریق جوامع انسانی دین الهی را بپذیرند و به آن گرایش پیدا نمایند. دولت اسلامی نیز رسالتی جهانی دارد و هر فردی از فرزندان سرزمین الهی در آن بهره‌ای دارد و قلمرو این دولت فراگیر، توسط جهاد توسعه می‌یابد.[۲]

۱- *دولة الرسول من التكوين الى التمكين*، ص ۴۱۱.

۲- همان، ص ۴۲.

٤- آزادیها و حقوق انسان

پیمان‌نامه به روشنی بر نبوغ و مهارت پیامبر اکرم ﷺ در ترتیب ماده‌های آن و تعیین روابط طرفهای پیمان با یکدیگر، دلالت می‌نماید. ماده‌ها و بندهای پیمان‌نامه، مرتبط، جامع و مانع بودند و صلاحیت بهبود بخشیدن به اوضاع مدینه در آن وقت را داشتند و در میان آن بندهایی است که عدالت مطلق و مساوات کامل بین انسانها را محقق می‌نماید و حاوی این موضوع است که انسانها به هر رنگ و زبان و دینی که باشند، می‌بایست از تمامی حقوق انسانی و آزادی برخوردار باشند[1]. استاد محمد سلیم العوّا می‌گوید: «مبادی و اصولی که در پیمان‌نامه درج شده بود، اغلب در نظامهای مختلف حکومتی تا به امروز به آن عمل می‌شود و مردم بعد از قرنها به اهمیت اولین عهدنامهٔ سیاسی که پیامبراکرم ﷺ تدوین نموده است، پی برده‌اند و در قوانین مدنی از آن استفاده می‌کنند.[2]

یکی از مفاد پیمان‌نامه این بود که آزادی عقیده؛ عبادت و حق امنیت، محفوظ و محترم خواهند بود؛ پس آزادی دینی تضمین شده است و مسلمانان به دین خود و یهودیان به دین خودشان عمل خواهند نمود؛ خداوند می‌فرماید:

﴿ لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ (بقره، ٢٥٦)

«اجبار و اکراهی در قبول دین نیست؛ چراکه هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است بنابراین، کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است.»

یکی دیگر از مفاد پیمان‌نامه این بود که به کسانی که با این اصل مخالفت نمایند یا این قاعده را بشکنند، هشدار داده بود که آنان را مجرم خواهند شناخت؛ همچنین پیمان‌نامه بر محقق ساختن عدالت میان مردم و محقق نمودن اصل برابری تأکید کرده است.

۱- همان، ص ۴۲۰.

۲- *النظام السیاسی للدولة الاسلامیه*، ص ۶۵.

بنابراین، بر دولت اسلامی لازم بود که میان مردم عدالت ایجاد کند و زمینه و راه حق خواهی و حق طلبی انسانها را فراهم نماید تا به آسان‌ترین راه ممکن بدون تحمل رنج و مشقتی و یا صرف هرگونه هزینه‌ای، به حق خود نائل آیند.[1]

اسلام، حاکمان را موظف ساخته است که بین مردم بدون اینکه برای آنان رنگ و زبان و وطن و اوضاع اجتماعی اهمیتی داشته باشد، به عدالت رفتار نمایند؛ پس اسلام بین دو طرف براساس عدالت رفتار می‌نماید و به حق حکم می‌کند و در این داوری صاحب حق و یا نژاد ودین اهمیتی ندارد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴾ (مائده، ۸)

«ای مؤمنان بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. ازخدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.»

یعنی کینه و دشمنی با قومی نباید شما را وادار نماید تا بر آنها ستم روا دارید و همچنین دوستی قومی نباید شما را وادار کند تا با آنان بی‌پروا رفتار نمایید و به آنها گرایش یابید.[2]

استاد ابوالاعلی مودودی در ذیل این آیه:

﴿ فَلِذَٰلِكَ فَٱدۡعُۖ وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡۖ وَقُلۡ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٖۖ وَأُمِرۡتُ لِأَعۡدِلَ بَيۡنَكُمُۖ ٱللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمۡۖ لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡۖ لَا حُجَّةَ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُۖ ٱللَّهُ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَاۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ﴾ (شوری، ۱۵)

«تو نیز مردمان را به سوی آن (آئین واحد الهی دعوت کن) و آن گونه که به تو فرمان داده شده است، ایستادگی کن و از خواستها و هوسهای ایشان پیروی

۱- *النظام السیاسی فی الاسلام*، ابی فارس، ص ۵۸.

۲- همان، ص ۵۲.

مکن و بگو من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد، ایمان دارم و به من دستور داده شده است که در میان شما دادگری کنم، لذا خدا، پروردگار ما و پروردگار شما است. اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما است. میان ما و شما خصومت و مجادله‌ای نیست؛ خداوند ما را جمع خواهد کرد و بازگشت به سوی اوست.»

چنین می‌گوید: «یعنی مأمور به انصاف و عدالت هستم نه دشمنی؛ پس من این گونه نیستم که برای کسی تعصب ورزم یا بر ضد کسی تعصب داشته باشم و ارتباط من که براساس عدالت و انصاف می‌باشد با همه یکسان و برابر خواهد بود. پس من یاور هر آن کسی هستم که حق به جانب او باشد و طرف مقابل کسی هستم که حق بر ضد او باشد ودر دین من هیچ فردی، هر کس که باشد، دارای امتیازاتی نیست و حقوق خویشاوندان من از کسانی که فامیل من نیستند، بیشتر نیست و بزرگان قوم، نزد من امتیازاتی ندارند که کوچک‌ترها از آن برخوردار نباشند و شرافتمندان و افراد عادی نزد من برابر هستند؛ پس حق برای همه حق و گناه و جنایت نیز برای همه گناه و جنایت محسوب می‌گردد. حرام برای همه حرام و حلال برای همه حلال است و فرض نیز برای همه فرض است. حتی خودم از تبعیت و فرمانبری قانون الهی مستثنی نیستم.[1]

تربیت جامعه مسلمان و آماده کردن آن برای رهبری جامعه انسانی با ویژگیهایی که برنامه تربیتی آن در بردارد، به قانون عدالت اهمیت خاصی قائل است و بر این است تا عدالت میان افراد، گروهها، امتها و ملتها برپا شود؛ زیرا اگر تمامی افراد جامعه احساس عدالت نمایند، این امر پشتیبانی قوی برای رهبری خواهد بود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَوِ ٱلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَۚ إِن يَكُنۡ غَنِيًّا أَوۡ فَقِيرٗا فَٱللَّهُ أَوۡلَىٰ بِهِمَاۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلۡهَوَىٰٓ أَن تَعۡدِلُواْۚ وَإِن تَلۡوُۥٓاْ أَوۡ تُعۡرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ﴾ (نساء، ۱۳۵)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دادگری پیشه سازید و در اقامهٔ عدل و انصاف بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید؛ هرچند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر ومادر و خویشاوندان باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود،

۱- *الحکومة الاسلامیه*، ص ۲۰۲.

دارا یا نادار باشد خداوند از هر دوی آنان بهتر است؛ پس از هوا و هوس پیروی نکنید که منحرف می‌گردید و اگر زبان از ادای شهادت حق بپیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است.»

این نص قرآنی به صراحت، رهبر جامعهٔ مسلمان را موظف و مکلف می‌نماید تا عدالت را به کامل‌ترین صورت و وضعیت، محقق نمایند؛ پس عدالت امری است که او می‌بایست آن را در بین تمامی گروهها اعم از خویشاوندان یا بیگانگان به طور مساوی برقرار نماید و این دستور خداوندی که می‌فرماید: «کونوا» همه افراد و گروههای جامعه مسلمان را در هر جای زمین خدا که باشند، موظف می‌گرداند که خود به عدالت پایبند باشند و دیگران را بر اجرای آن ملزم کنند و برای اقامهٔ برنامهٔ عدالت در زندگی به پا خیزند و آماده شوند؛ چنانکه کلمهٔ «قوامین» با صیغهٔ مبالغه، اشاره به برخاستن برای برپایی نشانه‌های عدالت است که این کار وظیفهٔ جامعه مسلمان می‌باشد که باید با تمام قدرت و توان مادی و روحی و با جدیت، برای تحکیم پایه‌های عدالت اجتماعی به پا خیزد.

قرآن، قانون اساسی جامعهٔ مسلمان است که در آن به عدالت تشویق می‌نماید و فقط این امر را در دامنهٔ زندگی منحصر نمی‌داند؛ بلکه قرآن به درون و ضمیر انسانها می‌پردازد و به او می‌گوید که نباید در اقامهٔ عدالت در برابر عاطفه و احساس، تسلیم شود و نه از ثروت کسی ونه از فقر کسی متاثر بشود و قرآن به هیچ وجه برای جامعهٔ مسلمان نمی‌پسندد که عدالت را در حق ثروتمند چون ثروت دارد به اجرا درنیاورد و یا بر فقیر ستم بشود و ... .

همچنین از دیدگاه قرآن اینکه جامعهٔ مسلمان به خواسته‌های نفس تن در دهد و در برابر احساسات و عواطف تسلیم شود، امری ناپسند است؛ چراکه در این صورت آنان ازعدالت دور می‌گردند و از حق روی می‌تابند.

همچنین در آیه‌ای دیگر نیز تصویر اقامه عدالت به کامل‌ترین صورت ترسیم گردیده است و تأکید می‌نماید که در موازین عدالت، باید دوست و دشمن؛ خویشاوند و بیگانه برابر باشند؛ پس می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴾ (مائده، ۸)

«ای مؤمنان، بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیک‌تر است؛ ازخدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.»

پس شیوهٔ خطاب در اینجا «کونوا» (باشید) عدالت را طبیعت و سرشت مردمان جامعهٔ مسلمان قرار می‌دهد. عدالتی که رهبری جامعهٔ انسانی مشروط به اجرای آن است؛ چراکه این جامعه بزرگ مسلمان است که پرچم عدالت را برعهده گرفته‌اند تا در زندگی مردم اجرا نمایند[1]، اما نوع دستور، در دوآیه با هم فرق دارند؛ فرقی که مواضع و جاهای مختلف عدالت را با شمردن آن به عنوان اصلی از اصول رسالت جاودان و آخرین رسالت که تمامی امور زندگی را فرا می‌گیرد، جمع نموده است؛ پس در آیهٔ جامعه مسلمان را با بیان بهترین صفت آن مورد خطاب قرار داده است؛ ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ﴾ تا به عدالت برخیزد، گرچه در اجرای عدالت انگیزه دوستی و خویشاوندی را زیر پا بگذارد و در آیه دوم جامعه را با عنوان و نشانه بزرگ آن، که ایمان است، مورد خطاب قرار داده است تا به اجرای عدالت برخیزد، گرچه اجرای عدالت باعث شود تا همهٔ عواطف و احساسات دشمنی و کینه‌توزانه زیر پا گذاشته شوند[2] و نهایتاً هر دو آیه یک مطلب را تأکید می‌کنند که عبارت است از: راهنمایی کردن جامعهٔ مسلمان به صورت قاطع وجدی برای اجرای عدالت.

در مورد اصل برابری و مساوات در پیمان‌نامه، نصوص صریحی آمده است که برخی عبارتند از:

حق اعطای امان نامه: این حق برای همه یکسان است؛ حتی پایین‌ترین فرد مسلمان می‌تواند به هر کس که بخواهد، امان دهد؛ مؤمنان فقط دوستان و حامیان یکدیگرند نه دیگران و اینکه آنان در گرفتاریها و مشکلات یار و یاور یکدیگر باشند.

اصل مساوات و برابری یکی ازمبادی کلی و عمومی است که اسلام آن را تثبیت و برقرار نمود و از مبادی و اصولی است که در ساختار جامعه اسلامی نقش مهمی دارد؛ حتی قوانین عصر حاضر نیز بر آن تأکید کرده است و از جمله آیه‌هایی که در قرآن کریم در این مورد آمده است، این آیه می‌باشد:

۱- *محمد رسول الله*، ج ۳، ص ۱۴۲ – ۱۴۴.

۲- همان، ص ۱۴۴ – ۱۴۵.

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَـٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَـٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ﴾

(حجرات، ۱۳)

«ای مردمان، ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم وشما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا، متقی‌ترین شما است، خداوند مسلماً آگاه و باخبر است.»

و پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای مردم آگاه باشید پروردگارتان یکی است و پدرتان نیز یکی است. هان! عرب بر عجم فضیلتی ندارد و عجم بر عربی نیز فضیلتی ندارد و نه سرخ بر سیاه و نه سیاه بر سرخ فضیلتی دارد مگر به تقوا و پرهیزگاری.»[۱]

بدون تردید، این اصل از مهم‌ترین اصولی بود که در گذشته موجب گردید ملتهای زیادی به اسلام بگروند؛ پس می‌توان گفت: این اصل، منبعی از منابع قدرت مسلمانان صدر اسلام محسوب می‌گردید.[۲]

البته منظور از برابری در اینجا (برابری کلی) بین تمامی مردم در همهٔ امور زندگی نیست، آن گونه که برخی فریب‌خوردگان فریاد آن را سر می‌دهند و آن را عدالت می‌نامند[۳]؛ زیرا اختلاف و تفاوت استعدادها و تواناییها هدفی است از اهداف آفرینش[۴]؛ بلکه منظور از مساوات و برابری اسلامی که شریعت به آن فراخوانده است، مساواتی است که در آن اوضاع وشرایط همه می‌بایست از شرایط یکسان برخوردار باشند، امّا در همهٔ حالات به طور مطلق مورد نظر نیست[۵]؛ پس مساوات یعنی برابری در رفتار با مردم و برابر بودن آنها در برابر شریعت و قضاوت و سایر احکام اسلامی وحقوق عمومی بدون در نظرگرفتن نژاد یا جنس یا رنگ و یا ثروت و مقام و ... .[۶]

تمامی مردم اعم از حاکم و محکوم؛ مرد و زن؛ عرب و عجم؛ سیاه و سفید از نظر اسلام برابر هستند و اسلام تفاوتهایی را که به سبب جنس و رنگ و یا نسبت و طبقه و

۱- *مسند الامام احمد*، ج ۵، ص ۴۱۱.

۲- *مبادی نظام الحکم فی الاسلام*، عبدالحمید متولی، ص ۳۸۵.

۳- *الاخلاق الاسلامیه و اسسها*، میدانی، ج ۱، ص ۶۲۴.

۴- *فلسفه التربیة الاسلامیه*، ماجد الکیلانی، ص ۱۷۹.

۵- *مبادی علم الاداره*، محمد نورالدین، ص ۱۱۶.

۶- *فقه التمکین*، د صلابی، ص ۴۶۳.

حکام و رعیتها وجود داشت، لغو نمود و آنها را فاقد اعتبار دانست بنابراین، اولین دولت اسلامی برای تطبیق و اجرای این اصل، میان مردم فعالیت و تلاش می‌نمود که می‌توان آن را این گونه خلاصه کرد:

الف: اصل مساوات، امری عبادی است که اجراکنندگان این اصل در نزد خداوند پاداش می‌گیرند.

ب: لغو نمودن اعتبارات و ارزشهای طبقاتی، عرفی، قبیله‌ای، نژادی، قومی، وطنی، اقلیمی و سایر شعارهایی که اصل مساوات و انسانیت را از بین می‌برد و قرار دادن معیار الهی برای برتری که تقواست.

ج: رعایت کردن اصل تعادل و تساوی فرصتها؛ یعنی، برخوردار شدن از فرصتها و امکانات برای تمامی قشرهای جامعه یکسان است و هر یک از افراد جامعه به اندازهٔ توان و کفایت و استعداد و قدرت وتولیدش از آن استفاده می‌نماید.

د: پیمان‌نامه، لوازم قانونی و اداری افراد و دولت و رابطهٔ بین آن دو را در برداشت و قرآن نیز با نزول تدریجی در طی ده سال برای مسلمانان، برنامه‌های زندگی را ترسیم می‌نمود و اصول حکم و سیاست و امور جامعه و احکام حلال و حرام و پایه‌های دادخواهی و قواعد عدالت و قوانین داخلی و خارجی دولت مسلمان را بیان می‌کرد و پایه‌های آن را تثبیت می‌نمود و سنت رسول الله آن را پشتیبانی می‌کرد و استحکام می‌بخشید و آن را به طور مفصل شرح و توضیح می‌داد.

پیمان‌نامه، حامل اصول کلی در ترتیبات قانونی است و از معاهداتی شمرده می‌شود که نحوهٔ ارتباط مسلمانان را با بیگانگانی که در کنار آنها اقامت دارند، تعیین و مشخص می‌نماید؛ چنانکه در این عهدنامه تسامح و عدالت ومساوات تا حد زیادی رعایت شده است و به خصوص اگر با این نگرش به آن بیندیشیم که این اولین پیمان نامه اسلامی است که ثبت می‌شود و در میان اقوامی اجرا می‌گردد که در گذشتهٔ نزدیک و قبل از اسلام، اسیر تعصبات قبیله‌ای بوده‌اند و وجود خود را جز از راه غلبه و چیرگی و مسلط شدن بر دیگران و خوردن حقوق دیگران و اموالشان احساس نمی‌کردند[۱] این عهدنامه شامل بسیاری از مفاهیم تمدنی می‌گردد که امروزه آن را حقوق بشر می‌نامند.[۱]

۱- *صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینه*، د. محمد فیض الله، ص ۲۹ تا ۳۰.

۱- *هجرة الرسول و صحابته*، جمل، ص ۲۶۱.

سوم: یهودیان در مدینه

برای یهودیان دلایل قاطع و حجتهای روشنی وجود داشت که بر صدق حقانیت رسالت پیامبر اکرم ﷺ دلالت می‌نمود، اما وجود این دلایل جز عناد و دشمنی و استکبار و کینه‌ورزی چیزی در آنها نیفزود. از صفیه بنت حیی بن اخطب روایت است که گفت: من از همه فرزندان پدرم نزد وی محبوب‌تر بودم؛ همچنین نزد عمویم ابویاسر.

وقتی که پیامبر اکرم ﷺ به مدینه وارد شد و در قبا میان قبیله بنی‌عمر و بن عوف اقامت گزید، فردای آن روز پدرم حیی بن اخطب و عمویم ابویاسر بن اخطب نزد ایشان رفتند و تا غروب بر نگشتند. بعد از غروب، خسته و بی‌حال و افتان و خیزان برگشتند. من همانند همیشه به سوی آنها دویدم. به خدا سوگند که هیچ یک از آنها به من توجه نکرد و سخت ناراحت بودم. از عمویم ابویاسر شنیدم که به پدرم گفت: او همان است؟ گفت بله. به خدا سوگند، خودش بود. پدرم گفت: پس نسبت به او چه احساسی داری؟

گفت: به خدا سوگند تا وقتی که زنده هستم، دشمنی او را در دل دارم.[۱] بنابراین، آنان از آنجا که دین اسلام، آئین و عقیدهٔ یهودیان را که براساس خود بزرگ بینی و تحقیر دیگران جز یهودیان استوار بود، پوچ و باطل می‌دانست و آنان منافع خود را در خطر می‌دیدند؛ چراکه اسلام آمده بود و مردم را به عقیده توحید و یگانه پرستی فرا می‌خواند، اما آنها معتقد بودند که عزیر پسر خداست؛ اسلام فریاد مساوات و برابری میان انسانها را سر می‌داد و هیچ ملتی را از ملتی دیگر و هیچ گروهی را از گروهی دیگر برتر نمی‌دانست؛ در حالی که از دیدگاه یهود، فقط آنان ملت برگزیدهٔ خدا بودند و خدا را از دیگر ملتها برتر می‌دانستند و علاوه بر آن به بندهای پیمان نامه پایبند نماندند و به تردید افکنی در نبوت پیامبر اکرم ﷺ و رسالت او اقدام نمودند.[۲]

همچنین پرسشهای زیادی را مطرح می‌کردند تا پیامبر اکرم ﷺ را دچار مشکل نمایند و مؤمنان را فریب دهند و امور را بر ایشان مشتبه گردانند[۱] و از دیگر فعالیتها و اقدامات آنان می‌توان به امور ذیل اشاره کرد:

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۸ – ۵۱۹.

۲- *الصراع مع الیهود*، محمد ابوفارس، ج ۱، ص ۳۱.

۱- همان، ص ۳۱ – ۴۶.

۱- تلاش یهودیان برای ایجاد شکاف و دو دستگی در جبهه داخلی

از وسیله‌های پلید آنها برای جنگ با اسلام، تلاش بی‌وقفه و مستمر آنها برای ایجاد شکاف و در صفوف مسلمانان و تخریب آن به وسیله قطع پیوندهای محبت و دوستی موجود میان مسلمانان بود. آنها این کار را با برانگیختن فتنه‌های داخلی و شعارهای جاهلی و فریادهای اقلیمی و منطقه‌ای و قومی ایجاد می‌کردند تا میان مسلمانان که همچون پیکر واحد، هرگاه عضوی از آن دردمند می‌شد، سایر عضوها بی‌قرار می‌شدند، شکاف ایجاد نمایند؛ چنانکه حیله‌ای به ذهن یکی از پیرمردان کهنسال یهودیان رسید و خواست با این حیله، وحدت انصار را از هم بپاشد و می‌خواست با تحریک تعصب قبیله‌ای بین آنان اختلاف ایجاد کند تا به جاهلیت خود برگردند و جنگهایی که قبلاً میان آنان رواج داشت، از سر گرفته شوند؛ چنانکه محمد بن اسحاق می‌گوید:

شأس بن قیس پیرمردی کهنسال و کافری سرسخت بود که به شدت با مسلمانان کینه داشت و به آنان حسادت می‌ورزید. او با گذر از کنار گروهی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ که از اوس و خزرج بودند و مشاهدهٔ این صحنه که آنان در یک مجلس نشسته‌اند و با هم سخن می‌گویند و این محبت و گردهم نشستن و رابطهٔ حسنهٔ آنها که براساس دین اسلام بعد از دشمنی‌ای که در دوران جاهلیت میان آنها بود، خشم او را برانگیخت و با خود گفت: فرزندان قیله[1] این گونه با هم متحد شوند! نه به خدا سوگند اگر چنین شود، ما ملجأ و پناهگاهی در این سرزمین نخواهیم داشت. بنابراین، به جوانی از یهودیان که آنجا بود گفت: به نزد آنها برو و با آنها بنشین؛ سپس روزی از جنگ بعاث را و آنچه در آن روز اتفاق افتاده است بیان کن و برخی از اشعاری که در مورد آن سروده شده است را برایشان بخوان.

روز بعاث، روزی بود که اوس و خزرج با هم جنگیده بودند و در آن روز اوس بر خزرج پیروز شد. رئیس قبیلهٔ او حضیربن سماک اشهلی بود و رئیس قبیلهٔ خزرج عمرو بن نعمان بیاضی بود که هر دو کشته شده بودند. ابن اسحاق می‌گوید: آن جوان همین کار را کرد و باعث شد که مردم با هم سخن بگویند و از آن روز یاد نمودند، به گونه‌ای که هر یک از افراد قبیله از افتخارات قبیلهٔ خود سخن می‌گفت و همدیگر را تهدید کردند و حتی فراتر از آن قرار جنگی دیگر در میدان مشخص گذاشتند!

۱- قیله، مادر اوس و خزرج بود.

وقتی این خبر به پیامبر اکرم ﷺ رسید، ایشان همراه چند تن از مهاجران نزد آنان رفتند و فرمودند: ای مسلمانان، از خدا بترسید، آیا فریاد جاهلیت سر می‌دهید در حالی که من در میان شما هستم و بعد از اینکه خداوند شما را به اسلام هدایت کرد و با آن شما را گرامی داشت و به وسیلهٔ آن امر جاهلیت را از شما دور کرد و شما را به وسیلهٔ اسلام از کفر نجات داد و دلهایتان را به هم نزدیک نمود؟

آنها بعد از آنکه متوجه این وسوسه و شر شیطانی گردیدند، اشک از چشمان آنان سرازیر گردید و یکدیگر را در آغوش گرفتند؛ سپس همراه پیامبر اکرم ﷺ در حالی که گوش به فرمان او بودند برگشتند و خداوند مکر دشمن خدا، شاس بن قیس، را از آنها دور کرد و این آیه‌ها نازل گردید:

﴿ قُلۡ يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ لِمَ تَكۡفُرُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعۡمَلُونَ ۝٩٨ قُلۡ يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ تَبۡغُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمۡ شُهَدَآءُ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ﴾

(آل عمران، ۹۸ – ۹۹)

«ای اهل کتاب، چرا نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزید با آنکه خدا گواه بر اعمال شماست. بگو ای اهل کتاب، چرا کسی را که ایمان آورده است از راه خدا باز می‌دارید و می‌خواهید این راه را کج نشان دهید و حال آنکه شما آگاهید و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.»

و خداوند دربارهٔ اوس بن قیظی و جبار بن صخر و سایر مسلمانانی که تحت تأثیر اندیشه‌های شاس بن قیس قرار جنگ گذاشتند، این آیه را نازل فرمود :[1]

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقًا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَـٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَـٰنِكُمۡ كَـٰفِرِينَ ... ﴾ (آل عمران، ۱۰۰ – ۱۰۵)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از گروهی از کسانی که کتاب بدیشان داده شده است، پیروی کنید، شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز می‌گردانند و چگونه باید شما کافر شوید و حال آنکه آیات خدا بر شما فرو خوانده می‌شود و پیغمبر او درمیان شما است و هر کس به خدا تمسک جوید، بی‌گمان به راه راست و درست (رستگاری) رهنمود شده است.

۱- *سیره ابن هشام*، ج ۲، ص ۲۱۱ – ۲۱۴.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن چنان که باید از خدا ترسید، بترسید و شما نمی‌میرید مگر آنکه مسلمان باشید و همگی به رشتهٔ خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد آورید که بدانگاه که برای همدیگر دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان پیوند داد، پس برادرانی شدید و بر لبه گودالی از آتش بودید، ولی شما را از آن رهانید. خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید. باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارند و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند و پس از آنکه نشانه‌های روشن به آنان رسید و ایشان را عذاب بزرگی است.»

از خلال این داستان به فرزانگی رهبر توانمند اسلام، در خنثی نمودن توطئه و نقشه‌های هدفمند یهودیان جهت متفرق ساختن مسلمانان پی می‌بریم؛ چراکه پیامبر اکرمﷺ بلافاصله نزد انصار رفت و آنها را به یاد خدا انداخت و برای آنها بیان نمود که این گونه اقدامها، از امور جاهلیت محسوب می‌شوند و نعمت اسلام و از بین رفتن جنگهای خونین میان آنان را به دلیل وجود اسلام و فتنه‌ها و پاکی قلوب آنان از زنگارهای جاهلیت و الفت و مهربانی که اسلام بین آنان ایجاد نموده بود را خاطرنشان ساخت. سخنان پیامبر اکرم ﷺ در وجود آنها روح جدیدی دمید و آثار جاهلیت را از بین برد و آنها دریافتند که این عمل از وسوسه‌های شیطان و مکرهای دشمنانشان، یهودیان، بوده است بنابراین، اشک از چشمانشان سرازیر گردید و پشیمان شدند و یکدیگر را در آغوش گرفتند و محبت ایمانی خود را تحکیم بخشیدند.[1]

۲- هجوم تبلیغاتی یهودیان علیه ذات الهی

بسیاری از سیره‌نگاران و مفسران بیان داشته‌اند که ابوبکر در محلی که تورات تلاوت می‌شد،نزد یهودیان رفت و آنها را نزد مردی از علمای یهود دید[1]. ابوبکر به آن عالم یهودی که فنحاص نام داشت، گفت: وای بر تو از خدا بترس و مسلمان شو. به خدا سوگند تو می‌دانی که محمد، پیامبر خدا و حامل حق است و شما نام او را در تورات و انجیل می‌بیند. فنحاص به ابوبکر گفت:

۱- *التاریخ الاسلامی*، ج ۴، ص ۴۱ – ۴۲.

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۵۵۸ – ۵۵۹ – *سبل الهدی و الرشاد*، ج ۳، ص ۵۸۳ – ۵۸۵ – *تفسیر مجاهد*، ص ۱۴۰.

ای ابوبکر، به خدا سوگند ما به خدا نیازی نداریم؛ بلکه اوبه ما نیاز دارد؛ ما به درگاه او زاری نمی‌کنیم؛ بلکه او به زاری در مقابل ما می‌پردازد؛ ما از او بی‌نیاز هستیم، ولی او از ما بی‌نیاز نیست و اگر از ما بی‌نیاز می‌بود، مالهای خود را به او قرض نمی‌دادیم؛ او شما را از ربا باز می‌دارد، ولی خود به ما ربا می‌دهد. ابوبکر با شنیدن اراجیف وی خشمگین شد و سیلی محکمی به صورت فنحاص زد و گفت: سوگند به کسی که جانم در دست او است اگر برای رعایت پیمانی که میان ما و شما حاکم است، نمی‌بود، گردنت را می‌زدم. فنحاص نزد رسول خدا ﷺ رفت و گفت: ای محمد! ببین رفیق تو با من چه کار کرده است؟ پیامبر اکرم ﷺ به ابوبکر گفت: چه چیز تو را وادار به این کار کرد؟ ابوبکر گفت:

ای پیامبر خدا! این دشمن خدا سخن بزرگی بر زبان آورده است. گفت: او گمان می‌برد که خداوند فقیر است و آنها غنی و توانگر هستند. وقتی او چنین گفت برای رضای خدا از سخن او خشمگین شدم و بر چهره‌اش زدم. فنحاص این را انکار کرد و گفت من این سخن را نگفته‌ام وخداوند در مورد آنچه فنحاص گفته بود، آیه‌ای نازل کرد و سخن او را رد نمود و موقف ابوبکر را تأیید کرد:

﴿ لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ﴾ (آل عمران، ۱۸۱)

«بی‌گمان خداوند سخن کسانی را شنید که گفتند خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم. آنچه را گفتند، خواهیم نوشت و به قتل رساند پیامبران را به ناحق ایشان (هم ثبت و ضبط خواهد شد) و بدانان خواهیم گفت: بچشید عذاب سوزان را.»

و درمورد ابوبکر و خشمگین شدن وی این آیه نازل شد[۱]

﴿ لَتُبۡلَوُنَّ فِيٓ أَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ وَلَتَسۡمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ أَذٗى كَثِيرٗاۚ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ﴾ (آل عمران، ۱۸٦)

۱- *تفسیر قرطبی*، ج ۴، ص ۲۹۵.

«به طور مسلم در مال و جان خود مورد آزمایش قرار می‌گیرید و حتما از کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب داده شده است و از کسانی که کفر ورزیده‌اند و اذیت و آزار فراوان می‌بینند و اگر بردباری کنید و بپرهیزید، این اموری است که باید بر انجام آنها عزم را جزم کرد و در اجرای آنها کوشید.»

قرآن کریم در موارد متعددی بی‌ادبی آنها را نسبت به خداوند تعالی و پاک ندانستن وی از کمبودها و توصیف کردن خداوند به آنچه شایستهٔ او نیست را بیان کرده است؛ چنانکه در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿ وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۚ وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ كُلَّمَآ أَوۡقَدُواْ نَارٗا لِّلۡحَرۡبِ أَطۡفَأَهَا ٱللَّهُۚ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادٗاۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴾ (مائده، ٦٤)

«برخی از یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است، دستهایشان بسته باد و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد؛ بلکه دو دست خدا باز است هرگونه که بخواهد می‌بخشد. آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شد بر سرکشی و کفر ورزیدن بسیاری از آنان می‌افزاید و ما در میان آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه‌توزی افکنده‌ایم. آنان هر زمان که آتش جنگی افروخته‌اند، خداوند آنان را خاموش ساخته است. آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می‌کوشند و خداوند مفسدان و تباهکاران را دوست نمی‌دارد.»

مضمون این آیه بیانگر این است که موضعی که آنها اتخاذ کرده بودند، برخاسته از کینه و نارضایتی آنها از ورود پیامبر اکرم ﷺ به مدینه و انتشار دعوت ایشان در دلها بود و شاید یکی دیگر از موارد اتخاذ این موضع، این بود که مسلمانان از آنان به خاطر مکر و توطئه آنان فاصله می‌گرفتند و با آنها بیع و ستد نمی‌کردند که این امر نوعی تحریم اقتصادی برای یهود به شمار می‌رفت که منجر به ناراضی و خشم و انزجار آنان تا حد بی‌ادبی کردن در حق خدا و پاسخ نازیبا به پیامبر خدا گردید؛ چنانکه آیه ذیل مویّد این موضوع است:

﴿ وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَكَفَّرۡنَا عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَلَأَدۡخَلۡنَٰهُمۡ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ٦٥ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ أَقَامُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِم مِّن رَّبِّهِمۡ لَأَكَلُواْ مِن فَوۡقِهِمۡ وَمِن تَحۡتِ أَرۡجُلِهِمۚ مِّنۡهُمۡ أُمَّةٞ مُّقۡتَصِدَةٞۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ سَآءَ مَا يَعۡمَلُونَ ﴾ (مائده، ٦٥ — ٦٦)

«و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و پرهیزگاری پیشه کنند، گناهانشان را می‌زدائیم و آنان را به باغهای پرنعمت بهشت داخل می‌سازیم و اگر آنان به تورات و انجیل و بدانچه که از سوی پروردگارشان بر آنان نازل شده است عمل بکنند، از بالای سر خود و از زیرپای خود روزی خواهند خورد و جمعی از آنان عادل و میانه‌رو هستند، ولی بسیاری از ایشان بدترین کار را انجام می‌دهند.»

۳- بی‌ادبی و توهین یهود نسبت به پیامبر اکرم ﷺ و قرآن کریم

یهودیان نسبت به پیامبر اکرم ﷺ در حضور ایشان و در اثنای سخنانش بی‌ادبی می‌کردند و با چشم به او اشاره می‌کردند و به گونه‌ای سلام می‌گفتند که باعث آزار او می‌گردید؛ چنانکه عایشه می‌گوید:مردانی از یهودیان نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و گفتند: السام علیک[۱] یا اباالقاسم.من درجوابشان گفتم السام علیکم و فعل الله بکم «مرگ بر شما باد و خداوند شما را هلاک کند» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای عایشه، تحمل کن؛ چراکه خداوند زشتی و ناسزاگویی را دوست ندارد.»

من گفتم: مگر نمی‌بینی چه می‌گویند؟ فرمود: «مگر نمی‌بینی من جوابشان را دادم و گفت: «وعلیکم» یعنی بر شما باد.»

عایشه می‌گوید: این آیه در همین مورد نازل شد[۱]

﴿ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نُهُواْ عَنِ ٱلنَّجۡوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُواْ عَنۡهُ وَيَتَنَٰجَوۡنَ بِٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَمَعۡصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَإِذَا جَآءُوكَ

۱- یعنی مرگ بر تو باد. *زادالمسیر*، ج ۸، ص ۱۸۹.

۱- *زادالمسیر فی علم التفسیر*، ج ۸، ص ۱۸۹. رواه ابن ابی حاتم من حدیث الاعمش عن مسروق عن عایشه و اسناده صحیح —*صحیح مسلم*، ج ۴، ص ۱۷۰۷.

حَيَّوۡكَ بِمَا لَمۡ يُحَيِّكَ بِهِ ٱللَّهُ وَيَقُولُونَ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ لَوۡلَا يُعَذِّبُنَا ٱللَّهُ بِمَا نَقُولُۚ حَسۡبُهُمۡ جَهَنَّمُ يَصۡلَوۡنَهَاۖ فَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ (مجادله، ۸)

«آیا ندیده‌ای کسانی را که از نجوا نهی شده‌اند، ولی آنان به سوی چیزی برمی‌گردند که از آن نهی گشته‌اند و برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیغمبر با همدیگر به نجوا می‌پردازند و هنگامی که به پیش تو می‌آیند، به گونه‌ای تو را سلام می‌گویند که خدا تو را بدان گونه سلام نگفته است و در دل خود می‌گویند: پس چرا ما را به خاطر گفته‌هایمان کیفر نمی‌دهد؟ دوزخ بسندهٔ ایشان است. داخل آن خواهند شد و با آتش آن خواهند سوخت و چه بدسرانجامی و چه بد جایگاهی است.»

این آیه بیانگر کینه‌ای است که سراپا وجود یهودیان را در برگرفته و آنها را وادار کرده بود که از هر وسیله و راهکاری برای از بین بردن اسلام استفاده کنند تا از ناحیهٔ پیامبر اکرم ﷺ خطری آنان را تهدید ننماید. برخی از یهودیان با تظاهر به سلام گفتن، در حقیقت برای او دعای مرگ می‌نمودند که این بیانگر میزان شکست و ضعف و زبونی دشمن است که در حقیقت در یک بحران روانی به علت از دست دادن جایگاه خود گرفتار شده است. بنابراین، در مقابل فردی که بر او چیره شده است، این گونه واکنش نشان می‌دهد! پس دعا کردن برای نابودی دشمن با تظاهر به سلام گفتن، اسلحهٔ ناتوانان و وسیلهٔ شکست خوردگان و مسکن کینه‌توزان است.[۱]

پیامبر اکرم ﷺ با شنیدن سخنان عایشه او را به نرمی فراخواند و خاطرنشان ساخت که برای انسان مسلمان جایز نیست که این گونه متأثر و افروخته شود؛ چراکه در اسلام، نرم‌خویی و اخلاق حسنه حاکم است و خداوند مهربان است و نرمی را دوست می‌دارد و در برابر نرمخویی با دیگران، چیزهایی را می‌بخشد که در برابر خشونت چنین چیزهایی نمی‌بخشد.[۱]

یهودیان با مشاهده گسترش اسلام، روز به روز بر اهانت به پیامبر اکرم ﷺ می‌افزودند، به گونه‌ای که گروهی از آنها که ابویاسر بن اخطب و رافع بن ابی‌رافع و عازر بن ابی عازر و افرادی دیگر در میانشان بودند، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و از او پرسیدند که به کدام یک از پیامبران گذشته ایمان دارد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا و

۱- *حوار الرسول مع الیهود*، د. محسن عبدالناظر، ص ۱۰۱.

۱- همان، ص ۸۷.

آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانش نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده است و به آنچه سایر پیغمبران از سوی پروردگارشان آورده‌اند، ایمان دارم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذارم و تسلیم خدا هستم. آنان با شنیدن نام عیسی ﷺ به پیامبر اکرم ﷺ گفتند: ما به عیسی ایمان نداریم و به هر کس که به او ایمان بیاورد، ایمان نمی‌آوریم[۱]. آن گاه خداوند در مور آنها این آیه را نازل فرمود:

﴿ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ هَلۡ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنۡ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلُ وَأَنَّ أَكۡثَرَكُمۡ فَٰسِقُونَ ﴾ (مائده، ۵۹)

«بگو: ای اهل کتاب! آیا بر ما خرده می‌گیرید؟ مگر جز این است که ما به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر بر شما نازل شده است، ایمان داریم؟ و یقیناً بیشتر شما فاسق هستید.»

آنها تنها به اهانت و مبارزه با پیامبر اکرم ﷺ اکتفا ننمودند؛ بلکه برای اینکه بتوانند از ارزش قرآن بکاهند، پرسشهایی را مطرح می‌کردند و مجادله‌های بی‌پایانی را در این مورد ترتیب می‌دادند؛ چنانکه ابن عباس می‌گوید: با ورود پیامبر اکرمﷺ به مدینه، دانشمندان یهود در مورد مضمون این آیه پرسیدند:

﴿ وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلاً ﴾ (اسراء، ۸۵)

«از تو دربارهٔ روح می‌پرسند که چیست؟ بگو: روح چیزی است که تنها پروردگار از آن آگاه است؛ چراکه جز دانش اندکی به شما داده نشده است.»

آیا منظور تو، ما هستیم یا قومت؟ فرمود: هر دوی شما. گفتند! پس در آیه‌ای دیگر از آنچه تو می‌خوانی چنین آمده است که نزد ما تورات وجود دارد که در آن بیان هر چیزی هست! رسول خدا فرمود: تورات در مقابل علم خداوند، اندک است و فقط برای شما کفایت می‌کند؛ اگر به آن عمل می‌کردید[۱]. ابن عباس می‌گوید: اینجا بود که خداوند این آیه را نازل کرد:

۱- *السیرة النبویه*، ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۷ – *تفسیر ابن جریر*، ج ۱، ص ۴۴۲ – *الیهود فی السنة المطهره*، عبدالله شقاوی، ج ۱، ص ۲۴۲ – ۲۴۳.

۱- *الیهود فی السنة المطهره*، ج ۱، ص ۲۴۱.

﴿ وَلَوۡ أَنَّمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن شَجَرَةٍ أَقۡلَٰمٞ وَٱلۡبَحۡرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ مَّا نَفِدَتۡ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴾ (لقمان، ۲۷)

«اگر همه درختانی که روی زمین هستند، قلم شوند و دریا و هفت دریا کمک این دریا شود، کلمات خدا پایان نمی‌گیرند؛ خداوند عزیز و حکیم است.»

پشتیبانی یهودیان از منافقان و توطئه‌چینی به همراه آنها

براساس مضامین آیه‌های قرآن کریم رهبری فکری گروه منافقان را یهودیان برعهده داشتند؛ پس یهودیان همیشه شیطانهای منافقین هستند و برای آنها برنامه‌ریزی می‌کنند و آنان را توجیه و راهنمایی می‌نمایند و شیوه‌های مکر و فریب و توطئه و فریب دادن و فتنه انگیزی را به آنها می‌آموزند؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ﴾ (بقره، ١٤)

«وقتی که منافقان با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشیند، می‌گویند: ما با شمائیم و مؤمنان را مسخره می‌نمائیم.»

نسفی بر این عقیده است که شیطانهای آنها کسانی هستند که در سرکشی همانند شیطان هستند و آنها جز یهودیان کسی دیگر نیستند.[۱]

یهودیان در مدینه همراه منافقان علیه مسلمانان توطئه می‌کردند؛ چنانکه خداوند درباره این توطئه می‌فرماید:

﴿ بَشِّرِ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ١٣٨ ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ أَيَبۡتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلۡعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا ﴾ (نساء، ۱۳۸ – ۱۳۹)

«به منافقان مژده بده که عذاب دردناکی دارند. این منافقان کسانی هستند که کافران را به جای مؤمنان به سرپرستی و دوستی می‌گیرند. آیا عزت را در پیش کافران می‌جویند؛ چرا که عزت و شوکت جملگی از آن خداست.»

۱- *تفسیر نسفی*، ج ۱، ص ۲۱.

استاد محمد دروزه می‌گوید: «جمهور مفسران بر این باورند که منظور از کافران در این آیه یهودیان هستد؛ زیرا در آیه، قرینه‌ای وجود دارد که بر این امر دلالت می‌نماید. همان طور که بعد از این آیه قرینه دیگری نیز هست و روشن است که دوستی گرفتن منافقان و عهد بستن با آنها با هم دواثر از آثار توطئه و هماهنگی محکم یهودیان و منافقان علیه دعوت اسلامی به شمار می‌رود.»[1]

چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ تَوَلَّوْا۟ قَوْمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى ٱلْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ۖ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ ٱتَّخَذُوٓا۟ أَيْمَـٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا۟ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴾ (مجادله، ١٤ – ١٦)

«خبر داری از کسانی که گروهی را به دوستی می‌گیرند که خدا بر آنان خشمگین است. اینان نه از شمایند و نه از آنان چنین کسانی به گونۀ آگاهانه سوگند دروغ یاد می‌کنند. خداوند عذاب سختی را برای ایشان آماده کرده و تهیه دیده است؛ آنان چه کار بدی می‌کنند. سوگندهایشان را سپری ساخته‌اند و بدین وسیله مردمان را از راه یزدان بازداشته‌اند و لذا عذاب خوارکننده‌ای دارند.»

ماوردی در تفسیر این آیه می‌گوید: «منافقان با قومی دوستی گزیده‌اند که خداوند بر آنها خشم گرفته است وآنان یهودیان هستند[1] و منظور از بازداشتن از راه خدا یعنی بازداشتن از جهاد به خاطر گرایش به یهودیان می‌باشد.[2]

همچنین یهودیان، منافقان را واداشتند تا جنگی علیه پیامبر اکرم ﷺ بر افروزند. از اسامه بن زید ﷺ روایت است که گفت: پیامبر اکرم ﷺ سوار بر الاغی برای عیادت سعد بن عباده در محلۀ بنی حارث بن خزرج می‌رفت و این قبل از واقعه بدر بود. گذر پیامبر اکرم ﷺ بر مجلسی افتاد که عبدالله بن ابی در آن حضور داشت. در آن مجلس، افرادی از مسلمانان و مشرکان و یهودیان حضور داشتند و عبدالله بن رواحه نیز در آن مجلس حضور داشت. باگرد و غبار آلوده شدن آن مجلس بر اثر سمهای حیوان، عبدالله

١- *سیرة الرسول*، دروزه، ج ٢، ص ١٧٩ – ١٨٠.

١- *النکت والعیون*، ماوردی، ج ۴، ص ٢٠٣.

٢- همان.

بن ابی با چادرش دهان و بینی‌اش را بست و گفت : ما را غبارآلود نکنید. پیامبر اکرم ﷺ سلام کرد و ایستاد و پایین آمد. آنان را به سوی خدا دعوت داد و برایشان قرآن تلاوت نمود. عبدالله بن ابی بن سلول گفت: ای مرد بهتر از آنچه تو می‌گویی، نیست. اگر واقعاً دعوت تو حق است با آن ما را در مجالس خصوصی ما، به اذیت نمودن ما مپرداز. به خانه‌ات برگرد و هر کس نزد تو آمد، برایش حکایت کن. عبدالله بن رواحه گفت: خیر. ای پیامبر خدا آن را در مجالس ما به ما برسان، ما آن را دوست می‌داریم؛ پس مسلمانان و مشرکان و یهودیان به ناسزاگویی یکدیگر پرداختند و نزدیک بود به یکدیگر حمله‌ور شوند. رسول خدا آنها را به نرمی و آرامش دعوت داد؛ سپس پیامبر اکرم ﷺ بر حیوان خود سوار شد و نزد سعد بن عباده آمد. به سعد گفت: نشنیدی که ابوحبان چه گفت؟ و منظورش عبدالله بن ابی بود. چنین و چنان گفت. سعد بن عباده گفت: ای پیامبر خدا! او را ببخش و از او درگذر. سوگند به کسی که کتاب را بر تو نازل کرده است، در حالی خداوند این حق را بر تو نازل فرموده است که مردم مدینه توافق کرده بودند که عبدالله بن ابی را به ریاست خود برگزینند، امّا خداوند با اعطای این حق به تو مانع رسیدن او به این مقام گردید بنابراین، او ناراحت است و دست به چنین اعمالی می‌زند. پیامبر اکرمﷺ پذیرفت و او را معاف نمود.[۱]

۵- طعنۀ یهودیان به یکی از عالمان یهود به نام عبدالله بن سلام به دلیل گرایش به اسلام

عبدالله بن سلام رضی الله عنه با اطلاع از ورود پیامبر اکرم ﷺ به مدینه، نزد ایشان رفت و گفت: من تو را از سه چیز می‌پرسم که کسی جز پیامبران آنها را نمی‌داند : ۱- اولین نشانۀ قیامت چیست؟ ۲- اولین غذای بهشتیان چیست؟ ۳- علّت شباهت فرزند به پدر و یا دائیهایش چیست؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: جبرئیل هم اینک مرا از این امور آگاه کرد. عبدالله گفت: از میان ملائکه او (جبرئیل) دشمن یهودیان است. پس پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اولین نشانۀ قیامت، آتشی است که مردم را از مشرق به سوی مغرب گسیل می‌دارد و اولین غذایی که اهل بهشت می‌خورند، اضافۀ جگر ماهی است و اما شباهت فرزند این گونه است که هرگاه مرد با زن آمیزش کند، اگر آب مرد سبقت بگیرد، فرزند شبیه پدر می‌شود و اگر

۱- *صحیح بخاری*، کتاب التفسیر، ج ۸، ص ۲۳۰ – ۲۳۱، شمارۀ ۴۵۶۶.

آب زن سبقت بگیرد، فرزند شبیه مادرش می‌شود. عبدالله بن سلام فوراً شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد وگفت: ای پیامبر خدا! یهودیان اهل تهمت و افترا هستند اگر از اسلام آوردن من با خبر شوند و از آنان در مورد من جویا شوی، به من ناسزا می‌گویند. پیامبر اکرم ﷺ به دنبال یهودیان فرستاد، یهودیان آمدند و عبدالله به درون اتاق رفت. رسول خدا پرسید: عبدالله بن سلام در میان شما چگونه آدمی است؟ گفتند: او از همهٔ ما عالم‌تر است و فرزند کسی است که از همهٔ ما عالم‌تر بوده است و او بهترین ما و فرزند بهترین ماست. پس پیامبر اکرم ﷺ فرمود: نظر شما در مورد او اگر مسلمان شود، چیست؟ گفتند خداوند او را از این کار پناه دهد. سپس عبدالله از اتاق بیرون آمد و گفت: «**اشهد أن لا اله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله**» همه یکصدا گفتند: او بدترین ما و فرزند بدترین ماست و به او توهین کردند و به او ناسزا گفتند[۱]. و آنان هر کس از علما و دانشمندانشان که مسلمان می‌شد، او را اذیت می‌کردند؛ چنانکه قرآن از این مؤمنان دفاع نموده و فرموده است:

﴿ لَيْسُواْ سَوَآءٗۗ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ أُمَّةٞ قَآئِمَةٞ يَتۡلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ وَهُمۡ يَسۡجُدُونَ ١١٣ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١١٤ وَمَا يَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَلَن يُكۡفَرُوهُۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلۡمُتَّقِينَ ﴾ (آل عمران، ۱۱۳ – ۱۱۵)

«آنان همه یکسان نیستند؛ گروهی از اهل کتاب به دادگری برخاسته‌اند و بر حق پا برجایند و در بخشهایی از شب در حالی که به نماز ایستاده‌اند، آیات خدا را می‌خوانند. به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و مردمان را به کار نیک می‌خوانند و از کار زشت باز می‌دارند و در انجام اعمال شایسته و بایسته بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و آنان از زمرهٔ صالحانند و آنچه از اعمال نیک انجام دهند، از ثواب آن محروم نمی‌گردند و خداوند آگاه از حال و احوال پرهیزگاران است.»

۱- *بخاری*، کتاب الانبیاء، باب خلق آدم، ج ۶، ص ۳۶۲ – ۳۶۳، شمارهٔ ۳۳۲۹.

واحدی در ***اسباب النزول*** می‌گوید: «ابن عباس و مقاتل بر این عقیده‌اند که وقتی عبدالله بن سلام و ثعلبه بن سعید و اسدبن سعید و اسد بن عبید و کسانی از یهود که به اسلام گرویدند، علما و دانشمندان یهود گفتند: به محمد جز افرادی که بدترین ما بوده‌اند، ایمان نیاورده‌اند؛ زیرا اگر آنها از برترین افراد ما می‌بودند، دین پدرانشان را ترک نمی‌کردند و به آنها می‌گفتند: شما زیان کرده‌اید؛ وقتی که دین خود را با دینی دیگر عوض نموده‌اید. پس خداوند آیات فوق را نازل فرمود.»[1]

٦- پخش شایعات و ناسزاگویی به پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان

یهودیان از هر فرصتی برای امانت به مسلمانان استفاده می‌نمودند. همچنین آنان در این صدد بودند تا آنها را دچار تفرقه نماید؛ چنانکه در یکی از ماهها، یکی از سردارانی را که در بیعت عقبه با پیامبر اکرم ﷺ بیعت کرده بود، بهانه‌ای برای تبلیغات علیه پیامبر اکرم ﷺ ساختند و از آن برای ایجاد تفرقه بهره‌برداری کردند. اسعد بن زراره انصاری خزرجی ؓ بیمار شد و چهره و جسم او سرخ گردید. پیامبر اکرم ﷺ به عیادتش رفت و گفت: اگر او بمیرد، یهودیان خواهند گفت: دوستش، نتوانست زیانی را از او دور نماید و بیماری او را مداوا کند بنابراین، من تمام تلاش خود را برای بهبودی او به کار می‌گیرم؛ پس دستور داد که چهره و گردنش را داغ نمایند، ولی اسعد شفا نیافت و وفات کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: یهودیان می‌گویند: دوستش او را مداوا کرد، ولی فایده‌ای نرساند[1]. البته واقعهٔ ابی امامه تنها واقعه‌ای نبود که یهودیان از آن سوءاستفاده بکنند و کینهٔ خود را نسبت به پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان آشکار نمایند؛ بلکه در اوایل هجرت شایعه کردند که مسلمانان را جادو کرده‌اند و صاحب فرزند نمی‌گردند و هدفشان این بود که مسلمانان را در تنگنا قرار دهند و زندگی تازهٔ آنها را در مدینه و شهر پیامبر اکرم ﷺ تلخ و ناگوار نمایند و فضای صمیمی حاکم میان مسلمانان را مکدر نمایند.

۱- *اسباب النزول*، واحدی، ص ۱۱۴.

۱- *مصنف عبدالرزاق*، ج ۱۰، ص ۱۴۰۷، شماره ۱۹۵۱۵.

آنچه بیانگر میزان اثر این شایعه بر مسلمانان است، شدت خوشحالی و شادمانی آنها هنگام تولد اولین فرزند پسر در خانۀ مهاجران است و او کسی جز عبدالله بن زبیر ﷺ نبود.[١]

از اسماء بنت ابی‌بکر روایت است که می‌گوید: از مکه بیرون آمدم در حالی که دوران بارداری من رو به اتمام بود؛ سپس به مدینه آمدم و در قبا اقامت گزیدم و در قبا عبدالله متولد شد. او را نزد پیامبر اکرم ﷺ بردم. ایشان نوزادم را در آغوش خود گذاشت. سپس خرمایی جوید و آب دهانش را در دهان نوزاد انداخت و بدین صورت اولین چیزی که به شکم او رفت، آب دهان پیامبر خدا ﷺ بود؛ سپس خرما را به کام او مالید و برایش دعا کرد. این اولین فرزندی بود که بعد از هجرت در میان مهاجران متولد گردید و آنها از تولد او بسیار شادمان شدند؛ چون به آنها گفته شده بود: یهودیان شما را جادو کرده‌اند و صاحب فرزند نمی‌گردند.[٢]

در روایتی دیگر آمده است که او را عبدالله نامید؛ سپس در سن هفت یا هشت سالگی به دستور پدرش، خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمد تا با ایشان بیعت نماید. پیامبر اکرمﷺ او را دید، لبخند زد و با او بیعت کرد. عبدالله، اولین فرزند مهاجران بود که بعد از آمدن آنان به مدینه متولد گردید و چون یهودیان می‌گفتند: ما آنها را جادو کرده‌ایم؛ پس آنها در مدینه صاحب فرزند پسری نخواهند شد صحابه با تولد عبدالله، تکبیر گفتند.[٣]

٧- موضع یهودیان در برابر تغییر قبله

تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه مشرفه، نزدیک بود جنگهای کلامی و کشمکشهای یهودیان را به دخالت عملی آنها برای متزلزل کردن دولت نوپای اسلامی تبدیل کند.

براء بن عازب چنین روایت می‌کند: پیامبر اکرم ﷺ با ورود به مدینه نزد خویشاوندان مادری خود از انصار اقامت گزید و او شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌خواند و دوست داشت که قبله‌اش، کعبه باشد. اولین نمازی که رسول خدا به سوی

١- *الیهود فی السنة المطهره*، ج ١، ص ٢٦٥.

٢- *بخاری*، کتاب العقیقه، باب تسمیه المولود، ج ٩، ص ٥٨٧ – *مسلم*، کتاب الآداب، باب استحباب تحنیک المولود، ج ٣، ص ١٦٩١.

٣- الحاکم در مستدرک، کتاب معرفه الصحابه، ج ٣، ص ٥٤٨، صحیح علی شرط الشیخین.

کعبه خواند، نماز عصر بود. گذر مردی از کسانی که با او نماز خوانده بود، به مسجدی افتاد که نمازگزاران به طرف بیت المقدس نماز می‌خواندند و در حال رکوع بودند؛ پس گفت: به خدا سوگند اکنون من با پیامبر اکرم ﷺ به سوی مکه نماز خوانده‌ام. آنها در اثنای نماز، روی به سوی خانه کعبه نمودند. یهودیان و اهل کتاب از تغییر قبله از بیت‌المقدس به مکه شگفت‌زده شدند و برای آنان این موضوع، امری ناخوشایند تلقی می‌گردید بنابراین، درصدد انکار برآمدند[1] و دربارهٔ این واقعه آیات بزرگی نازل شده است که در آن درسها و حکمتها و آموختنیهای زیاد برای مسلمانان وجود دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۖ وَإِنَّهُۥ لَلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ١٤٩ وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيۡكُمۡ حُجَّةٌ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِي وَلِأُتِمَّ نِعۡمَتِي عَلَيۡكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٠ كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ١٥١ فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ﴾

(بقره، ۱٤۹ – ۱٥۲)

«از هر مکانی که بیرون شدی، نماز رو به سوی مسجدالحرام کن و این رو کردنت بی‌گمان حق است و از جانب پروردگارت می‌باشد و خدا از آنچه می‌کنید، بی‌خبر نیست و ازهر جا که بیرون رفتی، رو به سوی مسجدالحرام کن و هر جا که بودید رو به آن کنید تا مردم بر شما حجتی نداشته باشند؛ مگر کسانی که از ایشان ستم نمایند. سپس از آنان مترسید و از من بترسید تا نعمت خویش را بر شما تکمیل نمایم و شاید رهنمود شوید و همچنین پیغمبری را از خودتان درمیانتان برانگیختم که آیات قرآن ما را بر شما فرو می‌خواند و شما را

۱– *بخاری*، کتاب الایمان، باب الصلوه، شمارهٔ ۴۰.

پاکیزه می‌دارد و به شما کتاب و حکمت را می‌آموزد و به شما چیزی یاد می‌دهد که نمی‌توانستید آن را بیاموزید؛ پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر مرا به جای آورید و ناسپاسی نکنید.»

الف: خداوند، قبل از تغییر قبله، از بیت المقدس به کعبه، پیامبر اکرم ﷺ را از توطئه و تردیدافکنیهای یهودیان آگاه نمود و این خود بیانگر حقانیت نبوت پیامبر اکرم ﷺ بود؛ زیرا خبر از امری غیبی داده بود که بعدها به وقوع پیوست. به این ترتیب خداوند، پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان را قبل از دچار شدن آنان به توطئه‌های یهودیان با این مسئله آشنا نمود تا از نظر روحی سرزنشهای آنان، آمادگی کامل را حاصل نمایند؛ زیرا وقوع امری ناگوار به صورت ناگهانی دشوارتر و تحمل آن سخت‌تر است.[1]

خداوند، یهودیان را به خاطر اعتراضشان به تغییر قبله و توطئه علیه پیامبر اکرم ﷺ به سبک سری و بی‌خردی توصیف کرده است که با تقلید و رویگردانی از بینش و اندیشه، خود را خوار و بی‌ارزش کرده‌اند و سفیه کسی را گویند که زیاد تهمت می‌زند و به طور عمدی برعکس آنچه می‌داند، عمل می‌نماید. همچنین گفته‌اند: سفیه یعنی ستمکار و نادان و سفیهان، یهودیان هستند.[2]

ب - ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا ﴾[3]

ابن کثیر می‌گوید: خداوند متعال می‌گوید: ما رخ شما را به سوی قبله ی ابراهیم علیه‌السلام برگرداندیم و آن را برایتان انتخاب کردیم تا شما را برگزیده‌ترین امتها قرار دهیم و روز قیامت شا بر دیگر امتها گواه باشید؛ چون همه به فضیلت شما اعتراف و اقرار می‌نمایند و وسط در اینجا یعنی منتخب و بهترین. همان طور که به قریش گفته می‌شود: «اوسط العرب نسباً و دارا» یعنی بهترین عربها از نظر نسب و سرزمین. همچنین پیامبر اکرم ﷺ در میان قومش، میانه و بهترین بود و «صلوه الوسطی» نیز به معنی نماز میانه است که بهترین نمازها است.[1]

۱- *تفسیر ابی السعود*، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- همان، ص ۱۷۰.

۳- پایان نامه فوق لیسانس مؤلف در مورد همین آیه است بنا به اواسطیه فی القرآن الکریم در مورد آن تقریباً هفتصد صفحه نوشته است.

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۲، ص ۴۹۲.

پس این امت، امتی میانه و برگزیده در ایدئولوژی و عقیده و در اندیشه و احساس و در تنظیم و ساماندهی و در ارتباطات و روابط می‌باشد و در زمین مراکز آن حجاز است.[۱]

ت : ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِۚ وَإِن كَانَتۡ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴾ (بقره، ۱۴۳)

«بی‌گمان شما را ملت میانه‌رو کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد و ما قبله‌ای را که بر آن بوده‌ای، قبله ننموده بودیم، مگر اینکه بدانیم چه کسی از پیغمبر پیروی می‌نماید و چه کسی بر پاشنه‌های خود می‌چرخد(وبه عقب بر می گردد تا ثابت قدمان بر ایمان، فرصت طلبان بی ایمان ازهم جدا شوند) و اگرچه (تغییر قبله) بس بزرگ و دشوار است، مگر بر کسانی که خدا ایشان را رهنمون کرده باشد و خدا ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند. بی‌گمان خدا نسبت به مردم بس رئوف و مهربان است.»

این آیه بیان می‌دارد که نماز خواندن به سوی بیت المقدس و نیز تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه یک امتحان و آزمایش الهی بود. بیضاوی در تفسیرش بر این عقیده است که «خداوند می‌فرماید: ما قبلهٔ تو را به سوی بیت المقدس برای آن نمودیم تا کسانی را که از پیامبر اکرم ﷺ پیروی می‌کنند، از کسانی که تمایلی برای تبعیت نمودن از ایشان ندارند، مشخص نماییم؛ پس تغییر قبله برای آن بود تا مردم را بیازماییم و کسانی را که در نماز خواندن به سوی آن از تو پیروی می‌کنند، از کسانی که به علت الفت داشتن با قبله پدران خود، روی می‌گردانند مشخص کنیم و یا کسانی را که از پیامبر اکرمﷺ پیروی می‌کنند، از کسانی که از او پیروی نمی‌کنند، مشخص نمائیم.

و هر چیزی که به سبب علتی انجام شده باشد، با از بین رفتن آن، پایان می‌پذیرد. پس معنی آیه براساس نظر اول، این است که ما فقط برای این قبله را از بیت المقدس

۱- همان، ص ۴۳۰.

به کعبه تغییر دادیم تا آنان را که بر اسلام ثابت و پابرجا هستند از کسانی که به علت اضطراب و ضعف ایمانشان از این امر پیروی نمی‌نمایند را جدا و مشخص سازیم.»[۱]

پس نماز خواندن به سوی کعبه در ابتدای امر و سپس نماز خواندن به سوی بیت المقدس و باز دوباره روی آوردن به سوی کعبه و ادامه دادن آن چون دستور خداوند است، اشکالی ندارد؛ زیرا روی کردن به هر طرفی که خدا بخواهد، عبادت است و مردم چاره‌ای جز پیروی از دستور خداوند متعال را ندارند و باید به فرمان او ملتزم و پایبند باشند و کسی که از پیامبر اکرم ﷺ پیروی می‌کند و در مورد قبله، تسلیم فرمان اوست، در امتحان و آزمون موفق شمرده می‌شود و هر کس در دل خود به حکمی از احکام شریعت، احساس نارضایتی بکند، جزو انسانهای ناموفق محسوب می‌گردد و ایمان همواره شخص را ملزم به پیروی از شریعت و مخالفت با هوا و هوس می‌نماید[۲]. بنابراین، یاران رسول خدا ثابت قدم ماندند و فرمان الهی را پذیرفتند؛ چنانکه ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: در حالی که به هنگام صبح مردم درمسجد قبا نماز می‌خواندند، ناگهان مردی آمد و گفت: بر پیامبر اکرم ﷺ آیاتی نازل شده است و فرمان داده است که در نماز رو به کعبه نمائید؛ آنان بی‌درنگ رو به کعبه کردند.[۳]

ث – ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا ... ﴾ (بقره، ۱٤۳)

این آیه کریمه علاقمندی مؤمنان نسبت به برادرانشان و خیرخواهی برای آنها را بیان کرده است. این آیات زمانی نازل گردید که مؤمنان را به تغییر قبله به سوی کعبه دستور می‌داد. مؤمنان با دلسوزی از سرنوشت عبادت برادرانشان که مرده بودند و به سوی بیت المقدس نماز خوانده بودند پرسیدند. خداوند عزوجل خبر داد که نمازشان مقبول است؛ چنانکه از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که وقتی پیامبر اکرم ﷺ رو به کعبه نمود، گفتند:ای پیامبر خدا، حالت برادرانمان که مرده‌اند و به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند چگونه خواهد بود؟ آن گاه خداوند این آیه را نازل می‌فرمود و خاطر نشان ساخت که مسئلهٔ اصلی پیروی از پیامبر اکرم ﷺ در هر زمان است.

۱– *تفسیر بیضاوی* به نقل از *الصراع مع الیهود*، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲– *الصراع مع الیهود*، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳– *تفسیر ابن کثیر*، ج ۱، ص ۳۳۷.

﴿ قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِ ۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَىٰهَا ۚ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۚ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُۥ ۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ... ﴾ (بقره، ۱۴۴ — ۱۴۸)

«ما رو گرداندن تو را گاهگاهی به سوی آسمان می‌بینیم؛ پس تو را به سوی قبله‌ای متوجه می‌سازیم که در آن خشنود خواهی شد و لذا رو به سوی مسجدالحرام کن و در هر جا که بودید، روهای خویشتن را به جانب آن کنید. کسانی که کتاب بدیشان داده شده است، نیک می‌دانند که چنین گرایشی حق است و به فرمان پروردگارتان می‌باشد و خدا از آنچه می‌کنند، بی‌خبر نیست و اگر هر نوع برهان و حجتی برای آنان که کتاب بدیشان داده شده است، بیاوری از قبلهٔ تو پیروی نمی‌نمایند و تو از قبلهٔ ایشان پیروی نخواهی کرد و برخی از آنها هم از قبلهٔ برخی دیگر پیروی نمی‌نمایند و اگر از خواسته‌ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آنکه علم و دانایی به تو دست داده است، در این صورت تو بی‌گمان از زمرهٔ ستمکاران خواهی بود. آنانکه بدیشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم، او را می‌شناسد، بدان گونه که پسران خود را می‌شناسد و برخی از آنان بی‌گمان حق را پنهان می‌دارند؛ در حالی که می‌دانند حق همان است که از جانب پروردگارت برایت آمده است و جزو شک کنندگان مباش. هر ملتی را جهتی است که به هنگام نماز بدانجا رو می‌کند؛ پس به سوی نیکیها بشتابید و در انواع خیرات بر یکدیگر سبقت بگیرید. هر جا که باشید، خدا همگی شما را گرد می‌آورد؛ خدا بر هر چیزی توانا است.»

پیامبر اکرم ﷺ به شدت علاقمند بود که در نمازش رو به قبلهٔ پدرش، ابراهیم علیه‌السلام بایستد؛ چون او از دیگر مردمان به ابراهیم اولی‌تر است و نتیجه و ثمرهٔ دعای ابراهیم علیه‌السلام بود و پرچم توحید را به حق بر دوش گرفت همان طور که ابراهیم حامل آن بود و آن حضرت دوست داشت که از اهل ادیان گذشته که دین را تحریف کردند و در شرایع آسمانی تغییراتی ایجاد نمودند، جدا و مستقل باشد. بنابراین، نه تنها از تقلید آنان و تشبه با آنها شدیداً نهی می‌کرد؛ بلکه به مخالفت با آنها دستور می‌داد و از ارتکاب لغزشها و خطاها و انحرافاتی که آنها مرتکب آن شده بودند، برحذر می‌داشت؛

پس به اقتضای این علاقمندی باید در نمازش به صورت همیشه رو به سوی قبلهٔ پدر ابوالانبیاء، ابراهیم نماید و آن اولین خانه‌ای است که برای مردم نهاده شده است.[۱]

تغییر قبله دارای ابعاد گسترده‌ای مانند: بعد سیاسی؛ بعد نظامی؛ بعد دینی و بعد تاریخی است. از نظر سیاسی با تغییر قبله به سوی مسجدالحرام، شبه جزیرهٔ عربستان محور و مرکز قرار داده می‌شد. از نظر تاریخی این مسئله با میراث عربی ابراهیمعليه السلام ارتباط عمیقی پیدا می‌کرد و از نظر نظامی زمینه را برای فتح مکه و از بین بردن وضعیت فاسد و منحرف مرکز توحید که به مرکز بت‌پرستی تبدیل شده بود، آماده می‌نمود و از نظر دینی انسانها را به یکتاپرستی و توحید دعوت می‌داد و امت اسلامی را از دیگر امتها جدا می‌نمود و عبادت در اسلام را از عبادت بقیهٔ ادیان متمایز می‌ساخت.[۲]

د - ﴿ وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۖ وَإِنَّهُۥ لَلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ١٤٩ وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيۡكُمۡ حُجَّةٌ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِي وَلِأُتِمَّ نِعۡمَتِي عَلَيۡكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٠ كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ١٥١ فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ﴾

(بقره، ۱۴۹ – ۱۵۲)

«از هر مکانی که بیرون شدی، نماز رو به سوی مسجدالحرام کن و این رو کردنت بی‌گمان حق است و از جانب پروردگارت می‌باشد و خدا از آنچه می‌کنید، بی‌خبر نیست و ازهر جا که بیرون رفتی، رو به سوی مسجدالحرام کن. و هر جا که بودید رو به آن کنید تا مردم بر شما حجتی نداشته باشند؛ مگر کسانی که از ایشان ستم نمایند؛ پس از آنان مترسید و از من بترسید تا نعمت

۱- *الصراع مع الیهود*، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲- *الاساس فی السنه*، ج ۱، ص ۱۴۰.

خویش را بر شما تکمیل نمایم و شاید رهنمود شوید و همچنین پیغمبری را از خودتان در میانتان برانگیختم که آیات قرآن ما را بر شما فرو می‌خواند و شما را پاکیزه می‌دارد و به شما کتاب و حکمت را می‌آموزد و به شما چیزی یاد می‌دهد که نمی‌توانستید آن را بیاموزید؛ پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر مرا به جای آورید و ناسپاس مکنید.»

نعمت رهنمود ساختن شما به سوی قبله اصلی و مشخص نمودن شما و انسانهای ناباب از نعمتهای خداوندی بر شماست و پیش از آن نعمتهای زیادی از سوی خداوند به شما ارزانی شده است که برخی عبارتند از:

﴿ كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولاً مِّنكُمۡ ﴾

اینکه در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم؛ پس وجود پیامبر اکرم ﷺ، امام مربیان و دعوتگران از ویژگیهای این نخبگان زعامت و رهبری است. نخبگانی که خداوند با سپردن تربیت آنان به پیامبر اکرم ﷺ به آنان عزت و شرافت بخشیده است و پیامبر اکرم ﷺ طبیب قلبها و معالج روانها و نور دلها و برهان و حجت است.

﴿ يَتۡلُوا عَلَيۡكُمۡ ءَايَـٰتِنَا ﴾

«آیات ما را برای شما می‌خواند.»

مبنا و اصول اساسی برای ساخت و تربیت، کلام خداوند متعال بود که برای نخستین بار نازل می‌شد و در مواقع متعدد با نزول آیه‌های امیدوارکننده، به مسلمانان قوت و نیرو می‌بخشید؛ پس نسلی برجسته و ممتاز در تاریخ انسانیت ساخت.

﴿ وَيُزَكِّيكُمۡ ﴾ پیامبر اکرم ﷺ به طور مستقیم مسئولیت تربیت شما را برعهده دارد و او کسی است که در اخلاق و تطبیق و اجرای احکام قرآن به جایی رسیده که خداوند او را به چنان صفت جامع ومانعی از میان همه انسانها توصیف کرده است و فرموده است:

﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾ (قلم، ٤)

«تو دارای خوی سترگ (صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.»

و او کسی است که عایشه با بزرگ‌ترین چیزی که یک انسان در توصیف یک پیامبر می‌تواند بگوید، او را توصیف کرده و گفته است: «اخلاق آن حضرت، قرآن بود.» اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ قرآن را می‌شنیدند که پیامبر آن را تلاوت می‌کردند و

قرآن را می‌دیدند که با نماد پیدا کردن در اخلاق بزرگوار آن حضرت، روی زمین راه می‌رود.

﴿ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ ﴾

«و کتاب و حکمت را به شما می‌آموزد.»

این وظیفۀ سوم آن حضرت بود که به اصحاب و یاران بزرگوارش، کتاب و حکمت بیاموزد؛ پس برای اینکه قرآن در امت تأثیرگذار واقع گردد، باید مربی آن، ربانی باشد تا به تزکیه انسانها و پاک نمودن قلوب آنان بپردازد و شریعت خدا را از خلال قرآن و سنت به مردم بیاموزد والفاظ مشکل و دشوار قرآن را برای مسلمانان توضیح دهد و اگر آنها در مسئله‌ای دچار اشتباه گردند، آن را تصحیح نماید. پیامبر اکرم ﷺ به اصحاب و یاران خویش، علم می‌آموخت و آنها را تربیت می‌کرد تا آنها نیز به آموزه‌ها و دستورهای الهی آگاهی یابند و مردم را براساس برنامۀ الهی تربیت نمایند؛ پس صحابه از پیامبر خدا ﷺ برنامۀ تعلیم و تربیت و شیوۀ دعوت و روش و شیوۀ رهبری را از خلال آنچه ایشان از مخالفان می‌شنید و می‌دید و ازخلال آنچه ایشان از آن رنج می‌برد و برای آن می‌کوشیدند، فرا می‌گرفت و بدین صورت توانست نسلی را به طور کامل آمده نماید و آن را برای رهبری و زعامت جامعۀ انسانی شایسته گرداند؛ چنانکه یاران پیامبر اکرمﷺ بعد از ایشان در حالی که حاملان تربیت قرآنی و تربیت نبوی بودند، به مناطق مختلف رهسپار شدند و گواهان تبلیغ رسالت بر مردم گردیدند.

﴿ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ﴾ و چیزهایی به شما می‌آموزد که آنها را قبل از وحی و رسالت نمی‌دانستید. آنها قبل از آن در جنگ و کشمکش و جاهلیت همه جانبه به سر می‌بردند، اما بعد از بعثت پیامبر اکرم ﷺ به فضل و منت و کرم الهی، امتی بزرگ شدند که دارای رسالت و هدف و زندگی بود و هدفی جز کار برای رضای خدا نداشت و عبودیت برای خدای یگانه و اطاعت از او و پیامبرش را تحقق بخشیدند و با دوری از گرایشها و انگیزه‌های فردی و هواپرستی و با ساختن دولت و تمدن به فضل خدا و منت او مستحق مدال افتخار در جهان هستی گردیدند[1] و خداوند در حق آنان چنین فرمود:

۱- *التربیة القیادیه*، ج ۲، ص ۴۳۸ – ۴۴۲.

﴿ كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ۗ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ ٱلْكِتَٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم ۚ مِّنْهُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴾ (آل عمران، ۱۱۰)

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است (ولی تنها عده کمی) از آنان باایمانند و بیشتر ایشان فاسق هستند.»

و در جایی دیگر فرمود:

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۗ وَمَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِى كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ۚ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ ۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴾ (بقره، ۱۴۳)

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد و ما قبله‌ای را که بر آن بوده‌ای، قبله ننموده بودیم، مگر اینکه بدانیم چه کسی از پیغمبر پیروی می‌نماید و چه کسی بر پاشنه‌های خود می‌چرخد و اگرچه (تغییر قبله) بس بزرگ و دشوار است، مگر بر کسانی که خدا ایشان را رهنمون کرده باشد و خدا ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند؛ بی‌گمان خدا نسبت به مردم بس رئوف و مهربان است.»

﴿ فَٱذْكُرُونِىٓ أَذْكُرْكُمْ وَٱشْكُرُوا۟ لِى وَلَا تَكْفُرُونِ ﴾ (بقره، ۱۵۲)

«پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم و از من سپاسگذاری کنید و ناسپاسی مکنید.»

پس این منتها و هدایا و این خوبیها، به ذکر خدا در صبح و شام و به جای آوردن شکر او نیازمند است و خداوند عزوجل آنها را به ذکر خود تشویق کرد و به کرم و فضل خدا، در جهان بالا از آنها یاد می‌شود و این در حالی است که قبلاً در بیابانها

سرگردان و در اقصی نقاط جهان سرگردان و حیران بودند. حقا که می‌سزد انسان در مقابل این همه نعمت، شکر خدا را به جای آورد.[۱]

و این گونه آیات کریمه، اصحاب و یاران رسول خدا را از خلال رخدادهای بزرگ و ساختن شخصیتهای قوی، تربیت کرد؛ شخصیتی که آیینی جز اسلام را نمی‌پذیرد. همچنین آنان با طبیعت و سرشت یهودیان از خلال آیات قرآن آشنا شدند و به سرشت و طبیعت فطری و حقیقی آنان به ژرف‌نگری و کاوش پرداختند و به سیما و صورت واقعی و نهایی یهودیان که بر آن تربیت یافته‌اند، از خلال قرآن کریم و تربیت نبوی پی بردند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ﴾ (بقره، ۱۲۰)

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آئین آنها پیروی کنی. بگو: تنها هدایت الهی، هدایت است و اگر از خواسته‌ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آنکه علم و آگاهی یافته‌ای، هیچ سرپرست و یاوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود.»

۸- برخی از صفتهای یهودیان در قرآن

با بررسی تاریخ یهودیان و مواضع آنها در برابر پیامبر اکرم ﷺ به خوبی به کارهای زشت و اخلاق پستی که آنها بدان متصف بودند، پی می‌بریم.

یهودیان مدام درصدد شکنجه و آزار و اذیت پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان بودند. قرآن، از برخی رنجها سخن گفته و کتابهای حدیث و سیره در تاریخ، سرشار از رخدادهای بزرگی است که توسط یهودیان اتفاق افتاده است. قرآن و سنت نبوی صفات زشت آنها را مانند نفاق و بی‌ادبی نسبت به خدا و پیامبرش و مکر و فریب و سازش و استفاده ننمودن آنان از علم و کینه‌توزی و نفرت و حسد و حرص و آزمندی و بخل و قدرنشناسی و بی‌حیایی و غرور و تکبر و شرک ورزیدن و مبارزه با پیامبران و صالحان و تقلید کورکورانه و کتمان علم و تحریف مطالب و حیله‌گری و حلال جلوه دادن

۱- *التربية القيادية*، ج ۲، ص ۴۴۲.

حرامها و تفرقه افکنی و طبقاتی عمل کردن در اجرای احکام و رشوه‌خواری و دروغ و زشتی و ... را بیان کرده است.[1]

اکنون به برخی از این صفتهای زشت که در قرآن کریم آمده است، اشاره می‌کنیم:

۱- شرک ورزیدن در عبادت

عبادت یهودیان براساس تعالیم قرآنی، آمیخته با شرک و باطل است؛ زیرا آنها بر این باورند که خداوند دارای فرزند می‌باشد و در عبادت خداوند، کسانی دیگر غیر از او را با او شریک قرار می‌دهند؛ چنانکه خداوند برخی از مظاهر شرک را که آنها مرتکب آن شدند، ثبت کرده و فرموده است:

﴿ وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَـٰرَى ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِۖ ذَٰلِكَ قَوۡلُهُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡۖ يُضَـٰهِـُٔونَ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبۡلُۚ قَـٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۚ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ﴿٣٠﴾ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَـٰنَهُمۡ أَرۡبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَـٰهًا وَٰحِدًاۖ لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَـٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴾ (توبه، ۳۰ – ۳۱)

«یهودیان می‌گویند: عزیر پسر خدا است و نصاری می‌گویند: مسیح پسر خدا است. این سخنی که آنان به زبان می‌گویند، به گفتار کافرانی می‌ماند که پیش از آن همچنین می‌گفتند. خداوند کافران را نفرین و نابود کند، چگونه باز داشته می‌شوند؟! یهودیان و نصاری علاوه بر خدا، علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفتند. مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند و بدیشان جز این دستور داده نشده است که تنها خدای یگانه را بپرستید و بس. جز خدا، معبودی نیست و او پاک و منزه است از شرک‌ورزی و چیزهایی که ایشان، آنها را انباز قرار می‌دهند.»

آنها در شرک ورزیدن به این سخن گذشته اکتفا نکردند؛ بلکه پیامبران و انسانهای صالح خودشان را عبادت کردند و قبرهای آنان را مسجد و بتهایی قرار دادند که به جای خدا می‌پرستیدند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند یهودیان را بکشد و نابود کند؛ آنها قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دادند.»[1]

۱- به کتاب ارزشمند *الیهود فی السنه المطهر*، دکتر عبدالله الشقاری مراجعه کنید.

۲- مبارزه با صالحان و پیامبران

آنان علاوه بر اینکه علما و دانشمندان خود را تا حد پرستش، مقدس می‌پنداشتند، از طرفی در جنگیدن و مبارزه با پیامران و صالحان باکی نداشتند و از راههای مختلف و با تمام امکانات در مقابل آنان می‌ایستادند و حتی از کشتن آنها امتناع نمی‌ورزیدند. آن گونه که با زکریا و عیسی عليهما السلام چنین کردند؛ چنانکه خداوند عزوجل ما را به این موارد خبر داده است و بعد از بیان انواعی از عذابها که بر آنها فرود آورده است، فرمود:

﴿ وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نَّصۡبِرَ عَلَىٰ طَعَامٖ وَٰحِدٖ فَٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُخۡرِجۡ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۢ بَقۡلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَاۖ قَالَ أَتَسۡتَبۡدِلُونَ ٱلَّذِي هُوَ أَدۡنَىٰ بِٱلَّذِي هُوَ خَيۡرٌۚ ٱهۡبِطُواْ مِصۡرٗا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلۡتُمۡۗ وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلۡمَسۡكَنَةُ وَبَآءُو بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ﴾ (بقره، ٦١)

«و به یاد آورید آن گاه را که گفتید: ای موسی، ما بر یک خوراکی شکیبایی نداریم و از خدای خود برای ما آنچه را از زمین از سبزی و خیار و گندم و سیر و عدس و پیاز می‌رویاند، بخواه. موسی گفت: آیا برآنید که چیز پست‌تر را جانشین چیز بهتر سازید؟ سپس به شهری فرود آیید که در آنجا آنچه را خواسته‌اید، خواهید یافت و گرفتار خواری و تنگ دستی شدند و در خور خشم خدا گردیدند. این هم بدان علت بود که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیغمبران را بدون سبب می‌کشتند. این به خاطر سرکشی و تجاوز از حق بود.»

۳- کتمان و پوشاندن علم و تحریف حقایق

کتمان علم و تحریف حقایق یکی از صفات مذموم و زشت یهودیان از زمان قدیم بوده است. از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «به بنی اسرائیل گفته شد:

۱- *البخاری*، کتاب الصلوه، ج ۱، ص ۵۳۲، شماره ۴۳۷.

﴿ وَإِذۡ قُلۡنَا ٱدۡخُلُواْ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةَ فَكُلُواْ مِنۡهَا حَيۡثُ شِئۡتُمۡ رَغَدٗا وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدٗا وَقُولُواْ حِطَّةٞ نَّغۡفِرۡ لَكُمۡ خَطَٰيَٰكُمۡۚ وَسَنَزِيدُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴾ (بقره، ۵۸)

«(به یاد آورید) آن گاه را که گفتیم به این شهر وارد شوید و هر گونه که می‌خواهید و هرچه که لازم دارید، فراوان و آسوده بخورید و از دروازه (آن شهر) با خشوع و خضوع وارد شوید و بگویید خدایا از گناهان ما درگذر تا گناهان شما را بیامرزیم. ما به نیکوکاران فزونی می‌بخشیم.»

امّا آنها به تحریف این آیه پرداختند و در حالی که عقب عقب بر مقعد خود می‌خزیدند، وارد شدند و گفتند: دانه‌ای در پوست می‌خواهیم[۱].» و از بزرگ‌ترین علوم و دانشهایی که یهودیان به کتمان و پنهان نمودن آن پرداختند و تلاش نمودند تا حقیقت را مخفی نگه دارند، علم بر نبوت محمد ﷺ بود. از ابن عباس ﷺ روایت است که گفت: رافع بن حارثه و سلام بن مشکم و مالک بن الصیف و رافع بن حرمه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد! مگر تو نمی‌گویی که بر دین و آیین ابراهیم هستی و به تورات که نزد ماست، ایمان داری و گواهی می‌دهی که تورات از جانب خدا و حق است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بله ولی شما به تحریف آن پرداخته‌اید و به انکار اموری پرداختید که از شما بر آن امور عهد گرفته شده بود و آنچه را که به آن فرمان داده شده بودید که برای مردم بیان کنید، پنهان کردید؛ پس من از بدعت گذاری شما بیزارم. گفتند: پس ما به آن چیزی تمسک می‌جوییم که در اختیار داریم؛ پس ما بر هدایت و حق هستیم و به تو ایمان نمی‌آوریم و از تو پیروی نمی‌کنیم[۲] آن گاه خداوند در مورد آنها این آیه را نازل فرمود:

﴿ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۖ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾ (مائده، ٦٨)

۱- *البخاری*، کتاب الانبیاء، ج ۶، ص ۴۳۶، شماره ۳۴۰۳.

۲- *سیره ابن هشام*، ج ۱، ص ۵۶۷ – *تفسیر طبری*، ج ۶، ص ۲۰۰ و رجال اسناده موثقون.

«(ای فرستاده خدا!) بگو: اهل کتاب شما بر هیچ نخواهید بود، مگر آنکه تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان برایتان نازل شده است بر پادارید، ولی آنچه بر تو ازسوی پروردگارت نازل شده است، بر عصیان و طغیان وکفر و ظلم بسیاری از آنان می‌افزاید بنابراین، بر گروه کافران غمگین مباش.»

٤- تفرقه

یهودیان دارای افکار مختلفی هستند و در احکام با هم اختلاف دارند. آنها را متحد می‌پنداری در حالی که کاملاً به دور از هم و متفرق‌اند؛ چنانکه خداوند عزوجل آنها را چنین توصیف کرده است:

﴿ لَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرٗى مُّحَصَّنَةٍ أَوۡ مِن وَرَآءِ جُدُرِۭۚ بَأۡسُهُم بَيۡنَهُمۡ شَدِيدٞۚ تَحۡسَبُهُمۡ جَمِيعٗا وَقُلُوبُهُمۡ شَتَّىٰۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَعۡقِلُونَ ﴾ (حشر، ١٤)

«یهودیان هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در پس دژهای محکم و یا از پشت دیوارها نمی‌جنگند. عداوت و دشمنی در میان خودشان شدت دارد. تو ایشان را متحد می‌بینی، ولی پراکنده دل بوده و هماهنگ نمی‌باشند. این بدان خاطر است که مردمان بی‌شعور و ناآگاهی هستند.»

٥- رشوه‌خواری

یکی دیگر از نشانه‌ها و خصوصیات یهودیان در آثار و بقایای جوامعشان این است که آنها همواره برای محقق کردن هدف مورد نظر خود به راهها و وسیله‌های مختلف تمسک می‌جستند گرچه با شریعت آنان متضاد بوده است. مانند: رشوه گیری و خوردن مال حرام؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ سَمَّٰعُونَ لِلۡكَذِبِ أَكَّٰلُونَ لِلسُّحۡتِۚ فَإِن جَآءُوكَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُمۡ أَوۡ أَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡۖ وَإِن تُعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيۡـٔٗاۖ وَإِنۡ حَكَمۡتَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ﴾ (مائده، ٤٢)

«آنان بسی دروغ را می‌شنوند و می‌پذیرند و بسیار مال حرام را می‌خورند. اگر ایشان نزد تو آمدند، در میانشان داوری کن و یا از ایشان روی بگردان و اگر از آنان روی بگردانی، هیچ زیانی نمی‌توانند به تو برسانند، ولی اگر در میانشان

داوری کردی، دادگرانه داوری کن؛ چراکه بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.»

٦- نفاق

با تشکیل دولت اسلامی در مدینه و قدرت و نیرو گرفتن مسلمانان و فزونی عزت و شوکت آنان، نقاب نفاق خود را پنهان کردند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤ ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ﴾ (بقره، ١٤ – ١٥)

«وقتی که منافقان با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشیند، می‌گویند: ما با شمائیم و مؤمنان را مسخره می‌نمائیم. خداوند، ایشان را مسخره می‌نماید و آنان را رها ساخته تا کورکورانه به سرکشی خویش ادامه دهند.»

٧- مداهنت و سازشکاری

یکی دیگر از صفات یهودیان این بود که درصدد رسیدن به اهداف اقتصادی و مالی خویش بودند بنابراین، اگر با منکری روبرو می‌شدند، عمل آنان هیچ گونه اثر سوئی در وجود آنان نمی‌گذاشت. خداوند آنان را به خاطر این عمل، نفرین نموده و فرموده است:

﴿ لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ﴾ (مائده، ٧٨ – ٧٩)

«بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و از حد می‌گذشتند و آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند، دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشت‌کاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند.»

۸- استفاده ننمودن از علم و دانش

خداوند در قرآن به این موضوع که یهودیان از علم و دانش خویش بهره نگرفتند و هدایت نشدند اشاره می‌نماید و تصویری دقیق از استفاده ننمودن آنان از علم، ارائه می‌دهد؛ چنانکه می‌فرماید: [1]

﴿ مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢا ۚ بِئۡسَ مَثَلُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ (جمعه، ۵)

«داستان آنان که حکم تورات بر آنان تکلیف شد، سپس چنان که باید رعایتش نکردند، مانند داستان دراز گوشی است که کتابهایی بر دوش کشید. چه بد است داستان گروهی که آیات خدا را دروغ انگاشتند و خداوند، گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند.»

۹- تنفر و حسادت

یکی دیگر از صفات یهودیان که در اعماق وجودشان، ریشه دوانیده این است که به موفقیتهایی که دیگران در زندگی به آن دست یافته‌اند، حسادت می‌ورزند و نسبت به غیر یهودیان از هر جا که باشد در دل کینه دارند؛ به ویژه اگر آن شخص با پیامبر اکرمﷺ ارتباطی داشته باشد؛ چنانکه در قضیهٔ تغییر قبله و تحریم شراب چنین کردند. از ابن مسعود روایت است که وقتی حکم تحریم شراب نازل شد، یهودیان گفتند: مگر برادران شما که مرده‌اند، شراب نمی‌نوشیدند؛ پس خداوند، این آیه را نازل فرمود:

﴿ لَيۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٞ فِيمَا طَعِمُوٓاْ ﴾ (مائده، ۹۳)

«بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، گناهی به سبب آنچه نوشیده‌اند، متوجه آنان نیست. اگر بپرهیزند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و بعد از آن هم از محرمات بپرهیزند و ایمان داشته باشند، سپس بپرهیزند و همهٔ کارهای خود را نیکو کنند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

۱- *الیهود فی السنة المطهره*، ج ۲، ص ۴۶۳ – ۴۸۲.

۱۰- حسادت

یهودیان نسبت به پیامبر خدا، به خاطر رسالتی که به او محول گردیده بود، حسادت می‌ورزیدند؛ زیرا آنها گمان می‌بردند که پیامبری که مبعوث خواهد شد، از آنها خواهد بود که ایشان پیرامون او جمع شوند و به وسیله او با دشمنان خود به جنگ و نبرد خواهند پرداخت.

از این رو با بعثت پیامبر اکرم ﷺ بر آشفته شدند و عقل خود را از دست دادند و در مقابلش ایستادند و با او به دشمنی و کینه و عداوت برخاستند و نسبت به یاران وی که خداوند به آنها نعمت ایمان و هدایت بخشیده بود، حسد می‌ورزیدند[1]؛ چنانکه خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿ مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ۞ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ۞ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ﴾ (ناس، ٤ – ٦)

«از شر وسوسه‌گری که واپس می‌رود. وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردم به وسوسه می‌پردازد از جنها و انسانها.»

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَٱعۡفُواْ وَٱصۡفَحُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴾

(بقره، ۱۰۹)

«بسیاری از اهل کتاب از روی رشک و حسد که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان باز گردانند با اینکه حقانیت برایشان کاملا روشن گشته است؛ پس گذشت نمائید و چشم‌پوشی کنید تا خدا فرمان دهد. بی‌گمان خداوند بر هر چیزی توانا است.»

۱۱- غرور و تکبر

یهودیان از دیرباز همواره به غرور و تکبر و خود بزرگ‌بینی متصف هستند. آنها به نظر خود از دیگر مردمان پیشرفته‌تر و بهتر هستند و گمان می‌برند که آنها نسل برگزیدۀ خدا

۱- *الصراع مع الیهود*، ج ۱، ص ۷۰.

می‌باشند و بر این باورند که بهشت از آن یهودیها است و راه یهود راه هدایت است و جز آن، راههای دیگر، راه گمراهی هستند؛ چنانکه خداوند عزوجل در کتاب خود این خصلت مذموم و زشت را بیان نموده[1] و فرموده است:

﴿ وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ تِلۡكَ أَمَانِيُّهُمۡۗ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴾ (بقره، ۱۱۱)

«و گویند جز کسی که یهودی یا نصرانی باشد، هرگز به بهشت در نمی‌آید و این آرزو و دلخوشی ایشان است. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خویش را بیاورید.»

رفتار یهودیان با پیامبر اکرم ﷺ متکبرانه و مغرورانه بود و آن را به صورتهای مختلفی ابراز می‌داشتند[2]؛ چنانکه ابن عباس می‌گوید: تنی چند از یهودیان به نامهای: نعمان اضاء؛ بحری بن عمرو و شاس بن عدی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و با او سخن گفتند. رسول خدا آنان را به سوی خدا فراخواند و از عذاب بیمشان داد، گفتند: ای محمد! تو ما را از چه می‌ترسانی؟ ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم[3] آن گاه خداوند در مورد آنها این آیه را نازل فرمود:

﴿ وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ نَحۡنُ أَبۡنَٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُۥۚ قُلۡ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمۖ بَلۡ أَنتُم بَشَرٞ مِّمَّنۡ خَلَقَۚ يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۚ وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَاۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ﴾ (مائده، ۱۸)

«یهودیان ونصرانیها می‌گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم. بگو پس چرا شما را در برابر گناهانتان عذاب می‌دهد؛ بلکه شما انسانهایی همچون سائر انسانها هستید که خدا، آنان را آفریده است و خداوند هر که را بخواهد عذاب می‌دهد و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، متعلق به خدا است و برگشت (همه) به سوی او است.»

۱- همان، ص ۷۱.

۲- *الیهود فی السنة المطهره*، ج ۲، ص ۴۹۵ – ۴۹۷.

۳- *تفسیر طبری*، ج ۶، ص ۱۰۵.

۱۲- بخل ورزیدن

یکی از صفات بارز یهودیان، بخل ورزیدن و انفاق نکردن است؛ چنانکه آنها نزد مردانی از انصار آمدند و گفتند: اموالتان را در راه خدا خرج نکنید؛ چراکه ما می‌ترسیم که با از دست دادن اموالتان فقیر شوید و در انفاق، شتاب نکنید؛ چراکه شما نمی‌توانید در آینده چه اتفاق خواهد افتاد[1]. آن گاه خداوند در مورد آنها این آیه را نازل فرمود:

﴿ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ وَيَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبُخۡلِ وَيَكۡتُمُونَ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ﴾ (نساء، ۳۷)

«آنان کسانیند که خود بخل می‌ورزند و مردمان را نیز به بخل ورزیدن می‌خوانند و نعمتی را که خداوند بدیشان داده است، پنهان می‌دارند و ما برای کسانی که کفران نعمت می‌کنند، عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده‌ایم.»

یعنی آنچه در تورات و در مورد تصدیق و تأیید محمد ﷺ آمده است، آن را پنهان می‌دارند:

﴿ وَمَاذَا عَلَيۡهِمۡ لَوۡ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِهِمۡ عَلِيمًا ﴾ (نساء، ۳۹)

«چه می‌شد اگر آنان به خدا و رستاخیز ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا بدیشان داده است، بذل و بخشش می‌کردند و خداوند آگاه از آنان است.»

۱۳- عناد و خیره‌سری

با وجود اینکه دلایل و براهین زیاد و آشکاری بر حقانیت و صداقت نبوت محمد ﷺ وجود داشت، اما یهودیان به علت عناد و خیره‌سری، از ایمان آوردن امتناع ورزیدند و در کفر و تکذیب فرو رفتند؛ زیرا عناد ورزیدن و خیره سری قفل هواپرستی را بر خرد و اندیشه‌ها می‌زند و آن را می‌بندد. خداوند عزوجل این صفت آنها را بیان کرده است و فرموده است:

﴿ وَلَئِنۡ أَتَيۡتَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ بِكُلِّ ءَايَةٖ مَّا تَبِعُواْ قِبۡلَتَكَۚ وَمَآ أَنتَ بِتَابِعٖ قِبۡلَتَهُمۡۚ وَمَا بَعۡضُهُم بِتَابِعٖ قِبۡلَةَ بَعۡضٖۚ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ إِنَّكَ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ (بقره، ۱۴۵)

۱- *الیهود فی السنة المطهره*، ج ۲، ص ۴۸۷ – ۴۸۸.

«و اگر هر نوع برهان و حجتی برای آنان که کتاب بدیشان داده شده است، بیاوری از قبلهٔ تو پیروی نمی‌نمایند و تو از قبلهٔ ایشان پیروی نخواهی کرد و برخی از آنان از قبلهٔ برخی دیگر پیروی نمی‌نمایند و اگر از خواسته‌ها و آرزوهای ایشان پیروی بکنی، بعد از آنکه خداوند، علم و دانایی به تو دست داده است، در این صورت بی‌گمان از زمرهٔ ستمکاران خواهی بود.»

آری ای محمد! اگر دلایل متعددی برای آنان بیاوری، امّا آنان قانع نمی‌شوند و هدایت نمی‌یابند و گفتهٔ الهی در مورد انها صدق پیدا می‌کند[1] که فرمود:

﴿ قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ﴾ (یونس، ۱۰۱)

«بگو بنگرید در آسمانها و زمین چه چیزهایی است. آیات و بیم‌دهندگان به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند.»

اینها برخی از صفتهائی بودند که در شخصیت یهودیان تبلور و نماد پیدا کرده بودند و قرآن کریم به آن اشاره کرد تا حقیقت یهودیان را بشناسیم و هیچ گاه و در هیچ زمان گرفتار فریب آنان و منحرف نگردیم.

چهارم: خداوند کار فسادکنندگان را درست و اصلاح نمی‌کند

یکی دیگر از بندهای پیمان‌نامه ذکر این مسئله بود که بیانگر میزان عدالت و جوانمردی رسول خدا است. این پیمان، برای شهروندان دولت اسلامی، مفهوم آزادی دینی را متحقق می‌سازد و اصل تعصب، مصادره و کنترل اندیشه‌ها را از بین می‌برد و این موضوع مسئله‌ای تاکتیکی نبود که پیامبر اکرم ﷺ تا وقتی که بتواند دشمنان خارجی خود را سرکوب نماید، از آن استفاده کند و بعد از آن به دشمنان داخلی خود که با آنها پیمان بسته بود، بپردازد. هرگز چنین نبود؛ بلکه این موضع براساس سیاستی که از شریعت الهی سرچشمه می‌گرفت، اتخاذ شده بود.[2]

یکی دیگر از بندهای پیمان‌نامه که پیامبر اکرم ﷺ با یهودیان بست این بود که برای آنان چون اهل کتاب (ذمی) هستند، زندگی شرافتمندانه‌ای را در سایهٔ دولت اسلامی تأمین کند، اما از آنجا که سرشت یهودیان بر خیانت و بی‌وفایی بنا شده است، آنها

۱- *الصراع مع الیهود*، ج ۱، ص ۷۲.

۲- *دراسة فی السیره*، ص ۱۵۱.

نتوانستند و هرگز نخواهند توانست به عهد و پیمانهای خود پایبند باشند؛ چنانکه دیری نپائید که پیمانها را نقض نمودند و با دشمنان اسلام همدست شدند. رسول خدا ﷺ نیز با آنان رفتاری متناسب با شخصیت آنها، در پیش گرفت و یهود بنی قینقاع و بنی نضیر را از مدینه بیرون راند و مردان بنی قریظه را به قتل رساند[1] که در این مورد به تفصیل سخن خواهیم گفت. قرآن کریم به طبیعت و برخورد یهودیان با پیمانها اشاره کرده و فرموده است:

﴿ ٱلَّذِينَ عَٰهَدتَّ مِنۡهُمۡ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهۡدَهُمۡ فِي كُلِّ مَرَّةٖ وَهُمۡ لَا يَتَّقُونَ ﴾ (انفال، ٥٦)

«ای کسانی که از آنان پیمان گرفته‌ای، ولی آنان هر بار پیمان خود را می‌شکنند و از خیانت و نقض عهد پرهیز نمی‌کنند.»

منظور از عهد در اینجا پیمانها و قراردادهایی است که پیامبر اکرم ﷺ با یهودیان بست که در کنار او بجنگند و علیه او کسی را یاری نکنند.

یهودیان از وسیله‌های مختلف وگوناگونی برای توطئه علیه پیامبر اکرم ﷺ استفاده کردند، اما این راهکارها موفقیت آمیز نبود و به نتیجهٔ دلخواه آنان که از بین بردن جماعت مسلمانان و دولت آنها و وجود سیاسی آنان بود، نینجامید. امّا علت اصلی ناکام ماندن آنان با توجه به تمسک جستن به شیوه‌های گوناگون چیست؟

علّت اصلی را می‌توان این امر بیان کرد که شیوهٔ تربیت نبوی، معانی و مفاهیم ایمان را در دلهای اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ استوار و محکم گردانیده بود، در نتیجه عبودیت خالصانه خدا را تحقق بخشید و با انواع شرک مبارزه کرد و به شاگردان خود یاد داد که از اسباب بیداری و قدرت مادی و معنوی استفاده نمایند.

پیامبر اکرم ﷺ یارانش را بر عزت و افتخار و مردانگی و شجاعت و نپذیرفتن ذلت و مقاومت و در برابر ظلم و توطئه‌ها تسلیم نشدن و مقاومت در برابر آنها و از بین بردن توطئه‌ها و توطئه‌گران تربیت کرده بود؛ پس آنها در برابر انواع کیدهای آنان از پای درنیامدند و استقامت و بردباری نمودند تا اینکه بر دشمنان خود چیره شدند.[2]

۱- *العهد و المیثاق فی القرآن الکریم*، د. ناصر العمر، ص ۱۲۱.

۲- *الصراع مع الیهود*، ج ۱، ص ۸۰.

مکر و توطئه یهودیان بسیار خطرناک و به گونه‌ای بود که می‌توانست کوهها را از بیخ برکند، اما مکر وتوطئه ی آنان در برابر مسلمانان صدر اسلام ناکام ماند؛ زیرا رهبری آنها را مستقیماً رسول خدا برعهده داشت و براساس برنامۀ الهی پیش می‌رفت.[۱]

مسلمانان امروزی در برابر نقشه‌ها و توطئه‌های یهودیان از پای درآمده‌اند و شکست می‌خورند؛ چون مسلمانان از برنامه نبوی در تربیت امت و کیفیت تعامل و رفتار با یهودیان استفاده نمی‌کنند. امروز امت اسلام شدیداً نیاز به رهبری خداجو و فرزانه و آگاه که توفیق الهی همراه او باشد و از اخلاق و صفات یهودیان آگاهی داشته باشد، دارد تا تعامل و رفتاری آگاهانه با یهودیان داشته باشد که اصول این رفتار بر گرفته از سیاست موفق پیامبر اکرم ﷺ در رفتار با این قشر منحرف جامعه بشر باشد.

در عصر حاضر دستهای پلید یهودیان در زمینه‌های مختلف زندگی ملتها و دولتها دخیل است؛ دستهایی که هدفی جز فساد و تباهی کردن در زمین ندارند و همین است تعبیر قرآنی:

﴿ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادٗا ﴾ (مائده، ۳۳)

استعمال فعل مضارع در این جمله بر تجدد و استمرار دلالت می‌نماید؛ پس تلاش یهودیان برای فساد، در مرحلۀ خاصی از تاریخ نبوده و نیست؛ بلکه تا روز رستاخیز به چنین تلاشهای مذبوحانه‌ای ادامه خواهد داد و یهودیان توانسته‌اند براساس توطئه‌های حساب شده و در نبود وجود دولت اسلامی قوی بر سرنوشت ملتها، چیره شوند.

نبوغ ومهارت یهودیان در تخریب و ویرانگری برای تمامی انسانها امری واضح و آشکار است. نقش یهودیان را در دولتها از نظر اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی نمی‌توان نادیده گرفت و در دو نظام جهانی یعنی سرمایه‌داری و سوسیالیزم حضور فعال داشته‌اند و در انقلابهای بزرگ جهان و سازمانهای جهانی بزرگ نقش بسزائی داشته و دارند.

آیا یک پژوهشگر آگاه چنین احساس نمی‌کند که در مورد قضیه یهود نوعی مبالغه‌گویی شده است؟

این سیمای هولناک در ذهن بسیاری از مردم مجسم است که یهودیان چرخش جهان را به دست دارند و آنها رهبران سیاسی و مفکران و مبتکران جهان‌اند و شخصیتهای مهم

۱- همان، ص ۷۹.

دیگر غیر از یهودیان، مهره‌هایی بر صفحه شطرنج بیش نیستند که دیگران آنها را حرکت می‌دهند.[1]

کتابهایی که از یهودیان و نقش جهانی و خطرناک آنها سخن می‌گویند، در مساعد کردن زمینه برای تسلیم شدن به آنچه اتفاق افتاده است، مشارکت دارند و بشر را برای همه شکستهایی که امت با آن برخورد کرد، اعم از شکستهای فرهنگی و نظامی مهیا می‌کند.

احساس مردم به اینکه هر چیزی از سوی یهودیان یا از سوی محافل و جمعیت آنان طراحی شده است، مردم را از مقاومت و رویارویی و جهاد باز می‌دارد و آنچه در مورد یهودیان گفته می‌شود، ممکن است که در مورد هر دشمنی دیگر که سیاست ترور و ارعاب فکری و نظامی را در پیش بگیرد، گفته شود. به عنوان مثال می‌توان جماعتهای باطنی در جهان اسلام که دارای وجود قوی در مناطق و کشورهای مختلف هستند، نام برد.

به چنین جماعتهایی گاهی بیش از شأن و مقام آنها اهمیت داده می‌شود. به عنوان مثال شایع می‌شود که هر کس از این گروه افراطی منحرف سخن بگوید و یا درباره آن مطلبی بنویسد و یا مقاله‌ای ارائه دهد درآمد و زندگی‌اش مورد تهدید قرار می‌گیرد. بنابراین، همه به خاطر حفظ روزی و جان خود سکوت اختیار می‌کنند[2]. این بزرگ‌نمایی وحشتناک دشمنان یهودی ما، حقیقتی ندارد؛ زیرا مکر دوستان شیطان بسیار ناچیز و ضعیف است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱلطَّٰغُوتِ فَقَٰتِلُوٓاْ أَوۡلِيَآءَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ۖ إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ﴾ (نساء، ٧٦)

«کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند و کسانی که کفر پیشه کرده‌اند، در راه شیطان می‌جنگند؛ پس با یاران شیطان بجنگید. بی‌گمان شیطان همیشه ضعیف بوده است.»

۱- *قضایا فی المنهج*، سلمان عوده، ص ۸۴ – ۸۵.

۲- همان، ص ۸۶ – ۸۷.

یکی از دلایل قدرت یافتن دشمنان، را می‌توان ضعف ایمان مسلمانان و دوری از برنامهٔ پروردگار را ذکر نمود؛ چراکه در برابر ایمان واقعی و راستین سایر ترفندها و دسیسه‌ها از بین می‌رود و همهٔ نقشه‌ها شکست می‌خورند، اما باید عنصر ترس که بسیاری از همتها را سست و غیرتها را از بین برده است، را از خود دور کرد.

هنگامی که مؤمنان با بردباری و استقامت خویش پا به میدان می‌گذارند با قیام و مقاومت خویش تمامی نقشه‌ها را اعم از نقشه‌های یهودیان و یا نقشه‌های دیگران را از هم می‌پاشند و نابود می‌کنند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٌ ﴾ (آل عمران، ۱۲۰)

«اگر بردباری کنید و بپرهیزید، حیله‌گری آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند و شکی نیست که خداوند بدانچه انجام می‌دهند، احاطه دارد.»

و این به هیچ وجه بدین معنی نیست که نسبت به قدرت دشمن بی‌اعتنا باشیم و آن را ناچیز تصور کنیم؛ هرچند که دشمن حقیر و ناچیز باشد؛ بلکه هدف این است که در میزان قدرت دشمن، راه میانه و اعتدال را در پیش گیریم و در خطرناک نشان دادن و بزرگ جلوه دادن دشمن تا آن حد مبالغه نکنیم که باعث تضعیف قدرت مسلمانان گردد و ارادهٔ ما را سست کند و ما را برای پذیرش شکست آمده نماید، همان طور که نباید اهداف دشمن را نادیده بگیریم و به خود چنان تلقی کنیم که دشمنی وجود ندارد[1] و یقیناً سنت الهی در مورد یهودیان و دیگران به اجرا درخواهد آمد؛ چراکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصۡلِحُ عَمَلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴾ (یونس، ۸۱)

۱- *قضایا فی المنهج*، ص ۸۶ – ۸۷.

فصل چهارم
مقاومت و دفاع و شروع سریه‌ها

اول: شیوه مقاومت و دفاع

یکی از شیوه‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ در مقابل دشمنان از آن استفاده نمود، شیوۀ مقاومت و برخورد با دشمن بود و این سنت در مرحلۀ مدنی دعوت اسلامی با شروع سریه‌ها و دسته‌های نظامی و شروع جنگهایی که پیامبر اکرم ﷺ برای سرکوبی مشرکان از آن استفاده نمود، به وضوح به چشم می‌خورد و این شیوه، ارتباط مستقیم و محکمی با قدرت یافتن دین دارد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (بقره، ٢٥١)

«و اگر خداوند، برخی از مردم را به وسیلۀ برخی دیگر دفع نکند فساد، زمین را فرا می‌گیرد و خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.»

همچنین می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾ (حج، ٤٠)

«همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانۀ خود اخراج شده‌اند و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند: پروردگار ما خدا است. اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیلۀ بعضی دفع نکند، دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (نصرانیان) و کنشتهای (یهودیان) و مسجدهای (مسلمانان) که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آئین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است.»

در آیهٔ ۲۵۱ سوره بقره بعد از بیان نمونه‌های نبرد و کشمکش حق و باطل که بین سپاهیان طالوت و لشکریان مؤمن او و جالوت و پیروانش اتفاق افتاده است، در پایان آن آیه چنین آمده است:

﴿ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (بقره، ۲۵۱)

«ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.»

این آیه بیانگر این مطلب است که دفع نمودن فساد به این صورت، نعمتی است که شامل حال تمامی مردم می‌گردد.[1]

در پایان آیه قتال بعد از اینکه خداوند اعلام می‌دارد که به دفاع از دوستان مؤمن خود خواهد پرداخت و بعد از اینکه به مؤمنان اجازه می‌دهد که با دشمنان خود بجنگند، با تأکید به بیان قاعده‌ای اساسی می‌پردازد و می‌گوید: ﴿ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾ اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ این سنت را دریافتند و دانستند که برای از بین بردن باطل و نابود کردن آن، حتماً باید امتی پدید آید که دارای رهبری و برنامه‌ریزی و قدرتی باشند که با آن باطل را در هم بشکنند و نابود کنند. آنها به یقین دانستند که حق به اراده‌ها و بازوهایی نیاز دارد که به وسیلهٔ آنها برخیزد و پیش برود و به دلهایی نیاز دارد که شیفتهٔ آن باشند و به پیوندهایی نیازمند است که به آن مرتبط باشد.

پیامبر اکرم ﷺ به آنها آموخت که چگونه می‌بایست با این سنت، تعامل و رفتار نمایند. آنها نیز بی‌درنگ فرمان الهی را وقتی که آنها را به جهاد فراخواند، اجابت کردند؛ چون خداوند، جهاد را برای این امت مشروع گردانید و آن را به عنوان فریضه‌ای مقرر ساخت که تا روز قیامت ادامه داشته باشد و ستم هیچ ستمگر و عدالت هیچ عادلی نمی‌تواند آن را از میان ببرد و هیچ قومی جهاد را ترک نمی‌کنند؛ مگر اینکه خداوند آنها را خوار و ذلیل خواهد کرد و دشمنانشان را بر آنها مسلط خواهد کرد. جهاد مراحل گوناگونی را پیمود تا مشروع گردید و علّت اصلی پیمودن این مراحل را می‌توان این موضوع بیان نمود که مسلمانان بیشتر پرورش و تربیت یابند و بیشتر با سرشت انسان

۱- *مفاتیح الغیب*، فخر رازی، ج ۳، ص ۵۱۴.

هماهنگی داشته باشد و بهتر مطابق با حرکت دعوت و شیوهٔ برنامه‌ریزی آن سازگار باشد.[1]

این چند مرحله را می‌توان این گونه خلاصه نمود:

مرحلهٔ اول: احتیاط و خودداری و این زمانی بود که مسلمانان در مکه به سر می‌بردند. آنها از پیامبر اکرم ﷺ می‌خواستند که به آنها اجازهٔ جنگ و قتال بدهد، ولی پیامبر اکرم ﷺ به آنها گفت: صبر کنید؛ زیرا من به جنگ فرمان داده نشده‌ام.[2]

مرحلهٔ دوم: اجازهٔ جنگ و جهاد از طرف خداوند بدون اینکه بر آنها واجب قرار داده شود؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَـٰتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا۟ ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴾

(حج، ۳۹)

«اجازه به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ تحمیل می‌گردد؛ چراکه بدیشان ستم رفته است و خداوند توانا است بر اینکه ایشان را پیروز کند.»

مرحلهٔ سوم: واجب قرار دادن کارزار با کسانی که با مسلمانان می‌جنگند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَقَـٰتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ ﴾ (بقره ۱۹۰)

«و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می‌جنگند و تجاوز و تعدی نکنید؛ زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.»

مرحلهٔ چهارم: فرض شدن جنگ بر مسلمانان با عموم کافران؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَـٰبِ ٱللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ ۚ فَلَا

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۴۳۸.

۲- *تفسیر آلوسی*، ج ۶، ص ۱۰۸.

تَظۡلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمۡۚ وَقَٰتِلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ كَآفَّةٗ كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ كَآفَّةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴾ (توبه، ۳۶)

«شماره ماهها در حکم و تقدیر خدا در کتاب آفرینش از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده است، دوازده ماه می‌باشد. چهار ماه حرام است. این آیین راستین و تغییرناپذیری است؛ پس در آنها به خویشتن ستم نکنید. با همهٔ مشرکان بجنگید؛ همان گونه که آنان جملگی با شما می‌جنگند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.»

وضعیت دولت نوپای اسلام و حالت لشکریان اسلامی از نظر سازوبرگ افراد و اینکه آنان تاکنون برای کارزار و جهاد آموزش ندیده بودند اقتضا می‌کرد که مسئلهٔ جهاد و قتال گام به گام حرکت و پیشروی می‌نماید و لازم بود که مدت زمانی می‌گذشت تا می‌توانستند با دشمنان دعوت اسلامی مانند کافران قریش که مسلمانان را مورد اذیت و آزار قرار داده بودند و آنها را مجبور به ترک خانه و کاشانهٔ آنان نموده بودند، حمله کنند. جهاد در ابتدا امری اختیاری بود و باید همچنین می‌بود تا دولت اسلامی قدرت بگیرد و تعداد مسلمانان بیشتر شوند،به طوری که بتوانند در برابر قدرتهای کفر شبه جزیره عربستان اگر بر ضد مسلمانان بسیج شدند،بایستند چنانکه همین طور شد، مقاومت نمایند و واجب گردیدن جنگ در صورتی است که وضعیت دولت اسلامی و لشکر اسلامی در حدی باشد که آمادگی رویارویی با همه احتمالات را داشته باشد. البته اگر مسلمانان مدینه مورد حملهٔ دشمنان خود قرار بگیرند، جنگیدن در این صورت بر آنها فرض است و اختیاری نیست؛ چنانکه این مسئله یکی از موضوعاتی است که در بیعت عقبه دوم مطرح گردید و انصار را موظف می‌نمود که در راه دفاع از دعوت اسلامی و صاحب آن و پیروان دعوت با سرخ و سیاه و هر کس که باشد، بجنگند.[۱]

با نزول آیاتی که اجازه جنگ را به مسلمانان می‌داد، پیامبر اکرم ﷺ آموزش فنون جنگی به یارانش را آغاز کرد و خود نیز در تمرین و مانورها و نبردها شرکت می‌کرد و آمادگی برای جهاد را از بزرگ‌ترین و بهترین عبادتها قرار داد که به وسیلهٔ آن انسان به خداوند متعال نزدیک می‌شود و پیامبر اکرم ﷺ این گفتهٔ الهی را اجرا کرد که می‌فرماید:

۱- *القتال و الجهاد*، محمد خیر هیکل، ج ۱، ص ۴۶۳ – ۴۶۴.

﴿ وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمۡ لَا تَعۡلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعۡلَمُهُمۡۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ﴾ (انفال، ٦٠)

«برای (مبارزه با) آنان تا آنجایی که می‌توانید نیرو و اسبهای ورزیده (ساز وبرگ جنگ)آماده سازید تا بدان دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و کسانی دیگر جز آنها را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه در راه خدا صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.»

برنامه پیامبر اکرم ﷺ در ساختن و آماده کردن مجاهدان مسلمان بر دو شیوهٔ متوازن استوار بود و این دو شیوه عبارت بود از: توجیه معنوی از یک طرف و آموزش علمی از طرف دیگر.

۱- توجیه و رهنمود معنوی

پیامبر اکرم ﷺ برای بالا بردن معنویات مجاهدان تلاش می‌کرد و امید قطعی پیروزی یا بهشت را در وجود آنها تثبیت می‌نمود و از آن لحظه به بعد، همواره این امید، مسلمانان را در میدانهای جنگ به پیش می‌برد و او را وادار می‌نمود تا با تمام قوای جسمی و روحی برای پیروز شدن یا مرگ زیر سایهٔ شمشیر تلاش نماید[1]. رسول خدا در این راستا به آنان می‌فرمود: «به خدا سوگند، اگر مردانی نمی‌بودند که دوست نداشتند از من باز بمانند و من هم چیزی نمی‌دیدم که آنها را بر آن سوار کنم و با خود ببرم، از هیچ جنگی که در راه خدا می‌شود، باز نمی‌ماندم و سوگند به کسی که جانم در دست اوست، دوست داشتم در راه خدا کشته شوم؛ سپس زنده شوم، باز کشته شوم، سپس زنده شوم و باز کشته شوم و باز زنده گردم و ... .»[2]

۱- *دراسة فی السیره*، ص ۱۶۱.

۲- *البخاری*، کتاب الجهاد و السیره، باب تمنی الشهاده، ج ۳، ص ۲۶۸، شمارهٔ ۲۷۹۷.

همچنین می‌فرمود: «هرکس که وارد بهشت می‌شود، دوست ندارد به دنیا بازگردد و چیزی از چیزهای روی زمین را داشته باشد؛ به جز شهید که آرزو می‌کند به دنیا برگردد و دوباره در راه خدا کشته شود و این به خاطر گرامیداشتی است که می‌بیند.»[۱]

۲- اسلوب علمی

سعی و تلاش پیامبر اکرم ﷺ بر این بود که از تواناییهای قشرهای مختلف امت از مردان، زنان، کودکان، نوجوانان و پیرمردان استفاده کند و به مهارتهای جنگی از قبیل: نیزه زنی؛ شمشیرزنی؛ تیراندازی و اسب سواری پرداخت. پیامبر اکرم ﷺ برنامه‌های متوازن تربیت نظامی از قبیل: توجیه؛ آموزش؛ امید به پیروزی یا بهشت و به کارگیری تمامی تلاش در میدانهای جهاد را به هم می‌آمیخت و مسلمانان را تشویق می‌نمود تا آنچه از فنون جنگی را فرا می‌گیرند، خوب به خاطر داشته باشند تا جایی که فرمود: «هرکس تیراندازی را فراگرفت، سپس آن را ترک کرد، از ما نیست[۲].» سخن پیامبر دعوتی است برای عموم؛ حتی برای کسانی که به سن پیری رسیده‌اند؛ چراکه همه باید تیراندازی را تمرین بکنند. اسلام به سایر استعدادها و توانهای امت، اهمیت می‌دهد و در فکر شکوفا ساختن و حسن استفاده از آن است.

آن حضرت ﷺ در تمامی شرایط و اوضاع به دشمنان توجه داشت و مسلمانان را تشویق و تحریک می‌کرد که از تمامی وسایل موجود برای نابودی دشمنان استفاده نمایند؛ چنانکه فرمود: «هر چه نیرو و توان دارید آماده کنید؛ سپس فرمود: آگاه باشید که نیرو، تیراندازی است؛ آگاه باشید که نیرو، تیراندازی است.»[۳]

قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم ﷺ به مسلمانان آمادگی در تمامی زمینه‌های مادی و معنوی را آموخت و از آنان خواست تا در مقابل دشمن آماده و متحد باشند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ خُذُواْ حِذۡرَكُمۡ فَٱنفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ ٱنفِرُواْ جَمِيعًا ﴾ (نساء، ۷۱)

۱- همان، باب تمنی الرجوع للدنیا، ج ۳، ص ۲۷۴، شمارۀ ۲۸۱۷.

۲- *مسلم*، کتاب الاماره، باب فضل الرمی و الحث علیه، ج ۳، ص ۱۵۲۳، شمارۀ ۱۹۱۹.

۳- همان.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، احتیاط نمایید و آمادگی خود را حفظ کنید و دسته دسته همگی با هم بیرون روید.»

این آیه دلالت بر وجوب عنایت به اسباب و برحذر بودن از دسیسه‌های دشمنان می‌نماید و انواع آمادگیهای مربوط به سلاح و جسم و آموزش نظامی به مجاهدان و رهنمود ساختن آنان به اموری که آنان را در جهاد با دشمنان و سالم ماندن از مکرهای آن کمک می‌نماید را شامل می‌گردد. خداوند به طور مطلق دستور آمادگی و احتیاط در برابر دشمنان را داده است و نوع خاصی رامشخص نکرده است؛ چراکه به تناسب و نوع سلاحها فرق می‌نمایند و علاوه بر آن دشمن از نظر تعداد و نوع مبارزه، ضعیف و قوی می‌شود.

جهاد از دیدگاه اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ مدرسهٔ بزرگی برای تزکیه نفس بود و آنها یقین داشتند که جهاد هنگامی نتیجهٔ مطلوب و مورد نظر را خواهد داد که آنها جهاد خود را خالصانه برای رضای خدا انجام دهند و به آنچه به آن ایمان دارند و مردم را به آن فرا می‌خوانند، عمل نمایند. پیامبر اکرم ﷺ خطر ریاکاری در اعمال را برای آنها بیان نموده بودو فرمود: «اولین کسی که در روز قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد، مردی است که ظاهراً در راه خدا شهیدشده است. او را احضار می‌کنند و خداوند نعمتهایش را به او متذکر می‌شود؛ سپس خداوند می‌گوید: با این نعمتها چه کار کرده‌ای؟ می‌گوید در راه تو جنگیدم تا اینکه به شهادت رسیدم. خداوند می‌گوید: دروغ گفتی؛ بلکه تو جهاد کردی تا دیگران بگویند فلانی چه قدر شجاع و با جرأت است و این در دنیا گفته شد؛ سپس خداوند دستور می‌دهد که او را بر چهره‌اش به سوی جهنم بکشانند؛ پس مردی را احضار می‌کنند که علم آموخته و آن را به دیگران یاد داده و قرآن خوانده است. خداوند نعمتهای خود را به او متذکر می‌شود و می‌گوید: با این نعمتها چه کردی؟ می‌گوید: علم آموختم و آن را به دیگران یاد دادم و در راه تو قرآن خواندم. خداوند می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه چنین کردی که بگویند: فلانی چه انسان بخشنده و سخاوتمندی است و این گفته شد؛ سپس دستور می‌دهد که او را بر چهره‌اش به سوی دوزخ بکشانند.»[۱]

بنابراین یاران پیامبر اکرم ﷺ خالصانه و برای خدا و به امید پاداش وی و از ترس عذابش جهاد می‌کردند. سخن آنها برای خدا بود و اموال خود را در جهت کسب

۱- *مسلم*، کتاب الاماره، باب من قاتل للریاء و السمعه، شماره ۱۹۰۵.

رضایت خدا، خرج می‌نمودند وجان خود را در راه دفاع از دین خدا و برای اعتلای نام خدا تقدیم می‌کردند. جهاد آنها در راه خدا آثار بزرگی در تزکیهٔ نفسهایشان گذاشت که به طور خلاصه می‌توان برخی از آثار آن را این گونه بیان نمود:

- آزاد کردن نفس از شیفتگی زندگی دنیا و وابستگی به آن

جهاد در راه خدا تمرین عملی بی‌رغبتی نسبت به دنیا و چشم دوختن به آخرت و مشتاق بودن به نعمتهایی است که خداوند برای بندگانش در بهشت آماده کرده است که این از بزرگ‌ترین مسائلی است که از نظر اسلام در تزکیهٔ نفسها، مؤثر است. مجاهد کسی است که وجودش را به خدا می‌فروشد تا او را خشنود سازد؛ چراکه خداوند، خالق و مالک حقیقی جانها است و او خود این افتخار را به مجاهدان داده که چیزی را که به آنها بخشیده است، دوباره از آنها می‌خرد؛ خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقًّا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١١١ ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلۡأٓمِرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ (توبه، ۱۱۱ – ۱۱۲)

«بی‌گمان، خداوند جان و مال مؤمنان را در مقابل بهشت خریداری می‌کند. در راه خدا می‌جنگند؛ پس می‌کشند وکشته می‌شوند و این وعده‌ای است راستین که خداوند آن را در تورات و انجیل و قرآن داده است و چه کسی از خدا به عهد خود وفا کننده‌تر است؛ پس به معامله‌ای که کرده‌اید، شاد باشید و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است. آنان توبه کننده، پرستنده، سپاسگذار کننده، نمازگزار، دستور دهنده به کار نیک، بازدارنده از کار بد و حافظ قوانین خدا می‌باشند و مژده بده به مؤمنان.»

- پاک گردانیدن نفس و آموزش دادن آن به صبر و جان فدایی

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ در پرتو تربیت پیامبر اکرم ﷺ یقین کرده بودند که بهشت با سختیها احاطه شده است و با تن پروری و راحتی به دست نمی‌آید و باید نفس را به مجاهدت وادار نمود تا در برابر سختیها و خطرها استوار و مقاوم باشد و تنبلی و کاهلی را رها کند. همچنین آنان از قرآن کریم آموختند که حکمت خداوند اقتضا کرده است تا وجود انسانها را در معرض پاکسازی قرار بدهد و پایداری آن آشکار گردد و میدان جهاد، بزرگ‌ترین مدرسهٔ پاکسازی است[۱]؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِن يَمۡسَسۡكُمۡ قَرۡحٞ فَقَدۡ مَسَّ ٱلۡقَوۡمَ قَرۡحٞ مِّثۡلُهُۥۚ وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَتَّخِذَ مِنكُمۡ شُهَدَآءَۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٠ وَلِيُمَحِّصَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَمۡحَقَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٤١ أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَيَعۡلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٤٢ وَلَقَدۡ كُنتُمۡ تَمَنَّوۡنَ ٱلۡمَوۡتَ مِن قَبۡلِ أَن تَلۡقَوۡهُ فَقَدۡ رَأَيۡتُمُوهُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ﴾ (آل عمران، ۱۴۰ – ۱۴۳)

«اگر به شما (مسلمانان) جراحتی رسیده است، به آن جمعیت نیز جراحتی همانند آن رسیده است و ما این روزها را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم تا خداوند ثابت قدمان برایمان راجدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیبشان گرداند و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد و تا اینکه خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود وتباه سازد. آیا پنداشته‌اید که شما به بهشت درخواهید آمد، بدون آنکه خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و جهاد برخاسته‌اند و بدون آنکه خداوند بردبارانی را متمایز گرداند. شما که تمنای مرگ را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، داشتید. اینک مرگ را می‌بینید و شما بدان می‌نگرید.»

۱- *منهج الاسلام فی تزکیه النفس*، د. انس احمد، ج ۱، ص ۲۹۳.

- جهاد باعث عزت نفس و قدرت آن می‌شود

اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ در سایۀ رهنمود نبوی فرا گرفتند که جهاد در راه خدا بزرگ‌ترین وسیله برای رشد عزت نفس و تقویت و پاک کردن آن از ذلت و خواری و کسالت و رذالت است؛ چنانکه خداوند در کتاب خود بیان نموده است که مؤمن با عزت و عزیز است و این عزت، مرهون ایمان او به پروردگار و تمسک به دین خدا می‌باشد:

﴿ يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾

(منافقون، ۸)

«می‌گویند اگر به مدینه برگشتیم، باید افراد با عزت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آن جا بیرون کنند. عزت و قدرت از آن خدا و پیامبر وی و مؤمنان است و لیکن منافقان نمی‌دانند.»

پس هرگاه مسلمان از جهاد شانه خالی کند و به دنیا مشغول گردد و از آخرت غافل شود، وجودش به ذلت و خواری و ضعف و کرنش خو می‌گیرد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «هرگاه به عینه[۱] معامله کردید و دم گاوها را گرفتید[۲] و به کشاورزی راضی شدید و جهاد را ترک گفتید، خداوند ذلتی بر شما مسلط می‌گرداند و آن را دور نمی‌نماید تا اینکه به دین خود بازگردید.»[۳]

و در مورد کسی که دنیا را بزرگ‌ترین هدف خود قرار داده است و فقط برای آن تلاش می‌نماید و به آن می‌اندیشد، بیم آن می‌رود که مشمول این وعید الهی قرار بگیرد که می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ ۝٧ أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴾ (یونس، ۷ – ۸)

۱- یعنی به کسی کالایی بفروشد و سپس با قیمتی کمتر، همان را از او بخرد.

۲- یعنی به کشاورزی و شخم زدن زمینها مشغول شدید.

۳- *ابوداود*، کتاب البیوع، باب فی النهی عن العینه، شمارۀ ۳۴۶۲ و صحیح است.

«مسلماً کسانی که دیدار ما را انتظار نمی‌کشند و به زندگی دنیوی بسنده می‌کنند و از آیات ما غافل و بی‌توجه می‌مانند، چنین کسانی جایگاهشان دوزخ است، به سبب کارهایی که می‌کنند.»

همچنین پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس در حالی بمیرد که جهاد نکرد و خود را به آن تحریک ننمود، بر بخشی از نفاق مرده است.»[1]

یاران پیامبر اکرم ﷺ راه جهاد را تمام مشکلات آن در پیش گرفتند و بنابراین، سزاوار مژدهٔ بزرگی از جانب خدا شدند که می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴾ (عنکبوت، ٦٩)

«کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند، آنان را به راههای خود، رهنمود می‌گردانیم و قطعاً خدا با نیکوکاران است.»

دوم: اهداف جهاد در راه خدا

۱- حمایت از آزادی عقیده

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِۚ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ٣٩ وَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَىٰكُمۡۚ نِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ﴾ (انفال، ٣٩ – ٤٠)

«و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد؛ پس اگر دست برداشتند، خدا می‌بیند چیزهایی را که می‌کنند و اگر پشت کردند، بدانید که خداوند سرپرست شما است و او بهترین سرپرست و بهترین یاور و مددکار است.»

سید قطب می‌گوید: اینجا وظیفه‌ای دیگر به مسلمانان واگذار می‌شود و آن اینکه باید هر نیرویی که درمقابل دعوت قد علم می‌کند و مانع رسیدن آن به طور آزادانه به مردم می‌گردد و آن را تهدید می‌نماید و مردم را منحرف می‌سازد، می‌بایست از میان برداشته شود و مسلمانان باید همواره به جهاد بپردازند تا مبتلا کردن مؤمنان به فتنه برای هیچ

۱- *مسلم*، کتاب الاماره، باب ذم من مات و لم یغز، شمارهٔ ۱۹۱۰.

قدرتی در زمین ممکن نباشد و دین از آن خدا باشد ... نه اینکه در پذیرفتن دین اجبار و اکرامی باشد؛ بلکه به این معنی که دین خدا در زمین برتر و بالا باشد طوری که هر کس که بخواهد آن را بپذیرد، ترس و واهمه‌ای از کسی نداشته باشد و باید جهاد ادامه داشته باشد تا در زمین خدا، قانون و نظامی که مانع رسیدن نور خدا و هدایت او به اهل آن باشد، باقی بماند. در چهارچوب این اصول عام، جهاد در اسلام مشروع شد ... جهاد برای عقیده وحفاظت آن از محاصره و فتنه و حفاظت شریعت و قانون الهی در زندگی و تثبیت پرچم آن در زمین خواهد بود، به صورتی که هر کس قصد تجاوز به آن را داشته باشد، بداند که جهاد برپا می‌شود و هر کس علاقمند باشد به این عقیده بپیوندد، بدون اینکه از کسی بهراسد و این تنها جهادی است که اسلام به آن دستور می‌دهد و بر آن تأکید می‌نماید وکسانی را که در این جهاد کشته می‌شوند، شهید قرار می‌دهد وکسانی را که پرچم این جهاد را برعهده می‌گیرند، دوستان خدا می‌شمارد.[۱]

۲- حمایت از شعائر و عبادات

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٖ كَفُورٍ ٣٨ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ ٣٩ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٠ ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ﴾ (حج، ۳۸ – ۴۱)

«خداوند دفاع می‌کند از مؤمنان؛ چراکه مسلماً خداوند خیانت‌پیشگان کافر را دوست نمی‌دارد. اجازۀ جنگ به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل)

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۱، ص ۱۸۷.

می‌گردد؛ چراکه بدیشان ستم رفته است و خداوند توانا است بر اینکه ایشان را پیروز کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانهٔ خود اخراج شده‌اند و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند: پروردگار ما خدا است. اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیلهٔ بعضی دفع نکند، دیرهای (راهبان) و کلیساهای (نصاری) و کنشتهای (یهودیان) و مسجدهای (مسلمانان) که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند؛ خداوند نیرومند و چیره است. کسانی هستند که هرگاه در زمین، ایشان را قدرت بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سرانجام همهٔ کارها به خدا برمی‌گردد.»

نسفی می‌گوید: اگر خداوند مسلمانها را به وسیله جهاد بر کافران مسلط و چیره نمی‌گردانید، مشرکان بر ملتهای مختلف و بر عبادتگاههایشان مسلط می‌شدند و برای نصارا کلیسایی نمی‌گذاشتند و دیرهای عبادتگزاران را تخریب می‌کردند و برای یهودیان کلیسا نمی‌گذاشتند و برای مسلمانها مساجد نمی‌گذاشتند و یا به این معنا است که مشرکان در دوران امت محمد ﷺ بر مسلمانها و بر اهل کتابی که در پناه آنها هستند، مسلط می‌شدند و عبادتگاههای هر دو گروه را منهدم و تخریب می‌کردند. اینکه دیگر عبادتگاهها قبل از مساجد ذکر شده‌اند، چون آنها قبل از مساجد به وجود آمده‌اند یا به خاطر اینکه سخن از انهدام است و آنها سزاوارتر برای انهدام‌اند تا مساجد.[۱]

۳- دفع فساد از زمین

خدوند می‌فرماید:

﴿ وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ قَالُواْ رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٥٠ فَهَزَمُوهُم بِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُۥدُ جَالُوتَ وَءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَهُۥ مِمَّا يَشَآءُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ

۱- *تفسیر نسفی*، ج ۳، ص ۱۰۶ - *الکشاف*، ج ۳، ص ۱۶ - *تفسیر المراغی*، ج ۶، ص ۱۱۹.

وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٥١﴾ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۚ وَإِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴾ (بقره، ۲۵۰ – ۲۵۲)

«هنگامی که در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند: پروردگارا، صبر و شکیبایی بریز و گامهایمان را ثابت و استوا بدار و ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان. سپس به فرمان خدا ایشان را فراری و شکست دادند و داود، جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت بدو بخشید و از آنچه می‌دانست بدو یاد داد و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد این آیات خدا است که آنها را به حق بر تو می‌خوانیم و تو از زمرهٔ فرستادگان هستی.»

زمخشری می‌گوید: اگر خداوند برخی از مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر از بین نمی‌برد و به وسیلهٔ آنان از فسادشان جلوگیری نمی‌کرد، مفسدان چیره می‌شدند و زمین به فساد و تباهی کشیده می‌شد و منافع آن از بین می‌رفت و مصالح آن یعنی کشاورزی و تولید نسل و سایر آنچه زمین را آباد می‌کند، از بین می‌رفتند[۱]. شیخ عبدالرحمان سعدی در تفسیرش می‌گوید: در این آیه درسها و عبرتهای زیادی برای امت وجود دارد از آن جمله یکی فضیلت جهاد در راه خدا و فواید و نتایج آن است و او تنها سببی است که باعث حفظ دین و حفظ منافع و جانها و اموال می‌شود.

مجاهدان گرچه کارها بر ایشان دشوار باشد، ولی سرانجام نیکویی خواهند داشت؛ همان گونه که آنهایی که از جهاد شانه خالی می‌کنند، گرچه اندک زمانی استراحت می‌کنند و راحت خواهند بود، امّا به زودی گرفتار رنج و مشقت خواهند شد.[۲]

٤- آزمایش و تربیت و اصلاح

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرۡبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثۡخَنتُمُوهُمۡ فَشُدُّواْ ٱلۡوَثَاقَ فَإِمَّا مَنَّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلۡحَرۡبُ أَوۡزَارَهَاۚ

۱- *تفسیر کشاف*، ج ۱، ص ۳۸۲ – *تفسیر ابی سعود*، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲- *تفسیر سعدی*، ج ۱، ص ۳۰۹.

﴿ذَٰلِكَ وَلَوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنۡهُمۡ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَاْ بَعۡضَكُم بِبَعۡضٖۗ وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ۝٤ سَيَهۡدِيهِمۡ وَيُصۡلِحُ بَالَهُمۡ ۝٥ وَيُدۡخِلُهُمُ ٱلۡجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمۡ﴾ (محمد، ٤ – ٦)

«هنگامی که با کافران روبرو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید و همچنان ادامه دهید تا به اندازهٔ کافی، دشمن را ضعیف و درهم می‌کوبید. در این هنگام (اسیران را) محکم ببندید. بعدها یا بر آنان منت می‌گذارید و یا فدیه می‌گیرید تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می‌نهد و نبرد فروکش می‌کند. برنامه این است و اگر خدا می‌خواست خود از آنان انتقام می‌گرفت، امّا خدا خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید. کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، خداوند هرگز کارهایشان را نادیده نمی‌گیرد و بی‌مزد نمی‌گذارد. به زودی خداوند آنان را رهنمود می‌کند و حال و وضعشان را خوب و عالی می‌نماید و آنان را به بهشتی داخل خواهد کرد که آن را بدیشان معرفی کرده است.»

ابن کثیر در تفسیر ﴿وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَاْ بَعۡضَكُم بِبَعۡضٖۗ﴾ می‌گوید: یعنی جهاد و جنگیدن با دشمنان را برای شما مشروع نمود تا شما را بیازماید و حالات شما را آزمایش کند[1]. همان طور که حکمت خود را دربارهٔ مشروعیت جهاد بیان نموده و فرموده است:

﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَيَعۡلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ (آل عمران، ١٤٢)

«آیا پنداشته‌اید که شما به بهشت درخواهید آمد، بدون آنکه خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند و بدون آنکه خداوند بردباران را متمایز گرداند.»

سید قطب می‌گوید: خداوند مؤمنان را، وقتی که آنان را به زدن گردن کافران و به اسارت گرفتن و ضعیف کردن آنان دستور می‌دهد، پرده‌ای از قدرت خود قرار می‌دهد

۱– *تفسیر ابن کثیر*، ج ۴، ص ۱۵۴.

و اگر می‌خواست آشکارا کافران را شکست می‌داد؛ بدون اینکه این اسباب در میان باشند، اما خداوند برای بندگان مؤمن خود خیر را می‌خواهد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴾ (بقره، ۲۱٦)

«جنگ و جهاد بر شما واجب گشته است و حال آنکه از آن بیزارید، لیکن چه بسا که چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیزی برای شما نیک باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

و خداوند آنها را می‌آزماید و آنها را تربیت و اصلاح می‌کند و اسباب نیکیهای بزرگ را برایشان میسر و آسان می‌گرداند:

الف – می‌خواهد آنها را بیازماید و این آزمایش، باعث بروز بهترین توانائیها و استعداد در وجود مؤمنان می‌گردد. آن گاه هیچ چیزی برای انسان بهتر از حقی که به آن ایمان دارد نمی‌ماند و آن را والاترین ارزش می‌داند و در راه آن جهاد می‌کند و می‌کشد و کشته می‌شود. اگر زنده است به خاطر همان حق و معرفتی است که کسب نموده است و زندگی را جز در سایه آن حق دوست ندارد و تسلیم کسی نمی‌شود.

ب – خداوند می‌خواهد آنان را تربیت کند و از وجود آنان هر نوع میل و علاقه به کالاهای خاکی این دنیا را بیرون نماید و ضعفها را در وجود آنان از بین ببرد و قوی شوند و نقصها برطرف گردد و هر چیز ناشایست و نامناسب را از وجود آنها بزداید تا تمامی علاقه‌های آنان در یک کفه قرار بگیرند و در کفهٔ دیگر لبیک به دعوت جهاد و چشم دوختن به رضای خدا باشد و این کفه سنگین‌تر از آن کفهٔ دیگر باشد و خداوند می‌داند که وقتی به آنها اختیار انتخاب داده شود، آنها گزینهٔ بهتر را انتخاب می‌کنند.

ج – می‌خواهد آنان را اصلاح کند. در رنجها و سختیهای جهاد در راه خدا و در معرض مرگ قرار گرفتن و یا در هر مرحله‌ای، برای انسان مجاهد خطرهایی که مردم را وا می‌دارد تا بسیاری از اخلاق و ارزشهای خود را برای نجات از آن دست بدهند ناچیز و حقیر است؛ چراکه این خطرها برای آنان که با آن خو گرفته‌اند، سهل و آسان است؛ خواه از آن خطرها جان سالم به در ببرد یا خطر او را فرا بگیرد و متوجه شدن به خدا در هر بار و در لحظات خطر کاری می‌کند که برق با اجسام می‌نماید و گویا این

رویارویی، ساختار تازه‌ای برای دلها و جانها است که آن را بر اساس صفا و پاکی و خلوص شکل می‌دهد.

موارد ذکر شده اسباب اصلاح تمام جامعهٔ بشری است که رهبری آن به دست مجاهدانی است که دلهایشان از وابستگی به تمامی کالاها و فریبندگیهای دنیا خالی است؛ مجاهدانی که زندگی برایشان ارزشی ندارد و آنها در راه خدا وارد خطرهای مرگ‌آفرین می‌شوند و در دلشان چیزی وجود ندارد که آنها را از خدا و چشم دوختن به رضای او باز دارد و به خود مشغول نماید. حقا که هرگاه رهبری جامعه بشری را چنین انسانهایی به دست بگیرند تمام زمین اصلاح می‌شود و بندگان اصلاح می‌گردند و برای چنین انسانهایی این موضوع که تسلیم کفر و گمراهی و فساد شوند و پرچم رهبری را به آنها بسپارند؛ در حالی که آنها این پرچم را با خون و جان و فداکاریهای فراوان به دست آورده‌اند، امر بسیار دشواری است.[1]

۵- ترساندن و خوار نمودن کافران وتضعیف توطئهٔ آنان

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَىْءٍ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴾ (انفال، ٦٠)

«برای (مبارزه با) آنان تا آنجایی که می‌توانید نیرو و اسبهای ورزیده آماده سازید تا بدان دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و کسانی دیگر جز آنها را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه در راه خدا صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.»

۱- *فی ظلال القرآن*، ج ۶، ص ۳۲۸۶.

و می‌فرماید:

﴿ قَٰتِلُوهُمۡ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ بِأَيۡدِيكُمۡ وَيُخۡزِهِمۡ وَيَنصُرۡكُمۡ عَلَيۡهِمۡ وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ ١٤ وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡۗ وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾ (توبه، ١٤ – ١٥)

«با آن کافران بجنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و خوارشان دارد و شما را برایشان پیروز گرداند و سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد و کینه را از دلهایشان بردارد و خداوند توبهٔ هرکس را بخواهد، می‌پذیرد. خداوند آگاه و دارای حکمت فراوان است.»

و می‌فرماید:

﴿ فَلَمۡ تَقۡتُلُوهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمۡۚ وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰۚ وَلِيُبۡلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡهُ بَلَآءً حَسَنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ١٧ ذَٰلِكُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُوهِنُ كَيۡدِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾ (انفال، ١٧ – ١٨)

«شما کافران را نکشید؛ بلکه خدا ایشان را کشت و این تو نبودی که پرتاب کردی؛ بلکه خداوند پرتاب کرد تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید. بی‌گمان خداوند شنوای آگاه است این (پیروزی مؤمنان و شکست کافران حق است) و خداوند مکر و کید کافران را سست می‌کند.»

٦- رسوایی منافقان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجۡتَبِي مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ وَإِن تُؤۡمِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَلَكُمۡ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ﴾ (آل عمران، ١٧٩)

«خدا بر این نبوده است که مؤمنان را به همان صورتی که شما هستید به حال خود واگذارد؛ بلکه خداوند، ناپاک را از پاک جدا می‌سازد و بر این نبوده است

که شما را بر غیب مطلع سازد، ولی خداوند از میان پیغمبران خود هر که را بخواهد برمی‌گزیند؛ پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگار شوید، پاداش بزرگی خواهید داشت.»

ابن کثیر می‌گوید: یعنی با مصیبتها دوستان خدا مشخص می‌گردند و دشمنان او رسوا می‌گردند و مؤمن بردبار و منافق فاسق باید با آن مشکل شناخته شوند؛ یعنی، خداوند به وسیلهٔ جنگ احد مؤمنان را آزمایش کرد؛ پس ایمان و بردباری و پایداری و فرمانبرداری آنان از خدا و پیامبرش آشکار گردید و به وسیلهٔ آن منافقان رسوا گردیدند و مخالفت و شانه خالی کردن آنها از جهاد و خیانتشان به خدا و پیامبرش، ظاهر و آشکار گردید.[1]

۷- اقامهٔ حکم خدا و نظام اسلامی در زمین

اقامهٔ حکم خدا در زمین یکی از اهداف جهاد می‌باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ﴾ (نساء، ۱۰۵)

«ما کتاب به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است، داوری کنی و مدافع خائنان مباش.»

۸- دفع تجاوز کافران

یکی از اهداف جهاد در اسلام، دفع تجاوز کافران است و این جهاد بر چند نوع است که برخی عبارتند از:

الف – کافران بر گروهی از مؤمنان مستضعف که در سرزمین کفار زندگی می‌نمایند، تجاوز کنند به خصوص اگر این مؤمنان توانایی هجرت به سرزمینی دیگر را نداشته باشند؛ پس در این صورت بر دولت اسلامی واجب است که برای جهاد با کافرانی که بر این گروه تجاوز نموده‌اند، آماده گردد تا آنان را از ستم و تجاوزی که بر آنها روا داشته شده است آزاد گرداند[2]؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

۱- *تفسیر ابن کثیر*، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲- *الجهاد فی سبیل الله*، د. عبدالله القادری، ج ۲، ص ۱۶۲.

﴿ فَلۡيُقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يَشۡرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۚ وَمَن يُقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيُقۡتَلۡ أَوۡ يَغۡلِبۡ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ﴿٧٤﴾ وَمَا لَكُمۡ لَا تُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلظَّالِمِ أَهۡلُهَا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا ﴾ (نساء، ۷٤ – ۷٥)

«باید در راه خدا کسانی جنگ کنند که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند و هر کس در راه خدا بجنگد و کشته شود و یا اینکه پیروز گردد، پاداش بزرگی بدو می‌دهیم. چرا باید در راه خدا جهاد نکنید و مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای وجود دارد که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند، خارج ساز و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور و از سوی خود یاوری برای ما قرار بده.»

قرطبی(رح) می‌گوید: «این آیه مؤمنان را به جهاد برانگیخته و تحریک نموده است و دستور آزاد کردن مستضعفان را از دست کافران مشرکی که به آنها بدترین آزار را می‌رسانند و آنها را از دین منحرف می‌کنند، داده است؛ پس خداوند متعال جهاد را برای اعتلای کلمهٔ خود و نجات دادن مؤمنان ضعیف واجب کرده است؛ گرچه این امر باعث تلف شدن جانها گردد و آزاد کردن اسیران بر مسلمانها واجب است که یا بجنگند و آنها را آزاد نمایند و یا با پرداخت فدیه، آنها را آزاد کنند.[1]

ب – اینکه کافران بر سرزمین مسلمانها تجاوز کنند:

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ﴿١٩٠﴾ وَٱقۡتُلُوهُمۡ حَيۡثُ ثَقِفۡتُمُوهُمۡ وَأَخۡرِجُوهُم مِّنۡ حَيۡثُ أَخۡرَجُوكُمۡۚ وَٱلۡفِتۡنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلۡقَتۡلِۚ وَلَا تُقَٰتِلُوهُمۡ عِندَ ٱلۡمَسۡجِدِ

۱– *تفسیر قرطبی*، ج ۵، ص ۲۷۹.

ٱلۡحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَـٰتِلُوكُمۡ فِيهِ ۖ فَإِن قَـٰتَلُوكُمۡ فَٱقۡتُلُوهُمۡ ۗ كَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَـٰفِرِينَ ﴿١٩١﴾ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴾ (بقره، ۱۹۰ – ۱۹۲)

«و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می‌جنگند و تجاوز و تعدی نکنید؛ زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد و هر جا آنان را دریافتید، ایشان را بکشید و آنان را که شما را از آنجا بیرون کرده‌اند، بیرون سازید و فتنه از کشتن بدتر است و با آنان در کنار مسجدالحرام کارزار نکنید؛ مگر آن گاه که ایشان در آن جا با شما بستیزند؛ پس اگر با شما جنگیدند، ایشان را بکشید، سزای کافران چنین است و اگر دست کشیدند چه بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است.»

فقها تصریح کرده‌اند که هرگاه کافران بر سرزمین مسلمانان تجاوز کردند، باید برای دفاع از آن سرزمین، جهاد کرد؛ چون هرگاه دشمن، سرزمین را اشغال کند، مسلمانان را شکنجه می‌کند و در سرزمین اسلامی، احکام کفر را اجرا می‌نماید و مردم آن سرزمین را مجبور می‌کند تا به این احکام کفرآمیز تن در دهند و در نتیجه سرزمین اسلامی بعد از آنکه دارالاسلام بوده است، به دارالکفر تبدیل می‌شود. ابن قدامه(رح) می‌گوید: «و جهاد در سه موضع مقرر می‌گردد.»

دوم: اگر کافران در سرزمینی سکونت گزیدند، بر مسلمانان واجب است با آنان بیرون نمایند[۱] و برخی از علمای حنفی گفته‌اند: «از هر ناحیه‌ای که خطر هجوم دشمن باشد، بر امام و مردم آن سرزمین فرض است که مراقب آنجا باشند و آن را حفاظت کنند و اگر توانایی مقابله با دشمن را نداشته باشند، بر مسلمانانی که به آنها نزدیک‌تر هستند، واجب است تا به کمک آنان بشتابند تا تعدادی که برای مقاومت در برابر دشمن کفایت می‌کند، گرد بیایند.[۲]

ت – اینکه دشمن بر رعیت خود ستم کند، گرچه رعیت او کافر باشند؛ زیراکه خداوند روا داشتن ستم را بر بندگانش حرام کرده است. از این رو واجب است که با همهٔ مردم روی زمین به عدالت رفتار شود و اگر مسلمانان ستم را از ستمدیدگان دور نکنند، گناهکار شناخته می‌شوند؛ زیرا آنها موظف شده‌اند تا برای احقاق حق و از بین بردن باطل و نابود کردن ظلم در زمین جهاد کنند و این امر موجب رستگاری آنان را فراهم می‌سازد بنابراین، امر به معروف و نهی از منکر تحقق می‌یابد و فقط به خاطر

۱– *المغنی*، ج ۹، ص ۲۷۹.

۲– *حاشیة ابن عابدین*، ج ۴، ص ۱۲۴.

همین کار، آنها بهترین ملتها شناخته شده‌اند که به سود مردم آفریده شده‌اند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴾ (آل عمران، ١١)

«همچون رفتار و کردار قوم فرعون و کسانی که پیش از ایشان بودند و آیات ما را تکذیب می‌کردند، پس خدا آنان را به گناهانشان گرفت و خداوند شدیدالعقاب است.»

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوا۟ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُوا۟ ۚ ٱعْدِلُوا۟ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾ (مائده، ٨)

«ای مؤمنان بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. ازخدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.»

این امر که مسلمانان ظلم را از مظلوم کافری که تحت ستم است برطرف نمایند، عدالت و دادگری است. سرخسی می‌گوید: «واگر طلب امنیت و مصونیت کرد، منظورش یکی از پادشاهان اهل جنگ است، بر این اساس که به او اجازه داده شود تا در سرزمین خود آن گونه که می‌خواهد حکمرانی بکند؛ یعنی، قتل و خونریزی انجام دهد و ...، همکاری و ارتباط برقرار نمودن با او ناجایز است.»[1]

ج – مقابله با داعیان راه خدا و جلوگیری از رسانیدن دعوت

از جانب خداوند عزوجل بر مسلمانان فرض است که پیامهای الهی را به تمامی مردم برسانند؛ خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلْ هَـٰذِهِۦ سَبِيلِىٓ أَدْعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ ۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِى ۖ وَسُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴾ (یوسف، ١٠٨)

١– *المبسوط*، سرخسی، ج ١٠، ص ٨٥.

«بگو این راه من است که من با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم چنین می باشند و خدا را منزه می‌دانم و من از زمرۀ مشرکان نمی‌باشم.»

و دشمنان خدا، دوستان او را از رسانیدن دعوت خدا به بندگانش باز می‌دارند و مانع رساندن دعوت الهی به مردم می‌گردند همان طور که به داعیان اجازه نمی‌دهند که دعوت به خدا را به گوش مردم برسانند و در برابر آنها مشکلات و موانعی قرار می‌دهند که میان دعوت و داعیان و مردم مانع می‌شوند بنابراین، خداوند بر بندگان مؤمن خود واجب کرده است که با هر کس که آنان از راه خدا باز می‌دارد، بجنگند.[۱]

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ أَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ١ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٖ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ ٢ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلۡبَٰطِلَ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلۡحَقَّ مِن رَّبِّهِمۡۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ أَمۡثَٰلَهُمۡ ٣ فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرۡبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثۡخَنتُمُوهُمۡ فَشُدُّواْ ٱلۡوَثَاقَ فَإِمَّا مَنَّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلۡحَرۡبُ أَوۡزَارَهَاۚ ذَٰلِكَ وَلَوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنۡهُمۡ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَاْ بَعۡضَكُم بِبَعۡضٖۗ وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ﴾

(محمد، ۱ – ٤)

«کسانی که کافر می‌گردند و مردمان را از راه خدا باز می‌دارند، خدا همۀ کارهای ایشان را باطل می‌نماید و اما کسانی که ایمان بیاورند و کارهای نیک و شایسته بکنند و چیزی را باور دارند که بر محمد نازل شده است و آن هم حق است و از سوی پروردگارشان آمده است، خداوند گناهانشان را می‌بخشاید و بدیهایشان را نادیده می‌گیرد و حال و وضعشان را خوب می‌سازد. این بدان خاطر است که کافران از باطل پیروی می‌کنند و مؤمنان از حقی پیروی می‌کنند که از سوی پروردگارشان آمده است. این گونه خدا برای مردم مثالهای ایشان را بیان می‌دارد. هنگامی که با کافران روبرو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید و همچنان

۱– *فقه التمکین فی القرآن الکریم*، صلابی، ص ۴۸۸.

ادامه دهید تا به اندازهٔ کافی دشمن را ضعیف و درهم می‌کوبید. در این هنگام (اسیران را) محکم ببندید. بعدها یا بر آنان منت می‌گذارید و یا فدیه می‌گیرید تا جنگ، بارهای سنگین خود را بر زمین می‌نهد و نبرد پایان می‌گیرد. برنامه این است و اگر خدا می‌خواست خود از آنان انتقام می‌گرفت، امّا خدا خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید. کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، خداوند هرگز کارهایشان را نادیده نمی‌گیرد و بی‌مزد نمی‌گذارد.»

براساس مطالب ذکر شده این موضوع به اثبات رسید که جهاد، دربرگیرنده اهداف والا و منافعی بزرگ برای مسلمانان و دیگران است و نیز مشخص می‌شود که جهاد از آثار هجرت و نتیجه‌های مهم آن است و ستون پشتیبانی دولت اسلامی و باعث تحکیم پایه‌های اسلام محسوب می‌گردد.[۱]

«یقیناً امت، بدون ارتش قوی، در معرض نابودی قرار می‌گیرد؛ چراکه دشمنانش چشم طمع به آن می‌دوزند و ازآن نمی‌ترسند، اما با داشتن لشکری قوی، دشمنان به ارادهٔ آن احترام می‌گذارند و به هیچ وجه فکر تجاوز و حمله به چنین امتی به دل دشمن راه نخواهد یافت که در نتیجه صلح و آرامش حاکم می‌گردد.»[۲]

سوم: نخستین سرایا و غزوات قبل از جنگ بدر

با استقرار مسلمانان در مدینه به رهبری پیامبر اکرم ﷺ و تشکیل دولت اسلامی در جامعهٔ جدید، مسلمانان و رهبرشان متوجه وضعیت اطراف خود و حمله‌ای که از سوی دشمنان دعوت در انتظار آنها بود، گردیدند؛ چراکه دعوت اسلامی می‌بایست مسیرش را به سوی هدف عالی خود که محمد به خاطر آن فرستاده شده بود، ادامه می‌داد.

قریش در مکه، پرداختن به مسئلهٔ رهبری مدینه را در اولویت برنامه‌هایشان قرار داده بودند؛ زیرا آنها به هیچ وجه راضی نبودند که اسلام ابراز موجودیت کند و کیانی داشته باشد؛ چراکه اسلام و تشکیل حکومت اسلامی، کیان آنها را تهدید می‌کرد و بنای شرک را درهم می‌شکست. پس آنها به یقین می‌دانستند که موجودیت اسلام، به معنی پایان یافتن جاهلیت و شرک و رسوم پدران و نیاکان آنان است. از این رو لازم می‌دانستند که در برابر اسلام بایستند. اهل مکه تمام تلاش خود را مبذول داشتند تا پیامبر اکرم ﷺ را از هجرت و رسیدن به مدینه باز دارند بنابراین، موضعی خصمانه در مقابل اسلام و نابود

۱- *الهجرة فی القرآن الکریم*، ص ۴۵۳.

۲- *الحرکات العسکریه للرسول الاعظم فی کفتی المیزان*، سیف الدین، ص ۶۲.

کردن مسلمانها اتخاذ کردند. این دشمنی همچنان بعد از هجرت پیامبر اکرم ﷺ نیز ادامه یافت؛ چنانکه عبدالله بن مسعود ﷺ از سعد بن معاذ روایت می‌کند که او با امیه بن خلف (کافر قریشی) دوست بود. امیه هرگاه از مدینه می‌گذشت، نزد سعد می‌آمد و هرگاه سعد به مکه می‌رفت، نزد امیه اقامت می‌گزید. بعد از آمدن پیامبر اکرم ﷺ به مدینه، سعد به قصد عمره رهسپار مکه شد و در آنجا نزد امیه رحل اقامت گزید و به امیه گفت: هرگاه حرم خلوت شد، به من بگو تا کعبه را طواف کنم. امیه هنگام ظهر به اتفاق سعد برای طواف بیرون شد. در اثناء راه، با ابوجهل برخورد نمود. ابوجهل گفت: ای اباصفوان!؟ این کیست که با تو همراه است؟ امیه گفت: سعد است. ابوجهل به سعد گفت: تو با امنیت کامل در مکه، خانهٔ خدا را طواف می‌نمایی در حالی که شما آن شخص را که از دین خود دست کشیده است، جای داده‌اید؟! به خدا سوگند اگر اباصفوان نبود، سالم برنمی‌گشتی. سعد نیز صدایش را بلند کرد و گفت: به خدا سوگند اگر تو مرا از طواف خانه خدا بازداری، من تو را از چیزی باز خواهم داشت که بر تو دشوارتر خواهد بود و آن راه تجاری شما از کنار مدینه به شام است. این داستان بیانگر خشم و کینه‌توزی سران قریش نسبت به اهل مدینه می‌باشد و این عملکرد جدیدی در برابر اهل مدینه است که قبل از تشکیل دولت اسلامی، اهل مکه چنین رفتاری با آنها نداشتند و هیچ یک از اهل مدینه برای وارد شدن به مکه نیاز به این نداشت که در پناه کسی وارد شود و قریشیان قبل از تشکیل دولت اسلامی در مدینه از اینکه به جنگ با اهل مدینه بیندیشند، اکراه می‌ورزید، حتی آنها خطاب به اهل مدینه می‌گفتند:

«سوگند به خدا! تنها قبیله‌ای از عرب که دوست نداریم میان ما و آنها جنگ بروز کند، شما هستید[1]. این داستان نیز بر این دلالت می‌نماید که قافله‌های تجاری قریش در راه خود به سوی شام تا زمان بروز این واقعه کاملاً در امنیت به سر می‌بردند و دولت اسلامی با آن برخورد نمی‌کرد و مکه تحریم اقتصادی نشده بود و اموال هیچ قافله‌ای مصادره و ضبط نگردیده بود.

پس در واقع زمامداران مکه شروع کنندگان جنگ محسوب می‌گردند که با دولت اسلامی در مدینه در افتادند و مسلمانان را اهل جنگ شمردند و به آنها اجازهٔ ورود به مکه به جز در صورتی که کسی آنها راپناه داده باشد، داده نمی‌شد.[2]

۱- *سیره ابن هشام -الروض الانف*، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲- *الجهاد و القتال*، ج ۱، ص ۴۷۶.

دلیل دیگری که مؤید این مطلب است، روایتی است که در ***سنن ابی‌داود*** آمده است و می‌گوید: «کافران قریش به «ابن ابی» و دیگر بت‌پرستان اوس و خزرج، زمانی که پیامبر اکرم ﷺ در مدینه بود و قبل از وقوع غزوهٔ بدر، نامه نوشتند که شما این مرد را پناه داده‌اید و سوگند به خدا یا باید با او بجنگید و او را بیرون کنید و یا اینکه ما با همهٔ نیرو به سوی شما هجوم خواهیم آورد تا با شما بجنگیم و با زنانتان را به اسارت بگیریم و برای خود مباح قرار دهیم. آنها نیز پذیرفتند که با پیامبر اکرم ﷺ وارد جنگ شوند. رسول خدا از ماجرا مطلع شد. با ابن ابی و همراهانش دیدار کرد و فرمود: قریش شما را تهدید کرده‌اند آنان نمی‌توانند شما را به بلا و مصیبت گرفتار نمایند؛ بلکه شما خودتان می‌خواهید خود را گرفتار بلا و مصیبت نمایید و علیه خود توطئه کنید! شما می‌خواهید با فرزندان و برادرانتان بجنگید. وقتی آنها این سخنان پیامبر اکرم ﷺ را شنیدند، پراکند شدند.[1]

در اینجا عظمت و حکمت پیامبر اکرم ﷺ، این رهبر و مربی، آشکار می‌گردد که فتنه را در نطفه خفه کرد و حس ناسیونالیستی آنها را بیدار کرد و بر آن انگشت گذاشت. آن حضرت به خوبی احساسات نهفته وجود انسانی و تعامل با آن را می‌دانست. بنابراین، سخن او در وجود مشرکان یثرب تأثیر گذاشت. ما مسلمانان به شدت به چنین بینش بزرگی در خنثی کردن و از بین بردن تلاشهای مشرکان زمان خود نیازمندیم.

بعد از آنکه قریش با دولت اسلام در مدینه درصدد جنگ برآمد و خداوند نیز به مسلمانان اجازه جنگ داد، طبیعی بود که دولت مدینه با آنان رفتار مشابهی داشته باشد.

بنابراین، فعالیت پیامبر اکرم ﷺ در تحکیم و تثبیت جایگاه دولت نوپا، شکل دیگری به خود گرفت. از آن پس، فعالیت ایشان به فرستادن دسته‌های نظامی و آمادگی برای بیرون رفتن در جنگها متوجه نبرد متمرکز گردید.

۱- غزوهٔ ابواء

اولین غزوه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ در ماه صفر سال دوم هجرت به همراه دویست نفر از مسلمانان که تعدادی از آنان سواره و تعدادی پیاده بودند، به قصد آن عزیمت فرمود، غزوهٔ ابواء[2] بود و آن را غزوهٔ ودان[1] نیز می‌گویند. ابواء و ودان منطقه‌ای هستند که در

۱- *سنن ابی داود*، ج ۳، ص ۲۱، شمارهٔ حدیث ۳۰۰۴.

۲- گفته شد به خاطر وبایی که در آن بود، ابواء نامیده شده بود.

کنار هم واقع گردیده‌اند و از هم شش مایل فاصله دارد. در این غزوه جنگی رخ نداد؛ بلکه با بنی ضمره از کنانه پیمانی بسته شد.[۲]

۲- سریه عبیدالله بن حارث

اولین پرچمی که پیامبر خدا ﷺ برافراشت، در این سریه بود[۳]. تعداد مسلمانان شصت نفر و همگی از مهاجران بودند و تعدادنیروی دشمن اعم از سواره و پیاده دویست نفر بود. فرماندهی مشرکان را ابوسفیان بن حرب برعهده داشت. درگیریها و زد و خوردهایی میان دو طرف در کنار آبی در وادی رابغ صورت گرفت که سعد بن ابی وقاص اولین تیر را در راه اسلام انداخت و این سریه بعد از بازگشت از ابواء صورت گرفت.[٤]

۳- سریه حمزه بن عبدالمطلب

ابن اسحاق می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ بعد از بازگشت از غزوۀ ابواء به مدینه، حمزه بن عبدالمطلب را به همراه سی نفر سواره نظام از مهاجران به سیف البحر از ناحیه عیص فرستاد. این گروه در آن ساحل با ابوجهل بن هشام که سیصد سوار از اهل مکه را همراهی می‌کرد، برخورد نمودند. مجدی بن عمرو جهنی که هم پیمان هر دو طرف بود، میانجیگری کرد و مانع جنگیدن آنان شد و در نتیجه کارزاری صورت نگرفت.[۵]

٤- غزوه بواط[٦]

در ماه ربیع الاول سال دوم هجرت، پیامبر اکرم ﷺ به اتفاق دویست نفر از یارانش به قصد این غزوه عزیمت کرد. او می‌خواست به کاروانی از قریش حمله کند که امیه بن خلف به اتفاق صد نفر و دو هزار و پانصد شتر در آن بود، اما کاروان تجاری قریش،

۱- قریه‌ای است نزدیک ابواء.

۲- *جیش النبی*، محمد شیت خطاب، ص ۵۴.

۳- *طبقات ابن سعد*، ج ۲، ص ۷.

۴- *حدیث القرآن عن غزوات الرسول*، د. محمد بکر آل عباد، ج ۱، ص ۴۰.

۵- *سیره ابن هشام*، ج ۲، ص ۵۹۵.

۶- بواط کوهی از کوههای جهینه است که در ناحیه رضوی نزدیک ینبع قرار دارد.

اندکی قبل از رسیدن پیامر اکرم ﷺ آنجا را ترک نموده بود بنابراین، پیامبر خدا ﷺ به مدینه مراجعت نمودند.

۵- غزوه عشیره[۱]

در این غزوه، پیامبر اکرم ﷺ به سراغ کاروان قریش رفت و در مدینه اباسلمه بن عبدالاسد را جانشین خود مقرر کرد. رسول خدا ﷺ اواخر جمادی الاول و اواخر جمادی الآخر را در آنجا اقامت نمود و سرانجام با بنی مدلج و هم پیمانانشان از بنی ضمره پیمان عدم تعرض بست. سپس به مدینه بازگشت و برخوردی صورت نگرفت؛ زیرا کاروان مورد نظر چند روز قبل از راه ساحلی راه شام را در پیش گرفته بود[۲]. خبر این ماجرا به قریش رسید؛ قریش برای حمایت کاروان خود بیرون آمدند و با پیامبر اکرمﷺ در میدان بدر برخورد کردند که جنگ بزرگ بدر اتفاق افتاد.[۳]

٦- سریه سعد بن ابی وقاص

بعد از غزوۀ عشیره، پیامبر اکرم ﷺ سعد بن ابی وقاص را در سریه‌ای همراه هشتاد نفر از مهاجران فرستاد. او نیز تا منطقۀ خرار در سرزمین حجاز پیش رفت. سپس برگشت و چیزی مبنی بر حیله و نیرنگ دشمنان مشاهده ننمود.[٤]

۷- غزوه بدر اولی

کرز بن جابر فهری و تعداد اندکی از مشرکان چراگاههای مدینه را غارت کردند و برخی از شتران و چهارپایان را به غارت برد. پیامبر اکرم ﷺ درصدد تعقیب و متواری کردن آنان برآمد، تا اینکه به وادیی رسید که به آن سفوان می‌گویند این وادی در ناحیه بدر قرار داشت، اما کرز بن جابر را نیافت و پیامبر اکرم ﷺ به مدینه بازگشت.[۵]

۱- جایی است که میان مکه و مدینه از ناحیه ینبع که بر ساحل دریای سرخ قرار دارد. *مراصد الاطلاع*، ج ۲، ص ۹۴۳.

۲- *طبقات ابن سعد*، ج ۲، ص ۱۰.

۳- همان، ص ۱۱.

۴- جایی است در حجاز نزدیک جحفه. *مراصد الاطلاع*، ج ۱، ص ۴۵۵.

۵- *سیره ابن هشام*، ج ۲، ص ۶۰۱.

۸- سریه عبدالله بن جحش اسدی به نخله[۱]

پیامبر خدا، عبدالله بن جحش را به اتفاق هشت نفر از مهاجران در آخرین روز رجب به نخله در جنوب مکه برای کسب اطلاعات و آگاهی از اخبار قریش فرستاد، اما آنها به یکی از قافله‌های بازرگانی قریش حمله کردند و بر آن پیروز شدند و فرمانده و کاروان، عمرو بن حضرمی، را کشتند و دو نفر از مردانشان به نامهای عثمان بن عبدالله و حکم بن کیسان را اسیر کردند و آنها را با خود به مدینه آوردند. پیامبر اکرم ﷺ به این غنیمتها دست نزد تا اینکه این آیه بر وی نازل گردید:

﴿ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ۖ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ۖ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَكُفْرٌۢ بِهِۦ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِۦ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَٱلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ ٱلْقَتْلِ ۗ وَلَا يَزَالُونَ يُقَـٰتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَـٰعُوا۟ ۚ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴾ (بقره، ۲۱۷)

«از تو دربارهٔ جنگ در ماه حرام می‌پرسند، بگو جنگ در آن (گناهی) بزرگ است، ولی جلوگیری از راه خدا و بازداشتن مردم از مسجدالحرام و اخراج ساکنانش از آن و کفر ورزیدن به خدا، نزد خدا مهم‌تر از آن است و برگرداندن مردم از دین بدتر از کشتن است. پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند، ولی کسی که از شما از آیین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و ایشان یاران آتش می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند.»

با نزول این آیه پیامبر اکرم ﷺ اموال غنیمت و دو اسیر را برداشت. اولین غنیمتی که مسلمانان به دست آوردند، در این سریه بود و عمرو بن حضرمی اولین فردی بود که توسط مسلمانان کشته شد و عثمان بن عبدالله و حکم بن کیسان اولین کسانی بودند که مسلمانان به اسارت گرفتند.[۲]

۱- وادیی است که قبیله هوازن در جنگ حنین در آن اردو زدند.

۲- *حدیث القرآن من غزوات الرسول*، ج ۱، ص ۴۳.

چهارم: درسها و آموختنیها

۱- جهاد چه زمانی مشروع گردید؟

دکتر شیخ محمد ابوشهبه بر این باور است که جهاد در اوایل سال دوم هجری مشروع گردیده و علت آن را چنین بیان نموده است که مسلمانان در سال اول به سامان دادن اوضاع دینی و دنیوی خود مانند ساختن مسجد نبوی و امور زندگیشان و راههای کسب درآمد و منظم کردن اوضاع سیاسی خود از قبیل برقرار نمودن پیمان برادری میان خود و پیمان بستن با یهودیانی که ساکن مدینه بودند تا از شر آنان درامان باشند، مشغول بودند[۱]. استاد صالح شامی می‌گوید: در اواخر سال اول هجری اجازه جهاد داده است.[۲]

۲- تفاوت سریه و غزوه

سیره‌نگاران اغلب به هر دسته‌ای از مسلمانان که به فرماندهی پیامبر اکرم ﷺ برای رویارویی با دشمن بیرون آمده باشند، غزوه می‌گویند؛ خواه در آن جنگی رخ داده باشد یا خیر و یا اینکه تعداد آنها زیاد بوده یا کم و به هر دسته‌ای از مسلمانان که پیامبر اکرم آن را برای حمله به دشمن فرستاده و خود در آن حضور نداشته باشد، سریه یا «بعث» اطلاق می‌کنند و گاه در آن جنگی رخ می‌داد و گاه جنگی صورت نمی‌گرفت. و اغلب تعداد افرادی که در این سریه‌ها شرکت می‌کردند، اندک بودند؛ چراکه وظیفهٔ آنها فقط ایجاد رعب و وحشت در دل دشمن بود. رسول خدا در مجموع بیست و هفت غزوه را فرماندهی کرد و حدود هشتاد و سه سریه و لشکر فرستاد و برای تمامی این غزوه‌ها و سریه‌ها در مدت کوتاهی که با مقایسه با عمر ملتهای دیگر بسیار اندک محسوب می‌شود یعنی در ده سال برنامه‌ریزی نمود.[۳]

۳- سرشماری ساکنان مدینه و ارتباط آن با سریه‌ها

پیامبر اکرم ﷺ در سال اول هجرت و بعد از انعقاد پیمان برادری دستور داد تا ساکنان مدینه در یک سرشماری مستقیم، شمرده شوند و این آمارگیری مخصوص مسلمانان بود؛ چنانکه فرمود: «هرکس که اسلام آورده است، اسم او را برای من بنویسید.» تعداد

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۱، ص ۷۵ – ۷۶.

۲- *معین السیره*، ص ۱۷۵.

۳- *فی ظلال السیره غزوه بدر*، ابی فارس، ص ۱۲.

جنگجویان آنان به هزار و پانصد نفر می‌رسید[۱] و بعد از اجرای این آمارگیری مسلمانان با تعجب و شگفتی از یکدیگر می‌پرسیدند : «آیا ما می‌ترسیم در حالی که هزار و پانصد نفر هستیم؟»؛ چراکه قبل از آن مسلمانان به خاطر احساس ترس و خطری که داشتند، سلاحشان را از خود دور نمی‌نمودند و پیامبر اکرم ﷺ نیز آنها را از تنهایی بیرون رفتن به هنگام شب منع کرده بود تا از خیانت درامان بمانند[۲] و بعد از این سرشماری، آغازی برای شروع سریه‌ها و غزوه‌ها گردید و از اقدامات مهم ساماندهی در توسعۀ دولت نوپا بود.[۳]

٤- پاسداری اصحاب از پیامبر خدا ﷺ

اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ به صورت شخصی از ایشان پاسداری می‌کردند و برای او نگهبانی می‌دادند؛ چنانکه از ام المؤمنین عایشه چنین روایت است: «پیامبر اکرم ﷺ شبی، خواب نمی‌رفت. فرمود: کاش مرد صالحی از یاران من می‌بود که امشب نگهبانی می‌داد و از من پاسداری می‌کرد. ناگهان صدای اسلحه به گوش رسید. فرمود: کیست؟ گفت: سعد هستم. آمده‌ام تا برای شما نگهبانی دهم. پیامبر خدا، راحت خوابید تا اینکه صدای نفس ایشان را در حالی که خواب بود شنیدیم[٤].» و این جریان قبل از غزوه بدر کبری بود[٥]. این حدیث بیانگر مشروعیت نگهبانی و اینکه نباید جانب احتیاط را از دست داد، می‌باشد و نیز بیانگر این موضوع است که مردم باید نگهبان سرپرست خود باشند تا مبادا دشمنان به او آسیب برسانند و رسول خدا با وجود توکل قوی بر خداوند، این عمل را انجام داد تا در این مورد به او اقتدا شود.[٦]

۱- *الوثائق السیاسه*، حمیدالله، ص ۶۵.
۲- *الروض الانف*، ج ۵، ص ۴۳.
۳- *دراسات فی عهد النبوه*، شجاع، ص ۱۶۳.
۴- *صحیح البخاری مع فتح الباری*، کتاب التمنی، ج ۳، ص ۲۱۹.
۵- *تفسیر قرطبی*، ج ۶، ص ۲۳۰.
۶- *ولا یه الشرطه فی الاسلام*، د. عمر محمد حمیدانی، ص ۶۳.

۵- متن پیمانی که با بنی ضمر بسته شد

«بسم الله الرحمن الرحیم. این نوشته‌ای است از محمد، پیامبرخدا ﷺ برای بنی ضمره بن بکر ابن عبد بن کنانه مبنی بر اینکه مال و جان ایشان در امان است و بر علیه هر کس که قصد جنگ با ایشان داشته باشد، یاری خواهند شد مگر اینکه با دین خدا از سرجنگ درآیند.

این پیمان تا زمانی که دریا به اندازه‌ای آب داشته باشد که بتواند جامه پشمینی را مرطوب گرداند، ادامه دارد[۱] و نیز هرگاه آنان برای یاری کردن به مسلمانان فرا خوانده شوند، باید اجابت نمایند.»

پیامبر اکرم ﷺ در غزوه ابواء از فرصت طلایی پیش آمده استفاده نمود و پیمانی نظامی با شیخ و رئیس قبیله بنی ضمره بست؛ چون موقعیت سرزمین او دارای ارزش نظامی بود که در نبرد میان قریش و دولت نوپای اسلامی موقعیت گرانبهایی داشت. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ با آنها پیمان بست که در صورت وقوع برخورد مسلحانه بین اهل مدینه و اهل مکه، آنها بی‌طرف باشند و برنامهٔ پیامبر اکرم ﷺ تا زمان واقعهٔ بدر این گونه بود که با فرستادن مجموعه‌هایی کوچک از مهاجران در دل کاروانهای قریش، ترس و دلهره ایجاد می‌کرد و کاروانها نیز با خود نیرو و لشکری همراه نداشتند که آنها را حمایت کند و این امری بود که تا آن لحظه قریش به آن نیندیشیده بودند.[۲]

نزدیک بودن بنی ضمره و هم پیمانان آنان به مدینه که بازار و منبع درآمد آنان بود، آنان را در موقعیتی قرار داده بود که چاره‌ای جز در پیش گرفتن راه مسالمت و مصالحه با دولت نوپای اسلامی نداشتند بنابراین، به بستن پیمان با پیامبر اکرم ﷺ تن دادند.[۳]

این پیمان بیانگر آن است که مقتضیات سیاست اسلامی گاهی مسلمانان را وادار می‌نماید تا با هر دسته و تشکل موجود، پیمان نظامی یا اقتصادی یا تجاری ببندد و نیز بیانگر این امر است که قرارداد و پیمان سیاسی، ریشه و اساسی در شریعت دارد و ضرورتی است که دور کردن زیان موجود یا زیانی که انتظارش می‌رود، آن را ایجاب می‌نماید[۴]. این پیمان براساس قاعدهٔ معروف «جلب منفعت و دفع ضرر» بنا شده است و

۱- کنایه از دوام و استمرار است.

۲- *نشاه الدوله الاسلامیه*، د. عون الشریف، ص ۴۳.

۳- *الفقه السیاسی*، خالد سلیمان فهداوی، ص ۱۱۹.

۴- همان، ص ۱۲۴.

باید اصل پیمان، هدف شرعی و مشخصی داشته باشد و مسلمانان می‌بایست در تصمیمات اتخاذ شده در این پیمان نقش داشته باشند، اما اگر مسلمانان مانند پیمانهای امروزی فقط پیرو و مجری باشند پس چنین چیزی با اصل شرعی انطباق پیدا نمی‌کند و رهبری امت باید در هر زمان و هر حرکت سیاسی، کاملاً و به صورت همه جانبه رسول خدا را الگوی خود قرار دهد و قاعدهٔ معروف شرعی را که می‌گوید: «نه به خود زیان برسانید و نه به دیگران»[1] را درک نماید.

شیخ مصطفی زرقاء دربارهٔ این قاعده می‌گوید:

«این قاعده از ارکان شریعت محسوب می‌گردد و نصوصی از قرآن و سنت به آن گواهی می‌دهد و زیانی که از آن نهی شده، هم زیان عمومی و هم زیان فردی است و باید قبل از وقوع آن به وسیلهٔ راههای پیشگیری ممکن آن را دور کرد و بعد از واقع شدن زیان با تدابیر و اقدامات ممکن که آثار آن زیان را از بین می‌برد و از تکرار آن جلوگیری می‌کند، باید آن را از بین برد. همان طور که بر این اصل دلالت می‌کند که هنگام قرار گرفتن در معرض ضررهای گوناگون، باید سبک‌ترین آن را انتخاب نمود.[2]

همچنین این قرارداد و پیمان‌نامه این مطلب را اثبات می‌کند که برای دولت اسلامی جایز است که با دولتهای دیگر معاهده و پیمان دفاعی ببندد و امضاء کند و حتی فراتر از آن اگر مصلحت مسلمانان اقتضا می‌کرد و هیچ زیانی بر چنین معاهده‌ای مرتب نمی‌گردید، بر دولت اسلامی در چنین وضعیتی واجب است که دولت هم پیمان را بر ضد متجاوزان یاری کند همان طور که برای دولت اسلامی جایز است که از دولت هم پیمان بخواهد که او را با سلاح و مردان جنگی کمک کند تا آنها زیر پرچم دولت اسلامی بر ضد دشمنان کافر بجنگند.[3]

پیامبر اکرم ﷺ با بنی‌ضمره بر این مبنا پیمان بست که با دین خدا از سرجنگ وارد نشوند؛ آن گاه هرکس بر آنها تجاوز کرد یا تلاش نمود که بر آنها تجاوز کند، مسلمانان

۱- در اصل این قاعده، حدیثی است که ابن ماجه روایت کرده است. ج ۲، ص ۳۹، شماره ۱۸۹۶ و این حدیث صحیح است.

۲- *المدخل الفقهی*، الشیخ الزرقاء، ص ۹۷۲.

۳- *الجهاد و القتال فی السیاسه الشرعیه*، د. محمد خیر هیکل، ج ۱، ص ۴۷۹.

به یاری آنان خواهند شتافت. این پیمان، بنی‌ضمره را متعهد می‌نمود که با دین اسلام وارد جنگ نشوند و مانع گسترش و نشر آن نگردد.[1]

این پیمان‌نامه همچنین امتیازی سیاسی و نظامی برای مسلمانان محسوب می‌گردید که در آن روز از ارزش زیادی برخوردار بود.[2]

٦- اولین مردی که در راه خدا تیرانداخت[3]

سریهٔ عبیده بن حارث، اولین سریه‌ای بود که رویارویی نظامی مسلمانان و مشرکان در آن رخ داد و جنگ میان دو طرف منجر به تیراندازی گردید و سعد بن ابی‌وقاص ﷺ اولین نفر عرب بود که در راه خدا تیر انداخت. این جنگ، زیاد طول نکشید و هر دو گروه تصمیم به عقب‌نشینی و تجدید قوا گرفتند. قهرمان این جنگ سعد بن ابی‌وقاص ﷺ بود. او بزرگ‌ترین نقش را در از بین بردن آمادگی دشمن برای ضد حمله ایفا نمود و با تیرباران کردن دشمن، ثبات و استقامت آنان را بر هم زد و با تیراندازی یک ستون دفاعی به وجود آورد که زمینه را برای عقب نشینی سالم مسلمانان هموار کرد و در آن روز عتبه بن غزوان و مقداد بن اسود که قبلاً مسلمان شده بودند به سوی مسلمانان گریختند وبه آنها پیوستند. سعد بن ابی‌وقاص ﷺ در یک محل نظامی اسلامی گوی سبقت را از دیگران ربود و این عمل او در کارنامه‌اش که آکنده از کارهای بزرگی است که برای یاری دین خدا انجام داده است، ثبت گردید.

۷- متن پیمان‌نامه‌ای که با جهینه منعقد گردید

«جانها و اموالشان در امان است و بر علیه هر کس که قصد جنگ با ایشان را داشته باشد یا بر آنها ستم کند، یاری خواهند شد و نیکوکاران و پارسایان بادیه‌نشین مشمول این عهدنامه که با شهرنشینان بسته شده است، می‌گردد.»[4]

تأثیر این پیمان‌نامه را می‌توان از میانجیگری مجدی بن عمرو جهنی میان لشکر حمزه بن عبدالمطلب و قافلهٔ قریش که ابوجهل فرماندهی آن را به عهده داشت و

۱- *دولة الرسول من التکوین الی التمکین*، ص ۵۳۰.

۲- *الدعوة الاسلامیه*، د. عبدالغفار عزیز، ص ۲۹۶.

۳- *صحیح سنن الترمذی*، ج ۲، ص ۲۷۷.

۴- *مجموعة الوثائق السیاسه*، محمد حمیدالله، ص ۶۲.

سیصد سوار از سواران قریش آن را حمایت می‌کرد، درک نمود[۱]. در حالی که آنها در ناحیه عیص در منطقه‌ای که تحت نفوذ جهینه بود، رو در رو قرار گرفتند و برای جنگیدن صف بستند[۲]. قبل از اینکه آتش جنگ میان دو گروه یاد شده افروخته شود، مجدی بن عمرو، که از رهبران جهینه بود، میانجیگری کرد تا از جنگ جلوگیری نماید و توانست با تلاشهای صلح‌جویانه خود، میان دو طرف صلح ایجاد نماید. مجدی و قومش با هر دو گروه پیمان صلح امضاء نموده بودند. مسلمانان از سخن او سرپیچی نکردند؛ پس هر دو گروه به شهرهای خود بازگشتند و میان آنها جنگی رخ نداد.[۳]

از این معاهده می‌توان به این نتیجه رسید که بستن پیمان بین دولت اسلامی و قبیله‌های مجاور، قبل از فعالیتهای نظامی دولت اسلامی بوده است و بستن پیمان صلح بین دولت اسلامی و دولتهای دیگری که با دشمنان دولت اسلامی پیمان صلح بسته‌اند، جایز است به این شرط که معاهدۀ آنان با همدیگر به گونه‌ای نباشد که روزی علیه مسلمانان متحد گردند.

همچنین این مطلب اثبات می‌گردد که دولت اسلامی می‌تواند جنگیدن با دشمنان خود را با وجود آمادگی لازم، می‌تواند رها کند، به این شرط که دست کشیدن از جنگ برای مسلمانان ضرری در بر نداشته باشد.[٤]

سریه حمزه ﷺ نتایج بسیار ناگواری بر اردوگاه بت‌پرستان گذاشت؛ چراکه کیان قریش را تکان داد و هراس و ترس را در وجود مردان آن برانگیخت و باعث شد تا آنان متوجه خطری گردند که از جانب مسلمانان آنان را تهدید می‌نمود؛ خطری که تجارت و قدرت اقتصادی آنها را تضعیف می‌نمود.[۵]

ابوجهل، وقتی از حمزه دور شد و به مکه برگشت، گفت: ای قریش! محمد در یثرب مقیم شده است و دسته‌های پیشتاز لشکر خود را فرستاده است و قصد دارد تا به ما ضربه وارد کند؛ پس، از عبور کردن از راه او و نزدیک شدن به او بپرهیزید؛ زیرا او مانند شیر درنده‌ای است که بر شما خشمگین شده است؛ چون شما او را طرد نموده‌اید. به

۱- *المواهب اللدنیه*، ج ۱، ص ۷۵.

۲- *طبقات ابن سعد*، ج ۲، ص ۶ - *السرایا و البعوث*، ص ۸۵.

۳- همان، ص ۸۶.

۴- *الجهاد و القتال فی السیاسة الشرعیه*، ج ۱، ص ۴۷۸ – ۴۷۹.

۵- *السرایا و البعوث النبویه*، ص ۸۶.

خدا سوگند که او دارای جادو است، هیچ گاه او و یارانش را ندیده‌ام مگر اینکه شیطانها را در کنار آنها مشاهده کرده‌ام.

شما دشمنی و سرسختی دو پسر قیله را می‌دانید[۱]؛ پس او دشمنی است که از دشمنان دیگر کمک می‌گیرد.[۲]

۸- سریه عبدالله بن جحش و نتایج حاصله از آن

برخی از نتایج مهم این غزوه که دارای درسها و آموختنیهای بزرگی است عبارتند از:

الف – در اخبار مربوط به این سریه آمده است که پیامبر اکرم ﷺ برای امیر این سریه چیزی نوشت و به او دستور داد که آن را نخواند و به آن ننگرد مگر بعد از اینکه مسافت دو روز راه را طی کنند و این نمونه‌ای از اجرای اصل مهمی از اصول جنگ است که عبارت از مخفی نگاه داشتن نقشه‌های جنگی است؛ زیرا یهودیان و بت‌پرستان زیادی در مدینه اقامت داشتند و در صورت افشاء هدف مسلمانان انتظار می‌رفت که آنان شتابان نقشه و جهت حرکت این سریه را که به قصد قریش رهسپار می‌شد، به اطلاع اهل مکه برسانند؛ پس حرکت این افراد در حالی که خود نمی‌دانستند که هدف کجا است، باعث آسودگی خاطر فرمانده جنگ بود.[۳]

اثر تربیت نبوی را در این سریه می‌توان به وضوح مشاهده نمود؛ چرا که همهٔ آنان بدون کوچک‌ترین اعتراضی سخن پیامبر اکرم ﷺ را شنیدند و اطاعت نمودند و به حرکت خود ادامه دادند تا اینکه به محل موردنظر رسیدند و نامه را باز کردند. این عمل بیانگر قوت ایمان اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ است که در راه خدا این گونه از جان و مال خود بیم و هراسی نداشتند.[۴]

ب – قریش تلاش کرد تا از قتلی که در ماه حرام از جانب افراد سریه صوت گرفته بود، بهره‌برداری کند و جنگی تبلیغاتی و متمرکز به راه انداختند و تبلیغاتی مغرضانه بر ضد مسلمانها شروع کردند. قریش از تعالیم ابراهیمی که تا آن وقت هنوز برخی آثار آن در جامعه جاهلی وجود داشت از قبیل: حرمت جنگ در ماههای حرام و غیره

۱- کنایه از اوس و خزرج است، قیله مادر آنها بوده است و به آن نسبت داده می‌شوند.

۲- *سیره ابن هشام*، ج ۱، ص ۲۱۸ – ۲۱۹.

۳- *التاریخ الاسلامی مواقف و عبر*، ج ۴، ص ۷۱.

۴- همان.

بهره‌برداری نمود و از این فرصت برای بی‌اعتبار کردن و رسوا نمودن اسلام و مسلمانان و معرفی آنان به عنوان متجاوزانی که حرمتها را رعایت نمی‌کنند، استفاده کرد.[۱]

آنها گفتند: «محمد و یارانش ماه حرام را حلال قرار دادند و در آن خونریزی راه انداختند و در ماه حرام اموال را به غارت بردند و مردان را اسیر کردند.[۲]

آنان در آغاز امر در این نقشه خود موفق شدند و تبلیغاتشان بازتاب گسترده‌ای یافت و اثر محسوسی حتی در مدینه و در میان مسلمانان گذاشت و کسانی که در این سریه حضور داشتند، به خاطر جنگیدن در ماه حرام، مورد اعتراض قرار گرفتند. موقعیت دشوار گردید، یهودیان نیز در این صدد بودند تا آتش فتنه را شعله‌ور نمایند.[۳]

یهودیان کشته شدن عمرو بن حضرمی توسط واقد بن عبدالله را به فال نیک گرفتند و گفتند: «واقد، وقدت الحرب» و «حضرمی حضرت الحرب» یعنی واقد آتش جنگ را برافروخت و حضرمی جنگ را پدید آورد. این سخن یهودیان بیانگر خشم و کینه درونی آنها نسبت به اسلام و مسلمانان بود.[۴]

افراد سریه نیز در کار خود درماندند و پشیمان شدند. در این وقت پاسخ محکم و غیرقابل انعطاف خداوند نازل شد و قرآن این جنایتکاران را رسوا کرد و استدلال آنها را باطل قرار داد.

در اعتراض آنها به جنگ در ماه حرام پاسخ داد و فرمود: بازداشتن از راه خدا و از مسجدالحرام و کفر ورزیدن به خدا از جنگیدن در ماه حرام گناه بزرگ‌تری است و بیرون کردن اهالی مسجدالحرام از آن از جنگیدن در ماه حرام نیز بزرگ‌تر است و شکنجه دادن افراد به خاطر دینشان از کشتن در ماه حرام بدتر و بزرگ‌تر است. قریش مرتکب تمامی این جنایتها و گناهان بزرگ شده بودند، اما آن را فراموش کرده یا نادیده می‌گرفتند. آنها می‌خواستند تمامی قبیله‌های بت‌پرست را علیه مسلمانان بشورانند و مردم را از گرویدن به دینی که درصدد احیای حرمتها و مقدسات بود، متنفر و گریزان کنند، به گونه‌ای که رسول خدا ناراحت شد و فرمانده سریه و یارانش را به خاطر کاری

۱- *مکه و المدینه فی الجاهلیه و عهد الرسول*، الشریف احمد، ص ۴۴۵.

۲- *سنن بیهقی*، ج ۹، ص ۵۹ به نقل از *السرایا و البعوث النبویه*، ص ۱۰۰.

۳- *مکه و المدینه فی الجاهلیه و عهد الرسول*، ص ۴۴۵.

۴- *التاریخ الاسلامی*، ج ۴، ص ۷۲.

که کرده بودند، سرزنش کرد[1] آن گاه آیات روشنگر الهی نازل شد که با تمام قدرت به تبلیغات مغرضانهٔ قریش پایان داد و آن را مردود شمرد و توضیح داد که گرچه در ماه حرام جنگ جایز نیست، اما کسی که حرمتها را می‌شکند و از راه خدا باز می‌دارد، نزد خداوند حرمتی ندارد.[2]

ت : سعد بن مالک و عتبه بن غزوان به دلیل پیدا کردن شتری که بر آن سوار بودند و گم شده بود، از سپاه اسلام عقب ماندند، در این هنگام قریش آمدند تا فدیهٔ دو اسیر خود را پرداخت نمایند و آنها را آزاد کنند، پیامبر اکرم ﷺ نپذیرفت و گفت: می‌ترسم که سعد بن مالک و عتبه بن غزوان را گرفتار کرده باشید تا اینکه سعد و عتبه آمدند آن گاه رسول خدا آن دو اسیر را با پرداخت فدیه آزاد کرد. یکی از آنها به نام حکم بن کیسان مسلمان شد[3] و نزد پیامبر اکرم ﷺ اقامت گزید و عثمان بن عبدالله بن مغیره با حالت کفر به مکه بازگشت.[4]

این شیوهٔ برخورد پیامبر اکرم ﷺ حامل این پیغام است که فرمانده می‌بایست به سلامتی سربازان خود اهمیت بدهد؛ چراکه سربازان جان خود را در راه یاری کردن دین خدا و برپایی دولت اسلام فدا می‌کنند و روانشناسان نظامی امروزی می‌گویند: هرگاه سرباز احساس کند که فرماندهی به او و سلامتی و امنیت وی اهمیت می‌دهد در اینکه نهایت جانفشانی را ابراز دارد، به خود تردیدی راه نمی‌دهد.[5]

ث – ظهور تربیت امنیتی در میدان

سریه عبدالله بن جحش اهدافی را که درصدد رسیدن به آن بود، کسب نمود و با یورش به مناطقی که تحت نفوذ قریش بود، قدرت خود را به نمایش گذاشت که این سریه و دقت انجام عملیات، قریش را غافلگیر نمود و آشفتگی و ترس آنان را بیشتر ساخت؛ حتی جاسوسهای قریش نتوانستند آن را تحت نظر بگیرند و جهتی را که سریه قصد عزیمت به آن را داشت، شناسایی کنند و این امری بود که پیامبر اکرم ﷺ با ابتکار نوشتن نامهٔ محرمانه، آن را برنامه‌ریزی نموده بود تا قضیه کاملاً سری بماند و دشمن، اطلاعاتی

۱- *دولة الرسول من التکوین الی التمکین*، ص ۵۳۳.

۲- *السرایا و البعوث النبویه*، ص ۱۰۰.

۳- همان.

۴- همان.

۵- *غزوه بدر الکبری*، محمد ابوفارس، ص ۲۳.

در مورد حرکت مسلمانها کسب ننماید و این براساس «غافلگیر نمودن دشمن» بود که یکی از اصول مهم جنگ به شمار می‌رود.[۱]

همچنین این سریه و دستهٔ نظامی بیانگر آن است که لشکر اسلام را مردانی قوی و نیرومند تشکیل می‌داد که دشوارترین مسئولیتها و وظایف را انجام می‌دادند و شیوه‌های جنگی را خوب می‌دانستند و توانایی انجام مسئولیتها را با تمام کفایت و قدرت داشتند که این امر بر روحیه بلند معنوی آنها دلات می‌نماید.

همچنین آثار تربیت نبوی در ایجاد نظامی گسترده و منسجم از روحیهٔ فرمانده سریه که بدون هیچ گونه تردید یا سستی از دستورات پیامبر اکرم ﷺ اطاعت می‌کرد، ظاهر می‌شود. فرمانده براساس دستور پیامبر اکرم ﷺ نوشته را نخواند تا اینکه دستور را کاملاً اجرا کرد و از خود الگوئی نیکو ارائه داد و در وجود سربازانش حماسه و شور آفرید. وی می‌گفت : «هر کس از شما که دوستدار شهادت است و به آن علاقمند است پس با ما بیاید و هر کس آن را نمی‌پسندد، من اصراری بر همراهی او ندارم و می‌تواند باز گردد، اما من دستور پیامبر خدا را اجرا می‌کنم.»[۲]

۹- اهداف سریه‌ها و دسته‌های نظامی

با بررسی سریه‌ها و غزوه‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ آنها را فرماندهی نمود، بسیاری از اهداف و برخی از درسها و آموختنیها را درک خواهیم نمود؛ پس با تفکر و اندیشیدن در حرکت سریه‌هایی که قبل از بدر انجام گردیده است، به این نتیجه خواهیم رسید که تمامی افراد آنها از مهاجران هستند و انصار در آن مشارکتی ندارند؛ چنانکه ابن سعد می‌گوید: «آنچه همه بر آن اتفاق دارند این است که افراد سریه‌ها همه از مهاجران بوده‌اند و پیامبر هیچ یک از انصار را به جایی نفرستاد تا اینکه آنها را در جنگ بدر با خود همراه نمود[۳] و این امری حساب شده محسوب می‌گردید که اهدافی را دنبال می‌نمود که برخی عبارتند از: احیا و تثبیت قضیهٔ مهاجران در داخل و خارج دولت اسلامی؛ تضعیف اقتصاد قریش و محاصره آنان و باز پس گرفتن برخی از حقوق از دست رفته؛ تضعیف قریش از نظر نظامی؛ تمرین اصحاب بر خوب فراگرفتن فنون

۱- *الرسول القائد*، خطاب، ص ۹۴.

۲- *سیرهٔ ابن هشام*، ج ۲، ص ۶۰۲ از روایت ابن اسحاق از عروه.

۳- *الطبقات الکبری*، ابن سعد، ج ۲، ص ۶.

جنگ؛ تحت نظر قرار دادن تحرکات قریش؛ ترساندن دشمن داخلی در مدینه و اطراف آن و سنجیدن توان نظامی دشمن. همچنین مهم‌ترین اهداف این سریه‌ها را می‌توان چنین برشمرد:

الف – ایجاد رعب و وحشت در دل دشمنان داخلی و خارجی

این سریه‌ها و غزوات موجب گردید که دشمنان دعوت و دولت اسلامی به توان نظامی مسلمانان پی ببرند و در نتیجه هیچ موقع به فکر حمله به دولت اسلامی که دارای لشکری آماده باش و فعال است، نیفتند. یهودیان و قبیله‌های بت‌پرستان اطراف مدینه از این موضوع به شدت در هراس بودند و اعزام دسته‌های کوچک و بزرگ یکی پس از دیگری و بدون وقفه، رعب و وحشت مضاعفی ایجاد نموده بود که این امر باعث شده بود تا قریش بر تعداد پاسداران و نگهبانان قافله‌ها بیفزاید و قیمت کالاها گران‌تر شود و علاوه بر آن مردان قافله‌های قریش و صاحبان اموال در مکه نیز دچار ترس و هراس گردیده بودند.[۱]

ب – جلب اعتماد برخی قبیله‌ها و کاستن از نقش اعراب

پیامبر اکرم ﷺ با قبیلهٔ جهینه و هم‌پیمانان آنان و نیز با برخی از قبیله‌هایی که در این منطقه سکونت داشتند، پیمان بست تا آنها در نبردی که میان مکه و مدینه وجود دارد، بی‌طرف باشند؛ «چون این قبیله‌ها به قریش گرایش داشتند و با آنها همکاری می‌کردند و میان آنها پیمان و قراردادهای تاریخی وجود داشت که قرآن کریم آن را ایلاف نامیده است[۲] و قریش براساس این معاهدات درصدد برقرار نمودن امنیت برای کاروانهای تجارت خود با شام و یمن بود.»[۳]

بعد از آنکه برخی قبیله‌ها با پیامبر اکرم ﷺ پیمان بستند، تأسیس دولت اسلامی، خطری جدی برای تجارت قریش محسوب می‌گردید.[٤]

همچنین پیامبر خدا ﷺ، نقش اعراب بادیه‌نشین را تضعیف و نابود کرد. آنان تا آن زمان قدرتی محسوب می‌شدند که قافله‌های تجاری را تهدید می‌کرد و قافله‌هایی که در مناطق تحت نفوذ آنها عبور می‌کرد جز با پرداخت مالیات نمی‌توانست از آنجا عبور

۱– *دولة الرسول من التكوين الى التمكين*، ص ۵۳۲.

۲– قریش، ۱ – ۴.

۳– *المجتمع المدنی*، د. اکرم ضیاء العمری، ص ۲۷.

۴– *دراسات فی السیره*، مؤنس، ص ۱۹.

نماید. با تشکیل دولت اسلامی آنها در این درصدد بودند تا این سیاست گذشته را نیز در میان مسلمانان به اجرا بگذارند و عهده‌دار این امر کرز بن فهری گردید، اما پیامبر خدا، فرصت را از او گرفت و کرز را تا سفوان (جایی نزدیک بدر که از مدینه ۱۵۰ کیلومتر فاصله دارد) تعقیب کرد. سیره‌نگاران این تعقیب و گریز را غزوۀ بدر اولی نامیده‌اند. این غزوه درس مهمی برای همه اعراب بادیه‌نشین بود و از آن پس هیچ بادیه‌نشینی قصد یورش به مدینه را در سر نمی‌پروراند و هرگز مسلمانان به راهزنان مالیات پرداخت نکردند؛ بلکه آنها را مجبور به عقب‌نشینی و انعقاد صلح کردند و مسلمانها از شر آنان در امان ماندند.[1]

ج – رابطۀ سریه‌ها با فتوحات اسلامی

اعزام سریه‌ها و دسته‌های نظامی به منزلۀ تمرینهای مقدماتی نظامی و مانورهای ارتش اسلام محسوب می‌گردید و فعالیتهای پرخروش و پی‌درپی نخستین سربازان اسلام، بیانگر شور و نشاط و پویایی دولت نوپای اسلام در مدینه و به فرماندهی پیامبر اکرم ﷺ بود.

با بررسی نامهای فرماندهان و سربازان این سریه‌ها و لشکرها به این نتیجه می‌رسیم که بعد از آن سریه‌ها، در تاریخ فتوحات اسلامی بسیار درخشیدند؛ مانند فرمانده فتوحات شام؛ ابی عبیدة بن جراح و فاتح قادسیه و مدائن، سعد بن ابی وقاص و خالد بن ولید، شمشیر برهنۀ خدا وکسی که روم را در معرکۀ یرموک به زانو درآورد و عمرو بن عاص، فاتح مصر و لیبی و سایر فرماندهان دیگر. سریه‌ها و غزوه‌هایی که پیامبر اکرمﷺ در حیات خود بر آن اشراف داشت، به منزلۀ تمرین عملی و متحرکی برای فرماندهانی بود که بعداً شرق و غرب جهان را فتح کردند.

زندگی اصحاب پیامبر، در طی بیست و چهار ساعت شبانه‌روز عبارت بود از تمرین مستمر و برنامۀ منظم روزانه آنان از این قرار بود : صبح را با ادای نماز فجر با فرمانده کل آغاز می‌کردند و پیامبر اکرم ﷺ به آنها تعلیم داد که خواندن نماز صبح، کلید زیبای روزی سرشار از سرحالی و نشاط است و فرمود: «وقتی شما می‌خوابید، شیطان سه گِره بر شما می‌زند و می‌گوید: بخواب که تو شب طولانی‌ای در پیش داری و چون بیدار شوید و نام خدا را بر زبان آورید، یک گره باز می‌شود؛ اگر وضوء بگیرید یکی دیگر از

۱– *دراسات فی عهد النبوه*، د. عبدالرحمن الشجاع، ص ۱۳۱.

گرهها باز می‌شود و اگر نماز بخوانید، سومی نیز باز می‌شود و آن روز را سرحال و با نشاط شب خواهید کرد و اگر نه با تنبلی و خبث نفس به شب خواهید رساند.[۱]

آنان بعد از انجام فریضهٔ الهی به دنبال انجام امور روزمرهٔ خویش می‌رفتند و نمازهای بعدی را نیز بدون تأخیر به جای می‌آوردند و بعد از نماز عشاء استراحت می‌کردند تا اینکه بخش عمدهٔ شب سپری می‌شد. آن گاه در یک سوم آخر شب بیشترشان برای ادای نماز شب بیدار می‌شدند. این عمل، دلهایشان را از روحانیت مالامال می‌کرد و نشاط بیشتری به آنها می‌داد. انجام این امور، علاوه بر امری دیگر همانند آمادگی همیشگی و بیداری کامل و فعالیتها و تمرینها از قبیل اسب سواری و مسابقه دادن و تیراندازی بود که پیامبر اکرم ﷺ فرموده بود: تیراندازی بهترین نیرو و آمادگی برای رویارویی با کافران است.

همچنین رسول خدا آنها را به ساخت و تهیهٔ ابزار جنگی تشویق می‌نمود؛ چنانکه عقبه می‌گوید، رسول خدا فرمود: «خداوند به سبب یک تیر، سه نفر را وارد بهشت می‌کند: سازنده‌ای که آن را به امید خیر، ساخته است؛ کسی که آن را در تیرکش قرار می‌دهد و کسی که تیر را در راه خدا شلیک می‌کند و فرمود: از سرگرمیها به جز سه چیز درست نیست: آماده کردن اسب با تمرین و آموزش؛ بازی مرد با همسرش و تیراندازی و هر کس تیراندازی را آموخت سپس آن را ترک کرد، مرتکب ناسپاسی نعمت بزرگی گردیده است.»[۲]

عصر و دوران اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ بهترین دورانی بود که در آن عصر به تعالیم قرآنی و الهی تمسک می‌جستند و آن را سرلوحهٔ زندگی خود قرار داده بودند و تمامی دستورات قرآن را در زندگی اجرا می‌کردند و با وجود اینکه تعدادشان اندک و فاقد امکانات بودند، امّا در رویارویی با ملتهای بزرگ روی زمین در شرق و غرب، چیره شدند، اما با دوری مسلمانان از تعالیم آن و تبعیت ننمودن از قرآن، ذلت و خواری آنان را فرا گرفت و ملتها از هر سو بر آنها یورش بردند و مسلمانان مانند کف برآمده روی سیل گشتند.

۱- رواه مسلم، ***مختصر صحیح مسلم***، آلبانی، ص ۱۰۶.

۲- اخرجه احمد و الحاکم و قال صحیح. و وافقه الذهبی ***الفتح الربانی***، ج ۱۳، ص ۱۲۹ و ***المستدرک***، ج ۲، ص ۱۰۴.

اهداف و امور مهمی که دسته‌های نظامی برای تحقق آن تلاش می‌کردند، براساس شرایط و اوضاع مختلف فرق می‌کرد. نخستین سریه‌ها، هدفشان فقط شناسایی و اکتشاف و توان‌سنجی دشمن بود؛ سپس این سریه‌ها به تدریج هجومی شدند که رعب و آشفتگی در قافله‌های قریش ایجاد می‌کرد و این قبل از غزوه سرنوشت‌ساز بدر بود. با تثبیت قدرت مسلمانان بعد از جنگ بدر، هدف برخی از سریه‌ها، پاکسازی افرادی از دشمنان دولت اسلامی بود که می‌کوشیدند به آن ضربه وارد کنند مانند: کعب بن اشرف و عصما بنت مروان وابی عفک. کشتن کعب، باعث تأدیب یهودیان گردید و کشتن عصماء و ابی عفک، مشرکان و منافقان مدینه را سرکوب ساخت و جنگ احد که به شکست مسلمانان انجامید، موجب گردید تا عربهای بادیه‌نشین به داراییهای مدینه چشم طمع دوختند تا جایی که به برخی از گروههای آموزشی خیانت کردند و حادثهٔ رجیع و بئرمعونه را به وجود آوردند. پیامبر خدا، استراتژی نظامی را تغییر داد و سریه‌ها را که قبلاً به دنبال قریش می‌فرستاد، به سوی بادیه‌نشینان اعزام نمود تا آنها را به صورت قاطع و سریع و غافلگیرانه تأدیب نمایند. مهم‌ترین تاکتیک و روش این سریه‌ها، حملهٔ غافلگیرانهٔ اعراب بادیه‌نشین است.

بدین صورت دسته‌های نظامی کوچک و بزرگ رسول خدا، نقش خود را ایفا می‌کرد و وظیفهٔ مخصوص خود را برای خدمت به اهداف دعوت انجام می‌داد، اما بعد از فتح مکه، مسلمانان به عنوان قدرتی نظامی و سیاسی در منطقه تثبیت شدند. پیامبر اکرم ﷺ نیز تصمیم گرفت هر چیزی که به نوعی از نشانه‌های شرک و بت‌پرستی محسوب می‌شود، از بین ببرد بنابراین، سریه‌ها و لشکرهایی از مکه فرستاد تا بقیه نشانه‌ها و رمزهای شرک آلود بت‌پرستی را از بین ببرند؛ چنانکه سریه‌هایی برای از بین بردن بتهای بزرگ عرب مانند عزی، مناه، لات، سواع و ذالخلصه و دیگر بتها و طاغوتها ترتیب داده شد.[1]

از آن پس، دعوت اسلام به نواحی مختلف جزیره عربی رسید و مردم گروه گروه وارد دین خدا شدند و بعد از وفات پیامبر اکرم ﷺ لشکر خلفای راشدین برای نشر دین خدا و از بین بردن موانعی که بر سر راه دعوت قرار داشتند، رهسپار اقصی نقاط جهان گردیدند؛ چنانکه نتیجه‌های مثبت و فوری فتوحات اسلامی، تمامی تحلیل‌گران ادیان مختلف را حیرت زده کرده است، اما هرگاه تحلیل‌گران منصف، درصدد بررسی تعالیم

۱- *السرایا و البعوث النبویه*، ص ۶۱ – ۶۵.

و توصیه‌های پیامبر اکرم ﷺ به فرماندهان و سربازان سریه‌ها و لشکرها، که هستهٔ اصلی حرکت فتح اسلامی هستند، برآیند، حیرت آنها دور می‌شود؛ توصیه‌هایی که همواره توسط خلفا و فرماندهان فتوحات، تکرار می‌شد و در اعمالشان آشکار می‌گردید.[۱]

چنانکه از انس روایت است که پیامبر خدا با ارسال هر لشکری به آنها می‌گفت: «به نام خدا حرکت کنید و مواظب باشید که پیرمرد کهنسالی را نکشید و کودک و زنی را به قتل نرسانید و خیانت نکنید و غنیمتهایتان را جمع کنید و به خوبی و نیکویی رفتار نمائید؛ بی‌گمان خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»[۲]

از عبدالرحمان بن عائذ روایت است که وقتی پیامبر اکرم ﷺ لشکری می‌فرستاد، به آنان می‌گفت : «با مردم انس بگیرید و رفتارتان را تغییر ندهید و آنها را به اسلام فرا بخوانید؛ چراکه اگر آنان اسلام را بپذیرند، پسندیده‌تر است از اینکه مردان آنها را بکشید و زنانشان را اسیر کنید.»[۳]

۱- همان، ص ۶۵ – ۶۶.

۲- *عون المعبود*، شرح سنن ابی داود، ج ۷، ص ۲۷۴.

۳- *سبل الرشاد*، صالحی، ج ۶، ص ۱۷.

فصل پنجم
استمرار ساختار تربیتی و علمی

نخستین آیه‌های نازل شده در دوران مدنی آیه‌های آغازین سورهٔ بقره هستند که صفات اهل ایمان و خصلتهای کفار و منافقان را توضیح می‌دهد؛ سپس از اهل کتاب، یهود و نصارا، سخن می‌گوید و پرده از چهرهٔ حقیقی یهودیان برداشته شده است؛ چراکه آنان از اولین روزهای گسترش دعوت اسلامی در مدینه در برابر آن ایستادند، در سورهٔ بقره بخش بزرگی به شرح صفت یهودیان و سرشت آنان اختصاص یافته است.[1]

این سوره علاوه بر اینکه از مردم می‌خواهد که دین اسلام را بپذیرند، آنان را نیز به پرستش خدای یگانه فرا می‌خواند:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعْبُدُوا۟ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ فِرَٰشًا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءً وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۖ فَلَا تَجْعَلُوا۟ لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ (بقره، ۲۱ - ۲۲)

«ای مردم خدای خود را بپرستید، آنکه شما را و کسانی را آفریده است که پیش از شما بوده‌اند تا پرهیزگار شوید. خدای شما کسی است که زمین را برایتان بگسترد و آسمان را کاخی بیافرید و از آسمان آب فرو فرستاد و با آن، انواع ثمرات را به وجود آورد تا روزی شما گردند؛ پس شریک و همانندهایی برای خدا به وجود نیاورید؛ در حالی که شما می‌دانید.»

همچنین آیه‌های مدنی، مسلمانان را از متصف شدن به صفات منافقان برحذر می‌داشت و خطر منافقان را برای جامعهٔ نوپا و دولت جدید توضیح می‌داد؛ چراکه حرکت نفاق بر ضد جامعه و دولت مسلمان در مدینه به وجود آمد و در مکه سابقه نداشت؛ زیرا در آنجا مسلمانان دارای چنان قدرت و نفوذی نبودند که باعث شود گروهی از مردم از آنها بترسند یا به آنها امید داشته باشند و در ظاهر خود را به آنها نزدیک نمایند و در

۱- *الظلال*، ج ۱۰، ص ۲۷ و بعد از آن.

پنهانی علیه آنان توطئه و دسیسه کنند آن گونه که منافقان به طور کلی این گونه بودند. بنابراین، کمتر سوره‌ای از سوره‌های مدنی یافت می‌شود که در آن از منافقان ذکر نشده باشد و این بیانگر آن است که این حرکت در دوران مدنی به طور گسترده وجود داشته است؛ گرچه بعداز گذشت نیمی از دوران مدنی رو به ضعف گرایید.[۱]

آیه‌های مدنی همچنان به سخن از عظمت خدا و حقیقت جهان هستی و تشویق به بهشت و ترساندن از جهنم ادامه می‌داد و احکام را برای تربیت امت و تحکیم پایه‌های دولتی که نشر دعوت خدا را بین تمام جوامع بشری برعهده خواهد گرفت و در راه خدا جهاد خواهد کرد، مقرر نمود.

مسیر علمی امت نیز با تحول مراحل دعوت و ساخته شدن جامعه و تأسیس دولت متحول می‌شد و قرآن نیز اهمیت علم و عالمان را بیان نموده است و رسول خدا نیز در احادیثی از مقام شامخ علم و علما سخن گفته است و کتابهای حدیث بابهای ویژه‌ای در مورد فضیلت علم گشوده‌اند.

امت یقین کرده بود که علم و دانش از مهم‌ترین لوازم رسیدن به قدرت است؛ چراکه امکان ندارد خداوند به امت جاهلی که از کاروان علم بازمانده است، قدرت بدهد. با تلاوت و تدبر در قرآن به وضوح این مسئله روشن خواهد شد که قرآن سرشار از آیاتی است که جایگاه علم را بیان می‌کند و به طلب علم و تحصیل آن تشویق می‌نماید. قرآن، علم را مقابل کفر قرار می‌دهد[۲]؛ چراکه کفر جهالت و گمراهی است و فرموده است:

﴿ أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدٗا وَقَآئِمٗا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦۗ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴾ (زمر، ۹)

«بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابر و یکسانند تنها خردمندان پند و اندرز می‌گیرند.»

و تنها چیزی که خداوند به پیامبرش دستور داد که از آن زیاد بخواهد، علم است. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ﴾ (طه، ۱۱٤)

۱- *السیرة النبویه*، دروزه، ج ۲، ص ۷۳ – ۷۶ به نقل از *دراسات فی عهد النبوه*، د. عبدالرحمان شجاع، ص ۱۷۲.
۲- *التمکین، للامة الاسلامیه*، ص ۶۲.

«بگو پروردگارا، بر دانشم بیفزا.»

و اولین ویژگی که خداوند آدم را به سبب آن از سایر موجودات خود ممتاز گردانید، علم بود؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴾ (بقره، ۳۱)

«سپس به آدم نامهای همه را آموخت؛ سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را برشمارید.»

پیامبر اکرم ﷺ به برنامۀ تربیتی خود برای تعلیم و تربیت اصحاب و یارانش و اینکه خدا را به آنها یادآوری نماید، ادامه می‌داد و آنان را بر انجام کارهای خوب اخلاقی تحریک می‌کرد و امور مهم و دقیق شریعت و احکام آن را برای یارانش چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی توضیح می‌داد. آن حضرت ثروت هنگفتی از شیوه‌های تربیتی خود در تربیت و تعلیم به جا گذاشته است که از جمله این شیوه‌ها و مبادی بزرگ و مفید می‌توان به امور ذیل اشاره کرد: [1]

۱- تکرار سخن

تکرار سخن به حفظ کردن مطالب و فهم سخن کمک می‌کند. بنابراین، معمولاً رسول خدا سعی می‌کرد سخنان خود را به صورت تکراری بیان نماید؛ چنانکه انس بن مالک می‌گوید: «رسول خدا، وقتی سخنی را به زبان می‌آورد، سه بار آن را تکرار می‌کرد تا سخنش فهمیده شود.»[2]

۲- آهسته و شمرده شمرده حرف زدن

آن حضرت در خطبه و سخن گفتن، شتاب نمی‌ورزید و آرام و آرام و شمرده شمرده سخن می‌گفت تا حفظ کردن آنچه می‌گوید، آسان باشد و به هنگام نقل سخن، تحریف و تغییری صورت نگیرد[1]. همچنین از عروة بن زبیر روایت است که روزی عایشه به او

۱- *مناهج و آداب الصحابه فی التعلم و التعلیم*، د. البر، ص ۵۹ – ۶۰.

۲- *البخاری*، کتاب العلم، باب من اعاد الحدیث، ج ۱، ص ۱۸۸.

۱- *مناهج و آداب الصحابه*، د. عبدالرحمان البر، ص ۶۲.

گفت: «آیا از ابوهریره تعجب نمی‌نمایی؛ چراکه او لحظاتی قبل در کنار حجره‌ام، حدیثی را از رسول خدا نقل می‌کرد، من مشغول نماز بودم که او رفت و اگر نه به او می‌گفتم که رسول خدا این گونه بی‌وقفه سخن نمی‌گفت.»[۱]

۳- میانه‌روی در سخن گفتن و انتخاب وقت مناسب

آن حضرت در تعلیم و مقدار و نوع و وقت درس و سخن خود، میانه‌روی می‌کرد تا موجبات خستگی یارانش فراهم نگردد و برای حفظ کردن مطلب گفته شده، نشاط داشته باشد و بتوانند آنها را بفهمند ودرک کنند؛ چنانکه ابن مسعود می‌گوید: پیامبر اکرمﷺ در موعظه‌ای که روزها برای ما می‌گفت، رعایت ما را می‌کرد؛ چون دوست نداشت ما خسته شویم.[۲]

٤- مثال زدن

مسائل و مفاهیم گوناگون را با مثال بیان نمودن، اثر به سزایی در رساندن معنی سخن به عقل و دل دارد؛ چون مثال امری معنوی را به صورتی محسوس ارائه می‌دهد و آن را به واقعیت ربط می‌دهد و به ذهن نزدیک می‌کند. گذشته از اینکه مثال با صورتهای مختلف آن دارای بلاغت و شیوایی است که بر دلها تأثیر می‌گذارد و عقلها را به ویژه عقلهای انسانهای بلیغ و شیوا را مجذوب و شیفتهٔ خود می‌نماید. بنابراین، قرآن نیز برای فهم موضوعات و مطالب دور از ذهن بیان داشته است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ۖ وَمَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْعَٰلِمُونَ ﴾

(عنکبوت، ٤٣)

«اینها مثالهایی هستند که ما برای مردم می‌زنیم و جز فرزانگان آن را نمی‌فهمند.»

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾

(حشر، ۲۱)

۱- *بخاری*، کتاب المناقب، باب صفة النبی، ج ۶، ص ۵۷، شماره ۳۵۶۸.

۲- *البخاری*، کتاب العلم، باب ما کان النبی یتخولهم بالموعظه، ج ۱، ص ۱۶۲، شمارهٔ ۶۸.

«اگر ما این قرآن را بر کوهی فرو می‌فرستادیم، کوه را از ترس خدا کرنش کنان و شکافته می‌دیدی. ما این مثالها را برای مردمان بیان می‌داریم، شاید که ایشان بیندیشند.»

آیه‌های دیگری نیز براساس و اسلوب مثال وجود دارد و پیامبر اکرم ﷺ نیز بر همین شیوه و اسلوب به ایراد سخن می‌پرداخت و مثالهای زیادی بیان می‌نمود؛ چنانکه ابن عمر می‌گوید: «من از پیامبر اکرم ﷺ حدود هزار مثال به خاطر سپرده‌ام.»[1]

کتابهای متعددی نیز دربارۀ مثالها در حدیث نبوی تألیف شده است که از قدیمی‌ترین آنها کتاب ***امثال الحدیث*** اثر قاضی ابی محمد حسن بن عبدالرحمان بن خلاد رامهرمزی متولد سال ۳٦۰ هجری می‌باشد.[2]

۵- طرح سؤال و پرسش

طرح سؤال از وسیله‌های تربیتی مهمی است که بین پرسشگر و شنونده ارتباطی قوی برقرار می‌نماید و موجب شکوفایی ذهن را فراهم می‌آورد و شنونده را وادار به پاسخ دادن می‌نماید و حالتی با نشاط و ذهنی پویا ایجاد می‌نماید. بنابراین، پیامبر اکرمﷺ درموارد متعددی برای تعلیم اصحاب از پرسش و سؤال استفاده می‌نمود؛ چراکه این شیوه اثر بزرگی در بهتر فهمیدن و حفظ کردن مطالب داشت و گاهی پیامبر اکرمﷺ سؤال را فقط برای این مطرح می‌کرد که آنها را برانگیزد و تشویق نماید و آگاهشان کند و در این صورت اغلب سؤالات با صیغۀ تنبیه (الا) (هان) مطرح می‌شد؛ چنانکه ابوهریره می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آگاه باشید! آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که گناهان به وسیلۀ آن محو می‌شوند و از بین می‌روند و درجات شما به وسیلۀ آن بالا می‌روند؟ گفتند: بلی. فرمود: وضو را کامل ساختن به هنگام دشواریها و زیاد گام زدن به سوی مساجد و در انتظار نماز بودن پس از ادای هر نماز. این است سنگر و پیوستگی، این است سنگر و پیوستگی، این است سنگر و پیوستگی.»[1]

گاهی نیز از آنان مسئله‌ای می‌پرسید که می‌دانست آن را نمی‌دانند و آنها علم و آگاهی از آن را به خدا و پیامبرش خواهند سپرد و هدفش این بود که آنان به موضوع

۱- *مناهج و آداب الصحابه*، ص ۶۵.

۲- همان. همه وسیله‌های تربیتی نبوی را از این کتاب ارزشمند خلاصه کرده‌ام.

۱- *مسلم*، کتاب الطهاره، باب فضل اسباغ الوضوء، ج ۱، ص ۲۱۹.

مطرح شده از جانب ایشان به موضوع توجه داشته باشند[1]. چنانکه از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر فرمود: «آیا می‌دانید که فقیر و بینوا کیست؟ گفتند: فقیر نزد ما کسی است که درهم و کالایی ندارد. فرمود: فقیر امت من کسی است که در روز قیامت با وجود اینکه در این دنیا به ادای نماز و روزه پرداخته است، نزد خداوند حاضر می‌شود، امّا کسی را دشنام داده و کسی را تهمت زده و مال کسی را خورده است و خون کسی را ریخته است و کسی را کتک زده است؛ پس از نیکیهای این فرد به فردی که مورد تعرض قرار گرفته است، داده می‌شود و اگر نیکیهایش قبل از پرداخت حقوقی که بر اوست، تمام شود، از گناهان آنها برداشته می‌شود و بر گناهان او افزوده می‌گردد، سپس به دوزخ انداخته می‌شود.»[2]

گاهی سؤال می‌کرد و یکی از اصحاب جواب می‌داد؛ پس پیامبر اکرم ﷺ برای اینکه او را تشویق کند و دیگران را تحریک نماید، او را می‌ستود؛ چنانکه با ابی بن کعب چنین کرد. او می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای ابامنذر آیا می‌دانی کدام آیه از آیات کلام خدا بزرگ‌تر است؟ می‌گوید: گفتم خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. دوباره فرمود: «ای ابامنذر آیا می‌دانی کدام آیه از آیات کتاب خدا بزرگ‌تر است؟ گفتم آیهٔ:

﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ ﴾ (بقره، ۲۵۵)

آن گاه دست به سینه‌ام زد و گفت: «دانشت مبارک باد، ای ابامنذر.»[3]

پس این تشویق و آفرین گفتن احساس راحتی و اعتماد به نفس آنان را فراهم می‌نمود و آنان را به حفظ مطالب بیان شده از جانب پیامبر اکرم ﷺ و تحصیل آن فرا می‌خواند.»[4]

٦- القای مفاهیم ناشناخته که پرسش و اهتمام ورزیدن به آن را در پی داشت

از زیباترین موارد، مطلبی است که جابر بن عبدالله روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ وارد بازار شد و مردم در دو طرف ایشان قرار داشتند و ایشان از کنار یک بزغالهٔ نر مرده که گوشهایش بریده بود، گذشتند؛ پس ایشان آن را برداشتند و گوش آن را گرفتند؛

۱- *منهاج و آداب الصحابه*، ص ۶۷.

۲- *مسلم*، کتاب البر و الصله، باب تحریم الظلم، ج ۴، ص ۱۹۹۷.

۳- همان، کتاب صلاة المسافرین و قصرها، باب فضل سوره الکهف و آیة الکرسی، ص ۵۵۱.

۴- *مناهج و آداب الصحابه*، ص ۶۹.

سپس فرمودند: «چه کسی از شما دوست دارد که این را به یک درهم بخرد.» گفتند ما نمی‌خواهیم آن را در برابر چیزی بخریم و آن را چه کار می‌کنیم؟ گفت: «آیا دوست دارید این مال شما باشد؟» گفتند: سوگند به خدا اگر زنده می‌بود، چون گوشهایش معیوب است دوست نداشتیم که مال ما باشد تا چه رسد که مرده است؟ آن حضرت فرمود: سوگند به خدا که دنیا از این هم نزد خدا کم‌ارزش‌تر است.»[1]

۷- استفاده از وسایل توضیحی و روشنگری

پیامبر خدا ﷺ، از آنچه امروز، از وسایل توضیحی به حساب می‌آیند، برای تأکید و تثبیت مطالب در دل و حواس و خود شنوندگان استفاده می‌نمود که برخی عبارتند از:

الف – حرکت دادن دست: مانند فرو بردن انگشتان در یکدیگر و این ارتباط تنگاتنگ انسان مؤمن با برادرش را به تصویر می‌کشد. چنانکه از ابوموسی اشعری روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن، نسبت به مؤمنان دیگر مانند ساختمانی است که برخی از آن برخی دیگر را محکم می‌نماید و آن حضرت انگشتانش را در یکدیگر فرو برد.»[2]

ب – خط کشیدن بر روی زمین: آن حضرت گاهی روی زمین خطهایی برای توضیح مطلب می‌کشید که نظر اصحاب را به آن جلب می‌کرد؛ سپس جزئیات آن را توضیح و شرح می‌داد؛ چنانکه از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روایت است که پیامبر خدا با دست خود، خطی بر روی زمین کشید، سپس گفت: «این راه راست خداوند است.» آن گاه خطهایی در سمت راست و چپ آن کشید و گفت: «و اینها راههای مختلف است که بر هر راهی شیطانی قرار دارد که به آن فرا می‌خواند» سپس این آیه را خواند:

﴿ وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴾ (انعام، ۱۵۳)

«این راه، راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید.»

۱- *مسلم*، کتاب الزهد و الرقائق، ج ۴، ص ۲۲۷۴.

۲- *البخاری*، کتاب المظالم، باب نصر المظلوم، ج ۵، ص ۹۹، شماره ۲۴۴۶.

ج – بلند کردن و نشان دادن چیزی به هنگام سخن گفتن: چنانکه از علی بن ابی‌طالب روایت است که پیامبر خدا، قطعه ابریشمی را در دست راست خود قرار داد و طلایی را در دست چپ خود قرار داد؛ سپس گفت: «این دو بر مردان امت من حرام هستند.» و در روایتی دیگر در دنبالۀ این حدیث چنین آمده است: «برای زنانشان حلال می‌باشند[۱].» پس پیامبر هم حکم طلا و ابریشم را بیان نمود و هم آن دو را بلند کرد و نشان داد تا شنوندگان هم بشنوند و هم ببینند.

د – آموزش عملی احکام: چنانکه از سهل بن سعد ساعدی روایت است که می‌گوید پیامبر خدا را دیدم که بر منبر ایستاد و رو به قبله کرد و تکبیر گفت و مردم نیز تکبیر گفتند پس قرائت خواند و رکوع کرد و مردم نیز با ایشان رکوع نمودند. سپس سرش را بلند کرد و به عقب رفت و بر زمین سجده کرد؛ سپس بالای منبر رفت و قرائت خواند و رکوع کرد؛ سپس سرش را بلند کرد و باز به عقب رفت و بر زمین سجده نمود. وقتی نماز به پایان رسید، رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! این کار را از این جهت انجام دادم تا به من اقتدا کنید و نماز مرا یاد بگیرید.»[۲]

۸- استفاده کردن از کلمات و جملات لطیف و زیبا

سخن مهربانانه و لطیف، موجب تألیف قلوب به سوی حق می‌گردد و شنوندگان را برای بهتر فرا گرفتن و حفظ کردن مطلب وادار می‌سازد، آن حضرت معمولاً برای سخن و رهنمود خود عبارتی آمیخته با لطف و نرمی مهیا می‌کرد و به خصوص وقتی می‌خواست به آنها مطلبی بگوید که معمولاً از ذکر آن، شرم و حیا می‌نمود، الفاظی مهربانانه استفاده می‌نمود؛ چنانکه در آموختن آداب قضای حاجت با این مقدمه آغاز نمود که نسبت به مؤمنان مانند پدر و خیرخواه است[۱]. پس فرمود: «هرگاه هر یکی از شما برای قضای حاجت رفت، رو به قبله ننشیند و پشت به قبله نیز نکند و خود را با دست راست تمیز نکند.»[۲]

۱- *ابوداود*، کتاب اللباس، باب فی الحریر للنساء، ج ۴، ص ۵، شمارۀ ۴۰۵۷.

۲- *البخاری*، کتاب الصلوه، باب فی السطوح و المنبر و الخشب، ج ۱، ص ۴۸۶، شماره ۳۷۷.

۱- *مناهج و آداب الصحابه فی التعلم و التعلیم*، ص ۷۴.

۲- *ابوداود*، کتاب الطهاره، باب کراهیه استقبال القبله عند قضاء الحاجه، ج ۱، ص ۳، شماره ۸.

به راستی که این معلم جامعه بشری مجموعه‌ای از مبادی تربیتی زیبایی را به جا گذاشته است که به نهایت حسن اخلاق و کمال عقل و اندیشه او دلالت دارند که به برخی از برخوردهای تربیتی ایشان با شاگردانش می‌پردازیم:

الف – تشویق و ستودن نیکوکار: آن حضرت نیکوکاران را تشویق می‌کرد و می‌ستود تا بیشتر به علم و عمل روی بیاورند، به عنوان مثال وقتی قرآن خواندن و تلاوت ابوموسی اشعری را شنید او را ستود. از ابوموسی ﷺ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ به او گفت: «اگر دیشب مرا می‌دیدی که به قرآن خواندن تو گوش می‌دادم، تعجب می‌نمودی؛ به راستی که به تو صدای خوبی مانند صدای خوش داود ، داده شده است.»[۱]

ب – برخورد مهربانانه با خطاکار و توبیخ نکردن او

آن حضرت، شرایط و توانایی مردم را در نظر می‌گرفت و احوال آنها را رعایت می‌کرد و در صورت ارتکاب گناهی، آنان را معذور می‌دانست و با نرمی، اشتباه آنها را تصحیح می‌کرد و با مهربانی راه درست را به آنها می‌آموخت. شکی نیست که چنین شیوه‌ای، دلها را آکنده و سرشار از محبت پیامبر اکرم ﷺ و رسالت او می‌نمود؛ چنانکه معاویه بن حکم سلمی می‌گوید: «در حالی که همراه با پیامبر خدا، نماز می‌خواندم مردی عطسه زد. من در جوابش گفتم: یرحمک الله (خدا بر تو رحم کند) مردم به من چشم دوختند. گفتم: مادرم به عزایم بنشیند! چه شده شما را که به من نگاه می‌کنید؟ آنها دستهای خود را بر رانهایشان می‌زدند. وقتی دیدم که آنها می‌خواهند مرا ساکت کنند، ساکت شدم. پس از آنکه پیامبر اکرم ﷺ نماز را تمام کرد، پدر ومادرم فدایش باد، هیچ معلمی بهتر از او ندیده‌ام. به خدا سوگند که بر من پرخاش نکرد و ناسزا نگفت؛ بلکه فرمود: «در نماز چیزی از سخن مردم روا نیست که گفته شود؛ بلکه نماز، تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن است.»[۱]

ج – تصریح ننمودن و اکتفا به اشاره و کنایه‌گویی در هنگام ارتکاب گناه. چنانکه از ابوحمید ساعدی روایت است که پیامبر اکرم ﷺ مردی را به عنوان عامل جمع‌آوری و زکات اموال بنی‌سلیم مقرر کرد. این مرد، ابن اللتبیه نامیده می‌شد. بعد از جمع‌آوری صدقات، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: این مال شماست و این را به من هدیه داده‌اند.

۱– *مسلم*، کتاب صلاة المسافرین، باب استحباب تحسین الصوت بالقرآن، ج ۱، ص ۵۴۶.

۱– *مسلم*، کتاب المساجد، باب تحریم الکلام فی الصلاة، ج ۱، ص ۳۸۱.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چرا در خانه پدر و مادرت ننشستی تا این هدیه به تو برسد؟ سپس برای ما سخنرانی کرد و ستایش خدا را گفت؛ سپس فرمود: اما بعد، من مردی از شما را به کاری می‌گمارم که خداوند آن را به عهده من گذاشته است، پس می‌آید و می‌گوید: این چیزی است که مال شماست و این هدیه‌ای است که به من داده شده است؛ چرا در خانه پدر و مادرش نمی‌نشیند که هدیه‌اش به او برسد؟ سوگند به خدا که هیچ یک از شما چیزی را به ناحق برنمی‌دارد، مگر اینکه روز قیامت در حالی که آن را بر دوش دارد با خدا ملاقات می‌کند. یکی از شما را می‌شناسم که در حالی با خداوند ملاقات می‌کند که شتری بر دوش دارد و آن شتر فریاد برمی‌آورد یا گاو و یا گوسفندی بر دوش دارد؛ سپس دستهایش را بلند کرد و گفت: بار خدایا! من رسانیدم؛ چشم من دید وگوشم شنید.[1]

د – خشم و برافروخته شدن پیامبر اکرم ﷺ در برابر اموری که فسادی اجتماعی را در پی داشت: هرگاه کسی مرتکب اشتباهی شرعی می‌گردید و اشتباه از حدود فردی و جزئی فراتر می‌رفت و آغاز فتنه یا انحرافی به حساب می‌آمد، رسول خدا، خشمگین می‌شد و خشم وی نیز متناسب با آن اشتباه بود؛ چنانکه وقتی عمر نزد ایشان در حالی آمد که نسخه‌ای از تورات در دست داشت و می‌خواست آن را برای پیامبر بخواند، رسول خدا ناراحت شد. چنانکه از جابر روایت است که عمر بن خطاب ﷺ با نسخه‌ای از تورات نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا! این نسخه‌ای از تورات است پیامبر اکرمﷺ چیزی نگفت. عمر شروع به خواندن کرد. و چهرهٔ پیامبر خدا دگرگون شد. ابوبکر گفت مادرت به عزایت بنشیند، عمر، نگاهی به چهرهٔ پیامبر انداخت و گفت: به خدا، از خشم او و از خشم پیامبرش پناه می‌برم. به خداوند به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد به عنوان پیامبر راضی هستیم. آن گاه پیامبر اکرمﷺ فرمود: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، اگر موسی برایتان آشکار گردد و شما از او پیروی کنید ومرا رها کنید، از راه راست منحرف شده‌اید و اگر موسی زنده می‌بود و نبوت مرا در می‌یافت، از من پیروی می‌کرد.»[1]

همچنین رسول خدا ﷺ به خاطر طولانی کردن نماز توسط برخی از امامان صحابه خشمگین می‌شد؛ چنانکه از ابن مسعود انصاری ﷺ روایت است که گفت: مردی گفت:

۱- *البخاری*، کتاب الحیل، باب احتیال العالم لیهدی له، شماره ۶۹۷۹.

۱- *مجمع الزوائد*، ج ۱، ص ۱۷۳ – ۱۷۴ دارای شواهدی زیادی است که حدیث را تقویت می‌کند.

ای پیامبر خدا، نمی‌توانم در نماز شرکت کنم از بس که فلانی نماز را طولانی می‌خواند. پس در هیچ موعظه‌ای پیامبر ﷺ را از آن روز خشمگین‌تر نیافتم. فرمود: «ای مردم شما متنفر می‌سازید و گریزان می‌کنید؛ پس هرکس با مردم نماز خواند (پیشنماز بود) باید نماز را سبک بگیرد؛ زیرا در میان مردم افراد مریض و ضعیف و کسانی هستند که کار دارند.»[۱]

همچنین از موارد دیگری که موجب خشمگین شدن پیامبر اکرم ﷺ را فراهم آورد، مجادله و جر و بحث یارانش در مورد تقدیر می‌باشد؛ چنانکه از عبدالله بن عمرو عاص رضی الله عنه روایت است که پیامبر اکرم ﷺ نزد اصحابش آمد در حالی که آنها در مورد تقدیر با یکدیگر مجادله و جر و بحث می‌کردند از شدت خشم گویا بر چهره‌اش دانهٔ انار شکافته شده بود، پس فرمود: «آیا به این فرمان داده شده‌اید؟ و برای این آفریده شده‌اید که حکم بعضی از آیه‌ها را با بعضی دیگر از آیه‌ها از بین ببرید؟ این امر موجب هلاکت امتهای پیش از شما گردید.»[۲]

یکی دیگر از مواردی که خشمگین شدن پیامبر اکرم ﷺ را در پی داشت، مخالفت برخی از اصحاب با دستور ایشان و تشدد و سخت‌گیری در دین می‌باشد؛ به گمان اینکه این از آنچه به آن فرمان داده شده‌اند بهتر است و انسان را بیشتر به خدا نزدیک می‌کند؛ چنانکه از عایشه(رض) روایت است که گفت: پیامبر اکرم ﷺ وقتی آنان را به امری دستور می‌داد که توانایی انجام آن را داشتند، می‌گفتند: ای رسول خدا ﷺ، ما توانایی انجام کارهایی همانند تو را نداریم؛ چراکه خداوند گناهان گذشته و آینده تو را بخشیده است. پیامبر اکرم ﷺ خشمگین می‌شد تا اینکه در چهره‌اش آثار خشم مشاهده می‌شد و می‌گفت: من از همه شما متقی‌تر و داناتر به خدا هستم.»[۱]

خشم پیامبر اکرم ﷺ در این موضع، عملی توجیهی و تعلیمی بود تا اصحاب را وادار به بیداری و آگاهی نماید و آنها را از گرفتار شدن در این گونه اشتباهات برحذر دارد؛ پس می‌طلبد که خطیب، قیافه‌ای جدی و خشمگین داشته باشد و پریشان به نظر برسد؛

۱- *البخاری*، کتاب العلم، باب الغضب فی الموعظه و التعلیم، ج ۱، ص ۱۸۶، شماره ۹۰.

۲- *مقدمه ابن ماجه فی القدر*، ج ۱، ص ۳۳، ص ۸۵.

۱- *البخاری*، کتاب الایمان، باب اقوال النبی (انا اعلمکم بالله)، ج ۱، ص ۷۰، شماره ۲۰.

چراکه او بیم‌دهنده است و همچنین معلم، باید قیافه‌ای جدی به خود بگیرد؛ زیرا این حالت بیشتر باعث پذیرفتن و یاد گرفتن می‌شود.[1]

ر – استفاده مطلوب از برخی وقایع جهت بیان و آموزش برخی مفاهیم با به وقوع پیوستن بعضی وقایع، رسول خدا ﷺ فرصت را غنیمت می‌شمرد و مفهوم مشابه آن را به اصحاب می‌آموخت و بدین صورت، توجیه و رهنمود آن حضرت، بسیار آسان‌تر اثر خود را بر جای می‌گذاشت؛ چنانکه از عمر بن خطاب ﷺ روایت است که به نزد پیامبر اسیرانی آوردند. ناگهان در میان آنان زنی برای شیر دادن بچه‌اش می‌دوید. بچه‌ای را در میان اسیران یافت. او را در آغوش گرفت و شیر داد. پیامبر خطاب به ما گفت: آیا به نظر شما این خانم می‌تواند فرزندش را در آتش بیندازد؟ گفتیم: خیر نمی‌تواند. فرمود: «خداوند نسبت به بندگانش از این زن نسبت به فرزندش مهربان‌تر است.»[2]

رسول خدا با دیدن آن صحنهٔ مهرانگیز، فوراً توجه اصحابش را به مهر خداوند با بندگانش جلب نمود.[3]

دوم: اخلاق صحابه هنگام گوش فرا دادن به سخنان پیامبر اکرم ﷺ: کوشش و تلاش اصحاب و یاران رسول خدا و پایبندی آنان به آداب و اصول تأثیری مهم در خوب حفظ کردن و کنترل دقیق و توانایی آنها در رساندن دعوت خدا به مردم ایفا نمود که از جمله این آداب و اصول می‌توان به خصلتهای ذیل اشاره کرد:

۱- سکوت کامل و گوش فرادادن

جایگاه پیامبر خدا ﷺ نزد اصحاب، بزرگ‌تر از آن بود که هنگام سخنرانی وی، به بیهوده کاری بپردازند و یا به سخنان او گوش فرا ندهند و به چیزی دیگر مشغول شوند و یا صدای خود را در حضور او بلند کنند؛ بلکه آنها با جان و دل به او گوش فرا می‌دادند و حافظه خود را آماده و حواسشان را جمع می‌کردند؛ چنانکه علی بن ابی‌طالب در مورد سیرت آن حضرت و همنشینانش می‌گوید: «هرگاه ایشان سخن می‌گفت همنشینانش،

۱- *فتح البخاری*، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲- *البخاری*، کتاب الأدب، باب رحمه الولد و قبلته و معانقته، شماره ۵۹۹۹.

۳- *الرسول المعلم*، عبدالفتاح ابوغده، ص ۱۶۰.

سرهایشان را پایین می‌انداختند گویا بر سرهای آنها پرنده نشسته است و بعد از اینکه ساکت می‌شد، سخن می‌گفتند.»[1]

۲- ترک جر و بحث و قطع نکردن کلام گوینده

فراهم نمودن چنین جوی در جلسه‌های مربوط به تعلیم و تعلم علاوه بر اینکه بیانگر مؤدب بودن افراد آن جلسه می‌باشد، آرامش خاطر سایر شرکت‌کنندگان را فراهم می‌آورد و به فهم و یادگیری مطالب، کمک می‌کند؛ چنانکه علی بن ابی‌طالب می‌گوید: «در میان سخنان یکدیگر نمی‌پریدند و غوغا نمی‌کردند و وقتی یکی از آنان سخن می‌گفت، دیگران ساکت بودند و به سخنان او گوش می‌دادند تا حرفش تمام می‌گردید[2].» یعنی هر کس از آنها که سخن را آغاز می‌کرد، بقیه ساکت می‌شدند و سخن او را قطع نمی‌کردند و با او به کشمکش نمی‌پرداختند، بدین وسیله مجلس بر وقار و متانت خود باقی می‌ماند و صدای هر یک از حاضران تشخیص داده می‌شد و کوچک‌ترین تشویشی به وجود نمی‌آمد.[3]

۳- پیامبر اکرم ﷺ مرجعی برای حل مشکلات

اصحاب رسول خدا ﷺ، با کمال تقدیر و احترام به ایشان، درمراجعه برای توضیح آنچه در آن به اشکالی برخورد می‌کردند، تردیدی به خود راه نمی‌دادند و شکی نیست که این مراجعه به فهم کامل و حضور ذهن کمک می‌کرد. از جمله این موارد حدیث حفصه (رضی الله عنه) است که می‌گوید: از رسول خداﷺ پرسیدم: ای پیامبر خدا ﷺ! مگر خداوند نگفته است:

﴿ وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ﴾ (مریم، ۷۱)

«همه شما وارد دوزخ می‌شوید؛ این امری حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان.»

فرمود: مگر از خداوند نشنیده‌ای که خداوند می‌گوید:

۱- *الترمذی فی الشمائل المحمدیه*، باب ماجاء فی خلق رسول الله، شماره ۳۳۵.

۲- همان.

۳- *مناهج و آداب الصحابه*، ص ۷۸.

﴿ ثُمَّ نُنَجِّى ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴾ (مریم، ۷۲)

«سپس پرهیزگاران را نجات می‌دهیم و ستمگران را ذلیلانه در آن رها می‌سازیم.»[۱]

و از آن جمله حدیث جابر بن عبدالله است که از عبدالله بن انیس رضی الله عنه روایت می‌کند که می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «خداوند بندگان، یا فرمود مردم را، برهنه و ختنه ناشده حشر می‌گرداند؛ سپس آنها را صدا می‌زند. صدایی که همه آن را یکسان می‌شنوند، آن گاه می‌گوید: «منم پادشاه و داور روز جزا.»

هیچ کس از اهل بهشت را نسزد که وارد بهشت شود و هیچ کس از اهل جهنم را نسزد که وارد جهنم شود؛ در حالی که حق کسی بر گردن اوست و یا بر کسی ستمی روا داشته است تا آنکه او را قصاص کنم؛ حتی اگر به کسی سیلی زده باشد. راوی می‌گوید: پرسیدیم چگونه برهنه و ختنه ناشده خواهیم آمد؟ فرمود: «با بار گناهان یا نیکیها.»

آن گاه رسول خدا، این آیه را تلاوت کرد:

﴿ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡۚ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ﴾[۲] (غافر، ۱۷)

«امروز هر کسی در برابر کاری که کرده است، جزا و سزا داده می‌شود. هیچ گونه ستمی امروز وجود نخواهد داشت. بی‌گمان خداوند سریع الحساب است.»

و این گونه اصحاب مسائل و مشکلات خود را با پیامبر اکرم ﷺ در میان می‌گذاشتند تا آن را بفهمند و هر آنچه فهم آن برایشان دشوار بود، از پیامبر اکرم ﷺ می‌خواستند آن را توضیح دهد و این مناقشه و تکرار اثر بزرگی در فهمیدن و حفظ کردن مطالب داشت.[۱]

۱- *ابن ماجه*، کتاب الزهد، باب ذکر البعث، ج ۲، ص ۱۴۳۱.

۲- *اخرجه الحاکم*، ج ۲، ص ۴۳۷ و صححه و وافقه الذهبی.

۱- *مناهج و آداب الصحابه*، ص ۸۰.

٤- یادآوری احادیث

اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ با شنیدن کلامی از پیامبر اکرم ﷺ و یا آموختن علمی از ایشان، آن را به یکدیگر یادآوری می‌کردند و به تکرار آن می‌پرداختند تا آن را خوب حفظ کنند؛ چراکه فراگیری کامل و حفظ مطلب، عمل کردن به آن را تقویت می‌نماید.
از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «ما نزد پیامبر اکرم ﷺ می‌نشستیم و از ایشان حدیث می‌شنیدیم؛ وقتی آن مجلس را ترک می‌نمودیم، به تکرار و مذاکره می‌پرداختیم تا آن را کاملاً حفظ می‌نمودیم.»[1]

٥- سؤال در جهت کسب علم و عمل به آن[2]

اصحاب به قصد کسب علم و عمل کردن به آن، از رسول خدا سؤال می‌کردند و بیهوده و برای سرگرمی چیزی نمی‌پرسیدند؛ البته رسول خدا ﷺ نیز کسی نبود که به پرسشهای بیهوده پاسخ بدهد؛ چنانکه سهل بن سعد ساعدی می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ پرسیدن سؤالهای زیاد را دوست نداشت و آن را عیب می‌شمرد.»[3]

نووی می‌گوید: «منظور پرسشهایی است که نیازی به آن احساس نمی‌گردد و باعث هتک حرمت مسلمانی باشند یا باعث اشاعۀ عملی ناروا گردند. علما معتقدند: اگر واقعاً از مواردی سؤال گردد که در امور دین به آنها نیازی احساس می‌گردد و یا در آینده این مسائل مطرح خواهد گردید، پرسیدن این گونه سؤالها اشکالی ندارد.»[4]

٦- سختگیری نمودن و نپرسیدن از متشابه

پیامبر اکرم ﷺ اصحاب و یاران خود را از این امر بر حذر می‌داشت و وعیدهای سختی برای یاوه گویان و سختگیران بیان می‌نمود و مردم را از همنشینی با چنین کسانی باز می‌داشت؛ چنانکه عایشه می‌گوید: رسول خدا ﷺ در چنین مواقعی این آیه را تلاوت نمود:

۱- *اخرجه الخطیب فی الجامع*، ج ۱، ص ۳۶۳ – ۳۶۴ و فیه یزید الرقاشی و هو ضعیف.

۲- *مناهج آداب الصحابه*، ص ۹۶.

۳- ابوخیثمه زهیر بن حرب با سند صحیح در کتاب العلم آورده است، ص ۲۰، شماره ۷۷.

۴- *شرح النووی علی مسلم*، ج ۳، ص ۷۴، چاپ الشعب.

﴿ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴾ (آل عمران، ۷)

«او است که کتاب را بر تو نازل کرده است. بخشی از آن، آیه‌های محکمات است. آنها اصل و اساس این کتاب هستند و بخشی از آن آیه‌های متشابهات است و اما کسانی که در دلهایشان کژی است، برای فتنه‌انگیزی و تأویل به دنبال متشابهات می‌افتند در حالی که تأویل آنها را جز خدا نمی‌داند و راسخان در دانش می‌گویند ما به همهٔ آنها ایمان داریم؛ همه از سوی خدای ما است. جز صاحبان عقل متذکر نمی‌شوند.»

پیامبر اکرم ﷺ در مورد این افراد می‌فرماید: «کسانی که متشابهات را دنبال می‌کنند، اینها کسانی هستند که خداوند آنها را نام برده است؛ پس از آنها بپرهیزید.»[1]

۷- نپرسیدن از مسئله‌ای که شارع در مورد آن سکوت کرده است

صحابه پایبند این ادب بودند و خود را مکلف می‌دانستند که سؤالهایی را نپرسند که شارع در مورد آن سکوت کرده است تا با چنین سؤالاتی باعث واجب شدن آنچه شریعت واجب نکرده است و یا تحریم آنچه شریعت حرام نکرده است، نگردند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡـَٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ وَإِن تَسۡـَٔلُواْ عَنۡهَا حِينَ يُنَزَّلُ ٱلۡقُرۡءَانُ تُبۡدَ لَكُمۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهَاۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٞ ١٠١ قَدۡ سَأَلَهَا قَوۡمٞ مِّن قَبۡلِكُمۡ ثُمَّ أَصۡبَحُواْ بِهَا كَٰفِرِينَ ﴾ (مائده، ۱۰۱ – ۱۰۲)

۱- *البخاری*، کتاب التفسیر، سوره آل عمران، شمارهٔ ۴۵۴۷.

«ای مؤمنان از مسائلی سؤال مکنید اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بدحال کنند؛ چنانچه به هنگام نزول قرآن راجع بدانها پرس و جو کنید، برای شما بیان و روشن می‌شوند. خداوند از این مسائل گذشته است و خداوند بس آمرزگار و بردبار است. جمعی از پیشینیان از آنها سؤال کردند و بعد از آن نسبت بدانها به مخالفت برخاستند و منکر آنها شدند.»

همچنین رسول خدا، از این عمل باز می‌داشت؛ چنانکه از سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «بزرگ‌ترین جرم را کسی مرتکب شده است که از چیزی بپرسد که حرام قرار داده نشده است و به خاطر سؤال وی حرام قرار داده شود.»[1]

۸- غنیمت شمردن تنهایی پیامبر اکرم ﷺ و سؤال به موقع از ایشان

اصحاب اوقات مناسب را برای پرسیدن در نظر می‌گرفتند؛ چنانکه خلوت و تنهایی پیامبر را غنیمت می‌شمردند. از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول خدا ﷺ پس از اتمام نماز فجر می‌نشست. ما دور ایشان حلقه می‌زدیم. برخی از ایشان قرآن فرا می‌گرفتند؛ عده‌ای در مورد میراث می‌پرسیدند و برخی از تعبیر خوابهایی که دیده بودند، می‌پرسیدند.[2]

۹- رعایت حالت پیامبر اکرم ﷺ و پافشاری نکردن بر پرسیدن سؤال از ایشان

اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ بعد از آنکه از سؤال کردن نهی شده بودند، منتظر حضور افراد آگاه و عاقل بادیه‌نشین بودند تا آنان سؤالهای خود را از پیامبر ﷺ بپرسند و آنان نیز شاهد این سؤال و جواب باشند؛ چنانکه انس بن مالک می‌گوید:

«ما از اینکه از پیامبر اکرم ﷺ چیزی بپرسیم، نهی شدیم؛ پس ما دوست داشتیم مرد بادیه‌نشین عاقلی در خدمت پیامبر خدا حضور یابد و سؤالهای خود را از ایشان بپرسد و ما شاهد این سؤال و جواب باشیم؛ چنانکه روزی مردی بادیه‌نشین آمد و گفت: ای

۱- *الدارمی فی مقدمته*، باب من هاب الفتیا و کره التنطع، ج ۱، ص ۶۵، شماره ۱۳۸.

۲- قال الهیثمی فی ***مجمع الزوائد***، ج ۱، ص ۱۵۹ – رواه الطبرانی فی الکبیر و فیه محمد بن عمر رومی، ضعفه ابوداود و ابوزرعه وثقه ابن حبان.

محمد، فرستاده‌ات به نزد ما آمد و به ما گفت: تو می‌گویی که خداوند تو را فرستاده است؟ فرمود: «راست گفته است.»[۱]

بر این اساس ساختار تربیتی در جامعه جدید از خلال مواضع عملی روشن، همگام با فریضهٔ تعلیم و تعلم میان افراد جامعه مسلمان ادامه یافت. بدین صورت این رهنمودها در آماده کردن فرد مسلمان و امت مسلمانی که پیامبر اکرم ﷺ آن را تأسیس نمود مؤثر واقع گردید.

۱- *مسلم*، کتاب الایمان، باب السوال عن ارکان الاسلام، ج ۱، ص ۴۱ – ۴۲.

فصل ششم
رخدادها و وضع قانون

نخست: حل مشکل بحران اقتصادی

هجرت مسلمانان به مدینه از نظر اقتصادی وظیفهٔ دولت نوپای اسلامی را دشوارتر و سنگین‌تر می‌نمود بنابراین، رهبری امت برای حل این بحران راههای متعدد و شیوه‌های گوناگونی اندیشید. به عنوان مثال برقراری پیمان اخوت و برادری میان مهاجران و انصار و ساختن صفه در کنار مسجد نبوی برای جای دادن بیشترین تعداد ممکن فقرای مهاجران، کوششهایی در این راستا بود و پیامبر اکرم ﷺ به بررسی اوضاع اقتصادی مدینه پرداخت و به این نتیجه رسید که قدرت اقتصادی در اختیار یهودیان است و بازارهای تجاری مدینه و داراییهای آن از آن آنان می‌باشد. بنابراین، آنان در نرخ‌گذاری و ارائه کالاها به دلخواه خود عمل می‌کنند و کالاها را احتکار می‌نمایند و از نیازمندی مردم بهره‌برداری می‌کنند. پیامبر اکرم ﷺ در صدد برآمد تا به هر نحو ممکن بازاری برای مسلمانان ایجاد کند تا با یهودیان در به دست آوردن ثروت و اقتصاد رقابت کنند و در این بازار، آداب اسلام و ارزشهای اخلاقی آن، در عالم تجارت آشکار گردد؛ پس برای این منظور در غرب مسجد نبوی، مکانی تعیین کرد و فرمود: «این، بازار شماست؛ پس دچار کمبود نخواهید شد و بر آن مالیاتی تحمیل نخواهد گردید.»[1]

بازار در صدر اسلام وسیع و پررونق بود و پیامبر اکرم ﷺ به بازار توجه داشت و با مراقبت و اِشراف بر آن، سرپرستی آن را به عهده داشت و برای آن قواعد و مقرراتی وضع نمود و آدابی تعیین کرد و آن را از بسیاری از داد و ستدهای جاهلی که با فریب‌کاری و کلاه‌برداری همراه بود پاک کرد، همان گونه که آن حضرت زمینهٔ داد و ستد و تجارت در بازار را برای همه به صورت یکسان فراهم ساخته بود.[2]

آن حضرت آداب برای رونق بازار و مصون ماندن آن و جلوگیری از هتک حرمت آن آداب متعددی برای بازار مدینه به صورت ریشه‌دار تعیین کرد تا الگویی برای

۱- *ابن ماجه*، کتاب التجارات، باب الاسواق، ج ۲، ص ۷۵.

۲- *احکام السوق فی الاسلام*، احمد الدرویش، ص ۳۵ – ۳۶.

بازارهای امت در گذر دوران و زمانها باشد. از بازاری که رسول خدا آن را رهبری می‌کرد، می‌توانیم مجموعه‌ای از آداب را استنباط کنیم که پیامبر اکرم ﷺ به هنگام وارد شدن به بازار و اشراف بر آن و پیگیری روند معاملات در آن امر می‌کرد یا از آن نهی می‌فرمود. رسول خدا منکری را نمی‌دید مگر اینکه آن را تغییر می‌داد و دور می‌نمود و هیچ معروفی را نمی‌دید مگر آنکه به تثبیت بیشتر پایه‌های آن می‌پرداخت و آن را تشویق می‌نمود که بر آن مواظبت شود و پایبند آن باشند و تمامی این موارد را از توجیهات وتعلیمات پروردگارش فرا می‌گرفت؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ۝ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ﴾ (نجم، ۳ – ٤)

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن جز وحی و پیامی نیست که وحی و پیام می‌گردد.»

برخی از این آداب عبارتند از:

۱–سنت است کسی که وارد بازار می‌شود در ابتدا ذکر خدا را نماید و حمد و ستایش او را بگوید؛ زیرا آن حضرت فرمود: هرکس وارد بازار شده، بگوید : «**لا اله الا الله وحده لاشریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت و هو حی لایموت، بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر**» «هیچ معبودی جز خدا نیست؛ او یگانه است و شریکی ندارد؛ پادشاهی از آن اوست و ستایش زیبندۀ اوست؛ زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده است و نمی‌میرد و او بر هر چیزی تواناست.» کسی که این را بگوید، خداوند برای او هزار نیکی می‌نویسد و هزار بدی از او دور می‌نماید و بر درجات او هزار درجه بالا می‌برد و برایش خانه‌ای در بهشت می‌سازد.[1]

بازار را به طور ویژه ذکر نمود؛ چراکه بازار محل غفلت از ذکر خدا و مشغول شدن به تجارت است؛ پس بازار جای تسلط شیطان و مرکز لشکریان شیطان است و ذکر در چنین مکانی به معنی مبارزه با شیطان است و لشکریانش را شکست می‌دهد؛ پس هر کس این را بگوید سزاوار پاداشی است که ذکر گردید.[2]

۱– *سنن الترمذی*، ابواب الدعوات، باب ما یقول اذا دخل السوق، ج ۵، ص ۱۵۵– ۱۵۶ – قال المنذری *فی الترغیب* و اسناد متصل حسن و رواته ثقات اثبات.

۲– *تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی*، ج ۹، ص ۳۸۶.

۲-برای کسی که وارد بازار می‌شود، مکروه است که با دعوا و جر و بحث صدایش را بلند کند: در باب صفات پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «او درشت‌خو و بداخلاق نبود و در بازارها سروصدا نمی‌نمود ودر مقابل بدیی که دیگران به او روا می‌داشتند، بدی نمی‌کرد؛ بلکه آنان را می‌بخشید و از آنان گذشت می‌نمود.»[۱]

سروصدا نمودن فطرتاً امری مذموم و زشت محسوب می‌گردد؛ حال اگر این امر در بازار که محل تجمع اقشار مختلف مردم است، رواج پیدا نماید، حکم آن چه خواهد بود؟[۲]

۳-پرهیز از عملی که باعث انزجار مردم باشد

چنانکه فرمود: «از دو چیزی که نفرین را در پی دارد، پرهیز کنید؟ گفتند: آن دو چیز که باعث لعنت و نفرین می‌گردند؛ چه چیزهایی هستند؟

فرمود: کسی که در راه مردم یا در سایهٔ آنها قضای حاجت می‌کند.»[۳]

٤- پرهیز از حمل سلاح

رسول خدا فرمود: «هرگاه یکی از شما در مسجد یا بازار ما عبور کرد و تیری همراه داشت، باید تیغهٔ آن را نگاه دارد یا فرمود: آن را نگاه دارد تا به یکی از مسلمانها برخورد نکند.»[٤]

۵- دستور پیامبر اکرم ﷺ مبنی بر وفا نمودن به پیمانها؛ عهدها و سایر قراردادها و برحذر داشتن از شکستن عهد و پیمان یا خیانت کردن؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَـٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَـٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلاً ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ﴾ (نحل، ۹۱)

«به پیمان خدا وفا کنید، هرگاه که پیمان بستید و سوگندها را پس از تأکید نشکنید؛ در حالی که خدا را آگاه و گواه خود گرفته‌اید. بی‌گمان خدا می‌داند آنچه را که می‌کنید.»

۱- *البخاری*، کتاب البیوع، باب کراهیه السخب فی الاسواق، ج ۲، ص ۱۴.

۲- *احکام السوق فی الاسلام*، ص ۴۱.

۳- *مسلم*، کتاب الطهاره، باب مواضع النهی عن البول فیها.

۴- *البخاری*، کتاب الفتن، باب قول النبیﷺ «من حمل علینا السلاح فلیس منا، ج ۴، ص ۲۲۴.

٦- آسان‌گیری و سهولت در خرید و فروش و انواع تجارت

آن حضرت فرمود: «خداوند بر بنده‌ای رحم کند که وقتی می‌فروشد دست و دل باز و با گذشت است و وقتی خرید می‌کند با گذشت و دست و دل باز است و هرگاه قرض خود را می‌گیرد، نیز چنین است.»[١]

٧- راستگویی و ابراز حقیقت و دوری از پنهان کاری

موارد ذکر شده از مهم‌ترین آدابی است که باید در معاملات مردم رواج داشته باشد. پیامبر اکرم ﷺ تاجری را که در معامله‌اش راستگو و در گرفتن و دادن، امانتدار است، ستوده و فرموده است که او در روز قیامت با پیامبران و صدیقان و شهدا حشر می‌شود و اینها بهترین همراهان هستند.[٢]

٨- پرهیز از سوگندهای دروغین

رسول خدا ﷺ فرمود: سوگند، کالا را به فروش می‌رساند و فایده را از بین می‌برد و در عبارتی آمده است: برکت آن را از بین می‌برد.[٣]

همچنین آن حضرت فرمود: از سوگند خوردن زیاد در خرید و فروش بپرهیزید؛ چراکه سوگند، کالا را به فروش می‌رساند، اما برکت و سود را از بین می‌برد.[٤]

پس کسی که سوگند می‌خورد و کالای خود را به فروش می‌رساند، با این عمل، برکت مال اوسلب می‌شود و دارایی‌اش به تدریج از بین خواهد رفت و مالش تلف می‌گردد یا دزدیده می‌شود یا می‌سوزد یا غرق یا به زور گرفته می‌شود و یا غارت می‌گردد و یا پیش آمدهایی رخ می‌دهد از قبیل بیماری و غیره که دارایی‌اش در آن راه صرف می‌شود.[٥]

اینها برخی از آداب و رهنمودهای نبوی بود که به آداب تعامل در بازار اسلامی مربوط بود که اثر بزرگی در آبادانی بازارهای مسلمانان و ضعیف شدن بازارهای یهودیان داشت و بدین وسیله مسلمانان توانستند بر اقتصاد مدینه مسلط شوند و در آن

۱- *موطاء*، امام مالک، باب جامع البیوع، ج ۲، ص ۶۸۵.

۲- *سنن الترمذی*، کتاب البیوع، ج ۲، ص ۳۴۱ – ۳۴۲.

۳- *مسلم*، کتاب المساقاه، باب النهی عن الحلف، ج ۳، ص ۱۲۲۸.

۴- همان.

۵- *شرح السیوطی علی سنن السنائی*، ج ۷، ص ۲۴۶.

به دلخواه خود عمل کنند و با این شیوه و نگرش، یهودیان را درامری که مهم‌ترین تخصص آنها بود، شکست دادند.[۱]

این تعالیم و آداب تنها به این شکل منحصر نماند؛ بلکه با توسعه و گسترش دولت اسلامی و برقراری قوانین در جامعهٔ اسلامی تحول یافت و تجارت براساس دانش و فقه و اصولی خاص بنیانگذاری گردید. و با توجه به چنین معیاری عمر ﷺ گفت: «در بازار ما کسی معامله نکند، مگر اینکه در دین آگاهی داشته باشد.»[۲]

بازارها در اسلام از آنجا که از نظر مالی و اقتصادی در زندگی مردم نقشی مهم ایفا می‌نماید و مکان و محل معامله کردن و مبادلات تجاری بین مردم است و از این طریق هر فرد امور زندگی و نیازهای ضروری و لوازمات ویژه و عمومی‌اش را تأمین می‌کند، از جایگاهی والا و اهمیتی خاص برخوردار است و بر این اساس پیامبر اکرم ﷺ در مورد بازار توجیهاتی ارائه داد.[۳]

قرآن کریم نیز از آفت اقتصادی و اجتماعی خطرناک دیگری که بر دین و دنیای مردم حاکم گردیده است و بر آن اثر گذاشته، سخن گفته است و آن کم کردن ترازو و پیمانه است و این عمل با شوه و اسلوب انصاف که خداوند به آن دستور داده است تا مردم بر آن اساس معامله‌های خویش را تنظیم نمایند، مخالف و متضاد است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَۗ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٞ ﴾ (شوری، ۱۷)

و میزان عدالت است[٤] و ترازوها و پیمانه‌ها وسیله‌ها و آلتهایی برای اقامه عدل می‌باشند بنابراین، خداوند فرمان داده است تا به تمام و کمال داده شوند و از کم کردن در آن نهی کرده است؛ چنانکه می‌فرماید:

۱- *فی ظلال السیرة النبویه - الهجره النبویه المبارکه*، ابی فارس، ص ۷۰.

۲- *احکام السوق فی الاسلام*، ص ۵۳.

۳- همان، ص ۵۸۵ - ۵۸۶.

۴- *زادالمسیر*، ابن جوزی، ج ۷، ص ۷۷.

﴿ وَلَا تَقْرَبُواْ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥۖ وَأَوْفُواْ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ بِٱلْقِسْطِۖ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَاۖ وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُواْ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰۖ وَبِعَهْدِ ٱللَّهِ أَوْفُواْۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾ (انعام، ۱۵۲)

«به مال یتیم جز به نحو احسن نزدیک مشوید تا آن گاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد و پیمانه و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانه مراعات دارید و ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازۀ تاب و توانش موظف نمی‌سازیم و هنگامی که سخنی گفتید، دادگری کنید هرچند از خویشاوندان باشد و به عهد و پیمان خدا وفا کنید. اینها چیزهایی هستند که خداوند شما را به رعایت آنها توصیه می‌کند تا اینکه متذکر شوید و پند گیرید.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿ وَأَوْفُواْ ٱلْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِٱلْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴾ (اسراء، ۳۵)

«و هنگامی که چیزی را به پیمانه می‌زنید، آن را به تمام و کمال پیمانه کنید و برتر از وی درست بکشید که این کار سرانجام بهتر و نیکوتری دارد.»

و خداوند کسانی را که پیمانه و ترازو را کم می‌دهند، به هلاکت تهدید کرده است و می‌فرماید:

﴿ وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ۝١ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكْتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ۝٢ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ۝٣ أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ۝٤ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾ (مطففین، ۱ – ۵)

«وای به حال کاهندگان؛ کسانی که وقتی برای خود می‌پیمایند، به تمام و کمال و افزون بر اندازه لازم دریافت می‌دارند و هنگامی که برای دیگران می‌پیمایند یا وزن می‌کنند، از اندازۀ لازم می‌کاهند. آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند در روز بسیار بزرگ و هولناکی؟.»

همچنین اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ براساس آیه‌های موجود دربارۀ حضرت شعیب به این نتیجه رسیدند که کم کردن ترازو و پیمانه، دوری گزیدن از برنامه الهی و

مخالفت با دستورات خداوندی است و این امر موجبات نارضایتی و خشم خداوند جبار و عذاب او را در دنیا و آخرت فراهم می‌آورد و موجب زیان رساندن به مردم را فراهم می‌آورد؛ چراکه بر سختیها و افزایش قیمتها می‌افزاید و در نتیجه مردم در تنگنا قرار می‌گیرند بنابراین، دولت اسلامی در مدینه با آن به مبارزه برخاست.[1]

کم کردن ترازو و پیمانه یکی از اسبابی بود که به هلاک شدن قوم شعیب انجامید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَآۗ أَلَا بُعۡدٗا لِّمَدۡيَنَ كَمَا بَعِدَتۡ ثَمُودُ ﴾ (هود، ۹۵)

«بدانگونه که انگار هرگز از ساکنان آن دیار نبوده‌اند. هان! نابود باد قوم مدین همان گونه که قوم ثمود نابود شدند.»

داستان شعیب و قومش علاوه بر اینکه یکی از برنامه‌های نبوی بود در تربیت اصحاب نیز مؤثر واقع گردید.

بنابراین، آنان انحراف از برنامهٔ خداوندی را به منزلهٔ هلاکت و نابودی می‌دانستند؛ چراکه شمولیت و فراگیری این دین، تمام شئون زندگی آنان را در برمی‌گرفت.

برنامهٔ الهی از طریق بیان قصه‌های قرآنی به حل مشکلات اقتصادی پرداخت تا مردم وضع حاکم در جامعه را امری طبیعی تلقی نمایند و از اقوام گذشته عبرت بگیرند و این برنامه نیز به قوانین عبادی که اثر بزرگی در ساختار ساماندهی تربیتی دارد پرداخت و خداوند عزوجل نیز نصرت و یاری خویش را نصیب این امت نمود و در تمامی مراحل زندگی آنان، برنامه‌های خاص خویش را فرستاد تا آنان را برای برعهده گرفتن امانت و رساندن رسالت آماده گردند و از نظر این دولت انجام امور کوچک و بزرگ فرقی نداشتند؛ چراکه تمامی این امور برای بلند شدن بنای آن و سربلند و استوار ایستادن آن در برابر فشارهایی که احتمال رویارویی با آن می‌رفت، انجام می‌شدند و از جمله این شعائر عبادی که در دو سال اول هجرت فرض شد زکات، فطریه و روزه بود و سنت تدریجی را در ساختن جامعه مسلمان و رعایت کردن آن براساس واقعیت زندگی مردم و پیش رفتن با آنها به سوی بهترینها را بدون شتاب مشاهده می‌کنیم و هر چیز در وقت خود انجام می‌گرفت.[2]

۱- *اسباب هلاک الامم السالفه*، سعید محمد، ص ۴۴۶.

۲- *دراسات فی عصر النبوه*، شجاع، ص ۱۶۶ – ۱۶۸.

تشریعات و قوانین

۱- تشریع فریضهٔ روزه

در شعبان سال دوم هجرت، خداوند روزه را فرض گردانید و آن را رکنی از ارکان اسلام قرار داد. همان طور که آن را بر امتهای سابق فرض کرده بود و این امر اهمیت این عبادت بزرگ و جایگاه آن را به اثبات می‌رساند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴾ (بقره، ۱۸۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما روزه واجب شده است همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند، واجب بوده است تا باشد که پرهیزگار شوید.»

خداوند سبحان ماه رمضان را ستوده است و این ماه را از میان سایر ماهها برای نازل کردن قرآن کریم اختصاص داد؛ پس می‌فرماید:

﴿ شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴾ (بقره، ۱۸۵)

«ماه رمضان است که قرآن در آن فرو فرستاده شده است تا مردم را راهنمایی کند و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد باشد و جدایی افکند؛ پس هر که از شما این ماه را دریابد، باید که آن را روزه بدارد و اگر کسی بیمار یا مسافر باشد، چندی از روزهای دیگر را روزه بگیرد. خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست و تا تعداد را کامل گردانید و خدا را برای اینکه شما را هدایت کرده است، بزرگ دارید و تا اینکه سپاسگزاری کنید.»

همچنین قرآن کریم نتیجهٔ بزرگی که روزه‌داران مخلص به دست می‌آورند یعنی رسیدن به مقام پرهیزگاری را خاطر نشان نموده و فرموده است: ﴿ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴾ پس روزه برای مسلمانان به مثابهٔ مدرسه‌ای بی‌نظیر و مرحله‌ای است که در آن به پاکی

نفسها پرداخته می‌شود تا آفتها به او آسیبی نرسانند و با خوبیها آراسته گردد و از پله‌های پرهیزگاری و صلاح بالا برود.[۱]

از آنجا که روزه در تربیت جامعهٔ مسلمان اهمیتی خاص داشت، لذا پیامبر اکرمﷺ تشویق نمود تا روزهایی غیر از رمضان روزه گرفته شود و به پاداش و مزد الهی تشویق نمود و از این رو مدرسهٔ روزه در طول سال باز است تا هر زمان که انسان مسلمان احساس سنگدلی نماید و احساس کند که وجودش نیاز به پرورش و پالایش دارد و به پاداش بیشتر الهی و فضل او علاقمند گردد، به سوی آن بشتابد؛ چنانکه ابی سعید خدری ﷺ می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «بندهٔ مسلمان در ازای هر روزی که در راه خدا روزه می‌گیرد خداوند، به سبب آن روزه چهره‌اش را تا چهل سال از عذاب دوزخ دور می‌گرداند.»[۲]

۲- تشریع زکات فطر

در رمضان سال دوم هجرت نیز خداوند فطریه را بر هر انسان مسلمان آزاد، غلام، مرد، زن و کوچک و بزرگ واجب قرار داد و حکمت وجوب آن و التزام مسلمانان نسبت به پرداخت آن را چنین بیان می‌کند: عبدالله بن عباس ﷺ چنین بیان می‌کند: می‌گوید: «پیامبر خدا ﷺ زکات فطریه را فرض نمود تا روزه‌دار از لغویات و گناه پاک شود و مایحتاج فقرا از این طریق برطرف گردد؛ هر کس قبل از نماز عید آن را ادا کرد، زکاتش پذیرفته شده است و هر کس بعد از نماز، آن را ادا کرد، برای او صدقه محسوب می‌گردد.»[۳]

پس براساس این حدیث حکمت پرداخت آن دو امر است:

الف – فطریه مربوط به روزه ماه رمضان است؛ چراکه سرشت انسانها این گونه است که مرتکب اشتباه می‌شوند و کوتاهی می‌کنند و سخن بیهوده که فایده‌ای ندارد یا ضرری در بردارد از قبیل کلام باطل و امثال آن به زبان می‌آورند پس فلسفهٔ این زکات در پایان

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۲، ص ۱۰۶ – *منهج الاسلام فی تزکیه النفس*، ج ۱، ص ۲۵۱ – ۲۵۲.
۲- *البخاری*، کتاب الجهاد، باب زکاه الفطر، شماره ۱۶۰۹.
۳- *ابوداود*، کتاب الزکاه، باب زکاه الفطر، شماره ۱۶۰۹.

ماه رمضان این است تا روزه‌دار را از آنچه از این قبیل امور با روزه‌اش آمیخته است، پاک بگرداند.

ب – برطرف نمودن مایحتاج فقرا در روز عیدی که در پایان رمضان می‌آید؛ چراکه در این روز تمام جامعه مسلمان شاد و خوشحال هستند؛ پس شایسته است که این شادی همه را فرا بگیرد بنابراین، فطریه مشروع گردید تا فقرا و بینوایان نیز همراه دیگران شاد بشوند؛ چنانکه در حدیث گذشته ابن عباس ﷺ بیان گردید که یکی از فلسفه‌های این امر برطرف نمودن مایحتاج بینوایان است بنابراین، پیامبر خدا ﷺ پرداخت فطریه را منوط به امری دشوار قرار نداده است که بیشتر مردم توانایی پرداخت آن را نداشته باشند؛ بلکه فطریه واجب را مقدار اندکی از خوراکی که مورد استفاده عموم اهل آن آبادی و شهر است، قرار داده است تا دادن آن برای مردم آسان باشد و این امر بر آنان دشوار نگردد و اکثر مسلمانان توانایی پرداخت آن را داشته باشند و در نتیجه نیازمندان به سبب آن بی‌نیاز گردند. توجه نمودن دین اسلام به این گونه مسائل بیانگر عظمت و بزرگی آن است[1]. احکام و تفصیلات مربوط به این زکات را می‌توان در کتابهای فقه جستجو کرد.[2]

۳- نماز عید

در سال دوم هجرت نماز عید واجب گردید. پیامبر اکرم ﷺ همراه مردم برای ادای نماز عید به سوی مصلی رفت؛ در حالی که **لا اله الا الله** و تکبیر می‌گفتند و تعظیم خدا را بیان می‌کردند تا سپاس او را به خاطر نعمتهای فراوانش به جای آورند. پس عید یکی از موسمهای خیر و مهربانی و درستی با یکدیگر است و عادت پیامبر اکرم ﷺ چنین بود که وقتی نماز عید را می‌خواند، به مردم پند و تذکر می‌داد و آنها را بیم می‌داد و تشویق می‌کرد و اغلب از عذاب الهی می‌ترساند؛ آن گاه زنان و مردان و کودکان و بزرگان در عرصهٔ بذل و بخشش از همدیگر پیشی می‌گرفتند و با یکدیگر مسابقه می‌دادند.[3]

۱– *المال فی القرآن الکریم*، سلیمان الحصن، ص ۳۳۴.

۲– *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳– همان، ص ۱۱۰.

٤- مشروع شدن زکات

در سال دوم هجرت خداوند زکات را که یکی از ارکان اسلامی محسوب می‌گردید، فرض نمود. این امر بعد از ماه رمضان و بعد از وضع شدن زکات فطر انجام گرفت و زکات فطر نیز بعد از فرض شدن روزه وضع شده است و آنچه امام احمد و ابن خزیمه و نسائی و ابن ماجه و حاکم از حدیث قیس بن سعد بن عباده ﷺ روایت نموده‌اند بر این امر دلالت می‌نماید. ایشان می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ ما را به پرداختن صدقه فطر قبل از اینکه فرض بودن زکات نازل شود، فرمان داد؛ سپس فریضهٔ زکات نازل شد؛ پس ما را به دادن فطر امر نکرد و ما را نیز از پرداختن آن نهی نکرد و ما آن را می‌پرداختیم.»[1]

حافظ ابن حجر گفته است: سند آن صحیح است[2] و جمهور علمای سلف و خلف بر این باورند که زکات در مدینه در سال دوم هجرت فرض شده است.[3]

پرداخت زکات در دوران مکی، شرایط و حدودی نداشت؛ بلکه به ایمان افراد و میل و احساس آنها به وظیفه برادری نسبت به برادران مؤمنشان وابسته و محول شده بود و در آن وقت مال اندکی کفایت می‌کرد و گاهی نیاز اقتضا می‌نمود تا آنچه در توان دارند، در راه خدا صرف نمایند.[4]

آیه‌های مکی به تربیت و توجیه اهمیت می‌داد و مسلمانان را با شیوه‌های گوناگون به یاری و نصرت فقرا و بینوایان فرا می‌خواند؛ چنانکه در سوره مدثر که از اولین سوره‌هایی است که نازل شده است، قرآن کریم به ارائه صحنه‌ای از صحنه‌های آخرت می‌پردازد و محل حضور مؤمنان سعادتمند را در باغهایشان که از حالت مجرمان کافر جویا می‌شوند، در حالی که کافران را آتش فرا گرفته است بیان می‌دارد؛ پس مؤمنان از کافران می‌پرسند که چه چیزی آنها را به عذاب گرفتار کرده است و آنان یکی از اسباب موجبات عذاب را ندادن حق فقیر و رها کردن او در مقابل گرسنگی و بی‌پوشاکی، بیان می‌کنند.[5]

۱- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲- *فتح الباری*، ج ۳، ص ۲۰۷.

۳- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۲، ص ۱۱۱.

۴- *فقه الزکاة*، قرضاوی، ج ۱، ص ۷۷.

۵- همان، ص ۷۰.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ ٣٨ إِلَّآ أَصۡحَٰبَ ٱلۡيَمِينِ ٣٩ فِي
جَنَّٰتٖ يَتَسَآءَلُونَ ٤٠ عَنِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٤١ مَا سَلَكَكُمۡ فِي سَقَرَ ٤٢
قَالُواْ لَمۡ نَكُ مِنَ ٱلۡمُصَلِّينَ ٤٣ وَلَمۡ نَكُ نُطۡعِمُ ٱلۡمِسۡكِينَ ٤٤
وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلۡخَآئِضِينَ ٤٥ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴾

(مدثر، ۳۸ – ٤٦)

«هر کسی در برابر کارهایی که کرده است، گروگان می‌شود مگر یاران سمت راستی آنان که در باغهای بهشت به سر می‌برند و می‌پرسند از بزهکاران و گناهکاران چه چیزهایی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ می‌گویند از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم و ما پیوسته با باطل‌گرایان فرو می‌رفته‌ایم و روز سزا و جزای را دروغ می‌دانسته‌ایم.»

خداوند، برای بندگانش داستان صاحبان باغ را حکایت کرده است؛ آنهایی که با هم قرار گذاشتند تا میوه‌های باغ را در شب بچینند تا بینوایان و فقرا را در روز جمع‌آوری و برداشت محصول، محروم کنند، امّا عذاب زود هنگام خداوند آنها را فرا گرفت:

﴿ فَطَافَ عَلَيۡهَا طَآئِفٞ مِّن رَّبِّكَ وَهُمۡ نَآئِمُونَ ١٩ فَأَصۡبَحَتۡ
كَٱلصَّرِيمِ ٢٠ فَتَنَادَوۡاْ مُصۡبِحِينَ ٢١ أَنِ ٱغۡدُواْ عَلَىٰ حَرۡثِكُمۡ إِن كُنتُمۡ
صَٰرِمِينَ ٢٢ فَٱنطَلَقُواْ وَهُمۡ يَتَخَٰفَتُونَ ٢٣ أَن لَّا يَدۡخُلَنَّهَا ٱلۡيَوۡمَ
عَلَيۡكُم مِّسۡكِينٞ ٢٤ وَغَدَوۡاْ عَلَىٰ حَرۡدٖ قَٰدِرِينَ ٢٥ فَلَمَّا رَأَوۡهَا قَالُوٓاْ إِنَّا
لَضَآلُّونَ ٢٦ بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ ٢٧ قَالَ أَوۡسَطُهُمۡ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ لَوۡلَا
تُسَبِّحُونَ ٢٨ قَالُواْ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ٢٩ فَأَقۡبَلَ
بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَلَٰوَمُونَ ٣٠ قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا طَٰغِينَ ٣١
عَسَىٰ رَبُّنَآ أَن يُبۡدِلَنَا خَيۡرٗا مِّنۡهَآ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا رَٰغِبُونَ ٣٢ كَذَٰلِكَ
ٱلۡعَذَابُۖ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ﴾ (قلم، ۱۹ – ۳۳)

«شب هنگام که آنان در خواب بودند، بلای بزرگ و فراگیری از جانب پروردگارت سراسر باغ را در برگرفت و باغ همچون شب گردید. سحرگاه همدیگر را ندا در دادند، اگر می‌خواهید میوه‌های خود را بچینید، صبح زود حرکت کنید و خویشتن را به کشتزار خود برسانید. آنان پچ پچ کنان به راه افتادند. نباید امروز بینوایی در باغ پیش شما بیاید. بامدادان بدین قصد که می‌توانند جلوگیری کنند و باز دارند روان شدند. هنگامی که باغ را دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده‌یم؛ بلکه ما محروم هستیم. نیک مردترین ایشان گفت: مگر من به شما نگفتم، جرا نباید به تسبیح و تقدیس خدا بپردازید؟ گفتند: پرودرگار ما پاک و منزه است قطعا ما ستم کرده‌ایم؛ پس به همدیگر رو کردند و زبان به سرزنش یکدیگر گشودند. گفتند: وای بر ما! مردمان نافرمان و سرکشی بوده‌ایم. امیدواریم پروردگارمان بهتر از این باغ را به ما ارزانی دارد. ما رو به سوی پروردگارمان کرده‌ایم عذاب این گونه است و قطعا عذاب آخرت سخت‌تر و بزرگ‌تر است؛ اگر مردم متوجه بوده و بدانند.»

توجه آیه‌های مکی در دعوت دادن به مهربانی با فقیر و تشویق به خوراک دادن و توجه به او و ترساندن از بی‌توجهی به آن و سختی کردن با او به این آیه‌ها متوقف نشد؛ بلکه از این فراتر رفت پس بر گردن هر مؤمنی برای فقیر حقی قرار داد که غیر از خود، دیگران را به خوراک دادن و رعایت فقیر تشویق و برانگیخته نماید و ترک تشویق و واداشتن مردم به مهربانی با فقیر را در کنار کفر ورزیدن به خدا قرار داده است و آن را باعث نارضایتی خدا و عذاب او در آخرت گردانده است. خداوند متعال درموردکسانی که نامۀ اعمال ایشان در دست چپ قرار دارد می‌گوید:

﴿ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝٣٠ ثُمَّ ٱلۡجَحِيمَ صَلُّوهُ ۝٣١ ثُمَّ فِي سِلۡسِلَةٖ ذَرۡعُهَا سَبۡعُونَ ذِرَاعٗا فَٱسۡلُكُوهُ ﴾ (حاقه، ۳۰ – ۳۲)

«او را بگیرید و به غل و بند و زنجیرش کشید و سپس او را به دوزخ بیندازید؛ سپس او را با زنجیر ببندید و بکشید که هفتاد زراع طول دارد.»

و این همه عذاب و خواری و رسوایی در برابر همه مردم برای چیست؟

﴿ إِنَّهُۥ كَانَ لَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ ٱلۡعَظِيمِ ۝٣٣ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ﴾ (حاقه، ۳۳ – ۳٤)

«چراکه او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد و مردمان را به دادن خوراک به بینوا تشویق و ترغیب نمی‌کرد.»

این آیه‌ها دلهای آنان را تکان می‌داد و از عذاب می‌ترساند و آنان را چنان تحت تأثر قرار می‌داد که افرادی مانند ابی‌درداء را چنان تشویق کردند که به زنش گفت: «ای مادر درداء، خداوند زنجیری دارد که همواره از روزی که جهنم را آفریده است تا روزی که بر گردن مردم انداخته می‌شود، در دیگهای دوزخی جوش می‌خورد و خداوند از نصف آن مال را به سبب ایمان نجات داده است؛ پس بر غذا دادن بینوانان ترغیب بده و تشویق کن.»[۱]

آیه‌های مدنی بعد از اینکه مسلمانان دارای دولت و حکومت و سرزمین و وجود و قدرتی بودند، نازل گردید، بنابراین، تکالیف اسلامی صورت تازهٔ مناسبی با این تحول به خود گرفت صورتهای تعیین و تخصیص بعد از مطلق و عمومی بودن و قوانین بعد از آنکه فقط به صورت توصیه‌های توجیهی بودند، جنبه الزامی و اجرایی به خود گرفتند و در واقع این قوانین با استفاده از قدرت دولت مرکزی و تکیه بر وجدان و ایمان به اجرا درآمدند و این رویکرد مدنی در زکات ظاهر شد؛ سپس قانونگزار شریعت، اموالی را که زکات در آن واجب است تعیین کرد و شرایط وجوب و مقدار واجب و موارد مصرف آن را بیان نمود ودستگاهی را که به ساماندهی و ادارهٔ اموال زکات می‌پرداخت، مشخص کرد[۲] همچنین پیامبر اکرم ﷺ در مدینه به جایگاه زکات تأکید کرد و به بیان اهمیت آن در دین خدا پرداخت و متذکر شد که زکات یکی از ارکان اساسی این دین است و به پرداختن آن تشویق نمود و از ندادن آن در احادیث مختلف و به شیوه‌های گوناگون برحذر داشت و پیامبر اکرم ﷺ در احادیث خود برای اسلام پنج رکن برشمرد که اولی شهادت دادن به یگانگی خدا و رسالت پیامبر و دومی نماز و سومی زکات بود؛ پس زکات در سنت همان گونه که در قرآن آمده است، سومین اصل و پایه اسلام به شمار رفته است؛ پس بنای اسلام بر این پایه واساس بنا و پایه‌ریزی گردید[۳] و با اجرای این رکن براساس آنچه خداوند فرمان داده بود و پیامبر اکرم ﷺ آیین آن را وضع کرده

۱- *الاموال*، ص ۳۵، به نقل از *فقه الزکاة*، ج ۱، ص ۷۰.

۲- *فقه الزکاة*، ج ۱، ص ۷۸.

۳- همان، ص ۸۹.

بود، اهداف بزرگی در جامعه تحقق یافت و آثار آن در زندگی فرد و جامعه آشکار گردید که از جمله آثار فردی زکات می‌توان به این امور اشاره نمود:

الف – مصنویت از بخل

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَـٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٌۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾ (حشر، ۹)

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران، خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس و رغبت نیازی به چیزهائی که به مهاجران داده شده است، نمی‌کنند و ایشان را بر خود، ترجیح می‌دهند هر چند که خود سخت، نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.»

ب – رشد مال و اضافه شدن آن

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥۚ وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴾ (سبا، ۳۹)

«بگو همانا پروردگارم روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد، فراخ و یا تنگ می‌گرداند و هرچه را ببخشید و صرف کنید، خدا جای آن را پر می‌کند و او بهترین روزی دهندگان است.»

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَإِذۡ تَأَذَّنَ رَبُّكُمۡ لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡۖ وَلَئِن كَفَرۡتُمۡ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٞ ﴾ (ابراهیم، ۷)

«و آن زمان را که پروردگارتان مؤکدانه اعلام کرد که اگر سپاسگذاری کردید، هر آئینه برایتان افزایش می‌دهم و اگر کافر شدید، بی‌گمان عذاب من بسیار سخت است.»

و می‌فرماید:

﴿ يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴾

(بقره، ۲۷٦)

«خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را فزونی می‌بخشد و خداوند هیچ انسان ناسپاس و گناهکاری را دوست نمی‌دارد.»

رسول خدا ﷺ نیز فرمود: «هیچ مالی از صدقه کردن کم نمی‌شود[۱].» و نیز فرمود: «هر صبح دو فرشته از آسمان نازل می‌شوند؛ یکی از آنها می‌گوید: «بار الها! به کسی که مالش را خرج می‌کند، عوض آن را بده و کسی که بخل می‌ورزید، مالش را تلف کن.»[۲]

این گونه و براساس این نصوص، وجود مسلمان ازآفت بخل و تنگ چشمی پاک می‌گردد و به انفاق و خرج کردن می‌شتابد؛ چراکه به فضل خدا و وعدهٔ او یقین دارد که با انفاق، روزی فزونی می‌یابد و وعدهٔ خدا تحقق می‌یابد.[۳]

ج – دستیابی به امنیت دنیا و آخرت

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴾

(بقره، ۲۷٤)

«کسانی که دارایی خود را در شب و روز و به گونه پنهان و آشکار می‌بخشند، پاداش آنها نزد پروردگارشان است و نه ترسی بر آنان است و نه ایشان اندوهگین خواهند شد.»

پس آنها در امنیت و سعادت و آرامش خاطر به سر می‌برند، به خاطر اینکه چیزی را که خداوند دستور داده است، پرداخت نموده‌اند و از آنچه خداوند نهی کرده است، دوری گزیده‌اند.

۱- *مسلم*، کتاب البر و الصله، شمارة ۲۵۸۸.

۲- *بخاری*، کتاب الزکاه، باب قوله تعالی : ﴿ **فامامن اعطی** ﴾، ج ۲، ص ۱۲۰.

۳- *منهج الاسلام فی تزکیة النفس*، ج ۱، ص ۲۴۹.

از جمله آثار زکات در جامعه این است که میان فقرا و ثروتمندان محبت ایجاد می‌شود و امنیت و آرامش در جامعه فراگیر می‌شود و همهٔ افراد، خود را چون اعضای یک تن احساس می‌کنند؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مؤمنان در دوستی و مهربانی با یکدیگر مانند یک جسم هستند که هرگاه عضوی از آن به درد آید، سایر اعضای بدن احساس تب و بی‌خوابی می‌نمایند.»[۱]

یکی دیگر از آثار زکات، حفظ توازن اجتماعی است[۲] چنانکه در صدر اسلام با جمع‌آوری زکات و مصرف آن در راههای مشروع، جامعه اسلامی در آسایش و بهره‌مندی از خوبیها به سر می‌برد و مردم با هم و در کنار هم برادرانه و دوستانه زندگی می‌کردند تا جائی که می‌گویند: در دوران خلیفهٔ پنجم از خلفای راشدین یعنی عمر بن عبدالعزیز مردم به قدری در رفاه و آسایش بودند که به دنبال کسی می‌گشتند که زکاتهای خود را به او بدهند، اما کسی را نمی‌یافتند؛ پس چاره‌ای جز این نداشتند که با پول زکات به خریداری بردگان بپردازند و آنان را آزاد نمایند و این گونه اسلام در نخستین سالهای ظهور خود، سطح زندگی مسلمانان را به حدی بالا برد که حتی امروز هیچ ملتی به آن پیشرفت نخواهد رسید و این یکی از آثار وضع قانون زکات بود.[۳]

۵- ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با عایشه

پیامبر اکرم ﷺ، عایشه را بعد از وفات خدیجه، در مکه و قبل از هجرت، در حالی که او دختری شش ساله بود، به عقد خود در آورد و در مدینه در سال نخست هجرت، وقتی او نه ساله بود، او را به خانه‌اش برد.[۴]

علاوه بر اینکه دعوت و جهاد و تربیت و تشکیل دولت اسلامی مسیر تکاملی خویش را می‌پیمود، ازدواج و تشکیل خانواده نیز در زندگی اصحاب و پیامبر اکرم ﷺ متوقف و تعطیل نشد؛ بلکه این خواسته‌ای طبیعی و فطری بود که می‌بایست به آن

۱- *مسلم*، کتاب البر و الصله، ج ۴، ص ۱۹۹۹، شماره ۲۵۸۶.

۲- *المال فی القرآن کریم*، ص ۲۴۰.

۳- *السیرة النبویه*، ابی شهبه، ج ۲، ص ۱۱۵.

۴- *معین السیره*، ص ۱۶۸.

می‌پرداختند و این بیانگر آن است که اسلام دین فطرت است و ازدواج، نقش مهمی در تشکیل جامعهٔ مسلمانان دارد.[۵]

پیامبر اکرم ﷺ در سن پنجاه و چهار سالگی با عایشه ازدواج نمود و شکی نیست که گذشت سالها به عنوان قاعدهٔ کلی مقیاس عمر انسانها است، اما مقیاس حقیقی، نشاط و سرحالی و توانایی انسان بر اقدام و کار می‌باشد. گاهی انسانی سی ساله از نظر جسمی و روحی در حدی است که گویا پنجاه ساله است و گاهی انسان پنجاه ساله‌ای را می‌بینی که از چنان قدرت بدنی و روحی برخوردار است که گویی بیش از سی سال سن ندارد. رسول خدا در این میدان بی‌نظیر بود. او در حالی که پنجاه سال سن داشت، امّا از نظر همت و مردانگی و قاطعیت بسان مردی بود که تازه بهار جوانی‌اش گل کرده باشد و هیچ انسانی در این باره با او برابری نمی‌کرد؛ چنانکه دلایل زیادی این مطلب را تأیید می‌نماید:

الف: وقتی پیامبر اکرم ﷺ برای تبلیغ دین اسلام و عرضهٔ آن نزد بنی عامر بن صعصعه رفت، بحیره بن فراس گفت:

به خدا سوگند اگر این جوان قریشی را همراه خود کنم، به وسیلهٔ او همهٔ عرب را خواهم خورد[٦] بر اساس این گفته، بحیره، پیامبر اکرم ﷺ را جوان توصیف کرد و جوان کسی است که در آغاز زندگی قرار دارد و سرشار از نیرو و چابکی است و اینکه گفت: «به وسیله او عرب را خواهم خورد» و این به دلیل چابکی، زرنگی و همتی است که در شخصیت پیامبر اکرم ﷺ مشاهده کرد. همتی که تمام عرب نمی‌توانند در برابر آن بایستند. بنابراین، دیدگاه خود را چنین تعبیر کرد که عرب را به وسیلهٔ او خواهد خورد. در حالی که در آن روز پیامبر اکرم ﷺ پنجاه سال سن داشت. آری او از نظر ساختار بدنی، قیافه، روحیه و همت، واقعاً جوان بود.[٧]

ب – در حکایت هجرت آن طور که بخاری از انس ﷺ روایت می‌کند، آمده است که آن حضرت در حالی به مدینه وارد شد که ابوبکر پشت سر ایشان سوار بود و ابوبکر پیرمردی بود که شناخته می‌شد و پیامبر جوانی بود که او را نمی‌شناختند؛ پس هر کسی با ابوبکر ملاقات می‌کرد، می‌گفت ای ابوبکر! این که جلوی تو سوار است، کیست؟

۵- *الاساس فی السنه*، ج ۱، ص ۴۲۰.

۶- *سیره ابن هشام*، ج ۱، ص ۴۲۴.

۷- *معین السیره*، ص ۱۷۱.

ابوبکر می‌گفت: این مرد، راه را به من نشان می‌دهد و فرد چنین گمان می‌کرد که منظور ابوبکر، راه است و حال آنکه منظور او راه خیر و هدایت بود[۱] هدف اینکه گرچه ابوبکر از رسول خدا سن کمتری داشت، ولی به خاطر شادابی و زرنگی رسول خدا، مردم او را جوان می‌نامیدند[۲]. یعنی ابوبکر در سن واقعی خود پیر مشخص می‌شد[۳] در حالی که پیامبر ﷺ جوان به نظر می‌آمد؛ چون موی سفید و پیری در او ظاهر نشده بود. همان طور که قسطلانی این مطلب را توضیح داده و گفته است: موهای رسول خدا سفید نشده بود با اینکه از ابوبکر سن بیشتری داشت[۴] و شاید به خاطر همین بود که تفاوت سنی پیامبر اکرم ﷺ با عایشه، زیاد مشهود نبود تا جایی که با عایشه، مسابقه دوندگی می‌گذارد یک بار عایشه از پیامبر خدا ﷺ سبقت می‌گیرد و باری دیگر آن حضرت از عایشه سبقت می‌گیرد و می‌فرماید: «این در مقابل آن یکی است.»[۵]

ضمناً برای اندیشمندان و صاحبان فکر و اندیشه حکمت بزرگ ازدواج پیامبر اکرمﷺ با عایشه پوشیده نیست؛ چراکه این ازدواج مبارک در آغاز زندگی مدنی و با آغاز مرحلهٔ قانونگذاری زندگی پیامبر اکرم ﷺ انجام گرفت و بی‌گمان بخش بزرگی از زندگی انسان در خانه و با خانواده‌اش سپری می‌شود.

پس این بخش از زندگی پیامبر اکرم ﷺ باید برای مردم نقل و بیان می‌شد تا بتوانند به آن تأسی جویند و این وظیفهٔ مهم را عایشه و دیگر امهات المومنین انجام می‌دادند. عایشه به سبب هوشیاری و فهمی که خداوند به او بخشیده بود، توانست نقش خود را به بهترین شیوه ایفا کند؛ چنانکه بررسی مختصر هر کتابی از کتابهای سیره گواهی آشکار بر این مدعا است.

عایشه حدود پنجاه سال بعد از رسول خدا زیست و مدت زندگانی او با پیامبر اکرمﷺ او را یاری نمود تا آنچه را که از پیامبر اکرم ﷺ دیده و شنیده بود، به مردم برساند. خداوند از او راضی و خشنود باد.[۶]

۱- *البخاری*، کتاب مناقب الانصار، باب الهجره.

۲- *شرح الزرقانی علی المواهب*، ج ۱، ص ۳۵۵ به نقل از *معین السیره*.

۳- *معین السیره*، ص ۱۷۱.

۴- همان.

۵- همان، ص ۱۷۲.

۶- همان، ص ۱۷۳.